حیس چمن شگفته اند یعنی کتب عربی و پارسی و هندی که نام آنها گوش آشنا نبود دیگر طبع نپذیرفته اگر بفرض محال تن به تفصیل این اجمال دهم
علیم بار بر سر روش خوش فهم حسنت نا و کاغذ تباه کنم و آوقات عزیز را سیاه درین فصل که هر مدعا براه دور بظهور نزدیک است شگفتگی
را باد لها سر و کار است و بیاری و مددگاری هر ضعیف قوت و قوی ضعیف دامن بکمر زدی چرخ دوار با قتضای لطف طبیعت که علم دوست
و هنر پرورست و هر وقت ترقی فنون و شیون مرکوز خاطر و مطمح نظرست تطبیع **اقبالنامه جهانگیری** پرداختند و نام مرده نورالدین
جهانگیر بادشاه زنده ساختند لاجواب کتاب ست گویا مثله لاجواب ست مشتوی نسخه که در سادگی آسنی دارد محجوبیت که در بی تکلفی
شاسنی فروزنده کوکب اوج زباندانی درخشنده نیر برج سخن رانی نازک خیال عالی فهم خوش بیان محمد شریف المخاطب به **معتمد خان**
ترکیب مقلوب ۱۲
صائبه افکار او از درستودگی وثاقبه انظار او لائق محمودگی آز سخن آبدارش سلاسل دیده او یدن و ارتقرات مسلسل او انداز آب
ترکیب مقلوب ۱۲ — لائق و دریں ترکیب مقلوب و افکار ۱۲
ز آب دو بدن سرمایه التحاق و اعلاق در گرو این کارست دشوار کرده تو قایع و سوانح زمان معهود را بی سرگوشی خامه برقم آورده هنوز
این شاهد زیبا آمده در صحن مطبع نخرامیده بود و جمال مربی مثال خود را در مرآت خیال و آئینه حال ندیده که از چار سو طالب و راغب
برخاستند و انجمن خواستگاری آن مایه جان آراستند کارپردازان مطبع و مشاطگی زلف سخن سرمو دقیقه گذاشتند و در حل
بعض مضامین سر رشته ناخن کار را معطل نداشتند درین جماعت که سرگرم اشاعت علوم ست و کاشف رموز استار و اسرار مکتوم
یکان یکان فرد جوهر فن و استعداد سخن حسنت و نتیجه رقم قلم تقدیر حضرت رب ذو المنن اگر زمین سخن کی اوج حاصل دربی ست کرسی الفاظ
دیگر برابر بند و بیر برتری المختصر اگر این صحیفه را عنوان دانش خوانند رواست و اگر فرهنگ کتاب بینش گویند بجاست هر ورق کتاب نور
آفتاب ست هر دائره حرف دائره ماهتاب از حروف چشمه دار هر صفحه آب رخ چشمه زارست بالاتفاق بیاض اوراق تجلی طور دکنار
جلوه سطور بر سیاهی قلم کاغذ ماآست بزلف مشکین بر سیمین خد جدول از کهکشان طالب باج نقطه از انجم خواستگار خراج
ترکیب مقلوب ۱۲
خط بر خط خوبان خط کشید نشست الفاظ نقش برد لهانشاند متن و حاشیه رشک عارض مخطط محبوب حسین نقوش لوح
محفوظ چین جبین لعبتان چین همانا و جبی کامل چون بدر درین زوید اوست که کامل عامل این عمل امیر علی استاد دست سیاهی ز
چراغ ماه صحت را بتنومندی بود و تقطیع آرایش دوش موزونی قوت قامت نه در کمی نه در افزونی آین عروس نگارین در بیت العلم لکهنو
بماه ذی قعده ۱۲۸۶ هجری مطابق ماه فروری ۱۸۷۰ع لباس انطباع در برگرفت زلیخا وار بتمنای هم آغوشی بیداران یوسف جمالی
جوانی تازه از سر گرفت زبان لال مستدعی ایجاز مقال ست و تیز و رطوالت از مخاطب بیم ملال همان به که درین مقام خیر فرجام با خموشی
درسازم و از بهر تاریخ سال طبع کتاب جا اندازم

تاریخ

اقبال نامه که جهانگیری نام اوست
تسلیم کن رقم سن تاریخ انطباع

گردید طبع آن سبب
اقبال نامه شد و چه
۱۲۸۶ هجری

از رشحات طبع گهربار غواص محیط سخنوری آشنای بحر معنی پروری مولوی فدا علی متخلص بعیش

خاتمهٔ طبع از سخنور نازک خیال نثار بی عدیل فصاحت مثال شک کلیم محمد انوار حسین تسلیم سهسوانی

تا منتهای منتها مر لکی را موزون است که ملکش از صدمهٔ زوال مصون ست مخترع آسمان رفیع ست و مبدع زمین وسیع هرچه در بلندی و پستی ست جلوهٔ قدرت اوست و بیرون از دائرهٔ وهم و قیاس صنعت او رزاق مخلوق شان او عنایاتش ناشناس و بذل افضال نشان الطاف نامتناهیش ابتدایش را اثر نیست انتهایش را خبر نی جل جلاله و عم نواله تحفهٔ پیستن سلام اخلاص اختصاص بر او زیباست که اسپهبد اصفیا و مقدمه الجیش انبیاست قلم قدرت نام نامیش را از جمله مقربان بارگاه بالا نوشته و دیگران عرشش در عرصه دست قدس از همگنان در گذشته ایجاد جزو کل را علت غائی ابدی اول و آخر را سبب زیبائی نتیجهٔ مقدمهٔ صغرا و کبرای ازل و ابد ست برزخ عالم حدوث و قدم عبد و صمد درود افزون از حد و عد جناب نثار آن کریم انتساب و کرامت نصاب که تابنده کوکب برج اصطفا و صفوت انبیا و قیمتی جواهر درج رسالت و نبوت لآلی محمد شناندر اصحاب بکرمین المخاطب بخلفای راشدین که در صومعهٔ اطاعت و طاعت مانند دال پشت خم ساخته اند و در انجمن ارشاد و هدایت چون الف الله سر بر افراخته راه کوفته او شان پاک از گرد و غبار عجب و وهم و شارع شرع بزور بازوی آنها هموار بسان خط مستقیم اما بعد نقاش کلک شکسته زبان نگارستان معانی کنج نشین دست بی مایگی تسلیم سهسوانی با وصف شکسته پائی به پیروی گرم خیزان عرصهٔ سخن آتش زیر پا دارد و از سوختنهٔ اختر بی نشان آتش کاروان در این راه پر سوز و گداز قدم می سپارد که سرسخن کتاب فتوت طغرای فرمان مروت صدر نشین بزم دلجوئی جوش بهار چمن خوشخوئی شگفته ناطورهٔ قدردانی فریفته باکورهٔ مهربانی مطلع غزل کرم مقطع قصیدهٔ همم جوهرشناس علم و هنر مربی وقت ارباب جوهر رتبه سنج او طنین من مروج کلام بدآئین من مهربان قدردان فیض رسان من هرچه نویسم زیاده از آن از آن من دست گرفته دبیر قدرت کامله و بالغهٔ ایزد کردگار منشی نول کشور آبیار گلزار بی خس و خار مطبع اوده اخبار که به فضل یزدان بسیار بخشش عزت و جاه روز افزون سرا پای حالش را فرو گرفته و آوازهٔ نوازش و قدردانی چنانکه شایستگی را باید از کران تا کران رفته آن کیست که الوان الطاف مهرش بر سر اچه خاطرش نتافت آن کیست که بهواداریش راه سرالبستان شگفتگی نیافت نقش جبین اقبال نشین او و تعویذ بازوی هر آرزو دار آرزو را عنایت بی نهایت و رعایت بیغایت او قوت بازو هر که با مخالف او موافقت کرد مصالح خرابی بپای کار آورد آنانیکه بر در خویش دهل سپید بر بد پیش او نقاره نواختند و گریختند و کسانیکه در بحر نخوت حباب آسا سر بر می افراختند بسان آب مشکوک خود را بخاک ذلت ریختند بلکه پل شکسته براه خود افتادند و مانند موج ابر در برباد دادند پیداست که در مصاف چابک خرامان لنگ چه کنند کیستند اینی ست که در تجلی زار آفتاب عالمتاب شبپره چه پر زند مور را با فیل چه نسبت و اکبیر را با رود نیل کجا ذره کجا مهر کجا زمین کجا سپهر آیین سخن که بگفت آمد و این در که بسفت نه بزعم معنی گستری ست نه بخیال نام آوری من جو نشتر را بهر پهلو سنجیده ام و قیمت متاع بازار دهٔ بخوبی فهمیده چرا بهین کردن سخن خود در ارنجه کنم و گوش سامعین یا تمکین را شکنجه نه حق تربیت و نوازش ادا کرده ام نه حق نعمت رسیدگی بجا آورده تهمت آلودگی خوشامد بر دامن حرف نه بسته ام و به کمال بد دماغی در خانهٔ در بسته نشسته منم و وحشت عالمی آزاد از شادی و غمی نه فکر قطرهٔ آبی نه تلاش خدرهٔ نانی هان بقدر استعداد مدحت گری قدردانی در تحریر رعایت شرط احتیاط بواجبی دارم مشاهده برأی العین بی زیادت و نقصان می نگارم شهرت اقبال روز افزونش در گرو تحریر و تقریر نیست و شاهد این مدعا محتاج بزیور مبالغه و تکریر سفی ایمعنی از اوده اخبار که اقبال نامهٔ مطبع اوست لمعه ظهور دارد و اخبار به نفس خود جلوهٔ تجلی وادی طور بیشتر درین گل زمین گل خوش رنگ و بوکه منت کش جست و جو نیم

دو هزار سوار دریافته بلند سر افراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان که از معتمدان
و محرمان جان نثار بود نزد یمین الدوله آصف خان بلاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که
آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است اگر بولاقی پسر خسرو و برادر او ناشدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم
ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر
جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه الهی سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان
در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جهان بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت
و اجلال رونق بها پذیرفت و بولاقی را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت تسکین شورش بسلطنت برداشته بودند
دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهارشنبه سیزدهم بهمن مطابق بیست و ششم جمادی الاول و را با گرشاسپ
برادر او و شهریار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده مرحوم سلطان دانیال بادیه پیمای راه فنا گردانیدند گلشن هستی را
از خس و خاشاک وجود شان پرداختند درین وقت موکب گیهان اقبال بحدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام گوگنده
که سابقا در ایام شاهزادگی بدیدن رانا امر سنگه با درک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهی گشته بود و بتارک اخلاص
شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش در خور خویش گذرانید سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیده
خویشتن را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی بخشیدند خلعت با دهگدگی لعل قطبی سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع
و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار
کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفتم شهر جمادی الاول مطابق نهم
بهمن ماه ساحت دار البرکه اجمیر از عساکر موکب منصور محسود بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه متبرکه
معینیه شتافته سعادت جاوید ذخیره اندوز گشتند و بعد از مراسم زیارت روضه و شرائط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار فائض الانوار
و سائر مستحقین آن دیار را از فیض نذور و صدقات کامروائی مراد ساختند و مسجدی عالی از سنگ مرمر طرح افگنده بنایان چابک دست
مقرر فرمودند که در اندک فرصتی بدستوری که طرح شده بود حسن انجام بخشند و بخواهش سپه سالار مهابت خان صوبه اجمیر و پرگنات
نواحی آن بجاگیر او مرحمت شد درین چند روز خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و انیرای و راجه بهارت بوندیله
رسیده بموجب یاری از بنده ها بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست و ششم شهر جمادی الاول
سال هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافت در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی داشته مقارن این حال
حاکم شهر در باغ مذکور بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و صباح روز مذکور همای چتر همایون شهنشاه بلند اقبال
سایه ابد پیرایه بر فرق متوطنان دار الخلافت و منتظران صبح سعادت افگنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ جمال جهان آرای
خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تا در دولتخانه ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر مسکوک بر یمین و یسار نثار ریخته
دامن اهل حاجت را مالامال مراد ساختند و از مردم شهر و دیه که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت بام خانها و آشیانه
خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشائی بودند

تمام شد هر سه جلد اقبالنامه جهانگیری

که قلعه را متصرف گردند میسر نشده در جواب گفت که بی فرمان بادشاهی من این قلعه را تسلیم نمیدهم از آذوقه خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان
بادشاهی بمن رسد تسلیم میکنم والا سر منست و این قلعه بالجمله چون خانجهان مذبذب شده و اراده باطل با خود مخمر ساخته نخست چنین ملکی را مفت و رایگان
بنظام واگذاشت که شاید در وقت بد بفریاد او برسد مقارن این حال بدیانی رو بهانه که پیش از سرشتقار شدن حضرت از خدمت شاه بلند اقبال جدائی
سعادت اختیار نموده بجاگیر خود که داخل ولایت نظام الملک است رفته بناکامی روزگار بسر میبرد آمده به خانجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد
و آقا افضل دیوان که برادرش دیوان شهریار بود و او نیز شاه بلند اقبال دوستی داشت حرفهای پیچ خانه برانداز بآن افغان برگشته بخت خاطرنشان
نموده جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه عرضه داشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت
معاودت فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر دوتانی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود
با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم از موافقت میزدند و خود را از رشد او محافظت مینمودند مثل راجه گجن سنگه و راجه جی سنگه و غیره آمده اکثر محال
ولایت مالوه متصرف شده منصوبات باطن فتنه پرداز خود را به عالمیان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته به برهانپور پیوست و چون موکب
کیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت عرضه داشت ناهر خان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص
و دولتخواهی خویش و اراده های باطل سیف خان که در آنوقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیف خان در ایام جنات حضرت شاهنشاهی
نسبت به بنده های شاه جوان بخت مصدر گستاخیها شده بود و از کرده های خویش خوف و هراس عظیم داشت رسیدن عرضه داشت شیرخان
بموید و مصدق قول او گشت لهذا شیرخان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانید
و فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نموده سیف خان را نظربند بدرگاه والا حاضر سازد درینوقت سیف خان
بیماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان بهمشیره خویش
نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود خدمت پرست خان دستوری
یافت که باحمدآباد شتافته نگذارد که آسیب جانی به سیف خان رسد و موکب نصرت طراز دریای نربده را از گذر بابا پیاره عبور فرموده بظاهر
قصبه سنور که برکنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و درانمقام دلکشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند
آرایش یافت سید دلیر خان بارهه که از یکتا جوانان رزم آرای نبرد دوست است بادراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت
و منصب او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت که درین جشن جهان افروز عرضداشت شیرخان معروض بساط اقبال گردید
که از نوشته متصدیان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور آنند معلوم شد که یمین الدوله آصف خان و دیگر دولتخواهان که یولاقی
را دست نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت برافراشتند
و ناشدنی در حصار لاهور متحصن شده بزندان مکافات گرفتار شد و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیف خان و آوردن او شتافته
بود چون بحوالی احمدآباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان رحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس
نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرست خان روانه درگاه سپهر اشتباه شد و شهنشاه جرم بخش عذرپذیر بشفاعت
نواب قدسی احتجاب جرائم و زلات او بعفو مقرون داشته از حبس غمها و المها آزاد ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر واپرداخته
با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم در محمودآباد بسعادت زمین بوس کامروای مراد خود گردیدند و چون تالاب کانکریه در ظاهر
شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در انمقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده

هواخواهی این دولت [illegible] آمده بود هر کدام بجایی شتافتند و درین وقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار از مردم
قدیم در ظاهر شهر لاهور بود [illegible] قضیه [illegible] داشت مستعد [illegible] از پرده بیرون نهاده [illegible] غلام ترکی از
[illegible] ساخته [illegible] این خبر [illegible] رسانید و آن برگشته بخت وخیم العاقبت برآمد کار خود درانه سنجیده و بهبود خویش
[illegible] ادبار عنان نموده مقابله درآمد روز دیگر امرا آمده متصل حصار شهر بسمت باغ مهدی قاسم خان
[illegible] ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصف خان را دیدند و شب اعظم خان بدرون قلعه درآمده در صحن دولتخانه
پادشاهی توقف کرد صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافتند و داوربخش را بر سریر آرای ادبار ساختند و آن برگشته
روزگار بحرم سرای حضرت شاهنشاهی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرا که از محرمان و معتمدان حرم سرای
اقبال بود او را بیرون آورده باله وردی خان سپرد و او فوطه کمرش کشوده دستش را بآن بسته در پیش داوربخش حاضر ساخت
[illegible] از اقدام مراسم کورنش و تسلیم در جای که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تباه
[illegible] نشانیدند و پس از روزی چند طهمورس و هوشنگ پسر شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدوله
عرضداشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که موکب گیهان شکوه
بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بهلال رساند و دیده منتظران [illegible] را بغبار موکب گیتی نورد سرمه بینش کشد
اکنون شمه از حقیقت رسیدن نامه بدرگاه والا و نهضت رایات جهان گشا بمستقر سریر خلافت رقمزده کلک بیان
میگردد بالجمله نامه در عرض بیست روز از مقام جنکر بهتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر
ربیع الاول هزار و سی و هفت هجری خود را بجیر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل مهابت خان
که دران چند روز بشرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود در رفته صورت حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را
بر در حرم سرای خلافت رسانیده خبر بدرون فرستاد و آن حضرت از محل برآمد و غبارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروض
داشت و مهر یمین الدوله آصف خان را بنظر همایون درآورد که این سانحه دل خراش بر خاطر حق شناس گرانی ساخت و آثار
حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود
فرصت توقف برنمی تافت ناگزیر بالتماس مهابت خان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بست و سوم ربیع الاول سال هزار
و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق
افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن نامه و رسانیدن اخبار اقبال آثار و نهضت موکب سعادت بصوب دار الخلافه
مصحوب امان الله [illegible] که از گرم روان شاهراه خدمت بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان
عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که دران وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنوید
مراحمت گوناگون مستمال ساخته بر ضمائر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه
[illegible] از دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق مطلب خویش عهود
و مواثیق درمیان آورده بسوگندان مغلظ موکد گردانید و تمام ولایت بالاگهات را بغنیم واگذاشته به برهانپور آمد و تمام
جاگیرداران و سرداران سرحد بموجب نوشته او محال متعلقه خویش را بغنیم واگذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان
که حراست قلعه احمدنگر بعهده او بود هر چند وکلای نظام الملک نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند

آصف خان بنارسی نام هندوی که در تیز روی و دوادو یکتا بود با ... داشت بجناب شاهزاده بلند اقبال فرستاده
خبر شنقار شدن حضرت را به تقریب ... نموده و چون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتر مهر خود را باو سپرد
تا بجلدی باشد براعتماد القصه آن شب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبر نزول فرمودند و بتجهیز
و تکفین پرداخته نعش آن حضرت را مصحوب معتمد خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز جمعه در آن طرف آب
لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و سائر بندها که در موکب مسعود
پادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصف خان بجهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این
توطئه برانگیخته و داور بخش را السلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته همه با آصف خان موافقت و متابعت
نموده از آنچه میگفت و میکرد تابع و رضا جوی بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند چون
پیوسته از صادق خان ابن عم یمین الدوله آصف خان آثار بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهنشاهی ظاهر میشد
درین وقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بخدمت یمین الدوله بکثرتی ملتجی گشته در اصلاح این کار
استعانت جست و شفیعی بجهت تقصیرات خویش درخواست آن مدار السلطنت شاهزادهای عالی قدر را
که از نورمحل گرفته بود باو حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته او را که این دولت را شفیع جرائم خویش
سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان بود به پرستاری شاهزادها را سعادت جاوید دانسته
پروانه صفت برگرد فرق مبارک ایشان میگشت و یمین الدوله چون از جانب همشیره خود و نورجهان بیگم مطمئن خاطر
نبود فقط بند و بست احتیاط نموده بودند که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریرآرای
سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار شدن جنت مکانی شنیده بتحریک آن فتنه پردازی
آن کوتاه اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت بدنام ازل و ابد ساخته دست تصرف بخزائن و سائر کارخانجات
پادشاهی دراز کرده هر کس را هر چه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت جمیع کارخانجات را که
از خزانه و فیلخانه و توپخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم
و جدید داده بخیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از
شنقار شدن آن حضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید
غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر زمام دولتی خدمتگذارانه که سلاطین والاشکوه غاشیه اطاعت و
فرمانبرداری او را بر دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شاه بازی برسر و دست
دارد که با وجود او صعوه و گنجشک را چه حد و یارای آنکه در هوای همت او بال هوس تواند گشود و قطره را چه یارای نسبت
دادن آب خود بدریا نیست از آن طرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار ساخته خود بر فیلی دیگر نشسته روی
بعرصه کارزار نهاده در غول جا گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و اله‌وردی خان و سائر ... در هراول کار
طلب گشتند شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری از امرا برانغار
پای همت افشرده و صادق خان و شاهنواز خان ... جرونغار مقرر گشتند در سه کروهی شهر
تلاقی فریقین اتفاق افتاده در حمله اول انتظام افواج او از هم گسیخت نوکران زر ندیده که تازه فراهم آورده در برابر امرای

روزے چند از مدت حیات باقی بود دران مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت اصلا بغذا میل نمی شد
و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از پیاله چند شراب انگورے دیگر هیچ چیز توجه خاطر نمی شد
درینوقت شهریار ناشدنی بمرض داء الثعلب آبروی خود ریخت موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد و هرچند اطبا بمداوا
و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند بمعالجه و مداوا
پردازد و بحکم اشرف روانه لاهور شده داور بخش پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگرے حواله شود و بهمان
دستور بارادت خان سپردند و مقارن این حال رایات عزیمت بصوب دارالسلطنه ارتفاع یافت و در مقام بهرام کله
بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدائع رقم گشته که کوهیست بغایت
بلند و در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغه کوه برآورند و بنظر
اشرف درآید بندوق را سر راست ساخته می اندازند و همین که آهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی
زمین می افتد و بے تکلف عجب نمودے میکند و غریب شکاریست درین وقت یکی از پیادهای آن مرز و بوم آهو را رانده
آورد و آهو بر پارچه سنگی بصعوبت جا گرفت چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از ان مکان
بیجا سازد و بمجرد آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست بر جای مضبوط ساخت و ریشه که بدست داشت بدان تبه زور که تواند خود را
نگاه داشت قضارا تبه کنده شد و از انجا معلق زنان بحال تباه بر زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام
اعضایش از هم گسیخت از مشاهده این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرایید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر
گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت و اگرچه او را
بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باین صورت متشکل گشته بنظر آن حضرت درآمده بود
از ان ساعت آرام و قرار از پیش برخاست و حال متغیر گشت از بهرام کله به تهنه براجور تشریف آوردند و بعد
معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه پیاله خواستند همین که برلب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و تا رسیدن
بدولتخانه حال برین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشوارے کشید هنگام صبح که زمان
بار پسین بود استادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود نفسی چند بتلخی بسر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم
شهر صفر سنه هزار و سے و هفت هجرے مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر
آن حضرت از آشیانه خاک بال افشانده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افگنده جان بجان آفرین سپرد آثار روز
رستخیز نمودار شد از درون و بیرون او آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از مشنوع این واقعه دل خراش
و وقوع این حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرایید و جهانیان سررشته تدبیر از دست داده آسیمه سر شدند
درینوقت آصف خان که از فدائیان و دولتخواهان دولت شاهی بود با اعظم خان همداستان شده داور بخش پسر
خسرو را از قید و حبس برآورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمیداشت و اعتماد
نمیکرد تا آنکه بسوگندان مغلظه تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آصف خان و اعظم خان او را سوار ساخته چتر بر سر
گرفته روانه منزل پیش گشتند نورجهان بیگم هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف خان عذرها گفته نزد ایشان نرفت
ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزادهای عالیقدر بر عماری فیل نشسته از پی شتافت یمین الدوله

ثبت فرموده اند که در هنگامی که من فتح سند و هندوستان کردم دو پادشاه و سه راجه کلان در سند و هندوستان بودند از راجهای اول دوم
رای بالدیو و سیوم راجه رام چند را اسیر نموده اند بندگی و دولت خواهی اختیار نمودند و هر سه را نگاه داشته کرده که چون پدران ایشان بسعادت
آستان بوسی مستعد گشته اند من نیز امیدوارم که باین شرف قرین عزت برافرازم بنابرین خان راتهور که از خدمتگاران زبان فهم
بود دستوری یافت که بهمون سعادت گشته اعز اقدس آستان بیارد و بجهت سرافرازی او فرمان استمالت با خلعت خاص
مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید که مهابت خان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاه جهان رفته علی الرغم
او خان جهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابت خان جهت شادابی سخن
نگاشته کلک بیان میگردد چون او از راه تته عطف عنان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد و فوجی را که بجهت گرفتن
خزانه او تعیین شده بود مقرر فرمودند که به تعاقب شتافته یا بدست آرند یا از قلمرو برآرند آن برگشته بخت روزی چند در شعاب
جبال متعلقه رانا بحال تباه روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بیش از پیش و عذر گناهان مصحوب
وکلای زبان دان بخدمت شاه بسیار بخش اندک پذیر فرستاد و آن حضرت فرمان استمالت ارسال داشته بحضور طلب
فرمودند و بعد از آن که بخدمت پیوست و بانواع و اقسام مراحم و نوازش که در مخیله او راه نیافته بود فرق دولت برافراخت
و چون کوکب بخشش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامیکه بادراک این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت شکستهای
چندین ساله بیک آن درست شد و بتوفیق رسیدن بقدسی آستان که از اعاظم آثار اقبال او بود بتاریخ بیست
و نهم اسفندارمذ ماه الهی در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر
اضطراری است نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت ناسازگاریست لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت
راه را بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده و بانگاره همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر سیر ساخته و خوبیهای
هوای کشمیر را دریافته و استیفای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زمستانها بهوای او عنان عزیمت بجانب
هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز بعبدالرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم مدد خرج لطف فرموده بودند
درین وقت فیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند

وقایع سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و نوروز جهان افروز بر لب آب
چناب آراستگی یافت بعد از فراغ جشن نوروز جهان افروز موکب مسعود را سیر کنان و شکار افگنان طی عقبه‌های
راه فرموده در ساعت فیض اشاعت نزهت سرای کشمیر بنزول اقبال اتفاق افتاد چون بعرض رسیده بود که مکرم خان
حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بدان رفته در بهولا فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی
یافت و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک
روپیه باشد بخزانه عامره داخل سازد و میرزا ابوسعید نبیره اعتماد الدوله بحکومت تته فرق عزت برافراخت و در نزهت گاه
حضرت در کشمیر تشریف داشتند اتفاقا آن مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهر بند عنصری اخراج نمود و در غایت ضعف
و زبونی پیوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند و در سینه
درد و وجع بشدت کشیده و آثار یاس در تمام احوال پرتو افگند و حرفهای که از آن بوی ناامیدی آید بی اختیار
بر زبان جاری می شد شور شگفت عظیم در مردم افتاد

لشکر عادل خان را شکست داده جمعی کثیر از اعیان او بقتل رسانید و بهر فیل که در آن لشکر بود چه از خاصه عادل خان و چه از سرداران
او بدست آورده ساخته سامان و خانمان تجمل بست نظام الملک مراجعت نمود و درین وقت بعرض رسید که امام قلی خان والی توران سلسله
جنبان محبت و دوستی گشته عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری را که عبدالله خان مرید و مخلص ایشان بود بآئین رسالت
و ایلچی گری فرستاده اند و تا حال مثل خواجه عزیزی به هندوستان نیامده حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته
در تعظیم و تجلیل افزوده امرا و اعیان دولت را باستقبال فرستادند نخست از موسوی خان صدر را حکم شد که تا دریای
چناب رفته ضیافت کند و خلعت خاصه مصحوب او ارسال داشتند و بعد از و بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمؤمن خان
حاکم مشهد بود و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالی شهر رسید شد خواجه ابوالحسن دیوان
و ارادت خان بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آورند و در وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر
ساخته طرح پرسشها و مهربانی انداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف خواجه بغایت نیک ذات وارسته اند تمام توجهات و انواع
تلطفات است روز دیگر چهارده قاب طعام از کشش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف با لوازم آن بایشان
ارزانی داشتند مقارن این حال صاحب صوبگی بنگاله از تغیر خانزاد خان بمکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت چون مکرم خان
بحکومت بنگاله کامیاب مراد گردید حسب اتفاق فرمانی که بنام او عز اصدار یافت و در کشتی نشسته باستقبال فرمان
شتافت قضارا غیر از این دریاهای مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را از آن عبور بایست گذشت چون سفینه
مکرم خان بدانجا میرسید ملاحان اشارت نماید که سفینه را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارد و متوجه مقصد
گردد در وقتی که ملاحان سفینه میخواستند بکنار رسانند بادی بهم رسید تا سر کشتی برگردانند طوفان و جگر شنا میگردد و از شور
تلاطم جگر و حرکت بیموقع کشتی غرق میشود و مکرم خان با هر کس که در آن سفینه بود غریق بحر فنا میگردد و یکتن نفس از آن
گرداب بلا سر نمی آرد و در خلال این حال خانخانان ولد بیرم خان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد
از اعاظم این دولت ابد قرین بود در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات
عظیم گردید از انجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که بمیان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای
دولت درآمد دوم فتح سهیل که لشکر سیه دکن را با فیلان مست و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار
سوار بمقابل او شتافته دو روز و یک شب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی برافراشت و سوم فتح تته و ملک سند و در
زمان دولت جنت مکانی مصدر کارهای نمایان نیارست شد لیکن پسر کلانش شاه نواز خان باندک مایه مردم فوج عنبر را شکست
چنانچه بموقع خویش ثبت افتاده و بی اغراق خانزادی رسیده بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک از و بر صفحه روزگار
یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و استعداد او تمام بیاد و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی
روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده
بی تکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی میگفت این چند بیت از وست ابیات شمار شوق
ندانسته ام که تا چند است + جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است + میگویند که این بیت از نظیری است بیت نه دانه
دانم نه دام این قدر دانم + که پای تا سرم هر چه هست در بند است + چون راجه امر سنگه زمیندار ملک بانده بو نبیره
راجه رام چند مشهور که از اعاظم راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش

باهمت خود لشکر پیاده مانند برق لامع بقلعه تاختند وچون برد و قلعه همه جا میدان مسطح بود اصلا پستی و بلندی
و دیوار و درخت که حائل تواند شد نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیقی مملو از آب بود
پیش رفتن مجال پس گشتن ازان محال تر در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هرچند شاه گیتی ستان کس فرستاده
بتاکید تمام خود طلبیدند اثری بران مترتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمده الشان مثل بان و بابا گور و علیخان
ترین وغیره بکار صاحب آمدند و در بین وقت وجود مسعود شاهی نکسی بهم رسانید و بنابر بعضی موانع سفر عراق که نوشتن آن
طولی دارد در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز متواتر بپیوست و یقین شد که ضعف او بغایت قوی است
بنابران بتسخیر قندهار پرداختن و اوقات گرامی باین مطلب پیوست داراده زبون (?) ساختن صلاح ندیده فسخ این عزیمت
نموده و باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک تهار (?) متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت
شاهزاده پرویز رسید و برجناح استعجال نهضت موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی از همین
راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهزاده ممالک ستان بملک گجرات درآمده از حوالی راج پیپله
عبور نموده بمقام ناسک ترنبک از مضافات دکن که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند
درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه دو اسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تا از قید
مهابتخان و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش نامنتظم بود مراحم شاهنشاهی او را دریافت
و اوقاتش مشمول عواطف روزافزون گردید از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که نظام الملک
از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر ترتیب یافتهای تو دولت را نخود ملک بادشاهی فرستاده غبار
شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمده السلطنه خانجهان بجهت مهمی فطنت و تجارب ملک لشکرخان را که از بندهای کهن
کاردان است بحراست شهر برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالاگهات شده تا کهرکی که محل اقامت او بود عنان
مسارعت باز نکشید و نظام الملک از قلعه دولتاباد بیرون نکشید و احوال نظام الملک بعد از فوت عنبر و قید کردن فتح خان
پسر عنبر آنکه حمید خان نام غلام حبشی را پیشوا و مدار الخلیفه خود ساخت و حمید خان ازان بود که زنش بخانه می بایست که شاگردی او
بنابر غرائب احوال او مرقوم میگردد در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این زنکه بدرون حرم او راه
یافته شراب مخفی که مردم بیرون ازان آگاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را بفریب و فسون بدراه ساخته نزد او می برد
و بلباسهای مزین و زرهای مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و معانقت پری پیکران سیمبر محظوظ و مسرور
میداشت رفته رفته مدار اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهر او شد و از درون مدار زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن
عورت درآمد و هرگاه آن زنکه سوار شدی سران سپاه و عمدهای دولت پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود مینمودند
تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد نظام الملک فرستاد و از نیجانب نیز جمعی را بتقابل تعیین کردند و این زنکه برغبت و خواهش
تمام سرداری فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطرنشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکستم یک زنی
چنین کاری شنیده باشند و اگر منصوبه بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گرمحال (?) نقاب افگنده بر اسپ سوار
شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقهای سر دست که باصطلاح هندوستان کره گویند و دیگر لباس باخود میداشت
وادو ... بهیچ روزی نبود که ... از فرط جرات و دلیری

بنده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و آنها با رایهای زر در سرا متحصن شده تا ممکن متصور بود بمدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بنده های درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده زرها را متصرف آوردند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و مقارن اینحال خبر رسید که شاهزاده پرویز چهارم ماه کور مطابق ششم شهر صفر سنه ۱۰۳۵ بجوار مغفرت ایزدی پیوست درآن وقت فقیر در خدمت حضرت شاهنشاهی استاده بود بدیهه تاریخ فوتش دفات شاهزاده پرویز بر صفحه خاطر رقم زده ۱۰۳۵ عمر او سی و هشت سال شمسی رسیده بود درین مدت سر موی خلاف رضای پدر عالیقدر بجا نیاورده حق شناس پادشاه زاده و حضرت شاهنشاهی بسیار از و راضی بودند و همگی همتش مصروف متابعت و پیروی آن حضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لکن قوت متعلقه و متفرقه یکدرست بجا بهمان فرمان شد که فرزندان بازماندهاے ایشان را روانه درگاه والا سازد و موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان پسر خان زخمهای کاری از و در دل داشت و بالحاح و مبالغه بسیار التماس تنبیه و استیصال او نمود بنابرین اکثرے از محال جاگیر آن بیعاقبت بتیول خانخانان تنخواه فرموده خلعت و شمشیر مرصع و اسپ تپچاق بازین مرصع و فیل لائق فوج بمشارالیه عنایت نموده بصوبه اجمیر رخصت فرمودند میرزا رستم صفوی بصاحب صوبگی ولایت بهار و پتنه فرق عزت برافراخت درینولا از عرضداشت منصبداران صوبه دکن بعرض همایون رسید که یاقوت خان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از و نبود و در حیات عنبر نیز سپهسالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او بود اختیار بندگی و دولتخواهی سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سوار بحوالی جالناپور آمده و بسربلند خان نوشته که فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و تا مردمها نیز بر یکدیگر سبقت گزیده [illegible] خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سربلند خان بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی که مشتمل بر استمالت و دلجویی بسیار بود بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسربلند خان نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده نزد وی روانه برهانپور سازد در اوراق گذشته رقم زده کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان با معدودی از بندها بجانب تته نهضت فرمودند چون در ایام شاهزادگی پادشاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند درین هرج و مرج نیز شاه متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته با ایشان نزدیک باید شد بلکه با بیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک که بظاهر و باطن نوکر شهریار بود با سه چهار هزار سوار و پیاده از احشام آنملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرات پیش نهاده با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بندهای فدوی رکاب ظل شوکت منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه آنها نیاورده برگشته بحصار شهر در آمده و چون پیشتر از ین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در آورده بود متحصن گشته بمدافعه و مقابله پای ضلالت و ادبار افشرده و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار بر قلعه نتازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش بردند و از استحکام برج و باره و کثرت آتشبازی کاری نتوانستند پیش بردن ناگزیر عطف عنان نموده باز گردیدند و پس از روزی چند بار دیگر بهادران شیردل و شیران زنجیر گسل

بالجمله خواجه رفته بدلایل معقول اذرا رو انه ساخت و چون واهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آنهمه بیجانی و بیوقیرسی بهکبار
و انها ده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین یاسقه کوچ نهضت فرموده و در منزل پیش نیز نتوانست پا قایم کرده در منزل
رائکی که ازآب رهتاس گذشته فرود آمده دولت خانه بادشاهی در منعطف آب آراستگی یافت و فضل خان را نزد آن
آشفته دماغ فرستاده چهار حکم تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی شتافته
آن مهم را بانجام رساند دوم اینکه آصف خان را بملازمت فرستد و سوم اینکه طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال
را با دو حواله فرموده بود و پیم روانه حضور نماید و لشکری پسر مخلص خان را که ضامن آنها و تا حال بملازمت نیامده او را نیز
حاضر سازد و اگر در فرستادن آصف خان استادگی کند بیقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران
شاهزاده دانیال را آورده معروضداشت که درباب آصف خان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آنداریم
که چون آصف خان را از دست دهم مبادا لشکر بر سر من تعیین فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت
که تعیین نمایند چون از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل نهاده آصفخان را روانه درگاه خواهم ساخت
چون افضلخان عذر بفرستادن آصفخان را معروض داشت بیگم از حرفهای نفو و بشورش
در آمد افضل خان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت
که در فرستادن افضلخان توقف مصلحت نیست ترا کار طور دیگر بخاطر نیز میرسد
که ندامت خواهد کشید چون مهابت بعاقبت دل یابی داده بود فی الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست
و بعهد و سوگند خاطر او پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را بجهة مصالحی که رقم پذیر
گردیده روزی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت تته وا نمود و کوچ بر کوچ روانه گشت بیست و سوم ماه مذکور عبور موکب
منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابت خان و هرج و مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود
و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او بر همان آب روی نمود مصرع نعوذ بالله اگر روزگار برگردد و پس از روز چند
ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه والا فرستاد
و چون در شکارگاه جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقرب خان و میر جمله و اعیان
شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنه
لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز ضمیمه
مراحم گردید و حکم شد که بر مسند دیوان نشسته از روی استقلال بمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بخواجه
ابوالحسن ارزانی داشتند و فضل خان از تغیر میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی یافت و میر مذکور بخدمت بخشیگری سربلند
گردید سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه
ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهة سواری ایشان لطف نمودند درینولا بعرض رسید که مهابت بعاقبت از سمت
راه تته عنان تافته بجانب هندوستان روی ادبار نهاده و نیز بمسامع جلال پیوست که بیست و دو لک روپیه نقد از خزانه
بنگاله بجهت او می آورند و بحوالی دهلی رسیده بنابرین صفدر خان و سپهدار خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی و انی
رای سنگدلن با هزار احدی تعیین شدند که بر جناح استعجال شتافته زرهای او را بدست آورند و نامبردها کار بندهٔ خدمت

کابل بصوب هندوستان رایت اقبال برافراشتند درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز معروض گردید مرقوم بود
که شخص در دو قولنج قوی بهم رسیده و ایشان را زمان ممتد بیشعور ساخت و بعد از تدبیرات لقدر خفتی دست داد و بقاعدان
این حال عرضداشت خانجهان برسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفت و درین مرتبه بیهوشی بامتداد کشید و اینجا
چنانچه پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بیشعور بودند ناگزیر اطبا قرار بداغ دادند و پنج داغ بر سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند
معهذا بهوش نیامدند و بعد از سه ساعت دیگر افاقه بهم رسید سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع
تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شرابست چنانچه عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا
گشته جان در کار شراب کردند درینولا شاهزاده والاگوهر سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر
بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر و مرصع آلات قریب
سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر درآمد از عرضداشت متصدیان دار الخلافه آگره معروض گردید که قبل ازین عورتی
سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن یک پسر و دو دختر زائیده و همه در حیات اند درینولا از نوشته واقعه نگاران
بعرض همایون رسید که بایسنغر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امرکوت از شاهجهان جدائی گزیده بملک راجه جگنه
خود را رسانید و عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح معهوده ادبار مهابت وخیم العاقبت
است و تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی که آن بد اندیش سعدی این گستاخی و سلوک ادب باشد حضرت
شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند و بجاری عنایت و التفات ظاهر میساختند که از جانب
آن حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را از زراندود اخلاص نموده بعیار کامل میفروخت و آن حضرت دانسته
خریداری میفرمودند و چنان ذهن نشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از خدمت حضور بنابر عدم اختیار بوده و آنچه ایام تقدیر
نقش پذیر گشته بروفق خواهش و طبق مراد ماست و هرچه نورجهان بیگم در خلوت میگفت بی کم و کاست نزد او بیان میفرمودند
چنانچه بر زبان آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش و صبیه شاه نوازخان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد
ازدواج شایسته خان پسر آصف خان هست میگوید که سرکار قابو بیابم مهابت خان را به بندوق خواهم زد و اظهار
این مقدمات او را مطمئن خاطر میساخت تا آنکه رفته رفته توجهی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار و بیدار مانده بود
و جمع کثیر از راجپوتان را با خود دربار میآورد و بر گرد و پیش دولتخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام برجا
نماند و مع هذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیده و شکست بسیار دل پای داد و بر خلاف او نورجهان بیگم
پیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه میداشت و صید دلاسا مینمود و مردم را بزر و زبان دلاسا میکرد و دستمال بیدار
میساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر ساخته باستقبال حضرت
و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل بیش از رهتاس و بدین محل سواران را التقریب ساخته
نوکر نمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جبه پوشیده و از در دولتخانه تا دور جا دو رویه یال بسته بایستند آنگاه
بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف
میگذرانند بهتر آنست که شما هم اسپان اول بعد راه مرخص دارید اما دیلقچیان باهم گفت و شنید و ستیزه کنند و کار بجنگ
و نزاع کشد و از پس بلند خان خواجه ابوالحسن را فرستادند که با او دیگر سخن کند و بوجه معقول سه انتر منزل اشرف سازد

از سوار و پیاده بالا آل ... بر سر در استاده و به تیر اندازی ... چنانچه ... اکثر ... مهابت خان ... یک ...
مخلص خان و ... سمت آن حضرت استاده خود را سپر تیر قضا ساخته و با فدائی خان ... معتمد ... تلاش کرد از همراهان
او سید مظفر که از یکتا جوانان کار دیده کارطلب فدوی ... بیگ ... [illegible] ... اقدام ...
شهادت حیات جاوید یافتند سید عبدالغفور ... که او نیز جوان شجاع کاری بود زخم بر داشته و چهار زخم ... فدائی خان
رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی‌رود ... آن حضرت ... سید ... عثمان ... از میان ... بر آمده
... بالای آب شتافت ... از آب گذشته ... فرزندان خود رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته ...
... سلامت گشته ... فرزندان را ... آنجا گذاشته ... از آنجا
... جانب ... شتافت ... باشی ... و هر کدام ...
... ابوطالب ... دولت ...
... خدمت ... چون ... خان خبر یافت که در
گوشه ... کسان فرستاده ... لیکن ... همراهی ... آصف خان ...
... گشته ... خان ... فاطر ... مهابت خان
... تمام ... [illegible] ... کرده ...
... همراه ... [illegible] ... آصف خان ...
... [illegible] ... ایشان ...
... خان والی بلخ ... دولت خواه ...
... خان ... [illegible] ... آنگاه ... خود را ...
... خان ... غلام ترک ... شمشیر ... از ...
گشته که چون آصف خان ... مهابت ... [illegible] ... تحصن جست ...
و چهار کس از سوار و پیاده همراهی گزیده مهابت خان ... پادشاهی ...
... خود را ... و شاه قلی فرستاد که گرم ... قلعه ...
رسیده ... آصف خان ... عهد و پیمان قرار داده ... عثمان ... فرستاد
مهابت خان ... آرام بخش خاطر ... مهابت خان نوشتند چون ...
شکوه از دریای اتک ... و مهابت ... از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته ... اتک رفت و آصف خان
را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ... همراه ... و ... قلعه ... خود ... روز عبدالخالق برادرزاده
خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از مصاحبان و مخصوصان آصف خان بود و با محمد تقی بخشی شاهجهان که در محاصره ... بدست
افتاده بود به تیغ بیباکی آواره صحرای عدم گردانید و نیز ملا محمد تقی را نسبت آخوندی آصف خان سبب جرم و خیانت شهید
ساخت از اسباب قتل او نخست نسبت آخوندی آصف خان بود و دیگر آنکه در وقتی که او را زنجیر میکردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه دار
در پای او گردید ... حرکتی ... از سر پای او بر آمده و این مقدمه ...

همراهان او بموج تیز دچار شدند و چندی از آب پایان رو به افتاده بیم جانی بساحل سلامت رسانیده خود با بهبت سوار
و چندی پیش نمایان گرد دست اکثری از نشانهای او بکار رسیده و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دیگر کاری از پیش نمیرود
و غنیم زور دولت و دست و پا زده اشرف بیش تیر انداز رسید چنانچه پارچه سنگی بر پا ناهنین خورده باز پس افتد بهادر بجان جستی و جا
بهبت خان شروه و از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه بیستم فروردی
ماه الهی مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر بندهای دولت قرار جنگ داده در خدمت
مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد و از قضا بدترین گذرها این
بود سه چهار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند بر فوجی بطرفی افتاد و من و
خواجه ابوالحسن و ارادت خان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده و کنار آب را مضبوط
ساخته استاده بود در آمدند فدائی خان با فاصله یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابوطالب پسر آصف خان
و شیر خواجه و الله یار و بسیاری از مردم پایان تر از فدائی خان عبور نمودند با این حال اسپان شنا کرده پر افتاده تر شدند و جلو مردم
گذشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسیده و نارسیده افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند چون آصف خان
و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت و دیگر کیست که کسی پروا از و سخن بشنود و پای همت برجا دارد
خواجه ابوالحسن را این فقیر از یک آب گذشته بر لب آب دوم استاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسپ و
شتر و جمل و ارابه بمیان دریا در آمده و بر یکدیگر پهلو زده دست در گذشتن داشتند درین وقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده بدو
اظهار ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم شده
راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه ابوالحسن بجواب نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم و راجپوتان مردم [illegible]
را پیش انداخته زده و کشته سر آمدند و در عماری بیگم دختر شهریار با انکه او و جمیله شاهنواز خان بودند در چنین وقت محمد نصیر
بر بازوی انکه دختر شهریار رسید و بیگم بدست خود برآورده بیرون انداخت لباسها بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرا ناظر
محل و ندیم خواجه سرای بیگم با دو خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید بعد از آن
که روی فیل برگشت دو سه زخم برچه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیر کشیده از پی رسیدند و فیلبان سعی در راندن فیل داشت
تا بجائی کشید که آب عمیق پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری
از آب گذشته بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه سر اگذاشته گرم تر راند و من در کنار
آب با جمعی سواران خود استاده ماندم روبروی همه تیر میزدند راجپوتان قصد این جانب کردند درین وقت آدمهای من رسیدند
و از ترتیب [illegible] رفتن رفیقان و همنشینی نقش کار آغاز کرده روانه شدند هر چند از ایشان بشمشیر و زبان نشان خواستم
اثری ظاهر نشد که کدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده گرم رانده و از هول و اضطراب اسب را بدریا زده پایان
آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسپ جدا شده و اما تاش زین را به دو دست محکم گرفته بود و اسپ غوطه چند خورده
نفس گیر میشود و خواجه بهوش [illegible] در این حالت محمد ملاح کشمیری خود را رسانیده و خواجه را بکنار آورد و فدائی خان بسعی
[illegible] بادشاهی و چندی از نوکران خود که مستعدی قدیم با وی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود جنگ
کرده و غنیم بجوی [illegible] رسانیده تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید چون در دن [illegible]

فیل حوضه دار پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین میدانند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه
شوند آن حضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه
نشانیده بود درین اثنا مقرب خان خود را رسانید با ستر فتای درون حوضه نزدیک بآن حضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوبگاه
از بی تمیزی زخمی بمیان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی سینه او ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتاد
و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رسانید هر چند راجپوتان بسنین برچه و زور زدند و باز و بالغ آمده خواستند که
جای ندهند او کناره حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاه داشت و چون در بیرون جای نشستن کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانیده
قریب بنیم کروه مسافت طی شده گجپت خان داروغه فیلخانه یاده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل دیگر
در عقب نشسته بود و مهابت خان براجپوتان اشارت کرد که آن بی گناه را با پسرش شهید ساختند بالجمله در لباس
سیر و شکار بسمت منزل خویش راهبری نمود و آن حضرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند و فرزندان خود را
بر دور آن حضرت گردانید چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی
را بدولتخانه برده از آن جانب نیز دل واپرداز(د) بدین قصد بار دیگر آن حضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که
حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته
بمنزل برادر خود آصف خان رفته بود و آن بی عاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده بود
ندامت گزیده متردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائیست عظیم
لاجرم رای فاسد او برگشت و آن حضرت را سوار ساخته بمنزل شهریار برد و آن حضرت از وسعت حوصله دگران باری
هر چه او میگفت میکردند درین وقت جهجهی نبیره شجاعت خان همراه شد چون بدرون خانه شهریار در می آمدند براجپوتان
اشاره نمود که او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل خود رفت عمدهای دولت را طلب داشته
مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد و در
پیش خدا و خلق خجالت زده کردار خویش گشتند اکنون تدارک آن باید کوشید و آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق
معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب
سعادت از آب گذشته آن مفسد مقهور را سرکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم چون این کنکاش
ناصواب بمسامع جلال بندگان حضرت رسید از ضابطه معقول بیگانه نمود همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی
و میر منصور و خدمت خان را پی در پی نزد آصف خان و عمدهای دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن
محض خطاست زنهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری
بران مترتب نخواهد شد هر گاه من درین طرف باشم بکدام دل گرمی و بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتر مبارک
خود را مصحوب میر منصور فرستادند آصف خان بگمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهابت بی عاقبت است و به تکلیف
او حکم فرموده اند ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد و درین وقت فدای خان چون از فتنه پردازی زمانه
و توقف یافت سوار شده بکنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور نبود و بیتاب شده در زیر باران تیر و تلاطم
با چندی از نوکران خویش فدائیانه رو برو می دولتخانه اسپ بدریا در زده خواست به شناوری عبور نماید شش کس از

اگر سلسله آرا و آمال داشته باشد بدان خیر و معامله قدم بر بادارند و خود مستوجب و دولتخانه میکرد و چون راقم اقبال نامه خدمت
بخشیگری و میر توزکی بهر دو داشت از آب نگذشته شب در پیش خانه توقف گزیده بود و بعد از فراغ نماز و وجه با یاران صحاب
از هر باب حرفی و سرگذشتی درمیان داشت درین وقت آوازی بگوش رسید که مهابت خان می آید بخاطر گذشت که شاید
بر درم میرفته باشد مقارن این حال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شد تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب
رسد بر در دولتخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نمود چنانچه آواز او بگوشم رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدم چون چشمش بر من
افتاد نامم بر زبان آورد و کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب پانصد راجپوت پیاده بر چهره
و سپر در دست اسپ در ایشان گرفته سر آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمیشد او بر سمت دروازه کلان دولتخانه رفت
من از راه سرایچه سراپرده بدولتخانه درآمدم معدودی از اهل تیاقی و غیره در فضای دولتخانه منتظر درآمدند و سه چهار
خواجه سرا پیش دروازه غسلخانه ایستاده و دیدم مهابت خان وخیم العاقبت سواره تا دولتخانه رفته از اسپ فرود آمد و دران
وقت که پیاده شد بجانب غسلخانه شتافت قریب بدویست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این
همه گستاخی و بیباکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت و چون
بدر غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند
جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت
از درون خوابگاه برآمده بر پالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند بالجمله مراسم کورنش و زمین بوس
تقدیم رسانیده آن نگاه بر در پالکی گشته معروض داشت که چون یقین نمودم که از آسیب عداوت و جان گزائی آصف خان
خلاصی و رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرات و دلیری نموده خود را در
پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیاست فرمایند درین وقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده
دور سراپرده بادشاهی فرو گرفتند و در خدمت آن حضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهر خان
خواجه سرا ناظر محل و فیروز خان و خدمتیان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست و فصیح خان مجلسی و سه چهار از خواصان
دیگری حاضر نبود آن بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب داشت دو مرتبه
دست بقبضه شمشیر رسانیده و خواستند که جهان را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند هر بار میر منصور بدخشی بترکی عرض کرد
که وقت هر سیاست آزمایش نیست صلاح حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر را بایزد دادگر حواله فرمایند
تا وقت استیصال او در رسد چون حضرت از فروغ دولت خواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصتی راجپوتان
اندرون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کسی دیگر بنظر در نمی آمد درین وقت آن بی عاقبت عرض کرد که
هنگام سواری و شکار است اینجا به معمول سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت
و گستاخی بحکم و رخصت بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت
بادشاهت رضا نداد که بر اسپ او سوار شوند حکم شد که اسپ سواری خاصه حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن
سواری خواستند درون محل تشریف ببرند آن تیره بخت ستیزه کار رفتن بدرون محل را مصلحت ندانسته آن قدر توقف
نمود تا اسپ خاصه را حاضر ساختند آن حضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف برده بودند

[illegible] جمادی الاولی [illegible]
روز آتش قتال و جدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بیامن عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن محکمه [illegible]
لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از احدیان شمشیر و انگشتر و کاردی که او بجهه یافته بود نزد ظفرخان برده مینماید یقین میشود که
اینها از آن حامی است و ظفرخان خود با احدی مذکور بر سر لاش او میرود و ظاهر میگردد که بنده وستی از شست غیب باو رسیده
بجهنم واصل شده هرچند منادی کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو رسید بالجمله سران مفسد زیاده بسرا
مصحوب [illegible] دارخان روانه درگاه والا نمود ظفرخان و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر تردد وات پسندیده گردیده بودند
هرکدام درخور استعداد خویش باضافه منصب ارتسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند نهم اسفندارماه ساحل دریای
چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت **وقایع سال بیست و یکم از جلوس اشرف اقدس** شب شنبه
بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج بعد از انقضای یک پهر تحویل نوروز جهان افروز اتفاق افتاد و سال
بیست و یکم از جلوس ابد قرین مبارک فرخنده آغاز شد آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انصراف
ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی
نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر برسم ارمغان حواله
او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهابت خان بجهه آوردن فیلان رقم زده کلک سوانح نگار گشته و اشارتی
بطلب او تیر رفته در نیولا بحوالی اردو پیوست بالجمله طلب او بتحریک و کار پردازی آصف خان شده بود و پیش نهاد خاطر ایشان
آنکه او را خوار و بیعزت ساخته دست تعرض بناموس و مال و جان او انداز ند این مطلب گران را الغایت سبک دست
پیش گرفته و او نیز خلاف ایشان با چهار پنج هزار راجپوت خونخوار یک رنگ یک جهت آمده و عیال اکثری را همراه آورده
که هرگاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه و از همه جهت مایوس و مضطر گردم بجهت پاس عزت و ناموس خود ناگزیر
باشد دست و بازو ده با اهل و عیال جان نثار شوم **بیت** وقت ضرورت چو نماند گریز ۞ دست بگیرد سر شمشیر تیز ۞ و با آنکه
آرزوی شش آمدن او در مردم حرفها نالائم مذکور میشد نواب آصفجاهی در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می بردند چون
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که مطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلی بفروغ رسانیده و مدعیان خود را
بمقتضای عدالت تسلی نماید راه کورنش و ملازمت مسدود دانسته فیلانی که درینمدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد
و از اینکه دختر خود را بحکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده شورش بسیار ظاهر ساخته اند چون آنکه بحضور طلبیده
بخواری و بیعزتی کره کارسی فرموده دست و گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند حکم شد که آنچه مهابت خان باو
بوی داده فدایی خان تحصیل نموده بخزانه عامره رساند چون منزل در کنار آب بهت واقع بود نواب آصفجاهی با چنین خصمی
قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته گریز بار زنده بخیال در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را در اثنای
آنها یا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده چون درین روی آب منزل گزیدند و همچنین کارخانجات
بیوتات عالی از خزانه و قورخانه و غیره سوای خدمتگاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند چون مهابت خان دریافت
که کار بناموس و جان او رسیده و لا علاج درینوقت که هیچ کس در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار پنج هزار راجپوت که
با نها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار را در آنجا میگذارد که پل را آتش زده

سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشار الیه مرحمت نموده لیبی و دو نفر از امرای آن صوبه بخلعت مصحوب او فرستادند
چون مهابت خان فیلان که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات
سرکار نزد او می‌آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابرین حکم شد
که عرب دست غیب نزد مشار الیه شتافته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز ازو بازیافت
نموده بخدمت بشتابد. اگر او را جواب حسابی خرده‌پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام معروض سازد و مقارن این حال
عرضداشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و همدرین وقت عرضداشت
خانجهان رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته
کتابتی که مبنی بر اظهار ندامت و خجالت بود ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش آن حضرت نوشته او را بجنس فرستاده
امیدوار از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده باین موهبت عظمی از امثال و اقران سرافراز و ممتاز
گردد در جواب او فرمان شد مصرعه کین درگه ما درگه نومیدی نیست ملتمس او بعز قبول مقرون گشت درین تاریخ
طهمورس پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیوست و قبل ازین هوشنگ برادر خرد او
بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز رهنمونی بخت خود را بقدسی آستان رسانید و بانواع مراحم
و نوازش مخصوص گردید و بجهت افزایش آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتای گورکان گویند فرموده
خلعت مرحمت نمودند بهار بانو بیگم صبیه خود را بطهمورس و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت
کردند درین وقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت بتاریخ هفدهم اسفندارمذ مطابق ششم
شهر جمادی الثانی بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد و چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده
روز جمعه بیست و سوم مذکور کوچ فرمودند سردار خان پسر احمد بیگ کابلی سر احداد را از صوبه بنگش آورده جبین اخلاص بزمین
سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی‌نیاز فرود آورده سجدات شکر این مواهب عظمی که از مواهب مجدده الهی
بود بتقدیم رسانیده حکم شادیانه نواختن فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده از دروازه قلعه
بیاویزند و تفصیل این مجمل آنکه چون ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبک بقصد شورش افزائی
و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده مشار الیه باتفاق دیگر بندها که از تعینات آن صوبه اند لشکرها فراهم آورده بسر او روان
میشود درین اثنا احداد بدنهاد وقابو یافته باشارت آن تباه اندیش تیره درآمده راهزنی و دست اندازی پیشه ساخت و چون آن مفسد
سیاه بخت است پیش میکرد یلنگتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفر خان فرستاده اظهار
ملایمت و چاپلوسی نموده برمیگردد اولیای دولت خاطر از آنجانب واپرداخته دفع فساد احداد بدنهاد در پیش نهاد همت ساخته
بهمان استعداد و جمعیت از راه گردیز بسر او روان شدند چون خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن بدفرجام
رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لواغر که محکم او بود میکشد و این بمعاقبت آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیوار
در پیش دره برآورده بآلات تبر و استحکام داده ذخیره و سائر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت اولیای دولت
ابد قرین استیصال او را وجهه همت ساخته قدم پیش فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و همه یکدل و یکجهت
از اطراف هجوم آورده همت بر تسخیر آن گماشتند و قریب پنجاه روز دو کرده محاصره را بر او تنگ ساختند تا آنکه زمستان

بیت کرم بین و عفو خداوندگار * گنه بنده کرده است او شرمسار * بعد از تقدیم مراسم خدمت و زمین بوس اشارت
رفت که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که
مهابت خان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت و وکالت شاهزاده
فرق عزت برافرازد درینولا عرضداشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ
احکام شاهنشاهی نموده شاهزاده بجدائی مهابت خان و همراهی خانجهان راضی نیستند هرچه درین باب بمبالغه و
تاکید معروض داشتم نتیجه بران مترتب نگشت چون بودن من دران لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان
تیزرو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت
فدائی خان بعرض همایون رسید بار دیگر فرمان بتاکید تمام بنام شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهند
و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با سایر امرا در برهانپور توقف نمایید بتاریخ نوزدهم
شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنه لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری
می باشد مشهور بهمای و مردم این سرزمین میگفتند که طعمه اش استخوان است و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده
می افتد نشسته کم بنظر درآمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که
از قراولان هرکس به تفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میفرمائیم قضارا جمال خان قراول به بندوق زده بحضور
اشرف آورد چون زخم بپالش رسیده بود زنده و تندرست بنظر درآمد فرمودند که چینه دانش را ملاحظه نمایند تا خورش
او معلوم شود چون چینه دانش را شگافتند از حوصلاش استخوان ریزها برآمد مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار
خوردنش بر استخوان است همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد و هرجا استخوان بنظرش درآید بنول خود گرفته بلند میشود و از آنجا بر روی سنگ می اندازد
تا بسنگ ریزه ریزه شود آنگاه برچیده میخورد درین صورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانچه گفته بیت همای بر همه مرغان
از آن شرف دارد * که استخوان خورد و طائری نیازارد * در جثه و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر و نولش بکل مرغ
میماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد و این پرهای سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهارصد و پانزده توله که یکهزار و سی
و هفت و نیم مثقال باشد بوزن درآمد شب مبارک شنبه سی ام آذر ماه الهی در ساعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول
اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام فرمودند درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس
سربلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابت خان از خدمت شاهزاده دستوری
یافته بصوب بنگاله شتافت از غرائب آنکه شاهزاده را بچه شیر نر در پیشکش آورده که با بز الفت گرفته در یک حجره می باشد
و با آن بز نهایت محبت و لابه گری ظاهر میسازد و بدستوری که حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند
حکم کردند که بز را از پیش او دور کرده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ
و ترکیب دران قفس درآوردند اول آنرا بوسید و بعد از ان کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی را بدرون حجره او
درآوردند فی الفور از هم دریده خورد باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخته خود به پشت
افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که با جفت خود را
بوسه کند درینولا افضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد

دراثنای راه آبشار خوشے بنظر درآمد از اکثر آبشارهاے کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذرع و عرض آب زیر چهار ذرع متصدیان منازل صفه عالی دربرابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیاله چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگے ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار ماند درین منزل لاله چوغاشن وارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشته و در دو سه منزل نهاده معلوم نیست که تا بعت داخل شدن شهر آنقدر بمانند که از سیرش محظوظ توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبهاے کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سائر اصناف جوق جوق و گروه گروه به سبیل استقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز شنبه هیزدهم در ساعت سعادت قرین لعمارات دلنشین کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که درمیان دولت خانه واقع است آخرهای شگوفه بود ولیکن یاسمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون اقسام شگوفه جهان افروزے مینمود بیت باز این چه جوانے و جمال است جهان را زین حال که نو گشت زمین را و زمان را چون بتواتر پیوسته و در کتب طبی خصوص ذخیره خوارزم شاهی ثبت افتاده که خوردن زعفران خنده می آرد اگر بیشتر خورده شود آنقدر خنده کند که هم هلاک باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغیر در احوالش راه نیافت روز دیگر دو بیت آن که هشتاد مثقال باشد خورانیده ندلبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد غره خرداد از عرضداشت اسدخان بخشی دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدبلکام رسیده ند یاقوت حبشی بالشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سربلند راے کرپای غیرت و جمعیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از بیرون خنگ انداز و کارے نمیسازند و بعد از چند روز خبر رسید که شاه والاقدر که قریب لعل باغ منزل گزیده بودند و بعضے از جوانان کار طلب ایشان مکرر بقلعه تاختند و کارے نساختند و درخلال این حال بیمارے صعب عارض مزاج وهاج ایشان گشت و از ظاهر برهانپور کوچ فرموده بیالاگهات رهنگیره شتافتند و مردم عنبر نیز ناکام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد عنبر رفتند چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند راے را بصنوف عواطف و مراحم سرافراز ساخته بخشیده منصب پنجهزارے ذات و سوار و خطاب رامراج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمیباشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر زاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روزافزون اختصاص بخشیده بمظفرخان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه بازیافت نماید و بنوعے سامان سرکار او کند که از هیچ رهگذر نگرانی خاطر نداشته باشد درخلال این حال عبدالرحیم خانخانان بسعادت آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت آن حضرت بجهت دلنوازے و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما چندین جرائم و عصیان که از تو صادر شده بنابر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی فرمودند که خود راست شرمنده تر از و می بینیم

عنان طلب اورا در قلعه رهتاس گذاشته بداراب نوشتند که دو رکدی خود را بخدمت رسانند داراب از نارستی و زشت خوئی
صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره دارند و از هیچ جهت نمیتوانم
خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کار رسی
و تردد توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرموده با کبرنگر شتافتند و کارخانجات
و بیوتات را که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند چون داراب
چنین او آنکه ناپسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبدالله خان پسر جوان اورا بقتل رسانیده
خاطر را لختی سبکبار گردانید شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابت خان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت
معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله که داراب خان را در قید داشتند صادر شد که دست التعرض از و کوتاه
داشته روانه ملازمت سازند و او آمده مهابت خان را دید چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید
به مهابت خان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع
سر آن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابت خان بموجب حکم عمل نموده
سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد چون در صوبه دکن شورشی عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر
سرپنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاه جهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف
عنان فرموده باگره نیز مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که بزودی سعی نموده ایشان را
با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درین ولا قاسم خان از تغیر مقرب خان بحکومت و حراست دار الخلافه آگره
خلعت امتیاز پوشیده و درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی دکن از برهان پور رسید و نوشته بود که یاقوت
حبشی با ده هزار سوار موجود و ملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت رسیده و سربلند رای که از شهر برآمده مستعد آن دارد
که جنگ اندازد فرمان تاکید بتمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کمک توقف نموده صلح بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام
برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزیند بیست و هم اسفندارمذ ماه الهی نهضت موکب مسعود بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد

وقایع سال بیستم از جلوس سعادت مانوس جهانگیری روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی الثانی
آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال بیستم از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد
در دامن کوه بهنبر بشکار پرداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی به تیر و تفنگ شکار کردند و در منزل چنگز هتی
جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم کوتل پیر پنجال
از برف مالامال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بل محال لاجرم نهضت موکب گیهان شکوه از
راه گریوه پونچ اتفاق افتاد و درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد و دو سال و سه سال بر درخت میماند از میر نصرالله
عرب جاگیردار این سرزمین شنیده شد که قریب بهزار نارنج در یک درخت می باشد روز جمعه بیست و نهم در
منزل نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد از کتل بهنبر تا کشمیر دستوری است که در راه پیر پنجال
منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند و درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست
و درین چند منزل از دوسه گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوه‌های دشوار گذار بصعوبت گذشت

تا اگر او از بند است من نیز از ما با مرا با او دادر اماست یا گذارید
واقعات ارقام فرموده که هر یک جداگانه به آن اسلوب گردیده هرچند منشیر
ماهتند تا از میرزا نظام به بیجاپور برخاسته یکی دو ملک خود به دست داده
دو روز میگذرانید به دست راست و چپ میرزا دو نمود دسته
راسے بادشاهی سر درد نبال او نهاده فرصت نمیداد و نا هرچند پیشتر
سپر اندازی و مدار میمود تا احمد نگر بیجاپور بوسند و دو دشت سے افزود و چون کار بر و تنگ شد اضطرار دامن گرفت
ناگزیر به روزے که مرحوم بادشاهی غافل بودند و میدانستند او جنگ نمیکنند نزدیک اردوے ایشان نمایان گردیده
خیال بیرنگی نمود و مراد به دست بر دو دیده و گریختند. ازان درمیان مرحوم عادل خان و عنبر جنگیا در به دست و حسب
تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادل خان بود کشته شد. و از افتادن او سپاه عادل خان را سررشته انتظام گسیخت
گشت و اوت رسے داد و دارام سست بکار نبرده راه فرار سپردند و غیرت الهی کار خود کرد و شوسے دکنیان و هم اهمالت
شکست عظیم برین لشکر افتاد و اخلاص خان وغیره و بیست و پنج نفر از سران سپاه عادل خان که مدار دولت او برایشان بود
گرفتار شدند و ازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانیدند
امرای بادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گذاشتند و خنجر خان گرم و گیرا خود را با احمد نگر رسانیده
استحکام قلعه پرداخت و مبارز خان نیز به پرگنه سرکه در تیول او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت و جمع دیگر که
ازان ورطه هلاک برآمده بودند خود را با احمد نگر رسانیدند و گروهے به برهان پور شتافتند و چون عنبر مراد خویش کامروا
گردید و آنچه در خیال او خطور نکرده بود در منصه ظهور جلوه گرے نمود اسیران سرنجه تقدیر را سلسل و محبوس به دولت آباد
فرستاد و خود با احمدنگر رفته به محاصره قلعه پرداخت لیکن هرچند سعی نمود و تو بسیار به کار آورد و کارسے از پیش نرفت ناکام
دست از قلعه برداشته خود به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادل خان باز متحصن شد و عنبر تمام
ملک او را با مدد متعلقه بادشاهی که در بالا گهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولاپور را که پیوسته میان
نظام الملک و عادل خان بر سر آن نزاع بود و تا امروز یاقوت خان را با فوجے بر سر شولاپور فرستاد و توپ ملک
میدان را از دولت آباد آورده و قلعه شولاپور را به ضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار
موحش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی آشوب گرائید. در خلال این حال بالتماس مهابت خان خانزاد خان پسر او را
با سپاه او از کابل به تعاقب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل به عهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت، احسن الله پسر
خواجه را از کمالات به رسم نیابت حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که تنخواه اسپه دار خواجه را الغا اطلاق دو اسپه سه اسپه تنخواه نمایند
احسن الله به منصب هزاری ذات و پانصد سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم و ذوق عزت برافراخت و
شمشیر و خنجر مرصع و فیل و خیمه و اسپ ... که به دو رسید و قت عرضداشت مهابت خان رسید مرقوم بود که وکیل
عبداللّه شاه میان از بینه به ارکان شده با امیت بیخ لود آمده شاهزاده پرویز را با کوه نمود یک بار با دست و او را
نوشته که شتم که سه اسپ گشته گرشاه میان و راب پسر خان خانان را گرفته داد و سکونت و حراست ملک
... با جهت حفظ پیغامی خبر ... ایشان را همراه گرفته بود و نیز جناب ترس الدیات

و قورچیان خاصه که در پس پشت شاه جهان بخت سواره بودند و عبدالله خان که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بودند
تنقیه منظر در رسیده آمد درینوقت شیری باسپ سواری آن شیر بیشه توکل رسید عبدالله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه و ابرام
بسیار از عرصه کارزار برآورد و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری برداشته اسپ سواری خود را کشیده ...
سوار ساخت از رزمگاه قلعه رهتاس عنان مسارعت بازکشیدند و چون دران چند روز شاهزاده مرادبخش قدم در عرصه وجود نهاده بود و نقل حرکت متعذر می‌نمود ایشان را در کنف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت پرست خان ...
باچندی از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم ...
در کمال سنجیدگی و وقار بجانب پتنه و بهار نهضت فرمودند درین وقت عرایض دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر ...
التماس توجه بدانصوب مکرر رسید اکنون مجملی از سوانح ملک دکن رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بستر
ولایت قطب الملک شتافت مبلغ مقرری که هرسال بجهه خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود
بازیافت نموده بجهد والتماس و سوگندخاطر ازانجانب وا پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم
عادلخان را که بحراست آنملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل برسر آنها تاخت و شهر بیدر را
تاراج نموده ازانجا باجمعیت و استعداد فراوان برسر عادلخان شتافت چون عادلخان اکثری از مردم کاری
و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند
حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام
برج و باره و لوازم قلعه‌داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکری که با امرای او در برهانپور بودند فرستاد
و به متصدیان صوبه مذکور بکرر تاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر
و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه میدانم درینوقت حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم
آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این ظلم فتنه‌دل را
از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او نهاده آید درینهنگام که مهابت خان با شاهزاده پرویز متوجه الهباس گردیده
سربلندرای را بحکومت و حراست برهانپور بازداشته مقرر نموده بود که موسی الیه در مهمات کلی و جزوی قصد رفتن ...
بصوابدید ملا محمد لاری کارکند و در انتظام مهام دکن از اصلاح او انحراف نورزد و چون ملا محمد لاری بسیار رنجیده شد و
مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بطریقه بدرخرج لشکر متصدیان انجا دارد و نوشتهای عادلخان
که در باب طلب کومک مهابت خان رسیده او نیز تجویز اینمعنی نموده متصدیان دکن نوشت که بی تامل و
توقف همراه محمد لاری بکومک عادلخان شتابند تا گرچه سربلندرای با معدودی که در برهانپور رفتن ...
و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمدنگر و جان سپارخان حاکم بیر و رضوی‌خان ترکمان خان و عقیدت خان ...
و اسدخان و عزیزالله و جادون رای و اودا رام و سائر امرا و منصبداران که از تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری
و سردارخان و عادلخان بقصد استیصال ... فرستاد کو ...
از غلامان درگاهم و نسبت من بسگان آن آستان گستاخی و بی ادبی ازین ... در مقام خراب
و استیصال من درآمده اید و شکایت عادلخان ... ملا محمد لاری ... عادلخان ... بر زبان ...

او استاده کنند و جانه بیگم صبیه اوکه عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برده
جمعے از مردم معتمد پرورده و رخیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان فهیم غلام او را که از عمدهای دولت او بود
و شجاعت را با کاردانی جمع داشت خواستند که مقید سازند او یگان خود را بدست نداده و پاسے همت افشرده با پسر و چندے
از نوکران جان فدائے غیرت و داد مردے ساخت غره شهر بنامرد و در ویرناگ که سرچشمه دریائے بهت است و از سیر گلهاے
جان فزاے نزهت سراے کشمیر است و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته کلک بیان گشته عرضه داشت
مهاتمان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاه جهان گذرهاے آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود
کشیده بودند روزے چند عبور لشکر اقبال اثر در توقف افتاد بعد از آن زمین داران پیش از بخت یاوری و دولت خواهے
سے منزل کشتی بدست آورده چهل کروه بالا آب گذرے بجهت عبور لشکر اختیار نموده راهبرے کردند و عساکر منصور
در صیانت ایزدے از آب گذشتند و بتاریخ پنجم شهریور ماه رایات اقبال بصوبه دار السلطنة لاهور ارتفاع یافت
درین وقت از عرضه داشت منهیان صوبه گجرات بمسامع علیه رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمدآباد باجل طبیعے
سفر دار الملک بقا گزیده داور بخش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرافراز ساخته
حکم شد که از اکبرآباد باحمدآباد شتافته محافظت آن ملک نماید و نیز خبر رسید که جمعے از زمین داران بنگاله که در خدمت شاه جهان
بوده بودند تمام نوارها و لوازم آن از توپ و تفنگ وغیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاه جهان در جنگل کنتت که اطرافش بار خندال
و دریاے عظیم پیوسته حصارے از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر
میرسد و از همراه و دفعه در اردوے ایشان بقدر عسرت واقع است مقارن اینحال طهماسپ قراول از خدمت شاهزاده
پرویز آک چوسکے آمده معروض داشت که با شاه جهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند تفصیل
این جنگ آنکه چون روزے چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود
و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید ده هزار سوار نکشید و اکثرے از دولتخواهان ایشان صلاح در جنگ صف نمی دیدند برخلاف رائے
راجه بهیم سنگه پسر رانا یا بی حیالت افسرده مبالغه و اغراق را بحدے رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سرو در باین
راجپوتی منافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونی لشکر قرار جنگ صف دادند
و از طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار مبادرت نمودند نخست ارابه توپخانه او حصار بآمده گرم دگیر اشتافت افواج پادشاهی مانند
توس سه طرف میدان را فرو گرفته فواله سان تیر و تفنگ میر بختند راجه بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طائفه
راجپوتان توسن را برانگیخت و تا فوج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشمشیر آبدار کارزار نمود حتا جوت نام فیل که در پیش بود
بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد و آن شیر بیشه جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار پاے غیرت افشرده کارنامه مردے
و شجاعت ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ که برگرد و پیش شاهزاده و مهابت خان استاده بودند از اطراف
هجوم آورده آن یکتاے عرصه همت را بتیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و تا رمقے از حیات داشت کارزار کرده جان نثار
شد و سران دیگر افواج توفیق کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرائط احتیاط مرعے نداشته جلتر شتافته بودند توپها
بجا مانده گریختند و توپخانه بدست مردم پادشاهی افتاد و زنان افغان و سائر افغانان که اختیار بندگی نموده بودند جنگ
ناکرده راه هزیمت سپردند و کار بجای رسید که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند و غیر از فیلان علم و طوغ

که تا بخت سرحد کابل شتافته خود را از افغانان برآرد و راشد اندر محمد خان اتالیق عبد ها سے او بتجویز این جرأت نشده رهبائی نمودند
بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت کوته حاصل گرده مفسد فتنه پرداز اوزبک والا بجز واز هر دو سمت مرحوم چندانکه توانست
فراهم آورده بر سرے او بار بدین حدود نهاده وخانزادان نیز امراسے سرحد و مردمے که در تهانجات تعیین بودند جمع آورده
بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بنده ها سے جان سپار و بهادران عرصه کارزار همدل و یک رو بجنگ قرار داده بتعصب
یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرکه در دو کروهے غزنین واقع است معسکر
آراستند از انجا فوج ترتیب داده و جیبه پوشیده متوجه پیش گردیدند خانزاد خان با جمعے از منصبداران و ملازمان
پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان داتی راسے سنکدلن و سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان
قرار یافتند و همچنین فوج جرانغار و برانغار و طرح و التمش بآئین شایسته ترتیب داده بتائید ایزد جل سبحانه توسل جسته
رزم طلب گشتند چون مذکور شد که سپاه اوزبک در سه کروهے غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهان را انجا طلب میرسید که
شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضارا سه کروه از موضع شیر گذشته قراولان اوزبک نمایان میکردند و قراولان
لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده تفنگ می انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته و آرمیده
بان انداخته و توپ زده شتافتند اتفاقاً یلنکتوش شب آمده در پس پشته برسیخے نشده استاده بود و قصدش آنکه چون
لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسند از کمین گاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده فوجے
را ایلمک قراولان میفرستد و اینها نیز کس نزد یلنکتوش فرستاده از رسیدن افواج تا بهره آگاه میسازند یک کروه
بلشکرگاه مانده سپاهی غنیم نمایان میشود آن مقهور مردم خود را دو فوج ساخته بود یک فوج با هراول لشکر منصور مقابل میگردد
و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ انداز رسیده عنان او بازمیکشد چون فوج مخالف بکثرت کمیت از بهادران
فوج هراول فزونے داشتند بهادران فوج غول گرم و گیر ایلمک هراول خود را رسانیده بکثرت یان و زنبورک و
توپ و تفنگ بسیار سر سید مند و از پس آن فیلان جنگی را دوانیده کارزار مینمایند و جنگ باستداد داشت دامیکشید
درچنین وقتی یلنکتوش خود را ایلمک میرساند و مع هذا کارسے نمیسازد و پای همت آنها از جای میرد و بهادران عرصه
شهامت در گسستن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جان سپاری بتقدیم میرسانند مخالفان تاب نیاورده
جلو ریز میگردانند و بهزیمت بیشه و تمام مقهوران بخت برگشته را تا قلعه حاوکشش کرده از میدان جنگ دور بود زده
برگشته بر وند و قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و سوا زسے هزار راس اسپ و جیبه بسیار که از گرانی
در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتحے که عنوان فتحنامها آستانی عهد تواند شد بتائید ایزد جل سبحانه چهره کشای
مراد گشت بندها سے شایسته خدمت که درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور
استعداد و حالت خویش باضافه منصب و انعام مراحم و نوازش سرافرازے یافتند مقارن این حال از عرضداشت
فاضلخان بخشی لشکر دکن بسامع جلال رسید که چون ملا محمد لارسے بر شرها نیز درگذشت و خاطر اولیای دولت از ضبط و
نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده پرویز با مهابت خان و دیگر امرا صوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند
و چون خاطر از فتنه سازے و نیرنگ پردازے خان خانان نگرانے داشت و داراب خان پسر او در خدمت شاه
والاشکوه بود بصلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظربند نگاه داشتند و مقرر شد که متصل به دولتخانه شاهزاده تعین بحجت

میکرد و بسابقهٔ ایراد بآنکه عنبر حبشی باشیر محمد وکیل خود را نزد مهابت خان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت
باینکه مدار مهمات آن صوبه بعهده او متوقف باشد و چون میان او و عادل خان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح
گشته بامداد و اعانت مند باشد درگاه آثار تسلط و ترفع بر وظاهر سازد و همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش
میکرد که مدار اختیار آن صوبه بقبضهٔ اقتدار او حواله شود آخر افسون عادل خان کارگر افتاد و مهابت خان جانب عنبر
را از دست داده بکام روائی عادل خان پرداخت و چون عنبر در سر راه بود و ملا محمد وکیل عادل خان از جانب او نگرانی
خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور بسالاگهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را ببرهانپور رسانند و عنبر از
شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام الملک از قصبه کهرکی برآمده بقبضه بارکه در سرحد ولایت گولکنده واقعست
شتافت و فرزندان را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و ابقا بر خیان نمود که بسر حد
قطب الملک میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست و مهابت خان
تا شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و از انجا باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند
و سربلند رای را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادون رای و اودارام را کمک او مقرر داشت و ... جادون رای
و برادر او دو رام را بجهت اختیار همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده
باتفاق سربلند رای بتمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شاهزاده و شتابد و
باین قرار داد مشار الیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و محمد امین داماد او نیز خلعت
با خنجر و اسپ و فیل داده پنجاه هزار روپیه مدد خرچ به پسر ملا محمد لاری عنایت کرده همراه گرفتند و مهابت خان از جانب خود
یکصد و دو اسپ و دو زنجیر فیل یکی نر و یکی ماده و شصت و هشت هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و
داماد او تکلف نموده بود و هم درین ماه خطهٔ دلپذیر کشمیر بورود موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نفایس کشمیر
که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت بمسامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار
نذر محمد خان اراده نموده که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابت خان با امرای که بکمک او مقرر اند
از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته بنا برین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بڈاکچوکی رخصت شد
که از حقیقت کار وقوف یافته خبر مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیرهٔ آن حضرت و دیعت حیات سپرد حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه باین صبیهٔ خود عنایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت غازی بیگ که
بجهت خبرگیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که یورت آنها در
حدود غزنین واقعست و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاری مینمودند قلعه در موضع چیتو را از مضافات غزنین ساخته همشیره‌زادهٔ
خود را با فوجی بازداشته بود و سران الوس نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شمائیم اگر شما
او را از ما کفایت کنید بدستور رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر بآنها ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان
محافظت نمائیم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره ها میفرستد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پیش می آیند و در اثنای دار و گیر
خواهرزادهٔ یلنگتوش با جمعی از اوزبکان بقتل میرسد و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر و منصور عنان
معاودت معطوف میدارند یلنگتوش از شنیدن این خبر خجلت زده کردهٔ خویش گشته از نذر محمد خان التماس نماید

لائی فریقین جنگ عظیم در پیوست نور اشتراب مقاومت نیاورده جای خود را گذاشتند و جنگ با احمد بیگ خان رسید سوی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیاورده حمله آورد چنانچه درین حال نیز جمعی از نظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر با مرد دیگر رفته بود اکثرے از رفقای او دست بکار نبرده راه گریز سپردند ابراهیم خان با معدودے پای غیرت و حمیت برجا داشت هر چند مردم جلو او را گرفتند خواستند از ان مهلکه برآرند رامنی نشد گفت که وقت من منتقضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین که در خدمت صاحب جان نثار گردم هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده زخمهای جان ستان کارش تمام ساختند جمعے که در حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل از دست دادند درین هنگام نقبے را که بندهاے شاهی بپای حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف دویده بدرون حصار درآمدند درین دویدن عابد خان دیوان و سفر بیاے بخشی و دیگر بندهاے روشناس بیشتر جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمے که در قلعه بودند بعضے سر و پاے برهنه خود را بدر انداختند و گروهی که گرفتار عیال سلسله پای آنها بود درفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیاے ابراهیم خان در ڈهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بدان سو نهضت فرمود احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان بیشتر از موکب منصور خود را بڈهاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیرے نیافت بوسیله مقربان درگاه ملازمت نمود و بحکم اشرف وکلای سرکار بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد سواے دیگر اجناس از قمشه و فیل و اکر و غیره بقید ضبط درآمد تا حال داراب خان مقید داشتند درین وقت از قید برآورده سوگند داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک پسر شاه نواز خان همراه گرفتند راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود با فوجے بر سم منقلا بیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند و خود با عبد الله خان و دیگر بندها از پے شتافتند صوبه پٹنه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آن ملک مقرر داشته الله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را بفوجداریے گذاشته بودند برسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جای رفت و توفیق یاورے نکرد که حصار پٹنه را استحکام داده روزے چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پٹنه برآمده بجانب الهاباس شتافتند و چنان ملکے را رایگان از دست داده راه ملامت پیش گرفتند و راجه بهیم بامنازعت و محاولت بشهر درآمد و صوبه بهار را مسخر گردید بعد از روزے چند موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افگند و جاگیرداران آن صوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک که حراست قلعه رهتاس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرده نیز جبین نیاز بسجاده سعادت زمین بوس دریافت و بیشتر از نهضت موکب اقبال عبد الله خان را با فوجے بصوب الهاباس و دریا خان افغان را با جمعے بسمت اوده تعیین فرمودند و پس از روزے چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال برافراشتند و پیش از انکه عبد الله خان از گذر چوسا عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بالهاباس رفت و عبد الله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهوسے که برآن طرف آب گنگ در مقابل الهاباس واقعست معسکر آراست و موکب اقبال حضرت جهانبانے در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود چون نواره عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در معموره الهاباس لشکرگاه ساخت اکنون مجملے که از سوانح دکن بنگاشته کلک سیاحان

مضمون این آنکه حسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق سجال این دولت خداداد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شده
و از گردش روزگار و سیر مدور لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت والا وسعت
این ملک جولانگاه نگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده سرسرے
نمیتوان گذشت و گذاشت اگر او اراده رفتن درگاه در سر داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه
داشته سفیر باشیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف در اصلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده
آسوده و مرفه الحال تعیش کند ابراهیم خان معروض داشت که بندگان حضرت این ملک را به پسر غلام خود سپرده و اند هشت
و این ملک تا جان دارم میکوشم خوبیها عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده بجز این آرزوئے
و اربایسے در دل نیست که حقوق تربیت او انعام در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون
موکب شاه گیتی ستان ببردوان نزول اقبال ارزانی فرمود صالح کوتاه اندیش حصار را استحکام داده پای ضلالت
جهالت افشرد و عبدالله خان فرصت نداده محاصره را بر وتنگ ساخت و چون کار بدشوارے کشید و از هیچ جانب امید
کمک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید و خان نصرت قرین او را فوطه در گردن افگنده بنظر اقدس
در آورد و چون این خرسنگ از راه بر داشته آمد رایت اقبال بسمت اکبرنگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست
که قلعه اکبرنگر را استحکام داده بشرائط تحصن و لوازم قلعه دارے پردازد چون حصار اکبرنگر کلان بود و آنقدر جمعیت باخود
نداشت که همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در مقبره پسرش که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن جست و در خلال این حال
جمعے از بندها که در تهانجات متعین بودند خود را باو رسانیدند بندهاے شاهی بظاهر اکبرنگر آمده حصار مقبره را محاصره
نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درینوقت احمد بیگ خان رسیده بدرون حصار در آمد
و از آمدن او دلها را نیروئے دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثرے دران طرف آب بود عبدالله خان و دریا خان افغان
از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگ خان را همراه گرفته
سراسیمه بدانسو شتافت و دیگر مردم را بحراست و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که باصطلاح هند نواره
گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بران فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن
نواره دریا خان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده بسر دریا خان
فرستاد و چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمعے کثیر از همراهان احمد بیگ خان
بقتل رسیدند و او عطف عنان نموده با ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت و ابراهیم خان در ساعت
کس بطلب جمعے از جوانان کار طلب در چهار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کمک و مدد است و گروهے از جوانان
خوش اسپه بر جناح استعجال خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند کروه پس نشست و عبدالله خان
بهادر فیروز جنگ گروهے چند بالا تر شتافته برهنمونی زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در
زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان
از آب عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت خود با هزار سوار در غول ایستاد و نور الله نام سید زاده را که از منصبداران
تجویزے آن صوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هفتصد هشتصد سوار طرح ساخت و بعد از

بخیر شرافت سفر شاهزاده و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت خویش میدانست وقائع سال نوزدهم از جلوس

همایون روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و نه هجری بعد از گذشتن یک پهر و گهری نیر اعظم

به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب اوڈیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده

پرویز و مهابت خان فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن واپرداخته متوجه صوبه الهباس و بهار شوند که اگر صاحب

صوبه بنگاله پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر گیهان شکوه بتقابل شتابد و نیز بنابر حزم

و احتیاط عمدة السلطنة خانجهان را بصوب دار الخلافه رخصت فرمودند که دران حدود بوده گوش بر حکم دارد اگر بنجده مقتضی حاجت

افتد و اشارت رود بر حکم فرمان کار آگاه گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت شاه والا جاه برسالت آمد بحکم

اشرف مهابت خان او را در قید نگاه داشت و بعد از روزی چند کام ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور بسم

وکالت نزد عادل خان فرستاده و دنیا داران دکن از صمیم قلب اختیار بندگی و دولت خواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر

نام معتمد خود را نزد مهابت خان فرستاده از عالم نوکران عرضداشت نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت قرار داد

که در دیول کانو آمده مهابت خان را به بیند و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه منتظم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز

رسید که عادل خان لطائف خدمت و دولت خواهی بر میان جان بسته قرار داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق العنان

و نفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملا بابا میگویند و مینویسد با پنجهزار سوار بفرستد که پیوسته در خدمت

بسر برد و متعاقب او را رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست

عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد با وجود ایام برسکال و شدت باران ولای وگل ولایت

مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابت خان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا رسیدن ملا محمد لاری در

شهر توقف نمود لشکر خان و جادون رای و اودارام و دیگر بندها را مقرر داشت که بالاگهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند

جان سپار خان را بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرمود و اسد خان معموری را با ایلچپور باز داشت و منوچهر پسر شاهنواز خان

را بجالناپور تعیین نمود و رضوی خان را بتهالنیر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین سر جای یکی از بندهای

کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر واپرداخت و در شوال عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود

که موکب اقبال شاه ممالک ستان و اخل ملک اوڈیسه گردید احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمینداران

کروهه رفته بود از سنوح این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد مترددو متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم

باز داشته بموضع پیپلی که حاکم نشین آن صوبه است آمد و اسباب خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پیپلی دوازده کروه بجانب

بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در آنجا نیز نتوانست پای همت افشرد از انجا نیز بردوان

نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصور

نمی نمود در ینوقت نوشته عبد الله خان بجوب مقالت صالح رسید و او باین وعده استمالت نشده حصار بردوان

را استحکام داده در صلاح و صواب بر روی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن خبر مخالفت اثر حیرت زده کار

خود گشت با آنکه اکثری از کمکیان او در سرحد مگه و دیگر تهانجات متفرق بودند در اکبرنگر پای همت افشرده باستحکام

حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسای لشکر و حشر و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت در ینوقت نشان شاهی رسید

بصاحب صوبگی بنگاله تعیین فرموده بودند چون نورجهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شد که عنان معاودت معطوف
دارد جگت سنگه پسر راناکرن بوطن خویش رخصت شد درخلال این احوال عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی در حضور
سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بکمان زده سامان در شکنجه و تعذیب کشید
مشارالیه از ایران گریخته بعد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلک بندهای
درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی
و جاگیر معموره یافت لیکن ازانجا که حوصله اش تنگ بود و باطالع نیک درستیزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد
خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوه خدا و خداوند آزرده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند عنایت و رعایت
درحق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت و آزردگی مے افزاید مع ذالک نظر بر رحمتهاے که درحق او بظهور
مے آمد آن حضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهاے بے ادبانه ازو شنیده بودند
بمسامع جلال رسید و بعد ازان ثبوت بحضور اشرف طلب نموده بازپرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد
حکم بسیاست او شد مصرع زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد ✤ درینولا صادق خان بضبط کوهستان شمالے
پنجاب دستوری یافت سید بهوه بخارے بحکومت و حراست دهلی فرق عزت برافراخت علی محمد پسر علی رای حاکم
تبت بزمینبوس پدر بدرگاه آمده سعادت جاوید اندوخت پنجم ماه اسفندار باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و
نضارت پذیرفت درکنار دریاے بیاه صادق خان باگنگیان خود انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر واپرداخت
سعادت آستانبوس دریافت و جگت سنگه را که روزے چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته
بود بنوید مراحم بیکران استمالت ساخته همراه آورده و باستشفاع نورجهان بیگم رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا از
عرائض متصدیان و منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که شاه جهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب
اوڑیسه و بنگاله شتافت درین یورش بسیارے از بندها و تربیت کردهاے ایشان خاک ادبار بفرق روزگار
بیخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند از جمله روزے در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان با والده و
عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید درخلال این حال افضل خان در بیجاپور بود چون خبر بشاه والاقدر رسید سید
جعفر و جان قلی اوزبک را با چندے از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد
بدلاسا و مواسا او را زنده بیارند و اگر میسر نشود سر او را بیارند نامبرده بالسرعت هرچه تمامتر طے مسافت نموده در اثنای
راه بوے رسیدند و او را ازین حادثه آگاهے یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل گسیل کرد و خود با معدودے
پای همت و جمعیت افشرده بکنارے استاد و ظاهرا جوے آبی و جهیل درمیان بود سید جعفر نزدیک آمده هرچند بقدم
بیم و امید دلدهے نمود که شاید بدست تواند آورد او تن درنداد و کار بجنگ کشیده تردد نمایان کرده کشته گردید و سید
جعفر نیز زخمها برداشت و جان قلی کشته گشت سید جعفر سر او را بریده بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان آورده
مورد آفرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه سنه ر مچهلی پتن بصوب اوڑیسه شتافت و قطب الملک متصدیان
محال متعلقه و حارسان سرحد خویش نوشتها فرستاده بود که غله فروشان و زمینداران را مقرر دارند که غله و سایر
حبوبات و ضروریات را باردوے گیهان پوے میرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات

ازخانه طلب نموده نوشته را در خلوت ابوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد بغیر ازان که سر خجالت
وندامت پیش افگنده چاره ندید بنابرین او را با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند وانچه خود فال زده بود
که صد کس شطرنگاه سیدار ندم پیش آید بالجمله چون موکب گیهان شکوه بپای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین
والد میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده بملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف
فرمودند وحراست قلعه بگوپال داس راجپوت که سپاهی کاردان بود تفویض یافت وسامان آزوقه وسائر مصالح
قلعه داری بروجه دلخواه فرموده بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال را با اسباب زیادتی که همراه گردانیدن
تعذر داشت درانجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن این حال عبدالله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست
مهابت خان با شاهزاده پرویز بکنار آب نربده رسید هر چند سعی در گذشتن نمود چون بیرم بیگ کشتیها را از آن طرف
برده گذرها را بتوپ وتفنگ استحکام داده بود میسر نشد ازانجا که مهابت خان در گربزی وبازندگی و راه برای
شیطان را معلم بود بها آموختی نهانی نوشتها نزد خان خانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا دوست را شیطان
صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد خانخانان بخدمت آن حضرت معروض داشت که چون روزگار بناسازگاری
پرداخته اگر روزی چند بناکامی در ساخته طرح صلحی بمیان اندازند هر آئینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای
خدا خواهد بود شاهجهان که همواره باطفای نائره فتنه همت مصروف داشتی ترتیب این مقدمه را فوز عظیم دانسته
خانخانان را بخلوت سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست
بر مصحف نهاده بتغلاظ و شداد سوگند خورد که هرگز از آن حضرت روی اخلاص بر نتابد و در انچه خیریت طرفین
باشد سعی نماید وبعد ازان اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده داراب خان را با فرزندان او در خدمت
خود نگاهداشتند و قرار یافت که مشار الیه در انطرف آب توقف گزیده بمراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید چون
خبر صلح و رخصت خانخانان به بندهای شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام
گذرها میکردند بصرافت اصلی نماند شبی در گران خواب غفلت جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت باب در زده
مردانه عبور نمودند دران دل شب از هول این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ
نتوانست بمدافعه و مقاتله پرداخت و تا بر خود جنبید کس بسیار از آب گذشت و خانخانان طومار حقیقت و وفا را به آب
عصیان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده و ندار خدا و روز جزا نیندیشیده پرده آزرم از پیش دیده برگرفته
راه ادبار سپرده بمهابت خان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده سر افگنده خود را بخدمت شاه عالی قدر رسانید و چون
حقیقت بیحقیقتی خانخانان وعبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نربده و آمدن بیرم بیگ بمسامع جوان بخت
رسید توقف در برهانپور مصلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند
و درین هرج و مرج اکثری بندهای شاهی راه بیوفائی سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند و شاهزاده
پرویز ببرهانپور رسیده منزلی چند از پی شتافت و چون موکب اقبال شاه والاشکوه از راه ولایت قطب الملک بصوب
اودیسه و بنگاله نهضت فرمود شاهزاده مذکور عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزید و حضرت شاهنشاهی بنجه گرمای
هندوستان که مزاج اشرف ناسازگار بود برایات عزیمت سیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند آصف خان را

رخصت گرفته بکمک ومدد التفات افرموده با چارصد یا پانصد سوار برجناح استعجال شتافت ودوبر روز از باندیه بروده پیوست صفی وناهر خان از شهر برآمده درکنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبد الله خان از کثرت غنیم وتوقف یافت روز سه چند در بروده توقف گزید تا کمک برسد بعد از چند روز کوچ کرده محمود آباد لشکر آراسته ومردم شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوه نزدیک بمزار قطب عالم فرود آمدند عبد الله خان از محمود آباد بموضع بارنجه آمد صفی وناهر خان در دیه بالو منزل کردند بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کارزار شدند قضارا در جائیکه عبد الله خان معسکر آراسته بود زقوم زار انبوه وکوچهای تنگ داشت وزمین پست وبلند بود بنابرین سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت ناهر خان را که هراول لشکر بادشاهی بود باسمت خان که از پیش قدمان فوج عبد الله خان بود مبارزت اتفاق افتاد واز شست قضا تفنگی بر مقتل او رسید وراه عدم گزید وفیلی که در پیش فوج عبد الله خان بود از آواز بان وتفنگ روگردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت درآمده بسیاری را پامال راه عدم ساخت وازین سنگی تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده به پرگنه بروده شتافت وازانجا به بروچ رفت وسه روز در بروچ گذرانده روز چهارم به بندر سورت شتافت ودو ماه در بندر سورت بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت وباز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چنین خدمتی بتقدیم رسانیده بود منصب هفتصدی وسیصد سوار بمنصب سه هزاری ودوهزار سوار وخطاب سیف خانی ونقاره فرق عزت برآسمان سودند وناهر خان بمنصب سه هزاری ذات ودو هزار وپانصد سوار عز امتیاز یافت اکنون مجملی از ماجرای موکب گیهان شکوه شاه جهان ولشکری که در خدمت شاهزاده پرویز تعین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب شاهزاده پرویز از گریوه چانده عبور نموده بولایت مالوه درآمد شاه جهان با جمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماندو فرود آمده پیش از خود رستم خان را با جمعی بتقابل فرستاده بود وبهاء الدین برق انداز که در سلک بندهای شاه والاشکوه انتظام داشت واز مخصوصان رستم خان بود از مهابت خان قول گرفته در کمین فرصت نشست ووقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بدسرشت بارسه فتنه برانگیخته خود را بلشکر بادشاهی رسانید ورستم خان از داده کمتر شاه عالیقدر او را از منصب سه صدی بوالای پنج هزاری وخطاب رستم خانی ترسته فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند ونهایت اعتماد بر او داشتند ودرین وقت او را سردار لشکر قرار داده بمقابل شاهزاده پرویز تعین فرموده بودند حقوق تربیت ونوازش را بالعقوق مبدل ساخته وخاک بیحقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته نزد مهابت خان رفت واز رفتن او تمام فوج برهم خورده وسررشته انتظام از هم گسیخت واعتماد از میان برخاست وبسیاری راه بیحقیقتی سپرده قرار بر فرار دادند چون حقیقت این بیحقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نربده عبور فرموده وکشتیها را بان طرف کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خاطر جمع بعزم تسخیر برهانپور شتافتند درین وقت محمد تقی بخشی نوشته خط شاهنشاهان را که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود بخدمت شاه والاقدر داده دو در عنوان کتب
[illegible]

بنظر همایون در آمده در ینوقت عرضداشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل برینکه میان عبدالله خان و ناهر خان و عشقی

پسر امانت خان و دیگر بندها شده بمبالغ مثال رسیده و شرح اینداستان برسم اجمال آنکه ولایت گجرات بقول

شاه جهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبگی آن ملک اختصاص داشت و هنگامیکه کوکب اقبال شاه [illegible]

از ماند و نهضت فرمود راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس نام برادر خود را در احمدآباد گذاشته خود بخدمت آمده

در جواب مبلغی میان نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون شاه سزاوار بود و فنا بمعاودت معطوف داشته

متوجه ماندو شدند گجرات را بتیول عبدالله خان لطف نموده کنهرداس را باحمدی دیوان آن صوبه و خزانه سخت

مرسعی که پنج لک روپیه صرف آن شده و پیرزاده شمشیر که به یک لک روپیه بر آمده و اجمالا بجهت پیشکش والد بزرگوار

ترتیب داده بود و نذر خود طلب نمودند و عبدالله خان وفا دار نام خواجه سرا و کس خود را بحکومت آن ملک فرستاد

وفا دار با معدودی سپه سرو پا باحمدآباد در آمده و شهر را متصرف گشت و بعضی دولت خواهی درگاه در آنجا طرح و صم سعادت

درگاه داشتن سپاه وفراهم آوردن جمعیت همت گماشت و در روزی چند جمعی از کنهرداس از شهر بر آمده

در کنار تال کاکریه منزل گزیده و از آنجا محمودآباد شتافت و لهذا برخیال خود که بخدمت شاهجهان میرسم و در باطن

با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند مراسلات که بیست

دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت نشست صالح خواجه سرا کار شناس وا نموده کار درباقت که جمعی را اندیشه کار دیگر

پیش نهاد خاطر است و کنهرداس هم این معنی را تفرس نموده بود لیکن چون جمعی جمعیت نیک فراهم آورده و شهر را

حزم و احتیاط مرعی و سلوک سپه داشت نتوانستند با دست بردن و ضایع کرد کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا معنی ترک صدا

و جابا نموده دست یغما بخزانه شاهی دراز سازد و وجهی بکار برده باخزانه بیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خزانه

بخدمت شاه والا قدر رسانید و کنهرداس نیز پیرو راه خویش گرفته از سپاه و روانه شد تا گجرات مرجع را بجهت گوسفند

تقرب است همراه برده بعضی که خیر اندیشان یافت باتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام بمحال

جاگیر خود با جمعیتی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع نیر اعظم از دروازه که بر سمت راه آنهاست بشهر در آیند و

خود با ابو خان افغان از پرگنه کپرنج لشکر کرده وقت سحر بیرون شهر رسیده در باغ شعبان بخفیه توقف نموده بجهت

روشن شدن روز دست از دشمنی تعطیل توان کرد بعد از آن که دمیدن صبح صادق چون دروازه شهر را گشاده یافت

استقبال رفیق گشته و از جدا نمودن کمکیان سبحان را در آمد و متعاقب این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه

اسید بشهر در دخل شد خواجه مهتر محمد عبدالله خان از ظهور این سانحه که در محیط او نگذشته بود و سراسیمه بخانه شیخ حیدر

پسری میان وجیه الدین پناه برده متفاسر گردید بست تحکام برج و بارو پرداخته جمعی را به سرخانه محمد تقی دیوان و

حسن بیگ بخشی فرستاده از ایشان بدست آورده و شیخ حیدر و احمد یکتا و کوتوال را بسر عبدالله خان در خانه

نشست و الغور او را هم دست و کوته دست آورده و غیره تمام بخشیده و پاسبانی شهر متعین ساخته بدلاسای لشکر و فراهم

آوردن جمعیت پرداختند از آنجا که جنس سپه چه دست آمد طلب فرموده تمام و حیدر بیگ مستعد نمودند حتی که تخت مرصع

را مثل آن لباس عمومیت ضبط نمودند شکسته عطایی تعلیمی نمودن جمعیت نمودند جواهر ها در تصرف گشت

و در زمان فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر بانضمام رسید محمد تقی خان بخدمت شاه بزرگوار

مثل عبد الله خان سردا بسته فوج هراول را دیران ساخته بخدمت شاهزاده شتافته بود و ایشان و دیگر سران لشکر پایسند
پای همت بر جا داشته ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از نسق انداخت و ازینجانب از کشته شدن راجه بکرماجیت
دست و دل لشکر از کار رفته ناچار اسپ روز افواج طرفین سر یک بجا و مقام خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب حضرت شاهنشاهی
از حوالی اکبرآباد صوب منو و بصوب اجمیر نهضت فرمود شاه جهان بجانب ماندو رایت دولت برافراشتند و در کنار کول تیمور
اعتبار خان خواجه سرا با ستیلام عتبه سلطنت جبین سعادت نورانی ساخت چون در محافظت قلعه اکبرآباد کما احتیاط
و لوازم بندگی تقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب مراد گردید منصب ششهزاری ذات پنجهزار
سوار عنایت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت اکبرآباد ارزانی داشتند و هم
اردوی بهشت ماه مرادپرگنه هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی اردوی گیهان پوی
رسیده بود حکم شد که از امرای عظام باستقبال شتابند بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار انجم شناسان
رصد بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت بشوق و شعف تمام در آغوش عاطفت گرفته
نوازش و مهربانی بیش از بیش ظاهر ساختند صادق خان ببخشی گری و حراست صوبه پنجاب سرافرازی یافت
درخلال این حال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن گجرات جاگیر داشت برادران
خرد او شبی بخیر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند مقارن این حال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن
مادرش چنانچه باید مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و درشت خوئی او بمرتبه
بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بید ولتان نسبت به برادر کلان که بمنزله پدر است چنین
بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بجانچه سزاوار باشد بعمل آید چون بعرض
رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه گهاتی چانده عبور فرموده بماندو شتافتند بیست و هم مذکور شاهزاده
پرویز را با عساکر گیهان شکوه که در ظل رایت جهان کشا فراهم آمده بود بتعاقب ایشان رخصت فرموده عنان اختیار شاهزاده
کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد اسامی امرای که در خدمت شاهزاده دستوری
یافتند بدین تفصیل است خان عالم راجه برسنگدیو بوندیله راجه گج سنگه سربلند رای لشکر خان منصور خان
راجه جی سنگه سورج سنگه فاضل خان رشید خان راجه گردهر خواجه میر عزیز الله اسد خان سید هزبر خان
اکرام خان و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست لکه روپیه خزانه همراه دادند فاضل خان بخدمت
بخشیگری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت عزه خورداد شاهزاده داوربخش پسر خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات
سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد در خرج عنایت نمودند خان اعظم
منصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند آصف خان بصاحب صوبگی
دولت بنگاله و اودیسه دستوری یافت سی ام خورداد سنه هیژده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و
دو بیست و سه و موکب مسعود بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد درخلال این حال از اکبرآباد خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای
جاودانی انتقال فرموده امیدوار است غریق بحر رحمت و آمرزش گرداناد جگت سنگه پسر راجه باسو که از وطن خود
آمده بدولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل پیشکش ارسال داشته بود

محال جاگیر شاه جهان را بکلبره و سیتپور تغیر داده بشهریار تنخواه فرموده و حرفهای ناملائم و مقدمات زشت از سبیل التفاتی
حضرت شاهنشاهی و بد اندیشی بیگم بشاه جوان بخت رسید و بتیقن گشت که هر چند مدارا و بردباری بکار رود و حمل بر عجز
و زبونی کرده بتعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامیدواریها فراهم آمده اند آیت یاس از صفحهٔ احوال خوانده
راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن
شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت محتمل که این حجاب
از میان برگرفته آید و کار بجائی برسد که طرفین را ندامت حاصل شود و باینجا در کنار آب لودیانه موسوی خان با قاضی
عبدالعزیز رسید و از بس که مزاج اشرف بتحریک و فساد نور محل بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه
سخن نداده حوالهٔ مهابت خان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا و سائر بندها از محال
جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله راجه نرسنگدیو بوندیله فوج آراسته عرض داد و آصف خان در کرتال بخدمت
پیوست و نوازش خان پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گردید تا رسیدن بدار الملک
دهلی جمعیت نیک در ظل رایت جلال فراهم آمد سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه گنشداس در دهلی ملازمت
نمودند باقر خان فوج آراسته بنظر در آورد و راجه گردهر پسر رایسل درباری بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت
درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض بود و سرداری هراول بعبدالله خان
مقرر داشته حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردوی فیروزی آمده باشد و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز
بعهدهٔ او شد

وقائع سال هیجدهم از مبدأ جلوس میمنت مانوس جهانگیری

شب شنبه بیستم جمادی الاول هزار و سی و دو هجری فروغ بخش جهان به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال
هیجدهم مبارکی آغاز شد راجه جیسنگه نبیره راجه مانسنگه از وطن خود آمده باستلام سدهٔ سنیه ناصیه سعادت افروخت
درانیوقت خبر رسید که شاهزادهٔ والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانست بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت
بتقابل شتابد مبادا کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافته با خان خانان و بسیاری
از بندها بپرگنه کوتله که از راه متعارف سمت کرده بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبدالله خان قرار داده بود
هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت برساند راجه بکرماجیت و داراب خان پسر خانخانان و بسیاری از بندها
را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر درین آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقاتلت نامزد فرمایند نام بردها روی آنها
را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبیاری مدارا فرو نشیند و وضعها
بآئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک مهابت خان آصف خان و خواجه ابو الحسن و عبدالله خان و لشکر خان و فدائی خان
و نوازش خان وغیره را با سواری بیست و پنج هزار سوار موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج
ترتیب داده در برابر آمدند عبدالله خان که در انتهاز فرصت بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج
و مرج زبردست خان و شیر حمله و شیر بچه پسران او و محمد حسین برادر خواجه جهان و پسر اسد خان معموری از فوج عبدالله خان
شتافتند راجه بکرماجیت که از ارادهٔ عبدالله خان آگاهی داشت نزد داراب خان شتافت که نوید آمدن او رساند قضا را
درینوقت تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او سررشتهٔ افواج از انتظام افتاد با آنکه

مزاج فهم سخن شناس بود نثرا آن کوکب ماه وخورشید و امتزاج بخشش افزا تحریر یافته حواله فرمودند و حکم شد که بر اراده های باطنی و مقاصد نفسانی وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد و تا هر چه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابت خان از کابل رسیده بسعادت زمین بوس سرافرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانید که تا محمد خان درمیان کار است بمجاری شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند بهانه خدمتی روانه کابل سازند تا من او را آوارگی عدم گردانم مقارن این حال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید که شاهجهان با لشکر بسیار از ماندو متوجه این صوب شده و تابش نهاد و خاطر چه باشد بنابرین رای صواب نمای چنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد بعد از آن هر چه از پرده غیب چهره کشاید در خور آن بعمل آید و باین عزیمت رایت اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت و در خلال این حال پیوسته عرائض اعتبار خان و دیگر بندها از دار الخلافه آگره رسید که موکب منصور شاهزاده گیتی ستان شاهجهان بجناح استعجال متوجه این حدود است خان خانان و داراب خان پسر او را با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده اند و ازین جهت بر آوردن خزانه و روانه ساختن آن ممالک صلاح دولت ندانسته بنا بر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختیم و بر طبق این عرضداشت آصفخان نیز رسید و آمدن شاهجهان تحقیق و تعیین پیوست لاجرم نهضت مواکب اقبال بصوب دار الخلافه آگره از اعاظم مصالح دولت دانسته از آب سلطان پور عبور فرمودند با آنکه از فتنه سازی نورجهان بیگم کار باین حد رسید و بشامت قسمت شهریار جهانی را بشورش گرائید و فرزندی را که دست و دل الاخلاص و رضا جوئی پدر بزرگوار و غمخوار بر سر شفقت و لطف آورده و چنین پادشاهی را در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در مرحله ای که بمزاج اشرف نهایت ناسازگاری و تناقض داشت بجنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان زندگی این دولت و بخزد امت نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد بند هایی را که سالها تربیت فرمود لوا الایاء امارت رسانیده اند امروز بایستی در موکب شاهزاده والاقدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است کوس مسارعت از یکدیگر ربایند و در جنگ نخاع ضائع ساختند درین وقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسله عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذو القدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مرسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اخلاص نامنحصر بود بر سر راه ملازمت پیش فرمودند بنا بر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر سبیل اخلاص سوگند خورده و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد و همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا اخبار کرده گفته چند که بوی آن از آنجا آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو بیچاره شد و هیچ کس پاک آن تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف بتیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان بیان در آمده از کشتن جان برد مقارن این حال عرضداشت اعتبار خان از دار الخلافه رسید که رستم و جمعی باعث کربیکران بنواحی اکبر آباد آمده در فتحپور توقف گزیدند و موسوی خان در فتحپور بدولت ملازمت دریافته بتبلیغ احکام پادشاهی نموده مقرر شد که قاضی عبد العزیز بر فاقت مشار الیه متوجه درگاه گشته مطالب ایشان را بعرض همایون رسانند چون افضل خان در درگاه کاری نساخت و هر چند باصلاح این فساد کوشش نموده نتیجه بر آن مترتب نگشت و ناگزیر پابوس بازگشت و بیگم مناقشت و مخاصمت را سر انجام ساخته

وبا شاهزاده سپے اخلاص است از کابل باید طلبید تا متعهد سے انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غرائب آنکه
هر چند از این مطالعه ونشانهای بیگم بطلب او صادر میگشت نظر بر نسبتهای سابق ظهور سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود
نمیتوانست ساخت و جرات بر آمدن نمی نمود و سخاوت مهد علیا عرضداشت میکرد که تا آصف خان در درگاه باشد
آمدن من متصور نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاه جهان را با خود مصمم ساخته آید آصف خان را بعهده بنگاله باید
فرستاد و معتمدخان را که خلیفه بیعت شاه جهان است بیاست فرمود تا من جرات برآمدن نموده متصدی این شغل
خطیر گردم هم ازان اعتبار پسر مهابت خان بمنصب سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و فرمان شد
که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنة لاهور
اتفاق افتاد عبدالله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت متصدیان دیوان اعلی
حکم شد که محال متعلقه شاه جهان را که در سرکار حصار و میان دو آب وغیره واقعست بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و بشان
عوض آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضل خان هر چند در اصلاح این فساد
سعے نمود نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را بے نیل مقصود رخصت معاودت فرمود و شاهزاده بلند
اقبال شاه جهان فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین محال هر جا خواهند محل اقامت قرار
داده لضبط آن حدود بپردازند و جمعے از بندها را که بجهة یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نمایند
اگرچه این احکام بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبود همه ساخته و پرداخته بیگم
بود و غرض اصلی آنکه اگر شاه جهان تغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن درداده این تحکم و تعدی را فرو خورد بر دستور
عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرزند به تخت و تاج بشورش در آمده با قبله حقیقی
و خدا سے مجازے طریق گستاخے و سوسے ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که به انجاح
نهضت فرمایند درین تاریخ خانجهان از ملتان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت هزار مهر و هزار
روپیه بصیغه نذر و پانزده اسپ عراقے برسم پیشکش گذرانید و حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای شاه عباس باد
آستان بوس سرافراز گشته مراسله محبت طراز بنظر اقدس در آوردند و هر دو ازان زودے خلعت و خرجے داده رخصت
انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهة بعضے مصلحتها طلب شده بود دندان اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت
نموده بطریق منقلای تعین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و افضل خان
را بدار الخلافة آگره فرستادند که تمام خزائن مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان التماس
نموده و پیش ازین در جای خود اشارتی بدان رفته و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستورے یافت که بصحبت
هر چه تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده
تاکید بسیار در آمدن مرقوم شد درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدرے از مرکز اعتدال انحراف داشت و آمدن
شاه بتسخیر قندهار موجب توحش و توزع خاطر قدسے مظاهر بود و پیوسته حرفهاے ناملائم از طرف شاه جهان شورش
افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه بر آن حضرت سخت گران بود [illegible]

وخواجه عبد العزیز نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشته تا لعبا زین چه روسے دهد زین العابدین که بطلب شاهزاده
جوان بخت شتافته بود درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال شاهزاده والاشکوه از دریای بهت گذشته نماند
و پیوسته چون موسم برسکال نزدیک رسیده ایام بارندگی را در قلعه ماندن گذرانیده متوجه درگاه خواهد شد میرزا رستم صفوی
را حکم شد که پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان
شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان سعادت معطوف داشته مؤلف اقبالنامه که بخشی
آن لشکر بود در روانه رکاب ظفر انتساب گردد درین تاریخ باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید از غرائب آنکه در حرم سرای
دولت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتگراسی منجم معروض داشت که درین دو
روز پیدا میشود و صادق رمال عرض کرد که درهمین دو روز از جایی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل
عبادت خانه و جایی که مخصوص عبادت و نماز و تسبیح باشد و عورت رمال بعرض رسانید که درین دو سه روز بهم میرسد
و عورت سفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در
عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست در ینولا شاهزاده
بلند اقبال پرگنه دهول پور را بجاگیر خود التماس نموده و دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعین فرموده
و پیش از رسیدن عرضداشت شاهزاده بالتماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده بود و شریف الملک ملازم
شهریار قلعه دهولپور در تصرف داشت مقارن این حال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد و از طرفین آتش
قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقه چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش
و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایه فتنه بدست افتاد در بیست و پنجم ماه مذکور نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب
لاهور ارتفاع یافت به فتنه پردازی نورمحل و شورش طلبی او خدمت قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزاری
ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر
بلاهور شتافته بفراهم آوردن سپاه همت مصروف دارد در مقام هیره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر
سرافراز گشت و کورسنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده بعنایت کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت
که زعفران و جانور شکاری بخالصه ضبط شود چون از آب چناب عبور موکب منصور اتفاق افتاد میرزا رستم از لاهور
آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان عرضداشت ایشان را آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه غبار
شورشی که مرتفع گشته با بسیاری مدارا و ملایمت فرونشیند و پرده آزرم و ادب از میان برداشته نشود و اراده
فاسد بد اندیشان واقعه طلب از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام نیابد و دستگاهی بجهت تربیت و
پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصفخان را بجانبداری شاه جهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از چنین
برادری بحرفهای لغو مقدمات دور از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصف خان سکوت
را حصار عزت خود دانسته زبان را بگویایی آشنا نمیساخت و ارباب فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی
سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابت خان را که از قدیم با آصف خان خصومت دارد

و سایر قصبات قلعه و امتی برجا بلند دست اسیبا بی به دامن استیلای آن نمیرسد لشکر نیز از تسخیر آن کوتاه است اگرچه
حاضر کوه داره اند که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن چهار زبان را زبان ندارد و می‌توانند بجای دیگر نقل مکان نموده
از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و درون آن یک کروه و پانزده طناب
است طول یک کروه و دو طناب عرض بیست و دو طناب زیاده از پانزده کم نیست و ارتفاع سنگ بید و چهار دریچه و دو حوض
کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ سیر قلعه بتماشای بتخانه درگا بهوانی مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه
ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرستی آیین آنهاست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده
نذورات می‌برند و به پرستش این سنگ سیاه که بسیاه تر از دل آنهاست تبرک میجویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامنه کوهی ظاهر
کان گوگرد است و از حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد ارباب ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده اند و یکی از خوارق
بت قرار داده اند و عوام الناس ایشان خرافه دارند و میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت محبت و
تعلق که با او داشت لاش او را بر دوش گرفته سر در جهان نهاده مدتها با خود میگردانید چون یک چندی برین گذشت
ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی که در جای افتاده درخور شرافت و کرامت هر عضوی آن موضع
را عزت و حرمت داشتند چون سینه که به نسبت سایر اعضای شریف تر است درین مقام افتاده
این جا را نسبت بجاهای دیگر گرامی تر داشتند و دکان ضلالت و گمراهی فرو چیدند درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر
اسباب ریاست و عمارت اعتماد الدوله را به نورجهان بیگم ارزانی داشتند خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی
کل سربلندی یافت در خلال این حال از عرایض منهیان صوبه دکن مسامع جلال که سلطان خسرو در بیستم
ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده پیش از این قراولان تعیین شده بودند که در مقام گرجهاک شکار قمرغه
ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یک راس از قچقار کوهی
و تکه بارخور و چکاره شکار فرمودند **وقایع سال هفدهم از جلوس اقدس** شب دوشنبه هشتم جمادی الاول
هزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت هشتاد هزار روپیه بخرج
آصف جاه عنایت شد در خلال این حال استماع افتاد که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت برافراشته هرچند
این حرف نظر به نسبت های سابق و لاحق بغایت مستبعد می‌نمود لیکن از انجا که حزم و احتیاط از شرائط اساس
جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان دستوری یافت که با عساکر منصوره و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم بر جناح استعجال متوجه ملازمت
گردند درین تاریخ مهابت خان از کابل آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت حکیم مومنا
مهابت خان دولت ملازمت دریافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آن حضرت گشت و مهابت خان
مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار
سوار سرافرازی یافت و چون بسیار پیر منحنی شده و از صغر سن بسعادت پرستاری آن حضرت اختصاص داشت
صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزاین بعهده او درین خدمت مقرر گشت [illegible] اجمالی عرضداشت
از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده محاصره قلعه قندهار [illegible]

گیتی ستان شاهجهان از صوبه دکن به محال جاگیر خود شتافته به دیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد ا
لشکر اولی مقرر گشت که باز او استحدیث شاهزاده رسانند و بنولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک
نموده مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرچ عنایت فرمودند چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج
صحت امتزاج سازگار نبود روز دوشنبه آبان ماه الهی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت موکب
گیهان شکوه بعزم سیر و شکار گلزار بهار جاوید کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحراست دارالخلافه مقرر گشت شاهزاده
پرویز که خبر ضعف آن حضرت را شنیده از پتیول خود آمده بود در حوالی متهوره رخصت انعطاف ارزانی فرمودند و بنولا
بعرض همایون رسید که جادو رای کاینته که هراول لشکر دکن بود از مقهوران دکن علم العاقبت جدائی گزیده بدرقه
توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاه جهان دریافت درین تاریخ بعرض رسید که راجه بهاو سنگه کچواهه
در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات
در باخته بودند عبرت از آن برنگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت جوان وجیه و سبحه نیک ذات بود خواجه ابوالحسن
از دکن آمده باستیلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخت راقم اقبالنامه [illegible] ذات و [illegible] سوار
سرفرازی یافت چهاردهم بهمن ماه الهی موضع مهلون از مضافات سیبا محل ورود اردوی گیهان پوی
گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگره همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را در همان مقام
گذاشته با جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون اعتماد الدوله
بیماری ضعف داشت در اردو گذاشته صادق خان میربخشی را بجهت محافظت احوال مشار الیه و محارست
اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است
بنابر اضطراب نورجهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی نیز عطف عنان فرموده آخرهای روز ببالین او رسیدند
وقت سکرات بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نورجهان بیگم بجانب حضرت اشارت فرموده گفت که می شناسید
در چنان وقتی این بیت انوری بر زبان راند **بیت** آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود ❊ در جبین خسرو عالم آرا بیند
مهتری ❊ بعد از دو ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس آمرزش آن کهن خدمت
از درگاه الهی مسألت نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرموده روز دیگر بهمان عزیمت متوجه
تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل بساحل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه
چنبا بنظر اقدس درآمد ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دورتر است و درین کوهستان از عمده زمینداران نسبت
عقبهای دشوار دارد تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادرش پیشکش آورده بود بنوازشات شاهانه سرفرازی
یافت بیست و چهارم مذکور بر فراز قلعه برآمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده
آنچه شعار اسلام و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة والسلام در قلعه مذکور بعمل آورند بتوفیق ایزد جل سبحانه بانگ
نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور
آمده سجدات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید حکم شد
که مسجد عالی درون قلعه اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا آذوقه

نامہ کہ شاہ والاجاہ از غنائم فتح روم فرستادہ بودند بشاہزادہ عنایت نمودہ مصحوب او ارسال داشتند درین وقت بعرض
رسید کہ کلیان نام آہنگرے بزنے از ہم صنفت خود عاشق زار ست و پیوستہ سر در پیش او دارد و اظہار گرفتاری و شیفتگی
مینماید و آن ضعیفہ با وجودے کہ بیوہ است اصلا با آشنائی او تن در نمیدہد و محبت آن دل دادہ در باطنش سرایت نمیکند
ہر دو را بحضور طلب داشتہ باز پرس فرمودند و ہر چند آن عورت را بہ پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آہنگر
از غایت اتفاق بیتابانہ گفت کہ اگر یقین دانم کہ او را بمن عنایت خواہند فرمود خود را از فراز شاہ برج قلعہ بزیر می اندازم
آن حضرت از روے مطائبہ فرمودند شاہ برج موقوف اگر خود را از بام این خانہ بزیر اندازے من او را بحکمی تو عنایت
میکنم ہنوز سخن تمام نشدہ بود کہ برق آسا دویدہ خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطرہ خون از چشمہایش
بیرون افتاد و جان داد بلاسے کہ از چشم کشیدہ بود بچشم خود دید و سوانح گذشتہ ایامی بران رفتہ کہ حضرت شاہنشاہی
روز جشن دسہرہ در کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاہی دم در خود احساس نمودند محملا از کثرت بارندگی و رطوبت ہوا در مجرای
نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاہر میشد و رفتہ رفتہ باشتداد و امتداد انجامید از اطبای کہ در ملازمت
حاضر بودند نخست حکیم روح اللہ متصدی علاج گشت و یکچندے بدواہاے گرم ملائم تدبیرات بکار برد و ظاہرا اندک خفتے
شد چون از کوہ برآمدند باز شدت ظاہر ساخت درین مرتبہ روزے چند بشیر بز و باز بشیر شتر پرداخت و از ہیچ کدام
فائدہ معتد بہ حاصل نشد مقارن این حال حکیم رکنا بخدمت پیوست و از روے جرات و اظہار قدرت مرتکب علاج
گردید و مدار بر ادویہ گرم و خشک نہاد و از تدبیرات او نیز فائدہ مترتب نشد بلکہ سبب فزونی حرارت و خشکی مزاج و
دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء پیالہ اندک خفتی می شد احیانا از رسم تحلات
معتاد ارتکاب می نمودند رفتہ رفتہ بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن ہوا ضرر آن محسوس گشت بنابرین
در مقام کم کردن پیالہ و تدبیراتے کہ مناسب وقت و ملائم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاہاے
ناموافق احتراز کردند و در بیست و پنجم شہر شوال ہزار و سی ہجری جشن وزن شمسی ببہار رسیدے و فرخی آراستگی
یافت چون در سر آغاز این سال مسعود آثار صحت و بہبود در وجنات احوال پدیدار بود نور محل التماس نمود کہ [illegible]
او متصدی سامان این جشن عالی باشند بے تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمیع از بندہاے
پسندیدہ خدمت و خواصان مزاج دان کہ درین ضعف از روے اخلاص جانفشانی پیوستہ حاضر بودہ پروانہ
صفت بر گرد آن حضرت میگشتند بنوازشات از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانہای زر سرافرازی
یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانہای جواہر و زر بطریق نثار در دامن اہل نشاط و ارباب استحقاق ریختہ شد و جوتک راے
منجم را کہ نوید بخش صحت و تندرستی بود بمہر و روپیہ وزن فرمودند و مبلغ پانصد مہر و ہفت ہزار روپیہ باین صیغہ
انعام شد و در آخر مجلس پیشکشہاے کہ بجہت حضرت ترتیب دادہ بودند بنظر اشرف در آوردند از جواہر و مرصع آلات
و اقمشہ و اقسام نفائس آنچہ پسند افتاد برگزیدند بالجملہ موازے دو لک روپیہ صرف این جشن عالی و انعاماتے
کہ حکم کردہ بود و بقلم آمد سواے آنچہ برسم پیشکش گذرانیدند بمبلغ بیست لک روپیہ خزانہ مصحوب الہداد خان بجہت ضرور
لشکر دکن نزد شاہ والاجاہ شاہجہان مرسول گشت چون بعرض اشرف رسید کہ عبداللہ خان بے رخصت شاہزادہ

با برم ها المملکی خواجه ابو الحسن با جمعی از سوار برسم منقلای پیش شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل ستیز بدخواه
شبا شب رانده و بهنگام طلوع صبح برلب آب رسیده مخذولان آگاهی یافته لحظه پیشتر آب درزده خود را بساحل سلامت کشیده بودند
بهادران تیز جلو بتعاقب شتافته قریب بهار گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران برگشته
روزگار تا برهانپور عنان مسابقت باز نکشیدند و بخواجه ابو الحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور دران طرف آب توقف
نماید و متعاقب خود نیز با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوسته کوچ برکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند و هنوز آن مخذولان تمامت
در سواد شهرهای ادبار برقرار داشتند چون مدت دو سال شد بندهای درگاه با گروه باطل ستیز درزده و خورد و برده انواع و اقسام
رنج از جهانگیری و عسرت تلخ کشیده بودند و از سوار سپاه روای اسپان زبون شد و بنابران مدت روز بسر انجام لشکر توقف
اتفاق افتاد درین روز سه لک روپیه نقد و اسپ جیبه بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از
شهر برآورند و پیش از ان که بهادران رزم دوست تیغ کین را بخون مدد رنگین سازند آن سیه بختان تاب مقاومت
نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب درآمده بسیاری را به تیغ انتقام برخاک هلاک انداختند
و همین دستور زمت داده زده و خجسته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود رانده بردند یک روز
پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال برآورده
بقلعه دولت آباد در آورده خود پشت بر قلعه داده نشست و بیشتری از مردم را باطراف ملک پراگنده ساخت و دستان
لشکر ظفر اثر کینه خواه روز در کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بنوعی خراب
ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملا بعد از انهدام آن بنا رای برین قرار گرفت که چون
هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یک مرتبه بانجا رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده دار سر نو
سامان آذوقه کرده و کمک گذاشته عنان معاودت معطوف باید داشت و باین عزیمت تا قصبه پتن شتافتند
و عنبر مقهور حیله ساز وکلا نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سررشته بندگی و دولتخواهی
از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و آنچه فرمان شود از جرمانه و پیشکش منت داشته بسرکار میرسانم اتفاقا
دران چند روز عسرت تمام از کمی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که فوجی از مقهوران که قلعه احمدنگر را محاصره
داشتند از شنیدن نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند بنابرین خوبتر که کمک خنجر خان فرستاده
مبلغی برسم مدد خرچ ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور مراجعت نمودند لعبد از
[illegible] بسپاه مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم تصرف بندهای درگاه بود [illegible] چهارده کروه دیگر از [illegible]
[illegible] بعد [illegible] پادشاهی بسپارند [illegible] روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند بالجمله افغانان را
[illegible] ارزانی داشته [illegible] شاه عباس فرستاده بود [illegible] آن در جای خود نگاشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شتافته دولت آستان بوس دریافتند وقایع سال شانزدهم از مبداء جلوس جهانگیری روز شنبه
بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چار بالش شبستان نور و سعادت ارزانی فرمود درین
نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقرب خان
بتیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه پیش او بتعیین شد که ایشان را از آگهی آن به پتنه
راهی سازد و مکرم خان حاکم اوریسه سی و دو زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایه قبول یافت و در بنگالا
گور خری از راه دریا آورده بودند بنهایت غریب و عجیب از سر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سم
خطهای سیاه و سفید مناسب جا و مقام کلان و خرد بر سینه افتاده و برگرد چشم خطی سیاه و در نهایت لطافت کشیده
و از بس که عجیب بود بعضی را گمان آن بیشتر که شاید رنگ کرده باشند و بعد از تحقیق و تفحص یقین پیوست که خدا
آفرین است شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت و در بیولا غریب سانحه اتفاق
افتاده در یکی از مواضع پرگنه جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول
آن صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب تهی کنند در اثنای این شورش و شغب روشنی
برق آسا روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد ناپدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت
و دلهای مشوش از آسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد تیزتک نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه
آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد مقدار ده دوازده ذرع در طول و عرض نوعی
سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز اثر حرارت و تفیدگی داشت فرمود که آنقدر جا را کنند هر چند بیشتر
کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پاره آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا
همین دم از کوره آتش برآورده اند چون هوا رسید سرد گشت و آنرا برگرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و
مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی استاد داؤد را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد او را
بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم
میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد هم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه
آهن دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر
برآورده بدستور شمشیر المانی و جنوبی خم شد و اثر خم نماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول برابر آمد
چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنورجهان بیگم فرستاده
از تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین از جانب نورجهان بیگم مکتوبی در جواب مراسله
ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود با اقسام نفائس بطریق یادبود فرستادند در
چهارم خورداد ماه افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضداشتی مشتمل نوید فتح و فیروزی
و شرح دیگر مطالب آورده باستیلام عتبه خلافت جبین افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی
اجین پیوست عرضداشت جمعی از بندها که در قلعه مانده بودند رسید باین مضمون که فوجی که از مقهوران قدم جرأت
و بیباکی پیش نهاده از آب نربده گذشته دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته تا خیمه و تاراج مشغول اند

در شوال که قلعه کانگره بکلید همت شاه بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی واپرداخت مجدداً آن عزیمت
تصمیم یافت و روز جمعه چهارم دے ماه الهی شاهزاده گیتی ستان شاه جهان باستعمال ارباب زوال رایت نصرت
و اقبال برافراشتند خلعت با خنجر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن و دگر
دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش متصرف گردند سی و شش عمده را بمنصب ارجمند سرافراز ساختند و بیست هزار سوار قندهار
رومی و پنجهزار توپچی پیاده سوای سی و یک هزار که پیش ازان در آنجا متعین بودند با توپخانه عظیم و فیلان
کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و هر یک ازین
که بخدمت مذکور مقرر شدند هر کدام در خور پایه خویش باضافه منصب و انعام اسپ و فیل سرافرازی یافتند و خسرو را
که در زندان مکافات محبوس بود و بنده های شاهی محافظت و حراست او می نمودند حکم شد که همراه خود برده
بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن باشد مقید دارد و درین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت آگره ارتفاع
یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشیگری سربلندی بخشیده و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزاده اقلیم کشا
مشرف رخصت ارزانی داشتند قاسم خان را بصاحب صوبگی ملتان سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند
خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرراً بهر ساخته بهانه درد چشم و ضعف باصره
را وسیله آمدن خود بدرگاه نموده بود معلوم شد که بودن آنجا راضی نیست حکومت و حراست قندهار بعبد العزیز خان عوض
داشته او را بدرگاه طلب فرمودند فرمان شد که بعد از رسیدن عبد العزیز خان قندهار را حواله او نموده متوجه درگاه معلی
گردد و چون پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است از راه راست بجانب دست چپ واقع بود حسب
الالتماس آن دیرین خدمت پرگنه مذکور مورد دولت گیهان پوی گردید او سر مفاخرت براوج عزت رسانده یکقطعه
یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار درع محمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر لطریق معروض داشت حکم شد که
شتران بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه شکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بتماشای
شکار خوشوقت گشتند آنگاه از میان شهر دهلی عبور فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند بیست
و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار ولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر
فیل با بیست و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفایس که در آن ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد در شوال
زنبیل بیگ ایلچی فرستادهای فرمانروای ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والاقدر
با گنگی پیراملق بنظر اشرف درآورد و یک لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ که مرور
روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل گشته بود و بر آن لعل به خط نسخ کنده شده الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ
بهادر ابن میر تیمور گورکان و در گوشه دیگر بقرمود ند شاه والا شکوه بخط نستعلیق کنده بنده شاه ولایت عباس و
این لعل در سرخانه جیغه نشانیده بتحفه سبتها ارسال داشته بودند چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی در آن لعل
ثبت شده تیمناً و تبرکاً برخود مبارک گرفته بسعید ای داروغه زرگرخانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبرشاه
و تاریخ حال رقم نماید چهاردهم اسفندارمذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره بنور و موکب گیهان شکوه مسعود
بلاد و روی زمین گردید لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم آسیر و برهانپور و دیگر بنده های عمده بسعادت استقبال

دهی آباد ساخته مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر بیگی که از قراولان اقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند
بعد از جلوس اشرف بجهانگیرآباد موسوم فرموده بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهة دولتخانه و تالاب
و منارهٔ اساس نهند بعد از فوت سکندر بیگی بجاگیر ارادت خان عنایت نمودند و سرانجامی عمارت مشار الیه بازگشت
بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف پادشاهانه شکارگاهیست روز دوشنبه
نهم آذرماه مطابق پنجم شهر محرم هزار و سی در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتخانه دار السلطنه لاهور که مجدداً باهتمام
معمور خان میر عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند منازل
دلکشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت همه معمور و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و باغچهای
سبز و خرم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته بیت ز پای تا بسرش هر کجا که می نگرم کرشمه
دامن دل میکشد که جا اینجاست ٭ از متصدیان سرکار استطلاع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار
تومان رائج ایران باشد صرف این عمارات شده درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر
اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی شکر این موهبت عظمی که از عنایات مجدده واهب العطایا بود به نیاز
بدرگاه کریم کارساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه‌ایست قدیم بر سمت شمال لاهور
درمیان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوارکشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه
جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانه بر دوست تسلط نیافته والعلم عند الله بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازهٔ دین
متین محمدی بهندوستان رسیده هیچ یک از سلاطین والاشکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان فیروزشاه
با آنهمه شوکت و استعداد خود بتسخیر قلعه پرداخته و مدتها محاصره داشت و چون دانست که استحکام و متانت قلعه
بحدیست که تا سامان قلعه دارسی و آذوقه با متحصنان بوده باشد افتتاح بکلید تدبیر از محالاتست و ناکام بر آمدن
راجه و ملازمت نمودن او خرسندی نموده دست از آن باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نمود سلطان
را بالتماس در اندرون قلعه برد و سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت مثل من پادشاهی را بدرون قلعه آوردن
از شرائط حزم و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را متصرف در آورند چاره چیست راجه
بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از جلادران مسلح و مکمل از نهانخانه بر آمده سلطان را کورنش کردند سلطان
از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت که ما را جز اطاعت
و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی را پاس میدارد و سلطان آفرین گفت
و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد از آن هر که بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر کانگره
فرستادند و کاری از پیش نرفت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یک مرتبه لشکر عظیم بسرداری حسین قلیخان
که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند در اثنای محاصره شورش
ابراهیم حسین میرزا شده آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناگزیر
از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نائرهٔ شورش و آشوب او گشت و تسخیر قلعه در عقدهٔ تعویق افتاد و سه این انه

شتافتند و در تمام مملکت کشمیر زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد شگفته بود
بته اش بزمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ سرمئی دار و بنفش رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته بود در سال
کامل چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف
حصه رعایا معمول است و سیری بده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند
و آنها بخانه خود برده زعفران را از میان گل جدا ساخته برسم آرند و موافق لاهی که از قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل
میرسانند و بهم وزن آن نمک در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمی باشد بحدی که در جشن او هم نمک غنیمت است از هندوستان
نمک می برند و دیگر از تحفهای کشمیر پرکلگی است و جانور شکاری در سالی تا دو هزار و هفتصد پر بهم میرسد و از باز و جره
تا دولت دست بدام می افتند آشیان باشه هم دارد باشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین کارخانه
بهم رسیده و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد قماش تفاسی گران در برابر آن پلاسی پیش نیست در طراحی و رنگ
آمیزی صفحه ایست و از کار بهزاد لطافت شال کشمیر از آن فزونتر است که محتاج شرح و بیان باشد بعد از فراغ سیر
زعفران زار از راه کتل پیر پنجال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور ارتفاع یافت بحکم اشرف در هر منزل عمارتی
اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما بخیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زنبیل بیگ
ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسید میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت
با سی هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلف نماید میر نیز موازی قیمت آن
با پنج هزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد و درین چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهسار سفید شده
در میان هماده یخ بسته چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت مینمود درین راه از سختی سرما
شیخ ابن یامین مسافر راه عدم شد از خدمتگاران معتمد بندهای قدیم بود افیون خاصه را او نگاه میداشت و آبدارخانه
نیز بعهده او بود خدمت افیون بخواص خان تفویض یافت و آبدارخانه بموسوی خان مقرر شد چون موضع تهنه معسکر
اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان
هندی و کشمیری سر و متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست و زبان کشمیر را بجهة قرب جوار یاد گرفته اند مجملاً
از اینجا داخل هندوستان و ولایت گرمسیرست عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند
روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران این سرزمین را
راجه میگفته اند سلطان فیروز مسلمان کرده و بدعتهای ایام جهالت در میان اینها مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر
خود زنده بآتش در میآیند اینها نیز خود را زنده بگور در می آرند بعرض رسید که درین چند روز دختر ده دوازده
ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی استطاعت را که دختر بوجود می آید فی الفور خفه کرده میکشند و با هنود
خویشی و پیوند میکنند و هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین
پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب بدعتها شود او را سیاست کنند و در منزل بهتر شکار قمرغه ترتیب یافته بود
یک روز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در مقام کرهاک و مکیال نیز شکار قمرغه کردند و از آنجا بده منزل شکارگاه
جهانگیرآباد مخیم بارگاه جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک نعلش

عنبر سرشت روز دیگر از اچهول بسرچشمهٔ ویرناگ بزم نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن
کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین تابش محسوس نمیشود در زمان شاهزادگی حکم شده بود
که بر فراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند در سنوات الا بانجام رسیده حوض مثمن چهل و دو ذرع و عمق چهارده
ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار روشناور بر دور حوض ایوانها طاق
زده باغ و پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار گز در عرض و یک صد و هشتاد
و شش گز در طول و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفای جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب
رسته چنو نماید بعضی سبز تلخ و برخی پسته و پستگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر بهم نمودار از جمله بته سنبل در آب بعینه
مانند دم طاوس منقش و از موج آب متحرک و گلهای جابجا شگفته نفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلکشی سیرگاهی
نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر ارتفاع یافت و سرچشمهٔ لوکابهون محل نزول
بارگاه اقبال گشت این سرچشمه نیز سیرگاه خوشیست اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوبی خواهد شد
در اثنای راه بسرچشمهٔ اندوه ناک عبور اتفاق افتاد وجه تسمیه اندوه ناک آنست که ماهی این چشمه اکثری نابینا می باشد
زمانی توقف فرموده دام انداختند. دوازده ماهی گرفتار گشت سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهرا آب
این چشمه را تاثیریست که ماهی را کور میسازد و بنا بر غرایب ثبت افتاد و بشرحی که رقمزدهٔ کلک بیان گشته منزل بمنزل
مراجعت فرمودند ارادت خان خانسامان بصاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و میر جمله از تغیر او بخدمت
مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر میر جمله بخدمت عرض مکرر مقرر گشت در این راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده
افتاد در جایی که آب تا سینهٔ آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر برند بدستوری که یک سر با هم پیوسته و سر دیگر
از هم دور بفاصلهٔ چهارده پانزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله
زیاده و کم نشود و برابر میرفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده و سرهای کشتی را که با هم پیوسته است بدست
گرفته پاها را بزمین کوفته میروند و ماهی که بمیان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد و بپای ملاحان میرسد و ملاح فی الفور
غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب به بالا او را نیارد
و ماهی را گرفته بر سر آرد بعضی که در این فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته بر می آرند از جمله میر ملاحی
بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر سر آورد این شکار مخصوص دریای بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده
و منحصر در موسم بهار است که آب سرد گزنده نباشد در سنوات مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی
دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را باطبای که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند
بیان فرمودند و ابتدای ضعف آن حضرت از این تاریخ است در خلال این حال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و
دره لار که پایان آب کشمیر واقعست متوجه گردیدند در صفاپور کولاب خوشیست و بر سمت شمالی آن کوهی است
پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار انواع از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان
آب بغایت خوش مینمود و بی اغراق خوبیهای خزان از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد چون ساعت کوچ نزدیک
رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت مراجعت برافراختند چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع پانپور

برنبگاه مقهوران تاختند و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی بوادی فرار نهادند و بنگاه آنها تاراج
رفت و لشکر منصور سالماً و غانماً باز مراجعت نمود لیکن چون غنیم داخل رسد غله را سد کرده دار و دار نارسیدن غله لشکر
ظفرقرین عسرت و گرانی عظیم بهم رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنگاش چنان دیدند
که از گذر روهنکیره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا بنجاره و رسد غله بسهولت رسیده باشد و سپاه نجات یافته
و تعب نکشند ناگزیر در بالاپور معسکر آراستند مع‌هذا مقهوران شوخی و شلایینی نموده در اطراف اردو نمایان شدند
و راجه برسنگدیو باعتضاد اقبال بیزوال بدافعه غنیم همت گماشته بسیاری بقتل آورد و منصور نام حبشی که سردار
سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد هرچند که خواستند بر فیل اندازند یا بجهالت افسرده راضی نشد راجه
برسنگدیو اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند و از سوانح این ایام آنکه سریرآرای سرادق عصمت
بانو حجله‌نشین مالک البقا گشت هجوم این واقعه دلخراش برخاطر حق‌پسند گران گذشت و از غرایب آنکه [illegible]
منجم دو ماه پیش این براقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود روزی در مجلس بهشت آیین از احوال قضایای
مرحوم سلطان دانیال مذکور میشد بسلسله سخن از فتح قلعه احمدنگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان بعرض میرسانید
معروض داشت که پیش ازین نیز همین استماع افتاده بود بنابر غرایب مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره کوشه ملک میدان را که از [illegible]
بتعریف و توصیف نسبت بجانب اردوی شاهزاده بجز الگرفته آتش دادند غلوله قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز گشته
تا بجایی که از مصاحبان شاهزاده بود افتاد اتفاقاً اسپ قاضی سه چهار گز دورتر از آنجا بسته بود
غلوله بزمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده بیرون افتاد و غلوله آتش از سنگ بود
ده من متعارف اعمال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمثابه کلان است که شخصی مستوی
الخلقه در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناگ که سر چشمه دریا
بهت است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمهای جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت
و کشتیها آراسته بسمت بالا آب شتافتند روز سوم مقام پنجبراره نزول موکب جهان‌افروز آراستگی یافت
این موضع از سیرگاههای مقرر کشمیر است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار
دارد در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه بجاگیر شاهزاده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان
عمارتی بموقع ساخته مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از پنجبراره بموضع اینچ تشریف فرمودند و در دامن کوه چشمه
جاریست و بر فراز چشمه عمارات و حوضها قرینه یکدیگر ترتیب یافته بی‌تکلف سیرگاهیست عالی چون بجاگیر
خانجهان بود مشارالیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکش گذرانید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و از چشمه [illegible]
چشمه مچهی بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است درختهای کلان کهن‌سال از چنار و سفیدار و سیاه
بر دور آن رسته و درین چشمها آنقدر ماهی در هم میرسد که چشم خیره میشود و صفائی آب بمثابه اگر نخودی در آب
افتد محسوس میگردد و بیت در ته آبش ز صفا ریگ خورده کور تواند بدل شب شمرد از مچهی بهون باچهول
منزل شد آب این چشمه از آن فزون‌تر است آبشاری عالی دارد درختهای چنار و سفیدار و غیره سر بهم آورده
نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در حد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گویی قطعه ایست از بهشت

داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غبار آسیبی برا عضا ایش ننشیند جای حیرتست و از غرایب آنکه سه چهار ماه قبل از
واقعه جوتکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زائچه طالع
شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه برایشان گرانست و ممکن که از جای مرتفع بزیر افتد و غبار آسیبی
بر دامن حیات ایشان نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میگشت
و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار یک چشم زدن از ایشان غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را
وقف محافظت و محارست ایشان داشتند تا بکشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده آنها
و دایهای ایشان درچنین وقتی غافل میشوند والحمد لله که بخیر گذشت چون ارادت خان کار خدمت شایسته بظهور
آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و پسران او نیز بمناصب مناسب
امتیاز بخشیدند روز چهارشنبه بقصد شکار کبک بموضع چاره که وطن حیدر ملک ست سواری شد الحق سرزمین خوش
و سیرگاه دلکش ست آب روان و درختهای چنار عالی دارد در سر راه درختیست هل هل نام که چون یکی از شاخهای
آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت ست اتفاقا
در دیه مذکور درخت دیگر بنظر درآمد که همان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت ست نه مخصوص
یک درخت در موضع راول پوره از شهر دو و نیم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان
سوخته هفتاد کس دران میان راست استادند جانوران پرنده که در کشمیر نیست کلنگ سارس طاوس
چرز لک تقداغ که دانک زرد پلک نقره پا عزم پی پوزه لک لک حواصل کمه بفلمقاز کویله دراج
شارک نول سرخ موسیچه هریل دهیلنک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات دهنیس کلهری متهری
چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی بهائم که
در کشمیر نمیباشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیر زرد یوز گرگ گاومیش صحرائی آهوی سیاه چکاره
کوته پاچه نیلگاو گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موش کربلائی سوسمار خارپشت دریندولا
سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی تته و بمنصب دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد
سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه سائر مراحم گشت درینولا از عرائض سپه سالار خانخانان و منهیان صوبه دکن
بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن
بداختر است بنیاد کرده و ازین که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده
عهدی و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود و متعلقه بادشاهی دراز ساخته است
و چون سپهسالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست یک لک روپیه خزانه
باشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم
آمده اند و برگیان دکن بدور لشکر فوج فوج و جوق جوق میگردند و قزاقی می نمایند و خنجر خان در احمد نگر
متحصن شده و تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه
غالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته

و مسافتش دویست و شش و نیم کروه رکیسی پیموده شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرمودند که درین مقام قلعه از
سنگ و آهک در نهایت استحکام اساس نهند در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوه مذکور در میان
حصار واقعست و دیوار قلعه بر دور آن گشته و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتخانه مشرف بر آنست و در دولتخانه
باغچه واقعست با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشیانی اکثر اوقات در انجا نشسته اند چون درین هنگام بنظر مبارک آن باغ
و افسرده بنظر در آمد برای اقبال نامه حکم شد که در ترتیب این باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد بتقدیم رسانند و در اندک
فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافت و در میان باغچه صفه با صفای دو دو ذرع بدین شکل مشتمل بر لطیفه
آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده مصوران استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساختند و این باغچه را نورافزا
نام فرمودند و در جمعه پانزدهم فروردین دو گاو قطاس از پیشکشهای زمینداران تبت بنظر اشرف گذشت و در صورت
و ترکیب با گاو پیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمه حیوانات سردسیر است
چنانچه پر رنگ که از ولایت بکر و کوهستان گرمسیر آورند بغایت خوش صورت و کم پشم می باشد و آنچه
درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پرموی و با هیبت است و کشمیریان رنگ آن را کیل میگویند
و همدرین روز آهوی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامها از آن پختند سخت بی مزه
و بد طعام ظاهر شد از حیوانات صحرایی گوشت هیچ یک بدین بی مزگی و بد طعمی نیست نافه در تازگی بوی ندارد و بعد
از آنکه روزی چند بماند و خشک شود خوشبو میشود و ماده نافه ندارد و مخصوص نر است که درین دو سه روز اکثر
اوقات بکشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه بهاک و شالامار محظوظ بودند بهاک نام پرگنه ایست که بدان طرف
کول دل واقعست و همچنین شالامار نیز متصل آن و جوی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده
عالم و عالمیان شاه جهان اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ
توان شد و این مقام از سیرگاههای مقرر کشمیر است روز یکشنبه حقیقت عجیب واقع شد بیکو وشاه
شجاع در عمارت خانه دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچه بود بجانب دریا و پرده بر روی آن افکنده دروازه
را نبسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن با سر نگون بزیر افتد قضارا
بلاسی و ترکی زیر دیوار نهاده بوده فراشی متصل آن نشسته بر شاهزاده بر پلاس میرسد و پا بر پشت آن
فراش خورده بر زمین می افتد با آنکه از تا عرش هفت ذرع است چون حمایت ایزدی سبحانه مانع و نگاهبان بود
فراش و پلاس واسطه حیات میشود والعیاذ بالله اگر چنین نبودی کار بدشواری کشیدی و ران وقت درایان
سر دریا و باسی خدمتیه در پای جهرو که ایستاده بود دوید آن قرة العین خلافت را برداشته در
آغوش گرفته متوجه میشود و ران حالت همین قدر می پرسد که مرا کجا میبری او عرض میکند که بخدمت حضرت
و گر ضعف بر ایشان مستولی میشود و از حرف زدن میمانند درین وقت آن حضرت با استراحت مشغول بودند از شنیدن
این خبر موحش سراسیمه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدیقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زبان ستایش
بحمد این موهبت مجدده الهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و حوالی
توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند و در دولتخانه طفل چهار ساله از جایی که ده گز بیشتر ارتفاع

میگویند کوشش خالی از نزاکت در راست مرغ‌گی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه وغیره فراوان می‌باشد ماهی همه قسم بولکدار
دیپی نولک میشود اما بغایت بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارف است مرد و زن کرته پشمین می‌پوشند و آنرا پتو گویند
و فرضاً اگر کرته پتو نباشد اعتقاد ایشان اینکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام سبب این ملک نیست شال کشمیر که حضرت
عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتهار حاجت به تعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال ضخیم‌تر و
موجدار و ملایم می‌باشد دیگر درمه است از عالم خرسک بر روی فرش می‌افگنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت
بهتر میشود تا آنکه پشم شال از تبت می‌آرند در اینجا بجز نمی‌توانند آورد پشم شال از بزی بهم میرسد که در تبت و خراسان میباشند در کشمیر از پشم شال
پتو هم می‌بافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می‌النده جهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر می‌تراشند و دستار گرد می‌بندند و عورات
عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال چهار سال بکار میرود و ناشسته از خانه بافنده
آورده کرته میدوزند و تا پاره شدن تاب نمیرساند آب رسیدن عیب است کرته دراز فراخ تا سر پا افتاده
می‌پوشند و کرسی نمی‌بندند با آنکه اکثری خانه بر لب آب دارند یک قطره آب به تن آنها نمیرسد مجملاً ظاهر و باطن اهل کشمیر
خصوص از عوام الناس بغایت چرکین و بی‌صفاست ارباب صنائع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی
رونق افزود دلگ سنجه و قبر و قانون و چیگ و دف و نی شائع شد در زمان سابق سازی از عالم کمانچه میداشتند
و نقشها بزبان کشمیر در مقامات هندی میخواندند و آنهم منحصر در دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیک آهنگ می‌سرائیدند
الحق میرزا حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری
مردم اینجا بر گونت بود اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام آوردندی گونت
عبارت از یابوئیست چارشانه نیرومند نزدیک در سائر کوهستانات هند نیز فراوان می‌باشد آنچه در طرف
تبت میشود آنرا تانگهن میگویند اکثری جنگره و تنجلو می‌شود و بعد از آنکه این گلشن خدا آفرین بتایید دولت
قرین ترمیم خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیاری از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای
اسپ از عراقی و ترکی حواله شد که گره بگیرند و سپاهیان از خود نیز ملتمساسان کردند و در اندک فرصت اسپان
نیک بهم رسید چنانچه اسپ کشمیر تا دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و احیاناً تا هزار روپیه هم رسید
مردم این ملک آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان شیعه امامیه و گروهی نوربخشی و طایفه از فقرا
می‌باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی‌ساختگی و ظاهرآرائی را منیر بند و بیچکس را
بد نمیگویند زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه‌دار در صحرا
می‌نشانند باین نیت که مردم از آن بهره‌ور شوند و خود از آن تمتع برنگیرند و قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند
و جمعی برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سائر کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد
لیکن کتابها بزبان سهنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرائط بت‌پرستی است بفعل می‌آرند و سهنسکرت زبانیست
که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانه‌های عالی که پیش از ظهور اسلام اساس
یافته برجاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی چهل منی تراشیده بر روی
یکدیگر نهاده متصل شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پربت نیز نامند و بر سمت شرقی آن دل کول واقعست

در بهمن و دهم نوروز و انجام شگوفه با آغاز یاسمن کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است و دو آشیانه و سه آشیانه
و چهار آشیانه بسیار میسازند و بام را خاک پوش کرده بار لاله چوغامی سے نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفد و بغایت خوشنما
و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود و یاسمن کبود
در باغات فراوانست و یاسمن سفید که اهل هند چنبیلی گویند بغایت خوش بو میشود و قسم دیگر صندلی رنگست آن هم
در نهایت خوشبوی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمد غایتاً یکی بسیار خوشبوست دیگر گلیست
صندلی رنگ بویش در غایت لطافت و نزاکت از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ و مشابه گل سوسن دو قسم
میباشد آنچه در باغها است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائیست اگرچه کم رنگ است غایتاً خوشبوست
گل جعفری کلان و خوب میشود و بوته اش از قامت آدمی میگذرد ولیکن در بعضی سالها وقتی که بکمال رسیده
گل کرده کرمی پیدا میشود و بر گلش پرده از عالم عنکبوت می تند و ضایع میسازد و بته اش را خشک میکند و امسال
چنین شد و گلهائی که در ملافات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرون است و آنچه نادر العصری استاد منصور
نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبود محمد قلی
افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز درخت چند معدود بود و مشار الیه
پیوند را درین ملک شائع ساخت والحال فراوانست و ناسپاتی فرد اعلی میشود و از کابل و بدخشان بهتر نزدیک با ناسپاتی
سمرقند نیست سیب کشمیر بخوبی مشهور است و امرود وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و زبون انارش
القدر ها نیست تربز فرد اعلی بهم میرسد و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون
بپختگی رسید کرمی در میانش بهم میرسد و ضایع میسازد و اگر احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود
شاه توت نمی باشد و توت سائر صحرا صحرا است و از پای هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته غایتاً توتش قابل
خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار میرود و تخم پیله از گلگت و تبت
می آورند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون بزبان کشمیری مس گویند بعد از آنکه کاسها
از آن در کشند بقدر سرکرمی بهم رسد از سرکه اقسام اچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین اچارش
اچار سیر است از انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول میشود و سال دوم زبون میشود و سال سوم
بمشنگ مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر تمکین که سه حصه برنج و یک حصه سائر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل
کشمیر برنجست و بغایت زبون میشود و خشک نرم می پزند و میگذارند که سرد شود بعد از آن میخورند و آنرا بهت میگویند
طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از آن بهت شب نگاه میدارند روز دیگر میخورند نمک از هندوستان
می آرند و در بهت نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی جهت تغیر ذائقه در آنجا می اندازند
جمعی که خواهند تنعم کنند در آن سبزی اندک روغن چارمغز می اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم میشود
بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا سد پاک نامند بزبان کشمیری
و چون هوا سرد و نمناکست بجز آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد گاومیش نمی باشد گاو نیز خورد و زبون میشود
گندمش ریزه و کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند بی دنبه می باشد از عالم گدیهای هندوستان آنرا هندو...

موسوف گوانی بضابطه ایست که شمشیر گرش اصطلاحی کشمیر هر گروهی چهار انگشت و یک درع و یک جا یک حال دو
درع شرعی میشود هر جا کروه و یا گزند کور میگردد مراد ازان کروه و گز معمول حال است نام شهر سری نگر است و دریای
بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه آنرا ویرناک نامند از شهر چهار ده کروه بسمت جنوب واقع است و بحکم حضرت
شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام
بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را با صلاح این ملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت
عالی از آثار سلطان سکندر در هشتصد و نود و پنج اساس یافته بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده و
با تمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان محمد حسن انجام آراستگی
بخشید و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که بر جاست از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض
یکصد و چهل و چهار ذرع است مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از احکام کشمیر
اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر
دو گول بزرگیست که همه ساله پر آب می باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی
است در شهر و پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت
پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالا آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد
و زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سائر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی را حساب کنند هر خرواری
سه من و هشت سیر بوزن حال است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چهار من را که هشت سیر بوزن باشد یک ترک
و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش
لک و هفتاد هزار و چهار صد دام میشود و بضابطه حال جای هشت هزار و پانصد سوار اسپ راه در آمد کشمیر متعدد است
و بهترین راهها بهتر و بهیکلی اگر چه راه بهتر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکهلی است
و دیگر راهها دران موسم از برف مالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر
بر سبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار یا قلعه
ایست آهنین حصار با دشاهان را گلشنیست عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش
و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه
نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر
که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز
چیله کهای سطح و سبزگهای مروح را چه گوید ع شده جلوه گر نازنینان باغ ٭ رخ آراسته هر یکی چون چراغ ٭
شده مشکبو غنچه در زیر پوست ٭ چو تعویذ مشکین ببازوی دوست ٭ غزلخوانی بلبل صبح خیز ٭ تمنای میخوارگان
کرده تیز ٭ بهر چشمه منقار بط آبگیر ٭ چو مقراض زرین بقطع حریر ٭ بساط از گل و سبزه گلشن شده ٭ چراغ گل از باد
روشن شده ٭ بنفشه سر زلف را خم زده ٭ گره در دل غنچه محکم زده ٭ بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است
بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندار ماه میشود و در ملک کشمیر اوائل فروردین و در باغات شهر

و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هر کس هرجا بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از رسیدن این مژده و فتح و فیروزی سجده
شکر الهی بتقدیم رسانیده و بالشکر منصور از آب عبور نموده بشهر که حاکم نشین آن ملک است در آمد کنار آب تا آنجا سه کروه
مسافت بوده باشد و پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه چینا و دیگر زمینداران فرستاده بود
چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصر الله عرب را
با جمعی از سوار و پیاده بحراست آن ملک گذاشت مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است
و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود و نارنج و ترنج و هندوانه قرو اعلی بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر
است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زردالو و امرود ترش و زبون می باشد و اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود و جمع
جهت یک لک روپیه تخمیناً حاصل آن ملک باشد و در وقت کارشش هفت هزار پیاده جمع میشود اسپ در میان آنها
کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمده های او بوده باشد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و هزار سوار کفایت
جاگیری بوده باشد روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهری بمبارکی و فرخی در عمارتی که مجدداً بر کنار
تال دل احداث یافته ورود موکب منصور اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آستانی از سنگ و آهک قلعه در غایت استحکام
اساس یافته غایتاً هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده در اندک مدت باتمام میرسد روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان
حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس فرمود خالی از وجاهت نیست لباسش بروش اهل هند و
زبان کشمیری و هندوی هر دو میداند و بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند
که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین
آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد
که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت آن حضرت ام هرچه حکم شود اکنون مجملی از احوال
و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه از
قدیم این ملک در تصرف راجها بوده است و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی
آنها در تاریخ راج ترنگ که بحکم حضرت عرش آستانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است
در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق بها پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد
و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آستانی فتح فرمودند
از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل بهول
باس تا کنبر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابوالفضل
در اکبرنامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبر برکید و بیست کروه است
عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان
مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب کشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داده است که حد ملکی
جائیست که مردم بزبان آن متکلم باشند بنابر آن از بهول باس که یازده کروه آن طرف کشن گنگ است سرحد کشمیر
قرار شد و باین حساب پنجاه و شش کروه بر آمد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که درین دولت

لکر اسلام تردد ات لیسند بدو لبصور رسانیده ندواسه جیک برگشته بخت با لبسیاری از اهل او بارتقبل سید واز گشته شدن
به راجه بیوسته و دل شده راه فرار پیش گرفت وازپل گذشته در بهندرکوت که بر آن طرف آب واقعست توقف گزید
بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد، چندے از جوانان لبشهادت رسیدند
چنین مدت بیست شبانروز بندهاے درگاه سعی در گذشتن آب داشتند کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه
مقابله تقصیر نمیکردند تاآنکه دلاورخان از استحکام تهانجات وسرانجام از واقعه خاطر جمع نموده بلشکر فیروزی اثر
دست راجه از حیله سازیهاے وروباه بازیهاے وکلای خود در انزد دلاورخان فرستاده التماس نمود که برادرخود را
بدرگاه میفرستم وچون گناه من بعفو مقرون گردد وبیم وهراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه
آستان بوسی مینمایم دلاورخان سخن فریب آمیز او گوش نکرده نقد فرصت از دست نداده وفرستادهاے
بے نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد جلال پسر کلان او با جمعے از زمرگان
شجاعت وجلادت بالاے آب رفته لشناوه از آن دریاے زخّار عبور نمودند با مخالفان جنگ سخت
پیوست وبندهاے جان نثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند وچون تاب مقاومت در خود
ندیدند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند وبندهاے نصرت قرین بازپل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند
دلاورخان در بهندرکوت معسکر اقبال آراسته واز آب مذکور تا دریاے چناب که اعتماد قوی آن سیاه بختان
است دو تیر انداز مسافت بوده باشد ودر کنار آب چناب که بهیبت رفیع وعبور از آن آب بدشوارے میسر
است بجهت آمد ورفت پیاده‌هاے طنابهای سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهاے مقدار یک بدست پهلوے
یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه وسر دیگر را بر آن طرف آب مضبوط ساخته ودو طناب دیگر یک گز
از آن بلندتر تعبیه مینمایند که پیاده‌ها پاے خود را بر آن چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب
رفته باشند تا از آب بگذرند واین را باصطلاح مردم کوهستان زنبیه گویند وهرجا قابلیت بستن زنبیه داشتند
بند وتیچے وتیرانداز ومردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفر
جوانان دلیر کارطلب بر جاله نشانده سپرد خواست که آنها بگذراند چون آب در غایت تندے وشورش میگذشت
بسبب مفارقت وشست دهشت نفر از آن جوانان شوق بحر عدم شده آبروے شهادت یافتند وده نفر
تیار شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند ودو کس بر آن طرف آب افتاده در جنگ ارباب ضلالت اسیر
شدند القصه دلاورخان تا چهار ماه وده روز در بهندرکوت پای همت افشرده سعے در گذشتن آب داشته تیر
بر هدف مراد نمیرسید تاآنکه زمینداری راهبرے نموده از جای که مخالفان راگمان گذشتن نبود زنبیه بسته
دل شب جلال پسر دلاورخان با چندے از بندهای درگاه وجمعے از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه
سلامت گذشته هنگام سحر بیخبر بر سر راجه رسیده کوس فتح بلند آوازه ساختند چندے که بر گرد وپیش راجه
بودند درمیان خواب وبیداری سراسیمه بر آمده اکثرے علف تیغ خون آشام گشتند وبقیه السیف جان تنگ
گریزان ودر طرف بلا برآورند وران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواسته که بزخم شمشیر کارش بانجام
رساند راجه فریاد برآورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان برید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند و

نمودند

شناوری خود با یک نفر خدمتیه و یک کشتی گیر که اینها نیز در فن آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود را
بمیان دریا می انداز و به مجرد افتادن از تلاطم امواج نتوانستند خود را جمع ساخت و به شناوری پرداخت افتادن همان بود
و رفتن همان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود را بساحل سلامت
رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و عجیب محبتی باین پسر بود در راه پونچ از استماع این خبر جانکاه دل خراشش جامهٔ
شکیبائی چاک زده بیتابی و اضطراب بسیار ظاهر ساخت و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه
متوجه ملازمت شد و اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت سنش بیست و پنج بود در
بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود و سواری فیل را خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم شد
که در پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهی گری نیز بغایت خوش چسپان بود چون از کوتلها گذشته در موضع بهنبر منزل
شد صحرا صحرا چمن چمن شگوفه انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و زعفران زرد و گلهای غریب که مخصوص این ملکست
بنظر درآمد درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و نمود خوشی دارد درین راه
اگرچه آبشار بسیار بنظر درآمده لیکن این آبشار ممتاز و مستثنی است روز دیگر بباره موله منزل شد بارهموله از قصبهای
معتبر کشمیر است بر لب آب بهت واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده و مشرب بر آب منازل
و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر میبرند پیش از ورود موکب مسعود بجهت اکثر سوی از بندها کشتیها آراسته
درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت درآمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آن حضرت
بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت
اندوخت و بعواطف روزافزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت الحق این خدمت
را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموره کشتوار شصت کروه مسافت بوده است تفصیل فتح کشتوار آنکه دوم
شهریور ماه الهی سنه ۱۲ جلوس دلاور خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخته
و حسن نام پسر خود را با گرد علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست سرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک وابیه چک بدعوی
وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند هیبت تام یکی از برادران خود را با جمعی
در مقام دیسو که متصل بکوتل پیر پنجال واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با موجی
براه سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری
براه آهن تعیین نموده و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراول فوج خود مقرر کرده و همچنین فوج
دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه برآمد اسپ نبود چند اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته
اسپان سپاهی را در کل بازگردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز
کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا سرکوپ که یکی از محکمهای
غنیم بود شتافتند و از آنجا فوج جلال و جمالی که از راهها مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان تیره
روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار کوه و کتل دشوار و نشیب و فراز بسیار
بپای مردی همت پیموده تا دریای مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان

حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه هجری اتفاق افتاد و سال پانزدهم از جلوس حضرت شاهنشاهی
بمبارکی و فرخی آغاز شد از ین منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است و دو جانب کوه بلند دارد و از میان
در و آب بنهایت تندی پرجوش و خروش میگذرد و هر چند فیل کلان باشد نمیتواند پای خود را قائم ساخت چون این
کوتلها بغایت تنگ و تند و دشوار گذار میباشند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد بکمترین بندها حکم
فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ متنفسی را
نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو و خانجهان و خان عالم و دیگر بندها وارد در اینمنزل در قفای ما آورده
نغمار اخیمه و خرگاه این حقیر را پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم که در باب من چنین حکم
شده شما هر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم حقیر این خبر را در پای کوتل بهلباس شنیده همانجا دائره میساختند
تائیدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب بمنزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد
و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و سائر بیگمان و خواصان در خدمت آن حضرت
سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چندی دیگر در آن نزدیکی بارند اشتت از شدت برف و باران و صدا
مزاج اقدس منغص و مشوش گردید هنوز یک میدان سط نشده بود که دائره فقیر نمایان گشت بنابران در منزل
این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ نشستند و از وفور رحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد
و از استماع این نوید جانبخش سر از پا نشناخته و در عرض دو ساعت خود را باستیلام عتبه خلافت سربلند ساخت و زبان
حال این بیت را میخواند بیت آمد خیالت نیمشب جان دادم و گشتم خجل ❊ خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه
در رسید ❊ آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق تفصیل داد برسم پیشکش و پا انداز معروض داشت
همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را بهای گران خریداریم الحق این
اتفاق از اثر اخلاص و تائیدات طالع اوست که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود یک شبان روز در خانه او بفراغت
و آسودگی بسر برده او در امثال و اقران بلکه اهل جهان چنین سرافرازی روزی شود و نیز از تائیدات
غیبی که خیمهای متعدد و فروش و جامه خواب و مصالح باورچی خانه و اسباب و آلات ضروری تمام رسیده بود حاجت
بعاریت طلبی نشد و چندان سیلان کشید که بخادمان حرم سرای عزت و بندهای که در رکاب دولت سعادت
پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم در موضع کینهاسی نزول موکب منصور اتفاق افتاد و سروپای که پوشیده
بودند بکمترین بنده بلطف و مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت و تفصیل این اجمال آنکه
او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشاء شراب بخاطرش میرسد که بدریا درآمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت
و سنگهای عظیم داشت و بحدی سرد بود که پا در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند
مردم منع می آمدند و میگویند که درین قسم هوای سرد بی ضرورت چنین دریای ذخار خوض نمیکند که فیل مست
استغلال ماند در آمدن از آئین خرم و احتیاط دور است بحرف آنها مقید نمیشود و از آشوب مستی و غرور جوانی باعتماد

منظوران بساط قرب نهضت فرمود درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید و حکم شد که راجه کشن داس فرمان مرحمت
عنوان بخطاب رانایی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم
مذکور در موضع سنگهی نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابت خان را بعنایت خلعت و یک دستیئن و اسپ و فیل سرافراز
ساخته بخدمت بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین
برنگ گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو بلکه از آن سیرتر گویا چندین گل خطمی را تنگ یکدیگر دسته بسته اند و درختش از
درخت زردآلو کلان تر میشود و گلهایش سراپای درخت را فرو میگیرند برگ گلش اندک ترشئی دارد درین دامن کوه
بنفشه خودرو بسیار است در غایت خوش بوی رنگش از بنفشه باغی کمتر است شب بیست و دوم باران شد و هنگام
سحر برف بارید چون اکثر راه اچه بود از باران لغزیدگی بهم رسانید چار دانگ اغر سرها افتاد بر بیست و پنج زنجیر فیل
از سرکار پادشاهی تصدق شد از امر الضبط دریا بد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست و سوم سلطان حسین
زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زردآلو سفید اصفر اشکوفه کرده سراپا گرفته بود و درختهای
صنوبر بجوان دیده را سیراب نظاره میساخت ولایت پکلی سی و پنج کروه در طول و بیست و پنج در عرض است مشرق رویه
کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب اتکه بنارس و بر جانب شمال کوه کتور و بطریق جنوب کوه لوبنج و مضافات کشمیر
است در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده اند و بدار الملک توران عنان اقبال معطوف
داشته اند این طایفه را که بملازم رکاب نصرت قباب بوده اند درینجا و اپورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند که ذات
ناقابل است انا خنبدن نمیدانند که در آن وقت سالار اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود را لاهوری مشخص اند و زبان
ایشان متکلم و حقیقت مرحوم و همتور نیز بدین قیاس باید کرد و در زمان عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار اینجا بود و در
تاریخ بهادر نام پسر او است اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نهجی که لازمه زمیندار است پیوسته بجهت حد و دیه از
اینها پیوسته دو گروه آمده اند چون بعرض رسید که چند منزل بیشتر آبادانی کمتر دارد و غله کیاب دو سه ظفر قرین کفایت
کند سامان نمیتوان حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه کرده فیلان را تخفیف دهند و سه
چهار روزه آذوقه برگیرند و خواجه ابوالحسن بخشی با سایر مردم چند منزل عقب تر آمده باشند بیست و یکم از پل رود خانه
نین سکه عبور اتفاق افتاد و این آب از میان کوه دارده که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین
منزل دو شاخ شده میرود متصدیان پیشخانه عالی بجهت عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هشتده ذرع
دوم چهارده و در عرض هر کدام پنج ذرع و طریق ساختن آنکه درختهای کلان از اثر بر روی آب می اندازند و
هر دو سر آن را به سنگ بست استحکام میدهند و تخته چوبهای ستبر بر روی اندازند و میخ و طنابها سخت قوی مضبوط
میسازند و باندک مرمتی سالها بر جاست فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند روز مبارک
شنبه بیست و سوم برکنار رودخانه کشن گنگا منزل شد دو روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبال نامه پیشتر
شتافته منزلی که از ارتفاعی و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید اتفاقا در آن طرف رودخانه مذکور
پشته واقع بود مشرف بر آب سبز و خرم سرافراز آن سطحی پنجاه در پنجاه ذرع گوئی که کارفرمایان قضا و قدر بجهت چنین
روزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی

مجالس تصویر جنگ صاحبقران گیتی ستان است با تقمش خان شبیه آن حضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که دران جنگ
اسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر صورت نوشته که شبیه کیست کاین مجالس مشتمل بست و دو صورت و چهل
صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاهرخی نوشته کارش بغایت پخته و عالیست و بقلم استاد بهزاد مناسبت و
مشابهت تمام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ از بهزاد مقدم
است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او مشق کرده درین تاریخ طالبای املی بخطاب ملک الشعرائی
خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازوست بیت ز غارت چمنت بر بهار منتهاست * که گل بدست تو از شاخ
تازه تر ماند * لب از گفتن چنان بستم که گوئی * دهان بر چهره زخمی بود به شد * بیت دو لب دارم یکی در می‌پرستی *
دگر در عذرخواهیهای مستی * مقارن این حال حسینی پسر سلطان قوم رباعی گذرانید رباعی گردی که
ترا ز طرف دامان ریزد * آب از رخ سرمه سلیمان ریزد * گر خاک درت بامتحان افشارند * از روی عرق جبین
شاهان ریزد * درین وقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که ازان جنس سخن بود معروض داشت
بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند رباعی زهر م افراق خود چشانی که چه شد
خونریزی آستین فشانی که چه شد * ای غافل ازان که تیغ هجر توجه کرد * خاکم بفشار تا بدانی که چه شد * بابا طالب
در عنفوان شباب بلباس تجرد قلندری از سپاهان برآمده بسیر و سیاحت گذارش بکشمیر افتاد و از لطافت جا و نفاست
آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله
برهانه پیوسته در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از
صد درگذشته بود درگذشت از غرائب آنکه در پرگنه دولت آباد دختر با غیاثی بنظر درآمد بارلیش و بروت انبوه
ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و بچیزی از
عورات اشارت شد که در گوشه برده کشف ستر او نموده حقیقت را معروض دارند که مبادا خنثی باشد ظاهر شد
که از دیگر عورات یکسر مو تفاوت ندارد غره اسفندارمذ ماه در پرگنه کری نشاط شکار قمرغه توجه فرمودند هفتاد و یک
غوج و سی چکاره شکار شد چون مهابت خان مدتها از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که اگر از فتن آن
کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت
خان عالم بمنصب پنجهزاری و سه هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمذ ماه ظاهر رهتاس مخیم اردوی گیهان پوی
گشت عرضداشت دلاورخان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع فرستاده
محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مذکور مقام باباحسن ابدال محل
نزول رایات جلال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم از عمر
ابدپیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود و بیکدفعه
عبور لشکر منصور متعذر نموده مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند توقف فرموده بآسودگی
قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادت خان میرسامان با عمده بیوتات و کارخانجات
بسرور عبور نمایند و میرزا رستم خان اعظم و جمعی از بندها براه بونچ و دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از

مظفران

دریای جمنا باین دین خویش یزدان پرستی نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را بنور قدوم سعادت لزوم روشنی بخشیدند
و زمان ممتد در خلوت صحبت مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود خان اعظم از جانب او بسیار
نگرانی خاطر داشت و بتفرس دریافت که سخن او چه در روپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد به تنها از خویش و بیگانه نزد او رفته
در باب خلاص خسرو بخضوع و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند بجهة خلاصی خسرو
عرضهای محققانه معروض داشت و دل آن حضرت را برو مهربان ساخت و مجدداً نقوش جرائم آن بی اندیش کوتاه
اندیش بزلال عفو شست و شو یافت و با بیعایدی برحمت غبار خجالت و ذلالت از ناصیه احوال او زدوده از قید
برآوردند و حکم شد که بکورنش می آمده باشد روز مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار السلطنه دهلی بورود موکب اقبال
آراستگی یافت بیست و یکم آذر ماه پرگنه کیرانه که وطن مقرب خان است معسکر دولت گردید بی تکلف جائیست خوش
آب و هوا زمینش بغایت قابل مقرب خان باغ عالی ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود
ندارد از دکن و گجرات و ملکهای دوردست هر جا تعریف انبه شنید تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت
خوب شده انچه دیوار پخته بر دور آن کشید یکصد و چهل بیگه است جابجا نهار را فرش بسته و درمیان باغ حوض ساخته
طول دویست و بیست درع و عرض دویست درع و درمیان حوض صفه مهتابی بیست و دو درع مربع ساخته از درختهای
گرم سیر و سرد سیری اکثر درین باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد یا اندام دارد روز مبارک
شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون در مشکوی اقبال شاهزاده گیتی ستان شاه جهان گرامی
فرزندی قدم بر سریر وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده التماس ضیافت حضرت
شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاه جهان سعادت پذیر گشته پیشکش عالی کشیدند از اقسام نفایس
و نوادر انچه پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه لوالدهای خود گذرانیدند و راجه بکرماجیت
که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهة عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت
و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود از رفتن لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی
گیتی ستانی را بدیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرافرازی
یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت
درین گل زمین حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه
سوم ماه مذکور خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت
و معروض داشت که زینل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از اتفاقی که شاه
بخان عالم داشت اگر بشرح و بسط رقمزده کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود
همواره در محاورات خان جان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا نمی داشتند و بحسب اتفاق اگر روزی
باستی بغیر و رفتار در کلبه خویش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده بعواطف و مهربانی را پایه برترین نهادند
و نفس امر آنکه خان عالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت شاه رخصت شد بیرون شهر
منزل گزید شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خان عالم آورده بهترین تحفهای او توان گفت

سرکار شاهی به ترتیب فرموده بودند اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه قیمت مجموع پیشکش قریب پنج لک
روپیه شد و روز یکشنبه غره اردی بهشت بساعت مسعود و مبارک و فرخ بشهر اکبرآباد در آمدند و بآیین معهود رسم
نثار تقدیم یافت درین تاریخ خبر فوت شاه نوازخان خلف سپه سالار خانخانان رسید جوان وجیه رشید عالی
فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شراب گشت و از آفت مصاحبان خوش آمد پرداز خانه برانداز میکسار
بافراط کشید و جان در سر آن درباخت همتش بلند پرواز نگاهش و در سپر شجاعتش باتدبیر هم آغوش در ضبط ملک
و انتظام سپاه و رزم آرای و سرداری بی عدیل و نظیر با اینهمه خونبها کرم نداشت چون خانخانان به برهانپور
پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش
گشته بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی
با جهان جهان حسرت و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی به نزهتکدهٔ جاودانی کشید و این واقعه
بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت داراب خان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار
سرافرازی بخشیده خلعت با شمشیر مرصع اسپ و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بصوبه داری صوبه برار
و احمدنگر رخصت فرمودند درین ولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده بسجود سدهٔ خلافت جبین اخلاص نورانی
ساخت و راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزادهٔ دولت باریافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک
روپیه نقد پیشکش معروض داشت درخلال این حال شاه بیگخان که بخطاب خان دوران ممتاز بود بنابر کبرسن
و ضعف از سپاهیگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته
پرگنه خوشاب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنجهزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت
فرمودند و پسران او را درخور استعداد هر یک را منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه
نبیرهٔ راو مالدیو رسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بربست گج سنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو
هزار سوار و خطاب راجگی فرق عزت برافراختند درین ولا حکم شد که از آگره تا لاهور بر سر هر کروه میلی بسازند
که علامت کرده باشد و در میل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند و مانند
خیابان دو رسته درخت نشانند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه در ساعت مسعود و زمان محمود مختار ارباب
تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد و لشکرخان را بحراست دارالخلافت گذاشتند خلعت
با خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم پرگنه متره مورد اردوی گیهان شکوه
گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای بندرابن و بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش
آشیانی امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان
شیره و فرشترک خانه کرده که از تعفن آنها سر بدرون نمیتوان در آورد بیت از برون چون گور کافر پرحلل
و اندرون قهر خدای عزوجل * و ازین منزل شاهزاده پرویز بصوبه اله باس دخال جاگیر خویش دستوری
یافته عنان معاودت معطوف داشت در اوراق سابق از کیفیت حال گسائین اجدروپ که در اجین گوشه
انزوا اختیار کرده بود زنده مرقوم گشته درین ولا از اجین بمتهره که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده بدیدار

عالم قاضی‌الحسن پنهانیه و زیر صحن مسجد را ابرکه ساخته‌اند که در ایام برسات با آب باران مملو بسازند و چون فتحپور کم آب و بلند است
با اهل این سلسله و مجاوران و متکفلان آنجا آب چشمه لازم این مسجد تمام سال کفایت میکند و در مقابل دروازه
کلان بسمت شمالی با اندک انحرافی بسوی مشرق روضه شیخ است قدس سره العزیز میان گنبد هفت در ... و در گنبد ایوان سنگ مرمر
که پیش آن از سنگ مرمر ساخته‌اند و روضه ایست نگاشته و مقابل این روضه بسمت مغرب با اندک فاصله گنبد
دیگر واقعست که اولاد و نبایر شیخ در آنجا آسوده‌اند از سوانح اقبال طراز فتح قلعه مئو و مهری و شکست سورجمل
مقهور و تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی
چند به قتال و گذرت بسر آرد و مشارالیه که از حقیقت کار آگاهی داشت بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت
پیش نهاد و آن مخذول العاقبت سررشته تدبیر از دست داده بیک صدمه پای او یارای قائم داشتن بلوازم
قلعه‌داری همت نگماشت و باندک زد و خوردی کس پیام نگشتن داده راه آوارگی سپرد و قلعه مئو و مهری که عقده‌گشای
قوی آن برگشته بخت بود بی‌محنت و تعب سپرد و مفتوح گردید و ملکی را که حیدر در تصرف داشت سپاه عساکر
اقبال شد و آن سرگشته بادیه ضلالت و ادبار یکجا تباه پناه بکوهپایه برد و خاک مذلت و خواری
بر فرق روزگار خویش بیخت و راجه بکرماجیت ملک او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شتافت و چون نوید
این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و جگت سنگه پسر راجه
باسو را که منصب قلیلی داده بتعینات بنگاله نموده بودند بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی
و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار روپیه بمدد خرج عنایت نموده خلعت با خنجر
مرصع و اسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند **وقایع سال چهاردهم از جلوس**
جهانگیری روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری تحویل حمل شد درین روز
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که غره وجیه مرادات فروغ جبهه سعادتست جشن عالی ترتیب داده منتخب
تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانیدند از انجمله یاقوتیست بیست
و دو سرخ در رنگ آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلیست قطبی قیمت آن چهل هزار
روپیه دیگر شش دانه مروارید غلطان که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و وکلای ایشان به بیست
و پنجهزار روپیه در احمدآباد ابتیاع نموده‌اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هیجده هزار
روپیه بها داشت و همچنین پردله مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه ایشان باتمام رسیده و اکثر جواهر آنرا تراشیده
بکار برده‌اند به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یک
از پادشاهان نشده نقاره خانه ایست از طلا و نقره نقاره و سرنا نوازند از طلا ساخته و تتمه کورکه و نقاره و کرنا
و سرنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت مسعود
بنوازش درآوردند مجموع شصت و پنجهزار روپیه برآمده دیگر تخت سوار فیل که باصطلاح اهل هند چوهنه
گویند از طلا ساخته سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش فرستاده
بود فیل اول ...

نمود که بحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت لبانان خود بپردازند چون لطابر تفرقه در سلسله جمعیت لشکر راه یافت و اکثری بحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در انجا ماندند قابو دانسته آثار سیفی و فساد
ظاهر ساخت سید صفی که در زمرهٔ سادات باره بمزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی از برادران و
خویشان پای همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشید و بعضی بزخمهای کاری که پیرایه شیر مردان عرصهٔ کارزار
ست آبروی جاوید یافتند و آن سعادت آنها را از میدان کارزار برگرفته به نکبت سرای خود بردند و جمعی از
جان دوستی تنگ پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند آن فتنه سرشت دست تعدی و تطاول دراز ساخته اکثری
از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاخته اثر نقد و جنس هر چه یافت متصرف گشته بترتیب
اسباب شورش پرداخت و از وقایع آنکه در ینولا عبد الرحیم خان خانان سپهسالار باستیلام عتبه خلافت ناصیه
سعادت نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه نذر گذرانید و از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و
پنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از روزی چند آن دیرین خدمت را که بمیامن عواطف و مراحم روز افزون جوانی
از سر گرفته بود مجدداً بصاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سربلندی بخشید خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه
با ماده فیل مرحمت شد و منصب آن رکن السلطنة از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار گشت
و چون صحبت آن رکن السلطنة با لشکر خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی بخشیدند روز مبارک
شنبه نهم دی ماه در کنار کول فتح پور ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دور کول پیمودند هفت کروه شد
چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون بافراط کشیده کس بسیار دانه برآورده تلف میشوند بنابرین بیست
و هشتم مذکور معمورهٔ فتح پور به نزول رایات جهانگشا آراستگی یافت روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران
دستگاه شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی بسیار فرمودند یکی از اعاظم آثار که در زمان دولت
و عهد خلافت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است بی اغراق عمارتیست عالی از سیاحان
روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معمورهٔ جهان نیست عمارتش همه از سنگ و در غایت
صفا اساس یافته پنج لک روپیه از خزانه عامره خرج شده تا باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو در دروازه
کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در نهایت ارتفاع و نهایت تکلف و پیش طاق این دروازه ده ذرع عرض
و شانزده طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد سی و دو زینه بالا باید رفت و در دیگر خرد تر از این رو بمشرق و قسمت
طول مسجد از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرع است از آن جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع
پانزده ذرع در پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده ذرع طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع
پیشطاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خوردتر است ده ذرع تتمهٔ ایوان ستون دار
ساخته اند عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو ذرع و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است
عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان بعرض هفت و نیم ذرع و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان یکصد
و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالای ایوانها و در جبالای مسجد گنبدهای
خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده دور آنرا بپارچه الوان میگیرند و از

بیشکشهای ایشان مقبول افتاده ولک روپیه بقیمت در آمد چون بحوالی ملک رانا امر سنگه ورود موکب گیهان شکوه اتفاق
افتاد و کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروض داشت درخلال
اینحال خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو سه پسر داشت و
سورجمل اگرچه بسال از همه کلان تر بود ولیکن از بدسگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر داشت و در هیا بیرون بهیچ که پدررا
از کردار ناهنجار او بود پیوسته محبوس میداشت و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهة انتظام سلسله
زمین بوس داری و محافظت ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری سرافراز ساخته محال زمینداری
پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین سبب سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی مرتضی خان
بخدمت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت
که عنقریب قلعه مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده پرده آزرم از میان برگرفته با مرحوم مشار الیه
کار بمنازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحه احوال آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار
بدرگاه والا عرضداشت نمود و صریح نوشت که آثار بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال او ظاهر است و چون
مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بود ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک
ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و برانداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد
امیدکه باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هرچند بر سخن مرتضی خان نهایت
اعتماد بود ولیکن از التماس طلب خود بدرگاه غبار شبهه بر حواشی خاطر دولتخواهان نه نشست که مبادا مزاج مرتضی خان
بتحریک ارباب فساد بشورش در آمده و غور ناکرده او را متهم ساخته باشد مجملا بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاهجهان
رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن این حال مرتضی خان بجوار مغفرت الهی پیوست
و فتح قلعه کانگره روزی چند در عقده توقف افتاد و چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال
او افگنده هم دران روز مشمول عواطف بیدریغ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان بمهم دکن رخصت
فرمودند و بعد از انکه ملک دکن متصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد وسایل برانگیخته متعهد فتح قلعه کانگره شد هرچند
این بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود ولیکن چون افتتاح این عقده دشوار
بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله کرده ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران
و برق اندازان ترتیب داده او را با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت
دیوانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و بکرر شکایت محمد تقی عرضداشت حتی صریح نوشت که صحبت من با او
راست نمی آید و این خدمت از و متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر میشود
ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان است با فوجی از مردم تازه زور
بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه
بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از بنده های درگاه را ببهانه آنکه بعلاقه اتفاق کشیده بی سامان شده اند رخصت

بهاره بخاطر دارد و در پیش او کلان شده ام چون یکچندے در خدمت بسر برد بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع
و شمشیر مرصع و چهار انگشتر از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینولا
بعرض رسید که قراولان پادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی دهود شکار کردند و سه زنجیر فیل نر و یکصد
و دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان بیست و شش زنجیر نر و هفت ماده گرفتند درین تاریخ راجه
بکرماجیت که از عمده های دولت شاهزاده جوان بخت شاهجهان است بمیامن تربیت و نوازش آن حضرت بمراتب
بلند ترقی و تصاعد نموده بالتماس شاهزاده گیتی ستان با فوجے از بندهای شاهی و جمعے از ملازمان صبیه سلطنة مثل
شاه باز خان لودے و هردے نراین هاده و راجه بیرچند وغیره و دو لیست سوار برق انداز و پانصد نفر توپچی پیاده سواے
جمعے که پیشتر تعین شده بودند بخدمت تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرافراز گردید و راجه تبیج
زمردے که ده هزار روپیه قیمت داشت پیشکش نمود روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم از جلوس
جهانگیرے مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجرے رایات اقبال بصوب دار الخلافت آگره
ارتفاع یافت مقرب خان را که از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او
مشمول عواطف و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش
از طلوع صبح بسه گهڑی در کره هوا مانند بخارے بشکل عمود نمودار شد و هر شب یک گهڑی پیشتر از شب دیگر مرئی
میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خم دار مانند و هر دو پشت بجانب جنوب دارد سرے
بسوے شمال منجمان و اختر شناسان قد و قامت او را با سطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلکی را باختلاف
منظر ساتر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم دارد ظاهر میشود چنانچه اول در برج
عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهة جنوب نیز دارد دانایان
فن نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره
مرئی گشت که سرش روشنی داشت دنباله و سوگز دمش دراز مینمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار
این انچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضی نبوده و نشان
نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این بیکسال اثر ظاهر شد و تا بیست سال کشید و نیز در میان
حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوان بخت شاهجهان ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار
بدسگال ترتیب سواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضداشت
بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و ملوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات
زرع و سر درختے اثرے باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا در آید و همچنین از غالیز
باغات انگور اثر نگذاشتند و بعد از ان که میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور آواره صحرا اسیر عدم شدند چون معموره
اجین محل ورود موکب مسعود گردید شاهزاده گیتی ستان شاهجهان جشن ولادت فرزند اقبالمند خویش سلطان
اورنگ زیب در بلده مذکور ترتیب فرموده بود و بقدوم میمنت لزوم والده بزرگوار خویش محسود دنیا برین ساختند
پنجاه زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظیر گردید از ان جمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شده و کل انچه از

در جهت قدر کم اشتها بسلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی هم رسیده بنظر اشرف در آمدند و دوازده
زنجیر فیل از نر و ماده در شکار رسید از جمله دو فیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد و بخواب
دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگ خان کابلی بحکومت کشمیر سرافرازی یافت چون بعرض رسید که عبدالرحیم خانخانان
غزل مولانا عبدالرحمن جامی را که این مصرع از آنست مصرع بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید تتبع نموده
حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بسیار باید
کشید چون اینست گرد باد و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن بدار الخلافه آگره
روزگار بصعوبت و دشواری سپری میشد رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین
تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای ایام برسات متوجه آگره
باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت مقارن این حال از عرضداشت
منهیان دار الخلافه بمسامع جلال رسید که در مستقر خلافت آگره وبائی ظاهر شده مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ
عزیمت آگره که بالهام غیبی که در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افگنده بود مصمم گردید و هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر
جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد و
از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمدآباد شایع شد و در اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحنت تب مبتلا
نگشته باشد و از اثر این دو سه روزه تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت
ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکسی نمیرسید از قضا حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این محنت را کشیدند و
آن قدر آثار بوجود فیض ورود آن حضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت
و خوبی منظور افتاده که در چنین سرزمین بی فیض بدینسان شهر اساس نهاده و بعد از و دیگران چه ملحوظ بوده که عمر گرانمایه
درین خاکدان گذرانیده اند هوایش سموم زمینش کم آب در یک بوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت باد و حکم پشت
دست محسوس نمیگردد آبش بغایت زبون و ناگوار از رودخانه که متصل بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته
خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان
که بقدر مقدوری و بضاعتی دارند در خانهای خود برکها ساخته اند و در ایام بارندگی از آب باران مملو میسازند و تا سال دیگر از آن
آب میخورند و مضرت آبی که هرگز بهوا در سرایت نکند و راه بر آمدن بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه
ریاحین تمام صحرا از قوم زار است و نسیمی که از سر زقوم وزد فیضش معلوم مصرع ای تو مجموعه خوبی بکدامت گویم
در سوکلا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است و ولایت آن تا بوس دریا رفته و بعد مهر بصیغه نذر و دو هزار
روپیه برسم نثار و یک اسپ الطرق بیشکش معروض داشت در ملک گجرات کلانتر ازین زمینداری نیست ملکش
بدریای شور پیوسته است بهاره و جام از یک جا اند و پشت بالا بهم میرسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام
در پیش است میگویند که بدین هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بسر او فرستاده بود شکست
بر فوج سلطان افتاد عمرش از هشتاد متجاوز بنظر در می آید و از خود میگوید که من نود سال دارم و در حواس و قوی
فتوری نرفته از مردم او پیرتر بنظر در آمد که موی ریش و بروت و ابرو سفید شده میگویم که ایام طفولیت مرا

آنانرا نهاد و بچه لنگور بیتابی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران را بر حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بصحبت شیرخوردن
چندان مستبعد نمی‌نماید مهر و دلبستگی بز با آن بچه غرابت تمام دارد وقایع سال سیزدهم از جلوس جهانگیری
شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول هزار و بیست و هفت هجری تحویل حمل شد درین روز مسعود رکن السلطنة آصفخان
بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت برافروخت راجه جام بانعام خلعت با کمرشمشیر مرصع و فیل و دو اسپ
از طویله خاصه سرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستیلام عتبه خلافت جبین افروز
گردید اکنون مجملی از احوال او رقمزده کلک وقائع نگار میگردد میر از اعیان سادات سپاهانست نامش محمد امین
بوده عم او میر رضی را شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتفاع بخشیده صبیه خود را بعقد ازدواج او در آورده بود
میر محمد امین پیش ازین چهارده سال از عراق آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مومن مشهور
که سالها مدار دولت قطب الملک بر وجود او بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع بیدار
مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله فرمود تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکاردانی میر واگذاشته بدوام
شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ میزیست و چون محمد قلی درگذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد
برادرزاده او رسید نقش میر با او خوب ننشست و بآئین مروت میرزا رخصت فرموده دست طمع و تصرف
از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میرزا بگلکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت
ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده بنسبت
میر رضی و ثروتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید و در خدمت شاه پیشکشهای
لائق بدفعات گذرانید و مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب
عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفایسیکه درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون
میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده بکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت
و از روی خدمت ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده
بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید دوازده راس اسپ
و نه تقوز قماش و دو انگشتر یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب یکهزاری دو صد سوار سرافراز گردید
روز یکشنبه دوازدهم فروردین موضع سحارا مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
یک و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه برنشیب و فراز عبور بیک خیال مستبعد و متعسر
مینماید روز دوشنبه سیزدهم با معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیاده‌ها
آن سرزمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضای بر فراز درختی تختی از چوب بجهت
نشستن بادشاه فیل گیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن نیز تالارها بجهة نشستن و تماشا دیدن
امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر سر فیلی دو نفر فیلبان
از قوم جهربیکه شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده
بحضور بیارند تا تماشای شکار آنها بروجه دلخواه کرده شود قضارا در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی

و نیاز مندی بتقدیم رسانیدند شیخ از خلفاء شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات دارد و ارادت
شیخ وجیه الدین بر ها نیست ساطع و حجتی است لامع بر علوشان شیخ محمد وجیه الدین بفضائل صوری و کمالات معنوی
آراستگی داشته اند بخلافت شیخ محمد غوث که امی بوده اند سیکی از فضلاء وقت بشیخ وجیه الدین گفته که از شما مستبعد
مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید در جواب فرموده اند که منت خدا را عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی بوده
پیش ازین سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن جسته
بغایت درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار
بسر می برد و چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست و فرزندش شیخ اسد الله جانشین شده بهمان روزی
مسافر ملک لقا گشت و بعد ازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیاتست و اثر صلاح از ناصیه
حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت روضه احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ
از انجاست در زمان سلطان احمد بانی احمد آباد بگجرات تشریف آوردند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت
و اعتقاد تمام بوده و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت
ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس
نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته و دور آن از سنگ و آهک بر آورده و اتمام این عمارات در زمان
قطب الدین ولد محمد شده و مقبره سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع ست و در ان گنبد سلطان محمود
بیگره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و سوای اغراق مقبره شیخ بغایت
پرفیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات شده باشد و العلم عند الله روز دوشنبه غره اسفندار
مذماه از احمد آباد بجانب مالوه نهضت اتفاق افتاد و درین راه پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه دهود
تشریف فرمودند و در کنار آب مهی زمیندار سورتهه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان سعادت زمین بوس
دریافته پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش معروض داشت و نام او جسا است و جام لقب است هر کس که جانشین شود
او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستانست ملکش بدریای شور متصل است
پنج شش هزار سوار همیشه سیار دارد و در وقت کار ده دوازده هزار سوار سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد
و اسپ کچهی در ملک گجرات و کچه بد و هزار روپیه و سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن بهزار هون و هزار و دویست
هون که چهار هزار روپیه و پنجهزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و درهمین تاریخ راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت کوچ که در
اقصای بلاد بنگاله واقع است باستیلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید از غرائب
آنکه بهاء الدین برقنداز بچه لنگوری با نری بنظر اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را به دو دست در سینه
گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی از توپچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق میزند و آن مظلوم بچه را از سینه
جدا ساخته بر شاخی میگذارد و خود بر زمین افتاده جان میدهد مقارن این حال من رسیدم و آن بچه را فرود آورده بچه
شیر خورانیدن نزدیک این نر بردم حق تعالی بزرا بر و مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد با وجود عدم جنسیت
باهم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او بر آمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند نر از نادیدن او بی تابانه فریاد

بسیار راغب و مائل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد نیز بتواتر استماع
افتاده بود رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که بهوا گرم شود
و موسم شکار فیل در رسد شکارکنان متوجه دارالخلافت آگره شود و باین عزیمت صاحب حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان
و اهل حرم را روانه اکبرآباد ساخته موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درین ولا از روزنامچه وقائع کشمیر بعرض
رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختری دندان دار بوجود آمد که پشت هردو تا کمر بهم منتصل بود اما سر و دست
و پایے هریک جدا از مانی زنده مانده فوت شدند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد عامل کنبایت که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافت
متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون درآوردند و آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند تا دوازده
روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت
و در بیست و پنجم تال کاکریه که در سواد شهر واقع است محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید چون مزار شاه عالم
در سر راه واقع بود بدرون روضه درآمده فاتحه خواندند ممکن که یک لک روپیه صرف عمارات این مزار فائض الانوار
شده باشد سلسله ایشان بمخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غرائب اعتقاد بحضرت شاه هست میگویند
که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش ازین معنی آگاهی یافته مانع آمده که تصرف در کارخانه الهی
خلاف شرط بندگیست سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روزگار است شاه عالم در سنه هشتصد
و هشتاد ازین جهان فانی بعالم بقا شتافته اند روز دوشنبه بیست و پنجم مذکور بمبارکی و فیروزی داخل
شهر احمدآباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار عریض و وسیع گرفته اند
لیکن دکانها را در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها بغایت باریک و زبون
و سقفش سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجاگیر شاهزاده کشورستان شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو تا
کنبایت یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنبایت با حمدآباد بیست و یک کروه بانی شهر احمدآباد سلطان احمد
نبیره ظفرخان است و مسجدی در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش هر در بازار رسته و در
مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و
قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه درع است و عرض هشتاد و نه درع
و بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پا و فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ
سرخ است و مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالاے ستونها گنبد زده اند طول مقصوره شصت و
پنج درع عرض سی و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته و بهر دو بازوے
پیش طاق مسجد دو منار پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام اتقاش و نقاری کرده اند و بر
یمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا کرده اند میان ستونها تخته سنگ پوشیده اند و در
آن تا سقف پنجره سنگ نشانیده اند تا پادشاه با مخصوصان و مقربان خویش برآن بالا رفته ادای صلوة نماید آنجا را
باصطلاح اهل گجرات ملوک خانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت

ازان طرف باعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند و چون فرصت مقتضی گذرانیدن پیشکشها
نبود درین روز یک هزار مهر و یک هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق و صندوقچه مملو از جواهر النفیس
عجالة الوقت معروض داشتند فیل سرناک را که سرحلقه فیلان پیشکش عادل خان بود بنظر اقدس در آورده آنگاه
به بخشیان عظام اشارت شد که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر بودند بترتیب منصب ملازمت
نمایند نخست خانجهان زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات بصیغه پیشکش معروض داشت سپس
عبدالله خان و بعد ازان مهابت خان بدولت آستانبوس چهره سعادت برافروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری
از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد و بعد از نامبرها
داراب خان پسر خانخانان و سردار خان و شجاعت خان عرب و مؤلف اقبالنامه و شهباز خان افغان و اداراام
دکنی سعادت زمین بوس دریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار بشاهزاده بلند اقبال
مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن رایت عزیمت برافراشتند خطاب شاه ضمیمه سائر مراحم گشت اکنون
بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهانی عنایت شد
و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آیین بجهة نشستن شاه والاقدر صندلی متصل بتخت می نهاده باشند
و این عنایتی است مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحبقران تا حال درین سلسله علیه رسم نبوده و خلعت
با چارقب زربفت و دگریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید کشیده و شمشیر مرصع با پردله مرصع و
خنجر مرصع عنایت شد و خود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر بر فرق فرقدسای آن درة التاج
خلافت و جهانگیری نثار فرموده فزونی عمر و جاه آن برگزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت
نمودند و راجه بهرجی زمیندار ملک بگلانه بوسیله آنحضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف برهانپور فوجی
بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعیین فرموده بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده
شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از خانبا که مجموع نود زنجیر فیل
و سه لک روپیه نقد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور پیوستند و بعد از روزی چند
که شاه جهان بخدمت والاقدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گرانبها با نادری بگلهای مرصع و مروارید های
نفیس آراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل اول
با دو ماده فیل بشاه جوان بخت گذرانید و همچنین بشاهزاده های والاشکوه و اهل حرم و خلعتها و نقود بای اقمشه با اقسام
زرین تکلف فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه بقلم آمد و هم درین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بنظر گذشت
از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده ٹانک باشد و در گوفه بدو لک روپیه ابتیاع شده دیگر نیلمی بود که
در آب و رنگ و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس یکی چهل هزار روپیه قیمتی و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
و یازده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفائس
پردازد بطول می کشد قیمت مجموع پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه
بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون خاطر قدسی بتماشای شکار فیل بسیار

و مفاتیح قلعها و حصنها بتخصیص قلعهٔ احمدنگر حواله وکلای درگاه والا نمودند چون این خبر بوسیلهٔ نورجهان بیگم به
سامع جلال رسید پرگنهٔ تودهٔ که دو لک روپیه حاصل داشت بجلدوی این خدمت به بیگم عنایت فرمودند و سید عبدالله
را بخطاب سیف خانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ
خاصه بود تیمناً بشاهزادهٔ گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشتند و بالتماس آن برگزیدهٔ دین و دولت
عادل خان بخطاب مستطاب فرزندی کله گوشهٔ تفاخر و مباهات بر فلک سوده و حکم شد که بعد ازین منشیان عطارد رقم
در فرامین خطاب فرزندی را پیرایهٔ عزت و آبروی او بسازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص در عنوان
فرمان ثبت فرمودند بیت شدی از التماس شاه خرم * بفرزندی با مشهور عالم بالجمله چون فرمان
عاطفت عنوان بعادل خان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی و یک لک و پنجاه
هزار هون نقد و دیگر جواهر مرصع آلات و اقسام تحف و نفایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه می شد
با وکلای خود مصحوب افضل خان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه به
افضل خان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلف نمود و مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست
به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعهٔ مذکور را با سایر پرگنات بالاگهات که از تصرف بندهای درگاه
آمده بود متصرف گشته احمدنگر را بجنجر خان و جالناپور را بجان سپار خان و همچنین هر محلی را به یکی از امرا که بحکم اشرف
تعین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه قدسی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت
شنیده بود که در بندر گوه لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده مبلغی که
عادل خان باو تکلف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورد و بعد از استیلام عتبهٔ اقبال با دیگر نفایس
و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد و همچنین میرزکی و حاجی دواس و ایوان هیبونات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک
شتافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان تپچاق که قیمت مجموع آن نیز پانزده
لک روپیه می شد روانهٔ درگاه جم جاه گردیدند و بهر یک از نامبردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون
فرستادهای شاهزادهٔ والا شکوه پیشکشهای بیجاپور و گلکنده را با رسولان عادل خان و قطب الملک
ببرهانپور رسانیدند خاطر اشرف شاهزادهٔ والا قدر از ضبط و نسق صوبهٔ دکن فارغ گشت صاحب صوبگی
خاندیس و برار و احمدنگر بسپهسالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان
خردسالست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه بضبط ولایت مفتوحه محال بالاگهات مقرر داشته و محال
را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که در موکب منصور سعادت پذیر بود سی هزار
موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده
جلوس مطابق یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعهٔ شادی آباد مندو ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد و ادراک سعادت قدم بوس پدر عالیقدر بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد و بعد از ادای
مراسم کورنش و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای
خود برخاسته و سه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازینجانب در آداب و فروتنی مبالغه شد

وهیچکس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجالس او مذکور نشد. چون عمر سلطان غیاث الدین به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد و هر بار بزهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود. بار سیم کاسه شیرینی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد. پدر چون اهتمام او درین کار دید بخشت زهر مهره را از بازو کشوده پیش او انداخت آنگاه جبین عجز و نیاز بخاک سوده بزبان راند که عمرم به هشتاد رسید و درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزوئی در خاطر گره نبست. الکنون امید وارم که نصیر را باین گناه نگیرند و در گذرد و بازخواست ننمائی. آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف وخیم العاقبت گرفته لاجرعه درکشید و جهان بجان آفرین سپرد و دگر بید مذکور غیر خان جهان و سلطان محمود پسر او سلطان غیاث الدین پسر محمود سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است. اهل قبرش از سنگ مرمر است و روی آن از سنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بجای خوب وصل کرده اند که در محسوس نمی شود. حکم شد که قبر نصیر الدین پدرکش را از انجا برآورند و استخوانهای او را در دریای نربده براندازند. کف خاکستری با چند استخوان ریزه پوسیده ظاهر شد. و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور فرموده امرای عظام و سائر منصب داران و بندهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستلام عتبه اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور در بلده طیبه برهانپور اتفاق افتاده نقاران ایلچیان عوائض علامی فهامی افضل خان و عمدة الدوله راجه بکرماجیت که در انثای راه بعز افزوده وکلای عادل خان نزد او رفته بودند رسید مشعر برآنکه عادل خان هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالی شان شاهی برآمده آداب و تسلیم و زمین بوس بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نمود و تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده بود و تصرف بندهای درگاه بازگذارد و پیشکش لائق از خود و دیگر دنیاداران دکن سامان نموده بمصحوب نامبردها روانه درگاه والا سازد و در همان دو سه روز مردم سخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانسته اعلام نمود. درخلال این حال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال بلده طیبه برهانپور را بنزول موکب همایون رشک نگارخانه چین ساختند بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامروا بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیه کریمه شاهنواز خان خلف عبد الرحیم خانخانان را در عقد ازدواج خویش درآورده آن کهن دولت و بدین خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیدند و مجدداً آن عمده دودمان خلافت جوانی و دولت از سر گرفت

وقایع سال دوازدهم از جلوس جهانگیری

درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه مندو نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری از ببرهای قوی بازو که مضرت آنها بمتوطنین مندو و جمیع اطراف می رسید شکار فرموده و در بیست و نهم تیرماه سید عبد الله بارهه با عرضداشت شاهزاده مظفر لوای مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور رسید باستلام عتبه خلافت سربلندی یافت. مضمون عرضداشت آنکه جمیع دنیاداران دکن سر خدمت بر ربقه اطاعت و فرمان پذیری حدود و متعلقه پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره بازگذاشتند

در درون دیده سوزے * در بهار و تموز و سیف و شتا * سر و تن فارغ از کلاه و قبا * پوستینش زبر تو خورشید * پیرهن
از حریر سایه بید * نه پسندد درین جهان دژم * خرقه و لقمه بار پشت و شکم * حضرت شاهنشاہے بجز ابا او که معمور
از حقیقت بود تشریف برده صحبت صوفی و شنیده مصطلحات تصوف اہل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق
داده بیان نمود صاحب این مقام را سرب ناسے نامند یعنی تارک همه ربیت و سوم اسفندار قلعه ماندو مور داردے
گیهان شکوه گردید میر عبد الکریم معمورے بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین ناسے را مرمت دلخواه نموده مجدد و
نشیمنهاے خوش و عمارات دلکش از جهروکه و غسلخانه ترتیب داده بود پسندیده مستحسن افتاد قریب سه لک
روپیه صرف شده باشد. قلعه مند و بر فراز کوہے واقع شده و دران ده کروه بمساحت درآمد در ایام برسکال
خوش هوا و روح افزا مقامیست در دشت و شهر و دیه از گل و ریاحین مالامال خصوص گل جناہے منت مشاطه
بهاریست و پای عروس ملک را رنگین دارد شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بے لحاف نمیتوان گذرانید
روزها احتیاج بباد وزن نیست و آثار سلاطین ماضیه در ماند و بسیار است از جمله گنبدے است مدفن سلطان هوشنگ
بغایت عالی و پادشاهانه عمارتیست دیگر مسجد بیست معظم و گنبدے که مدفن سلاطین خلجیه است و منارے از سنگ
در غایت اندام و موزونی متصل گنبد. خانجهان که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسرے داشت بغایت رشید
و شجاع و شهور بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ
بیداد معدوم ساخته خود سر برآراے سلطنت گشته در عمارت دولت خویش کارهاے نمایان کرد و حدود متعلقه
خویش را چنانچه باید بقید در آورد و دیگر بار لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروزے برافراخت و گلبرگه متصرف گشته
یکچند در انجا بسر برد و چون محمود بیکره والی گجرات بکمک حاکم دکن آمد پاے ثبات محمود خلجی از جای رفت ناگزیر
محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عزیمت ملک گیرے مقدم داشته بمستقر دولت خویش عنان معاودت
معطوف داشت و بعد از فوت محمود بیکره لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام
فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بمند و مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بملتان کشیده
آن ملک را تاخت و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت مصروف داشت و این دفعه که امروز
برجاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جانشین
گشت و بوزرا و امراے خود ظاهر ساخت که مدت سے سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم تردد جانفشانی
کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسید اراده ملک گیرے ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت
بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود و شهرے از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع
طوائف از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اہل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده
و هر جا خبر صاحب جمالے شنیدی تا بدست نیاوردے از پای ننشستی و فنون صنائع بکنیزان آموخته بعضے
را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتساب علوم ممتاز ساخته بود بشکار و سوارے میل مفرط داشت
و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکارے در وجه ساخته با زنان و اہل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار
خوشوقت مے بود بالجمله در مدت سے و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سوار نگرد

عراقی و ترسے و فیل سرلبند ساخته رخصت انجاگیر ارزانی داشتند و فرزندان او را با محمد رضا بیگ و خلعت عنایت شد و قرار یافت که بهیره او با هزار و پانصد سوار در این یورش بملازم رکاب منصور باشد و به تغیر دو هم محرم سال هزار و بیست و ششم موافق سال دوازدهم جلوس جهانگیرے موکب اقبال از گهاتی چاند اتفاق افتاد از این منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گدهه تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است و کروه مالوه از کروه پادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پرگنه چندیرے تا پرگنه نذربار دویست و سی کروه شرقی ولایت باندهو که با ولادر راجه رام چند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیست بغایت خوش آب و هوا نهرها و چشمهای جاری بسیار دارد و هوایش باعتدال نزدیک است در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول کوهی که از یک پارچه سنگ تراشیده اند در سالے دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در اسد اما در حوت شیرین تر مے شود بیست و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایتست پادشاهان مالوه تا بیست هزار سوار رسیده اند قلعه ماندو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثارے که تا حال بر جاست ظاهر میشود و دوم اسفندارمز ماه بلده اجین محل نزول رایات جلال گشت چون مکرر از صادر و وارد تعریف سنیاسے مرتاض بعرض رسیده بود و خاطر حق جو بملاقات او رغبت فرمود نامش جدرپ است نزدیک بمعموره اجین است در گوشه صحرائی از آبادانی دور بسته واقع شده و در ان پشته سوراخ کنده که مسکن و مأمن اوست و همین سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول پنج و نیم گره عرضش سه و نیم گره بیهوده شد اول دو دست خود را دراز ساخته بدرون در مے آرد آنگاه سر بعد از ان بقیه مثل مارے خود را بدرون مے اندازد و در وقت بر آمدن نیز همین دستور بالجمله حیرت افزاے نظارگیان است نه بوریاے و نه کاہے که در زمستان در هوای سرد بزیر اندازد پارچه کرباسے دارد تخمیناً نیم درع که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو بار بدریا در آمده غسل میکند و طرفے از مسجد آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب عیال و فرزند اند و اعتقاد درویشے و قناعت بانها دارد اختیار کرده و روزے یکمرتبه بمعموره اجین در آمده بخیر بخانه سه تن از ان هفت نفر در آمده سه پنج گدایان مے ستد و آنها پنج لقمه خوروے از آنچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بکفت او مے نهند او بے خائیدن و ادراک لذت فرو مے برد بشرطے که در ان خانه طوے و مصیبتی و ولادت واقع نشده باشد و زن حائض که در ان خانه نباشد و بصحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بید انت که مراد از علم تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالے دارد و مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست

داشت لقمان یکے کریچه تنگ ✤ چون گلوگاه نای و سینه چنگ ✤ بو الفضولے سوال کرد از وے ✤ چیست این خانه یک بدست سه پے ✤ با دم سرد و چشم گریان پیر ✤ گفت هذا لمن یموت کثیر ✤ راقم این فرهنگ علیه البرکه بیتی چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده

زاهدے دیدم از جهان رسته ✤ در برو مے جهانیان بسته ✤ نه اندوه دل زمین بارے ✤ نه دلش راز دهر آزارے ✤ جا از وار بهر این دو روزه درنگ ✤ خانه چون دوات تیره و تنگ ✤ ورش از حلقه تنگ تر بینے ✤ وز درون عالمے دگر بینے ✤ عالمی آرمیده از شر و شور ✤ کرده جا

نهم آبان ماه بمبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و دیگر
امرا بانواع و اقسام مراحم و نوازش اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والاقدر تعیین شدند و راقم اقبالنامه بخدمت
بخشیگری و منصب هزاری و خلعت و فیل سرافرازی یافت و حکم شد که مهابتخان هزار سوار همراه نموده شاهزاده پرویز
را از برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده پرویز در بهار آن صوبه تنخواه نمایند روز شنبه غره ذیقعده
سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیست و یکم آبان ماه سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه
اتفاق افتاد روزی درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی دو بچه سارس را از راه گرفته آورد
و سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر و سرش سرخ میشود چون حضرت از شکارگاه معاودت نموده
بمنزل تشریف آوردند و سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوت خانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند
و متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آوردند
و از دیدن بچهای بیتابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید طعمه نیافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچها نهادند
و بچها را در میان گرفته ببال و پر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند از موانست و محبت سارس با جفت خود
نقلهای غریب بر زبانها جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت شاهنشاهی است در خدمت
آن حضرت نقل کرد که روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم به بندوق شکار کنم قدمی چند
پیش نهادم باین قصد که چون استاده شود به بندوق بزنم اصلا ازو حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر رفتم هیچ وحشتی ظاهر
نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد از آن که بر سرش رسیدم بالش را گرفته استاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا یک مثقال
گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم در سینه اش
کرم افتاده گوشت و پوست به تحلیل رفته بود و در جایی که نشسته استخوانی چند از سارس مرده یافتم که در زیر بال و پر داشت
ظاهر شد که استخوانهای جفت خود در سینه گرفته نشسته بود ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است راقم اقبالنامه
را غریب امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی تهانیسر یکی
از خواجه سرایان حقیر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده
پنجره را از خود دورتر گذاشت مادرش هر دم به پنجره میرفت و دانه چند بدهان خود گرفته می آورد و باین بچه میخورانید و
باز به پنجره میرفت آن روز چنین گذشت و روز دیگر که کوچ شد مادرش پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه
خود را دانه میرسانید چون این خبر بمن رسید بحضور خود طلبیدم فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند
یا نه اول فریاد کنان آمده بر گرد پیش او پروازی چند کرد و در آخر بیتابانه بر سر دست آن خواجه به پهلوی
بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا چهار منزل همراه لشکری آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد چون
عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه
رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادتمندی شتافته در منزل اوتوله باستیلام عتبه خلافت مبادرت نموده بتقدیم
شرائط بندگی و مراسم زمین بوسی مستعد گشته پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسپ و خوانی از جواهر و مرصع آلات
برسم پیشکش معروض داشت سه اسپ برگزیده تتمه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع داد

در روز جشن شرف پادشاهزاده عالم و عالمیان پیشکش گذرانیدند در نهایت صفا و لطافت قیمت آن هشتاد
هزار روپیه قیمت کردند درین نوروز عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود بیست هزاری
و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی هزار و بیست
و پنج هجری خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست درین سال بعضی
از پرگنات هندوستان اثر وبائی ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده
بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمانان و هندو باین علت تلف شد آنگاه بسرهند و میان دوآب تا دهلی و اطراف
آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را منهدم ساخت و در ابتدا موشی ظاهر میشد که از سوراخ برآمده دیوانه‌وار
خود را بدر و دیوار زده میمرد اگر فی الفور از آن خانه برآمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان سلامت میبردند والا در اندک
فرصتی تمام مردم آن ویرانه بصحرای عدم میکشیدند و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود و در خانهای لاهور بسیار
بود که ده کس و بیست کس یکی مرده از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانهای از میت
مقفل افتاده بود و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمیگشت و در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید
که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بر روی کاه غسل داد روز دوم آن درویش نیز درگذشت و بر علفی که او شسته
بودند گاوی از آن علف خورده مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند برجا ماندند و در هندوستان هیچ ملک
ازین بلیه خالی نماند بیست سال ممتد در ممالک وسیع هندوستان سائر و دائر بود درین اولا محمد رضا بیگ شاملو
که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچیگری آمده ملازمت نمود روزی
بتقریب از وخبرهای پرسیدند سلسلهٔ سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا پسر کلان خود هیچ معلوم ما
ومتیقن که این عقده در خاطر گره است محمد رضا عرض کرد که چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط
ضلالت صفی میرزا شاه دارد بتحقیق آن آثار و علامات ظاهر و هویدا شد و زندگی بر او صعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی
دو جا و سه جا تغییر خوابگاه میکرد ناگزیر پیش دستی نموده حکم بقتل او فرمودند چون مهم دکن از شاهزاده پرویز پیش نرفته
شد و با وجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانهٔ بیشمار در امور مصالح و ملک گیری دامن امتداد و فرصت افتتاح
این عقده بکلید عزیمت او میسر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت بهادر شاه را که تجدید فتح رانا نموده آنچنان صعب
و پر خصلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح ممالک دکن نامزد فرمودند و خطاب والای شاهی که از زمان حضرت
صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرموده بشاه خرم ممتاز ساختند و منصب آن حضرت
بیست هزاری و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع دوردامن و گریبان و سر آستین مروارید
کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دوم راهوار با دو فیل یک فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع
با پردله که از انها که یکی یک لک روپیه قیمت داشته مرحمت فرمودند چنانچه جواهر و مرصع آلات که انها نظیر
فرزند اقبالمند در آورده حکم کردند که هر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیده بنا بر استرضای خاطر اشرف یک
عقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را با عقد دیگر که در روزهای جشن می‌پوشیدند لعلهای
قیمتی و زمردهای نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرمودند روز دوشنبه نوزدهم شوال مطابق

میکشتند در آمده بقتل میرسد چون کشن سنگه از کشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود از اسب پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبنداس در می آید هر چند مردم از پیاده شدن مانع می آیند التفات بحرف آنها نمی نماید درینوقت راجه نیز بیدار شد شمشیر در دست کرده از خانه برآمده بر در حویلی می ایستد و مردم از اطراف جوانب هجوم آورده خود را براجه میرسانند راجه همه را ابدا دفعه و مقابله جمعی که پیاده شده بدرون حویلی در آمده بودند میفرستد و چون مردم راجه بحسب کمیت فزونی داشتند هر یک از آنها از ده کس و بیست کس در زیر تیغ میگیرند مجملاً کشن سنگه و کرن برادرزاده او دران کثرت بقتل میرسند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برمیدارد و بعد از کشته شدن گوبنداس و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود را باسپان رسانیده سوار میشوند و همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار میگردند و جنگ کنان تا پیش جهروکه پادشاهی میرسند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین بقتل میرسند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه و از اعاظم وقائع که درین سال پرتو ظهور افگند مقتول گشتن صفی میرزاست مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان و بیان این سانحه برسم ایجاز و اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بدگمان و متوهم بود در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت میکند که صفی میرزا را باید گشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتی که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سیخکی کارش بانجام میرساند و لباره از روز جسد سر در میان آب و گل افتاده بود و هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین بپردازد تا آنکه به شیخ بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر میرسد و شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار مینماید که درین نزدیکی یک سید زاده برلب جوی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده درجای مناسب مدفون سازند شاه رخصت میفرمایند و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را به اردبیل که مدفن آبا و اجداد ایشانست میفرستند در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مژده فتح شاه نوازخان خلف خانخانان و شکست عنبر بداختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابوجیو کاینهه و دیگر برگیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نوازخان در بالاپور بود بعهد و قول آمده شاه نوازخان را دیدند و شاه نوازخان باقسام مردمی دلجوئی آنها کرده بهر یک درخور قدر و منزلت او از نقد و جنس اسب و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر مخلدار خان و آتش خان و دلاور خان و چندی دیگر از سرداران عمده نظام الملک بمقابل آمدند و همین اقبال روزافزون شاه نوازخان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بر سر عنبر شتافت و نام برده با نجال تباه و روز سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بداختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بوده بموافقت و مرافقت فوج عادلخانیه و قطب الملکیه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج شش کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کاردیده رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نوازخان را بقبضهٔ اختیار او سپرده بود نخست سوار شده میدان جنگ درجائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارغدال بود جمعی از جوانان

ازین سلسله نیز سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده مالک بقصد ملازمت مبادرت ننموده اند وخود سر روزگار بسر برده مطلع فرمان
ننموده اند ایزد جل سبحانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال نموده ومنشی دار الملک قضا طغرای غرای این فر
بنام نامی والقاب گرامی شاهزاده جوان بخت بر صفحه جهانگیری رقم زده اینها توکنی وازتو آید و درین ایام از عرضه اشت
منهیان صوبه کشمیر غریب واقع بمسامع جلال شاهنشاهی رسید وبنا بر شرائط احتیاط ومزید تاکید فرامین مطاعه شرف صد
یافت وبهمان دستور که در عرائض سابق مثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید وشرح این سانحه هوش افزا بر سبیل ایجاز
اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال متوطن بود دو سال پیش از آنکه ودیعت
ت سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال دررسد در گوشه این خانقاه مرا مدفون سازید
بها لطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد وهنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان وعزیزان خود
ت که درین چند روز اماننی که نزد منست سپرده سبکبار متوجه سفر باز پسین میشوم آنگاه یکی از مخصوصان
نقدان خویش که از قاضی زاده های کشمیر است توجه فرموده میگوید که مصحف مرا بصفد تنکه هدیه نموده این جزوی
رت تجهیز وتکفین من خواهی کرد وفردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت ودیگر جزویات
سباط داشت باشنایان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام درآمده غسل میکند روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده
ده درآمد تفحص احوال حافظ میکرد در حجره رابسته وخادمی بر در نشسته می یابد کیفیت حال از خادم استفسار
ید میگوید که فرموده اند که تا در حجره خود بخود گشاده نگردد جست وجوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف می نماید
زه وا میشود وباتفاق خادم بدرون در می آیند می بینند که مستقبل قبله بدوزانو نشسته جان بحق تسلیم نموده قالوا
وانا الیه راجعون وران روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع وشریف وآشنا وبیگانه کس نماند که در پای
ه آن بزرگ . ار حاضر نشده واز غرائب اتفاقات که در میولا سانح گشت کشته شدن کشن سنگه وگوبنداس
ر مستقر سریر خلافت وتفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره راو مالدیو مشهور است
سورج سنگه کیلی داشت گوبنداس بغایت معتبر وگوپالداس برادرزاده راجه رابحبت نزاعی که نوشتن آن طولی
س ازین بچند سال گوبنداس بقتل رسانیده بود وکشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه بانتقام
ده خود گوبنداس را از هم گذراند ازینجا چون راجه باو عنایت مفرط داشت ومدار دولت راجه برو بود ازین باز خواست
او وکشن سنگه از اغماض راجه اشفتگی داشت وکینه برادرزاده در فضای سینه اش بیخ وریشه فرو برده درانتهاز
ودرینوقت که حضرت شاهنشاهی بسیر کول سهکر تشریف برده شب درانجا توقف فرمودند قابو یافته باکرن نام برادرزاد
ان وملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه نموده باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار میشود در فضائی که
زمان او فرود آمده بودند میرسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل راجه
تند خود همچنین سوار می ایستد جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه گوبنداس درآمده چندی از راجپوتان را که برسم
ومحارست بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر می کشند درین زد وخورد وشور وشغب
ن بیدار شده بی سابقه خبر وآگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه بر می آید تا خود را بمردم
رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش وآشوب نظر مردم کشن سنگه که در طلب وا شفته

مرصع با پنجاه راس اسپ و یکصد دست سرو پا بمرزدهم عمده او مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند و چون رانا کشن
خاطر بمنزل رسید کرن نام پسر جانشین خود را بخدمت فرستاد و او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخته باقسام
نوازش عز اختصاص یافت و مقرر شد که بسیج سفر کرده در خدمت آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد از تاریخی
که سواد اعظم هندوستان منور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد و آبای او پادشاه دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین
دهلی را نیز این اراده دور از کار به پیرامون خاطر راه نیافته بود پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
بقصد استیصال رانا تعیین بودند هر چند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مترتب نمیگشت و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس
براورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی میفرستادند
و چون انفتاح این عقده دشوار به تیغ جهانگشای شاهزاده بلند اقبال رقم زده کلک تقدیر بود از کوششهای عبث و سعیهای
بی سود هیچ نگشود و چون هنگام جلوه شاهد مراد در رسید کریم کارساز خداوند بی انباز بر وفق خواهش دولتخواهان این
دودمان رفیع الشان تیسیر پذیر گشت و شاهزاده والاقدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار
گشتند و چون بقلعه اجمیر نزول موکب مقدس اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرای دولت استقبال سعادت پذیر
گشته هر کدام در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه سال نهم از جلوس مطابق شهر محرم سال
هزار و بیست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی
گردیده امرای عالی مقدار و سایر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند بعد از
انقضای دو پهر و دو گهری از روز شاهزاده بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والاقدر مشرف شده مراسم کورنش و تسلیم بجا آورده
هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آنحضرت فرزند اقبالمند را در آغوش عزت
گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین بوس بخشیان عظام کرن را به پیشگاه اقبال
آورده ناصیه اخلاص او را بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد که یساولان بارگاه عزت او را تواجیان سراصولت
او را بر جرگه دست چپ مقدم استاده سازند و بعد از آن بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع و
تسبیح مروارید گرانبها و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کرن بخلعت فاخره
و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بنده های پسندیده خدمت هر یک در خور پایه خویش
از مراحم و نوازش بکام دل برگرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان صحرانورد از لوازم فرمانروائی و مراسم جهانکشائی
بود کرن را هر روز بعنایت تازه از اسپان تپچاق و راهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف از
جواهر و مرصع آلات سرافراز میفرمودند بی اغراق از نفائس و نوادر کم جنسی باشد که باو مرحمت نشده باشد وقایع سال
دهم از جلوس اشرف هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل نور نورعالم افروز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله
بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه گردید و علم و نقاره نیز عنایت کردند و حکم فرمودند که در پای تخت
نقاره می نواخته باشد و این عنایتی بود مخصوص ایشان روز دوم آصف خان پیشکش عالی کشید قریب به
یک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب یافت و منصب او پنج هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسر رانا
امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته در سلک امرای والاقدر منتظم گردید و در همین ...

محروم باشد و از سوانح آمدن میرزا رستم است از تته و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان فوت کرد خاقان ستوده
خصائل آن عالی تبار را بوالا منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیه نقد بصیغه مدد
خرج لطف نموده گوشمال او را بمصالح خرد پسند گرانبار دانش ساخته بدان صوب رخصت فرمودند چشمداشت این بود
که بار عایا و متوطنان آن ملک بعنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم را از حسن سلوک خویش راضی و خرسند دارد
او خود طریقی پیش گرفت که خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکایت
او گویا شد و عزل او از حکومت آن ملک بر ذمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی
او دادخواه آمدند و بازخواست آن بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حواله انیرای سنگدلن فرمودند
و حکم شد که تا دلاسای مستغاثیان ننماید بدریافت سعادت ملازمت راه نیابد درین سال نقیب خان بجوار رحمت
ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علی است پدرش میر عبد اللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه با اولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت میرزا
از اهل سعادت و ارباب عزت بوده و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار
بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان کسی نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت
قربی داشت بحکم اشرف متصل بگنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت و درینولا میرزا رستم
را که حواله انی رای بود بحضور اشرف طلب فرموده از ان حجاب برآوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض
رسید که فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیگری فرق عزت
برافراخته بدان صوب رخصت فرمودند از اعاظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سنگه است در سلک دولتخواهان
درگاه سلاطین پناه چون شاهزاده بلند اقبال در اودیپور که حاکم نشین آن ملک بود رایت اقبال برافراشته
تهانجات مقرر فرمودند و هر جا اثری و نشانی از ان آواره بادیه ادبار میرسید یافتند بلغر جلا ساخته همگی
توجه بر استیصال او مصروف میداشتند و با آنکه اکثری از ان شعاب جبالی هوای مسموم و آبهای جانگزا
داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت افشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند و رفته رفته کار بر وی تنگ
شد و روزگار بعسرت و دشواری کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری و ضعف
قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبهکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر عمده او بود نزد شاهزاده
بلند اقبال فرستاده عجز و انکسار را شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نموده در مقام گوکنده با هم جانبی
بند که همراه بدولت زمین بوس دریافت لعل گرانبها که از قدیم در ان سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش
در راقم اقبالنامه بخدمت بخشیگری عز اختصاص داشت از جانبی نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات
و سجدات نمود و چون به تخت دولت جبین سای اخلاص گشت شاهزاده والا قدر بدو دست سر او را از
زمین برگرفته بمحاذی سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسش و دلجوئی راحت بخش خاطر رمیده و
دل وحشت گزیده او شدند و بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد
بعد از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و دوازده خنجر

بدان صوب رخصت فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای طلادوز مکلل بگلهای مرصع که مروارید بر دور گلها کشیده
بودند و دستار زردوزی طرهٔ مروارید و فوطهٔ زربفت مسلسل مروارید و اسپهای خاصه از عراقی و ترکی و فتح گج نام فیل
خاصه با ماده فیل و کمر مرصع و خنجر مرصع گرانبها عنایت شد و سوای فوجی که سابق به کردگی خان اعظم بدین مهم
منسوب بود دوازده هزار سوار خوش اسپه که ایشان خود انتخاب فرمودند مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی
خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان تپچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرق برافراختند فدائی خان
بخدمت بخشیگری شرف اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان برادرا و بصاحب
صوبگی بنگاله سرافراز گردید و خواجه ابوالحسن بوالامنصب بخشی کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بسامع جلال
رسید که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والاقدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته
بیهوده خود را بیجه وارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام مبنی بر بیم و امید بتقریر مشارالیه حواله
شد خلاصه مقال آنکه وقتی که او در برهانپور بود این خدمت را بآرزوها التماس کرد و پیوسته در مجالس و محافل
میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح این مهم
درخواست از کمک و مدد و توپخانه سرانجام یافت و بعد ازان که بر سر کار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات
جلال افتتاح این عقدهٔ دشوار متعذر مینماید و چون نزول موکب اقبال بدارالاکبر اجمیر اتفاق افتاد بالتماس
او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدان صوب شرف رخصت ارزانی داشتیم و مدار این مهم بعهدهٔ کاردانی
آن رکن السلطنت حواله شد منظور نظر مبارک اینست که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه
صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد و اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده
نیت خویش خواهد بود و چون خواجه ابراهیم حسین به تبلیغ رسالت نمود از فرط خودرائی و زبان کاری خویش را آشنائی
این سخن نساخت و بنابر نسبتی که با خسرو داشت با شاهزاده در مقام نفاق در آمد بنابرین حکم شد که مهابت خان
رفته او را از اودیپور بدرگاه آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور شتافته فرزندان متعلقان
او را باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان رسید که فیل عالم گمان که رانا را بدان نازش
تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاده امید هست که
او نیز درین زودی گرفتار گردد

وقایع سال نهم از جلوس مبارک شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و
بیست و سه تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد ابوالحسن پسر اعتمادالدوله که بخطاب اعتقاد خانی سرافراز
بود بخطاب آصف خانی فرق عزت برافراخت اعتمادالدوله بمنصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار بلند پایگی
یافت ابراهیم خان که بهفتصدی و سیصد سوار بود بمنصب یکهزاری ذات و پانصدی و ششصد سوار سرافراز ساخته بخدمت بخشیگری و اختصاص بخشیدند و این همه
مراحم و رعایت نسبت نور جهان بیگم چه نماید درین تاریخ مهابت خان خان اعظم و عبدالله پسر او را از اودیپور بدرگاه
آورده حکم شد که حوالهٔ آصف خان نمایند که در قلعه گوالیار نظر بند دارد یک چندی پیش ازین شاهزاده خسرو از ایلحاح
و زاری و الدهٔ و همشیرهای او حکم شده بود که بکورنش می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای
او ظاهر نبود باز حکم شد که بدستور سابق در کلبهٔ خمول ناکامی روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور

بزے و بجرے هرچه بدست افتد میخورند و هیچ جانورے از دست اینها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد
میگیرند و تصرف میکنند چهرهٔ اینها بقراقلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیکست بهیچ کیشے نمی مانند و دین
و آئین درستی ندارند و از غرائب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره حضرت عرش آشیانی
در عنفوان جوانی و دولت بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند و قریب هزار یوز در سرکار آن حضرت فراهم آمده بود و بسیار
خواهان آن بودند که باهم جفت شده بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده را قلاده بر آورده در باغات
گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند صورت نه بست درین عهد دولت حضرت شاهنشاهی یوز نرے
قلاده گسیخته خود را بیوز ماده رسانیده جفت شد و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شدند در اوراق سابق رقمزدهٔ
کلک بیان گشته که درین دولت شیر بے قید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردد و نه ضرر آنها بمردم میرسد نه وحشت
و غضب بر طبیعت آنها مستولیست بحسب اتفاق ماده شیرے آبستن شد و پس از سه ماه سه بچه آورد و هرگز
نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن با ماده جفت شود چون حکما نوشته اند که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت
مفید است سعے بسیار کردند که از پستان او قطرهٔ شیرے بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد بظن غالب
آنکه از استیلاے قهر و غضب او باشد و هم درین ایام از سگ دیوانه غریب واقعهٔ مشاهده افتاد شبے سگ دیوانه
در جاے که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پاے مادهٔ فیل را میگزد او فریاد هاے غیر متعارف میکند
چندانکه فیلبانان خبردار شده خود را میرسانند و سگ گریخته بر قوم زارے که دران حوالی بوده پناه میبرد بعد
از زمانے باز خود را بفیل رسانیده دست او را میگزد فیل او را در زیر دست و پا مالش داده میکشد چون مدت یکماه
و پنج روز ازین واقعه میگذرد روزے در هواے ابر و شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بے اختیار کرد و تمام اعضایش
برعشه در آمده بر زمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از جا باز مانده بحال
تباه روزے بشب و شبی بروزے آورد و روز هفتم افتاده جان داد بعد از یک ماه فیل کلان تیز روزے که ابر و باد و
رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام اعضایش برعشه در آمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد
حق تعالی همه دردها را دوا آفریده سواے گزیدهٔ مار و سگ دیوانه که پازهر ندارد و بادشاهان هرچند تفحص فرمودند
افسوس که دوائے یافته نشد **نهضت موکب گیهان شکوه از دار السلطنه اکبر آباد بدار الاکبر**
اجمیر چون همواره عساکر فیروزے مآثر بقصد استیصال رانائے مقهور از پیشگاه سرادقات جلال تعین شده
و از انکه کارها در گرو وقت است انتظام شایسته و نسق پسندیده نه پذیرفته بود راے جهان کشا چنین اقتضا فرمود
که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه بخت و خیم العاقبت شده روزے چند اجمیر را بعسکر اقبال
باید ساخت و باین عزیمت صایب بتاریخ دوم شهر شعبان هزار بیست و دو هجرے مطابق بیست و چهارم شهر
یور ماه و سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و چون دار الاکبر اجمیر محل ورود
موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت روضهٔ معینه در عمارتے که مجدد احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی
فرمودند و در ساعت فیض اشاعت ششم دیماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی
القاب جهانبانی کشورستانی بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته بعنوان فتح و فیروزی

بد اختر بر دند او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح بجهت علاج او گماشت بعد از چند روز بهمان زخمها ودیعت
حیات سپرد واین حرف ازو مشهور است که شخصی تقریبی گفته که فتح آسمانیست بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانی
است اما سیدان از ماست و ذوالفقار بیگ نیز بان خورده جان نثار شد چون لشکر ولایت بگلانه در آمد خانخانان از سر حد
خود عنان او بار معطوف داشتند وعبد الله خان به گجرات رفت و فوج دیگر که از راه برار رسیده آمد این حرف موحش
استماع نموده آنها نیز برگشته در عادل آباد بخدمت شاهزاده پیوستند نفس الامر اینکه اگر این دو فوج دانسته و فهمیده
قدم پیش می نهادند کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت می بست هیچ شک نبود چون این خبر در اکبر آباد بمسامع جلال
رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرائید و انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خان خانان دانسته او را با خواجه
ابو الحسن مرخص فرمودند در خلال این حال خبر فوت آصف خان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم حروف
تاریخ فوت او صد حیف ز آصف خان بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده افتاد و مقارن این حال خبر فوت
میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته است احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی مفصل مرقوم
گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا
عنایت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمغاهای آنجا سوای جاگیر در انعام مرحمت شد و تا در قندهار بود سلوک را با متردّدین
بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم ساخت جوان نیک نهاد و قابل و مستعد بود و با اهل سخن و مردم صاحب طبع
صحبت میداشت و خود نیز موزون بود و شعر میگفت وقاری تخلص میکرد و لیکن شیفته شراب گشته جان خود را
بر سر آن باخت بعد از فوت او ابول بی اوزبک بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت برافراخت در نوروز
جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان خرم با صبیه قدسیه اعتقاد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزاده
جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانیدند و بجهت بیگمان و پردگیان
سرادق عفت تورهای لائق چنانچه رسم است کشید با مرای عظام خلعتهای فاخر لطف فرمودند میرزا رستم
صفوی را بحکومت ملک تته سربلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار در آن صوبه جاگیر تنخواه شد
و مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته را از قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد
درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بتماشای شکار رغبت فرموده و در آن حین خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر
حق شناس از سنوح این واقع ملول و محزون گشت والده ایشان گلرخ بیگم صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی
است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا نور الدین محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که پیرایه
عصمت زیبد آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بود گاهی مصرعی و احیانا بیتی میفرمودند مخفی تخلص
میکردند و این بیت از ایشان است **بیت** کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام ٭ مست بودم زین سبب
حرفی پریشان گفته ام ٭ و ایشان از زوجات حضرت عرش آشیانی بودند و **قایع سال هشتم از جلوس**
ابد قرین شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و دو جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت شهنشاه
پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سر افراز گردید و جمعی از مردم مگهه که در جنگ گرفتار شده بودند
همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها بیکو در جنگ هست حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات

لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص می‌نمود چون آثار ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عثمان ادبار منکوب
داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصور تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان بازکشیدند و چون دو پهر از شب سپری
شد عثمان درگذشت ولی برادر عثمان و ممریز پسر او خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته خیمه و بنگاه را برجا مانده در
دل شب با دل سیاه‌تر از شب جسد آن باطل ستیز را برداشته بجگه نموده شتافتند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین
سانحه آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن بجهت تردد و ماندگی و
تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در آن روز تعاقب در عقده توقف افتاد و از اتفاقات حسنه معتقد خان
که در آخر روز جنگ با سپاه لشکرخانی سرفراز گشته و حبیب نام پسر معظم خان و کمک بندها با سی صد سوار و چهار صد پیاده بندوقچی
تازه زور درین وقت رسیدند و شجاعت خان این مردم را همراه گرفته بتعاقب آن گروه شتافت و
چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت یافته کس نزد دولتخواهان
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود از گرانی وجود یکباره
گذشت و حق تعالی شر او را ازین بندها کفایت کرد ما همه بنده فرمان‌پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و
بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدسی آستان نهاده فیلان عثمان را برسم
پیشکش می‌گذرانیم شجاعت خان و معتقد خان و دیگر بندها دلاسای آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی
برادر عثمان و ممریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند چهل و نه زنجیر فیل برسم
پیشکش آوردند و شجاعت خان تا مبرو را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست و چون در اکبرآباد نوید این
فتح بمسامع اقبال رسید اسلام خان را بمنصب شش هزاری ممتاز ساخته شجاعت خان و سائر بندها که در استیصال عثمان
مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب سرفراز گشتند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص یافت
و از سوانح رفتن عبدالله خان است از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن و شرح این مجمل آنکه رای جهانگشا
چنین تقاضا فرمود که راجه مانسنگه و خان جهان و امیرالامرا و میرزا رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن درآیند
و عبدالله خان و خان عالم و علی مردان بهادر و یوسف خان و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک
متوجه فتح دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را درمیان گیرند و باین تدبیر غالب ظن آنکه
غنیم مستاصل شود عبدالله خان چون از کریوه گذشته بملک غنیم درآمد ده هزار سوار موجود و مستعد خوش اسپه آراسته داشت
از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار دنیا و برده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم گرم
به استیصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را با آتشبازی
و بان بسیار بمقابل عبدالله خان فرستاده دو روز برود و در لشکر گشته برگی گرمی میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند و چندانکه
این لشکر بدولت‌آباد نزدیک‌تر میشد جمعیت غنیم بیشتر و عنبر پیاپی کمک میفرستاد و چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و غنیم هر روز
قوی‌تر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان نموده باحمدآباد باید رفت و کار را از لون دیگر پیش گرفت و باین عزیمت
از حوالی دولت‌آباد برگشتند و درین راه غنیم هجوم پیچیده می‌آمد و هر فوج با فوج مقابل خود در زد و خورد بود علی مردان بهادر در قرار برگشتن تجویز نداده
با فوج مقابل خویش مبارزت نموده داد مردی و مردانگی داد و بزخمهای منکر بر زمین آمده اسیر غنیم گشت برکیان او را برداشته نزد عنبر

ساختند لیکن قلیلی از افغانان در سرحدهای این ملک مانده بودند و عمدهٔ آنها عثمان بود در عهد دولت حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه او را اکبر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان
کرد و استیصال او میسر نشد درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی یافت فوجی بسرداری شجاعت خان
ترتیب داده بر سر عثمان تعیین فرمود و اکثر امرای نامی مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه
و شیخ اچهه و معتقد خان و پسران معظم خان و احتمام خان و دیگر بندها بکمک او مقرر گشتند و چون بحدود متعلقهٔ او رسید نخست
رسول زبان دان و سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خود پسند رهنمونی فرمودند چون نخار نخوت و غرور در کاخ
دماغش جا گرفته بود و اندیشهای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد خاطر ساخته خویش را بیهوده رنجه میداشت
بجواب التفات نه فرموده در کنار نالهٔ که جلو دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصهٔ نبرد آراست و دولتخواهان
از استماع این جرات و تهور جیبه پوشیده آمادهٔ قتال و جدال گشتند چون خبر بعثمان رسید که بهادران رزم جوی پای
همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز بترتیب صفوف او بار پرداخته در برابر آمد و هر فوج با فوج مقابل خود گرم گیرا
بجاوله و مقاتله پرداختند و عثمان فیل مست جنگی که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول میتازد
و سید آدم بارهه و شیخ اچهه بعد از فعار باب ضلالت پای همت افشرده جان نثار میکردند و افتخار خان سردار فوج برانغار
نیز داد تهور و جلادت داده بسعادت شهادت میرسد و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار میکردند و همچنین کشور خان
سردار فوج جرانغار نیز مردانه کارزار کرده بعد الا پایهٔ شهادت فائز میشود با آنکه بسیاری از مخالفان بدسرانجام علف تیغ خون
آشام گشته بر خاک هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن متهور بیباک از کشتهای
خود حساب برنگرفته بجنته نام فیل مست را پیش رو داشته خود بر فوج هراول میتازد و چون بسیار فربه و مبطن بود درین روز
بر فیل عماری دار سوار بود و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت افشرده داد مردی و
جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل مذکور بشجاعت خان
رسید آن برق دشمن سوز برچه بر فیل زد بعد از ان دست بقبضهٔ شمشیر برده دو زخم پی در پی بر چهرهٔ فیل میزند انگاه
جمدهر کشیده با و جمدهر میرساند فیل از غایت مستی و دلاوری غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر
میکند و آن شیردل فیل افگن مانند برق لامع از اسپ جدا شده راست می ایستد درینوقت جلودار شمشیر دودستی بر دو پای
فیل میزند و فیل از ضرب آن زخم بزانو در می آید و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیلبان را از فراز فیل بزیر میکشند
و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل میزند فیل ازین زخم فریاد کنان برمیگردد و قدمی چند رفته می افتد اسپ شجاعت خان
بی آسیب و آزار برمیخیزد و شجاعت خان سوار میشود مقارن این حال مخاذیل افغان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان میدوانند
و علمدار را با اسپ بزیر می کنند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار می سازد و می گوید که مردانه باش
که من زنده ام جمعی که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری بفیل میرسانند و علمدار
را سوار می سازند درین وقت تنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شده بقیة السیف بزخمهای منکر دست
از کار برداشته منتظر لطیفهٔ غیبی بودند اقبال پادشاه جوان بخت بجلوه در آمد تفنگی از غیب بر پیشانی آن وخیم العاقبت
رسید و کس ندانست که این زخم از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بر نیست معهذا تا دمی که داشت

بران تخت سایه انداخته مجلس سوم هنگامه ریسمان بازیست چوبی استاده کرده و سه طناب برین چوب بست و ریسمان باز
بر بالای آن پای راست خود را از پس سر بدست چپ گرفته و بر بازی استاده بزی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل
در گردن انداخته می نوازد و دیگری استاده و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر استاده تماشائی اند و از ان
پنج کس یکی چوب در دست دارد و مجلس چهارم درختی است و در ته آن درخت صورت حضرت عیسی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان
نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند و از وقائع تعین نمودن عبدالله خان بهادر
فیروز جنگ است از گجرات براه ناسک ترنبک بولایت دکن لاجرم راندس گواهه که از خدمتگاران معتمدان حضرت عرش
آشیانی بود بکمک خان مذکور دستوری یافت که از ظهور جلادت بی وقت خبردار باشد و بخطاب راجگی و عنایت نقاره
بلند پایگی بخشیدند و ظهور که از ناظم قلاع هندوستان است بشارالیه لطف نمودند و اسپ و فیل و خلعت داده رخصت
فرمودند پنج لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که همراه عبدالله خان تعین شده مصحوب روپ خواص و شیخ انبیا نزد
خان مظفر لوا مرسول گشت و درینولا در موضع سمو که از شکارگاههای حوالی اکبرآباد است حکم قمرغه شد و فضای
وسیعی را سراپرده کشیده آهو بارا رانده بمیان آن در آوردند تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوش وقت
بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل و یک آهو زنده گرفتار شده بود ازین جمله چهار صد کم
پنج پور فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار باشند و قریب یکصد آهو را حلقهای
نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند بامرا و سایر بنده های درگاه قسمت
فرمودند چون بعرض رسید که امرای سرحد بعضی امور که بایشان مناسبتی ندارد بعمل می آرند فرمان شد که بعد ازین
پیرامون اموری که مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها آدمی را
کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بنده های پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن
نقاره ننوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند جلو و چنگلک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند
و بنده های پادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی کاغذ نکنند **وقائع سال هشتم
از جلوس ابد قرین** روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل حمل شد درین جشن
[illegible] اورنگ که در از کمیه بحر و فرنچی اشتهار دارد و از عمده های آن دولت بود بقدسی آستان آمده سعادت
زمین بوس دریافت و مقارن این حال عرضه داشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از
لوث افغان رسید اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رشته کلک بیان ساخته بر سر مدعا میرود
و بنگاله ملکی است وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض از کوهستان
شمالی تا سرکار مدارن دویست و سی کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه
باشد و در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نواره جنگی
و توپخانه و غیره داشته اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان در آمده بعد از سلیم خان
سلیمان کررانی در تصرف داشت و چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی
زیب و زینت یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک تعین شده امرای عظام مدتها ترددو تلاشی کرده افغانان را مستاصل

اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیاورده خود را بدرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشرده
ازپشت بام و سرای خویش آن مخذولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمع کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان
دل باخته و از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند و بیمن اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد
کس طعمهٔ تیغ انتقام شدند و دویست اسپ گیرانیده از آن مهلکه جان بتک پا بیرون بردند نادعلی میدانی در لاهور بود
چون این خبر وحشت اثر بوی رسید بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب آن مخاذیل
شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عنان نمود مقارن این حال قلیج خان از لاهور
آمده سعادت زمین بوس دریافت او را بحکومت کابل و استیصال احداد و ضبط افغانستان تعیین فرموده صوبهٔ
پنجاب را بقبول مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خان خانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی وغیره تنخواه
مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته متمردان و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و ریشهٔ آنها را
براندازد و ذکر خواستگاری جانب اعتماد الدوله از وقایع که دربنولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افگند خواستگاری
نور جهان بیگم است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها را باید پرداخت ناگزیر مجمل از کارنامهای
آسمانی و نیرنگهای فلکی بر صفحهٔ روزگار یادگار رسمی گذارد اول ایشان در حبالهٔ نکاح علیقلی بیگ شیر افگن
بودند چون موی الیه در بنگاله کشته گشت پس از آن مرحوم قطب الدین خان ایشان را روانه درگاه معلی نمودند
حضرت شاهنشاهی از آزاری که از کشتن قطب الدین خان داشتند بیگم را برقیه سلطان بیگم کوچ حضرت عرش
آشیانی سپردند که در دولتخانهٔ ایشان می بوده باشد چون قلم تقدیر بدین رفته بود که ملکهٔ جهان و بانوی زمان
گردد روزی در جشن نوروز منظور نظر کیمیا اثر شده در سلک حرم محترم داخل ساختند و تعلق تام بهم رسید
روز بروز پایهٔ عزت ایشان ارتفاع اعتلا پذیرفت نخست بنور محل ملقب ساختند پس از چندی خطاب نور جهان بیگم
مرحمت نمودند و اعتماد الدوله بمنصب وکالت و ابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی
سرفراز گشتند و رفته رفته بمرتبه رسید که مدار رتق و فتق مهمات سلطنت باختیار ایشان شد و در آواخر خود در سکه
هم نام ایشان داخل شد و بغیر از آنکه در خطبه نام ایشان خوانده نشد دیگر آنچه لوازم سلطنت بود بتفصیل آمد و از آن
ملکهٔ نیکو صفات و از سلسلهٔ علیهٔ او نفع بسیار بخلق همه رسید و خیر او غالب بر شر بود و درین ولا عبد الله خان
بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهار لک روپیه بجهت سامان سپاه و تهیهٔ لشکری
که بکمک او تعیین شده عنایت نمودند بجای او راجه باسو بسرداری لشکر رانا سرفرازی یافت و درین تاریخ
یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همتاست کارنامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد
که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نزدیک بآن
نشنیده بالجمله در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشیده و ترتیب داده اول مجلسی از کشتی گیر است
که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی نیزه بدست گرفته استاده و دیگری سنگ رسنی که در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش
او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پا را
بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پس پشت او نمایان و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او استاده و شاخ درختی

دوری صوری جسمانی مانع قرب جانسفی و وصال روحانی نگشته و دوری کیمیی است و ازین جهت گرد ملال بر آینهٔ خاطر خورشید
تمثال ننشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان بروائح فوائح خلت و وداد و نسائم عنبر شمائم محبت و اتحاد
معطر گشته بمؤانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوستست مصرع همنشینم بخیال تو و آسوده دلم
لیکن وصالیست که رسی غم هجرانش نیست الحمد لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمرهٔ مراد بار
شده و شاهد مقصودی که سالها در پردهٔ خفا مستور بود و بتضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسالت
میشد باحسن وجهی از حجلهٔ غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته آل منتظران انداخته بر فراز تخت همایون و سریر
سلطنت ابد مقرون هم آغوش عروس بخت آرا و شاهد زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهان کشای
خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده کشای دانش و
فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که میمنت مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون
بخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت
و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف دارا د آئین وداد و رسوم اتحاد که بین الآباء
والاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون
مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسانیکی از محرمان حریم عزت بر سبیل
تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان درمیان بود تا خاطر مهر آگین از
مهمات ولایت مذکور رجوع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود لاجرم این امر خطیر تقصیر واقع شد هر چند رسوم و آداب
ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد و اما نظر آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قاصر که مطمح نظرشان
جز امور ظاهری نیست مطلع مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بمن توجه خدام ملک احترام مهمات ولایت از
دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافت و بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنهٔ اصفهان که مقر سلطنت است نزول
واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که آباً عن جد از زمرهٔ بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این
دودمان است و از درگاه معلی دو که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت
رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملائک صفات و صحت ذات مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه
گردد مرجو آنکه پیوسته دوحهٔ محبت و وداد و مورد صفی و یکجهتی و مدلقرنات و اتحاد در سرحد معنوی را که بار و اعمی انها
موالات و اجرای جداول مصافات نایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نما نیندخته ارسال رسائل که مجالست روحانی
است محرک سلسلهٔ یگانگی و رافع غائلهٔ بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با ائتلاف صوری متفق ساخته باد حاج
و انجام مهام ممنون الله حق سبحانه و تعالی آن سدهٔ خاندان جاه و جلال و قبالهٔ و دمان ابهت و اقبال را تا انتها
غیب انیس مولد ارادات و تواتع ناملائم که در ینولا سانح گشت تا غنق اعداء بدنهاد است کابل را در ین هنگام نا فرجام
که خانهٔ دوران امیران سپاه رتق مهمات و حد و د بنگش تو من داشت معز الملک بخشی با ملازمان خود و معدودی
از بندهای درگاه در کابل بود اعداء بدسگال فرصت غنیمت شمرده با سوار و پیاده بسیار خود را بحدود کابل رسانیده معز الملک
اندازهٔ قوت و قدرت خویش شهر را کوچه بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغانان چند نوبت شده از

بشیر ... گشته و شیر ... و برگشته ... [illegible] ... شیر ... گوسفند [illegible]

[illegible] ... گرفته سر ... که ... آن ... شیر ... دست ... [illegible]

[illegible] ... دولت شیر ... افتاده بود ... [illegible]

[illegible] وقت ... شیر ... شکار ... شیر ... و قضا ... [illegible]

نظر ... ایشان ... احتیاط ... شیر را ... از دست ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... شیر ... شمشیر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... شمشیر ... [illegible] ... شده بود ... [illegible]

شیر ... [illegible] ... تمام [illegible]

[illegible] ... منصب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... بعد از

حکم کرد تا که ... با جمله هر پنج ... قزوین ...

که با ... خراسان باشند **وقایع سال ششم از جلوس** جاوید طراز نوزدهم ماه محرم هزار و سی

هجری ... جهانی ... یافت ... سلطان ... ایلچی ... ایران که به پرسش

تعزیت اعلیحضرت ... و تهنیت جلوس آمده بود ... اختصاص گرفت و نوشته

که شاه عباس ... تحف ... خلعت لایق و ... هزار

... ایلچی مذکور ... و مکتوب شاه ... اقبال نامه مرقوم

بشود ... مکتوبات شاه ... رشحات سحاب فیض ... نظرات تمام فضل سبحانی ... خدا ...

باشند ... گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلیحضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه کیوان

... سپهر اقتدار ... جهانگیر کشورستان ... سکندر شکوه دارا ... مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال

... اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی ... جمال جهانبانی ...

رموز ... فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی ... تجلیات یزدانی بلند

همت ... سعادت ... طالع ... آفتاب فلک ... سایه عاطفت آفریدگار ... سپاه فلک بارگاه خورشید کلاه

عالم ... عنایت الهی ... چشمه ... مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت قدس مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال

محروس باد حقیقت ... محبت کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست ... قلم را آن زبان نبود که راز عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گشته ... نسبت معنوی و قرب ...

بحسب وحدت ذاتی ... [illegible]

کشتیها مشحون ساخته جهان دشمن که اکثر بلند متفق و انهار بسیاری استوار بود اگر افواج لشکر درنگ فرموده این تو راحت آید برده گفته بود از سخن حیثیت تسخیر دکن مقرر باید کرد تا در جنوار حدود و فتح ملک این جزو ملکی مقرر دارند باین اقبال در روز افزون شاهنشاهی والا عزیمت دنبال نمایند که پیشاهی را کرد در بلاد غنیم جنگ منطوق ساخته و تلنگ بدست آورده و ضبط و نسق سرحد نماید بلکه ولایت بیجاپور نیز که در تصرف عادلخان است بعضی مملکت خاندیس و احمدنگر که چند سال در آنجا بود گم بین خدمت را در زمرت مذکور شایسته تر از سلطان پرویز دیگری نیست و مرتبه والا لایق مرحمت و عنایت بود این خرمی بنوشت که نخستین بهار عرض عمائل و در رشید عمر و بخت که جهان را بتعمیر و افتتاح فتح ولایت کاه بود طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم با صبیه مظفر حسین میرزا نوه شاه اسماعیل صفوی آراستگی یافت حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط بمکان شاهزاده تشریف فرمودند و جشن این جشن ترتیب فرمودند و اکثری از امرا را خلعت عنایت شد چون به هم تعیین یافت شاهزاده بقیه در این صورت سلطان خرم اقبال سجال نامزد شده بود مقرر بود که ترتیب لشکر مطیع نصرت بنا بر آن چند روز بعد از آنکه خان اعظم مرزا عزیز کوکه که پیش از این بهمراهی شاهزاده سلطان پرویز بدکن تعیین یافته بود خان جهان لودی و جمعی دیگر را بفتح دکن نامزد گردانیدند تعیین یافت از قرار گشت سلطان خرم پادشاهزاده از صبیه میرزا رستم صفوی نیز کنند هر کدام را نامزد فرمودند شده سی هزار سوار با جمع قلیل همراه بنافتند و بعد از آنکه عرض فوج مرجوع بمنصب پنجهزاری ذات و سوار خان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ جمیع امور مهم خان اعظم را بر اول اقامت ... مطلوب رکاب ظفر انتساب اشرف بشکار توجه فرموده اتفاقاً در آن ایام شکار نیله گاو و روز سیاهی که از شکارگاه مذکور کرده بود در نظر آمد و تفنگچیان نزدیک رفته خواستند که تفنگ اندازند و شیر دیگر نیز بر این شکارگاه نزدیک بود در آن روز کمین از شکار ... کلانی در آن میانه ... جهانگیر پادشاه بخاطر آورد که این شیر را بتفنگ زنند و سلطان خرم ... آنحضرت این شکار شیر ... تفنگ ... همراه ... شیر را ... گرفت ... بر اسپ سوار ... یک ... شیر ... الاقبال ... اتفاق افتاد ... حیات خان ... تفنگ ... شکار ... شیر بر آن فیل ... که حضرت ... سوار ... تفنگ را برابر ساخته انداختند لیکن شیر زخم برداشته بر ... حمله کرد و میرشکار ... را که پیشاپیش بدست ... بر زمین انداخت و سر ... آنجانب ... بر سر پای ... حضرت شاهزاده سلطان خرم بجانب چپ آنحضرت که جای ... ایستاده بودند ... رامداس و دیگر بندها از عقب آنحضرت غضب آلود برخاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ... و تیر تفنگ انداختند و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش افروز باعث ملولت و غضب او شده بجمعی که نزدیک ایستاده ... حمله آورد ... بعضی ... بهم خوردند و آنحضرت پشت و پهلو مردم مزید و تقدم عقب رفته افتادند و میفرمودند که دو سه کس از آنها پایه سینه من نهاده گذشتند ... قراول ... ایستاده ... شیر ... که در طرف دست چپ ... بود ...

آن مفسدان ساده لوح را بکلمات الحه فریب از راه برده با خود متفق ساخت و تیقن آنها شد که این خسرو ست و جمع کثیر از
سوار و پیاده بر گرد او فراهم آمد و بسرعت هرچه تمامتر خود را به پتنه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از
اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیارست پرداخت و مخذولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند و او
با غیاث بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده نزد افضل خان روانه گردید و مفسدان
متعاقب به قلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان و خزانه بادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری
از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر در گورکپور بافضل خان رسید و شیخ بنارسی
و غیاث بیگ بخشی نیز خود را بافضل خان رسانیده صورت واقعه را بیان نمودند و دلنشین او ساختند که این خسرو
نیست و افضل خان باعتضاد اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه وخیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضل خان
بوی رسید قلعه را بیکی از معتقدان خود سپرده با جمعی از سوار و پیاده که بر گرد او فراهم آمده بود قدم ادبار پیش
نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست و از آنجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال
هواخواهان جان سپار است باندک زد و خوردی سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر باره قدم ادبار بدرون قلعه
نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام دروازه و برج و باره پرداخت و افضل خان پاشنه کوب بدرون قلعه
در آمد و او سراسیمه بدرون رفته در را استحکام بست و تا سه پهر در آن خانه زد و خورد نمود و تخمیناً سی کس را زخم
تیر ضایع ساخت و بعد از آن که عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند ناچار
بر آمده افضل خان را دید و بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائره فساد فی الفور افضل خان او را بقصاص رسانیده این
اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع عز و جلال رسید و فرمان شد که شیخ بنارسی و غیاث بیگ دیگر منصبداران را که در
حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از آنجا سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و واژگون بر خر نشانیده روانه
درگاه سازند و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان
کوتاه اندیش گردد و اعتضاد الخلافة الکبری مرتضی خان صاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است عنایت
یافت تاج خان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان
بدکن فرستاده بود مشار الیه را بجا آورده از دارالخلافه گذشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خطه فتح ملک دکن بعهدت معین سپرده بود و
بعد از رسیدن بیرم خود در هنگامی که نقل و حرکت لایق بجوده سواری بی تعدد و منافی سپاهی گری کاردانی
بود سلطان پرویز با لشکر گران بالاگهات برآمد و از بی اتفاقی هواداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای
ناصواب سر رشته تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که عسرت غله بمرتبه [illegible] حال و آسیمه سر گردیدند
و اسپ و شتر بسیار بسقط شد و از تقاضای آسمانی باران بیموقع که وقوع آن در بخت الهی بود از ازل گشته و چاروای
نیم جان که از لاغری و زبونی دم نیز بسته حرکت نمی یارستند کرد بجا ماندند ناگزیر با خانخانان تیره بخت صلح کرده
که لائق سگان این درگاه نبود کرده بدان پور مراجعت نمودند بجهت این نقش بنشست و لشکر بحال تباه
به برهانپور آمدند و لتجوا آن حمل بر نفاق و بد اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا عرضه داشت پادشاهی نمودند

رسانیده بود دیگر آنکه این جماعه به برادر زادهاے امام قلی خان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بعقل بیایند
و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلی خان و نذر محمد سلطان بتحریک
چندے از امراے اوزبکیه بر وے خروج کرده بسیارے از ملک متصرف در آوردند ولی خان هر چند دست و پا زد بجاے
نرسید اقبال روے برتافته دولت پشت داد هر چه بجهة بهبود و اصلاح کار خود مے اندیشید نتیجه بر عکس میداد
چون دانست که روزگار برگشته و فلک تیره کارے پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده بخدمت داراے ایران
پناه برد که مگر یاری دهد و کومک شاه سلاطین پناه کارے از پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامے داشته خود باستقبال
برآمد و از گرم خوئی و دلجوئی با فراط که درین طور اوقات الغایت پسندیده و خوش نماست دقیقه فرو گذاشت ننموده مجلسهاے
عالے ترتیب فرموده خوشوقت میداشت بالجمله پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده و چون اوزبکان پے در پے نوشتجات
فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را مناسب وقت نمی دانست بکومک و مدد متعین نشده جریده عنان
نمود و چون بسرحد خود رسید بتهیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتخت ملک در آمد و با امام قلیخان در
نواحے سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال کشیده
از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمده واقعه فوت ملا علی احمد مهرکن است او در صنعت مهرکنی
از یکتایان روزگار بود و آنچه او بر فولاد میکند ملا علے بر کاغذ نتوان نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بوده و نقشی
تخلص میکرد و مرد درویش نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد
و باین نسبت آن حضرت ملا علے احمد را خلیفه مے فرمودند و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه
شبی جمعے از قوالان سرود مے گفتند و شیادی برسم اهل تقلید سماع میکرد و این بیت میر خسرو که **بیت**
هر قوم راست راهے دینے و قبله گاهے ❊ من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهے ❊ میان خانه سرود
بود حضرت بجانب ملا علے احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروض داشت
که از پدر خود چنین شنیده ام که روزے سلطان المشائخ شیخ نظام الدین کلاهے بر گوشه سر کج نهاده در لب آب
جون بر پشت بامے نشسته بود و تماشاے غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت میر خسرو حاضر مے شوند شیخ
بجانب میر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را مے بینی و این مصرع را مے خواند مصراع هر قوم
راست راهی دینی و قبله گاهے ❊ میر بے تامل روے توجه بجانب شیخ کرده بر زبان جارے میسازند مصراع من قبله
راست کردم بر سمت کج کلاهے ❊ ملا علے احمد مصرع ثانے تمام ناکرده بیخودانه افتاد و تمام شد از غرائب امور که درینولا
سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلیست در پتنه و شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب
گورکهپور که محال جاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافت متوجه میگردد و در پتنه شیخ حسام بنارسی
و غیاث بیگ را که دیوان آن صوبه بود با جمعے از منصبداران میگذارد و اتفاقاً قطب نام مجهولے از مردم اوچه در
لباس درویشان و زی ایشان بولایت اوجینیه که در نواحے پتنه واقعست میرسد و بآن مفسدان واقعه طلب را نسبه
آشنائی بهمت مفسدے بهم رسانیده اظهار مے نماید که من خسروام و از قید زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر
با من همراهی کرده امداد و اعانت نمائید بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک دولت من خواهید بود

در دست همراه باشند و این اوا گر را ز و لو توزع آمده چون خاطر اشرف به تماشای سیر و نگاهداشتن آن توجه فرمود شیر بچه
بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضای طرف در پای زنجیر و قلاده میگشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بوده طعمه میدادند
رفته رفته شیرهای کلان تناور بهم رسید یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیردل که اینها را باهم بجنگ انداختند
جنگ شیر در غور شیر نیست در مستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیری با یکی از اینها جفت شده بچه آورد
و شیر میداد تا بطعمه خوردن رسیدند و کلان شدند و این از غرائب امور است که در عهد دولت جهانگیر بادشاه بظهور آمده و
در هیچ عهدی و عصری نبوده که شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردد و چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در فضای
بهروکه طرف دریا میگشتند و شیربانان همراه بوده محافظت می‌نمودند درین سال همایون فال صبیه مظفر حسین میرزای پسر
سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای ابن شاه اسمعیل صفوی را بحبالهٔ شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری
نموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس برسم ساچق ارسال داشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات
پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون
بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعیین یافته متمشی نمی‌شود و دنیاداران دکن لشکرها فراهم
آورده باعتضاد عنبر بداختر پای ضلالت و ادبار افشرده قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم از استقلال و استکبار
میزنند خانجهان را با ده دوازده هزار سوار دیگر بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند و براقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبدالله خان
شتافته از جمله دوازده هزار سوار که باستیصال رانای مقهور با او مقرر بند چهار هزار سوار ازو گرفته در نواحی اجین بمدد
خانجهان رساند و سعادت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد برد برسم مساعدت بدهد بالجمله خلعت
خاصه زردوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان طوغ بخانجهان عنایت شد و از بندهایی
در موکب منصور سعادت پذیر بودند مثل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب
ولایت حویزه و دسفول در تصرف دارد بکومک خانجهان دستوری یافتند سلام الله نزد شاه عباس بنهایت عزیز و
گرامی بود و در شجاعت منفرد بسبب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده باین آستان روی امید نهاد و بشومی
شراب در پنجاه هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر سوخت درین تاریخ موکب گیهان شکوه بعزم شکار بصوب
پرگنه باری نهضت فرمود وقایع سال پنجم از جلوس ابد قرین روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و نوزده
هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری آراستگی یافت
چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال از عرائض صاحب صوبه
و واقعه نویس کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان‌روای ایران التجا برده و
تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار
پسندیده روزگار بسر برده بداد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خورسند داشت و آخر از بدفرجامی و نحوست
طالعی که در طالعش ودیعت نهاده دست تعدی [illegible] نموده از سیرت نیک خویش برگشت و ستمگاری
و دل آزاری پیشهٔ خود ساخته [illegible] را که عمدهای دولت او بودند مثل [illegible] و رستم ارغون و
[illegible] شاه [illegible]

بوطن خویش رفته تا مالک یورش دکن شوده بدان صوب شتابد چون خانخانان تعهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه که در استعمار
شدن حضرت عرش آستانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نموده نوشته داد که در عرض دو سال این خدمت را بانصرام
رسانند مشروط بآنکه سوای لشکرهای که دران صوبه بتعیین است دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه داده شود حکم
بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان نموده روانه سازند در نیولا القصد زیارت حضرت عرش آستانی انار الله برهانه از
دولت خانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و سایر ملازمان عتبه
خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارات روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و پسندیده لطف فراوانی
که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغها کلی برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد مبلغ پانزده لک روپیه خرج عمارت روضه
متبرکه حضرت عرش آستانی شده و از غرایب آنکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته در تمامیت
روشنی و دران خانه بقیه رسخته و کتابی چندی نهاده و هوا نمیگذارد که یک قطره آب بخانه درآید هر کس تماشای آن رغبت
نماید دران کنج سری بآب فرو برد و از زینه چند بیش سے آید و دو سه زینه پایان رفته بدرون خانه در سے آید و دراینجا لنگ تر
خود را کشوده لنگ خشک سے بندد و سے نشیند و دران خانه جای ده دوازده کس هست که باهم نشسته صحبت دارند حضرت مکانی
بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب درآمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو هزاری سرافراز ساخته
بدولت خانه معاودت فرمودند درین تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر شمشیر مرصع و اسپ
و فیل عطا شده بودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات تنگی و مستغاثی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند
ولایت گجرات را بتیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلی خان پسر
کلان او بنیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک پردازد

وقائع سال چهارم از جلوس اقبال طراز جهانگیری

نیر اعظم عطیه بخش عالم شب شنبه چهاردهم ذی حجه هزار و هفتده هجری ببرج حمل تحویل نمود میرزا برخوردار خلف میرزا عبدالرحیم
دولدی بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی
رسیده اجداد ایشان درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده جد کلان ایشان
میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران گیتی ستان بوده تا بود بغیر از دولت خواهی و حق شناسی از و بظهور نیامده چون ذکر
او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته کلک وقائع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخت و باین دو سه کلمه مختصر ساخت
و چون مهم رانا چنانچه باید از مهابت خان متمشی نشد او را بخدمت حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سردار آن
لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهة مدد خرج لشکر دکن همراه
دادند آصف خان بوالا پایه اتالیقی شاهزاده ممتاز گشت امیر الامرا و دیگر سران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند در نیولا قلندری
شیری پیشکش کرد بغایت تنادر قوی جثه در غرد ستی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام
شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهة تماشا فراهم آمده بود و جمعی
از جوگیان نیز در یک جانب استاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دویده و یکی از انها را که برهنه بود گرفته و بطریق ملایمت
نه از روی غضب چنانچه باده خود جفت میشود بحرکت درآمد و بعد از انزال گذاشت اصلا آزاری از ناخن و دندان او نرسیده
بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر برآورده بگذارند که در فضای جهروکه طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه چهار شیربان کلته جوها

عاملے حکم شد که موازنه یک لک روپیه از هر جنس که باب آن ملک باشد بجهت تشریف جدا سازند روز یکشنبه نهم ماه شوال رایات
موکب اقبال بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنه لاهور و میر قوام الدین خوافی بدیوانی
صوبه مذکور مقرر گردیدند روز پنجشنبه نهم ذی قعده دار الملک دهلی محل نزول رایات جلال گشت در منزل سلیم گره که سلیم خان
افغان در ایام حکومت خود برلب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق منزل بکیفیت دلنشین است چون
ساعت در آمدن بدار الخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد گردیدند راجه مان سنگه از قلعه رهتاس آمده دولت
پا یافت یک صد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید **وقایع سال سوم از جلوس مسعود** روز پنجشنبه دوم ذیحجه
هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود در موضع رنگته که در پنج کروهی دار الخلافه
واقعست جشن نوروزی آراستگی یافت درین جشن دل افروز خان جهان بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز
شد خواجه جهان بخدمت بخشیگری ممتاز گشت روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافه شدند
راجه برسنگدیو یوز تویغون پیشکش کرد در جمیع جانداران از انسان و حیوان تویغون میشود ولیکن در حیوانات خوش نماست
و بر قدر رش می افزاید و در انسان بخلاف آن زشت و مکروه می باشد. باز و جره و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک
و دراج و بودنه و طاوس و آهو و چکاره تویغون دیده شد از غرایب وقایع آنکه جلال مسعود پسر کیو ودیعت حیات سپرد
و مادرش از غایت تعلق و دلبستگی در حالت احتضار فرزند و لیعنی افیون خورده بعد از فوت پسر بیک ساعت رحلت نمود
و مثل این حال لعل کلاونت از عالم گذشت و او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر می ساخت و افیون از دست او میخورد
بعد از فوت لعل افیون خورده رفیق راه عدم شد در هندوستان رسمی است مستمر که زنان بعد از مردن شوهر زنده بآتش
در آمده جان فدای محبت می سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زنان و کنیز زنده بآتش در آمده باستقلال تمام سوخته
اند اما از مادر نسبت بفرزند شنیده نشده درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیه قائم خان پسر مقیم خان را در عقد
ازدواج خود در آورده پادشاه محل مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خان را بجای او صوبه
صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار به افضل خان پسر شیخ ابو الفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان
لالکبیگ نام داشت از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و آن حضرت بفرزند
بلند اقبال خود حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی بود و کارهای عمده از و متمشی میگشت در مسلمانی و حق
پرستی رسوخ تمام داشت در جلو مهابت خان باستیصال رانای مقهور دستوری یافت و دوازده هزار سوار مجرد با سرداران
کار دیده بکومک او مقرر گشتند پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و گجنال وغیره و شصت زنجیر فیل و بیست
لک روپیه خزانه عنایت شد و منصب مهابت خان سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت خلعت و اسپ و فیل و کمر مرصع
خنجر بشارالیه عنایت نموده دیگر امرا که بکومک او تعین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ و فیل و خلعت و خنجر مرصع
لطف نموده بمبارکی رخصت فرمودند میر خلیل الله پسر میر میران یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته
بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خانی ممتاز گشت درین تاریخ خانخانان
سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید
قیمت آنها ۳ لک روپیه شد سوای جواهر اقسام نفایس از هر جنس بنظر در آورد و راجه مان سنگه دستوری یافت که

برسر پرفریان روانی تمکن جسته حکم باحضار آن خون گرفتها فرمودند یکے از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگرے بداغ ترکمان که
درین زود وسے از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود و صلابت خان عرض کرد که تا یکے از اینها بنوید جان بخشی مطمئن خاطر
نشود ممکن نیست که حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد که میرزا محمد را قول داده بازپرس نمایند واو بعد از
اطمینان قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروض داشت و بعد از ثبوت نورالدین ولد آصفخان مرحوم محمد شریف پسر
اعتمادالدوله و شهید وسے اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و صلابت خان بعرض رسانید که اگر حضرت در مقام تفحص
و بازپرس درآیند کس بسیارے بقتل میرسد مناسب دولت آنکه آن نوشته سهد وسے اعتبار خان ناخوانده بآتش اندازند
تا پردهٔ ناموس بندگان دریده نگردد آن حضرت این التماس او را پسندیده داشته موافق مدعاے او حکم فرمودند و در باب
حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خر واژگون سوار سازند. منزل بمنزل باین رسوائے می آورده باشند از غرائب آنکه
قاسم لنگ که بخطاب دیانت خانی سرفرازے داشت و با حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزے اورا بنا بر دولت خواہے
منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامی که حضرت براه سعادت گم کرده آوارهٔ دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت
در آنست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند
و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد سوگند دروغ کار خود کرد درین جلال آباد
محل نزول رایات جلال گشت غیرت خان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح انگندند و در یک روز سیصد
جاندار از قوچ و کوهی بے بخیر و شکار فرمودند و شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت از تربیت یافتهاے
حضرت عرش آشیانی است انار الله برهانه و درین دولت ابد پیوند خدمات شایسته گشته شمشیرهاے نمایان زده بمناصب عالے
و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد و درینولا بخطاب
خان دوران صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه مرحمت نموده
از مقام بابا حسن ابدال رخصت آن صوب فرمودند پیرخان پسر دولتخان لودے را که بمنصب سه هزارے و خطاب
صلابت خانی عز اختصاص داشت بخطاب والاے خانجهان بلند مرتبه گردانیدند دوازدهم ماه شعبان بدار السلطنة
لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد میر خلیل الله ولد میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که سلسلهٔ ایشان از غایت
اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگی و جاه در دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده
دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزارے ذات و دو صد سوار سرفرازی یافت. دوازده هزار روپیه مدد خرج
عنایت شد درینولا آصف خان التماس ضیافت نموده با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایهٔ قدرش افزودند
موازے ده لک روپیه از جواهر نادر و اقمشهٔ نفیس و جهاز فغفورے و خطائی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد
برگزیده تتمه را بخشیدند مرتضی خان از گجرات انگشترے لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقهٔ آن از یک پارچه لعل
تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستاده بود مقبول
خاطر مشکل پسند افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال
و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن اینحال فرستادهٔ شریف مکه
با مکتوب محبت طراز و پردهٔ در خانهٔ مبارک رسید هشت هزار روپیه بفرستاده تشریف لطف فرموده بمتصدیان بیوتات

بود اندک موے بر یک جانب سر مانده بود و دندان بالا و دو دندان پایان از میان لب نمایان بود و زخم و پینه زخم غلط بود

و ناخنهاے دست و پا درست و خط پرگارے در میان کمر بنوعے که انگشت وسطے در میان آن درست نشیند معلوم نشد

که سبب این چیست ایام وفات پادشاه دقت معلوم نشد بغیر از آن که بعد از تفحص تحقیق پیر سرے را از دیہے آوردند خواستند از

معقولیت و شعور بود احوال خواجه تابوت ازو پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان

جلال الدین منکبرنی این مرد شهید شده والعلم عند الله و در بود ارسلان سپے نام اوزبکے حاکم کهمرد آمده سعادت زمین

بوس دریافت و سرکار سیوستان را به تیول او مرحمت نموده بدان صوب رخصت فرمودند و خلال این حال خبر رسید که

میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده اند

بعد از آن میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهے تربیت یافته و پس از و میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع

و میرزا مغل هر کدام درخور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند روز جمعه هفتم جمادے الاول بهارسے

از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحے

خبردار باشد و از سوانح بداندیشے هواداران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت خویش بقصاص رسیدن تفصیل

این مجمل آنکه در ابتداے زیرے چند خسرو را با میر الامرا و آصف خان حواله فرمودند و مقرر شد که یک روز مردم میر الامرا و

یک روز ملازمان آصف خان پاس دارند در روز نوبت آصف خان نور الدین محمد پسر عم او با جمعے از نوکران او پاسبانے

مے نمودند در جاے که خسرو مے بود نور الدین تنهاے رفت و با او در خلوت صحبت میداشت قرار داده بود که هرگاه

قابو بدست افتد بترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود

و میر الامرا بجهت بیمارے در لاهور توقف گزید و آصف خان را بمنصب وکالت بلند پایگے بخشیدند خسرو را حواله اعتبار خان

خواجه سرا نمودند نور الدین مذکور شیخ پسر حکیم ابو الفتح را که درین ایام بندگان حضرت با وے لطف بودند با خود

درین مطلب متفق ساخت و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و بندوے اعتبار خان را که صاحب

اهتمام مردم او بود در خلوت نزد خسرو راه داشت با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را درین امید دلی متفق

سازند نسخه (?) وے ندکره در خلوت بخسرو بار نماید و خسرو نشانے بسجه او فرستند و در طومار فدائیان نام ثبت شود و مدت

پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشتند و با آنکه قریب چهارصد کس در زمره فدائیان انتظام یافته بودند دولت خواهان

ازین مقدمه آگاهے نداشتند و بداندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که در اثناے راه قصد آن حضرت

کرده خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقاً یکے از اینها بتحریک بعضے از رفقاے خویش رنجیده

برهنموسے توفیق خواجه ویسے دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه میسازد و او در لمحه

بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجراے نماید و شاهزاده فے الفور سوار شده بخدمت پدر والا قدر رفته

حقیقت را معروض میدارند و مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافته بمنزل صلابت خان میرود و آنچه شنیده بود

مذکور مے سازد بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهے رسانید آن حضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیده

همه چه تمام تر آمده سعادت کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابت خان

معروض داشت که لحظه پیش ازین آصف خان نیز بمنزل من آمده این حرف را با من ساخته بنده جهت حضرت شاهنشاهے

غائبانه درسلک بنده‌هاے درگاه منتظم ساخت و دران یورش مصدر خدمات پسندیده گردید و چون خانخانان مظفر و منصور ازان
یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لائق سرافراز گردید و دران ایام صبیه میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و
چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از اکبرآباد متوجه فتح دکن گشت و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا
دستوری یافت و علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر گشت و حضرت التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافگن
اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله تعلق نموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که ببعضی
بفتنه جوئی و شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر برجاده صواب
و سداد ثابت قدم باید بحال خود دارد والا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقاً قطب الدین خان
از طرز سلوک و معاش او بدمظنه گشته هرچند بحضور طلب نمود عذرهاے دور از کار پیش آورده اندیشهاے فاسد بخاطر
راه داد و قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرضه داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد
و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعے که در هنگام رخصت حکم شده بود بسزاے کردار ناهنجار در روزگار
او نهد قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بے توقف و تامل جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان که بتیول شیرافگن
مقرر بود میشود او از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته میرسد در وقت ملاقات
مردم هجوم آورده دور او را فرو میگیرند او میگوید که این چه روش توزک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه
شده بسخن مے پردازد شیرافگن از چهره حال نقش عذرے استنباط نموده پیش ازان که دیگرے دست بکار برد گرم و گیرا
شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کارے می زند چنانچه روده و احشاے او بیرون مے افتد و او بهر دو دست
شکم را گرفته بآواز بلند مے گوید که حرامخوار را مگذارید که بدر رود و انبه خان کشمیرے که از بندهاے عمده بود و از شجاعت و جلادت
بهره تمام داشت اسپ را برانگیخته زخم شمشیرے بر فرق او میزند شیرافگن شمشیر سنگینی بر انبه خان زده کارش تمام میسازد
درین وقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند جهانگیر قلیخان صاحب
صوبه بهار بجاے قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار مقرر گشت و از
غرائب آنکه در جائے بلی مسجد و غریب خانه عنکبوتے بنظر آن حضرت در آمد که بکلانی خرچنگی بود و گلوے مارے که بدرازی
دو ذرع بیشتر مے باشد گرفته مے فشارد لحظه توقف فرموده تماشا مے کردند تاتار خان داد چون کمر بعرض رسید که در
ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهے واقع شده دران کوه سمجے ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیزیست و
مدت هفتصد هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم ریخته و مردم رفته او را مے بینند و زیارت
مے کنند و غریب‌تر نیست بر گردنش که هرگاه پنبه را از فراز زخم برمے گیرند خون ترشح مے نماید و تا همان پنبه را بالاے زخم
نمے نهند خون نمے ایستد چون این حرف غرابت تمام داشت براقم اقبال نامه حکم اشرف شد که بدانجا رفته بتعمق
نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهة دیدن زخم جراحی
نیز همراه کردند کمترین بشش منزل قطع مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعے از سادات سبزوار
در انجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه تابوت رفت و در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم از زمین بلند تر یکی از فرازان بر آمده و دیگران
گرفته بالا کشید خود نیز بر آمدم در عقب ایوان خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن مسقف لیوا تا کمر رسیده در میان خانه قبرے کنده و در یک تخته بران نهاده و جوان
آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد چون تخته از بالاے تابوت برگرفت میت را دیدم که بهیئت اسلام رو بقبله خوابانیده اند دست چپ بر آن بر شکم دراز کرده و مقدار
نیم ذرع کرباس سپید بر بالاے ستر مانده اعضایش تمام درست پوستی که بر استخوان کشیده و دسته قبر طرف راست که سر میر چسپیده پوست آن رفته و نمایان

و ملاحظه بروی کاغذ بلکه روی دل را سیاه کرده و چنان انداخته و نیله را تربیت تمامی متهم ساخته و بعیوب منسوب
داشته که نسبت دادن این هیچ احدی درخور نیست تا بصاحب چه رسد اتفاقاً این نوشته بعد از فتح قلعه آسیر در اموال
راجه علی خان برآمد و بدست خواجه ابوالحسن افتاد و خواجه درین ایام بنظر حضرت شاهنشاهی درآورد و آن حضرت در میان خلوت
او را پیش خواندند و نوشته او را بدست او دادند که بخواند او هم چنین از هیچ آن پوشیده نبی ملاحظه تمام را عرض خواند استادهای
پایه سریر خلافت زبان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بزبان آوردند هر چند استحقاق انواع و اقسام سیاست
و خواری داشت بارها ن بنسبت عنایت عرش آستانی بفریاد او رسیده و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از حضور
انداخته نظربند داشتند درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ زدای خاطر خاص و عام گشت
بعد از فراغ جشن طوی خاطر فیض مآثر به نشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرناک نمدنه که از شکارگاههای مقرره
پنجاب است نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد و مدت سه ماه و شش روز به نشاط شکار پرداخته عنان معاودت
بدار السلطنة لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جانداز از نخچار کوهی و نر کوهی و نیله گاو و گور خر و آهو شکار
و نر کوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر آمد که بیست و یک من بوزن خراسان باشد
و نخچار کوهی دو من و سه آثار برآمد که هفده من خراسان باشد و گور خر نه من شانزده آثار که هفتاد و شش من خراسان
باشد نیله گاو چهارده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد درخلال این حال از عرائض واقعه نویسان صوبه بهار
بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر
قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید وقائع

سال دوم از جلوس اقبال قرین

روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری
نیر اعظم بخانه شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی بادشاه
جهان و جهانبان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده علم و نقاره و طومان طوغ مرحمت شد بهفتم شهر ذی حجه
بساعت مسعود و زمان محمود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور بسر فراز گشت
در کوه بیدولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیروید لاجرم ازین سبب کوه بیدولت میگویند از وقائع
آنکه چون امیر الامرا را بیماری صعب روی داد و در کابل ظفر انتساب شتوالست آمد درین تاریخ آصف خان بوالا منصب
وکالت فرق عزت برافراخت خلعت خاصه و قلمدان مرصع لطف فرمودند و خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی سرفراز شد
روز پنجشنبه هیژدهم صفر باغ شهرآرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ
مذکور نثار کنان تشریف بردند و فقرا و محتاجان کام دل برگرفتند و در پهلوی باغ شهرآرا باغی طرح انگنده بجهان آرا
موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه میآید در میان این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب گیهان
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه داشت منهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که
بخطاب شیر افگن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت و او را نیز بندهای بادشاهی که همراه قطب الدین خان
بودند بقتل رسانیدند و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه شاه طهماسب صفوی
بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تته بود پیوست و خانخانان

سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت به تسخیر ملک رانا تعیین شده و چون شورش خسرو بمیان آمد
حکم اشرف شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصف خان متوجه دار الخلافه اکبرآباد گردد و درین وقت که بمیامن
اقبال بیزوال اطفای نائره خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده متوجه درگاه والا شود در روز چهارشنبه نهم صفر بمبارکی
داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت
خویش عبرت برگیرد و درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شنقار شدن حضرت عرش آشیانی
و شورش خسرو شنیده و حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده و شاه بیگ خان
باعتضاد اقبال روزافزون باستحکام برج باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پاس همت افشرده بالای ارگ
جای بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده نماید و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده همه روزه افواج ترتیب
داده بمقابله مقاتله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسلط ظاهر میسازد چون این خبر در لاهور بمسامع جلال رسید فوج گرانی
بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان ترتیب فرموده قرا خان ترکمان و تخته بیگ کابلی که بخطاب سردار خانی
اختصاص داشت با دیگر امرا و منصبدار بکومک تعیین نمودند پیش از آنکه افواج ظفر قرین بقندهار رسد لشکر قزلباش
ترک محاصره نموده بمحال متعلقه خویش بازگشتند بنابر آنکه دارای ممالک ایران شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار
و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقمی بنام حسین خان بیگلربیگی خراسان و ملک سیستان وغیره بمصحوب حسین بیگ نامی
فرستاد که دست ازین اراده باز داشته هر کدام بجا و مقام خود شتابند و لشکر را از گرد قلعه برخیزانده خود بخدمت بندگان
حضرت رفته مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذرانند درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت
زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و شاه بیگ خان روانه درگاه والا
شد و بعد از چندگاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف نمودند و درین تاریخ شاهزاده پرویز نیز
از مهم رانا با کوکبان آمده سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبرشاهی بحکومت کشمیر سرفراز گردید مقرب خان
نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت فرمود از شاهزاده
مرحوم سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث دوم بایسنغر سوم هوشنگ درین تاریخ میرزای پسر دولت خان لودی
که نوکر عمده خانخانان عبدالرحیم بود و در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پرورش ظاهر میکردند و در محاورات
بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه
آمده دولت زمین بوس دریافت منصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند و هم درین سال مرتضی خان
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی ولایت بنگاله از تغییر راجه مان سنگه
بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع عنایت فرمودند و منصب او پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد
دو لک روپیه بعینه مدد خرج بمشارالیه و سه لک روپیه بکوکبان او مرحمت نمودند و هم درین تاریخ صبیه شاهزاده شاه مراد برادر
خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرمود یک لک و سی هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی
یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرائب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که
براجه علیخان نوشته و از خبث طینت حضرت عرش آشیانی هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه که بزبان قلمش آمده بیمحابا

خیمه خود برآمده مردک دید در آن شب باد پاسے اقبال سوی آن حضرت فرود آمده شیخ او را تزوین ملاطفت گرفته عنایت و مرحمتی که هرگز در
مخیله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دارالسلطنه لاهور گردیدند چون خسرو پسر آن زده بال
تباه از ناورد درگاه برآمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنگاش خواست چند کسے از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت
بودند گفتند که ولایت میان دو آب و پرگنات که در آن سمت واقعست تاخت و تاراج کرده بجانب دارالخلافه اکبرآباد باید شتافت اگر
کارے از پیش رفت فبها و نعم و الا بجانب ولایت شرقیه باید رفت و ممکن است که از راجهای سنگین نیز معاونتی و مددے بشما برسد
و درین سیر و تردد بندگان حضرت را کجا تاب آنست که این همه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن بیگ گفت که این
کنگاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت هر چه از اسپ و آدم در آن حدود دیگر نیست و بالفعل خزانه من در قلعه رهتاس
موجود است بمجرد رسیدن بجلد در رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر پادشاه از پیئے
شما بیایند جنگ را آماده ایم و اگر این حدود را بشما ارزانی دارند مجملے بروزگار در ساخته انتهاز فرصت و قابو را نگاه خواهیم بود
تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد فردوس مکانی بابر بادشاه و جنت آشیانی همایون بادشاه بیاوری همین کابل فتح
هندوستان کردند کسی را که از کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهذا ایشان خزانه نداشتند و من چهار لک روپیه
در رهتاس دارم پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار آن بسیار برگشته روزگار سپرده بود کنگاش او را مرجح داشت
و افغانان جدائی گزیده بجانب هندوستان رفتند و بار کشیدند و خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب عبور نموده خود را
برهتاس رساند چون باطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشته جاگیرداران و کروریان وغیره از جاده متعلقه خویش خبردار بوده
هر جا ازو اثرے ظاهر شود سعی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار بیشتر نخست بگذر شاهپور رفته خواستند که
از آن گذر عبور نمایند هر چند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سودهره رفتند چون شب بود مردم او به تفحص و تردد بسیار یک
کشتی بے ملاح بدست آوردند و کشتی دیگر پر هیمه و کاه یافتند و ملاحان کشتی همه را بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی سوار شده خواستند
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را در میان دریا بجائے بردند که بر ریگ نشست و خود را در آب جسته بشناه
گذشته این خبر بمردم سودهره گفتند و چودهرے و مردم سودهره میر ابو القاسم تمکین را که در پرگنه گجرات بود خبردار ساختند
و او با دیگر منصبداران خواجه خضرے که در آن نواحی بودند بکنار دریا رسید و بملایمت و چاپلوسے درآمده ایشان را در گجرات
بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ بخشش کس بیش نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه سلخ شهر محرم هزار و پانزده
هجرے خبر گرفتارے او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو و برگشته بخت
و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مرزه درا بدرگاه والا حاضر سازد در روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بتوره چنگیزخانی
از طرف چپ پیشگاه قهرمان جلال درآوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست چپ او استاده کردند و خسرو در میان آن
هر دو ایستاده می لرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئی و ژاژخائی درآمده پریشان گفتن آغاز کرد چون غرض او بپیشگاه
خاطر فیاض پرتو افگند بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم
را در پوست خر کشیده واژگون بر درازگوش نشانیده برده در شهر گردانند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد حسن بیگ پیش
از چهار پهر زنده نماند و بر پشت خر جان داد و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده برده در شهر میگردانیدند از غایت بی آزرمی پوست سگ بر رو کشیده در کوچه و بازار
از قسم خیار وغیره آنچه رطوبت داشت و بکنش می انداختند میخورد آن روز و آن شب زنده ماند و روز دیگر حکم شد که از پوستش برآورند در یکشبانروز کرم بسیار در پوست
افتاده بود بهر حال جان برد چون در پرگنه بهیروال شیخ فتح کرده بود حسب الالتماس شیخ در آن مقام پرگنه آباد ساخته فتح آباد موسوم فرموده و شیخ عنایت کردند شیخ نظام
مرتضی خانی سربلندی یافت و جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و فساد بودند بجهت سیاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رسته دارها نصب کرده بانام عقوبت بر آن کشند و را

سے جماعت وعرض منیمه و بنده ر شیخ فرید نیوده و وابسته خسرو را پیش انداخته میرود و وقت گرفتن او تعلل نموده والا هرگاه خواهد خود را با سپاه
و کار سلطنت را تمام می سازد تا آنکه مهابت خان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تمهیدات فرموده بشیخ اصلا از جا در نیامده درخور اخلاص
و قرار داد خود با شیخ گذارش نموده و لاهوریان بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداختند
و توپها را بالا برآورده شبرا لیه که مصحت گماشتند مقارن این حال خسرو بلاهور پیوست و چون دروازه ها بروی خود بسته دید
یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائره قتال و جدال
اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصور
بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال خاقان گیتی ستان نیز لشکر منقلا را توی پشت دارد و درین زودی
تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین انجو که بجهة نصیحت خسرو
از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هر چند بنصائح ارجمند بمضمون سعادت و نیکبختی شد از نهایت غرور پندار اثر نکرده
نتیجه بران مترتب نگشت میر مذکور را همان شب رخصت انعطاف ارزانی داشته صبحگاه که در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از
پی شتافت قضا را درین شب باران عظیم شد و جمعی از اوباش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود
نداشتند بمواضع اطراف و نواحی درآمده از قطاول و تعدی زن و دختر رعایا را بزور کشیده مطعون دمرود دارالابد گردیدند
و صبح همان حال سوار شده خود را بر حلقه ارباب زوال و نکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب پناه خبر آمدن
خسرو را شنیده و بکشتی و پل مقید نشده بارسی توکل بآب راند و تمام فوج او بیمامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور
نمود و در آن طرف آب میر جمال الدین حسین از پیش آمده جمعیت خسرو در الغایت گران ظاهر ساخت و اظهار این مقدمه که موجب
تردد خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود و شیخ جواب ملائم بمیر گفته رخصت داده خود با جمعی که همراه داشت جبه پوشیده
مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات بارهه
که هراول لشکر منصور بودند داد جرات و جلادت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداخته خود زخمهای
کاری برداشتند از جمله سید جلال و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جانستان سرخ روی دین و دولت شدند
درین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیت نمود و بهادران فوج
برانغار نیز توسن شهامت برانگیخته بیامن اقبال روزافزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از انها دست بکار
نبرده راه فرار پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماق بدخشان سلف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال
پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ فرار نموده آواره بادیه ناکامی و زشت نامی گشت انتظام بخش سلسله خلافت شیخ فرید
رایت فتح و فیروزی برافراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود
میداشت با سکهپال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و شیخ آنرا بنجابت حضرت خلافت پناهی ارسال داشت آخرهای
همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسیده و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه
عرصه کارزار شده و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت رهی ادبار نهاده راجه باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان
شمالیست بدان سمت فرستادند که هر جا از ان سرگشته بادیه ضلالت آگاهی یابد کرم دستگیر اشتافته او را بدست آرد شیخ
یک میدان راه پیشتر از جا دردگاه فرود آمده بود و دو سه ساعت از شب گذشته موکب منصور بعسکر دولت پیوست شیخ ان

ودلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزیده درخلال این حال امام قلی خان وندر محمد
چندے از امرای اوزبکیه بر وخروج کرده بسیارے از ملک متصرف درآوردند ولی خان هر چند دست و پا
زد سید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد بهیچ جهت بهبود و اصلاح کار خود ندید اندیشید نتیجه برعکس
چون دانست که روزگار برگشته و فلک تیره کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده بحدیث دارا
پناه برد که مگر بامداد و کومک شاه سلاطین پناه کاری از پیش برد شاه نیز مقدم اورا گرامی داشته خود با
برآمد و از گرم خوئی و دلجوئی بافراط که درین طور اوقات بغایت پسندیده و خوش نماست دقیقه فروگذاشت ننمود
عاے ترتیب فرموده خوشوقت میداشت بالجمله پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده و چون اوزبکان پی در
فرستاده اورا طلبیده بودند و قزلباش را مناسب فی وقت میدانست بکومک و مدد مقید نشده جدید و شفقت
نمود و چون بسرحد خود رسید بتهیه سپاه و استعداد جنگ پرداخته کرم و گیرا تخت ملک درآمده با امام قلیخان
نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال بود
از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمده واقعه فوت ملا علی احمد مهرکن است او در صنعت مهر
از یکتایان روزگار بود آنچه او بر فولاد میکند ملا علی بر کاغذ نتوان نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بوده و
تخلص میکرد و مرد درویش نهاد مبارک نفس بود در مکتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان م
وباین نسبت آن حضرت ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار
شبی جمعی از قوالان سرود می گفتند و شیادی برسم اهل تقلید سماع میکرد و این بیت میر خسرو که
هر قوم راست راهی و دینی و قبله گاهی + من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی + میان خانه
بود حضرت بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروض نمود
که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین کلاهی برگوشه سر کج نهاده در لب آب
جون بر پشت بامی نشسته بود و تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت میر خسرو حاضر می شوند
بجانب میر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را می بینی و این مصرع را می خواند مصراع هر قوم
راست راهی دینی و قبله گاهی + میر بی تامل روی توجه بجانب شیخ کرده برزبان جاری میسازد مصراع من
راست کردم بر سمت کج کلاهی + ملا علی احمد مصرع ثانی تمام ناکرده بیخودانه افتاد و تمام شد از غرائب امور که
سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلیست در پتنه و شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب
گورکهپور که [illegible] بجاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافت متوجه میگردد در پتنه شیخ حسام
و غیاث بیگ را که دیوان آن صوبه بود با جمعی از منصب داران میگذارد اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در
لباس درویشان و زی ایشان بولایت اوجینیه که در نواحی پتنه واقعست میرسد و با آن مفسدان واقعه طلب رابطه
آشنائی و محبت بمقیدی بهم رسانیده اظهار می نماید که من خسروام و از قید و زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر
با من همراهی کرده امداد و اعانت نمائید بعد از آن که کار من رونق پسندیده یابد شما شریک دولت من خواهید بود

ن مسند آن ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه برده با خود متفق ساخت و تیقن آنها شد که این خسرو ست و جمع کثیر از
سوار و پیاده برگرد او فراهم آمد و بسرعت هرچه تمامتر خود را به پتنه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از
اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیارست پرداخت و مخذولان از دروازه قلعه بدرون درآمدند و او
با غیاث بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده نزد افضل خان روانه گردید و مفسدان
متعاقب به قلعه درآمده اموال و اسباب افضل خان و خزانه بادشاهی را متصرف گشته بباد و دهش سپرداختند و بسیاری
از بیدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر در گورکپور با فضل خان رسید و شیخ بنارسی
و غیاث بیگ بخشی نیز خود را با فضل خان رسانیده صورت واقعه را بیان نمودند و دلنشین او ساختند که این خسرو
نیست و افضل خان با اعتضاد اقبال بیزوال متوجه استیصال آن گروه وخیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضل خان
بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده با جمعی از سوار و پیاده که برگرد او فراهم آمده بودند قدم ادبار پیش
نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست و از انجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال
فدائیان جان سپار است باندک زد و خوردی سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر باره قدم ادبار بدرون قلعه
نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام دروازه و برج باره پرداخت و افضل خان پاشنه کوب بدرون قلعه
درآمد و او سراسیمه بدرون رفته در استحکام نسبت و تا سه پهر در ان خانه زد و خورد نموده تخمینا سی کس را زخم
تیر ضایع ساخت و بعد از ان که عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند از خانه
برآمده افضل خان را دید و بجهت تسکین این فتنه و اطفای نایره فساد فی الفور افضل خان او را به قصاص رسانیده این
اخبار متعاقب یکدیگر بمسامع عز و جلال رسید و فرمان شد که شیخ بنارسی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران را که در
حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و وارگون بر خر نشانیده روانه
درگاه سازند و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان
کوتاه اندیش گردد و اعتضاد الخلافة الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است اختصاص
یافت تاج خان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرافراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان
بدکن فرستاده بودند و [illegible] را بجوالی دار الخلافه گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بعبارت معین سپرده بود و
بعد از رسیدن برهانپور در هنگامی که نقل و حرکت لایق نبود و سواری و تردد منافی سپاهی گری بود
سلطان پرویز را با لشکر گران بالاگهاٹ برآورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای
ناصواب سررشته تدبیر از دست داد و کار بجایی کشید که عسرت غله مردم را آشفته حال و سراسیمه سرگردان ساخت
و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بموقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و چاروا[illegible]
نیم جان که از لاغری و زبونی دم خیر شده حرکت نمی یارستند کرد بر جا ماندند ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح گونه
که لایق شکوه این درگاه نبود کرده به برهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بازگشت و لشکر بحال تباه
به برهانپور آمد و تنخواه ها ان حمل بر نفاق و بداندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان

رسانیده بود دیگمان آنکه این جماعه برادرزادهای او امام قلی خان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل سانید
و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلی خان و نذر محمد سلطان بتحریک
چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک تصرف در آوردند ولی خان هرچند دست و پا زد بجای
نرسید اقبال روی برتافت و دولت پشت داد سر چه جهة بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد
چون دانست که روزگار برگشته و فلک تیره کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده بخدمت دارای ایران
پناه برد که گر بامداد و کومک شاه سلاطین پناه کاری از پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال
برآمد و از گرم خوئی و دلجوئی بافراط که درین طور اوفات بغایت پسندیده و خوش نماست دقیقه فرو گذاشت نمود و مجلسهای
عالی ترتیب فرموده خوشوقت میداشت بالجمله پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده و چون اوزبکان پی در پی نوشتجات
فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را تماشای محل میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان
نمود و چون بسرحد خود رسید بتهیه سپاه و استعداد جنگ پرداخته گرم و گیر اتخت ملک در آمده با امام قلیخان در
نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال کشیده
از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمده واقعه فوت ملا علی احمد مهرکن است او در صنعت مهرکنی
از یکتایان روزگار بود آنچه او بر فولاد میکند ملا علی بر کاغذ نتوان نوشت پدرش ملا حسین نیز مهرکن بوده و نقشی
تخلص میکرد و مرد درویش نهاد مبارک نفس بود در مکتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد
و باین نسبت آن حضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه
شبی جمعی از قوالان سرود میگفتند و شیادی برسم اهل تقلید سماع میکرد و این بیت میر خسرو که **بیت**
هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ٭ من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ٭ میان خانه سرود
بود حضرت بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروض داشت
که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین کلاهی بر گوشه سر کج نهاده در لب آب
جون بر بیشت بامی نشسته بود تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت میر خسرو حاضر می شوند شیخ
بجانب میر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را میبینی و این مصرع را می خوانند مصراع هر قوم
راست راهی دینی و قبله گاهی ٭ میر بی تامل روی توجه بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند مصراع من قبله
راست کردم بر سمت کج کلاهی ٭ ملا علی احمد مصرع ثانی تمام ناکرده بیخود افتاد و تمام شد از غرائب امور که درینولا
سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلیست در پتنه و شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب
گورکهپور که بجاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافتست متوجه میگردد و در پتنه شیخ حسام بناری
و غیاث بیگ [illegible] دیوان آن صوبه بود با جمعی از منصبداران میگذارد اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در
لباس درویشان و زی ایشان بولایت اجینیه که در نواحی پتنه واقعست میرسد و بان مفسدان واقف طلب را ببلطف
آشنائی بهمت مشهوری بهم رسانیده اظهار میکند که من خسروم و از قید و زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر
باستمداد همراهی کرده امداد و اعانت نمایید بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک دولت من خواهید بود

در دست همراه باشند و این ادا کمر راز و بتوزع آمده چون خاطر اشرف به تماشای سیر دنگاه شمعی آن توجه فرمود شیر بچه
بسیار بر رسم پیشکش آورده بودند در فضای طرف دریا پای زنجیر و قلاده میگشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بوده طعمه میدادند
رفته رفته بیشه شیر های کلان تنا ور بهم رسید یکی مردانه نام و دهشت دیگر فیل خنگ و سیمی شیر دل کمر اینها را با هم بجنگ انداختند
جنگ شیر در غور شیر بیشه در مستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیری با یکی از اینها جفت شده بچه آورد
و شیر میداد تا بالطبعه خوردن رسیدند و کلان شدند و این از غرائب امور است که در عهد دولت جهانگیر بادشاه بظهور آمده و
در هیچ عهدی و عصری نبوده که شیری بی بند و زنجیر درمیان مردم بگردد و چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در فضای
جهروکه طرف دریا میگشتند و شیربانان همراه بوده محافظت می نمودند درین سال همایون فال صبیه مظفر حسین میرزای پسر
سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزای ابن شاه اسمعیل صفوی را بحبالهٔ شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری
فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس برسم ساچق ارسال داشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات
و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون
بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعین یافته منتظم نمیشود و دنیاداران دکن لشکرها فراهم
آورده باعتضاد عنبر بداختر پای ضلالت و ادبار افشرده قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم از استقلال و استکبار
میزنند خانجهان را با ده دوازده هزار سوار دیگر بکومک و مدد شاهزاده تعین فرمودند و براقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبدالله خان
شتافته از جمله دوازده هزار سوار که با سیسیال رانا سر مقهور با او مقرر بود چهار هزار سوار ازو گرفته در نواح اجین بمند
و بخانجهان رساند و سعادت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمیر دستی که همراه خواهد برد برسم مساعدت بدهد با جمله خلعت
خاصه زردوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان طوغ بخانجهان عنایت شد و از بندهای
که در موکب منصور سعادت پذیر بودند مثل سیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب
که ولایت حویزه و دسفول در تصرف دارد بکومک خانجهان دستوری یافتند سلام الله نزد شاه عباس بنهایت عزیز و
گرامی بود و در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه توهمی بخاطر آورده باین آستان روی امید نهاد و بشوری
شراب درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر سوخت درین تاریخ موکب گیهان شکوه بعزم شکار بصوب
پرگنه بارهی نهضت فرمود و قایع سال پنجم از جلوس ابد قرین روز یکشنبه بیست چهارم ماه ذیحجه هزار و نوزده
هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود جشن نوروز در شکارگاه پرگنه بارهی آراستگی یافت
چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال از عرائض صاحب صوبه
و واقعه نویس کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران بجهت شاه عباس فرمانروای ایران التجا برده و
تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تخت و دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار
پسندیده روزگار بسر برده بداد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بلند فطرتی و تجو
از سبکی و عدم دربط در ولیعت نهاده بود [illegible] ترک اطوار پسندیده نموده از سیرت نیک خویش برگشت و ستمکاری
و دل آزاری پیش نهاد [illegible] اعتبار [illegible] را که عمدهای دولت او بودند مثل [illegible] و [illegible] از خون و
جان [illegible] و [illegible] سید [illegible] و شاه [illegible] دیوان [illegible]

بوطن خویش رفته تا ملک یورش دکن نموده بدان صوب شتابد چون خانخانان تعهد ساختن ولایت نظام الملکیه کرد از استشعار
شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نوشته داد که در عرض دو سال این خدمت را باتمام
رساند مشروط بآنکه سوای لشکرهای که در آن صوبه تعین هست دوازده هزار سوار دیگر با ده لک روپیه خزانه داده شود حکم
بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از
دولت خانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و سائر ملازمان عتبه
خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارات روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و پیچیده تصرفاتی
که بخاطر اشکال پسند رسید فرمودند و مبلغها کلی برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد مبلغ پانزده لک روپیه خرج عمارت روضه
متبرکه حضرت عرش آشیانی شده و از غرایب آنکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته در تمام
روشنی و در آن خانه بقچه رختی و کتابی چندی نهاده و هوا نمیگذارد که یک قطره آب بخانه در آید هر کس بتماشای آن رغبت
نماید در آن کنج سری با آب فرو می برد از زینه چند بیش می آید و دو سه زینه پایان رفته بدرون خانه در می آید و در آنجا لنگ تر
خود را کشوده لنگ خشک می بندد و می نشیند و در آن خانه جای ده دوازده کس هست که باهم نشسته صحبت دارند جنت مکانی
بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو هزاری سرافراز ساخته
بدولت خانه معاودت فرمودند درین تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر شمشیر مرصع و اسپ
و فیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات تشکی و استغاثی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند
ولایت گجرات را بتیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلی خان پسر
کلان او بنیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک پردازد **وقایع سال چهارم از جلوس اقبال طراز جهانگیری**
نیر اعظم عطیه بخش عالم شب شنبه چهاردهم ذی حجه هزار و هفده هجری ببرج حمل تحویل فرمود میرزا برخوردار خلف میرزا عبدالرحمن
دولدی بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی
رسیده اجداد ایشان درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده جد کلان ایشان
میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران گیتی ستان بوده تا بود بغیر از دولت خواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر
او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته کلک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخت و باین دو سه کلمه مختصر ساخت
و چون مهم رانا چنانچه باید از مهابت خان متمشی نشد او را بخدمت حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سردار آن
لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهة مدد خرج لشکر دکن همراه
داده آصف خان بوالا پایه اتالیقی شاهزاده ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سرداران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند درینولا قلندری
شیری پیشکش کرد بغایت تنادر و قوی جثه و رعنا دست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام
شده که آدم را آزار نمی رسانید روزی بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهة تماشا فراهم آمده بود و جمعی
از جوگیان نیز در یک جانب استاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دویده و یکی از آنها را که برهنه بود گرفته و بطریق ملایمت
نه از روی غضب چنانچه با ماده خود جفت میشود بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا آزاری از ناخن و دندان او نرسیده
بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر برآورده بگذارند که در فضای جهروکه طرف دریا [illegible] خود میگشته باشد و سه چهار شیربان کلمه گویان

عمالی حکم شد که مواز سی یک لک روپیه ازین جنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف چرو انه سازند روز یکشنبه نهم ماه شوال آیت
موکب اقبال بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دار السلطنه لاهور و میر قوام الدین خوافی بدیوانی
صوبه مذکور مقرر گردیدند روز پنجشنبه بیست و نهم ذی قعده دار الملک دهلی محل نزول رایات جلال گشت در منزل سلیم گره که سلیم خان
افغان در ایام حکومت خود بر لب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق سر منزل بکیفیت دلنشین است چون
ساعت در آمدن بدار الخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد گردیدند راجه مان سنگه از قلعه رهتاس آمده دولت
باریافت یک صد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید و قایع سال سوم از جلوس مسعود روز پنجشنبه دوم محرم
هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود در موضع رنگته که در پنج کروهی دار الخلافه
واقعست جشن نوروزی آراستگی یافت درین جشن دل افروز خان جهان منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز
شد خواجه جهان بخدمت بخشیگری ممتاز گشت روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافه شدند
راجه برسنگدیو یوز تولیغون پیشکش کرد در جمیع جانداران از انسان و حیوان تولیغون میشود و لیکن در حیوانات خوش نماست
و بر قدر شی می افزاید و در انسان بخلاف آن زشت و مکروه می باشد. باز و جره و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک
و دراج و یوزنده و طاوس و آهو و چکاره تولیغون دیده شد از غرائب وقائع آنکه جلال مسعود پسر کیسو ودیعت حیات سپرد
و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی در حالت احتضار فرزند و [illegible] افیون خورده بعد از فوت پسر بیکدو ساعت رحلت نمود
و متعارف این حال لعل کلاونت از عالم گذشت و او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر می ساخت و افیون از دست او بخورد
بعد از فوت لعل افیون خورده رفیق راه عدم شد در هنود و ستان رسمی است مستمر که زنان بعد از مردن شوهر زنده باتش
در آمده جان فدای محبت بسیار زن و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زنان و کنیز زنده باتش در آمده باستقلال تمام سوخته
اند اما از مادر نسبت بفرزند شنیده نشده درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیه قائم خان پسر مقیم خان را در عقد
ازدواج خود در آورده بپادشاه محل مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خان را بجای او صوبه
صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار بافضل خان پسر شیخ ابو الفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان
لالا بیگ نام داشت از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و آن حضرت بفرزند
بلند اقبال خود حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی بود کارهای عمده از و متمشی میگشت در سلمانی و حق
پرستی رسوخ تمام داشت درینولا مهابت خان باستیصال رانا مشهور دستوری یافت دوازده هزار سوار مجدد با سرداران
کاردیده بکومک او مقرر گشتند با پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و بندقچی و توپ و گجنال وغیره و شصت زنجیر فیل و بیست
لک روپیه خزانه عنایت شد و منصب مهابت خان سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت خلعت و اسپ و فیل و کمر مرصع
خنجر مشار الیه عنایت نموده دیگر امرا که بکومک او تعین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ و فیل و خلعت و خنجر مرصع
لطف نموده بمبارکی رخصت فرمودند میر خلیل الله پسر میر میران یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته
بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خانی ممتاز گشت درین تاریخ خانخانان
سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید
قیمت آنها سه لک روپیه شد سوای جواهر اقسام نفایس ازین جنس بنظر در آورد و راجه مان سنگه دستوری یافت که

بر سر فرمان روائی تمکن جسته حکم باحضار آن خون گرفتها فرمودند یکے ازانها میرزا محمد اوزبک بود و دیگرے بداغ ترکمان که
درین زودے از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابتخان عرض کرد که تا یکے ازینها هویدا جان بخشی مطمئن خاطر
نشود ممکن نیست که حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد که میرزا محمد را قول داده بازپرس نمایند. واو بعد از
اطمینان قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروض داشت و بعد از ثبوت نورالدین ولد آصفخان مرحوم محمد شریف پسر
اعتمادالدوله و دو شیند وسے اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و صلابتخان بعرض رسانید که اگر حضرت در مقام تفحص
و بازپرس در آیند کس بسیارے بقتل میرسد مناسب دولت آنکه آن نوشته سند وسے اعتبار خان ناخوانده بآتش اندازند
تا پرده ناموس بندگان دریده نگردد آن حضرت این التماس او را مبذول داشته موافق مدعاے او حکم فرمودند. در باب
حکیم فتح الله حکم شد که تشهیر کرده بر خر واژگون سوار سازند. منزل بمنزل باین رسوائے می آورده باشند. از غرائب آنکه
قاسم لنگ که بخطاب دیانت خانی سرفرازے داشت و با حکیم فتح الله نفاق خاطر ظاهر بیگر در روزے او را بنا بر دولت خواہے
مشوب ساخته عرض نمود که در هنگامی که حضرت بر راه سواد سے کمر کرده آواره دشت ادبار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت
در آنست که ولایت پنجاب را باد داده این صحبت را کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد و طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند
ده پانزده روز نگذشته بود که آن بے سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد سوگند دروغ کار خود کرد در حین جلال اباد
محل نزول رایات جلال گشت خیرت خان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افگنده در یک روز سیصد
جاندار از قوچ و کوهے و غیره شکار فرمودند و شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت از تربیت یافتهای
حضرت عرش آشیانیست آثار اقتدار بر ناصیه درین دولت معید خدمات شائسته گشته شمشیر پاسے بپایان زده بمناصب عالے
و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد در ینولا بخطاب
خان دوران صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه مرحمت نموده
از مقام باباحسن ابدال رخصت آن صوب فرمودند میرخان پسر دولتخان لودی را که بمنصب سه هزارے و خطاب
صلابت خانی عز اختصاص داشت بخطاب والاے خانجهان بلند مرتبه گردانیدند. دوازدهم ماه شعبان بدار السلطنه
لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد میر خلیل الله ولد میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله وسے که سلسله ایشان از غایت
اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگے و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده
دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزارے ذات و دو صد سوار سرفرازی یافت. دوازده هزار روپیه مدد خرج
عنایت شد در ینولا آصف خان التماس ضیافت نمود و بالتماس او بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند
موازے ده لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و جهاز فغفورے و ختائی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد
برگزیده تتمه را بخشیدند مرتضے خان از گجرات انگشترے لعل بدخشانے که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل
تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستاده بود مقبول
خاطر مشکل پسند افتاد والحق تا حال مثل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر قطبے شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال
و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن این حال فرستاده شریف مکه
با مکتوب محبت طراز و پرده در خانه مبارک رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف فرموده بمستمندان بیوتات

بود و اندک بدستی بر پشت جانب قفس مانده بود و دندان بالا در دو دندان پایان از میان لب نمایان بود و رقم وجیه رقم غلط بود

و ناخنهاسے دست و پا درست و خط پرکارسے در میان نکر بنوسع که انگشت وسطے در میان آن درست نشسته معلوم شد

که بسبب این جهت ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از آن که بعد از تفحص تحقیق پیرسے را از دیهے آوردند خاسے از

معقولیت و شعور بود احوال خواجه تابوت از او پرسیدم گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان

جلال الدین منکبرنی این مرد شهید شده و العلم عند الله و در بنولا ارسلان بیگ نام اوزبک حاکم کهمرد آمده سعادت زمین

بوس دریافت و سرکار سیوستان را به تیول او مرحمت نموده بدان صوب رخصت فرمودند در خلال این حال خبر رسید که

میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده

بعد از آن میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته و پس از او میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع

و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناسب مناسب اختصاص یافتند. روز جمعه هفتم جمادی الاول بهارک

از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی

خبردار باشد و از سوانح بداندیشیهاء اداران خسرو و گرفتار شدن آنها و اقامت عمل زشت خویش بقصاص رسیدن و تفصیل

این مجمل آنکه در ابتدا او زے چند خسرو را با امیر الامراء آصف خان حواله فرمودند و مقرر شد که یک روز مردم امیر الامراء و

یک روز ملازمان آصف خان پاس دارند در روز نوبت آصف خان نور الدین محمد پسر عم او با جمعے از نوکران او پاسبانی

سے نمودند و در جاسے که خسرو سے بود نور الدین تنهاسے رفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه

قابو بدست افتد بترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود

و امیر الامراء بجهة بیمارسے در لاهور توقف گزید و آصف خان را بمنصب وکالت بلند پایگے بخشیدند خسرو را حواله اعتبار خان

خواجه سرا نمودند نور الدین مذکور فتح اللہ پسر حکیم ابو الفتح را که درین ایام بندگان حضرت باوسے لطف بودند با خود

درین مطلب متفق ساخت و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شده و بنده دوسے اعتبار خان را که صاحب

اهتمام مردم او بود در خلوت نزد خسرو راه داشت با خود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را درین پیوند دولتی متفق

سازند بنده دوسے نذکره در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانے بجبهه او فرستند و در طومار فدائیان نام ثبت شود و مدت

پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشتند. و تا بحدّ قریب چهارصد کس در زمره فدائیان انتظام یافته بودند و دولت خواهان

ازین مقدمه آگاهی نداشتند و بداندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت

کرده خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقاً یکے از اینها بتقریبے از رفقاسے خویش رنجیده

بر مهوسے توسط خواجه ویسے دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم راز این مقدمه آگاه میسازد و او در لمحه

بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا میے نماید و شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر والاقدر رفته

حقیقت را معروض میدارند و مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافته بمنزل صلابت خان میرود و آنچه شنیده بود در

مذکور میے سازد بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهے رسانید آن حضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیده از وے

سرچه تا متر آمده سعادت کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابت خان

معروض داشت که لحظه پیش ازین آصف خان نیز بمنزل [illegible] آمده و این حرف را با بنده سا[illegible] [illegible] حضرت [illegible]

غائبانه در سلک بندهاے درگاه منتظم ساخت و دران یورش مصدر خدمات پسندیده گردید و چون خانخانان مظفر و منصور ازان
یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لائق سرافراز گردید و در ریعان ایام صبیه میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و
چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از اکبرآباد متوجه فتح دکن گشت و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا
دستوری یافت و علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر گشت و حضرت التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیر افگن
اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش
بفتنه جوئی و شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب
و سداد ثابت قدم پایه بحال خود دارد و الا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقاً قطب الدین خان
از طرز سلوک و معاش او بدگمان گشته هر چند بحضور طلب نمود عذرهاے دور از کار پیش آورده اندیشه فاسد بخاطر
راه داد و قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرضه داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد
و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعے که در هنگام رخصت حکم شده بود بسزاے کردار ناهنجار در آرد [illegible]
او [illegible] قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بے توقف و تامل جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان که تیول شیر افگن
مقرر بود شد و از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته میرسید در وقت ملاقات
مردم هجوم آورده دور او را فرو میگیرند او میگوید که این چه روش تزوک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه
شد سخن سے پرداز د شیر افگن از چهره حال نقش عذرے استنباط نموده پیش از آنکه دیگرے دست بکار برد گرم و گیرا
شمشیر کشید و بر شکم قطب الدین خان زخم کارے می زند چنانچه روده هاے او بیرون مے افتد و او بهردو دست
شکم را گرفته باواز بلند مے گوید که حرام خوار را مگذارید که بدر رود آینه خان کشمیرے که از بندهاے عمده بود و از شجاعت جلادت
بهره تمام داشت اسپ را برانگیخته زخم شمشیرے بر فرق او میزند شیر افگن شمشیر [illegible] بر آینه خان زد و کارش تمام میسازد
درین وقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند و جهانگیر قلی خان صاحب
صوبه بهار بجاے قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار مقرر گشت و از
غرائب آنکه در حواے [illegible] مسجد و غریب خانه عنکبوتے بنظر آن حضرت در آمد که بکلانی خرچنگی بود و گلوے مارے که به درازی
دو ذرع شمرے باشد گرفته مے فشارد لحظه توقف فرموده تماشا مے کردند تا مار جان داد چون کرر بعرض رسید که در
نزدیک و رباطیان که سر حد کابل است کوهے واقع شده و دران کوه سمجے ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیز [illegible]
مدت هفتصد هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان مے دهند و اعضاے او از هم ریخته و مردم رفته او را مے بینند و زیارت
مے کنند و خصوصیت [illegible] که هرگاه پنبه را از زخم برمے گیرند خون ترشح مے نماید و تا همان پنبه را بالاے زخم
نمے نهند خون نمے ایستد چون این حرف غرابت تمام داشت براقم اقبال نامه حکم اشرف شد که بدانجا رفته به تعمق
نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آنچه باشد بعرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم جراحے
نیز همراه کردند کمترین بشش منزل مسافت طے نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعے از سادات شیراز
در انجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه تابوت رفت و در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم از زمین بلند [illegible]
گرفته بالا کشید و بسر آمدم در عقب ایوان حجره مربع چهار ذرع در چهار ذرع [illegible] تختے [illegible] نهاده بودند
آن در [illegible] شده تابوتی بنظر در آمد چون تخته از بالای تابوت برگرفت میت [illegible] اسلام [illegible] خوابانیده اند دست چپ [illegible]
سیم ذرع [illegible] عضلاتش تمام [illegible] استخوان کشیده [illegible] پوست آن [illegible] نمایان

[illegible]

داشته که نسبت دادن این بیچ احدی در خور نیست تا به صاحب چه رسد اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه آسیر در اموال
راجه علی خان برآمد و بدست خواجه ابوالحسن افتاد و خواجه درین ایام بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آن حضرت در میان مجلس
اورا پیش خوانده نوشته او را بدست او داد که بخواند و او هم چشم از تیغ آن پوشیده بی ملاحظه تمام را فرو خواند استادهای
پایه سریر خلافت دهان بلعن و طعن گشوده بد آنچه سزا او بود بزبان آوردند هر چند استحقاق انواع و اقسام سیاست
و خواری داشت باز همان النسبت عنایت عرش آستانی بفریاد او رسید و جاگیرش تغییر فرموده روزی چند از چشم
انداخته نظر بند داشتند درین هنگام تا انجام جشن جلوس شاهزاده سلطان پرویز زنگ زدای دلهای خاص و عام گشت
بعد از فراغ جشن جلوس خاطر فیض اثر به نشاط شکار رغبت فرموده بجانب کربال که از شکارگاههای مقرر صوبه
پنجاب است نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز به نشاط شکار پرداخته عنان معاودت
بدار السلطنه لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جانور از نخچیار کوهی و برکوهی و نیله گاو و گور خر و آهو شکار
و بره کوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر آمد که بیست و یک من بوزن خراسان باشد
و نخچیار کوهی دو من و سه آثار برآمد که هفده من خراسان باشد و گور خر نه من و شانزده آثار که هفتاد و شش من خراسان
باشد نیله گاو چهارده من که یک صد و دوازده من خراسان باشد در خلال این حال از عرایض واقعه نویسان صوبه بهار
بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد و جهانگیر
قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید وقایع

سال دوم از جلوس اقبال قرین

روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری
نیر اعظم بخانه شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرموده جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاه
جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب هشت هزاری عنایت نموده علم و نقاره و طومان طوغ مرحمت شد هفتم شهر ذی حجه
ساعت مسعود و زمان محمود رایت عزیمت صوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت
در کوه بیده دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمی روید ظاهرا ازین سبب کوه بیده دولت میگویند و از وقایع
آنکه چون امیرالامرا را بیماری صعب روی داده و در کار بالفعل انتساب نتوانست آمد درین تاریخ آصف خان را بمنصب
وکالت فرق عزت برافراخت خلعت خاصه و قلمدان مرصع لطف فرمودند و خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی سرفراز شد
روز پنجشنبه نهم صفر باغ شهرآرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ
مذکور نثار کنان تشریف بردند و فقرا و محتاجان کام دل برگرفتند و در پهلوی باغ شهرآرا باغچه طرح افگنده جهان آرا
موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب گیهان
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه داشت منهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علیقلی بیگ استجلو که
بخطاب شیرافگن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت و او را نیز بندهای پادشاهی که همراه قطب الدین خان
بودند بقتل رسانیدند و تفصیل این اجمال آنکه علیقلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه شاه طهماسپ صفوی
بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح ته بود پیوست و خانخانان

سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران سرشته مهامت به تسخیر ملک رانا تعیین شده و چون شورش خسرو درمیان آمد
حکم اشرف شده بود که جمعی از بندهای بار سر آن مهم گذاشته خود با آصف خان متوجه دار الخلافه اکبرآباد گردد درین وقت که میامن
اقبال بیزوال اطفای نائره خسرو شده حکم فرمودند که فتح آن عزیمت نموده متوجه درگاه والا شود در روز چهارشنبه نهم صفر بیاری
داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان داربا گذرانیدند تا همراهان خود را با آن عقوبت دیده از عمل زشت
خویش عبرت برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر گرفتار شدن حضرت عرش آستانی
و شورش خسرو شنیده حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده و شاه بیگ خان
با اعتماد اقبال روزافزون باستحکام برج باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پاس همت افشرده بالای ارک
جای بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده نماید و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده همه روزه افواج ترتیب
داده بمقابله مقاتله بیرون میفرستند و آثار غلبه و تسلط ظاهر میسازد چون این خبر در لاهور بمسامع جلال رسید فوج گلانی
بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان ترتیب فرموده قرا خان ترکمان و تخته بیگ کابلی که بخطاب سردار خانی
اختصاص داشت با دیگر امرا و منصب داران کومک تعیین نمودند پیش از آن که افواج ظفر قرین بقندهار رسد لشکر قزلباش
ترک محاصره نموده بمحال متعلقه خویش بازگشتند بنابر آنکه دارای ممالک ایران شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار
و محاصره نمودن قلعه مذکور نپسندیده رقعه بنام حسین خان بیگلربیگی خراسان و ملک سیستان و غیره بمصحوب حسین بیگ نامی
فرستاد که دست ازین اراده باز داشته هر کدام بجا و مقام خود شتابند و لشکر را از گرد قلعه برخیزانده خود بخدمت بندگان
حضرت رفته مراسله که در عذر این جرات و گستاخی نوشته شده بگذرانند درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت
زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و شاه بیگ خان روانه درگاه والا
شد و بعد از چندگاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف نمودند و درین تاریخ شاهزاده پرویز
از مهم رانا با گوکلیان آمده سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرفراز گردید مقرب خان
نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت فرمود از شاهزاده
مرحوم سه پسر چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث دوم بایسنغر سوم هوشنگ درین تاریخ میرزای پسر دولت خان لودی
که نوکر عمده خانخانان عبد الرحیم بود در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پرورش ظاهر میکرد و در محاورات
بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه
آمده دولت زمین بوس دریافت منصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند درین سال مرتضی خان
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی ولایت بنگاله از تغییر راجه مان سنگ
بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع عنایت فرمودند و منصب او پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد
دو لک روپیه بعنوان مدد خرچ بمشار الیه و سه لک روپیه بگوکلیان او مرحمت نمودند و هم درین تاریخ صبیه شاهزاده شاه مراد برادر
خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرمود و یک لک و سی هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی
یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرائب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که
براجه علی خان نوشته و از خبث طینت حضرت عرش آشیانی هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه که بر زبان قلم آمده بی محابا

خیمهٔ خود برآمده هر دو دست دیده در آستین باد پاسبان اقبال سود آن حضرت فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایت و مرحمت که هرگز در
مخیلهٔ او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمهٔ شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دار السلطنة لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده محال
تباه از ناوردگاه برآمده سرگشتهٔ بادیهٔ ادبار گشت از همراهان خود کنگاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت
بودند گفتند که ولایت میان دوآب و پرگناتی که دران سمت واقعست تاخت و تاراج کرده بجانب دار الخلافه اکبرآباد باید شتافت اگر
کاری از پیش رفت فبها و نعم و الا بجانب ولایت شرقیه باید رفت و ممکن نیست که از راجه مان سنگه نیز معاونتی و مددی بشما برسد
و درین سیر و تردد بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز دارند حسن بیگ گفت که این
کنکاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت هرچه از اسپ و آدم دران حدود هست یکی نیست و بالقول خزانهٔ من در قلعهٔ رهتاس
موجود است بمجرد رسیدن بجهد ده دوازده هزار سوار مغل کارآمدنی در خدمت شما فراهم میآیند اگر پادشاه از پی
شما بیایند جنگ را آماده ایم و اگر این حدود را بشما ارزانی دارند چندی بروزگار در ساخته انتهاز فرصت و قابو را طلبگار خواهیم بود
تا آنچه نصیب است از نهانخانهٔ تقدیر چهره‌گشا گردد فردوس مکانی بابر پادشاه و جنت آشیانی همایون پادشاه بیاوری همین کابل فتح
هندوستان کردند کسی را که از کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معهذا ایشان خزانه نداشتند و من چهار لک روپیه
در رهتاس دارم و پیشکش حکیم چون عنان اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار آن بسیار برگشته روزگار سپرده بود کنکاش او را مرجح داشت
و افغانان جدائی گزیده بجانب هندوستان رفتند و او بار کشیده خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب عبور نموده خود را
برهتاس رساند چون باطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشتهٔ جاگیرداران و کروریان و غیره از حدود متعلقهٔ خویش خبردار بوده
هرجا ازو اثری ظاهر شود سعی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد نخست بگذر شاهپور رفته خواستند که
ازان گذر عبور نمایند هرچند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سودهره رفتند چون شب بود مردم او به تفحص و تردد بسیار یک
کشتی بی ملاح بدست آوردند و کشتی دیگر پر هیمه و کاه یافتند و ملاحان کشتی هیمه را بلطف و عنف راضی ساخته برین کشتی سوار شده خواستند
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را در میان دریا بجائی بردند که بر ریگ نشست و خود با در آب جسته بشناه
گذشته این خبر بمردم سودهره گفتند و چودهری و مردم سودهره میر ابو القاسم نمکین را که در پرگنهٔ گجرات بود خبردار ساختند
و او با دیگر منصبداران خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسید و بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات
بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ بخشش کسی پیش نبودند لا علاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه سلخ شهر محرم هزار و پانزده
هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو برگشته بخت
و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود را بدرگاه والا حاضر سازد در روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بتورهٔ چنگزخانی
از طرف چپ پیشگاه قهرمان جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست چپ او استاده کردند و خسرو در میان
هر دو استاده می‌لرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه‌گوئی و ژاژخائی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون غرض او پیشگاه
خاطر فیاض پرتو افگند بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم
را در پوست خر کشیده و اژگون بر درازگوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش
از چهار پهر زنده نماند و بر پشت خر جان داد و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بر دور شهر میگردانیدند از غایت بی آزرمی پوست سگ برو کشیدند و در کوچه و بازار
از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت بکشش می انداختند تا آن روز و آن شب زنده ماند و روز دیگر حکم شد که از پوستش برآورند در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست
افتاده بود بهر حال جان برد چون در پرگنهٔ بهیروال شیخ فتح کرده بود حسب الالتماس شیخ در انمقام پرگنه آباد ساخته فتح آباد موسوم فرمودند و شیخ عنایت کردند و شیخ بخطاب
مرتضی خانی سربلندی یافت و جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و عناد بودند بجهت سیاست و عبرت حکم شد که از باغ کامران تا در قلعه در رسته دارها نصب کرده بر آن دارها کشیدند

جهانیان را فروغ آرا آسمانی یافت باشتباه افتتاح این عقده دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم
بدان صوب رخصت فرمودند و آصف خان به اتالیقی شاهزاده سربلندی یافت و محمد قلیچ خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت
برافراخت و دلاور خان افغان را بحکومت لاهور سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند و وزیر خان را بحکومت و دیوانی ولایت
بنگاله و تقسیم جمیع آن صوبه دستوری یافت **ذکر سوانح سال اول از جلوس ابد قرین** یازدهم شهر ذی قعده هزار
و چهارده هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و نخستین سال از جلوس همایون مبارک و فرخ آغاز
شد و افسرده دلان خاک نشین را امروز بازار نشاط گرمی پذیرفت **ابیات** درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند * جهان جوان
شد و یاران بعیش بنشستند * بساط سبزه لگدکوب شد بپای نشاط * ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند * و بآیین حضرت
عرش آستانی دولتخانه را با قمشه گرانبها و انواع ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب یافت و نثار و زر بهر روز یکی
از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند از اعاظم سوانح که در مبادی این سال پرتو ظهور افکند گریختن
شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر والا قدر و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیای سلطنت موهوم ز راز خاکی
خوش آمد گویان خانه برانداز آشفته و سراسیمه گشته این ماخولیا در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت رمیده متوحش میبود
هرچند آن حضرت بخوشنودی او سعی شفقت و التفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بیشتر متوهم و متردد میزیست تا آنکه شب یکشنبه
هشتم ذی حجه بعد از انقضای یک ساعت نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار الخلافه بر آمده راه ادبار پیش
گرفت و بعد از لمحه امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته این خبر موحش را معروض داشت نخست رای جهان آرا چنین اقتضا
فرمود که بادشاهزاده جوان بخت شاهزاده خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح
دولت در نیست که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر الهام غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو افکند که شاهزاده عالمیان
را بجای خود سربراه دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت ایشان بازدارند و موکب اقبال بهمعنان فتح و فیروزی بتعاقب
او شتابد و باین عزیمت مصاحب شیخ فرید بخشی را با اکثری از امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند بطریق منقلا
رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای شب رایت فتح و فیروزی را برافراشتند در سواد شهر میرزا حسن پسر
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق سبقی بود و در ظلمت ادبار راه گم کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفتند و در زندان
مکافات مقید و محبوس فرمودند اهتمام خان کوتوال بقراولی و خبرگیری مقرر گشت و از نواحی متهره حسن بیگ بدخشی که بحکم اشرف
از کابل بدرگاه والا میآمد بخسرو دوچار شده بفسون آواره راه رفته آواره بادیه ضلالت میگردید و در مخاطبات خان بابا گفته
مدار اختیار خود در القبضه اقتدار او حواله مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نبود و از طلب استشمام بی عنایتی
مینمود و در اصل سرشت بدخشیان الفتنه و شورش مجبول است قرار بهمراهی او داده با سیصد جوان بدخشی عطف عنان نموده
طریق بی [illegible] و کفران نعمت پیش میگیرند در اثنای راه از سوداگر و غیره هر کس پیش آمد اموال او را غارت کرده و سپاه را با لشکر
بیداد سوختند دار و دل مظلومان اندیشه نکرده سطر راه ادبار پیمود خصوص اسپان سوداگری و طوایل بادشاهی هرجا بنظرش
در میآمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و پیاده را سوار ساخته همراه میگرفت قضا را دلاور خان که بحکومت لاهور سرفرازی
یافته رخصت شده بود در مقام پانی پت خبر آمدن خسرو از رعیت شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانید و بسرعت هرچه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر از رسیدن او بلاهور در آمده باستحکام قلعه و
برج و باره پردازد و عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت لیکن توفیق نیافت و فرزندان را از آب گذرانیده
خود با دلاور خان همراه [illegible] بالجمله دلاور خان بشتاب لاهور شتافت و پیش رفته خسرو [illegible] هرچه تمامتر طی مسافت نموده بجانب
لاهور رخصت ادبار کشید شیخ فرید بسر در دنبال او دوید و بقوکی میرفت و سرخیل امرا و مهابت خان از خصوصیتی که با شیخ داشتند حرفها بمحل معروض [illegible] از او انها در تحاسب متهم

ابوالهم گفتار ناپسندیده و خویش انتساب جمال دهر به تیغ برده بود در نبولا آمد بفرق خدمت بسجود قدسی آستان نورانی ساخت
و بخطاب امیرالامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سرزمینت نیلک سود و مهر اشرف اوزک را بجواهر بیتی آراسته بدست
مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند و میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیرالملک اختصاص
بخشیده و با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک ساختند میرزا غیاث بیگ بخطاب اعتمادالدوله سرفرازی یافت و شیخ
فرید بخاری را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده بوالا پایه میر بخشی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات
موسویت و در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی امام اعتبار یافته پیوسته بیامن تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده
بمنصب میر بخشی فرق عزت برافراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشی بود و وزیر شان و چندسال دفتر تن راکه لازمه خدمت
دیوانیست از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را به ارباب طلب تنخواه مینمود و ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته
و سنجیده بود و بزرگی و دولت از وفور شرف داشت و او از بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض
بر روی خلق باز کرده هر که باو رسیدی چهره ناکامی در آئینه خیال ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شد که اساس این
دولت ابد توأم استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت راجه مان سنگه را مراحم بیکران اختصاص بخشیده
خلعت فاخره با ... رقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی بنگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
را بانواع عواطف ... اقسام نوازش سرافراز و ممتاز ساخته در ملازمت اشرف نگاهداشتند و زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی بخطاب
مهابتخانی سرفراز ... و شیخ قطب الدین دختر زاده شیخ سلیم فتحپوری که کوکلتاش آن حضرت بود بخطاب قطب الدین خانی
ممتاز گشت و شیخ حسن ... بنیا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت میرزا جعفر مخاطب بآصفخان از صوبه بهار آمده دولت
آستانبوس دریافت و نیز میرزا بدیع الزمان بن آقای لاسی مشهور است در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده
بوسیله خویش میرزا غیاث الدین علی آصفخان بسعادت زمین بوس حضرت آستانی سرفرازی یافت و منصب ...
عنایت فرموده بتعینات بنگاله ... نمودند و در شورش بنگاله که معصوم کابلی و قاقشالان باغی شده مظفرخان را بقتل رسانیدند
جعفر بیگ و خواجه شمس الدین ... افتادند و آنها هر چند خواستند که ایشان را با خود متفق سازند و رعایت نمایند راضی شده
بحیله خود را خلاص ساخته بدرگاه ... شتافته آمدند و حضرت عرش آستانی را ازین ادا خوش آمده در مقام تربیت در آمدند و در
اندک مدت بخطاب آصفخانی و منصب میر بخشی ترقی و تصاعد نمود تا در آخر بوالا پایه دیوانی کل سرافرازی یافت بهمه نوع
قابلیات آراسته بود و شعر را خوب میگفت و نثر را پسندیده مینوشت باین چند بیت از واردات اوست **قطعه** ...
غمهای دل ما چو نداشت + آفریدند برای دل ما صحرا را + رسید منتظرم گرد ... زنشست + که آشنای دل خود کنم تسلی را +
ابیات جعفر ره کوی یار روانست + مشکل که دگر باز نشیند + سلاح جنگ در دستش چنان بست + که گوی یه جو شیر از پنجه
رست + نوشتن جام شب در چشم ساقی + اثر از می چو می در شیشه باقی + ز شوق انچه انجا دید فرهاد + مرا انجا قلم از دست
افتاد + دگر را در بیابان خطرناک + زتب ... تا د اندر جگر چاک + چو دست ... شد زخاره + نفسها او فتاد اندر شماره
مسیح ... بیابان + امانت دار گنج آب حیوان + لبالب کوزه ... زسر درد + بنزدیک لب هر یک جو آورد + بسوی
آن یار دگر کرد اشارت + چنین تا زندگی شان شد بغارت + بیا این گاه شان خضر استاده + ... دمی از زندگی ... کرده خود با سکندر +
نهاد آئینه دل او برابر + وزو نسخه گرفت از عکس اسرار + **ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای** ... چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت
عرش آشیانی بتوجهی که آن حضرت باستیصال رانای مخذول بود بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت حضرت شاهنشاهی ...
... فرموده بودند ... ایشان بسر دل نهاد ... استیصال ... تحت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد سوم اقبالنامهٔ جهانگیری از ابتدای سلطنت شهنشاه عدالت دستگاه نور الدین محمد جهانگیر بادشاه تا انتقال
[illegible] ایشان شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زیبندهٔ افسر خلافت و کشورکشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال
مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت سربرکشد شمع دانشش بفروغ
انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسردگیهای
جهان بی آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد و کشتزار دین و دولت به آبیاری همتش تشنه لبان بادیهٔ ناکامی را
سیراب امید سازد و از فیض معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و بدستیاری سیاست خاربن فتنه و آشوب
از بیخ و بن برکنده آید انتظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بحسن کافی و راستی جبلی او منوط و مربوط گردد
چون استعداد استحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاده دست قدرت بود
روز پنجشنبه بتاریخ یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان
رصدبند بود در ارک دار الخلافه اکبرآباد حرسها الله تعالی عن المکاره و الآفات تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس
جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبهٔ جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی
سامعه افروز گشت سکهٔ دولت و اقبال باسم همایون چهرهٔ مراد افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت
شاهنشاهی زبان را در بارگاه [illegible] من در و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند آرزومندان
جیب نیاز را گوهرآمود ساختند زرهای سکه که بنازوری چهرهٔ مراد افروخت خطاب مستطاب القاب ابوالمظفر نور الدین
محمد جهانگیر بادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص
داشتند و سران سپاه که در صوبه جات مشغول خدمت [illegible] و جان فشانی بتقدیم رسانیده بودند و بقدر شایستگی
خویش بازدیاد مراتب و مناصب بفرق عزت برافراختند جبین اخلاص بندها بسجدهٔ شکر این موهبت نورانی شد
زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید پیشتر ازین شیخ خواجه عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی
او را از برای نصایح در راه [illegible] همراه مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخاطر
آن [illegible] اغوای ایشان گشته در [illegible] که آن حضرت بخدمت پدر بزرگوار خود [illegible] آمده از

منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گشت نوزدهم تیر نوزده زنجیر فیل پیشکش کرد قلیچ خان سعادت آستان بوسی دریافت و ایالت
سرکار جونپور بسعی آن رکن السلطنة مقرر شد چونکه راجه راج سنگه در استیصال طائفه بودیله تردد وات پسندیده ظاهر ساخته بود
بمنصب چهار هزاری بلند مرتبه گردید مرزا فریدون برلاس بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز شد در پنجم شهریور ماه
سکینه بانو بیگم همشیره آن حضرت که از والده میرزا محمد حکیم بعالم وجود آمده بود ودیعت حیات سپرد در شانزدهم حکم شد که
دیوانیان عظام صوبه بهار را در وجه جاگیر خان اعظم تنخواه نمایند و شاهزاده سلطان خسرو بوالا منصب ده هزاری فرق امتیاز برافراخت
و نقاره و تومان توغ ضمیمه مرحمت شد و راجه مانسنگه باتالیقی شاهزاده مذکور عز اختصاص پذیرفت و منصب راجه هفت هزاری ذات
و شش هزار سوار مقرر گشت و مهاسنگه نبیره او بمنصب دو هزاری و سیصد سوار سرفرازی یافت و درین ولا حکم شد که دیوانیان
عظام و بخشیان کرام و متصدیان سرکار جهات مالی و ملکی را بعرض شاهزاده ولی عهد رسانیده بصوابدید آن قرة العین خلافت حسن
انجام بخشند و تصدیق منصب جاگیر تا بمهر ایشان نه [illegible] اعتبار نیابند و چهارم مهر سعید خان پسر او و ابو القاسم خان نمکین بسعادت
زمین بوس سرفرازی یافتند میرزا غازی پسر میرزا جانی که از تته آمده بود بدولت سجود قدسی آستان جبین سعادت نورانی
ساخته مشمول عواطف خسروانه گردید و پیشکشهای خود را بنظر اشرف گذرانید و بتاریخ هژدهم به میرزا غازی کمر مرصع و بابو [illegible]
اورنگ نیز کمر مرصع و بعابدی خواجه جدهر مرحمت شد

داستان شنقار شدن خاقان ممالکستان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه

بیان این داستان صاعقه افروز ذکر این سانحه طاقت سوز خرد
دانش گزین و زبان سخن آفرین بر نتابد حوصله را عرصه خیال تنگ و اندیشه را پای جولان لنگ دل سوخته و جگر گداخته را چه یارای
این کار زبان نوحه پرداز [illegible] اچه سامان این گفتار آن را که روزگار از پیشگاه دولت رانده و بتیره روز بینوائی نشانده بخت از سر
و مراد از بر رفته کجا سر و برگ سخن سرائی و عبارت آرائی است از زبان نمک پرورد او مرثیه خوانی نیاید سه شاه بایستی تا مدح خود از من شنود
نه که من مرثیه اش گویم و دشمن شنود چه چون بیان وقائع و عرض سوانح ناگزیر تاریخ گذار است قطره چند خون سوخته از دیده بیرون دادم
و دل شوریده را دست نوازش بر سر نهادم رفت آنکه چون او دیگری نیاید امید که جانشین او دیر سال از ثمر دولت برآساید بتاریخ دوازدهم
ماه آبان سنه پنجاه الهی مزاج مقدس قدری از مرکز اعتدال انحراف پذیرفت حکیم علی که سرآمد اطبای روزگار بود بحکم آنحضرت متصدی علاج شد و تا
هشت روز دست تصرف کوتاه داشت و طبیعت را بحال خود گذاشت که شاید بقوت خویش دفع مرض تواند نمود چون بیماری باشتداد و امتداد
انجامید روز نهم بمداوا پرداخت و تا ده روز دیگر چنانچه بایست معالجات بکار برد سودمند نیفتاد و باسهال منجر شد و درین مدت آن
شیر دل قوی همت با وجود کمال ضعف را انجمن دیدار از منتظران پایه سریر خلافت باز نگرفت پیوسته بجلوه جمال جهان آرای آخرین آرام بخش
خاطرهای شوریده میشد و آناً فآناً ضعف قوی و مرض مستولی میگشت روز نوزدهم دست از علاج باز داشت و از بیم آنکه مبادا پرستاران حرم سرای
خلافت در اشتعال آتش عصبیت عنان اختیار از دست داده قصد جناب او کنند آنحضرت را بجا [illegible] گذاشته در حمایت شیخ فرید گریخت شب چهارشنبه
دوازدهم جمادی الآخر هزار و چهارده هجری مطابق چهارم آبان ماه الهی سنه که عمر گرامی بشصت و چهار سال قمری رسیده بود که در شهر آگره
آن روح مجسم بعالم علوی خرامید و آن مسند نشین مسند خلافت سریر آرای ملک بقا گشت و سایه بذات پیوست روز تجهیز و تکفین نموده وجود مطهر آن
نور [illegible] الهی را در باغ سکندره بجوار رحمت ایزدی سپردند ولادت گرامی او در نهصد و چهل و نه هجری و جلوس اشرف در نهصد و شصت
و سه و شنقار شدن بیکهزار و چهارده اتفاق افتاد ازین سه تاریخ مستفاد می شود شب یکشنبه پنجم رجب است ولادت ۹۴۹ بفرصت اکبر جلوس ۹۶۳
فوت اکبر شه ۱۰۱۴ و این تاریخ از مصنف [illegible] است سه فوت اکبر سنه [illegible] تاریخ فوت اکبر شاه [illegible] جلد دوم تمام شد

بهانهٔ شراب میداد ندا از بوسی آن نفرت گزیده دلشکستگی ظاهر میساخت و تاریخ بیست و هشتم شهر شوال سنه
و سیزده هجری که عمر گرامی به سی و سه سال و شش ماه رسیده بود روح پرفتوح او بنزهت سرای جاوید پیوست و از غرابت
آنکه هر سال در ماه رمضان ترک شراب کردی و روزه داشتی و شبها نماز تراویح گذاردی و قرآن شنیدی و درین سال
خون بسته بود و او برگشت و توفیق این سعادت نیافت و شبهای رمضان شراب خورد و قرآن نشنود امید که غریق بحر
رحمت ایزدی باد و سه پسر و چهار دختر ازین شاهزاده یادگار ماند پسر نخستین طهمورث دوم هوشنگ سوم [illegible]
سعادت بانو بیگم از صبیهٔ سلطان خواجه بلاسی بیگم از دختر قلیج خان بالی بیگم و از والدهٔ هوشنگ بهمان بیگی از ما در طهمورث
صبیهٔ خانخانان که در عقد ازدواج شاهزاده بود و تعلق مفرط باو داشت بتیاسی بسیار درین مصیبت ظاهر ساخته خواست
که قصد خود کند لیکن تمام محافظت احوال او نمودند و جمعی که محرک شراب خوردن او بوده در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام
میدادند خانخانان همه را محبوس ساخت و بعد از دو سه روز باشارت خادمان محل فرمود که شاگرد پیشه بضرب سنگ و چوب
و مشت و لگد بخواری و رسوائی کشتند سر حلقهٔ ارباب فساد برادر شمسی زادهٔ خواجگی فتح الله و دیگر میرشاه قلی توسنی که
در زوال بندوق شراب میرسانید علی بیگ ندیم مبارک کنار پسر شجاع بیگ کابلی با دو سه خواجه سرا و دو نفر چیلهٔ دیگر
بخدمت نزدیک قیام مینمودند بعقاب رسیدند صبیهٔ خانخانان اگرچه تا امروز زنده است لیکن سراپای خود را به داغ
مهجوری سوخته و لباس کرباس سفید پوشید چون این خبر جانکاه بعرض خاقان حقیقت آگاه رسید اصلا چون [illegible]
بر چنین همت نشکستند و چنین مصیبتی جگر کوز را تاب برداشت آن هیبت صبر نمودند و روزگار بزبان حال او [illegible] زود
عالم رفت برباد [illegible] گل صد برگ بسوز رسی ز القا باد [illegible] الحمد که شاهزاده ولیعهد نور حدیقهٔ خلافت فروغ دیدهٔ دولت [illegible]
آفاق است درین تاریخ قطب الملک سی زنجیر فیل با یراق طلا و نقره و پایهٔ مرصع آلات و نفایس امتعه برسم پیشکش
فرستاده بود و بنظر گذشت و قلیج خان بیست راس اسپ از لاهور ارسال داشته بود مقبول افتاد و عرضداشت راجه
مانسنگه رسید مشتمل برآنکه حسب الحکم خاطر از مهمات صوبه بنگ پرداخته متوجه درگاه شد و چون به پتنه رسید خواست
که از قلعهٔ رهتاس خبر گرفته متوجه آستان بوس شود امید که درین زودی بسعادت سجود جبین اخلاص نورانی سازد
هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرده بود بدست خواجه فیل مرحمت شد عرضداشت خواجه عبد الله رسید که نیلاب
درگاه قلعه اونچه را استحکام داده نشسته بودند چون آن بدذاتان فتنه سرشت چیا ناو اگیر بار را مسموم ساختند در عرض
چهارده روز یکهزار نفر از سوار و پیاده بمجرد خوردن آن آب بیت محرق مبتلا گشتند تا گزیر قلعه و عمارات آنرا از پا در انداخته
جای دیگر تهانه قرار یافت و در بیست و نهم خورداد راجه مانسنگه از بنگاله رسیده بدولت آستانبوسی فرق عزت برافراخت
هزار مهر و دو هزار روپیه بطریقهٔ نذر معروض داشت و نور قلیج و جمعی که همراه راجه آمده بودند سعادت باریافتند یوسف پسر
حسین خان تکریه بمنصب دو هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز شد و درین تاریخ خاقان [illegible] بی سابقه
خبر برگشتی نشسته با دو سه نفر از خدمتگاران حضور بمنزل شاهزادهٔ بلند اقبال تشریف فرمودند و آن [illegible] آراسی
خلافت فرق نیاز بر زمین ارادت نهاده جبین اخلاص بسجدهٔ بیدسرا الاگهر نورانی ساخت بندگان حضرت از روی
عاطفت و مهربانی جگر گوشهٔ خود را در آغوش [illegible] گرفته تفقدات و مرحمت بیش از پیش ظاهر فرمودند و قصیده [illegible]
در آنجا بعیش و عشرت گذرانیده بدولتخانه معاودت نمودند راجه مانسنگه فیلان پیشکش خود را گذرانید نصرت [illegible]

و پانصد سوار و حکیم علی بسه هزاری ذات و دویست سوار و سکت سنگه بهزاری و سیصد سوار و گنگ بهادر بپانصد و دویست و
پنجاه سوار سرفرازی یافتند درین نوروز شاهزاده بزرگ یک زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند و شاهزاده دانیال نیز
کج هستی نام فیل با دو ماده فیل پیشکش فرستاده بود بعز قبول مقرون گشت درینولا عرضداشت شیخ عبد الرحمن و خواجه عبد الله
رسید خبر فتح آوندچه و شکست برسنگدیو و ترددات بندهای درگاه مرقوم بود مجملا کار بر و تنگ شده و با قلیلی از مردم سر
بصحرای آوارگی نهاده و بهادران لشکر منصور سر در پی او دارند و هر جا نشان آن بداختر می شنوند خود را رسانیده از
کشتن و بستن کوتاهی نمی نمایند امید هست که عنقریب بدست افتد یا ازین ملک آواره شود و عرضداشت امین الدوله که بطلب شاهزاده
رفته بود رسید نوشته بود که آمدن ایشان از محالات است و غریب و اهمه بخاطر خود راه داده اند و میفرمایند که تا شاهزاده
بزرگ در ملازمت اند جرات برفتن درگاه نمی توانم نمود درین تاریخ راجه رجسنگه بمنصب سه هزاری و حمزه بیگ بهزاری
و میر عبد الرزاق بششصدی سرفرازی یافتند از مضمون عریضه راجه رجسنگه ظاهر شد که بر برسنگدیو تاخت برده و بسیاری
از همراهان او را بقتل رسانیده اند و زخمی باو هم رسیده نزدیک بود که دستگیر گردد بهزار دشواری نیم جانی از آن مهلکه بیرون
برد و بهادر سنگه پسر راجه مانسنگه بمنصب هزاری ذات و پانصدی سوار سرفراز گشت میرزا شاهرخ بوالا منصب هفت هزاری
ذات و پنج هزار و پانصد سوار فرق عزت برافراخت پیشکش میر جمال الدین حسین از جواهر نفیس و امتعه دکن بنظر اشرف گذشت غیر
یک برادی یاقوت چینی قلیچ بیست و هفت اسپ پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد منصب رامداس کچواهه بدو هزاری
ذات و هزار و دویست سوار حکم شد سلهدی کچواهه بمنصب هفتصدی ذات و چهار صد سوار و سید احمد قادری چهار صدی
و پنجاه سوار و امین الدین بپانصدی یکصد و پنجاه سوار و حکیم مظفر بهزاری و دویست سوار سرفراز شدند

سفر گزینی شاهزاده دانیال بتقدس سرای جاوید

در شرح این داستان خون ریز و بیان این قصه
طاقت ستیز را دلی باید از سنگ هم سخت تر آنرا که دیده جهان بین بر حسن و جمال دیال و گوپال شاهزاده دانیال
افتاده داند که روزگار مردم آزار چه پرداخته و سپهر کینه گذار چه دغل باخته اینچه از تهمتن باخود کرد هزار دشمن قوی
بایکدیگر نیاورد و آنکه درین زودی چنین برادرش نقد جوانی و دولت در سر شراب کرده بود اصلا متنبه نشد و باندک
مایه نشاط بساط حیات در نوردید و هرچند خاقان معجز بیان بنصایح و مواعظ جان بخشی و ازین شغل جان گزای مانع آمدی
و بندهای مزاجدان را پی در پی فرستاده بتنبیهات نمودی از باده شیفتگی اثر نکردی و باخود و لب نیامدی و از
بدستی باده دولت و گزند صحبت و مغالطهای جوانی خوش آمد دوستی سر رشته دانش و هوش از دست دادی
و با آنکه مکرر از آفت باده پیمائی مشرف بر هلاکت شده بود به مجرد آنکه طبیعت قوت گرفتی و مزاج بحالت اصلی رجوع کردی
باز بسر کار رفتی یکچند خانخانان و خواجه ابو الحسن پاس حکم اشرف داشته در خلا و ملا دیده بانان گماشته شرائط احتیاط
را بواجبی رعایت می کردند و شراب را نزدیک او نمی گذاشتند آن صید باده بتقریبات انگیخته و شکار را بهانه ساخته
بصحرا رفتی و قراولان عرق جانسوز در نال بندوق باو میرسانیدند و باین تدبیر جان گرامی را نشان تیر بلا می ساخت و
گاه درون روده گوسپندی شراب پر کرده در زیر دستار پنهان ساخته میرسانیدند رفته رفته زار و ضعیف گشته و اشتها از ضعف ترکی
طعام از نیش عقرب گزنده تر نمودی هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سود مند نیفتاد و حواس ظاهری معزول العمل
شدند تا چهل روز در بستر هلاکت افتاده شراب میگفت و جان میداد و احیانا اگر پیاله شوربا یا شربت انار

باجانوران که داشت نزد محمد قلی فرستاده و چون خاطر از جانب کستوار اطمینان یافت تنبیه و تادیب سرکشان کوه مرور را
پیش نهاد همت ساخته بدان سو شتافت با آنکه نیر اعظم در برج میزان افاضه انوار می نمود از شدت برف و باران
راه بر آمد کریوها مسدود بود محمد قلی پاهای همت استوار داشته جمیل بیگ را با جمعی در زیر عقبه گذاشت تا راه آمد و رفت
مسدود نشود و آذوقه میرسیده باشد و خود با جوانان کارطلب دامن همت بر زده پیاده از کوه بر آمد ابیه چک
وحسین چک با بسیاری از پیاده های کوهی سد راه بر جوانان هراول گرفته به سنگ و تیر کارزار کردند و بهادران
جان نثار بیک بار شمشیرها علم کرده و سپرها بر و کشیده در زیر بارش تیر و سنگ بی محابا خود را بغنیم رسانیدند و آن
گروه باطل ستیز را پای همت از جای برفت و بهزار جان کندن راه هزیمت سپردند و همان شب زیادتر زمین دار مرونه
وابیه چک وحسین چک بر محمد قلی بیک شبخون آوردند و تا هنگام طلوع صبح از جانبین مجادله و مقاتله می شد و چون نیر اعظم
جهان را به فروغ خویش نورانی ساخت آن گروه برگشته روزگار شرمنده و خجالت زده برگشتند و محمد قلی بر
دور لشکر خندق حفر نموده حصاری در غایت استحکام مرتب گردانید و کس نزد آن حق ناشناسان فرستاده پیغام
گذارد که تا بندگی و دولتخواهی اختیار نکنید آماده اجل و لتخواهان نشوید نجات ممکن نیست و دست از شما باز
نمی داریم بسیاری از آن مردم که با اضطراب همراهی آنها اختیار نموده بودند ازین نوید جان تازه یافته نزد محمد قلی بیگ
آمدند و ابیه چک وحسین چک و قاسم چتو و زید ر قرار بجنگ داده پای ادبار افشردند محمد قلی بیگ با فوجی از جوانان
کارطلب تیر دستی نموده خود را به سنگ مخالفان رسانیدند و غنیم باعتضاد کریوهای دشوار سد راه بردند و لتخواهان
گرفته جنگ سخت کردند و باقبال بی زوال زیان زده ادبار گشتند و بندهای درگاه سنگ آنها را شکسته و سوخته سالما
و غانما به تهانه خود مراجعت نمودند و روز دیگر پایندر بیگ برادر زاده محمد قلی با فوجی از مردم تازه زور بر سر مخالفان
رفته کار بر آنها تنگ ساخت و زید ر مردی عاجز شده آمده پایندر بیگ را دید و اختیار بندگی و دولتخواهی نموده پسر رشید
خود را با برادرزاده خود و چند دست جانور شکاری برسم پیشکش نزد محمد قلی فرستاده و قرار داد که بعد ازین حرام
خواران را از حدود متعلقه خویش راه ندهد و هر ساله از جانور وغیره برسم پیشکش می فرستاده باشد و به همین دستور
دیگر زمینداران بندگی و دولتخواهی اختیار نموده جوال گذاری گردن نهادند و پسران خود را بطریق یرغمال سپردند
و محمد قلی بیگ خاطر از آن حدود وا پرداخته عنان معاودت بشهر معطوف داشت و درین تاریخ میر جمال الدین انجو از
دکن آمده سعادت ملازمت دریافت و میر معصوم بکری که برسم رسالت نزد دارای ایران رفته بود جبین سعادت بسجده
کریاس فلک اساس نورانی ساخت و مکتوب شاه گذرانید و کتابتی که عمه شاه بحضرت مریم مکانی فرستاده بود بخدمت ایشان
رسانید و درینولا پرگنه چوند بجهت سامان قلعه رهتاس به راجه مانسنگه عنایت شد **وقایع سال پنجاهم از مبدا جلوس**
اقدس روز شنبه بیست و نهم شوال هزار و سیزده هجری آفتاب جهان افروز بشرف خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود
و فسرده دلان خاک طراوت و نضارت افزوده کهن سالان چمن لباس برنائی در پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند و سال پنجاهم
از مبدا جلوس خاقان گیتی ستان بسعادت آغاز شده بدستور هر سال دولتخانه را آئین بسته تا روز شرف هر روز یکی از بندها جشن عالی
آراسته بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت تردی خان را بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار بلند پایگی بخشیده موازی پنج لکه
دام در وجه انعام او مرحمت شد رحمت خان فوجدار بمنصب هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار و پرتاب سنگه بجنزاری

حامد بی خواجه بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز گشت راجه بکرماجیت بهدوریه و رای مکند و ابو المحیر شریف مخدوم زاده هرکدام بمنصب هفتصدی ممتاز گشتند درین تاریخ به قلیج خان فرمان قلمی شد که چون فرزند بلند اقبال سلطان سلیم برهنمونی سعادت بفروغ بخت دولت ملازمت دریافته و از هیچ رهگذر نگرانی خاطر نمانده و بهارچمن ملک هندوستان گلزار بی خس و خار شده بهوای فتح ولایت توران که همواره در فضای خاطر جای داشت درین مدت از موانع کلی شاهد این مقصود از نهانخانه ضمیر بعالم شهود چهره کشای مراد نمی شد باز سراپای خاطر را فرو گرفته و این سفر عاقبت محمود پیش نهاد همت ساخته ایم بحمد الله که اخترشناسان و لشکر و یراق هیچ مانعی نیست امید که بر وفق مراد و دلخواه حسن انجام پذیرد مکرر بطلب فرزند دانیال الحکام صادر شده و او از کم فکری و بی خردی و آفراط شراب و عذرهای سقیم می نویسد و با دولت خود درستیز است راجه مانسنگه بمجبت این کنکاش بدرگاه طلب شده و چون او از بندهای قدیم و آتی سیقال با خلاص است حکم شد که او نیز متوجه درگاه شود درین باب به سپه سالار خانخانان نیز فرمان قلمی شد بیست و نهم جشن وزن شاهزاده سلطان خرم انجمن افروز گشت عرضداشت خان خانان از برهانپور رسید نوشته بود که فرمان جهان مطاع در تشنیع و نهی شاهزاده رحمت اندوخت آنکه حکم شده بود که فرزند اقبالمند شاهزاده سلطان سلیم آمده ملازمت کرده اند و از شراب که باعث جمیع ناخوشیها گذاشته اند و پیوسته در ملازمت می باشند و شراب نخورده اند و آزار خمار نکشیده اند قبله جهان پناه سلامت توجه اشرف طبیب ظاهر و باطن عالم است بهرچه توجه فرمایند هزاران خیر و خوبی باستقبال می آید و آنکه فتح ماوراء النهر پیش نهاد همت جهان کشاست و زیارت مزار فائض الانوار حضرت صاحبقرانی تنبیه باقیخان که مسند رخنها گشته ضمیمه آن عزیمت شده الحمد لله که هیچ مانعی نیست انچه این غلام زاده فهمیده و از مردم خداپرست خداشناس شنوده که جمیع کارها اول در عالم ساخته می شود و بعد از آن در خاطر ملکوت ناظر پرتو می افکند درین صورت بهر طرف که عزیمت فرمایند فتح و ظفر همعنان خواهد بود از سوانح سوانح فتح یافتن فتنه جویان ملک کشتوار است و تفصیل این اجمال آنکه جمعی از طائفه چک که خود را وارث ملک می گیرند هنگام زمستان و ریزش برف و باران بجای درآمده مردم و غیره رخت او بار کشیده بعد از تخفیف برف و برخاستن برف بکوه مراجعت نموده فساد مرتفع می ساختند از انجمله ایبه چک و حسین چک در پناه راجه کشتوار بحمایت آورده و زکار بسر می بردند درینولا جمعی بهوا جدید دیگر و دولتخواهان صلاح وقت دران دانست که نخست زمیندار کشتوار را که حامی و حارس ارباب فساد است گوشمال بسزا داده آنگاه باستیصال باطل ستیزان باید پرداخت بنابرین اندیشه صائب و رای ثاقب حمزه بیگ و شاه بیگ بخشی را بجراست شهر گذاشته خود با جمیل بیگ حارسی و دیگر کمکیان متوجه تنبیه و تادیب راجه کشتوار شده و چون بعقبه کوه کشتوار پیوست پسر خود را با فوجی از مردم گزیده به طریق منقلا روانه ساخت علیقلی از عقبه درگذشتگی بود که داخل ملک کشتوار است معسکر آراست زمیندار کشتوار عاقبت اندیشی نموده چندی از مردم کاردان را نزد علیقلی فرستاده بوسیله و ملامت پیش آمده و سخنهای خاطر خود را جمع ساخته خود با همه برادران و خویشان آمده علیقلی را دیدند و چند دست جانور شکاری دست آویز نیاز ساخت و عهد و سوگند میان آورده قرار داده بعد ازین هشیاران او در ملک خود راه ندهد و هرگاه افواج به تنبیه و تادیب تعیین شود او نیز با جمعیت خود آمده کمک لشکر فیروزی اثر نماید باین قرارداد و نفر از برادران خود را

بظهور رسانیده که جمعی از ارباب غرض پیاله خوردن این نیازمند را بر دشمن ناپسندیده خاطرنشین نموده باشند حکم شود که
بنده روزی چند پیوسته در ملازمت بسر برد و بمنزل خود نرود حقیقت حال چنانچه هست ظاهر گردد بنابرین جای آن حضرت
ایشان در عبادت خانه مقرر فرموده چندی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیده بانی گماشتند و پیوسته همشیره های
آن قرة العین خلافت بخدمت حاضر آمده دلنوازی و خاطرجوئی می نمودند تا ده روز برین و تیره بسر برده
اصلا مرتکب پیاله نشدند و محنت خمار کشیدند و روز یکشنبه یازدهم ماه مذکور دستوری شد که بدولتخانه خویش
تشریف برند و چندی بندهای ایشان که از غضب بادشاهی بیم و هراس بخاطر راه داده بگوشها خزیده بودند باز
بدستور سابق رجوع آورده سرگرم خدمت شدند راجه باسو یک چندی از درگاه مدفری گشته در کوهستان وطن
خود روزگار بسر می برد درین مدت پیوسته با افواج قاهره نزد و خورد داشت چنانچه بتقریبات از احوال او در داستانهای
پیش نگارش یافته درین مرتبه خواست باستشفاع آن قرة العین خلافت از زیر بار جرائم تقصیرات برآید و باین اراده
در ظل حمایت شاهزاده والا شکوه بدرگاه آمده بود چون شاهزاده از آب گذشته بملازمت پیوستند او از غایت جرم
و احتیاط در آن طرف آب توقف نمود تا بعد از التماس بخشائش و استماع نوید مرحمت روی امید بقدسی آستان نهند
قضارا چون بشاهزاده مخاطبان واقع شد ماهو سنگه برادر راجه مانسنگه را بخلوت طلب داشته فرمودند که کرم و چیان
از آب گذشته باسو را بدست آرد تا ماهو سنگه جمعی را بجود همراه ساخته از آب میگذشت او خبر یافته مثل برق لامع بدر
رفت و ماهو سنگه دائره او را خالی یافته ناکام برگشت درین تاریخ آصف خان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار
سوار و علم و نقاره سرفراز شده بحکومت صوبه بهار رخصت یافت و شیخ فرید بخشی بیگی نیز بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و
علم و نقاره فرق عزت برافراخت و آن رکن السلطنة هزار مهر و پنج دانه مروارید گران بها و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش
گذرانید شیخ عبدالرحمن باتفاق راجه بکرماجیت باستیصال طائفه بوندیله دستوری یافت و شال خاصه بمشارالیه عنایت نموده نصیحت
رخصت فرمودند میر ابو المظفر پسر اشرف خان بمنصب هزاری و پانصد سوار و خطاب اشرف خان شرف اختصاص یافته بفوجداری
سرکار اوده تعین شد چون شاهزاده والا شکوه شیخ بایزید را بحراست اله باس مقرر داشته بودند حکم شد که بخدمت مرجوعه
قیام نماید و میر عبدالوهاب را که بحکم شاهزاده محبوس است روانه درگاه والا سازد و منصب شیخ بایزید هزاری ذات و پانصد
سوار مقرر شد و پاینده خان بمنصب سه هزاری پانصدی ذات و یکهزار سوار سرفراز گشت مخصوص خان بمنصب
سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار نوازش یافت و میرزا شمس الدین ولد خان اعظم منصب دو هزار پانصدی
ذات و دو هزار سوار عنایت شد ابن الدین بحجت آوردن شاهزاده داناپال دستوری یافت و چون آصف خان
بصاحب صوبگی بهار فرق عزت برافراخت و مقیم دیوان بیوتات را ابوالمنصب دیوانی و خطاب وزیرخانی بلند نام
ساختند و خدمت دیوانی بیوتات از تغیر او بمعز مرحمت شد کلیان داس پسر راجه تودرمل بمنصب هزاری ذات و پانصد
سوار سرفرازی یافت و حراست قلعه کالنجر بعهده او مقرر شد افتخار بیگ بمنصب هزاری و میرزا والی پانصدی و شیخ کبیر نیز
پانصدی تسلیم کردند و صادق خان بمنصب هزار و پانصدی نوازش یافت کالپی را بخواجه عبدالله عنایت نموده بدانصوب
رخصت فرمودند و سرکار بهرایچ بمیر شریف آملی عنایت شد قاضی عزت الله بمنصب هفتصدی سربلند گردید میر شریف
کولابی بمنصب [illegible] فرق عزت برافراخت [illegible]

که باقیخان از میان برداشته عابدی خواجه اگر با اصالت و نجابت تمیبت والای نیز بخان والی سلطنت بردارند
همواره در انتظار فرصت میبودند قابو بدست نمی افتاد تا آنکه روزی بهبود نامی از خویش علی مردان خان درانثای
راه فرصت یافته در سه مرتبه مقطر با نعوت به بغل می اندازد که کار برآورد و قصه خان کنده یکی از رفقا براضطراب او
وقوف یافته خانرا بصورت حال آگاه میسازد خان فی الفور او را گرفته در مقام تفحص میشوند کارد از بغل او بر می آید چون نزد
میگیرند اقرار مینماید که ایشم لبدر و دو پسران احیا چند دیگر قرار داده که خانرا از میان برداشته عابدی خواجه را
جانشین سازند درساعت خان حکم تعیین نموده ایشم لبدر و فرزندان او را با عابدی خواجه بدست می آرد پسران ایشم را بقصاص میرسانند ایشم را با خواجه
عابدی اخراج میفرمایند خواجه بنا بر عزیمت زیارت خانه مبارک دست آویز ساخته روی میل بطواف کعبه مقصود نهاد و درین تاریخ دولت آستان بوس
دریافت چون تخته بیک کابلی مصدر خدمات پسندیده شده بود در جلو بخطاب خانی سر افراز گشت راجه سیام سنگه
تونور و راجه جگمن چوهان هر کدام بمنصب هزاری فرق عزت برافراختند پرگنه نهنگانو بجاگیر راجه جگمن عنایت شد
آمدن شاهزاده عالمیان از الهباس بخدمت بادشاه چون خبر نهضت موکب اقبال بصوب الهباس
عطف عنان نمودن بجهت عیادت حضرت مریم مکانی و نقاب آرای آن عصمت قباب تقدس سرای جاودانی
بشاهزاده بلنداقبال رسید بی تحاشی و تأمل رایات عزیمت بدریافت ملازمت مبدء الاقدر برافراشته هشتم آبان
ماه الهی از الهباس متوجه دار الخلافه شدند تا غبار وحشتی که از هرزه درائی و شرارت خیال اهل فتنه سرشت بر مرآت خاطر
حقیقت نمای جاگرفته زدوده آید در مصیبت حضرت مریم مکانی با قبله و کعبه خود شریک غم باشند و جمعی از افراط
کیفیت و دوام شرب مقدمات موحش بعرض اشرف رسانیده انصاف و کذب آن نیز ظاهر شود و خاقان گیتی ستان
از نوید قدوم فرزند سعادتمند باغ خاطر شگفته پیرهن پیرهن بر خود بالید و تاریخ روز پنجشنبه چهارم آذرماه الهی قرة العین
خلافت درة التاج سلطنت بدریافت دولت ملازمت مبدء بزرگوار خویش سعادت جاوید اندوختند و بعد از ادای سوم
توره و آداب ملازمت حضرت خاقانی شاهزاده را در آغوش عاطفت و مهربانی تنگ درکشیده و غم زدای دل اندوهگین
شدند و بنده های اخلاص آئین بعیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجلت زده و غمگین گشتند جان را رونق
دیگر پدید آمد روزگار که سر شوریدگی داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم گشوده انتظار فرصت میجست بازگران خواب
غفلت افتاد نقاره شادی و کوس نشاط بلندآوازه ساختند شاهزاده والاشکوه یک قطعه الماس گذرانیدند که یک لک
روپیه قیمت آن بود و یاد و بیست عدد مهر که هر یک صد توله وزن داشت و چهار صد پنجاه توله و یک مهر بیست و پنج توله و یک مهر
بیست توله و سه مهر پنج توله بصیغه نذر دویست و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند آنگاه امرای پادشاهی
مثل پاینده خان مغل و خواجگی فتح الله و چندی دیگر که در خدمت آن سند آرای خلافت سعادت پذیر بودند دولت
کورنش و زمین بوس دریافته نذورات گذرانیدند و بعد از فراغ این مجلس بدولت و سعادت از جهروکه خاص و عام برخاسته
متوجه حرم سرای خلافت شدند چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع شاهزاده قدری گرانی داشت
نهان مغز بیان که کلید گنجینه رازهای الهی است رخصت گویائی یافت و باطن شکایت آگین ذخیره‌های کهن را بیرون
فرستاد و حوصله لب زیر عتاب گشت شاهزاده ... به ادب تحسین ادا معروض داشتند که حضرت
چرا خاطر خود را آشفته میسازند بسر الهی که ... که بایین اخلاص مناقشات داشته باشند تا حال عهد آ

عبادتهاست رفته رفته وزارے که ناگزیر نشاء تعلق است بے اختیار واقع شد لقاب آرا سے حضرت مهد علیا مکانی
بخلوت سراے عدم چون خاقان ستوده خصال البحود قبله و کعبه خویش ناصیه سعادت نورانی ساختند احوال ایشان
را دگرگون یافتند و هر چند خواستند که از ایشان وصیتی و سخنی واکشند زبان یاراے گویائے نداشت و ناامیدی در افزود
بود ناگزیر بقضاے ایزدی رضا داده از خدمت ایشان بے اختیار جدائی اختیار کرده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند
و شب دوشنبه نهم شهریور آن مسند آراے بارگاه عصمت لقاب گزین خلوت سراے بقا گشت و از این ماتم عالمے
بهم بر شورید و خاقان قدردان بر آئین جد و آبا موے سر و ریش استرده لباس ماتم در پوشیدند و نعش مقدس ایشان
را بر دوش عزت گرفته قدمے چند بمشایعت سپردند و همچنین امرا بنوبت بر داشته سعادت جاوید اندوختند آنگاه
نعش مقدس را روانه دهلی ساخته با دل زار و دیده خون بار بدولتخانه معاودت فرمودند و چندین هزار کس از امرا و منصبداران
و از احدیے و شاگرد پیشه بموافقت آن حضرت سعادت پذیر گشتند و در وقت تسلیم چونکه بهمان وضع و لباس بر آمده
لحظه استادند عالم در نظرها تیره و تاریک بینمود و شیخ فرید بخشی بیگی را حکم شد که چون فردا عید دسهره است و بجهت شگون
تغیر لباس لازمست بندهاے درگاه از لباس ماتم بر آیند و الحق لقا و لاغوب شود و در روز دیگر در جهروکه خاص و عام نشسته
بندهاے السعادت کورنش سرافراز ساختند نخست بخان اعظم شال طلا و فرغاصه عنایت شد و همچنین بدیگر امرا تا سه هزاری
شال طلا و وزراء از هزاری تا پانصدی دو پته گجراتی و از پانصدی تا صدی شال کلابتون و وزراء از صدی پایان
شال ساده مرحمت فرمودند و خدیان روشناس را صندلی عنایت شد و نعش مقدس حضرت مریم مکانی در عرض یازده
پهر در دهلی رسانیده در جوار مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه بهشت جاوید سپردند درین تاریخ
عرضداشت شاهزاده دانیال رسید که حضرت واهب العطایا این مرید را از والده جمهوریش فرزندے کرامت فرمود
حضرت خاقانی نام او را طهمورس نهادند و مقارن اینحال عرضداشت شیخ ابوالخیر مخبر بر توجه شاهزاده دانیال بدرگاه
سپهر مثال برآورد آن شاهزاده رسید لیکن کدام برآورد و وجه آمدن غافل از نیکو روزگار شیخانه ایشان را بجانب
دار الملک فنا بر آورده و سیوم ابان جشن وزن شمسی نشاط افزاے خاطرها گشت و آن گرامی باره دولت را بدوازده
چیز وزن فرموده و وجه ارباب استحقاق مقرر داشتند چون سنجر پسر میر حیدر معماے روزگار بعطالت و هرزه دراے
میگذرانید خاقان ستوده خصال آن بے اعتدال را منزاے این درگاه ندانسته حکم باخراج فرمودند حکم شد که راجه
سورج سنگه او را مقید ساخته بمیر مرتضی حاکم پتن گجرات رساند و مشار الیه بیکی از بنادر فرستاده او را از بنادر بدیار حبل
کند چون دوست محمد از بندهاے قدیم و تربیت یافتهاے شاهزاده بزرگ در خدمت ایشان ضامن خواجه عبدالصمد
بود و خواجه عبد الصمد فرار نموده بدرگاه آمده چنانچه مجمل از احوال او نگارش یافت دوست محمد نیز نتوانست در آنجا بود
و طلب و تفحص او را بهانه ساخته خود را بقباے آستان رسانید و در همینولا عابد سے خواجه پسر خواجه کلان جویبارے از توران
آمده بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و خاقان وافر الاحسان آن بزرگ زاده را بخلعت فاخره و اختصاص
بخشیدند حالة الوقت بیست هزار روپیه برسم مدد خرچ انعام فرمودند چون باقیخان بسلطنت ممالک توران کله گوشه نخوت و غرور
کج نهاد و از بے دانشے و تنگ ظرفے سر رشته مدارا و احتیاط از دست داده با اعیان دولت و سران ملک سلوک ناملایم
پیش گرفته خاطرها از خود نفور ساخت چندے از مردم عمده ارکان عهد و پیمان را نسوگند ان محافظه استحکام بخشیده مقرر کردند

قعه نویسان شاهزاده بخانه زادی که در سلک خواصان نزدیک انتظام داشت نسبت تعشق بهم رسانیده و آن بی ادب
شیفته خواص دیگر شده هر سه باتفاق گریختند و خواستند که از راه غیر متعارف خود را بدکن رسانیده در حمایت شاهزاده دنیال
زگار بسر برند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید فی الفور جمعی از دیو سواران مامور و بجهت گرفتاری آنها
راف مسالک تعیین شدند قضا را در عین شدت غضب و اشتعال آتش قهر سر را دست و گردن بسته بملازمت حاضر ساختند
لم شد که واقعه نویس را پوست کنند و یکی از خواصان را خواجه سرا کردند و دیگری را که نسبت خانه زادی با پنج و ملت
لا داشت و جد و پدرش در سلک خدمتگاران نزدیک روشناس منتظم بودند در چنین وقتی پاس نسبت بندگی آن حضرت را
ب شمرده چوب کاری فرمودند و ازین سیاست رعب و هراس عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن و فتنه مردم
بدود شد بالجمله چون صورت واقعه بعرض خاقان ستوده خصال رسید خاطر مهربان آن حضرت سخت برآشفت و
بیان الهام ترجمان گذشت که تا امروز تجویز پوست کندن گوسفندی در حضور خود نفرموده ایم از فرزند ما عجب است
دمی را در پیش خود پوست کنند جمعی از هرزه درایان فتنه انگیز که پیوسته در کمین فرصت دست آویز سخن میجستند
ین رسانیدند که کیفیت ایشان بالا رفته و نشاء شراب با کیفیت افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبیعت برداشت توانند کرد
ث جان میفرمایند و در هنگام طغیان کیفیت و استیلای آن شورش مزاج بهم میرسد و احکام ندامت انجام از ایشان
میزند و در خدمت ایشان هیچکس را مدد یاری چون و چرا نیست و در آغاز کیفیت و طغیان آن اکثری خود را بگوشه
میده مختفی میسازند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش گلیم و صورت دیوار دارند چون خاطر قدسی مظاهر همیشه بسته
ن احوال ایشان بود و تعلق سفره بآن درة التاج خلافت داشتند و از عمارتی که قلعه اله باس عمارات انجاح الحکم
اس یافته بنظر اشرف در نیامده بود درین صورت مناسب چنان تقاضا فرمود که برسم سیر و شکار تا اله باس تشریف برده
رسی چند در آن حدود بنشاط شکار پرداخته جگر گوشه خود را همراه بدار الخلافت بیاورند بنابرین اندیشه صائب
ب دوشنبه یازدهم شهریور ماه الهی در ساعت مسعود مختار رایات اقبال بصوب اله باس ارتفاع یافت و چون پیشخانه در سر
سیمی شهر بر لب آب چون ترتیب یافته بود خواستند که بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه تشریف برند قضا را در اثنای راه
تی بر زمین نشست هر چند ملاحان دست و پا زدند در آن دل شب نتوانستند کشتی را بآب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح
میان دریا توقف واقع شده بعد طلوع صبح امرای عظام کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش دریافتند
رموز ستان عالم شهود دریافتند که ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود به منع سفر لیکن شکوه آن حضرت زبانها را لگام بسته
مجملا از آنجا به پیشخانه اقبال سعادت نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران گرفت بشدت شد و مقارن آن حال خبر ضعف
رسی حضرت مریم مکانی رسید چون ایشان باین یورش راضی نبودند حضرت خاقانی حمل بر تمارض فرمودند و درین
سه روز باران مجال آن نداد که مردم خیمهای خود را بیرون توانستند آورد و غیر از دولتخانه خاص و باتشخانه چندی از
های نزدیک دیگر خیمه و سراپرده بنظر در نمی آمد خبر بیماری حضرت مریم مکانی متواتر رسید و ضعف ایشان
نا نا استند تا دمی یافت و با آنکه چندی از بندهای خاص را که اعتماد تمام بر صحت قول آنها بود فرستاده متیقن خود
عتند و شب چهارشنبه خبر رسید که حال ایشان دگرگون شده اطبا قطع امید نموده اند اگر در معاودت تشریف برند یکبین
سعادت دیدار ایشان دریابند ناگزیر عنان معاودت معطوف داشتند و روز دیگر بعیادت قبله خویش که بهترین

باز از اطمینان خود و با خود بس نمی آید و اگر ند صحبت و آسیب مجالست همنشینان خانه برانداز و مصاحبان خوش آمد پرداز جان
عزیزش در معرض خطر است هر چند از درگاه تاکیدات و تنبیهات میشود دست از آن شغل باز نمیدارد اگر [illegible] پردگیان
حرم سرای خلافت را که شاهزاده در دامن عصمت و آغوش عزت او پرورش یافته رخصت فرمودند که گوش هوش
آن جوان جان دشمن را بنصایح خود آفرین و اندرزهای دانش گزین که آبحیات کنایت از آنست بشادابی راه سعادت و
نیکبختی رهنمونی فرموده متوجه درگاه والا سازد و در [illegible] راجه [illegible] بلال رسید که چون موسم برشکال
نزدیک شد و طغیان آبها مانع تردد و [illegible] گشت بصلاح و صواب دید اولیای دولت ابد پیوند بجانب تهانجات گذشته
خاطر از سرحد پرداخته بناظر پور که در وسط ملک واقع است [illegible] اقامت افگندند از سوانح شکست یافتن میرزا حسین [illegible] شاهرخ
میرزا بار دوم در اولوس [illegible] گذشته مجملی از سرگذشت میرزا حسین در رفتن او بعراق و آمدن او [illegible] نگارش یافته بود
بالجمله چون آن تنک ظرف بسیاری از [illegible] شهزاده و نکدری را فراهم آورده [illegible] بر دست خان دوران
فرصت نداده بدفع فتنه او همت گماشت و آن بی سعادت شکست خورده راه آوارگی سپرد خاندوران [illegible]
شتافته خاطر از آن مهم بواجبی پرداخته مراجعت نماید درین اثنا خبر رسید که زمینداران ولایت گرمسیر از فتنه دوستی با قزلباش
اتفاق نموده قلعه بست را متصرف شده اند و خاندوران تدبیر این کار را اهم دانسته روی همت بدان سو نهاد میرزا حسین
کم فرصت باز باتفاق علیخان که از طرف دارای ایران حاکم [illegible] بود با جمع کثیر از مردم غور [illegible] بر سر زمین داور
آمد شاه بیگ خان بمجرد رسیدن آن خبر فوجی از مردم خوش اسپه با خود همراه گرفته بدفع اعدا همت گماشت [illegible]
جنگ سخت در پیوست و ترددات شایسته و چپقلشهای پسندیده از طرفین بوقوع آمد و باقبال خاقان گیتی ستان
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولتخواهان وزید و مخالفان برگشته بخت آواره دشت ادبار گردیدند و بسیاری
بقتل رسیدند و شاه بیگ خان فوجی را بضبط آنجا [illegible] گذاشته خود بدفع فتنه قزلباش [illegible] در اثنای راه
تپ محرق کرد و از سواری اسپ عاجز آمده [illegible] نشست اسمعیل قلیخان حاکم هرات که همواره در اظهار رعونت
و انتظار قابو بود با پنج شش هزار سوار [illegible] گرد خود را رسانید و جنگ عظیم در پیوست و جمعی از مردم شاه بیگ خان
بقتل رسیدند و دیگران خود را بقلعه قندهار رساندند [illegible] باوجود ضعف [illegible] فوج
آراسته همت بدفع شورش قزلباش مصروف داشت در همین تاریخ شیخ ابوالخیر جهت [illegible] شاهزاده
والا تبار دستور رخصت یافت با آنکه والده ایشان را بجهت آوردن فرستاده بودند چون بعرض رسید که آن شجره خلافت
از افراط اضطراب بغایت ضعیف و نزار شده از این حالت روی آمدن ندارد و شیخ ابوالخیر [illegible] حکم شد که [illegible]
شتافته بهر حال ایشان را بدرگاه رساند [illegible] موکب منصور بصوب الهباس [illegible]
منزل عنان معاودت معطوف داشتند چون مرکب منصور شاهزاده عالمیان از قصبه [illegible] بصوب
الهباس نهضت فرمود هر چند [illegible] رخصت [illegible] خاقانی [illegible] طبیب خاطر [illegible]
آن قرة العین خلافت راضی نمیشود [illegible]
هر روز لحظه و هر ساعت [illegible] ترتیب داده وحشت افزای خاطر [illegible] شاهزاده
را بسخن [illegible] بسیار [illegible] چنانچه در هنگامی که موکب اقبال [illegible] نزول اجلال فرمودند [illegible] از

سوانح بند شاهزاده به پیسفر خطهاسی میر جمال الدین که باشارت عادل خان درباب طلب فوجی بجهت اوردن
پالکی دبینکیس نوشته بود بخس نمود بنابرین میرزا ایرج بهادر با پنجهزار سوار بدین خدمت دستوری یافت و مقرر شد
که چون بخیریت مراجعت نمایند وجشن طوی شاهزاده منعقد گردد خاطر از ان عدد پرداخته متوجه پایه سریر سلیمانی شوند
از سوانح نقاب آرای والده سلطان خسرو بنهانخانه عدم در همین سنه که شاهزاده والااقبال باله باس تشریف بردند بیوستی
در دماغ ایشان بهم رسید و آشوب سوداء بر مزاج ایشان استیلا یافت روزی آن حضرت بشکار تشریف فرموده بودند
یکی از همسران خود گفتگوی کرده برآشفت و پوشیده از پرستاران خود افیون خورده سر ببالین فنا نهاد بعد از انکه
افیون کار خود کرده بود خادمان محل وقوف یافته سرعی بملازمت آن حضرت فرستاده ازین حادثه آگاه ساختند تا رسیدن
ایشان جان بحق تسلیم کرده بود چون کلانترین اهل حرم و والده نخستین فرزند بود و الفت تمام با او داشتند خاطر قدسی
مظاهر سخت برآشفت و این مصیبت بران حضرت گران گذشت درین تاریخ رای رایان بخطاب راجه بکرماجیت
فرق عزت برافراخت واد دربرابر این موهبت تانه رو زنجیر فیل با دیگر نفایس امتعه برسم پیشکش معروض داشت و قاسم
عزت الله و نادعلی بیگ میدانی از کابل آمده بسعادت سجود کریاس فلک اساس جبین عزت نورانی ساختند
و خواجه رحمت الله بخدمت بخشیگری کابل و ملک احمد بمشرفی عمارات آن خطه دلگشای رخصت یافتند زاهد پسر
صادق خان بخطاب صادق خانی سرفراز شد راجه بکرماجیت را بمنصب والای پنجهزاری اختصاص بخشیده بتاریخ [illegible]
بجهت استیصال بر سنگدیو و سائر بندیلهای سیاه بخت تعیین فرمودند راجه رام سنگه و رای برار و جمعی از زمینداران
و منصبداران آنحدود بکمک لشکر فیروزی اثر نامزد گشتند رحمت خان فوجدار بمنصب پانصدی و میرزا حسن ولد میرزا
شاهرخ و عنایت الله برادر خواجگی فتح الله هرکدام بمنصب سهصدی سرفراز شدند راجه جگنگه را بمنصب سه هزاری
و پانصدی و سه هزار سوار و نقاره و علم پایگی بخشیده جمدهر مرصع و پرم نرم خاصه عنایت نمودند قبل ازین تردی خان را بجهت
بعضی بی اعتدالیهای از نظر افگنده حکم تغیر جاگیر فرموده بودند درینولا باز بنظر رحمت مخصوص داشته و منصب دوهزاری
ذات و پانصد سوار و جاگیر عنایت شد درین تاریخ بعرض اشرف رسید که شاه عباس دارای ایران فتح هرمز نموده متوجه
تسخیر قلعه ایران شد از سوانح انعقاد جشن طوی شاهزاده دانیال با صبیه عادل خان مرزبان دکن چون عادل خان
مصحوب میر جمال الدین حسین انجو و مصطفی خان وکیل خود پالکی را با پیشکشها روانه ساخت و میرزا ایرج بهادر با جمعی از
بندهای درگاه باستقبال شتافت در کنار آب بهیره به میر جمال الدین حسین و مصطفی خان ملاقات نموده آنها را
باعزاز و احترام دریافت و از انجا میر مذکور پیشتر آمده در پتن شاهزاده را ملازمت نمود و التماس کرد که اگر بجهت سرفرازی
عادل خان تا احمدنگر تشریف فرمایند و این انجمن نشاط در انجا منعقد گردد باعث ازدیاد عزت و امیدواری عادل خان
خواهد بود لاجرم خادمان حرم سرای دولت را با اردوی ظفر قرین در پتن گذاشته خود با خانخانان و پنج شش هزار سوار
جریده همراه گرفته متوجه احمدنگر شدند و بتاریخ نهم ماه تیر الهی در ساعت مسعود و زمان محمود جشن طوی آن ثمره شجره
خلافت انعقاد یافت و بعد از فراغ این کار روزی چند بجهت رخصت مصطفی خان و جمعی که همراه پالکی آمده بودند
دران حدود توقف فرمودند و از ضبط تهانجات و تعیین افواج خاطر واپرداخته بتاریخ دوازدهم ماه امرداد الهی بعزیمت
درگاه متوجه برهانپور شده صورت حال را بدرگاه عرضداشت نمودند چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده شراب

نزد داراے ایران اشتافته بود در هنگامیکه شاه عباس قلعه ایروان را محاصره داشت رسید و شاه جمعی از اعیان دولت
خود را برسم استقبال فرستاده باعزاز و اکرام تمام داخل اردو ساختند و بعد از ملازمت نمودن نامه حضرت خاقانی را گذرانیده
شاه بدست گرفته بر سر نهاد و نهایت تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیدند مکرر پرسیدند که حضرت شاه بابایم چون اند و چه حال دارند
و روز دیگر با بشارت شاه سوغاتها در صحن پیش دولتخانه چیده بر دور آن سراپرده کشیده و شاه آمده فرداً فرداً ملاحظه کرد
و چند روز آن اسباب بهمان دستور چیده بود و ایلچیان گرجستان و داغستان و خواتین اوزبکیه و مردم که از اطراف
و جوانب آمده بودند مکرر فرستاده تماشا کنانیده فرمود و پیوسته میر معصوم را بحضور طلب داشته التفات و عنایات
ظاهر می ساختند پیش ازین بچند روز اسب سور پیشاد از طویله خاصه مصحوب روپ خواص بشاهزاده بلند اقبال ارسال داشته
بودند درینولا روپ معاودت نموده سعادت زمین بوس دریافت و از جانب شاهزاده تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید
عرضداشت ایشان را گذرانید پوستین روباه سیاه از پیشکش زنجان التماس نموده بود تا متفاخر اشرف اقدس
ازین کرم خوبی منبسط و مبتهج گشت درینولا عرضداشت میرزا غازی پسر میرزا جانی ترخان از ته رسید که در فلان
تاریخ عازم آستانبوسی شده ام امید که درین زودی بسعادت ملازمت دریابد حسن بیگ شیخ عمری نه راس اسپ
راهوار پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت آقا نور بخدمت کوتوالی ملتان سرافرازی یافت **وقائع سال چهل
و نهم از مبدأ جلوس اشرف ابد قرین** روز شنبه بیست دوم شوال هزار و دوازده هجری بعد از هشت
ساعت و بیست دقیقه آفتاب جهان افروز ببرج حمل شرف سعادت ارزانی فرمود و سال چهل و نهم از عهد خلافت خاقان
والاحشمت اغر فرخی و فیروزی آغاز شد و بآئین هر سال دولتخانه را آئین بستند سر روز سیکه بندها جشن نشاط آراستند
در صباح این سال حق تعالی شاهزاده سلطان دانیال را از صبیه ولیت انحنیه فرزندی کرامت فرمود نام او
هوشنگ حکم شد در بیست و نهم فروردی خواجه پرتاب از خدمت شاهزاده ولیعهد آمده عرضداشت مشتمل مبارکباد
نوروز با ده زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید و چون حسب الالتماس ایشان پوستین روباه سیاه با یک پوستین
روباه سفید مصحوب روپ خواص عنایت شده بود اخبار تسلیمات و سجدات نمود و این بیت را مناسب مقام قلمی
نموده بودند **بیت** گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد * درین ایام منصب
جین قلیچ از اصل و اضافه هشتصدی ذات پانصد سوار حکم شد میرزا بهرام و میرزا القاس و میرزا اسمعیل و میرزا حیدر
اولاد میرزا سلطان صفوی بمناصب لائق سرافرازی یافتند درین تاریخ از عرائض منهیان صوبه کابل بعرض رسید
که تخته بیگ خان که بکمک لشکر بنگش تعین بود الوس علی زنی را تاخته اسیر فراوان بدست آورده غلات و چوبها
آنها را آتش زده سالماً و غانماً مراجعت نمود اتفاقاً آن خون گرفتها باز در سر تنگی راه بر لشکر منصور گرفته بجنگ پیش
می آیند و بهادران جانفشان داد شجاعت و جلادت داده بسیاری را بقتل میرسانند و بقیه السیف شکسته و زخمی
بدر میروند چون بعرض رسید که شاهزاده دانیال دست از شراب باز نمیگیرد و شیفته پیاله شده ضبط خود نمیتواند کرد
لاجرم حکیم فتح الله پسر حکیم ابوالفتح که از خانه زادان محرم مزاج دان بود و در زمرة التاج سلطنت فرستاده تا نصایح
تلخ و درشت که در ساغر شیرین تر از آب حیات بود بتقریر سازد حواله شد و بعد از روزی چند عباس نام اسپ خاص
از پیشکشهای شاه عباس مصحوب خواجه جهر بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند درینولا بعرض رسید که خانخانان در مقام

پانصد برق انداز با سیلفے سیف الله پسر خود و کمک محمد قلی بیگ حاکم کشمیر فرستاد از صیت سطوت افواج قاهره پای عزیمت
علی رای را از جای رفت و ارکان همتش تزلزل پذیرفت و با آنکه میان او و محمد قلی بیگ پنج کروه مسافت فاصله بود از
غایت رعب و هراس بے جنگ پریشان شد و پیوسته ادبار بوادے فرار نهاد و مقارن آن حال سیف الله نیز بکمک
رسید افواج قاهره متعاقب شتافته تا جائے که گذار سوار میسر بود عنان باز نه کشیدند و آن بخت برگشته سر از پا نشناخته
خود را بشعاب جبال و کریوهای دشوار انداخته جان بسلامت برد از سوانح برگشتن راجه مکه و شرح این بر سبیل اختصار
آنکه راجه مکه از راجهای عمده است از خزانه و لشکر و نواره و توپخانه و فیل هیچ کسے ندارد اگرچه سوار در میان آنها کمست
ولیکن بهر طرف که روی عزیمت نهد صد هزار و دویست هزار پیاده با اندک توجهی سامان میتواند کرد و فیل سفید در ملک
او بهم میرسد و شنیده میشود که الحال دو فیل سفید پیش وی یک ماده دارد و مقرر است که راجه پا بر زمین نهد بهر جا که
اراده رفتن کند بر تخت نشانیده مے برند و در آئین آنها هیچ جاندار حرام نیست سگ و خوک و گربه و زاغ و موش
و هرچه بدست افتد میخورند جواهر نفیس خصوص یاقوت در خزانه او وافر است بالجمله درین ایام ملک بیگو که کان یاقوت
دارد متصرف در آمده و زر و جواهر وافر که بروزگاران فراهم آمده بود بدست او افتاد و باد نخوت و غرور در کاخ دماغش
پیچید و اندیشهای تباه و فکرهای باطل در خاطرش جا کرد و مقارن آن حال راجه کیدار زمیندار [illegible]
از راجه مانسنگه ماتمها یافته بود و بتحریک آمدن او به بنگاله نموده تسخیر این ملک را در چشم خیالش بسهولت و آسانی
جلوه داد و آن بدمست باده غرور رسیده از بهتی سے راجه کیدار متوجه بنگاله شده در سرحد خود قلعه طرح انداخته با لشکر
و حشر فزون از قیاس فرو کش نمود درین وقت راجه مانسنگه با افواج قاهره در بهوال بدفع فتنه عثمان افغان
اشتغال داشت چون خبر راجه مکه شنید ناگزیر بدان سو شتافت و کرم و چیپان از آب گذشته تقابل او در
سرحد ملک خویش معسکر آراست و پیوسته بین الفریقین جنگ میشد و لوای دولت اعلام فتح و نصرت برآرا
مخذولان وخیم العاقبت را شکست میداد چنانچه در اوراق گذشته تقریبات مذکور گشته تا آنکه آبهار روبکمی نهاد
غنیم را پای همت از جا رفت و خود را در این کار نداسته رخت سلامت از ورطه هلاک بیرون انداخت و از برگشتن
او راجه باز بهوال آمده همت بدفع فتنه عثمان بست و او نیز از غایت رعب و هراس جنگ ناکرده گریخت راجه خاطر از
انتظام و استحکام پرداخته تهانجات مقرر ساخت و در هر تهانه یکے از سپاهیان کاردان را با فوجے در خور آن مقام گذاشته
بعنان فتح و فیروزی مراجعت نمود درین تاریخ حکم شد که دیوانیان عظام در جمیع بلاد و سراپاسے که در سر راه واقعست
آش خانها و لنگرها ترتیب نمایند که فقرا و مساکین از خوان نوال آن حضرت فیض پذیر گردند میر گدائی پسر میر ابوتراب
بمنصب هفتصدی ذات و چهار صد سوار سرافراز شد و میر مرتضی بمنصب دو هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت
چون میرزا کیقباد پسر میرزا محمد حکیم از همنشینان خانه برانداز همه قسم کیفیات بافراط میخورد و بے اعتدالی روزگار بسر
مے برد حواله راجه جگناته شد که بکیچے در قلعه رنتهنبور بوده عبرت از کار خود برگیرد چون الکه گجرات بتیول خان اعظم
و اولاد او [illegible] تجویز شده بود و حسب الالتماس [illegible] احمدآباد [illegible] گجرات است [illegible]
سرافرازی یافته بود [illegible] از اصل و اضافه هزار و پانصدی و [illegible] سوار مرحمت شد و عبدالله بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار فرق عزت برافراخت
از عرائض [illegible] ولایت ایران بمسامع جلال رسید که در بیست و [illegible] سال حال میرمعصوم بهکری که برسم رسالت

کارے که موجب نگرانی خاطر باشد نمانده اگر صلاح دانند عرضداشت نمایند که نهضت رایات اقبال برسم سیر و شکار
بدان صوب اتفاق افتد و خلعت خاصه بشاهزاده و خانخانان و میرزا رستم مرحمت شد و چون مشار الیه بخدمت شاهزاده
پیوست باوجود ضعف بیمارے باستقبال آمده مراسم تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید و فرمان را آرایش فرق عزت
خود ساخت و بعد از دو روز عنایت الله برادر عادل خان فرستادهٔ آن سعادت که مضمون مشتمل آن بر هدایت
شاهزاده سعادت بود مصحوب او ارسال داشتند و مقارن این حال شریف کولابی بخدمت شاهزاده دانیال دستورے
یافت و دستارے که بر فرق مبارک بسته بودند با اسپ خاصه سرپیشاو نام مصحوب او مرحمت نمودند از سوانح آمدن خواجه
عبدالله خواهرزاده خواجه حسن نقشبندے با برادران بدرگاه خاقان سپهر بارگاه خواجه عبدالله با دو برادر خود خواجه یادگار
و خواجه برخوردار از ولایت آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر بردند و هر جا که کارے و تردّدے پیش آمد در
همگنان بجوهر شمشیر و راه مردی خود را نمایان ساختند و چون شنقار بخت بلند پرواز بود از صحبت خواجه جدا شده
گزیده در لاهور بخدمت شاهزاده بلند اقبال پیوستند و در همان حال در سلک احدیان منتظم گشتند و رفته رفته
بجوهر شناسی و قدردانی آن چراغ افروز دودمان خلافت بمراتب بلند ترقی و ارتقا نمودند چنانچه بخواجه عبدالله
در اله‌باس بمنصب هزاری و بعد ازان بخطاب خانی بلندپایگی یافت و چون شریف خان وکیل السلطنة نقش خواجه
با خوب نشست و پیوسته در خدمت آن حضرت غمازی کردے تا گزیر خواجه عبدالله بدرگاه والا روی امید نهاد و حضرت
خاقانی جوهر لیاقت و شجاعت از سیمای حال او دریافته و شایسته تربیت دانسته بمنصب هزاری و خطاب صفدر خانی فرازی بخشیدند برادرانش نیز بمناصب مناسب فرق
عزت برافراختند و بعرض رسید که چون علی راے زمیندار تبت بر سر زمیندار تبت کلان رفته او را از پای
در انداخت و ملک او بسیار متصرف او در آمد حوصله اش برداشت آن نکرده از تنگ ظرفی و آشوب دماغ پا از حد گلیم
خود بیرون نهاده بجانب کشمیر آمده فرمان بنام قلیچ خان صادر شد که لشکر شایسته سامان نموده بکمک محمد قلی حاکم
کشمیر فرستند تا آن زیاده سر پاداش بسزا یابد. در پانزدهم آبان [illegible] بشاهزاده کلان عنایت شد و
نیز اسپ خاصه شاه عنایت نام مصحوب دوست محمد بخدمت ایشان فرستادند و هر سال یک لک روپیه از حاصل بندر کنبهایت
در وجه انعام شاهزاده دانیال مقرر شد و حسب الالتماس شاهزاده کلان خواجگی فتح الله بخشے بمنصب هزاری سرافراز
ساخته بملازمت ایشان فرستادند محمد قلی دوازده راس اسپ از خانزادان کشمیر برسم پیشکش ارسال داشته بود در
نظر اقدس گذشت و از سوانح فیروزی یافتن سپاه بنگاله و دستگیر شدن کیدار زمیندار و شرح این بر سبیل اجمال
آنکه راجه کیدار که از زمینداران عمده سرحد بنگاله است بیاورے کمک راجه که قریب پانصد کشتی از غراب و پلیه و کوسه
فراهم آورده بر سر قلماق که در تهانه سری نگر بود آمده جنگ انداخت قضا را قلماق شکست یافت و آن حدود در تصرف
کیدار در آمد چون آن خبر براجه مان سنگه رسید فوج پسندیده سواره و توپخانه سرانجام نموده بمالش او نامزد فرمود و
در نواحے بکرم پور بتلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم در پیوست و باقبال روزافزون مخالفان شکست خوردند و
بسیارے از فرنگی و بنگالی بقتل رسیدند و در زخم تفنگ و تیر کیدار خورده راه گریز پیش گرفت بهادران لشکر تکاپو
نموده او را دستگیر ساختند نیم جانے داشت که نزد راجه رسید و از فرو شدن او غبار فتنه و آشوب فرونشست
از سوانح انهزام علی راے تبتی است و تفصیل این مجمل آنکه چون فرمان بقلیچ خان رسید علی اسرع الحال سه هزار سوار و

برادر است و سبعه از امرا و اسامی اعاظم ستة عشر و نواز سش خسروانه سرفراز گشته در خدمت آن درة التاج
سلطنت دستوری یافتند و حکم شد که آن نور دیدهٔ ایزدی بسر رود یک چیزی از ما التماس نموده باشد آسامی امرای کومک
جگنات رای رایسنگه مادهوسنگه رای درگا رای بهوج هاشم خان شیخ دولت قرار بیگ شادمان صادق خان
افتخار بیگ هردیاس جادون دلپت ولد رایسنگه خواجگی فتح الله میر گدای راجه بکرماجیت رضا قلی
شیر بیگ یساول سکته سنگه ولد موته راجه اسلام قلی بابا دوران خواجه حصاری مصاحب خان
سید درویش صالح راجه سالباهن دلپت ولد موته راجه سیف الله شاهو موهنداس جادون جاندسنگه
بدیع الزمان ملک شاهو جنگ بیگ لشکری پسر میرزا یوسف خان تاش بیگ کلیانداس مهدی مصطفی کنبو
امیر بیگ ترکمان سید جلال بارهه عادل بیگ ولد باقر خان مکنداس جادون خواجه نورالدین نراین داس
مانسنگه شاه قلی بهادر صف خان سالار بیگ سورجمل دیالداس شیخ آدم انصاری بهوج راج کلا راتهور برنکداس شیخ محمد مغل
ابوالفتح مغل شاه بیگ گلابی میرزا علی دیوانه پهلوان بهاءالدین قلی نماز باجمعی برق اندازان نرائنداس و گنگا دهر و چندی دیگر

نهضت موکب شاهزاده ولی عهد بسر رانای منصور و توجه رایات منصور از فتحپور بصوب اله باس

چون شاهزاده ولی عهد رایات اقبال مسخر ملک رانا برافراشت روزی چند در فتحپور بجهت سامان ضروریات
توقف اتفاق افتاد و بجهت خزانه معتدبه و لشکری که بآن کار وفا کند التماس نمودند و ارباب دخل در سرانجام آن لیت و لعل
سنی موقع ظاهر ساختند و منافقان فرصت طلب ملتمسات شاهزاده را بلباس دیگر وانمودند و در نظر آن
حضرت چند رنگ رفتن جلوه دادند ناگزیر شاهزاده آگاه دل پیغام گذارد که این مرید احکام آنحضرت را مثل اوامر
الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر متوجه خدمت ماموره شده بود لیکن ارباب دخل در خور کار بسامان لوازم آن
نمی پردازند و باین لشکر و جمعیت مهم از پیش نخواهد رفت و بیهوده خود را سبب ساختن اوقات ضایع کردن چه لایق است
مکرر معلوم آنحضرت شده که رانا از کوهستان بر نمی آید و هر روز بکجا پناه برده یکجا قرار نمیگیرد تا ممکن باشد بجنگ نمی پردازد
تدبیر کار او منحصر درانست که افواج از هر سو در آمده کوهستان را بطریق قمرغه در میان گیرند و هر فوجی براسپه
آن تیز رو باشد که اگر بحسب اتفاق بآن مقهور دچار شوند از عهدهٔ او بواجبی توانند برآید و اگر دولتخواهان
بر دشش دیگر صلاح دیده اند چون مردم من بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این مرید جبین سعادت بسجود کریاس فلک
اساس روشن ساخته بحال جاگیر خود شتابد و در خور این مهم سامان براصل نموده باجمعیت فراوان متوجه استیصال گردد
و بعد از آنکه عرض داشت شاهزاده بلند اقبال بمسامع عز و جلال رسید شاهزاده سلطان نسا بیگم را بخدمت آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده
فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده ارباب تنجیم بجهت قرانی که درین نزدیکی میشود تجویز ملاقات نمی نمایند
باید که بمبارکی و خیریت متوجه اله باس شود هرگاه خواهد باز متوجه ملازمت گردد و بنابرین بتاریخ ششم اوزماه از فتحپور کوچ فرموده
نزدیک متره از آب جون عبور نموده متوجه اله باس شدند در دوازدهم ماه مذکور میرزا مظفر حسین بجوار مغفرت ایزدی
پیوست و بجهت پاس عزت آن دودمان عالی بیگ محمد خواجه را حکم شد که نعش او را بدهلی رساند چون عادل خان
در فرستادن و روانه ساختن میر جمال الدین حسین انجو ست می جنبید خاطر قدسی منظاهر ازین رهگذر
بهم آشفت و مصحوب عنایت الله کتابدار فرمان مطاع بشاهزاده دانیال و خانخانان عز اصدار یافت که چون بعنایت ایزد سبحانه در نجد

تا بعد از انقضای ایام برشکال بار با استیصال آن برگشته احوال همت مصروف دارد در اوراق سابق سمت ذکر یافته که
میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ از سعادت خدمت پدر محروم گشته اختیار نموده آواره دشت گمنامی گردیده و تا حال ظاهر
نشده که بکدام جانب رفته و از کجا سر خواهد بر کرد در ینولا بعرض رسید که نزد شاه عباس رفته بود و در هنگامی که شاه متوجه تسخیر
الکه آذربایجان شده او را نزد حسین خان حاکم هرات فرستاد و بعد از اندک فرصتی جمعی از اوزبکیه نواحی مروچاق و مرغاب
ساخته برادر یوسف خان حاکم آنجا را دستگیر کرده بردند حسین خان بشاه عرضداشت نمود که بودن پسر میرزا شاهرخ درین حدود
صلاح دولت نیست اگر بصوب بدخشان گسیل کرده شود و اوزبکیه را با او سر و کاری افتد و فرصت پرداختن بانملک
نخواهند شد شاه نیز رای او را تحسین داشته نشانی فرستاد که میرزا حسن را به بدخشان روانه سازند و او بمیان احشام نکدری و
هزاره در آمد و قریب بیست هزار سوار و پیاده از احشام نکدری و هزاره بر گرد او فراهم آمده آغاز فتنه و فساد کردند ولایت توی
که در میان کوهستان شمالی واقعست و بغایت وسیع و فراخ افتاده تا پنجاه هزار خانه از نکدری و هزاره در انجا بنگاه دارند
و در هنگامیکه میرزایان قندهار را بشاه بیگخان سپرده روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهادند آن ملک بتصرف اوزبکیه
بود اولیای دولت بزور بازوی شجاعت و تایید دولت روز افزون از تصرف اوزبک بر آورده ضمیمهٔ ممالک پادشاهی
گردانیدند میرزا حسن را هوای گرفتن آنملک در سر افتاده با جمع کثیر از احشام آنجا بتربیت اسباب شورش پرداخت
و فوجی که بحراست آنحدود تعیین بود تاب مقاومت نیاورد و شاه بیگ خان از شنیدن این خبر قندهار را بمردم
معتمد کاردان سپرده متوجه رفع این فساد شد و ارباب عصیان باندک زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده آواره
دشت ادبار گشتند و افواج منصوره چنگاسی شتافته بسیاری از آن خون گرفتار را بقتل رسانیدند و میرزا حسن بخجلت
زده ناکامی گشته بکوه خنجران پناه برد غره ماه مهر شهریار الملک بمنصب هفتصدی ذات و سیصد سوار سرافراز گشت
رای رایان حسب الحکم بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراخت یکصد و پنجاه مهر و دو هزار روپیه نذر و دو قطعه لعل
و بیست دانه مروارید پیشکش گذرانید کلیان داس پسر راجه گوپال یک زنجیر فیل پیشکش کرد میر طاهر موسوی سعادت
ملازمت دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید در ینولا بالتماس شاهزاده بلند اقبال رقم عفو بر جرایم راجه باسو کشیده آمد
تاتار بیگ سفرچی بمنصب هفتصدی ممتاز شد از سوانح دستوری یافتن شاهزاده بلند اقبال باستیصال رانای
مقهور چون همگی همت جهانگشای خاقان گیتی ستان مصروف و معطوف بران بود که ولایت توران که ملک موروثیست
بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و در نهمت بجهت صاف ساختن سواد اعظم هندوستان و بر انداختن خار و خس
اسباب عصیان شاهد این مقصود چهره افروز مراد نمیشد چنانچه در هنگام نهضت رایات منصور بصوب دکن شاهزاده
ولیعهد را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند و پیش از انکه مهم رانا بانجام رسد شورش بنگاله واقع شد و بالتماس
راجه مانسنگه رایات فیروزی بصوب اله آباس در حرکت آمد چنانچه در سوانح گذشته نگاشته کلک وقایع رقم گشته در ینولا
فرصت وسعت داد و موانع از پیش برخاست رای صواب اندیش خاقان ممالک ستان چنان تقاضا فرمود که چون
مهم رانا نامزد آن فرزند بود در نهمت بنا بر بعضی موانع حسن انجام نیافته لائق دولت آنکه به نیروی همت آن قرة العین
خلافت صورت اتمام پذیرد و این غزات بنام نامی آن فرزند در دیوان قضا رقم زده کلک تقدیر گردد لاجرم روز بیست و یکم ماه
مهر الهی جشن و سهره بود آن گوهر اکلیل خلافت بموجب حکم پدر بزرگوار بمبارکی و فیروزی رایات فتح و نصرت بدان صوب

وششش باه‌ست که آنرا بچشم ندیده ام وبجهت عذر نیامدن خود ترتیب مقدمات نموده بود غافل ازانکه گوهر گرامی دولت غیب کسی شد که سزای او بود و حق
بمرکز خود قرار گرفت و دیگر خود را بازرسی دادن آب سهاون کوفتن و باد دلغر بال بختن است درین تاریخ چهار لک دام بمیرزا سلطان
اکبر شاهی انعام شد ابوالمبین اسیلی اوزبک از توران آمده ملازمت نمود دادا امیران عمده عبدالمومن خان بود و تنها حکومت
مشهد داشت بعد از کشته شدن عبدالمومن خان با قبچاقان هر چند دلاساها او برداخت بودن راضی نشد و عذر زیارت
خانه مبارک دست آویز نجات خود ساخته روی امید بکعبه مقصود نهاد و مشمول عواطف خسروانه گشت قلیچ خان که از
بندهای قدیم الخدمت و عمدهای این دولت بمنصب والای پنجهزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت
حسن بیگ شیخ عمری بصاحب صوبگی کابل و ضبط ولایت بنگش دستوری یافت مادهو سنگه بمنصب سه هزاری ذات
و دو هزار سوار ممتاز گشت به ابوالمبین الی منصب پانصدی ذات یکصد و پنجاه سوار عنایت شد از سوانح نگار آنکه راجه
که از زمینداران عمده آن مرز و بوم است به بندر سنارکام آمده در برابر افواج منصور معسکر آراست و به تسخیر قلعه ترپانی
که سلطان قلی قلماق مظفرخانی یا دیگر بندهای درانجا بود هجوم آورد و بهادران کار طلب کوششهای مردانه و تردد
پسندیده ظاهر ساختند و چون مخالفان محاصره را تنگ ساختند سلطان قلی فیل سوار از قلعه برآمده با فوجی از مغل
و راجپوت که همراه داشت بدفع اعدای دولت همت گماشت و باقبال روز افزون غنیم را منهزم ساخت بسیاری
را بقتل آورد و بقیة السیف آواره دشت هزیمت گشتند و باز مخالفان جمعیت کرده بر سر قلعه که احمد خسر پور یوسف کشمیری
بود زور آوردند و جمعی از کشمیریان بسعادت شهادت رسیدند و احمد خود سه زخم برداشت چون شب شد برگشته
بدیره خود فرود آمدند و روز دیگر باز بر سر قلعه سلطان قلی هجوم آوردند راجه غنیم را القوت یافته ابراهیم بیگ اتکه و راگهوداس
و آسکرن و دلپت رای با جمعی بکمک آنها تعین نمود غنیم کار ناساخته برگشت و همین طور که بنگاه [illegible] گاه بنگاه
عجایب خواجه سرا که در سنارکام بود هجوم آورده زد و خورد میکردند و از طرفین مردم بقتل میرسیدند در آخر مقهوران
از نواره جنگی برآمده عرصه پیکار آراستند و ابراهیم بیگ اتکه جمعی از مغل و راجپوت همراه گرفته بمدافعه غنیم همت گماشت
و بسیاری از مقهوران را بتیغ بیدریغ آواره صحرای عدم ساخت آنگاه راجه بکمک خود با نواره و توپخانه و استعداد تمام در برابر
آمده لنگر انداخت و بتوپ و تفنگ کارستان کردند از جانب دولتخواهان نیز بمدافعه و مقاتله همت گماشته از غایت
اجتهاد تقدیم رسانیدند چند جلیه و غراب با توپ و تفنگ از غنیم غرق شد و مخالفان ناکام عطف عنان نموده در برابر
عسکر اقبال قلعها ساخته نشستند امید که اقبال بی زوال خاقان ستوده خصال کار خود بکند قبل ازین بمیرزا شاهرخ
فرمان شده بود که بر سر راول اوگرسین زمیندار بانسواله رفته ملک او را بتصرف آورد و میرزا با وجود ضعف و بیماری
نطاق خدمت بر میان جان بسته بدانسو شتافت و آن متمرد برگشته روزگار در برابر جنگ کرد و بهمین اقبال روزافزون
شکست بران برگشته بخت افتاد و بشعاب جبال و گریوهای دشوار گذار پناه برد و قلعه بتصرف میرزا در آمد و مدت یکماه
و نیم دران قلعه طرح اقامت انگنده بضبط ملک او پرداخت غنیم چون دران حدود کاری نتوانست ساخت جمعی
از مردم خود همراه گرفته بتاخت و تاراج ولایت مالوه شتافت میرزا ازین آگهی صلاح در بودن خود ندید عنان عزیمت
بصوب مالوه تافت تا آن ملک را از دست اندازی آشوب غنیم بمحافظت و حراست نماید چون میرزا بمالوه در آمد آن
کم فرصت وقت غنیمت شمرده باز بجد و متعلقه خویش برگشت و میرزا بجهت بارندگی روزی چند در مالوه توقف گزید

بسجود قدسی آستان جبین اخلاص نورانی ساختند شاهزاده دانیال دوازده زنجیر فیل از غنایم فتح عنبر و فرهاد
حبشی مصحوب جادو و نداس ارسال داشته بود درین تاریخ بنظر گذشت ازان جمله فیل شاهرخ داخل فیلخانه خاصه شد
عرضداشت شاهزاده بلند اقبال که از اتاوه گذشته نوشته بودند مسرت افزای خاطر اشرف گشت و از عرضداشت شاه
بیگخان حاکم قندهار بوضوح پیوست که الوند سلطان برادر عینی فرهاد خان روی امید بقدسی آستان نهاده در بولاق
رسیده است آمدن شاهزاده ولی عهد بهمیونی سعادت بخدمت حضرت خاقانی آنرا که حق سبحانه
متعدد ولطفهای بلند و آباده مدارج ارجمند سازد و فرق عزتش بقبول خویش بر افرازد دهماشخانه ضمیرش بفروغ شمع خرد
و انوار دانش روشن دارد بی زحمت سعی و طلب نقدهای مراد در دامن قابلش نهند در ماه تو سن ایام مدیست
او و بدور گردش افلاک را بر خواهش او گردانند مصداق این کلام صورت حال فرخنده مآل شاهزاده بلند اقبال است
که هر چند هشت فتنه سرشت که ملازم وقت بودند و دیده خرد شان قدمی چند پیش نه بیند و سود خود را بر زیان عالمی مقدم
دارند و بحیلت گرمی هنگامه خویش صلاح دولت صاحب و ولی النعیم از دست دهند بترتیب اسباب شورش
پرداخته خاطر مبارک شاهزاده را بمعتقدات باطل متوهم و متردد میساختند لیکن آن برگزیده ایزدی و دانای
رموز آگاهی بر اهنمونی خرد و دانش سررشته اخلاص و سعادتمندی را از دست نداده در استرضای خاطر
پدر بزرگوار شرائط احتیاط مرعی میداشت باجمله چون ساحه سلطان بیگم آن تاج خلافت را از حجاب
برآورده متوجه ملازمت ساخته حسب الالتماس ایشان مقرر شد که حضرت مریم مکانی استشفاع تقصیر ایشان نموده
در پای حضرت اندازند چون نواحی دار الخلافه بورود موکب مسعود آراستگی یافت حضرت مریم مکانی بکمنزل پیشتر
شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد شاهزاده سعادتمند
فرق نیاز بپای مبارک آنحضرت نهاده مدت ممتد استیفای ذوق وصال فرموده و خاقان ستوده خصال دیده
اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند اقبالمند نورانی ساخت و آن جگر گوشه دولت را در آغوش عزت گرفته
بدولتخانه آوردند و حکم شد که کوس نشاط بلند آوازه سازند و دوازده هزار مهر بصیغه نذر و نهصد و هفتاد و هفت
زنجیر فیل بر سم پیشکش گذرانیدند از انجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل از نر و ماده پذیرای یافت تتمه بایشان بخشیدند
در نیولوقت فرمان باسم شاهزاده دانیال قلمی شد که چون راجه صورت سنگه که مدتهاست که از سعادت آستانبوسی
محروم همت و التماس دارد که یکرتبه بوطن خود آمده روزی چند بانتظام مهمات ضروری که لوازمه زمین داریست بپردازد
باید که آن فرزند گو نداس بهاتی را که مدار علیه اوست باجمعیت او در رفاقت خود نگاهداشته راجه را جریده
روانه درگاه سازد و درین تاریخ بون نام فیل خاصه از غنایم فتح دکن که در تندی و تیزروی مد باد سبقت جسته در حلقه
خاصه سبکبار سیه خوش فعلی عدیل و نظیر نداشت حسب التماس شاهزاده بلند اقبال بایشان مرحمت شد و دستار خاصه از
فرق مبارک خود برگرفته بر سر شاهزاده نهادند و حقیقت این پسر دانایان کارآگاه نیکو شناسند و شیخ عبدالرحمن ولد
شیخ ابوالفضل و ابوالبرکات برادر او از دکن آمده سعادت آستانبوسی دریافتند و از پیشکشهای آنها سه
زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید بار دیگر مرصع آلات داشته دکن بمعرض قبول رسید و پرچم نرم خاصه بشیخ
عبدالرحمن عنایت شد هر راسپر راجه بیربر عرضداشت شاهزاده دانیال آورد و نوشته بود که ترک شراب کرده ام

خواجه فراست خواص را بجهت بیمارے در انجا گذاشته آمده بودیم مگر فرمان لطلب او و فیلان که در جنگ عنبر فرهاد
حبشی غنیمت بدست افتاده مرسول گشته و تا حال روانه نساخته دلیل بر بے شعورے اوست مگر فرمان لطلب
او صادر شد و هر مرتبه عذرے و بهانه پیش آورده دلیل دیگر بر عدم سعادتمندے و ابتلاے شراب اوست
و خانخانان انیقسم بنده نیست که این قسم تواند و در انصورت هر دو محتاج بنصایح در اینصورت شما باشد یقین که بجانب او رفتن
بهانه بود بجهت نیامدن مگر آنکه خانخانان هم مثل شما مبتلاے شراب شده باشد بهرحال اگر بعد ازین آن فرزند ترک
شراب نکند و بموجب حکم عمل ننماید دانسته باشد که هرگز باو چیزے نخواهیم نوشت و صلاح و فساد او را بخاطر او خواهیم داد
و نیز شنیده شد که فیلانے که در جنگ بدست افتاده و هنوز به نظر اشرف نگذشته بجنگ انداخته است این معنی
از ادب دور مینمود باید که تمام فیلان را با خواجه فراست روانه درگاه سازد و بخانخانان نیز پیغام فرمودند و فرمان نوازش
با پرم نرم خاصه بمیرزا شاهرخ که در مالوه بود فرستاده اسپ و خلعت با امراے دکن مرحمت نمودند و چون راجه سورج سنگه
در ان صوبه مصدر خدمات پسندیده شده بود حسب الالتماس شاهزاده و خانخانان بعنایت نقاره سربلندی یافت
درینولا عرضداشت سلیمه سلطان بیگم رسید که پنج شش منزل بموافقت شاهزاده آمده بسرعت روانه درگاه شد
که بعضے ملتمسات آن فرزند پیشتر از رسیدن ایشان معروض دارد دوم ماه اردیبهشت پیشکش حسن بیگ بخشی
گجرات بنظر گذشت در دوازدهم بیچه جان آنکه والده ماجده زینخان کوکلتاش بجوار رحمت ایزدی پیوست و آن
حضرت پاس حقوق منظور داشته بپرسش باز ماندها قدم رنجه فرمودند درینوقت عرضداشت شاهزاده بولے عهد
رسید التماس نموده بودند که حضرت مریم مکانے که قبله حقیقی و مجازی اند دست این مرید را گرفته بشرف
پابوس آن حضرت سرفراز فرمایند فرمان شد که شما خود التماس این معنی از ایشان نمائید باز عرضداشت رسید که
چون آن حضرت قدم عفو بر تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوارم که سرافرازے این مرید را منظور داشته خود از
مریم مکانے التماس نمائید و عرض کنند که چنانچه ما تقصیرات او را عفو فرموده ایم شما نیز عنایت خود را شامل حال او نموده
بملازمت ما و خود مشرف سازید تا رفع توهمات این مرید شود و دوست محمد را بملازمت فرستاده که باختیار ساعت
آستانبوس را میجان بادشاهے نمائید و این بنده در هر قدم سجده شکر بجاے آورده متوجه درگاه است خاقان
وافر الاحسان این رباعے را که از واردات طبع آصفخان است در منشور سعادت قلمی نموده دوست محمد را رخصت
معاودت فرمودند ای حبته زمام رسم نادت ساعت ؛ ادراک وصال را چه حاجت ساعت ؛ از وصل کند سبب
سعادت ساعت ؛ ساعت چه کنی بهانه ساعت باعت ؛ درینولا عرضداشت میرزا شاهرخ مشتمل بر اظهار شوق
و آرزوے آستان بوسے و التماس آمدن به درگاه معروض بساط عزت گشت فرمان گیتی مطاع شرف نفاذ
یافت که چون حکم لطلب شاهزاده دانیال شده اگر او از سعادتمندے متوجه درگاه شود همراه بودن آن فرزند پاس سلطنت
است و اگر از بیدانشے و کوته اندیشے باغوا و اضلال همنشینان عاقبت نیندیش متوجه درگاه نشود در آن صورت
مردم معتمد کاردان را بر حدود متعلقه خویش گذاشته خود جریده عازم زمین بوس گردد و نیز فرمان مطاع باسم
راے رایان قلمی شد که چون خاطر از ان کار واپرداخته و مفسدان آن سرزمین را آواره دشت ادبار ساخته
باید که با مردم کمکی خود متوجه درگاه شود در همین نور داد راے رایان و ضیاء الملک بخشے با دیگر بندها حسب الحکم رسیده

شریعت غرا اور ابمیرزا او اسے حوالہ فرمودند که ادرا القصاص برادر خود از ہم گذرانید محمل آرا سے بلقیس زمانے
گلبدن بیگم بسوے شہرستان عدم آن عفت سرشت عمیہ قدسیہ حضرت فردوس مکانی ظہیر الدین محمد بابر بادشاه
انار الله برہانہ است ہشتاد و دو سال از گراسے ایشان منقضے شده بود حضرت خاقانے در خدمت ایشان نہایت
شفقت و مہربانے ظاہر میساختند و پیوستہ ارباب نیاز و اہل حاجت از خوان نوال ایشان بہره ور گشتہ درین
چند روز مزاج اعتدال سرشت آن مسند نشین محفل عفت از رہگذر تب الله گرانی بہمرسانیده و ہر چند اطبا معالجہ
بکار بردند موافق نیفتاد و بتاریخ روز دوشنبہ ششم ذی حجہ سال الف بجوار مغفرت ایزدے پیوستند و خاقان قدردان
بمنزل ایشان تشریف بردہ تحفہ آن سفر گزین ملک بقا را بر دوش عزت خود گرفتہ قدمے چند بردند و از غرایب اتفاقات
آنکہ در حالت نزع و بیخودے کہ حضرت مریم مکانے بر بالین ایشان حاضر آمدند و ہر چند بیگم جیو گفتند بجواب التفات ننمودند
چون از قدیم یکدیگر را مہرآمیز خطاب میفرمودند مرتبہ دیگر مہر آمیز بر زبان مہرآمیز گہربار ایشان گذشت فی الفور چشم کشوده
این مصرع را خواندند **مصراع** من زار بمردم تو باد ارزانی ❊ و رسوم اسعفند ار عرضداشت مہد علیا سلیمہ سلطان بیگم
رسید از حسن عقیده و اخلاص شاہزاده بلند اقبال بیش از بیش ظاہر ساختہ مرقوم نموده بودند کہ بنوید عواطف بیدریغ
خاقانے استمال و امیدوار ساختہ زنگ توہمات از مرآت خاطر ایشان زدوده آمد و ساعت بجہت روانہ شدن اختیار
فرموده اند و من میخواستم کہ پیش از آن فرزند متوجہ درگاه شوم لیکن چون ایشان خود آمده بمبالغہ مرا نگاہداشتند
و نوشتہ دادند کہ بیست و ششم عازم آستانبوسی شوند ناگزیر توقف اتفاق افتاد و امید کہ عنقریب با تفاق ایشان سعادت
زمین بوس روزے گردد و خاقان گیتی ستان از نوید وصال فرزند بلند اقبال برخود بالیده سپاس ایزدے را
پای برزنہادند **وقایع سال چہل و ہشتم از ابتدای جلوس اقدس** روز جمعہ ہشتم شوال
ہزار و یازده ہجرے بعد از انقضاے دو ساعت و چہل دقیقہ آفتاب جہانتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانے
فرموده سال چہل و ہشتم الٰہی بہارے که وفیروزے آغاز شد و بآئین ہر سال دولتخانہ را ازین بستہ جشن بادشاہانہ
آراستند و تا روز شرف ہر روزے یکے از امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداختہ سعادت جاوید اندوختند در ششم
ماه مذکور عرضداشت مہد علیا سلیمہ سلطان بیگم بمسرت افزاے خاطر قدسے مظاہر گشت مرقوم بود کہ بمرافقت
فرزند اقبالمند شاه سلیم متوجہ ملازمت عالی شد امید کہ شاہد این مقصود چہره نماے مراد گردد مقارن این حال
عرضداشت شاہزاده دانیال رسید نوشتہ بود کہ از عرایض شیخ الهدیہ ظاہر شد کہ اورا الطلب این مرید فداسے
میفرستند بخاطر رسید کہ خانخانان را تلے نموده بجاے خود گذاشتہ متوجہ ملازمت شود چون طلب او برای بہبود
مصلحت بنود خود جریده بدان صوب شتافت کہ بالیست وقت صلاح حال را خاطرنشان او نموده بعد از رسیدن
شیخ الهدیہ عازم آستان بوس گردد لیکن عاقلان دانند کہ این رفتن شاہزاده بجہت ترتیب اسباب نیاوردن شست
آرے تا دولت کرا خواہد و بخت در سر کہ باشد **مصراع** ہر فرق سزای تاج شاہے نبود ❊ شاہزاده دانیال
بحپان شیفتہ شراب شده بود کہ قرار آمدن بجز و تواند داد در مینوقت فرمان عاطفت بنیان ہر سر راے پسر راجہ
ببیر بر مرقوم گشت کہ چنین بعرض رسیده کہ آن فرزند شیفتہ شراب شده پیوستہ ارتکاب آن مینماید و از اثر
ہمنشینان عاقبت نیندیش و خوش آمد گویان خانہ برانداز صلاح حال و خیریت احوال خود را نمی شناسد و آنکہ

مرصع مصحوب او بشاهزاده مرحمت شده و نیز فرمان باسم شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل صادر گشت که چون رای رایان با
افواج گران باستیصال برسنگدیو مقهور نامزد شد باید که او نیز خود را بشتاب بدو ملحق ساخته در خدمت شریک باشد
و در انتقام و کینه جوئی خون پدر حلال زادگی خود را بر عالمیان ظاهر سازد و دانسته را سرمایه سعادت جاوید شناسد
و جاگیر او از صوبه مالوه عنایت شده درینوقت مصحوب خواجه میرک خواص است و خلعت بشاهزاده و [illegible] عقد
فرستاده نصایح بلند و پندهای دولت پیوند بتقریر او حواله شد و مقارن این حال شاهزاده دانیال لعلی بوزن
چهار مثقال و پنج سرخ و الماسی بوزن بیست و هفت سرخ برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت و فرمان
باسم ابوالقاسم خان نمکین قلمی شد که میرزا غازی را با خسرو نام غلامی که مدار علیه اوست روانه درگاه معلی سازد
درین روزها هاشم خان و قاسم خان بپروانه و جبین قلیج از محال جاگیر خود آمده دولت باریافتند و حکیم رکنا از عراق رسیده سعادت
زمین بوس دریافت و حکیم صدرا پسر میرزا محمد حکیم نیز بمرافقت او آمده ملازمت نمود حکیم رکنا با فضیلت طبابت
طبع نظم خوشی دارد و اشعار او در مجموعه و سفائن مستعدان سخن سنج مرقوم و مسطور است و حکیم صدرا از فنون حکمت
و مقدمات طبی نصیبه تمام دارد و از نظم و نثر بهره ور و با وجود فضائل و کمالات بصلاح و تقوی آراسته درین
تاریخ عرضداشت شاهزاده بلند اقبال رسید مرقوم بود که دو منزل باستقبال مهد علیا سلیمه سلطان بیگم برآمده
سجدات مراحم بیدریغ بتقدیم رسانید و چون حکم بود که هرچه میخواسته باشد بی حجابانه التماس نماید امیدوار است
اسپی که ایلچی دارای ایران از لاهور بدرگاه فرستاده باین مرید مرحمت شود و میرزا خرم پسر خان اعظم بیست راس
اسپ [illegible] از ولایت جوناگده برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت درین تاریخ بعرض رسید که رای رایان
بکر برسنگدیو را [illegible] قهار زده داد بجنگل و محکمهای دشوار پناه جسته فرارانه سیر دو بهر جا قابو یافته نگذشت
جنگ کرده بدر میرود و دولت کر منصور نیز بدنبال او رو نهاده در بینولا آن سپه سعادت بقلعه مهاندیر در آمد و افواج
قاهره از پی رسیده قلعه را محاصره نمودند و آن برگشته روزگار از قلعه کور برآمده بقلعه ایرج تحصن جست و بهادران فیروزجنگ که برسم منقلا تعین بود
بمحاصره قلعه پرداختند چون خبر رای رایان رسید ایلغار نموده خود را بلشکر پیش ملحق ساخت و او با مردم خود برگرده لب با گرفت و از جانبین جنگ توپ
و تفنگ گرمی پذیرفت رای رایان باعتضاد اقبال بی زوال توسن همت در آب زد و چون راه برآمدن تنگ
و دشوارگذار بود جنگ سخت در پیوست و اقبال روزافزون بجلوه گری در آمده غنیم را منهزم ساخت و آن آواره
دشت ادبار بقلعه در شد و رای رایان با افواج منصوره بمحاصره پرداخت چون کار بدشواری کشید شبی
دیوار قلعه را شگافته از طرف مرچال راجه رجسنگه بدر رفت و بهادران فیروزجنگ تعاقب شتافته چهل کس از مردم
آن مخذول را بدرک الاسفل فرستادند و از بسیاری واجمه تعاقب وفق دلخواه نشد و آن گشته بادیه ضلالت
جان بسلامت برد در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نویس گشته که میرزا بدیع الزمان همشیره زاده حضرت خاقانی
بدخشان را بتقریب آورده عرضداشت بدرگاه ارسال داشته بود و از درگاه گیتی پناه فرمان عاطفت آمیز صدور یافته
بالجمله بحسب تقدیر پیش از ورود فرمان باقیخان والی توران با لشکر انبوه ببدخشان می آید و میرزا حسب نوشت
در جنگ بدست می افتد و آن حق ناشناس میرزا را بتیغ بیدریغ شهید میسازد در بینولا بنده محمد برادر باقی خان
در حوالی قندهار بدست دولتخواهان گرفتار میگردد و دولتخواهان او را بدرگاه سپهر مستند خاقان عدالت آئین بحکم

آمده دیدند و اهداد مقهور از انجا به آهن پوشش رفته جمعی از مفسدان را فرستاده که قلعهٔ اوجیلی در دو سنبه راوپیران
ساخته در میان علی زئی نشینند و چون این خبر تخته بیگ رسید با زخود را ستکتر کرده خود را بانجا رسانید و مفسدان را
مالش بسزا داده پیش انداخت و در دو سنبه تهانه مقرر ساخت و کلانان الوس آفریدی آمده دیدند و بسیاری از
الوس اورکزئی نیز از سر نو عهد و قول گرفته با و پیوستند چون اهداد مقهور یافت که کار برادر از پیش نمیرود ناکام
بطرف خزانه رخت ادبار کشید درین ایام چون بعرض رسید که چین قلیچ پسر قلیچ خان در کوهستان پنجاب ترددات
پسندیده ظاهر ساخته و تاوک چند راجه نگرکوت بندگی و دولتخواهی اختیار نموده مشار الیه پیوسته بود بنابران
پرم نرم خاصه بقلیچ خان و خلعت بچین قلیچ و پرم نرم دیگر براجه نگرکوت مرحمت شد از سوانح فرستادن مهد علیا سلیمه
سلطان بیگم باستمالت دول جوئی شاهزاده ولیعهد بالهٔ باس چون آن گوهر اکلیل خلافت روزی چند از واقعهٔ شیخ
ابوالفضل محجوب بود درین تاریخ حکم شد که بیگم تزد شاهزادهٔ والا قدر شتافته ایشان را از ان حجاب برآرند و بانواع
عاطفت و دلجوئی فیلی بخشیده همراه بملازمت آورند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسپ خاصه با پرم نرم مصحوب بیگم عنایت
نموده فرستادند درینولا افتخار بیگ بفوجداری سرکار میوات لتعینات شد و در روم ابان جشن وزن انجمن افروز
گشت و آن گرانبار صورت و معنی را بدستور مقرر به دوازده چیز وزن کرده خیرات فرمودند و قاسم خواجه که از بادر امهر خواجه
بود سی نام ملازم خود را با بعضی از نفائس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشته بود بعرض قبول مقرون گشت و
شاه بیگخان حاکم قندهار بمنصب پنجهزاری سرافراز گشت و غزنین را از تغیر شریف خان مشار الیه مرحمت فرمودند
و حکم شد که راه قندهار و غزنین را مفتوح سازد که بعد ازین قافله آسوده و مرفه الحال ازان راه تواند آمد و رفت نمود
و دست تصرف و تعدی هزارجات از دامن احوال مترددین کوتاه باشد و مقرر شد که میرزا بیگ توقبای فرمان
این موهبت تازه با و رسانیده قافله را از قندهار بغزنین همراه بیارد و درینولا سالباهن توبچی بخطاب راجگی فرق
عزت برافراخت او در شجاعت و جلادت بندوق اندازی و رجان بازی از پیش قدمان بود و با جوهر فداکاری
سرمایهٔ اخلاص و دوام خدمت فراهم داشت و بمیامن تربیت و قدرشناسی آن حضرت از اعیان دولت
شد احمد بیگ کابلی دو تقوز اسپ راهوار پیشکش فرستاده بود و بنظر گذشت چون میرزا شاهرخ عرضداشت
فرستاده اظهار ضعف و بیماری نموده بود بیننی و اس طبیب دستوری یافت که رفته بمعالجه پردازد و درین تاریخ
منوچهر ایلچی والی ایران رخصت معاودت یافت و از نفائس امتعهٔ هندوستان برسم ارمغانی مرسول گشت
و با آنکه مکرر انعامات فرموده بودند درینوقت باز چهار لک دام مرحمت شد و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که
حکام بلاد و محافظان راه بلوازم ضیافت و مردمی پرداخته از محال متعلقهٔ خویش سلامت گذرانند و از عرائض منهیان
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سپه سالار خانخانان پسر خود میرزا ایرج را با فوجی بدفع شورش عنبر حبو تعین نموده بود
بهمیت اقبال روز افزون جنگ عظیم کرده رایت فتح و فیروزی برافراشت و مخالفان برگشته روزگار راه ادبار و
هزیمت گزیدند و تمامی حشم و فیلان او بتصرف مجاهدان عرصهٔ اقبال درآمد و میرزا ایرج بجلدوی این خدمت بخطاب
بهادری سرافراز شد و جادون راس برادرزادهٔ رای بهار چند دستوری یافت که فرمان نوازش شاهنشاهی
سلطان دانیال و خانخانان و میرزا ایرج رسانیده فیلانی که درین فتح غنیمت اندوخته اند همراه بدرگاه بیارد و خنجر

[illegible] خدمت در جانب [illegible] محصول [illegible] بر خلاف [illegible] شیخ را با خود دیگر [illegible] شاهزاده [illegible]
فرمان شد که شیخ [illegible] خود را [illegible] جمعیت خود در آن صوبه گذاشته [illegible] متوجه ملازمت شود چون [illegible]
شاهزاده والاقدر [illegible] آن [illegible] یقین جزم دانست که چون شیخ بخدمت آن حضرت [illegible]
[illegible] خاطر اشرف را از [illegible] ساخت [illegible] او در میان کار باشد [illegible] بدرگاه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] دولت [illegible] علاج [illegible]
و صلاح کار [illegible] راجه [illegible] راجه [illegible] که راه دکن [illegible]
[illegible] شاهزاده والاقدر [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] احوال او دریافته [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] در میان نهاده که چون شیخ حسب الحکم [illegible] متوجه درگاه است [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] خدمت [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] خود را با لشکر [illegible] گذاشته [illegible]
[illegible] چون [illegible] گفتند [illegible] چنین [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] خان [illegible] چون قضا [illegible]
[illegible] غایت غرور [illegible] در جواب گفت [illegible]
[illegible] بتاریخ [illegible] ربیع الاول [illegible]
راجه [illegible] خون خوار [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] و ساختند [illegible]
[illegible] خان افغان [illegible] شیخ [illegible] وقت [illegible]
جمعیت [illegible] وقت [illegible] باشید [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] فرصت [illegible]
[illegible] راجه [illegible]
شیخ در جواب گفت [illegible] در این وقت [illegible] جلال الدین محمد اکبر پادشاه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] وقت [illegible] خود را [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] در میان [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] زمین [illegible]
[illegible] احوال شیخ [illegible]

حسب الحکم روزے چند از سعادت کورنش محروم داشت چون آثار ندامت و خجالت از جبهات احوال او بظهور پیوست
پادشاه جرم بخش عذرپذیر بر سجاده لوسے او بخشوده حکم کورنش فرمود و پروردهٔ نعم خود را از نگذاشت و در باب دلیت گرچه
او که همواره بر خلاف رضا و خواهش پدر سلوک مینمود حکم شد که هرگاه پدر که خدائے مجازیست از و اظهار رضامندے
کند مراحم و نوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت از عرائض منهیان صوبهٔ دکن بمسامع جلال رسید که شاهزاده سلطان
دانیال محال جاگیر میرزا شاهرخ را تغیر نموده و میرزا ازین رهگذر آزرده خاطر گشته عازم درگاه است حکم شد که فرمان باسم
شاهزاده قلمی نمایند که دست تصرف از جاگیر میرزا کوتاه داشته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهد و بمیرزا نیز فرمان شد
که حل و عقد مهمات صوبهٔ مالوه برای رزین او تفویض یافته زنهار که بحکم ارادهٔ آمدن ننماید و بخدمات مرجوعه سرگرم بوده باشد
و اسپ توپچاق از طویلهٔ خاصه مصحوب شیخ احدے بمیرزا فرستادند و ایالت سرکار ملتان از السعیدخان مقرر داشته
بدان صوب رخصت فرمودند پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه از بنگاله آمده دولت آستان بوس دریافت و درین تاریخ
بعرض رسید که لشکر ظفر قرین که باستیصال باسوے مقهور تعین شده بود قلعه گوالیار را فتح کرده بنابرین داروغگی گوالیار
حواله نمودند از سوانح دکن آنچه خانخانان از پتن کوچ فرموده دفع شورش راجوے تیره روزگار وجهه همت ساخت و چون
یکے از فارتیان (?) جمعے از شوره پشتان واقعه طلب را فراهم آورده در حدود داہل گرد فساد برانگیخته بود شاهزاده سلطان
دانیال تردے خان و خواجه ابوالحسن را با فوجے بدفع او نامزد نمودند او تاب مقاومت نیاورده بسوے دولت آباد
رخت ادبار کشید خواجه ناظر خواجه سرا از فرط جهالت و ضلالت پای تهور افشرده در قلعه متحصن گشت و دولتخواهان
بلوازم محاصره پرداخته راه مداخل و مخارج قلعه را چنانچه باید استحکام دادند چون کار بران بیدولت بصعوبت کشید ناگزیر
قول گرفته بدولتخواهان پیوست و خار فتنه از آن سرزمین برکنده شد از سوانح کشته شدن شیخ ابوالفضل آنرا
که دورهٔ دولت بسر آید و کوکب طالع بهبوط گراید دیدهٔ دانش بگران خواب غفلت افتد خرد را که میر سامان کارخانهٔ هستی
است معزول العمل سازد پای ادب از اندازهٔ خویش بیرون نهد سرمایهٔ سعادت از دست دهد شرائط حزم و احتیاط
که نظام کارها بدان منوط و مربوط است بواجبی رعایت نکند ؎ کسی را که تیره شود روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار
مصداق این کلام احوال خسران مآل شیخ ابوالفضل است که از نشاء بادهٔ دولت و مستی تقرب آشفته دماغ و سراسیمه
سررشته شناسائے و تمیز از دست داد و نسبت خویش معزز گشته با خداوندزاده بحقیقت در مقام سرکشی
و نقاضت در آمده با وجود دعوے خرد و لاف آگاهے برخلاف قانون دانش زندگانی کردے در خلا و ملا بکنایه و صریح
خاطر نشان حضرت عرش آشیانی نمودے که من بغیر از شما کسے دیگرے را نمی شناسم و با شاهزاده ولیعهد مدارا و ملایمت
نمیکنم تا بدیگران چه رسد و این مطلب را چنانچه باید دلنشین آن حضرت نموده بود و در زمانی که حرف تفسیر مصحف بمیان
آمده روزے چند معاتب و مخاطب گشت اثر آنرا از سبیل اتفاقے شاهزادهٔ عالمیان دانسته خار نفاق و کینه
در ساحت سینه نشانیده همواره انتهاز فرصت میجست ؎ مومیائی همه دانند که راحج شود ٭ هر کجا شیشه بپهلو زدن آید
با فیل ٭ درینوقت که شاهزادهٔ بلنداقبال در اله باس تشریف داشتند ارباب غرض هر روز نغمه و هر ساعت مقدمه
گوش زد آن حضرت نموده شورش افزاے خاطر قدسے مظاهر میشدند و احیاناً اگر یکے از مقربان لبساط عزت
حرف مفسدان تنگ ظرف و سقیفه سازان عاقبت نیندیش را کسوت معذرت و لباس اصلاح پوشانیدی آینهٔ

عزیمت باب ننو و چون کناره بلند و راه برآمدن سوار دشوار بود قریب صد کس غریق بحر فنا گشتند و دیگر بهادران کار طلب خود را
بفوج غنیم رسانیده بشعشعهٔ تیغ برق مثال آتش در خرمن حیات مخالفان تیره روزگار زدند و آن برگشته بخت راه هزیمت پیموده
آوارهٔ دشت ادبار گشت مهاسنگه خاطر از کار او واپرداخته بدفع فتنهٔ مومن کمر همت بست و آن بیدولت در کنار آب و
کوی قلعه ساخته نشسته بود بمجرد آنکه لشکر منصور از اینطرف آب نمایان میشود از غایت بیم و هراس اساس همت ناسپاس
از پا افتاده راه فرار پیش میگیرد و عیال خود را در کشتی انداخته بطرفی دیگر آواره میسازد و مهاسنگه پانصد سوار جرار خونخوار
از آب گذرانیده بتعاقب میفرستاد و در جزیره که در وسط از فرونی آب استحکام پذیرفته با اهل و عیال خود در آمده بود
چون فوج دولتخواهان میرسید از انبوهی جنگل و تراکم اشجار تمام فوج آراسته نمیشد او در پی آمد مومن خون گرفته
لشکر منصور را من حیث الکمیت کم انگاشته دلیرانه با اندک مایه خود را با آب میزند و فوجی را که در پیش بود پریشان و برهم زده
میان ذمراد بیگ اوزبک و نور الدین خویش محب علیخان که هر یک در مردی و شجاعت آیتی بودند باز جمعیت نموده
بمدافعه و مقاتله همت میگمارند و از جانبین چپقلشهای نمایان میشود و نور الدین در راه اخلاص جان نثار میکند و در وقتی
که کار تنگ شده بود آن برگشته بخت وخیم العاقبت از اسپ جدا شده بر خاک هلاک می افتد باقبال بی زوال فتح
و فیروزی نصیب میشود مقارن آن حال خبر رسید که عثمان افغان بسیاری از مفسدان واقع طلب باهم امده
از آب برهمپتر گذشت و بازبهادر قلماق که تهانه دار آن نواحی بود نتوانست استاد برگشته در بهوال اند راجه بمجرد شنیدن
این خبر بلغار شتافته شب در میان به بهوال رسید روز دیگر که عیسی جهان پیرا بر وز رسید یافت از سرچشمهٔ خورشید نور
در کنار آب شرار آتش قتال اشتعال پذیرفت و افواج دولتخواهان از آب گذشته غنیم را منهزم ساختند و بسیاری
از افغانان سیاه بخت علف تیغ انتقام گردید و غنیمت فراوان از نواره و توپخانه متصرف مجاهدان عرصهٔ فیروزی در آمد
و راجه تهانه را مستحکم ساخته بازید ها کشتافت و چون حدود متعلقهٔ عیسی و کیدار و غیره زمینداران بکرم پور و سری پور
آنروی رودخانه اچهامتی واقعست و دولتخواهان میخواستند که از آب عبور نمایند افغانان برگشته بخت و داود ولد
عیسی و سائر زمینداران گذرها را بنواره و توپخانه استحکام داده بمجادله و مقاتله سر پرداختند چون مدت تقابل بامتداد
کشید راجه بکمک اقبال بی زوال خانخانان ستوده خصال نموده قصد گذشتن از آب مقرر خاطر ساخت و خود را
از دوا کمو کوچ کرده لب آب پور پیوست و جمعی را پیشتر از خود بکنار آب فرستاد که اگر قابو دانند عبور نمایند و در شبگاهی
که نهنگان بحر جلادت خواستند که از آب بگذرند مخالفان تیره روزگار زنبورک و بندوق آتش در خرمن حیات بسیاری از
جوانان تیز جلو زدند و سر گذرها را بنواره و توپخانه و مردم جنگی مستحکم ساخته دولتخواهان را مجال عبور نمیدادند دریتوقت
راجه خود رسید و بی توقف و تامل بهادرانه بتوفیق و یاوری توکل فیل سوار خود را به آب زد و افواج بحر امواج
باعتقاد همت او تمام از آب عبور نمودند و غنیم از اظهار قدرت و شوکت او دل پای داده راه هزیمت سپرد و راجه شتاب
در بهرهاپتور و سری پور رفته توقف گزید شیرخان که از زمینداران عمده آن مرز بوم است آمده راجه را دید و از آنجا بسیر
سیر پور بکرم پور شتافت و افغانان تیره بخت و داود زمیندار از رخت ادبار بجد و دستار کام کشیدند و راجه از آن حسب
خاطر واپرداخته بتانده آمد در شوال سال درباری که از بندهای قدیمست بمنصب دو هزاری پانصدی ذات و
هزار و دویست و پنجاه سوار سرفراز است و [illegible] رایسنگه بهنوریه که از سیدان [illegible] تشیع وناهنجاری بمصادر خطا باشد بود

منصب داران قرار گرفت هراول راو سورج سنگه بهادر الملک شیخولی پرت سین کهتری کنند راے گردهرداس سپاہی مال
دربار رسے راکهو داس ولد گنگا درجن مال پسر ناید اس گنگا شیخ محمد رحیم لکهنو سے شیخ مودود زاہد پسر شجاعت خان قاسم حسین
ابن حسین شیخ ابو الفتح پسر شیخ معروف شیخ مصطفی فتح خان لودی اختیار خان محمود شیر خان و دیگر سپاهیان الغار میرز مصطفی
و جمیع جرانغار سے علا مردان بهادر باگر وهی مقرر شد عنبر نیز افواج ادبار آثار ترتیب داده در برابر آمد هراول غنیم فیلان
بجیم پوشش در پیش رو داشته پیهراول لشکر منصور در آویخت تخت جنگ بان و بندوق و آتشبازی شد و از بسیاری
دود عرصه نبرد تیره و تاریک گردید و زمان ممتد چهره آدمی و اسپ محسوس نمیشد بهادران جانستان بقریب تیره و درگه
کارنامه شجاعت ظاهر ساختند و از جانبین باهم در آویخته داد مردی دادند و چون اقبال بیزوال همواره قرین حال دولتخواهان
جان نثار است هرچند غنیم پای ادبار افشرده اظهار تجلد نمود کاری نتوانست ساخت و بعد از زد و خورد بسیار نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم علم دولت خواهان وزید و مخالفان وخیم العاقبت ناکام روی ادبار بوادی هزیمت و فرار نهادند درین جنگ
فتح از دلاوران فوج هراول شد و میرزا ایرج نیز ثبات خویش و تردد شایسته ظاهر ساخته غنیم خود را بر هلاک انداخت اگر
فوج جرانغار و برانغار توفیق کاری یافتند ممکن که عنبر و فرباد هر دو دستگیر میشدند بالجمله عظیم فتحی چهره افروز گشت
بیست زنجیر فیل با حشم مخالفان تصرف دولتخواهان در آمد و چون نوید این فتح مبلغ جلال رسید جمیع از بندها سی
درگاه که دران جنگ مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده شده بودند باضافه گونه مناصب فرق عزت برافراختند
درین ولا عرضداشت شاهزاده دانیال رسید که اسپ نمک راسی با دیگر اسپان که مصحوب مصطفی قلی کتو و میر عبدالله عالم
باین بنده و میرزا شاهرخ و میرزا رستم و شیخ ابوالفضل مرحمت شده بود باعث سرافرازی گشت و از جمله بیست زنجیر فیل که
در جنگ عنبر و فرباد بدست دولتخواهان افتاده بود ده زنجیر بالفعل روانه درگاه والا ساخته شده زنجیر دیگر نزد خود نگاه داشته
که هرگاه سعادت آستانبوس دریابد بنظر اشرف بگذراند و از سوانح فتح قلعه جمو و تفصیل این اجمال آنکه چون حسین بیگ شیخ عمر
حسب الحکم بدان حدود پیوست قلعه جمو را محاصره نموده راجه نگر کوت و بالسو سے مقهور و سائر زمینداران و مردم کوهی
دگواران پرگنه لکن پور و جسر و ته و مانکوت وغیره کمک آن ایلان فراهم آمده هر روز در دولت کار زار میکردند و با آنکه ده هزار
پیاده جنگی و پانصد توپچی داشت بیامن اقبال روز افزون خاقان گیتی ستان فتح و فیروزی نصیب اولیای
دولت شد آنان هزیمت خورده در دل شب بادل پرخون و بخت وارون خود را بشعاب جبال کشید در آنگره و جسرو ته
و سانبه و جمو و مانکوت و کولست تصرف دولتخواهان در آمد درین هنگام نصرت فرجام عرضداشت منهیان بنگاله مشعر بر خبر
خجسته آثار رسید مضمون آنکه چون راجه مانسنگه بولایت داکه پیوست کسان نزد کیدار رای که از زمینداران عمده
صاحب جمعیت بود فرستاده بشاهراه بندگی فرمان پذیری رهنمونی فرمود و ادبیا در روی بحت اختیار دولتخواهی
نمود درین اثنا خبر شد که جلال ککروال بسیاری از ابطال رجال فراهم آورده قصبه اگره و مالدیه را تاخت و بسیاری
از اموال سوداگران و متوطنین آنجا بتاراج حادثه رفت راجه از بن آگاهی خواجه باقر انصاری را بگهوره گهاٹ نزد
مهاسنگه فرستاد که بمرافقت او این شورش را فرو نشانند مقارن این حال باز خبر رسید که قاضی مومن در سرینداد با
بسیار فراهم آورده غبار فتنه و آشوب برانگیخته بتاخت و تاراج آنحدود پرداخته چون مهاسنگه بکهره پیوست جلال سر گشته
حال در یاسی مهندر سے پیش سو داشته با چهار هزار پیاده جنگی و پانصد سوار سوار شد مهاسنگه بمجرد رسیدن بیجا با توسن

خلافت بجلوس جهان افروز جهان گیری آراستگی یافت آن سنگ خرام عرصهٔ بیدانشی گمان زندگی بخود نداشت و شاهنشا[ه]
جرم بخش عذر پذیر گردهای او را ببرزدی نیاورده و به دستور عهد حضرت عرش آشیانی بمناصب عالی و مراتب ارجمند مخصو[ص]
گشت و از آنچه در مخیلهٔ او نگذشته بود مراحم و نوازش ظاهر ساخته تسلی بخش خاطر شوریدهٔ او شدند اینها کوکبی [illegible]
چون شاهزادهٔ فلک کرپاس در بلدهٔ فاخرهٔ آگره باساس نزول سعادت اثر زینت فرمود جمعی از مفسدان فتنه سرشت که در مجلس
بهشت آیین راه سخن داشتند حرفهای ناملایم از جانب آن درة التاج خلافت خلاف و ملا کنایه و صریح معروض داشته اند کی
را بسیار وا مینمودند گاه میگفتند که شاهزاده خود را بادشاه گویانیده و گاه مینمودند که بکلا زبان خود خطاب خانی و سلطانی
بخشیده و گاه بعرض میرسانیدند که سکه بنام خود زده محملاً هر روز لطیفهٔ وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میتنیدند و آن
حضرت از فرط حوصله و کثرت انبار بکمتر اظهار آزردگی و شورش سفیر سود ندا ملحق در میان این دو بزرگ نسبت پدر و فرزند
نبود بلکه سلسلهٔ عشق و محبت و رابطهٔ یعقوب و یوسف در میان بود درین تاریخ فرمان بنام رای رایان صادر شد که باین قلعه
بزور و چند بری بنگاه ساخته در ضبط آمد و [illegible] اهتمام شایستگی تقدیم رسانند خان اعظم میرزا کوکه بمنصب هفت هزاری
ذات و شش هزار سوار سرافراز گردید هاشم خان بمنصب هزاری و پانصدی امتیاز یافت شیخ دولت بختیار را منصب
دو هزاری عنایت شد درینولا پیشکش شاه بیگ خان حاکم قندهار بنظر اشرف گذشت و بحسب طوی شاهزاده خسرو
حکم شد که سعید خان و شیخ عبد الله خان و میر صدر جهان مبلغ یک لک روپیه ساچق بمنزل خان اعظم ببرند درینولا پنجاه هزار
روپیه با نعام شیخ ابو الفضل مرحمت شد پسران میرزا یوسف خان بسعادت زمین بوس اختصاص یافته در خور شایستگی
خویش بمنصبهای لائق سرافراز گشتند چون بعرض رسید که از بیداد حکام رعایای کابل پریشان احوال و خراب شده خاطر
شده اند خاقان دادگر و شهریار رعیت پرور رعایا و مزارعان آن ملک را بنظر مرحمت مخصوص داشته حاصل یکساله تمام
ولایت کابل را بخشیدند حکم شد که دیوانیان عظام تا هشت سال هر سال هشت لک مال کابل را تخفیف داده بجاگیر تنخواه نمایند
منصب شمس الدین حسین پسر خان اعظم که بحکومت ملک گجرات اختصاص یافت از اصل و اضافه دو هزاری مقرر شد
چون درینولا خبر رسید که خداوندخان حبشی با فوجی از مقهوران در سرکار پاتهری و پایم غبار فتنه برانگیخته سپه سالار
راجه سورج سنگه و عزیز خان جالوری را با جمعی از مبارزان بدفع آنها نامزد فرموده و مجاهدان عرصهٔ اقبال گرم و چسپان
شتافته فوج غنیم را شکستند و از آن بخود و از آسیب رخنه گران ملک با منیت و آرامش گرایید از سوانح ظفر یافتن میرزا
ایرج و شکست عنبر مقهور چون خبر رسید که عنبر سوخته اختر با بسیاری از باطل ستیزان سیاه بخت افواج آراسته اطراف
تلنگانه شتافت و میر مرتضی که در قصبه ناندیر بوده تاب مقاومت نیاورده بموضع چهری رفت و شیر خواجه خود را بدو
رسانیده در چهری پا قائم کرده اند و مخالفان شوخی نموده تا حوالی چهری آمده اند و نوشتهای شیر خواجه و میر مرتضی
پی در پی رسید که اگر کمک با فوجی نرسد با این مردم تاب جنگ آنها نداریم خانخانان میرزا ایرج را با دیگر منصبداران
بدفع آن سیاه بخت نامزد فرمود و میرزا ایرج با سپاه منصور شیر خواجه و میر مرتضی پیوسته بدفع اعدای دولت
همت گماشتند عنبر از این آگهی بجانب قندهار رفت و از آنجا بطرف قندهار روانه شد درین اثنا قریب ده هزار سوار
آماده بعنبر ملحق گشت و مجاهدان عرصهٔ فیروزی قدم همت پیش نهاده بعزم رزم مخالفان شتافتند در حوالی ناندیر خبر
رسید که غنیم در استعداد جنگ است میرزا ایرج بترتیب افواج پرداخته در قول خود با تابینان خانخانان و چندی از

بخدمت بخشیگری صوبهٔ پنجاب سرافراز ساخته فرمان باسم قلیچ خان شرف صدور یافت که چین قلیچ را با جمعی از مردم
خود بدفع باسوی مقهور تعیین نماید و آن نفر احدی بهمراهی خواجه سلیمان مقرر شد که سزاوار نموده حسن بیگ شیخ
عمری و تاج خان و احمد بیگ خان و دیگر منصب داران تعینات آن صوبه را بکمک چین قلیچ حاضر سازند و درین
تاریخ اسپ خاصه بشیخ ابوالفضل عنایت نموده حواله شیخ ابوالخیر برادر او فرمودند که بمشار الیه رسانند و از سوانح ولایت
توران آنکه چون عبدالله خان شنقار شد و عبدالمومن پسر او از بیباکی و ناهنجاری نقد حیات درباخت شاه عباس
دارای ایران قابو یافته بر سر خراسان لشکر کشید و تیم خان خواهرزادهٔ عبدالله خان با دو برادر خود باقی خان
و پاینده محمد که در خراسان بودند با شاه جنگ سخت کرده بحسب سرنوشت تیم خان بقتل رسید و ازبکان شکست خوردند
و شاه عباس ولایت خراسان را متصرف گشته هری را بروزی چند مستقر دولت ساخت و باقیخان بتوران عطف
عنان نموده پاینده محمد بگرم سیر و نواحی قندهار و زمینداور افتاده بدست مردم شاه بیگ خان گرفتار گشت
و چون در اوزبکیه کسی شایستهٔ سلطنت باشا نبود ناگزیر باقیخان را بحکومت برداشته خطبه و سکه بنام او کردند
بعد از آن خواست بر سر تاشکند لشکر کشد قلندر خان والی تاشکند خود را مرد میدان او ندانسته از راه ملایمت
پیش آمده ملک خود را از صدمات افواج او محارست نمود و باقی خان در نواحی سمرقند و بخارا فرکش کرده ختیان
را بولی محمدخان برادر خود ارزانی داشت و شاه عباس از خراسان بدارالملک اصفهان شتافته سال دیگر با لشکر
بیشمار بقصد تسخیر بلخ رایت شوکت و اقتدار برافراشت و با سپاه گران آمده در برابر بلخ معسکر آراست و چون سلطنت
باقی خان هنوز استقرار و استمرار شایسته نیافته بود علاج در جنگ صف ندیده و پشت بشهر بلخ داده خندقی در پیش حفر نموده
در برابر لشکر شاه خیمه گاه ساخت اگر لشکر قزلباش بهان چپتی و چالاکی دست بکار بردی بظن غالب آنکه اوزبک تاب
نیاورده راه هزیمت سپردی چون اردوی قزلباشیه بغایت گران بود مدت محاصره و تقابل بامتداد انجامید
گرانی و عسرت در لشکر شاه بهم رسید و چارپایی بسیاری سقط شد و بصلاح دولتخواهان دست از آن کار
باز داشته بصوب خراسان عنان عطف نمود درین هنگام عرضداشت شاهزاده سلطان دانیال رسید مبنی بر التماس
رای رایان بجهت خدمات دکن و تعیین فوجی بر سر کدهه و زمینداران آنجا فرمان شد که چون رای رایان جاگیردار
نواحی ملک کدهه است رای جهان آرا چنان اقتضا فرموده که خدمت مذکور بآن عمدة السلطنة تفویض فرمائیم و بعد
از آنکه خاطر از ضبط آن حدود واپردازد خود را بملازمت آن فرزند رساند و نیز حکم شد که اگر صلاح و صواب دید آن فرزند
مطابق حکم باشد فی الفور نشانی برای رایان فرستند که برین موجب عمل نماید و اگر بالفعل در آنجا بجهت خدمات صوبهٔ
دکن ضرورتر داند قلمی نماید که بهیچ چیز مقید ناشده بخدمت آن فرزند شتابد و بهمین مضمون فرمان جهان مطاع
باسم رای رایان شرف صدور یافت و درین نوروز شادیان و عبدالله پسران خان اعظم هر کدامی بمنصب
هزاری سرافراز شدند و ده راس اسپ بخانخانان مرحمت فرموده حواله وکیل او کردند که بمشار الیه رساند محمدقلی ترکمان
حاکم کشمیر بمنصب هزاری پانصدی ذات و ششصد سوار ممتاز گشت و حمزه بیگ بمنصب هفتصدی و سیصد و پنجاه
سوار مرحمت شد و درین سال سرمای عظیم در کشمیر شد چنانچه جمیع کولهای کشمیر مثل کول الریح بست و درین
تاریخ عیدل برق انداز عرضداشت شاهزاده ولیعهد را مشتمل بر مبارکباد نوروز آورده دولت باریافت مرقوم بود

آبان ماه میرزا یوسف خان بذر بد دبیل و دلیعت حیات سپرد و بر سهم و سپس جشن وزن قمری انجمن افروز گشت از سو
صلح نمودن امرا با سپاه دکنی چون راجو غبار فتنه و آشوب بر انگیخت و در جنگ تلنگانه چندی از بندهای ایـ
سر پنجه تقدیر شکست پذیر شاه نشاهی جمعی را در میان انداخته در صلح زد و خانخانان صلاح وقت منظور داشته با این معنی
راضی شد و مقرر گشت که باز بها در و علی مردان بهادر و شیر بیگ را که در قید غنیم بودند روانه سازد و بعد از این سر از
اطاعت و فرمان پذیری بر نتابد و بجد تکه قرار یافته خرسند بوده قدم جرات پیش ننهد ظاهراً شیخ ابو الفضل با این
مصالح راضی نبود و عبارت اکبرنامه که در ختم بقلم صدق رقم او آمده مشعر بر نیست و امروز که تاریخ شهریور ماه الهی سـ
پانزده جلوس جهانگیر است و از آن سانحه سیزده سال گذشته حقیقت سخن شیخ ظاهر می‌شود و بالجمله چون عهد و
پیمان بمیان آمد و بندهای درگاه از قید غنیم نجات یافتند بشکر منصور پیوستند شیخ بحوی خاطر از صدمات افواج
قاهره جمع ساخته بفراهم آوردن سپاه و معموری ملک و ترتیب اسباب سروری پرداخت و دولتخواهان نیز حرب قلعه را
باهادر الملک و رستم عرب و شمشیر عرب و دیگر بندها بجاگیر دادند تلنگانه و ضبط آن حدود دستوری داد و شیخ
ابو الفضل میرزا رستم و راجه سورج سنگه و مقیم خان و راجه بکرماجیت و میرزا علی بیگ و سهادات بارهه و جمعی دیگر
همراه گرفته دفع فتنه راجو و استیصال آن و ضمیمه لغاتیت پیش نهاد همت ساخت و رینولا لاله پسر راجه بیربر از فوکر
استعفا جسته بظاهر التماس گوشه نشینی و ترک تعلقات نمود و آن حضرت کشاده پیشانی او را رخصت فرمودند
و او بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان به اله آباس رفته ملازمت اختیار نمود و بتاریخ بیست و چهارم دی شاهزاده
دانیال را از صبیه خانخانان فرزندی بعالم وجود آمد و شیخ ابو الفضل به برهانپور رسیده شاهزاده را ملازمت نموده
و مصطفی سفلی از درگاه والاد و اسپ یکی بجهت شیخ و دیگری بجهت شیخ عبد الرحمن آورده سر گرم مراحم بیدریغ ساخت
و از پی آن بیست راس دیگر بجهت شیخ از درگاه رسید دریغولا محمد خان پسر دولتخان لودی که از شورش جنون
لباس حیات چاک زده سر بصحرای عدم نهاد و چون شیخ ابو الفضل بخدمت شاهزاده پیوست از افسردگی خاطر و
آزردگی که از طرز سلوک همگنان داشت التماس رخصت بدرگاه سپهر اشتباه نمود و شاهزاده در گرد آوری
خاطر و دل جوئی او توجه فرموده بدفع شورش راجو دستوری دادند و چون از شهر برآمد خود بمنزل آن بنده شایسته
خدمت تشریف بردند و جیغه سر خاصه و فیل نامی مرحمت فرمودند **آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس**
ابد پیوند شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان هزار و ده هجری بعد از انقضای بیست ساعت و چهل و دو دقیقه
آفتاب جهانتاب دولت بسرای حمل الفروغ نور افشان و نورآگین ساخت و سال چهل و هفتم از سلطنت خاقان گیتی ستان
بهار سرکه فرخی آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه را آئین بسته تا روز شرف بزم نشاط آراستگی یافت و امرای
عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت اندوختند و از سوانح این هنگام آنکه قاسم بدخشانی با سو
مقهور چون از غزالکش صوبه پنجاب بوضع پیرمستان که بالنسبه سر گذشته بیداران را تاخته بدیار دیگر از بقایای
وزیر دوستان را که جاسنده بموضع موکر جاسی بود بنا آنکه بر سر آن رفتند از کوه تبوبر نشر شکستند و فساد
بر داشتند بعضی از مواضع پرگنه ظفر وال و پرگنه بهلول پور را که بجاگیر حسن بیگ شیخ عمر متعلق است بتعرض رسانیده
حسن بیگ از رهتاس بقصد تنبیه و تادیب او آمده تاج خان نیز با جمعیت بهمان بستافته لاجرم خواجه سلیمان

ـ چهار نوبت آن بی سعادت جنگ و رگریز کرده هر بار جمعی را بکشتن داده خاک ادبار بر فرق روزگار بخت
و مخترع این قسم جنگ و رگریز و قزاقی که الحال باصطلاح اهل دکن برگی گری گویند اوست از سوانح شورش
تلنگانه است و شرح این ماجرا آنکه چون شیر خواجه و شیخ عبدالرحمان غنیم را شکست داده آن ملک را بتصرف آوردند
بهادر الملک و حمید خان و یاقوت بهادر را با فوجی در آن صوبه گذاشته مقرر داشتند عنبر حبشی قابو دانسته با بسیاری
از حبشی و دکنی باز بر سر دولتخواهان شتافت و بندهای جان نثار از نهایت شجاعت و اقتدار کثرت مخالف را منظر
همت در نیاورده رزم طلب گشتند و بحسب نوشت آسمانی شکست بر بندهای درگاه افتاد و یاقوت بهادر و حمید خان
دستگیر شدند و ملک تلنگانه بتصرف عنبر حبشی درآمد راجو باز فوج آراسته بر سر اردو سید شیخ آمد و آن شایسته خدمت
نیز مردم خود را چند جوق ساخته بمقابل غنیم فرستاد و جنگ عظیم درپیوست و نزدیک بود که آن بی سعادت دستگیر
شود و چون شب در رسید غنیم را منهزم ساخته به اردو معاودت نمودند و غنیم فراوان بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی در
افتاد و قریب پانصد اسپ از غنائم غنایم شد و چون عنبر حبشی ملک تلنگانه را متصرف شد میر شاه علی فرهاد خان را
با فوجی بر سر شیر خواجه نامزد کرد و خانخانان از احمدنگر برآمده کار صاحب را منظور داشته بدان سو شتافت و میرزا
علی بیگ اکبرشاهی و سادات بارهه و فرزندان حسن خان میانه و برادران جانش بهادر و چندی دیگر از بندها
را مقابل راجو گذاشت بتاریخ ششم مهر ماه زینخان ودیعت حیات سپرد و حضرت خاقانی بازماندهای او را
بمراحم بیکران پرسش و دلجویی فرمودند پسر کلان او را بمنصب شایسته سرافرازی بخشیدند و بتاریخ ششم آبان ماه
جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و بدستور معهود در منزل حضرت مریم مکانی آن گرانبار دولت را بدر وزنه [illegible]
کردند و مستمندان بکام دل رسیدند درین وقت راجه راجسنگه از گوالیار آمده بسجود قدسی آستان جبین
نورانی ساخت و شیخ حسین بتولیت مزار متبرکه خواجه معین الدین چشتی فرق عزت برافراخت او خود را از اولاد
خواجه میکرد و دران ایام که حضرت خاقانی هر سال یکمرتبه بزیارت آن روضه متبرکه تشریف می بردند مکرر از
سلوک ناملائم و ستم شریکی او فقرا و گوشه نشینان و مجاوران آن بقعه شریفه دادخواهی نمودند چون تظلم و
بیداد او معروض بارگاه عدالت شد خدمت تولیت آن مزار فائض الانوار بدیگری مقرر داشته او را محبوس
زندان ادب فرمودند درینولا مرحمت شاهنشاهی شامل حال او گشت و از قید برآورده باز بدستور قدیم منصب
تولیت آن مزار متبرکه بعهده او شد درین تاریخ رای رایسنگه بهورتیه حسب الحکم از دکن آمده دولت زمین بوس
دریافت چون دلپت پسر او ملک پدر را متصرف شده بخودسری و بی آزرمی روزگار بسر می برد او را از دکن
طلبیداشته بتنبیه و تادیب آن بی سعادت رخصت فرمودند و از آمدن رای رایسنگه او نتوانست درانجا بود
والتماس رفتن درگاه نموده بوسیله مقربان آستان عزت رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده فرمان طلب صادر شد
و آن تعویذ دولت را نجات نامه خود دانسته روی امید بدرگاه والا نهاد درینولا قلیچ خان بصاحب صوبگی پنجاب
سرفرازی یافت حکومت کابل و ضبط افغانستان بسرکاری [illegible] آن مرحمت فرمودند بتاریخ نهم دهم
شاه قلیخان محرم مسافر ملک بقا گشت در شجاعت و سرداری یگانه روزگار بود درین دولت ابدپیوند مصدر خدمات
شایسته شده بوالا پایه امارت رسیده بود درین تاریخ قلعه [illegible] بتصرف دولتخواهان درآمد و در بیست و ششم

واقع شد. بعد از آن که آب رود بهیمی نهاده پایاب فیل شد بصعوبت هر چه تمامتر عبور اتفاق افتاد سوم امرداد ظاهر قلعه
ز تهور معسکر اقبال گشت و آن حضرت با جمعی از بندهای خاص تماشای قلعه تشریف فرمودند و جگناتهه که حسب الحکم
از دکن آمده بود بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و شب بر فراز قلعه بسر برده روز دیگر
بار دولت تشریف آوردند در همین روز شاه قلیخان محرم و مهتر خان از آگره آمده دولت زمین بوس دریافتند از سوانح
فرو نشستن شورش راجو است و تفصیل این اجمال آنکه چون دولتخانان از ان صوبه آمد آن فتنه سرشت ابواب
شورش مفتوح گردانیده ولایت ناسک را متصرف آورده و بسبب رسیدن از دافقه طلبان فتنه انگیز بر گرد او فراهم
آمدند چون از خواجگی فتح الله برادرانش سوی ست و ناکرده کار برگردید آن بیدولت از راه دولت آباد در آمده تا جالناپور
متصرف شد شیخ ابوالفضل از فرط اخلاص و کاردانی تکیه بر اقبال روز افزون نموده با لشکر و همت گماشت و میر مرتضی
و وفادار خان و میر شرف و جمعی از بندها را بجای خود گذاشت و آن فتنه سرشت را از آمدن شیخ پای ثبات از جا رفت
و شیخ بدان حدود پیوسته در ضبط ملک و دلاسای رعیت و آبادانی ولایت مساعی جمیله بتقدیم رسانید
چون خبر رسید که راجو در حدود دولت آباد دست یافته شیخ نیز دو بار را در راهو پرگنه گماشته جریده بدان سو روی همت
نهاد و آن شوریده بخت تاب مقاومت نیاورده خود را از کوه گذشته در آنجا نیز نتوانست پا قائم کرد و بجانب ناسک
آواره شد درینولا دنکو از بیجانگر بجوار احمدنگر آمده با خانخانان ابواب آشنایی و رسل و رسائل مفتوح گردانید
خانخانان خواست که بگرمی خوش و چرب زبانی او را بدست آورد از دوربینی نخست تا ناجی پسر کلان خود را با برادرش
بیرام را پیشتر فرستاد تا از سواد پیشانی حقیقت باطن را دریافته آگاه سازد ملاقات شاید خانخانان آنها را در قلعه احمدنگر
محبوس ساخته جمعی را القصد گرفتن دنکو تعیین فرموده خود نیز از پی روان شد و او از نهیبی آگاه شده جریده بدر رفت
و زنجیر فیل با فراوان مال و اسباب غنیمت اندوختند و آن تباه سرشت نزد شاه علی رفت و او از کوتاه اندیشی
دنکو را گرفته مقید ساخت چون موکب اقبال بظاهر سایه نزول اجلال فرمود قلیج خان از دار الخلافه آگره رسیده سعادت
زمین بوس دریافت **درآمدن رایات جلال بدار الخلافت آگره** بتاریخ بستم امرداد معموره دار السرور
فتح پور بورود موکب منصور رونق و بها پذیرفت چون ساعت درآمدن دار الخلافه سی و یکم ماه مذکور اختیار شده بود
ناگزیر روزی چند در عمارات فتحپور توقف اتفاق افتاد و در بیست و هشتم کوچ کرده بچهل و هشت کوچ و نهضت
مقام سلخ شد و بتاریخ سی و یکم امرداد بساعت مسعود مختار دار الخلافه آگره بقدوم اقبال لزوم رونق جاوید یافت
و درین روز زین خان کوکلتاش در موضع مهندیا کر سجود اخلاص جبین سعادت نورانی ساخت از افراط شراب
بیماریهای مزمن کشیده ضعیف و نزار شده بود خاقان مهربان دل باقسام عاطفت و مرحمت پرسش و دلجویی فرموده
خیر و بخشش خاطر ناتوان او گردید و از پیشکشهای آن رکن سلطنت که انبها مقبول افتاد درینولا عرائض سپهبدان
دکن بمسامع جلال رسید که راجو سیاه روز که بجانب ناسک رخت آوارگی کشیده بود باز برگشته تباخت و تاراج
پرگنات حوالی دولت آباد پرداخت و شیخ ابوالفضل که بسر حوض قتلو فرود آمده بود بقصد او روان شد و در موضع
حسواره وقت فرود آمدن اردو لشکر مخالف نمودار شد با آنکه افواج ترتیب نیافته بود شیخ بدفع اعدا کمر همت
گماشت و با اندک زد و خورد سپاه آن کم فرصت قرار بر فرار اختیار نموده آواره دشت هزیمت گردید و بهمین دستور

عدیل و نظیر خویش ندارد و از غایت اعتماد بوالاخدمت بکاوسے ممتاز گشته چون صوبهٔ گجرات بخان اعظم مرحمت شد و لو دخرم
پسر او را بحکومت ولایت جونا گده پایهٔ عزت افزود رخصت فرمودند و حسن بیگ شیخ عمری که بضبط صوبهٔ بنگش تعیین
است بمنصب دو هزار و پانصدی سرافرازی یافت درین تاریخ بجهت شیخ ابوالفضل بیست زنجیر فیل با هیتال و دو اسپ
مرحمت فرمودند و از کنار آب نربده شاهزاده سلطان دانیال را مشمول انواع نوازش و اقسام مراحم ساخته به برهانپور
رخصت انعطاف ارزانی فرمودند میرزا شاهرخ و میرزا رستم و میرزا یوسف خان و یوسف پسر حسین خان تهکریه
و برخوردار ولد عبدالرحمن بیگ و مسعود خان حبشی و بسیاری از بندگان را با سه هزار سوار اتالیق بدخشان در خدمت آن
نونهال گلشن خلافت مقرر شدند در هنولا قلعه ترنبک که از قلاع حصین ولایت احمدنگر است و سرچشمهٔ آب گنگ در میان آن
واقعست بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد آنرا نیز سعادت خان حبشی در تصرف داشت چون بندگی اختیار
نمود و بدولتخواهان پیوست و قلعهٔ کالنه را سپرد جمعی از بندگان درگاه را بر سر قلعه ترنبک بردند آن حصن حصین را نیز با پانزده
زنجیر فیل که برفراز آن داشت پیشکش نمود لیکن سران سپاه باستحکام قلعه و سامان و لوازم آنچنانچه باید نپرداختند
و راجه ازینی آمده قلعه را متصرف شد از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبدالرحمن و دیگر بندهاست بر افغانان و تفصیل
این اجمال آنکه چون شیخ ابوالفضل پسر خود شیخ عبدالرحمن را با شیرخواجه و دیگر دولتخواهان بصوبهٔ تلنگانه فرستاده
بسیار ملک عنبر با فرهاد خان و دیگر غلامان حبشی را بجنگ آنها نامزد کرد دولتخواهان افواج آراسته قدم همت پیش نهادند شیخ
عبدالرحمن با جمعی از بهادران در غول ایستاد شیرخواجه و باز بهادر و یعقوب بیگ و باقی خان و خواجه میر حاج و حیدری
در فوج هراول رزم طلب گشتند و همچنین جوانغار و برانغار طرح ترتیب داده از دریای گنگ عبور نمودند و از طرف
عنبر حبیو و فرهاد خان و منصور و دیگر سیاه بختان چند عساکر ادبار را ترتیب داده برابر آمدند روز یکشنبه بیست و نهم
خرداد هنگام زوال که در معنی زوال ارباب ضلال و نکال بود تا نماز خفتن جنگ شد و از جانبین ترددات نمایان بظهور رسید و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بیشمار نسیم فتح و فیروزی بر اعلام نصرت انجام دولتخواهان وزید
و مخالفان برگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند قریب چهار صد کس از مخالفان بقتل رسید و آنچه زخمی بدر رفت
از حساب و شمار بیرون است فیلان فوج مخالف با غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت در آمد درین جنگ اگرچه اکثر
بندها توفیق ترددات شایسته یافتند لیکن شیرخواجه و بهادر الملک و حمید خان جوهر شمشیر خود را بیشتر ساختند با آنکه غنیم
از هفت هزار سوار افزون بود و بهادران لشکر منصور زیادہ از سه هزار بیش نبودند بعنایت ایزد سبحانه که همه جا و همه وقت قرین حال
دولتخواهان است چنین فتحی نصیب شد از سوانح بدخشان آنکه همایون نام شخصی خود را پسر میرزا سلیمان وا نموده در کوهستان
بدخشان روزگار بسر می برد میرزا بدیع الزمان همشیره زادهٔ آن حضرت پسر خواجه حسن نقشبندی با فوجی از حصار آمده
با دی جنگ کرد و چون خود را از منتسبان این درگاه میگرفت اعلام فتح و فیروزی برافراخت و همایون بقتل رسید و میرزا
بدیع الزمان سکه و خطبه بنام نامی آن حضرت کرده عرضداشت مشتمل بر عذر تقصیرات گذشته و کم خدمتی بپایهٔ سریر
سلیمانی ارسال داشت و آن حضرت فرستادهٔ او را بانواع نوازش سرافراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند در هنولا
حسن بیگ شکر الهی خویش خانخانان را باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد در شانزدهم تیر ساحل دریای چنبل معسکر
همایون گشت و چون ایام برسات و هنگام جوشش و خروش آب بود و کشتی نداشت روزی چند در گذشتن توقف

دربرن گانو بخانخانان پیوست ناگاه خبر رسید که دنکوسے زمیندار باچهار هزار سوار و ده هزار پیاده در حوالی جالنا پور آمده اگر چه
بظاهر از زده نبارسگے و دولتخواهسے پیش نهاد خود ساخته لیکن خاطر از گریزست. در دو باره بازسے اکثر مردم رکن نیست خانخانان
این منصوبه را دست آویز ساخته خود لشفه. ولاسا سے اوبدانسو شتافت و شیخ را بر سر پسر شاه علی سردار گرد اینده در کنار آب
گنگ میرزا رستم و میر مرتضے و بهادر الملک و میرزا اشکر سے پسر میرزا یوسف خان با مردم او و شجاعت خان و دیگر بندهای کار بخت
نامزد بودند بشیخ ملحق شدند درین تاریخ قلعهٔ کالنه که از اعاظم قلاع دکن است مفتوح شد و سعادت خان دکنی آنرا در دست
داشت چون خواجگی فتح الله بدانسو پیوست او از سعادت سرشتی و نیک اختر سے بندگے و دولتخواهی اختیار نمود و قلعه
بخواجگی فتح الله سپرد و دینولا خاقان دا فر الاحسان مبلغ دو لکه مهر که بیست لکه روپیه باشد در وجه شاهزاده دانیال مرحمت
فرمودند از سوانح گرفتار شدن علیمردان بهادر است و شرح این ماجرا آنکه سردار سے صوبهٔ تلنگانه بمشار الیه مقرر بود و چون سرعوا
را کمک حاجت افتاد و از تلنگانه زیه پاتهر سے آمده و دریا پاتهر سے خبر شکست بهادر خان کیلانی شنود و بفراهم آوردن لشکر
و ترتیب اسباب نبرد مقید ناشده بے محابا بر سر عنبر شتافت و چون جمعیت او بسیار بود و اکثر سے از همراهان را توفیق
جانفشانی نصیب شده و بادنک زد و خورد سے راه هزیمت سپردند. آن شیر مرد پای همت قائم داشته از جای خود نجنبید
وا او و هزار بیک دستگیر شدند از علیمردان مشهور است که در مجالس و محافل هرگاه و تقریبے میگفت که فتح خدا داده است لیکن
در هر صورت میدان از منست یعنے خواه فتح شود خواه نقش بر خلاف مراد نشیند من میدان را نمیگذارم و تا بود چنین کرد
و همچنین رفت القصه چون علیمردان بهادر دستگیر شد و در صوبه تلنگانه غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت شیخ ابوالفضل خواست
میرزا رستم را بدان صوب تعیین نماید او راضی نشد ناگزیر عبد الرحمن پسر خود را با بهادر الملک و رستم و شیر خواجه و دیگر بندهای بد الخدمت
رخصت فرمود از سوانح کشته شدن دمن. اسپ رام در آن [illegible] در هنگامے که نهضت موکب اقبال بصوب دکن اتفاق
افتاد او بے رخصت پدر در محال جاگیر بے سامان بازار رعایا و زیر دستان پیره دست واز مال پدر وغیره هر چه در هر جا یافت متصرف
شده به بطالت روزگار بسر بردے ناگزیر حسب الالتماس رام داس حکم شد که شاه قلیخان محرم او را از روانه درگاه سازد شاه قلیخان
جمعے از مردم خود را بخدمت فرستاد و آن بے اعتدال بجنگ و درشتی پیش آمد و چون وقت ناگزیر در رسیده بود به تیر
قضا جان بجان آفرین سپرد رام داس از شنیدن این خبر بیدلے و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخت خاقان مهربان دل استماله
پدر ورسے نموده بیاتشخانه او تشریف ارزانی فرموده بمرهم التفات چاره گر آمد ارتفاع رایات جهان گشای
بدار الخلافه آگره همگی همت جهانکشا مصروف و معطوف بران بود که بعد از فتح قلعهٔ آسیر و احمد نگر بقیه ولایت
نظام الملک از خس و خار ارباب عصیان پاک ساخته جمیع تهانجات و قلاع را بمردم کار سے استحکام داده در هر صوبه
یکے از امراسے عظام با فوج شایسته گذاشته بعد از ان اگر عادلخان و قطب الملک لوازم اطاعت و فرمان برداری
بمراسم دولتخواهی و خدمتگار سے بتقدیم رسانیده احکام شاهنشاهی را چنانچه شرط بندگیست پاس دارند ملک
آنها از سپهر عساکر اقبال محفوظ مانده و الا نهضت رایات جهانگشا بدان صوب اتفاق افتد درین وقت عرضداشت
دنیاداران دکن مشتمل بر عجز و زار سے بیش از پیش رسید و جمعے که در محفل همایون راه سخن داشتند رفتن آگره را بجند
وجه اهم نمودند و بتاریخ پانزدهم اردی بهشت ماه کوچ شد روز دیگر میرزا شاهرخ بحسب الحکم از احمد نگر آمده دولت بار یافت
خواجگی محمد حسین بکاول بیگی بمنصب هزار سے سرافراز گشت او برادر خرد قاسم خان میر بحر است و در راستی و درستی

ایشان شمشیر پاسے نمایان زده وجوهر ذاتی خود ظاهر ساخت چنانچه بتقریبات اسم او درین اقبالنامه مذکور شده در یمولا شاهزاده
دانیال ملازم خود ساخته کمک احمدنگر گذاشته بودند قضا را بدرد قولنج درگذشت دو ولد ازو ماند یکے محمد خان و دوم شیر خان
محمد خان را درجوانی نزدیکی شورش جنونے بهم رسید و روزے از آشوب جنون سر بصحراے آوارگے نهاده نا دانسته
بدست کولیان مقتول گشت و شیر خان را شاهزاده در ظل تربیت خویش گرفته و از سوانح فرستادن خواجگی فتح الله بخشی با فوجی
بجانب صوبهٔ ناسک و ضبط آن حدود و درین روز خواجه ملک علی که از خدمت کوتوالی اردو بنابر تقصیرے معزول شده بود باز
بهمان خدمت سرافرازے یافت و درین تاریخ بهادر خان را با اهل و عیال بقلعهٔ گوالیار فرستادند که نظربند باشد از سوانح
فرستادن میر جمال الدین حسین انجو است نزد عادل خان چون او التماس نمود که صبیهٔ خود را بخدمت شاهزاده دانیال بسپارد
میر بدان خدمت دستورے یافت

آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس

شرف تحویل نیر اعظم ببرج حمل
شب سه‌شنبه پانزدهم رمضان المبارک المعظم هزار و نه هجرے اتفاق افتاد و سال چهل و ششم از مبداے جلوس جهان فروز
ببهارسے و فرخے آغاز شد و بآئین هر سالی دولتخانه را بنفایس اقمشه و لطائف امتعه آئین بستند و تا روز شرف هر روز
یکے از امراے والاشکوه بزم ضیافت آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند بتاریخ هشتم فروردین راے پترداس
بمنصب سه هزارے سرافرازے یافت و در دوم تاتار بیگ سفرچے باتالیقی شاهزاده سلطان خرم خلعت امتیاز پوشید
چون شیر خواجه و میرزا علی اکبرشاهے در صوبهٔ دکن مصدر خدمات شایسته شده بودند بعنایات علم و نقاره بلندمرتبه
گردیدند درینولا میرزا یوسف خان حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستان بوس دریافت اگرچه کچواهه که از بندهاے
نزدیک بود درخت هستی برلبست جگنناته کچواهه بمنصب پنجهزارے فرق عزت برافراخت میر خواجه پسر سلطان خواجه بمنصب
پانصدی سرفراز شد از سوانح شکست یافتن بهادر خان گیلانے بصواب دید خانخانان او در صوبهٔ تلنگانه بود لیکن درخور کار
کمک و جمعیت نداشت عنبر جیو با بسیارے از حبشی و دکنی بر سر او رفت چون سپاه مستعد او کم جمعیت بود باندک ستیزے
راه هزیمت سپرده آنچه با خود داشت از اسپ و فیل و یراق و سامان همه را اسیر گرانید و شکست او باعث درستی کار عنبر بدگوهر
شد از جملهٔ فتح روشن فقرے در احوال او پدید آمد روز شرف شاهزاده دانیال جشن بادشاهانه آراسته به نثار و پیشکش پرداخت
از جواهر گران بها که در فتح قلعهٔ احمدنگر غنیمت اندوخته بود بنظر همایون درآورد و بالتماس آن گوهر درج خلافت میرزا مظفر حسین
و میرزا افراسیاب از زندان ادب نجات یافتند درین ایام منوچهر و میرزا علی الحیان داراے ایران را حکم شد
که بیشتر بلاهور شتافته منتظر باشند که چون ایلچی درگاه بایشان ملحق شود باتفاق متوجه مقصد گردند از سوانح بنگاله آنکه چون
راجه مانسنگه بر اعداے دولت ظفر یافت تا مهیس پور و نزدیک بسته و جیپور نگاشته نمود و افغانان تیره روزگار در تکمه‌دار
که اطراف آن خلاب و جنگل داشت درآمده روزگارے بناکامے میگذرانیدند راجه بدلاسای رعیت و آبادانی ملک که گشته
درکمال استقلال غرو کش کرد شجاع پسر معصوم خان و سعید پسر لاچین قاقشال و دیگر مردم از مخالفان جدائی گزیده نزد
راجه آمدند و فیلی چند با دیگر امتعه برسم پیشکش گذرانیدند و از پس آنها باز بهادر قلماق نیز قول گرفته نزد راجه آمد و آن
مرز و بوم از فتنه و آشوب پاک شد درین تاریخ مرجودهن نبیرهٔ راجه رام چند را بخطاب راجگی سرفراز ساخته بوطن رخصت
فرمودند و راسے بهارت چند را اتالیق او ساختند از سوانح رفتن علامے شیخ ابوالفضل بدفع فتنهٔ پسر شاه علی در اوراق
گذشته نگاشته شد که شیخ ابوالفضل را از ضبط صوبهٔ ناسک بازگردانیده و بدفع فتنهٔ پسر شاه علی تعین فرموده بودند چون

او بنماید و بعد از فتح قلعهٔ شریف سرحدے نزد عادل خان و مسعود حبشی مشرف کرک یراق خانه نزد قطب الملک و مومن آجا
رانزد ملک برید فرستاده حکم فرمودند که اگر دنیا داران دکن راه بندگے سپرده لوازم دولتخواهی و مراسم پیشکش بتقدیم
میرسانیده باشند عهده و متعلقهٔ آنها از پے سپر عساکر اقبال و صدمات افواج جلال محفوظ خواهد بود والا ببینند انچه دیگران
و بیابند از سوانح لب ریز شدن ساغر حیات میرزا جانی بیگ حاکم تته او بغایت سلیم النفس و نیکذات و صاحب استعداد
بود و شعر را بد نمیگفت و از موسیقی بهرهٔ تمام داشت نشست و برخاستش با آئین بزرگانه بود طبیعتش بمیگساری
راغب گشت و رفته رفته شیفتهٔ شراب شد و از باده پرستی بگران خواب عدم افتاد خاقان وافر الاحسان ملک او را
غائبانه به پسرش میرزا غازی مرحمت فرمود و فرمان مرحمت آمیز با خلعت خاصه ارسال داشته پرسش و دلجوئی بسیار
نمود و هم درین تاریخ حکیم مصری باجل طبیعی درگذشت چون راجو و دیگر فتنه جویان دکن پسر شاه علی عم میرمرتضی نظام الملک
را دست آویز شورش و فتنه ساخته از هر طرف غبار فتنه مرتفع ساخته بودند خانخانان بصوب احمدنگر دستوری یافت
و شیخ ابوالفضل را علم و نقاره و اسپ و خلعت مرحمت نموده با فوجے بجانب ناسک رخصت فرمودند رای رایسنگه و رای
درگا و راے بهوج و هاشم بیگ و الوک و لد [illegible] خان و مقیم خان و فولاد خان حبشی و کامل الملک و جمعے از بندها
همراه شیخ تعیین شدند و خاقان منصور تماشاے قلعهٔ آسیر کشتافته و بتفصیل سیر کرده عنان معاودت بشهر
برهانپور معطوف داشت و از سوانح اقبال سزا یافتن افغانان ملک بنگاله در داستان گذشته مرقوم گشته که جمعے
از شورش طلبان پسر قتلو را دست آویز فتنه ساخته فوج دولتخواهان را شکست دادند و میر عبدالرزاق معموری
که بخشے آن لشکر بود بدست مخالفان افتاد چون این اخبار موحش بعرض شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم سلطان سلیم
رسید استیصال آن نابکاران را پیشنهاد همت ساخته بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند و خود بسعادت در الهآباد توقف گزیده
مانسنگه که صاحب صوبهٔ بنگاله بود با دیگر امرای آن صوب تعیین فرمودند و در شیرپور عطاے با مخالفان تقابل اتفاق افتاد
[illegible] قلعه ساخته در برابر یکدیگر معسکر آراستند و با آنکه بتاریخ غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی آتش قتال اشتعال یافت
و بیامن اقبال روزافزون فیلی که در پیش فوج غنیم بود دلیرانه بفوج خود روے آورد تافت و باعث ویرانی
مخالفان شد و سنگ تفرقه در جمعیت مفسدان افتاد و بسیارے علف تیغ انتقام گردیدند در وقتیکه افغانان بجنگ سوار
میگشتند میر عبدالرزاق را بر فیلی انداخته یکے از افغانان را موکل داشته بودند اگر نقش برخلاف مراد نشیند کار میرزا
بانجام رسانند قضا را در اثناے زد و خورد بند وقتے بآن افغان رسید و فوت او سبب حیات میر شد و در وقتیکه
مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند مردم راجه را شناخته با طوق و زنجیر نزد راجه آوردند و در معنی زنده یافتن
میر فتح دوم بود و درین تاریخ حسن نام پسر میرزا شاهرخ از خدمت پدر فرار نموده راه آوارگے سپرد از سوانح آمدن شاهزاده
دانیال بدرگاه خاقان بلند اقبال چون قلعهٔ احمدنگر مفتوح گشت فرمان مرحمت عنوان عز صدور یافت که آن والا گوهر احمدنگر
را بمیرزا شاهرخ و دیگر بندها سپرده متوجه درگاه والا شود در نیولا بدولت زمین بوس فرق سعادت نورانی ساخته بگونا گون
نوازش سرافرازی یافت قلعهٔ آسیر با خزانه روپیه و دام و فراوان اجناس بانعام شاهزاده مرحمت شد و ملک خاندیس
را بآن نونهال چمن سعادت عنایت نموده داندیس نام فرمودند در نیولا خبر فوت دولتخان لودے رسید که در احمدنگر
فوت شده از شجاعت و سرداری و تدبیر بهره واسعه و نصیبهٔ کافی داشت در اوائل حال با خانخانان بسر میبرد و همراه

گفتن فتح قلعه آسیر بتیغ همت خاقان گیهان حشمت. قلعه آسیر در رفعت و متانت و استحکام از فزونی
آذوق و بسیاری توپ و کثرت آلات قتال بی نظیر و بی مثال است و سامان آذوق بحدی شده بود که فرضاً
اگر مدت محاصره بدوازده سال کشد هیچ چیز حاجت نیفتد از آنجمله دویست من بوزن پادشاهی افیون برآمده و با آنکه از اسباب
قلعه گیری و لوازم این کار اصلا در موکب اقبال نبود آن حضرت همت بالغ نهمت بتسخیر چنین قلعه مصروف داشته عزیمت پادشاهانه فرمودند
و هر چند مردم حرفهای محال میگفتند ملتفت نمی شدند تا آنکه در قلعه بیماری بهم رسید و هر روز مرغ روح جمعی از حصار بدن
پرواز میکرد و کار بجایی رسید که در هر خانه که ده کس بودند شش کس ضایع شدند و واهمهٔ عظیم در خاطر بهادر راه یافت
و بعد از فتح مالی دلها از کار رفت و حشم قلعه هجوم آوردند که ترا بدرگاه باید رفت و ملازمت نمود و ممکن که آن حضرت نظر مرحمتی
بر حال تو انداخته قلعه را عنایت نمایند و بهادر را از غایت بیم و هراس دل بنهاد این کار نمی شد تا آنکه روزی بر در خانه
او هجوم آورده نگذاشتند که آب را بدرون خانه او برند و او از روی اضطرار و بیچارگی بدرگاه شتافته سعادت
آستانبوس دریافت چنانچه در داستان پیش مرقوم گشت. بالجمله بعد از ملازمت چنان عرضداشت که مردم متحصنان قلعه
از سخن من بیرون اند بلکه متوهم اند که دیگری را از برادران و اعمام من بحکومت بردارند خاطر اشرف از این حرف برآشفت
و بشیخ ابوالفضل حکم شد که بگرد قلعه رفته نیک محاصره نماید آنچه ممکن و مقدور باشد در تسخیر آن تعجیل آرد شیخ از روی
اخلاص و نیکو بندگی کاربند خدمت شد و بعد از ضبط و نسق مورچلها و اهتمام و استحکام کارها نوشتهای پنهانی بمردم قلعه
فرستاده هر کدام را بزبانی و هر یک را بداستانی دلجویی خاطر نمود بعد از گفت و شنود بسیار پیغام گذاردند که از
بهادر نوشته چند در باب بیرون قلعه بنام فلان و بهمان بگیرند تا مردم حمل بر بیوفائی و حرام نمکی نکنند و فرمان قضا مثال
در باب جان و ناموس و مال متحصنان قلعه مشتمل بر نوید امن از بارگاه جلال صادر شود تا آنرا خط آزادی ساخته زندها
بالجمعیت خاطر و اطمینان قلب روی امید بدرگاه گیتی پناه نهند نخست بهادر در دادن نوشتها استادگی کرد و چون
دید که نفعی بران مترتب نمیشود ناگزیر نوشتها بمهر خود سپرد و بمضمونی که فرمان التماس نموده بودند با آن نوشتها
نزد شیخ ارسال داشتند و شیخ بر سر دروازه نشسته مردم را در زینهار خود گرفتند و در عرض چهار روز چندین هزار کس
با اهل و عیال و اسباب و مال از قلعه فرود آمده راه سلامت پیش گرفتند روز پنجم اختیار خان حبشی و الغ خان و مرجان و غیره
پسران یاقوت سلطانی فرود آمدند و او از غلامان سلطان بهادر گجراتی بود و بعد از فوت سلطان بهادر بآنجا
آمده و از آن تاریخ تا حال قلعه حوالهٔ او بود و چندین پسر جوان داشت و هر پسری بیکی از لوازم قلعه داری منسوب
و درین آخرها خود نابینا شده بود و همان روزی که خبر سپردن قلعه باو رسید ودیعت حیات سپارد و در خبر او میگوید
که درگاه و دولت باین سلسله پشت داد و روزگار از ما برگشت دیگر زندگی گردن بجیا البست فی الفور افیون خورده بسر جا
ی نهد بعد از آن شیخ عبدالصمد پسر خود را با جمعی بدرون قلعه فرستاد و متصدیان قلعه کلید را سپرده بزیر آمدند
از اعمام و برادران و فرزندان بهادر پنجاه و سه نفر محبوس بودند حسب الحکم آنها را از حبس مخلد نجات بخشیده روانه درگاه
نمودند و براقم اقبالنامه شریف حکم شد که آنها را با جمیع عمدهای داعیان دولت بهادر بنظر اشرف در آوردند
و بهمان خلعتهای درخور عنایت فرموده هر کدام را بیکی از بندها سپردند که تیمار احوال او نموده آسوده نگاهدارد تا منصب
و جاگیر عنایت شود و غیاث بیگ با عمله بیوتات دستوری یافت که بر فراز قلعه شتافته ضبط خزائن و کارخانجات

وباتفاق جمهور در جمیع بلاد معموره روی زمین عدیل ونظیر خود ندارد و تسخیر آن بکمند سعی واهتمام از محالات بکمر از غیب بلای نازل شود وکلید اقبال چنین بادشاهی افتتاح آن تیسیر پذیرد مجملا چون بهادر بیجز بیک جمعی از مفسدان خانه برانداز وتوهمات بیجا باستحکام قلعه وفزونی آذوقه وبسیاری توپ ولوازم قلعه داری مغرور شده در دولت بر روی خود بست و جمعی کثیر از حشرات الارض را برفراز قلعه جای داد وهرچند خیراندیشان او نصیحت کردند که هجوم مردم باعث وبا وطاعون میشود ودر برابر میگفت که شاید حق تعالی بهمین قدم یکی از بندهای خود نظر مرحمتی برین حصار اندازد مجملا چون مدت محاصره بامتداد انجامید وشیخ ابوالفضل بسرانجام آن خدمت دستوری یافت یکی از مردم درون بر شیخ آمده گفت که من راهی میدانم که از آن راه برفراز قلعه مالی توان برآمد چون سخن او از فروغ صدق بهره داشت شیخ دل نهاد وآن کار شد ومردم را آگاه ساخت که هرگاه آواز نقاره وکرنا بگوش شمار رسد از اطراف خود را بقلعه مالی رسانند تا آنکه در شب بهمن دهم ماه که ابر وباران وبرق وصاعقه در نهایت شدت وشورش بود جمعی از مردم خود را بجانب کوه ساپن روانه گردانید ونیم شب قرا بیک ترکمان با جمعی از جوانان کارطلب از پی شتافت آخرهای شب چندی از آن راه بحصار مالی در آمده دروازه را شکستند وجمع کثیر از راه دروازه بدرون درشده قرناهای فتح بلند آوازه ساختند ومردم قلعه از گران خواب ادبار بیدار گشته بمدافعه ومقابله قدم افشردند قریب بصبح شیخ ابوالفضل خود نیز طناب گرفته بدیوار حصار برآمد واز پی شیخ جمع کثیر خود را بدرون انداختند ومخالفان تاب مقاومت نیاورده شرمنده وسر افگنده بقلعه آسیر برآمدند وحصار مالی که در حقیقت کلید قلعه آسیر بود بهمین اقبال روزافزون وحسن سعی شیخ ابوالفضل مفتوح گشت وپشت امید متحصنان شکست در بیولا میر مرتضی از احمدنگر آمده دولت زمین بوس دریافت وبعنایت علم ونقاره وجاگیر سرافراز شد ومقارن اینحال خانخانان نیز از احمدنگر رسیده سجده اخلاص بتقدیم رسانیده وبهادر پسر برهان را که دکنیان نظام الملکی برداشته بودند همراه آورد وچندی از سرداران خاندیس که همراه کبیر خان پسر بهادر در خدمت دکن بودند دولت باریافتند از سوانح برآمدن بهادر خان از قلعه چون حصار مالی گڈه مفتوح گشت متحصنان از خواب غفلت بیدار گشته در تدبیر کار خود شدند وبهادر خان کس بدرگاه فرستاده اظهار عجز وزاری نمود وبجهت دلاسای او رام داس دربار بتعین شده او رفته بمقدمات بیم وامید کارپردازی نمود ومقرب خان حبشی را که مدار علیه او بود همراه رام داس بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر قلعه وملک به بنده مرحمت شود وبرادران واعمام مرا که محبوس اند حکم نجات بفرمایند بفرق سر بسجود قدسی آستان جبین اخلاص نورانی میسازم واین ضابطه آن ملک است که هرگاه یکی بر مسند حکومت نشست دیگر برادران وخویشان را محبوس میدارد ودر بهان بندی خانه تحت اشتیو نار وبا زن وفرزند خود بسر میبرند بالجمله چون ملتمسات او را مقرب خان معروض داشت در بارگاه جلال بعز قبول مقرون نگشت وحکم شد که اگر بدرگاه آید جان وناموس او از آسیب محفوظ خواهد بود مقرب خان برفراز قلعه رفته آنچه حکم شده بود بیان نمود وروز دیگر باز آمده التماس کرد که امیدوار آنست که اکنون خان اعظم دست او را گرفته بدرگاه والا برد حضرت خاقانی از روی مرحمت خان اعظم را باستمالت او فرستادند وبهادر از قلعه برآمده با خان اعظم ملاقات نمود برفاقت او بدرگاه سپهر بارگاه رسیده دولت زمین بوس دریافت ودو پسر او با افضل خان وخداوند خان که متصدی مهمات سرکار او بودند همراه ملازمت نمودند وشیخ فرید بخشی حکم شد که در خانه خود جشن بندگانه آراید ودر تاریخ چهارم بهمن جشن وزن قمری انجمن افروز

بلند آوازه ساختند و مقاران آن ایام جمعے از کشمیریان بدسرشت که طینت شان لغفتنه و فساد مجبول بهت اسپ حسین خان بیگ را
دست آویز شورش ساخته دران ملک غبار آشوب برانگیختند و محمد قلی افشار از طرفے لپسر خود را با کلب علی میر بحر و شاه بیگ
تکدرسے و از جانب دیگر جمیل بیگ را با گروهے از ایماقات بمدافعه و مقاتله تعیین نمود و به نیروے اقبال روز افزون شکست
بر کشمیریان افتاد و بسیارے از ان خون گرفتها بقتل رسیدند و مجدداً چارچمن آن ملک از خس و خار اهل ادبار پاک شد و از
سوانح گذشته شدن جلالهٔ تاریکی آن بدگوهر با طائفهٔ از افغانان توحانی در لباس بازرگان لغزنین شتافت و شبی زده بان
نهاده بدرون قلعه در آمد و مردم بسیار بقتل رسانید و اسباب فراوان گرفته خواست که برگردد شادمان هزاره که از دولت خواهان
قدیم این درگاه بود سر راه برو گرفته رزم شایسته نمود تاریکیان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپردند و آن سرگروه
ارباب ضلالت زخمے بکوه رباط شتافت و دران سراسیمگی چندے از عقب خود را رسانیده کارش تمام ساختند چنین مفتی
که سالهای سال لشکرهای گران بجهت استیصال او در تردد و تعبه بودند چه مایه جوانان کارآمدنی دران کوهستان ضائع شدند
و باین سهولت کشته گردید و عجب فارغی از ان سر راه برکنده شد و از وقائع قرستادن بهادر ساداتخان را از قلعه بدرگاه
و تفصیل این اجمال آنکه بهادر بسید محمد نسبت ارادت توسے داشت و همشیره خود را به پسر او نسبت کرده از پایه درویشے
دو فقر بمرتبهٔ امارت و مصاحبت رسانیده بود بر منبوسی و بدآموزی این سیدزاده گمان دعوات و کرامات پدرش خود را
بچنین روز سے بد نشانیده و چون از همه در ناامید شد بساداتخان گفت که بکنگاش و راهنمای تو متصدی امر خطیر
شده ام و کار بجاے رسیده که امروز و فردا اهل بیت اسیر و دستگیر خواهم شد و خون عالمی برخاک هلاک خواهد ریخت
اکنون ترا باید بدرگاه رفت و چاره این کار باید کرد و او این معنی را از تائیدات غیبی دانسته عزیمت آستانبوس نمود
و بهادر او را با پسر محمد حسن که مرد روشن ضمیر خیراندیش بود بخدمت فرستاده و ده زنجیر فیل برسم پیشکش همراه ساخت و بیان
مطالب پیچ که بیش از ین مکرر التماس نموده بود باز عرضداشت نمود و چون ساداتخان کرنش دریافت بوسیله مقربان درگاه معروض داشت که توقع از ین رسالت ادراک سعادت
آستانبوس بود اکنون کوکب طالع من از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و کامگاری مرتقی گشته حاشا که روے اقبال ازین
دولت برتابم و باز خود را بابال و بیر خود بعقص پلا اندازم حکم شد که این کار او را که نومید سے ملیت سرگاه او را این آرزو باشد
در خور عقیده خویش بنوازش بیش از پیش سرافراز خواهد شد و در همان دو سه روز بمنصب ارزسے فرق عزت برافراخت و
شیخ پیر محمد حسن ادای رسالت نموده جواب برد که مخلصیت و نجات او منحصر در آمدن قلعه سپردن است ادا آنچه بوبود خودشناسے
بعمل آورده و درین هنگام اکبرایج اهل بیت نظام الملک را از احمدنگر بدرگاه آورده و مقاران آن حال قلعه آسیر متصرف اولیاے
دولت ابد قرین در آمد فتح حصار عالی گڑه به نیروے اقبال روز افزون شاهنشاهی قلعه آسیر سرفراز
کوہے اساس یافته و در غایت ارتفاع و بر کمر آن کوه دیوار دیگر کشیده اند نهایت در استحکام که آنرا کمر گڑه گویند و انتر مالی
نیز نامند و بر یک جانب قلعه دامنهٔ کوه واقع شده و بدور آن دیوارے از سنگ بهاس نهاده و آنرا مالی گڑه گویند
و بایان مالی گڑه معموره ایست موسوم سیقتے بر سه طرف کوه سرکوب ندارد و بجانب جنوب کوچه ایست که آنرا ساپن گویند و
این کوچه دراز و باریک واقع شده و منتهی میشود بقلعه مالی و بپهلوے آن بااندک فاصله کوهیست بلند که آنرا کوره بهارے
نامند ارتفاع آن با دیوار قلعه دعوے همسرے مینماید ممکن راه برآوردن توپ و جاے ساختن نساباط ندارد و از هیچ
جانب غبار آسیبی بر دامن استحکام قلعه نمی نشیند و شاهباز بلند پرواز همت برفراز کنگره آن بال مراد نمیتواند کشود

کاگر موکب ظفر طراز تا اله اباس نهضت فرماید انطفاے نائرهٔ این فتنه بزودی تسکین خواهد یافت ناگزیر مصلحت ملکی منظور داشته
یورش ولایت شرقیه پیش نهاد همت جهانکشا فرمودند چون جاگیر ملازمان ایشان در حوالی آگره بود آنرا گذاشته پرگنات صوبه
اله اباس را که در جاگیر [illegible] و دیگر بندها مقرر بود بعوض متصرف شده و مبلغ سے لکهه روپیه خزانه از محال خالصات صوبه بهار که [illegible]
دیوان آنجا فراهم آورده بود از وگرفتند اگرچه بعضے از ارکان دولت حضور جمعے از اهل غرض که در صوبه اله اباس جاگیر داشتند
این مقدمات را بلباس دیگر در نظر خاقان گیتی ستان جلوه دادند لیکن خاقان ستوده خصال از کمال حوصله و بردبارے
و نهایت محبت و دلبستگی اصلا بحرف ارباب اغراض التفات نفرموده شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم را که از خدمتگاران
حضور و محرمان بزم سرور بود و خود را از مخلصان فدائی مے شمرد بخدمت شاهزاده بلند اقبال نیز کمیت قوی و همت
با فرمان عاطفت آمیز مبنی بر نصائح و هدایت [illegible] راه سعادت بملازمت شاهزاده فرستادند و باقی مقدمات زبانی
و سخنان سپردے بتقریر او حواله شد و نفس الامر آنکه اگر شاهزاده والا گهر با آن لشکر بخدمت پدر [illegible] شتافت
و در همان سال فتح ممالک دکن به اسهل وجهے صورت پذیر بود اما بسبب توجه ایشان تسکین شور [illegible] ولایت شرقیه و دفع
افغانان نیز امکان [illegible] نداشت و چون شاهزاده دانیال بتسخیر احمدنگر همت گماشت از امتداد محاصره و ناامینی راهها نرخ
غله بدرجه اعلی رسید و خاقان گیتی ستان میرزا رستم را با فوجے کمک شاهزاده دستوری داده و یکصد لکهه [illegible] حواله [illegible]
شد که بلشکر ظفر اثر رساند درین وقت خواجگی فتح الله و میرزا [illegible] فتح قلعه [illegible] نموده با بلک شیر و دیگر سران خاندیس که دران
قلعه متحصن بودند سعادت آستان بوس دریافتند فتح قلعه احمدنگر بیمن اقبال خاقان ستوده خصال
و حسن سعی شاهزاده دانیال چون شاهزاده دانیال با عساکر اقبال متوجه احمدنگر شد ابهنگ خان [illegible] بسیارے
از حبشی و دکنی فراهم آورده سر کوتل را مضبوط ساخت [illegible]
از شاهزاده قول گرفته منتظر فرصت اند که بلشکر ظفر اثر ملحق گردند ابهنگ خان را ازین رهگذر بیم و هراس [illegible]
تاییدات غیبی خود بخود ویران شد و اولیاے دولت ابد قرین از آن گریوه گذشته بظاهر احمدنگر معسکر اقبال آراستند
و روز دیگر مرحلها تقسیم شد و چاند بیبی که از دانش بهرهٔ وافی و از سعادت نصیبه کافی داشت خواست که [illegible]
قلعه را سپارد حبشه خان خواجه سرا با چندے از بد اندیشان فتنه سرشت ازین عزیمت آگاهی یافته او را بدرود نعمت حیات
نمود و آن عاقله را ضائع ساخت و باتفاق اعتبار خان و [illegible] و دیگر متحصنان برج و باره قلعه را استحکام
داده بمدافعه و مقاتله همت گماشت و بهادران قلعه کشا از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند و بلوازم قلعه گیرے
از ساباط و نقب پرداخته چند مرتبه نقب بپاے قلعه رسانیدند و در [illegible] قوت یافته [illegible] دفعه آخر نقب را به برج قلعه
رسانیده [illegible] انباشتند و هنگام [illegible] آتش [illegible] دیوار [illegible]
بسیارے از متحصنان با تلاش بلا سوخت و چون [illegible] باهتمام میرزا یوسف خان ترتیب یافته بود [illegible]
او جوانان قدم تهور پیش نهاده خود را درون قلعه انداختند و قریب هزار و پانصد کس از متحصنان بر خاک هلاک غلطیدند
و بهادر نبیره برهان که بنظام الملکی خطاب داده بودند دستگیر شد و غنیمت فراوان از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات
و کتابخانه و غیره متصرف اولیاے دولت در آمد و از وضیع و شریف از سوار و پیاده [illegible] اردو و بازار [illegible]
نماند که بهره از آن برنگرفت آنگاه شاهزاده با خانخانان و دیگر سران لشکر بدروازهٔ قلعه در آمده کوس فتح و فیروزی

شیخ ابوالفضل حکم شد که فوجی بر سر او فرستد واگر غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش سعادت گرفته روی
امید بدرگاه سلیمان جاه نهد سر آیینه نوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت واگر سر از ربقه حکم برتابد بمالش سزا
دهند و شیخ سند داس را با فوجی تعیین فرمود و آن خون گرفته بمبارزت مبادرت نمود بیامن اقبال
بیزوال دولتخواهان اعلام فتح و فیروزی برافراشته او را دستگیر ساختند لیکن سند داس بجاهای بسیاری
در عرصه کارزار جان نثار شد و بجائم اشرف سران فتنه سرشت را بسزای گرانبار جرائم سبکدوش گردانیدند و از
سوانح شورش بنگاله و رسیدن چشم زخم بعساکر فیروزی نشان و غلبه عثمان چون راجه مان سنگه در خدمت
شاهزاده ولیعهد رخصت شده بصوب اجمیر شتافت و ضبط ولایت بنگاله را که خاکش بآب فتنه مخمر است لتعهد
نمود و این بار گران را بسبب شمرده مهاسنگه که نبیره خود را با وجود صغر سن بحکومت و حراست آنجا مقرر فرمود
پرتاب سنگه برادر خود را با آنکه خالی از شورش دماغی نبود مدد و معاون او ساخت و افغانان که عمرها در انتظار
چنین قابو بودند و از روی اضطرار مدارای ظاهری براه مینمود فرصت یافته بالشکر گران بمبارزت
شتافتند و مهاسنگه و پرتاب سنگه شرائط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک نداشته و غنیم سبک و سهل انگاشته
بمدافعه و مقاتله همت گماشتند و در بدرک عرصه نبرد آراستگی یافت و جنگ سخت در پیوست بحسب تقدیر
افغانان غالب آمدند و راجپوت بسیار بقتل رسید و بعد از آن سانحه دولتخواهان نتوانستند خود را جمع ساخت
موجای بسیار بتصرف غنیم در آمد و درین تاریخ حضرت انکه والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش باجل طبیعی
رخت حیات بفسحت سرای جاودانی کشید و این مصیبت بر خاطر قدسی مظاهر سخت گرانباری کرد و خاقان
ستوده خصال نعش او را بر دوش عزت گرفته قدری چند بردند و بآئین چنگیزی چار ضرب زدند اگر چه
به بندهای درگاه حکم شد که هیچکس درین کار موافقت و متابعت ننماید اما تا رسیدن حکم بسیاری از مقربان درگاه
موافقت نموده بودند درین ایام شیخ ابوالفضل بمنصب چهارهزاری شرف امتیاز یافت و صفدر خان نبیره [illegible]
را که از همشیره شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری سرافراز ساختند و شاهم خان جلائر بفرمان گیتی مطاع از جاگیر
خود آمده بسعادت آستان بوس فرق عزت برافراخت و در خلال اینحال ولایت ناسک مفتوح گردید چون دکهنیان
سند کی اختیار نمود راجو بر ان ملک تسلط یافت و شاهزاده دانیال و خانخانان راجه سورج سنگه و سادات بارهه
و بسیاری از بهادران رزم دوست بدفع او نامزد فرمود و آن فتنه سرشت بجنگ مبادرت نمود و مجاهدان عرصه
فیروزی داد شجاعت و جانفشانی داده اعلام فتح و نصرت برافراشتند و درین سال خواجه شمس الدین دیوان
پنجاب باجل طبیعی درگذشت از سوانح توجه فرمودن شاهزاده ولیعهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب الهاباس چون
آن عمده اقبال با جمیع پیوست افواج باستیصال رانا تعیین شده و بعد از چندی خود نیز برسم سیر و شکار تا اودی پور
نهضت فرموده آن آشفته سر از کوهستان برآمده چند موضع را تاخت و چون بهادران لشکر منصور بقصد او [illegible]
شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او پی سپر عساکر اقبال گردید و بسیاری
از کفار شقاوت آثار به تیغ نمادیان عرصه کارزار بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها اسیر شد درین وقت خبر
شورش بنگاله و شکست مهاسنگه بعرض رسید و راجه مانسنگه که متصدی ضبط بنگاله بود از شاهزاده التماس نمود

روزے با خواجگی از بہر جا مکالمہ مینمودند رفتہ رفتہ سخن پست و بلند شد و میرزا از مجلس آشفتہ برخاست
و از تنگ ظرفی و تنگ حوصلگی با جمعے از مخصوصان خود راہ آوارگے سپرد و غریب تر آنکہ دلیپ پسر رای سنگہ
بہ بہانہ تفحص طلب میرزا با مردم خود از اردو برآمدہ راہ وطن خود پیش گرفت و خواجہ ویسی بعد از سہ روز تحقیق
او کام ہمت برداشت تعاقب میرزا القصد بگجرات میرفت لیکن چون از قبلہ و مرشد خود روی سعادت تافتہ بود
توفیق آن عزیمت نیافت و درین راہ در پریشانی و بے سامانی افتاد و رفتہ رفتہ ہمراہان جدائی گزیدند و غیر از
چندے از خدمتگاران کس نماند ناگزیر در میان سورت و بگلانہ لباس قلندرے پوشیدہ قدم در راہ غربت
نہاد و مقارن آن حال خواجہ ویسے کہ بطلب او شتافتہ بود پے گرفتہ و نشان پرسیدہ باو پیوست و دستگیر
ساختہ بدرگاہ آورد و بزندان مکافات محبوس شدہ و ہمدرین ایام راجہ بہرجی زمیندار بگلانہ بسعادت
آستانبوسی سرفرازے یافت و خاقان وافر الاحسان آن پسندیدہ خدمت را بنوازش علم و نقارہ اختصاص بخشیدہ
رخصت ارزانی داشت و چون بہادر قرار تحصن بخود داد از رعایا و اہل حرفہ و سائر سکنہ بلدہ برہانپور و قصبات
و قریات ہر کس خواست بدرون قلعہ درآمد و بے اغراق از صد ہزار نفس بیشتر بدرون رفتہ بودند چون مدت
محاصرہ بامتداد انجامید مردم دست از جان شستہ خود را بے محابا بیرون انداختند اگرچہ بعضے از دولتخواہان
کنکاش دران دیدند کہ ہیچ کس باید گذاشت تا راہ برآمدن مسدود شود و از کثرت ہجوم خلق آذوقہ کمے کند
و علت وبا ہم رسد لیکن خاقان وافر الاحسان از کمال مرحمت و خداپرستی بر حال آن گروہ بیگناہ بخشودہ حکم
اطلاق زندانیان فرمودند ہر روز خلق انبوہ از درون قلعہ برآمدہ دعاے ازدیاد دولت ابد قرین مینمودند اگرچہ
حبوبات دہ سالہ و بیست سالہ در قلعہ بہم میرسید اما روغن سخت عزیز بود و صابون بجہت شستن لباس مطلق یافتہ
نمیشد و از بجہت تعفن بافراط کشید بہادر والدہ کلان خود را با پسر و شصت زنجیر فیل بدرگاہ فرستادہ و زبان
بخضوع و خشوع و اظہار ندامت کشود کہ از بخت برگشتگی مصدر چنین گستاخے و سوے ادبی شدہ ام اکنون
ہراس بیقیاس در خاطر راہ یافتہ روے آمدن ندارم و راہ نجات گم کردہ ام اگر رقم عفو بر صحیفہ تقصیر من کشیدہ بچندے
بخدمت غائبانہ مقرر دارند شاید کہ رفع واہمہ من شود و دست آویز خدمتے بہم رسانیدہ روے بجانب آستان
سعادت نہم و از فیلان نامے و جواہر نفیس آنچہ در خور پیشکش آن حضرت باشد بدرگاہ میفرستم و صبیہ خود را بخدمت
حرم سرای شاہزادہ خسرو سپارم حکم شد کہ چون پدر او در خدمت ما جان خود در ایثار شاہراہ اخلاص ساختہ
بجز نوازش و التفات نسبت باو در خاطر نیست و آمدن او و رفع جمیع تقصیرات مینمایند بہار کہ باطن خود را
از توہم بپرداختہ دست امید بحبل المتین این دولت زند کہ بانواع مراحم و اقسام عواطف اختصاص خواہد یافت
و قلعہ را با ملک موروثے باو ارزانی خواہیم داشت والا عنقریب بکلید ہمت اولیاے دولت فتح قلعہ آسیر میسر
خواہد پذیرفت و او بندامت ابد مبتلا خواہد شد چون والدہ و پسر او بازگشتہ بقلعہ درآمدند و آنچہ حکم شدہ بود
باو رسید قرار آمدن بخود نیارست داد و بہادران قلعہ کشا محاصرہ را تنگ تر ساختہ و در انجام آن مقصد عالی
بیشتر از بیشتر کوشیدند و درین ہنگام بمسامع عز و جلال رسید کہ سید ابراہیم از سرداران عمدہ خاندیس
بود قلعہ [illegible] را استحکام دادہ با لشکر بے پایانے از ابطال رجال قدم در وادی نخوت و استکبار فشردہ

میر جلال قزل ابدال علاؤ الدین حسین بکر ماجیت بهدوریه لکهمن سین بهگن خان بلوچ وجمعی از سادات بارهه و دیگر مبارزان رزم جوی وبعد از تعیین افواج موکب فیروزی انتهاج از دریای نربده عبور فرموده در فضای ولایت بیجاگڑه بارگاه اقبال برافراشتند و دران سرزمین جشن نوروزی آراستگی یافت **وقایع سال چهل و پنجم از جلوس اشرف** شب دوشنبه چهارم رمضان هزار وهشت هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل بهیئت تحویل ازراسنی داشت چهل و پنجم الهی بفرخندگی وجهان آرایی آغاز شد ودران صحرای دلگشا چهار روز بجشن نوروزی پرداخته روز پنجم رایات اقبال بصوب برهانپور برافراشتند ودرین منزل شیخ ابوالفضل بفرمان جهان مطاع از دکن آمده سعادت رکاب بوس دریافت واین بیت بر زبان گوهر بار گذشت ‌ فرخنده شبی باید وخوش مهتابی ‌ تا با تو حکایت کنم از هر بابی ‌ در بیست ویکم فروردین ماه برهانپور بورود موکب منصور دار السرور گردید از اکبرآباد تا این شهر دولت وبیست وهفت کروه مسافت است اگرچه شیخ فرید پیشتر بمحاصره قلعه دستوری یافته بود ولیکن ازان فوج بحسب کمیت وکیفیت محاصره دلخواه صورت نمی بست لاجرم خان اعظم وشیخ ابوالفضل وآصف خان تعیین شدند که باتفاق شیخ فرید دور قلعه بتعمق نظر فهمیده وسنجیده مورچالها برا قسمت نمایند وشیخ فرید را بسرداری آن مردم گذاشته خود متوجه درگاه شوند وحراست ولایت برهانپور وضبط و نسق آن بعهده کاروانی شیخ ابوالفضل حواله شد وحکم جهان مطاع شرف الارتفاع یافت که چون ملازمان موکب منصور چنین لیاقتی کشیده اند جمیع قصبات وقریات ولایت برهانپور را از قرار حاصل درجه انعام بندهای درگاه بتفاوت مناصب ومراتب قسمت نمایند وتا رایات ظفر طراز درین حدود سایه گستر باشد محصول آنرا بانعام خود متصرف گردند وچون بلده برهانپور بورود موکب منصور آراستگی یافت وجمعی از سرداران خاندیس که خود را بسرحدها کشیده بودند از صیت معدلت ومرحمت خاقان ستوده خصال نطاق بندگی واخلاص بر میان جان بسته روی امید بقبه آستان نهادند واز سوانح تعیین فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر قلعه للنگ چون بعرض رسید که فولاد خان حبشی که از سرداران عمده بهادر بود ودرپی رای زمینداری آن حدود که در ملک خاندیس بشجاعت وفزونی جمعیت عدیل ونظیر نبود ندارد با ملک شیر ودیگر چندی دران سرحد فراهم آمده اند بنابران میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله بخشی ورای منوهر ومیرزا زاهد پسر صادق خان ومیر گدائی ومیر عبد الحی ودیگر بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی اختیار نماید بنوید خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورند والا بمحاصره قلعه پرداخته مالش بسزا دهند وپیش از وصول عساکر اقبال فولاد خان حبشی از انها جدا شده روی اخلاص براه سعادت نهاد ودرپی رای بمقابله او لشکر کشیده درین وقت مسعود بیگ با صد زنجیر فیل که روانه گجرات بود بفولاد خان پیوست ودولت خواهان تکیه بر اقبال روز افزون نموده بمقابل او شتافتند وبهادران عرصه فیروزی ترددات شایسته ظاهر ساختند ودرپی رای بزخم کاری راه هزیمت سپرد وغنیمت فراوان از فیلان ودیگر اجناس بتصرف دولت خواهان درآمد بهان زخم جان گستان آواره دشت نیستی گردید فولاد خان باغنائم این فتح متوجه درگاه شد واز دست آویز چنین خدمتی آبروی دیگر یافت وبمنصب هزاری وجاگیر معمور کامروا گردید چون میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله ودیگر بندها بجد وقلعه للنگ رسیدند ومیرزا

وغرض اصلی آنکه چون اهل وعیال اکثر مردم در انجاست تفرقه خاطر بهم رسد وبجانب احمدنگر نتوانند شتافت
ومیرزا ابوسف خان بصواب دید اولیای دولت متوجه برار شد که رفع کشت آنها نمایند وشیخ بعزم درست وهمت
کارطلب با دیگر امرای عالیشان وبهادران جانفشان بمبارزت ابهنگ خان وتسخیر احمدنگر شتافت وچون
نهضت عساکر اقبال متیقن وکنیان شد لشکر از اطراف نزد او فراهم آمدند وشمشیر الملک دست از برار بازداشته
بجانب احمدنگر متوجه شد ومیرزا ابوسف خان با دیگر بهادران کارطلب بتعاقب او همت بست ومیرزا خان شکری
پسر خود را با جمعی پیشتر فرستاد وناصبر دیاشب از دور بر لشکر تیر اندازی کردند وغریب آشوبی برخاست
ناگاه در جنگ مغلوبه تیری بر مقتل شمشیر الملک رسید وبهمان زخم قالب تهی ساخت ومخالفان سراسیمه راه هزیمت
سپردند وچون عساکر اقبال بمونگی پتن پیوست نشان شاهزاده دانیال الشیخ رسید که زنهار بهر جا رسیده باشند عنان
مسارعت بازکشند که اینک برجناح استعجال میرسیم وباتفاق متوجه تسخیر احمدنگر خواهیم شد ناگزیر مقام فرمودند وچون شاهزاده
به برهانپور رسید بهادر پسر راجه علیخان از توهمات بیموقع قرار ملازمت نیارست داد واز قلعه آسیر فرود نیامد
وظهور این بیباکی وخودرائی بر خاطر شاهزاده سخت گران آمد ونخست کمر همت بمحاصره آسیر واستیصال آن گروه
وخیم العاقبة بست ومیرزا ابوسف خان را نیز نزد خود طلب داشت واز رفتن میرزا ابوسف خان وتوقف شیخ در پتن کنیان
خیره ودلیر شده هر که بر لشکر ظفر اثر شبخون آوردند وبجهر است ایزد تعالی وتقدس بی نیل مقصود بازگردیدند
وچون موکب ظفر اثر با جبین پیوست بیشتر نهاد خاطر قدسی مظاهر چنان بود که روزی چند در ولایت مالوه توقف
فرمایند درینوقت عرضداشت شاهزاده رسید بمضمون آنکه بهادر باستحکام قلعه وسامان آذوقه وازروی مغرور شده
عذرهای ناسموع در باب نیامدن ظاهر ساخت وهر چند بنصایح سعادت بتدریج رهنمونی فرمودیم نتیجه بر آن مترتب
نگشت ناگزیر همت بتسخیر آسیر مصروف داشته بلوازم محاصره وترتیب اسباب قلعه گیری پرداخته فرمان شد
که زنهار متوجه تسخیر احمدنگر شوند وبدیگر امور فرصت از دست ندهند که ما خود بدولت واقبال عزیمت آن صوب فرمودیم
که اگر آن وحشی طبیعت از گران خواب غفلت بیدار شده بسعادت خدمت شتابد هر آئینه محال متعلقه او را باو
مرحمت فرموده مشمول عواطف بیدریغ خواهیم ساخت واگر باعتقاد قلعه واعتماد آذوقه سر از ربقه الطاعت واستان بوس
بازکشد وبرجاده جهالت وضلالت ثابت قدم باشد افواج قاهره بمحاصره آن پرداخته سزای کردار در دامن
روزگار او خواهند نهاد وخواجه مودود را که از احدیان خاصه بود بنصیحت او رخصت فرمودند واز پی او میران صدر جهان
نیز دستوری یافت ومتعاقب او پیشرو خان را فرستادند وهر چند نا صبر دلالبا واسامی او کوشیدند تا بشاهراه
سعادت ونجات او هدایت نمودند سود نداد واز دریافت ملازمت اتقا [illegible] تا چند روز پیکر مقدس
قدسی گرانی پذیرفت ودرد شکم بهم رسید وبعنایت ایزد سبحانه بخیر گذشت ارتفاع رایات منصور
بفتح قلعه آسیر چون بهادر باعتقاد استحکام قلعه وفزونی آذوقه ولوازم قلعه داری در مقام جهالت وضلالت
قدم اوبار افشرده سیادت ونقابت پناه بختی الملکی شیخ فرید را با فوجی از بهادران نامدار ومجاهدان خجسته کار از
بمحاصره قلعه آسیر دستوری یافتند واسامی آنها برین تفصیل است هاشم بیگ وقرابیگ ترکمان قاضی حسن
میرزا ابوسف بارها در اوزبک مقیم خان وبهادر خان افغان ومیرزا ابو محمد دراز الغ بیگ [illegible]

ولایت مالوه چون از عرائض دولت خواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بے نهضت رایات جهان کشا
صورت پذیر نیست و شاهزاده دانیال که بدان خدمت دستورے یافته از غایت محبت که بشکار دارد و هنوز از حدود
مالوه نگذشته لاجرم در مسعودترین ساعتی عزیمت تسخیر دکن پیش نهاد همت جهان کشا ساخته رخش اقبال بجولانگاه
فتح و ظفر برانگیختند و صوبه اجمیر را تیمناً و تبرکاً به تیول شاهزاده سالم و عالمیان مکرمت فرموده بهمان ساعت مبارک بدان صوب بتسخیر رخصت ارزانی
داشتند و غرض از اختیار [illegible] آنکه چون موکب اقبال بممالک دور دست نهضت فرموده هم سند خلافت از شاهزاده ولی عهد خالے نباشد و هم حدود
متعلقه را تا [illegible] عساکر گیهان شکوه گردد و راجه مانسنگه و شاه قلیخان محرم و بسیارے از امرا الخدمت شاهزاده
استسعاد یافتند و حضرت مریم مکانی را با دیگر پردگیان سرادق عزت در دار الخلافه بایزد حقیقی سپردند و از منزل
دوم خانخانان را پیشتر رخصت دکن فرمودند و بجهت سرافرازے آن شایسته خدمت خود بمنزل او تشریف
برده پایه عز و شرفش را از همگنان گذرانیدند و حکم شد که چون خانخانان بانجا رسد شیخ ابوالفضل متوجه درگاه شود و در
خلال آن حال خبر فوت عیسے خان زمیندار بنگاله رسید اگرچه راجه مانسنگه بخدمت شاهزاده دستوری یافت
اما بالتماس او بنگاله بدستور سابق به تیول او مقرر داشتند و تعهد نمود که خود در ملازمت شاهزاده باشد و فرزندان
و وکلاے او از عهده ضبط بنگاله برآیند و جگت سنگه پسر کلان خود را بحراست آن ملک رخصت نمود و بحسب
تقدیر در همان دو سه روز جگت سنگه باجل طبیعی درگذشت و با آنکه راجه دیگر پسران قابل داشت لیکن آئین
راجها و رایان هندوستان چنانست که اگر پسر کلان بمیرد نبیره را جانشین سازند و دیگر فرزندان برضا و رغبت
در اطاعت و خدمت کارے او بکوشند بنابرین مهاسنگه را جانشین خود ساخته بحکومت و حراست بنگاله فرستاد
درینولا قلعه بتیاله از ولایت برار بتصرف اولیاے دولت درآمد و چون موکب منصور بدهلپور رسید زاهد خلف
صادق خان در باغے که پدرش اساس نهاده التماس ضیافت نمود و بلوازم نثار و پیشکش چنین خدمت
نورانی ساخت و درین راه میر عدل را با فرمان شفقت آمیز نزد شاهزاده عالیقدر فرستادند
و براجه مانسنگه سر و پا مرحمت نموده از تعزیت پسر برآوردند و هم درین ایام شاه بازخان در اجمیر باجل طبیعی مسافر
ملک بقا گردید و چون موکب گیهان شکوه بولایت مالوه پیوست میرزا رستم از جاگیر خود آمده سعادت رکاب بوس
دریافت از سوانح عزیمت شیخ ابوالفضل و دیگر امرا بمحاصره احمدنگر و تفصیل این اجمال آنکه چاند بی بی همشیره
برهان الملک بهادر نبیره او را بحکومت برداشته در درون قلعه بسر میبرد و ابهنگ خان حبشی خود را پیشوا تراشیده
با بسیارے از حبشی و دکنی در بیرون کوس استقلال میزد اگرچه چاند بی بی بظاهر مدارا با او میکرد
لیکن در باطن با اولیاے دولت نیز راه آمد و شد مراسلات مفتوح میداشت درینولا از سلوک ابهنگ خان
سخت گران خاطر گردید و غبار نفاق و تشویه مرتفع شده بمکتوبے بشیخ نوشت و عهدنامه با سوگندان مغلظه ارسال داشت
که بهرگاه عساکر ظفر قرین ابهنگ خان را از پیش بردارد قلعه را باولیاے دولت سپارم بشرطیکه دولت آباد در امن
واگذارند که روزے چند در انجا آرام گرفته متوجه درگاه شوم شیخ عزیمت آن صوب پیش نهاد همت ساخت و
ابهنگ خان از حقیقت آن حال آگاهی یافته شمشیر الملک پسر نبالیهان را که حکومت برار از قدیم بسلسله آنها
متعلق بود از [illegible] برآورده با جمعیت فراوان بجانب برار گسیل کرده در آن حدود غبار شورش و فساد برانگیخت

برحمت ایزدی پیوست و موسم باران درمیان آمد و عنبر و فرهاد با پانزده هزار حبشی و دو صد و شصت فیل مست بعزم
رزم شتافتند شیر خواجه با آنکه زیاده از سه هزار سوار نداشت و بجهت شدت باران و طغیان آبها و جریان سیلابها
و رسیدن کمک مستعد رزم بود شکوه غنیم منظر همت در نیاورد و بترتیب افواج پرداخت قضا را در روز جنگ راهها پر نشیب
و فراز پیش آمد و چند جا از آب گذشتند و ازین جهت سررشته انتظام سپاه ساقط شد و هنوز خود را خوب جمع
نساخته بود که غنیم با فوجهای آراسته در رسید و جنگ سخت در پیوست اگرچه راجپوتان که هراول لشکر منصور بودند
قدم همت برجا داشته داد شجاعت و جلادت دادند و جگر دیب الپر جگنناته و گوپال داس راتهور و سلطان بهاتی و محمد امین
خویشگی و بسیاری از بهادران رزم دوست در راه اخلاص جان نثار شدند اما مردم قول و جرانغار و برانغار توفیق کار
نیافتند و سبب جنگ وتر و دعطف عنان نموده بجانب شهر شتافتند و شیر خواجه که خود طرح شده بود و خونبها تاخت و
فوج مقابل خود را سیدان میدان برداشته راند درین وقت وفاداران با جمعی از فوج برانغار جدا شده بخواجه
پیوستند و این فوج را نیز دستی دیگر بهم رسید لیکن چون کس بسیار کشته شده بود و خواجه خود زخمی بود ناگزیر بجانب
شهر شتافت و چون بهادر الملک ازین جنگ در ترف یافت و با آنکه خبر شکست لشکر و کشته شدن شیر خواجه نیز شهرت
داشت از کمال تهور و دلیری تا پانزده کروه راه تاخته خود را رسانید و با غنیم جنگ کنان اندرون شهر درآمد و از رسیدن
او هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و شهر را کوچه بند کرده بمدافعه و مقاتله همت گماشتند اگرچه مخالفان از اطراف
هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند لیکن از آنجا که اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال
دولتخواهان است کاری از پیش نرفت و چون این خبر بشیخ ابوالفضل رسید خود با جمعیت نیک بکمک خواجه متوجه شد
و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ عبدالرحمن پسر خود را که با فوجی بدولت آباد فرستاده بود بحضور طلب داشت و دیگر
بندهای بادشاهی که دران گرد و پیش بودند همه را نزد خود طلبیده و مطلقا بر هم مساعدت و مدد خرچ سپاه قسمت
نموده و باین تدبیر نیز جمعیت فراهم آورده و میرزا علی را با فوجی شایسته بطریق منقلا روانه ساخت و چون افواج
بحر امواج بکناره دریای گنگ رسید به نیروی تاییدات ایزدی پایاب گذشتند و مخالفان را که در گمان نبود
که چنین دریایی درین موسم پایاب شود و لشکر بکمک تواند رسید از عبور لشکر منصور جگرها آب شد و مقارن این حال
شیخ نیز با مردم عقب پیوست و بی توقف از آب گذشت و فراوان غنیم که دران حوالی بودند باندک جنگی راه هزیمت پیش
گرفتند و مخالفان از صیت شکوه لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده سراسیمه بجانب احمدنگر شتافتند و متحصنان از شهر
برآمده سعادت استقبال لشکر ایزد متعال بتقدیم رسانیدند نفس الامر آنکه از نرسیدن آذوقه کار سخت بدشواری کشیده بود و روزی
چند بگوشت اسپ گذرانیده بودند کاه و دانه بجهت چاروا بهم نمیرسید ناگزیر برخود قرار داده بودند که بیرون برآمده جنگ
کنند تا کشته شوند درین وقت خبر آمدن افواج قاهره بلند آوازه شد و متحصنان از گزند جان رهائی یافتند و شیخ
میخواست که پسر خود را با فوجی از بهادران بافغانان در آنجا بگذارد و شیر خواجه نشنود و خود متعهد بودن نمود و شیخ
جمعی از مردم تازه زور بهمراه وی مقرر فرموده عنان معاودت معطوف نمود و در شاه گده نیز فوجی بکمک او گذاشت
که اگر حاجت افتد بزودی بتواند رسید و خود بر ساحل دریای گنگ نگاه ساخت و مقارن این حال سه لک
روپیه خزانه از درگاه رسید و باعث تقویت سپاه شد نهضت موکب کیهان شکوه بصوب

آوردند وایشان بعبارتی که مناسب دانستند گوشزد نمودند و آن بادشاه ملک تحقیق درچنین مصیبتی که جگر کوه آب
شدی برضا بقضای ایزد توانا درداده آئینه خاطر غبار آلود تفرقه نساخت و زخم درونی را بمرهم خرسندی
چاره فرموده آمرزش آن سفرگزین عالم قدس از ایزد بخشش آیین اندک پذیر درخواست نمودند و بهمدرین ایام خبر فوت
عاصی کاسی از بنگاله رسید و چارچمن آن ملک از خار و خس عصیان پاک شد **فرستادن شاهزاده دانیال**
بضبط ملک دکن چون شاهزاده مراد رخش حیات بقضحت سرای جاوید تاخت و سپه و چوکی از شاهزاده‌ها
عظام انتظام عساکر اقبال و سرانجام ممالک مفتوحه و تسخیر دیگر بلاد دکن خاطر خواه صورت نمی‌بست لاجرم در ساعت مسعود
و زمان محمود شاهزاده والا اقبال سلطان دانیال بدان صوب دستوری یافت و بانواع نوازش و مراسم مخصوص
داشته از اسباب سلطنت آنچه بایست وقت بود عنایت شد سه سراپرده سرخ که خاصه آن حضرت و شاهزادهٔ ولیعهد
بود و بمنزل اول بدولت و اقبال تشریف برده گوش هوش او را بدرر نصایح گرانبار دانش فرمودند و مقارن آن ایام
راجه مانسنگه از بنگاله آمد بسجود آستان ملائک مطاف فرق عزت برافراخت از جمله پیشکش او دویست فیل و پنجاه الماس
گرانبها بود و امتعه دیگر از شمار بیرون است و بجمیع بندهای درگاه حتی احدی و شاگرد پیشه فراوان سوغات
فرستاد در خلال این حال سید قاسم بارهه در لشکر دکن باجل طبیعی درگذشت اگرچه نهایت تناور و توسن هیکل بود
اما دلش از وگران تر فربه تر بود و در هیچ معرکه پشت نداده و هر جا که استاده مانند سد اسکندر برجای بود و چون
شاهزاده دانیال بتسخیر دکن دستوری یافت دلپت احبشه را که باستشفاع ایشان دولت آستان بوس
دریافته بود رخصت فرمودند که بوطن خود برگردد و درین هنگام برخوردار پسر عبدالرحمن مؤید بیگ بقصد انتقام پدر
که در جنگ دلپت کشته شده بود باجمعی از پی شتافت که چون بهر جا قابو یابد کارش بانجام رساند لیکن از آنجاکه
خردسال و تجربه نادیده بود شرائط احتیاط بکار نبرده منتظر بانهر سراو تاخت و نتوانست کاری ساخت و آن
خوک پیشه ضلالت اندیش از گزند جان نجات یافته سلامت بدر رفت چون برخوردار بی‌تحصیل حکم قدم جرأت پیش نهاده بود
معهذا چنین خامی ازو بظهور آمد او را معاتب و مخاطب ساخته بزندان ادب سپردند و از وقائع برافراختن پایه مرتبهٔ
بوزارت کل چون بعرض رسید که رای آرایان این خدمت را به راستی و درستی سپه شایبه غرض سر نبکشند و محرران متعلقان
او دست طمع دراز ندارند لاجرم آصف خان را که با کمال وقوف و کاردانی نهایت راستی و سیرچشمی داشت
و شان و شکوه این منصب عالی از ناصیه اخلاصش ظاهر بود بوالا پایه وزارت کل برافراختند و او نیز چنانچه شرط
این خدمت است آشنا و بیگانه و دوست و دشمن را بیک نظر دیده قدم از جادهٔ عدالت و نفس الامر بیرون ننهاده و بنابرین
درکار خود استقلال تمام یافت و از سوانح کشته شدن ملک خیر الله کوتوال لاهور است و تفصیل این اجمال آنکه روزی یکی
از نوکران نامه راز خلوت طلبیده تحقیق احوال نمود و التماس نمود که چندی از برادران و اقوام من که در بیرون
حاضرند اگر بحضور طلب دارند باتفاق آنها آنچه گفتنی باشد بگویم چون آنها بدرون آمدند قدم جرأت و تهور پیش نهاده کنده
که دستهاش با آن بسته بود چنان بر سر خیر الله زد که مغز سرش از سوراخ بینی برآمد و محتمل که دیگران نیز
مددی رسانیده باشند و لیکن پس بهمه ان شورش کشته شد از سوانح جنگ شیر خواجه با دکنیان و متحصن شدن
او در قلعه بیر پیش از رحلت شاهزاده شیر خواجه با فوجی از بهادران کار طلب بضبط آن سرحد تعیین بود و چون شاهزاده

نشان می دهند اگر حکیم حاذق از درگاه مقرر شود بوقت لاجرم آصف خان را با حکیم مصری تعیین فرمودند و در
نخستین منزل خبر جانکاه شنیده مراجعت نمودند **انتقال شاهزاده شاه مراد از جهان فانی**
بعالم سرای جاودانی چون شاهزاده از گرد احمدنگر بناکام برخاست از فرزندی نخست یافته بود
درست شد و مرگ فرزند غم در دلش افزود و چاره را غم دوای خاطر ساخت و از اثر همنشینی بد سگالان زیان کار
کشید و از افراط باده پیمائی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته از غایت الفرت بهم رسانید و قوی به تحلیل رفت با این حال از
شاه پور بتماشای کاویل شتافت و از آنجا بالیچپور متوجه شد و در الیچپور بهت کرد و مرض اشتداد یافت ناگزیر بشاه پور
باز آمد و اطبا بعلاج پرداختند فی الجمله صحت روی داد و بیوقت خبر آمدن شیخ ابوالفضل بطلب او رسید و چون از بسیاری
احمدنگر پیوسته رفتن نداشت و بانده درست شد و چاره کار منحصر در آن دانست که مجدداً عزیمت فتح احمدنگر پیش نهاد همت
سازد و عذر رفتن کند و باین عزیمت از شاه پور کوچ نموده در ترسنی جشن نوروز آراسته و بعد از فراغ جشن متوجه پیش شده
چون منزل بموضع سهار رسید که در بیست کروهی دولت آباد واقع است اتفاق افتاد صرع بهم رسانید و حال دیگرگون
شد اطبا دست از علاج بازگرفتند و نا امیدی گشت دلها را و نهاد میرزا یوسف خان که سمت اتالیقی داشت قاصدان بجلد
بطلب شیخ فرستاد که وقت تنگ شده و شورش غریب در اردو افتاده و دست و دل از کار مانده هر چند زودتر خود را
رسانید بهتر خواهد بود در سی کروهی معسکر نوشته بشیخ رسید و خود جریده بر جناح استعجال شتافت و اگر در آن بدید
شاهزاده رفت هر چند پرستاران از آمدن شیخ آگاه ساختند بجز دنیا ندو نشناخت و لیه از زبانی جان بجان آفرین سپرد
و در اردو آشوب عظیم افتاد و میرزا یوسف خان و دیگر سران لشکر صلاح در آن دانستند که بشاه پور مراجعت باید نمود و آن مخلص
کاردان بخلاف جمهور قدم عزیمت بر جا داشت و دیگر داوری دلها بهمت گماشت نخست شاهزاده را بهمان منزل بطریق امانت
بخاک سپرد و اهل محل را با جمعی روانه شاه پور گردانید و درین آشوب گاه بسیاری از ما وراء النهریان زر بنده وقت یافته
بیرون اردو فراهم آمده بودند شیخ چاره کار منحصر در صید خاطرها دانست و بداد و دهش دلهای رفته را بسوی خود کشید
نخست خزانه شاهزاده بکلید همت گشود و آنچه از اقمشه و نقد و جنس یافت بمردم قسمت کرد و سوای آن هر چه با خود داشت و ابن هم
توانست بهم رسانید نثار شاهراه اخلاص نمود و باین تدبیر خلق انبوه فراهم آورده قریب [illegible] هزار سوار از ملازمان شاهزاده
که در عقب گذاشته بود نیز پیوستند آنگاه بعزم درست و همت کارپرداز از آن منزل کوچ نموده متوجه پیش شد و بامرا
استمالت نامها فرستاده دلدهی فرمود و ممالک مفتوحه را نسق شایسته داد و از متمردان بیرین و دلیری غنیم را دل
از دست رفت و بر جای خود خشک ماند و بغیر از ناسک که بنا بر مسافت دور و دیر رسیدن کمک از دست برآمد و دیگر
همه جا استحکام یافت بلکه بسیاری بر طلب افزود و از انجمله قلعه لعل بعد ازین واقعه مفتوح شد و سبب استغراق رسیدن
شیخ درچنین وقتی از تائیدات غیبی بود گویا خاقان گیتی ستان ظهور این سانحه را بعالم باطن دریافته او را پیشتر روانه ساخته بودند
که اگر نه او در آن روز رسیدی کار بدشواری کشیدی و اصلاح آن با استداد ایام میسر شدی بالجمله چون این خبر
بدار الخلافه رسید ارکان دولت و اعیان سلطنت روزی دو سه پنهان داشتند و هیچ کس را یارای آن نبود که
چنین حرفی بر زبان تواند راند و از جهت عرائض شیخ را ظاهر نمی ساختند و از آنجا که مصلحت ملک در نگاهداشتن آن نبود بیش از این
نهفتن آن نیز مناسب وقت نبود قضا را درین هنگام حضرت مریم مکانی با شاهزاده خرم و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند

ادو مرحمت شده سامان مردم خود نموده متوجه آن صوب شود و چون شاهزاده بملازمت شتابد سرداری لشکر بمیرزا مقرر
گردد و میرزا رستم مغفور از ولایت پتین و آن حدود که در وجه جاگیر او بود بدرگاه آمده سعادت کورنش دریافت
و شهباز خان را بحکومت صوبه اجمیر سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند و درین ایام ایلچی محمد خان حاکم کاشغر
بسجود قدسی آستان ناصیه دولت نورانی ساخت و سعید خان از بهار آمده زمین بوس نمود و از سوانح فتح قلعه آگوگده
است و آن قلعه ایست از ملک برار بغایت رفیع و در نهایت استحکام میرزا علی اکبر شاهی مدت یکماه بمحاصره آن پرداخت
و چون متحصنان از همه راه نا امید شدند بیرون قلعه را باعث نجات خود دانسته از صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند
و بهادران قلعه کشا درون در آمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند و درین ایام اقبال طراز میرزا علی یوزباشی
از خدمت شاه عباس فرمانروای ایران برسالت رسید چون فرمانروای توران شنقار شاه جوان بخت
بعزم تسخیر خراسان رخش همت جولان داد و فرهاد خان را که امیر الامرای او بود با فوجی بطریق منقلا تعیین فرمود
و تیم سلطان بمبارزت او قدم پیش نهاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ سخت در پیوست اگرچه سپاه اوزبک فرهاد خان را
منهزم ساختند و قزلباشیه تاب مقاومت نیاورده روی همت برتافتند لیکن چون خبر شکست فرهاد خان بشاه رسید
باسکی اقبال را سبک عنان ساخته جلو ریز خود را رسانید و از طلوع رایات شاهی اوزبکیه سررشته انتظام از دست داده
راه فرار پیش گرفتند و تیم خود در عرصه پیکار بر خاک هلاک افتاد و اوزبک بسیار بقتل رسید و بعد از فتح خراسان میرزا علی
را با بشارت نامه فتح و اظهار اخلاص یکجهتی روانه درگاه سلیمان جاه گردانید چند راس اسپ با دیگر نفایس ارسال داشتند

وقائع سال چهل و چهارم الهی از مبداء جلوس روز یکشنبه بیست و سوم شعبان هزار و هفت هجری
آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال چهل و چهارم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین
ببهارستی و خرمی آغاز شد و در روز جشن نوروز شاهزاده سلطان دانیال از الهباس آمده بسعادت آستانبوس
جبین دولت نورانی ساخت و دلیپ را که از زمینداران معتبر سندهستان است همراه آورده دویست و شش زنجیر
فیل که از ملک از زمینداران وغیره بدست آورده بود برسم پیشکش گذرانیدند و پیش ازین لاله پسر راجه بیربر را به
بنگاله فرستاده بودند که فیلهای لائق سرکار آنچه نزد امرا باشد بدرگاه بیارد و او درین تاریخ شانزده فیل از پیشکش
امرا آورده گذرانید و راجه رامسنگه پسر دلیپ که بتهای ممتد از سعادت خدمت محروم بود بفرق ادب شتافته دولت
آستانبوس دریافت و آصف خان بفرمان والا از کشمیر بهشت روز آمده بسجود اخلاص فرق دولت نورانی ساخت
و بی اغراق درین یلغار گوی سبقت از شمال و صبا ربود و راجه راج سنگه نیز از دکن آمده بسعادت کورنش سرافراز شد
و چون راجه که از زمینداران معتبر ولایت مالوه بود درگذشت چتربهوج پسر او بروی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد
و بخطاب راجگی مفتخر و مباهی گردیده جانشین پدر شد و هم درینولا خبر فتح قلعه کهرله و قلعه ناسک مسرت افزای
خاطر اولیای دولت گشت و مقارن این ایام عرضداشت شیخ ابوالفضل بعرض ایستادهای پایه سریر سلطنت
رسید نوشته بود که چون بچهار کروهی برهانپور اتفاق افتاد بهادر خان پسر راجه علیخان از آسیر باستقبال
فرمان و خلعت آمده سجدات عبودیت و فرمانبرداری بتقدیم رسانید اما هر چند نصیحت کردیم بهمراهی راضی
نشد و کبیر خان پسر خود را با دو هزار سوار همراه ساخت و نیز عرضداشت نموده بود که بیماری شاهزاده زیاده گران

وچون شاهزاده مراد تماشای قلعه نرناله توجه فرموده لشکر فیروزی اثر از پهلوی آن گذشت دونگرخان کوند که از جانب
دکنیان بمحافظت آن حصن حصین تعین بود بسعی رای گیان داس نطاق دولتخواهی بر میان جان بسته بملازمت شاهزاده
شتافت وقلعه را باولیای دولت سپرد ومقارن آن ایام قلعه میل گده نیز مفتوح شد شاهزاده سندر داس را بافوج
بمحاصره آن تعین فرموده بود متحصنان امان طلبیده قلعه را سپردند وهمچنین قلعه ماهور نیز بتصرف دولتخواهان درآمد چون موکب
اقبال از آب سلطان پور گذشت وصی بیگ پسر پاینده خان از بنگاله آمده سعادت رکاب بوس دریافت وبیست و دو
زنجیر فیل پیشکش گذرانید ودرین راه میرزا شاهرخ بفرمان جهان مطاع از صوبه دکن آمده دولت بساط بوس دریافت
وچون ظاهر سرهند مخیم اردوی گیهان پوی گردید لعل راسنگه (?) ابوسعید عامل آنجا بحکم اشرف اساس نهاده بود تشریف
فرمودند وطرح آن پسند خاطر اقدس نیفتاد ومعهذا بعرض رسید که در اتباع مصالح و آداب اجوره سررشته عدالت از دست
داده ودراز از خاطرها گوشیده لاجرم خاقان معدلت آیین رقم عزل بر صفحه عمل او کشیده ملک احمد را بجای او
نصب فرمودند واز غایت برآشفتگی شب دران عمارات استراحت نفرموده باردو تشریف بردند واز سوانح آمدن
حلبی بیگ است از عراق او در کسب فضائل ومقدمات حکمی پایه بلند داشت ودر بدایت حال شاگردی خواجه افضل
ترکه کردی وبعد از ان بشیراز رفته در حوزه درس مولانا میرزاجان درآمد واز فیض نفس آن یگانه روزگار کارش بالا گرفت
در حدت فهم وطلاقت لسان عدیل ونظیر خود نداشت ودران ملک او را علامی میگفتند چون تعریف فضائل وکمالات
او مذکور مجلس بهشت آیین شد مبلغ معتد به ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند درین تاریخ بسعادت کورنش فرق
عزت برافراخت وبانواع نوازش سرفرازی یافت مقارن این ایام میرزا مظفر حسین از قنوج آمده دولت باریافت
وامیر ابوالقاسم نمکین را سیراست (?) قلعه بهکر وحکومت آن ملک رخصت فرمودند وچون موکب اقبال بنواحی تهانیسر رسید
خلق انبوه از بیدادی سلطان کروری آنجا دادخواه شدند وبعد از تحقیق بظهور پیوست که درین ملک نهایت تطاول
وبیداد او بفعل آمد حکم شد که همانجا از حلق برکشند که عبرت دیگران شود وچون دار البرکه حضرت دهلی مورد رایات جهانگشا
گردید وبالتماس شیخ الملکی شیخ فرید بخاری بمنازل که بر ساحل دریای جون اساس نهاده تشریف فرمودند و
پیشکشهای او بقبول مقرون شد وازانجا کشتی سوار بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه متوجه
شدند وبعد از فراغ زیارت ونیازمندی ببارگاه اقبال که در بیرون شهر افراخته بودند تشریف بردند وشیخ عبدالوهاب
پسر شیخ محمد بخاری را از لباس زر دوشی برآورده بمنصب پانصدی وحکومت دهلی اختصاص بخشیدند وچون
راه راست دهلی کم آب شده بود از راه کنار دریای جون متوجه شدند ودرین راه گاه بر کشتی وگاه بر اسب سوار
سیر فرمودند ودر ساعت مسعود ومیمنت زیدر دار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد وازانجا که احوال شاهزاده مراد از ابتدا
شنیده بودند شیخ ابوالفضل دستوری یافت که بمجرد رسیدن او را بملازمت آورد واگرچه نسبت او ازان باعث بود که
یکنفس از ملازمت محروم گردد ولیکن چون در ارکان نسبت فتور تمام راه یافته بود وهنوز ازان حجاب خوب برنیامده بود
باین وسیله خواستند که او را از پرده خجالت وشرمساری برآورند ودر معنی کرامات آن حضرت بود که اگر در تنبیه
شاهزاده او نیز سعی سررشته انتظام آن لشکر ساقط است بود چنانچه عنقریب در جای خود نوشته خواهد
ومیرزا شاهرخ را علم ونقاره وفیل زنجیر داده بکومک لشکر دکن رخصت فرمودند که روزی چند در ولایت مالوه که جاگیر

و عربستان و روم و شام و جمیع بلاد اسلام ارسال داشت درخلال این تقریب صورت حال بمسامع جلال رسید بر خاطر قدسی
مظاهر سخت گران آمد چون بخدمت شاهزاده عالمیان تقصیر بسیار داشت و باعتماد نسبت خود مصدر گستاخیها شده بود و
پیوسته برخلاف رضای ایشان سلوک مینمود و مزاج شریف ایشان ازو انحراف تمام داشت درینوقت فرصت یافته
مقدمات ناملائم از طرز سلوک و معاش او بعرض رسانیدند و بدلائل و براهین خاطرنشان نمودند که آنچه در خدمت از اخلاص
و یکرنگی خود لاف میزد از فروغ صدق بهره نداشت و زبانش با دل آشنا نبود درچنین وقتی که خاطر اشرف لقدری انحراف
پذیرفته بود سخن شاهزاده در شکست کار او از اسباب قوی شد و در ارکان نسبت او تزلزل تمام راه یافت و جمعی از مقربان
با طاغوت که از خودراییهای او زخمهای ناسور در دل داشتند و درین مدت دندان بر جگر افشرده انتظار فرصت میکشیدند
قابو یافته از گوشه و کنار بکنایه صریح مقدمات بعرض رسانیدند و شیخ نیز از فرط خجالت و شرمندگی خانه نشین گردیده بود
در آمد و شد بروی خود بست و از سعادت کورنش محرومی اختیار نمود و این نیز بیشتر باعث خجالت شد و مدتی
محجوب و منکوب مانده آخر خاقان اولی الاحسان تربیت کرده خویش را خوار نگذاشت و بدستیاری مرحمت از زیر بار
خجالت و شرمساری برآورد و بعواطف بیکران اختصاص یافت ٭ چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست ٭
شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش ٭

نهضت رایات اقبال بفتح دکن و رسیدن بدار الخلافت اگره

چون شورش و هرج و مرج ولایت توران بمسامع جلال رسید و از عرایض متصدیان صوبه دکن و آمدن
خانخانان سپه سالار جنان بوضوح پیوست که شاهزاده مراد بارتکاب شرب و تن آسانی فرصت از دست میدهد و بلوازم
ملک گیری و سپه داری چنانچه باید نمی پردازد و از بی پروائی و غفلت او تسخیر ملک دکن در عقدهٔ تعویق افتاد
بلکه از افراط شرب نزدیک بآن شده که خود را ضایع سازد لاجرم خاقان ممالک ستان از امرای عظام و وزرای کرام کنگاش
خواست که در عزیمت فتح ماوراءالنهر یا تسخیر دکن آنچه صلاح دولت ابدقرین دانند بعرض رسانند بعضی رای بران قرار گرفت
که رخش همت بتسخیر ممالک توران جولان باید داد و جمعی کنگاش دران دیدند که چون مهم دکن قریب الاختتام
است و احوال شاهزاده طور دیگر است ان سیده بنهضت رایات اقبال بدان صوب صواب ترخواهد بود و هرگاه خاطر از تسخیر دکن
پرداخته شود عزیمت فتح ماوراءالنهر پیش نهاد همت باید ساخت آخر رای اعلی بهمین شق قرار گرفت بتاریخ شب پنجشنبه بیست
و ششم ماه آبان مطابق نهم ربیع الآخر سنه هزار و هفت هجری نهضت موکب جهان کشا بدار الخلافه اگره اتفاق افتاد
و مریم مکانی را با دیگر بیگمات و شاهزاده خرم در دار السلطنه لاهور بایزد جان آفرین سپردند و خواجه شمس الدین خوافی بدیوانی
صوبه پنجاب بخلعت امتیاز پوشیده و میر مراد دکنی بمنصب بخشیگری و خیر اسد بخدمت کوتوالی مقرر شدند و درین روز
میر ابوالقاسم نمکین از کشمیر آمده سعادت کورنش دریافت و چون موکب اقبال بصوب هندوستان نهضت فرمود دیوانیان
عظام بعرض اشرف رسانیدند که تا رایات جهانگشا در صوبه پنجاب معدلت آرا بود و بنابر تسعیر حبوبات ده دوازده به جمع
پرگنات اضافه شده بود و اکنون که بصوب هندوستان نهضت واقع شد نرخ غله بآن مرتبه نخواهد ماند و تفاوت فاحش
خواهد شد اگر آن اضافه را برعایا معاف فرمایند هر آینه باعث رفاهیت حال آنها خواهد شد خاقان عدالت نشان
از کمال مرحمت و عاطفت بموجب فرمان داد و رعایا که ودائع بدائع آفریدگار اند جل سبحانه ازین رحمت عام جان
تازه یافتند و همدرین تاریخ خبر فتح قلعه نرناله از قلاع عظیمه ملک برار بهجت افزای خاطر اولیای دولت گردید

فراوان در رسید و در سمرقند بر تخت سلطنت جلوس کرد و محمد باقی را بوکالت پایه بر افراخت و قل بابا کوکلتاش را که وکیل
و امیر الامرای عبد الله خان بود و شیوهٔ اعراق در اوزبکیه سخت غنیمت بود و چون با صاحب و قبلهٔ خویش اخلاص درست
داشت و دیگر نگ پرستی عبد المؤمن از زخمهای ناسور در دل گرفته بود در همین وقت جمعی از نوکران بی حقیقت او را گرفته
نزد عبد المؤمن خان آوردند و آن سفاک بیباک خیال خیر اندیشی را بهرزه ضایع ساخته و چندین اکثری قدیمیان
پدر را از پا در انداخت و از سمرقند بتاشکند شتافت و دست ستم بسلطان عم زاده خود را باد و لب او که از دیرباز گوشه نشین بودند
و گمان فتنه و شورش از انها متصور نبود بی ضرورت کشت و از نکب سلطان را در قلعه رخشی محاصره نموده آن بیچاره را از
فرط واهمه بر بستر بیماری افتاد و در روز سوم جان بحق تسلیم کرد و عبد المؤمن بجانب سمرقند و بخارا بر گشت چون گرمی هوا
بود شب کوچ میفرمود چون خلقی از تظلم و بیداد او بجان آمده بودند جمعی اتفاق نموده از کمین گاه بر سر دو ریختند و از
ماوراء النهر ملوک طوائف شد و در همین اوان آصف خان الفرمان زوالا از کشمیر آمده و سعادت زمین بوس دریافت و در همین سال
بتن دکن بتیغ همت میرزا علی اکبر شاهی مفتوح گردید و قلعه لوناهیر که از قلاع مشهور برار است متسخر اولیای دولت
در آمد و راجه سالباهن که بخطاب شاهزاده دستوری یافته بود بعرض داشت امرا آورد و التماس نمود [illegible] که در همین وقت
در آمدن شاهزاده دنیست و مهمات این صوبه که قریب الاختتام است متعلق بآمدن است اگر روزی چند سر فوجه [illegible] مینمایند
بصواب قریب تر خواهد بود در همین ایام شاه قلیخان از دار الخلافه آمده بدولت کورنش سرافرازی یافت و [illegible]
باز بحکومت کشمیر فرق عزت برافراخت و در خلال این حال قلعه کاویل که از قلاع عظیمه ولایت برار است برفیع و [illegible]
وسعت متحکم و سامان آذوقه بر وجه اتم داشت و تسخیر آن بلوازم قلعه گیری از محالات بود و میسر نشدی و کنجی ترتیب مقدمات
بیم و امید تعریف آورد و متحصنان کلید قلعه را باو سپردند و در سلک دولتخواهان منتظم گشتند و چون خانخانان از سلوک
شاهزاده آزردگی تمام داشت و قرار ملازمت ایشان بخود نیارست داد ناگزیر روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد
درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیه نورانی ساخت روزی چند مورد عتاب و خطاب شد و در برابر معذرتها
گفت و از بی التفاتی شاهزاده و نفاق صادق خان و سبکی ناسپهی خود مقدمات بعرض رسانید و چون آثار ندامت
از ناصیه حال او ظاهر بود خاقان کثیر الاحسان پاس تربیت و نوازش خویش را فرا داشته از پردهٔ حجاب بر آوردند و
مقارن این ایام قلیج خان نیز خدمت شاهزاده دانیال گران خاطر شده بدرگاه معدلت بارگاه در رسید رخصت بار یافت و
از سوانح آمدن منوچهر بیگ ایلچی شاه عباس لقب سی آستان چون ضیاء الملک با مکتوب و نفائس هندوستان بخدمت
شاه پیوست آن سلالهٔ دودمان مجد و علا مراعات نسبت پدر و فرزندی و پاس مرتبه خود و کلانی چنانچه باید فرمود
باعزاز و احترام تمام دریافت و منوچهر بیگ را که از معتمدان و مقربان او بود با صد و یک اسپ عراقی و سیصد پارچه قماش
از زربفت و ساده که اکثر کارنامهای خواجه غیاث نقشبند بود و قالیهای جوشقانی و تکیه نمدهای برچند و دیگر نفایس
و لوا در عراق بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و درین تاریخ بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و بانواع مراحم
و نوازش خسروانه سربلندی یافت و از سوانح معاتب شدن شیخ ابو الفضل و روزی چند از سعادت کورنش محروم
ماندن شیخ مبارک پدرش تفسیری کرده بود و آنکه بنام نامی حضرت خاقانی آراستگی بخشید و بقبول نظر اقدس
زینت افزاید بسیاض برده و بعد از نوشته او شیخ ابو الفضل نسخه بسیار نویسانیده بی اجازت بممالک ایران و توران

تا دیب او همت گماشت و تا کنار آب امویه عنان از تعاقب باز کشید و چون عبدالمومن یارای مقاومت نداشت
از آب گذشته کنتیهارا شکست و درین وقت خبر رسید که توکل قزاق از دشت قبچاق بتاخت سمرقند آمده ناگزیر عنان
عطف عنان نموده و توکل از عزیمت خان آگاهی یافته بازگردید و چون خان بسمرقند در آمد بیمار شد و در روزی چند
سخت رنجوری کشید محمد باقی که بمشیت و وکالت داشت با دیگر امرا و اعیان لشکر کس بطلب عبدالمومن فرستادند
او بسرعت سیر چه تمامتر از بلخ متوجه سمرقند گردید درینوقت بحسب تقدیر خان صحت یافت آنها باز کس فرستادند که هر جا
رسیده باشد برگردد عبدالمومن عنان مسارعت باز کشید لیکن آهسته آهسته می آمد محمد باقی بدو رسیده التماس
ضیافت نمود خان بمنزل او رفت و بعد از فراغ طعام و اتمام مجلس تحقیق پیوست که محمد باقی باشارت عبدالمومن
و هواخواهان او طعام را مسموم ساخته بود و حال برو متغیر شد و هم در خانهٔ محمد باقی رخت حیات بنقعت سرای جاوید انداخت

آغاز سال چهل و سوم از جلوس اشرف همایون

شب شنبه سیزدهم شعبان سال هزار و شش
هجری بعد از انقضای نه ساعت و یکدقیقه و سی و هفت ثانیه نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل فرمود
بدستور هر سال دولتخانه را آئین بندی کردند و تا نوزده روز هر روزی از امرا جشن آراست و در همین ماه سال
باهمین بند و سیچه را که از مقربان و معتمدان درگاه بود بطلب شاهزاده مراد بدکن فرستادند چون بعرض رسید که شاهزاده
شراب بافراط میخورد و خانخانان از طرز سلوک او آزرده خاطر شده بجاگیر خود بازگردید لاجرم سالباهن بطلب شاهزاده
دستوری یافت و روپ خواص را نزد خانخانان فرستادند که باز بدستور سابق سردار لشکر باشد و از سوانح آمدن
خواجه اشرف و شیخ حسین بجلدی از ماوراءالنهر است در اوراق سابق سمت ذکر یافته که خواجه اشرف نقشبندی
بایلچی گری نزد عبدالله خان رخصت شده بود و عبدالله خان در حیات خویش میر قریش را با ایلغاری آن دیار
همراه ساخته بود در اثنای راه خبر [illegible] شدن او میرسد و میر قریش برمیگردد و دو نامبرده بر جناح استعجال خود را
بقندهار رسانیده از آسیب حوادث محفوظ میمانند و درین تاریخ رای بیتر داس بسجود قدسی آستان ناصیه
خدمت نورانی ساخت از آن باز که فتح قلعه پانه هو نمود بحکم اشرف بضبط آنملک اشتغال داشت چون ولایت
پانه هو بقبول شاهزاده دانیال تنخواه شد قلعه را بملازمان آنجناب سپرده روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهاد بعالی منصب
دیوانی فرق عزت برافراخت نخست حکم شد که او باتفاق خواجه شمس الدین خوافی اصلاح مهمات نماید و آخر دیوانی
صوبه پنجاب بخواجه تفویض یافت و دیگر ممالک محروسه بعهده کاردانی رای بیتر داس حواله شد و درینولا کلیاد بهادر که از
امرای قدیم عبدالله خان بود و یکچندی حکومت هشت واز توران روی امید بقبله آستان نهاد و بسعادت
زمین بوسی دریافت و بخطاب بهادرخانی شرف اختصاص پذیرفت و مقارن این ایام جگت سنگه و هاشم بیگ با دیگر
امرا از کوهستان [illegible] دولت کورنش سرفراز شدند و تلوک چند راجه نگرکوت را همراه آورده استشفاع جرائم
او [illegible] گشت [illegible] عبدالمومن سلطان است چون عبدالله خان رخت حیات بنقعت سرای جاوید انداخت
[illegible] سمرقند را محاصره نمود و محمد باقی متحصن شد و لوازم قلعه داری و ثبات قدم
بجا آورد [illegible] کارها ساخته برگردید و توکل بقصد سمرقند آمده چون عبدالمومن نزدیک رسیده بود
متحصنان از قلعه برآمده جنگ کردند و توکل زخمی بدر رفت و بجان از زخم تسلیم شد و بعد از ده روز عبدالمومن بالشکر

میگذرد و عمارات بر ساحل آن واقع است هر دو طرف چراغان کردند و بعد از جشن چراغان بسیر شهاب الدین پور تشریف
بردند و از انجا بزین لنکا توجه فرمودند و در حین مراجعت بسیر خران دره لار که از سیرگاها مقرر است محظوظ گشته بشهر نزول
اجلال اتفاق افتاد از سوانح مبارزت نمودن درجن سنگه پسر راجه مانسنگه با عیسی خان زمیندار و عاصی کاسه [illegible] و شکست
فوج درجن سنگه و جان نثار شدن او اتفاقا آنکه چون لچهمین نراین زمیندار بحمایت راجه مانسنگه حدود متعلقه خود
را از آسیب معاندان محافظت نمود و استقلال تمام یافت عیسی خان جمعیت نیک فراهم آورده بمعاونت پتاکیسور
که مدعی لچهمین نراین بود کمر همت بست راجه فوجی براه خشکی تعیین فرمود و فوجی بسرداری درجن سنگه براه دریا
فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم بوقوع پیوست و چون عیسی خان نواره فراوان همراه داشت آثار غلبه و قدرت
ظاهر ساخت و راجپوت بسیار بقتل رسید و جمعی دستگیر شدند و درجن سنگه که از نشاء غیرت بهره وافی داشت
تا دم واپسین دست از کارزار نگرفته و مردانه در راه اخلاص جان نثار شد مراجعت نمودن موکب منصور
از کشمیر و رسیدن بلاهور چون موسم باریدن برف و فصل زمستان و انسداد مسالک و مدارج قریب
نزدیک رسید رایات مراجعت بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و نخست بقدم سیر زعفران زار موضع پانپور
تشریف برده هفت روز در ان گلزار نشاط تماشای انبساط فرمودند روز هشتم کوس مراجعت بمستقر اورنگ
خلافت بلند آوازه شد تمام راه سیرکنان و شکار افکنان تا دار الخلافه لاهور تشریف بردند اگرچه بر فراز کوتل پیرپنجال
قدری برف بارید اما بکس آسیبی نرسید و درین ایام که بشهر جامع لاهور ورود موکب گیهان شکوه محسود بلاد
ربع مسکون بود سلطان رستم پسر شاهزاده مراد بجوار رحمت ایزدی پیوست امید که حق جل و علی بر عمر دیگر شاهزادها
بیفزاید از اعاظم وقائع این سال کشته شدن عبدالله خان فرمان روای توران است تعریف و توصیف آن پادشاه
صاحب اقبال با عدل و داد از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست مدت سلطنت او چهل سال کشید به تیغ همت ماوراء النهر
و خراسان و دشت قبچاق و بدخشان مفتوح گردانید بهر طرف که رخش عزیمت تاخت رایات اقتدار و استقلال برافراخت
و بهر جانب که روی همت نهاد فتح و ظفر دو اسپه باستقبال شتافت و در جمیع معارک و مهالک بامداد خویش فائق و
غالب آمد اگرچه خود پادشاه معدلت آیین بود اما فرزندش عبدالمومن سخت بی اعتدال و ستمگیر منش بود و در انهدام
اساس عدل بغایت دلیر و بی محابا بود و در تاراج حق رعیت و عرض و ناموس هر دم دست تصرف دراز داشت
و به نصیحت پدر کار نمیکرد و همواره سر از حکم او می پیچید تا آنکه قصد پدر کرد روزی که عبدالله خان با چندی
از مقربان و مخصوصان خویش بشکار خوشوقت بود آن بد اندیش بقصد دستگیر ساختن پدر یلغار کرد درین هنگام یکی
از دولتخواهان بر جناح استعجال خود را بخان رسانیده از عزیمت باطل او آگاه گردانید و خان بسرعت هرچه تمامتر
بصوب بخارا شتافت و از گزند او رهائی یافت گویند درین یلغار وقت تکیه خوردن خان شد در سر سیلی فرود آمد
که کوکنار بخورد و هنوز کوکنار را خوب دست نزده بودند که فوج عبدالمومن سیاهی کرد و همان خان سوار شده بجانب
بخارا ایلغار نمود و در ان محنت مکرر فرزند را نفرین کرد و چون به بخارا درآمد عبدالمومن پا تشنه کوب رسیده بر دو فرسخی
نشست و در اندک فرصت بسیاری از قدیمیان عبدالله خان فراهم آمدند و آن بد اندیش توفیق عزیمت
باطل خویش نیافت و ناکام شرمنده و خجالت زده براهی که آمده بود شتافت و خان با جمعیت نیک بر تنبیه

کم و بیش بقلم درآمد که بر در یک شنبه وظیفه یافتند بتوجه اشرف در اندک فرصت آنچنان محلی که کشمیریان گوشت یکدیگر
میخوردند بالکل رفع شد و از تخفیف جمیع رعایا نیز جانی تازه یافتند و نیز حکم اقدس اشرف ارتفاع یافت که معماران سرکار
عالی پخته از سنگ برد و ر شهر اساس نهند و آن نیز باعث رزق خلق شد و درین سال قلعهٔ باندهو که کلید همت رای
تیر داس مفتوح گردید این قلعه ایست لغایت رفیع و متین و طائر فتح هیچ یک از سلاطین هندوستان بر فراز کنگره
آن بال مراد نکشوده سلطان علاء الدین با آن عظمت و شکوه مدت ممتد تسخیر آن کمر همت بست و مبلغهای وافر
در سر این کار نهاد و کس بسیار بکشتن داد و عاقبت سبیل نیل مقصود دست از آن باز داشت و امروز باندک توجه انحضرت
از کمترین بنده افتتاح این عقدهٔ دشوار جلوهٔ ظهور یافت و تا عرصهٔ دلپذیر کشمیر بود و رایات جهانگیر مسعود بلاد زمین
بود همواره خاطر فیض مظاهر بسیر و شکارگاههای روح افزا و چمن های دلکشا و سرچشمهای فیض بخش و کولابهای
بطاپرور خوشوقت میشد و گاه بسیر شهاب الدین پور و گاه و تماشای زین لنکا و گاه نیشکار کو لدل تشریف می بردند
عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید میشدند و چون علی رای حاکم تبت بارسال عرائض و پیشکش خود را در زمرهٔ مجلس
بهشت آئین میساخت بجهت سرفرازی او امید علی جونک و بابا طالب اصفهانی با فرمان مرحمت عنوان و اسپ
و خلعت دستوری یافتند که او را بمزید الطاف خسروانه سرافراز ساخته از حقیقت آن ملک و کیفیت راه و روش
و جمعیت مردم و کمیت خزانه و سامان او وقوف حاصل نمایند تبت دو بود یکی کلان و دیگری خرد و علی رای حاکم
تبت خورد است که به کشمیر نزدیک تر است در بنولا میان حاکم تبت کلان و امرای او منازعت بهم رسید علی رای قابو دانسته
با جمعیت نیک بر سر او شتافت و از انجا او نیز بمدافعه و مقابله پیش آمد و برهنمونی و بداندیشی برادر او علی رای غالب
آمد و حاکم تبت کلان دستگیر شد و علی رای به تبت کلان در آمد خزائن و دفائن او که اکثر طلا بود بتصرف آورد و یکی از وارثان
آن ملک را بر مسند حکومت جا داده سالماً و غانماً مراجعت نمود و هم در بنولا امیر ابراهیم اندجانی نزد محمد خان حاکم کاشغر
دستوری یافت سلاطین کاشغر را باین دودمان رفیع البنیان نسبت خویشی و اتحاد قدیم است و پیوسته بارسال
رسل و رسائل خود را بیاد میدهند و چون عبدالکریم خان استقرار شد و محمد خان جانشین گشت شاه محمد نامی را بانفاذ
آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده بود قضا را در راه اسباب او بتاراج داده خود از خجالت و شرمندگی بزیارت خانهٔ
مبارک شتافت و در بنولا مراجعت نموده سعادت آستان بوس دریافت و ماجرای خود را بعرض اشرف رسانید لاجرم
میر ابراهیم برسم رسالت دستوری یافت و بسیار از نفائس هندوستان بتحویل قباجای شیرازی شد و هم درین تاریخ
شهباز خان از ولایت مالوه آمد و بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت و آصف خان که ضبط کوهستان جمو تعین
بود بفرمان والا سعادت آستان بوس دریافت و حکومت کشمیر بر آزین العوض مقرر شد و درین ایام نشاط افزا
که خاطر فیض مظاهر بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر طرب افزا بود و چون دولتخانه گیتی مطاف بر کنار کو لدل اساس یافته حکم
اشرف بترتیب جشن چراغان لمعه ظهور پیوست و کاربردازان بیوتات عالی قریب دو هزار کشتی فراهم آورده بانواع
چراغان و اقسام آتشبازی آراستند و در جیان کولابی که از کلانی و پهنا دوره آن محسوس نمی شود کشتیها
را گرد پیش درآوردند و از پرتو التفات آن شمع افروز بزم تحقیق جشنی ترتیب یافت که چراغان فلک در پرتو آن بی فروغ
نموده و شمع نظر تمثال آن در انجمن روزگار ندیده بود و همچنان اهل شهر بر کنار دریای بهت که از میان معموره

حکم فرمودند که فهرست هشت چوسکی بعرض اشرف رسانند و جمعی را که حکم شود همراه گیرند و آنها نیز مردم ضروری با خود
بیاورند و خواجگی فتح الله بخشی را حکم شد که بر سر کوتل بهر باشد و بحکم هیچ متنفسی را نگذارد که قدم جرأت پیش نهد و چون
مقام راجوری مخیم بارگاه عز و جلال گردید جشن وزن آن گرانبار دولت و اقبال انعقاد یافت و باین وسیله خلائق بکام دل
رسیدند. و درین روز معروض بارگاه جلال گردید که خواجگی فتح الله در وقت اهتمام باندگان حضرت جهانبانی
کشورستانی شاهزاده ولیعهد سوی ادب از دست داده و در ان منقوله که یکی از ملازمان ایشان بقتل رسیده لاجرم حکم شد
که او را دست و گردن بسته بخدمت شاهزاده برند و آن سلاله دودمان خلافت پاس توره ملحوظ داشته رقم عفو بر صحیفه
جرائم او کشیده و خلعت مرحمت فرموده باز بخدمت فرستاد و موکب گیهان شکوه از کوتل لبایه گذشته بکوه پیر پنجال رایات
اقبال برافراشت و از کثرت برف که سر راه گرفته بود حکم شد که کوچه برید دارد و درا بگذرانند و چون موضع هیره پوره که انتهای
کوهستان است مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که پیشخانه بجانب پنج هزاره برافرازند که از آن راه سیر کنان بدار الملک
کشمیر نزول موکب جهانگیر اتفاق افتد. و درین منزل شاهزاده ولیعهد که از کثرت مردم و صعوبت راه متعاقب می آمده
بملازمت پدر عالیقدر پیوست و خاقان گیتی ستان بسیر و شکار حال نگری و آنچه دیدنی بود که از سیرگاه های متقرری
کشمیر اند خوشوقت شده بکوه سلیمان رایات اقبال برافراشت و روز دیگر بشهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل محمد قلی
افشار که بر کنار کول لدل ماس نهاده بود مسند آرای اقبال شدند و درینوقت میرزا رستم صفوی که بضبط کوهستان
جمو رفته بود بفرمان والا سعادت آستان بوس دریافت و نیز بعرض رسید که عساکر گیهان شکوه که بسرداری آصفخان در آنجا
مانده بود قلعه مورامه را مفتوح ساختند و راجه باسو را با لشکر سزا داده آواره شعاب جبال گردانیدند. و از سوانح شکست
یافتن بهادر است در گجرات او پسر مظفر است چون مظفر بتیغ همت اولیای دولت مسافر ملک نیستی گردید دو پسر و دو دختر
ازو ماند و در پناه نوابی زمینداران پرورش یافتند درینوقت که اکثر جاگیرداران گجرات بخدمت فتح دکن دستوری یافتند
بهادر پسر کلان او از کمین فرصت برآمده اعلام شورش مرتفع گردانید و جمعی از اوباش برگرد او فراهم آمده بتاخت
و تاراج قصبات و قریات پرداختند و راجه سورج سنگه بتقریب پیکار او از احمدآباد شتافت و افواج طرفین در برابر
یکدیگر صفوف آراسته و دست بکار بردند و هنوز جنگ استوار نشده بود که بمیامن اقبال بیزوال مخالفان راه هزیمت
سپردند و بهادر باز خود را بزاویه گمنامی کشید. و چون ظلال معدلت بر دار الملک کشمیر افتاد بعرض رسید که از بیداد ستم
جاگیرداران خرابی در تمام مجال رعایا راه یافته و تسعیر غله بدرجه اعلی رسیده و قحط عظیم شده لاجرم خاقان عدالت شان
از فرط مرحمت و رعیت پروری علامی شیخ ابوالفضل را حکم فرمودند که جمعی از نویسندهای راستی قلم که بحسن توفیق زیور
امانت آراستگی داشته باشند بلوکات کشمیر تعیین نمایند که از جمع رسمی چشم پوشیده از قرار حاصل آن جمع منضبط
کنند و در اصلاح شکستهای آن ملک و تیمار حال رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور رسانند شیخ بفرمان قضا جریان همگی
همت به انجام این مقصد مصروف داشته پرگنات کشمیر را بچهارده بخش تقسیم فرموده بعهده [illegible]
ایرانی و دیگر [illegible] فرستاده و بجهت گرانی غله خبازان و کاریان شهر را [illegible]
اطراف شهر [illegible] از ده جا لنگرخانه تعیین فرمود که بفقرا و مساکین [illegible]
عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روزهای یکشنبه نقد بار باب حاجت رسانند و هفتاد هزار [illegible]

بدر رو آمد اما از آن که در راه اخلاص و وفا خود را آشکار ساخت و نیکنام ازلی ابد شد شکرها بجا آورد و بشارت این فتح عظمی بدرگاه
معلی عرضداشت نمود و خاقان ستوده خصال ازین نوید تازه شکر و سپاس ایزد متعال تقدیم رسانید و درین اوان چون
بعرض همایون رسید که قلیچ خان در ضبط ولایت کابل چنانچه شرط خدمت و سرداریست اهتمام شایسته بکار نبرده لاجرم
زین خان کوکلتاش بحراست آن ملک دستوری یافت و قلیچ خان را بدرگاه والا طلب فرمودند **وقایع سال چهل**
و دوم از جلوس ابد قرین شب جمعه دوم شعبان هزار و پنج هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل آرایشگی
بخشید و بهار جان نگار چمن ملک را طراوت و نزاهت افزود و آغاز سال چهل و دوم از جلوس ابد قرین ببهار سکه و فیروزی
شد و در ایام جشن نوروزی که دولتخانه را بتکلفات گوناگون آیین بسته بودند قضارا آتش درگرفت و بارگاه جهان آرا
که بی اغراق پانزده هزار کس در سایه او توانند نشست بیک طرفة العین سوخت و همچنین تا سه روز بساط این جشن عالی
و بعضی از عمارات حرم سرای مقدس هم سوخت و اندازه مبلغ که تواند دریافت و چون آتش این سپهر مبین الکمال فرونشست
حکم شد که بجهت بزم شرف از نو مجلس عالی ترتیب نمودند و بعد از فراغ جشن نوروزی بعزم سیر کشمیر نهضت موکب
جهانگشا اتفاق افتاد و مقرر شد که تا هنگام معاودت عمارات عالی بجهت دولتخانه و حرم سرا اساس نهند و از غرایب
اتفاقات آنکه مقارن این ایام در دکن به دولتسرای شاهزاده مراد نیز آتش درگرفت و درین نوروز قلیچ خان بچهار هزار
و پانصدی و اسماعیل قلیخان بچهار هزاری و میرزا جانی بیگ و شاه بیگ خان به هزاری فرق عزت برافراختند
و هم درین اوان صادق خان در شاهپور به اجل طبیعی رخت هستی بربست از قدیمیان این دولت بود و در سرداری
و کارگذاری دست قوی داشت و درین دولت ابد طراز مصدر خدمات شایسته و فتوحات پسندیده شده بود و لیکن
در نفاق و کثرت عدیل و نظیر خود نداشت **توجه موکب اقبال بار سوم بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر** بیست و دوم
فروردین از آب لاهور گذشته در باغ دلامیز منزل فرمودند و در آن شب شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را
بمنصب ذات و سوار هفت هزاری بلند مرتبه ساخت و بحکومت صوبه الهآباد رخصت فرمودند و قلیچ خان بمنصب
اتالیقی این گوهر اکلیل خلافت اختصاص یافت و اسماعیل قلیخان و میر شریف آملی و بسیاری از امرا در خدمت شاهزاده
مقرر شدند و گوش هوش شاهزاده را بدرر نصایح گرانبار سعادت فرمودند اگر آن پندهای هوش افزا بتفصیل نگاشته
آید بطول انجامد و سر رشته سخن از دست میرود و از بدایع اقبال روزافزون که درین یورش سمت ظهور یافت آنکه در کشمیر
جوانکی از مردم غوری خود را عمر شیخ پسر میرزا سلیمان وانمود و گروهی از ایماقات بدخشان و جمعی از کشمیریان واقعه
طلب برگرد او فراهم آمده دست آویز فتنه ساختند و چون صیت نهضت موکب جهانگشا بلند آوازه شد چندی
از همان مردم او را گرفته نزد محمد قلی بیگ حاکم کشمیر آوردند و محمد قلی بیگ او را بدرگاه فرستاد و در منزل امین آباد از نظر اشرف
گذشت بسیاست رسید بنازم نیرنگی اقبال را که در آن دفعه که خاطر فیض مظاهر بسیر کشمیر رغبت فرمود اصلا از شورش
یادگار در میان نبود و درین مرتبه نیز چنین شد و چون کنار دریای چناب مورد عساکر گیهان شکوه گردید جگت سنگه
پسر راجه مانسنگه بضبط کوهستان شمالی دستوری یافت و میرزا رستم و آصف خان را بدرگاه طلب فرمودند و هم درین
ایام میرزا یوسف خان به اتالیقی شاهزاده مراد فرق عزت برافراخت و چون توسعه ملک کشمیر با ازدحام عساکر اقبال
وفا نمیکند و از کثرت مردم قحط و گرانی بهم میرسید خاقان والا احسان برحال رعایا و متوطنین آنملک بخشوده [illegible]

طرح دست چپ شدند و شیر خواجه و یعقوب بیگ و کوچک علی و میر بزار و سیف الله و خواجه باقی جان خویش شیر خواجه
و علی قلی و حیدر دوست و اشم بهادر و اتم بهادر و اقم بهادر و میر حاج و ابراهیم بیگ و میر یحیی و امیر جار و جان قلی عرب و جمعی
از احدیان تلعمه بر الغار و میر ابوالمظفر و بهادر خان و قابل بیگ و علیق و صفدر و عبدالرحمن و علی قلی و بادشاه قلی و بهادر بیگ و محمد معصوم
و ولی بیگ و محمد هاشم و میر شجاع و ابراهیم بیگ و دوست محمد اوزبک و خانزاده و امین علی و جان بیگ تلغمه جرانغار و ملک تم
و نمازے خان و علیخان بهادر و بجلی خان و شمس خان لوحانی و داود و چک و چندے دیگر را چنداول ساختند. و
غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و لشکر نظام الملک در میان فوج عادل خان دست راست و سپاه قطب الملک
دست چپ و بهادران عرصهٔ کارزار با عزم درست و همت کارطلب تقابل مخالفان شتافته در دوازده کروهی پاتهری
از دریاے گنگ گذشتند و غنیم نیز با نخوت و جبروت هر چه تمامتر قدم جرأت پیش نهاد و پاسی از روز گذشته آغاز نبرد
شد و نخست جنگ بشیر خواجه که در دست راست بود افتاد و اتچیان موشگاف کارنامهٔ جلادت ظاهر ساختند و رفته رفته
همه افواج کار رسید و مخالفان بزور آتشبازی غریو از نهاد مردم بر آوردند و در ارکان همت بسیاری خلل راه یافت و
تا آخر روز آتش قتال در اشتعال بود در اینوقت علی بیگ روسے که داروغهٔ توپخانهٔ غنیم بود برهنمونی سعادت از فوج
مخالفان بر آمده جلوریز خود را بسپهسالار رسانید و گفت که تمام آتشبازے و توپخانه در برابر شما چیده اند و اینک آتش
میدهند اگر بدست راست میل فرمایند بهتر خواهند بود چون حرف او از فروغ و صدق نصیبه داشت خانخانان میل بدست
راست کرد و کس نزد راج علیخان فرستاد که شما هم بآنجانب میل فرمایند که از آسیب توپخانه محفوظ باشیم قضا را در وقتی
که راج علیخان بجای خانخانان رسیده بود که توپهارا آتش در زدند و مارت صمتد از کثرت دود و دخان ظاهر عرصهٔ کارزار
مانند باطن اهل اوبار تیره و تاریک بود و مخالفان بعد از سر دادن توپخانه فوج راجه علیخان را قول تصور فرموده حمله آوردند
و جنگ سخت در پیوست و راجه علیخان در راه اخلاص جان نثار شد و بر گرد پیش او جمع کثیر از عمدهاے او بر خاک هلاک
افتادند و سپهسالار بر فوج مخالف خود تاخته منهزم گردانید و چون شب شده بود غنیم را گمان آنکه فوج قول را در هم نوردیده ایم
و سپهسالار بقتل رسیده در میدان جلوت دیده استاد و سپهسالار نیز فتح اولیاے تصور فرموده همانجا توقف کرد و افواج
طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح خود تمام شب بر پشت اسپ گذرانیدند و هیچ کدام از هم خبر نداشتند و چون از کشته شدن
راج علیخان اطلاع نبود بعضی را گمان آنکه بلشکر دکن پیوسته و جمعی چنان مینمودند که راه هزیمت سپرده بنا برین هنگاه
او بتاراج رفت و بعد از طلوع صبح اقبال ظاهر شد که غنیم بر جاے خود استاده و چون در عرض هشت پهر آب با سپاهیان
نرسیده بود و سپاهیان بکنار دریا رفته بودند تا فراهم آمدن مردم مخالفان قابو دانسته تاختند و باندک زد و خورد دست
تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیارے از امراے نظام الملک و عمدهاے عادلخان و سرداران
قطب الملک بر خاک هلاک افتادند و از اعیان لشکر منصوره و ارکاداس و سید جلال جان نثار شدند و رام چند کچواهه
که از درگاه فرمان برده بود دران روز به بیست زخم بر زمین افتاد و بعد از چند روز نقد هستی سپرد و با آنکه بهادران
جنود فیروزے از پانزده هزار سوار بیشتر نبودند و مخالفان قریب شصت هزار سوار داشتند بمیامن اقبال روزافزون
چنین فتحے که طراز فتوحات روزگار شد چهره گشاے مراد گردید و چهل زنجیر فیل با توپخانه فراوان بدست افتاد و بعد از
ارتفاع لواے فتح و فیروزے راج علیخان را در میان کشتها شناخته بر داشتند اگرچه خانخانان را ازین واقعه دل شکست

و هفتصد فیل و هزار کشتی جنگی میدارد و زمینداران آن حدود از اطاعت او بیچاره اند از سوانح فرستادن خواجه اشرف نقشبندی
است بایلچی گری نزد عبدالله خان فرمانروای توران چون از مبادی طلوع کوکب اقبال خاقان ممالک ستان الی یومنا هذا
پیوسته از جانبین بارسال رسل و رسائل ابواب محبت و اخلاص مفتوح بودند و از تاریخی که حکیم همام با ایلچیان خان عالیشان
بدرگاه سلیمان جاه رسیده و دیگری تعین نشده بود درینولا خواجه اشرف نقشبند بالتماس هندوستان برسم رسالت
دستوری یافت و شیخ حسین را بتحویلداری اجناس مقرر فرمودند و درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده ولیعهد
سلطان سلیم بصبیهٔ قدسیهٔ زینخان کوکلتاش انعقاد یافت و آن رکن السلطنه باین دولت عظمی فرق عزت برافراخت
و حضرت خاقانی بعشرت و کامرانی بدولت سرای او تشریف ارزانی فرموده آن خلوت نشین سرادق عفت را بشاهزاده
عالمیان عقد ازدواج بستند و درخلال اینحال سعید خان بحراست صوبهٔ بهار دستوری یافت و چون بعرض رسید که
شاه بازخان از نقار خاطری که در میان او و صادق خان بهم رسیده بود بحکم از لشکر دکن بولایت مالوه که در تیول او بود
آمده فرمان تغیر جاگیر از دیوان اعلی شرف صدور یافت و میرزا شاهرخ را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه ساخته
مالوه را بجاگیر او مرحمت فرمودند و درین سال پیمانهٔ حیات رانا کیکا لبریز شده در افواه جهان اشتهار یافت که پسر کلان
او امرکه الحال جانشین است زهر درکار او کرد والعلم عند الله **فیروزی یافتن سپاه منصور و شکست**
دکنیان مخذول العاقبت چون شاهزاده والانژاد سلطان مراد در شاه پور معسکر اقبال آراست و امرای
عظام در سرحدها تهانجات استحکام داده پای عزیمت افشردند و ملک برار بقید ضبط درآمد حکام دکن باهم اتفاق نموده
لشکری بیرون از حساب و شمار و توپخانه زیادت از اندازه و مقدار و فیل مست بسیار سامان کردند و سرداری
لشکر به سهیل خواجه سرا که در پیش عادل خان از عمده ترین بود قرار یافت و جمیع سرداران و سران دکن از صمیم
قلب باطاعت او راضی شدند و آن سیاه ظاهر سیاه باطن افواج ترتیب داده روی ادبار بعساکر فیروزی آثار نهاد
و شاهزادهٔ والاشکوه و میرزا شاهرخ با خانخانان سپه سالار بمدافعه و مقاتلهٔ آن مقهور برگشته روزگار رخصت فرمود و سپه سالار
بترتیب صفوف پرداخته خود با میرزا شاهرخ در قول جای گرفت و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ دولت بختیار و اعتبار خان
دکنی و وفادار خان دکنی و افضل توتقلی و شیرافکن و میر شریف کولابی و محمد خان و علیخان و میر نظام و قادرقلی کوکه و علی قلی
و سعید کوالیاری و موسی ترکمان و فرخ علی و نادعلی و عبدالقدوس و چند دیگر از بندهای جان سپار بهراول
خویش مقرر فرمود و سید قاسم و جمیع سادات بارهه و ابوالفتح و لونیان بیگ و میرزا محمد حسن خان بلوچ و ملک محمد
و شیخ مکن و شیخ مصطفی و عالم خان و کیشوداس و شیخ صالح و شیخ عثمان و سید جلال و شاه علی و دیگر مجاهدان عرصهٔ
کارزار در فوج برانغار تعین شدند و راجه علیخان حاکم خاندیس را در جوانغار مقرر فرمود و جگناتهه و رای درگا و راج سنگه
و کیشوداس و ساول داس و رای کلیانداس و بهیم و زراین داس و منوهر و پیران گنگار و بیبی راج و زهرداس دلکوال و کرسکت سنگه و سلطان بهانی
و شاکرسی و بهوج راج و پرس رام و شیخ جمال و دیگر بهادران عرصهٔ کارزار و شیران بیشهٔ شکار در هراول کار طلب گردیدند
و علیمردان بهادر و کامران بیگ و مظفر و سبحان قلی و لشکری و عسکری پسران خانخانان و مرتضی قلی و حیدر قلی
و دوست محمد و حافظ میرزا در التمش ایستادند و غزنین خان و شیخ حسو و حسن خان و شیخ ولی و فتح خان و شیخ کرم الله
و دولت خان لودی و خواجگی ابوالقاسم طرح دست راست شدند و حسن علی بیگ و شاه نظر بیگ و جمیع از تیراندازان

و حصار همت گماشت و در اندک مدت شهر عظیم آباد آن شد و معمور سے مالک دولا ساسی رعایای کامیر صبر گشتند و کنی کر مدتها حکومت
برار داشت و مردم آن دیار القبول او اعتماد ننمود ند باز گردید او را بایلچپور فرستادند و محافظت سرحد بعهده اهتمام صادق خان
مقرر شد و میرزا علی اکبر شاهی سے رشیخ دولت بختیار و میر مظفر و محمد خان نیازی سے و شیخ سکندر بکمک او نامزد فرمودند د
ضمیمه میان ولایت پتیاله ثانان و میرزا شاهرخ در اجه علیخان و شهباز خان و جگناته و را سے درگا قرار گرفت و مقاربان آنحال
اثر در خان و عین خان و حبیب خان و جمعے از امرا سے دکن غبار شورش و آشوب برانگیختند و میرزا علی اکبر شاهی بمدافعه آنها
همت گماشت و بین الفریقین جنگ درپیوست دکنیان آتش لبنرا یافتند و بسیار بقتل رسیدند و عین خان با معدودی
بدر رفت و غنیمت فراوان از فیلان مست و دیگر اجناس حتی کنیزان سازنده و گوینده بدست افتاد و از سوانح این ایام کشته شدن
ستهره داس تورنگی است و چون بے اتفاقی امرا بعرض همایون رسید ستهره داس را که از منظوران بساط قرب بود با فرامین
عتاب آمیز بدانصوب رخصت فرمودند و لب النصائح هدایت بخش ثبت براو حواله شد و قرار یافت که جریده با سپاه خود بجهے
خود را برساند و چون بمکاپور پیوست جمعے از اوباشان دکن سرراه برو گرفتند و آن شیر مرد تنها پای همت افشرده بسیاری
زخمی ساخت و آخر بزخم نیزه از پای افتاد و در راه اخلاص و وفا جان نثار گردید چون شاهزاده در شاه پور معسکر اقبال ساخت
جمعے از امرای نظام الملک که در ولایت برار جاگیر داشتند نفاق و دولت خواهی بر میان جان بسته بخدمت شاهزاده
پیوستند مثل وفادار خان و عالم خان لودے و اعتبار رو اعتماد خان و بهادر ملک و بهادر خان گیلانے و راجه
هر سنبر و آمدن اینها در آنوقت دخل عظیم داشت فیروزے یافتن صادق خان بمیامن اقبال
روزافزون شهنشاهے چون صادق خان در میان ولایت برار و احمدنگر تهانه ساخت و میرزا علی اکبر شاهی
در جنگ عنبر خان و جمال خان فیروزے یافت خداوند خان و عبد الفتاح و اژدر خان و جمال خان و دستور خان و
دیگر سرداران نظام الملکیه تا ده هزار سوار و هشتاد فیل بجنگ صادق خان شتافتند و با آنکه اولیاے دولت از پنج هزار
سوار بیشتر نبودند استمداد همت از باطن قدسے مواطن خاقان ممالک ستان جسته بترتیب افواج پرداختند در قول
صادق خان و سانول داس و محمد جان بیگ و ملا محمود ی و چندے از بهادران نصرت قرین قرار گرفتند و برانغار میرزا خان
و سید بایزید و غزنین خان و ملک رادهن و عبد الرحمن و قبول خان و شاه قلی قطاسر او رسبجے و جراتغار را رفتند رخان وفادار خان
و در هراول میرزا علی بیگ دوست لیسر صادق خان سید لاد و صالح پسر دریر خان و محمد حسین و شیر افگن و محمد امین مودودی و مرطووا و دیگر فداییان جان نثار پای
همت پیش نهادند و پیر حبیب بهادر و خیبر هزار و قابلچی رتلیق و آتم بهادر با بیجی گری هراول مقرر شدند و بر کنار دریا گنگ صفوف آراسته شد بخت خداوند خان
با پنجهزار سوار و چهل فیل با سے هراول در آویخت و میرزا علی اکبر شاهی داد شجاعت داده غنیم را منهزم ساخت و دو دست صادق خان
و سید لاد و حسن زخم کارے برداشتند و برانغار مخالف بے جنگ عطف عنان نموده و صادق خان بر کنار دریا پای
همت افشرده و توپ و تیر و تفنگ بسیارے از مخالفان را بر خاک هلاک افگند و بهادران لشکر منصور از اطراف حمله آورده غنیم را
برداشتند و فتح عظیم روے داد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست افتاد و چهل زنجیر فیل که هر یک فوجے را کفایت
کند از ضمائم غنائم شد و دکنی بسیار علف تیغ بیدریغ گردید و درین سال لچهمن نراین زمیندار کوچ که در سرحد بنگاله ملک
وسیع دارد و بہیمنو سے سعادت خود را در سلک بندها سے دولت خواهان منتظم ساخت و راجه مانسنگه را آمده دید و پیشکش
و خراج گذارے قبول نمود و طول ملک او دویست کروه و عرض از صد تا چهل کروه باشد همواره چهار هزار سوار و دو لک پیاده

وصادق خان خاطرنشان شاهزاده چنان کرده بود که من پیر غلام باخلاص قدیم و همگی همت من مصروف بر آنست
که این فتح بنام شما شود و خانخانان میخواهد که خود براسه سردار باشد و این خدمت بنام او شود مزاج شاهزاده از خانخانان
منحرف ساخته بود چون این مقدمات بخانخانان میرسید از غایت آزردگی کار بطرح وامیگذاشت معهذا جانبینی
حرف صلح درمیان آورده التماس نمود که بهادر پسرزاده برهان را ملازم درگاه سازند و احمدنگر را بجاگیر او مقرر دارند و
ملک برار را با خلاصهٔ فیلان و جواهر و دیگر نفایس پیشکش کنم اولیای دولت نیز باین قرار داد و راضی شدند
مقارن اینحال بر زبانها افتاد که لشکر عظیم از طرف بیجاپور و تلنگ چاند بیبی را بکمک می‌آید و عساکر اقبال از گرد قلعه
برخاسته بمدافعه و مقاتلهٔ آنها شتافتند و چون منزلی چند قطع شد این خبر اراجیف نمود ناگزیر بجانب برار عنان
معاودت معطوف داشتند و غنیم خیره خیره از عقب درآمد و هرجا قابو یافت بیرتال دست اندازی کرد و چون مردم
از امتداد محاصره و تسعیر غله پریشانی بسیار کشیده بودند و چارپایان از قوت مانده و معهذا امیران لشکر از سعادت اتفاق
بی‌نصیب هیچ یک بمدافعهٔ غنیم نپرداختند تا آنکه بقصبهٔ مهکر که از اعمال برار بود رسیدند **وقایع سال چهل و یکم**
از مبداء جلوس ابد قرین روز چهارشنبه بستم رجب هزار و چهار هجری نیر اعظم عطیه‌بخش عالم
به بیت الشرف حمل تحویل فرموده و سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی ستان بدولت و اقبال آغاز شد و در
مبادی جشن نوروزی زینخان کوکه و صادق خان را بوالا پایهٔ پنجهزاری برافراختند و شاه قلیخان محرم منصب
چهار هزاری سرافرازی یافت و از بدایع روزگار که درین ایام مشاهده افتاد نابینائی بپایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر شد
که دست در زیر بغل نهاده سخن میکرد و هرچه دیگران بزبان گویند او به آواز بغل بیان مینمود و شعرها میخواند بعضی بتسخیر
جن محمول میداشتند و جمعی بچشم بندی قرار میدادند اما آواز ورزش کار بانجا رسانیده بود و راقم حروف اورا که
بچشم خود دیده است از سوانح درآمدن قلیچ خان به تیراه و سزایافتن افغانان سرتاریکی چون قاسم خان بشهادت
رسید و هاشم بحکم اشرف متوجه درگاه شد تاریکیان فرصت یافته ابواب شورش و فساد مفتوح ساختند و
راه آمد و شد قوافل مسدود گردید لاجرم قلیچ خان بحکومت کابل دستوری یافت و مقرر شد که نخست بضبط افغانستان
همت گماشته و از کوتل خیبر و دیگر معابر خاطر واپرداخته متوجه بکابل شود و مبارک خان گکهر و جلال خان و شیر خان
و نظر خان و میر عبدالرزاق معموری و دیگر منصبداران بکمک او تعین فرمودند و چون افواج قاهره بآنحدود
پیوست و چند جا با افغانان مبارزتها نموده شکست داد و درخرمانه قلعه اساس نهاده مبارک خان و شاه محمد و
میرزا علی اسلام آبادی را در آنجا گذاشت و برهنمونی زمینداران از پیغولهای نامتعارف و کریوهای
دشوار خود با جمعی بر سر جلاله تاخت برد و لیکن تا رسیدن بهادران ظفرقرین آن کافر ضلالت آئین آگاه شده
از راه دیگر بدر رفت و قلیچ خان در آهن پوش صعب ترین محکمهای تیراه هست معسکر اقبال ساخت و چون از نارسیدن
آذوقه و رسد غله عسرت تمام در اردو پدید آمد جابجا تهانجات گذاشته خود بکابل شتافت **ذکر در تسخیر**
ولایت برار و نزول شاهزاده شاه مراد در بالاپور و تعین افواج ممالک مفتوحه
چون از بی‌اتفاقی امرا تسخیر احمدنگر روزی چند بتعویق افتاد شاهزادهٔ والانژاد سلطان مراد در ولایت برار
قرار گرفت و نزدیک بالاپور سرزمین خوشی اختیار فرموده نشیمنگاه ساخت و آنجا را شاهپور نام نهاده بتعمیر منازل

بودند خود بخود ویران شده راه سلامت پیش گرفتند و مقارن آن حال راجه قدرے صحت یافت و بهگی سنگه پسر خود را
با لشکری قوے بتعاقب آنها تعیین فرمود و غنیم از میان ولایت برآمده در کنار باره سند و رغنان باز کشید و [illegible]
عساکر اقبال بآنجا رسید و پیوست تاب مقاومت نیاورده پیشتر شتافتند و در سراسیمگی و اضطرار از زورق حیات لب بسیار را
اهل ادبار بموج خیز فنا رفت و غنیمت فراوان بتصرف دولت خواهان درآمد و از آنجا بسالما و غانما مراجعت نموده به
پیوستند. درآمدن لشکر منصور بولایت دکن و محاصره نمودن قلعه احمدنگر چون خانخانان
خبر رسید که شاهزاده خاطر از وگران ساخته بر جناح استعجال متوجه احمدنگر شد راجه علیخان را همراه گرفته با میرزا
شاهرخ و شاه بازخان از پی شتافت و شاهزاده از آمدن خانخانان وقوف یافته متوجه پیش گردید و خانخانان
ازین آگهی میرزا شاهرخ با سپاه و اغراق گذاشته با راجه علیخان یلغار کرده دو روز کروهی احمدنگر بخدمت شاهزاده
پیوست و از فتنه انگیزی و سخن سازی منافقان هنگامه سردار که پیر دهر شده آنها صادق خان بود در روز اول رخصت
بار نیافت و روز دیگر بهزار گرانی و چندین ابرو کورنش داده بود در باب [illegible] مقدمات ترتیب داده خاطر شاهزاده را
بالکل ازو منحرف ساختند و خود معتبر کار شده از سید [illegible] مجلسی [illegible] هیچ از دست دادند و خانخانان از غایت آزردگی
کار بطرح واگذاشت و در خلال این حال صادق خان که با شهباز خان عداوت قدیمی داشت منویات باطن خود را ظاهر ساختند
و میان دو عزیز منازعت و مخاصمت بتصریح پیوست و شاه بازخان ترک رفتن دربار نمود و چون نظام احمدنگر رسیدند
چاند بیبی همشیره برهان الملک بلوازم قلعه داری پرداخت اگرچه امرا مورچلها تقسیم نموده قلعه را گرد گرفتند لیکن [illegible]
سران لشکر با یکدیگر رنجیده شده بودند شرط این کار بفعل نمی آمد درینوقت اخلاص خان حبشی با بسیارے از
دکنیان بعزم رزم آمده و باقبال ظفر قرین شکست خورده بجانب پتن شتافت و منجو که از عمده‌های قلعه بود احمد را با [illegible]
خزینه از قلعه برآورده بجانب بیجاپور رفت و امرا از فرط اهتمام و مسابقه در گرفتن او کوشش نمودند والا بسهولت دستگیر
شدی و قلعه روز اول بایستی فتح مے شد از نفاق امرا اسکندر برابر گردید و چاند بیبی سبب در شرائط قلعه داری
و استحکام آن مساعی جمیله ظاهر ساخت شبی شاه علی و آهنگ خان با بسیارے از ابطال رجال خانخانان شبخون
آوردند و جنگ عظیم در پیوست و به نیروی اقبال بے زوال چشم زخمی به سپاه ظفر پناه نرسید و غنیم بحال تباه
خود را بدرون قلعه انداخت و چون سران لشکر بایکدیگر در مقام مطایبه و نفاق بودند مدت محاصره بامتداد انجامید
و دکنیان ابواب مداخل و مخارج را استحکام دادند و از تفحص غله و کمی آذوق کار بدشوارے کشید سید راجو حبشی
بجهت آوردن آذوق برآمد و با دکنیان جنگ کرده کشته شد و قافله که از گجرات باردوی گیهان پوی مے آمد
سعادت خان دکنی تاراج کرد و سید عالم در آنجا بکار آمد صادق خان راجه علیخان را همراه گرفته بسر او رفت و کار
ناساخته برگردید بلکه یکی مقصد او خفت راجه علیخان بود در ایام محاصره شیر خواجه و شیخ دولت با فوجی بصوب
پتن شتافتند و با اخلاص خان جنگ نمایان کرده شکست دادند و غنیمت فراوان بتصرف و تحویل آنان درآمد و درینوقت
پاره از دیوار قلعه باتش نقب افتاد و سران سپاه چشم براه یکدیگر داشته مردم خود را از درآمدن منع نمودند و [illegible]
نفاق و کینه چنانچه در رنگ افتاد و متحصنان رخنه را بخشت و سنگ برآوردند اگرچه شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان
می کوشید و درین کار سخت اهتمام داشت لیکن از نفاق صادق خان و خانخانان چنانچه باید کار از پیش نمی رفت

راجه علیخان درزمرهٔ دولتخواهان و شرح دیگر سوانح و وقایع چون شاهزاده مراد از گجرات بعزم
تسخیر دکن متوجه شد و میرزا شاهرخ با خانخانان و شهباز خان و دیگر امرا کمک نامزد بودند از راه مالوه شتافت
و راجه علیخان درین مرتبه قرار بندگی بخود داده و رسته گروهی بر آن نیز بعساکر اقبال پیوست شاهزاده یکچندی
در بروچ بانتظار فراهم آمدن لشکر و رسیدن خانخانان نشست و چون ظاهر شد که راجه علیخان با خانخانان ملاقات
نموده و از آن راه اراده درآمدن دارند سخت برآشفت و بکوچ متواتر متوجه احمدنگر گردید و ازینجا نفاق و آزردگی
برخاست و چون صورت ماجرا العرض همایون رسید رام چند کچواهه را که از خدمتگذاران نزدیک بود رخصت فرمودند
که سران لشکر را بمقدمات بیم و امید بر یکجهتی و نیکوبندگی ثابت قدم سازد و یک لک که بجهت مدد خرج سپاه تنخواه شده
بمعسکر اقبال رساند و از قضایای نالایم که وحشت افزای خواطر گردید رسیدن چشم زخم است بوجود جهان افروز
خاقان ستوده خصال در شب ماهتاب تماشای آهو میفرمودند قضا را آهو شاخی بخیان دوران آن حضرت
زد و بیضهای از بیضهای زخم رسید اگرچه روز اول چندان آسیبی ظاهر نشد و بالغایت سهل و آسان نمودار [illegible]
آماس کرد و درد و وجع اشتداد یافت و اختلاف رای اطبا در معالجه و عدم تصرف جراحات باعث اشتداد شد روز جمعه
غریب شورشی درآورد و بدید آمد و آخر بحکیم علی و حکیم مصری اشارت رفت که باتفاق آنچه صواب دانند عمل آرند
و شیخ ابوالفضل که از معتمدان خاص بود بنظارت این خدمت فرق عزت برافراخت و شیخ بهنای جراح و شیخ
حسو خلف او که امروز بیامن تربیت حضرت شهنشاهی بخطاب مقرب خانی سرافراز است در بستن و گشادن مرهم
ساعت بساعت می افزودند اگرچه امتداد بیماری بیک ماه و هفت روز کشید لیکن بجهت آرامش خلق و تسکین قلوب
هر روزه بار عام میدادند و چون بعنایت ایزد سبحانه صحت کامل قرین روزگار فرخنده آثار گردید بزم بادشاهانه ترتیب
داده حکیم علی و حکیم مصری و جمعی دیگر که درین خدمت شرف استسعاد داشتند باضافهٔ مناصب و ارتفاع مراتب
و جاگیرهای گرانقدر و انعامهای وافر کامیاب فرمودند و حکم اطلاق زندانیان شد و بیک اغراق عالمی را روح تازه در قالب
بیجان درآمد و هم درین ایام فتح اشتر شربت وار با نصد احدی بلشکر دکن دستوری یافت و میرزا یوسف خان
از جونپور آمده بسعادت آستان بوس مفتخر گردید و در خلال آنحال میرزا رستم و آصف خان و هاشم پسر
قاسم خان بضبط زمینداران کوهستان پنجاب تعیین شدند و درین سال از آثار [illegible] دوار فلک امساک باران شد
و قحط عظیم در ممالک محروسه پدید آمد و با آنکه خاقان بحر مکرمت چندین جا لنگرخانها مقرر فرموده و مبلغهای موفور
بخیرات و تصدقات انعام نموده خلق انبوه بمرض جوع تسلیم شده داشتند ادای این کشش ماه کشید و درین ایام میرزا
یوسف خان را در گجرات جاگیر مرحمت فرموده و بکمک لشکر دکن فرستادند و از عرض واقعات بنگاله بوضوح پیوست
که چون موسم برشکال درمیان آمد و راجه مان سنگه در گهورگهات شیرگاه ساخت و در آنجا سخت رنجور شد و اشتداد بیماری
بمثابه رسید که معالجان دست از تصرف باز کشیدند و کار از مداوا گذشت عیسی خان زمیندار با علمای کابلی و دیگر
ارباب فساد فرصت غنیمت شمرده اعلام شورش برافراخت و در دوازده کروهی معسکر اقبال آماده رزم و پیکار گردید
اولیای دولت نیز باعتضاد حبل المتین توکل پای همت قائم داشتند و از بیماری سردار غبار سراسیمگی بر دامن
عزیمت دولتخواهان ننشست درینوقت باران روسنگی نها و مخالفان که لوفور کشتی و کثرت توپخانه نخوت آرا

قزلباش بروی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و شاه بیگ خان خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان
گیتی ستان زینت افزوده حکام بضبط ولایت و سرحدها تعیین نموده و از تائیدات اقبال روزافزون آنکه زمین داور
و ملک گرم سیر را که اوزبکان از میرزا باید در گرفته بودند و رعایا از تظلم و بیداد آنها محنت عظیم داشتند چون صیت وصول
عساکر گیهان شکوه بدور و نزدیک رسید کلانتران آن سرزمین هجوم آورده اوزبکان را خواجه وار برآوردند
در بینولا سلطان محمد اوغلان و تنگری بردی اوزبک که از میران آن سرحد بودند جمعیت نموده بر سرزمین داور آمدند
و میرزا عوض اوزبک قلعه تیری را بزور گرفت و جمعی را بتاخت و تاراج مضافات قندهار تسلیم کردند و چون شاه بیگ خان
ازین شورش وقوف یافت نخست بقلعه تیری شتافت و میرزا عوض قلعه را استحکام داده بمبارزت روی نهاد و بایک
زد و خورد دستگیر شد و قلعه تیری مفتوح گردید آنگاه از آب هلمند گذشته بزمین داور اعلام فیروزی برافراشت
و غنیم تاب مقاومت نیاورده بی جنگ از گرد حصار برخاست و بقلعه نوزرفت و بهادران لشکر منصور تنگامشی همت
گماشتند و در آنجا نیز نتوانست پا قایم کرد و سراسیمه بجانب خراسان راه سپرد و ملک گرم سیر زمین داور که مدتها در تصرف
اوزبکیه بود به نیروی اقبال روزافزون مفتوح گردید و شاه بیگ خان بقندهار معاودت نمود و چون مظفر حسین
میرزا بمنزل دار الخلافه رسید میرزا جانی بیگ حاکم تته و شیخ فرید بخشی و حسن بیگ شیخ عمری برسم استقبال شتافتند
و روز دیگر بشهر داخل شدند خان اعظم میرزا عزیز کوکه کلتاش و زین خان کوکه تا سه کروه پیشتر رفتند و همان روز میرزا
بآئین لایق سعادت زمین بوس دریافت و صد اسپ عراقی با دیگر نفائس برسم نیاز گذرانیدند و جمله پیشکشهای
او زهر مهره بود و بتجربه پیوست هرگاه در ظرفی آب انداز ند حرکت نماید و بجهت مار گزیده سخت نافع و بخطا ست
و خاقان ستوده خصال میرزا را بانواع تفقدات و اقسام تلطفات اول جزئی فرموده بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه
گردانیدند و سرکار سنبل در وجه تیول او مرحمت شد و درین ایام سوته راجه ولد راجه مالدیو که از اعاظم راجها و رایان
هندوستان و امرای معتبر این آستان بود نقد هستی سپرد و چهار زن با او در آتش وفا سوختند و درین ولا سعید خان
از بنگاله آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و صد زنجیر فیل با دیگر نفائس آن دیار برسم
پیشکش گذرانید و پیشکش عیسی خان زمیندار بهاتی که در اقصای بلاد بنگاله واقعست بوسیله سعید خان از نظر
اشرف گذشت و بالتماس او پایه قبول یافت و درین تاریخ ملک الشعرا شیخ فیضی بتنگی نفس درگذشت چون از
مداحان و دعاگویان قدیم این دولت بود و نسبت معلمی شاهزاده ولیعهد داشت و دو روز پیش ازین واقعه حضرت
خاقانی سایه عاطفت بر سر او افگندند و باین سعادت از گرانبار جرایم نجات یافت اگرچه از علوم رسمیه
بهره وافی و نصیبه کافی داشت لیکن طبع او بدیگر فضیلت فزونی دارد و از غایت اشتهار محتاج بتعریف نیست
و این رباعی در ایام بیماری گفته رباعی دیدی که فلک چو زبره نیرنگی کرد مرغ دلم از قفس شباهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید تا نیم نفس برآورم تنگی کرد و مقارن این ایام حکیم همام که از جلیسان انجمن قدس
و سفیران بزم انس بود بضعف معده رحلت نمود و رفتن چنین مخلصان خراج دان بر خاطر حق شناس گرانباری
کرد و چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد بالشکر گجرات متوجه تسخیر دکن شده و آن ملک از حاکم مستقل خالیست
لاجرم سورج سنگه راجپرات استاد احمد آباد و حکومت گجرات بلند مرتبه ساخته بدان صوب رخصت فرمودند در اندان

ستی دور بنولا عرضه داشت خان احمد حاکم گیلان بدرگاه سلاطین پناه رسید چون از شاه عباس شکست خورده بولایت روم
شتافت حکام آنجا بشایستگی پیش نیامدند بعد از زیارت خانهٔ مبارک و سایر اماکن قدسیه در بغداد رحل اقامت افگنده
نه راه آمدن و نه روی بودن داشت ناگزیر عریضه مشتمل بر اظهار حوادث و ناکامیهای روزگار و آرزوی سجود درگاه سپهر
عیار بر قدسی آستان فرستاد و حامل عریضه بنوازشات گوناگون سرافرازی یافت و مقرر شد که مبلغها از نقد و جنس سامان
نموده بجهت او ارسال دارند که اگر ارادهٔ آمدن داشته باشد و تواند آمد از تهیهٔ سفر و اخراجات پراگنده نکشد و در اواخر
این سال قلعهٔ سیوی که در حدود قندهار است و طائفهٔ افغانان نبی متصرف بودند بر تیغ همت سید جلال الدین بخاری
و بختیار بیگ ترکمان و میر ابو القاسم نمکین مفتوح گردید **وقائع سال چهلم الهی از مبدأ جلوس اقدس**
نهم رجب هزار و سه هجری آفتاب جهانتاب بمحل حمل تحویل ارزانی فرمود و سال چهلم از سلطنت روز افزون بمبارکی
و میمنت آغاز شد امید که چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع صبح نشور جهان افروز باد و در مبادی این سال
حسن بیگ شیخ عمری و چندی از امرا که بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافته بودند راجه باسو را با سایر زمینداران
بدرگاه والا آورده بسعادت زمین بوس ناصیهٔ عقیدت نورانی ساختند و از سوانح ارتحال برهان نظام الملک بعقد
سرای جاوید و تفصیل این اجمال آنکه چون بمیامن توجه حضرت خاقانی بحکومت موروثی رسید حقوق نوازش و تربیت
آن حضرت را بر طاق نسیان گذاشته عمر گرانمایه را بخودرائی و بیباکی مصروف داشت و افواج قاهره بانهدام اساس
عمر و دولت او دستوری یافت چنانچه در اوراق سابق ذکر نموده آمد قضا را درین ایام او را بزن فرهادخان که از اعاظم
دولت او بود تعلق خاطری بهم رسید و اسدخان و فرهادخان را با فوجی بتسخیر [illegible] که در تصرف فرنگیان بود
فرستاد که روزی چند در غیبت او کام دل برگیرد فرهادخان که از حقیقت حال آگهی یافت از فرط غیرت با جمعیت فرنگیان
در ساخت و شکست عظیم بر گیلیان افتاد و اسدخان دستگیر شد و گروه انبوه بقتل رسید و آن مغلوب النفس فرصت غنیمت
شمرده بکامروائی نشست و از افراط امیل و خواهش ادویهٔ حاره بجهت تقویت باه بکار برد گویند که شخصی [illegible] کشته
که بحد کمال رسیده بود بخورد او داد سخت رنجور شد هرچند اطبا بمعالجه پرداختند اثر صحت نیافت و اشتداد مرض
روی در تضاعف نهاد چون از همه در وا نا امید شد [illegible] دست داد ابراهیم پسر بزرگ خود را جانشین گردانید و اخلاص خان
حبشی با این معنی راضی نشد و با جمعی از حبشی و دکنی اتفاق نموده اسمعیل پسر دوم او را که پیش ازین بحکومت برداشته بودند
و از زندان بر آورده هنگامهٔ فتنه و آشوب گرم ساخت درین وقت بیماری او قدری تسکین یافته بود خود در سکپال
نشسته بمدافعه و مقاتلهٔ او شتافت و در نه کروهی احمدنگر جنگ کرده غالب آمد و بسیاری از ارباب فساد بقتل
رسیده بودند و برهان الملک مظفر و منصور باحمدنگر معاودت نمود لیکن بعد از روزی چند باز بیماری او اشتداد
یافت و چون وقت ناگزیر در رسیده بود درخت حیات بفسحت سرای جاودانی کشید چاند بی بی خواهرش با افغانان
دیگر سران آن ملک ابراهیم را جانشین ساختند و برادرش اسمعیل را میل کشیدند بعد از اندک مدتی لشکری از عادلخان
بجنگ او آمده [illegible] احمدنگر [illegible] جنگ کرد و قضا را تیری به او رسید و نقد هستی سپرد و احمد
نام سه ساله را [illegible] نشاندند آمدن **مظفر حسین میرزا بدرگاه سلاطین پناه** چون شاه بیگ خان
بقندهار پیوست مظفر حسین میرزا فرمان قضا مثال را حرز بازوی سعادت ساخته با اهل و عیال و بنه و بار بآهنگ

از قرار حال حاصل تنامبر و ہا سے علے السویه تقسیم نمایند زعفران زار و جانور شکارے را نجا لفته شریفه ضبط کنند و شریف خان را حکومت
غزنین که وطن مالوف او بود و عمرها درین آرزو بسر مے برد کامیاب ساختند و درخلال این حال خبر رسید که خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش از سفر حجاز بسلامت مراجعت نمود و بگجرات آمده متوجه درگاه است و درین سال بخشی الملکی شیخ فرید بخارے
بتنبیه و تادیب راجهاے کوهستان پنجاب که برسمت شمالی واقعست دستوری یافت و حسن بیگ شیخ عمری و علی محمد اسپ
و بهادر خان قوربیگی و بسیارے از امرا کمک مقرر شدند و بر تیغ همت آن رکن السلطنه مفتوحات روی داد و چون آن مهم سرانجام
نیک یافت و شیخ را بحضور طلب فرمود و سردارے لشکر بحسن بیگ شیخ عمرے باز گردید و همدرین ایام موکب اقبال بعزم شکار
از دریاے راوی عبور فرمود و روزے چند در حوالی لاهور بنشاط شکار خوش وقت شده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و درین شکار خواجه نظام بخشی [illegible]
دکاردانے نمود و در بدایت حال مدتها خدمت بخشیگرے گجرات اختصاص داشت و از توفت و کارگذارے بسعادت خدمت
حضور و منصب بخشیگرے کل مرتفع گردید و باندک مدتے در کار خود نیک استقلال یافت و اگر مهلت روزگار امان دادے
یکی که دراندک فرصت بوزارت رسیدے و از سوانح رسیدن خان اعظم است بتقبیل آستان اقدس که چون آن رکن السلطنه
بگجرات پیوست عبدالله پسر خود را همراه گرفته جریده بادیه پیماے شوق گردید و خرم را با دیگر فرزندان گذاشت که منزل
بمنزل از پے مے آمده باشند و درین تاریخ بعز بساط بوس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و حضرت خاقانی از کمال تفقد و
مهربانی سر او را از زمین ادب بر داشته تنگ در آغوش عاطفت کشیدند آنگاه پسے انکه را بحضور طلب و شقه بدیدار فرزند
بجان پیوند که رشته حیاتش از غم او نزدیک بگسیختن رسیده بود جان بخشی فرمودند و از اثر سوز و گداز آن سعادت سرشت
قطره چند اشک از چشم جهان بین آن حضرت بیرون تراوید و درین هر مرتبه پایه قدر و منزلت خان اعظم از انچه بود افزایش گرفت
و منصب خاصه او پنجهزارے و شمس الدین حسین پسر کلان هزارے و خرم هشتصدے و انور ششصدے و شادمان
پانصدے و عبدالله چهار صدے و عبداللطیف دو صدے و مرتضی قلی صد و پنجاهے و عبدالقوی صد و پنجاهے
قرار یافت که مجموع نه هزارے باشد و صوبه بهار به تیول او و فرزندان او مرحمت شد و در ساعت مسعود بعالی منصب
وکالت فرق عزت برافراخت و مهر اشرف اوزک با و حواله فرمودند و حل و عقد مهام سلطنت به قبضه اختیار او سپرده
و مقرر شد که در هفته دو روز بر سر دیوان نشیند و دیوان و بخشے و میر سامان و مستوفی و سائر ارباب دخل بصلاح و صواب دید
او کار کنند و درخلال این حال یادگار سلطان ایلچی شاه عباس فرمانرواے ایران رخصت سعادت یافت و اختیار الملک را
با نفائس و نوادر هندوستان برسم رسالت همراه ساختند و ابو ناصر تحویلدار مقرر شد و مکتوبے مبنی بر نصائح و مواعظ
و اظهار عواطف و مهربانی نگاشته کلک صداقت رقم فرمودند و درین تاریخ آصف خان بطریق ڈاک چوکی به روز از کشمیر
آمده و جمع آنرا باسترضاے رغبت بیست و یک لک خروار قرار داده به بنده هاے درگاه قسمت نموده بود و درین ایام عماد الملک
شاهین توبغون بدرگاه والا ارسال داشت و باعث ابتهاج خاطر فیاض گردید و شیخ ابوالفیض فیضی کتاب نل دمن که در بحر
لیلے و مجنون بحکم اشرف در نظم کشیده بود بنظر قدسے اثر در آورد و عرصه سخنورے را بگوناگون تحسین انباشته یافت
هشتیر در زمین مخزن اسرار مرکز ادوار گفته بود و بوزن خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس و همچنین در برابر هفت پیکر هفت کشور و در
مقابل سکندرنامه اکبرنامه پیش نهاد خاطر سخن سنج داشت و بسبب استغراق در مرکز ادوار و نل و دمن که توفیق اتمام یافته
خوب سخن کرده و ابکار معنی را با مشاطگی الفاظ جلوه داده و اگر مهلتے بهم رسیدے و فرصت بخشیدے هر پنج کتاب را بشرائط اتمام

بدرون حرم سرا تشریف برده اندکی استراحت فرمایند و ما تنهائیم اگر لحظه متوجه شوید که بازی نرد و دیگر ملعبات مشغول
شویم دور نیست هاشم در جواب نمود که بتهیه رفتن و بسیج سفر گرفتارم و نمیتوانم آمد و آن بد سرشت جمعی را بر سر خانهٔ هاشم
تعیین فرمود که همانجا کارش بانجام رسانند و خود با چندی بقصد قاسم خان شتافت و سرزده بدرون خانه درآمد و آن
بیگناه را از چشمه سار تیغ شربت خوشگوار شهادت چشانیده و سر او را بر نیزه کرده و خواجه عوض ارباب خداداد خاصه خیل را که در آن
گروه بیش بودند نیز بقتل رسانید و شورش غریب در قلعه افتاد و هاشم ازین غوغا سراسیمه بتفحص برآمد و پیش از آنکه
بر حقیقت حال اطلاع یابد کسان را فرستاد که دروازهای قلعه را مضبوط ببندند و چون ازین غدر وقوف یافت در ساعت
سوار شده بجانب ارک شتافت و چندی از خویش و اقربا و اهل خدمت که درون قلعه منزل داشتند با او پیوستند
و جمعی از بدخشیان که بکشتن هاشم می آمدند چون بر در قلعه رسیدند راه مداخل مسدود یافتند هر چند سر بسنگ زدند نتیجه
بران مترتب نشد و بستن دروازهای قلعه از تاییدات غیبی بود و الا کار بدشواری میکشید بالجمله هاشم در ارک شکسته
بدرون درآمد و اهل فساد بر بامهای خانه برآمده بسنگ و خشت و تیر و تفنگ کارزار کردند و چندی از همراهان هاشم
بقتل رسیدند و بسیاری بدیوارها برشده خود را بدرون حویلی انداختند و جمعی از خون گرفته پا که قدم جرات پیش نهادند
برخاک هلاک افتادند و بقیة السیف بخانه درآمده در از درون مستحکم بستند و هاشم فرمود که بام را شگافته آتش درزدند و آن
بخت برگشتها که نفسی چند از حیات شان باقی بود سراسیمه خود را بدرون حمام افگندند در اینجا نیز چندی بقتل رسیدند
و از نیم روز تا وقت بامداد زد و خورد گذشت در دم صبح هشتاد کس یکجا از حمام برآمده تا نفس آخر کارزار کردند و مجموع
آنها بتیغ مکافات برخاک هلاک افتادند و آن سرحلقهٔ ارباب فساد نیز دران معرکه بقتل رسید و جهانی از آشوب وجود
فتنه سرشت او پاک شد وقت شام پنج کس از آنها که درون حمام پنهان مانده بودند برآمدند که خود را بگوشهٔ سلامت رسانند
مردم هاشم واقف شده آنها را نیز کشتند و روز دیگر سر آن بدبختی [illegible] علم تیغ انتقام ساخت و سبب اغراق
هاشم برین واقعه خوب چسپید و خود را چنانچه بود ظاهر ساخت بعد از کشته شدن چنان پدری با چنین غنیمی که بدخشیان
او را بفرزندی میرزا شاهرخ می پرستیده باشند و چندین مصاف با اوزبکیه کرده و در اکثری غالب آمده باشد
و با عدم اعوان و انصار پای همت برجا دارد و با معدودی که از سپاهی و پیاده و یک شبانروز متصل با عدو زد و خورد نماید
و کشندهٔ پدر خود را بقتل رساند و مثل کابل ملکی را از چنین فتنه و حادثه نگاهدارد اندک کاری نیست و به همین خدمت
امروز در جرگهٔ امرای عظام انتظام دارد بالجمله هاشم سر آن آشفته دماغ را مصحوب حاجی محمد مشهدی و یوسف کشمیری
بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگرچه کشته شدن قاسم خان که یکی از معتمدان قدیم الخدمت و امرای صاحب شوکت
بود برخاطر حقیقت شناس خاقان گیتی ستان گران بار نمود اما از آنکه در راه اخلاص جان نثار شد و فرزندش
مصدر چنین خدمتی گردید و سبزک احدی با فرمان استمالت و خلعت و کمر شمشیر مرصع رخصت فرمودند که هاشم را
باقسام عواطف و نوازش دلجوئی نماید و چون قلیچ خان بحکومت کابل دستوری یافته بود هاشم بر سیدن او متوجه درگاه
گردد و از تغییر قلیچ خان خواجه شمس الدین محمد خوافی بمنصب دیوانی فرق عزت برافراخت و جونپور که بتیول قلیچ خان
بود بمیرزا یوسف خان مرحمت نموده کشمیر را باحمد بیگ کابلی و محمد قلی بیگ افشار و حسن بیگ کرد و حمزه بیگ عشرا غلی
و حسن عرب و جمیل بیگ و علی دانشمند و جمعی از ایماقات جاگیر فرمودند و حکم شد که آصف خان بکشمیر رفته

لقندے آستان نهاده بحکم اشرف شاه بیگخان بحراست قندهار خلعت امتیاز پوشید و روز جشن شرف ناظر دولت بخطاب خانی شرف اختصاص یافت و بهدرین روز میر حیدر معمائی که از اجله سادات عراق بفضائل و کمالات صوری و معنوی امتیاز داشت بسعادت زمین بوس ناصیه خدمت نورانی ساخت میر در صنائع و بدائع شعری خصوص معما و تاریخ ید طولی داشت و مهارت او درین فن بحدی رسیده بود که در محاورت هر چه بر زبانش میگذشت چون حساب میکردند تاریخ سال حال میشد و از نتائج طبع او قصیده بر صفحه روزگار یادگار است که هر بیت معمائیست باسم ممدوح و هر مصراع تاریخ سال و اظهار مضمر و موشح و غریب تر آنکه شیخ ابوالفضل فیضی تفسیری نوشته بی نقط و میر حیدر سوره قل هو الله احد را تاریخ آن تصنیف یافته و بهدرین ایام حکیم علی حوضی ساخت و در زیر آن حوض خانه و از یک کنج آن حوض راهی بآن خانه و حوض را از آب لبالب ساخته بود که یک قطره از آن آب بدرون خانه در نیامدی و هوا مانع دخول آن آب شدی و هر کس که خواستی که بآن خانه در آید سر بآب فرو بردی و از آن در بدرون خانه در آمدی و خانه دیدی فرشها انداخته و کتابها نهاده بالجمله بعد از اتمام حضرت خاقانی بتماشای آن تشریف بردند و نخست چندی از مقربان بساط عزت را حکم شد که بآن حوض در آیند آنگاه خود بسعادت توجه فرمودند و زمانی ممتد بتماشای آن خوش وقت شدند و سبلی اغراق از بدائع روزگار بود و بهدرین سال نورنگ خان که از اعاظم امرا بود در گجرات رخت هستی بر بست و قاسم خان میر بحر بحکومت کابل دستوری یافت و اسمعیل قلیخان بکابلی که در وجه تیول او مقرر بود رخصت شد و راجه مانسنگه را محمد داد با یالت بنگاله بلند مرتبه ساخته بدان صوب فرستادند و شیر ویه پسر شیر افگن بخطاب خانی سرافرازی یافت و از سوانح شورش محمد زمان میرزا در کابل و کشته شدن قاسم خان و بقتل رسیدن او و از آن باز که میرزا شاهرخ از بدخشان بر آمد همواره بدخشیان فتنه سرشت پسری را بفرزندی میرزا شاهرخ شهرت داده و ستایه شورش مینا ساختند تا آنکه محمد زمان نامی را بر گزیدند و گروه انبوه بر گرد او فراهم آمده اعلام فتنه و آشوب بلند گردانیدند اگر چه بکرات او را با اوزبکیه مصاف افتاده و اوزبکان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند لیکن در آخر شکست فاحش بر بدخشیان افتاد و زوال اکثر متبارست بود تا کابل شتافت و خواست که بهزاره توسل جسته کمک آنها در کابل شورش انداز و ولطایی حیان بهنمود که عزیمت درگاه دارم و باین دولت ابد طراز پناه آورده ام هاشم پسر قاسم خان که در کابل بود ازین معنی وقوف یافته علمشیر کشمیری و سلیم بیگ و الهدوست را با پانصد سوار بیشتر فرستاد که بدراقه شده او را بکابل در آورند و خود بسر از پی شتافت در وقتیکه محمد زمان از کوتل بخشی گذشته بجانب الوس هزاره جات متوجه شد لشکر کابل رسیده بتقاقب او آهنگ در پیوست اگر چه قرابیگ بهادر جهانگیر بیگ و چندی از بهادران سپاه منصور بر خاک هلاک افتادند اما بتائید اقبال بیزوال محمد زمان دستگیر شد و او را مسلسل بکابل آوردند و مقارن اینحال قاسم خان که از درگاه دستوری یافته بود بکابل رسید و بغایت نیک دریافت و از فرط مروتی نزدیک بخود جای بودن او قرار داده نظر بند نگاه داشت و چنانچه باید در محافظت او احتیاط بکار نبرد و جمعی از بدخشیان که همراه او آمده بودند همه را ملازم خود ساخته بتیار حال آنها پرداخت در وقت فرمان طلب او از درگاه رسید و مقرر ساخت که هاشم بدرقه شده او را بسعادت آستانبوسی متشرف گرداند غافل از آنکه آن بد نهاد و بایه لشند بد سرشتی فتنه سرشت بهد آستان شده در کمین شورش و آشوب است قرار داده اند که قاسم خان را با هاشم پسرش بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسم خان در مدت پنجاه سال فراهم آورده متصرف شوند بالجمله در روز معهود محمد زمان کس نزد هاشم فرستاد که خان بعد از فراغ ملشیلان از سر دیوان بر خاسته

ملازمت آورد و خانخانان را بعواطف گوناگون سرافراز ساخته رخصت فرمودند که در ملازمت شاهزاده سلطان مراد متوجه تسخیر دکن شود
و از غرائب اتفاقات آنکه درین دو روز عرضداشت شاهزاده مراد بپایهٔ سریر سلیمانی رسید که چون استماع یافت که شاهزاده
دانیال باین خدمت دستوری یافته و باعث این بی اتفاقی ظاهر نیست آیا از تنبه و چه کوتاهی واقع شد که ادای این خدمت
تعیین دیگر باشد در جواب عرضداشت او فرمان شد که بجهت مراعات خاطر او فسخ آن عزیمت نموده خانخانان را با دیگر امرا بکمک
او فرستادیم باید که تا رسیدن سپهسالار لشکر فراهم آورده آماده و مهیا باشد که چون او باو بپیوندد بی شائبهٔ توقف
و انتظار متوجه مقصد گردد و درین ایام میرزا یوسف خان بکشمیر رخصت یافت و رای پتر داس بتسخیر قلعهٔ باندهو که از عاظم
قلاع هندوستان است تعیین فرمودند و او از نیروی تدبیر و شجاعت در اندک فرصتی آن قلعه را مفتوح گردانید چنانچه
تفصیل آن در جای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و درینولا ابو سعید میرزا برادر رستم میرزا قندهار
مانده بود در روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و سعادت زمین بوس دریافت و بتفقدات گوناگون فرق عزت برافراخت
و از سوانح آمدن راجه مان سنگه از بنگاله چون آن رکن السلطنة از تسخیر اودیسه و ضبط ولایت بنگاله خاطر وا پرداخت بجانب اشرف
متوجه درگاه شد درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیهٔ دولت نورانی ساخت و جمعی از زمینداران ملک اودیسه و افغانان
عمده را که همراه آورده بود بسعادت کورنش سرافراز فرمود مقارن اینحال اسماعیل قلیخان از گجرات آمده دولت باریافت و
میرزا یوسف خان که بکشمیر رفته بود خاطر از انتظام مهام آنجا مطمئن ساخته بعتبهٔ آستان بازگردید **وقایع سال**
سی و نهم الهی از جلوس **ابد قرین** شب دوشنبه بیست و ششم جمادی الآخر هزار و دو هجری آفتاب جهانتاب
ببرج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال سی و نهم از مبدای جلوس ابد قرین بمبارکی آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه
را آئین بندی کرده تا روز شرف هر روز جشنی تازه ترتیب یافت و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد
عشرت و نشاط دادند و هر کدام در خور شایستگی خویش باضافهٔ منصب جاگیر کام دل برگرفتند و درین جشن فیروزی
بشاهزاده ولیعهد ده هزار سوار مرحمت شد پنجهزار از اولوس راجپوت وغیره که در صوبهٔ بنگاله جاگیر داشتند و چهار هزار از امرای
حضور و هزار احدی و سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده عالمیان که از همشیرهٔ راجه مانسنگه بوجود آمده بود با وجود خردسالی
بمنصب پنجهزاری سرفراز ساخته ولایت اودیسه به تیول آنعالیشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان را بخدمت او مقرر داشته
راجه مانسنگه را اتالیقی و تمشیت مهمات سرکار آن نوباوهٔ گلشن خلافت بمزید اختصاص بخشیدند و درین تاریخ ولایت بهار
بسعید خان کمرست شد میرزا رستم بعلم و نقاره سربلندی یافت و از سوانح اقبال آمدن بهرام میرزا پسر مظفر حسین میرزا
بعتبهٔ آستان است چون رستم میرزا بعواطف بیکران بفرق عزت سر برافراخت و از آنچه در مخیله او خطور کرده بود از منصب
و جاگیر و سائر اسباب سلطنت مرحمت شد مظفر حسین میرزا که پیوسته از او بکینه و همسایگی آن طائفه بی باک در تشویش بود
بود از التجا آوردن رستم میرزا بدرگاه سلاطین پناه و تربیت یافتن او بیشتر مضطرب و متوهم گردید و چاره کار درین دانست
که روی امید باین آستان که مرجع سلاطین جهان است آورده از آسیب روزگار فارغ بال زندگانی نماید لاجرم داعیه
ماحصل خود را با بهرام میرزا پسر کلان خود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس فرمان طلب و استمالت نمود و خاقان ستوده
خصال مرحمت بیکران شامل حال میرزا فرموده قرابیگ کرد را که از قدیم بآن سلسله رابطهٔ خدمت داشت با میرزا بیگ قدیمی
رخصت نمودند که میرزا را بمزید عواطف پادشاهانه مستظهر سازند و میرزا فرمان طلب را حرز بازوی دولت ساخته روی آمدن

باز و برادر زمین داور و آنحدود را بقید ضبط در آورد و میان برادران کار بمنازعت و مخاصمت کشید و در عرصه مبارزت رستم میرزا غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده در قندهار تحصن جست و آخر بصواب دید ارباب صلاح با یکدیگر آشتی کردند و بعد از یکچندی باز ارباب فساد از طرفین غبار فتنه برانگیختند و مظفر حسین میرزا بر سر رستم میرزا لشکر کشیده و جنگ سخت در پیوست دو دفعه دیگر مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده قندهار عطف عنان نمود و پیوسته برادران با یکدیگر بداندیشی روزگار بنا ایمنی میگذرانیدند تا آنکه مظفر حسین میرزا اعلام شوکت و اقتدار برافراشت و زمین داور را از رستم میرزا گرفت و رستم میرزا برهنموني سعادت و استبشار اقبال عریضه اخلاص بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستانبوسی نمود و خاقان وافر الاحسان فرمان استمالت مصحوب تیمرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران راه قندهار حکم فرمودند که مقدم میرزا را گرامی شمرده در لوازم خدمتگاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانند و چون خبر آمدن میرزا بقلمرو بادشاهی رسید قرا بیگ و حکیم عین الملک و بختیار بیگ بپیشتر رخصت یافتند و از پی ایشان شریف خان و شاه بیگ خان و آصف خان را اشارت شد و روزی که بدار الخلافه لاهور دخل میشدند خانخانان و زینخان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافتند و آن سلاله دودمان سیادت و ثمره شجره سلطنت را باعزاز و احترام تمام بسعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند و سنجر میرزا برادر خرد او با چهار پسرش مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن میرزا و ابراهیم میرزا بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراختند و بانواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سربلندی یافتند و میرزا بمنصب پنجهزاری و خلعت امتیاز پوشیده و سرکار ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت قندهار محصول داشت بتیول میرزا مقرر شد و از غرائب وقائع که در ینولا سمت ظهور یافت آنست هنگام شام که تشخیص چهره آشنا و بیگانه کمتر شدی دیوانه ای از استیلای مستی و نشاء جنون خود را سراسیمه بدرون حرم سرای اقبال انداخت و دران نزدیکی شاهزاده دانیال حاضر بود از مشاهده این حال بحیرت در شد و بپای مردی همت او را چست در بر گرفته بر زمین زد و شور شغب غریب در شبستان عزت افتاده از کنیزان ترک و حبشی و هندی هجوم آوردند و چون تاریک بود شاهزاده را نشناخته بیادچوب و خشت گرفتند در ینوقت حضرت خاقانی شمشیر کشیده در رسیدند و غافل ازین که شاهزاده او را زیر کرده بقصد زخم تیغ برافراختند شاهزاده فریاد برآورده که منم دانیال و از زیر گرفتن آن دیوانه بر من رسید و باین وسیله از ضرب تیغ محفوظ ماند و هم درین ایام شاهزاده دانیال را بصبیه قلیچ خان عقد ازدواج بسته و لغایت جشن عالی ترتیب یافت و آن رکن السلطنه جهیز بادشاهانه سامان نمود و باین نسبت فرق عزت برافراخت و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپهسالار است بتسخیر دکن و تفصیل این اجمال آنکه چون حکم شده بود که شاهزاده مراد از راه گجرات متوجه تسخیر ولایت دکن شود و بخاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افگند که شاهزاده دانیال از راه مالوه بآن ملک درآید و بنابرین شاهزاده والاگهر باین خدمت دستوری یافت و خانخانان و رای سنگه و بسیاری از امرای عظام در خدمت شاهزاده رخصت شدند و لیکن شاهرخ میرزا و شهباز خان و سائر جاگیرداران ولایت مالوه فرمان شد که چون شاهزاده بآنجا رسد لوازم خدمت در میان جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد از آن که شاهزاده را رخصت فرمودند بخاطر الهام آثر چنان صواب نمود که هرگاه شاهزاده والانژاد شاه مراد پیشتر بآن خدمت دستوری یافته مبادا فرستادن شاهزاده دانیال باعث آزردگی خاطر او شود چنانچه شرط موافقت است با یکدیگر سلوک نکنند و فیما بین غبار نفاق و کلفت مرتفع گردد و مفسده که پیش نهاد همت جهانکشا شده روزی چند در عقده تعویق افتد لاجرم بقلیچ خان حکم شد که شاهزاده را باز گردانیده

واز نقد وجنس آنچه قابل برداشتن بود بجهاز بر د مجملاً آن عالی فطرت بلند همت پشت پا براسباب ریاست زده ترک لوازم
دولت وامارت نموده مجردانه قدم در شاهراه توفیق نهاد روزے که بکشتی سے نشست ودر کنار آب تمام لشکر وحشم فوج بسته ایستاده بود
ونقارهاسے نواختند وآن شیر مرد دل از همه واپرداخته بچشم عبرت مینگریست وجبین عزیمت راگرد آلود تفرقه نمی ساخت چندان
روز میر عبدالرزاق معمورے را ازقید برآورده همنه خواست وچون این خبر بعرض اشرف رسید برخاطر حقیقت شناس
سخت گران آمد برزبان الهام بیان گذشت که ما عزیز را بجدّے دوست میداشتیم که اگر او قصد ما کرد ے اینقدر ضبط خود میفرمودیم
کراول او زخم انداز دبعد ازان ما دست بکار بریم افسوس آن کم فرصت قدر عاطفت ما نشناخته روسے بوادی غربت نهاد
امید که بر منتهاسے مقاصد خود کامروا شده بخیر وخوبے مراجعت نماید والدهٔ ماجده خان اعظم از غم مفارقت فرزند بجان پیوند
نزدیک بود که قالب تهی کند خاقان ستوده خصال بازماندهاسے اورا بعواطف خسروانه نوازش فرمود شمس الدین حسین
پسر کلان او که از مبادی عمر در خدمت آن حضرت تربیت یافته بود بمنصب هزارے سرافراز ساختند وشادمان پسر دیگر را
بمنصب پانصدے وملک گجرات به تیول شاهزاده مراد مرحمت شد که از مالوه باحمدآباد دشتابد ودرین تاریخ شیخ فیضی
که نزد برهان الملک وکنی رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمده سعادت آستان بوس دریافت وهم درین ایام زنجان کوکلتاش
باستیصال افغانان سرتارسے روی همت نهاد وقاسم خان را در جلال آباد وفوجے گذاشته خود با آصف خان وتخته بیگ
وخواجه شمس الدین وسعید خان گکر بکوهستان درآمد مجاهدان عرصهٔ فیروزے ترددات شایسته ظاهر ساخته نخانان
سیاه بخت را گشته وبسته تا سرحد کافران که متصل ولایت کاشغرست راندند وعدت محل خویش جلالهٔ کرسر گروه تاریکیان
بود قلعه کشال را مستحکم ساخته وبهادران جانفشان از اطراف هجوم آورده به نیروی همت آن قلعه را مفتوح ساختند وقریب
چهار صد کس از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ گردیدند وتخمیناً هفت هزار کس اسیر کمند تقدیر شدند از مجاهدان لشکر اسلام
معدودے شربت خوشگوار شهادت چشیدند وتا سرحد کاشغر پامال ستوران حساکر اقبال گشت وعدت را چاره بجز
آمدن ودیدن نماند ودیگر سران یوسف زئی طناب وگردن انداخته زینهار خواستند وزنیجان کوکلتاش خاطر از ضبط
آن حدود پرداخته روی امید بقدسے آستان نهاد وآصف خان وخواجه شمس الدین بمرافقت او سعادت زمین بوس
دریافتند وبانواع نوازش ومراحم فرق عزت برافراختند ومقارن آن حال صد وبیست وهفت پیل که راجه مان سنگ از
غنائم فتح اودیسه مصحوب شیر بیگ تواچی بدرگاه والا فرستاده بود بنظر اشرف گذشت وهم درینولا میر میرزا که نزد قطب الملک
حاکم گلکنده فرستاده بودند با ایلچے او آمده دولت کورنش دریافت وعرضداشت او با پیشکشها که بدرگاه ارسال داشته بود
بنظر همایون درآوردند ودرین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزادهاسے عالیقدر انعقاد یافت وشاهزاده خانم را که ختین
صبیهٔ آن حضرت است بمظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا نسبت فرمودند وشاهزاده شکر نساء بیگم را بمیرزا شاهرخ
نامزد فرمودند ودر خلال این حال دختر راجه علیخان را که بدرگاه فرستاده بود بحرم سرا شاهزادهٔ ولیعهد وارث ملک
هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم درآوردند وبعد از فراغ این جشنهاسے عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنجهزارے
سرافراز ساخته بحکومت مالوه رخصت فرمودند وشاهباز خان را باتالیقی میرزا اختصاص بخشیدند آمدن رستم میرزا
بدرگاه خلائق پناه چون سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه طهماسب خشت
حیات بقصبت سرای ملک بقا تاخت از وچهار پسر ماند مظفر حسین میرزا که فرزند کلان بود قندهار را متصرف شد ورستم میرزا

و حیطهٔ تصرف درآورد و بعد از آن ملتان را از طائفهٔ لنگاه گرفت و چون شاه بیگ در ولایت حیات سپرد میرزا شاه حسین پسر
او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی به سر وقت او رسیدند آن کم فرصت حق ناشناس
سخت بد پیش آمد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافته مجملاً در اواخر حال از بدسلوکی و خودرایی او ارغونیان رنجیده شدند و
در وقتیکه میرزا شاه حسین بجانب بهکر رفته آمد ارغونیان میرزا عیسی را که در موالفت ایام بسر می‌کرد لوس اجداد او داشتند
بحکومت برداشته ته را مستخلص ساختند و میرزا شاه حسین از ظهور این واقعه به بهکر تار رسیده عنان معاودت معطوف
داشت و با سلطان محمود خان کوکلتاش او بود و حکومت بهکر داشت بجانب ته شتافت و مدت شش ماه در جانبین
جنگ و ستیزه بود آخر بکر و تیز و سلطان محمود حرف آشتی در میان آورد و ملک به پنج حصه قرار یافت سه بخش از میرزا
عیسی و دو از میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد تمامی آن ملک بتصرف میرزا عیسی درآمد و بعد از
فوت میرزا عیسی میرزا باقی بر مسند حکومت نشست فضا را سوداوی بر مزاج او استیلا یافت و شبی قبضهٔ شمشیر
را گوشه دیوار بسته گذاشته شمشیر را بر شکم خود نهاد تا جان داد و آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده
نیز خالی از جنون و با خوابی نبود خود در گوشه بسر می‌برد و حل و عقد امور مملکت بقبضهٔ اختیار میرزا جانی بود و پیش از
پیش از این آن دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا جانی بسعادت
زمین بوس ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایه او را بمنصب سه هزاری برافراخت و ولایت
ته به تیول او مرحمت شد و بندر را بخالصه ضبط فرمودند و به انواع مراحم و عواطف که در مخیلهٔ او نگذشته بود کام دل
برگرفت و از احاطهٔ وقائع رغبتی خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است بزیارت خانهٔ مبارک و تفصیل این اجمال آنکه با وجود
حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب فرزندی سرافراز ساخته از جمیع امرای
عالی مرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی‌تر میدیدند و پیوسته بتوجهات دوراندیشانه خود را آزرده میداشت
و برخلاف توقع و خواهش سلوک مینمود و مع ذلک آن حضرت از بردباری و وسعت حوصله مراعات حقوق والدهٔ ماجده
او فرموده بر وظائف الطاف و اعطاف می‌افزودند و میرزا کوکه بجهت تعصب مذهب ملت با شیخ ابوالفضل خصومت
غلیظ داشت اگر احیاناً امری خلاف مقصد او بظهور میرسید از شوائب بداندیشی و بدگویی شیخ دانسته اظهار
آشفتگی و آزردگی مینمود و نمیدانست که هیچ چون آنکه کرده مظفر را آواره دشت نیستی گرداند تا گناه در پیامی شور به تیغ
همت او وصاف شده فرمان عاطفت آمیز الطلب او شرف صدور یافت و او باوجود چنین فتحی از خطرهای قرار آمدن
بحضور نتوانست و اراده عزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته بخت نورنگجان و گوجرخان و خواجه اشرف و جمعی از امرای
بادشاهی را که همراه او بودند رخصت جاگیر فرموده آنگاه به حکام بنادر نوشته‌ها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد
بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده قول بگیرد و بجام دیگر که دو بندر معتبر آن ملک اند چنان می‌نمود
که اراده دارم که از راه بندر بارگاه شتابم و چون پتن سومنات رسید میر عبدالرزاق بخشی و سید بایزید را که حبس
ساخت که مبادا از بنها فتنه سر بزنند و با سپاهیان عهد و قول نمود که او را از رفتن باز ندارند و بیوقت قول نامه فرنگیان
رسید و از بندر بلاول بر جهاز الهی که ساخته او بود سوار شد و پسران خود را خرم و انور و عبدالرسول و عبداللطیف و مرتضی
و عبدالقوی و دختران را با مادران آنها و سائر اهل حرم و خدم و حشم در آورد و از نوکران صد کس متعاون همراه گرفت

باراميد باسلسلهٔ النقش عهد و پيمان نموده طريق خلافت سپرده بود و بدعيارهٔ تجربه رستن بود تا آنكه بعيسى خان زميندار
پناه برد و بروزى چند از آسيب صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند و از اماكن و قلاع حوالى طوى شاهزاده
وليعهد وارث هفت اقليم شاهزاده سلطان سليم است با دختر ابراهيم حسين ميرزا كه والدهٔ ماجده اش دختر ميرزا
كامران است خاقان ممالك ستان آن مهين بانوى اقبال را شايستهٔ اين نسبت دانسته در ساعت مسعود در
زمان محمود جشن عالى ترتيب داده با شاهزاده وليعهد ازدواج بستند آغاز سال سى و هشتم از
مبداء جلوس اشرف شب يكشنبه هفتم جمادى الآخر هزار و يك هجرى بعد از انقضاى
سه ساعت و پنجاه و پنج دقيقه نورافروز جهان صورت و معنى يعنى آفتاب عالمتاب ببرج حمل تحويل نمود و
سال سى و هشتم از جلوس ابد قرين خاقان سكندر آيين بدولت و اقبال آغاز شد و در ايام جشن نوروز
خانخانان سپه سالار ميرزا جانى حاكم تته را بدرگاه سپهر مدار آورده سعادت آستانبوس دريافت و خاقان
ستوده خصال برفراز مسند اقبال تكيه زده ميرزا جانى را رخصت بار فرموده آن سعادتمند بلوازم كورنش
و مراسم زمين بوس و تعظيم مبادرت جسته مشمول مراحم بيكران گرديد او پسر پاينده محمد بن ميرزا باقى
بن ميرزا عيسى است كه بچند پشت بشكل بيگ ترخان ميرسد چون اكو تمر بن شكل بيگ در جنگ تقتمش خان
جان نثار شد حضرت صاحب قرانى با وجود صغر سن او را منصب پدر و پايهٔ ترخانى برافراختند و بچهار پشت
بارغون خان بن ابغا خان بن هلاكو خان بن تولى خان بن چنگيز خان ميرسد چون در ماوراء النهر شورش پديد آمد
[illegible] ارغون جمعيت خود را گذاشته بخراسان آمدند مير ذوالنون بيگ ارغون در خدمت سلطان حسين ميرزا
بغايت معزز و محترم بود قندهار و سيستان و زمين داور به تيول او مقرر بود در زمانى كه بديع الزمان ميرزا از پدر
عاليقدر برگشته سعادت [illegible] مير ذوالنون با او موافقت نموده دختر خود را در حبالهٔ عقد او در آورد و بعد از
شنقار شدن سلطان حسين ميرزا كه در قيد حيات [illegible] ذوالنون شاه بيگ پسر او قندهار را استحكام داد و حضرت
فردوس مكانى از كابل بقصد قندهار شتافتند او جنگ كرده منهزم شد و قندهار مفتوح گرديد و آن حضرت ناصر ميرزا
را در قندهار گذاشته بكابل معاودت نمودند مقيم برادر شاه بيگ نزد شيبك خان رفته او را بسر قندهار آورد
و ناصر ميرزا بى جنگ قندهار را گذاشته بكابل شتافت و شاه بيگ فرصت يافته بقندهار در آمد چون شيبك خان
بجنگ شاه اسمعيل بقتل رسيد شاه بيگ بجلب شاه اسمعيل بهرى رفت و شاه او را محبوس فرموده سنبل
نام غلام شاه بيگ از فرط حميت و حلال نمكى با چهل جوان ارغون عهد و پيمان بسته بقصد خلاص ساختن او بهرى
شتافت و در آنجا خود را سوداگر وانموده و كاسه چند ترتيب داد و شبها به بهانه خود را به زندان رسانيده از وجهى
ميگرفت شاه بيگ سخنى از زندانيان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت نشست و سنبل چند سر اسپ تنگ كرده
و نعل وارگون بسته مهيا كرد تا آنكه شبى محافظان زندان را داروى بيهوشى داد و شاه بيگ را بر آورده بقندهار
رسانيد و بعد از چندگاه چون حضرت فردوس مكانى بتسخير قندهار متوجه شدند و او قدرت جنگ در خود
نيافته متحصن شد و چون مدت محاصره بامتداد انجاميد بعهد و قول برآمده بجانب سيال رفته و از آنجا بسيوان
آمده آن ملك را از جام گرفت و بعد از فوت شدن جام در زمان پسر او جام فيروز تمام ولايت سند را بحيز تسخير

بالتماس قلیج خان سیف الله پسر او باقطاع حسن بدان صوب تعیین شده بود و بغیر از لال دیو و رام چند راجه
همه جمیع زمینداران آمده دیدند و او باستقلاع زمینداران کوکتاسرکش روی نیاز بعتبه احسان نهاد و از گرانبار
تقصیر نجات یافت و از سوانح فرستادن راجه مانسنگه لشکر فیروز سوی اتر تا دیب رام چند زمیندار اوڈیسه چون
ولایت اوڈیسه بر قلمرو خاقان مالک ستان افزود راجه رام چند که از زمینداران معتبر آن دیار است پسر خود را نزد
راجه مانسنگه فرستاد و راجه بآمدن پسر او خرسند شد و پیغام گذارد که آمدن پسر محسوب نیست اگر سر جاده اطاعت و
فرمان پذیری راسخ است خود بحضور رسد و با آنکه در یورش اوڈیسه خدمات پسندیده از و بظهور رسیده بود
جرات بر آمدن ننمود و راجه نیز حقوق خدمات او را بر طاق نسیان گذاشته جگت سنگه پسر خود را با جمعی از منصبداران
پادشاهی بر سر او فرستاد و رام چند بقلعه خورده متحصن گشت و عساکر منصوره تاخت و تاراج محال متعلقه او پیش گرفته بسیاری
از قصبات و قریات معموره او را دست فرسود و یغما ساختند و چند قلعه را مفتوح گردانیدند و چون صورت واقعه
از عرائض دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید ظهور این معنی بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت مستحسن نیفتاد و بر راجه
زبان اعتراض آمیز شرف صدور یافت و راجه بحکم عالی جگت سنگه را باز گردانید و رام چند از عنایت عاطفت اکبری سر خجالت
و ندامت پیش افگند نزد راجه آمد و مقارن آن حال خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان نقض عهد
و پیمان نموده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان
و حبیب خان بعهد و قول آمده راجه را دیدند راجه خلیفه آباد را بجاگیر آنها مقرر فرموده همراه طاهر خان و خواجه باقر
انصاری رخصت کرد و بعد از توجهی که بخاطر رسانید ترک آن قرارداد فرموده افغانان را نزد خود طلب داشت
و آنها را ازین طلب بجا و تلون مزاج بیم و هراس افزود و در میان راه بخیر بر سر خواجه باقر انصاری که بجاگیر
خود میرفت ریختند اموال و اشیا و فیلی چند که همراه داشت تاراج کرده بجانب بندر ستگانو شتافتند و باقر زخمی
شد و راجه از ظهور این سانحه همت سنگه پسر خود را با فوجی بتعاقب فرستاد و چون آنها بسرعت راه نوردیدند
متوالت نرسید و افغانان بر سر رفتند و چاند رای پسر راجه لسنه بر بهنوسه پدر در مقام گرفتن آنها شد
و بحسب نوست خود دست پرستش فنا گردید و شرح این ماجرا آنکه چاند رای افغانان را بمهمانی طلبیده دلاور خان
و سلیمان بخانه او رفتند قضا را بجهت ضرورتی دلاور از مجلس برخاست بمجرد برخاستن کافران هجوم آورده او را
دستگیر کردند و چون سلیمان ازین غدر وقوف یافت شمشیر کشیده از مجلس برآمده بهر طرف روی نهاد
مردم کوچه میدادند سه کس را در آنجا کشت و بهمین طور زده کوفته خود را بدروازه قلعه رسانیده از قلعه برآمد چندی
از همراهیان او اسپ رسانیده سوار ساختند چاند رای بتعاقب او شتافت و عثمان ازین غدر خبر یافته از برابر آمد
سلیمان گرفتن دلاور و برآمدن خود را با او گفت از همانجا شمشیر ها کشیده بقصد چاند رای متوجه شدند جنگ عظیم
شد چون اکثر نوکران آن زمیندار از طایفه افغانان بودند جلو ریز بجانب عثمان و سلیمان آمدند و چاند رای
درینجا بقتل رسید و افغانان غنیمت وافر بدست آورده روی تقاعد نهادند اهل قلعه آنها را مردم خود تصور کرده
راه دادند و بعد از در آمدن افغانان چاره نماند و بآیین روش آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند و بکیفیت
در آن حدود دست پیروزی یافتند تا آنکه عیسی خان زمیندار بهاتی با قوم خود افغانه آنها را نزد خود طلب داشت و چون ارتفاع

آن ملک فاتحهٔ اطاعت بر دوش گرفتند خان اعظم همگی همت بجهت دجوی مظفر بدست آوردن او گماشت در نوبت
خبر رسید که آن ستاره سوخته بزمیندار ولایت بارکه تبخانه دوارکا آنجاست پناه برده لاجرم نورنگ خان و گوجر خان
و نظام الدین احمد ولد شاه محمد خان اتکه و انور پسر خود را با فوجی شایسته بدان صوب فرستاد مجاهدان عرصهٔ
فیروزی بدوارکا رسیده و آن تبخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است بجنگ و ستیز دار السلام ساختند و جمعی
را در آنجا گذاشته پیشتر شتافتند آن کافر بیش آگاهی یافته مظفر را با اهل عیال او در کشتی نشانیده بجزیره
که نهایت استحکام داشت فرستاده بود چون جنگ سخت کرد و از سینهٔ او شتافت بهادران تیز جلو گرم و چسپان
به او رسیدند و آن خون گرفته برگشته استاد و چون زمین شکست و ریخت بسیار داشت و سواره تاختن متعذر
بود پیاده شده با غنیم در آویختند و تا وقت شام آتش قتال زبانه میکشید و بهادران جان فشان داد کارزار میدادند
ناگاه تیری از شست تقدیر بمقتل آن باطل پذیر رسید و جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری آن سیاه بختان
بر خاک هلاک افتادند و مظفر بحال تباه از سیغولها ناشناس خود را بولایت کچه رسانیده در پناه بهاره زمیندار آنجا
خزید خان اعظم در جونه گده ازین خبر آگاهی یافته عبد الله پسر خود را با فوجی بدان جانب تعین فرمود و جام از غایت
احتیاط و خود داری با فرزندان و اقربا در میان راه بعبد الله آمده پیوست و باظهار دولت خواهی ارکان عهد و پیمان
را استحکام بخشید زمیندار کچه نیز وکلا فرستاده بعجز و ملایمت پیش آمد و قرار داد که پسر خود را بخدمت فرستد
خان اعظم بحرف او التفات نفرموده در جواب نمود که اگر باظهار دولت خواهی و نیکو بندگی ثابت قدمی مظفر را
باولیای دولت بسپارد آن کوتاه اندیش خواست که بحیلهای زمیندارانه روزی چند بگذراند خان اعظم برین آمد
که محال متعلقهٔ او را بانجام داده فوجی بکمک او مقرر دارد ازین تدبیر اساس همت او انهدام پذیرفت و از روی
اضطرار پیغام فرستاد که اگر پرگنه مورسپی را که از قدیم داخل ملک من بوده بجلدوی این خدمت مقرر دارند
مظفر را بسپارم خان اعظم بتطییب خاطر راضی شد و جمعی را از فوج متعلق بجهت گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد
و این مردم را بجایی که مظفر بود رهنمونی فرمود و چنان وانمود که بهاره بدین توهم آید مظفر نیز باستقبال برآید
و چون نزدیک رسید مجاهدان عرصهٔ قتال از اطراف هجوم آورده او را مقید ساختند و شباشب عطف عنان
نموده برجناح استعجال شتافتند وقت بامداد به بهانهٔ وضو ساختن فرود آمد و در پناه درختی رفت و دست تاب
رسانده استره که در درون تنبان پنهان داشت بر گلوی خود راند تا واقف شدن محافظان تسلیم شد و خان اعظم
سر او را مصحوب نظام الدین احمد پسر شاه محمد خان اتکه بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت درینولا خاقان ملک ستان
خواجه شمس الدین را بحراست گذر اتک مقرر داشته عنان توسن اقبال بدار السلطنه لاهور معطوف فرمود و در ساعت
مسعود در زمان محمود شهر جامع لاهور را ورود موکب گیهان شکوه رونق تازه آسمانی یافت ذکر بعضی از سوانح
بر سبیل اجمال چون بعرض رسید که راجه رام چند حاکم [illegible] پسر خود را که بسعادت خدمت
حضور اختصاص داشت بخطاب راجگی و حکومت آن ملک سرافراز ساخته رخصت فرمودند و مقارن آن حال
خواجه سلیمان پیشکش گجرات با پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بدرگاه والا رسیده دولت آستان بوس
دریافت و چون درین ایام راجهای کوهستان شمالی سر سرکشی پیش گرفته از رسوم خراج و پیشکش دست کشیده بودند

و دران شب جشنی آراستگی یافت که روز از رشک آن آتش آن سوخت و پیشتر ازین خواجه شمس الدین دیوان [illegible]
صوبهٔ کشمیر و تعیناتی خالصات از لاهور طلب فرموده بودند و درین تاریخ بسعادت زمین بوس [illegible] و ذریعه عرض
کشمیر [illegible] صوبه افغانستان دستور [illegible] یافته بود که اگر احتیاج افتد از ان راه با سپاه شایسته خود
بحوزت رسانند [illegible] ازین پیش [illegible] و فتح کشمیر زمین و زمان را فرو گرفت و آن رکن السلطنة باستیصال
تارینیکه مجدد [illegible] شورش [illegible] بود که [illegible] و دراینک فرصت ولایت سواد [illegible] کاو تا با
پامال افواج قاهره ساخته [illegible] از ارباب فساد [illegible] را اسیر گردانید [illegible] کوکب اقبال
از کشمیر [illegible] لاهور میمون خاطر [illegible] کشمیر [illegible] آن دلپذیر [illegible]
بالتماس شاهزاده ولی عهد [illegible] ولایت [illegible] بدستور سابق [illegible] خان [illegible]
فرمودند و مقرر شد که خود بدولت و اقبال با چند [illegible] و [illegible] لسبا بقرب [illegible] نموده
راه [illegible] و دستی [illegible] دارند و سپاه [illegible] فوج فوج از راه [illegible] و [illegible]
در میان کوال [illegible] سلطان زین العابدین اساس نهاده و عرض و طول آن [illegible] مربع [illegible]
[illegible] برفراز آن قصر [illegible] دلنشین ساخته و این عمارات تمام [illegible] سنگ [illegible] استحکام اساس یافته و دریاچه
از میان آن [illegible] میگذرد و توسیع آن [illegible] کرد [illegible] میگردد و [illegible] باد
آب [illegible] بصعوبت [illegible] و از غرائب آنکه روزی [illegible] که حضرت خاقانی تماشای آن توجه فرمودند
و برخلاف معهود آب [illegible] امید [illegible] تسکین بود و روز دیگر [illegible] منزل شده و از انجا کوچ [illegible]
تشریف بردند درین راه از [illegible] و برف و باران [illegible] پیاده [illegible] حال [illegible] گذشت لیکن چون [illegible]
[illegible] دبر [illegible] استعمال [illegible] ساخت [illegible] دل [illegible] فتح [illegible]
[illegible] گرفتار [illegible] احسن و [illegible] حقند [illegible] جون [illegible]
دران [illegible] تسخیر قلعه جوناگره [illegible] و سکونت لشکر با حمدآباد [illegible]
نمود و امرا [illegible] در [illegible] خویش [illegible] مرتبه دیگر افواج ترتیب داده و درین جهت با کام آن [illegible]
[illegible] خان [illegible] و غیره [illegible] بدست افتاد
و از انجا تسخیر قلعه [illegible] کرد [illegible] امین خان [illegible] و اطراف آنرا [illegible] استحکام [illegible]
عزیمت [illegible] خان را [illegible] که از دوق قلعه [illegible] میر سید تعیین فرمود و [illegible] را آتش در قلعه [illegible]
[illegible] از [illegible] قلعه [illegible] و [illegible] منی و نیم [illegible] اولیای
دولت [illegible] نزدیک قلعه واقع است [illegible] ساخته [illegible] بر [illegible] قلعه را [illegible] شورش عظیم
در [illegible] افغان [illegible] و چون کار بر متحصنان تنگ شد [illegible] کلید قلعه را سپردند [illegible] امین خان [illegible]
و بیان محمد که وکیل آن [illegible] خان حبشی و ملک [illegible] محمد افضل و غیره تا پنجاه کس [illegible]
نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند و آن رکن السلطنة [illegible] را [illegible] با [illegible] خلعت و منصب و جاگیر
[illegible] ساخت و مسجد [illegible] که [illegible] از سلاطین [illegible] قلعه جوناگره [illegible] تسخیر [illegible]

دو روز دیگر زر را ابریشم داده پیشتر فرستاد و خود با نگاه تقی [illegible] شهباز خان نیازی و ابراهیم خان کاکر
و شاه رو بیگ شاملو و حسین بیگ شاملو و یار بیگ ازبک و ملک محمد و چندی از نوکران میرزا یوسف خان با هم سوگند
خورده در کمین فرصت نشسته بودند چون نیمی از شب گذشت شور الله اکبر انداخته بر دار ادو هجوم آوردند او یا یوسف
نام خواص خود از زیر سراپرده بدر رفته در پس سنگی پنهان شده یوسف را با آوردن اسپ فرستاد نامبرده هر چند
تفحص و تجسس او نمودند اثری ظاهر نشد ناگاه چشم شاه رو بیگ بر یوسف افتاد او را به شکنجه اقرار فرمود در جای
یادگار لوددار نمود شاه رو بیگ میخواست که زنده به درگاه آورد شهباز خان لب کجی سر او را از بار سر آزاد ساخت و در
وقتیکه موکب منصور بکوتل هیر پنجال رسیده بود سر آن سرا اوراد پیش سم ستوران عساکر اقبال انداخت و آنکه بر زبان
قدسی ترجمان گذشته بود که هبوط کوکب طالع ولد الزنا و طلوع ستاره سهیل مقارن یکدیگر باشد مطابق افتاده بمجرد
بر آمدن ستاره یمانی آن بد اختر فرو شد و غیب دانی حضرت خاقانی مظهر فیوضات ربانی بر دور و نزدیک پیدا گشت
بالجمله چون در هیر پنجال خبر فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده دانیال را با سر اردو و اغروق گذاشته جریده عزیمت
بر کشمیر فرمودند و بر زبان گوهر بار گذشت که مرتبه اول تماشای بهار کرده بودیم اکنون سیر خزان خواهیم فرمود روز دیگر
از کوتل هیر پنجال گذشته فرود آمدند اگر چه راهها بر برف نشان میداد و تند غباری بر دامن عزیمت آن حضرت ننشست
و با چندی از مخصوصان لباس طاعت کوچ بر کوچ متوجه شدند و چون کریوه نشانه معبر رایات منصور گردید پای اسپان
شاهسوار عرصه جهانستانی از جای رفت و بچستی چابکی خود را بر زمین گرفتند و روز دیگر از کوتل هیر پنجال عبور فرمودند
و در ساعت مسعود و زمان محمود بدار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد و در میان راه شیخ فرید و دیگر بندهای جان سپار
بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و بانواع نوازش و اقسام مرحمت سر بلندی یافتند در اثنای راه
درخت چناری بنظر در آمد که تنه او با متداد شهور و سنین کاواک شده بود بحکم اشرف سی و چهار کس در درون آن جای
گرفتند تحمل که دو سه سوار هم توانستند در آمد بالجمله چون موکب گیهان شکوه در عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت فرمود
اکثری از مفسدان خون گرفته اسیر کمند مکافات گردیده بیاسا رسیدند بغیر از عادل نیکی در لباس قلندران چهار ضرب
زده خود را بجانب دکن انداخت و جمعی که از دوربینی و خیر اندیشی از صحبت ارباب فساد کناره گرفته بودند بنوازش
خسروانه فرق عزت برافراختند اگر چه اکثری از رعایا و اهل کشمیر بوفور بیم و هراس وطن مالوف خود را گذاشته بشعاب
جبال بزوایای مختفی پناه برده بودند لیکن چون جرم بخشی و عذر پذیری آن حضرت بلند آوازه شد فوج فوج
و جوق جوق سر خجالت در پیش سارپیش افگنده فرق سجود بعتبه آستان نهادند و خاقان و افراد احسان
نوالات جرائم ایشان از زلال عفو شست و شو بخشیدند و بزیارت گلشن همیشه بهار کشمیر بظلال رایات جلال محسود بهشت برین
بود هر دار و بنگار مرغابی و اقسام شکار که مخصوص آن دیار است توجه میفرمودند و مقارن آن جشن وزن مبارک انعقاد
یافت و عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردیدند و بعد از فراغ جشن وزن به سیر زعفران زار بزم نشاط آراستند
و اصل گل زعفران بنفش رنگ است و از میان آن دو سه شاخ زعفران سر کشیده اگر چه برگ در ته از دو عمر [illegible] از نزدیک
[illegible] آینده [illegible] از [illegible] نام مو ضعیست در کشمیر که زعفران زار مخصوص [illegible]
دیگر چنانچه باید [illegible] ایام حکم [illegible] نوساد و چراغها آراسته بر روی آب [illegible]

بد انجام ازل داد بد ساخته مخطبه و سکه را بنام زشت خویش آرایش بخشید و از بدایع اقبال بیزوال آنکه دران وقت او را تپ لرزه درگرفت و مهر سکه که خاتم ختم عمرش میکند ریزه فولادی بر جسته حدقه چشمش نشست و جرامحواران نتیجه سیلی و کافر نعمتی را بچشم خود دیده ندو سر گلچی دار و دیا زاری را انحطاط بیاسی ناسی مضحکه روزگار ساخت بهرام نامی را خانخانان و درویش بیگ را خانجهان و عادل بیگی عادل خان و مقصود علی احدی مخصوص خان خواجه محمد مومن آصف خان مرسی میرزا خان و درویش مسکین بابا خان جمین سپهر ادمصاحب خان شاه علی بیگ ترکمان شهباز خان شاه منصور بهادر خان میر صالح نقیب خان داود حکیمی بحلی خان قیا بیگ قیا خان و همچنین جمیع فتنه جویان واقعه طلب را به تیال و سبزه گوئی بجانب خود کشیده چنان نمود که از فرد سی بر سر راه آمده شد قا صد پیغام سید و سیت و اگر احیانا این خبر بطریق اراجیف و افواه بسمع باور نخواهند فرمود و مهندا اگر به تحقیق و تواتر رسد درین موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها سی اجتماع سپاه و انتهاض عساکر نیروزی دستگاه از محالات مینماید و چون در سی برین و تیره گیدرد و جمعیت نیک فراهم آید و راه مداخل و مخارج استحکام یابد برین ملک دست یافتن لغایت دشوار خواهد بود غافل ازین که خاقان غیب دان بالهام آسمانی از آغاز این فتنه آگاهی یافته و عساکر منصوره از گریوهای سخت عبور فرموده متعاقب نزدیک رسیده القصه روزی چند بطالت و غفلت گذرانید جمیعی از مفسدان که برگرد و پیش او بودند بر پاشیدن ترغیب مینمودند و آواز تنگ چشمی و کم همتی انجام میرزا یوسف خان بدست آورده بود بر دل و جان خود مستحکم بسته خاطر ازان بر منید اشت و این رذالت و دنائت نیز از اسباب زوال و نکال او شد درین وقت صیت موکب همایون زمین و زمان را فرو کوفت و آن کوتاه اندیش با دل صد ریش و در تحلق و اضطراب افتاد و نخست درویش علی که سر حلقه ارباب فساد بود با فوجی بر سر کوتل رسیده در انجا قلعه ساخت و احمال و اثقال ار دو را دران حصار گذاشته بترتیب افواج پرداخت درویش علی بالای کوتل دو دیوار اساس نهاده قرار بجنگ داد و بهادران فوج هراول قدم همت برفراز کوه نهاده بی محابا پیش رفتند و فوج جرانغار و برانغار نیز از دو طرف بالای کریوه بر آمدند و باندک زد و خوردی غنیم را پای ثبات از جای رفت و بسیاری از تمالکان باطل ستیز علف تیغ خون ریز گردیدند و بقیة السیف بحال تباه راه گریز سپردند و چهار کس از لشکر منصور جان نثار شدند و روز دیگر غنیم دیوار بست بار گذاشته پس رفت هراول و جرانغار بپای مردی همت تا کریوه کنزل شتافتند اگرچه از باران و برف و تنگی عقبه مشاق خورد بند الا بغیر از یک سپاهی که اسپ او ضائع شد دیگر آسیبی بکس نرسید و شب خبر رسید که غنیم در عقب این کوه هجوم آورده در کمین فتنه است و هنگام طلوع صبح توپ و تفنگ از اطراف بر فراز کوه بر آمدند و در اندک زمانی ظاهر گشت که خود بخود ویران شدند آخر پاسی روز رکن السلطنت شیخ فرید بفوج هراول پیوست و چون لشکر هنوز نرسیده بود در فرود آمد تامل داشت درین وقت محمد کاشی از غنیم جدا شده آمد و چنان نمود که آن کل زیاده سر تاب مقاومت نیاورده آوازه داد و هزیمت گردید مفسدان سپاه بخت که برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بگوشه رخت ادبار کشیدند شیخ ازین بشارت کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساخت و سختیهای راه و بیابان و بیشوق در نوردیده هنگام طلوع صبح که ستایم عمر و دولت بدخواه بود د هیره پور نزول گزید دران سرزمین لاشه بی سر بنظر در آمد و بعضی راگمان آن شد که تن فتنه سرشت آن کل شوریده است از گرانی سر سبکبار گردیده و زمانی نگذشته بود که سر او را آوردند و اینچه تفرس یافته بود تحقیق پیوست چون خبر رسیدن عساکر منصور بالای کوتل باو رسید عادل بیگی را با جمعی در شهر گذاشته خود به هیره پور آمد

کارخانه هستی بتعلیم قضیه از دار الخلافه لاهور بعزیمت سیر کشمیر رایات منصور برافراشته بود و حسن بیگ که بیرون شهر منزل
گزیده بتعلّت و سببی براوی افتاد و بعد از روزی چند جمع باطل ستیز بهانه سیر فالیز یکجا شده بیان ضلالت باهم بستند
و چندی را بجهت سد مسالک و مطارق گماشتند تا میر دیار را همت یاوری نمود که در اطفای این فتنه تدبیرات
شایسته بکار برند مجملاً چون یادگار از شهر برآمد بکامراج شتافت و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت و حسن بیگ از دیدن این
خواب پریشان سراسیمه بیدار شده متعاقب رفت و کار ناساخته عطف عنان نمود و آن کل آشفته دماغ از برگشتن او دلیرتر
گشته بشهر آمد و حسن بیگ در باغ الهی حرکت المذبوحی کرده راه هندوستان پیش گرفت و چون بهیره پور رسید یکی از نارآشتگی
دامه تر دوراه داران خبردار شده و پلها را شکستند تا گریسته سراسیمه خود را آب در زدند جمعی را رخت حیات بموج خیز فنا رفت
و چندی دستگیر گردیدند حسن بیگ و قاضی علی بسلامت برآمده تیزتر شتافتند و از آنکه راه پیر پنجال را مخالفان استحکام
داده بودند براه هستی و ترکام سرعت برگرفتند و حسن بیگ با چندی از بدخشیان بزور تیراندازی بدر رفت و قاضی علی
هر چند دست و بازو بهمپای نیارست نمود و کشمیریان او را دستگیر ساخته از هم گذرانیدند و چون صورت واقعه بمسامع علیه
رسید خاقان ممالک ستان بکوچ متواتر نهضت فرمود و در آن ساعت این بیت بر زبان گوهربار گذشت

ولد الزناست حاسد منم آنکه طالع من ٭ ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی ٭ و دلیل بر ولد الزنا آنکه مادر یادگار دختر نقره نام
لولی بود و هر روز بخانه و هر شب بجای کسی بسر بردی برزبان الهام بیان خاقان غیب دان چنین گذشت که فروشدن
آن آشفته سر و طلوع سهیل مقارن یکدیگر باشد و حکم شد که زین خان کوکلتاش از راه سواد و بجور متوجه کشمیر شود و صادق خان
را با توپی از بهادران رزم جوی براه پونچ رخصت فرمودند و شیخ فرید بخشی بیگی با بسیاری از بهادران سرحد شهامت
بطریق منقلا دستوری یافت و میر علی مراد و میر عبد الحی خواجگی فتح الله شیخ عبد الرحیم رحمت خان مظفر که قاضی عزت الله
سید کمال نقیب ترکمان شیخ ولی شیخ کبیر خواجه اشرف سید تواجی سید قلی ابو الفتح دوست محمد هروی شیخ ابو زید شیخ
مودود و هزاره بیگ کلب علی سید عبد الهادی و شیخ ابو الخیر تاج خواص ملک زربخش جنوبه دولت بلوچ ایاق بدخشان
و بسیاری از بهادران فیروزی نشان بهمراهی آن سیادت مآب رخصت یافتند و درین روز میرزا یوسف خان را از روی
احتیاط به شیخ ابو الفضل سپردند و چون فرزندان آواز جنگ یادگار نجات یافته بدرگاه آمدند حکم اطلاق او شد شیخ ابو الفضل
در اکبرنامه نوشته که من در آن وقت دیوان لسان الغیب تفاؤل جستم و این غزل نوید بخش فتح و فیروزی آمد

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد ٭ تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم ٭ چون سیادت پناه شیخ فرید بخشی بیگی
که الحال بمیامن تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی غر اختصاص دارد با عساکر منصوره رخصت یافت بعزم
درست و همت قوی قدم اخلاص و کارطلبی پیش نهاده کوچ بر کوچ متوجه شد و در خلال این حال صادق خان را نیز با فوجی
تعین فرمودند که از راه دیگر با تمامک در آید و دو سه منزل شتافته واجب العرض نوشت و آزادی دو در کار که در خور وقت
نبود پیش نهاد خود ساخت و بر خاطر قدسی مظاهر گران آمد از میانه راه حکم برگشتن شد و چون موکب اقبال بگریوه نهنبر نزول
فیروزی فرمود عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش مشتمل بر خبر فتح جوناگره و ولایت سورتهه از گجرات رسید و تفصیل آن بعبارات اجرای
شکست یادگار و فتح کشمیر نگاشته کلک وقایع نگار خواهد شد بالجمله چون یادگار بکشمیر درآمد فرزندان میرزا یوسف خان را بجانب هندوستان گسیل کرد و خزانه
و زر چندی بعنوان فیل و توپخانه و حشم او را تمام متصرف شده با عدم استحقاق از خیره چشمی و بی آزرمی خود را باسم پادشاهی سلطنت

افغانان را با سارنگ گڑھ داد و راجه مانسنگه پیش یوسف خان والی کشمیر را با فوجی در آن حدود واگذاشته خود نیز یا [illegible] تنجانه جگنات شتافت و آنرا زیارت نموده در سیه [illegible] پرداخت و راجه رام چند پسر اسپ خود را با پیشکش نزد راجه [illegible] و راجه بگنگ مراجعت نموده بجانب قلعه سارنگ گڑھ نهضت نمود در این وقت خبر آمد که حبیب خان و دریا خان و دیگر افغانان بر جلیسر ریخته و با پوسی مشکی [illegible] مقاومت نیاورده در راه هزیمت سپرد لاجرم راجه بهار خان را با فوجی بدانجانب تعیین نموده بیامن اقبال سپهر زوال [illegible] را پاسی همت از جای رفت و بجنگ [illegible] و تردد بانجا [illegible] آمد و چون کار بر متحصنان قلعه سارنگ گڑھ دشوار کشید قول گرفته راجه را دیدند و هر کدام در خور شایستگی خویش بنوازش پادشاهی امیدوار شدند و راجه با جاها تا انجا مقرر نموده خاطر از ضبط آن ملک وا پرداخت

فرو نشستن شورش کشمیر و آوردن میرزا یادگار رزیاده سر [illegible] و او را درین هنگام خجسته فرجام هوای گلگشت کشمیر از مشرق خاطر فیاض سر زد و بالهام غیبی عزیمت آن صوب صواب تصمیم یافت و در ساعت مسعود در زمان محمود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون حوالی دریای چناب معسکر اقبال گردید خبر شورش کشمیر و سعی یادگار رسیده میرزا یوسف خان بسامع جلال رسید و درین عزیمت از مستقر خلافت اصلا خبری و اثری ازین واقعه نبود و قضا را همان روز که در کشمیر آتش فتنه زبانه کشیده بود حضرت خاقانی به الهام آسمانی از لاهور کوچ فرموده و غریب تر آنکه در زبانی [illegible] آب لاهور خبر رسیده نمودند یا ان [illegible] ترجمان [illegible] از رموز غیبی است گذشت که آیا قائل این بیت کیست و در حین گرفت

مصرع

کلاه خسروی و تاج شاهی * به هر کل کی رسد حاشا و کلا

دانا کتابت در بیت که یاد کار کل بود در آن سال از بیرون آمد [illegible] درگاه ایزدی [illegible] امثال این امور چه مستبعد اکنون مجملی از فتنه کشمیر و سبب بغی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد چون تا شهر [illegible] فاسقی [illegible] تحقیق جمع کشمیر از درگاه و سلوک سرکار یانوی تو کشمیریان واقعه طلب کرده [illegible] وبدانديشی مجهول [illegible] سستی [illegible] انکه بعد از گشت و تشخیص [illegible] کلی توفیر [illegible] خواهد شد و در مقام شورش و ناسازگاری درآمدند فاسقی [illegible] بدرگاه آمده معروض داشت که مشیت این حکم بی سعی حاکم مستقل بر جمعیت نمیشود در رتبه [illegible] چون و کلای میرزا یوسف خان خود صاحب تشخیص ند چنانچه باید سعی کوشش با حرم حسن بیگ شیخ عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند او تمام محال کشمیر را تمالسه ضبط نموده که [illegible] سپاهی را [illegible] خواهد داد ازین رهگذر مردم تنگ آمده و خواستند که فتنه قائم شود و بخیه بر روی کار نفته کشمیریان کرد با [illegible] بالک چنین روز سی بودند با مردم میرزا یوسف خان همداستان شدند و دروشن علی و عادل بیگ و یعقوب بیگ ترکمان و ادام قلی جولاق و قیان بیگ و دیگر ادبا با ایشان واقعه طلب با هم اتفاق نموده نخست نزد میر کمال الدین حسین اسکو که در سلک ملازمان میرزا یوسف خان انتظام داشت رفتند که چون نسبت سیادت دارد او را بحکومت برگیرند میر که هم از سعادت بهره مند بود و هم سرد و گرم این آشوب دیده داشت قبول ننمودند ناگزیر یادگار را از راه برده آن بیدولت خون گرفته را السلطان برداشتند و میرزا یوسف خان قریب پنج شش هزار پیاده و دولتی که ملازم داشت و زن کی را [illegible] شیخ عمری که [illegible] اول آنها را شوراند به تجسس بر خانه حسن بیگ هجوم آوردند و با آنکه مردم او متفرق بودند قدم همت افشرده به مدافعه [illegible] پیرداختند آن روز قاضی علی و شیخ بابای والی در میان آمده آتش این فتنه را فرونشانیدند و روز دیگر یاران هجوم شدند حسن بیگ نیز بیعت کرده به سمت آنها رفت و بعد از اندک جنگی باز آشتی نمودند حسن بیگ چند کسی را [illegible] قاضی علی از شهر برآمده دایره بیرون زد و در همین روز آن را زدان

بابوی منگلی و خواجه باقر انصاری و مخدوم زاده و پسران ترسو خان و دیگر جاگیرداران که مجموع شش هزار و پانصد سوار بودند
خود را با راجه رسانیده و بهادران کارطلب ملک غنیم در آمده اعلام فتح و فیروزی بر افراشتند افغانان هرچند در صلح زدند راجه
راضی نشد. و به ترتیب شایسته صفوف آراسته روی همت بعرصهٔ فتح و نصرت نهاد و قول راجه مانسنگه و برانغار راجه مهوج و راجه سنگرام
و باقر خان و جرانغار تولک خان و فرخ خان هراول و درجن سنگه و سبل سنگه و نورم کوکه و میر قاسم بدخشی و برخوردار و شهاب الدین
کروپیرا الغ خان حبشی و مظفر حسین و خواجگی عنایت الله سعید خان با امرای بنگاله جدا افرود [?] آمد مخصوص خان
و بهار خان و بابوی منگلی هراول این فوج بود و افغانان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد قلب بنصیب خان و جمال خان
و نو دسی خان پسران قتلو و دلاور خان و الهداد خان و حبیب خان و دست راست جلال خان خاص خیل و تاتار خان و غازی خان
و مبارک خان و خواجه ویس دست چپ بهادر کور و شیر خان لوهانی حبیب خان هراول و خواجه سلیمان و خواجه عثمان
و جلیسی خان ادلیاسی [?] بنی سلطان سور و همراه جوانان کارطلب از جا بجنبید برآمده چپقلشهای نمایان میکردند و هراول
لشکر منصور بر سر تالابی که در تصرف مخالفان بود با غنیم در آویخت و در رفته رفته جنگ سلطانی کشید نخست توپخانه را
آتش زدند و میان لهری که سر آمد فیلان غنیم بود بضرب توپ افتاد افغانان پیل مست دیگر را پیش رو داشته
راننده آمدند میر جمشید بدخشی با آن فیل در آویخته جان نثار شد بهادران آنجا از اطراف هجوم آورده فیل را ترود [?] نمودند
و فیلبان از بالا در افتاد و جمعی پیاده شده فیل را سپر کردند در نوبت بهادر کور ده بر فرخ خان تاخته او را برداشت
و راجه سنگرام و راجه مهوج کومک نمودند برانغار مخالف با سعید خان و دیگر امرای بنگاله در آویخت بابوی منگلی تاب حملهٔ غنیم نیاورد
بیجا شد بهار خان خود را کومک او رسانیده خوب تاخت و دو بار از اسپ افتاد و باز سوار شد دفعهٔ دوم جوانی اسپ خود را کشید
بهار خان گفت که تو هنوز از نخل عمری نچیده و مرا آفتاب بر سر دیوار رسیده انصاف نباشد که ترا پیاده گذاشته خود سوار شوم و سخن تمام
نکرده بود که آسیب رسید و در حوزهٔ [?] خویش یافت مقارن آنحال مخصوص با مردم خود پیوست و در بحا جنگ سخت شد و خواجه حلیم [?]
نیز با جمعی از پی رسید و مخالفان تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و از مشاهدهٔ آنحال دیگر افواج خود بخود ویران [?] شدند
خواجه اویس که از اعیان افغان بود بقتل رسید و سلطان سور زنده بدست آمد و زیاده از سه صد افغان بر خاک هلاک افتاد
و مدعی جنگ راجه مانسنگه چنانچه باید لوازم سرداری بجای آورد و نیروی اقبال جهانگشا فتح عظیم روی داد و اولیای دولت [?]
بجلیسر که از شهرهای معمور آن ملک است در آمده خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آرایش دادند و افغانان
بکوششهای خریده [?] و آوارهٔ دشت ناکامی گردیدند سعید خان که دل نهاد بنگاله بود با مردم خود جدا شده عطف عنان نمود و راجه هرچند خواست
جمعیت نگاهدارد نتیجه بران مترتب نشد اما بهار خان و بابوی منگلی و باقر خان و شاه غازی خان ترمذی و باقر انصاری را بمقدمات
بیم و امید از همراهی او باز داشت و در اندک مدتی اکثر بیداران [?] آمده دیدند و آن ملک بعمل در آمد مقارن آنحال خبر رسید که خواجه سلیمان
و دلاور خان و جلال خان پسران قتلو و بهادر کوره و دیگر سران افغان با سه صد فیل در قلعهٔ گنگ فراهم آمدند و از آنجنید [?] راجه
اودیسه سارنگ کده [?] را که قلعه ایست در نهایت استحکام میخواهند بگیرند لاجرم راجه مانسنگه [illegible] سنگه را با [illegible]
خود بدان صوب شتافتند و افغانان جنگلی که متصل بدریای شور است پناه بردند و بی تردد جنگ آنحصار بدست آمد
عادل خان با خاصه خیل از تعلقه [?] قتلو گرفته قلعه را سپرد و سه راجه کلکل کهانی نیز حلقهٔ بندگی در گوش افگندند و راجه رامچند حاکم اودیسه

جهانتاب را ببرج حمل شرف تحویل اتفاق افتاد و سال سی و هفتم الهی مبارک و نشاط آغاز شد امید که این دولت جاوید طراز
بهزاران دور و قرن برساد از روز تحویل تا شرف جشنی عالی آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند و خاقان کثیر الاحسان
بازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهاے جان سپار و مخلصان خدمت گذار توجه داشت و در عنفوان این سال حکم شد که
قاسم خان با لشکر کابل باستیصال الوس افغانان آفریدی و ارکزئی همت گمارد که در ان ایام مذکور مے شد که تاریکی
سیاه بخت را در میان خود جا داده اند آصف خان و سعید خان گکر از درگاه والا بکومک او رخصت یافتند و در اندک فرصتی
بهادران عرصه کارزار بآن کهسار در آمده بتاخت و تاراج پرداختند و چون افغانان نمودند که تا حال او را در میان خود جا ن
داده ایم و نخواهیم داد قاسم خان حقیقت را بدرگاه معلی عرضداشت نموده بصوب کابل بازگردید اما آصف خان و سعید خان
بے تحصیل حکم نتوانستند بدرگاه آمد و این بے تابی بر اضطراب قاسم خان مستحسن نیفتاد و فرمان شد که عطف عنان نموده
باز بآن کوهستان در آمده تا آن سیاه بخت را بدست نیارد پا از آواره [illegible] نشنید فتح ولایت اوریسه
اوڑیسه ملکیست وسیع در اقصاے بلاد بنگاله پیشتر ازین راجه پرتاب دیو حکومت آنجا داشت و برسنگه دیو پسرش از بدذاتی
پدر را مسموم گردانیده [illegible] و مکند دیو که از عمدهاے پدر او بود همت بانتقام او بست و بدین بهانه که زن
او بدیدن راجه میرود دوولی چند را پر از سلاح ساخته و بدست جمعی پیشکشها داده همراه ڈولیها نمود و بدین تدبیر قریب دویست
جوان شجاع بدرون قلعه فرستاد و از انکه گفته اند [illegible] پدرکش پادشاهی را نشاید بمجرد در آمدن خود را مسلح ساخته
و تیغها آخته کارش بانجام رسانیدند و مکند دیو جانشین شد و نقد و گنجینه را که راجهاے سابق بر یکدیگر افزوده بودند بکلید
همت کشوده صرف مستلذات نفسانی نمود و اکثرے بغیر مصرف تلف کرد در ان ایام سلیمان کررانی حکومت بنگاله داشت
بایزید پسر خود را با سکندر خان ازبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود بتسخیر آن ملک فرستاد و راجه نیز دو کس از عمدهاے
خود را که چهیت راے و دوم درگنج بتقابل آنها تعین نمود و این حق ناشناسان با افغانان طرح دوستی انگیخته بایزید
را بر فریفتند و خود بطمع حکومت آن ملک بجنگ صاحب و خداوندگار خود بازگردیدند راجه که بدفع افغانان عاجز بود دشمن خانگی
را قوی تر یافته از روے اضطرار بمجادله و مقاتله آنها شتافت و چون دانست که جمعیت او بدفع اعدا وفا نمیکند ناچار تن بر
التجا سپرده کام خود از دو دشمن جست و [illegible] خود جنگ عظیم کرده بحسب سرنوشت هم راجه و هم چهیت راے از سر شمشیر
تیغ سیراب زندگی گردیدند و حکومت بدرگنج قرار یافت و سلیمان بافسون و افسانه او را نزد خود طلبیده و بقتل رسانیده آن ملک
مفت رایگان بدست سلیمان افتاد و [illegible] ازو قتلو داشت و چون روزگار قتلو بسر آمد راجه مانسنگه از بهار بتسخیر آن دیار شتافت
و با افغانان مبارزهاے نمایان کرد و در آخر نظر بصلاح وقت صلح نمود و بازگردید چنانچه در اوراق پیش سمت ذکر یافته
القصه تا خواجه عیسی وکیل قتلو در قید حیات بود سر رشته عهد و پیمان از دست نمیداد و قدم از حد گلیم خود بیرون نمے نهاد
و بعد ازو که نوبت بجوانان کارنادیده افتاد نخست معبد جگناته را متصرف شدند و بر ولایت حمیر که در زمره دولتخواهان
خراج گذار انتظام داشت دست تطاول دراز نمودند راجه مانسنگه که مشتاق بر هم زدن صلح و شکستن عهد بود و بلهور راجپن
واقعه را فوز عظیم شمرده با لشکر نیک و بهادران صوب شتافت خود از راه دریا و تولک خان و فرخ خان و غازیخان و میرزای
و [illegible] قاسم بدستور [illegible] سنگرام و سکرو چترسین و بهوپت سنگه برخوردار و دیگر مبارزان عرصه کارزار از راه خشکی و یوسف خان
حاکم کشمیر را با فوجے از راجپوتان براه جهارکند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم آنجا بیمارے [illegible] داشت

و سپه سالار و میرزا جانی بیگ ملازمت نموده بزم خواستگاری و جشن طوی آراستند و عالمی ته در سلک بندهای درگاه انتظام یافت
ذکر بعضی از سوانح و وقایع درین سال همایون آصف خان بفیصل زمینداران حوالی خاندیس تعین شد که جا بجا
فوجداران مقرر نموده سرکشان آنحدود را تنبیه و تأدیب رساند همدرین ولا علی رای حاکم تبت دختر خود را بالتماس آن دیار بدرگاه فرستاده
اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود تولد شاهجهان بادشاه در ماه ربیع الثانی سنه هزار حق جل و علا شاهزاده ولیعهد فرازنده تخت و
دیهیم سلطان سلیم را از صبیه موته راجه فرزندی کرامت فرمود و خاقان ستوده خصال آن قرة العین را سلطان خرم نام نهاد
امید که حق تعالی آن نوباوه سلطنت را در ظل تربیت آن حضرت بکمال منتهای عمر و دولت برساند از وقایع یورش شاهزاده
مراد بتاخت ولایت راجه مدهکر چون شاهزاده جوان بخت بحدود ولایت مالوه رسید اکثری زمینداران تبارک ادب ستانه
سعادت خدمت دریافتند بغیر از مدهکر که از غایت نخوت دستکبار قدم از جاده ادبار بیرون نهاد و هر چند ارکان دولت
بنای نصیحت او را رهنمونی فرمودند از گران خوابی غفلت بیدار نشد شاهزاده برآشفته بدان صوب نهضت فرمود و چون
[illegible] از نزول عساکر منصور اتفاق افتاد آن وحشی طبیعت التماس نمود که اسمعیل قلیخان و جگناته مرا گرفته بملازمت
[illegible] اگرچه ملتمس او پایه قبول یافت لیکن از افراط واهمه بقوا نسبت ثبات قدم ورزید و رخت ادبار بشعاب جبال کرنول
دشوار گذار کشید دسیرال خود را برام ساه و غیره ملازمت فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار نمود و چون بحوالی قلعه کهره
در ورود عساکر اقبال اتفاق افتاد پسر حمیر حسین سر بر خط فرمان نهاده ناصیه بخت مندی روشن ساخت و امرا آمدن او را
هیچ شمرده بمحاصره قلعه پرداختند و آن بی سعادت متوهم شده از اردو گریخت و بهادران لشکر منصور قلعه را مفتوح ساختند
و قریب چهار صد راجپوت علف تیغ بیدریغ گردیدند رام ساه پسر مدهکر از مشاهده اینحال سررشته شکیبائی از دست داده
راه فرار پیش گرفت و جگناته که محافظت او بود بحالت جا دیا افتاد شاهزاده بتاخت و تاراج آن ملک رخصت داده و راندک
فرصت حدود و متعلقه او دست فرسوده یغما شد و چون صورت واقعه بعرض همایون رسید رفتن شاهزاده مستحسن و مقبول
نیفتاد و فرمان ساطع شرف ارتفاع یافت که اگر تا حال آن سرگشته بادیه ضلالت بملازمت شاهزاده آمده باشد فبها والا شاهزاده
متوجه مالوه شود که از درگاه فوجی دیگر باستیصال آن برگشته حال تعین خواهد شد و اسمعیل قلیخان را که بسعادت اتالیقی
شاهزاده اختصاص داشت معاتب و مخاطب ساخته از ان منصب عالی معزول فرمودند و صادق خان را بالا پایه اتالیقی
خلعت امتیاز پوشیدند و چون بحوالی ولایت مدهکر رسید آن وحشی طبیعت بملایمت وزاری پیش آمد و صادق خان
را پسر خود را فرستاد که قول داده او را بملازمت شاهزاده رساند و از سوانح کشته شدن بل رام برادرزاده راجه بهگونت داس
او در حسن صورت و سیرت یگانه عصر بود و پیوسته در خدمت حضرت شاهنشاهی روزگار بسر می برد و آن حضرت توجه
مفرط به او داشتند و سبب تکلف شایسته این بود که جمعی از هرزه درایان بد اندیش نسبت التفات آن حضرت را با حسد
بردند و سخنان تعرض بعرض خاقان ممالک ستان رسانیدند و حکم شد که بتول او را در ولایت بهار مقرر دارند که براجه
مانسنگ سپرده باشد قضا را چون به بنارس رسید در آشتی بر فیل سوار بود و مردی نام لولی است که باصطلاح
اهل هند کلاونت گویند بجای فیلبان نشسته بود و با او شائبه نفاقی داشته و تخیل که آن کم دانست کینه هم در دل داشته
باشد در نیوقت از افراط مستی و بیخودی دشنام چند باو میدهد و آن کم فرصت بزخم جمدهر کارش بانجام میرساند
آغاز سال سی و هفتم الهی از جلوس ابد قرین روز جمعه پنجم جمادی الاخر هزار هجری آفتاب

بیدرو فعه برگشته تاخت اما در دو [illegible] که جلوه گران شده باشند سنخیره چه نتیجه وارد با آنکه درین جنگ توبست جمعیت نیک همراه داشت لیکن
توفیق مبارزت نیافت و از کم همتی و بیدلی از دور تماشا کنان بود پیش از رسیدن سپهسالار بعنایت فیروزی ما فرشاهد
این فتح از پرده قضا چهره گشا گردید و چون هر دو [illegible] به خانخانان رسید بر قلعه که میرزا جانی اساس نهاده بود
تاختن منهدم ساخت میرزا جانی میخواست که باز همان قلعه پناه برده باصلاح شکستگیها بپردازد و چون شنید که خانخانان
آنجا عسکر اقبال ساخته تا کام عطف عنان نمود و تکمیل ساحل دریای سند قلعه دیگر اساس نهاده خندقی عریض
حفر فرموده بترتیب اسباب نبرد و کر سعی بست خانخانان با همت قوی و بخت جوان قدم متهورانه پیش نهاده بمحاصره آن
پرداخت و پیوسته جوانان کار طلب از قلعه آمده آثار جرأت و جسارت ظاهر میساختند و از لشکر منصور بهادران قلعه کشا
بر در قلعه تاختند و داد جان فشانی و جان ستانی میدادند و در خلال آنحال بزین کوشش که حصن حصین آن دیار است مفتوح شده و
ازین سبب مخالفان پای همت از جای رفت جمعی عرب و کورد که دران حصار بودند باهم اتفاق نموده قاسم علی را
که حراست قلعه با و مفوض بود سر بریده و این خدمت را دست آویز رهائی خود ساخته در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند سپه سالار
بلوازم قلعه گیری همت مصروف داشته بروش اهل روم یک رخنه از توپهای رنگ پناه ساخته مرحله پیش برد لیکن از [illegible]
رنا رسید آزوقه مردم بفغان آمد معه هذا [illegible] گرانبار سرکرده طرفه تر آنکه اکثر مردم آن ملک بیمار شدند دران
حال بعضی از دور و نیشان بخواب دیدند که منادیان عالم غیب سکه و خطبه این دیار را بنام نامی و القاب گرامی
خاقان گیتی ستان آراستگی بخشیده آمد و این صحبت و با که بمیان آمده با افراد سر بالی مردم این ملک است اگر ازین گستاخی
ندامت گزیده سر بر خط فرمان نهند هرآئینه موجب نجات خواهد بود و چون این بشارت در میان مخالفان شیوع یافت
هرکس باندازه دستگاه خود نظری بر بست و باندک فرصت رخصت تمام بهم رسید و چون صورت حال معروض بارگاه اقبال گردید
بر زبان الهام بیان گذشت که در زمانی که عساکر آن بزرگ [illegible] قلعه [illegible] را محاصره نمود و بای عظیم در مردم افتاد و روز
اول تب میکردند و روز دوم ورم و دندانها سیاه میشد و روز سوم تسلیم میشدند میرزا الغ دختری داشت و در آرزوی عروسی روزگار
بسر می برد و در وقت بیمار شد و از اضطراب آنکه مبادا این آرزو را بخاک برم روز و هم که نوبت جنبیدن دندانها [illegible] بخیال بستن
جگر گوشه خود پرداخت و بر سم زنان هر لحظه انگشت بر زبان زدی و حنا بسته آن شب را بدرود حسرت و داغ جدائی بروز آورد و صباح
که نوبت جان دادن بود جنبش دندان برطرف شد و آثار صحت از وجنات حال ظهور یافت همایان متعجب ماندند و چون بتحقیق کار
رسیدند معلوم شد که از اثر آب حناست و هر بیماری که آب حنا خورد جان برد و دراندک زمان حنا نرخ یاقوت شد هرگاه حق جل و علی [illegible]
سبب حیات خلق تواند ساخت اگر این نیازمند را وسیله جان بخشی جمعی فرماید چه جای استبعادست بالجمله حکم شد که خزینه وافر و [illegible]
بسیار کشتیها انداخته بمعسکر اقبال رسانید و الحق منزل و فراق [illegible] رخصت یافتند و در محنت تنگدستی و تنقیص غله
فرستاده بارسیدند و باعث حیات خلقی شد سپه سالار بدلدهی مردم پرداخت و در پیش بردن مرحله اهتمام بیشتر
بکار برد و محاصره تنگ تر شد و اهل قلعه نجات خود را منحصر در سر اندازی داشته در صلح زدند چون اهل اردو از گرانی غله
و تنگی معیشت بجان آمده بودند خانخانان نیز صلاح وقت منظور داشته باین معنی رضا داد و مقرر شد که ولایت سیوستان
با قلعه سهوان و بیست غراب پیشکش نماید و صبیه خود را بایرج پسر خانخانان نسبت کند و بعد از تحقیق بارگاه
روی خجالت بعتبه آستان نهاده سعادت زمین بوس دریابد و باین قرار داد مورچلها از گرد قلعه بر خاستند

لیکن بهرزه سگالی جمعی فتور دران عزیمت راه یافت و غنیم که سبب پاشنه بود ازین توقف بموقع باز خود را جمع ساخت و سپه سالار بعد از آن
فتح باعزمی درست و همت قوی بمحاصره قلعه پرداخت و پیوسته از جانبین مردان کارزار و دلیران عرصه پیکار بکدیگر درآویخته کارنامه
جلادت ظاهر میساختند روزی سکندر بیک که از اعیان لشکر منصور بود خوبها تاخت و بزخم تیری که بر ران او رسید جان نثار
شد چون مدت محاصره بامتداد انجامید و غله بتغیر اعلی رسید در ارکان همت عوام الناس تزلزل تمام راه یافت خانخانان عرضداشتی
مشتمل بر سوانح حالات بدرگاه کیوان اشتباه مرسول داشته استمداد ظاهری و باطنی نمود و خاقان ممالک ستان زیرک البینگ بهورتیه
و خاکی کلهبان و جمعی از بهادران فیروزی نشان بکمک تعیین فرمودند و کشتی بسیار مملو از ذخیره و توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ
همراه گردانیدند بالجمله چون ایام محاصره بامتداد انجامید و از آنکه مخالفان سد ابواب مداخل و مخارج نموده بودند آذوقه بعسکر اقبال
نمیرسید سپه سالار دست از محاصره بازداشته سید بهاؤالدین و بختیار بیگ و قرا بیگ را بسهوان فرستاد و تمامی احمال و اثقال
را در کشتیها انداخته همراه ساخت و فوجی از بهادران لشکر منصور تیاخت و تاراج بهتکر نانه و نبگاه اکثری از مخالفان در آنجا سکنت
تعیین فرمود که هم سپاهی بیاساید و هم شورشی در مخالفان افتد و خود در قصبه جون که میان ولایت واقعست معسکر ساخت و
شاه بیگ خان و محمد خان نیازی و قاسم کوکه و مرتضی قلی و ادمال دوده بیگ را با فوجی به آلهم فرستاد و آن معموره را بدست
آورده خود را راست سازند و دیاره پسر راجه تودرمل که چون شجاع بود و بهادرخان قوردار و جمعی را بجانب بدین خدمت نمود و همین
دستور فوج فوج و جوق جوق مردم بهر ناحیتی نامزد فرمود و مخالفان از تقسیم افواج قاهره و آسیب تاخت و تاراج سراسیمه شدند
زمینداران از بیم سطوت بهادران لشکر منصور اکثری آمده دیدند میرزا جانی خود از قلعه برآمده بتعاقب کشتیها که بجانب
سهوان فرستاده بودند شتافت که شاید که دست برد تواند نمود خانخانان خبر یافته خواجه مقیم بخشی و دیارو و بهادرخان و محمد خان
نیازی و دولت خان لودی و سید خان کررانی را با فوج شایسته از پی او فرستاد و خود نیز متعاقب روان شد و در رونق
کار بر دولت خواهان بدشواری کشیده بود کمک رسید و بهادران صف شکن با دل قوی و عزم درست بترتیب افواج پرداخته
قدم همت پیش نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش فتح و فیروزی بود آنکه درین دو سه روز باد در روی لشکر منصور میوزید و
که خنک شد بر خلاف آن خاک بر چشم مخالفان می انداخت بالجمله خسرو که مقدمه لشکر غنیم بود دلشورش هر چه تمامتر قدم تهور و بیباکی
پیش نهاده هراول و برانغار را در هم نوردید و شمشیر عرب ترددات نمایان ظاهر ساخت و زخمهای نمایان آبرو یافت و داد خوبها
داد شجاعت و جانفشانی داده بزخم نیزه که در پیشانی او رسید از اسپ جدا شده جان نثار گردید برانغار غنیم نیز فوج برابر خود را برداشته
راند اما از آشوب باد و خاک مجال چشم گشودن نمی شد و سررشته انتظام طرفین از هم گسیخته بود بهادران فوج قول بر برانغار غنیم تاخته
در هم شکستند دولت خان لودی و بهادرخان با اندک مایه مردم بر جای خود ایستاده ماندند درینوقت محمد خان
نیازی و سید بهاؤالدین و میر معصوم بهکری و خواجه مقیم بخشی نیز آمده پیوستند و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از تحقیق
معلوم شد که میرزا جانی با چهارصد پانصد سوار در جای خود ایستاده و نامبرده تکیه بر اقبال بی زوال خاقان ستوده خصال
نموده جانب مخالف میرزا سررشته ثبات از دست داده جلو ویران کرد مقارن آن حال فیلی از جانب غنیم بید خوی
درآمده فوج خود را در هم نوردید و باندک زد و خورد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزید و میرزا فرار بر قرار داده راه هزیمت
سپرد قریب سیصد کس از ارباب خلافت بر خاک هلاک افتادند و از لشکر منصور تا صد کس حیات جاودان یافتند اگرچه میرزا ذات

او را و خود را در میان انداخته لنگ و لنگ و لنگ و امنود مکث او را مهلت تردد انستن بگرفتن او ندیده آنقدر فرصت شد که بره خان مسلامت برد
چون سگ باده آهو نزدیک رسید او نیز به تیز پاے بدر رفت درین ایام خبر بغی نظر بے و ویران شدن او بعرض رسید
و تفصیل این اجمال آنکه او را با پسران در صوبه مالوه جاگیر مرحمت فرموده بودند روزے چند بتعظیم و بندگی در آن بسر بردند چون
سرشت آنها به فتنه و کافر نعمتے مجبول و مخمر بود فریبے و فسادے بے پسران او بحکم نزد برهان الملک شتافتند و او گراست
را خالی دانسته خود بدان صوب رفت که شاید شورشے تواند انداخت و از احتیاط و ضبط خان اعظم ناکام بازگشته نزد راجه علیخان
بخاندیس شتافت و او نیز بلطائف الحیل از پیش خود راند و در اثناے راه با گوالیان جنگ کرده برخاک هلاک افتاد و مقارن
آنحال پسران نیز از پیش برهان الملک ناکام بازگردیده بمالوه غبار فتنه برانگیختند و میر جلال الدین حسین و خواجه محب علے
و دیگر جاگیرداران مالوه جمعیت نموده بمدافعه آنها همت گماشتند و آنها شکست خورده بجانب بیجاگڑه آواره شدند و تیرے
کارگر زخم کارے داشت در راه افتاد و فسادے دیگر بنظر باز که در جاگیر قلیج خان بود در رفت و وکلاے قلیج خان او را مقید ساخته
بدرگاه فرستادند و با وجود این همه تقصیر خاقان کثیر الاحسان بر حال او بخشوده در ولایت بنگاله جاگیر مرحمت فرمودند
درین سال میر شریف آملی بمنصب صدارت و امینی صوبه بهار فرق عزت برافراخت و شریف سرمدے را بخشی بنگاله ساختند

تعیین فرمودن خانخانان سپه‌سالار به تسخیر ملک ٹھٹه

چون خانخانان سپه‌سالار با عساکر بسیار
تسخیر قندهار دستورے یافت روزے چند در ولایت ملتان و بهکر که در اقطاع او بود باجتماع سپاه و تهیه راه بسر برد
و در خیولا فرمان شد که نخست ولایت ٹھٹه را فتح نموده خاطر از آن کار وا پرداخته تسخیر قندهار پیشنهاد لاجرم توجه بآن ولایت
ٹھٹه پیش نهاد همت گردانید و چون بحوالی قلعه سیهوان رسید قضا را آتش در قلعه افتاد و آزوقه که بامتداد ایام فراهم آورده بود
پاک بسوخت و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداختند و از مسموع این واقعه میرزا جانی با جمعیت نیک بتقابل لشکر فیروزی
اثر شتاب آورد و در نصیر پور که از یکجانب دریا و دیگر اطراف رودخانها دارد حصارے اساس نهاده کشتیهاے
جنگی و توپخانه استحکام داد و سپه‌سالار دست از محاصره قلعه بازداشته متوجه پیش شد و مقصود آقاے ترکمان را با
جمعے در پایان گذاشت که هم اهل قلعه دست و پا خطا نکنند و هم آزوقه از عقب میرسیده باشد و چون لشکر همایون بنصیر پور رسیدند
بجهت احتیاط حصار ساخته بر دور آن خندق زده نشستند و درین وقت راول بهیم زمیندار جیسلمیر و دلپت پسر راے راے سنگه
از راه امرکوٹ آمده پیوستند خسرو خان نام غلام چرکس که مدار علیه میرزا جانی بود با کشتیهاے جنگی رزم طلب
گردید و چون مذکور مے شد که میرزا جانی خود را از راه خشکی مے آید میرزا فریدون برلاس و سید بهاء الدین و سکندر بیگ و قنبر
و بهادر خان قوربیگی را شبا شب از آب گذرانیدند و صبح آن بین الفریقین جنگ در پیوست و چون توپ و تفنگ آتش
قتال اشتعال پذیرفت و غنیم از تیر و تفنگ گذشته به بر چه و جمدهر رسید و به نیروے اقبال روز افزون آبروے
غنیم ریخته شد و فتح عظیم نصیب اولیاے دولت ابد قرین گردید و انه نام کشتیها کلان لشکر مخالف بود و غرق بحر فنا
شد و میرزا قلی خیمه بدست افتاد و چهار غراب با کس بسیار و قیمت بیشمار بتصرف بهادران [illegible] در آمد ازانجمله
یکے بلیغ بسیر بود و این بلیغ گماشته حاکم هرمز است که از جانب او در بندر ٹھٹه میباشد میرزا جانی جمعے از لوکیان
خود را بلباس فرنگیان مخلع ساخته همراه داده بود و این بر و مبارک شد و خسرو خان که سردار لشکر مخالف بود جمعے
بدر رفت و درین وقت با سعی بهادران عساکر منصوره بے توقف و تامل خود را بمیرزا جانی رسانیده کار را تمام [illegible]

و دمشنا آزین بود و بخشش رونق تمام داشت الاحت تشکیر و خود دستان منیر است و خلاصه عمر گرانمایه بملبیات نفسانی و نبرد
و شراب صرف سے نمود و چنانچه در حالت نزع کہ نفس شمار افتاده بود دو شش پنج و شش چهار میگفت تا جان داد خاقان
سخن بیان کہ ترجمه پرداز حقائق ایزدیست درین مقام فرمودند کہ کاش شش رنگ پنج و یک چهار و یک سیگفت و باین وسیله
نقطه یک اسم و حدت بر زبان میراند و هم درینولا شیخ ابراهیم کہ حراست دار الخلافه آگره و لعهباء و مقرر بود و دیعت حیات سپرد
و شاه قلیخان کہ محرم بحکومت دار الخلافه اختصاص یافت و از وقائع این سال همایون فرستادن بندهاے کاردان صلح اندیش
در رهنمائی حکام دکن چون برهان الملک بمیامن توجهات خاطر مظاهر خاقان ستوده ماثر با یالت احمدنگر و حکومت ملک موروث
مرتفع گردید سزا وار آن بود کہ بیشتر از زمان حقوق و لوازم اطاعت و فرمان بر دارے و مراسم اخلاص خدمتگارے
پرداز دلیکن از باده هوش ربای دولت مستی و خود رای افتاد و سررشته خدمت را بازگشت از روت فرو هشت و حقوق نوا
و مراحم خاقان کثیر الاحسان بر طاق نسیان نهاد لاجرم رسے ممالک آرا خیاں تقاضا فرمود کہ چندے از مخلصان کاردان
نزد او و دیگر حکام دکن فرستاده و بنا و راه اخلاص نیکو بندگی هدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت وا دار بیدار
شده اظهار ندامت و خجالت نماید بر آئینه بعرض قبول مقرون گردد و الا یکے از شاهزادهاے بلند اقبال را با فوج
قاهره بتسخیر ممالک دکن رخصت فرمائیم شیخ ابو الفیض فیضی برادر شیخ ابو الفضل نزد راجه علیخان حاکم خاندیس کہ بر ان
بیاد یسے او قدم همت پیش نهاده بود و سنے الحقیقه کلید قفل آن ملک هست تعین شد و امین الدین نزد برهان الملک
و میر محمد امین رضوے با قافله باشے نزد عادل خان و میر منیر در قطب الملک دستوری یافتند و در آخر بالتماس شیخ ابو الفضل
حکم شد کہ شیخ فیضی براجه علیخان احکام رسانیده و از آنجا باتفاق امین الدین نزد برهان الملک شتابد فرستادن شاهزاده
شاه مراد بحکومت ولایت مالوه چون تسخیر ولایت دکن همواره بر مرات خاطر اقدس کہ نقش پذیر الهامات
غیبی است پرتوے افگنده و از سنوح دیگر مقاصد عالی در حصول این مطلب کہ موقوف بادنے توجهے بود تعویق راه
سے یافت درینولا کہ برهان الملک بحکم اشرف مسند نشین ملک موروثی شد و تجافی چشم داشت سلوک پیش گرفت چنانچه
در داستان پیشین نگارش یافت راے جهان آرا کہ عقده کشاے مقاصد والا است چنین تقاضا فرمود کہ یکے از شاهزادهاے
بلند اقبال را بصوب رخصت فرمایند کہ یک چندے در ولایت مالوه و گجرات بجمع سپاه و تهیه اسباب فتح و فیروزے
پرداخته هرگاه اشارت شود رایات منصور بتسخیر آن ملک معمور برافرازد دلا جرم شاهزاده شاه مراد را کہ واسطه عقد خلافت
بود و فروغ شجاعت در ضاحیه از ناصیه دولتش پرتوے افگنده بمنصب هشت هزارے و علم نقاره و چتر و توغ و تمن توغ
اختصاص بخشیده در ساعت مسعود مختار شرف رخصت ارزانے داشتند و گوشش هوش آن قرة العین خلافت را
بدر نصائح کہ حرز بازوے دولت و بختیاریست گرانبار دانش ساختند و اسمٰعیل قلیخان برالا منصب اتالیقی عز امتیاز
یافت و جگناتهه و راے درگا و شیخ عبد الله خان و صاحب سپوندگ و میرزا خان و غیره مجموع پنجاه و دو منصب دار در خدمت
شاهزاده مقرر شدند و مختار بیگ بخدمت بخشیگرے و خواجه ویسی بدیوانی خلعت امتیاز پوشیدند و قاسم بیگ تبریزے
را کہ مدتها میر عدل عسکر اقبال بود میر عدل شاهزاده فرمودند و حکم شد کہ جاگیر داران صوبه مالوه نیز از کمکیان آن قرة العین
خلافت باشند و بعد از فراغ رخصت شاهزاده موکب گردون شکوه بشکار کنان تا دریاے چناب توجه فرمودند و چند
در ان مدت دو شاه شکار خوش وقت گردیدند روزے در اثناے شکار آهو بره نمودار شد و سگ تازے تعاقب آن کرد اشتند

دغور رکوچ برکوچ بجانب برهان الملک آمد و از کوتل فرداپور گذشته جنگ انداخت راجه علیخان برهان الملک را با امرای برار
مدد تردد اشته خود بمدافعه غنیم قدم همت پیش نهاد و از جانبین رزمهای نمایان بظهور پیوست [illegible] را در اثنای جنگ بندوق بکمال جان
رسید و نقد حیات او به آتش فنا سوخت و دکنیان از ظهور این سانحه غیبی سراسیمه راه گریز پیش گرفتند زمانی نگذشته بود
که اسماعیل را دستگیر ساخته آوردند و بشارت فتح بلند آوازه شد و چون کار دیگر در پیش نبود راجه علیخان جمعی از مردم خود را
به برهان الملک همراه نمود و از آنجا برگردید و با همعنان فتح و فیروزی به احمدنگر در آمده ابواب فتح و کامرانی بر روی روزگار
خود گشوده از وقائع این ایام رسیدن ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران بدرگاه خاقان سپهر احتشام با نفایس امتعه و [illegible]
غریبه برسم ارمغان چون نوبت سلطنت بشاه عباس رسید یادگار سلطان شاملو را که از ریش سفیدان و قدیمیان آن دودمان
بود برسم رسالت بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و سلسله جنبان اخلاص و دوستی موروثی شد و مقارن این حال مظفر حسین میرزای
قندهاری عرضداشتی مصحوب میر ابراهیم بدرگاه سلیمان جاه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود خاقان موفور الاحسان فرستاده
را به انواع نوازش مطمئن خاطر ساخته فرمان استمالت میرزا ارسال فرمود **فیروزی یافتن خان اعظم میرزا
عزیز کوکلتاش و شکست سلطان مظفر گجراتی و جام** چون خان اعظم با ایالت ولایت گجرات فرق عزت
برافراخت جام که عمده زمینداران آن دیار است و پیوسته در کمین فتنه و پرخاش انتظار فرصت داشت درین وقت با سلطان مظفر
را از کنج خمول و گمنامی برآورده در فراهم آوردن جمعی از اوباشان واقعه طلب و تیمار احوال او همت بست و دولتخان پسر
امین خان غوری حاکم ملک سورته و راجه کنکار زمیندار کچ نیز با او موافقت نمودند خان اعظم دست امید بحبل المتین اقبال
زده به اطفای نائره این فتنه و استیصال اهل زوال انطاق همت بست و با آنکه برادران قلیچ خان در بندر سورت
جاگیر داشتند و فرزندان اسماعیل قلیخان از اعاظم قیول داران آن صوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه غنیم متوجه شد و چون [illegible]
رسید فتح خان پسر امین خان مذکور و چندرسین زمیندار هلود و کرن برمال زمیندار مورسی به خان اعظم آمده دیدند و آن
رکن السلطنت نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی برسم منقلا فرستاد و این فوج در مورسی که بیست و
پنج کروهی غنیم بود چنان بازکشیده حرف صلح درمیان آوردند و این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب خلاف شد و قرار
بجنگ داده روی ادبار بعرصه کارزار نهادند خان اعظم ازین ادای ناپسندیده برآشفت و با آنکه بیش از ده [illegible] سوار
همراه نداشت و مخالفان از سی هزار سوار متجاوز بودند کثرت غنیم بنظر همت در نیاورده به ترتیب افواج پرداخت در قول [illegible]
خود را با دو هزار سوار در برابر ایلغار نورنگ خان را با هزار و پانصد سوار و در جرانغار خواجه رفیع با هزار و ششصد سوار و در هراول
سید قاسم بارهه را با هزار و چهارصد سوار مقرر فرمود و در التمش انور پسر خود را با ششصد سوار و خود با جمعی از جوانان چیده
قریب چهارصد سوار طرح شده و گوهر خان را با پانصد سوار طرح فوج برانغار و خرم پسر دیگر را با صد سوار طرح جرانغار قرار
داد و سلطان مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار مآثر خود فرموده با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاد درین وقت
باران عظیم فرو ریخت و دو شبانه روز متصل و امداد بارید غنیم در فضای مرتفع منزل داشت و معسکر اقبال در زمین نشیب
بود از شدت باران رسد غله به اردو و گیاهان بهم کمتر رسید سپاهی از عسرت آذوقه و افراط باران به تنگ آمدند خان اعظم صلاح در
جنگ صف ندیده بجانب نوانگر که [illegible] جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه رسد و هم ننگ تفرقه در هنگامه مخالفان افتد و در
چهار کروهی موضعی بود معمور در آنجا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حبوبات و غیره بدست سپاهی درآمد و غنیم را پای

استقامت

استقامت از جاے رفت و لب بپاسے برسر خانه کوچ رفت و مظفر خان درمیان دو لشکر رود خانه بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها
آراسته روی بعرصه وغا نهادند بهادران جرانغار از هراول گذشته بجانب افغان در آویختند محمد حسین شیخ خوبها تاخت و خواجه رفیع بیگ
همسایه نموده او را حلقه گیر کرده باب تیغ شربت شهادت چشانیدند و پانزده نفر از برادران و خویشان او در راه وفا جان نثار ساختند شیخ کبیر
پسر مکمل خان نیز مردانه نقد هستی سپرد و جوانان خوب طرح راهمت یاوری نکرد اکثرے طرح داده تا پس قول آمدند محمد حسین شیخ که
زخم کارے داشت در شاه راه اخلاص تسلیم شد غنیم از کمال غرور و پندار تعاقب نموده بتاراج بنگاه پرداختند و جوانان التمش
بدولت خان در آویختند و مردانه کارزار کردند و پیش قدمان هراول با مقدمه افغان رزمهاے شایسته ظاهر ساختند و افواج طرفین
با یکدیگر دست و گریبان شده داد شجاعت و جان فشانی دادند و راجپوتان از اسپ فرود آمده و فوطهارا باهم بسته مانند سد سکندر
ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسید و دریموقت بهادران التمش فوج برانغار مخالف را برداشته در هم شکستند و
و خان اعظم با جمعے از جوانان چیده طرح شده انتظار تا بود داشت جلو ریز رسیده غنیم را برداشت هراول با برادر و دو پسر
و جبا پا پانصد راجپوت یکجا افتادند و مظفر و جام در نهایت سراسیمگی و ناامیدی راه گریز پیش گرفتند و دولت خان زخمی
بجوناگره شتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد اگرچه از سرداران لشکر منصور ترددات شایسته بظهور پیوست بهادران
دیگر افواج کارنامهای شجاعت و جان فشانی ظاهر ساختند اما تاختن خان اعظم همان بود و فتح شدن همان از جانب مخالف
دو هزار کس برخاک هلاک افتاد و از اولیای دولت صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند و هفتصد
اسپ افتاد و اما غنیمت نامحصور را از نقد و جنس از توپخانه و فیلان و سائر اسباب حشمت متصرف دولت خواهان درآمد
خان اعظم جشن عالی ترتیب داده در خور ترددات مردم بانعام فیل و اسپ و خلعت و ازدیاد علوفه دستمد اخرج و مراسم بزرگی
و حقوق سردارے ادا فرموده و عرضداشت مشتمل بر عرض لشکر و نوید فتح و ظفر و مجراے خدمت و همراهان بدرگاه عرش اشتباه
ارسال داشت و خاقان پایه شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بقیاس تقدیم رسانیده در ازدیاد مناصب و ارتفاع
مراتب بندهاے شایسته خدمت توجه گماشت و خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزے بتوانگر شتافت و غنیمت فراوان
بدست آورد و سلطان مظفر و جام بشعاب جبال پناه بردند خان اعظم خود در آن حدود توقف نموده نورنگ خان و سید قاسم
را با فوجی بتسخیر جوناگره فرستاد و دریموقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه برآمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول
و امان طلبیدند که برآیند مقارن آن حال مظفر خود را بانهار سانید و متحصنان بخیال دیگر افتادند و خان اعظم از آنجا خاطر
وا پرداخته خود بتسخیر قلعه متوجه شد و مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده برآمد و شهرت چنان داد که بجانب احمدآباد شتافته
خان اعظم خرم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعین فرموده خود بمحاصره قلعه پرداخت درینجا خبر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته
بوطن خود میرود و خان اعظم بقصد او یلغار کرد و از سوانح فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسف حاکم کشمیر سندی داشت
طوطه نام که مدار عمله سرکار او بود جمعی از معاندان ابواب تقریر برو نوشتند و میرزا یوسف خان او را بشکنجه و تعذیب کشید
و چون او فرصت یافت فرار نموده بدرگاه معدلت بارگاه پناه آورده بوسیله بعضی از راه یافتگان بساط قرب بعرض داشت
که در جمع کشمیر توفیر بسیار است و از آنچه بمیرزا یوسف خان از دیوان اعلی تنخواه شده ده پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد
اگر امینی از درگاه مقرر گردد درین کمو اجه سازم لاجرم قاضی علی که بانویسندگی و کاردانی از راستی و بیغرضی بهره وافی داشت
بتنقیح جمع کشمیر رخصت یافت و درین سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات درباخت اگرچه در بخلبندے نظم و نثر لفظ آرایے

دغور در کوچ برکوچ بجانب برهان الملک آمد وازکوتل فردا پور گذشته جنگ انداخت راجه علیخان برهان الملک با امرای بهادر
مددتر داشته خود بمدافعه غنیم قدم همت پیش نهاد واز جانبین رزم‌های نمایان بظهور پیوست تفنگ اندازان وجنگ بندوق بجان عالمیان
رسید وخرمن حیات او به آتش فنا سوخت ودکنیان از ظهور این سانحه غیبی سراسیمه راه گریز پیش گرفتند زمانی که گذشته بود
که اسماعیل را دستگیر ساخته آوردند وبشارت فتح بلند آوازه شد وچون کار دیگر در پیش نبود راجه علیخان جمعی از مردم خود را
به برهان الملک همراه نمود واز آنجا برگردید واو بعنان فتح وفیروزی به احمدنگر درآمده ابواب فتح وکامرانی برروی روزگار
خود کشوده از وقایع این ایام رسیدن ایلچی شاه عباس فرمان روای ایران بدرگاه خاقان سپهر احتشام بالماس ستوده پیمان
وهستی برسم ارمغان چون نوبت سلطنت بشاه عباس رسید یادگار سلطان شاملو را که از ریش سفیدان وقدیمیان آن دودمان
بود برسم رسالت بدرگاه سلاطین پناه فرستاده وسلسله جنبان اخلاص ودوستی موروثی شده ومقارن این حال مظفر حسین میرزای
قندهاری عرضداشتی مصحوب مهتر ابراهیم بدرگاه سلیمان جاه فرستاده اظهار اطاعت وبندگی نمود وخاقان معمور الاحسان فرستاده
را بانواع نوازش مطمئن خاطر ساخته فرمان استمالت بمیرزا ارسال فرمود فیروزی یافتن خان اعظم میرزا
عزیز کوکلتاش وشکست سلطان مظفر گجراتی وجام چون خان اعظم بایالت ولایت گجرات فرق عزت
برافراخت جام که عمده زمینداران آن دیار است وپیوسته در کمین فتنه وپرخاش انتظار فرصت داشت درین وقت با سلطان مظفر
را از کنج خمول وگمنامی برآورده درفراهم آوردن جمعی از اوباشان واقعه طلب وتیار احوال او همت بست ودو لتخان پسر
امین خان غوری حاکم ملک سورته وراجه کنگار زمیندار کچ نیز با او موافقت نمودند خان اعظم دست امید بحبل المتین اقبال
روزافزون زده به اطفای نائره این فتنه واستیصال اهل زوال انطاق همت بست وباآنکه برادران قلیج خان در تیول سورت
جاگیر داشتند وفرزندان اسماعیل قلیخان از عاظم تیول داران آن صوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه غنیم متوجه شد وچون به سرحد کاتور
رسید فتح خان پسر امین خان مذکور وچند رسین زمیندار هلود وکرن پرمال زمیندار موربی خان اعظم را آمده دیدند وآن
رکن السلطنت نورنگ خان وسید قاسم وخواجه سلیمان بخشی را با فوجی برسم منقلا فرستاد واین فوج در موربی که بیست و
پنج کروهی غنیم بود دخانان بازگشته حرف صلح درمیان آوردند واین معنی موجب نخوت واستکبار ارباب خلاف شده وقرار
بجنگ داده روی او بار بعرصه کارزار نهادند خان اعظم ازین ادای ناپسندیده برآشفت وباآنکه بیش از ده سوار
همراه نداشت ومخالفان از سی هزار سوار متجاوز بودند کثرت غنیم بنظر همت درنیاورده به ترتیب افواج پرداخت در قول خرم پسر
خود را با دو هزار سوار در برابر ایلغار نورنگ خان را با هزار وپانصد سوار ودر جرانغار خواجه رفیع با هزار وسیصد سوار ودر هراول
سید قاسم بارهه را با هزار وچهارصد سوار مقرر فرمود ودر التمش انور پسر خود را با ششصد سوار وخود با جمعی از جوانان چیده
قریب چهارصد سوار طرح شده وگوهرخان را با پانصد سوار طرح فوج برانغار وخرم برو سه را با صد سوار طرح جرانغار قرار
داد وسلطان مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار ماثر خود فرمود باگروه انبوه از گجراتیان وراجپوتان قدم جرأت وجسارت پیش نهاد درین وقت
باران عظیم فرو ریخت ودو شبانه روز متصل واحد سه بارید غنیم در فضای مرتفع منزل داشت ومعسکر اقبال در زمین نشیب
بود از شدت باران رسد غله بارد وگیهان بوسی کمتر می‌رسید سپاهی از عسرت آذوقه وافراط باران به تنگ آمدند خان اعظم صلاح در
جنگ صف ندیده بجانب نوانگر که مواطن جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه رسد وهم سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان افتد ودر
چار کروهی موضعی بود معمور در آنجا معسکر اقبال شد وغنیمت فراوان از حبوبات وغیره بدست سپاهی درآمد وغنیم را پای

و آشوب جستیم براه قابو نشسته اند و ممکن که درین زود یهی و بسته بران ملک پا بنهد لاجرم رای صواب مرآت نما که عکس پذیر ملهمات غیبی است
چنان تقاضا فرمود که سپهسالار با فوجی شایسته متوجه آن حدود شود و اگر میرزایان فتنه بار را به او لیای دولت واگذارند بلطف
خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورد و الا بکلید تیغ همت مفتوح سازد و اسامی جمعی از اعیان که بهمراهی خانخانان سپهسالار مقرر
شدند بدین تفصیل است شاه بیگ خان سید بهاء الدین بختیار بیگ ترکمان راول بهیم و لپت پسر رای رایسنگه جانش بهادر سید
راتهور قرا بیگ ترکمان میرزا فریدون برلاس شریف سرمدی میر معصوم بکهری سید درویش قاسم کوکه خواجه حسام الدین حاکم
گله بان نور محمد خواجه خضر عبد الغنی و انع بیگ سال الکنی خاکی بیگ سید مرزا بیگ سالار قلی میرزا محمد سید بنده علی ابراهیم بیگ
مرشد قلی چولک شمشیر عرب محمد زمان باقی چاروامکی عبد اللطیف بهادر بیگ غیب علی کابلی اله بردی الیاس تو پچی محمد قلی تنکدی بردی
فرخ بیگ قل محمد و دیگر بهادران رزم ساز و خواجه مقیم بخدمت بخشیگری آن لشکر سرفرازی یافت و حکم شد که چون سپهسالار
بلوچستان رسد اگر کلانتران آن سرزمین لوازم اطاعت و خدمت بجای آورند همراه گیرد و الا سزای شایسته دهد و از راه سخندانی نزد
حاکم تته کس فرستاده او را نیز طلب نماید اگر خود همراه شود با فوجی بکمک مقرر دارد موجب نجات او خواهد بود و اگر بغدر هاي ناستحسن
دافع الوقت کند درعین مراجعت به تنبیه و تادیب او همت گمارد و شهریار بنده نواز در اول منزل بدیره خانخانان تشریف برده و بدر
نصائح گوش هوش او گرانبار سعادت ساخت و فرق عزت او را به این نوازش از همگنان برافراخت و در خلال این حال
اسماعیل قلیخان از گجرات آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی کرد **وقایع سال سی و ششم از مبدء**
جلوس اشرف روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد و نود و نه هجری نور بخش جهان صورت و معنی به بیت الشرف
حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و ششم از مبدء جلوس اقدس مبارک و میمنت آغاز شد و به آیین اکبری دولتخانه خاص
آیین بستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بمراسم ضیافت و لوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت و بعد از فراغ
جشن نوروزی بباغ میرزا کامران تشریف برده سیر ستوفی فرمودند و درین ایام پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از
فیلان ناجی و نفائس امتعه گجرات بنظر همایون در آمده و نیاز ایایه قبول یافت و زینخان کوکلتاش را بمنصب چهار هزاری و نقاره پایه
عزت بیفراختند و روز شرف ایلچیان حاکم تته با عرضه داشت و پیشکش بدولت باریافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف بتقصیر نموده
بود بعز قبول مقرون گشت و از سوانح این سال طلوع اختر طالع برهان الملک از مشرق ملک دکن و استیلای او بر ولایت احمد نگر
و رسیدن بحکومت موروثی به نیروی اقبال خاقان ستوده خصال چون نقش بند قضا جلوه نهر مراد وی بزبانی مخصوص صاحب همت است
سعی بی هنگام نتیجه نمی بخشد و پیش از آن دست و پا زدن سود ندارد لاجرم برهان الملک بی حصول مقصود مراجعت نموده تا حال
در ولایت مالوه به تیول خود روزگار بسر میبرد درین ولا با راجه علیخان حاکم خاندیس فرمان شد که به معاونت او کمر بسته لوازم
مهربانی و همراهی بجای آورد او نیز باعتضاد اقبال روزافزون قدم همت پیش نهاد و بعادل خان حاکم بیجاپور قرار داد که
چون او برهان الملک بولایت احمد نگر در آید عادل خان فوجی از آن طرف فرستد القصه چون برهان الملک براجه علیخان پیوست
لوازم مردمی و مروت بجای آورده تا بسرحد خود همراهی نموده از موافقت و مرافقت او کار برهان الملک رونق دیگر
یافت و جمال خان پیش از آنکه لشکرها به آن ملک در آید اسماعیل پسر او را بحکومت برداشته بجنگ لشکر بیجاپور شتافته
و آن را شکست داد و چون برهان الملک به ولایت برار رسید و مجد الملک و عظمة الملک و شجاعت خان و صدر خان و اکثری
از امرای برار آمده او را دیدند و بی جنگ و پرخاش بر آن ملک استیلا یافت و جمال خان بعد از شکست بیجاپور در کمال نخوت

کشمیریان به آن محنورست از درگاه والا گریخته بکوهستان کشمیر پناه بردند و بیمن اقبال بیزوال همشیرا آنانکه قدم ضلالت از کمین فتنه
بیرون نه نهند دستگیر شده بیاسا رسیدند و درین وقت قاضی علی بمنصب ناظری بیوتات خلعت امتیاز پوشید اگرچه صادق خان
میر سامان بود و خواجه غیاث بیگ دیوان بیوتات لیکن از کثرت اشتغال و توسعه دولت ادراک نیر درین امر خطیر دخل دادند داز
قاضی زادها ر مشهد است خالے از فضیلت نبود و از نویسندگی و کاردانی نصیبه وافی داشت زبان آور و قوے النفس بود و مبادی
حال یکچندے بحشی شد و مدتے با راجه بر سر دیوان می نشست و آخر با راجه در افتاد و از سبب صرفه گوئی محبوس گشت و تا راجه در
قید حیات بود از حبس بر نیامد و چون راجه را روزگار بسر آمد کوکب طالعش از هبوط سر بر کرد و بخدمت ناظرے بیوتات سربلندے
یافت و از سوانح رفتن راجه مان سنگه بصوب اوڑیسه چون راجه مان سنگ از ضبط بهار و انتظام آن سرکار خاطر وا پرداخت تسخیر
اوڑیسه که در انتهاے بلاد بنگاله واقع است پیش نهاد همت ساخت و از راه بردوان روانه شد و بهادر خان دبا بوسے منگلی و
راے تیر درس با توپخانه پیوستند و از آنکه موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها بمیان آمد در جهان آباد توقف گزید
که بعد از برشکال سعید خان حاکم بنگاله و مخصوص خان برادر او را با دیگر کمکیان و زمینداران آنحدود همراه گرفته روے بمقصد
آورد و قتلوے افغان که اوڑیسه را متصرف داشت به بیت ونج کروهے معسکر اقبال آمده رزم طلب گشت و بهادر کورده
را بجانب راے پور فرستاد و راجه جگت سنگه پسر کلان خود را بمدافعه او تعیین فرمود اگرچه از تیز جلوی و سبکی تورکے لشکر چشم زخم
بفوج جگت سنگه رسید اما بسیارے از اعیان لشکر مخالف مثل عمر خان و میر و پسران همایون قلی بر خاک هلاک افتادند و مهندا
راجه جبین عزیمت غبار آلود تفرقه نساخت و بیشتر از پیشتر بدلیری مردم و اظهار قدرت پرداخت درین وقت بمیامن اقبال بیزوال
قتلو بمرض طبیعی درگذشت و شورش غریبت در افغانان افتاد و خواجه عیسی و دیگر سران افغانان نصیر خان پسر قتلو را بحکومت
برداشته حرف صلح درمیان آوردند و قرار گرفت که خطبه و سکه را بنام حضرت خاقانی آرایش بخشند و جگناته با توابع داخل ممالک
محروسه گردد و لوازم خدمت و دولتخواهی بجاے آورده همواره پیشکش لائق بدرگاه میفرستاده باشد به این شروط خواجه سپهدار و
خواجه سلیمے پسر قتلو را نزد راجه آورد و صد و پنجاه فیل و دیگر نفایس امتعه برسم پیشکش سپردند که روانه درگاه سازند و درین تاریخ میرزا
یوسف خان رخصت کشمیر یافت و زین خان بضبط راجهاے کوهستان که در شمال رویه پنجاب واقع است تعیین شد و رائے رایسنگه
را به بیکانیر که وطن مالوف اوست دستوری دادند و در روز وزن مبارک که جشن پادشاهانه ترتیب یافته بود میر صدر جهان مفتی
که از اجله سادات سند است و میر عبدالحی میر عدل که از جانب پدر ساداتست و از طرف والده بسلسله علیه خواجها منسوب است
بے تکلف و مبالغه پیاله خوردند و در آن وقت این بیت بر زبان الهام بیان گذشت *بیت* در دور پادشاه خطابخش جرم پوش
حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * از سوانح کشته شدن عارف پسر شریف خان او سخت بدخو و ظالم طبیعت بود و کنیزان
خود را بتعذیب تمام نگاه میداشت و به اندک توهمی آزار بسیار میرسانید چندے از کنیزان بقتل او هم‌داستان شده در وقتیکه
مست افتاده بود بزخم کارد و خنجر کارش ساختند و کر تو آل آنها را بقصاص رسانیده و از قضایا سے که درین ایام روے داد آنکه
شهریار معدلت شعار بر حال یعقوب پسر یوسف خان والے کشمیر نظر رحمت انداخته او را با ابا صحو و حسن بیگ کرده نزد
راجه مانسنگه به بنگاله فرستادند که در خور شایستگی آنها منصب و جاگیر مقرر دارد چون قافله بابر پور رسیدند شب در اثنائے
راه غوغا شد که خود ان به اسباب و پرتال دست تاراج دراز ساخته اند درین وقت یعقوب که قدرے نکسر داشت بر سکان
میرفت و ابا حسن بیگ همعنان بود آن آشفته سر نخست شجاعی را بشمشیر زد و بعد از آن بحسن بیگ زخم انداخته و ملازمان

عرصه داشت راجه مانسنگه با پیشکش بدرگاه رسید و مجرای خدمات او شد و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بجگوبت مهار
سربلندی یافت نخست همت بضبط زمین داران سرکش و انتظام سرحدها مصروف داشته از راجه سنگرام و پورنمل گبهوریه
و انت چرو پیشکشهای لائق از زر و نقره و فیلان نامی گرفت و دختران آنها را بفرزندان و برادران خود نسبت کرده
خاطر وا پرداخت متارن آنحال سلطان قلی قلماق و کچکنه بهادر از باغیان بنگاله که در پناه زمین داران بسر می بردند از کمین بر آمده
تاج پور و پرنیه را تاختند و از انجا بدربهنگه روی ادبار نهادند و فرخ پسر خان کلان که جاگیردار دربهنگه بود تاب مقاومت
نیاورده بوتینه آمد و جگت سنگه خلف راجه مانسنگه جمعیت نیک فراهم آورده بدافعه غنیم شتافت و پیش از تلاقی فریقین
مخالفان را پای همت از جای رفت و سراسیمه سوی بوادی فرار نهادند و جگت سنگه تکامشی نموده غنیمت فراوان بتصرف
آورد و راجه مانسنگه خلاصه غنائم را با پنجاه و چهار زنجیر فیل که از زمین داران گرفته بود روانه درگاه سپهر اشتباه نمود
و مورد نوازش و تحسین گردید و در ینولا بعرض مقدس رسید که هندال زمین دار یکلی از بد ذاتی و شوره پشتی جمعی از
ابطال رجال فراهم آورده و خود را سلطان نصیر مخاطب ساخته یکلی را از مردم حسن بیگ شیخ عمری بزور گرفته است
لاجرم حسن بیگ را با بسیاری از ایماقات بدخشان به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودند و تحویلداران کرم و گیر اشتاب
شلاق لبست و رسازدند و در وقتی که سایه رحمت الهی از فراز فیل برزمین افتاد با آنکه سران طبقه راجپوت بسعادت خدمت
حضور سرفرازی داشتند جمعی از اوباشان واقعه طلب قصبه بیرات ناکه کان مس در انجاست غارت کردند و گروهی ریواری
راناخختند و دیاله خویش ناظر دولت در حوالی میرتهه بتاراج بردا خت مجملاً در صوبه میوات جابجا غبار فتنه و آشوب مرتفع شد
وچون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم بضبط آنحدود رخصت یافت و در اندک فرصت بسیاری از اشرار
بسزای کردار ناهنجار خود رسیدند و بیمن معدلت خاقان والاحشمت غبار فتنه و آشوب فرو نشست و از سوانح تربیت فرمودن
عزنین خان جالوری دران زمان که خانخانان از حدود جالور بگذشت او را توفیق همراهی نشد و از کم خردی و خود رائی
بضلالت و جهالت قرار داد تا آنکه خانخانان فوجی بر سر او فرستاد و چون دانست که ستیزه از پیش نمی رود و بعجز خانه خدای
نتیجه بران مترتب نمی شود روی عجز و خجالت بقدسی آستان نهاد و مدتی بخدمت حضور سعادت اندوخت در ینولا خاقان
وافر الاحسان نظر رحمت بحال او انگنده جالور را که وطن مالوف او بود بتیول او مقرر فرمود و چون آثار رشد و
جوهر شجاعت از ناصیه احوال او لمعه ظهور داشت بانواع نوازش و اقسام تربیت مخصوص گردید و از وقائع این ایام انتظام
پایه زین خان کوکلتاش به اتالیقی شاهزاده سلطان پرویز چون والده شاهزاده به آن رکن السلطنه خویشی قریب داشت
حضرت خاقانی به این مناسبت او را به اتالیقی قرة العین خلافت سربلندی بخشید و شاهزاده را بمنزل او فرستادند
که در وامن عزت والده زین خان که انگه آن حضرت است تیمناً و تبرکاً تربیت یابد و از سوانح غرق شدن ایلچی عبد المومن
سلطان پسر عبد الله خان فرمان روای توران بدریای بهت چون ایماقات بدخشان از تظلم و بیداد او بستوه
آمده با خانه کوچ روی امید بدرگاه خلائق پناه نهادند آن جوان شگفته سرگستاخانه مکتوبی نوشته ارسال
داشت که آنها را باز گردانند و دیگر مقدمات لاطائل که نوشتن آن طوسنی دارد قضارا در زمانی که فرستاده از
آب بهت عبور می نمود کشتی او بموج خیز فنا رفت و بر زبانها چنان افتاد که گرداب شارت آنحضرت باشد و درنیست که سزاوار
آن بخوبعد رین ایام جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان لوهر چک و حسین ابویه اراده فتنه و فساد کرده جبلت

داوند وعزیو مبارک باد امشش جهت برخاستند و با سلطے از تصدقات آن حضرت کام بر گرفتند دران روز قاسم خان بحکومت
کابل رخصت یافت و مقارن آن حال عرضه داشت شهباز خان از سواد رسید که جنگ عظیم با افغانان یوسف زئی کرده میرزا که
محکمهٔ آنها بود و در نیمهٔ شب تصرف اولیای دولت درنیامده بود مفتوح ساختیم و بسیاری از مفسدان بقتل رسید و علی محمد الف در راه
اخلاص جان نثار شد و چون از دریای سند عبور موکب اقبال اتفاق افتاد حسن بیگ شیخ عمری از پکلی آمده سعادت کورنش
دریافت و پیشکش که از زمینداران پکلی گرفته بود بنظر اشرف درآورد و در حوالی سرای زین الدین علی و در روز پنجشنبه شکار خوشوقت گردید
و از مقام باباحسن ابدال خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان بکابل رخصت شد و درین حوالی خبر فوت راجه گوپال بهادر که بسرکار
صوبه اجمیر تعیین بود رسید و فتح خان مسند عالی در اوده نقد حیات سپرد و از طایفهٔ فیلبانان بود و در صغر سن بسعادت خدمت
خاقان والاحشمت سرفرازی یافت و چون آثار نیک ذاتی و راستی از ناصیه احوالش ظاهر بود از صدق اخلاص و دوام خدمت
بمرتبه امارت و خطاب مسند عالی فرق عزت برافراخت و از جوهرشناسی خاقان روشن ضمیر مصدر خدمات شایسته گردید
و چون حدود رهتاس مخیم بارگاه جلال شد بشکار قمرغه توجه فرمودند از سوانح دلخراش که درین ایام روی داد افتادن آن
سایهٔ الهیست از فراز فیل روزی که نوبت سواری فیل اول رای بود در جوش دخترش مستی اراده سواری فرمودند و بر پشت
ماده فیل برآمده خواستند بر گردن او نشیند مهنور پای مبارک در کلاوه مضبوط ناساخته بودند که آن فیل بقصد ماده دوید و شهسوار
عرصه همت بر روی زمین افتاد و زمانی دراز از هوش رفت و بحراست ایزد سبحانه که همه وقت حافظ و ناصر برگزیده درین دولت
آسیبی از فیل نرسید و بعد از مدت بخود آمدند غریب آشوبی در مردم افتاد اگرچه در پای تخت شورش کمتر بود ولیکن در
ممالک دور دست اخبار موحش انتشار یافت و بر سکیال انگشته بمنزل تشریف بردند و بصلاح و صواب دید حکما رگ سفید گشودند
و از برآوردن خونهای فاسد آثار صحت از وجنات احوال مترشح شد و مآل ظاهر شد معهذا امواج خیز فتنه متلاطم در آمده و رعایا دست
از ادای خراج باز داشتند و اهل تمرد تباخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون بزودی صحت کامل نصیب شد و آن
شورش فرو نشست و خاک در کاسه واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای چناب عبور موکب گردون شتاب
اتفاق افتاد و فیل سوار دیار و تشریف بردند و امرا که در لاهور بودند بسعادت استقبال شتافته نثارها آوردند و قلیچ خان
و مادهو سنگه و رام داس دولت زمین بوس دریافتند سوانح سال سی و پنجم از ابتدای جلوس
اشرف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول نهصد و نود و هشت هجری که آفتاب جهانتاب ببرج حمل پرتو تربیت
افگند و سال سی و پنجم از جلوس اشرف بمبارکی و فرخندگی آغاز شد و چون ساعت درآمدن شهر نزدیک بود در ظاهر دارالسلطنت
لاهور جشن نوروزی آراستگی یافت و دوم فروردین ماه الهی در ساعت مسعود دارالخلافه بفر و شکوه مقدم گرامی
رونق آسمانی گرفت و دولتخانه را آیین بستند و فرمودند تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم
نثار و پیشکش پرداختند و میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت سجود ناصیه اخلاص نورانی ساخت درین تاریخ خبر رسید
که عبدالمومن سلطان خلف عبدالله خان فرمانروای توران بقصد محمد زمان متوجه بدخشان شد و عباس سلطان و شیرم بی
و سیبی را بطریق منقلا از آب آمویه گذرانید و پیشتر فرستاده و محمد زمان که خود را الفرزندی شاهرخ میرزا اشتهار داده
و بسیاری از بدخشیان برگرد او فراهم آمده بودند پای همت مستحکم داشته با فوج منقلا جنگ صعب نمود و آنها را در هم شکسته
خود را بعبدالمومن رسانید و نزدیک بود که دستگیر سازد و بهزار تردد و شکست و پا زدن خود را بدخشان انداخت و درین تاریخ

تقدیر گردید و از قید حیات نجات یافت و در حوالی کے از ابطال رجال در قرا کین خود را بحد ز ثانی موسوم ساخته چنان وا نمود
که در هنگامے که عبد الله بقتل من رخصت داد خواجه کلان خواجه بطفیل نسبت این دودمان والا رجال من بخشود و عذر و سالی
دیگری را بجای من کشت و بدخشیان که بلاک چنین سردارے بودند از صمیم قلب بتصدیق فرموده اورا السلطنت برگرفتند و بسیاری
از اوباش برگرد او فراهم آمدند و در کوهستان بدخشان غبار شورش برانگیخته کولاب را متصرف آورد و سلطان محمود نوسخه
آراسته بدافعه او شتافت و زخمے رل فرار گرفت و اله وادیه و نورم سبب بقتل رسیدند و ازین جنگ کار او رونق دیگر
یافت و در چشم و دل مردم بهم رسانید و عرضه داشت بپایه سریر سلیمانی نوشته سرهاسے او که ازا بدرگاه فرستاده نوشته بود که چون
بطفیل خواجه کلان خواجه از بیم جان رهائی یافتم بهندوستان آمدم و در لباس اهل تجرد بسجود قدسے آستان ناصیه سعادت
برافروختم و از آنکه بخواجه کلان خواجه عهد کرده بودم که تا او در قید حیات باشد راز خود را آشکارا نسازم بعرض حال جرأت ننمودم
و بزیارت خانه مبارک رفته از آن راه به بدخشان آمدم و اکنون بمیامن اقبال جهانگشا کمر همت بتسخیر ممالک موروثی بسته
برا وزبکان استیلا یافته ام و چون از منتسبان آن آستانم امید که بتوجهات ظاهری و باطنی قوی پشت گردم با آنکه بطلان آن
دعوی محتاج بشاهد و برهان نبود خاقان والا احسان آمد را استمالت و امیدوار ساخته مبلغے از نقد و جنس مرحمت فرمودند و
فرمان شد که چون با عبد الله خان فرمانروای توران عهد و پیمان استحکام یافته کمک فرستاده نشد زنهار که ترک آن ارادهٔ نموده
متوجه درگاه شود که در خور شایستگی و استحقاق بحال او پرداخته خواهد شد درین راو فاضی علی را که مدتها محبوس بود حکم نجات
شد اگرچه مالی از راستی و رشدے نبود اما درشت گوئی و شرارت همواره با راجه تودرمل حریف بحث شده خود را در شکنجه
محنت داشتی و آخر کار از کمال استقلال و بلند اقبال راجه محبوس شد و تا راجه در قید حیات بود خلاصے او امکان نداشت
و مراعات خاطر او بسیار منظور بود ندو چون راجه را عمر بسر آمد حکم بخلاصے او شد و آخر شامت بدنفسے و اظهار کفایت بموقع
نقد حیات باخت مصرع هم در سر آن روی که در سر دارے ✤ از وقائع بلند مرتبه ساختن خانخانان العالی منصب وکالت
چون راجه رخت حیات بربست خاقان روشن ضمیر خانخانان را که از صغر سن در سایه عاطفت آن حضرت تربیت یافته بود
و بفتوحش سعادتمندے و کارآگهی از ناصیه احوالش پیدا توسے انگکند بدین منصب عالے غرا اختصاص بخشیدند و خان اعظم
بایالت گجرات فرق عزت برافراخت و شهاب الدین احمد خان از تغیر او بحکومت مالوه سرافراز شد چون مقام دکه مو عساکر
منصور گردید آن حضرت لشکار خوش وقت بودند قضارا کفتارسے نمودار شد و بقصد او توسن جهان نورد برانگیختند دانیس که
زمین سنگ لاخ و پر نشیب و فراز بود اسپ سکندرسے خورده بسر درآمد و آن سایه رحمت ایزد سبحانه از پشت زین بر روی
زمین افتاد و در خساره مبارک خراشیده و مجروح شد و ازین حادثه بر دلهای مخلصان فدائی زخمهای کاری رسید و بحکم
اشرف حکیم علے بتصدی معالج شد و در اندک فرصتے آن ریشها التیام پذیرفت و جان تازه در قالب روزگار آمد ملک الشعرا
شیخ ابو الفیض فیضے تخلص این چند بیت دران سانحه گفته ابیات دوش از آسمان ضمیر مرا ✤ گره عقد بر جبین افتاد ✤
بخود افتادم از فتادن او ✤ در جهان عقل سهمگین افتاد ✤ حاسلے رفت کز تصور آن ✤ لرزه در چرخ هفتمین افتاد ✤
حاکم اندر رهت مگر از رخش ✤ شاه والا جلال الدین افتاد ✤ آسمان بانگ زد که غصه مخور ✤ نور خورشید بر زمین افتاد ✤
چه زیان نور را ز افتادن ✤ نور را جوهر این چنین افتاد ✤ گفت احسنت نکته گفتی ✤ که دولت نکته آفرین افتاد ✤ عالم افروز
با و آن جوهر ✤ که بخورشید همنشین افتاد ✤ مدت شش روز صاحب فراش بودند و روز هفتم بدیوان خانه برآمده کورنش

سعادت اتفاق افتاد و دران منزل جشن عالی ترتیب فرمود و محمد علی اتالیق ایلچی عبدالله خان اوزبک را که [illegible]
مراسله خان را باتبرکات اجناس از نظر اقدس گذرانید و با نواع مراحم خسروانه سرافرازی یافت و دران مدت که حضرت
کابل بوجود فائض الجود بلاد روی زمین بود همواره بگلگشت باغات و سیر منازل و گلشنها تشریف برده فقرا و مساکین
و سایر متوطنین آن دیار را برشحات سحاب مکرمت سیراب امید میگردانیدند روزی بتماشای اتاق هزاره‌ها بصحرا تشریف
تشریف برده دامن زر و سیم قسمت فرمودند و بعورات آنها از زین مرحمت شد و میرزا سنجر و میرزا باشی و میرزا
تاشادمان هزاره روی امید باستان ملائک مطاف نهاده سعادت زمین بوس دریافتند و روز دیگر از منزل
سیاه سنگ کوچ فرموده بتماشای خواجه حسن نقشبندی که بهترین منازل کابل هست نزول سعادت اتفاق افتاد
و از انجا بگذرگاه که فردوس مکانی بابر بادشاه و میرزا هندال و میرزا حکیم آسوده اند تشریف برده آمرزش
خواستند و بقاسم خان حکم شد که دران گذرگاه باغی که درخور مزار سلاطین باشد اساس نهد مقارن آنحال
هودج عزت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان پایه شناس اول شاهزاده دانیال انگاه شاهزاده
مراد بعد ازان شاهزاده ولی عهد مسندآرای هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم را از پی ایشان خود باستقبال
شتافته شاهد دولت و بزرگی را حسن ادب و فروغی زیب و زینت بخشیدند و درین ایام فرخنده میمون
که روز بازار نشاط و کامروائی بود حق جل و علا شاهزاده ولی عهد را از صبیه خواجه حسن عم زین خان فرزندی خجسته
اختر کرامت فرموده هنگامه نشاط رونق دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت را بسلطان پرویز نامور گردانیدند
امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی بمنتهای عمر طبیعی در دولت جاوید برسد و بابا طالب و مهتر یاری که نزد علی رای
حاکم تبت شتافته بودند ایلچی او را با عرضه داشت و پیشکش همراه آورده بدولت آستان بوس سرافرازی یافتند
ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان چون خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده خصال از گلگشت
کابل واپرداخت و جمیع باغات و عمارات را که در صغر سن در خاطر داشتند سیر مستوفی فرمودند و متوطنان آن دیار را
از رشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند رایت مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قائم خان بحکومت
کابل خلعت امتیاز پوشید دران روز شخصی بفریاد آمد که یکی از اهل اردو بتعدی و ستم صبیه مرا بی آبرو ساخته و شریف
پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم باعث جرات و بی باکی بوده بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید و شریف را
مرگی زده محبوس فرمودند از لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل آمد و خاطر حقیقت مآثر از گذشتن آن شایسته خدمت سخت
گرانی کشید و تاسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف جای آن بود مقارن آنحال خبر فوت راجه بهگونت داس نیز رسید و خلف او
کنور مانسنگه را بخطاب راجگی و منصب پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خانان که بحکم اشرف واقعات بابری را
بی شائبه تکلف و شائستگی لفظ از ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید
و چون موکب جهان کشا بموضع کندرک نزول اقبال فرمود در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افگندند نخچیر بسیار گرد آوردند و شهریار شیرشکار
بیرون قمرغه درآمده صحرا صحرا از غوچ کوهی و آهوی سفید به تیر و بندوق انداختند و در خلال آنحال خواجه شمس الدین محمد خافی
بمنصب دیوانی عز اختصاص یافت و درین ایام نعمت خان کابلی که از معتبران خدمت گذار بود جان بجان آفرین سپرد از سوانح این
[illegible] محمد زمان فرزند بدخشانی تفصیل این اجمال انکه چون عبدالله خان بملک بدخشان استیلا یافت محمد زمان پسر کلان میرزا شاهرخ اسیر پنجه

ومیر فتح الله شیرازی در کشمیر چون بیماری میر باشتداد انجامید در ایام ضعف باستداد کشید ناگزیر در کشمیر گذاشتند و حکیم حسن را
بمداوا و معالجه گماشتند و او هرچند تدبیرات بکار برد سودمند نیفتاد و از آنکه مدت عمر بآخر رسیده بود دوا بر خلاف مدعا اثر میداد
مصرع ع از قضا سرکه انگبین صفرا فزود: روغن بادام خشکی می نمود + تا آنکه بسرنوشت آسمانی مسافر ملک جاودانی شد و جلد
آن چراغ آفرینندهٔ دودمان حکمت بر خاطر حقیقت شناس بندگان حضرت سخت گرانی کرد و بحکم اشرف بر فراز کوه سلیمان که بر تل
روح افزا مدفون گشت از علمای متاخرین مثل میر فتح الله و ملا میرزاجان قدم بعالم وجود ننهاده و مع هذا حدت ذهن
وقوت دراکه میر بمرتبه ملازیا بیشتر داشت در نواحی بولباس میر ابوالقاسم تمکین از سواد آمده جبین اخلاص بر زمین
عبودیت سود و کالو خان افغان را همراه آورد و شیخ اسماعیل که مرشد الوس یوسف زی است بدرگاه آمده درخواست
گناه آن طائفه نمود و درین راه حکیم ابوالفتح بمرض اسهال بر بستر رنجوری افتاد و خاقان کثیر الاحسان دوسه دفعه بپرسش
آن یکتای روزگار تشریف برده دلجوئی فرمودند و چون نواحی پکلی مخیم بارگاه اقبال گردید سلطان حسین خان زمیندار
پکلی الناس ضیافت نمود و حضرت خاقانی منزل او را پایهٔ آسمانی بخشیدند و روز دیگر بجهت اشتداد ضعف
حکیم مقام واقع شد و آن نبض شناس روزگار در آن منزل نقد حیات سپرد و اگرچه ماتم میر فتح الله هنوز تازه بود ماتم
مصیبت حکیم آن جراحت تازه تر ساخت و بی تکلف این غم بران زیادتی میکند حکیم از مصاحبان معنوی حضرت خاقانی بود
و بخوبی فهم و علو فطرت و همت بلند و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت بحکم اشرف آن گنج دانش را در مقام باجه
بخاک سپردند و جهانی ازین غم بسوگواری نشست و ازینجا میرزا یوسف خان را بایالت کشمیر رخصت فرمودند
چون ساحل دریای سند مورد حشم کیهان شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت زمین بوس دریافت

توجه موکب اقبال به سیر کابل

چون ساحل دریای سند مضرب خیام سپهر احتشام گردید از
بزرگان در اتک گذاشته رایات منصور بگلگشت همیشه بهار کابل برافراشتند و در آنروز شهباز خان بسواد رخصت یافت
و سلطان حسین پکلی وال تیوه راه کار فرار نموده بمحال متعلقهٔ خویش شتافت و خاقان گیتی ستان ولایت پکلی را بجاگیر
حسن بیگ شیخ عمری مرحمت فرموده بدانصوب فرستادند که سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد و چون بکرام معسکر
اقبال گردید شاه بیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت کرم الله کنبو از
مالوه رسیده بدولت زمین بوس اختصاص گرفت و چون موسم خزان کابل می گذشت از سفید سنگ برسم ایلغار متوجه
شدند و شاهزاده مراد را با اردو گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشند و در راه حکیم همام
از توران آمده سجود اخلاص بجای آورد و خاقان حقیقت شناس پرسش دلنوازی بسیار فرمودند و بر زبان قضا ترجمان
گذشت که از تو یک برادر رفته و از ما ده بیت از حساب: چو چشم یکتن گم + ز شمار خرد هزاران بیش + از جانب عبدالله خان
احمد علی اتالیق با نفائس آن دیار رخصت شده بود و چون بسرحد کابل رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر آمد و میران
صدر جهان با احمد علی اتالیق متعاقب می آیند و چون دار السلطنه کابل بعز مقدم خاقان سکندر حشم رونق آسمانی یافت
میران صدر جهان نیز بشرف بساط بوسی صندوق عزت برافراختند و حضرت خاقانی به ارک
کابل تشریف بردند و منازل و باغچهای بالای ارک را تماشا فرمودند و شاهزاده مراد با اردو از
عقب آمده بملازمت نمودند و در قلعه سیاه سنگ که دولتخانه برافراشته بودند نزول

علی رای حاکم تبت خرد برخصت یافت وبابا طلب اصفهانی ومهتر یارسی نزد حاکم تبت کلان و درین چند روز مزاج اعتدال
سرشت قدسی از مرکز صحت انحراف نموده بعد از دو فاقه آثار بهبود ظاهر شد وحق جل وعلا صحت عاجل کرامت فرمود مراجعت
موکب خاقان گیتی ستان بصوب هندوستان چون خاطر قدسی مظاهر از گلگشت همیشه بهار
کشمیر واپرداخت رایات سعادت بمستقر اورنگ خلافت برافراخته از راه پگلی توجه فرمودند و در منزل اول ابابا می کشمیری
به دولت کورنش سربلندی یافت ویعقوب که در شعاب جبال مختفی بود و روزگار بصعوبت میگذرانید قول طلبیده خواست
که روی خجالت بآستان قدسی نهد وباز از کوته اندیشی جرات ننموده برادر خود را فرستاد که چون او بعواطف خسروانه استمال
گردد خود نیز بسعادت زمین بوس شتابد که در خلال آن حال بعرض همایون رسید که محب علیخان بیماری صعب دارد
و روز حیاتش بآخر رسیده وقطع امید کرده خاقان قدردان بپرسش آن دیرینه خدمت توجه فرمودند و از آنجا بعیادت
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی تشریف برده پایه عزت او را برافراختند میرزا ابتدای در آمدن کشمیر بر بستر رنجوری
افتاد و رفته رفته بیماری او به امتداد و اشتداد انجامید روز دیگر محب علیخان بقدسی سرای جاوید انتقال نمود و بر خاطر
قدرشناس آن حضرت سخت گران آمد و چون موضع شهاب الدین پور معسکر اقبال گردید قریش سلطان بن عبد الرشید خان
کاشغری بسعادت کورنش سرافراز شد وبعواطف بیکران اختصاص یافت او از سلاطین زادهای کاشغر است
وبعد آن بزرگ میرسد در نوامیان عدانیده سلطان پسر قریش سلطان محمد خان عمش که حکومت آن ملک داشت
آزردگی بهم رسید ونتوانست در آن دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت خانه مبارک متوجه هندوستان شد و با فرزندان
بسجود کعبه مقصود فرق عزت برافراخت ومقارن آن حال گناه یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر باستشفاع میرزا یوسف خان
بخشیده شد و به التماس او پای افراز خاصه را مرحمت فرمودند که دست آویز نجات خود ساخته روی امید بدرگاه والا نهاد و
آن سرگشته وادی ضلالت پای افراز خاصه را بر سینه جبین عبودیت بسجود کریاس فلک اساس روشن گردانید و
ذلات جرائم او بزلال مکرمت خاقان گردون مرتبت شست وشو یافت وچون عزیمت سیر کابل پیش نهاد خاطر
خورشید مظاهر بود از بارهموله زینخان کوکلتاش را پیشتر فرستادند که دریای نیلاب را پل بندد و بارهموله بمنزله دروازه کشمیر
است یکجانب کوه سر بفلک کشیده وطرف دیگر دریای بهت است و درمیان راهیست بغایت تنگ که حکام کشمیر
در آنجا دری نشانیده اند وهمواره جمعی بمحافظت آن مقرر میباشند از سوانح آمدن شاه عارف از دهلی بقدسی
آستان میر خود را از شیخا ونداان میشمرد خالی از حدت فهم وعلو فطرت نبود بریاضات شاقه روزگار بسر برد و امور
غریبه بسیار از و سر زدی جمعی از حسن ظن حمل بر خوارق عادت مینمودند وبرخی به تسخیر جن میدانستند پیش ازین از اکابر
لاهور آزرده خاطر گشته بکشمیر رفته بود وعلیخان حاکم آنجا مقدم میر را گرامی دانسته به اعزاز و احترام پیش آمد و صبیه خود را بمیر
نسبت کرد بدستور در کشمیر بسر می برد تا آنکه بعضی از معاندان حسد پیشه میر را به اندیشه حکومت متهم ساختند وعلیخان را بر آن داشتند
که جمع کثیر بمیر گرویده اند و نسبت بشما عذری در خاطر آورده میر ازین شور و شغب نتوانست در کشمیر بود و سر بصحرای
آوارگی نهاده به تبت شتافت وعلی رای حاکم آنجا همشیره خود را بمیر داد و درینگاه که ایلچیان پادشاهی به تبت
میرفتند حکم شده بود که میر را بدرگاه آورند چون نوید مراحم خاقان روشن ضمیر بمیر رسید بال و پر شوق پرواز گشاده
روی بخدمت بقدسی آستان نهاد و مشمول انواع عاطفت و دلجوئی گردید از سوانح رحلت فرمودن عضد الدوله

ورود موکب کیهان پوی اتفاق افتاد میرزا یوسف خان در انجا مجلس پادشاهانه ترتیب داده بلوازم ضیافت ونثار
وپیشکش پرداخت وبدین خدمت فرق عزت برافراخت واهل شهر از وضیع وشریف بسعادت استقبال شتافته بسجود بندگی
بجای آوردند وخاقان ستوده خصال هر طائفه را بزبان خاص دلجوئی وغریب نوازی فرموده از پهر روز شب در میان
شهر درآمدند در سه کروهی شهر درخت کلانی بنظر درآمد پل تل نام که با وجود زخمی مست تنه وانبوهی شاخ هرگاه برگی از ان
بجنبانیدی تمام شاخ وبرگ درخت بحرکت درآمدی اگرچه ازین جنس درخت بسیار است اما این جنس مخصوص همین درخت است
از لاهور تا دار الملک کشمیر نود وهفت کروه است اگرچه از نشیب وفراز راه وگریوهای دشوار عبور پیاده بصعوبت میسر است
چه جای سوار وچاروا [illegible] باردار اما از بهشتر تا پهیر ولی فی الحقیقت یک باغیست به اقسام ریاحین وگلهای رنگین وچشمهای
شیرین آراسته مدار عمارت آن ملک بر چوب است ومنازل آنرا دو آشیانه وسه آشیانه تا پنج آشیانه میسازند وآنرا باصطلاح
کشمیریان لرهی سه نامند ومقرر است که بر پشت جمیع بامها را شهر لاله چوغاسن میکارند وهر سال در وقت بهار پشت بامها
لاله زار میشود اگرچه کوچه وبازارش خالی از چرکینی نیست ومردمش نیز سخت بدلباس ومتعفن لیکن صحرا وکوه ودشت
نمونه از بهشت برین است شهریار کامگار در ساعت مسعود مختار بر آن گلستان همیشه بهار ورود سعادت فرموده بحکم اشرف
جار زدند که سپاهی در خانه رعیت فرود نیاید ودران روز درویشی را بحضور اشرف آوردند از طائفه ریشی که شکمش دریده بود
ودرود آمش گسیخته وسر آن روده را بحقه چوبین نهاده وحقه را بر شکم بسته وچنان گویند که پیش ازین سی سال غازی خان
والی کشمیر مرشد او را به تهمتی کشت واین درویش از غم پیر خود کارد بر شکم زد مرتبه اول کارگر نیفتاد بار دوم شکاف را کشاده
تر ساخت روده را از میان برید ومع هذا آسیبی باو نرسید ورفته رفته سر روده خشک شد ومقدار یک وجب دست در بیرون
ماند که هرگاه غذا تحلیل یافتی از آن راه بیرون می آمدی وآنرا در حقه نهاده وحقه را بر شکم بسته است اگرچه ظهور این واقعه از
غرائب روزگار است اما از قدرت ایزد تعالی وتقدس چه مستبعد وبدین معنی در روز شهباز خان را از اردوی کلان طلب
فرموده بحکومت سواد وبجور فرستادند میر مراد اسفرائنی [illegible] مقرر شد که او را بسواد رسانیده صادق خان را بدرگاه
آورد وبعد از روزی چند بسیر شهاب الدین پور توجه فرمودند آن سر منزلیست بغایت دلکشا بر ساحل دریای بهت
که از میان کشمیر میگذرد دو غریب درخت سه چنار سال خورده دارد حلقه در آنجا تمام سه برگ در نهایت طراوت وخرمی
ومقارن آن حال اردوی کیهان پوی از عقب رسید شاهزاده مراد وخانخانان وقاسم خان ودیگر بندها بسعادت
زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند درین ایام خاطر قدسی مظاهر را بدریافت ملاقات حضرت مریم مکانی شوق
افزود بدیهه این بیت را گشته عنوان مکتوب اشتیاق ساختند بیت حاجی بسوی کعبه رود از برای حج یا رب بود که
کعبه بیاید بسوی ما. ودرین مدت که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال داشت همواره بسیر وشکار خوشوقت میشدند وهر جا
سرمنزلی وسبزه گاهی بسامع علیه میرسید بتماشای آن توجه میفرمودند وفقرا ومساکین وسائر متوطنین آن دیار از رشحات
سحاب مکرمت خاقان والاحشمت سیراب امید میشدند واز سوانح رحلت فرمودن میرزا سلیمان است چون موکب اقبال
به کشمیر توجه فرمود بجهت کبر سن وتصدیع سفر میرزا را در لاهور گذاشته بودند درینوقت خبر آمد که بجوار رحمت ایزدی پیوست خاقان
ستوده خصال آمرزش او را از درگاه ایزد متعال مسالت نموده بدلجوئی بازماندها پرداخته وچون همواره حکام تبت
ارسال عرائض وپیشکش خود در اندکور مجلس بهشت آئین میگردانیدند بجهت سرفرازی آنها میرزا بیگ باقربان استمالت نزد

واو را براجه تودرمل قرب جوار بهم رسید بمقامات بیم و امید سر گرچه این آرزو ساخت ابا و التماس نمود که اگر راجه تودرمل
دست مرا گرفته بدین سعادت سربلندے بخشد هر آینه بخاطر جمع متوجه درگاه می شوم و نیز در امتثال و اقران موجب
سرفرازی من خواهد بود راجه کلیان داس پسر خود را بجهت دلاسا و مراعات خاطر او فرستاد و راجه روبراه فقت
او روی امید بدرگاه والانهاده سعادت زمین بوس دریافت و چون بعرض رسید که زین خان کوکلتاش سواد و بجور
را چنانچه باید بحیطه ضبط درآورده او را بدرگاه طلب فرمودند و صادق خان بحراست آن ملک رخصت یافت و درین
تاریخ شیخ ابوالفیض فیضی تخلص بخطاب ملک الشعرائی فرق عزت برافراخت آغاز سال سی و چهارم الهی
از مبدا جلوس شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی نهصد و نود و هفت هجری خورشید عالم افروز بخلوت
سرای حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و بدستور هر سال دولتخانه را آئین بسته بزم نشاط آراستند و تا روز شرف هر روز
یکی از امرای عظام مجلس عالی ترتیب فرموده بلوازم نثار و پیشکش سعادت جاوید اندوختی و در آغاز این سال همایون
محب علیخان از رهتاس آمده بسجود کبریاس فلک اساس چهره اخلاص نورانی ساخت و رهتاس براجه بهگونت داس
مرحمت فرموده ملتان را به تیول او مقرر داشتند و درین تاریخ میان تانسین رخت حیات به نزهت سرای جاوید کشید
بجمال احسن صفات او در اوراق سابق انگاشته شده بی اغراق سخن در فن موسیقی و نغمه هندی از اول آفرینش تا حال
مثل او نگذشته و امروز چندین هزار نقش از و بر صفحه روزگار یادگار است نهضت موکب اقبال
بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر چون تعریف و توصیف کشمیر از فرط اشتهار محتاج به اظهار نیست همواره
خاطر قدسی مظاهر که آئینه غیب نماست بسیر آن بهشت روی زمین توجه داشتی و پیوسته همت جهانگشا به تسخیر آن ملک دلپذیر
مصروف و معطوف بودی درینولا که بتائید ایزد متعال شاهد این مراد از نهانخانه تقدیر جلوه گر گردید ذوق تماشای آن گلشن بهشت
بهار از مشرق خاطر فیض آثار سر برزد و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد و قاسم خان
رخصت یافت که با جمعی از سنگتراشان پیشتر شتافته راه ها را هموار سازد و راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیج خان را
بحراست لاهور گذاشتند و چون از آب چناب عبور فرمودند رعایای پرگنه سیالکوٹ از تظلم بیداد الله بردی گماشته صادق خان
که شقدار آنجا بود بفریاد آمدند و تمیز این قضیه بعضدالدوله امیر فتح الله شیرازی و شیخ ابوالفضل و حکیم ابوالفتح و جگناته و میر شریف
آملی و قاضی حسن و نور قلیج و رامداس کچهواهه حواله شد و از بهمبر تا راجوری ده منزل شد و از آنجا شاهزاده ولیعهد را
بجهت آوردن سلطان خسرو و بعضی از پردگیان سرادق عفت به اردوی کلان فرستادند و چون میرزا قباد پسر
میرزا حکیم را القدر تکسری روی داد در همین منزل گذاشته شیخ فیضی را به بیمارداری او مقرر فرمودند و در کوتل تهنه محمد بهیت و جمعی
از اعیان کشمیر بسعادت کورنش سرفرازی یافتند و از کوتل رتن پنجال که با افلاک دعوی همسری می کند گذشته در بیرم کله فرود آمدند
اگرچه تمام راه کشمیر سبزه زار است و غریب سر منزلهای دلگشا و چشمه های گوارا دارد اما درین بیرم کله آبشاری ست که چشم روزگار
مانند آن ندیده از سبزه و سنبل و گلهای الوان چه نویسد میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید و
و چون بکوتل پیر پنجال نزدیک رسید نا برف بارید و اهل سند قدری مضطرب و سراسیمه گردیدند و بدل گرمی خاقان وافر الاحسان
سبک و آسان گذشتند و روز دیگر از کریوه زاری براری که صعب ترین منازل بود عبور فرمودند و [illegible] باران و تنگی باید
چندی از پیاده ها گزند رسید و از آنجا به هیرپور که انتهای کوهستان است و در زمین مسطح واقع است ———

دربار سریر معدلت حاضر ساخته بازپرس فرمودند و در ابتدا انکار نمود و چون مولانا احمد هنوز لبتدر شعورے داشت
قایل خوردن آن داد و بتحقیق پیوست که این جرأت و بیباکے از میرزا فولاد بفعل آمده لاجرم حکم شد که آن سیه اعمال
را بارفیقش بپای فیل بسته در دور شهر بگردانند که باعث عبرت دیگر مردم گردد هر چند مادر میرزا خضوع و خشوع نمود و حضرات
عالیات بجهت خاطر آن بیچاره در خلاصے او هجوم آوردند فائده نکرد و بقصاص رسید و ملا احمد نیز در همان دو سه روز
نقد حیات سپرد آغاز سال سے و سوم الهی از مبداء جلوس روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر
نهصد و نود و شش آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال سی و سوم از جلوس خاقان ستوده
خصال بدولت و اقبال آغاز شد و در عنفوان این سال همایون شاهزاده دانیال را الصبیه سلطان خواجه عقد
ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن عروسے آراستگی یافت و حضرت خاقانی خود باسجا
تشریف برده بزم نشاط ترتیب فرمودند و مقارن این حال شاهزاده شاه مراد از صبیه خان اعظم فرزندے
قدم بعالم وجود نهاد و خاقان والا حشمت آن قرة العین دولت را سلطان رستم نام فرمود از وقائع تعیین فرمودن
صادق خان بضبط بیتراه چون زین خان تنها بخدمت سواد و بجور نمود حکم شد که صادق خان به بیتراه رفته ضبط
آن حدود نماید و شاهم خان جلائر و برهان الملک کنی و خواجه غیبی و حاجی محمد اوستانی و فرخ و سیف الله و
مه کلان بهشتے و احمد قاسم و دیگر بهادران که بطلب از درگاه کومک صادق خان رخصت یافتند و هم درین ایام
شاهباز خان بحکم از بنگاله بدرگاه آمد و رخصت کورنش نیافت و بعد از چندے بالتماس مقربان بساط عزت جبین
اخلاص بسجود قدسے آستان نورانی ساخت و اسماعیل قلی خان که سر تقصیر در زیر بار خجالت داشت قدم خدمت سبقت
نسبت او را یاد فرمود از حجاب بر آوردند و گجرات در جاگیر او مرحمت نموده بدان صوب فرستادند و حکم شد که چون او
بگجرات رسد قلیج خان متوجه درگاه گردد از سوانح استیصال افغانان تاریکی و آواره شدن جلاله توران زمین چون
صادق خان بدان حدود پیوست تهانجات مقرر فرموده راه مداخل و مخارج اهل فساد را استحکام داد و زراعت
آنها که بدرو رسیده بود علف خوار ستوران عساکر اقبال ساخت و نگذاشت که تخم حریف بر زمین افتد و هر قبیله
که اطاعت و خدمت قبول نموده آمده دید بانواع دلجوئی و مکرمت استمالت گردانید و جلاله راهبر ایشان خود اعتنا نماند
و ملا ابراهیم بدراو دستگیر شده و کار بران سیاه بخت بدسرانجام بدشوارے کشید چون دانست که عنقریب گرفتار
خواهد شد بحال تباه آواره دشت ناکامے گردیده بولایت توران شتافت و طایفه آفریدے و ارکزے
یرغمال داده تعهد کوتل خیبر نمودند و بهادران نصرت قرین خاطر از ضبط آن کوهستان وا پرداخته روی خدمت
بدرگاه معلی نهادند و در خلال این حال زین خان کوکه نیز ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخت و افغانان بسیار
علف تیغ انتقام گردیدند و بقیة السیف [illegible] اختیار نموده از بیم جان رستگاری یافتند و چون در آن حدود
[illegible] آصف خان را بدرگاه طلب فرمودند و او بطریق ایلغار متوجه آستانبوس گشته بسعادت کورنش
سربلندے یافت و از وقایع این سال آمدن راجه رودر زمیندار کماؤن بدرگاه گیتی پناه او از راجهای معتبر کوهستان
است اگرچه همواره به ارسال عرائض و پیشکش خود را بدربارگاه خلافت میگذرانید لیکن از وفور جمعیت و
اعتماد کریوه هاے دشوار به دولت آستانبوس نمی شتافت درینولا که متردد [illegible] حاصل پرگنه بریلی شد

نوگرهی ساخت و در موضع فتحپور هنسوه با فوجی از اوباشش بر سر دائرهٔ میر شتافت میر پیشتر خبر یافته قلعهٔ فتحپور را استحکام
داده و بگرد قلعه آمده محاصره نموده و راه بهار را مسدود ساخته آن قصبه را تاراج فرمود نزدیک بآن شد که قلعه را مفتوح سازد
قضا را جاگیرداران آن حدود اطلاع یافته روی همت بدافعهٔ او نهادند و پسر راجه نیز از جونپور روانه شد و در اندک
فرصتی بسیاری از جاگیرداران اطراف و نواحی فراهم آمدند و مردم که برگرد او بودند متفرق شده راه سلامت پیش
گرفتند و دولتخواهان هجوم آورده او را مقید ساخته بمیر مراد سپردند میر او را بدرگاه آورده بزندان مکافات محبوس
گردانید درینولا شادمان هزاره که مابین قندهار و کابل بورت داشت بسجود قدسی آستان چهرهٔ سعادت نورانی
ساخت و خاقان وافر الاحسان پایهٔ قدر او را بحکومت غزنین برافراخت از سوانح تعیین فرمودن زین خان
کوکلتاش بضبط سواد و بجور چون کار بر جلاله تنگ شد از تیراه خود را بکوهستان یوسف زئی انداخت فرمان جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که خواجه شمس الدین را بحراست کابل گذاشته خود را با امرای آن صوب متوجه سواد و بجور شود
و درین ضمن مطمح نظر خاقان ستوده خصال آنکه بمیامن اقبال روز افزون شاید از خجالت گذشته برآید و صادق خان
از درگاه رخصت یافت که در دشت سواد تهانه سازد و اسماعیل قلی خان را حکم شد که در اشتغر تهانه کند و جگناته رائی
بکمک آن لشکر تعیین فرمودند و زین خان روی همت بآن خدمت نهاده نخست بر سر راه بجور و اشتغر و تیراه قلعه
ساخته غله فراوان فراهم آورده و خاطر از آن کار پرداخته بکوهستان شتافت و افغانان کریوه را استحکام داده بجنگ
پیش آمدند و بهادران نصرت قرین کارنامهٔ شجاعت ظاهر ساخته بسیاری را بتیغ همت از هم گذرانیدند و جمعی
آمده دیدند نزدیک بآن رسید که جلاله دستگیر گردد درینوقت اسماعیل قلی خان که سردار لشکر دشت بود از آمدن
صادق خان آزرده شده تهانهٔ اشتغر برفت و بحکم متوجه درگاه شد و جلاله فرصت یافته از آن راه خود را
به تیراه انداخت و اسماعیل قلی خان ازین جهت مورد عتاب و خطاب گردید و آصف خان بجای او رخصت
یافت و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن میرزا فولاد برلاس است بمیمن معدلت خاقان والا حشمت و تفصیل
این اجمال آنکه ملا احمد تتوی که بتحصیل علوم رسمیه و عقاید مذهب امامیه از منفردان روزگار بود بصفت تعصب
میزیست و بخلاف مجتهدان شیعه اصلا تقیه نمیکرد و در مجالس و محافل بغایت دریده دهن و درشت گو بود و میرزا
فولاد برلاس از میرزا دهای جغتای بحسن صورت و سیرت آراستگی داشت و از خانه زادان خوب این دودمان
والا بود هرگاه در محل اتفاق صحبت دست میداد از ملا احمد سخنان بی صرفه سر بر میزد و میرزا فولاد میگفت که آخر
من این رافضی را خواهم کشت تا آنکه روزی در منزل حکیم ابوالفتح میان این دو عزیز سخن بجاهای نازک رسید
و رفته رفته بدرشتی کشید میرزا فولاد که از تیغ زبان او زخمهای ناسور در دل داشت شب پیاده را در لباس چوبداران
پادشاهی بمنزل او فرستاد که بندگان حضرت ترا طلب فرموده اند و خود با یکنفر در پس کوچه بکمین نشست و چون
ملا احمد بآنجا رسید بباد شمشیر گرفته و بیک ضربش از میان ساعد قلم شده و از پشت زین بر روی زمین افتاد
و میرزا فولاد بگمان آنکه کارش ساخته است راه خانه را پیش گرفت و ملا احمد دست خود را بریده بخانهٔ حکیم حسن
که در آن نزدیکی بود رفت ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه شده بتفحص و تجسس شتافت و از قراین دریافت
که این سیه دلی [illegible] از میرزا فولاد بظهور رسیده و روز دیگر صورت حال بمسامع جلال رسید میرزا فولاد را

بجانب کمراج رفت و بعد از چند روز یعقوب و شمس چک باہم عهد و پیمان موکد ساخته هنگامهٔ شورش و فساد گرم ساختند و
در اندک فرصتی باز دوستیها را بر طاق نسیان نهاده باهم در آویختند یعقوب بکوه سلیمان رخت ادبار کشید و شمس چک
به اندرکول قرار گرفت قاسم خان سخت بدافعهٔ یعقوب کمرهمت بست فوجی بر سر او فرستاد و چون دانست کرای او چنانچه
باید کار از پیش نبرد و خود نیز از عقب شتافت و مخالفان جنگ سخت کردند و فتح علی که عمدهٔ لشکر غنیم بود بقتل رسید و
به نیروی اقبال روز افزون فتح شد و یعقوب گریخته باز نزد شمس چک رفت و با یکدیگر اتفاق نموده بحوالی شهر آمدند و در
محکمه خود را مضبوط ساخته همواره بطریق قزاقی فوجی را تاخت و تاراج میفرستادند و بدین وطیره یکچندی گذرانیدند
قاسم خان بدرگاه معلی عرضه داشت نوشته استمداد کمک ظاهری و باطنی نمود خاقان روشن ضمیر میرزا یوسف خان
را به ایالت کشمیر بلند مرتبه گردانیده با جگناتهه و حسن بیگ شیخ عمری و قرابیگ و محمد بهبت و بابا خلیل و ملا بابا لب بسیاری
از جوانان کارطلب بدان صوب رخصت فرموده حکم شد که چون خار بن فتنه کشمیر برکنده شود و میرزا یوسف خان خود را جمع
سازد و قاسم خان را بدرگاه والا فرستد کشمیریان از صیت سطوت افواج قاهره بی دست و دل شده راه فرار پیش
گرفتند یعقوب بجانب کشتوار آواره گردید و شمس چک بکوهستان کمراج و میرزا یوسف خان بدار الملک کشمیر در آمده
قاسم خان را روانهٔ درگاه ساخت و بعد از یکچندی مبارک خان و جلال خان و سید دولت را با فوجی بر سر شمس چک
فرستاد و آن سیاه بخت شبخون آورد و غنیمت فراوان بدست او افتاد هنگام سفیدهٔ صبح بهادران لشکر منصور رنگ کشتی
نموده خود را باو رسانیدند و شلاقی بکار بردند که دیگر گریخت و بتوسط سید بهاء الدین قول گرفته میرزا یوسف خان را آمده
دید و میرزا یوسف خان او را مصحوب سید بهاء الدین بدرگاه خلائق پناه فرستاده استشفاع جرائم او نموده و درین تاریخ
مسعود و زمان محمود حق جل و علا شاهزادهٔ ولی عهد و فرازندهٔ تخت و دیهیم شاه سلیم را از صبیهٔ راجه بهگونت داس گرامی فرزندی
کرامت فرمود و خاقان والا گهر نام آن خجسته اختر سلطان خسرو نهاد و امید که قدوم مبارکش بر پدر بزرگوار و جد جهاندار فرخنده
و میمون باد **برافراختن پایهٔ سعید خان بحکومت بنگاله و دیگر سوانح اقبال** چون بعرض جهان بان
رسید که وزیر خان حاکم بنگاله بمرض طبیعی رحلت نمود سعید خان که حکومت بهار داشت به ایالت بنگاله اختصاص یافت
و راجه مان سنگه را از بکرام طلب فرموده بجراست بهار سرافراز ساختند و پاینده خان مغول در صوبهٔ بهار بود و بجاگیر وا
گهوره گهات خلعت امتیاز پوشید و یوسف خان والی کشمیر را از حبس بر آورده در بهار بجاگیر مرحمت فرمودند و حکمت
که میر مراد سزاول نموده راجه مان سنگه را به بهار رساند و سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر خان را با حشم و خیل
و خدم بدرگاه آورد پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از تنگ ظرفی بجمعیت پدر مغرور شده اراده بیغی
و فساد و تجاهل حق ناشناس رسانیده بود و لیکن چون میر مراد بآن حدود پیوست نتوانست ارادهٔ باطل خود را ظاهر ساخت
و سپاه وزیر خان را با اسباب حشمت و امارت همراه گرفته کام ناکام بموافقت میر متوجه درگاه شد بیگی معتقد شیرگنه
در چهار اهر جا و هرگاه قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد و میر نقش این خواهش از خطوط پیشانی او خوانده
بهر قصبه و بلده که میرسید جاگیر دار آنجا را از حقیقت کار آگاه ساخته بمعاونت او میگذرانید چون بحوالی پتور رسیده بازه
پسر راجه تودرمل همراه سپاهی نمود میر از بیم بد اندیشی او دور دور میگشت خواجه جلیل که وکیل وزیر خان بود از وجدا
شده با جمعی به میر پیوست و آن بد سرشت در خرج کردن خزینهٔ پدر و فراهم آوردن سپاهی سر در جست و توجه بسیار

مقرر دارند و در سر تهانه سیکی از سرداران با جمعیت نیک تعیین نمایند که قافله را از حدود متعلقهٔ خویش بعد رقه شده بگذرانند
و به این ضابطه ابواب امنیت و رفاهیت بیمن معدلت خاقان والاحشمت کشاده خار بن ظلم و بیداد از آن راه برکنده شد
و از سوانح اقبال فرستادن عساکر منصوره به استیصال جلاله و افغانان تاریکی چون بمسامع جلال رسید که راجه مان سنگه
در جمرود توقف نموده تا حال بکوهستان در نیامده و سپاهی که با او همراه است به این دو کار عظیم که هم محافظت ولایت
کابل نماید و هم بکوهستان درآمده تنبیه افغانان تاریکی نماید وفا نمیکند لاجرم عبدالمطلب خان با جنود فیروزی
بدان صوب رخصت یافتند و بیگ نورین خان و شیرویه خان و سلیم خان و محمد حسین شیخ و علی محمد الف و احمد بیگ
کابلی و تاش بیگ خان و محمد قلی بیگ افشار و منظور کوکه و شادی بیگ اوزبک و اسپرنغر سبی حاکم بلخ و بخشی بهادر و حسن علی
عرب و بسیاری از بهادران عرصهٔ شهامت بکمک او نامزد شدند و چون بساحل دریای نیلاب پیوستند زنگی خان و
دیگر افغانان الوسمس نیازی به اولیای دولت درآمدند و آب سند را در گذر جوباره گذشته به بیوری غنی خیل شتافتند
و کلانتران آن گروه آمده دیدند و در همان چند روز جمال خان باریکی از معتمدان جلاله [illegible] در زمرهٔ دولتخواهان داخل
گشت و از راه درهٔ سیندک لشکر را سرکرده به تیراه درآوردند و محصولات افغانان که [illegible] رسیده بود و علف [illegible] توران
شیر چوک از دره [illegible] گذشتند. در وقت نصف النهار که اردو بمنزل فرود می‌آمد جلاله از کمین برآمده تاخت و شیرویه خان
و بیگ نورین خان و سلیم خان که چنداول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند و محمد قلی بیگ افشار و حسن علی عرب خود را
بکمک رسانیده غنیم را منهزم گردانیدند و افغانان ملاعنه سراسیمه رو بگریز نهادند و از راه دیگر باز خود را برار دو زدند و علی محمد
الف و احمد بیگ و شادی بی و موهن داس و دیگر بهادران رزم دوست بمدافعه غنیم پای همت افشرده بسیاری از
مخالفان را علف تیغ بیدریغ ساختند و بقیة السیف بهزار جان کندن خود را بشعاب جبال افگندند و عساکر اقبال
بتعاقب اهل زوال شتافته بنگاه جلاله را تاختند و خانمان او را آتش زدند و اکثری از ملکان آفریدی و اورکزئی
که بمخالفان پیوسته بودند طناب در گردن انداخته آمده دیدند و لشکر فیروزی اثر سالماً و غانماً بتنگش مراجعت نمودند
و قضارا در آن ایام سودای بر دماغ مطلب خان غالب آمده مزاجش از منهج استقامت انحراف نمود و اعیان لشکر
او را بدرگاه خلائق پناه فرستادند و درین ایام میرزا یوسف خان به ایالت فرق فرقت برافراخت و چون هوا بارو
باعتدال آورد یعقوب شوره پشت باغوای کشمیریان فتنه سرشت از کوهستان برآمده در حوالی شهر اعلام شورش
و تشویر مرتفع ساخت و هر چند قاسم خان فوجها بمدافعه او فرستاد کاری از پیش نرفت ناگزیر خود روی همت بدان جانب
نهاد و چون آن سیاه بخت شهر را از حاکم خالی دید از راههای نامتعارف و بیغولهای سخت بجانب شهر شتافت و امرا نیز
خبر یافته بسرعت هر چه تمام خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کمک کشمیریان نتوانستند دست تطاول بر شهر دراز ساخت
لیکن در سه کروهی شهر بکمین فرصت نشستند و پیوسته بین الفریقین زد و خورد می‌شد و اکثر بهادران لشکر منصور
غالب می‌آمدند باآنکه یک دفعه سید عبدالله خان جمعی را سرگروه تاخت و بحسب تقدیر چشم زخم غریب رسید میرزا علی خان
در راه اخلاص جان نثار شد و سری رنگ خویش رای رایسنگه با چهل جوان از راجپوتان جنگ جو مردانه پای همت افشرده
و شمشیرهای نمایان زده خود با اکثری از همراهان نقد حیات سپردند و روز دیگر قاسم خان بشورش درآمده خود بعرصهٔ
مبارزت شتافت و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه انهزام پیش گرفتند و یعقوب خاک ادبار بر فرق روزگار خود

درراه بند سنگ بود که دو سوار پهلوی هم نتواند گذشت وافغانان بر فراز کوهها برآمده تیر و سنگ رستخیز میکردند وبسیاری
ازپس رانده می آمدند وبهادران جان فشان از همه جانب در زد و خورد بودند درین وقت اندک میدانی پیش آمده راجه جلا
کشیده محمد بیگ و نورم کوکه را با جمعی از جوانان چیده بکمک فرستاد و مجاهدان عرصهٔ فیروزی کارنامهٔ شجاعت و جلادت ظاهر
ساخته افغانان را منهزم گردانیدند وبسیاری از مفسدان علف تیغ خون آشام گشتند وعساکر فیروزی مآثر در آغاز شب
به مسجد رسیده و منزل گزیدند وجلاله پاسی از شب گذشته دران نزدیکی فرود آمده و روز دیگر راجه دهونسنگه با سپاه تازه زور پیوست
و متعاقب او زین خان کوکلتاش با افواج منصوره در رسید و تاریکیان سیاه درون به روز ناکامی افتادند میرزا سلیمان بعد
اولیای دولت از راه کرپه به بکرام آمد و ازانجا جگت سنگه و محمد قلی بیگ مان سنگه در پارسی و هلال آغا بچه همراه شده
بدرگاه سلاطین پناه رسانیدند **آمدن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان کثیر الاحسان** چون اوزبکان ببدخشان تسلط
یافتند و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه والاجاه آورد میرزا سلیمان روزی چند در لمغانات کابل بسر برد و باز از میرزا حکیم
کمک گرفته کوهستان بدخشان درآمد و بگیخید دران محکمهای تورانشر وجمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد جنگ
برآمد و با اوزبکیان رزمهای نمایان کرده غنیم را زبون ساخت وعبدالمومن سلطان خبر یافته از بلخ به بدخشان شتافت
وجنگ صعب در پیوست و میرزا سلیمان دو بار غنیم خود را برداشت و نزدیک بود که فتح کند درچنین وقتی قورچی بیگ
حق نشناس که با اوزبکان درآمده بود جمعی را از راه دیگر سرکرده آورد و میرزا را پای همت از جا رفت و ناکام بجانب
کابل روی هزیمت بنهاد و در آب باران به بختیار بیگ پیوست و ازانجا بکابل آمد و راجه مان سنگه لوازم مردمی و مهمانداری
بجای آورد و روانه درگاه ساخت و چون بحوالی دارالسلطنه لاهور رسید خاقان قدردان شاهزاده مراد را باستقبال
فرستاد و راجه تودرمل شاهم خان جلایر و حکیم ابوالفتح و شیخ ابوالفضل و آصف خان و خداوند خان را بهمراهی شاهزاده رخصت
فرمودند و میرزا با عزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و آن حضرت پاس قدر و منزلت میرزا داشته رسوم مروت
و مهمان نوازی بجای آوردند **آغاز سال سی و دوم الهی از مبداء جلوس اشرف** روز شنبه
یازدهم ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج هلال سریر آرای افلاک به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و دوم
از مبداء جلوس خاقان ممالک ستان بخیر و نشاط آغاز شد و تا روز شرف هر روزی یکی از امرای عظام بزم خسروانه
آراسته از نفایس روزگار و نوادر هر دیار برسم نثار و پیشکش گذرانیدند و خاقان وافر الاحسان در ازدیاد مناصب
مراتب مخلصان شایسته خدمت توجه فرمود و درین جشن عالی خانخانان سپه سالار و عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی
از گجرات آمده بسجود کریاس فلک اساس جبین اخلاص نورانی ساختند و میرزا یوسف خان نیز از بهار آمده سعادت
زمین بوس دریافت و در خلال این حال زین خان کوکلتاش بایالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد که او از تیراه
به کابل شتابد و راجه مان سنگه از کابل به تیراه رفته ضبط آن حدود نماید و در عنفوان آن سال همایون شاهزاده مراد
را بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج بستند بجهت سرافرازی خان اعظم و بزرگ داشت این نسبت
[illegible] بمنزل حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد شد و خاقان ستوده خصال به آن مشکوی دولت و اقبال تشریف
برده داد و نشاط بخشیدند چون درینولا معروض بارگاه معدلت گردید که افغانان قطاع الطریق بقوافل و مترددین راه
کابل آسیب و مزاحمت میرسانند بنابران حکم شد که از حدود کابل تا ساحل نیلاب قلعها اساس نهاده تهانجات

بیکران سرافرازی یافته از حوادث روزگار مصئون و محفوظ گردیدند ذکر بعضی از سوانح بطریق اجمال درین هنگام که نوید
فتح کشمیر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم تته سید جلال را که از اعیان آن ملک بود برسم رسالت بدرگاه سپهر
اشتباه فرستاده بوسیله عرض اخلاص و پیشکشهای لائق خود را ندکور مجلس بهشت آئین گردانید نیازمندی او پایه قبول یافت
و همدرین تاریخ راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان پنجاب است بوساطت راجه تودرمل سعادت آستانبوسی دریافت
پیش ازین همواره لوازم اطاعت و فرمان پذیری بجای آوردی و چون رایات اقبال سایه معدلت بحدود پنجاب افگند از
کوتاه اندیشی و توهمات بیجا در مقام ضلالت و جهالت استاده سررشته خدمت از دست داد لاجرم حسن بیگ شیخ عمری
و حاجی سوندک و قنبری اوزبک و قرابیگ ترکمان و ناظر دولت بتنبیه و تادیب او رخصت یافتند و راجه تودرمل مکتوبی
باو نوشت که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره متوجه درگاه گردد هر آینه استشفاع جرائم او نموده خواهد شد و چون جنود
فیروزی به قصبه پتهان رسید باسو از کوهستان برآمده متوجه درگاه شد بمرافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از
سوانح تعیین فرمودن زین خان کوکلتاش به تنبیه و تادیب افغانان تاریکی چون بعرض رسید که احشام ممند و غوریه
خیل که قریب ده هزار خانه در پشاور توطن دارند بجلا تاریکی از ملاحظه که زبردست است گردیده اند و آن مفسد را پیر و مرشد
خود دانسته ابواب فتنه و فساد مفتوح در راه مداخل و مخارج مسدود ساخته اند و سید حامد بخاری که جاگیردار پشاور بود
باندک مایه مردم بدفع آنها شتافته دست تورک جنگ کرده خود با چهل کس از خویش و پیوند بقتل رسید لاجرم بخشی الملکی
شیخ بخاری و شاه قلیخان محرم و تاش بیگ خان و دیگر منصب داران بسرداری زین خان تعیین شدند و فرمان
جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که مادهوسنگه با مردم راجه بهگونت داس خود را به آن حدود رساند و اگر حاجت افتد
راجه مانسنگه با مردم کابل بکمک بشتابد و در خلال اینحال میرزا سلیمان از بدخشان بکابل آمد و راجه مانسنگه خواجه شمس الدین
خوافی را بحراست کابل گذاشته خود بدرقه میرزا شد و چون به پیش بلاغ رسید بیماری صعب او را دست داد و دوران
حدود توقف نمود و افغانان از کشتن سید حامد و توقف راجه مان سنگه مغرور گشته سر بشورش و فساد برداشتند و ارباب
بتیراه رفته کوتل خیبر را سنگ چین ساختند و راه آمد شد مسدود گردید و مدت یکماه و نیم راجه بر بستر ضعف افتاده بود
و چون صحت کامل یافت استیصال آن گروه انبوه پیش نهاد همت ساخته شریف آسطی و جالش بهادر و اتالیق و
خواجگی محمد حسین و غازی خان قزوینی و همت سنگه پسر خود را در خدمت میرزا گذاشت و تخته بیگ و محمد قلی و مبارک خان
لوحانی و نورم کوکه و وسلی بیگ ذو القدر و جگت سنگه پسر کلان خود را همراه گرفته از راه ناردان متوجه تیراه شد و رینوفت
سکت سنگه پسر راجه مان سنگه و ما ن سنگه درباری و زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند بکرام رسیده بودند و با تتو
با مردم راجه بهگونت داس تا اتک آمده بودند راجه از پیش بلاغ شبگیر کرده صبحدم بکوتل جهار جو پیوست و چون دران
کریوه برف بسیار بود و در راه صعوبت تمام داشت بسختی و دشواری گذشتند و روز دیگر محمد قلی با جمعی از جوانان کار طلب
الوس آفریدی را تاخت و غنیمت فراوان بدست افتاد و از آنجا بر سر طائفه غوریه خیل رفتند و آنها بعجز و زاری پیش
آمده از آسیب تاخت و تاراج محفوظ ماندند و چون لشکر به تنگناهای کوه رسید جلاله با گروه انبوه از عقب به احمال و اثقال
دست انداز نمود و تخته بیگ که چنداول بود ترددات شایسته ظاهر ساخت و راجه خبر یافته عنان باز کشید و جگت سنگه
را بکمک فوج چنداول فرستاده راه علی مسجد پیش گرفت و افغانان باز از اطراف هجوم آوردند و جنگ سخت در پیوست

علم اولیهای دولت و زید و کشمیریان خاک نهزیمت بر فرق همت خود بیخته سر آسیمه روی بوادی فرار نهادند و بهادران فوج
هراول تگاپوی نموده بران طرف کوتل منزل گزیدند و قاسم خان خود بجهت احتیاط بر فراز کوتل توقف فرمود و روز دیگر
یادگار حسین و حاجی محمد تیرشیری و سلیم را با چندی بیشتر بسرینگر که دار الملک کشمیر است فرستاد که خطبه بنام نامی القاب
گرامی خاقان گیتی ستان رونق بخشیده اهل شهر را از آسیب دست انداز اوباشان محافظت نمایند و بیست و سوم آبان
ماه الهی قاسم خان با دیگر امرا بشهر در آمده ابواب معدلت بر روی متوطنان آن دیار مفتوح ساخت و اکنون مجملی از ماجرای
یعقوب و شبخون آوردن او نگاشتهٔ کلک بیان میگردد چون عساکر منصوره بدار الملک کشمیر در آمد بسیاری از اوباشان که
روی بودن شهر نداشتند نزد یعقوب رفته او را از کشتوار بیاوردند و در حیدر کوش که هفت کروهی سع برارهٔ است هجوم
مفسدان شد و قاسم خان فوجی بسرداری شیخ دولت بتقابل او فرستاد و آن بدسرشت قدرت جنگ صف در خود ندیده
بقصد شبخون پرداخت و بعضی از ارباب فساد او بایران راه داشتند که جمعی از پیادها را در برابر این فوج گذاشته خود با [illegible]
مردم بر سر قاسم خان و دیگر امرا که در شهر غافل نشسته اند شبخون باید برد و بدین عزیمت باطل در دل شب که سیاه تر از باطن
مخالفان بود بشهر پیوست و غریب شورشی پدید آمد و قاسم خان با دیگر بهادران رزم جوی قدم همت برجا داشته
کارنامهٔ شجاعت و تهور ظاهر ساخت و چون کشمیریان از اطراف هجوم آوردند هر کس هر جا که بود بمدافعهٔ غنیم خود پرداخت میر عبد الرزاق
معموری با جمعی از یکجانب در زد و خورد بودند و میرزا علی اکبرشاهی با چندی جای دیگر پای تهور افشرده ترددات شایسته
نمود و ایوب بیگ و صالح بیگ و مومن بیگ با دیگر احدیان خوب ایستاده بسیاری از ارباب فساد را به تیغ بیدریغ برخاک
هلاک انداختند صالح بیگ که از یکههای بادشاهی جوان نامی بود دران آشوبگاه شربت خوشگوار شهادت چشید چون در [illegible]
محمد خان پسر فتح خان با جمعی دمامه نواخته ازان طرف آب آمد و از طرف دیگر خنجری و سادات اسکو نقاره زده رسیدند
و کشمیریان در شهر آتش انداخته بودند در پرتو شعاع آن بسیاری از غنیم هدف تیر بلا گردیدند و آخرهای شب بفروغ اقبال خاقان
ستوده خصال کوکب فتح و فیروزی طلوع کرد و مخالفان سیاه باطن با دل پرتش روی ادبار بوادی فرار نهادند و در آغاز
دمیدن صبح میرزا علی اکبرشاهی و کوجرخان و محمد خان با جمعی بتعاقب شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند
و آن بدسرشت بحال زشت نیم جانی بدر برده و بعد از مدتی کشمیریان که سرشت آنها بفتنه و فساد مجبول است او را از شعاب
جبال بعهد و پیمان طلبداشته غبار شورش برانگیختند قاسم خان خواست که خود در شهر بوده جمعی را بمدافعهٔ او تعیین نماید
چون مردم از محنت دایمی و افراط سرما به تنگ آمده بودند هیچکس کشاده پیشانی تعهد این خدمت ننمود لاجرم فتح خان را
با جمعی بمحافظت شهر گذاشته خود متوجه باستیصال او شد و در راه شنید که یعقوب بقصد شبخون روانهٔ شهر است ناگزیر
بر جناح استعجال عطف عنان نموده میرزا علی بیگ را با فوجی بدانجانب فرستاد و در پنج کروهی شهر خبر تحقیق رسید که او در
کوه الر که چهار کروه مسافت است بکمین فتنه نشسته روز دیگر بدان صوب شتافت و قراولان با یکدیگر در آویخته غالب آمدند و
آن بخت برگشته یارای جنگ صف در خود نیافته شبخون آورد و بتایید آسمانی در بنگاه کشمیریان آتش افتاد و [illegible]
لشکر منصور آنها را نشانهٔ تیر بلا ساختند و بدین شکست سنگ تفرقه در هنگامهٔ باطل ستیزان افتاد یوسف کشمیری که خطاب
خانخانانی داشت و محمد بت با اکثری از اعیان جدا شدند و یعقوب با معدودی بجانب کشتوار رخت ادبار کشیده [illegible]
بوساطت میرزا علی و خنجری آمده قاسم خان را دیدند و برفاقت خنجری روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهادند و نوازش

افتاد شیخ یعقوب را که از آشنایان او دستگیر ساخته بود برداشت و جی تواسجه را کشمیریان گرفته نزد شمس چک بردند و او مردم
بجا آورده بشهر فرستاد که محافظت احوال او نمایند و مجملی ازین ماجرا آنکه چون یعقوب را از گرفتن شمس چک نخوت و استکبار افزود
و ترک مدارا و حسن معاش نموده بخود رائی و تباه کاری افتاد ابابای برادر شمس چک و ابابای پسر ابدال چک و نورنگ خان
و ظفر خان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان که از تربیت کردهای او بودند با جمع کثیر بیشتر بر سر راه فرستاد که
گریوها را استحکام بخشند و خود در شهر بفراهم آوردن سپاهی و سامان اسباب نبرد پرداخت و نامبردها پیش آمده راه مداخل
و مخارج را مضبوط ساختند درین وقت حسن پسر حیدر چک که به آرزوی حکومت کشمیر در سلک دولتخواهان انتظام داشت
خبر آمدن پدر خود شنیده بر سر راه انتظار نشسته بود راکثرے از آن مردم را بفریب و فسون با خویشتن متفق ساخته
قرار دادند که اگر حیدر چک با ما عهد کند او را بسرداری برداشته همه یکدل و یکجهت همراهی اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت خاقانی
خوانده عساکر منصوره را بملایمت و پیشکش برگردانیم چون یعقوب بقصد جنگ از شهر برآمده به هیره پور رسید از خبر شور
کشمیریان و قرار داد ایشان سراسیمه و متلاشی گردید و بودن خود را دران میان صلاح ندیده چاره کار منحصر دران
دانست که شمس چک را که مدعی سلطنت است با محمد بهت از قید برآورده مطلق العنان سازد تا آنها با یکدیگر در فتنه
و خود بجانب کشتوار رفته روزے چند از آسیب حوادث سلامت ماند به این عزیمت راه کشتوار پیش گرفت و در
اثنای راه اظهار اخلاص ساخت و چون نوشته حسن چک و کشمیریان بحیدر چک رسید در جواب نوشت که امرای پادشاهی
مراحشم بندنگاه سپرده اند و آمدن من از محالات است کشمیریان از جانب او نا امید شده حسن پسر او را به ایالت برگرفتند
و در هیره پور بجمع سپاه و ترتیب لوازم جنگ پرداختند درین اثنا شمس چک از قید یعقوب نجات یافته به آن جماعه پیوست
و کشمیریان دست از حسن چک باز داشته شمس چک را بحکومت برداشتند و بیشتر از خود فوجی را بتقابل عساکر اقبال روان ساختند و آنها
با شیخ یعقوب و سیح جنگ کرده غالب آمدند بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی سخن چون گریوه اکرم بال معسکر اقبال گردید
خبر حادثه سیح و شیخ یعقوب بما رسید بعضے از کوته همتان بران شدند که عطف عنان باید نمود و جمعے صلاح دران دیدند
که همین جا توقف فرمود و حرف صلح در میان آورند قاسم خان با چندے از قوی همتان ناموس دوست عزیمت رفتن
پیش نهاد غیرت ساخته بدلدهی مردم پرداخت مقارن این حال وکلای شمس چک آمده در عجز و ملایمت زدند که بدستور
سابق ارکان صلح استحکام یابد و قاسم خان راضی نشد و از افسون کشمیریان دامن عزیمت غبار آلود تفرقه نساخت و آنها را
ناکام بازگردانید و لشکرے درست و همت عقده کشا افواج ترتیب داده از گریوه هستی ونج گذشت و کشمیریان نیز عساکر
نکبت مآثر آراسته در برابر آمدند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان از فراز کوه ها هجوم آورده به تیر و سنگ و
بندوق جمع کثیر را منزلزل ساختند و از شدت غنیم و تنگی جاها دران فوج هراول عنان تافته بجرانغار پیوستند و قاسم خان از
مشاهده این حال برآشفته خود قدم همت پیش نهاد و میر عبد الرزاق معمورے و شریف سرمدی و جلال الدین مسعود و خنجر بیگ
و حاجی محمد تبریزے و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد و محمد چک که از دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و لاکها نام راجپوتے که دفعه
او شتافت و هر دو باهم در آویخته از بالای کوتل بزیر افتادند و غریو از نظارگیان برآمد درینوقت ظفر خان که عمده لشکر
مخالف و سردار فوج برانغار بود به تیر بندوق برخاک افتاد و آن فوج ویران شده روی بازپس کرد و هنوز کار بدیگر افواج
نرسیده بود که اقبال روزافزون بجلوه گرے درآمد و سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخت و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم

التماس خاطر حق اندیش تنها امید که همواره بارسال شرائف صحائف محبت وجلائل رسائل مودت تحریک سلاسل خلت [illegible]
وتاسیس مبانی اختصاص نماید نامه بر حرف اختصاص تمام کرده شد والسلام والاکرام **تعیین یافتن افواج قاهره**
به تسخیر ملک کشمیر چون یوسف خان والی کشمیر بر هنمونی کواکب اقبال روی خدمت بدرگاه سپهر مثال
نهاد ویعقوب بجای پدر بر مسند حکومت نشست وارکان عهد وپیمان که بچندین شروط استحکام یافته بود
وره شکست وبخودرائی وسبک اعتدالی روزگار بسر برده ابواب تظلم وبیداد بر چهره حال رعایا وزیردستان گشود
ودو [illegible] اسماعیل مخاطب ساخته بترویج مذهب اثنا عشر وتشنیع اهل سنت وجماعت همت بست اگرچه سپاهی
آن ملک اکثر شیعه اند اما سوداگران ورعیت واهل حرفه تمام از اهل سنت وجماعت اند وپیوسته این فرقه با هم
منازعت ومخاصمت دارند ونهایت تعصب وخشونت با یکدیگر ظاهر میسازند چون یعقوب علانیه بآن جانب
گروید وجمعی از تبرائیان فراهم آورده در آزار این طائفه کوشید رعایا وزیردستان روی دل ازو گردانیدند
وخاطر ها تنفر جست وشورش غریب در آن ملک افتاد وشمس چک بهوای سلطنت ازو جدا شده اعلام فتنه وآشوب
مرتفع ساخت وجمعی برگرد او فراهم آمدند واز جانبین افواج آراسته روی بعرصه مبارزت نهادند در نخست [illegible]
عساکر اقبال بلندی گرفت ویعقوب صلاح وقت در آشتی دانسته صورت کامراجی [illegible] شمس چک واگذاشت وبعد از اندک
مدتی اورا غافل یافته لشکر بر سر او کشید وبحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید وچون عساکر اقبال از آب چناب
عبور فرمود ونوشتهای اعیان کشمیر متواتر رسید واولیای دولت افواج ترتیب داده باعزم درست وهمت عقده گشا
کوچ بر کوچ متوجه مقصد شدند وچون بگریوه بهنبر رسیدند سلیم زمیندار آنجا از بیدولتی خود را بکناری کشید قاسم خان
اهول برادرزاده او را بجای او نصب کرد وبعد از روزی چند سلیم نیز آمده دید بهرام نایک واسماعیل نایک را که اهیان
کشمیر که از قدیم بند وبست راه بعهده آنها متعلق است خود را بقاسم خان رسانید نوید فتح وفیروزی بلند آوازه ساختند
وحقیقت کشمیر چنان وانمودند که یعقوب از کشمیر برآمده بشعاب جبال وپیچولهای دشوار پناه برده واعیان کشمیر
منتظر وصول عساکر اقبال اند واز اینجا راه دو میشود یکی کنزبل ودیگری بیرپنجال اگرچه این نزدیک تر است اما
کنزبل بیشتر است ومحافظ هر دو راه نائیم بهر طرف که صلاح باشد راه بری کنیم بعد از گفت وشنود راه کنزبل قرار یافت
وچون از صعوبت راه ودشواری گریوه ها لشکر فیروزی اثر بسرعت قطع مسافت نمی یارست نمود شیخ یعقوب وجمعی
تواجی باشی وسلیم را با جمعی از بندهای [illegible] بیشتر فرستادند که نوید معدلت خاقان ممالک ستان بگوش منتظران
رسانیده شهر را از آسیب تظلم وبیداد اوباشان محافظت نمایند چون عساکر منصوره بگریوه کنزبل برآمد برف وباران
وتگرگ فرو ریخت وغریب شورشی برخاست در اینجا کولابیست که تال بریان نامند ونزدیک آن سه دلوار از
بعرض چهار درع وارتفاع دو درع وحکمای سابق طلسمی ساخته اند که هرگاه لشکر بدانجا رسد از آواز کوس وکرنا
وغوغای مردم برف وباران عظیم فرو بارد مجملا مردم از شدت سرما وصعوبت راه محنت بسیار کشیدند وجاندار بسیار
ضائع شدند در نوبت سبقت جمعی از بندهای [illegible] که با شیخ تواجی پیشتر شتافته بودند زخمی برگشتند وچنان نمودند که محمد بود
دلاور خان وبهادر خان با جمعی از کشمیریان سر راه دو لشکر ایشان گرفته بجنگ پیش آمدند وشیخ یعقوب دو زخم کاری
رسید وبکی میکیه دوازده زخم رسید . . . . . بدیگر گشته شدند واز شورش برف وباران سنگ تفرقه در جمعیت [illegible]

بآن حدود تشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد تا بمشافهه بی وساطت قاصد
و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم تر ساخته بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است از شرح
خداشناسی و حق پرستی که لقدر استعداد فائض فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور مجلس انس سازد و از لطایف حقایق
الهی و شرایف دقایق آگاهی که بر خاطر آن ابهت دستگاه پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید خلاصه زندگانی و زبده کامرانی
صحبت اشباح انسانی و مؤانست اجسام روحانیت فکیف که این معنی در میان دو برگزیده خدا و دو نظر کرده بارگاه کبریا
متحقق شود دیر آشنا استغنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود در آن زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید
چون همت منظور آن الهی و سرافراز کردگان خدائی بر تحصیل رضای حق تعالی است نه استحصال نام و تسلط بر افراد انام
بنابراین مرکوز خاطر حق جو آن است و امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در سلکی که حق شناسی حق طلبی پیشتر باشد
آن دیگر استرضای خاطر او را لازم داند و در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یگانگی و
اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکارا شده است درباره امداد و کمک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود
از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معذرتی که درباب قضیه فرزند شاهرخ میرزا رقم زده قلم محبت نگار شده بود مستحسن
خاطر انصاف گزین افتاد در الحق که مشار الیه بواسطه خرد سالی و خودپسندی از یاد مصاحبی چند بین امور نالائق
گردید که سرکرده از آنها بانفراد و مستدعی آن بود که کار او به این حد برسد چه اولا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از
لوازم اطاعت و مراسم عبودیت تا بسیاری تساهل نمود ثانیا با آن عظمت دستگاه چنانچه باید آشنائی نکرد ثالثا بجد بزرگوار
خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود بتنبیهی که نسبت با او واقع شد از قسم الفای ربانی
و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار شد التجا بعروه وثقای عاطفت ما نموده غیر از آنکه تفقدات غیر متناهی
بجنسیم امری دیگر محظور نمیگردد و مامول از مراسم مودت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند
و بجهه تشیید مبانی و استحکام قواعد مودت افاضت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کارآگاه حکیم همام که
مجلس آرا است گفتار او خریده درست کردار است و از ابتدای سلطنت ملازم بساط مقرب بوده دوری او را بهیچ وجه تجویز
نکرده بودیم بر سم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطه بموقف عرض
میرساند اگر در مجلس شریف ایشان نیز همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بی واسطه خواهد بود و جهه پرسش واقعه
غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار
واجله اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم و لیواسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاد در بنولا برفاقت مشار الیه
فرستادیم و آنچه از تحف و هدایا بتحویل عمده الخواص محمد مصطفی سوجب التفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای
غرامی نهاد و اتحاد عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرمانه طلبیدن
و فرستادن کبوتران پری پرواز و حبیب مشتقیان طائر ذی بال شوق در انتعاش و اهتزاز آمد و استشمام شمایم یکجهتی
و وداد نمود اگر چه توجه باین مشتی پرنده را در نظر او ادنی از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر ثانی چه چرخ و بازی را بادار
نسبت شوق و مناسبت ذوق ارباب وجد شده و موجب توجه بمبداء انگیز و اگر نه حضرت واجب تعالی سیر الضمائر
ضمائر آگاه است که اشتغال صوری احیانا با امثال این امور برحال توجه بمبدا اهل الله بیش نیست و بر مجرد بال [illegible]

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین
و مسالک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک و الدین توأمان ارتقای مدارج سلطنت همایون و استعلای
اعلام دولت روز افزون کمال دین دارے مارا وسیلهٔ قاطع و حجت ساطع است الله تعالی همگنان را در ضیاء
خود راسخ دم و ثابت قدم داراد و چون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدر نشینان ارائک علا اند آنست که کافه
خلائق و جمهور برایا که ودائع بدائع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادات الهی و مراسم معاش
خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین در تمشیت و انتظام و انتظام این ممالک وسیعه فسیحه که مقر چندین سلاطین عالی‌قدر و
حکام والا اقتدار بوده سعی میمون و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی است از سر انجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد اکنه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام حوافر خیول سلاطین
کشورگشا و لمعات سیوف خواقین فرمانروا پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شد و کنایس
و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب اتقیا گردانید المنة لله تعالی و تقدس آنچنان که
دل میخواست انتظام و التیام یافت و حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و گردنکشان از جنود هنود
و غیرهم حلقهٔ اطاعت بگوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد
و ما نیز بمصداق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رأفت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت
مبذول داشته حدائق آمانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان
تازه و سرسبز میداریم و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود ببدرقهٔ عنایت الهی
و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر بشور انگیزے برآورده اند و دست تعدی بر زائران حرمین
شریفین زادهما الله شرفاً دراز کرده و جمیع انبوه گشته سنگ راه زائر و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن
راه را از خار و خس پاک سازد و لیکن چون شنیده میشود که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بے اخلاصی
شده از عروه وثقی حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بوده عدول نموده بعضے بے اندامیها کرده اند
در خاطر حق شناس میگذشت که یکے از فرزندان کامگار نامدار را که بارقهٔ سعادت از ناصیه حال ایشان روشن و
لائح است و رشد از ناصیه طالع اقبال ایشان هویدا و مبرهن است بدانجانب تعیین فرمائیم و تا خاطر از معاضدت آنها
جمع نشود بامرے دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جدید بدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر
بر ضعف صورے والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند
بمحض انتساب نبوت بخاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص
درینوقت که مسموع میشود که فرمان روای ایران کاردانان آن ملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه
کرده است بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود و نتایج
خیال میرسد که چون رابطهٔ محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قدیم الایام است و تجدید از فرستادن
مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت پناه میر قریش ضوابط مودت و قواعد اتحاد استحکام گرفته است و دران زمان
که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده

فرستاده شود و قرعه این خدمت بنام حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح که از مقربان بارگاه خلافت و مجلسیان انجمن سلطنت بود افتاد
خواجه محمد صالح برادر آصف خان تحویلدار سرکار خاصه سوغات مقرر شد و میر صدر جهان مفتی را که از اجله سادات هندوستان به کتابت
فضائل و کمالات ظاهری و باطنی آراستگی داشت بجهت پرسش واقعه ناگزیر سکندر خان همراه ساختند و سواد مکتوب
خاقان گیتی ستان که از نتائج طبع وقاد علامی شیخ ابو الفضل است بجنس درین اقبال نامه جهانگیری ثبت نموده مکتوب
احتشام گلدسته بهارستان یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان دوربینی و فرزانگی که آراسته [illegible] بوستان
سرای آشنائی و نگاشته نقش ایوان نگارخانه دل افروزی و دلگشائی والا دودمان نخبه خاندان گوهر افزای افسر
و اورنگ پرده کشای چهره دانش و فرهنگ صدرنشین ایوان شهریاری چابک خرام پیشگاه سپهداری سپه سالار
نبردگاه دلاوری و دلیری شهسوار جولانگاه شیر مردی و شیری خدیو کامگار کشور داد گستری فر آئین نامدار جهان
دانش سروری فروزنده چراغ خانی فرازنده چتر کیانی بود در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی
در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهان تاب که سلطان چاربالش ایام و قهرمان [illegible]
عناصر و اجرام است سایه فرخی و فرخندگی بر تارک خسرو گل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نوروسان شهرستان
آب و گل دمیده و ابر آذاری پای نو رسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شسته و شسته [illegible] پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه
دلگشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی از سر بلندی گرفت و آئین یکتا دلی تازه ارجمندی یافت سخنان دل آویز دوستی
و خوش اندیشی و یگانگی و نیک اندیشی که بخامه عنبرین نگارش یافته بود و بکلک گوهرین گذارش پذیرفته بر دل دانش پیوند
و دیده آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آئینه چهره هوشمندیست پوشیده نخواهد ماند که این نیازمند درگاه بی نیاز درین
سه سال که از [illegible] آسمانی تخت کامرانی رسیده همیشه پیش دیده دانش و بینش آن داشت که این همه جهانگیری و
فرمان روائی و تیغ گذاری و کشور کشائی برآنجا آورده نگیرد و دار شناسی و سرگردان کار و بار پاسبانیت نه گرد آورد
گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و [illegible] ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبان آرزوهای
ناستوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر نبوده و همواره در آسودگی جهانیان
از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش نموده خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ
اقلیم هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین گلستان که از سه پهلو بدریای شور پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی
نبوده و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده و ازین است که بهر سو که رو آورده کارهای دشوار
بآسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده با دیگر بندگان خدا چنین باشد
با آن والا دودمان که از بزرگ بار یافتگان درگاه خداوندی اند و بدین معنی پیوند دوستی قدیم و خویشی نزدیک
در میان بر هوشمندان خرده بین هویداست که یکی از نهاد و یکجهتی پسندیده است هرگاه این همه یکجا شده باشد پیداست که تا چه یگانگی
در میان نخواهد بود و این یک سرمایه آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد دانائی که در وادی موانع ارسال رسل و
رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل درین باب سخن نکردن ترجیح بر کردن داشت اغماض از آن وادی و درنگ
تطویل کلام درین مقام ناملائم دید دانسته باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد قطعه
[illegible]

وجشن بادشاهانه آراسته پایه منزلت او را باین نسبت باوج رفعت رسانیدند و در همان چند روز سعید خان گکر نیز از نیابت
سرافرازی یافت و صبیه او در سلک حرمان شاهزاده عالمیان فرق عزت برافراخت و چون درین ایام سعادت فرجام
از اثر خیر اندیشی خاقان کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ غله بغایت کم شد و ارزانی بنهایه رسید که وجه محصول به ادای
رسوم دیوانی وفا نمیکرد خصوص در صوبه اله آباس واوده و دهلی لاجرم فرمان گیتی مطاع از مکمن عاطفت شرف ارتفاع
یافت که متعهدیان خالصه شریفه و جاگیرداران در کل ممالک محروسه ششم حصه از ضابطه مرسوم برعایا تخفیف نمایند و بدین حساب
مبلغ چهار کرور و پنج لک و شصت هزار دام که ده لک و چهارده هزار روپیه میشود ششم حصه خالصات شد که برعایا مرحمت
فرمودند و حصه جاگیرداران ازین قیاس باید نمود که چه مبلغ خطیر خواهد بود و از سوانح محاصره نمودن صادق خان قلعه سهوان را
وتاختن محال متعلقه میرزاجانی حاکم تته چون سرکار ملتان بتیول مشار الیه مقرر شد و او بدان حدود پیوست فوجی
از مردم خود بتاخت ولایت سهوان فرستاد و میرزاجانی پرسق و کوچک ارغون و میرزا بیگ و رستم ترخان را با جمعی
بتقابل تعیین نمود و بین الفریقین جنگ عظیم شد به نیروی اقبال روزافزون میرزا بیگ بقتل رسید و رستم زنده بدست
افتاد و فوج بادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصره قلعه سهوان پرداختند اگرچه پاره از دیوار قلعه به نقب فیروزی بخت
لیکن چون خاک انداز از سخت بلند بود و بنا رستند در آمد و متحصنان گرم و گیر را دیوار برآوردند و بهادران لشکر منصور
دست از محاصره بازداشته بتاخت قصبات و قریات همت گماشتند و تا بصیر پور عساکر اقبال تافته با غنایم نامحصور
عنان معاودت معطوف داشتند و در خلال این احوال در الوس یوسف زئی قحط و وبای عظیم افتاد و بسیاری
از افغانان بوباد رسکی هلاک شدند و کار بران خون گرفته ها بدشواری کشید و سران قوم یوسف زئی فوطه در گردن افکنده
نزد اسماعیل قلیخان بزنهار آمدند و التجا باولیای دولت را سبب بسیار سرشدی سپهر کینه گذار سیف زحمت و تردد شایبه
استغفار بر صفحه روزگار نقش بست و ورود موکب منصور بدار الخلافه لاهور چون دار السلطنه لاهور بورود رایات
منصور حسرت افزای بهشت برین و محسود بلاد روی زمین گردید عزیمت تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدسی مظاهر بود
تصمیم یافت و مقارن این حال بمسامع جلال رسید که یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته
و متوطنین آن ملک از آسیب تظلم بیدادو بجان آمده اند و عهد و پیمان که سابق به بندهای درگاه بسته بود و خیانت
پایه پاس آن نمیدارد لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر برذمت همت جهانگشا لازم و متحتم داشته قاسم خان را که از امرای
عظیم الشان و مخلصان کاردان بود باین خدمت عز اختصاص بخشیدند و قلیج خان و مند علی و گوجر خان و میرزا علی
اکبرشاهی و شیخ دولت و خنجر بیگ و شیخ سکندر و میر عبد الرزاق معموری و رفیق خاصه خیل و شاه محمد و یادگار حسین
وعلی دیو و سنبار چند و خواجه ظهیر و مبارک خان گکر و جلال خان گکر و بسیاری از منصبداران و احدیان همراهی او رخصت
یافتند و تشریف سرهنگی تخدمت تحسین گرسی آن لشکر فرق عزت برافراخت و مجاهدان عرصه همت قدم جلادت و تهور
پیش نهاده با عزم درست و دل کار طلب کوچ برکوچ متوجه آن حدود شدند و از سوانح تعیین فرمودن حکیم همام به ایلچی گری
نزد عبد الله خان بمرافقت میر قریش ایلچی مکتوب محبت و نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده و از تبلیغ رسالت نموده
یکچندی در ملازمت بسر برده آئین مروت و کامروائی و قانون سلطنت و فرمانروائی مقتضی آن شد که یکی از بندهای
اخلاص نشان و معتمدان کاردان با شرائف اجناس و نفایس امتعه که مخصوص بلاد هندوستان است بمرافقت ایلچی او

رو بتال نهاد درین راه فیلان گران بار که از ازدحام عقب می ماندند همه را پی میکردند که زنده بدست غنیم نیفتد غنیم تدارک
لیج پورسندیه را تاختهٔ آتش درزد و پیوسته بمیان چنداول لشکر منصور و سر از ل مخالف جنگ میشد تو غنیم شلاقها تیغ زد و در
قصبه جا ندور باز مینداران آنجا جنگ در گرفت اگر چه غنیمت وافر بدست مردم افتاد ولیکن حاجی عبدالله و نهالطان کاشغ
بدرجه شهادت رسیدند و چون بحدود ندربار که سرحد مملکت اتفاق افتاد اولیای دولت عنان باز کشیدند و مخالفان
قدم از اندازه خود پیش نهادند خان اعظم افواج را درین حدود گذاشته جریده متوجه احمدآباد شد که خانخانان را با
گجرات بکمک خود آورد و کاری از پیش برد خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را گرامی شمرد اگر چه اول در مقام
کمک و فرستادن لشکر درآمد اما باز بحرف اهل نفاق و هرزه گوئی مردم ازان عزیمت دل برگرفت و خان اعظم
بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه که در تیول او بود آمد معاودت موکب گیهان شکوه
بدار الخلافت لاهور چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل و ضبط افغانان یوسف زیی وا پرداخت
رایات اقبال بدار الخلافة لاهور ارتفاع یافت و منزل بمنزل بنشاط شکار خوشوقت شده بمستقر خلافت نهضت فرمو
مقارن این حال بسامع جلال رسید که راجه بهگونت داس را که بحکومت کابل رخصت شده بود در اثنای راه شور
دماغ بهم رسیده سودای بر مزاجش غالب آمده ناگزیر او را از ایالت کابل معزول ساخته بدرگاه معلی طلب فرمودند و حکم
گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه مان سنگه بحراست کابل متوجه شود و اسماعیل قلیخان بضبط سواد و بجور و افغانان
یوسف زیی شتابد و چون راجه بهگونت داس مراجعت نموده به اتک بنارس رسید سامانام طبیب سندی که معالجه میکرد
نزد او نشسته بود راجه از آشوب نشأه جنون جمدهر او را کشیده بر خود زد و خاقان وافر الاحسان مهادیو طبیب را بعلاج او
تعین فرمودند و بعد از مدتی صحت یافت از سوانح بقصاص رسیدن عرب بهادر او در حدود کوهستان بهرایج قلعه ساخته
بامداد زمینداران آن حدود دست درازی آغاز نهاده تاراج قصبات و قریات روزگار بسر میبرد و در بتولا که رای زمیندار بهرایج
دوله رای پسر خود را با جمعی از نامبنان حکیم ابوالفتح بر سر قلعه او فرستاد و قصار اعرب بتاخت رفته بود چون دوله ر
بپای آن قلعه رسید محافظان قلعه فوج عرب خیال کرده راه دادند و آنچه در نهدت تباخت و تاراج فراهم آورده بود
بدست دولتخواهان افتاد و عرب ازین واقعه آگاهی یافته بسرعت تمام ترشتافت و در وقتی که دوله رای
در اثنای راه دوچار شد مین الفریقین جنگ سخت کرده در پیوست و بعد از دار و گیر بسیار عرب با سه واره عربی ر
فرار نهاد و بسیاری از اوباش اسیر و قتیل گردیدند و دوله رای بتعاقب او کمر همت بست و خود را بآن خون گرفته رسانید
و به تیغ مکافات از هم گذرانید بالجمله چون موکب منصور بدار السلطنة لاهور ورود اقبال ارزانی داشت رای جهان آرا
بنیان تقاضا فرمود که بکلیه ی که در حدود پنجاب وقف دولت اتفاق افتند که هم خطه دلپذیر کشمیر و تبت و قندهار بحیطهٔ تسخیر اولیا
دولت درآید و هم خار بن افغانان یوسف زیی و تاریکی و سایر مفسدان آن حدود و از بیخ و ریشه برکنده شود و هم ولایت
مفتوحهٔ کابل بیمن معدلت و رافت آن حضرت دار الامن گردد وازوقائع این ایام جشن طوی شاهزاده ر ... بعد از
ملک هفت اقلیم شاه سلیم است چون رای رایسنگه که از راجهای معتبر هندوستان و امرای عظیم الشان این دودمان
التماس نمود که صبیهٔ او بخدمت پرستاران حرم سرای شاهزاده بلند اقبال شرف اختصاص یابد خاقان ستوده خصال
بقبول این ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته با شاهزاده های والاقدر و حضرات عالیات بمنزل او تشریف ارزانی فرمو

قدسے مظاہر سخت گرانبارے گردد توان گفت کہ از آغاز جلوس ابد قرین الی یومنا ہذا چنین غبار کلفتی بر حواشی خاطر
اشرف ننشستہ باشد چنانچہ تا دو شبانروز بار تکاب تکلیف معتاد و تغذی لابدے توجہ نفرمودند و روز سوم شاہزادہ
مراد با راجہ تودرمل و بسیارے از غازیان عرصۂ اقبال بدان صوب رخصت یافتند و چون آن خدمت در خور شان شاہزادہ
نبود در میان دو روز بحکم مراجعت شد و راجہ مان سنگہ کہ بجہت تنبیہ و تادیب افغانان تاریکی بکر لوہ خیبر آمدہ بود بہ این خدمت
دستورے یافت و مقرر شد کہ باتفاق راجہ تودرمل کاربند خدمت شود و مقارن این حال زین خان و حکیم ابو الفتح و قاضی علی
بحال تباہ بدرگاہ رسیدند و روزے چند از سعادت کورنش محروم ماندند و درین ایام ایلچی عبد اللہ خان بدرگاہ سلاطین
پناہ رسید و چون کلفت واقعہ راجہ بیربر خاطر قدسی مظاہر را لختے گرانی داشت روزے دو سہ رخصت بار نیافت و
بعد از چند روز بسعادت ملازمت فرق عزت برافراخت و نفایس آن دیار کہ عبد اللہ خان برسم سوغات فرستادہ بود از نظر
اشرف گذرانیدند و نظر بے با فرزندان تنبر بے و شاد بے و باقی بے و بسیجو و کریاس نامی اساس جبین خدمت نورانی
ساختند آغاز سال سی و یکم الٰہی از مبدا جلوس اشرف شب جمعہ بیست و نہم ربیع الاول نہصد و نود
و چہار نیر اعظم نور افروز عالم بہ بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و یکم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین
بمبارکی و خورمی آغاز شد و روز نوزدہم کہ عید شرف بود میرزا شاہرخ و راجہ بھگونت داس و شاہ قلیخان محرم و یوسف خان
والی کشمیر را بدرگاہ معلی آوردہ سعادت سجود دریافتند و ہمدرین روز امرائے کہ بضبط بلوچستان شتافتہ بودند غازیخان
و بہار خان و نصیر خان و ابراہیم خان و دیگر سران بلوچ را بقدسی آستان رسانیدند و خاقان کثیر الاحسان نامبردہ را
بہ اسپ و خلعت سرافراز ساخت بدستور سابق آن ملک را بدیشان ارزانی داشت و درین وقت راجہ تودرمل بفرمان قضا
از کوہستان یوسف زئی مراجعت نمودہ بدولت کورنش سربلند گردید و استیصال آن گروہ تنہا بر راجہ مان سنگہ قرار گرفت و
راجہ بھگونت داس عموے راجہ مان سنگہ کہ حکومت پنجاب داشت بجراست کابل رخصت یافت و از سوانح در آمدن عساکر
فیروزی مآثر بولایت برار و تاختن ایلچ پور چون خان اعظم بولایت مالوہ پیوست و امرائے کمکی نزد او فراہم آمدند در اندک
فرصتے از شامت تعصب و افراط توہم و بدخوئیہا او سران لشکر آزردہ دل گردیدند و در خاطر با کینہ جا کرد و غبار نفاق مرتفع
شد شہاب الدین احمد خان کہ از اعاظم آن لشکر بود بے اجازت بمتبول خود شتافت و تولک خان قوچین را کہ و شجاعت
و سروری ہمتای خود نمی‌دانست بجہت و سبب غافل گرفتہ محبوس ساخت و امیر فتح اللہ شیرازی کہ بفہمونی راجہ علیخان حاکم
خاندیس شتافتہ بود از انجا مراجعت نمودہ نزد خانخانان بگجرات آمد و غنیم آشفتگی خان اعظم و رنجیدہ شدن مردم از تائیدات
غیبی دانستہ قدم جرأت و تہور پیش نہاد و راجہ علی خان حاکم خاندیس فرہاد خان و جمشید خان و آذر خان و میر تقی و
تمامی لشکر احمد نگر و برار اتفاق نمودہ بعزم رزم شتافتند و چون از رفیقان ناایمن بود بجنگ صف قرار نتوانست داد
و احمال و اثقال را بہ اسنی فرستادہ و نقد اسپے ایلچ پور روان شد و درین راہ ہتیارہ نام زمیندار را کہ راہ سر میکرد بگیبان
آنکہ با غنیم زبان یکی دارد از ہم گذرانید و بملک برار در آمدہ قصبۂ ایلچ پور را کہ حاکم نشین آن ملک است تاخت و غنیمت
فراوان از نقد و جنس بدست مردم در آمد بعضے صلاح دران دیدند کہ بجہت دستور تا احمد نگر کہ دار الملک دکن است عنان
ہمت باز نگیرند و جمعے کنگاش چنان دانستند کہ این ملک را بقید ضبط در آوردہ فرو گرفتن باید کرد چون دررایہا انقلاب
آمد سر رشتۂ اعتماد برامر از دست ہیچ یک ازین شقوق قرار نیافت و براہ گجرات عطف عنان نمودند غنیم دلیر شدہ جریدہ

بارے ازہمان راہ کہ آمدہ ایم مراجعت نمائیم راجہ از جہالت وخود رائی ابصلاح دید زین خان راضی نشد و روز دیگر کوچ کرده
راه شتافت ناگزیر زین خان و دیگر سران لشکر ترتیب افواج نموده متعاقب او روان گردیدند ازان روز پنج کرده رفته منزل
گزیدند و روز دوم قرار یافت کہ چون کوتل صعب در پیش است و راه سخت تنگ نیم کرده طے نموده فرود باید آمد و باز
قرار داد کوچ واقع شد وچون بہادران ہراول بر فراز کوتل بر آمدند افغانان از اطراف ہجوم آوردند و آتش قتال اشتعال
یافت و بعد از دار و گیر بسیار مفسدان را از پیش رانده گذشتند دبیر برازین خبر در جای معهود فرود نیامده پیشتر شتافت
و دیگر مردم کہ از بودن کوہستان و جنگ شبا روزے بجان آمده بودند متعاقب او روان شدند وچون زین خان
بمنزل سر رشتہ ترتیب افواج ساقط یافت لاعلاج خود ہم قدم براه نهاد جمعے کہ پیشتر فرود آمده بودند خیمہا بر داشته
سراسیمه از پے افتادند افغانان قابو دانستہ از پیش و پس ہجوم آوردند و دست بغارت کشوده بزدن و بستن و کشتن
پرداختند و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجای بد کشید زین خان خونبہا ساده تردد ات شایسته
ظاہر ساخت اما جمع کثیر ضائع شده انچه بار شتر و گاو بود تمام تباراج رفت و ہمین طور جنگ کنان کشش کرده مسافت طے
نمودند و روز دیگر زین خان بمنزل راجه بیربر رفته گنگاش خواست اکثرے بر رفتن رضا دادند و گفت کہ کریوهای پیشتر
بعید و شوارے عقب است و مردم دل باختے داده اند و افغانان دلیر شده اطراف کوہسار را فرو گرفته اند و آب و علف و
آذوقه فراوان بہم میرسد روزے چند مقام کرده خود را جمع سازیم و ہمت تلافی و تدارک بستہ تنبیه بر اصل نمائیم و اگر صلاح
درین نباشد فرزندان و خویشان و مال و مواشی آنہا در تصرف ماست و استمالت نامہا فرستاده بر اطاعت و فرمان پذیری
خواہیم طلبید و تبدیہا را بہ آنہا داده خاطر ازین کار پرداخته متوجه درگاه خواہیم شد و اگر باینهم راضی نباشند بارے آنقدر توقف
باید کرد کہ حقیقت حال بپایه سریر سلیمانی عرضه داشت نوشته التماس کمک نمائیم و فوجے ازان راه آمده سر کریوہا را نگاہدارد و ما
ازینجانب متوجه شویم کہ مبادا چشم زخمے رسد چون قلم تقدیر نقش دیگر نگاشته بود ہیچ یک ازین شقوق قرار ندادند روز دیگر
بسراسیمگی بیشتر روی براه نهادند زین خان خود چنداول شد و از آغاز منزل جنگ در پیوست و افغانان از اطراف و جوانب
فراز و نشیب ہجوم آوردند و زین خان جنگ کنان مے آمد و ہر گاه افغانان کثرت میکردند برگشته خود را سپر بلا میساخت
تا مردم بسهولت بگذرند و چون روز به آخر رسید مفسدان بیکبار فرو ریختند و غریب شورشے پدید آمد راه منزع تنگ بود کہ
دو سوار از پہلوی ہم نمی توانست گذشت و از پیش و پس و اطراف و جوانب افغانان بر کوہہا بر آمده به تیر و سنگ کار پرداز
کردند و فیل و اسپ و آدم بر یکدیگر افتاده حادثه روی داد کہ گوئی نمونه ایست از رستخیز دران روز کس بسیار ضائع شد میخان
از فرط غیرت خواست کہ جان در راه اخلاص نثار سازد و جانش بہادر جلو او را گرفته ازان آشوب گاه بر آورد و دران تنگی چند
اسپ و فیل بر روی ہم افتاده بود کہ راه عبور سوار نبود ناگزیر پیاده شده بہزار تشنه شتافت و بہزار دشوارے افتان و خیزان
خود را بمنزل رسانید و جمعے از سراسیمگی براہہای دیگر افتادند بعضے بسلامت پیوستند و بعضے اسیر و دستگیر گردیدند حکیم
ابوالفتح نیز بہزار جانکندن آمده پیوست اما از راجه بیربر اثرے ظاہر نشد و افغانان را چندان غنیمت و اذوقه بدست افتاد
کہ مستوفیان روزگار از محاسبه آن عاجز آیند اگرچه درین حادثه از دو سه ہزار کس بیشتر نقد ہستی در باختند لیکن از مردم
پادشاہ شناس راجه بیربر و حسن خان تبتی و گدا بیگ و راجه دہر منگت و سنگرام خان و مولانا شیرے و مولانا شیورے
و سه چار دیگر و از استماع این خبر خصوص کشته شدن راجه بیربر کہ از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس بود بر خاطر

سپهر شال عرضه داشت نمودند و چون سپاهی از صعوبت راه و سختی کوتلها بجان آمده بودند بهمین تسلی شده عنان عزیمت
باز کشیدند و کشمیریان در ساحت حسین چک را بحکومت برگرفته قرار بجنگ دادند درینوقت یعقوب پسر یوسف خود را
رسانید و کشمیریان دست از حسین چک باز داشته او را بجای پدر نصب کردند و سر کریوه را استحکام داده بمدافعه و مقاتله
پیش آمدند و آتش جدال و قتال اشتعال پذیرفت مقارن این حال فرمان رسید که آمدن یوسف خان مستحسن اینها و امرا نمایند
که تا کشمیر مسخر نشود قدم همت باز نگیرند لاجرم مادهو سنگه و امین الدین و جمعی از بهادران رزم جوی که هراول بودند ترددات
شایسته ظاهر ساخته از آن تنگی گذشتند و حسن بیگ احدی و چندی از راجپوتان جان نثار شدند و قریب چهل کس از کشمیریان
بقتل رسید و درین هنگام شیخ یعقوب زمینداران کرباد را دلاسا نموده بعهد و قول آورده قرار یافت که اینها با مردم خود
از راه دیگر بکشمیر در آیند بنابرین کشمیریان دل باخته حرف صلح در میان آوردند و بامرا پیغام فرستادند که سکه و خطبه بنام نامی
و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آراستگی می بخشیم و زعفران زار و ابریشم و جانوران شکاری که خلاصه محصول کشمیر است
بملازمان درگاه پیشکش میکنیم و هر کدام داروغه مقرر فرموده است از ما باز دارند و چون سپاهی از شلاق راه و شدت برف
و باران به تنگ آمده بودند امرا قبول نمودند داروغگی زعفران و ابریشم بقلندر بیگ و دار الضرب بخواجه میرکی و جانوران
بملا مظهری مقرر شد و افواج منصوره هم عنان فتح و فیروزی مراجعت نمودند و تتمه احوال کشمیر و تسخیر آن ملک دلپذیر
عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس اکنون ما بقی واقعات یوسف زیی
و آنچه بموجب نوشت روی داد نوشته میشود و چون زین خان به آن ملک در آمد نخست بضبط بجور همت بست و قبائل
افغانان را خوب بتاخت و جمع کثیر مثل غازی خان و میرزا علی و طاوس خان و دیگر کلان تران بجور طناب زر گردن افکنده
رعیتی اختیار کردند و از انجا بعزم استیصال مفسدان سواد روی همت نهاد و آنها بر سر کریوه هجوم آوردند و جنگ عظیم در پیوست
و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف کوهستان فرو ریختند و از راه صفت تیر و سنگ باریدن گرفت و مردم هراول هر چند تلاش
کردند بیکار شدند گذشت بهادران التمش تکیه بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نموده سپرها بر رو کشیده بزور بازوی
همت و پامردی جلادت از آن تنگی گذشتند و شور آنها عبرت افزای دیگر جوانان کار طلب شده تلاش یکدیگر قدم
پیش نهادند و افغانان سر کریوه را گذاشته بر فراز کوه بر آمدند زین خان در چکدره که میان ولایت بود قلعه ساخته
باستیصال دیگر مفسدان پرداخت و در اندک مدتی بغیر از کریوه کراکر ولایت سواد سر بسر بقید ضبط در آمد مقارن اینحال
راجه بیربر و حکیم ابو الفتح بشرحی که نوشته شد رسیدند و میان این سه عزیز صحبت بنفاق کشید و هیچکدام یکدیگر را قبول نداشتند
خصوص میان زین خان و راجه همین طور میان راجه و حکیم صفائی نبود به اغراض نفسانی سر رشته دولتخواهی و صلاح کار
از دست داده برونا کاسی نشستند در رفته رفته نفاق باطنی بخصومت ظاهری کشید زین خان هر چند مدار آن کار برو
بود نمیشد و نزاع راجه و حکیم صریح شد درینوقت فوجی که در دشت بود آمده پیوست زین خان صلاح در آن دید که
جمعی از مردم تازه زور که بکمک آمده اند در قلعه چکدره قرار گیرند و من با فوجی متوجه ارباب فساد شوم با برعکس این راجه
و حکیم هیچکدام از زین شقوق راضی نشدند و در جواب نمودند که حکم تاخت این ملک است نه محافظت و نگاهداشت ما همه
یک فوج شده به تنبیه و تادیب مخالفان می شتابیم و از جانب راه زده و کوفته خود را بدرگاه میرسانیم زین خان باز گفت
ملکی را که با این همه محنت و تعب بدست آورده باشیم حیف باشد که چنین مفت در ایگان واگذاریم و اگر هیچ وجه راضی نشدند

ساخته است از دو جانب دریای سند. دو طرف دیگر دریای کابل محیط است در نهایت صفا کنارهای مروج و چمنهای دلگشا و
اقسام گل و ریاحین وارد و نرگس فراوان بشود و با جمله شیخ فرید قبایل افغانان آن دشت را تاخته باز گردید و بعرض رسانید
که بجهت ضبط دست فوجی دیگر باید فرستاد که یکچندی به تاخت و تاراج آن حدود پرداخته تنبیه برا[illegible] نماید و از راه دیگر بکوهستان
درآمده بفوج زین خان ملحق شدند لاجرم سعید خان و شیر خواجه و ملا محمد الف و شیخ فیضی و قاسم علی و صالح دیوانه و
فتح الله شربت دار و ایوب بیگ و یعقوب بیگ و عبدالرحمن بیگ و شیخ ابوالبرکات و سیصد سوار دیگر از کسان شیخ ابوالفضل بر آن
خدمت تعیین شدند و درین تاریخ قاسم بیگ تبریزی بمنصب میر عدلی اردو و میر شریف بمنصب صدارت در ولایت کابل خلعت
امتیاز پوشیدند و مقارن آن حال بعرض همایون رسید که افواجی که پیشتر باستیصال افغانان یوسف زیی تعیین شده اند
چنانچه استحقاق آن خدمت است از عهدهٔ ضبط آن کار بیرون نمی توانند آمد اگر فوج دیگر تعیین شود سزاوار وقت شیخ ابوالفضل
التماس نمود و راجه بیربر نیز اظهار خواهش کرد و خاقان غیب دان بنام این دو کس قرعه انداخت قضا را قرعه بنام راجه
بیربر افتاد و قاسم خواجه و گدا بیگ و احمد بیگ و خواجه سوندک و تاش بیگ و خواجه حسام الدین همراهی او رخصت یافتند
و نخست افواج قاهره بدشت درآمده تاخت و تاراج قبایل افغانان فرمودند آنگاه بکوهستان شتافته بسیاری از کریوها
سپر عساکر اقبال شد و چون بمنزل دیکه پیوستند افغانان سر تنگیها گرفته هجوم آوردند و جنگی بغایت صعب دست داد
اگرچه بسیاری از افغانان بقتل رسیدند اما بسیاری از درگاه نیز تیر و سنگ ضرب خوردند و شیر خواجه و احمد بیگ و علی محمد الف و ضیاء الدین
و بهرام بیگ کارنامهای جلادت ظاهر ساختند و از آن که روز به آخر رسیده بود و بآن راه درآمدن صعوبت تمام داشت
برگشته بمنزلگاه آمدند و شب درانجا بسر برده روز دیگر بدشت معاودت نمودند درینولا حکیم ابوالفتح نیز بکمک زین خان رخصت
یافت و حسن بیگ شیخ عمری و احمد قاسم و طوفان بیگ و ملا غیری و موهن داس با جمیع شمشیر بازان همراهی او تعیین
شدند و حکم فرمودند که حکیم بدشت درآمده افواج آنجا را از کریوه ملکند که نزدیک ترین راههاست بزین خان رساند در بیوقت
بعرض همایون رسید که ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای توران با نذر سبحان قلی حاکم بلخ که عبدالله خان او را اخراج
نموده نزدیک بکریوه خیبر رسیده اند و کاروان عظیم با ایشان همراه است و از بیم رهزنی تاریکیان جرأت برآمدن نمی توانند
بنابرین شیخ فرید بخشی بیگی با مبارک خان لوحانی و غازی خان و چندی از بهادران عرصه جلادت به آوردن آنها
رخصت یافتند و از سوانح رسیدن یوسف خان والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون عساکر اقبال به تسخیر کشمیر تعیین شدند
خواستند که از راه کوتل بهنبر که بهترین راههاست به ایلغار در آیند لیکن از فزونی برف و شدت سرما بشیار شدند گذشته ناگزیر از راه پکلی که نسبت بآن
برف کمتر داشت شتافتند نخست یوسف خان به اعتضاد کریوهای دشوار و شدت سرما و کثرت برف و باران مغرور شده بگران خواب غفلت افتاد
و چون مجاهدان عرصه فیروزی بپای کریوه رسیدند سراسیمه شده جمع کثیر فرستاد که کوتلها و تنگیها را استحکام بخشیده بمجادله
و مقابله پیش آیند و تا کشمیریان بخود جنبیدند جنود نصرت اعتصام بمقام بولیاس رایات فتح و فیروزی برافراشتند
یوسف خان یارای ملک داری و مقاومت با لشکر منصور از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج
چنین صاحب اقبالی قدم ضلالت و جهالت افشردن تیشه بر پای خود زدن است لیکن از بیم کشمیریان اظهار آن اراده
نمی یارست نمود و پنهانی کسان فرستاده راز دل خود در میان نهاده از ینجانب خاطر مطمئن ساخته بهانه دیدن جای جنگ
از لشکر خود جدا شده با چندی از یکجهتان بعساکر منصوره پیوست و امرا به اعزاز و احترام دریافته حقیقت حال بپایه سریر

براتب بلند و مناصب عالی ترقی و ارتقا عنایت نمودند و چندی به پله پنجهزاری رسیده در زمره اعاظم امرا منتظم گردیدند و امروز
ارتفاع انها اکثر از محال متعلقه میرزا محمد حکیم بیست شاه بیگ مدتی حکومت قندهار داشت و الحال بخطاب خاندوران نی
و ایالت کابل عز امتیاز دارد و تخته بیگ بعد از شاه بیگ حکومت قندهار یافت و همچنین تاش بیگ بخطاب تاج خانی و حکومت
کابل رسید مجملا اکثری از ملازمان میرزا تربیت های نیک یافتند و چون طینت فریدون بحق ناشناسی و بداندیشی مجبول بود
و امکان نداشت که در ترک فتنه و فساد ضبط احوال خود تواند نمود بزین خان کوکلتاش حواله فرمودند که مسلسل و محبوس دارد
و بعد از فراغ تنظیم و تنسیق ممالک کابل رایات معاودت بمستقر خلافت برافراشتند و مقارن آن حکیم علی و بهاء الدین کنبو
از کشمیر آمده عرضه داشت و پیشکش یوسف خان بنظر اشرف گذرانیدند و عذرهای زبنده اراده که بجهت نه آمدن خود و نفرستادن
پسر معروض داشته بود مستحسن نیفتاد و عزیمت تسخیر کشمیر و تعیین افواج قاهره بدان صوب تصمیم یافت چون از سالها باز
و مدتهای متمادی هوای هم آغوشی عروس ملک کشمیر در حواشی خاطر خاقان گیتی ستان جلوه گر بود و بنا بر تسخیر دیگر بلاد
هندوستان و پاک ساختن خار و خس از آن بوستان شاهد این مراد در نقاب تعویق انتظار فرصت داشت درینولا
که حکیم علی از کشمیر معاودت نمود و ظاهر شد که یوسف خان باستحکام کریوهای دشوار و صعوبت راه مغرور شده چنانچه
باید بلوازم اطاعت و بندگی بتقدیم نمیرساند لاجرم تسخیر آن ملک لذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و متحتم فرموده میرزا شاهرخ
و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و راجه دهونسنگه و مبارک خان گکر و جلال خان و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر چک و بسیاری
از بهادران رزم جوی بافتتاح این عقده دستوری یافتند و فوجی از بهادران بسرکردگی میرزا علی اکبر شاهی همراهی نامزد
شدند و خواجه معین الدین قزوینی بخدمت بخشیگری لشکر اختصاص گرفت و مقارن آن ایام زین خان کوکلتاش باستیصال
افغانان یوسف زیی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعیین شد و حسن خان میتی و راجه بکت من و جانش بهادر و راجه اسکرن
و پیابن و دهیر اسریان و رامچند و شیخ کبیر و فولاد و محمد علی سلدوز و کاتحه سیسودیه و سینسار چند و خان محمد و شیخ معروف
و خانزاده محمد و بادشاه قلی و دولت بلوچ و محمد سعید و نجابت و یار محمد لیبا دل بکنار بدکو جره و میر طوفان و رحمت الله
و عالم و یادگار و ملا شیری و حسن بیگ پور الله بخش مرل و شاه محمد و بسیاری از مجاهدان عرصه همت بمرافقت زین خان
رخصت یافتند و عرب خان جهانی را بخشی لشکر ساختند فریدون خان را از زین خان گرفته حواله شیخ ابوالفضل فرمودند و هم
درین ایام اسماعیل قلیخان و [illegible] اسنگه و ابوالقاسم نمکین بتنبیه و تادیب بلوچان تعیین شدند و راجه مان سنگه بایالت
کابل خلعت امتیاز پوشید و سید حامد بخاری و بختیار بیگ ترکمان و محمد قلی بیگ قشار و حمزه بیگ عنبر اوغلی همراه وی
او شتافتند و حکم شد که چون بکوتل خیبر رسید بضبط افغانان سرتاریکی همت گماشته و خاطر از ایمنی راه واپرداخته متوجه
پیشاور شوید و چون عساکر اقبال اثر به اتک نزول اجلال فرمود بعضی از اعیان میرزا که عقب مانده بودند مثل حاجی [illegible]
و احمد بیگ و علی محمد الف و احمد قاسم و کیچک علی قاقشال و علی بیگ و خرم پای و میر باقی و میر محمد جلال و درویش علی
قوش بیگی و الغش بهادر و کفشی بهادر و مشتاق بیگ و لاله بیگ که بیمامن تربیت حضرت شاهنشاهی بمنصب
پنجهزاری و ایالت بنگاله رسید از کابل آمده سعادت آستانبوس دریافتند و درخور شایستگی خویش بنوازش
خسروانه سرافراز شدند چون زین خان کوکلتاش بضبط افغانان پرداخته بکوهستان در آمد حکم شد که سیادت مآب
شیخ فرید بخشی با فوجی از بهادران نصرت قرین تا ساخت آنها متوجه شوند غرض آن دشت پانزده کروه و طول آن سی کروه

مسافت

بحد بلوغ و سن تمیز نرسیده اند نزد عبد الله خان فرمانروای توران برده در پناه او روزگار ادبار آثار بسر برند و چون حقیقت حال بعرض خاقان ستوده خصال رسید باندیشهٔ آنکه مبادا غبار این خفت و سبب عزتی بر دامن ناموس بازماندهای میرزا که فی الحقیقه عیال آنحضرت اند نشیند از کمال عاطفت و صلهٔ رحم یورش زابلستان بر دست همت خویش لازم گرفت دلی بیگ ذو القدر و فتح الله کابلی را با فرمان استمالت دستوری شد که جناح استعجال شتافته فرزندان میرزا را به انواع دلجوئی و پرسش استمال و امیدوار گردانند و گرد توهم که بر خاطر کابلیان نشسته به آبیاری نصایح فرو نشانند و چون فریدون خال میرزا عمدهٔ ارباب فساد بود و همواره بر بدآموزی و بداندیشی او میرزا مصدر بی اعتدالی ها و گستاخی ها میشد و امر در مدار اختیار بقبضهٔ اقتدار اوست مبادا از فرط توهم یا از آشوب طبیعت که بدان مجبول است ارادهٔ بغی و کفران نعمت بخاطر حق ناشناس خود راه داده فرزندان میرزا را بماوراء النهر گریزاند بنابرین عبد الله پسر او را نیز همراه ساختند که او را مطمئن خاطر گردانیده از اراده های باطل باز دارد و حکم شد که کنور مان سنگه از حدود پنجاب متوجه کابل شود و متوطنان آن مرز و بوم را بنوید مراحم خسروانه مطمئن خاطر گردانیده از آسیب تظلم و ارباب فساد محافظت نماید و تا رسیدن موکب کیهان شکوه غمگساری بازماندهای میرزا بر ذمت اخلاص خویش لازم شمرده سپاهی و ارباب دخل و شاگرد پیشه و سایر مردم را که در خدمت میرزا بوده اند به دلجوئی و گرم خوئی مرهم نه جراحتهای درون شود و بتاریخ یازدهم شهریور ماه الهی سنه ۳۰ نهضت موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و از منزل اول شیخ ابراهیم فتحپوری را بحراست دار الخلافه تعیین فرمودند و روز دوم در سرای باد بر کنار تال آب که اساس نهادهٔ راجه تودرمل است منزل شد و راجه بلوازم پیشکش و نثار پرداخته سعادت جاوید اندوخت و ازین منزل خانخانان بحکومت گجرات رخصت یافت و چون دارالبرکه دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا یوسف خان که بحکومت بهار نامزد شده بود و کسانی خود را به آنجا فرستاده خود بطریق یلغار به احراز سعادت ملازمت شتافت و درین تاریخ بدولت زمین بوس مستسعد گشته عنان معاودت بمقصد معطوف داشت و پادشاه حقایق آگاه بزیارت مزار متبرکهٔ اولیای کرام که در حضرت دهلی آسوده اند تشریف برده از باطن قدسی موطن مقربان درگاه صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بمنزل شیخ فرید بخشی بیگی که برلب آب جون واقع است و بی تکلف سرمنزلیست فرح بخش تشریف ارزانی داشته پایهٔ عزت او را از همگنان برافراختند و چون قصبهٔ تهانیسر مورد بارگاه جلال گردید میران صدر جهان مفتی را که الحال بدولت پادشاه جوان بخت جهانگیر بنسبت سبقت خدمت در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد با بندهٔ علی میدانی بجهت مزید تاکید روانهٔ کابل فرمودند و درین راه یعقوب پسر یوسف خان حاکم کشمیر بجهت وسببی فرار نموده بکشمیر رفت و چون یوسف بنوسته مراسم اطاعت بجا آورده و برادر رسال عرائض و پیشکش خود را ندکو مجلس بهشت آئین ساختند حکیم علی و بهاء الدین کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت یافتند که اگر خود تواند بملازمت شتابد و الا یعقوب را روانهٔ ملازمت گرداند و درین ایام شیخ جمال بختیار که از مصاحبان مجلس قدس و مقربان بزم انس بود رخت حیات بخلوت سرای جاوید کشید او از طائفهٔ بختیار است که در زمرهٔ الوس افغانان بسمت شیخی موسوم اند و همشیرهٔ او در زمرهٔ صدرنشینان حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بغایت جوان وجیه و شجاع بود و بمیامن تربیت و جوهرشناسی خاقان وافر الاحسان بدرجهٔ امارت رسید لیکن از نشاء جوانی و بهار طبیعت به بادهٔ پیمائی افتاد و از افراط شرب [illegible]

اولیای دولت ابد سے اتصال گردید و در خلال این ایام رستم تاقشال قلعه گهوره گهات را محاصره نمود و مظاهر سیف الملوک خواجه مقیم قدم همت برجا داشته بلوازم قلعه داری پرداختند درین اثنا بابوسے منگلی از شیرپور مورچه خود را بکمک رسانید و غنیم ترک محاصره نموده از گرد قلعه برخاست و دولتخواهان همت آراسته بمجادله و مقاتله ارباب فساد روسے همت نهادند و بین الفریقین جنگ صعب درپیوست و منخالفان خجلت زده هزیمت گزیدند و رستم تاقشال در عرصه مبارزت بقتل رسید و فیل سواری کرده با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور افتاد و خوش خال پسر دو رستم دستگیر شد و همدرین تاریخ شاه قلیخان محرم آمده بسعادت آستان بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و متعاقب صادق خان نیز بیلغار رسید و چون بحکم آمده بود درخصت بازنیافت و همدرین هنگام خانخانان از ضبط ولایت گجرات خاطر وا پرداخته بسجود کریاس فلک اساس فرق عزت برافراخت و خاقان ممالک ستان آن شایسته خدمت را به انواع تربیت و نوازش مخصوص گردانیده پایه اعتبارش از همگنان برافراخت و از سوانح تعیین افواج قاهره بتسخیر دکن چون همگی همت جهانکشا مصروف و معطوف برانست که سواد اعظم هندوستان بی‌مشارکت غیر تصرف اولیاے دولت قاهره درآید و چارچمن آن بوستان به آب یاری معدلت گلزار بی‌خس و خار شود در بیولا خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که قامت قابلیتش بطراز خلعت تربیت آراستگی داشت و در زمره امراے عالیقدر بخطاب مستطاب فرزندی فرق عزت و امتیاز می افراخت بتسخیر ملک دکن اشارت شد و بسیارے از امراے عظام مثل عبد المطلب خان و راجه اسکرن و شیرویه خان و میر جمال الدین حسین انجو و برهان الملک برادر نظام الملک دکنی و عبد الرحمن و لد موید بیگ و حاجی عبد الله کاشغری و سبحان قلی ترک و علی میرادو شیر محمد و دیگر بهادران کارطلب همراه اسپے اور خصت شدند و ملک گده و راے سین به تیول خان اعظم مقرر شد و شهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و درگا و سبا یخ خان و حکیم عین الملک و باز بهادر و شیخ عبد الله خان پسر شیخ محمد غوث و راجه مدهکر و راجه جگمن و سائر جاگیر داران ولایت مالوه را حکم شد که بکمک خان اعظم شتابند و به آصف خان فرمان رفت که لشکر صوبه اجمیر را همراه گرفته خود را بخان اعظم رساند و خوجگی فتح الله منصب بخشیگرے و مختار بیگ بخدمت دیوانی آن لشکر اختصاص یافتند و چون راجه علیخان حاکم خاندیس پیوسته دم از دولتخواہی میزد عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی را بسفارت رخصت فرمودند که نزد او شتافته بنصایح سعادت افزا بر جاده اخلاص و نیکو خدمتی ثابت قدم و راسخ دم گرداند و چون بمسامع جلال رسید که شهباز خان در بهار قدم بی آرزوے فشرده برفتن بنگاله میل نمینماید کرم الله برادر او را حکم شد که بسرعت شتافته روانه بنگاله سازد و فرمان گیتی مطاع نفاذ پیوست که میرزا یوسف خان از او ده ببهار رفته حراست آن ملک نماید نهضت رایات منصوره بصوب پنجاب چون میرزا محمد حکیم از آشوب نشاء جوانی و گزند صحبت همنشینان خوش آمدگوے به باده پیماے افتاد و از افراط شرب و می گسارے به بیمارے مزمن مبتلا گردید و از انکه مغلوب طبیعت شده بود ضبط احوال خود نتوانست پرداخت و در اندک فرصتی ساغر حیاتش لبریز شد بیت مباد آخر دشنه غرق شراب ۞ که زین سیل شد مصر دانش خراب ۞ و چون منتسبان دولت میرزا روے آمدن بدرگاه گیتی پناه نداشتند بخاطر آوردند که فرزندان میرزا را که هنوز

ملایمت در میان نهاده بود به استغنا و بے نیازے قبول کرد اما فیل و توپ و اسبابی که دران جنگ بدست آورده بود
بازگردانیده فرستاد و امر اصلاح وقت مرعے داشته بهمین قدر تسلے شدند و چون شهباز خان بنواحے بهار پیوست
نخست با سنیپال راجه سنگرام کم نسبت و او به تنگناهاے کوه و کریوهاے دشوار پناه برده بجادله و مقاتله قرار داد و
سعید خان که از امتداد سفر و محنت هاے لشکر بجان آمده بود از و جدا شده ببهار آمد و شهباز خان پورن مل و اکیدهوی
را که با او خصومت هم چشمی داشت برسر او کشید و تقویت او را از اسباب شکست سنگرام اندیشید قضا را راجپوتے که
پیشتر ازین با پورن مل بسے بود و درین نزدیکے از و آزرده شده ملازم سنگرام شده بود از سنگرام داؤ طلبیده بقصد
شهباز خان آمد و در جایی که او با پورن مل تنها نشسته صحبت میداشت خود را رسانیده شمشیرے حواله شهباز خان
نمود و پورن مل بپایمردے همت و تیز دستی جرات نموده او را گرفته از هم گذرانیده و معه هذا شهباز خان بتوهم
و وراز کار پورن مل را محبوس گردانید و چون خواجه سلیمان بدرگاه معلی آمده حقیقت را معروض داشت خبر درانیهما
شهباز خان و آمدن او ببهار و سبب با جیان دولتخواهے درآویختن مستحسن نیفتاد و حکم شد که یکدفعه دیگر
خواجه سلیمان با ناظر دولت بدان صوب رفته شهباز خان را سرزنش و نکوهش نماید و بر حقیقت تنگاله و بهار
و کیفیت عساکر فیروزے اثر و توقف یا فتنه [illegible] معاودت معطوف دارد و درین هنگام اولیاے کرانی
و سلیمان سربتے در حدود داؤلیه غبار فتنه برانگیختند و بسیارے از قصبات و قریات را دست فرسوده تاراج
گردانیدند و در حوالے بردوان با وزیر خان درآویختند او تاب مقاومت نیاورده در حصار بردوان تحصن جست
و امرا از سنوح این واقعه فوجے بطریق منقلا فرستاده خود نیز از پے شتافتند و چون افواج گیهان شکوه [illegible]
گروهی غنیم رسید مخالفان دست از محاصره باز داشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور
در کنار دریاے منگل کوٹ صفوف اقبال برآراستند و مقارن اینحال امرا از عقب رسیدند و هنگامه اولیاے
دولت رونق دیگر یافت درین وقت ناظر دولت و خواجه سلیمان از درگاه آمده نوید فیروزے بلند آوازه ساختند
و موجب تقویت ظاهرے و بلطفے دولتخواهان گردیدند و بدستیارے همت دو قلعه کلین بر آن طرف دریا
اساس نهاده از آب عبور نمودند و چون دران شب باران عظیم بارید بسیارے از پیاده را رخت حیات بسیلاب فنا
رفت و صبح آن صادق خان در برابر غنیم صفها آراسته خود بقلعه درآمد و سزاولان تعین نمود که سررشته انتظام افواج
از هم نگسلد و چون روز بوسط حقیقی رسید مخالفان بگمان آنکه امروز جنگ نخواهد شد به دائره خود باز گردیدند و [illegible]
صادق خان قابو یافته بعزم رزم شتافت و بوزیر خان و دیگر امرا پیغام فرستادند که منصوبه نیک نشسته زنهار تقصیر
از خود راضے نشوند از مخالفان دو فوج شده یکی با صادق خان و دیگرے با وزیر خان درآویختند و جنگی سخت
درپیوست و از جانبین تلاشهاے خوب شد و بتائید ایزد سبحانه صادق خان غنیم خود را برداشت لیکن از فوج
وزیر خان خبر رسید که مخالفان زور آورده اند نزدیک است که ارکان همت اولیای دولت تزلزل پذیرد و محب علیخان
و میرزاده میرعلی و کجک خواجه ازین فوج جدا شده تیغ همت برافراختند و افغانان تاب مقاومت نیاورده روے
بوادے فرار نهادند و در عرصه جنگ سیصد افغانان برخاک هلاک افتادند و از گریختها تا [illegible] علف تیغ انتقام
شدند و از لشکر منصور قریب صد کس آبروے جانفشانی یافتند و بیامن اقبال بے زوال فتح عظیم قرین حال

چمن سرای دولت راچون باطن اهل طرب نگارین ساخت و نیر اعظم عطیه بخش عالم شب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد
و نود و سه هجری بشرف سرای حمل تحویل فرمود و در سر آغاز این سال همایون که بر اولیای دولت ابد مقرون مبارک
و میمون باد امرای ولایت برار از سجود آستان گردون عیار غبار جبین سعادت نورانی ساختند برار ملکیست از مضافات
دکن جامی سه هزار سوار داخل حدود متعلقه نظام الملک بسرداری میر مرتضی سبزواری خداوند خان و شیر خان و
دیگر امرا در انجا سه بودند چون نظام الملک از فرط سودا و شورش دماغ دل از کار و بار سلطنت واگرفته گوشه عزلت و انزوا
اختیار نمود و صلابت خان چرکس وکیل مستقل و مدار علیه آن دولت شد میر مرتضی را که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و فزونی
استعداد در آن ملک عدیل و نظیر نبود و پیوسته از جانب او توزع خاطر و دل نگرانی داشت خواست که از پا در اندازد و
ولایت برار را به تربیت کردها و منتسبان خود بسپارد میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافته اراده پیش دستی نمود و با تابین خود
رومی عزیمت به احمد نگر نهاد و صلابت خان پسر نظام الملک را همراه گرفته و جمشید خان حاکم جالنا پور را که از سرداران عمده
نظام الملک بود با خود متفق ساخته بتقابل او شتافت و بعد از تلاقی فریقین شکست بر امرای برار افتاد و دیگر در آن ملک
نتوانستند بود و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده استدعای آمدن خود ظاهر ساختند و چون فرمان استمالت رسید روی
امید بعتبه خلافت نهادند و در جشن نوروز بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و درین ایام جمعی از امرای
عظام که بازویار و مناصب و ارتفاع مراتب ترقی و التفات نمود [illegible] نگاشته کلک وقائع رقم میگردد راجه بهگونت داس پنجهزاری
راجه تودرمل چهار هزاری زین خان کوکلتاش دو هزار و پانصدی میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی عبد المطلب خان هزار
و پانصدی شیخ ابوالفضل هزاری راجه آسکرن هزاری حکیم ابوالفتح هشتصدی شیخ فرید بخشی هفتصدی میر جمال الدین
ششصدی برهان الملک پسر نظام الملک دکنی پانصدی شهاب الدین احمد خان به ایالت ولایت مالوه سربلندی
یافت و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بخطاب امین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که راجه تودرمل بشرف
دیوان مهمات مالی و ملکی باصلاح و صواب دید ایشان بتفصیل رساند از سوانح کشته شدن حبیب علی پسر محب علی خان
در صوبه بهار چون امرای آنحدود به استیصال باغیان ولایت بنگاله شتافتند یوسف نام افغانی جمعی از اوباش و افغان
طلب فراهم آورده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخت حبیب علی از فرط شجاعت و شورش جوانی باجتماع لشکر
و سامان آلات نبرد مقید ناشده بمدافعه او همت گماشت و جنگ بی صرفه کرده خود را ضائع ساخت اگرچه محب علیخان
از استماع این خبر متوحش اضطراب بسیار نمود و خواست که به آنحدود رفته انتقام خود از و بستاند لیکن امرا راضی نشدند
و شاه قلیخان محرم را که عازم زمین بوس بود تنبیه او مقرر فرمودند که حواشی آن ملک را از خس و خاشاک ارباب
فساد پاک ساخته متوجه درگاه گردد به نیروی شجاعت و اخلاص این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امرای بنگاله
بتخصیص صادق خان و شهباز خان بایکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه سلیمان از درگاه سپهر بارگاه
رخصت یافت که نزد امرا رفته بنصائح سعادت پیوند غبار مخاصمت از میان برگیرد و اگر زنگ نفاق بصیقل صلاح او
مرتفع نشود هر کدام که تعهد ضبط آن ملک بر ذمه همت خویش لازم شناسد در انجا گذاشته دیگری را بحراست بهار حکم
رساند چون خواجه سلیمان بمعسکر اقبال پیوست صادق خان باتفاق جمعی از امرا التعهد آن خدمت نمود و شهباز خان
و سعید خان و چندی دیگر ببهار آمدند و از انکه امرا دو گروه شدند عیسی زمیندار بقرار داد خود نه استاد و صلحی که بهزار

ارسال داشته بود بهیه و تنها در ... پیشه را نام نویس کرده وثنا گردید و حسنات تحتی رحمت فرستادی لائق هایت نفاست و امرای عظام نوید افزود ماثر و جادات
و ارسال سلطان مظفر ویران شده چون سلطان مظفر گجراتی بار سیوم شکست یافت جاوید افتخار این سعادت بر داشت
بگرد بار خود تیول بکام بر امرای دیگر و اکثر شوند مراجعت به احمد آباد پرداخته و او مهم از خاطر دولت اولیای و شتافت آنکه چون به جانب
سیاه احوال زینگذر از درآمد سرداران تصرف جاگیر از جاس قلیلی مردم تفرقه و فساد ارباب شورش از سال بیاد ان تعداد
شوب و فتنه اعلام دیگر مجدد و آورده فراهم پا و سر بی سبب ایشان اوباش از جمعی بود فرصت کمین در که طلب واقعه آن نهاد بجائی روی
داشت باز بتن در باره سادات زا با قاسم سید و گذاشت آباد احمد بحراست را خان قلیچ یافته خبر خانخانان گردانید مرتفع
توجه احمد الدین نظام خواجه و خان نورنگ با خود و فرموده مقرر تهانجات تهانجات داشت مناسب جا هر ولایت میان در و
و از تاخت را پور دهن راه آمده بسوی پیش او نهاد همت روی روزگار برگشته آن استیصال به کارزار عرصه از مبارزان
رسید نزدیک اقبال عساکر چون داشت زمینداران کمک انتظار و میگرفت بنصب افتاد می بدست چه هر جا هر
بستر در انجا را خود و او گرفت بر سرعت کام او بتعاقب گذاشته دور از خانخانان شتافت آواره و کاتی بجانب سراسیمه
با سلطان مظفر بیشتر آنکه از ترددند دولتخواهی و ورود فرستاده وکلا زمینداران کشید بره بکوهستان ادبار کرده نتوانست جمع
حاکم غوری خان امین درآمدند وزاری عجز راه از یافته دولتخواهی و اظهار در منحصر خود نجات وسیله بودند کرده یکجائی
دولتخواهی اظهار با جام راجه و آورد را او فرستاده را تراب ابو میر خانخانان ستم میفر بخدمت که داد اقرار را خود پسر جوناگره
فرصت بدست که نکین برسانند را خود استعجال جناح بر جلد تیز اسپهای خوش از جمعی اگر جاست فلان در مظفر که داد نشان
جام آنکه ظن غالب نشده ظاهر اثری داد بود درآمده بکوهستان بیشتر او چون و شتافت بسرعت خود خانخانان
دیگری و خان نورنگ داده سری بسر داد ترتیب فوج چهار خانخانان مجملاً باشد داشته نگاه را او و آورده بخاطر بدی باز
را آن که فرموده تعین بسوی را فوجی هر و بسر دو لو خان دولت شلیغی بیا دیگر و بخشی احمد الدین نظام خواجه بکارفرمائی
گذاشته جام نزد را خود پسر مظفر که شد مذکور آنکه با و ندارند باز دست بستن و شکستن تاراج و تاخت از آمده در معمور ملک
گردانید همت نهاد پیش جام مالش ساخته تفرقه دل و آلود غبار را خاطر حواشی خانخانان است رفته آباد احمد بجانب خود
است گرده تجار چون و آمد در دولت اولیای تصرف فراوان غنیمت و شدند انتقام تیغ علف راجپوتان از بسیاری و
انداخت میان در را آن کلیان و درگاه ره آمده پیش وزاری عجز راه از و دید گر اقبال بمعسکر است جام بنگاه که آنکه تا
عنان عطف انجا از داشته منظور وقت بالیت خانخانان ساخت روانه نفائس دیگر و سزه فیل با را خود پسر و
براست وبدو تهانه افواج سید میر نزدیک پرانتی تهانه چون و بود داده نهاد آباد احمد به جسارت و تهور روی که مظفر و نمود
بخت سیاه مخالفان از بسیاری داده جانفشانی و شجاعت داد منصور لشکر دلیران و بهادران میگمارند همت او مدافعه بکجا شده
را ادبار راه شده منهزم مظفر و میدارد بر غنیم تاخته وقت بدل نوشته جوانان از جمعی بلسد بر خواجم برسانند بقتل را
بی نیستی سجاک مخالف لشکر اعیان از اکثر اما رسید نمایان زخمهای کارسازی جوانان جنگ درین چه اگر میگیرد پیش
صورت حال آورده بجا تازه موهبت این شکر سجدات و رسید خانخانان براه اثنای در فتح این بشارت و غلطیدند در
بآستان اقبال عرضداشت نمود آغاز سال سی ام الهی از جلوس خاقان ممالک ستان
درین هنگام دولت فرجام که از جشن طوی شاهنشاهی جهان را روز بازار جوانی و نشاط بود و بهار جهان نگار ظاهر

نموده عنان باز کشیدند و چون ساحت آن ملک قدری از خس و خاشاک مخالف پاک شد اولیای دولت یکجا فراهم آمده بضبط
ولایت پرداختند لیکن از انجا که شهباز خان سخت تندخوی و سبک زبان بود و صادق خان در کریت و هنگامه آرائی
استاد و فن صحبت میان آنها راست نمی آمد و اکثری از سران سپاه بآتش افروزی صادق خان از شهباز خان گرانی
خاطر داشتند درین وقت آوازه شد که معصوم کابلی و دیگر باغیان حق ناشناس و دو فوج اراده شورش و فساد دارند
بنابرین رای دولتخواهان برین قرار گرفت که چون غنیم دو توپ شده ما نیز دو فوج قرار داده بمدافعه آنها همت کاریم و باین
عزیمت وزیر خان و شاه قلیخان محرم و صادق خان و محب علیخان و راجه گوپال داس و کجک خواجه با فوجی از بهادران
کار طلب باستیصال معصوم کابلی برخود گرفته از شهباز خان جدا شدند و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله
و میرزاده علیخان و بابوی منگلی و نمر بدخشی و شاه قاسم بدخشی و جمعی دیگر در همانجا توقف نمودند و معصوم کابلی
صلاح در جنگ ندانسته در مقام ترهیا که در یای گنگ و جون و ساتی سر بهم می آورند قلعه مستحکم اساس نهاده و لوازم
قلعه داری سامان نموده الغ بیگ و جمعی از باغیان را با سائر زمینداران دران حصار گذاشت و خود نیز لطرف دیگر
جای مضبوط اختیار کرده پای ضلالت افشرده پیش آمد و عیسی نزد امراکسان فرستاده بلابه گری در رو باه بازی که لازم
زمیندار است سلسله جنبان آشتی شد دولتخواهان چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند و معهذا اثر ضعف از و جنات
احوال غنیم ظاهر بود و التفات بمقالات او نفرموده نطاق همت بتسخیر قلعه بستند و در اندک فرصتی قلعه مفتوح شد و از انجا
بمدافعه معصوم روی عزیمت نهادند و آن باطل ستیز تاب مقاومت نیاورده از راه دریا بهزیمت رفت و درین اضطراب و
سراسیمگی کشتی او غرق شد و بدستیاری ملاحان نیم جانی بساحل سلامت رسانید و بمیامن اقبال روز افزون شکست
غنیم بر مخاذلان افتاد و اولیای دولت سجدات شکر این موهبت بجای آورده عرضه داشت مشتمل بر بشارت فتوحات و
سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشتند و از وقائع این سال رسیدن یعقوب پسر یوسف شاه حاکم کشمیر است
بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان این دولت ابد پیوند میدانست و همواره با رسال عرائض و بشکیر سلسله
جنبان اخلاص و عقیدت بود درین ولا یعقوب پسر کلان خود را بالنفائس آن دیار روانه درگاه سپهر عیار ساخت که پیوسته
در خدمت حضور بوده سعادت مند صوری و معنوی گردد جشن کدخدائی شاهزاده عالم و عالمیان
وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم چون سنین عمر ابد قرین حضرت شاهنشاهی ظل الهی
بشانزده رسید ملهم غیبی در خاطر قدسی مظاهر خدایگان پرتو افگند که آن نونهال چمن پیرای اقبال را گلهای مراد
در دامن امید ریزند راجه بهگونت داس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار
بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت به این رتبت پایه عزت از همگنان گذرانیده صبیه پاکیزه سرشت او را که
بحسن سیرت و صورت یگانه روزگار بود بساعت مسعود و زمان محمود در عقد ازدواج گوهر یکتای خلافت و سلطنت
مسند آرای اقبال و دولت درآورده صدر نشین محفل عزت ساختند و بحکم اشرف دولتخانه خاص را آئین بسته
جشن بادشاهانه ترتیب فرمودند و حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی بجهت مزید عزت و سرافرازی
بمنزل راجه تشریف قدوم ارزانی داشته آن نو عروس حجله نشاط را به دولتسرای جاوید آوردند و راجه
در لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برده جهیزها در خور آن طوی ترتیب داده و بجمیع شاهزادهای عالیقدر

نشاط تازه دولت نو باستقبال می آمد و بهر درین ایام خبر یافتن پسر گم شده و تسکین بخش دل نگرانی میرزا شد ظاهراً دران تهمک
دو ده بهول جان اوزبکی او را یافته و در گوشه نشانیده تاراج اسباب و پرتال نشتافته بود دران وقت غلامی از کمین بر آمده او را
بر داشته لیاسے اولنک میرساند که خدایان آن سرزمین او را بخدمت میرزا حکیم سپرده بودند و میرزا ابوالقاسم که از مفارقت
جگر گوشه خون میگریست سپارده و میرزا شاهرخ ازین خبر بهجت اثر تفاؤل بر حصول مرادات گرفته خوشوقت گردید و چون
بمصر جامع لاهور رسید راجه بهگونت داس حاکم آنجا مجلس عالی آراسته لوازم مهماندارسے بجای آورد و بخود دستور موافقت میرزا
متوجه درگاه معلی شد و در یک منزلے دارالخلافه فتحپور شاهزاده سلطان دانیال با اکثرے از امرای عظام برسم استقبال
نشتافته ملاقات فرمودند و چون بسعادت زمین بوس عزت جاوید یافت خاقان ستوده خصال آن شکسته پر و بال
را به انواع نوازش و دلجوئی مطمئن خاطر گردانیده از گرانبهای روزگار یکبار ساخت و ستاره اقبالش از هبوط مذلت بخوارسے
به اوج عزت و کامگارسے ترقی و تصاعد نمود از سوانح شکست یافتن عاصی کابلی چون از خودرائی و ناهنجارسے و شهبازخان
و بد معاشی او با امرا ایسی زمیندار در عرصه پیکار غالب آمد و ملک بهاتی بدست مخالفان افتاد معصوم شیرپور مورچه آمد و دیگر
باغیان حق ناشناس قدم جرأت و جسارت پیش نهاده تا دوازده کروهے تصرف آوردند وزیرخان اگرچه قدرت جنگ
در خود نیافت اما سردارانه قدم همت برجاده اشته ماند را که دارالملک بنگاله است با دیگر بلاد از آسیب تصرف غنیم محافظت
نمود درین وقت شهبازخان را که عزیمت درگاه والا پیش نهاد خود ساخته بود سزاولان پادشاهی بازگردانیدند و جاگیرداران
صوبه بهار را بر یکرنگی و یکجهتی و راسخ دم و ثابت قدم ساخته بدافعه غنیم روی همت نهادند از صولت و سطوت عساکر جهانگشا
مخالفان تیره راے مانند بنات النعش از هم پاشیده هر یک براهی و هر کدام بجائی آواره دشت گمنامی گشتند اما عاصی
کابلی در شیرپور قدم ضلالت و جهالت افشرده رسیدن افواج منصوره بچشم کم بین درمی آورد و شهبازخان خواست از آب
جون عبور نموده دست برد نمایند اما دیگر سران لشکر کوتاه همتی نمودند و رام داس و خواجگی فتح الله که از درگاه بسزاولے و
اهتمام تعین شده بودند بترتیب مقدمات همت امید کا ناکام لشکر را از آب گذرانیدند و چون عساکر اقبال به آن برگشته حال
نزدیک رسید تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و بهادران تیز جلو به بنگاه او ریخته غنیمت فراوان بدست آوردند
و چندے از پس ماندگان را دستگیر ساخته عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه بصلاح دولتخواهان شهبازخان و شاه قلیخان
محرم با جمعے از بهادران عرصه فیروزے در انجا توقف نمودند و سعیدخان و وزیرخان و صادق خان و محب علیخان و سید
عبدالله خان با فوج شایسته بتعاقب بهزیمت یافتها مقرر گردیدند و رام داس و خواجگی فتح الله بسزاولی و امینی لشکر شتافتند
و چون غنیم قدم ادبار از حدود ولایت پادشاهی بیرون نهاد و ملک از تصرف دولتخواهان برآمده بود بعنایت ایزد و عزائم
باز بدست در آمد امرا بشیرپور عطف عنان نموده مظفر و منصور نشستند و در خلال این احوال دوستم قاقشال که عمده ارباب
زوال در حلقه اهل بغی و وبال بود در دوازده کروهے معسکر اقبال غبار آشوب و تشویر مرتفع ساخت و بصلاح دولتخواهان
شاه قلیخان محرم و محب علیخان و راجه گوپال داس و میرزاده علیخان و باقر انصارے با فوجے از بهادران رزم دوست بمدافعه
و مقاتله آن باطل ستیزان شتافتند و خواجه مقیم که امروز بیامن تربیت و ذره پرورے حضرت شاهنشاهی بخطاب وزیرخانی
و منصب و هزارے سرافراز است از درگاه بواقعه نویسے آن لشکر تعین شده بود و دلبلاق امینی همراه رفت و بعنایت ایزدے
هنوز اولیاے دولت بغنیم نرسیده بودند که آن کم فرصت خود بخود ویران شده قرار بر فرار داد و امرا تا شاهزاده پور تعاقب

راه بیرونی بعالم وجود آمد و آن زمان صحرانشینی سپرده بجانب کابل بگام سرعت برگرفتند و میرعلی قادر و بردی و جهانگیر و الله بیگ جندی و دیگر از
عقب می آمدند هنگام صبح بعضی از اردوکان خود را رسانیدند از حسن تشنگی بتاراج اسباب و پرتال بیرون نشستند و از ناسازی اسباب میرزایان شد قضا را در بین حال
اضطراب پای اسپ میرزا سلیمان در گل شده از کار افتاد و میرزا شاهرخ مروت و آداب شاهی آورده چنانچه اسپ خود را بمیرزا کشید و پیاده گردید چون وقت
تنگ و اضطراب غالب و نگاه در پس سر بود اسپ از دست میرزا شاهرخ برآمده راه صحرا پیش گرفت یکی از همراهان را توفیق
مردمی و مروت نصیب شده خود پیاده گشته میرزا سلیمان را سوار ساخته میرزا شاهرخ نیز بسعی و چالاکی اسپ خود را گرفته
سوار شد و دران سرعت و هول جان میان میرزایان جدائی افتاد و غنیم بتعاقب میرزا شاهرخ شتافت چون حیات باقی
بود و دریای پیش آمد و میرزا از پل گذشته پل را درهم شکست و غنیم بکنار آب رسیده علاج نتوانسته بازگشت لیکن پسر میرزا
مدتی تک و دو از پدر جدا شده و روزگار داغ تازه بر دل آن آواره دشت ناکامی نهاد و باز میرزایان بیکدیگر رسیده بلنوازی
وغمخواری همدیگر پرداختند و در وقت سونبک خان از پیش میرزا حکیم آمده مقدمات دوستی و دلجوئی و گرمی خوش ظاهر ساخت
چون میرزا را اعتمادی بر قول و فعل او نبود گریه از خاطر نکشود تا گروهی از معتمدان خود را بمرافقت او نزد میرزا حکیم
فرستادند که از مافی الضمیر میرزا خبر گرفته بعهد و سوگند اطمینان خاطر بهم رسانند درین حال قاصد راجه مانسنگه رسیده و نوید اقسام
نوازش و انواع مراحم حضرت خاقانی رسانید و امیدوار ساخت میرزا سلیمان که از طرز سلوک سابق بخجلت زده بود و از میرزا حکیم
متوقع امداد تو قفت خود را در کابل بر عزیمت درگاه مرجع و استه بنا کامی نشست و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه سلاطین پناه
نهاده والده حسن حسین را با یک پسر دیگر چندی از معتمدان در حدود چاریکاران بتفحص آن پسر که جدا افتاده بود گذاشت
و خود از راه دامنه کوه بدکه رسید و در انجا قافله برسر گذار بهم افغانان فراهم آمده قدم جرات پیش نهادند و قضا را خانزاده خانم
عمه میرزا و شاه محمد میرزا که برخصت میرزا حکیم متوجه هندوستان بودند درین کاروان دوچار شدند شاسطی افغانان که از تربیت
کردهای میرزا حکیم متوجه هندوستان بود و لشاهر خود را و تنخواه میمود و بباطن با افغانان زبان یکی داشت گذشتن کریوه خیبر را
در چشم میرزا بسهولت جلوه داد و چون براه درآمدند و هر قدم دیوار بستی پیش آمد که افغانان درها و تنگنایها را بسنگ مضبوط ساخته
هجوم آورده بودند شاسطی از بدذاتی و حیله سازی تنفرباهی و جهانگیر خنجر ماله دیار بیگ و ابدال را که هر یک ستم روزگار بودند
بهانه صلح و پیغام نزد افغانان تا رسیکه درون برده کار همه را ساخت و میرزای بال و پر ریخته از علی مسجد برگردید و افغانان
تاریکی و ستتاراج مال و اسباب مردم کشوده غبار شورش برانگیختند و بسیاری از سوداگران را جان و مال دست فرسود
حادثات شد میرزا جنگ کنان بسرعت همین که افغانان هجوم آورده نزدیک میرسیدند برگشته می تاخت قضا را از اسپ جدا
شده با وجود دوری و شکم دگراسپی ترکیب بچستی و چالاکی خود را بر پشت زین گرفت و مقاران آن بدیع الزمان میرزا نیز از اسپ
افتاد و پدیستیاری جامی سوار گشت با این حال میرزا خود را بدکه رسانیده نفس راست ساخت و چون ازین راه ناامید
بود خواست که بار بکوهستان بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که میرزا سلیمان درین نزدیکی هاست و میرزا شاهرخ بخدمت
جد خود شتافته روزی چند بیکجا سر کرده تا آنکه میرزا حکیم جمعی را فرستاده میرزا سلیمان را بدستور معهود روانه
لمغانات نمود و میرزا شاهرخ را بدرقه واده از کریوه خیبر گذرانید و چون میرزا از خیبر گذشته بولایت بادشاهی که یاسمن
روی زمین است رسید و هم عافیت و آسایش برگرفت و امرای آن حدود لوازم مهمانداری و خدمت پرداخته براجه مانسنگه
رسانیدند و راجه مهمانی لایق پیشکش شایسته بجا آورده و نوید مراحم حضرت خاقانی زنگ ازدوده خاطر میرزا شد و در هر منزل

قبول نکرد کنیتم را برسم سورغال گرفت و میرزا شاهرخ بجود کاسه پرداخته اکثر قریان کار دیده را آزرده خاطر گردانید و بجز
نودولتان که خمیه نور الخناب نوسمی بادگوش نهاده در مقام برافراختن تربیت کرده‌های خود شد میر عماد و میر کلان و
غوجکی بیگ را بدار علیه سرکار خود ساخت و یار بیگ را سنجتی و اینها بیرایکدیگر درافتاده ابواب اخذ و جر مفتوح گردانید
کولاب را تقادر تقی کوکه و قندوز با قورچی بیگ و طالقان بعبد الرحمن و غوری به میر نظام و کهمرد بنجر علی و اندراب بلطفی
کوکه و روستاق بست علی و نیلاب نسزیل مقرر فرمود و چون برهم خوردگی آنملک و شورش میرزایان خاطر نشان
عبد الله خان شد روی همت به تسخیر بدخشان نهاده نخست پیغام فرستاد که غوری و کهمرد را با واگذارید و ایماقات
وهرا انهر که بدان ملک رفته بودند گردانیده بدین سو فرستند میرزا شاهرخ بتدبیر و ملایمت این بلا را از خود دور توانست نمود
و نه بضبط ملک و دفع اعدا پرداخت اوزبکان بقدرت شاهرخ تمام قدم همت پیش نهادند قورچی بیگ از بدذاتی و کافرنعمتی
بمجان اوزان در آمد و قندوز که دروازه آن ملک است بسهولت مفتوح گشت و بخشی نسزیل و جمعی از اعیان بدخشان راه
حقیقی سپرده بنعیم پیوستند و میرزایان راه ناکامی پیش گرفته بکوهستان بدخشان و کریوهای دشوار پناه جستند و
جنان ملکی بی محنت و تعب بتصرف عبد الله خان در آمد اما کولابیان در خدمت میرزا محمد زمان پای همت افشرده بجانفشانی
قرار دادند و میرزایان از تنگ بدخشان برآمده خود را به جهارک که محکم الست سخت و دشوار رسانیدند که شاید جمعی از پروردهای
این دولت مجتمع شوند و کاری از پیش رود و چون دانستند که روزگار برگردیده و بخت پشت داده دستی نتیجه ندارد در آنجا
نیز خود را جمع نتوانستند ساخت و محمد و دیچپیر که از مضافات کابل است آمده دم عافیت کشیدند بمقصد آنکه شاید بکمک و امداد
میرزا حکیم فتح الباب نصیب شود و الا روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت بدخشان
بکابلیان سلوک ناملایم کرده بود میخواست که با میرزا حکیم ملاقات ننموده از راه کوهستان متوجه هندوستان شود و میرزا سلیمان
برعکس آن درین حال میرزا حکیم میرزا سلیمان را نزد خود طلبداشته به اعزاز و احترام تمام پیش آمد و چندی از مواضع لمغانات
را بجهت مدد خرج ایشان مقرر فرموده بدان صوب روانه ساخت و میرزا شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد
که نظربند داشته نگذارد که بهندوستان شتابد و میرزا با پسر خود حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده بودند بدلالت
و والده آن ایشان و معدودی از ملازمان دران تنگناهای کوهستان بحال تباه بسر میبردند و شاه محمد میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان
بود درین وقت از اراجیف استماع افتاد که کولابیان عبد الله خان را شکست دادند و آن ملک بتسخیر محمد زمان در آمد شادمان
هزاره را پیش اندیشی بخاطر رسید و میرزا را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه آنکه مبادا او پشیمان شده بتعاقب شتابد
راه را چپ زده از معبرهای دشوار و کریوهای صعب خود را بکهمرد رسانید و دران جا بسیاری از صحرانشینان بر گرد
میرزا فراهم آمدند و مقارن این حال خبر مشخص رسید که حرف اول دروغ بوده و کولابیان در همان تنگناهای کوه متحصن
اند چون میرزا جمعی مردم آورده بود قصد تاخت تالقان نمود درین حال خبر آمد که اوزبکان کولاب را گرفتند و قورچی
بجهت گردانیدن ایماقات تعیین کردند این خبر همراهان میرزا متفرق شدند و روز بروز پیش آمدن رای بودن و نه روی
رفتن نزدیک بود که دستگیر شود و بهزاران تعب و دشواری خود را بجانب کابل انداخت و در ساری اولنگ میرزا سلیمان
ملاقات واقع شد از بیابان خبر که میرزا شاهرخ سرگردانی کشیده بود و میرزا حکیم نیز میرزا سلیمان را به تسخیر بدخشان روانه
ساخته بود و در ساری اولنگ انتظار کمک داشت ناگاه فوجی از اوزبکان در رسید و درین وقت میرزا شاهرخ

عنان سعادت معطوف داشت و میرزا سلیمان بکولاب روانه شد. و جمعی از مفسدان خانه برانداز در کمتر زمانی رای میرزا طلب
ساخته ارادهای دور از کار پیش نهاد خاطر ساختند و مجددا گرد شورش و آشوب مرتفع گردانیدند و میرزا سلیمان پیغام گذارد که
مهر علی و جوجک و میر عما در الپیار و یا از پیش خود آواره سازد میرزا شاهرخ بشوق آخر راضی شد و نامبردها را رخصت نمود و
آنها بکابل شتافتند و میر عما در گوشه ناکامی نشست درین وقت محمد قلی شغالی که مدار علیه آنملک بود از پیش میرزا شاهرخ
بخدمت میرزا سلیمان پیوست و بعد از چندی مهر علی از کابل بملازمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد اگر رضامندی
ما را طلبگار است مهر علی را روانه حضور سازد و میرزا شاهرخ او را بهمراهی حاجی تمن بخدمت میرزا فرستاد و میرزا حاجی تمن را
نوکر خود ساخته و مهر علی را محبوس گردانید شیخ بابای والی را که در لباس درویشی همه کاره و هیچ کاره بود نزد میرزا شاهرخ
فرستاده پیغام گذارد که در وقت آشتی قسمت ملک محمد قلی و حاجی تمن و مهر علی نزد او بودند اکنون لائق و مناسب گشت
که پاره از ولایت را در حصه من بفزاید تا بخرج این مردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب گفت که مروت و مهربانی
مقتضی این ارادهای دور از حساب نیست مناسب آنکه این مردم را که از پیش من رفته اند باز نزد من فرستند تا سد این
راه شود میرزا سلیمان ازین سخن برآشفته عزم جنگ شتافت و میرزا شاهرخ نیز از شورش جوانی ترتیب و آلات قتال
نموده در برابر آمد و از حد و رستاق عرضه داشت مشتمل بر عجز و ملایمت ارسال داشت که شاید کار بجنگ نرسد و داغ لعنت
بر جبین حال او نماند نزدیک بود که میرزا سلیمان نیز بلقیح این کار رو آرد عنان معاودت معطوف دارد لیکن ارباب فساد
مقامات باطل پیش نهاد خاطر او ساخته آتش افروز فتنه شدند و بی اختیار قرار بجنگ یافت و از آنجا که عهدشکنی ثمری ندارد
و میرزا سلیمان خجالت زده هزیمت گشته بحصار پناه برد و میرزا شاهرخ از تعاقب عنان باز کشیده بضبط ملک و تنسیق
ولایت پرداخت کولاب را بحیی زمان پسر کلان خود داده مهر علی را اتالیق گردانید و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از
اوزبک خان حاکم حصار کمک گرفته ببدخشان شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب نبرد نموده بخت فوجی را بسرکردگی
قنقر بابی بشتیر روانه گردانید و بهادری لشکر کولاب با میرزا سلیمان جنگ کرده شکست دادند میرزا ناکامی بحصار مراجعت
نمود درین مرتبه حصاریان کمک نکردند و از آنها نا امید شده خواست که در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام دهد ناچار
با چندی از اوزبکان بجا اسی بدخشان آمده حرف آشتی درمیان آورد و میرزا شاهرخ باین معنی راضی شده قرار یافت
که در هانجای اول باهم ملاقات نموده روابط اخلاص و دوستی را بعهد و سوگند استحکام دهند میرزا شاهرخ بموجب قرارداد
شتافت و میرزا سلیمان جرات بر آمدن ننموده پیغام فرستاد که شما تا اینجا بیایید میرزا شاهرخ ازین ادا بوی عذری یافته
عنان باز کشید درین وقت والده میرزا شاهرخ نقاب گزین خلوتکده نیستی شد و از رفتن آن عاقله میرزا بجود رای نهاد
و به لاسای سپاهی و ضبط ملک کمتر پرداخت میرزا سلیمان نزد عبدالله خان فرمان روای توران رفت در ان هان
عبدالله به تسخیر تاشکند لشکر کشیده بود میرزا با سکندر خان پدر او ملاقات نمود و صحبت خوب برآمد عبدالله خان از استماع
این خبر جمعی تعیین فرمود که میرزا را تا آمدن او نظربند دارند میرزا ازین حال آگاهی یافته بسرعت هرچه تمام خود را بحصار
رسانید و چون عبدالله خان از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپهسالار او بود نزد اوزبک خان فرستاد
که میرزا سلیمان را مقید ساخته به او سپارد و اوزبک خان پاس مروت و جمعیت داشته پیشتر از رسیدن قل بابا او را
بصوب بدخشان گسیل کرد و میرزا سلیمان از راه [illegible] بکولاب رسیده و با آنکه بهمان نمط تقسیم ولایت مقرر بود میرزا سلیمان

طرح آشتی نگند چنین قرار یافت که تا باشد سر رشتهٔ خدمتگاری و نیکو بندگی را از دست ندهد و در بندر ستاره کام یکی از بندها سے
بادشاهی برسم داروغه باشد و معصوم را روانهٔ مکهٔ معظمه سازد و از نفایس آن دیار بر سبیل پیشکش روانهٔ درگاه سازد و عساکر اقبال
عنان معاودت معطوف داشته دست تصرف از ملک او کوتاه دارند امراکه از تیغ تیزبان شهباز خان زخمهای کاری داشتند
بهرزه نویسیے و فتنه انگیزیے او را از اندیشهٔ صلح نادم و پشیمان ساختند شهباز خان چون دید که اثرے از آن قرارداد بظهور
نمیرسد شور شغب و آشوب درآمد قرار بجنگ داد و امرا از خبث باطن آتش فتنه مشتعل ساخته بیگانه وار برگوشهٔ کارزار استاده
شکست شهباز خان را درستی کار خود انگاشتند اول محب علیخان پی جنگ برخاسته روان شد و همچنین دیگران هم شاه قلی محرم
تا مقدور بود پای همت برجا داشته شهباز خان از روش سلوک ناملایم خود ندامت گزیده بگرد آورے و لها پرداخت لیکن
پشیمانی بے موقع چه نتیجه دارد ناگزیر بصوب دارالملک تانده روان شد خزینه و اسباب او تمام بتاراج رفت پسران سید محمد عدلی
و چندے دیگر دستگیر شدند شیخ محمد غزنوی و بعضے رخت حیات بسیل فنا دادند لشکر را پای استقامت از جای رفت و بعد از
پنج شش روز در شیرپور هرچه بیکدیگر پیوستند و شهباز خان میخواست از همانجا عنان معطوف داشته شکست خود را درست
سازد چون مردم با او اتفاق نداشتند هر یکے راهی پیش گرفتند و بعد از آنکه بدارالملک تانده رسیدند وزیر خان دولتخواهی
صاحب را مطمح نظر داشته با شهباز خان موافقت و معاونت نمود لیکن سر رشتهٔ تدبیر از دست رفته بود چون صورت واقع
بمسامع جلال رسید خواجگی فتح الله و شیر خان و رام داس کچواهه و مجاهد کنبو از درگاه بسر او سے تعیین شدند که سعید خان
و دیگر جاگیرداران صوبهٔ بهار و بنگ را بلشکر پیش لحوق ساخته بدفع اعداے دولت یکدل و یکرنگ گردانند و فرامین عتاب آمیز
باسم شهباز خان و دیگر امرا صادر شد که از بدسلوکے و ناهنجارے گذشته ندامت گزیده بعد ازین اغراض نفسانی را در خدمت
صاحب راه ندهند و رخ زرد خود را بگلگونهٔ فتح رنگین سازند یا بدم تیغ آبدار تا بخجالت و شرمسارے انگشت نمای روزگار
نشوند درین تاریخ راجه تودرمل التماس ضیافت نموده جشن عامے ترتیب داد خاقان کثیر الاحسان سرافرازی و کام بخشی
آن بندهٔ شایسته خدمت را منظور داشته بمنزل او تشریف ارزانی فرمود تبارخ بیست و چهارم آذر ماه جگنات کچواهه بماش
رانا دستوری یافت و جعفر بیگ بخدمت بخشی گری لشکر مقرر شد و لشکر منصور بملک او درآمده بتاخت و تاراج پرداختند و او با معدودی
از زن و فرزند بجنگلهای صعب و کریوهاے دشوار پناه برده هر روز در مغوله و هر شب بر فراز کوتلے میگذرانید درین تاریخ
آرام بانو بیگم بعالم وجود آمد امید که قدمش برین دولت فرخنده و میمون باد **ذکر آمدن شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه**

در اوراق پیش نگاشتهٔ کلک بیان گشته که میرزایان باهم در آویخته خانه برانداز دولت خود شدند بالجمله چون
میرزا حکیم را بدخشان بکابل بازگردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتافته پیمان یکجهتی تازه سازد و میرزا
سلیمان از فرط واهمه بدین معنی راضی نمیشد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که اوزبک سلطان حاکم حصار که پیوند خویشی
و دوستی با این سلسله دارد جمعے را بکمک میرزا فرستد و درمیان آب آمویه از یک جانب میرزا سلیمان و از طرف دیگر
میرزا شاهرخ آمده بیکدیگر ملاقات نمایند و نفاق را بوفاق مبدل ساخته صلح و صلاح درمیان آرند چون میرزا سلیمان
بکنار آب رسید از غایت بیم تا جای که قرار یافته قدم جرأت پیش ننهاد و نزدیک بود که فتنه انگیزان واقعه طلب سنگ راه
عزیمت میرزا شاهرخ شوند میرزا از سعادت منشی و خیر اندیشی قدم جرأت پیش گذاشته جد بزرگوار خود را ملازمت نمود
و تا منزل میرزا سلیمان شتافته بنیان دوستی و اخلاص را بالعهد و پیمان استحکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفته

که راجه را بجز طوم در کشند آن شیر بیشه شجاعت و دلیری از وجه عاطفت و بنده پروری توسن سبک خرام را از جا بر انگیخته میان راجه
و آن عفریت پیک در رسید و بدین تدبیر راجه از آسیب او جان بسپرد و فیل قدمی چند در پی آن حضرت دویده بازمی ایستد
اینها توسکنی و از تو آید و درین ایام نمازی خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی که بمیامن تربیت و جوهرشناسی آن حضرت
بمرتبه امارت ترقی و تصاعد نموده بودند به اجل طبیعی درگذشتند و ظهور این واقعه بر خاطر قدسی مظاهر گران آمد و کردو
مقارن این ایام باقی خان برادر ادهم خان نیز ودیعت حیات سپرد و از ایزد جرم بخش عذرپذیر آمرزش رفتها درخواسته
بنوازش و دلجوئی بازماندها پرداختند از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه چون از صوبه تنگ و بهار آمده
درگاه پاس بدولت زمین بوس سرافراز گشت سرکار رایسین و کره بجاگیر او مقرر شده بود و درین تاریخ بدانصوب رخصت
یافت از سوانح ملک گجرات آنکه چون خانخانان به احمدآباد آمده همت معموری ملک و دلاسای زیردستان گماشت
مظفر شکسته بال و پر از تنگنای کوه راج سلسله برآمده بصوب پتن روانه شد و همچنین عابد و میرک و یوسف و میرک افضل
و عبدالله و میر حسین نزد قصبه موغه غبار شورش برانگیختند خانخانان فوجی بسرکردگی شادمان بیگ و مقصود آقا
پیش مظفر فرستاد و او تاب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و از آنجا بکاتیواره و از کاتیواره به بندر گوگه رفته
آواره دشت ناکامی گردید و فوج دیگر بسرداری خواجه نظام الدین احمد و میر ابوالمظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان که اینها
آنها مرقوم گشت نامزد فرمود و چون این فوج بدولقه رسید هنگامه مخالفان پراگنده شده هر کدام بحال تباه و اضطراب
آواره گردیدند و شیر خان فولادی زمین دار بگلانه پناه برده و راجه بگلانه خواست او را مقید سازد و آنمعنی را دریافته
الحجه با خود داشت تمام را گذاشته خود را ببدک دکن انداخت و چون قلیج خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان
با سائر لشکر مالوه قلعه بروچ را محاصره داشتند و از هیچ راه فتح الباب نشد خانخانان شهاب الدین احمد خان را با فوجی
از مردم تازه زور بدان صوب فرستاده مهم بروچ را بجاگیر مشار الیه مقرر فرمود درین وقت یکی از بند و قچیان از قلعه
برآمده بشهاب خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه روی همت [illegible]
و بچیان من دروازه را بکشایند و این عقده بسهولت کشاده میشود و چون از سخن او بوی صدق و راستی می آمد فوج
جمعی بطرف دروازه شتافتند و بهمان دستور فتح قلعه بسهولت و آسانی میسر شد نصیر بهزار جانکندن خود را بدر انداخت
و جرکس بالبیاری از اهل ضلالت علف تیغ خون آشام گردید و چون راجه بیربر در دار الخلافه فتحپور عمارتی بتکلف ساخته
التماس ضیافت نمود آن حضرت سرافرازی بنده خود منظور داشته باین نوازش خاص پایه قدر او را از همگنان
افزودند و راجه بیربر جشن عالی ترتیب داده بلوازم نثار و پیشکش پرداخت از سوانح بنگاله آنکه چون شهباز خان کمبو
بهاتی شتافت معصوم زمیندار پیغام گذارد که اگر گوشه عافیت را طلبکار است باید حرامخواران را از حدود متعلقه
خویش اخراج نمای او از راه ملایمت درآمد چندی به تحریر و حکایت روز گذرانید و چون معلوم شد که زبان با دل او
آشنائی ندارد کار بجا دله و مقابله افتاد و هفت ماه پیوسته جنگ میشد و همواره فتح و فیروزی قرین حال و لتخواهان
بود و با آنکه موسم برشکال بمیان آمده تمام روی زمین را آب فرو گرفت غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست
شهباز خان از غایت غرور و خودرائی با امرا سلوک ناملائم پیش گرفت و سر رشته مدارا از دست داد و مدار بهره درای
و یاوه گوئی نهاد و درین وقت سید حسن تهانه دار ڈهاکه جنگ بی صرفه کرده بدست مخالفان افتاد و عیسی بمیان [illegible] او

صادق خان بموجب حکم عمل نموده زاهد پسر کلان را بجهت دلاسا و تسلی آنها بدرگاه فرستاد و درین تاریخ بسجود قدسی آستان
غبار خجلت از ناصیهٔ آنها زدوده آمد از سوانح جان نثار شدن ترسون خان در بنگاله چون شهباز خان معصوم خان را شکست داده
از پی او بملک بهاتی شتافت عیسی زمیندار آنجا با لشکر بسیار بکمک او پای ضلالت افشرد و ترسون خان حسب الصلاح شاهباز خان
با فوجی از راه دیگر روی همت بمعرکهٔ کارزار نهاد و معصوم خان او را کم جمعیت یافته بر سر او زور آورده با آنکه همراهان توفیق
همراهی نیافتند و بجز پانزده کس با ترسون خان نمانده بود مردانه وار ایستاد و فریدون حسین و یار علی که نسبت خویشی با او داشتند
جان نثار شدند ترسون خان کوششهای مردانه کرده زخمی بدست غنیم افتاد و معصوم خان هر چند از راه ملایمت خواست
او را بموافقت خود راضی سازد چون اخلاص درست به این درگاه داشت با سفید مولی گلیم سیاه روی راضی نشد و در برابر
جوابهای درشت گفت آن بد سرانجام کارش به انجام رسانید و در پیرانه سر نیکنام ازل و ابد شد از سوانح اعاظم این
ایام شورش بدخشیان است و تفصیل این اجمال آنکه از بدخشیان نفاق سرشت میان میرزا سلیمان و نبیرهٔ او میرزا
شاهرخ غبار فتنه و فساد برانگیختند و عبدالله خان اوزبک قابو یافته عزیمت تسخیر بدخشان پیش نهاد همت ساخت و چون
میان اینها صفائی نبود و بدرد [illegible] و حسد استیلا داشتند ملک بدخشان بی محنت و تعب بلکه مفت و رایگان بتصرف اوزبک
درآمد و میرزایان سر بصحرای ناکامی و بینوائی نهادند و میرزا محمد حکیم از همسایگی اوزبک و قرب جوار با مثل عبدالله خان بیاد
مضطرب و متلاشی شده صورت حال را بپایهٔ سریر سلیمانی عرضداشت نمود فرمان شد که چون میرزایان سررشتهٔ اخلاص
و نیکو بندگی از دست داده بودند نتایج کردار ناهنجار بر روزگار ایشان عاید شد هرگاه آن فرزند ظاهر و باطن خود را بفروغ
اخلاص آراستگی بخشند و ظهور ایمنی پدر و نزدیک پرتو افکند سرآینه ملک او از آسیب مخالفان محفوظ و مصئون خواهد ماند
بلکه دیگران از و در حساب خواهد بود اگر ارادهٔ باطل پیرامون خاطر آنها گردد یکی از فرزندان جوان بخت را با لشکر گران
و فیلان مست صف شکن و خزینهٔ وافر و توپخانهٔ فراوان بکمک او نامزد خواهیم فرمود و مقارن این حال عرضداشت
دیگر رسید که میرزایان بحال تباه به این درگاه آوردند حکم شد که میرزایان را بنوازش خسروانه مستمال و امیدوار ساخته
روانهٔ حضور سازند و خود آسوده حال بوده غبار تفرقه و اندیشه پیرامون خاطر راه ندهد از سوانح درآمدن قتلوی کرزانی
در سلک دولتخواهان و مجملی ازین مقدمه آنکه چون شاه باز خان با جنود ظفر قرین بصوب ملک بهاتی شتافت یکچندی
با وزیر خان و دیگر دولتخواهان در حدود بردوان بچارهٔ کار قتلو پرداخت درین وقت صادق خان بلشکر منصور پیوست
و کار بار از لونی دیگر پیش گرفت قتلو تاب مقاومت نیاورده بجانب اوڑیسه شتافت و امرا بتعاقب همت گماشتند و او
جنگل دشوار گذار را پناه ساخته از راه عجز و زاری درآمد و وکلای خود را نزد امرا فرستاده التماس نمود که اگر ملک اوڑیسه
را بمن باز گذارند در سلک دولتخواهان درآمده برادرزادهٔ خود را با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم چون از امتداد یورش و
کثرت قطره و سوار سی و محنت و تعب ملال سپاه راه یافته بود و ملتمس او نیز صورت معقول داشت سران سپاه قبول آشتی
نمودند و او برادرزادهٔ خود را با شصت زنجیر فیل و دیگر نفایس برسم پیشکش ارسال داشت و امرا برادرزادهٔ او را با پیشکش
مصحوب شیخ ابراهیم فتحپوری روانهٔ درگاه سپهر بارگاه نموده هر کدام بجاگیر خود شتافتند و از بدایع وقایع آنکه روزی آنحضرت
در میدان چوگان تماشای جنگ فیلان خوشوقت بودند ناگاه فیل دل چاچر که در تندی و بدخوئی و آدم کشی نظیر خود
نداشت بقصد پیاده میدود و در اثنای تگ و دو پیاده را گذاشته راجه بیربر را پیش می اندازد و نزدیک بآن میرسد

وقریات پرداخته از راه نامتعارف عنان معطوف داشت راجه قابو یافته سرکوبل را آماده گرفت چون امرا آگاه این هنگامه در
نهایت بی پروائی پیرنفت خود را جمع نتوانست ساخت و به اندک زد و خوردی بر خاک هلاک افتاد و هزیمت یافتن
سلطان مظفر گجراتی مرتبهٔ دوم چون اولیای دولت رایات فتح و نصرت برافراشتند و مظفر شکسته بال و پر آواره و
هزیمت شد روز دوم قلیچ خان و شریف خان و نورنگ خان و تولک خان و دیگر سپاه صوبه مالوه لعیا گر فیروزی ماثر
پیوستند مظفر بکنبایت رفته از سوداگران و متوطنین آن مصر جامع نوبها گرفت و نیز بیاسته لیساری از واقعه طلبان فتنه
دوست بر گرد او فراهم آمد و رعایا نیز او را صاحب زاده معزز و سفی دانسته و فادار سوی پیش گرفتند و تجارد آنجوم عام شد و
چون این خبر میرزا خان و سران دیگر رسید رای صائب برین قرار گرفت که قلیچ خان و نورنگ خان با فوج تازه روزی که از
مالوه آمده بدفع اعدای دولت همت گمارند میرزا خان از فرط کارطلبی ببودن شهر راضی نشده سید قاسم را که زخمی بود با چندی
از منصب داران بحراست شهر احمد آباد گذاشته عزیمت دفع ارباب فساد پیش نهاد همت ساخت مظفر سید دولت را با جمعی
بصوب دولقه فرستاد و دلیران اختیار آن ملک مصطفی شیرازی را بجانب محمود آباد روان ساخت و چون عساکر اقبال بده کروهی
رسید آن بخت برگشته بصوب قصبه که بنگاه اجل بود بر پا و زمین وار بشتافت میرزا خان از قصبه برودده تولک خان را
جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از جانبین
کشش و کوشش بسیار شد چون اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم مخلصان وفاکیش وزیده مفسدان برگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند و تولک خان نیز
فتح کرده به لشکر منصور پیوست و مظفر از آب نربده گذشته بمحکمه کوه جهانپه که از احمد آباد شصت کروه است عنان مسارعت
باز کشید و امرای عظام در قصبه نادوت معسکر اقبال آراسته عزیمت استیصال او پیش نهاد همت ساختند و از منزل
مذکور ترتیب افواج نموده با دل قوی و خاطر خرسند بدفع اعدای دولت پرداختند و آن برگشته بخت در عرصه مردی سر جهالت
زده ادبار شد و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و دلاوری داده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه گردانیدند و درین جنگ
قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام شده یا نصد کس اسیر پنجه تقدیر گشته مسافر راه عدم گردیدند چون این نوید تازه بمسامع
جلال خاقان ستوده خصال رسید میرزا خان را بخطاب والای خانخانانی و منصب پنجهزاری پایه عز شد افزودند و دیگر
بندها نیز در خور شایستگی خدمت به نتایج نیک سرافرازی یافتند آغاز سال بیست و نهم از جلوس اقدس قرین
شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و نود و دو هلالی لعبد از انقضای چهار دقیقه از شب مذکور آفتاب عالم افروز بشرف
خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال بیست و نهم از مبدای جلوس خاقان وافر الاحسان بمبارکی و فرخی آغاز
شد و درین روز مسعود زمان محمود خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجی پور رسید و دولت آستانبوسی دریافت و در
عنفوان این سال فرخنده فال ضابطه تاریخ الهی رواج افزوده و در دفاتر ثبت فرمودند از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال
و دیگر ملامت پیشگان بنگاله چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان متوجه درگاه شد میرزا بیگ و وزیر جمیل و
خالدین و فرخ پور غلیق که از تقصیرات گذشته ندامت گزیده بدولتخواهان پیوسته بودند بمرافقت صادق خان روانه درگاه
گردیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکم شد که موهن داس بنداک چوکی شتافته صادق خان را بحکم آمده برگرداند و نامبردها
را بنوازش خسروانه امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیارد و موهن داس گرم و چسپان رفته در تانده بصادق خان پیوست

میر حبیب الله میر شرف الدین ہاشمی بلوچ و دیگر جوانان رونق پذیرفت بیان بهادر اورنگ با جمعی بقراولی تعیین شدند و فوجها را
بفیلان مست جنگ جوی آراستگی بخشیده روی همت بمعرکه کارزار نهادند مظفر با لشکر بسیار صفوف ادبار آثار ترتیب داده
در برابر آمد توپها را با دیگر آلات آتش بار کمی پیش رو چیده و در عثمان پور که متصل شهر احمد آباد است رزم طلب گشت میرزا خان
از روی تدبیر فرمان ظاهر ساخت که درفلان تاریخ بذات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم زنهار در مبارزت تعجیل
ننمایند ازین نوید دولتخواهان را قوت دیگر شد در ارکان همت مخالفان تزلزل تمام راه یافت و چون سزاولان از درگاه تعیین
شده بودند که لشکر مالوه را یکیک رسانند میرزا خان جنگ را روزی چند در عقده توقف انداخته بجانب سرکیج عزیمت نمود و
تاریخ هشتم به آن سرزمین رسیده در محل مناسب جای جنگ اختیار فرموده یکطرف شهر و محلات واقع شد و طرف دیگر انشاخ بنید
استوار گردانید بخت جمعی به اراده شبخون آمده ناکام باز گردیدند و چون صیت رسیدن موکب اقبال آمدن لشکر مالوه گرم بود
مظفر فرصت را غنیمت شمرده بجنگ پیش دستی نمود ناگزیر فوجها آراسته بتقابل شتافتند و درمیان جنگی واقع شد دلیران اکبر شاهی
تیز جلوی نمودند و در وقت گذشتن فوج هراول دامنش ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان در آویخته
داد دلیری دادند جانفشانی دادند سید هاشم بارهه بنقد جان حیات جاوید خرید پیش ازین در خواب دیده بود که بهر دو نشتر
بمن زدند و خون بسیار تراوش کرد درینوقت چون نیک ملاحظه نمودند هیژده زخم به او رسیده بود و مقارن اینحال خضر آقا نیز
جان نثار شد و از بهادران فوج التمش و هراول هر کس بطرفی افتاده با غنیم در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست میرزا خان
با سیصد جوان و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره نیرنگ اقبال مینمود و مظفر با پنج شش هزار سوار عرصه غرور و پندار
در برابر استاده بود و چون از افواج غنیم آثار غلبه و تسلط ظاهر شدن گرفت بعضی از هوا خواهان خواستند که برجلو میرزا خان
دست زده از عرصه نبرد برآرند و بعضی را از نامیه حال کوتاه همتان ظاهر پرست دریافته باعتقاد اقبال سزاول خاقان
گیتی ستان عنان مدارا از دست داده توسن همت برانگیخت و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج داشته بود افواج را درهم
شکسته سر کدام چون گرد باد سر بمعرکه کارزار در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه هزیمت پیش گرفت
جمعی بمرافقت او از راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره دشت ادبار شدند و بسیاری
به تیغ بیدریغ بر خاک هلاکت افتادند چون روز به آخر رسیده بود متعاقب گریختگان نیارستند کرد و در حد و دکوره و گهام پور
بشارت این فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد قرین گشت و خاقان ستوده خصال سجدات شکر این موهبت تازه تقدیم
رسانیده بندهای جانفشان را که درین فتح مصدر خدمات شایسته شده بودند بانواع نوازش و اقسام مراحم سرافراز
و ممتاز ساختند و ریولا زین خان سعادت زمین بوس دریافته آمدن راجه رامچند را العرض بپایه سریر سلیمانی
رسانید و حکم شد که درا ماده بوده بمرافقت او متوجه درگاه و الاشود و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی دار الخلافه فتحپور
بورود موکب منصور محسود بلاد روی زمین گشت و مقارن اینحال راجه رامچند بقدم سر آستان رسیده سعادت زمین بوس
دریافت و از پیشکشهای او لعلی بیش بها و یکصد و بیست زنجیر فیل بعرض قبول افتاد قلعه و ملک و دیگر پیشکشها را به او بخشیدند
و درینهنگام چندی از صد و بیگر اسپ به انعام او مرحمت شد و از سوانح کشته شدن محمد زمان پسر عم میرزا یوسف خان و
تفصیل این اجمال آنکه محمد زمان بر سر راجه جانا که از زمینداران عمده صوبه مالوه است لشکر کشیده بود و او پیشکشهای از نقد
و جنس فرستاده بندگی و دولتخواهی قبول نمود و دفعه دوم باز فوج آراسته بر سر او رفت و بتاخت و تاراج قصبات

از گران خواب غفلت بیدار شده دانست که کار از دست رفته بود بیچاره کار پرداخت معهذا دل از [illegible] نکند و قلیچیان زرینه کلاه
را بتسلی نیارست نمود و سپه آنکه قلعه بهروچ را استحکام دهد فوجی پریشان تر از حال خود ترتیب نموده بمقابل غنیم شتافت و
چرکس خان و دیگر [illegible] بسیاری از فوج او [illegible] و برآمد قطب الدین خان با جمعی از خاص خیل خود را بدو [illegible] رسانید قلعه
بروده کشیده مفسدان بی عاقبت قدم جرأت پیش نهاده بمحاصره پرداختند قطب الدین خان راحت یا در سپاه نکرده [illegible]
نهایت تعلق و دلبستگی که بجان و مال داشت در راه اخلاص خود را فدا نساخته کسان فرستاده پیغام گذارد که اگر مرا
بجان و مال امان دهید بزیارت خانه مبارک متوجه میشوم بعد از ملایمت بسیار قول گرفته برآمد بجهت این دو روزه حیات
مستعار دل نگرانی بمال و اسباب عاریتی حقیقی زنگ بی همتی بر خود پسندید و آبرو را که قطره ازان بهاست [illegible]
مذلت ریخته بملاقات مظفر شتافت آن کم فرصت فی الفور او را گرفته با جلال الدین مسعود خواهرزاده او مسافر ملک نیستی
گردانید و خزینه و سامان فراوان از نقد و جنس بتصرف او درآمد بعد ازان کس نزد منکوحه قطب الدین فرستاده صبیه او را
خواستگاری نمود این [illegible] سرشت دختر را از پدر داده عزت خود را نگاهداشت مصرع چه مردی بود کز زنی کم بود ۰ از انجا
بمحاصره قلعه بهروچ پرداخت خواجه عماد الدین حسین در قلعه بود برآمده او را دید و کوتوال قلعه کلید را سپرد در راه سلامت
پیش گرفت و بهروچ را متصرف شده بکفایت شتافت و آن معموره را تاخت و تاراج نموده رعیت آنجا را [illegible]
پیش نهاد خود ساخت چون عرض این سوانح از عرایض [illegible] بمسامع جلال رسید بیورش گجرات را پیش نهاد
همت فرموده [illegible] کوچ نموده و خان اعظم دستوری یافت که بزودی سامان نموده خود را بدرگاه رساند و جاگیر
او در ولایت [illegible] تنخواه شد و سعید خان را بمنصب [illegible] سرافراز ساخته حاجی پور پتنه و آن نواحی بجاگیر
مرحمت فرمودند و [illegible] میرزا خان با سلطان مظفر گجراتی [illegible] رایات فتح
و ظفر [illegible] چون بسیاری از اوباشان و لشکر طلب و بدسگالان فتنه دوست گرد او فراهم آمدند احوال
قطب الدین محمد خان [illegible] ساخت در احمدآباد بخود کامی نشست [illegible] بودند خبر [illegible] سید
میرزا خان را [illegible] و خواجگی طاهر [illegible] خواجه عماد الدین حسین را پیشتر فرستاد به حقیقت [illegible]
[illegible] میرزا خان پیوست انچه گذشته بود معروض داشت میرزا خان از [illegible] حادثه قطب الدین
را [illegible] ظاهر نساخت و سران سپاه را [illegible] هر کس در خور همت خویش سخنی گفت آخر رای بهادرین
قرار گرفت که به اقتضا و اقبال روز افزون گرم جوشیان شتافته بجنگ مبادرت باید نمود و بدین عزیمت ترتیب افواج نموده
قدم همت پیش نهاد در قول میرزا خان [illegible] درویش خان سلطان [illegible] میر ابوالمظفر میرزا قلی مغول شیخ محمد مغول
[illegible] از مبارزان پای همت افشردند و در برانغار شیروی خان محمد حسین شیخ و ابوالقاسم [illegible] بیگ فیروزه
میر هاشم میر صالح و چندی از مردان کارزار قرار یافتند و در جوانغار [illegible] راجه [illegible]
زمیندار [illegible] و دیگر دلاوران مقرر گشتند در هراول [illegible] خان مغول سید قاسم سید هاشم بارهه [illegible]
سید بهادر سید شاه علی سید نصر الله سید کرم [illegible] و بسیاری از شیر مردان بیشه شجاعت رزم طلب گردیدند و در التمش [illegible]
رای رام [illegible] خواجه رفیع [illegible] بیگ شریف [illegible] ترکمان دولتخان لودی سعید خان [illegible] شیخ [illegible]
شیخ زین خضر آقا [illegible] نامزد شدند و طرح بخواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابوالمظفر میر معصوم بکری بیگ محمد توقبائی

دستبرد شد، و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و سایر بندها در پتن فراهم آمدند و اولیه غلام شیر خان فولادی
در آن هنگام غبار شورش بر انگیخت و بیگ محمد توقبایی که در آن نزدیکی بود جنگ مردانه کرد و از اشکست داد شیرخان
از شنیدن این خبر حسین داماد خود را با فوجی بر سر او فرستاد و ازین آگهی دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین احمد بخشی و
میر ابو المظفر و سید عبد الله را با جمعی از برادران اخلاص نهاد به کمک او تعیین فرمودند غنیم تاب مقاومت نیاورده بازگرده
توقبایی تیز دستی نموده خود را به مخالفان رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و در نیوقت نظام الدین احمد بخشی
با دیگر بندها رسیده غنیم را منهزم ساختند. از سوانح این واقعه شیر خان با فوج آراسته متوجه عرصه نبرد شد اعتماد خان با
شهاب خان در پتن توقف گزیده شیر خان پسر اعتماد خان و دیگر بندهای جان نثار را به دافعه غنیم نامزد فرمودند و فرستادها
و بهروه کردست پتن به مخالفان رسیده عرصه کارزار را به فروغ تیغ آتش بار روشنی بخشیدند و از جانبین کوششهای
مردانه بظهور پیوست و بیمن اقبال خاقان گیتی ستان حسن خان داماد شیر خان جانفشان شد و شکست بر مخالفان
افتاد و اولیای دولت کوس فتح و نصرت بلند آوازه ساختند و مژده این فتح نیز در اکه باس بمسامع جلال رسید. از سوانح
فرستادن زین خان کوکه و راجه بیربر به آوردن راجه رامچند که از زمینداران عمده هندوستان است پیش ازین
بیر بهدر نام پسر کلان خود را به ملازمت درگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری مینمود لیکن از فرط توهم و بیمناکی
بخود قرار آمدن نمی یافت و چون اکه باس مخیم اردوی کیهان پوی گردید فوجی به مالش او نامزد شد پسر او بوسیله مقربان
درگاه بعرض رسانید که اگر از بندهای روشناس بر آوردن او تعیین شوند به آن جمعیت خاطر متوجه آستان بوس خواهد شد
لاجرم به التماس او زین خان و راجه بیربر به استمالت او دستوری یافتند و هم درین ولا بعرض همایون رسید که جبارسی از ولایت
کوچ بگنگ کماث آمده جمعی از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده تاج پور پرنیه را متصرف شده و از آنجا بدار الملک تانده شتافت
قضا را شیخ فرید بخاری در رسید و آن فتنه سرشت تاب مقاومت نیاورده خود را بگوشه کشید و شیخ بتاج پور پرنیه رفت و
آن سر حد را از آسیب مخالفان محافظت نمود. از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه بدرگاه والا از آن تاریخ که خان اعظم از
بنگاله عنان سعادت معطوف داشته در حاجی پور بسر میبرد چون موکب اقبال به اکه باس پیوست روی امید بلند
آستان مهاره سعادت زمین بوس دریافت و مقارن این حال سعید خان از سنبل آمده به سجده اخلاص جبین سعادت
روشن ساخت چون در ایام برسات دریای گنگ طغیان مینمود و از سیل آن متوطنین اکه باس آسیب میرسید
حکم شد که بندی در پیش آن اساس نهند که در طول یک کروه و در عرض چهل ذرع و ارتفاع آن چهارده ذرع بوده باشد و
در اندک فرصت بحکم اشرف صورت انجام یافت نهضت موکب منصور بدار الخلافه فتح پور چون خبر
شورش گجرات بمسامع جلال رسید و خاطر از انتظام ولایت بنگاله بخوبی اطمینان یافته بود رای جهان آرا بران قرار
گرفت که بدار الخلافه رسیده متوجه یورش گجرات باید شد درین وقت خبر کشته شدن قطب الدین محمد خان شورش افزای
[illegible] اسباب اضطراب گشت و تفصیل این اجمال آنکه هر چند دران ملک غبار فتنه [illegible] مرتفع گشت قطب الدین محمد خان
از خواب غفلت بیدار نشده [illegible] از پتن [illegible] نوشتند که وقت تردد و جانفشانی است و با این استعداد و سامان
که بهترین ترتیب آن حضرت [illegible] دولت [illegible] نام ازل و ابد سازند [illegible]
چون [illegible] از پیشکار و خلافت فرمان جناب [illegible]

ضیا یافت فرق عزت برافراخت و در قصبه پیاگ که دریای گنگ و جون بهم پیوسته و ازجاهای پرفیض قابل نزهت است بجمعیت
مصلحت ولایت بنگاله توقف فرموده شهر عاسی که خال رخسار بلاد روی زمین تواند بود اساس یافت ومشرف برآب
در موضعی که هر دو دریا بهم آورده قلعه از سنگ سرخ بطرز قلعه آگره طرح افگنده الٰه‌باس نام فرمودند. **ذکر ظفر یافتن شاهباز خان
وشکست عاصی کابلی و دیگر سوانح اقبال** در اوراق گذشته هزیمت یافتن ارباب فساد و رفتن عساکر
اقبال بجانب اوڑیسه نگاشته کلک وقائع رقم گشته چون دولتخواهان برکنار دریای دمودر معسکر آراستند و فوجی بکوراگهات
بقصد خلاصی قاقشالان شتافتند عاصی کابلی از ملک بهاتی برآمده در حدود تاج پور پورنیه که بجاگیر ترسون خان مقرر بود
بتاخت وتاراج قصبات وقریات پرداخت وترسون خان در خود طاقت مجادله و مقاتله نیافته متحصن گشت ومخالفان تا
هفت کروهی ٹانڈه دست تصرف وتسلط دراز ساختند شاهباز خان از شنیدن این خبر تکیه بر اقبال روز افزون نموده
باطفای نائره فتنه وآشوب کمر همت بست و در اندک فرصت بدولتخواهان پیوسته تسکین این شورش نمود معصوم خان
در جائیکه بود عنان ادبار بازکشید و چون قتلو زبون شده بود جمعی از امرای اوڑیسه را مثل شاه قلیخان محرم و صادق خان
ومحب علیخان و راجه گوپال جادون و کهنکار و میر ابو المعالی و میر ابو القاسم پسران سید محمد میر عدل و چندی دیگر نزد خود
طلبداشت درین وقت خبر رسید که بابای بهکری با فوجی از مخالفان بقصبه سنتوش رفته نوکران ترسون خان تاب مقاومت
نیاورده راه هزیمت سپرده اند شهباز خان پیشتر از خود محب علیخان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را تعین نموده متعاقب
خود نیز بدفع اهل ادبار شتافت ومخالفان بافوج منقلا جنگ کرده راه فرار پیش گرفتند و غنیمت بسیار بتصرف مجاهدان عرصه
فیروزی درآمد و از انجا بسر معصوم خان ایلغار کرده بر ساحل دریای جون معسکر اقبال آراست وآن سیاه بخت در برابر لشکر
فیروزی اثر پای ادبار افشرده آماده جنگ شد روزی چند برسل و رسائل رهنمونی بشاه راه سعادت گذشت و چون
سرشت زشت او بفتنه و فساد مجبول و مخمر بود نصیحت سودمند نیفتاد و آخر بضلالت و ادبار قرار داده هنگامه نبرد آراست
جمعی از بهادران آتش غزمی در بارش تیر و تفنگ نهنگ آسا بر دریا زده کارزار کردند و باطل سران تاب مقاومت نیاورده
راه هزیمت پیش گرفتند و مقارن اینحال جمعی از دولتخواهان بکشتی گذشته بتعاقب شتافتند محب علیخان وسلیم خان مور
و چندی از تیز دستان عرصه فیروزی خود را بمخالفان رسانیده داد شجاعت و مردی دادند میرزا محمد و دوسم و چندی
از ارباب خلاف برگشته کارزار کردند درین وقت شاهباز خان رسیده دولتخواهان را قوی پشت ساخت و بسیاری
از اهل ادبار بقتل رسیدند و تراب الغیبی گرفتار گردید و بقیه السیف بصد جان کندن آواره دشت ناکامی شدند و فیل بسیار با دیگر فیلان
و فراوان اسباب بدست مجاهدان عرصه اقبال افتاد و امرای عظام بکوراگهات شتافتند عاصی کابلی با چندی بولایت
بهاتی پناه برده و جباری با جمعی بجانب کوچ کرچ کرد و همچنین هر کدامی بگوشه خزیدند و درالٰه‌باس نوید این فتح مسرت
افزای خاطر اولیای دولت گشت روزی که شاه قلیخان و صادق خان و دیگر امرا از اوڑیسه آمده در سر سواری بشاهباز خان
ملاقات نمودند قضارا فیل صادق خان از جهت مستی خود سری بجانب شاهباز خان دوید نزدیک بود که آسیب کلی رسد درین شورش دستار از سر شاهباز خان
جدا شد و از ظهور این حرکت سلیم اشارت صادق خان کرده کینه در دل گرفت بعد از آنکه مخالفان شکست خوردند و کارها بر وفق خواهش اولیای دولت شد
شاهباز خان به صادق خان در مقام پرخاش و ناسازگاری درآمد صادق خان تاب همراهی نیاورده از لشکر
فیروزی اثر جدا شده روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد از سوانح هزیمت یافتن شیر خان فولادی [illegible] احمد آباد

ور روز دیگر آن سبک سر گرم فرصت با جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه را بنام خود خواند و درهمین روز میرزا خان
بطلب شیر خان فولادی که در ولایت جوناگره روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد او با دو بیست یا بو سوار صعلوک
آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان متوزع بود میر عابد را بحراست احمد آباد گذاشته خود بدان صوب شتافت
و شیر خان را با جمعی از اوباش بتقابل شهاب خان بجانب پتن فرستاد و هرجا از مفالیک گجرات و کهنه سپاهیان آن ملک
و ما وراء النهریان اسقاطی بودند یابو یا بحجت سواری بهم رسانیده ملازم شدند و شیر خان فولادی شدند و در عرض دو هفته
و چارده یا پانزده هزار سوار بر گرد او اهل ادبار فراهم آمد و مقارن این حال لشکری که از درگاه بکمک اعتماد خان مقرر شده بود
مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر پسر اشرف خان میر منشی و دیگر سپاهیان تا دو هزار سوار در پتن
بشهاب خان پیوستند و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام داده عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح بپایه سریر سلیمانی
ارسال داشتند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید همگی توجه خاطر قدسی مظاهر بر اصلاح شکستگیهای آن ملک و انهدام
ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرموده میرزا خان خلف صدق بیرام خان را که از صغر سن در ظل عاطفت
آن حضرت تربیت یافته بود بحکومت و حراست ولایت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه
و شیرویه خان و رای درگا و لون کرن و میدنی رای و درویش خان و محمد رفیع و سرمدی و شیخ کبیر که امروز بمیامن تربیت
و نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب شجاعت خانی سرافراز است و نصیب خان ترکمان و بسیاری از سپاهیان جان نثار
و مجاهدان عرصه کارزار همراه میرزا خان تعیین شوند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیج خان و نورنگ خان حکم
شد که از راه مالوه شتافته و امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را بسرپله رسانند و بقطب الدین خان فرمان شد که گرچه
مطمح نظر آن بود که استیصال ارباب زوال بی رسیدن کمک و امداد براسه از او آید لیکن بسلک حزم و احتیاط می داشته میرزا خان
را با افواج قاهره تعیین فرمودیم که به آبیاری تیغ همت چارچمن آن ملک را از خس و خاشاک ارباب بغی و زوال پاک سازد
و اگر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرو نشسته باشد فهو المطلوب و الا بیاوری میرزا خان کمر اخلاص و خدمت
بر میان جان بسته در اطفای نائره فتنه و آشوب و استیصال ارباب زوال دقیقه فرو گذاشت ننماید و از سوانح این ایام
وفات محب علی خان است بدار الملک دهلی محب علیخان پسر میر خلیفه است که مدار علیه دولت حضرت فردوس مکانی
بود و چون محب علی خان را پیری و کبرسن دریافت خاقان کثیر الاحسان آن قدیم الخدمت را از تردد سپاهیگری و
یساق و خدمت سفر معاف داشته بحکومت دار الملک دهلی پایه عرش افزودند و او مدتها در آنجا بفراغت و آسودگی گذرانیده
مسافر ملک بقا گشت **نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه و سیر آگره باس** تاریخ پنجم ماه
آبان الهی از دار الخلافه فتحپور نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه اتفاق افتاد و از آگره با جمعی از بندهای
با اخلاص مقربان بزم خاص بر کشتی نشسته سیر کنان و شکار افگنان متوجه شدند سیصد منزل کشتی بحجت نشیمن خاص
و خادمان محل و کارخانجات ضروری در نهایت نفاست آراستگی یافته بود و امرا هر کدام در خور حالت خویش کشتیها
ترتیب نموده بودند و حکم شد که اردوی کیهان پوی از طرف جادون براه خشکی طی مسافت نمایند و چون پرگنه اتاوه
که بجاگیر زین خان کوکلتاش مقرر بود مضرب خیام گردون احتشام شد بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت
جاوید اندوخت و در کالپی عبد المطلب خان بزم بادشاهانه آراسته پیشکش کشید و همچنین در اکبرپور راجه بیربر اسم

ضیافت

از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیای دولت خواهد شد انشاءالله تعالی که دل جمع شد این بود که اهل و عیال مردم را همراه نیاسپی برده
و در جاهای مضبوط ساخته و خاطر از آن پرداخته قدم پیش نهاد و مجملاً وقت هیچ بود که اولیای دولت لشکریان پور که در ظاهر شهر واقع است
رسیدند و اهل اردو خیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن دولتخواهان آگاهی یافته به ترتیب
آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح مکمل از شهر برآمدند و اگر آن مردم یکبار است بشهر میرسیدند غالب آنکه مخالفان
سراسیمه از راه دیگر روی ابواد سر فرار میدادند القصه درین فرصت که مردم شهاب خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند
مفسدان دعیم العافیت بخاطر جمع جیبه پوشیده دلقمه یا جنگ برآمدند و چون اکثر از مردم شهاب خان هنوز نرسیده در
راه بمراقبت اهل و عیال کشیدن اثقال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب خان آمده بودند وقتی خبر دار شدند
که قریب دو هزار سوار از شهر برآمده بکنار دریا صف آراسته مستعد خود در قول یمین و یسار را و لسبنه کاتی ایستادند و محمد بیگ
بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و منزل بیگ بوجاق و دیگر جوانان بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند
شهاب خان از ظهور این سانحه غیبی سوار شده به ترتیب صفوف و تزوک افواج قاهره پرداخت اعتماد خان بهانه آن که
کذر عثمان پور را مضبوط سازم با مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابوتراب و جمعی از گجراتیان سوار و پیاده خود را گوشه
کشید و راه گریز سپید شهاب خان با هفتصد هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته روزگار زمین مردی نفس
اختیار کرده پای همت افشرد و از ین جمله دویست کس در قول با خود داشته مه مردم را مثل شیک حرام نمک و پاینده سنگ کش
و صالح تند دست و دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان یکی داشتند اما دیگران خرمها ساخته در دو دو
پیش قدمان فوج غنیم را از دو کردان ساختند محمد بیگ وفادار بیگ از زخم تیر رسیدند اما شیک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیزه باز میداشت
و لحظه بلحظه کسان خود نزد عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ می نمود بدر بیگ ترکمان از نوکران شهاب خان
در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته مردانه جان نثار شد درین وقت شیک و پاینده سنگ کش و صالح تند دست
و غیره قریب پانصد سوار از راه سبک حقیقتی سپرده بغنیم در آمدند و مخالفان از دلدهی شیک پای جرأت و جسارت پیش نهاده
از آب گذشتند و با آنکه همراه شهاب خان دویست سوار بیش نبود قدم همت برجا داشته رفیقان را بمدافعه و مقاتله
باطل ستیزان ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه زخم تیری به اسپ او رسید و بر گرد پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند
و مخالفان هجوم آوردند ناگزیر چندی از خیراندیشان او جلو گرفته از معرکه برآوردند و درین حال عبدالرحمن نام مخاطب
از ملازمان شهاب خان که در زمره باغیان در آمده بود از عقب رسیده شمشیری بجان رسانیده لیکن زخم کاری نیفتاده
جان بسلامت برد و از کاتیان در حالیکه شهر که بقصد غارت و تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما
برگشودند و زن و دختر ارباب صلاح و ناموس را که هرگز قدم از خانهای خود بیرون ننهاده بودند اسیر و دستگیر ساخته انواع
تعذیب و تشویش رسانیدند و از نقد و جنس و اسپ و فیل و یراق چندان بتاراج رفت که مستوفی خیال از عهده ضبط آن
بعجز اعتراف مینماید و بهمین دست برد و هنگامه مخالفان رونق دیگر یافت و مظفر باخواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان
معاودت به احمدآباد معطوف داشته از غایت غرور و پندار به ارک شهر نزول ادبار فرموده تکیه بر جای بزرگان نموده
بحکومت گجرات کله گوشه شقاوت کج نهاد و درهمین روز شیک حرام نمک با اکثری از ملازمان روشناس شهاب خان
[illegible]

حاضر خواهد نمود براتیمدوطه خانه تو نیدالقصه شهاب خان از ظاهر احمدآباد کوچ کرده بگری رفت وجمعی از اوباش
که در پرگنه ها فراهم آمده بودند وقت مغتنم شمرده بکاتیواره شتافتند که مظفر را همراه آورده کارے از پیش برند و چون
بمظفر ملحق شدند عروس مملکت گجرات را بخوبتر صورتے وآسان وجهی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند
وبسه سردار کاتیان را به تطمیع وتحریض تاخت وتاراج همراه گرفته روے ادبار با حمدآباد نهادند وقریب یکهزار و پانصد
سوار از کاتیان فراهم آورده تا پرگنه دولقه عنان مسارعت باز نکشیدند و در قصبه دولقه لاشه تدبیر اهل تشویر
سیلاب اندیشه وتذبذب فرو رفت بعضے مصلحت دران دیدند که به اردوے شهاب خان شبخون باید برد و ننتو خود برین
که بطرف بندر کنبایت رفته آن بلده معموره را بیغمای سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان بدولقه شنید دل
از دست داده و دست از پا نشناخته بکرے شتافت که شهاب خان را برگردانیده به احمدآباد آورد و از غایت
اضطراب و سراسیمگی چنین خطاے عظیم وتدبیر غلط کرد در واقع غنیم را در دوازده کروہے احمدآباد گذاشتن و سر خود
گرفته راه بطلب کمک شتافتن بکدام عقل وتمیز راست معه هذا سردارے که شهر را به اعتماد او توان گذاشت
نباشد هر چند صلاح اندیشان راست تدبیر پوست کنده گفتند که این رائے خطاست بسمع رضا اصغا نفرموده
شیرخان نام پسر خود را بمحافظت احمدآباد گذاشته میر معصوم بکرے وقلیچ الشک آقا و زین الدین کنبو را بحراست
دروازه ها تعیین نموده مجاهد خان گجراتی را بر دروازه راکز گذاشت و خود با نظام الدین احمد بخشی از شهر بر آمده
راه کبرے پیش گرفت و بمجرد بر آمدن او جمعے از واقعه طلبان گجرات که از ارباب فساد زبان یکی داشتند بسر عالم آور
بر آمدن اعتماد خان را بالعنوان گریختن وانمودند و در وقتے که اهل او بار حیرت زده کار خود بودند ولی داشتند که بکجا
باید رفت و چه باید ساخت این قسم شره رسید و در ساعت بسرعت هر چه تمام روی شقاوت وضلالت بر احمدآباد
نهادند و تا رسیدن بشهر آنانی نا جمعیت مخالفان سے از دو و چون بظاهر احمدآباد رسیدند از دروازه که بر که
بعهده مجاهد خان گجراتی بود هجوم آورده بضرب راست بشهر در آمدند پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر بقتل رسید و
آتش فتنه وآشوب زبانه کشید و شیرخان پسر اعتماد خان و میر معصوم بکرے و زین الدین کنبو وغیره بهزار جان کندن
خود را از ان مهلکه بدر انداخته راه هزیمت پیش گرفتند و ارباب فساد دست یغما کشوده بغارت وتاراج پرداختند
ونتو که چنین روزے را شبها بدعا میخواست بدولتخانه هاے سلاطین گجرات در آمده کامیاب بر مسند مراد نشست
و در لمحة البصر چنان مصر معمورے که مملو از زر و جواهر و اقمشه نفیس بود بتاراج حادثات رفت و چون اعتماد خان بکری
رسید بعد از گفت وشنود وعهد و پیمان شهاب خان را برگردانید و شهاب خان که اعتماد بر بعضے از ملازمان
خود نداشت آنها را بحضور طلب داشته سوگند مصحف داد و سر حلقه آنجماعه شمک حرام نمک بود که پیشتر از همه سوگند
خورد و اول کسی که بمخالفان در آمد او بود و بالجمله چون بهشت کروہے احمدآباد رسیدند میر معصوم بکری وزین الدین
کنبو که از شهر مے آمدند دو چار شده خبر وحشت اثر احمدآباد ظاهر ساختند شهاب خان از استماع این سانحه
سر بجیب اندیشه فرو برد و از دیگر دولتخواهان کنگاش خواست هر کس در خورد دانش خویش سخن کرد و آخر رایها
بهمین قرار گرفت که یک جلو با احمدآباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار بر آمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب
باشد بظهور خواهد پیوست واگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کمکیان اعتماد خان نیز

ازدرگاه

دل از حکومت آنجا برکنده بود چنانچه باید در مقام بازپرس و تحقیق این معامله شد اما خلیل بیگ و محمد یوسف پیغام گذارده که تا
از شهر برآیید و در اینجا نباشید و اینها این معنی را از مقربات کار خود دانسته به پرگنه ماتر که سابقاً بجاگیر آنها بود رفته ترتیب
اسباب فتنه پرداختند و مکاتبات به مظفر نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقه سید ولتان بود
بظاهر در خدمت شهاب خان چنان مینمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در باطن در انحراف قلوب و بد
راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه مغول بیگ وفادار و تیمور حسین و شیمک را که از عمدها بودند با خود متفق ساخت و در نیو رفت
اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابوالقاسم دیوان به بتن رسیدند کرم علی که لشکر اولی شهاب خان
آمده بود نا قابل وکیل اعتماد خان به احمدآباد پیوست و شهاب خان باستقبال فرمان عاطفت و اسپ و خلعت تشریف
باتفاق کرم علی با شهر درآمد و چون بر مضمون حکم اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازهای حصار را بوکلای
اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود و آغاز خلل از برهم خوردن تهانجات که شهاب خان قریب
هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود و شد همین که مردم او برآمدند کوسلی و گراسی اکثر قلاع او را بران
ساخته سر بشورش و فساد برداشتند و شهاب خان از احمدآباد برآمده در عثمان پور نشست و مقارن این اعتماد خان
و شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر درآمدند و میر عابد با دیگر مفسدان که نامبرده شد قریب یکصد سوار
فراهم آورده بر سر تال تیوه منزل گزیده به اعتماد خان پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب خان بدرگاه
نمی توانیم رفت اگر بدستور سابق جاگیر ما که شهاب خان بما داده بود مسلم میدارید بخدمت آمده لوازم نوکری
بجا می آریم والا سر بصحرای آوارگی می نهیم اعتماد خان در جواب نمود که من بحکم آن جاگیر ها را شما تنخواه می نمایم کرمه
ابا از عجایب خود دیدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشته ها از جواب اعتماد خان مایوس مطلق شده
در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت چون جمعی که کمک
اعتماد خان از درگاه تعیین شده بودند هنوز نرسیده بودند اعتماد خان صلاح وقت در آن دید که شهاب خان را
برگردانیده روزی چند نگاه دارد به امداد و اعانت او در استیصال مفسدان دولت همت گمارد و باین قرارداد
شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی نزد او رفته استشاره نمودند شهاب خان در جواب گفت که جمعیت
ملک جمعیت نیک صورت پذیرفت و این مفسدان همان جاگیرهایی که داشتند انها بالفعل تسلی می‌شوند لایق آنکه
جاگیرهای قدیم اینها را بدستور سابق بحال خود دارید تا آتش فتنه فرو نشیند و اگر بحکم جاگیر تنخواه نمود وقت
که هنوز سپردار معتبر در میان آنها هم نرسیده و خود را خوب جمع نساخته اند و کثرت عام نشده فوجی از مردم ما را او خود را
بر سر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت که بالفعل شما بشهر معاودت نمایید
بعد از آن هر چه صلاح باشد عین صواب خواهد بود شهاب خان عذرهایش آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر
نموده ام و مردم من در نهایت پریشانی با کوچ و بار از شهر برآمده چگونه توان بازگردید اعتماد خان تعهد
نمود که از خوط خانه خالصات امداد خواهیم کرد چون زر نقدی در میان نبود روزی چند بجرثت و صوبت و تشخیص
مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب خان از صفحه احوال چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که به نیت تالیف
روزی چند او را نگاه دارد تا مردم کمکی او از درگاه برسند بعد از آن سر بصحرا خواهد داد والا بالیستی روز اول همت

سافته تحقیق فرمودند اگرچه آن کذاب اول خیره چشمی و بی‌محابا بسیار ظاهر ساخت که مگر بخیرگی و درازنفسی کاری از
پیش برد لیکن از انجا که دروغ را فروغی نیست خصوص در مجلس چنین پادشاه عالیشان معهذا که خود بدولت متوجه تمیز و
تشخیص باشند ناگزیر سر بر خط راستی نهاده اقرار آورد که من پسر فلاسنی و کنی ام که خطاب حکیم الملکی داشت و با در برهان مرا
بفرزندی برگزیده بود و چون مجلس بآخر رسید از فرط توهم و هراسی که بر او مستولی شده بود در راه گریز پیش گرفت متفحصان او را
از راه دار الخلافه آگره گرفته بحضور آوردند و محبوس نمودند ان مکافات کردند و از وقائع سنه ایا فتن عرب بهادر بهتا بر بنیع همت
مبارزان عرصهٔ جلادت در اوراق سابق مجمل از احوال او نگاشته کلک وقائع نویس شده القصه چون آن حرام نمک در حدود
سنبل شکست خورده بصوبه بهار شتافت یکچندی در حد و د ترهت و جنبارن تاخت و تاراج رعایا و زیردستان روزگار
گذرانید و چون خان اعظم از بنگاله به بهار آمد سبحان قلی ترک را فوجی بمالش او تعیین فرمود و متعاقب خود نیز بدان جانب
روی همت نهاد آن باطل ستیز با فوج منقلا جنگ کرده شکست خورده و راه آوارگی گرفته خود را بحدود جونپور رسانید
و چون صورت حال بمسامع جلال رسید راجه تودرمل بفرمان بادشاهی پسر خود را به تنبیه و تادیب او فرستاد و آن سیاه‌بخت
تاب مقاومت نیاورده بشعاب جبال و کریوهای دشوار پناه برد تتمه احوال او در جای خود نوشته خواهد شد و از
سوانح این ایام محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سرهندی است در قلعهٔ رنتهنبور او قدری از علوم ظاهری بهره و رلیوذور
بدایت حال به تیززبانی وخیره چشمی در زمرهٔ مقربان بساط عزت راه یافت و چون بصدارت ولایت گجرات رخصت شد
از نفس پروری و هوا پرستی در آزار دلها کوشید و گروه گروه مردم از و بفریاد آمدند و پادشاه عدالت بارگاه رقم عزل
بر صفحهٔ حال او کشیده بدرگاه طلب فرمودند و بعد از ثبوت جرائم در قلعهٔ رنتهنبور محبوس شد و هم در انجا مدت عمرش بسر در آمد

ذکر شورش ملک گجرات و فرستادن میرزا خان باطفای نائره فتنه و آشوب

چون اعتماد خان بحکومت و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علی بطلب شهاب الدین احمد خان
تعیین شد جمعی از قلعچیان واقعه طلب که قبل ازین در سلک ملازمان میرزایان انتظام داشتند و بعد از استیصال آنها
پای خیاری شده در شهر احمدآباد فرو کش کرده بودند هر کس بحکومت آن ملک میرسید نوکر او شده روزگار بسر می بردند
و پیوسته انتظار فرصت جسته بلاک فتنه و فساد بودند چنانچه یک دفعه در ایام حکومت وزیر خان ابواب فتنه مفتوح گردانیده
هنگامهٔ شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیده آتش فسادی که مشتعل شده بود به آبیاری
تدبیر فرونشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که زنهار امثال این مردم
را دران ملک نگذارد و کبیخ و ریشهٔ مفسدها سازند و از نوکری خود اخراج نموده عوض آنها از مردم معتمد و فاکیش نگاه دارد
و در خلال این حال موکب جلال به تسخیر کابل نهضت فرمود و شهاب خان صلاح وقت در اخراج آنها نیافت بلکه بر منصب
و جاگیر آنجماعه افزوده اقسام دلاسا فرمود و درین وقت که اعتماد خان بحکومت آن ملک اختصاص یافت مجدداً در باب
اخراج آنها تاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده بود و اندیشهٔ کار خود داشتند و میر عابد که سر حلقه
اهل ضلالت بود با یوسف محمد بلیحی و خلیل بیگ بدخشی و میرم بیگ و میرک یوجوق قرار دادند که پیش از رسیدن
اعتماد خان بگجرات کار شهاب خان را بانجام باید رسانید و مظفر را به سرداری گزیده احمدآباد را متصرف باید شد
قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل آن جماعه بود شهاب خان را از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت و چون شهاب خان

جلد دوم

باور گریخته خود را بقلعه رسانید و روز دیگر امرای عظام بمحاصره قلعه کتاد و در انجا بود پرداختند اگر چه مخالفان توپها را بر برج حصار
بوده اسباب قتال و جدال مهیا داشتند و جنگ عظیم در پیوست اما باقبال روز افزون و دولت خداداد دستبرد کردن تا کسے
تا چند اخر بهزار جان کندن راه هزیمت پیش گرفته خاک ادبار برفرق روزگار خود بیختند و چون لشکر را تردد بسیار روی داده بود
اسپان جفا کشیده بتعاقب نتوانستند شتافت و از همان منزل عرضداشت مشتمل بر کیفیت احوال و ظهور لمعات اقبال بدرگاه
سپهر اشتباه ارسال داشتند و از سوانح این ایام رسیدن برهان الملک است بدرگاه سلاطین پناه او پسر خورد حسین نظام الملک
است چون حسین از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود مرتضے پسر کلان او بخطاب نظام الملکی و جانشینی پدر که گوشه عزت برافراخت
اما چون مادرش در حل و عقد سلطنت از پیش خود گرفته و برهان الملک راسخت گرامی و عزیز میداشت بعد از یکچندی پشت
بتحریک ارباب فساد و وسوسه بدگویان بدنهاد و مادر و برادر را گیرانیده هر کدام را در قلعه محبوس ساخته و چون مدتی برین گذشت
ماخولیا بمزاج او غالب آمد و خلوت دوست شد و رفته رفته در اختلاط بر روی مردم بست و حسین نامے را که در بساط
عمر حریف بازی او بود و از خردے با او کلان شده بخطاب مصاحب خانی اختصاص بخشید و مدار مهمات عالی و سلطنت
بقبضه اختیار و اقتدار او سپرد و آن تنگ حوصله کم فرصت در نهایت بیباکی و نخوت روزگار بسر برده بغیر از خود کسے موجود
نمی شمرد و چنانچه بعضے را گمان آن بود که مرتضے رضا بقتضای حق داده باشد تا آنکه حسین بجنگ برید متوجه شد و نظام الملک
نیز متعاقب او از خلوت برآمده به امداد او شتافت درین وقت محافظان برهان فرصت یافته او را از قلعه برآوردند و او علم
وقت نظر در بنیاد رده بے اعتدالے پیش گرفت و از تنگ حوصلگی نظر بر مال مردم دوخت و در هنگامے که [illegible]
کنند خاطرها از وحشت گزیده و نظام الملک ازین شورش آگاهی یافته اقدام تعجیل معاودت نمود همان روز که برهان بخواست
بشهر در آید خود را رسانید و سپاه تفرقه در جمعیت برهان افتاد و نظام الملک بجهت امتحان ضمیر بامردم خود گفت که
که آرزوی آن دارم که دل از تعلقات ظاهری واپرداخته گوشه عزلت اختیار کنم چون برادر من ذوق حکومت و آرزوی
این کار دارد چه بهتر که شما دست از من باز داشته او را بسرداری برگزینید. اعیان دولت او در جواب گفتند که بالفعل
مناسب دولت و صلاح وقت در آنست که هنگامه فتنه جویان و اوباشان شکسته شود بعد از ان هر چه لایق باشد بعمل خواهد آمد
نظام الملک از قرار داد مردم مطمئن خاطر شده روی همت بمقابله برهان و همراهان او نهاد و چون دلها از اطوار ناخوش
برهان رمیده بود کار بجنگ نرسیده راه گریز گرفته سر و نظام الملک افتادند و ناکام قرار بر فرار داده راه هزیمت
پیش گرفت چندے در بنادر اچهر سیاه گر سر برده و از انجا نزد [illegible] شتافت و چون در انجا نیز کاری نتوانست ساخت بلباس
جوگیان باز با احمد نگر آمد و در گوشه پنهان شده خواست که بتقریب و فنون جمعی را بخود یار ساخته نظام را بنشاند در اندک
روزے پرده از کار او بر داشته شد و بهزاران سعے و دشوارے خود را بولایت بهرجی راجه بگلانه رسانید و از انجا نیز بدربار
پیش قطب الدین خان رفت و به اعانت و بدرقه قطب الدین خان روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد و درین تاریخ بسعادت
آستانبوس عز افتخار یافته از حوادث روزگار مصئون و محفوظ گردید و خاقان کثیر الاحسان به انواع نوازش و مراحم دلجوی
فرمود و از انجمله او که بمنصب و جاگیر سرافرازے یافت و از غرایب آنکه پیش ازین بدو سال شخصی بدرگاه معلی
آمده خود را برهان وانمود و دو پسر جمال الدین حسین انجو که همشیره برهان در خانه اوست بعد از اثبات و علامات برهان
تصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و تواضعات بجای آورد و درین وقت که برهان الملک حقیقی بدرگاه آمد سر دروغ او

با فعل موافق و گفتار را با کردار مطابق دانند در سلک بندها منتظم ساخته اُدریسه را تیول او مقرر دارند در نیوقت خان اعظم
بموجب حکم خواست که عنان معاودت بدار الملک بهار منعطف گرداند و صادق خان را بسرداری آن لشکر بازگذارد و او از
پرکاری سبب بعضی مقدمات عمدارانه در میان آورد و او را دو باسی دور از کار پیش نهاد خاطر ساخت لاجرم وزیر خان را
بسرداری مقرر فرموده خود بجاسی پور مراجعت نمود و از رفتن او قتلو خام طمع شده باز بر سر کار خود رفت و صلحی که بهزار
ملایمت و زاری میکرد و بشیر لطاسی دور از معامله دخواهشهای بیحساب وانمود امرا نیز آستین رو افشانده سر از صلح
باز زدند و از شیر پور بعزم رزم شتافته در نواحی بردوان بترتیب صفوف پرداختند و آن روباه باز حیله ساز در شش
کروهی معسکر اقبال عنان بازکشیده مجدداً مقدمات صلح در میان آورد و امرا غافل از ریو و رنگ او پرگنه مدارن و
سیفی پور و دیگر محال را با اوڈیسه افزوده مقرر ساختند که در زمرهٔ دولتخواهان منتظم بوده قدم از اطاعت و فرمان پذیری
بیرون ننهد و برادرزادهٔ خود را با پیشکش لائق بدرگاه معلی فرستد و قتلو بعد از عهد و قول چنان وانمود که اگر صادق خان
با چندی از معسکر برآید من نیز با دو سه کس در برابر شتابم و از جانبین اطمینان پذیرد و پسر خود را با فیلان مست نامی و
خلاصه اجناس روانه درگاه می سازم صادق خان که در مصالح دنیوی و تدبیرات ملکی تمام عیار بود پاس حزم و احتیاط
داشته باینمعنی راضی نشد و قرار داد که چون آن جماعه را نسبت ارادت بسادات بخاری است شیخ فرید بخشی که از اعاظم این
دولت است بآنجا رفته ارکان صلح را بالعهد و پیمان استحکام بخشد شیخ نیز از اخلاص که بصاحب خود داشت قدم جرأت پیش نهاد
و حسن خان و سید ابوالقاسم و سید عبدالهادی و محمود خان خواص با او موافقت نمودند و چون بجای موعود رسیدند
اثری از آن قرار داد ظاهر نشد جمعی که از جانب قتلو آمده بودند بملازمت و ریو رنگ شیخ را تا دیره بردند و آن سیاه باطن
بظاهر گرم جوشی و تواضع مفرط نمود و بیگی مقصد آنکه چون مجلس بآخر رسد و شیخ بخیمه خود رود جمعی از اوباش افاغنه از کمین برآمده
کارش بانجام رسانند اما شیخ از صفحهٔ پیشانی ارباب فساد نقش باطن آنها فرو خوانده بعالم تفرس دریافت که آمدن غلط
محض بوده و رفته رفته از روش مکالمه دیگر افغانان آثار شدت و شورش بیشتر ظاهر شد چون روز بآخر رسید شیخ
بعزیمت رفتن برخاسته متوجه جلوخانه گردید افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ غدر برافراختند و چندی از همراهان
شیخ دران معلوبه بقتل رسیدند اگرچه بیشتر تمام اسپان را بتاراج برده بودند اما فیل انباری شیخ در گوشه استاده بود شیخ
خود را بفیل رسانیده بسرعت متوجه دیره شد بحسب تقدیر فیل از غوغای مردم و هجوم عام رم خورده براه شتافت و چون
تاریک شده بود مخالفان پی غلط کردند و این از اسباب نجات شد و در نیوقت چندی از ارباب غدر خود را بفیل رسانیده
به تیر اندازی مقید شدند شیخ خود را از بالای فیل انداخته در ان شب تار پیاده سر در کم قدم براه نهاد و مخالفان یکبارگی
شیخ در انباری است بگرفتن فیل هجوم آوردند و دران سراسیمگی یکی از ملازمان شیخ دوچار شد اسپ خود را کشید و شیخ
بدرقه توفیق ایزدی سلامت باردو پیوست و دیگر رفقا اکثری زخمی شدند و بحال تباه از ان ورطه هلاکت نیم جانی
بساحل سلامت رسانیدند و امرا بر حقیقت غدر آن باطل ستیز آگاهی یافته به تهیه آلات قتال و ترتیب افواج پرداخته
از ان منزل کوچ کردند و در دو کروهی غنیم عرصهٔ مبارزت آراستند قتلو خود بیجا قلعه ساخته قدم ضلالت افشرده بود
و جای دیگر بهادر کوراه حصار مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت تخت صادق خان و شاه قلی خان محرم و دیگر بهادران
جانفشان بعزم رزم بهادرستان شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و بنیروی اقبال روز افزون آن حصار را گرفتند

نزول فیروزی فرمودند میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل بموجب قرارداد آنده پیوستند و باستیصال عاصی و سایر اهل فساد
برخود گرفته بتکامشی شتافتند و چون خان اعظم ساحت آن ملک را از خس و خاشاک ارباب بغی و فساد پاک ساخته و عاصی
کابلی آواره بادیه عصیان گردید عرضه داشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس نمود که آب و هوای آن ملک بر مزاج
من ساخت گران نمی‌کند و اصلا طبیعت من راست نمی‌آید اگر یکچندی در پنجاب بسر برم تحمل کنم لیکن تمام ارکان حیات من
راه یابد خاقان مهربان دل از غایت عاطفت حکم فرمود که اگر یکی از امیران لشکر ضبط آن ملک بر ذمت همت خویش لازم
شناسند او را گذاشته خود بولایت بهار آید و الا در سه چند توقف نماید که شهباز خان را بحکومت آن دیار تعیین فرموده ایم
متعاقب میرسد و شهباز خان به انواع مراحم و نوازش سرافراز شده باجمعی از مردم نیک بدان صوب رخصت یافت
و مقارن این ایام امیر فتح الله شیرازی بسعادت ملازمت خاقان سکندر حشمت فرق عزت برافراخت الترلیف و تو صیف
آن علامه الزمانی برتر از پایه سخن و امیت علامی شیخ ابوالفضل که در تمیز و تشخیص جوهر دانش یگانه روزگار بود در اکبرنامه
نوشته که اگر کتب نامها دانش به نیستی سرا در شود امیر فتح الله تواند که اساس نو برنهد و بدان رفته‌ها آرزو نبرد و لهذا بحکم
کوشیا هین تربیت و نوازش خاقان قدرشناس بمراتب عالی و مدارج والا ترقی و تصاعد نمود و ظاهر او از باطن او معمورتر شد
از وقایع این سال تعیین فرمودن اعتماد خان که بحکومت ولایت گجرات چون امری در ازل رقم زده کلک تقدیر شده باشد
ناگزیر بوقتش از نهان خانه کمون بعالم ظهور جلوه کند و پیش از وقوع آن اسباب فراهم آید چنانچه فرستادن اعتماد خان
به ایالت گجرات عمده اسباب شورش آن دیار شد مجملاً خاقان ستوده خصال در هنگام تسخیر گجرات او را نوید حکومت آن
دیار امیدوار ساخته بود در ینولا که شهاب الدین احمد خان بحکومت آن ملک عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات
کفایت آمیز بعرض مقربان بساط عزت رسانید اظهار دولتخواهی و تعهد فزونی جمع و تکثیر معموری نمود و آن حضرت
از کمال عاطفت و مرحمت او را بحکومت و حراست آن ملک بلند مرتبه گردانیدند و بعد از آن هر چند دولتخواهان بعرض رسانیدند
که ضبط ولایت گجرات از اندازه حوصله او بیرون است چون بر زبان الهام بیان گذشته بود التفات بحرفت آنها نفرموده
به ایالت گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر ابوتراب به امینی عز امتیاز یافت و خواجه نظام الدین احمد را بخشی
و خواجه ابوالقاسم را دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابوالمظفر و بیگ محمد توقبائی و میر محب الله و میر شرف الدین
و میر صالح و شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال بهکری و سید ابو اسحاق و قنبر اشیک
آقا و پهلوان علی سیستانی همراه او مقرر شدند و نامبردها را بخلعت و اسپ سرافراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم
بیرمهتر رمضان داروغه خوشبوخانه که از خانه‌زادان معتمد مزاج فهم است به آوردن شهاب الدین احمد خان تعیین شد که
چون اعتماد خان به احمدآباد رسد او را بدرگاه معلی آورد و درین ایام میر شریف گیلانی از جانب نظام الملک با دیگر
ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده سعادت آستان بوس دریافتند ذکر غدر افغانان سیاه
بخت با شیخ فرید بخاری و عرض دیگر سوانح و وقایع صوبه بنگاله چون خان اعظم با دیگر دولتخواهان
باغیان تیره بخت را شکست داده بدار الملک بنگاله در آمد و عاصی کابلی آواره دشت هزیمت شد روی همت باستیصال
قتلو نهاد و نامبرده او از راه گریزت در آمده برسل و رسایل سلسله جنبان آشتی گردید و عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده
بوسیله مقربان بساط عزت التماس استعفای جرائم نمود و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که اگر اولیای دولت قول او را

سرفیل ارباب بغی بود عهد و پیمان استوار کرده قرارداد که چون افواج منصوره نزدیک رسد خود را ملحق سازد و بعد از آن بگهوره گهات
رفته جباری و میرزا بیگ و دیگر قاقشالان را مطمئن خاطر گردانیده همراه گرفت و بجهت تسلی آنها اهل و عیال خود را در آنجا گذاشت
و باغیان تیره رای بکنار گنگ آمدند و بهادران نصرت قرین به گرهی رسیده آن محکمه را که بمنزله دروازهٔ بنگاله است بسهولت مفتوح
ساختند و به نیروی اقبال روزافزون ترتیب افواج نموده در برابر غنیم صف آراسته گردند و برکنار کالی گنگ مرحلها تقسیم
فرموده مستعد قتال و جدال گشتند و چون از طرف قتلو دل نگرانی بود وزیر خان را با سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و
شیخ محمد غزنوی و خواجه عبد الله و دیگر کمکیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملکته فرستادند و نامبردها در دوازده کروهی
معسکر اقبال تهانه ساخته فرو کش نمودند و همواره از جانبین به تیر و تفنگ مجادله و مقاتله میشد و چون روزی چند برین نهج
گذشت عیان لشکر را قدری تذبذب خاطر گشته از کثرت غنیم التماس کمک عرضداشت نمودند و شیر بیگ تواچی که بطریق
ڈاک چوکی رفته بود دیدگاه آمده حقیقت را معروض داشت و میرزا جان خانخانان و زین خان کوکلتاش و اسمعیل قلیخان
و مخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیر دیه و خضر بیگ و میر ابو المظفر و میر معصوم بکری و دیگر بهادران
کار طلب بکمک تعیین شدند و هر یک را با اسپ و خلعت سرافرازی بخشیده بسرعت تمام رخصت فرمودند و هنوز امرا از دار الخلافه
برنیامده بودند که مژدهٔ فتح و فیروزی مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص گردید و شرح این برسم اجمال آنکه چون ایام
تقابل فریقین به امتداد انجامید و همواره از جانب مخالفان آثار غلبه و قدرت بظهور میرسید اولیای دولت روزافزون
بباطن قدسی مواطن آن حضرت متوجه شده انتظار لطیفهٔ غیبی داشتند درین حال قاسم زاده که از عمده های ارباب بغی بود
باکشتیها پر توپ و تفنگ از فتح آباد آمده اعلام نخوت و استکبار برافراشت قضارا توپی از کمین گاه اقبال بر آن سیاه بخت
رسید و رخت حیات بسیلاب فنا داد و عاصی کابلی کالاپهار را بجای او نصب فرموده اراده کرد که روزی بتوپ و تفنگ
دیگر خرمن حیات او نیز بسوخت و میان معصوم و قاقشالان و خالدین نیز غبار نفاق مرتفع شد و اولیای دولت فرصت
یافته بصید قلوب و خاطر جویی آن مردم پرداخته بسیاری از وحشت گزینان رسیده خاطر را دلاسا نموده بزمرهٔ دولتخواهان
منسلک ساختند از جمله خالدین بعهد و سوگند آمده دید و میرزا محمد قاقشال و جباری و دیگران غائبانه قول نامه گرفته قرارداد ند
که بالفعل ترک همراهی باغیان نموده خود را باهل و عیال رسانند و از آنها خاطر واپرداخته بمعسکر اقبال بشتابند عاصی کابلی
و سائر باغیان برگشته بخت از ظهور این لطیفهٔ غیبی سررشتهٔ تدبیر از دست داده بنیروی سراسیمگی روی بوادی فرار نهاده
آوارهٔ دشت ادبار گردیدند و مجدداً ساحت آن ملک از آشوب ارباب خلاف آرامش یافت خان اعظم سجدات شکر
این موهبت عظمی بجای آورده حقیقت کارنامهٔ اقبال پسندیده بسریر خلافت عرضداشت نمود مجملاً چون عاصی کابلی قرار
بر فرار داده راه هزیمت پیش گرفت بسرعت هر چه تمامتر خود را به بنگاه قاقشالان رسانید که هم حراست اهل و عیال نماید و هم
انتقام خود از قاقشالان بکشد میرزا محمد قاقشال خود را از راه دوستی و وداد او را پیشتر بامن رسانیده بود از انجانب
خاطر مطمئن ساخته بمقابلهٔ دیگر قاقشالان شتافت و آنها در نواحی گهوره گهات آمادهٔ کارزار گردیدند و عاصی کابلی گهوره گهات
را تاراج نموده بمدافعهٔ آنها همت گماشت خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم و بابوی منگلی و سکندر چکنی تخمیناً با چهار
هزار سوار را بسرکردگی ترسون خان بکمک قاقشالان تعیین فرمودند و وقتی که کار بر آنها تنگ شده بود افواج منصوره
رسید و باغیان برگشته بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادران نصرت قرین بگهوره گهات

تشخیص اهل فرس صواب شود و رخصت معالجه یافتند و بعنایت ایزد سبحانه روز اول آثار صحت از وجنات احوال ظاهر گردید
و در کمتر ایامے مزاج قدسی بمرکز اصلی گرائید. خاطرهاے پژمرده ارباب اخلاص طراوت یافت و چارچمن دولت را غنچهاے
مراد شگفت و نقود نامحصور برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک گردید و عالم برهم خورده انتظام پذیرفت مصراع سلامت
همه آفاق در سلامت اوست. بیت و تاریخ این حال جشن وزن شمسی آراستگی یافت و آن گرانبار دولت را بطلا و دیگر اجناس
سنجیده بفقرا و مساکین قسمت فرمودند و درین ایام که گروه از کار ناگشوده دیشب و دریای عاطفت و مرحمت بجوش و خروش
داشت گناه شهباز خان را بخشیده حکم اطلاق فرمودند و موکلان زنجیر از پاے او بر داشته بسعادت زمین بوس رسانیدند و در
هنگام راجه بیربر التماس عنایت نمود و شهریار کام بخش نیز و نواز بقبول این ملتمس پایه عزت او را برافراختند و آن پسندیده خدمت
پاره از دادهاے آن حضرت برسم نثار و پیشکش گذرانیده سر خجالت در پیش انداخت بیربر از مصاحبان بزم انس و محرمان
انجمن قدس بود در شعر هندی و نزاکت فهمی و حدت طبع و فطرت بلند و مزاج دانی و تیز زبانی عدیل و نظیر نداشت حضرت
خاقانی او را از حضیض پستی به اوج عزت رسانیده در سلک امرا و مصاحبان خاص انتظام بخشیده بودند ذات او بهمین
است و در مبادی حال بنا مرادی و عسرت روزگار میگذرانید و بعنوان شاعری و سخن سنجی در مجالس هنود آمد و رفت داشت
و چون جوهر رشد و شایستگی خدمت داشت بقبول نظر کیمیا اثر مخصوص گردید و رفته رفته کارش بجایی رسید که او دست
بخشش او پانصد مهر و هزار مهر بود و همدرین ایام حکومت و حراست صوبه پنجاب بعهده اهتمام راجه بهگونت داس مقرر شده
و سعید خان را از آن خدمت معزول ساخته در عوض سنبل جاگیر فرمودند و وقایع سال بیست و هشتم از جلوس
اشرف روز دوشنبه بیست و ششم صفر هشتصد و نود و یک نیر عالم افروز به برج شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست
و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و دولتخانه را به آیین اکبری زینت و فر بخشیده
تا روز شرف هر روز بزمی لایق خاص در کمال آراستگی ترتیب یافت امرای عظام بقدر مرتبت و شایستگی خویش به اضافه
منصب و التفات جاگیر سرافراز گردیدند از اعاظم وقایع که در عنوان این سال همیون پرتو اقبال انداخت فتح ولایت
بنگاله است بار سوم و اجمال این داستان آنکه چون خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بتادیب باغیان بنگاله و تسخیر آن ملک
از درگاه معلی رخصت شد پیش از رسیدن او جمعی از ارباب فساد که در ولایت بهار شورش انداخته بودند به تیغ همت
بهادران نصرت قرین بباد افزاه رسیدند چنانچه مجملی در اوراق سابق سمت ذکر یافت و صادق خان برسم ایلغار خود را بسجود
آستان سربلند ساخت و شاه قلیخان محرم و صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری بکمک خان اعظم تعیین شدند و شمار اولیای
بادشاهی اکثری از جاگیرداران صوبه آگره باس و جونپور رواه و ده را به بهار رسانیدند و در اندک فرصتی لشکر عظیم در حاجی پور
فراهم آمد خان اعظم خود با بسیاری از مبارزان جانثار قدم همت پیش نهاده براه گرهی شتافت و ترسون خان و شیخ ابراهیم و میرزاده علیخان و سید
عبدالله خان و محب علی خان و خواجه و سبحان قلی ترک را از آب گذرانیده براه دیگر فرستاد و چون از راه جنگل بیاره و معابر دشوار بود عساکر منصور تصعوبات
بینهود و در منگیر لشکرها یکجا شد و از حدود کهل کانو ترسون خان و شاه قلیخان محرم و میرزاده علیخان و شیخ ابراهیم و راے
تیر داس را بطریق منقلا تعیین فرمودند که یکدو منزل پیش میرفته باشند اگرچه شرف الدین حسین میرزا و باباخان قاقشال
قبل ازین راه فنا پیش گرفته بودند اما عاصی کاسے با دیگر بیدولتان در ترتیب اسباب زوال دقیقه نامرعی نمیگذاشت
از صیت سطوت عساکر اقبال نخست با قتلوے افغان که ولایت اوڑیسه را تصرف داشت و بحسب جمعیت و استعداد

یکدفعه بحساب شهور قمری که روز ولادت اشرف پنجم رجب است و نوبت دیگر بضابطه سنین شمسی که ماه امرداد است
دوازده چیز بوزن شمسی قرار یافت یک دفعه طلا دوم بابریشم سوم بسیماب چهارم بخوشبوی پنجم بمس ششم بجست هفتم
بکلیت هشتم بروغن زرد نهم باهن دهم برلینیز یازدهم ببرنج و اقسام غله دوازدهم بنمک و بعد از فراغ وزن مطابق
عدد سال عمر گرامی از گوسفند و بز و مرغ و گنجشک متصدق فرق مبارک آزاد ساخته شود و نیز بجهت ازدیاد عمر و دولت
روزافزون باخدای خود عهد فرموده‌اند که در هر ماه شمسی دران روز مرتکب غذای حیوانی نشوند و هر سال بعد از وزن آنقدر
روز که موافق عدد سنین عمر اشرف است گوشت تناول نفرمایند و دران ایام در کل ممالک محروسه جانداران را ایذا آزار
و در روز وزن قمری آن گرانبار دولت را بهشت چیز وزن کنند نقره و پارچه و سرب و قلعی و میوه و شیرینی و رستنی و
روغن کنجد و دران ماه نیز ترک غذای گوشت فرمودند و شاهزاده بلند اقبال فرازنده تخت و دیهیم شاهزاده
سلطان سلیم و سائر فرزندان را گیر تبه روز تولد ایشان باقسام اجناس وزن فرمایند و برین وسیله چندین هزار
بینوا و ارباب احتیاج بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شد و در مبدأ این خاطر قدسی مظاهر خیال پرتو
افگند که اطفال را بعد از تولد در جای نگاه دارند که اصلاً آواز مردم بگوش آنها نرسد و ملاحظه نمایند که آیا در وقت
گویایی هیچ حرفی از خود بزبان آنها خواهد گذشت یا گنگ مطلق خواهند بود و بنابرین در صحرایی که از معموره دور بود
منزلی ساخته طفلی چند را در انجا بازداشتند و جمعی از معتمدان را موکل فرمودند که دایها الوقت شیر دادن در انجا
برده از گفت و شنود محافظت نمایند تا حقیقت حال ظاهر شود و چون السنه عوام آن منزل بگنگ محل اشتهار یافت و
چون بچهار سالگی رسیدند و هنگام گویائی شد حضرت خاقانی بتماشای آن پرورش یافتهای وادی بی زبانی
تشریف بردند و اصلا سخنی و حرفی از انها ظاهر نشد مثل گنگان با داز ناشخص سبب ارتباط حرف بر زبان میراندند

سربلندی یافتن میرزاخان خانخانان خلف بیرام خان باتالیقی وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم

قبل ازین قطب الدین خان بخدمت اتالیقی شاهزاده ولی عهد
شرف اختصاص داشت چون او را بحراست سرحد تعین فرمودند خاقان حقیقت شناس میرزاخان خانخانان
خلف بیرام خان را شایستهٔ این منصب عالی دانسته سرافتخار بخشید اگرچه شاهزاده جوان بخت بجوهر دانش و عقل کامل
و فطرت بلند و تدبیر صائب مصلحت آموز جهان دیدهای دقیقه سنج است و انوار جهانگیری و جهانداری از
دریچه ازل بر پیشگاه خاطرش پرتو افگنده و آن مسندنشین صدر دانائی را اکتساب فنون سلطنت به الهام غیبی
نصیب گشته لیکن خاقان سپهر آستان بحسن انتظام سرکار ایشان و افتخار بخشیدن خانخانان را باین منصب والا
سربلند گردانیدند و آن شایسته خدمت جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم اشرف نمود و بدین سعادت
کلاه گوشه عزت برآسمان سوده مراسم پا انداز و نثار و پیشکش تقدیم رسانیده سجدات شکر این موهبت عظمی بجای
آورد و از قضایای این ایام انحراف مزاج اعتدال سرشت آن حضرت است از زیاده صحت و شفا یافتن
بنفس نفیس حکیم علی الاطلاق نخست فی الجمله درد شکم بهم رسید و رفته رفته به اشتداد و امتداد انجامید حکمای فرس
برین بودند که تلیین باید کرد والا در اندک روزی اثر خون ظاهر خواهد شد و هنوز بان راضی نمیشدند و اختلاف
این دو طائفه موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و تامل در ارتکاب دوا شد. با آنکه اثری از خون پدید آید

ست و در تهور و جلادت از یکتایان روزگار و سر حلقه اهل بغی و ادبار لیکن از انجا که با ولی نعمت ستیزه کردن تو با دولت
عداوت در آویختن شوم است چندان دوید که بسر درآمد و دولتخواهان جانفشان سر او را بپایه سریر خلافت رسانیدند
حقیقت جنگ و فتح عرضداشت نمودند و چون صورت حال بمبارز جلال رسید شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری
را که از مقربان بساط عزت بودند حکم شد که از همراهی خان اعظم معاودت نمایند و دیگر کمکیان بمرافقت او بدان مهم
شتابند و بعد رسیدن حیدر پسر یوسف خان والی کشمیر کامروا از حضرت معاودت یافت و شیخ یعقوب کشمیری را
که در امثال و اقران خود بمزید علم و عمل اعتبار داشت و زبان آن ملک بود ایلچی ساخته بهمراهی او مقرر فرمودند و از وقایع
این ایام بیاسا رسیدن معصوم خان فرنخودی است چون آن آشفته دماغ بدسرشت بخدمت حریم مکانی ملتجی شد و
با وجود چندین جرائم عظیم که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود آن حضرت جهت مراعات خاطر و نگاهداشت
جانب ایشان صریحا حکم بقتل او نمی توانستند فرمود و معهذا آثار ندامت و انفعال از ناصیه احوال او ظاهر بود
تا آنکه درینولا به سکندر قلماق که از چیلهای معتمد درگاه است حکم شد بر وجهی که هیچکس پی نبرد او را بانجام رساند
او بفرمان بادشاهی در شبی که از دربار بکیال نشسته بمنزل خود میرفت با چندی بر سر او ریخته بقتل رسانید و متقارن
اینحال جلالی چابک سوار نیز بقصاص کردار ناهنجار خود رسید و تفصیل این اجمال آنکه او در فنون چابکسواری از امثال و اقران خود گوی سبقت
ربوده از منظوران قدسی بارگاه شد و چون خالی از جوهر رشد نبود و بانواع مراحم و تربیت مخصوص گردید لیکن از تنگظرفی و کم حوصلگی مصدر افعال
ناشایسته گشته بخلاف قانون ادب و اندام سلوک مینمود تا آنکه درینوقت بمبارز جلال رسید که او بزن یکی دست
خیانت رسانیده و شوهر او را کشته است خاقان عدالت پناه ازین جرأت و بیباکی بازپرس فرمود و چون به ثبوت
پیوست حکم قصاص او شد و از وقایع این ایام اصدار فرمان استمالت است بطلب میر فتح الله شیرازی تعریف
و توصیف فضائل و کمالات میر از شرح و بیان مستغنیست و اشتهار این نسبت محتاج باظهار نیست پیش ازین عادل خان
حاکم بیجاپور مبلغ گرانمند بجهت خرج راه فرستاده میر را از شیراز بدکن آورده بود و چون عادل خان را روزگار سرآمد
بودن میر با آن مردم ناجنس قدرناشناس دشوار نمود اراده دریافت سعادت آستانبوس که مرجع مستعدان
هفت اقلیم است پیش نهاد همت ساخت لیکن از توهم بی اعتدالی آنجماعه باظهار این خواهش جرأت و جسارت
نمی یارست نمود و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید فرمان قضا امضا بنام حکام دکن شرف نفاذ یافت
که میر را باعزاز و احترام تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح این ایام شکستن حوض انوپ تلاو است قریب بدروازه
دولتخانه که بر سمت شمالی واقعست بحکم اشرف حوض کلانی از سنگ اساس یافته بود پیوسته از آب باران لبریز می شد
بتقدیر آسمانی ضلعی از آن حوض فرو ریخت و سیلی بصد شورش طوفان روان شد و جمعی از مردم که در انجا
بودند بموج خیز غبار فنا رفتند و بنیاد بسیاری از خانها برافتاد و دو سه حجره بان که خدمتگار و شناس بود دران حادثه
رخت هستی بسیل بلا داد و از غرائب آنکه اکثری از مقربان بساط عزت در کنار حوض بسعادت حضور سرافرازی
داشتند و چون حوض شکست در امن عافیت هیچ یک از منظوران بساط قرب نمناک این حادثه نشد و حضرت خاقانی
باداء شکر و سپاس این عطیه ربانی نقود بیشمار برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک ساختند و ازین تاریخ
مقرر شد که هر سال دو مرتبه پیکر مقدس را بزر و سیم و اقسام اجناس برکشیده بفقرا و ارباب احتیاج قسمت نمایند

فرمودند چندان گناه بر و ثابت شد که سر از بار آن نتوانست برداشت لاجرم شیخ ابوالفضل حواله فرمودند که محبوس
دارد و چون او را با شیخ عبدالنبی عداوت قدیم بود و بعالم مزاج دانی دریافت که قتل او بازپرس ندارد به بهانه خفه کرد
و چندان وانمود که باجل طبیعی درگذشت

رزم صادق خان با خبیثه و کشته شدن آن باطل ستیز

چون خان اعظم با جمعی از جاگیرداران صوبه بهار بتهنیت فتح کابل و جشن نوروز رسیده متوجه درگاه شد خبیثه که از عمده های
ارباب بغی بود با دیگر مفسدان واقعه طلب از بنگاله به بهار آمده غبار شورش برانگیخت و حاجی پور را از مردم خان اعظم
انتزاع نموده بسیاری از پرگنات آنجا را متصرف درآورد صادق خان پتنه را استحکام با جتماع جاگیرداران و
دولتخواهان همت گماشت و بعد از فراهم آمدن بهادران جانفشان ترتیب افواج نموده بمدافعه و مقاتله ارباب
بغی و فساد روی همت نهاد خود در فوج غول علم شهامت برافراخت و محب علیخان را سردار برانغار ساخت و
الغ خان حبشی در جرانغار پای همت افشرده پهار خان و ابوالمعالی و دیگر دلیران جان نثار در هراول رزم طلب
گردیدند و محمد قلی ترکمان را بانتظام توپخانه مقرر فرموده از آب گنگ گذرانیده باطل ستیزان حق ناشناس نیز
عساکر نکبت مآثر خود را انتظام داده علم ادبار در عرصه کارزار برافراشتند خبیثه از خبط دماغ در قلب استاد و
جبار سے بر دست راست و ستم و رستم خواهرزادهای خبیثه بر دست چپ نرخان دیوانه و سعید بیگ و شاه دانه
در مقدمه قدم ضلالت پیش نهادند و چون غنیم بجهت کمیت فزونی داشت صادق خان برکنار دریای کندک قلعه ساخته
قابوطلب گشت و هر روز جوانان کارطلب از جانبین برآمده چپقلشهای نمایان میکردند و درین زد و خورد علی بیگ
نبی عم صادق خان کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد و چون مدت تقابل بچهل روز کشید امرا تکیه بر اقبال
روز افزون خاقان ربع مسکون نموده یکدل و یکرو از آب گذشتند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و از طرفین
جنگ ترازو شد و ستم و رستم از هراول گذشته خود را بر فوج برانغار رسانیدند محب علیخان مانند سد اسکندر بر جا استاده
درسن همت را غبارآلود اضطراب نساخت و هراول مخالفان کارنامه جرأت و جسارت ظاهر گردانیده بجرانغار عساکر
اقبال شمشیر رسانیدند حبیب علی پسر محب علیخان خوبها استاده داد شجاعت داد لیکن از هجوم ارباب فساد نزدیک
بود که در ارکان افواج منصور تزلزل راه یابد درین وقت بهادران فوج هراول خود را کمک رسانیده دولتخواهان را
قوی پشت ساختند حمزه بیگ عشرتی اعلی و حسن میانه نیز از قول آمده پیوستند خبیثه خود با مردم چیده بصادق خان
درآویخت و از همه جانب لمعات تیغ زنگ زدای دلها گشت و رزمی بغایت صعب دست داد محمد قلی ترکمان و جنید مرل
خوبها تاختند و قادر علی چیله با دیگر برق اندازان موشگافی ظاهر ساختند و با آنکه فوج برانغار منهزم شده بود شاهسوار
اقبال خاقان گیتی ستان بجلوه گری درآمده از مهب عنایت ایزد سبحانه جل و علا نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم دولت وزید مخالفان باطل ستیز غبارآلود دشت هزیمت گردیدند درین اثنا میرک حسین برادر عرب خان جهانی
سر خبیثه را بریده آورد و همانا توپی از لشکر منصور به آن زیاده سر آشفته دماغ رسیده بود و از طور این لطیفه غیبی
باغیان حق ناشناس بر هم خوردند و لاشه او را گرفته روی در گریز نهادند در اثنای راه از اضطراب و اضطرار بر
خاک مذلت انداخته راه ادبار پیش گرفتند و دران حال میرک حسین رسیده سر او را بریده نزد صادق خان آورد
و با آنکه اهل فساد زیاده از پنج هزار سوار بودند و دولتخواهان از ده هزار کمتر چنین فتحی رو داد و خبیثه از الوس مغول

نمایند و نیز حکم شد که بعد ازین بخشیان عظام در ایام نوروز فهرست منصب داران بعرض رسانند تا هر کدام در خور شایستگی باضافه منصب سرفراز گردند فهرست اهل خدمت دارباب دخل نیز بعرض میرسیده باشد که اگر از روی اخلاص و راستی خدمت کرده باشد به نتائج آن اختصاص یابند والا بدیگری مقرر گردد و هم درین تاریخ نیابت مآب سعادت که در زمرهٔ باغیان حق ناشناس انتظام داشت از راه ندامت سپرده روی امید بدرگاه قدسی بارگاه نهاده چون صبیهٔ ادهم خان در حبالهٔ عقد او بود در حضرت مریم مکانی بالتماس و استمالت نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بودند حضرت خاقانی پاس خاطر حکم ایشان داشته رقم عفو بر جرائم عظیمهٔ او کشیدند و چون جشن نوروز سی بمبارکی و فیروزی حسن انجام گرفت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که ولایت بهار در تیول او مقرر بود با ترسون خان و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و بسیاری از امرا باستیصال باغیان بنگاله رخصت یافت و صادق خان و محب علیخان و سائر جاگیرداران صوبهٔ بهار فرمان شد استعداد یورش نموده آمادهٔ خدمت باشند و از صلاح و صواب دید خان اعظم که سرآئینه مطابق احکام بادشاهی خواهد بود سر موی تخلف نورزند و بتقاریب انیحال خبر رسید که جباری و خبیث و تنرخان دیوانه و بسیاری از باغیان بنگاله روی ادبار بولایت بهار نهاده علام شورش و فساد مرتفع ساخته اند و دست تعدی و ظلم بر رعایا و زیردستان کشوده تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخته اند اگر حضرت خاقانی پیش از استماع این خبر بالهام آسمانی تعیین افواج قاهره فرموده بودند لیکن در تنبیه بازیزاولان مقرر شد که تا امیر بهار ابزودی روانه آنجا بود نمایند

آمدن محمل عزت گلبدن بیگم و دیگر بیگمان از سفر حجاز در اوراق سابق سمت ذکر یافته که ملتمس الزمانی گلبدن بیگم و دیگر حضرات عالیات بزیارت حرمین مبارک تشریف ارزانی فرموده بودند و شهریار ستوده آثار نقود بیشمار برسم خیرات و مبرات همراه آن مخدرات عالی ارسال داشت درین تاریخ هودج عزت آن صدرنشین سرادق عفت قرین صحت و عافیت مراجعت نموده از استماع این بشارت خاطر قدسی مظاهر مبتهج و مسرور گردید چون بدار الفیوض اجمیر رسیدند شاهزاده ولیعهد برسم استقبال دستوری یافته و بعد از ورود بحضور خانوده موکب اقبال باستقبال شتافت و در اثنای راه خواجه محمد یحیی بسعادت رکاب بوس غرهٔ اختصاص یافته مراسم شریف مکه و عرائض اعیان الملک با فهرست تحف بنظر اشرف درآورد و حضرت خاقانی در موضع خانوه بسعادت ملاقات عمهٔ بزرگوار مشرف گشته روز دیگر عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و از سوانح آمدن شیخ عبد النبی و مخدوم الملک از سفر حجاز در آن وقت که این هر دو بزیارت مبارک رخصت یافته مقرر شده بود که بحکم اراده آمدن هند و هندوستان ننمایند چون از درگاه آزرده رفته بودند در مجالس و محافل نسبت به بندگان این آستان [illegible] ناشایسته و سخنان لاطائل بزبان می‌آوردند از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا محمد حکیم بلاهور و نهضت موکب اقبال بصوب کابل شتافتند با ظاهر ساخته بهرهٔ درایی اسباب زوال ملک و خود سرانجام مینمایند و تخیلات فاسد متوجه هند و هندوستان میشوند چنانچه چون بگجرات رسیدند از نگون ساری ارباب فساد و روز افزونی دولت خداداد و تخیلات بد و اندیشهٔ ناصواب خود گشته دست تضرع و خشوع بر محمل شفاعت آن صدرنشین بارگاه عفت زدند و خاقان عدالت نشان از استماع این خبر چندی راهنمائی فرمودند که بدستگیری ایشان تقصیرات آنها را العفو و تسلسل ساخته بزندان خانهٔ مکافات رسانند مخدوم الملک خود همانجا از دهشت غضب پادشاهی قالب تهی ساخت و شیخ عبد النبی را بدرگاه آوردند حضرت خاقانی بوساطت شیخ ابو الفضل از هرزه گوئیها که در آنجا کرده بود دیانت پرسش

تربیت را پناه خود ساخته روزگار بسر می‌برد تا آنکه ولایت ترهت بجاگیر غازی خان بدخشی مقرر شد و بیاوری خان اعظم
لشکر کشیده بهادر نامرد را شکست داده اهل و عیال و اسباب و اموال او را بتصرف در آورد و بهادر از روی اضطرار آمده غازی خان او را
و غازی خان او را مقید و مسلسل نزد خان اعظم فرستاد و او بدرگاه سلیمان جاه روان ساخت و چون بعتبهٔ خلافت رسید
از گران باری جرائم سبک سر گردید و هم درینولا حیدر پسر یوسف چک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسیده مشمول عواطف
خسروانه گشت پیش ازین صالح عاقل برهنمونی فرمان پذیری یوسف از بارگاه خلافت رخصت شده بود
او لوازم خدمت و مراسم اطاعت بتقدیم رسانیده پسر خود را با نفائس آن دیار مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین
پناه فرستاد و سعادت آستانبوس حز افتخار یافت و از قضایای این سال رحلت فرمودن علیا مرتبت تقدس سراے
جاوید ازان تاریخ که ایشان از سفر حجاز مراجعت فرموده بودند پیوسته در جوار مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی
انار الله برهانه روزگار فرخنده آثار بسر می‌بردند و فوائد افضال و انعام بر چهره حال خاص و عام کشوده
طبقات انام را از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور میگردانیدند و تمامی همت علیا نهمت بر رواج
و رونق آن روضهٔ قدسیه مصروف میداشتند و درینولا داعی حق را بلبیک زبان اجابت فرموده رخت هستی
بخلوت سراے جاوید کشید و سنوح این واقعهٔ دل خراش و حادثهٔ جگر تراش بر خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده آثار سخت
گرانی کرده جهانی ازین غم سوگوار نشست و آن حضرت قاسم علیخان را به پرسش و دلجوئی بازماندهای
ایشان بدار الملک دهلی رخصت فرموده مبلغ کلی بجهت خیرات و مبرات از خزانهٔ عامره ارسال داشتند و مقارن این حال معصوم
فرنخودی روی خجلت بدرگاه سپهر مرتبت نهاد و چون توبت آویز امید داشت در بیرون شهر فتحپور منزل گزیده قدم جرأت بیشتر
نگذاشت و بعد از روزی چند خود را باستان عزت حریم مکانی رسانیده روی خضوع و خشوع بر خاک عجز نهاده باستشفاع ایشان
زلات جرائم او بزلال عفو خاقان کثیر الاحسان شست و شو یافت و درین تاریخ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از بهار آمده بسجود کریاس
فلک اساس فرق سعادت برافراخت و از وقائع ارتفاع پایهٔ قاضی عبد السمیع است بعالی منصب قضای معسکر پیشتر قاضی جلال ملتانی
باین منصب گرامی عز اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضا سر رشتهٔ دیانت و راستی از دست داده باغراض نفسانی عمل مینماید
رقم عزل بر صفحهٔ اعتبار او کشیده حکم فرمودند که از راه دکن بزیارت خانه مبارک شتابد شاید باین وسیله از گرانباری جرائم نجات یابد
و قاضی عبد السمیع را که بتحصیل علوم رسمیه و طلاقت بیان از مفردان روزگار بود بجای او منصب فرمودند **وقائع سال بیست**
و هفتم از جلوس همایون روز یکشنبه یازدهم صفر مظفر نهصد و نود هلالی بعد از انقضای چهار دقیقه و سی و هفت ثانیه نوافروز شبستان عالم
به بیت الشرف حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی بمبارکی و کامرانی آغاز شد و جهان را آبروی دیگر پدید آمد و بوستان
سراے این دولت ابد پیرا را گلهای اقبال تازه بتازه شگفت اگرچه خاقان ستوده خصال همواره در جشن
نوروزی بزمهای پادشاهانه آراستی و آن روز را بغایت گرامی داشتی لیکن از ابتدای این سال حکم جهان آرا
بآئین بستن شرف نفاذ یافت و تحتبیان کرام دولتخانهٔ خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان سنگین بود با مرای عظام قسمت
فرمودند و یک ضلع آن که جهروکهٔ پادشاهی و جای تخت اشرف بود بمتصدیان بیوتات عالی مقرر شد که از سرکار خاصه آئین بندی نمایند
و همین طور سراپرده دولتخانهٔ خاص بود باقسام اقمشهٔ نفیسه آئین بستند و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار مثال آن در آئینهٔ
خیال مشاهده ننموده بود و مقرر شد که روز تحویل و روز شرف مجلس های شاهی منعقد شود و دیگر ایام هر روز یکی از امرای بزرگ ضیافت

رکاب گوهر دریافت وحقیقت سعادت وجلادت غیرت ودیانت واستقلال دولت خواهان مند گشته از روز زوال این اوبار بشر رحمت فضا
و به زمین عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که استدعای جرایم معصوم خان فرنخودی معروض بارگاه اقبال گردید
وپادشاه بسیار بخش اندک پذیر ملتمس خان اعظم بعز قبول مقرون داشته رقم عفو بر جرایم عظیمه او کشیده محلی از زمین ها جرانگر جونپور
او و جناب شهباز خان بر همت یافت بخیدنسے در پناه زمین داران بجال تباه روزگار گذرانید تا آنکه مقصود نامی از طلازمان
او خود را با او رسانیده وسامانے که هم از دولت او بدست آورده بود بر طبق اخلاص نهاده و بجاودت او بار جمعیے از اوباشان
واقعه طلب بر گرد او فراهم آمده بر قصبه بهرایج تاخته دست تاراج دراز ساخت وزیر خان ومنهم خان بدفع او کمر همت بستم
در کنار دریای سرو با او رسیدند اگرچه بے محابا از آب نتوانستند گذشت بتوپ وتفنگ برهم زن هنگامه ارباب فساد گردید
وآن بے سعادت از توهم همراهان خود شبے با چندے از راه برآمده راه آوارگے پیش گرفت و افواج منصوره تا کلیانپور
نگاهشتی نموده عنان باز کشیدند و او بجا چپاره زده در آن حدود اسباب فتنه و آشوب سرانجام داد و قصبه محمد آباد را
دست فرسود تاراج گردانیده خواست که بجونپور اعلام شورش مرتفع سازد شاهم خان از زمین و بهادر خان از غازیپور
وقاسم خان از چاند پور بر وی همت بدفع او نهادند و کثرت دولت خواهان باعث تفرقه ارباب فساد گشت چون از راوت
هجوم بهادران جان نثار شد آن بے دولت بهر بار خود را که استه باسعد که از شهزاده بر نمود دانسته که روزے او بار بیش
بآخر رسید و امروز و فردا اسیر سر پنجه تقدیر خواهد گشت تا گزیر کتابتی بخان اعظم نوشته التماس وسپتگرسے کرد آن عمر الدین
مراعات حقوق آشنائی وسبقت جهت نموده بتقدیم جنس و جاگیر لایق سعادت فرموده عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده
استشفاع جرایم او نموده والتماس خان اعظم گناه او بخشیده شد القصه چون موکب اقبال از دریای سند عبور فرموده دراجه
تودرمل از بهار آمده بسعادت زمین بوس سربلندے یافت و بعالی منصب وزارت کل من حیث الاستقلال فرق عزت
برافراخت و در آن حوالے روزے چند بشکار قمرغه خوشوقت گردیده حکومت وحراست آن حدود به کنور مان سنگه تفویض
فرموده و موکب جهانگشا صید کنان وشکار افکنان تا سواد دار السلطنه لاهور بغنیمت اقبال فرموده و بشهر داخل نا شده رایات
عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و چون بلده سرهند مضرب خیام گردون احتشام گردید راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه و سعید
خان بخار سے و جگنا تهه و سایر جاگیرداران صوبه پنجاب سر خدمت العتاب سرافرازے یافتند و در سلطانپور شهباز خان از
فتح پور آمده بسعادت زمین بوس مفتخر گردید و چون بدار البرکه دهلی مورد رایات جهانگشا اتفاق افتاد بزیارت روضه علیه حضرت
جنت آشیانے انار الله برهانه تشریف برده مراسم نیازمندے بجای آوردند و آخر ها سے آن روز بشرف ملاقات حضرت
مریم مکانے که از آگره باستقبال تشریف برده بودند خوشوقت گردیدند و شاهزاده دانیال و سلطان خواجه و شاه قلی خان
محرم و دیگر بندها بدولت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و موکب اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی بمستقر اورنگ
خلافت نهضت فرموده و چون درین مدت که شهباز خان بحراست دار الخلافت اختصاص داشت بخدمتگاران حضرت مریم مکانے
بے ادبانه سلوک نموده بود و از گستاخیهاے او خاطر قدسیه آن حضرت گرانی داشت از جانب او شکایت پیش از پیش ظاهر
ساختند و خاقان ستوده خصال بجهت مراعات خاطر و حفظ مراتب ادب آن زیاده سرمایه نشناس را بزندان خانه مکافات
محبوس فرمودند و از سوانح این ایام بیاسا رسیدن بهادر پسر سعید بدخشی است که در گذر قرزه کلک بیان گردیده که آن
بے سعادت آشفته سر در هنگام شورش بنگاله فرصت یافته در صوبه بهار علم سلطنت و فساد برافراشت و درین مدت که ایستادن

شاهزاده سربلندی یافتند و در حینی که موکب گیهان شکوه مابین سرخاب و جگدلک رسید فرد و فتح و نصرت بلند آوازه شد پادشاه
سپهر بارگاه از پشت زین بر روی زمین قدم نهاده سجدات شکر و سپاس این موهبت بی قیاس بجای آورده و فرمان نوازش بنام
شاهزاده جوان بخت و امرای عظام ارسال داشتند و در روز بیست و پنجم حوالی تنگاک خیم بارگاه اقبال شد و از سپاهی و رعیت کابل
فوج فوج و جوق جوق بسجود آستان سرافرازی یافتند و کنور مان سنگه با دیگر اعیان لشکر بزمین بوس شرف اختصاص گرفتند
روز دیگر کوچ فرموده در جاییکه سیاه سنگ بارگاه جلال برافراشتند و در اثنای راه شاهزاده با دیگر امرا بسعادت رکاب بوس
مفتخر گردیدند و درین سرمنزل [illegible] چند مقام فرموده بسیر باغ شهرآرا و دیگر منازل دلگشا خوش وقت شدند و چون قرار داد
خاطر اشرف جهان بود که یکچندی در بهشت آباد کابل بسیر مستوفی فرمایند حکم شد که سید حامد بخاری و سید بهاءالدین فیلان
راهمراه گرفته بجلال آباد رسانند و هم درین ایام لشکرخان [illegible] را که سرآمد ارباب فساد بود مسلسل بدرگاه آوردند و
بیاسا رسید و روز بیست و نهم منازل ارگ کابل بجلوس اشرف رونق آسمانی یافت و [illegible] که گلستان همیشه بهار کابل [illegible]
موکب جهان کشا محسود بهشت برین و غیرت افزای بلاد روی زمین گردید و میرزا که برگشته روزگار با دل پرخون سرگشته
کوه و هامون گشت نه روی آمدن بعتبهٔ اقبال و نه راه شتافتن بهیچ محال و نیارای مقاومت با شکوه جلال فتنه جویان
کم فرصت را بتحقیقی سپرده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و نزدیک بآن رسید که سراسیمه بجانب ولایت توران شتابد
باز بکیه توسل بمهد خاقان ممالک ستان باوجود چندین جرایم عظیمه صله رحم منظور داشته و مراعات حفظ ناموس و سمت
برادری نموده لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف را با منشور مرحمت نوید بخشش [illegible] نزد میرزا فرستادند و آن ستم رسیده امید
از استماع این بشارت غیبی جان تازه و حیات مجدد یافته سجدات شکر تقدیم رسانید و عرضه داشت معذرت آمیز بدرگاه عالی
ارسال داشت که مناسب حال و شایسته وقت آن بود که پیشتر ازین سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف خسروانه گردم
اکنون که گم داشتنی و ناتجربه کاری و بدآموزی ارباب فساد و مصدر تقصیرات و جرایم شده ام بکدام رو و بچه دست آویز بادراک
دولت ملازمت جرأت نمایم امید از مکرمت آن حضرت جهان است که درین مرتبه [illegible] بخشی فرموده [illegible] آمدن معاف دارند
بالفعل فرزند خود را بغلامی سنیه [illegible] بدرگاه و اهمه خاطر و هراس باطن من کمتر شود و خود نیز عازم آستان بوس خواهم شد و چون
لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف بدرگاه آمده ملتمس او را معروض داشتند آتش قهرمان جلال التهاب بیاد اشتعال یافت و
حکم شد که فوجی از بهادران عرصه شهامت نیز جلو ریز نموده قدم از تعاقب او باز نگیرند تا بدست بیارند و درین حال علی محمد
اسپ چی از نزد میرزا آمده شمه ای از پریشانی احوال او بعبارت دلنشین معروض داشت و چون از قدیمیان این دودمان [illegible] نشان
بود ملتمسات او پایه قبول یافت و خاقان وافرالاحسان از کمال عاطفت و مهربانی باز ولایت کابل را بمیرزا مرحمت فرموده
رایات معاودت بمستقر اورنگ خلافت برافراشتند و دوم شهریور ماه الهی بگذرگاه تشریف بردند از روضه مقدسه حضرت
فردوس مکانی استمداد همت فرمودند و آخرهای روز برسم ایلغار متوجه جلال آباد شده مخصوص خان و شیخ جمال بختیار
و شیخ ابوالفضل را بسعادت همراهی اختصاص بخشیدند و حکم شد که دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مراد بتعاقب منزل بمنزل
می آمده باشند و چون ساحت فیض مساحت جلال آباد مورد رایات جهانگشا گردید شاهزاده بلند اقبال وارث ملک [illegible]
سلطان سلیم که از [illegible] گیهان پوی در ظل حمایت ایشان بودند بشرف [illegible] بوس دولت جاوید اندوختند و روز دیگر شاهزاده
[illegible] با سایر بندهای اخلاص نهاد بموکب اقبال پیوستند و درین [illegible] الملکی شیخ فرید بخاری از ولایت بهار آمده سعادت

...شته چند مشحون سکی از خون گرفتها بنام قلیج خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مراد و چندی
...فدائیان جان فشان فرستاده اظهار موافقت و ترتیب مقدمات یورش نمود و میرزا یوسف خان از غایت آشفتگی
...شتها او دران مجلس پاره ساخت و علی مراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون این مکر و خدیعت کام دل بر نگرفتند جنگ
...یاست بر است از حوصله کار خویش بیرون می یافتند قرار شبخون داد و شب فراز کوه آتشها برافروختند و قراق و امیرخان اسلام آباد
...فضل توکلچی جمعی را بجانب دست راست فرستادند و نور محمد و خواجه خضری و بسیاری از پیاده ها را بطرف دست چپ روانه گردانیدند
...یکبارگی از اطراف و جوانب غبار شورش برانگیختند که شاید درین لباس چشم زخمی بعساکر اقبال رسد لیکن بیامن تائیدات
...غیبی و نیروی دولت روزافزون امرای عظام و بهادران قوی دل پای همت افشرده مانند سد سکندر بر جای خود ایستادند
و ازین تهیب و تشویر اصلا غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست صباح آن شب که روز چهارشنبه بیستم
امرداد موافق غره رجب باشد میرزا با لشکر نکبت اثر خود از تنگنای کوه بر آمده رزم طلب گردید و امرای عظام در ملازمت شاهزاده
والا بخت ترتیب افواج نموده بمدافعه کابلیان همت گماشتند و هنوز نوبت جنگ بدیگر افواج نرسیده بود که بصدمه بهادران
فوج هراول سنگ تفرقه در جمعیت غنیم افتاد و میرزا عنان عزیمت معطوف گردانید و بیامن اقبال [illegible] ابواب
فتح و فیروزی بر چهره همت دولتخواهان مفتوح گشت صباح آن روز فریدون با فوجی قدم جرات پیش نهاده
جنگ عظیم کرد و نورنگ خان و جمعی از فوج هراول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند اما کابلیان زور آورده هراول را از قدری
بجا گردانیدند و میرزا را از ظهور این جرات دل رفته بجای آمد و خود را بعرصه کارزار رسانیده حرکت المذبوحی ساختند و نزدیک بود
بهادران فوج هراول شاه بیگ کولابی و رفیع رستاقی خونبها تاختند و فتح مبارک در راه اخلاص جان نثار شدند و نزدیک
آن رسید که کابلیان آثار تسلط و غلبه ظاهر سازند درین وقت راجه مانسنگه بشورش درآمده مادهو سنگه برادر خود را با صورت سنگه
و دیگر بهادران قوی دل و شیران زنجیرگسل توپ توپ و فوج فوج بکومک فرستاد و چندی از فیلان صف شکن همراه ساخت
ابراهیم خان فوجدار بر فیل رن موهن و جبار خان بر فیل جگت رای و محمود خان بر فیل گج منگل و چاند خان بر فیل لکهمی سندر
و حسین خان بر فیل بکت گج نام سواره برهم زن هنگامه مخالفان شدند اگرچه فیل لکهمی سندر داخل فیلان خاصه نبود اما چون درین
روز خوب جنبید داخل فیلان خاصه شد و توپها را که بر فیلان حلقه نهاده بودند فرمود که آتش در دادند و ازین شورش اساس همت
کابلیان انهزام پذیرفت علی محمد اسپ که در خدمت میرزا النسبت اتالیقی داشت با دیگر هواخواهان میرزا را گرفته و علم خوابانیده راه
هزیمت سپردند و [illegible] کسری از روز گذشته بود که نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات اقبال وزید و فتحی که طغرای فتوحات روزگار بود شد
از کمون عنایت ایزدی چهره مراد نمود و کابلیان خاک مذلت بر فرق ناموس خویش بیخته آواره دشت ناکامی گردیدند
اگرچه بنابر پاس حزم و احتیاط چنانچه باید تعاقب نشد اما رخت حیات بسیاری از اهل ادبار با آتش تیغ آبدار
بسوخت و راجپوتان شمشیرها(?) نمایان زدند و جمعی از دلاوران تیز جلوی نموده قریب بکوتل پای منارک سر کردند
بر آنجانب کابل است خود را بمیرزا رسانیدند و میرزا بهزار محنت افتان و خیزان جانی بسلامت برد و در قراباغ نفسی راست ساخته
براسترغچ شتافت و در انجا میرزا کیقباد پسر کلان او با چندی از مخصوصان بمیرزا ملحق شدند و از استرغچ بغوربند رفت
و موکب منصور و [illegible] شاهزاده والا نژاد با امرای عظام در جلگه سیاه سنگ مجلس عالی ترتیب داده ارباب کابل و
اعیان شهر را بنوید معدلت خاقان گیتی ستان مستمال خاطر گردانیدند و از متوطنان آنجا گروه گروه آمده بکورنش

چنان کنگاش دادند که کریوهٔ خیبر را استحکام داده بمجادله و مقاتله باید استاد و جمعی از بداندیشان چنان نمودند که از راه بنگش
بولایت سند و سیستان درآمده غبار شورش باید انگیخت و چندی از کوتاه فکران صلاح دران دیدند که حصار کابل را استحکام
داده خود روزی چند در کوهپایهٔ صعب باید بسر برد و چون افواج منصوره بسرعت هرچه تمام در رسید میرزا هیچ یک ازین
امور پیش نپرداخته دل از کابل برکنده و بنه و بار خود را بجلکها در دست فرستاده بجانب قراباغ رفت که اگر کار بر تنگ شود خود را
بولایت بدخشان و ماوراءالنهر اندازد و چون بکنار آب غوربند رسید جمعی از فتنه جویان خرسنگ راه او شده خاطرنشان نمودند
که موکب منصور از پشاور پیشتر نخواهد آمد و فوجی که برسم منقلا تعیین شده ظن غالب آنکه باندک زد و خوردی قدم جرأت پیش ننهد
و بی جنگ نیز راه آوارگی بیرون از آئین حمیت و غیرت دور است بهر حال یک دفعه قدم همت افشرده دست بردی باید نمود
شاید کاری از پیش رود و الا خود را گوشهٔ خواهم کشید و میرزا باین عزیمت باطل فریدون را پیشتر به آق سرای فرستاد که
در فراهم آوردن مردم سعی نماید و خود هم متعاقب باو پیوست و حیدر علی را با جمعی روانهٔ کابل ساخت که محافظت شهر
نموده خود را بسر پله رساند بالجمله در وقتی که فوج منقلای لشکر منصور بمقام بینی بدراه که میانه دواب و تجاک است
رسید [illegible] از باریک آب کوچ کرده فریدون در موضع چیار تو [illegible] شده [illegible] فرصت داشت چون افواج منصوره از
کمینگاه گذشت سید حامد بخاری و مخصوص خان با جمعی از بهادران که چنداول بودند سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست داده
پیشتر شتافتند و غیر از سید بهاءالدین و چندی دیگر عقب نماندند بداندیشان که فرصت تا یو یافته به پرتال مردم دراز دستی
نمودند و اسباب بسیار بتاراج رفت و درین حال سرداران چنداول خبر یافته بمدافعه و مقاتلهٔ آنها عنان همت تافتند و بمجرد
رسیدن بهادران رزم جوی مخالفان سر از پا نشناخته راه گریز پیش گرفتند و فریدون بطرف باوام چشمه شتافت و دیگر
بیدولتان بجانب قورتساوی و الغ پور رفتند و همدران روز شیخ جمال بختیار از کمال جرأت و تهور خواست که با جمعی از
راه چیار خود را پیشتر بکابل رساند بحسب اتفاق میرزا نیز درین روز بچیار آمده متفحص حال فریدون بود ناگاه فوجی از دور
سیاهی کرد میرزا بعضی از مردم خود را بسرکردگی علی محمد اسپ بتقابل فرستاد و از بهادران جانبین چپقلشهای نمایان
بظهور پیوست و [?] فریدون از عقب فوج دولتخواهان رسید و مخالفان از تراکم لشکر منصور دست عنان باز کشیده
دورتر استادند و بهادران جانفشان بران فوج حمله آوردند و جنگ صعب روی داد و شیخ دولت و [?] بس خوبها ساخته
کارنامهٔ دلاوری ظاهر ساختند و از مخالفان تخته بیگ غیور بیگ و شادمان یورغلیق و ملا غیوری ترددات شایسته کردند
و محمد شریف نام جوانی خویش میر خلیفه از نوکران شیخ جمال بود از اسپ جدا شده در دست غنیم افتاد و با آنکه مخالفان از پیش و پس
هجوم آورده بودند بهادران رزم دوست جنگ کنان خود را بعسکر اقبال رسانیدند و همدرین روز شکونه قراول که بجهت تحقیق
احوال رفته بود با محمد بیگ و تخته بیگ و زاهد و جمعی از مخالفان دو چار شده مردانه جان فشانی نمود و میر عبدالله [?] نیز
درین روز بدست غنیم افتاد و مصحوب او [?] بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثر فرستاده بودند در راه شیر خواجه و لاله بیگ
و جمعی از کمین برآمده او را دستگیر ساختند و زر را بتاراج بردند و خبر نامشخص که در راه وحشت افزای خاطر اشرف شد
گویا از ظهور وقائع این روز بوده بالجمله میرزا حکیم بالزم خود در بلندی که قریب بعسکر اقبال بود فرود آمده با آنکه این تاراج
دوست برده موجب ازدیاد نخوت و تهور ارباب خلاف شده میرزا با خود قرار جنگ صف و مبارزت روز بلند داده و ازین جهت یک
شبانه روز بهانهٔ فراهم آوردن سپاهی و رعیت دفع الوقت نموده و بضابطهٔ کهنه سپاهیان حیله ساز تدبیری اندیشید

باعساکر منصوره بطریق منقلا میآید بر بنهوسے ارباب فساد آماده کارزار گردید و حضرت خاقان از استماع جرأت مسالک
خرم و احتیاط مرعی داشته برسم ایلغار نهضت فرمودند و شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم را سردار
اردوی بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونت داس را با فوجی از معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر نمودند و حکم
شد که اردوی گیهان پوی منزل بمنزل در موکب اقبال طی مسافت نماید روز سوم موضع جلال آباد بورود رایات
جلال آراستگی یافت و بجهت محافظت راه و رفاهیت حال مترددین جان درویش خان و شمس الدین کروری
را در انجا گذاشته متوجه پیش شدند و صباح آن روز نزهت آباد باغ صفا بورود موکب اقبال رونق و بها یافت
تا حال هر روزه خبر از پیش میرسید اما امروز هیچکس نیامد و قراولان پادشاهی نیز برگشتند که افغانان
برگشته بخت سر کوتل را مضبوط ساخته اند روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده در حدود دکه یک منزل گزیده آخر
روز حاجی محمد احدی که زبان گیری شتافته بود از نیمه راه برگشته آمد و حرفهای ناخوش مذکور ساخت که اگر گزندی
بلشکر فیروزی اثر رسیده و بر زبان معجز بیان که مترجم ملهمات غیبی است گذشت که این سخن اصلی ندارد و اگر
خدا نخواسته باشد چنین بودی تا حال چندین کس پی هم میرسیدند معهذا از امرا کنکاش خواستند جمعی بعرض
رسانیدند که درینجا توقف باید نمود تا شاهزاده کلان با لشکر عقب همراه شوند و بعضی کوتاه همت معروض داشتند
که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن اینجا غیر صلاح وقت نیست عطف عنان نموده باردوی بزرگ
ملحق باید شد و از انجا خود را جمع ساخته بعزم کارزار باید شتافت و چندی از دلاوران مزاج فهم عرض کردند که هر چند
جمعیت کم است اما همه مردم چیده و کار طلب اند و سایه اقبال آن حضرت بر سر دارند لائق آنست که بسرعت تمام
پیشتر باید شتافت اگر چشم زخمی هم بعساکر منصور رسیده باشد بمجرد صیت موکب جلال غنیم ویران خواهد شد شهریار
بیدار بخت با دل قوی و همت بلند برین رای تحسین فرموده رایات نصرت برافراشت و در سی راه واسطه شده بود
که جمعی از کلانتران آن سرزمین بملازمت پیوسته معروض داشتند که لایق شان بندگان حضرت و صلاح دولت
آنست که برحال میرزا بخشوده ابواب صلح مفتوح گردانند و از حرف ایشان و نارسیدن دیگر اخبار ظاهر شد که سخن حاجی
اصلی ندارد و دران روز منزل بسرخاب مخیم بارگاه اقبال گردید و درینجا ترتیب افواج برین نمط قرار گرفت قول
منصور آراستگی یافت و فوج برانغار بسرداری زین خان کوکه مقرر شد و جرانغار بسرکردگی مطلب خان رونق پذیر
و جمعی از احدیان و کهای پادشاهی در هراول کار طلب گردیدند در موقف مبشران عالم غیب و منهیان ناخن
تقدیر نوید فتح و فیروزی بمسامع عز و جلال رسانیدند لیکن چون سیکی از افغانان مجهول عرضداشت کرم التماس کرد
آورده بود چنانچه باید تسلی خاطر نمی شد که مبادا درین ضمن ارباب فساد و حیله بخاطر رسانیده باشند و انا بالسیتی
عرضداشت شاهزاده بلند اقبال میرسید روز دیگر در میان سرخاب و جگدلک عرضداشت شاهزاده مراد بشارت
بخش آمد و آن حضرت سجدات شکر این موهبت عظمی تقدیم رسانیده بزم نشاط گرم ساختند ز رزم شاهزاده
مراد با میرزا محمد حکیم و نصرت یافتن آن نور حدقه خلافت بتائید کردگار کریم چون میرزا
سررشته صلاح و صواب از دست داده به بدسگالی ارباب فساد و بهیچ یک از ان شفقت که موجب نجات او
[illegible] رایات شاهزاده مراد بدان صوب نهضت نمود بعضی از اهل زوال

گیتی ستان بصوب کابل چون مدت ممتد ساحل دریای سند مخیم بارگاه اقبال شد و میرزا برهنمونی اقبال قدم
اخلاص در شاهراه سعادت ننهاد عزیمت رای جهان آرا به تسخیر زابلستان و گل گشت آن بوستان تصمیم یافت اگرچه گروهی
از ارکان دولت و اعیان سلطنت چشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده و مقاصد خویش مطمح نظر داشته مقدمات
مخل بر طبق عرض می نهادند اما آن حضرت بالهام ربانی و احکام آسمانی پای همت در رکاب توسن عزیمت نهاده همعنان
دولت و اقبال از آب سند عبور فرمودند و احمال و اثقال اردو در اتک گذاشته حراست آنجا را ابا القاسم خان میر بحر
مقرر داشتند درین وقت حاجی حبیب الله از پیش میرزا مراجعت نموده سعادت رکاب بوس دریافت اگرچه عرضداشت
میرزا مشتمل بر اظهار ندامت و خجالت و موکد بسوگندان غلاظ شداد بود که بعد ازین قدم جرات و گستاخی از اندازه
خود بیرون ننهد لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند بقبول نپیوست و حکم شد که لشکر منقلا در ظل رایت شاهزاده
والا نژاد سلطان مراد از نگرام متوجه پیش شود و خود بقاید دولت و اقبال ازین منزل کوچ فرموده در کنار دریای
کابل فرود آمدند و مجدد از کمال عاطفت و مهربانی و خواجه محمد علی خزانچی را نزد میرزا فرستادند که اگر تمکین یکی از آن
احکام ثلاثه نماید دست از وی باز داشته عنان سعادت بمستقر خلافت معطوف گردانیم در روز دیگر در مقام دولت آباد
مخیم بارگاه اقبال شد و درین روز میر غیاث الدین علی قزوینی را که بحلیه از فضائل و کمالات او در داستانهای گذشته
سمت ذکر یافته و بی اغراق باتجانب ذاتی و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و نظیر او نبوده و نیست بخطاب
نقیب خانی شرف اختصاص بخشیده خلعت فاخر و اسپ خاصه و هزار روپیه مرحمت فرمودند و درین روز شاطر میرزا
با عرضداشت رسید اگرچه اظهار ندامت و خجالت نموده پیمان اخلاص و بندگی باقسام قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان
رموزدان از اشراق باطن و تفرس عالی دریافت که مقدمات مکتوب اصلی ندارد و زبان او را با دل آشنائی نیست و آنچه
نوشته اضطراریست نه اختیاری معهذا حکم فرمودند که مجلس کنگاش آراسته امرای عظام در آنچه صلاح دولت و
بایست وقت باشد بعرض رسانند و مقرر شد که شیخ ابوالفضل میر بوده خلاصه کنگاش را بعبارت منقح در جریده عرض
ثبت نماید اعاظم دولت در استعفای جرائم و انعطاف موکب والا متفق اللفظ ترتیب دلائل و براهین نمودند لیکن
چون یورش کابل بر خاطر قدسی مظاهر تصمیم یافته بود ازین حرف قدری برآشفته فرمودند که همانا امرا از شدت
سرمای کابل متوهم شده اند مقتضی همت آنست که همه را درین حدود گذاشته با شاگرد پیشه متوجه آن صوب شویم
باین عزیمت قدم همت در شاهراه اقبال نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شدند و چون ولایت لنبات در
مورد عساکر گیهان شکوه گردید حکومت آنجا بیار علی ناظر بیوتات تفویض یافت ایلغار موکب همایون
به کابل چون همواره پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر آن بود که میرزای حق ناشناس برهنمونی سعادت
قدم بشاهراه اطاعت نهاده از خودرائی باز آید و آبروی او ریخته نشود مدارای بسیار برده در سر منزل جگدلک
مقام میفرمودند و فرمان بشاهزاده و امرای عظام شرف صدور یافته بود که بهار بسرعت نشتابند که میرزا بحال خود
پرداخته از گران خواب غفلت چشم باز کند آن مست باده پندار بحرف خوش آمدگویان خانه برانداز اصلا قرار
ملازمت بخود نداد و خواجه حسن نقشبندی را بصوب بدخشان روان ساخت و احمال و اثقال خود را بکلها
فرستاده بقرار سابق قرار داد و چون معلوم او شد که خاقان گیتی ستان در حدود لنبات نزول اقبال فرموده شاهزاده

با عساکر

آن شاهزاده والانژاد سلطان مراد با لشکرے از امراء سفور یافت که از آب عبور نموده قدم همت بشاهراه خدمت بجهد
در ترتیب افواج قاهره بدین نسق مقرر شد قول موکب اقبال شاهزاده والاشکوه رونق گرفت و میرزا یوسف خان و رکابی سنگه
و رای درگا و گوجرخان و راجه سورج سنگه و رای سندر پوربان و شیخ عبدالرحیم بجلوری لکهنوی و باتکا درام چند و بها کرسی
و سلیم خان کاکر علیخان و سید محمد مهیجه و کرم الله کنبو و رستم براج و رام داس و ستهره داس و سانول داس و کلهه کچهواه و
اسکرن و شیخ ولی و میر حسن بهکری و کچهره و شیرانه بیگ و جمعی کثیر از جوانان کار طلب و بهادران جان نثار دولتخواهی پادشاهی
در ملازمت ایشان مقرر گشتند و در جرانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی و میر ابوالقاسم و سید حسین و حسن قلی
و عبدالله بلوچ و فوجی از مبارزان عرصه همت تعین شدند و در برانغار قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نورم قلیچ و
میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ کبکه و ملک درویش جانوه و عالم نوحانی و مولانا الهداد امبروهه و شهباز خان لودی
و جوقی از مجاهدان صف شکن قرار یافتند و در هراول راجه مان سنگه و نورنگ خان و شیر بیه خان و ماهو سنگه و محمد بیگ
تکلو و مان سنگه دربار و جگمال پنوار و سلدی و بهادرخان قوردار و سرجن و پهلوان علی و سکت سنگه و جگت رای
و رام چند و بنگواند اس و شیخ کبیر و جبار قلی و نصیب دیوانه و دیگر دلاوران رزم جوی قدم همت پیش نهادند و باز از کمال تعلق
و صله رحم بملاحظه آنکه مبادا از بیم شکوه افواج منصوره آواره دشت غربت گردد ناکام باوزبکان توسل جسته آبرو ریزد
حاجی حبیب الله کاشی را با منشور موعظت و نصیحت نزد میرزا فرستادند که درین کوهستان تنگ میدان عساکر بی پایان
بصعوبت و دشواری میگذرد و موسم تردد و ییلاق نزدیک است که با خر رسد اگر به یکی از ان شقوق قرار دهد دست
از و باز داشته عنان معاودت بمستقر سریر خلافت منعطف گردانیم و الا خود بدولت و اقبال متوجه آن صوب شده کار او
بانجام خواهیم رسانید و مقارن این حال حکم شد که تواجیان بهرام صولت و کارپردازان شایسته خدمت جسر در نهایت
استحکام سرانجام نمایند و از قضایایی که در ینولا روی داده کشته شدن فتح دوست پسر علی دوست خان باربیگی است و
تفصیل این اجمال آنکه او با حسن بیگ طبقچی که از جیلها و خانزادان درگاه بود بحسن صورت و قبول ظاهری آراستگی ذات
نسبت تعشق و علاقه خاطر ظاهر ساخت و پیوسته با یکدیگر بزم شراب گرم داشته بمستلذات نفسانی می پرداختند روزی
در گوشه خلوتی با هم نشسته پیاله می کشیدند ناگاه مدفوسی چند رسیده بتیغ رشک آن نامقید بی باک را از هم گذرانیدند و
چون صورت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که حسن بیگ را در پیشگاه اورنگ معدلت حاضر سازند و تواجیان اورا در حوالی
خانه مطلب خان یافته بحضور اشرف آوردند و از جهت بیشتر سوء ظن شد و چون وقت مقتضی شگافتن این قضیه
نبود و بلکه نسبت مطلب خان را معاتب و مخاطب داشته تشخیص آنرا بآمدن پدر او موقوف فرمودند و حسن بیگ را بشلاق
پشت ورساز ده محبوس گردانیدند و چون علی دوست بدرگاه عدالت بارگاه رسید از کمال مردمی و آگاه دلی معروض داشت
که درین واقعه سراسر تقصیر از فرزند فقیر است و نسبت مطلب خان با من بیش از فرزند صلبی است اگر در مقام شدت
و حق طلبی مشوم بنجیه بر روی کار می افتد و قصاص او برذمه عدالت آن حضرت لازم و متحتم میگردد و از ضائع ساختن
او فائده بمن نمیرسد و جبین بنده در یکی از معرکهای نامی بکار حضرت خواهد آمد بهتر آنکه این راز سربسته ماند حاضران بساط
عزت بر مردمی و مروت آن پیر جوان همت آفرینها نمودند و ملتمس او پایه قبول یافت و هم درین تاریخ قلعه اتک را اساس
نهاده سربراهی آنرا العهده اهتمام خواجه شمس الدین خوافی تفویض فرمودند نهضت موکب منصور خاقان

افواج سست تمام بکار برد و حرام نمکان برگشته روزگار در اطراف و نواحی تاخت و تاخت پرداخته خرابی ملک و آزار زیردستان
پیش نهاد همت کوتاه ساختند راجه کرن و رام ساه و مکت سین و راجه کرن و اکثر زمینداران آنحدود به ارباب خلاف پیوسته
اعلام شورش برافراختند و حکیم حلیم در کمیت و استعداد غالب یافته بلوازم و تدبیر و کاردانی برهم زن هنگامه مفسدان گشت و استمالت
نامها نزد زمینداران فرستاده بتجربه زبانی سنگ تفرقه در آن فرقه باغیه انداخت و رام ساه و مکت سین و راجه کرن از مخالفان
جدائی گزیده بشاهراه سعادت شتافتند و بتوسط ایشان نیابت خان نیز در زمره دولتخواهان منتظم شد و بتاییدات آسمانی فوج عزیمت
ترتیب یافت و لعزم رزم قدم همت پیش نهاده در حدود اکلی عرصه مبارزت آراستند و چون از نیابت و زمینداران مطمئن خاطر
بود آن جماعه را همراه بجنبیار بیگ هراول گردانیدند باطل ستیزان برگشته روزگار بمیدان کارزار شتافته جنگ سخت کردند چون
اقبال روزافزون قرین حال دولتخواهان بود از اطراف زور آورده غنیم را منهزم ساختند و سید میان و سید مصطفی از اعیان
فوج مقهوران با جمع کثیر بقتل رسیدند و بقیه السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته پراگنده گشتند و مژده این فتح در نواحی
کلانور بمسامع اقبال رسید و ورود **موکب نصرت طراز بساحل دریاے سند** چون موکب گیهان شکوه
سایه معدلت بر ساحل دریاے نیلاب افگند افغانان آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته سعادت آستانبوس
دریافتند بخاطر فیض مآثر چنان پرتو افگند که منشور عنایت و موعظت بمیرزا ارسال داشته بشاهراه سعادت هدایت فرمایند
اگر قدرے از گران خواب غفلت و پندار بیدار شده ندامت و خجالت را شفیع جرائم سازد و به تیمار حال او پرداخته شود خلاصه
مضمون فرمان آنکه بعنایت سبحانی و تاییدات آسمانی وسعت آباد هندوستان که جای چندین سلاطین صاحب خطبه و سکه
بود امروز زیر تسلط و تصرف اولیای دولت ابد پیوند یافت و عروس چنین ملکتی بی زحمت رقیب و نگرانی خاطر در آغوش اقبال
بی زوال ما درآمده و زبده ابنای روزگار و سران هر دیار روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب خواهش میگردند و امرای
این دولت بمیامن تربیت و نوازش ما بجای سلاطین والاشکوه نشسته بکامروائی میگذرانند آن برادر که به نسبت فرزندی
مخصوص است چرا از چنین دولتی عظیم بے نصیب باشد و از اثر مصاحبان بداندیش و همنشینان هرزه سگال خود را سراسیمه
و پریشان حال دارد اگر بمحاسبه کار و مقابح کردار خویش وا رسیده ندامت پیش گیرد بیکے از این سه شق قرار دهد که
موجب صلاح دین و دنیا و بهبود او خواهد بود و الا از آنچه هست پریشان تر خواهد شد اولا آنکه بعزم درست و خاطر مطمئن و اخلاص
بیغش و اعتقاد راست روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده جبین اخلاص بسجود آستان نورانی سازد تا او را در آغوش
عاطفت جاودانی جا داده کامیاب خواهش گردانیم و خانه دین و دنیای او معمور شود و شق دوم آنکه اگر از فرط واهمه و بدآموزی
ارباب فساد قرار آمدن بنفس خود نتواند داد یکی از فرزندان را مصحوب عفت قباب بخت النسا بیگم روانه حضور سازد و شق ثالث
آنکه خواجه حسن نقشبندی را بملازمت فرستاده اساس اخلاص و فرمان پذیرے بتعهد و سوگند استحکام بخشد تا از
تقصیرات سابق و لاحق او گذشته عنان معاودت بمرکز خلافت معطوف گردانیم میرزا از فرط واهمه جرأت آمدن
ننمود و فرستادن پسر الصغر سن معذرت خواست و چون از کم خردے و بی دانشی بے رخصت آنحضرت همشیره خود را
بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرده بود و بیقین میدانست که مستحسن خاطر اشرف نیفتاده و مفسد این همه فساد او را دانسته اند
بفرستادن خواجه حسن نیز دلیری نکرد و او را با فرزندان بجانب بدخشان گسیل نمود خاقان گیتی ستان نقوش بے اقبالی
از ناصیه احوال میرزا دریافته بخشت حکم فرمودند که راجه مان سنگه با فوجے شایسته از آب سند گذشته به پشاور شتابد و متعاقب

حدود جلال پور از آب چناب گذشت و بسیاری از سراسیمگی غریق بحر ضلالت گردیدند چون به بهیره رسید آن بلدهٔ معمور را تاراج داده
از آب بهت عبور نمود و در آنجا نیز جمعی به موج خیز بلا افتادند و به راه کهیب از دریای سند عبور فرمود و چون منهیان اقبال خبر فرار میرزا
به سامع جلال رسانیدند به امرای پنجاب فرمان شد که زنهار تعاقب نشتابند که مبادا در سراسیمگی آبروی او ریخته شود و بی رنجیده او را
بی ادب سپرده خود را سبک ساخت اما برادر رعایت غریزیست و آزار او در معنی آزار ماست و چون حوالی ماچیواره مخیم بارگاه اقبال
گشت دریای ستلج را جسر بسته عبور فرمودند در اینجا امرای پنجاب به سعادت رکاب بوس شرف اختصاص یافتند و هر کدام در خور
پایه و مرتبهٔ خویش پیشکشهای لایق گذرانیده مشمول عنایات خسروانه گردیدند **وقایع سال بیست و ششم از جلوس**
ابد قرین شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و هشتاد و نه هلالی بعد از انقضای شش ساعت و بیست و دو دقیقه نورافزای عالم حمل
پرتو سعادت انداخت و سال بیست و ششم از سلطنت روزافزون به مبارکی و خرمی آغاز شده در مبادی این سال رایات
اقبال سایهٔ معدلت بر متوطنان پنجاب افگند و به صوب دریای سند نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد که هم بر ساحل
سیلاب قلعهٔ متین اساس یابد و هم چندی از نبض شناسان روزگار نزد میرزا فرستاده آن بیمار خرد را به مداوای نصایح سعادت
پذیر گردانند و چون قصبهٔ دیوسه مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه بیربر که پرگنهٔ مذکور در تیول او بود به لوازم نثار و پیشکش سرافراز
سعادت جاوید اندوخت و از آنجا به بیرباغ کلانور که تختگاه جلوس اشرف است [illegible] اغراق در نزاهت و لطافت قطعه‌ایست
از بهشت تشریف برده بزم بادشاهانه آراستند و در حدود کلانور از آب راوی عبور موکب عالی اتفاق افتاد و منزل به منزل طی
مسافت فرموده از آب چناب و بهت جسر بسته گذشتند و در آن طرف بهت روزی چند به شکار خوش وقت گردیدند و چون مخیم اقبال
کوه کرجاک شد نشیمن بهشت سرزمین روح و دلگشا و چشمهٔ خوشگوار روح افزا داشت در گلبن خاطر همیشه بهار طرح باغی نقش بست و باندک
زمینی گلزاری در غایت نزاهت و لطافت ترتیب یافت و چون رهتاس به جاگیر میرزا یوسف خان مقرر بود به وسیلهٔ مقربان
بساط عزت التماس ضیافت نمود و بادشاه بنده نواز آن شایستهٔ خدمت را کامیاب خواهش ساخته به منزل او تشریف بردند
و به قبول نثار و پیشکش سربلندی یافت و سهار مولا خبر ویران شدن عرب بهادر و انهزام او از صدمات افواج قاهره به عرض
همایون رسید و شرح این اجمال آنکه چون عرب و نیابت و شاه دانه از معصوم جدایی گزیدند رخت ادبار به ولایت سنبل کشیده
در آن حدود غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند و جمعی از اوباش فراهم آورده به تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و هیچ
مقصد باطل ستیزان آنکه در [illegible] خود را به میرزا حکیم ملحق سازند حکیم عبدالملک فوجدار آن صوبه از حقیقت حال آگاهی یافته به استحکام
قلعهٔ بریلی و اجتماع سپاه همت گماشت تخت آن بیدولتان به حکیم پیغام فرستاده ترتیب مقدمات بیم و امید نمودند که شاید او را از
راه برده با خود متفق گردانند حکیم از سعادت ذاتی جواب آشنا نگفت روز دیگر مفسدان برگشته روزگار بر گرد حصار آمده شهر را
به آتش بیداد سوختند و حکیم پای عزیمت قائم داشته جبین همت غبارآلود تفرقه نساخت و چون شب در رسید و بر گرد حصار
زمین قلب شکسته بسیار بود ترک محاصره نموده دورتر فرود آمدند حکیم تدبیری به خاطر آورده نفری را در لباس جاسوسی
به اردوی مخالفان فرستاد که دلبستهٔ خود را بگیر آمده و بعد از اشتلاق و آزار بسیار چنان نماید که جاگیرداران اطراف فراهم آمده
ارادهٔ شبیخون دارند و مرا به خبرگیری فرستاده‌اند حسب اتفاق تدبیر مطابق تقدیر افتاد و مخالفان دل باختن داده نیم شب
راه هزیمت سپردند و مقارن این حال بختیار بیگ از بداون و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امروهه
و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولا محمودی و ابوالقاسم از [illegible]

کر خاطر ریسلے شود بشارت گفت بلکه از حرفهای سست بیشتر سوی ظن شد و آن حضرت صلاح وقت و شیوه حزم مرعی داشته حکم
فرمودند که بعد ازین او را بکورنش نگذارند و از اختلاط مردم محافظت نمایند درین حال ملک علی کوتوال اردو نوشته خواجه جعفر را
اشرف آورد مضمون آنکه مردم خواجه از فیروزپور صوبه لاهور که در اقطاع اوست با میرزا ابواب یکجهتی و موافقت مفتوح ساخته
اراده نموده اند که بملازمت میرزا شتابند ازین خبر آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و حکم شد که اگر خواجه ضامن معتبر بدهد که
مردم خود را بدرگاه حاضر سازد روزی چند تا آمدن آنها محبوس باشد و الا در لحظه بقصاص رسانند تا عبرت سایر حق ناشناسان
گردد او در برابر مقدمات دور از کار گفت و سرانجام ضامن نتوانست نمود حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی فرمودند
که اگر خواجه سلیمان که نسبت برادری و پیوند قریب با او دارد تعهد ضامنیت نماید نیز قبول است آن تنک حوصله نیز از توهم غلط
باز زد و این معنی بیشتر باعث تصدیق حرف معاندان شد چون وقت نازک بود و اسباب فراهم آمده و هنگام ناگزیر در رسیده
حکم سیاست فرمودند و کاربندان خدمت متصل سرای کوٹ کچهوه او را بدرختی از حلق برکشیدند و از بدسلوکی و غروری
باین حال گرفتار آمد اما روز دیگر خبر فرار میرزا حکیم بتحقیق پیوست و بی گناهی او بر خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت خواجه
سلیمان مردود و لهاو مطعون زبانها گشت و حکم شد که آن بیمروت حق ناشناس را بعد ازین بکورنش نگذارند بالجمله مهم وزارت
به قلیچ خان تفویض یافت و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح بر سر دیوان نشسته هر سه باتفاق تمشیت امور سلطنت
نمایند اکنون مجملی از آمدن میرزا و برگشتن او مرقوم کلک صداقت رقم میگردد چون فوج شکست یافت و شادمان بقتل رسید
میرزا بتحریک جمعی از مفسدان خانه برانداز بعزیمت ناصواب متوجه پنجاب شد و از آب سند عبور نموده مرحله پیمای وادی
ضلالت گردید امرای آن نواحی بانقیاد حکم بادشاهی نموده در لاهور فراهم آمدند و باستحکام قلعه و لوازم آن همت گماشتند
میرزا یوسف خان بحصانت قلعه رهتاس ثبات قدم ورزید اگرچه راه دادن و کناره کردن امرا دلیرتر می شتافت اما از آنکه
بخلاف چشم داشت هیچکس از نوکر و غیر نوکر بوی نه پیوست آیت یاس از صفحه احوال فرو میخواند و از شکوه سطوت افواج منصور
و یلغار موکب جهانگشا بیم و هراس بر خود میلرزید تا آنکه بدار السلطنه لاهور رسیده بمحاصره پرداخت و از غرایب اتفاق آنکه همان روز
که موکب اقبال از مستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود میرزا بظاهر لاهور غبار شورش برانگیخته بود و درین راه هر چند مردم یاوه درا
حرفهای پریشان مذکور میساختند غبار تفرقه بر دامن عزیمت خاقانی والاشکوه نمی نشست و بر زبان قضا ترجمان میگذشت
که این همه جرأت و ثبات قدم میرزا ازین جهت است که صیت نهضت رایات جلال مستیقن خاطر او نشده اغلب ظن آنکه در حوالی
سرهند خبر فرار آن برگشته روزگار بمسامع جلال رسد و همچنانکه بر زبان معجز بیان رفته بود در نواحی سرهند مژده ویران
شدن او مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید میرزا مدت بیست و دو روز در باغ مهدی قاسم خان وقفه ادبار
داشت و سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر بندهای جان نثار و بهادران
عرصه کارزار در قلعه لاهور شیر صفت بزنجیر حکم مقید بوده استحکام قلعه می نمودند و هر کدام در مرحل خود لوازم احتیاط و آگاهی
بجا آورده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی می کشیدند و پیوسته از بهادران فوج غنیم مثل شیر خواجه و ناد علی میدانی
و قربان علی زره و میر سکندر بر دروازه می تاختند و شیران زنجیر گسل در همت کشوده بضرب دست و قوت بازو غنیم را میدان
میدان میراندند و میرزا از هیچ رو فتح الباب مقصود نمی یافت ناگاه صیت رایات اقبال برهم زن هنگامه اهل زوال شد
و میرزا سبکی کم فکر کوتاه اندیش با دل صد ریش از آب راوی عبور نموده راه آوارگی پیش گرفت و بقدم سرعت شتافته

اورا متصرف شد از آنجمله یکصد و پنجاه فیل بقید ضبط در آمد و هنوز موکب جلال در نواحی دار الخلافة ورود اقبال داشت
که نوید این فتح مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید و آنرا شگون فتوحات دیگر دانسته رایات نصرت و فیروزی
بصوب پنجاب برافراشتند و به شهباز خان فرمان شد که زنهار بیرون عرض و ناموس او نگردد که آن بیچاره را گناهی نیست
و هم در بنگاله خبر فوت قیا خان گنگ رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون در ولایت بنگاله غبار شورش ارتفاع گرفت او با جمعی
در صوبه اودیسه روزگار بسر می برد اگر چه توفیق ترددات شایسته نیافت لیکن آن حدود را از آسیب مخالفان ضبط نمود
و چون دار الملک بنگاله بتصرف اهل سیف در آمد قتلو تنبرم رزم او ساخت و قیا خان نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مقاتله
او همت گماشت و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند و او یکچندی حصاری شده و آخر از امتداد
محاصره و جدایی همراهان و انقطاع امید کمک با جمعی از یکجهتان بعرصه مبارزت شتافته مردانه فرو شد و بنقد حیات نیکنامی
ابد را خریدار گردید بالجمله چون ظاهر تهانیسر مخیم بارگاه اقبال گردید پادشاه حقائق آگاه بزاویه شیخ جلال تهانیسری
تشریف بردند و آن دو بزرگوار صورت و معنی باهم نشسته مجلس عالی داشتند و لباسخنان حقائق و معارف از جانبین
مذکور شد و در آخر صحبت شیخ ابو الفضل باشاره آن حضرت پرسید که چاره در طلب چیست و راه نزدیک بسر منزل مطلوب
کدام شیخ بگریه در آمد و بیک فقره جواب این نکته دقیق بر صفحه چهره نقش بست و بعد از ان این بیت خواند بیت آه
ز استغنای دلبر آه آه که نقطم نیست بر کوبین راه شیخ مرد معمر روزگار دیده بود و صحبت بسیاری از ارباب کشف و
یقین رسیده و بقبول نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و مجاهدت بیش از پیش کشیده شریعت با طریقت مطابق
ساخته همواره مرجع اهل ظاهر و باطن بوده و از اعاظم توفیقات که شیخ را دست داده بود آنکه در مدت هشتاد سال هر روز
یک ختم قرآن می نمود و درین مدت هرگز بخانه اهل دنیا نرفت بلکه قدم همت از زاویه یا هر ادسی بیرون ننهاد و از سوانح
سیاست فرمودن خواجه شاه منصور دیوان است در داستانهای گذشته مجملی از بدسلوکی و مردم آزاری او نگاشته کلک
بیان گشته که از وقتها بیجا او گرفت و گیری بی موقع و باطن مردم از و نفرت گزیده بلکه دخل و تصرف او عمده اسباب شورش
بنگاله و بعضی امرا شده بود خاقان ستوده خصال نظر بصلاح حال انداخته یکچندی آن تنگ حوصله را از منصب دیوانی معزول
ساخته بزندان ادب محبوس گردانیدند و چون در حساب دانی و کارگذاری فطرت بلند و پایه عالی داشت بار دیگر از حضیض
ادبار باوج اعتبار رسانیده بوالا منصب دیوانی اختصاص بخشیدند و لیکن از آنجا که خاطر اولیای دولت از بد معاشی و خود رائیهای
او آزردگی تمام داشت همواره در فکر شکست کار و اندیشه برهم زدن اعتبار ترتیب اسباب خرابی او انتظار فرصت می کشیدند
تا آنکه در بنگاله راجه مان سنگه چند مکتوب بخط منشی میرزا حکیم در پرتال شادمان یافته بدرگاه معلی فرستاد و از آنجمله یکی بنام
خواجه شاه منصور بود و خلاصه مضمون آنکه عرائض یکجهتی [illegible] او متواتر رسید و موجب ازدیاد توجه گردید درین زودی
به نتایج آن اختصاص خواهد یافت شهریار دانادل از وقوع آگاهی و فراخ حوصله حمل بر تدبیر ارباب خلاف فرموده آن
نوشته را اصلا ظاهر نساخت و مقارن این حال ملک ثانی که از قدیمان و معتمدان میرزا بود با توابع و لواحق بدرگاه آمده
اظهار رنجش و آزردگی نمود و در افواه اشتهار یافت که او را درین لباس فرستاده اند که جاسوس باشد و هر کس را تواند بجانب خود
کشد حضرت خاقانی بمقتضای حزم و احتیاط حکم بحبس او فرمودند و دران روزها از خواجه حرفهای جانب دارانه بمیرزا سر زد
و علاوه این معنی باعث آن شد که بخلوت خلیفه [illegible] میرزا باو نمودند چون کوکب طالع او در [illegible] درهم بود [illegible]

آن برگشته روزگار چون آن مردود ازل و ابد ناکام از عرصه مبارزت راه فرار پیش گرفته به اوده شتافت شهباز خان
تدارک تقصیر گذشته و حفظ عرض و ناموس در ترتیب افواج و تهیه اسباب کارزار اهتمام شایسته بکار برده در اندک فرصتی
خود را مجمع ساخته بمبارزت همت گماشت و آن بی سعادت نیز بسیاری از اوباش فراهم آورده آماده جنگ و پرخاش
گشت و چون زور او بارش نزدیک رسیده بود اهل و عیال و احمال و اثقال خود را که و جاهای قلب و محکمهای صعب فرستاده بود
غلبه همت و یکی مقصد آن کوتاه اندیش اینکه همراهان او بر سر عرض و ناموس خود بیشتر تلاش خواهند کرد بالجمله شهباز خان
افواج آراسته قدم همت پیش نهاده در هفت کروهی اوده تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران هراول تیزدستی نموده
ترددات پسندیده ظاهر ساختند و مقدمه لشکر غنیم را برداشته خوبها راندند و برانغار مخالف بر جوانغار فیروزی آثار حمله
آورده بهادران نصرت قرین پای همت افشرده شمشیرهای نمایان زدند و نزدیک شد که باطل ستیزان آواره بادیه
هزیمت گردند ناگاه معصوم کمک شتافته مردم خود را قوی پشت ساخت و کار بر اولیای دولت صعوبت کشید درین وقت
فوج هراول التمش غنیم خود را منهزم ساخته معاضدت نمودند و برانغار لشکر منصور نیز بر جوانغار اهل ادبار غالب آمده
رایات فتح و فیروزی برافراشتند و غنیم از همه جانب ناامید شده قرار بر فرار داد و از تاییدات غیبی آنکه چند زنجیر فیل که
غنیم در جنگ اول بدست آورده بود درین وقت وبال جان اهل زوال شده فوج آنها را ویران ساختند و به نیروی
اقبال روزافزون فتح عظیم قرین حال دولتخواهان گشت و مقهوران برگشته روزگار سراسیمه وار بقصبه اوده شتافتند
و غنیمت فراوان از اسباب حشمت و نقود بی پایان تصرف لشکر منصور افتاد و شهباز خان به همین قدر تسلی شده قدم تهور
پیشتر نهاد و آن شوریده بخت بقصبه اوده در آمده هر چند خواست که باز خود را جمع سازد و بختش یاوری نکرد و بسیاری
از همراهان او راه سعادت سپرده بشهباز خان پیوستند درین هنگام خبر ناخوشی از شهباز خان شیوع یافت و فی الجمله
موجب اطمینان خاطر او شد همانا که جمعی از مبارزان تیز جلو گرم شتافته یکجانب شهر را تاراج نموده بودند که عرب از کمین برآمده
می تازد و در بینا چندی به قتل می رسند و در افواه شهرت می یابد که شهباز خان بوده لیکن در اندک فرصتی خبر مشخص یافته بتعمیر
برج و باره و استحکام حصار کوشیدند [illegible] توپی برفراز دروازه برآورده آتش دادند بمجرد کشادن بام دروازه را در هم شکست
و آثار ادبار و بخت برگشتگی خاطر ایشان دور و نزدیک شد و آن سیه سعادت در سیاه چاه حیرت فرو رفته سررشته تدبیر از دست
داد نه یارای بودن و نه سامان کارزار نمودن نه قدرت برآمدن و دل از تعلقات برگرفتن درین سراسیمگی و اضطرار عرب و
نیابت و شاه دانه که عمده ارباب خلاف بودند ترک مرافقت او نموده راه جدائی سپردند و آن سیه دولت ناکام دل از اهل و عیال
و سائر تعلقات برگرفته قرار بر فرار داد و با هشت نفر از ملازمان خود چهار ضرب زده قلندروار نزد زمیندار کوارج شتافت و او
بطمع زر بخانه خود برده آنچه از نقد و جنس همراه داشت برگرفت و بعد از دو سه روز تراستی داده گسیل کرد و آن برگشته روزگار
گاهی خود سوار شده و گاهی پسر خود را سوار ساخته بحال خراب طی مسافت مینمود تا از آب سرو گذشته براجه مان زمیندار
پناه برد و راجه مان پاس حقوق سابق داشته در مقام تیمار احوال او در آمد شهباز خان خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد
که یا او را گرفته روانه حضور سازد و یا بها کارش بانجام رساند و او بظاهر انکار نموده پنهانی از پیش خود برآورد و چون کان
جواهری با او داشت چندی را بدرقه گویان همراه ساخت که هنگام فرصت کارش بآخر رسانند معصوم ازین غدر آگاهی
یافته همراهان را بزر فریفته از سر خود وا کرد و روز دوم شهباز خان بقصبه اوده در آمده تمامی اهل و عیال و اموال و اسباب

لشکر فیروزی اثر کارآمد نمایان شد و حسین بیگ بشوق شکار تاخته یکی را به تیر انداخت و با جمعی از متعلقان خود سر در دنبال
دیگران نهاد قضارا حاجی نورالدین با جمعی بعزم سیر و تماشا بر آمده بود در اثنای شکار بهیکدیگر ملاقات شده باهم در آویختند و از
جانبین ترددات نمایان بظهور پیوست و لیکن از دلیر گیر فراوان زخم کاری بحاجی نورالدین رسید و بهمان زخم راه گریز پیش گرفت
و از هزیمت یافتن او سر رشته انتظام لشکر مخالف از هم گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نموده جمعی را بقتل رسانیدند و
جمعی را دستگیر ساختند و بسیاری سراسیمه خود را بدریا زده در موج خیز فنا افتادند و حاجی نورالدین در لباس درویشان جان
داد و چنین فتحی غریب نصیب دولتخواهان شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید سجدات شکر این موهبت غیبی تقدیم
رسانیده کنور مانسنگه را که حارس آن حدود تعیین فرمودند و روزی چند در سیالکوت بجهت انتظام لشکر سامان سفر توقف
نموده زین الدین علی را با فوجی از مردم نیک بیشتر روانه ساختند و مقارن این حال میرزا حکیم شادمان را با جمعی کثیر از مردم
گزیده خود بدان صوب فرستاد و زین الدین علی آگاهی یافته در استحکام قلعه سیالکوت همت گماشت و شادمان از آب گذشته
بمحاصره آن پرداخت متعاقب کنور مان سنگه خود را بسرعت رسانید عرصه مبارزت آراست و غنیم نیز از گرد قلعه برخاسته
رزم طلب گشت و از جانبین جنگ عظیم در پیوست و بهادران طرفین با یکدیگر در آویخته کارنامه شجاعت ظاهر ساختند
دران روز سورج سنگه برادر کنور مان سنگه جلادتهای نمایان کرده بشادمان زخم کاری رسانید و آن سیاه بخت بر خاک
هلاک افتاد و از مهب عنایت حضرت ذوالجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزید و مخالفان برگشته روزگار آواره
دشت ادبار گردیدند او سید سلیمان بیگ اندجانیست جد او لقمان بیگ از معتمدان حضرت فردوس مکانی بوده و پدر او
بخدمت گهواره میرزا امتیاز داشت و شادمان از طفولیت در ملازمت میرزا نشو و نما یافته بجوهر رشد و شجاعت از همگنان
سبقت گرفته بود حضرت خاقانی از استماع نوید فتح و ظفر سپاس این موهبت باقتباس ظاهر ساختند بقربان و منظوران بساط عزت
فرمودند که میرزا از شنودن واقعه شادمان خان سیه تابانه متوجه پنجاب خواهد شد نهضت موکب اقبال بدان صوب
از لوازم امور جهانبانی است باید که سرانجام این یورش بر وجه دلخواه نموده منتظر باشند و از کمال حزم و احتیاط راجه
و کنباتهه و راجه گوپال جادون خود نیز با دلیران تیغ زن با بسیاری از فیلان مست صف شکن پیشتر رخصت یافتند بکنور مان سنگه
و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزا اراده گذشتن از آب سند نماید زنهار که سر راه نگیرند و بجنگ نپردازند که درین زودی
رایات اقبال ظلال شوکت و اجلال بران حدود خواهد افگند و مقارن این حال خبر رسید که میرزا بجد و جهد بپنجاب آمد حکم
شد که اختیار ساعت نموده پیشخانه اقبال بجانب لاهور بر آورند چون خاطر انتقام بخش از ولایت مشرق قدری نگرانی
داشت رای جهان آرا اقتضا فرمود که شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم مسند آرای خلافت بوده باشد
و شاهزاده از سعادت منشی و بلند همتی حضرت مریم مکانی را وسیله ساخته التماس همراهی نمودند و خاقان ممالک ستان خاطر حق
ایشان فرموده شاهزاده دانیال را گذاشتند و سلطان خواجه و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم با بسیاری از بندهای درگاه
در ملازمت ایشان قرار گرفتند و روز دوشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و نه در ساعت سعادت مقرون نهضت موکب
همایون اتفاق افتاد و امرای چوکی شنبه و پنجشنبه و جمعه در ظلال رایات اقبال وقت آرای قول شدند و امیران چارشنبه
در فوج برانغار قرار یافتند و بهادران چوکی دوشنبه و سه‌شنبه در جرانغار مقرر گشتند و مجاهدان چوکی یکشنبه در هراول
رزم طلب گردیدند مبارزت نمودن شهباز خان بار دیگر بمعصوم فرنخودی و انهزام یافتن او

متوجه او ده شد بهادران فوج جرانغار از بیدلی شهباز خان واقف گردیده در اکبرپور که تا او ده دوازده کروه مسافت است توقف نمودند
و سریعی نزد شهباز خان فرستاده مژده فتح رسانیدند آن سپه‌سالار سنگدل از کثرت واهمه تا جونپور که سی کروه مسافت عنان
باز نکشیده بود و فوج برانغار و هراول تا سر هرپور که دوازده کروه است رانده بودند از استماع این عطیهٔ غیبی عطف عنان نموده
شتابان خود را بمجاهدان عرصه فیروزی ملحق ساخت و چون نوید این فتح آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید جمعی که پای
همت قائم داشته مصدر ترددات شایسته شده بودند مورد انواع نوازش گردیده باضافه منصب و جاگیر سربلندی
یافتند و هم درینولا خبر کشته شدن بهادر مسرت‌افزای خاطر اولیای دولت گردید او باتفاق جان محمد بهسودی در اقصای صوبه بهار
به فتنه و فساد روزگار بسر می‌برد چون صادق خان در صدد و منگیر فرو کشش گردید و الغ خان حبشی و بابوی منگلی و ابابکر و باقر انصاری
در بهاگل پور رخت اقامت انداختند آن سرگشته بادیه ضلالت دور و دور در کمین فرصت میگشت درینوقت قابو یافته بر تهانه
بهاگلپور تاخت برد و نامبردها تاب مقاومت نیاورده تا منگیر عنان سرعت باز نکشیدند صادق خان سرزنش بسیار نموده
و جمعی از مردم خود را کمک آنها مقرر ساخته بازگردانید بهادران جانفشان باعتضاد اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون
ترددات شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و بهادر با چندی از اهل فساد برزخم صمصام خون‌آشام
برخاک هلاک افتاد و بقیة السیف آواره دشت هزیمت گردیدند و مجدداً گلزار چمن بهار از خس و خار ارباب فتنه و آشوب
رفت و روب یافت

ذکر آمدن میرزا محمد حکیم بصوب پنجاب و از ظلطنه نهضت موکب جهانگشای عنان عزیمت معطوف داشتن

باآنکه همواره از بی‌اعتدالی و بدسگالی میرزا محمد حکیم بمسامع جلال سریر
خاقان ستوده خصال از وفور حق‌اندیشی و قدردانی به تغافل و اغماض میگذرانیدند و بر زبان قدسی ترجمان میگذشت
که یادگار حضرت جنت‌آشیانی فرزند بهم توان رسانید برادر کجا توان یافت لیکن از شرب مدام و قرب خوشامدگویان
بد سرانجام رفته رفته شورش مزاج او بافراط انجامید تا آنکه درینولا باغیان صوبه بنگاله ابواب شورش و فساد مفتوح گردانیدند
و از اطراف دارالملک غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و مفسدان بنگاله بجهة اجتماع اوباشان و سرگرمی مفسدان و انتظام
اسباب فساد خود را از منسوبان میرزا تراشیده لوازم سعی و جهد ولی سرانجام نمودند آن کوتاه‌فکر بصحبت شراب‌خواری و هرزه درایی
عاصی و دیگر باغیان بنگاله غره شده با جمعی از اوباش رخت منازعت و مخاصمت بصوب پنجاب کشید و از پیش‌بینی و غیب‌
دانی حضرت خاقانی آنکه هر چند اولیای دولت در بندگی معروض داشتند که بی نهضت موکب جهانگشا اطفای نائره فتنه و آشوب
شورش دیار ممکن نیست خاقان گیتی‌ستان صورت حال در آئینه خیال مشاهده فرموده عزیمت آن صوب در عقدهٔ توقف و
تعطیل می‌انداختند و بر زبان الهام بیان میگذشت که عنقریب میرزا باغوای اهل بغی قدم جرأت و تهور بحدود پنجاب
خواهد نهاد و بعد مسافت موجب فساد کلی خواهد شد صلاح کار و صواب وقت آنکه خاطر از ینجانب واپرداخته بسبب توزیع باطن و دل
نگرانی متوجه آن صوب شویم مجملاً میرزای حق‌ناشناس پیش از خود جمعی را با شادمان (؟) و حاسبه نورالدین نامی روانه ساخت
و او بهیاگاه از آب سند عبور نمود و میرزا یوسف خان که جاگیردار آنحدود بود حسین بیگ با فوجی از بهادران عرصه شهامت
بمقابله و مدافعه او فرستاد و سعید خان گکر را با سائر زمینداران نواحی بکمک مقرر فرمود اما چون حسین بیگ بسرعت
شتافت و اکثر مردم کمکی نیارستند رسید خواست که روزی دو سه جنگ به تعویق اندازد در آن حال کوکب اقبال طالع
شد و از غیب منصوبه شکست و تائید افواج آسمانی غنیم آواره دشت هزیمت گردید و مجملی ازین ماجرا آنکه در وقت آمدن

سرانجام نماید و بعد از روزے چند شکوه قراول از درگاه رخصت یافت که او را نصیحت نموده بملازمت آورد و آن بد اندیش
عذرهاے دور از کار پیش آورد که اگر یکے از معتمدان حکم شود که دست مرا گرفته بدرگاه رساند سرآئینه موجب اطمینان خاطر خواهد بود
خواهد بود و بادشاه جرم بخش عذر پذیر صلاح وقت منظور داشته شاه قلی خان محرم و راجه بیربر را بدین خدمت تعیین فرمودند تا مهر
پیش از ملاقات مکتوبے نوشته استمزاج صلاح و فساد حال او نمودند و آن بد نهاد چون دانست که دیگر جای عذر نماند پیش از رسیدن
حیله دفع الوقت از پیش نبرد و پرده آزرم از میان برگرفته اراده هاے باطل ظاهر ساخت و دولتخواهان آشفتگی دماغ
او را تفرس دریافته و کار از صلاح بیرون دانسته عنان عزیمت منعطف گردانیدند و مقارن این حال شهباز خان رسید
نخست عرب بهادر را که دران حدود غبار شورش برانگیخته بود سزای شایسته داد و عرب گریخته نزد معصوم خان رفت
معصوم و نیابت و عرب هر سه یکجا شده اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند و شهباز خان مکتوبے بمعصوم خان نوشت
که عرب و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا از پیش خود آواره سازد و الا منتظر باشد که عنقریب رسیده سزای کردار اینجا
در دامن روزگار او نهاده خواهد شد او جوابهای بیهوده در برابر مرقوم نمود و بنه و بار خود را از آب سرو گذرانید بحکمهای
صعب فرستاد و خود با جمعے از اوباش آماده پرخاش گردید و شهباز خان نیز بترتیب صفوف و لوازم کارزار پرداخته
قدم همت پیش نهاد و در قول خود با چندے از مجاهدان رزم جوی قرار گرفت و در برانغار ترسون خان را با فوجے تعیین نمود
و در جوانغار مهتر خان و بهار خان و سید عبد الله خان و قمر خان را با جمعے مقرر ساخت و در هراول مهتر علیخان سلدوز و جمعی
کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالی کار طلب گردیدند و مفاخر محمد را با فوجے از مردم چیده طرح ساخت و آن مقهور برگشته بخت
نیز صفوف ادبار آثار خود را برین نهج ترتیب داد قلب بوجود نا سره گردی نامے غبار آلود شد و بدین نکبت قرین بداه عرب
تیره گے پذیرفت و بیار ادبار آثار بجابدے نحوست گرفت و میرزا قلی توقبایے را مقدم دیرانی خود ساخت و نیابت خان را
التمش جا داد و خود طرح سید ولتی افگند و قریب سلطان پور بلهرے که در بیست و پنج کروهے او ده واقعست تلاقی
فریقین اتفاق افتاد هراول نصرت قرین قدم تهور و جلادت پیش نهاده رزم شایسته کرد التمش نیز آبروی سپاهی
یافت و غنیم خود را برداشته تو بهار اند میرزا قلی خاک فنا بر فرق حیات خود بیخت و بهادران برانغار نیز بوقت تاخته فوج
برابر خود را شکستند چون معصوم سررشته افواج گسیخته یافت از کمین برآمده خود را بر قول زد شهباز خان بے آنکه تلاشی کند
دل بای داده راه گریز پیش گرفت و فوج برانغار و هراول نیز از عطف عنان شهباز خان روی همت گردانیدند و معصوم
بتعاقب شتافت درین وقت بیامن اقبال سیلے زوال خبر کشته شدن معصوم خان در مخالفان افتاد و دلهای سیاه
اهل گناه پریشان شد فوجے براهی رفت چون معصوم قدرے مسافت طے نمود در رزمگاه بازگشت اثرے از مردم
خود نیافت جلوه کشیده به بته حیرت فرو رفت و بعد از لحظه فوجے نمایان شد مردم خود پنداشته باستقبال شتافت چون ظاهر
گشت که فوج جوانغار لشکر منصور است سراسیمه گشت این فوج خود را در ابتدای جنگ غنیم خود را برداشته تا خیمه گاه آنها رانده
دست تطاول و تاراج به بنگاه آنها کشوده با غنائم نا محصوره بمیدان و غا شتافته بودند هر چند هراول لشکر سعے نمودند
که زمانی توقف باید کرد که اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود بخود ویران خواهند شد چون وقت زوال شمس نزدیک
رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور بران فوج تاخت و به نیروی اقبال روز افزون شکست خورده زخمے را و فرار پیش
گرفت و چون بمنزلگاه خود رسید اثرے از خیمه و پرتال نیافت و با دل صد چاک خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته

پسر میر باشم نیشاپوری است نامش عرب بوده از صغر سن در سلک بندهای درگاه انتظام داشته در مبادی حال
عامل خالصات شده رفته رفته بیمن تربیت و نوازش خاقان کثیر الاحسان بمناصب بلند و مراتب والا اختصاص
ترقی نموده عاقبت از کم حوصلگی و تنگ ظرفی اندازه مراحم پادشاهی و پایه قدر خویش نشناخته سر [illegible] بر داشته
پرده آزرم از پیش رو برگرفته قصبه کره را محاصره نمود الیاس خان لنگاه و چندی از ملازمان اسمعیل قلیخان محمد افغان
و مقابله او همت گماشتند الیاس خان تردداتی شایسته کرده جان نثار شد و این معنی موجب ازدیاد نخوت
و استکبار او گشت و بسیاری از محال آن صوبه بتصرف او در آمد چون عرض این سانحه بمسامع اشرف رسید اسمعیل خان
و عبد المطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران جان فشان با فوج شایسته باستیصال آن برگشته حال نامزد
شدند و حکم اقدس عز نفاذ یافت که وزیر خان با سائر جاگیرداران آنجا ملحق گشته قدم همت در شاهراه خدمت
نهند چون عساکر منصور قریب مقصد رسید آن باطل ستیز چندی آن قلاع را که متصرف شده بود استحکام داده
خود بجانب اریل شتافت و وزیر خان همت بگرفتن اله باس بست و اسماعیل قلیخان با دیگر امرا بتعاقب او متوجه شد
و قریب آب گنگ مطلب خان و شیخ جمال بان مقهور رسیدند و عرصه پیکار بشعشع تیغ آبدار آتش افروز گردید بعد از
مجادله و مقاتله بسیار ارکان همت اولیای دولت قدری تزلزل پذیرفت و نزدیک شد که چشم زخمی بافواج قاهره
رسد درین حال اسمعیل قلیخان با جمعی از دلاوران رزم جوی در رسید آب رفته بجوی باز آمد کار ارباب اخلاص
رونق دیگر یافت و به نیروی اقبال بی زوال همت بدفع معاندان بسته بیکدل و یک رو تاختند و اهل ادبار تاب مقاومت
نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از ایشان خون گرفتها بظلمت سرای نیستی شتافتند و خود بهزار جان کندن
آبله پای وادی ناکامی گردید و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت محالی که بتغلب
تصرف شده بود مفتوح گردید و از بدائع وقائع ظهور قدرت و نیروی همت آنجهان پهلوان عرصه کشورستانیست
روزی در پیشگاه مسند خلافت حک سوبها و هیبت نام دو پهلوان نامی که ثالث خود در آن جزو زمان نداشتند
باهم کشتی میگرفتند و هیبت در عین تلاش راه کشتی گذاشته بزور دست و قوت پنجه انگشتان حریف را از هم
درید آن مسندنشین بارگاه عدالت از طور این بی راهی برآشفته بزور بازوی ید اللهی مشتی حواله آن عفریت [illegible]
فرمود که مغز سرش از فرق دماغ فرو ریخته بحال تباه بیهوش افتاد **بغی ورزیدن معصوم خان فرنخودی**
و افتادن از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و ادبار در وقائع گذشته سمت ذکر یافت که
معصوم فرنخودی از جنود اقبال روی تافته بجونپور معاودت نمود و آن محال را از وکلای ترسون خان انتزاع
نموده بتهیه اسباب بغی و فساد پرداخت و خاقان کثیر الاحسان نسبت تربیت خویش و حقوق خدمت پدرش
منظور داشته روزی چند بتغافل و اغماض نظر گذرانیدند بیت چو برآب فروی شیر در دانی چیست [illegible]
آید زغرور بردن پرورده خویش ؛ و فرمان عاطفت شرف نفاذ یافت که خود را بعتبه اقبال رسانیده مصدر خدمات
شایسته گردد یا روی امید بدرگاه والا نهد و اگر [illegible] بجهت سامان سپاه توقف او ضرور باشد از جونپور
باوده شتابد که آن محال را بجاگیر او مرحمت فرموده ایم آن بی سعادت واقعه طلب شق ثالث را نقد موجب
نجات خود دانسته بصوب اوده شتافت که بظاهر انقیاد حکم بجای آورده باشد و هم درین لباس اسباب فتنه و فساد

راست نیامد و بازا تفاق کرم شد عاصی کابلی که در سالو سے وحیله بازسے عدیل خود نداشت سرپنجه نفاق تاب داده غالب آمد و میرزا محمود نام سنید سے لپسرسے را که شرف الدین حسین میرزا با او علاقه محبت مفرط و دلبستگی عظیم بود زہر بسیار فریب داد که میرزا را مسموم سازد و آن لپسر زہر در کوکنار انداخته بخورد میرزا داد و عالمی از شرارت ذات او خلاصی یافت بپاداش کردار خود گرفتار شد و سپهدار بن ولا مبنا مع جلال رسید که میر علی اکبر برادر خورد میر معز الملک با خان اعظم سلوک نا ملایم پیش گرفته همواره بمکاتبات و مراسلات ارباب بغی نوشته سرخار فتنه را تیز مے سازد و شورش سرانجام مینماید لاجرم سجان اعظم فرمان شد که او را مسلسل روانه درگاه معلی سازد و کوکلتاش او را مصحوب رامچند و حیدر دوست بملازمت فرستاد و با آنکه سزاوار انواع سیاست و تعذیب بود جان بخشے فرموده بزندان مکافات محبوس گردانیدند و از سوانح شهادت یافتن رستم خان است و تفصیل این اجمال آنکه خاقان ممالک ستان اقطاع او را صوبه اجمیر مقرر فرموده بضبط آن حدود رخصت نموده در بنولا اجلا لپسر بلیدر و موہن داس وسوردا س و تلوکی برادر زادهاسے راجه بارہمل بے تحصیل حکم از درگاه بدان صوب شتافته در قصبه لوسنی که وطن آنها بود غبار شورش مرتفع ساختند و رستم خان با س خاطر سران الوس کچهواه داشته نخست بنصیحت و مدارا پیش آمد چون دولت از آنها روی برتافته بود دسو دسے نبخشاد مقارن اینحال آدم باج بند فرمان خان رسانید که اگر آن بی سعادت چند ندامت گزیده روی بعجز و انکسار بدرگاه گیتی مدار نهند مزاحم احوال آنها نشود و الا نفرت تیغ آبدار مغز پندار از دماغ روزگار آنها برآورد و رستم خان باجتماع لشکر و کمک التفات نفرموده برجناح استعجال متوجه آنحدود گشت و در موضع بهورے باغنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و موہن داس و تلوکی وسوردا س دست جلادت کشاده سر اول او را که لپسر کروه گے مسکین علی بود برداشتند و او از پشت زین برزمین آمد و باز خود را براسپ گرفته مردانه تاخت و رستم خان از مشاهده اینحال جمعے که همراه داشت بکمک او فرستاد و به تیغ همت بهادران جانفشان بهمن داس و تلوکے بقتل رسیدند اجلا که سردار بیداولتان بود در پناه جوارسے زار سے انتظار قابو داشت از افتادن برادران و خویشان بے اختیار برآمده رستم گویان تاخت و رستم خان را از کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او همت گماشت و چون باهم درآویختند آن باطل ستیز پیش دستی نموده زخم برچهه بدرستم خان رسانید و رستم خان با چنان زخمے دل قوی داشته بضرب تیغ او را برخاک هلاک انداخت و خود هم غش کرده برزمین افتاد درین حال جمعے از دلاوران عزیمه همت خود را بکمک رسانیده سوار گردانیدند و آن شیر مرد باز بهوش آمده همراهان را دل داده بجنگ ترغیب نمود و غازیان جانفشان سر در راه اخلاص نهاده بمدافعه و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته بسیارے را بدرک الاسفل فرستادند و بقیة السیف بهزار جان کندن راه فرار پیش گرفته غبار آلود و ادبار گردیدند و بمیامن تائیدات اقبال روز افزون فتح عظیم روی داد و رستم خان العبد ارتفاع اعلام ظفر و نصرت درهمان صحرا دلکشا منزل گزیده بمداواے خود پرداخت لیکن چون زخم کارسے داشت روز دوم در قصبه شیرپور جان بحق تسلیم کرد و بعالی مرتبه شهادت رسید و چون صورت واقعه بعرض خاقان ممالک ستان رسید میرزا خان و خانخانان را بضبط آن ناحیت تعیین فرمودند و هم دریبنولا پرتو خاطر خورشید مظاہر بر وجنات احوال خواجه شاه منصور تافت و او را از زندان ادب برآورده مجدداً مشمول عواطف خسروانه گردانیدند و وزیر خان را بجراست و حکومت صوبه اوده اختصاص بخشیده بدان حدود رخصت فرمودند و از واقعات بلوغ شدن نیابت خان و سزا یافتن اوست این بی سعادت

خان اعظم ازان شد که چون بولایت دلیپ اوجینیه رسید بخت همت بپاک ساختن آنحدود گماشت و دوران چند روز
شاه باز خان نیز ملحق گشت و باتفاق متوجه تادیب او شدند و جگدیس پور بنگاه او را تاخت و تاراج نمودند و آن برگشته بخت
بجنگل و محکمهای سخت پناه برد درین اثنا از هرزه درائی و فتنه انگیزی اهل نفاق میان خان اعظم و شهباز خان نقار خاطری
بهم رسید و خان اعظم دست ازان کار باز داشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت گردانید و درین حال عرب بهادر
با فوجی از اوباشان باطل ستیز خود را بدلیت رسانید و غبار فتنه و شورش مرتفع ساخت شاه باز خان سعادت علی خان
و قمر خان و پاینده خان و سید حسن و رستم و جمعی از مجاهدان عرصه همت را بتقابل ارباب فساد تعیین نمود و از رسیدن امرا
سنگ تفرقه در جمعیت فتنه جویان افتاد و شهباز خان در آن ملک تهانها ترتیب داده قلعه کیت را که از مضافات بهار
است بسعادت علی خان حواله فرمود و پاینده خان و رستم و روپ نراین زمیندار را کمک او نامزد ساخت عرب و دولت با [illegible]
از ابطال رجال بر سر آنها آمدند و جنگ عظیم در پیوست اگرچه دولتخواهان قلعه را نتوانستند نگاه داشت اما سعادت علیخان
مردانه در راه وفا جان فشان شد و داغ سیاهی که در مبادی حال از بغی و کافر نعمتی بر چهرهٔ حال او افتاده بود بخون
پاک گردانید و عرب از سیاه باطنی و کینه جوئی قدری خون او بیاشامید و انگشت ازان تر کرده بر پیشانی خود نهاد و داغ
لعنت ابد ساخت بالجمله چون اعظم بدیگر دولتخواهان ملحق شد بخت همت بضبط ولایت بهار و انتظام آن سرکار گماشت
و محب علیخان را با سید مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعیین نمود و درهمان چند روز دوست محمد بابا دوست
که بیشتر وکیل منعم خان بود درینولا از بخت برگشتگی در سلک باغیان انتظام داشت برهنمونی سعادت ندامت گزیده بادو
سوار آمده خان اعظم را دید مقارن این حال خبر رسید که عرب بهادر از شهباز خان شکست خورده بجانب ولایت سارنگپور
میرود خان اعظم شاهم خان را با فوجی بدان حدود تعیین نمود و غازی خان بدخشی را با جمعی در شهر بهار گذاشت و
صادق خان و شیخ فرید بخاری و رافع خان و طیب خان حبشی را بصوب منگیر فرستاد که ضبط آن حدود نمایند و خود با راجه
تودرمل و دیگر منصب داران بجانب حاجی پور پتنه روان شد و چون معصوم فرنخودی در جونپور اعلام بغی و شورش
برافراشته بود ترسون خان را بجونپور فرستاد و لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شهباز خان به پتنه آمده خود را صاحب
صوبه تراشیده بود و مردم بهادر پسر سعید بدخشی را که بعد از گذشتن معصوم فرنخودی باز آمده حاجی پور را متصرف
شده بودند از حاجی پور برآورده بخودرائی نشست و چون خان اعظم و راجه تودرمل با آنحدود پیوستند با آنکه حاجی پور
از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکابره و بیحیائی خواست که بدخل ندهد راجه بمقدمات معقول او را ازان
اراده مجهول باز داشت و خان اعظم و راجه در حاجی پور اقامت گزیدند و شهباز خان پرده آزرم و قباحت فهمی از
پیش رو برداشته و این شیوه را رشد نام نهاده حل و عقد جمیع مهمات از پیش خود گرفت و باضافه منصب و تقسیم جاگیر
مردم را بجانب خود کشید خان اعظم و راجه مهمات را بطرح انداخته بجانب ترهت روانه شدند اگرچه بظاهر عزیمت
استیصال بهادر پیش نهاد خاطر فرمودند اما مقصد اصلی دوری از شهباز خان بود و غازی خان را پیشتر از خود تعیین
نمودند و آن سیاه بخت جنگ صف نموده شکست یافت و بنه و بار او بدست مجاهدان عرصهٔ شهامت افتاد و شهباز خان
نیز بصوب جونپور شتافت که معصوم فرنخودی را روانه درگاه سازد و درین ایام خبر فوت شرف الدین حسین میرزا
رسید و مجملاً از این ماجرا آنکه چون عاصی کابلی شکست خورده بصوب بنگاله شتافت میان آن دو فتنه سرشت صحبت

بادیه ضلالت شدند مقارن این حال کشنه منگل که از خزانچیان معتبر بادشاهی بود مبلغ معتد بجهت مدد خرج لشکر از ورگامی نمود
خبر یافته بقصد تاراج شتافت و او تیز دستی نموده کام سرعت برداشت و خزانه را بحصار پتنه در آورده قلعه را استحکام
داد امرای عظام که بتعاقب عاصی میرفتند از این خبر عنان مراجعت بصوب پتنه منعطف گردانیده معصوم خان فرنخودی
را الطریق ایلغار پیشتر فرستادند و محب علی خان و مهر علیخان را با فوج دیگر متعاقب او روان ساختند و در وقتی که کار بر متحصنان
تنگ شده بود معصوم خان فرنخودی رسیده رزم شایسته نمود و مخالفان باطل ستیز بحال تباه راه گریز پیش گرفتند و اصلا
آسیبی بقلعه و خزانه نرسید اگرچه معصوم چنین خدمت شایسته بجای آورد لیکن از فرط بداندیشی و فتنه جوئی با آمدن راجه و
دیگر دولتخواهان مقید ناشده روانه جونپور گردید در اثنای راه حاجی پور را نیز از تصرف مردم بهادر متهور بر آورد و ماجرای او بنوعیست
که در اوراق سابق سمت ذکر یافته القصه درین مدت که افواج قاهره با مخالفان کارزار مینمودند او فرصت دانسته بعضی از
محال صوبه بهار را بتصرف در آورد و داعیه سلطنت بر خود بسته روزی چند به بطالت و ضلالت گذرانید تا آنکه
روزگار خاک ادبار بر فرق طالع او بیخته موی کشان بسیاستگاه مکافات کشید چنانچه بتفصیل نوشته خواهد شد ذکر بعضی

از سوانح صوبه بهار و شبخون آوردن ارباب بغی بر دولتخواهان و عرض دیگر وقایع برسم اجمال

چون در ولایت بهار تند باد فتنه و آشوب هنوز فرو ننشسته بود اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که نخست بانتظام
آن ملک همت گماشته و عقب خود را استحکام داده متوجه پیش باید شد و عاصی کابلی از عزیمت افواج منصوره آگاهی
یافته بدامن کوه شمالی بهار شتافت و امرای عظام بنابر شدت باران و طغیان آبهار روزی چند در کنار دریای پن پن توقف
گزیدند چون هوا باندک روزی اعتدال یافت از آن مقام کوچ فرموده بقصبه گیا نزول فیروزی اتفاق افتاد و آن گمراه در شهر
بهیره در روداد بار داشت و مسافت مابین بغایت قریب بود در روز دیگر عساکر اقبال از آنجا کوچ کرده چهار کروه پیشتر منزل گزیدند
و از افزونی آبها و افراط لای و گل سلسله توزک لشکر ترتیب فرود آمدن ساقط شده مع هذا القوت هنوز دور بودنی غنیم منهزم گشته
اصلا پروا نکردند با آنکه اهل فساد در دو فرسخی پای نخوت و تکبار قائم داشتند دولتخواهان کار دیده سعی در نسق اردو و انتظام
افواج نمودند نتیجه بر آن مترتب نشد لیکن راجه تودرمل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته آماده کار بودند و آن شب
نوبت قراولی و طلایه داری الغ خان حبشی بود او خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکران را بکشیک فرستاد و آن سیاه بخت
که طاقت مقاومت روز نداشت قابو یافته بعزم شبخون شتافت و یک پاس از شب گذشته بود که شورش غریب در اردو افتاد
و جمعی را که در بیرون اردو پاس لشکر میداشتند بر آنگیز انداخته بسر منزل صادق خان هجوم آوردند و او با مردم خود مردانه
ایستاده تردداتی شایسته ظاهر ساخت و در هیوقت که جنگ ترازو شده و کار بجای نازک رسیده بود اقبال سببی زوال
بجلوه در آمد و کمان خان فوجدار فیلان بادشاهی با دو فیل مست صف شکن از پهلوی غنیم بر آمده مخالفان باطل ستیز را در هم
نوردید هر چند آنها تیر و نیزه و شمشیر بر فیلان بسیار زدند چون سلسله انتظام آن گروه بدسرانجام بحمله فیلان کوه پیکر از یکدیگر
گسیخت راه فرار پیش گرفته بحال تباه شتافتند و چنین فتحی محض بتائیدات آسمانی روی داد و اصلا چشم زخمی با عنایان
لشکر نرسید اگر بهادران لشکر منصور بتعاقب می شتافتند محتمل که آن سیاه بخت اسیر کمند اقبال میشد لیکن چون راهها از لای
و گل بود و بارکی عزیمت پا بست قدم تا راهها موافقت پذیرد و مردم استعداد سواری نمایند وقت گذشته و فرصت
از دست رفته بود روز دوم فتح خان اعظم میرزا کوکه بمعسکر اقبال پیوست و هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و دیر آمدن

وآن مقهور برگشته بخت در برابر آمده جنگ سخت کرد و بجان کندن بسیار شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهاد و از بدایع امور
که درینوقت [illegible] آنکه شخصی را بحضور اشرف آوردند گوش و بینی نداشت هرچه میگفتند بی تفاوت می شنید
یافتن باغیان صوبهٔ بنگاله چون ایام محاصره باستداد انجامید به نیروی تائیدات آسمانی روز بروز خلل اهل
زوال تباه‌تر شد و اولیای دولت با دل قوی و عزم درست ثبات قدم ورزیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشتند درینوقت
جمعیت سپاه خان اعظم و شهباز خان و دیگر عساکر اقبال غلبت نمود و همت ارباب خلاف شد و باغیان حق ناشناس از غایت
بیم و هراس تاب مقاومت نیاورده بی جنگ صف خود بخود ویران گردید معهذا راجه تودرمل و ترسون خان و دیگر سران
لشکر مراعات حزم و احتیاط نموده پای جرأت از حصار بیرون ننهادند که مبادا درین ضمن فریبی مخفی باشد و از تیز جلوی
خطائی واقع شود و چون متیقن گشت که کافر نعمتان باطل ستیز قرار بر فرار داده راه آوارگی سپردند جمعی از بهادران کارطلب
بتکامشی تعین شدند و محب علی خان و مهر علی خان سلدوز بهراول آن فوج قرار یافتند و درینوقت خواجه شمس الدین که
همراه در کمین فرصت بوده با هزار و دولت سوار خود را به دولتخواهان رسانید و نگونساری ارباب عصیان خاطرنشان
نمود و بقوت دیگر در رسید لهذا پدید آمد خاقان گیتی ستان از استماع مژدهٔ فیروزی سجدات شکر این موهبت تقدیم رسانیده
و امین استمالت و دلدهی بامرا ارسال فرمود که قدم از شاهراه سعی و اجتهاد بیرون ننهاده بیشتر از بیشتر در استیصال
اهل زوال همت گمارند و تا چارچمن آن ملک از خار و خس ارباب باغیان پاک نشود آرام نگیرند اکنون بجهت انتظام داستان
مجملی از سوانح بنگاله که در غیبت عساکر اقبال سمت ظهور یافته نگاشته کلک بیان میگردد و چون حق ناشناسان باطل ستیز
خاک بی برق اخلاص خود بیختند و بعد از قتال و جدال بسیار آن ملک بتصرف کافر نعمتان برگشته روزگار در آمد چندی همانجا
توقف نمودند و اکثری روی ادبار بمعرکهٔ پیکار نهادند چنانچه در عنوان این داستان بیان نمود و اگرچه از بندهای بادشاهی
قیاخان در اودیسه و مراد خان در فتح آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو قرار گرفته بظاهر دم از دولتخواهی میزدند اما
گفتار بکردار آشنائی نداشت و درینوقت مراد خان باجل طبیعی درگذشت و مکند زمیندار پسران او را بمهمانی طلبیده
کار آنها را ساخت و محال متعلقهٔ او بتصرف خود در آورد و قیاخان نیز مسموم از عالم رفت و قتلو که از افغانان صاحب الوس
و مفسدان آن ملک بود قابو یافته بر سر میرزا نجات خان لشکر کشید و او در حدود سلیم آباد جنگ بی صرفه کرده شکست یافته
بتاب یار فرنگی پناه برد و روزگار کینه گذاری بی سعی و تردد اولیای دولت کار ارباب فساد ساخت باباخان قاقشال
با وجود بیماری صعب همزبان را با فوجی بر سر میرزا نجات خان فرستاد و در اثنای راه ماجرای میرزا نجات خان شنیده
بعزم رزم قتلو شتافت و در حوالی منگل کوت جنگ کرده شکست یافت و باباخان قاقشال بانتقام و کینه جوئی متوجه رزم
قتلو شد و او از بیم و ملامت در آمده بافسون و افسانه ابواب صلح مفتوح گردانید لیکن بیماری باباخان قاقشال که سر بابای
باغیان و سرخیل اهل عصیان بود باشتداد انجامید و جراحت حوزه بهم رسانید چنانچه هر روز دو سیر گوشت در آن ریش
می نهادند و پیوسته میگفت که آنچه میکشم از نتائج حرام نمکی و حق ناشناسی است و چون سر حلقهٔ اهل فساد او بود از تفرقه
عظیم در جمعیت باغیان افتاد و میرزا شرف الدین حسین و جباری و خبیثی روی شقاوت بیعقوب بنگاله نهادند و معصوم
کابلی که بر زبان معجز بیان حضرت خاقانی معاصی کابلی گذشته بعد ازین بهمین نام مذکور خواهد شد با جمعی از مردودان
بجانب بهار شتافته بزمین دار کیهور توسل جست و عرب بهادر و نورم سید ترخان و جمعی دیگر تیزاندی اختیار کرده رو نورد

بسیاری همراهی اختیار کردند و چون بحصار سارنگپور درآمدند کوس شادمانی نواختند و ارباب فساد و خان را از ذره تصور کرده
از هول جان و سراسیمگی آنکه دست تصرف و تاراج باموال و اشیا دراز ساختند راه آوارگی پیش گرفتند و در اندک فرصتی
اکثر گرفتار شده بقهرمان معدلت رسیدند و چون حقیقت حال معروض ایستادهای بارگاه جلال گردید شریف خان را بدان
ناحیت رخصت فرمودند که اصلاح شکستگیهای گذشته نماید و حکم شد که بازبهادر پسر او را از گجرات آمده در امور کلی مدد و معاون
بدر باشد و دیگر اقطاع داران آن صوبه از صلاح و صواب دید او بیرون نروند و از سوانح محبوس شدن خواجه شاه منصور او
از اظهار کفایت نامستحسن گرفت و گیر [illegible] هیچ کار بر بندهای خدا سخت تنگ ساخت و از اطوار ناهنجار او سپاه و لشکر آمده
دور بینان وقتی که کافر نعمتان بنگاله سفیه ورزیدند و در ممالک محروسه غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت بعید و [illegible]
خاطر جویی مردم نپرداخت و این سعایت را کفایت نام نهاده در امور مالی و ملکی دقتهای بیجا و شدتهای ناپسندیده
ظاهر کرد و خلق خدا از سلوک ناملایم او بجان آمده لب بشکوه شدند و خاقان وافر الاحسان از عموم عاطفت و رأفت
دلجوئی بندهای خدا و ترفیه حال عباد بر ذمت همت خویش لازم شمرده دست تصرف او را از مهم وزارت کوتاه ساخت
و عالی منصب وزارت بحسن سلوک و کاردانی وزیرخان تفویض یافت و آن کم فرصت را مقید فرموده بشاه قلیخان محرم سپردند
و هم درینولا حکیم الملک بزیارت خانه مبارک رخصت یافت و از وقائع آنجا آوردن یوسف شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه
و طلوع اختر اقبال او بیامن تائیدات خاقان سپهر بارگاه که چون کشمیریان منافق که سرشت آنها بفتنه و آشوب مجبول
و مفطور است با یوسف خان والی آنجا راه بی حقیقتی سپرده اعلام بغی و شورش مرتفع ساختند و یوسف خان دست
از حکومت باز داشته بحال تباه روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و آن بدسرشتان سید مبارک را جانشین او
ساختند و بعد از دو ماه او نیز از مسند حکومت [illegible] خوار و ناکام گشته لوهر چک عمزاده یوسف خان
را بحکومت برداشتند و چون یوسف خان بعز بساط بوس شرف اختصاص یافت خاقان قدردان نخل امید آن شکسته
خاطر فلک زده را برشحات سحاب مکرمت برومند ساخته حکم فرمودند که امرای پنجاب بکمک او شتابند چون یوسف خان
بلاهور رسید از بیم سطوت افواج قاهره امرای کشمیر تعهدات نموده او را بتنها طلب داشتند و او بکمک مقید ناشده گام
سرعت برداشت و در [illegible] جمعی از مردم اعیان آمده پیوستند و لوهر چک آگاهی یافته شمس چک و حیدر چک را
و بسیاری از ابطال رجال بتقابل او تعیین فرمود و یوسف تاب مقاومت نیاورده از آن راه عنان باز کشید از کوه
سوی پور متوجه کشمیر شد و لوهر چک بالقیه مردم در برابر آمدن چون [illegible] لشکر بآن راه رفته بود یوسف قابو دانسته
دلیر از آب بهت گذشت و فوج غنیم بی جنگ متفرق شد و لوهر دستگیر گردید و یوسف از پیش بینی میل در چشم او کشید و
نیر [illegible] اقبال روز افزون باردیگر بحکومت کشمیر سربلندی یافت و از سوانح دولت شکست یافتن حیدر حسین پسر
رای مالدیو است در [illegible] گذشته نگاشته کلک وقائع نویس گشته او سر از ربقه اطاعت برتافته باعتضاد محکمهای
سخت و کریوهای دشوار راه [illegible] سپرده [illegible] اقبال منابذت نموده آواره دشت ادبار گردید و درینولا باز از
کمین زوال برآمده و گرد فتنه برانگیخت و بر بعضی از محال صوبه اجمیر دست بیباکی دراز ساخت چون صورت حال بمسامع
جلال رسید حکم شد که پاینده خان مغل و سید قاسم و سائر جاگیرداران آنجا در استیصال او کمر همت بسته [illegible]
شایسته در کار روزگار او نهند و نامبرده با کاربندان خدمت شده با دل قوی و عزمی درست متوجه عرصه کارزار گردیدند

دو لتخواهان انتقام داشتند و بباطن سر رشته دوستی و یکرنگی با ارباب بغی استحکام میدادند راجه تودرمل بصواب دید اولیای دولت
حصاری شد و اهل او باد سر بخت و سنگبار برافراشته از اطراف و جوانب هنگامه شورش و فساد گرم ساختند و بجهت سد
ابواب آذوقه میرزا شرف الدین حسین و معصوم خان سر راه پتنه را گرفتند که از طرف خشکی غله باردوی گیهان پوی نرسد و نواره
خود را با جمع کثیر و آتش بازی بسیار استحکام دادند که از راه دریا آذوقه نیاید درین وقت خبر رسید که کشتیهای مخالف بهشت نه کروه
بپتنه آمده اند و قابو میدست برداشتند لاجرم صادق خان و رابع خان و نقیب خان و باقر سفرچی با فوجی که از بهادران کار طلب
براه خشکی شتافتند و در آی بتر داس باجمعی از راه دریا روان شد و مهتر خان را بآن طرف آب گذرانیدند که از آن راه خود را
برساند و به نیروی تائید آسمانی مبارزان عرصه جان فشانی گرم و چسپان شتافته قریب سی و سه کشتی پر از توپ و تفنگ و آلات
جنگ بدست آورده همعنان فتح و نصرت سالماً و غانماً مراجعت نمودند و از ظهور این لطیفه غیبی هنگامه ارباب بطلان شکست
عظیم یافت و هم درین ولا خواجه شمس الدین از قید باغیان سیاه بخت نجات یافته بشاهراه سعادت شتاب آورد چون ارباب
عصیان مظفر خان را شربت خوشگوار شهادت چشانیدند معصوم خان خواجه را بگمان زرداری در حمایت خود گرفته یکچندی
بملایمت و مدارا گذرانید آخر از میان برگرفته بفتین و شکنجه زر طلب کرد و نزدیک شد که خواجه نقد حیات در بازد درین وقت
عرب بهادر رسیده خواجه را پیش خود آورد و حقوق دوستی و آشنائی قدیم مرعی داشته بند از پای او برداشت و خواجه
در کمین فرصت نشست و چون قابو یافت با چندی از اهل سعادت راه فرار پیش گرفت و در قصبه کهرگپور براجه سنگرام
پیوست و بنابر سد ابواب مداخل و مخارج یکچندی بهانجا بسر برده جمعی از مردم پریشان با خود جمع ساخت و در اندک
فرصتی حسن علی عرب و اباق دیوانه و میرزا حسین نیشاپوری و علی قلی و عزیز بیگ سیستانی و بسیاری از نیک سرانجام که
اضطراراً بالغنیم ملحق شده بودند بر گرد او فراهم آمدند و قریب هزار و دویست سوار بهم رسانید و همواره قزاقی کرده اطراف
اردوی مخالفان را تاخته و دواب آنها که بجهة چرا بر آمدی بدست آوردی و ازین رهگذر تفرقه عظیم در جمعیت آن مخالفان
راه یافت و روز بروز ارباب فساد از رونق افتادند و از وقائع کشته شدن شجاعت خان است بر تیغ بیباکی [illegible]
حق ناشناس او در سارنگپور صوبه مالوه اقطاع داشت درین ولا حکم طلب او شد که بدرگاه آمده متوجه شرقی دیار گردد چون
عزیمت دریافت آستانبوس نمود سپاهیان او پرده آزرم از پیش رو برگرفته زبان خواهش بطلب علوفه و مدد خرج دراز
ساختند و او از بدخوئی و آشوب طبیعت بدرشتی و دشنام فحش جواب نا ملائم گفت بسیاری از قلقچیان او باش نهاد
مثل حاجی شهاب و عوض بیگ برلاس و محمد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خدا قلی و غیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت فرصت کار
او ساخته دست تطاول و تاراج باموال و اشیای او رسانیده بدر روند و باندیشه غدر در کمین قابو نشسته فرصت میجستند
تا آنکه او از سارنگپور دیره بیرون زد و آخرهای شب از انجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود در وقتیکه مردم باستعداد
سواری و بار کردن پرتال اشتغال داشتند کافر نعمتان باطل ستیز تیغها کشیده از کمین بر آمدند و شورش غریبی در اردو
فساد و قوم خان پسر او از پی تحقیق و تفتیش بر آمده و در کثرت مغلوبه بزخم کاری نقد حیات سپرد شجاعت خان سراسیمه
از خیمه برآمد که سبب آشوب معلوم نماید چون خود را در معرض خطر یافت مضطربانه برگشت و جمعی از ابطال جان تبعاً
او شتافته در درون خیمه زخمهای عنیف رسانیدند لیکن هنوز رمقی داشت که خدمتگاران حق گذار و ملازمان
جان نثار او را در عماری انداخته روانه سارنگپور شدند و چنان ظاهر ساختند که گزندی بجان نرسیده و ازین رهگذر

بسیاری

در بودال خودهای گرفته مرحلها را استحکام شایسته دستند دبانک فرصتی این عزیمت صورت انجام پذیرفت و وقایع [illegible]
واقع شد ارباب بطلان قدم جرأت و تهور پیش نهاده غبار شور و شر آشوب برانگیختند و از جانبین بتوپ و تفنگ آتش قتال
اشتعال پذیرفت و همواره جوانان چابکدست از طرفین برآمده لنقد حال بر محک همت میزدند درین اثنا جمعی از بی سعادتان
برگشته روزگار مثل ترخان دیوانه و همایون قلی و شاه محمد دیوانه و غیره خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بباغیان در آمدند اما
بتائید غیبی در اندک زمانی آن قضیه منعکس شد و جوق جوق مردم از باغیان جدائی گزیده برهنمونی سعادت خود را بعسکر اقبال
رسانیدند و هنگامه اولیای دولت رونق دیگر یافت و در خلال این حال عرضداشت اولیای دولت مشتمل بر کثرت ارباب
خلاف و التماس کمک بدرگاه معلی رسیده دستبرد [illegible] تقصیرات گذاشته استدعای آن خدمت نمود خانخانان
کثیر الاحسان او را از پرده حجاب برآورده بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانید و سید عبد الله خان
و قاسم علی خان و میرزاده علی خان و عشقی خان و مختار بیگ و نوبیان بیگ و سکندر جکنی و حیدر دوست و قادر [illegible]
و استاد زکریا و قنبر حصاری و دیگر بهادران جان نثار کمک خان اعظم مقرر فرمودند و هر کدام را در خور شایستگی با سپ و
خلعت ممتاز ساخته تشریف رخصت ارزانی داشتند و حکم شد که چون کوکلتاش بجنود فیروز از اعتصام [illegible] دامراسے
والاشکوه و دیگر مبارزان عرصه همت قدم از رضاجوئی او بیرون ننهاده در لوازم خدمت و جانفشانی و اصلاح و صدور
او عمل نمایند و مقارن این حال حکیم ابو الفتح از بنگاله آمده سعادت زمین بوس دریافت و شرح هرج و مرج آن دیار و شورش
اهل ادبار بعبارت منقح آبدار معروض استادهای پایه سریر سلیمانی گردانید و چنان نمود که در جونپور میر معز الملک و [illegible]
باطل کیش نهاده خاطر حق ناشناس خود ساخته در فراهم آوردن اوباشان واقعه طلب همت گماشته و آثار ضلالت کفران
نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا محمد یزدی که در هر زه درائی و بدسگالی باد سوار آستان است لاجرم باسدخان
ترکمان فرمان واجب الامتثال از قهرمان جلال عز نفاذ یافت که از بنگیور سمت جونپور شتافته میر معز الملک و مولانا محمد یزدی
را مسلسل و مقید بدرگاه عدالت بارگاه آورده و بموجب حکم اشرف گرم دگیر اشتافته از جونپور آن بد اندیشان را بر کشتی
نشانیده و متوجه درگاه شد و از غرائب آنکه پیش از رسیدن لعبه النگاه تیز روز گار کینه گذار سزا و کنار آنها نهاده و در حدود
قصبه اتاوه کشتی حق ناشناسان بموج خیز فنا رفت و جهان را سرمه عبرت در چشم پرآشوب کشیده آمد و هم درین ایام شاه باز خان
که باستیصال رانای مقهور تعین شده بود سعادت آستانبوس دریافت و از صدق اخلاص و کارطلبی در ان خدمت تردد ات
شایسته بتقدیم رسانیده و رانا پرتاب را آواره دشت ادبار گردانیده بروزگار ناکامی گرفتار ساخت و بسیارے از اعوان
و انصار او را بقتل آورده و فضای بوسعت آباد جهان را در چشم او تنگ تر از دیده مور ساخت و آن برگشته روزگار رمیده بخت
با معدودے از مردم ناگزیر خود مثل سائر حیوانات در تنگنای کوه و کرنهاسے ستوده گرفته میگشت و شهباز خان جوانان
چابک دست سر در دنبال او داشت و سر جا خبر او می شنید باخت و تاز میپرداخت بشکار او خود را میرسانید و بر تو فق خاقان
ممالک ستان اهم را برسم مقدم داشته آن شایسته خدمت را بدرگاه طلب فرمود و بکمک لشکر بنگاله تعین شد و بابو جی [illegible]
و سلیم خان سرمور و میر قاسم بدخشی و شیخ آدم و نصیب ترکمان و شیخ کبیر و حکیم سرانزی و عبد الله و بسر و بهادر و دیگر بسیارے
از جوانان کارطلب بموافقت او رخصت یافتند و مقارن این حال بشارت رسید که اولیای دولت فیروز با باغیان را به سیر و
همت انشراح نمودند و شرح این اجمال آنکه از کثرت مخالفت زمره حکم او باش و اتفاق جمعی از بیدولتان که ایشان هر روز بر [illegible]

آنکه سعادت علیخان که سرگروه ارباب فساد بود و عرب شهر پتنه را بامید او گذاشته بود و بر بهبودی طالع از و مخالفت ورزید
و عرب بر سر خانهٔ او رفت و جنگ کرده زخمی راه گریز پیش گرفت و محب علیخان شهر پتنه را بتصرف در آورد و در روزی چند تا رسیدن
افواج ممالک کشا بسامان لشکر و اسباب سفر پرداخت و در حدود جونپور ترسون خان و صادق خان و غازیخان و الغ خان
با بسیاری از امرای اکبر فیروزی مآثر که بسرکردگی راجه تودرمل از درگاه تعیین شده بود پیوستند و چون لغایت مونگیر ورود
افواج گیهان شکوه اتفاق افتاد معصوم خان فرنخودی ملحق شد و از انجا که خاطر اولیای دولت از بی اعتدالی او ناهنجاریهای
او در تردد داشت و او را مصدر فساد میدانستند قرار یافت که برسم هراولی یکروز منزل پیشتر میرفته باشد تا بتقدیر از
گزند و بیرغاش او محفوظ بوده رفته رفته بر منویات باطن او آگاه شوند و چون کنار دریای گنگ مخیم اردوی ظفر قرین گردید
خبر کشته شدن مظفر خان رسید و غریب شورشی در عموم پدید آمد لیکن توسل همت جانفشان دل باعضاد تاییدات
غیبی بسته بر سوح عزم و ثبات قدم گرمتر شتافتند و بهدرین وا محب علیخان و شاهم خان جلائر و سمانجی خان و باقی کولابی
بجنود اقبال پیوستند و در حدود شهر پتنه امرا مجلس کنگاش آراسته پیمان یکجهتی و موافقت بستند و ترتیب افواج برین نهج
قرار یافت در قول ترسون خان و راجه تودرمل و در برانغار راجه آسکرن و مهتر خان و جمعی دیگر از مبارزان عرصهٔ همت
مقرر شدند و در برانغار محب علی خان و شاهم خان و میر ابوالمظفر و جمعی از بهادران جانفشان نامزد گردیدند در جرانغار
صادق خان و الغ خان و نقیب خان و تمر خان و برخی از مردان قوی همت قرار گرفتند و در هراول معصوم خان فرنخودی
و شیخ فرید بخاری و سید ابوالقاسم و سید ابوالمعالی و سید عبدالواحد و سید عبدالهادی و گروهی از بهادران کارطلب پای همت
افشردند و چون بعضی از باغیان اوباش طبیعت در اطراف و جوانب اردو برسم قزاقی تردد میکردند قرار یافت که از این
منزل بهادران سلاح پوشیده بتوزک و ترتیب سیر نموده باشند عرب و جبنیه که در اخذ و عناد فتنه و آشوب برانگیخته بودند
از وصول عساکر اقبال راه ادبار پیش گرفته خود را بگوشهٔ گمنامی کشیدند و چون افواج گیهان شکوه به مونگیر ورود نصرت و
فیروزی فرمود معصوم خان فرنخودی که همواره در اندیشهٔ فساد و کافرنعمتی بود بخاطر آورد که راجه تودرمل را که صاحب
انتظام لشکر و مدار العلیه و دولتخواهان است از میان گذرانیده اعلام بغی و عناد مرتفع سازد و پایهٔ اندیشهٔ باطل خواست که جمعی از رجال
رجال فراهم آورده بطریق آراسته سلاح و مکمل بنظر راجه بگذراند و در آن غوغا بهجوم کارسازی از پیش برد راجه اندیشهٔ ناصواب
او را بفراست دریافته بلطائف الحیل عذرها برانگیخت تا پرده از رازم او دریده نشود مقارن این حال سپاه بختیار بنگاله آمده
کرهی را مفتوح ساختند جلال الدین مسعود و سجنی تواچی باشی و جمعی که برسم قراولی می شتافتند با پیش قدمان ارباب
خلاف مبارزت نموده غالب آمدند و راجه تودرمل و سران لشکر باهم نشسته در هر باب کنگاش دیدند جمعی از دلاوران
رزم جوی صلاح در آن دانستند که بی تامل و توقف بجنگ مبادرت باید نمود و بعضی از کاردیدهای معامله فهم مراعات حزم
و احتیاط فرموده مناسب حال و مطابق وقت در آن یافتند که چون تندباد حوادث از اطراف مرتفع شده و تمیز دوست و
دشمن چنانچه باید نمیشود و از معصوم خان فرنخودی که میر عمدهٔ این لشکر است خاطر اطمینان ندارد بهتر آنکه در همین منزل
توقف گزیده حصاری مستحکم بر دور اردو باید ساخت که در صورت جمعی که بنابر ضروریات در زمرهٔ باغیان در آمده اند بدولتخواهی
ملحق خواهند شد و بر کیفیت مخالف نیز چنانچه باید وقوف خواهیم یافت راجه از کمال حزم و احتیاط رای آخرین پسندید
چون در قلعهٔ مونگیر گنجایش عساکر گیهان شکوه نبود مقرر فرمود که بر دور آن حصاری عریض در ضیع اساس نهند امرای کری

خاندورانی بدنام ازل و ابد شد بابا خان بخانخانانی و ایالت بنگاله جبارے خانجهان و سردار ده هزار کس و زبر جمیل خان امان و
میر توزک خالدین اعظم خان جان محمد باسود خان عالم عبد الباقی خداوند خان میرزا بیگ بهادر خان عرب بهادر بخانانه
بشجاعت خانی اختصاص گرفت سعید توقبای را خان ساخته هزار و پانصدی کردند و هر کدام علم و نقاره و جاگیر با سعور قسمت
شد میرزا حاجی لنگ و فرخ یرغلیک و فریدون حسین تیمور تاش عزیز و رستم بیگ محمد توقبای محمد قلی ترکمان و حمزه بیگ
ترکمان و عبد الله بیگ بدبخت قاسم علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد تولکچی و مراد قاقشال
تاش بیگ زلف علی لنگ خدابردی غضنفر بیگ و نوروز بیگ را بمنصب هزاری و لقب خانی و علم و نقاره هر دو دو منکوب
گردانیدند میر کلان لنگ وفا بیگ میرزا کیچک یار بیگ و بیگ محمد و شیرم بهادر لطفی حسین ابلاجق بابا دوست مهر علی بیگ
قربان بیگ بمنصب پانصدے و خانی و علم خاک ادبار بر فرق روزگار خود بختند و دیگر اوباشان سیاه بخت بخطاب
سلطانی و جاگیرهاے معمور اسباب زوال و نکال خود سرانجام دادند خواجه شمس الدین را بلشکرخانی و جعفر بیگ را آصفخانی
تکلیف نمودند و این دو کس تدبیر جمیل آن روز را گذرانیده بوقت دیگر انداختند و بعد از ترتیب مراتب و مناصب و تقسیم
محال و اقطاع خواستند که خطبه بنام میرزا خوانند و بفراغ خاطر فر دکش کنند قضارا در ینوقت اقبال خاقان بے همال آثار
جلالیت ظاهر ساخته طوفان بلا در جوش و خروش در آمد ابر و باد و صاعقه بر فرق باغیان ناحق ستیز آتش ریز شد و غریب
شورشے پدید آمد تار و پود آن بارگاه و شامیانها و فرشها از هم گسیخته گردید و فلک مشعبد باز در طرفة العین بساط نشاط ارباب
فساد را چنان در هم نوردید که اثرے از آن طمطراق نماند و نصیبه جان کندن هر کدام بگوشه خزیده عبرت از کار خود برگرفتند
و اراده باطل اهل زوال از حیز قوت بفعل نیامد و مقارن این حال صیت قرب وصول عساکر اقبال بلند آوازه شد و مقهوران
از کمال مستی و نخوت بتقابل شتافتند اگرچه ابتدا سر میرزا شرف الدین حسین سمت سردارے داشت لیکن در معنی معصوم
و بابای قاقشال اسباب ادبار سرانجام مینمودند چون سخن بانیجا رسید مجملی از دیگر سوانح نگاشته کلک وقائع نویس میگردد
در خلال این حال بهادر پسر سعید بدبخت تابو دانسته در صوبه بهار هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخت سعید بدبخت
عامل سرکار ترهت بود چون معصوم با دیگر مقهوران غبار تشویر مرتفع گردانیدند سعید سیاه بخت فرزند خود را در ترهت
گذاشته در زمره باغیان در آمده و آن خیره چشم بهادر دست تصرف باموال خالصه دراز کرده جمع کثیر از اوباش فراهم آورد
باسم بے مسمای سلطنت خود را منسوب ساخته ابواب زوال و نکال بر روے روزگار خود گشود معصوم سفید ابن معمولی آن
سیاه رو فرستاد که به نصیحت و رهنمائی اسباب موافقت و یکجهتی سرانجام نماید او از جهالت و ضلالت پدر را بزندان سپرده
بخود رائی نشست و خطبه و سکه بنام خود کرد خرسے و حماقت آن سیاه روی از سجع نگینی که بجهت قرار داده بود احتیاج
تکرار بیان نیست ❁ بهادر الذی سلطان بن اسفید سه سلطان ❁ پسر سلطان پدر سلطان زهی سلطان بن سلطان
بالجمله چون معصوم به بنگاله شتافت عرب را در بهار گذاشت که اگر تواند دست بردی نماید درینوقت شاهم خان از
سعادت ذاتی و نمک حلالی علم دولتخواهی برافراشته بحاجی پور رفت و از انجا فوجے بر سر بهادر فرستاد اما مردم
شاهم خان از دشکست خورده باز گردیدند و ظهور این معنی موجب ازدیاد نخوت و استکبار آن برگشته روزگار شده مرتبه دیگر جمعیت کرده بدفع او شتافت و در
ضمن ظفر یافت و سعید سیاه بخت را بقتل رسانید و مقارن اینحال محب علی خان بنیروی اقبال روز افزون متوجه اطفای نایره فتنه عرب شد و او
چند بار عرصه پیکار آراست و محب علی خان تائید غیبی آن باطل ستیز را شکست داد و گریخته به پتنه رفت از اتفاقات حسنه

اسپ و اسباب و همه القصه مقهوران گرم شتافته بمحاصره پرداختند و مظفر خان پیغام فرستادند که اگر بجان خود بخشوده نزد ما آید بدانچه
خاطر او خواهد رعایت نمائیم والا راه او میدهیم که بجانب مکه معظمه برود و چون همت یاوری و توفیق همراهی نکرد که مردانه در راه
اخلاص جان بازی نماید بتنگ آخر راضی شده جواب داد که حرام نمکی و بی حقیقتی از من نمی آید اگر دست تصرف بعرض و ناموس
دراز نسازید متوجه زیارت خانه مبارک شوم بد اندیشان سیاه بخت قرار دادند که سوم حصه از اموال خود برگرفته روانه شود اما
چون اعتماد بر قول آنها نداشت و محافظت قلعه از حیز قدرت خویش بیرون می یافت نهانی بیست هزار اشرفی نزد معصوم بیگ فرستاده
روابط قدیم و دستگیریهای گذشته را بیاد داده استدعا نمود که حفظ جان و ناموس ابرد مه مروت خود لازم سازد و او نیز در
قبول بر سینه نهاد اما هر گاه سرنوشت طور دیگر باشد این دست و پا زدنها چه نتیجه وارد و همان شب میرزا اشرف الدین حسین
از قلعه گریخته خود را بمنزل معصوم رسانید و اضطراب اهل قلعه و بی دلی مظفر خان خاطرنشان ارباب بغی ساخت و شرح ماجرای
میرزا شرف الدین حسین آنکه خاقان کثیر الاحسان او را با چندین جرم و تقصیر که هر یک مستوجب کشتن و سوختن بود نزد مظفر خان
فرستاد که اگر آثار ندامت از ناصیه احوال او دریابد بهانجا جاگیر نماید و الا روانه سفر حجاز سازد چون سرشت او بمبانی کفران
نعمت مجبول بود و اصلا پشیمانی و خجالت از اطوار ناهنجار او ظاهر نمی شد مظفر خان آن بدسگال را مقید گردانیده انتظار
موسم می برد و درین وقت با مخالفان ساخته از قلعه برآمد و جمعی آگاه شده تیر انداختند و او زخمی خود را بباغیان رسانیده
بران عزیمت باطل دلیر تر گردانید و در هنگام طلوع صبح نحست تا قشالان قدم جرأت پیش نهاده از اطراف برفراز قلعه
برآمدند و دست تصرف و تاراج دراز ساخته غبار شورش و فساد برانگیختند معصوم خان پاس عهد و قول داشته حوالی منزل
مظفر خان را از آسیب دست اندازان اوباش محافظت نمود که گزندی بعرض و ناموس او نرسد و مطلب اصلی آنکه اموال
و اشیای او بتطرف غیری در نیاید مظفر خان با چندی از غلامان و ملازمان خود سلاح پوشیده نزدیکی ستیزه نداشت و گریز را
درین حال معصوم با یک دو کس نزد او رفته بملایمت و مهربانی پیش آمد اما مظفر خان را کو آن حوصله و دل قوی که چنین قابو را
غنیمت شمرده داد خود بستاند و معصوم جان دم ازین خطا و غفلت آگاه شده خود را بدر انداخت و تا بود همواره ازین جرأت
و تهور خود را نکوهش و سرزنش میکرد بالجمله درین طوفان بلا النقود بسیار و اجناس بسیار بتصرف اهل ادبار افتاد و معده حرص
گرسنه چشمان سگ نفس ممتلی شد میرزا شرف الدین حسین نسبت بدیگران بیشتر یافت ظاهرا مظفر خان درین شورش
هشت لک روپیه درون تالابی گور کرده بود و میرزا ازان خبر داشت خود را بوقت رسانیده زر را بتصرف آورد و سنگ
بجای روپیه در صندوقها نهاده بجا گذاشت القصه مظفر خان را در همان منزل مقید ساخته جمعی را موکل گماشتند بعضی که از
بیدستی و بد ذاتی بمخالفان در آمدند از آسیب قتل و حبس نجات یافتند و چندی دیگر محبوس شدند و حکیم ابو الفتح و
راسی تیر و پاس بیه بهمونی تدبیر و قوت دل ازان آشوبگاه خود را بدر انداختند و خواجه شمس الدین به آشنائی سید بیگ
نقد جان بدر برد اما به تحصیل زر در شکنجه و تعذیب گرفتار گردید و جعفر بیگ نیز بصرفه گوئی و مراعات وقت جان بسلامت برد
و چون حضرت خاقانی او را از سر التفات بدان صوب فرستاده بودند این نیرنگ از اسباب نجات او شد و ارباب عصیان
مظفر خان را دران زودی بشهادت رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم کردند نخست بارگاه
خانجهان را که بجهت پیشکش ترتیب داده بود برافراخته و اطراف آنرا بسایبانها مکلف زینت بخشیده و فرشهای نفیس
گسترده مجلس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار داده بکام روائی نشستند معصوم بر مسند وکالت تکیه زده خطاب

شربت خوشگوار شهادت چشیدند اما خواجه به نیروی اقبال روزافزون غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید و برین دستبرد تا نوزده روز
از طرفین مبارزتهای عظیم بظهور رسید و اکثر شکست بر باطل ستیزان حق ناشناس می افتاد درین وقت آوازه رسیدن کمک از درگاه
اسعد اعلی شیوع یافت و در ارکان همت ارباب بطلان تزلزل پذیرفت و قرار دادند که بصوبه اوریسه شتافته رخت حیات بساحل
نجات کشند و اگر قابو بدست افتد ببیکی از مرحلها دست بردی نمایند و باین عزیمت شب پنجشنبه روانه شدند قاسم علی سیستانی
و جمعی که در آخرین مرحل بودند پای همت استوار داشته کشتی چند از غنیم جدا کردند مظفر خان بر حقیقت حال اطلاع یافته
کوس نشاط بلند آوازه ساخت و مراعات حزم و احتیاط نموده بترتیب صفوف پرداخت که مبادا درین ضمن فریبی مخصوص
باشد القصه چون قاقشالان کشتیها را گیرانیده روانه پیشتر شدند دولتخواهان پرده غفلت در پیش چشم فرو هشته سررشته
انتظام و احتیاط از دست دادند و مقارن این حال معصوم خان بآنجا رسید در دار دلوپی سر داد و عموم سپاهی آن مرحل
را قدم همت بلغزش در آمد و سببی آنکه مجادله در واقع شود خاک هزیمت بر فرق عزت خود بیختند ترلف علی بدخشی و کوچک
قنه وزی که از اعیان لشکر منصور بودند با بسیاری راه بحقیقی سپرده بمخالفت پیوستند و هنگامه حق ناشناسان گرمی پذیرفت
و بازی که حریف پای داده بود ببیک بدنشستن نقش از دست رفت و مظفر خان از سنوح این سرنوشت غیبی ششدر
حیرت افتاد و هوش بر جای نماند و چنین وقتی که بشیتر از بیشتر سعی بالیست نمود و قوی دل باید بود سررشته تدبیر و انتظام
فروگذاشت هر چند صاحب همتان روشن رای مبالغه نمودند که از ویرانی این فوج دل پای دادن آیین سرداری در
کارگذاریست همراهان را پریشان خاطر نباید ساخت و باعتقاد اقبال بی زوال قدم جرات و تهور پیش باید نهاد چون
قلم تقدیر بامر دیگر رفته بود از توهم بموقع ضبط احوال نیارست کرد و آخر بمبالغه بسیار خواجه شمس الدین را با جمعی پیش فرستاد
که اگر قابو یابد کارزار نماید درینوقت اکثری از اندیشه اهل و عیال و بیدلی سردار پرده آزرم از پیش رو برگرفته راه بحقیقی سپردند
خواجه شمس الدین میگفت اندک راهی رفته بودم دیدم مردم از اطراف جدا شده بغنیم در می آیند چنانچه در کم فرصتی غیر از مطلع جمالی که بامن رابطه محبت قوی داشت کسی همراه
نماند یافتم که غیرت الهی کار خود کرده و سعی نتیجه ندارد معهذا دست از جان شسته با آن شیر مرد روی بکارزار نهادم و تا رمقی
داشت بهای نموده ترددات شایسته ظاهر ساخت و تا آنکه بزخمهای کاری ساغر حیات او لبریز شد درین حال محمد علی
ارلات که مرا از قدیم با او حقوق دوستی بود رسید و آمد پنداشتم که بمعاونت من می آید آن بی مروت حق ناشناس نیزه حواله من
کرد از صدمه او بر زمین آمدم و نزدیک بود که قالب تهی کنم قضا را میرزا محمد که نهایت هراس از و داشتم پیدا شد و برخلاف
او مرا مهربانی برگرفته نزد معصوم برد و او دلدهی نموده بقاسم قلی زاده سپرد و مرا بر فیلی انداختند و من بچشم عبرت تماشای
نیرنگ تقدیر میکردم و با آنکه آناً فاناً جمعیت مخالفان زیاده می شد و جنگی در میان نبود از سایه خود توهم و سراسیمه شدند
ناگاه فوجی عظیم نمودار گشت نزدیک بود که ترتیب افواج مقهوران ساقط شود و خود بخود ویران گردند لیکن از تحقیق و تشخیص معلوم
شد که وزیر جمیل خاک بتحقیق بر فرق روزگار خود بیخته و جمع کثیر را شیطان صفت از راه برده بغرض دوستی می آید ازین رو
کافر نعمتان را القوت دیگر بهم رسید کار آنها رونق تمام یافت و مظفر خان چندان تامل در عزیمت کرد که غیر از میر جمال الدین
حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و تردی بیگ و یادگار و عیسی ترکمان و معدودی از ملازمان خاص جمعی
او کسی بر گرد پیش او نماند معهذا دو سه روز حیات مجهول الکمیت را بنیکنامی ازل و ابد گزیده در قلعه تانده متحصن شد
دوست بجز این و دفائن زده زرپاشی شروع کرد اما زر دادن اینوقت لعینه مصداق آن مثل است که [illegible]

قاقشال و دیگر باغیان بنگاله نوشته ترغیب و تحریص نموده خود را با آنها متفق ظاهر ساخت و از اطراف و اقطار آن ملک آتش
فتنه و آشوب زبانه کشید و مظفرخان در اطفای نائره بلا هر چند تدبیرات بکار می برد چون سررشتهٔ انتظام از دست رفته و دلها
از او رمیده بود نتیجه نمیداد و مهمات از نسق شایسته نمی یافت درین وقت فرمان باسم مظفرخان شرف صدور یافت که قاقشالان
از قدیمیان این دودمان عالی اند از سلوک نا ملائم که با ایشان نموده ندامت گزیده خاطرجوئی نماید و بعنایات پادشاهی استمالت و
امیدوار گردانیده محال جاگیر قدیم آنها را بحال خود وا رود و باسم باباخان و سایر قاقشالان نیز فرمان مرحمت صادر شد و ارباب
عصیان بحسب ظاهر در مقام اطاعت در آمده بمظفرخان پیغام فرستادند که خاطر ما از رهگذر مرحمت آن حضرت اطمینان یافته
اکنون شما رضوی خان و پتر داس را فرستید که پیمان دوستی و اخلاص را بعهد و سوگند موکد سازند و خاطر ما از جانب شما جمع
شود مظفرخان رضوی خان و امیر اسحق پسر میر رفیع و پتر داس را فرستاد و چون آنها به مخالفان پیوستند روزی چند
بترتیب مقدمات گذشت آخر آن حرام نمکان بر ضلالت و سبکی ثبات قدم ورزیده هر سه را مقید و محبوس گردانیدند و
پرده آزرم از میان برگرفته اسباب بغی و شورش سرانجام نمودند با جمعیت انبوه بر کنار دریای گنگ هجوم آوردند و مظفرخان
با جمعی از دولتخواهان در برابر صف آراست و بتائیدات آسمانی با وجود کثرت مقهوران غالب آمد و آن بیدولتان
میرزا بیگ قاقشال و جبر بان را با فوجی دور تر از آب گذرانیده بجانب تانده فرستادند که باین تدبیر دولتخواهان را
دو دله سازند مظفرخان خواجه شمس الدین و میر رفیع نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ کرد را با جمعی از بهادران
بدفع آنها تعین نمود و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و بیامن اقبال بی زوال بداندیشان سیاه باطن آواره وادی
هزیمت گردیدند و بسیاری خاک نیستی بر فرق حیات ریخته آمد و اساس همت ارباب بغی و عناد از پای افتاد و بعجز و زاری در آمده
زینهار خواستند لیکن از کمال غرور و پندار مظفرخان کثرت تضرع و زاری آنها موجب ازدیاد نخوت و استکبار شد و با آنکه شورش
بهار شنیده بود از آن حساب برنگرفته در خودرائی و غرور افزود و مقارن اینحال معصوم و سایر فتنه جویان صوبه بهار آمده بمقهوران
بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال آنکه چون صیت رسیدن افواج قاهره بصوب بهار بلند آوازه شد حرام نمکان حق ناشناس
بجانب بنگاله شتافتند که باتفاق باغیان آن ناحیت کاری از پیش برند درین وقت مظفرخان ترخان و خواجه شمس الدین و
جعفر بیگ را با فوجی از بهادران بجانب گڑهی تعین نمود که به مقابل آنها شتافته گڑهی را که بمنزله دروازه آن ملک است استحکام بخشند
لیکن پیش از رسیدن دولتخواهان بیک روز مقهوران آمده آنجا را مضبوط ساخته بودند بمجرد رسیدن جنگ عظیم شد اگر چه
ترخان با اکثری از همراهان راه بیدولتی سپرد اما خواجه شمس الدین ترددات پسندیده ظاهر ساخته زخمها برداشت و
باباخان قاقشال از شنیدن این خبر با جمع کثیر از دریای گنگ گذشته بباغیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب ارباب
زوال گرمی پذیرفت مظفرخان حسین بیگ عشر اغلی را با چندی فرستاد که سرگذر گنگ را گرفته نگذارند که مخالفان عبور نمایند
اتفاقا شبی که شدت باران و طوفان باد بود بداندیشان فرصت یافته از آن آب گذشته و تحمل که غفلتی هم از اهل مورچل
شده باشد و دیگر مقهوران که در برابر مظفرخان بودند نیز با آنها پیوستند لاجرم اولیای دولت مرحله‌های آن طرف
را برهم زده باینجانب آمدند و هر روز دلیران ناموس دوست عرصه مبارزت آراسته داد شجاعت و مردانگی میدادند
و آتش قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت روزی که مخالفان از آب گذشته نفر اعلی آثار غلبه ظاهر ساختند خواجه
شمس الدین خود را به کمک رسانیده خوبها تاخت و ترددات شایسته ظاهر ساخت اگرچه دران روز حسین بیگ

و از سوانح رسیدن خراج بنگاله است بدرگاه سلیمان جاه چون مظفر خان بدانجا رسید خزینه خانجهان را از نقود بسیار و
نفائس روزگار صد و هفتاد زنجیر فیل که از زمینداران برسم پیشکش گرفته بود مصحوب فتح چند منگل روانه درگاه معلی ساخت
و درین تاریخ بشرف اشرف گذشت و مقاربان اینحال میرزا علی علم شاهی و جمعی از خون گرفتهای سیاه بخت مثل میرکی و [illegible]
لور و شهاب بدخشی و کوچک یساول باهم قرار دادند که در وقت فرصت قصد بادشاه نموده خود را به باغیان صوبه بنگاله
رسانند لیکن ازانجا که حمایت و حراست ایزد تعالی و تقدس در حال حافظ و معین خاقان عدالت آئین است پیش از آنکه
عزیمت باطل حق ناشناسان از حیز قوت بفعل آید حقیقت حال بمسامع جلال رسید و در ساعت جمعی از فدائیان فرستاد
آن خون گرفتهارا مقید ساختند و میرکی که سر حلقه بید ولتان بود از همه بیشتر سعی مینمود بیاسا رسید و دیگران بزندان
ادب گرفتار شدند و همدرین تاریخ مولانا عشقی و قاضی صدرالدین از کشمیر آمده سعادت زمین بوس دریافتند
پیش ازین نوشته شد که پادشاه سلاطین پناه بجهت سرافرازی علیخان والی کشمیر نامبرده را با فرمان مرحمت و اسپ و
خلعت فرستاده بودند درینولا مراجعت نموده عرضداشت او را با نفائس آن دیار معروض بارگاه جلال گردانیدند چون
از ادای اخلاص و صدق عقیدت بود بشرف قبول پیوست و از وقایع این ایام محروم شدن خان اعظم مرتبه دیگر از سعادت
کورنش بود و گوشه انزوا پای صبر و رد امن ناکامی کشیدن و اجمال این تفصیل آنکه خان اعظم در ایام حکومت گجرات میر
علاء الدین لاری را که دیوان سرکار او بود بکمال تغلب و تصرف بطالب نام غلام گیرانده و از جهت تحصیل آن مبلغ میرزا را
آنچنانچه چندان چوب کاری فرموده که از هم گذشت و تحمل که سهوا اثر ضرب بیکی از اعضای رئیسه رسیده باشد و اگر چه خان اعظم
آن غلام را بقصاص رسانیده بود لیکن درینولا پدر میر علاء الدین میرزا از روی استغاثه بدرگاه معدلت بارگاه نهاد و دادخواهی
کرد پادشاه عدالت آئین تمیز و تشخیص این قضیه را بقاضی جلال قاضی معسکر رجوع فرمودند که بمقتضای شرع شریف
بفیصل رسانند و چون خان اعظم آن غلام را بقصاص رسانیده بود دیگر این قضیه بدار العدالت رفتن از آزار بی اتفاقی
حضرت دانسته مبلغ کرامند بپدر میرزا داده راضی نموده مرتبه دیگر بباغ آگره رفته گوشه انزوا اختیار کرد **ذکر شورش بنگاله
و بغی ورزیدن جمعی از حق ناشناسان مخذول العاقبت و کشته شدن مظفر خان** چون
مظفر خان بدار الملک بنگاله شتافت هر کس جاگیر معمور خاطر خواه داشت ازو تغیر داده بخالصه خود ضبط نمود مهمات
را سخت تنگ گرفته سرداران را با عملداران ضم ساخت و زوائد بی حساب از جاگیر مردم بر آورده تحصیل و حواله فرمود
و امرای بزرگ و قدیمان این دولت را بجزویات آزرده خاطر گردانید و از جمله خالدین خان را میرزا نجات خان داماد
خود گیرانیده نهایت خواری و بی غیرتی رسانید لاجرم دلها ازو متنفر شده و خاطرها برمیده و باباخان قاقشال که سرگروه
آن طائفه بود در راه مخالفت سپرده غبار فتنه و تشویش مرتفع گردانید و در خلال این حال معصوم خان کابلی که مجملی از احوال
او در اوراق سابق مذکور شده جاگیردار بهار بود در روزی میان او و ملا طیب دیوان و پرکهوتم بخشی صوبه مذکور بر سر حرف
داغ رفتن رشته سخن بدرشتی کشید و درشتی بدشنام انجامید و منازعت بجای رسید که معصوم خان دست بشمشیر نهاده
در نهایت تیزی و آشوب طبیعت از مجلس بر آمد و یک راست بر سر خانه طیب و پرکهوتم رفته منازل ایشان را غارت
کرد و پرکهوتم سائر جاگیرداران آن صوبه را فراهم آورده بعزم رزم معصوم شتافت و از جانبین جنگ عظیم شده و پرکهوتم بقتل
رسید و از زبان روز معصوم تیغ صریح ورزیده اسباب شورش و آشوب سر انجام داد و مکتوبات بکهتی و بنگی به باباخان

دیاد ورده مورد نوازش و مراحم بیکران گردیده و نیکو خدمتیهای او بپایهٔ قبول یافته بمنصب صدارت و غرت ترخانی شرف اختصاص پذیرفت و چون بمسامع جلال رسید که از صیت مکرمت خاقان سکندر حشمت هر ساله گروه انبوه از فقرا و مساکین بر دیار خصوصاً اقصای ولایت روم و شام در گرد خانهٔ مبارک فراهم آمده مستفید و بهره ور میگردند بنابران حکم قضا ترجمان از مکمن عاطفت و مرحمت شرف نفاذ یافت که درین مرتبه خواجه محمد یحیی بعالی منصب میر حاج اختصاص گرفته مضاعف آنچه سلطان خواجه برده بود از نقد و جنس همراه ببرد و خواجه نبیرهٔ قدوة الاولیا ناصر الدین خواجه احرار ند و بیگ واسطه بخواجه کان خواجه میرسند با نجابت ذاتی و حداقت بلطفی از طب نیز وقوف تمام داشتند و بهدرینولا قلیج خان بصوبه گجرات رخصت یافت و حکم شد که شاه فخر الدین از اجین بحکومت پتن شتافته ترسون خان را بدرگاه فرستد و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت گجرات اختصاص گرفت لیکن دمارت طبع و سفاهت ذاتی خود را ظاهر ساخته در اندک فرصتی ببادداش اعمال گرفتار آمد چنانچه درجای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصف خان بحبشیگری گجرات خلعت امتیاز پوشید و حکم شد اول سپاه مالوه را موافق ضابطهٔ پادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات رود باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیج خان لشکر گجرات را نیز بداغ رساند

آغاز سال بیست و چهارم از جلوس ابد قرین تاریخ دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هفت هجری پس از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشنی افزای عالم پرتو نور در برج حمل انداخت و سال بیست و چهارم از مبداء جلوس خاقان ممالک ستان بمبارکی و اقبال آغاز شد امید که امتداد این دولت ابد قرین از تعداد شهور و سنین مستغنی باد در عنفوان این سال فرخنده مظفر خان بایالت بنگاله بلند مرتبه گردید و رضوی خان بمنصب بخشیگری اختصاص گرفت و میرادهم و رای پترداس بخدمت دیوانی امتیاز یافتند و حکیم ابو الفتح بصدارت و امینی تعین شد و میر جمال الدین حسین انجو و میرزا نجات خان و بسیاری از امرا که بکمک مظفر خان مقرر داشته بدان صوب رخصت فرمودند و حکم شد که چون مظفر خان برسد اسماعیل قلیخان برادر خانجهان روانه درگاه شود

آغاز سال بیست و پنجم الهی از مبداء جلوس حضرت خاقانی بعد از انقضای سی و هفت دقیقه شب جمعه بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و هشت هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و پنجم الهی از مبداء جلوس حضرت خلافت پناهی بمبارکی و خرمی آغاز شد و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک حاکم گلکنده است بسجده کریاس گردون اساس با عرایض و پیشکشها از فیلان نامی و ترائف و اجناس و در خلال این حال خبر کشته شدن عادل خان حاکم بیجاپور معروض بارگاه جلال گردید و تفصیل این اجمال آنکه او از بیباکی طبیعت همواره دامن عصمت خود را بمجانست و معانقت شواهد و امارد آلوده ساختی و درین فعل قبیح سخت غلو داشتی و هر جا صفت ساده روئی شنیدی بسوی آن دست نیاوردی و ظاهراً یک بریده حاکم سید رو خواجه سرا داشت بقبول ظاهری و باطنی آراسته و عادل خان را از دیرباز هوای آنها در سر بود و میسر نمیشد درینولا قضا چنان اتفاق افتاد که خواجه سرا بارا نزد عادل خان فرستاد و آن نامقید بیباک فی الفور بخلوت خانه در آمده دست تصرف بیکی از آنها که مقبول تر بود دراز ساخت و او از کمال غیرت و حمیت خنجری پنهان با خود داشت درینوقت چاشنی موس را بر ذوق حیات ترجیح داده بضرب دست کار او بانجام رسانید و بعد از زمانی مردم خبردار شده خواجه سرا را بقصاص رسانیدند و روز دیگر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی باتفاق اعیان آن ملک ابراهیم برادرزاده او را جانشین ساخت

آراسته بسر کردگے شاه بردسے و محمد قلی روانه ساخت و در کشش جنگ عظیم روی نمود و غنیم شکست یافته راه گریز پیش گرفت
و غنائم نامحصور بدست مجاهدان عرصهٔ اقبال درآمد و درین وقت بنجیر مجالس دلاور مجالس بر تاب که از زمینداران نامی
آن حدود بودند بانواره بسیار از کن لان برآمده آتش قتال افروختند و افواج منصوره تاب مقاومت نیاورده روگردان
شدند و محمد قلی از کمال تهور و جلادت خود را در کشتی مخالف انداخته چندانکه مقدور بود دست و پا زده اسیر گردید و از بدائع
تائیدات اقبال آنکه در حینی که سررشتهٔ انتظام افواج ساقط شده و اکثر سرداران از جای رفته بود دیله غازی نام
زمیندارے که در سلک دولتخواهان انتظام داشت با جمعے رسیده کارنامه شجاعت و جرأت ظاهر ساخت و بعد از چنان
شکست ابواب فتح و ظفر بر چهرهٔ حال اولیای دولت ابد پیوند اتصال مفتوح گردید و مخالفان سیاه بخت خاک ادبار
بر فرق روزگار خود بیخته بهزار زبان کندن رخت حیات لباس نجات کشیدند و دولتخواهان با غنیمت فراوان در عرصه
اقبال جولان مراد نمودند و از ظهور این سانحه اقبال ابراهیم ترک پسر خود را با پیشکش لائق نزد خانجهان فرستاده
بندگے اختیار کرد و اولیای دولت بهمعنان فتح و نصرت معاودت نموده بصحت پور که در حوالی تانده اساس یافته بود
آمدند و از وقائع این ایام آمدن مذکر است بدرگاه معلی چون صادق خان او را آواره دشت نیستی گردانیده
رحل اقامت دران حدود انداخت مدتے با اختلال احوال در شعاب جبال بسر برد تا آنکه روزگار بر وتنگی کرد و از
همه روی نا امیدے دست داد ناگزیر از راه عجز و تضرع درآمده بوسیله صادق خان برادرزادهٔ خود را با پیشکش روانه
درگاه معلی ساخت که اگر نوید بخشایش رسد خود نیز روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهد از انجا که عذرپذیرے و جرم بخشے
شیمهٔ کریمهٔ خاقان ستوده خصال است باستشفاع صادق خان رقم عفو بر جرائم تقصیرات او کشیده آمد و آن باطل ستیز
برافقت صادق خان و دیگر سران لشکر روی عجز و شرمسارے بر خاک آستان ملائک آستان نهاده نجات نامه ابد
یافت و از سوانح طلوع کوکب اقبال خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از هبوط خسران و اختلال در بینوا خاقان قدرشناس
از وفور عاطفت و بنده نوازے آن گوشه نشین ناکامے را از حجاب برآورده بمراحم بیکران اختصاص بخشیدند و او نیز
نطاق اطاعت و رضاجوئی بر میان جان بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد همت ساخته سرگرم خدمت شد و
همدرین تاریخ محمد خان حاکم خاندیس بحکم اشرف مظفر حسین میرزا را مصحوب مقصود و بنه بدرگاه خواقین پناه فرستاد و
مقارن این ایام قطب الدین محمد خان از گجرات آمده بسجاده سده اورنگ خلافت فرق اخلاص نورانی ساخت و چون
بمسامع جلال رسید که رانای مقهور باز عرصه را خالی یافته از تنگنای کوه بحدود متعلقه خویش شتافته تبار زان شهباز خان
و غازی خان بدخشی و محمد حسین شیخ و تیمور و میرزاده علیخان با فوجے از غازیان جلادت نشان بدان صوب رخصت
یافتند و شهباز خان ترددات پسندیده ظاهر ساخته مجدداً آن بخت برگشته را آواره دشت گمنامی گردانید و از سوانح
سفر گزیدن خانجهان نیز هست سرای جاودان چون از ولایت بهاسے مراجعت نموده بصحت پور آمد بیمار شد و مزاج
او از مرکز اعتدال انحراف ورزید و رفته رفته مرض باشتداد انجامید و اطبای […] هر چند در معالجت کوشیدند
سود نبخشید ناگزیر رخت حیات به […] داد از ین خبر خاطر قدسی مظاهر خاقان قدردان سخت گرانی کشید
و تاسفها خورده آمرزش او را از درگاه ایزد تعالی و تقدس استدعا فرمودند و درین سال مبارک سلطان خواجه از
سفر حجاز مراجعت نموده بزیارت کعبهٔ مقصود مستعد گشت و از اسپان عربے و اقسام نفائس آن دیار بنظر اشرف

ساز د هر چند مردم او اظهار طلب مدد خرج و مساعدت نمودند نتیجه نداد و بدبختی وی روی پیش آمد و درینوقت مقصود علی نام
ملازم او با جمعی از اوباش طبیعتان مدد خرج اتفاق نموده بهنگام فرصت کار او ساختند و چون صورت واقعه بعرض اشرف
رسید فتح خان سند علی بحکومت و حراست آنجا خلعت امتیاز پوشید و حکم شد که آن خون گرفته را بدست آورده بقصاص
رساند **ایلغار فرمودن شاهسوار عرصه همت بصوب اجمیر** چون از مبادی حال هر سال بزیارت روضه
معینیه تشریف می بردند و درین مرتبه بجهت یورش پنجاب و زیارت مزار متبرک شیخ فرید الدین شکر گنج آن امنیت از حیز قوت
بفعل نیامده بود درای صواب نمای آن اقتضا فرمود که از دار السعادت دهلی بطریق ایلغار بدان مزار فائض الانوار شتافته
عنان سعادت بمرکز خلافت منعطف گردانند لاجرم موکب عالی از دار البرکه دهلی در عرض چهار روز بخطه فیض اساس
اجمیر نزول سعادت فرموده بعد از فراغ زیارت و مراسم داد و دهش برگاه و اقبال سوار شده بطریق ایلغار در عرض
دو روز از اجمیر بدار السلطنه فتحپور تشریف بردند و درین یلغار همگی نه کس از مقربان بساط عزت برفاقت گوی سبقت از
دیگران ربودند نورنگ خان و شیرویه خان و حسین خان و مقبول خان و فتح الله شربت دار و عبد الله بلوچ و هلال
آفتابچی و شاکر خان آبدار و محمود خان خواص مقارن اینحال عرضه داشت امرای گجرات مخبر بر نوید قدوم حضرات
عالیات از خانه مبارک معروض بارگاه عز و جلال گردید و بشهاب الدین احمد خان فرمان شد که بزودی سرانجام
نموده روانه دار الخلافه سازد درینولا که مستقر اورنگ خلافت بورود موکب اقبال رونق تازه یافت بدستور معهود
هر شب جمعه بعبادت خانه تشریف آورده مجلس پادشاهانه میداشتند و دانش وران جمیع ادیان دران بزم معنی
فراهم آمده نقد حقیقت بر محک تمیز میرسانیدند و آن مجموعه فیوضات الهی بر مسند صلح کل نشسته داد معرفت میداد
و مقربان بساط عزت بحکم عالی ارباب استحقاق را بحضور آورده از فیض سحاب مکرمت آن حضرت بهره ور میگردانیدند
چون کارپردازان نوبات عالی عرض رسانیدند که حسب الحکم الوف ثلاثه نقود گوناگون بر زمین شده دریای مکرمت خاقان سکندر حشمت بجوش آمد و دست دریا
نوال برگشوده آغاز انعام و بخشش فرمودند نخست بامرای والا شوکت و مقربان بارگاه حشمت در خور منصب و رتبه دامن
دامن زر و سیم مرحمت شد آنگاه بفقرا و مساکین و سائر الناس هر روزه مبلغهای بمقیاس عنایت میفرمودند بیت
زموج جیب تو سیراب شد جهان کرم * نهاد صیت تو مسند بر آستان کرم * الحمد لله که بیمامن ذات فائض البرکات
خاقان ملک صفات تهی دستان آرزومند بکام دل رسیدند و نام احتیاج از صفحه روزگار حک شد و از واردات
اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی خانجهان ست و شکست یافتن عیسی و سائر زمینداران بهاتی درینولا از عرضداشت
خانجهان بوضوح پیوست که چون ابراهیم نرل و کریداد موسی زئی در حدود بهاتی که در کمین شورش و تشویر بوده اسباب
منازعت و مجادلت سرانجام مینمودند و عیسی نیز بغدرهای زمیندارانه روزگار میگذرانید و شاه بردی صاحب اهتمام
نواره نیز دم از مخالفت و استکبار میزد لاجرم سپاه دلخواه ترتیب داده عزیمت آن صوب پیش نهاد همت ساخت
و در نواحی قصبه کواس او تگاه در داود با محمود خان خاص خیل که بمستی اشتهار داشت و بسیاری از افغانان ناچار
آمده دیدند و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت درآمد و شاه بردی نیز بزمره سعادت در زمره
دولتخواهان منتظم گردید و چون قصبه بهوال مورد عساکر اقبال شد ابراهیم نرل و کریداد و دیگر سران افغانان حرف مصالحت
در میان آوردند لیکن عیسی بر جاده مخالفت و خودرائی ثبات قدم ورزیده بمقابله و مجادله قرار داد و خانجهان لشکری

کتا حال هفده کرور جا شده و هنوز گنجایش دارد حکم عالی شرف نفاذ یافت که تا رسیدن رایات [illegible] باید که بالمطلب
گردد و چون حدود قصبه تهاره معسکر اقبال شهنشاه [illegible] بسجده درگاه معلی ناصیه دولت نورانی ساخت [illegible] داعی
رای سرجن را لسعادت آستانبوس بلندمرتبه گردانید در اوراق پیش سمت ذکر یافت که شهباز خان بحدود متعلقه رانا
سیاه بخت درآمده ترددات پسندیده ظاهر ساخت و قلاع حصین و تحکمهای متین او را به تیغ همت مفتوح گردانید و در
تاخت و تاراج و کشتن و بستن نهایت جد و اهتمام بکار برد و چون آن سرگشته بادیه ضلالت و جهالت در کریوه گمنامی
و کنج خمول خاک نشین مذلت و خواری شده بود و اکثر سپه سالار او بود شهباز خان را دیده او را همراه گرفته روی امید
بدرگاه خواقین پناه نهاد و ازانجا که شهباز خان مصدر خدمات شایسته شده بود استشفاع او درباره او درجه پایه قبول
یافت لیکن بر زبان معجز بیان گذشت که از خطوط پیشانی او نقوش راستی فهمیده نمیشود و این آمدن او اضطراریست
نه اختیاری بالجمله او را در حدود پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شدند و آن سیاه باطن بعد از اندک فرصتی روی
بوادی فرار نهاد و چنانچه بر زبان قضا ترجمان گذشته بود سمت ظهور یافت و چون دارالاقبال کلانور مورد بارگاه
جلال گردید در باغی که جلوس اشرف شده بود جشن عالی ترتیب داده نقود بیکران بفقرا و درویشان نثار فرمودند
ازین منزل ملا عشقی غزنوی و قاضی صدرالدین لاهوری برسالت نزد علی رای حاکم کشمیر رخصت یافتند که
آن وحشی طبیعت را بشاهراه فرمانبرداری ثابت قدم سازند و [illegible] سعید خان را بایالت ولایت پنجاب بلندمرتبه
گردانیده بدان صوب رخصت فرمودند و مبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت درویشان و گوشه نشینان لاهور [illegible]
ساختند و چون بعرض رسیده بود که بسیاری از طوائف افاغنه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده بظاهر جمعی
بوضع سوداگری و طائفه بکشت و کار روزگار میگذرانند و رعایا و زیردستان همواره از آسیب تظلم و تعدی آنها
در محنت و آزارند و هنگام فرصت و قابو اقسام فتنه و شورش ازانها قریب الوقوع لاجرم رای ممالک آرا که انتظام
بخش سلسله ظاهری و باطنی است چنین تقاضا فرمود که آن گروه را متفرق ساخته باطراف ممالک محروسه فرستند
که اجتماع آنها منشاء فساد کلیست و براجه تودرمل حکم شد که برین موجب عمل نماید و چون حکومت ولایت پنجاب به راجه
بهگونت داس تفویض یافته راجه تودرمل روزی چند در حدود پنجاب توقف نموده راجه بهگونت داس و دیگر منصبداران
الوس کچهواهه را در ان صوبه جاگیر تنخواه دهد و اگر زمینداران کوهستان شمالی برهنمونی سعادت حلقه بندگی و
اطاعت در گوش جان افگنده بفرق خدمت شتابند فهو المطلوب والا استیصال آن طائفه پیش نهاد همت ساخته
محال متعلقه آنها را به تیول بندهای درگاه مقرر دارد و بمیامن اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سلوک او در اندک
فرصتی بسیاری از راجها و رایان غاشیه خدمت بر دوش اخلاص گرفته قدم بشاهراه اطاعت نهادند و بعد از
ورود رایات منصور بدار الخلافه فتحپور راجه سعادت زمین بوس دریافت از سوانح کشته شدن اعتماد خان خواجه سرا
و فرستادن فتح خان مسند عالی بایالت بهکر چون سید محمد میر عدل را روزگار بسر آمد اعتماد خان خواجه سرا بایالت
بهکر تعیین شد و او جمعیت نیک فراهم آورده لشکر بسیوان کشید و از روی اقتدار و شوکت صلح خاطر خواه نموده
باز گردید لیکن از وفور جمعیت و سامان سررشته احتیاط و مسلک مدارا از دست داده در غایت غرور و پندار روزگار
بسر میبرد و چون موکب اقبال ظلال معدلت بر ولایت پنجاب افگنده خواست که سپاه خود را بجهت داغ روانه درگاه

مرقواچیان بهرام صولت کار بند خدمت شده از موضع کرجاک تا بهیره که بیست و پنج کروه مسافت نخچیر راندند و چون قمرغه
بهم آورد خاقان شیرشکار بر توسن مراد سوار شده عرصه شکارگاه را بجولان نشاط آراستگی بخشید و از غرایب اتفاقات
آنکه درینوقت آن مظهر شهود را غریب حالتی روی داد و مدت ممتد مستغرق بحر مراقبه گشته بیکبار حکم اطلاق جمیع حیوانات
فرمودند سزاولان بقدم سرعت شتافته متصدیان آن خدمت را از صدور حکم آگاه گردانیدند و صحرا صحرا جانور بزبان بی‌زبانی
دعاگویان و ثناخوانان روی بوادی نجات نهادند و در همان گل زمین بادشاه حقیقت گزین از اسپ فرود آمده مویی سر
تصرف فرمود و حاضران عرصه قرب محو این رموز الهی گشته یارای گویائی نداشتند و هر کدام بقدر معرفت و دریافت خویش دلایل
ترتیب داده سرگردان وادی تحقیق بودند لیکن عقده این راز بناخن اندیشه هیچکس گشوده نشد. و همان روز موکب
عالی از دریای بهت عبور نمود و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه از اجمیر آمده سعادت زمین بوس دریافته
شرف اختصاص یافتند و درین ایام که ساحل دریای بهت مخیم بارگاه اقبال بود هودج عزت مریم مکانی از مستقر اورنگ
خلافت رسید و شهریار پایه شناس در لوازم تعظیم و مراسم تکریم کوشیده نخست شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم
سلطان سلیم را باستقبال فرستادند بعد از ایشان خود قدم بشاهراه ادب نهاده متوجه دریافت دولت ملازمت
آن حضرت شدند و درینولا عرضداشت خانجهان از بنگاله با پنجاه و چهار زنجیر فیل و دیگر نفایس آن ملک معروض بارگاه قبول
گردید و بوسیله او وکلای راجه بال گسائین زمیندار ولایت کوچ با تنسوقات آن دیار که برسم پیشکش و ادای خراج
فرستاده بود رخصت زمین بوس یافتند و از سوانح فرستادن سکینه بانو بیگم بنصیحت رهنمونی میرزا محمد حکیم بکابل چون
میرزا بجهت صغر سن و عدم تجربه و فراهم آمدن خوش آمدگویان خانه برانداز اطوار ناستحسن و سلوک نامرضی پیش نهاد خود ساخته
و حفظ مراتب تسلیم و رضاجوئی و ادب اطاعت و فرمان پذیری با ولی نعمت و قبله خویش چنانچه باید بتقدیم نرسانید رای
جهان آرا چنان تقاضا فرمود که نهضت رایات ممالک ستان بصوب زابلستان اتفاق افتد و در ملازمت میرزا جمعی
از معتمدان کاردان گذاشته و ضبط آن حدود فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف دارند لیکن بگمان آنکه
مبادا از قرب رایات منصوره متوهم خاطر گردد و روی بوادی غربت نهاده پناه باوزبکان قدرناشناس برد فسخ
آن عزیمت نموده از کمال عاطفت و مهربانی سکینه بانو بیگم را که همشیره اعیانی میرزاست برهنمونی سعادت رخصت فرمودند
و دران وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگرچه برادر خرد بمنزله فرزندی باشد اما بزعم ما عزیزتر از فرزند قریب الاحتمال
و هم رسیدن برادر محال و نیز قرار یافت که اگر میرزا بنصیحت بیگم سر بر خط فرمان نهد و از افعال ناپسندیده ندامت
گزیده و پاس احکام پادشاهی که هر آینه ترجمان اوامر الهی است نماید و بانواع مکارم و مراحم مستمال گردانیده بنوید امدادی
شاهزاده ولی عهد شاه سلیم خوشوقت سازد و مهر علی سلدوز و میر ابو اسحاق صفوی را در ملازمت آن پرده نشین
هودج عزت شرف رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاهرخ میرزا نیز رخصت انعطاف یافتند و عبد الله خان و
عابدی خواجه را بجهت سرافرازی و دلدهی بدخشیان همراه ساخته انعامات وافر از نقد و جنس بمیرزا و خانم والده
او مرحمت فرمودند و چون در هنگام نهضت موکب منصور از دار الخلافت فتحپور حکم شده بود که در دولتخانه خاص حوضی
بیست در بیست بعمق دو قامت از سنگ سرخ اساس نهاده بنقود گوناگون لبالب سازند تا انعامات و اکرامات از آن
گنج آلب ریز می‌شده باشد و جهانیان از سرچشمه فیض نامتناهی سیراب امید گردند درینولا راجه تودرمل بعرض اشرف رسانید

مشفقی از بخارا آمده سعادت ملازمت دریافتند آغاز سال بیست و سوم الهی از جلوس ابد قرین شاهنشاهی
که عالی لاهور از ورود موکب اقبال آراستگی یافت کوکبهٔ سلطان بهار انجمن آرای بزم روزگار گردید در روز سه شنبه دوم محرم سنه
نهصد و هشتاد و شش هجری بعد از گذشتن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم روشنائی بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل نمود و سال بیست
سوم از مبدء جلوس خاقان ممالک ستان ببهار رسیده و خرمی آغاز شد و در عنفوان این سال شیخ ابراهیم بایالت صوبه
دار الخلافه فتحپور که وطن مالوف او بود عز اختصاص یافت و سپهر رتبه شجاعت خان را حکومت و حراست ولایت مالوه
بلند مرتبه گردانیدند و حکم شد که شاه بداغ خان و مطلب خان پسر او و تولک خان و سائر جاگیرداران آن ملک از صلاح دید و صوابدید
او تخلف نورزند و یکجهت به استیصال مواس و گراس مصروف دارند و از سوانح اقبال طراز فتح قلعهٔ کوملمیر است به تیغ همت
شاهباز خان و آن قلعه ایست بغایت رفیع الاساس و تعریف استحکام آن برتر از اندیشه و قیاس و در سوالف ایام ممکن
تسخیر هیچ یک از سلاطین عظام بر شرفات کنگرهٔ آن نرسیده و درین ولا که شاهباز خان بشوق خدمت و کارطلبی متوجه
آن صوب شد راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه را بدرگاه معلی فرستاد که مبادا به نسبت زمینداری و رابطهٔ قدیم در انجاح
این مقصد تساهل و خودداری بکار برند بلکه مستعد دیگر فساد باشوند و خود با میرزا خان خلف بیرام خان و شریف خان و
غازی خان و دیگر مجاهدان عرصهٔ جانسپاری نطاق همت بتسخیر قلعهٔ کوملمیر بست و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روزافزون
آثار تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و از تأییدات غیبی آنکه در وقتی که مبارزان قلعه گشا محاصره را تنگ ساخته بودند توپ بزرگ
که اهل قلعه داشتند سر داده بودند آن توپ شکسته جمعی کثیر را شعلهٔ آن بسوخت و ازین حادثه پای ثبات بهمت مقهوران
از جای رفت و حاکم آنجا بهزار جان کندن برآمده خود را بشعاب جبال انداخت اما بسیاری از راجپوتان نامی در پیش دروازه
قلعه و بر گرد بتخانه پای جهالت و ضلالت افشرده جانفشانیها کردند و چنان قلعه که ببال وهم و خیال بر فراز آن نتوان رسید
مفتوح شد و چون شنیده شد که رانا بکوهستان بانسواره رفته است شهباز خان قلعه را بغازی خان بدخشی سپرده
احمال و اثقال را در آنجا گذاشته و خود جریده با فوج مستعد خوش و دو اسپه بتعاقب او شتافت در روز دیگر بحصار گوگنده
رسیده در سر سواری فتح آنجا کرده شب دیگر قلعهٔ اودیپور را تصرف در آورده غنائم نامحصور بدست اولیای دولت
افتاد و بشارت این فتوحات اقبال در نواحی لاهور بمسامع جلال رسید و چون موکب عالی بگذر چناب رسید از شدت
باران و تلاطم دریا حکم شد که پل بسته اردو را بگذرانند و تا گذشتن عساکر فیروزی مآثر خود بدولت و اقبال در کنار آب
توقف فرمودند و درین موج خیز طوفانی یوزدرک نام فیلی خاصه در شناوری بسیل فنا رفت و چند روز متصل درین
باران های عظیم شد از جمله روزی در شکارگاه تگرگ بارید که هر یکی از آنها مقدار جوزی بود و از میمنت ذات
قدسی صفات خاقان مسعود خصال بهیچکس آسیبی نرسید و درین ولا عریضهٔ میرزا یوسف خان و غازی خان محتوی
مشتمل بر استشفاع گناه جماعهٔ بلوچیان معروض بارگاه گردید و از آنجا که جرم بخشی و خطاپوشی شیمهٔ کریمهٔ ذات قدسی صفات
است ملتمس آنها بر فراز قبول جای گرفت و صاحب خان بلوچ و جهت خان و سائر اعیان و سران بلوچستان بفرق خدمت
شتافته روی شرمساری بر خاک عجز و زاری سودند **ترتیب شکار قمرغه در حوالی بهیره و بدام افتادن**
جمیع صید مقصود و حکم اطلاق جمیع حیوانات درین هنگام سعادت فرجام خاطر ملکوت ناظر به شکار قمرغه توجه فرمود
و حکم عالم مطیع گردون مطاع شرف ارتفاع یافت که در حوالی بهیره جرگه ترتیب داده شکار سازند و امرا ...

پیش گرفت و از مشاهده این حال آن مقهور خاک ادبار بر فرق روزگار خود بخته راه فرار پیش گرفت و قریب دویست راجپوت
از مردم ناسره او بقتل رسیدند و بیامن اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون چنین فتحی بعد از شکست چهره کشای مراد
گردید ذکر بعضی از وقایع بنگاله و لشکر کشیدن خان جهان نست بصوب ساتگانو و بدست
آوردن مادر داود افغان و متعلقان او چون خانجهان از انتظام اطراف و اقطار بنگاله خاطر واپرداخت
عزیمت ساتگانو که مادر و متعلقان داود و درستی و جمشید خاص خیل با بسیاری از افغانان تباه اندیش در انجا می بودند
پیش نهاد همت ساخت از امدادات غیبی آنکه درینوقت مستی خواست که در سلک دولتخواهان در آید و جمشید با سایر افغانان
اتفاق نموده بمنازعت پیش آمد و بعد از دار و گیر بسیار مستی هزیمت یافته خود را بگوشه کشید و غنیمت وافر از اندوخته‌های
او که درین حوادث بدست مستی افتاده بود بتصرف جمشید و دیگر افغانان در آمد و مقارن این حال یوسف بلوچ و سرست
افغان که از دوستان و هواخواهان مستی بودند در مقام انتقام و کینه جوئی او شدند روزی جمشید بقصد گرد آوری خاطر
و دلاسا بخانه ایشان رفت و آنجماعه قابو دانسته پیمانه حیاتش را بآب خنجر لبریز ساختند و بیامن تائیدات اقبال بی زوال
مخالفان برگشته حال با یکدیگر درآویخته بسیلی زحمت دست و بازوی اولیای دولت کار خود را بانجام رسانیدند چون خانجهان
بحدود ثانده رسید والده داود با منتسبان خود روی عجز و نیاز بدرگاه بادشاه غریب نواز نهاده نزد خانجهان شتافت
و باین وسیله از آسیب حوادث نجات یافت و درینولا که موکب فیروزی لوا متوجه پنجاب بود مولانا محمد یزدی از عراق آمده
بسجده کبریاسی فلک اساس فرق عزت برافراخت او از بزرگ زادهای یزد است و کسب فضائل و تحصیل علوم در خدمت
علامه زمان مولانا میرزاجان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و نصیبه کافی داشته حدت فهم و شوخی بیان
و طلاقت زبانش بمرتبه عالی بود و در اندک فرصتی که بجلایل عواطف و شرایف مراحم اختصاص گرفته از جمله مصاحبان و
مخصوصان مجلس بهشت آیین شد لیکن چون در اصل فطرت کم ظرف واقع شده بود خود را زود ضایع ساخت و نتایج
حال او در جای خود مرقوم کلک صداقت رقم خواهد شد و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزاست چون
بیامن اقبال روزافزون در ولایت گجرات غبار شورش و فساد او فرونشست میرزا بحال تباه متوجه دکن شد و در برابر
جمعی از اوباش بر گرد او فراهم آمده اسباب فتنه و آشوب سرانجام دادند چون از قبله و کعبه خود دوری امید نیافته بود با حاکم
آنجا جنگ کرده شکست یافت و ناکام عنان مراجعت بولایت خاندیس معطوف داشت و راجه علی خان فاروقی او را مقید
ساخته بدرگاه معلی فرستاد و مجرای دولتخواهی خود نمود و مقصود نیز بافرمان گیتی مطاع از درگاه فلک ارتفاع دستوری
یافت که او را بملازمت آورد و چون موکب گیهان شکوه از دریای ستلج پل بسته عبور دولت فرمود شاه قلیخان محرم که حکومت
لاهور بعهده کاردانی او بود بسعادت استقبال شتافته عز بساط بوس دریافت و چون بلوچان راه قندهار بر اهل قوافل
و مترددین دست تطاول و تعدی دراز می ساختند او را با میرزا یوسف خان و سید حامد بخاری و محمد زمان و دوسه
از بهادران عرصه شهامت بتادیب طائفه بلوچان و ضبط آن حدود تعیین فرمودند و رایات اقبال بعزم زیارت روضه منوره
علیه شیخ فریدالدین شکرگنج برافراشتند و دوازدهم اسفندارمذ ماه الهی بظاهر قصبه پتن مضرب خیام سپهر احتشام گردید و بزیارت
مزار فیض آثار آن بزرگ تشریف برده آداب طواف و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و برشحات سحاب مکرمت غبار احتیاج
از چهره حال مجاوران و ملتزمان حواشی آن بقعه متبرکه پاک شستند و درین مجلس بهشت آیین صوفی ناصر از نبایر مولانا

[illegible]

وجعفر بیگ برادرزاده خود را که از عراق رسیده بود بسعادت زمین بوس سرافراز گردانید فیروزی یافتن عساکر اقبال
و انهزام راجه مدهکر بتائید ایزد متعال چون بمسامع جلال رسید که مدهکر زمیندار سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری
پیچیده براهزنی و مردم آزاری روزگار بسر می برد و آسیب او بمترددین بسیار میرسد حکم قضا مثال از قهرمان جلال بصدور
ظهور یافت که صادق خان و موته راجه و راجه اسکرن و قاسم علیخان و الغ خان حبشی و ابوالمعالی با افواج فیروزی طراز و فیلان صف شکن
بتادیب و استیصال او اعلام همت برافرازند که آن گسسته روزگار از گران خواب غفلت و ادبار بیدار شده بشاهراه اطاعت و بندگی شتابد [illegible]
سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند که باعث عبرت دیگر فتنه جویان مفسد گردد القصه چون عساکر اقبال به [illegible] رسید
بتحقیق پیوست که آن بی سعادت باعتضاد جنگل و کریوهای دشوار مغرور گشته از دایره نخوت و استکبار قدم بیرون
می نهد ناگزیر سران لشکر آلات جنگل بری مهیا ساخته بانوچه که مسکن و ماوای آن خودرای بود شتافتند و چون عبور لشکر
فیروزی اثر بنواحی کرهره اتفاق افتاد که از همسران و معاندان آن سیاه روزگار بود تحصن گزید و افواج قاهره لوازم قلعه گیری
سرانجام نموده بمحاصره آن پرداختند و در اندک فرصتی متحصنان زبان بعجز و زینهار گشوده امان خواستند و امرا خاطر از آن
مطمین ساخته متوجه پیش شدند و منزل بمنزل جنگل بریده تا کنار آب دهاره که بر سمت شمال اندوچه واقعست شتافتند
و مدهکر نیز ترتیب افواج نموده با مردم بسیار از پیاده و سوار در برابر عساکر ظفر نگار علم نخوت و ادبار برافراخت و بهادران
جانبین هر روزه بعرصه مبارزت قدم همت نهاده چپقلشهای نمایان میکردند و چون ایام تقابل بامتداد انجامید سران لشکر
قرار دادند که از آب گذشته جنگ اندازند و باین عزیمت ترتیب افواج فرموده بدفع اعدا متوجه شدند لیکن از قلبی راه و سواری
معبر سررشته انتظام و تزک عساکر ساقط گردید صادق خان با فوجی براهی شتافت و قاسم علی خان و الغ خان حبشی و
شیخ فیروز و جمعی بطرف دیگر افتادند و فوج هراول از زور آتشبازی غنیم نتوانست قدم پیش نهاد در آن حال کمال خان
و محمود خان فوجداران بادشاهی فیلان مست صف شکن را آب زده بی محابا گذشتند و به نیروی فیلان مست
صادق خان با فوجی از بهادران کارطلب عبور نموده مقاران اینحال از اطراف دلاوران عرصه همت بیکبار فرو ریختند
و رزمی بغایت عظیم روی داد و هنگامه جان ستانی و جان فشانی گرمی پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنامه
شجاعت ظاهر ساخته مخالفان سیاه بخت را آواره دشت هزیمت گردانیدند و رخت حیات بسیاری از مقهوران بموج خیز
فنا رفت لیکن از انبوهی جنگل و کثرت درخت از حقیقت حال مخالفان چنانچه باید معلوم نشد بعضی را گمان آن بود که در کمینگاه
فرصت انتظار رقابو دارند و جمعی بران رفتند که خود را بسر اردو پرتال رسانیده دست تطاول و تاراج دراز خواهند ساخت
آخر رای صادق خان بشق دوم قرار گرفت و فوج هراول را چنداول ساخته عنان معاودت بصوب معسکر اقبال تافت
درینوقت آن مقهور از عقب برآمده غبار شورش برانگیخت و اکثر مردم را پای همت از جا رفت الغ خان با جمعی ثبات قدم
ورزیده هنگامه کارزار گرم ساخت و صادق خان و ابوالمعالی نیز خود را بکمک رسانیده او را قوی پشت گردانیدند و در جنگل
جنگی سخت روی نمود و الغ خان و ابوالمعالی و میرزا محمد سلدوز چپقلشهای نمایان کرده آبروی جاوید بدست آوردند و بهروز
پسر بزرگ او درین زد و خورد بر خاک هلاک افتاد و خانجهان برادر راو با یکی از فیلان مست در آویخته بر زمین افتاد [illegible]
و چاپک حمید بر خود دلیر آورده به فیل زد و با وجود زخم کاری مردانه بدر رفت و رام ساه پسر او نیز ترددات نمایان کرده راه [illegible]

نماید تا از سوانح این سال تعیین نمودن افواج منصور است بر سر راناهای مقهور چون آن بی سعادت وحشی طبیعت همواره از
صدمات عساکر اقبال بشعاب جبال پناه برده یکجا قرار نمیگرفت و هر گاه افواج قاهره تگاپوی دائمی به تنگ آمده دست از دو
سیده شستند زمست یافته بجا و مقام خود معاودت مینمود درینولا باز راجه بهگوتی داس و کنور مان سنگه و پاینده خان مغل و سید قاسم
بارهه و سید هاشم و سید راجو و میرزا لک لک واسد ترکمان و جمعی از مجاهدان عرصهٔ همت بمالش او نامزد شدند و حکم شد که شاه باز خان
میر بخشی صاحب اهتمام و کارفرمای این لشکر باشد اگرچه بظاهر راجه بهگوتی داس سمت سرداری داشت لیکن در معنی سردار
لشکر شهباز خان بود و او را در اخذ و خدمت و تردد شایسته ظاهر ساخت چنانچه بموقع خویش گذارش خواهد یافت و چون موضع
امری از اعمال میرتهه مخیم بارگاه اقبال گردید بمسامع جلال رسید که در نجیده و قلعهٔ کولاب عظیمست که بمرور ایام خراب شده و خرابی
باعث ویرانی این ملک گشته در ساعت بامرای عظام و سائر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام حکم حضرت شرف نفاذ یافت و بارگاه
دولت درخور منصب و جمعیت بوید الما تقسیم فرمودند و در عرض یک روز حسن انجام پذیرفت و ازین فیض عام عالمی بکام دل
رسیدند و ازین منزل شیخ ابراهیم فتحپوری که بکمک شاه باز خان رخصت یافت و تهانه او در جهه و دلو والائی مقرر شد و چون
نواحی اجمیر مورد بارگاه فلک اشتباه گردید ایلچیان قطب الملک دکنی حاکم گلکنده سعادت آستانبوس دریافته عرضه داشت
با پیشکشهای لائق از نفائس آن دیار و فیلان نامی بنظر اشرف گذرانیدند و از جملهٔ فیلان پیشکش او فتح مبارک نام فیلی
داخل حلقهٔ خاصه شد و از سوانح عظیمه ظهور ستاره ذو ذنب است درین باب حکما و اخترشناسان دلائل و تاثیرات بسیار
نوشته اند و هفت قسم شمرده اما ذو ذنب و ذو ذوابه را از همه نحس تر دانند اگرچه از اثر نحوست این در ممالک عراق و خراسان
شورش عظیم بهم رسید و دران ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی رخش حیات به فسحت سرای جاوید تاخت و شاه اسمعیل
مسموم از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلق انبوه بنهان خانه عدم شتافتند اما بیامن ذات سعادت قرین
خاقان عدالت آئین وسعت آباد هندوستان از آسیب نحوست آن محفوظ و مصون ماند و غبار فتنه و آشوب بر دامن عافیت
متوطنان این دیار ننشست و چون ظاهر قصبه نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گردید بادشاه حقائق آگاه بمنزل شیخ نظام
که از مشائخ کبار و مرتاضان روزگار بود تشریف برده صحبت مستوفی داشتند و ملتزمان حواشی آن بقعه را بزلال مکرمت سیراب
امیدگردانیدند و هم درینولا شجاعت خان و میر معز الملک را در صوبه بهار جاگیر مرحمت فرموده بحکومت و حراست آن سر کار رخصت
نمودند و چون دار الملک دهلی نوروز موکب جهانگشا رونق و بها یافت نخست بطواف روضهٔ علیهٔ جنت آشیانی انار الله برهانه
برده بعد از مراسم زیارت و آداب نیاز مندی مبلغ وافر بفقرا و ساکین تقسیم فرموده از انجا بزیارت اولیای عظام و مشائخ کرام
که دران مرز سعادت آسوده اند متوجه شده بمجاوران و معتکفان هر بقعه مبلغهای معتد به رسم نذورات و خیرات مرحمت نمودند
و بعد از فراغ زیارت بالتماس سیادت مآب شیخ فرید بخشی الملکی که درینولا بمیامن تربیت و جوهر شناسی حضرت شاهنشاهی بخطاب
مرتضی خانی شرف اختصاص دارد منازل او که بر کنار جون واقعست و بی تکلف غریب نشیمنهای مروح اساس یافته بنور قدوم
سعادت لزوم منور گردانیدند و در اوراق سابق سمت ذکر یافت که حاجی حبیب الله کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفائس
دیار فرنگ و ارباب صنائع و اهل حرفه به بندر گوده فرستاده بودند درینولا با نفائس آن دیار و جمع کثیر از هنرمندان نادره کار
لباس نصاری پوشیده و نقاره و سرنا بروش اهل فرنگ نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و انچه
از نوادر و غرائب آنملک آورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد انواع تحسین و آفرین گردید و از انجمله ساز ارغنون بود که چشم و

نجات را بالکان جهنم سپردند با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه برآمده خود را بپای کار رسانیده بودند از مشاهده این حال
دل و پای داده و دست از کار باز داشته بهزار سراسیمگی روی بوادی فرار نهادند و از آن پس که اهل قلعه متوهم بودند
بگمان قریب سر رشته احتیاط مستحکم داشته قدم بیرون ننهادند و چون به تحقیق پیوست که این کارنامه فتح از
بدائع اقبال حضرت ظل الهی است وزیر خان و سائر فدائیان سجود شکر این مواهبت عظمی بجای آورده بساط
نشاط ترتیب دادند و چون درینولا که موکب جهانگشا متوجه اجمیر بود مظفر خان بموجب حکم اشرف از ولایت
تنگ و بهار رسیده در مقام هنس محل بسعادت زمین بوس سرافراز یافت و بسیاری از نفایس آن دیار
برسم پیشکش گذرانید و چهار لکه روپیه نقد بصیغه نثار حاضر ساخت و چون دران حدود مصدر خدمات شایسته
و ترددات پسندیده گردیده بود بمراحم بیدریغ خلعت امتیاز پوشید و حکم شد که راجه تودرمل و خواجه شاه منصور
باستصواب و صلاح دید او سرانجام مهام سلطنت و تمشیت احکام خلافت نمایند و چون موکب گردون مسیر
بدار الفیوض اجمیر ورود سعادت فرمود بدستور معهود یک منزل پیاده شده روی نیاز بزیارت آوردند و
دریا نوال با درارات و نذورات و تصدقات برگشوده معتکفان آن بقعه و متوطنان آن بلده را سیراب امید
گردانیدند و هم درین ایام محب علی خان میر خلیفه که درین دودمان والا قدم نسبت و سبقت خدمت امتیاز داشت
بمنصب میر عرضی اهل حاجت شرف اختصاص پذیرفت و از وقائع این ایام فرستادن میر ابوتراب است
نجابه مبارک میر از سادات سلامی شیراز است و جدش میر غیاث الدین هیبت الله که بسیادت شاه میر اشتهار داشت
در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمدآباد بنام او اساس یافته از شیراز به گجرات آمده باز بوطن
مراجعت نمود و نوبت دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین باحمدآباد
رسیده رحل اقامت افگند و دران وقت سلطان محمود بیگره حکومت گجرات داشت و با عزاز و احترام تمام
با میر سلوک مینمود و میر ابوتراب خلف میر کمال الدین نیز در ایام حکومت گجراتیان معزز و مکرم میزیست و چون آن ملک
بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد بخدمت حضرت خاقانی نیز کمال عزت و قرب منزلت یافت و چون هر سال
قافله بزرگ از عباد و زهاد کشور هندوستان و سائر بلاد عالم از دار الخلافه آگره بحجاز میفرستادند و مایحتاج تمام قافله
از دیوان اعلی سرانجام میفرمودند و یکی از بزرگان عصر بمنصب میر حاج شرف استسعاد می یافت درین سال که هنگام
فرستادن قافله قریب رسید میر مشار الیه را باین منصب والا عز امتیاز بخشیدند و مبلغ پنج لکه روپیه نقد و دو هزار
خلعت از اقسام اقمشه مصحوب میر بجهت فقرا و مساکین ارباب احتیاج فرستادند و سوای آن یک لک روپیه نقد
با شرائف اجناس وجه شرفای حرمین شریفین مقرر شد و اعتماد خان گجراتی که پیوسته اظهار آرزوی حج میکرد
بمرافقت میر رخصت یافت و جمعی کثیر درین قافله ره نورد بادیه توفیق گردیدند و از وقائع بلندی یافتن شهاب الدین
احمد خان بایالت و حراست گجرات چون ضبط آن ملک از وزیر خان چنانچه باید تمشیت نپذیرفت حکم جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات متوجه شود و قاسم خان و طاهر خان
و سیف الملک میر غیاث الدین علی نقیب خان و تمر خان و غازی خان تنی و عم نقیب خان و فیروزه کابلی و شیخ
مطهر و شیخ جنید و دیگر امرا از درگاه معلی بکمک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان بایدر آمده ضبط آنجا د

پیوسته میرزا و [illegible] حال و بهبود کار و تحصیل رضا و خرسندی آنحضرت
در نسبت [illegible] آن دیار از اسپهان [illegible] راه دور و تعلقهای آبدار مصحوب عبد الرحمن بیگ
و میر [illegible] امیرزا پذیرفته به [illegible]
[illegible] الملک [illegible]
بجهة نوازش و سرافرازی عادل خان [illegible] یافته بود با رشید الملک یحیی عادل خان السعادة تا زمین بوس
شرف اختصاص یافت و پیشکشهای [illegible] نامی و اقسام اجناس نفیس بنظر گرامی در آورده سعادت جاوید اندوخت
و بتقارن این ایام رسیدن ایلچی عبد الله خان فرمانروای توران است بدرگاه سلاطین پناه با مکتوب مصادقت و موافقت
خلاصه مضمون آنکه عزیمت تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی ستان با افواج سپهر [illegible] از انصوب
در حرکت آید همراه آنکه بیامن یکرنگی و یکجهتی فتح بلاد عراق و خراسان و فارس و آذربیجان با سهل وجهی میسر گردد و حضرت
خاقان بمقتضای مروت و قدردانی جواب قلمی فرمودند که سلسله علیه صفویه را از قدیم با این دودمان عالیشان رابطه وداد
و حقوق امداد و قولیت و معهذا انتساب خاندان نبوت علیه التحیة والسلام مزید بر الفت و اختلاف مذهب و تعصب
ادیان خاشاک موجب تنزل ارکان دوستی و یکجهتی نگردد اگر آن سلطنت پناه نیز ترک این عزیمت نموده اراده مناقشه
و مخاصمت بخاطر راه ندهد [illegible] اصلاح و صواب قریب تر خواهد بود نهضت موکب خاقان فلک سریر
بزیارت روضه علیه اجمیر درین هنگام که دار السرور فتحپور بانوار [illegible] خاقان سکندر آیین محسود بلاد روی زمین
سوق زیارت روضه معینیه از مشرق خاطر خورشید مآثر سر بر زد در روز [illegible] بیست و دوم شهریور ماه الهی نهضت خاصه
از مستقر اورنگ خلافت بصوب دار البرکات اجمیر اتفاق افتاد و چون قصبه [illegible] مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه تودرمل
گجرات رسیده سعادت رکاب بوس دریافت و بانواع مراحم خسروانه شرف اختصاص پذیرفت و مجددا بعالی منصب
وزارت کل بلند مرتبه گشت و بدرستی و دولتخواهی در انتظام مهام سلطنت کاربند خدمت شد ذکر شورش ملک
گجرات و محاصره نمودن مظفر حسین میرزا احمدآباد را و خجلت زده ادبار شدن باقبال خاقان
ستوده خصال چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس شد بار دیگر جمعی از اوباشان واقعه طلب بر گرد میرزا فراهم
آمده سخت دست یغما و تطاول بر بلده کنبایت که اکثر تجار متمول صاحب ثروت در آنجا متوطن اند گشوده مال و اسباب
فراوان بتصرف آوردند وزیرخان از احمدآباد برآمده عزیمت آن صوب نمود در اثنای راه خبر کثرت مخالفان شنیده
و از صفحه پیشانی ملازمان خود نقوش بیوفائی و دورنگی خوانده عنان منازعت بازکشید و ناگزیر باحمدآباد درآمده متحصن
گردید و بسیاری از مردم او راه بی حقیقی سپرده بمخالفان پیوستند و مقهوران بشوکت هرچه تمام آمده به محاصره احمدآباد
پرداختند وزیرخان جمعی از ملازمان خود را که از ایشان ناایمن بود مسلسل ساخته گردانید و معتمدان و خویشان خود را بانواع
دلجوئی مستمال ساخته [illegible] و چون از [illegible] ظاهر گشت [illegible] امید و [illegible] الطمع بود دل [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] دهشت و معهذا از مردم درون قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] مقهوران [illegible] ساعت

بدرگاه سلاطین پناه پیش ازین ثانی خان با فرمان مرحمت آمیز نزد او شتافته بود درینولا نظام الملک و قتلغ خان را که عمدهای
او بود بمرافقت ثانی خان روانه درگاه معلی گردانید فیلان نامی و اقسام و اجناس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشت

رابطه تودرمل و وزیرخان با مظفر حسین میرزا و انهزام دادن او باقبال خاقان جهان ملک ستان

در داستان فتح ولایت گجرات سمت عرض یافت که چون دست قضا و قدر در هنگامه میرزایان حق ناشناس
تفرقه افگند و روزگار هر کدام را بطرز خاص سزا داد و بپاداش کردار گرفتار ساخته آواره گشت او یار گردانید گلرخ بیگم صبیه
میرزا کامران که در حباله عقد ابراهیم حسین میرزا بود مظفر حسین میرزا پسر خود همراه گرفته بدستیاری تهور و جرات
خود را بولایت دکن رسانید و چندی دران ناحیت سرگردانی کشیده درینولا بهمنونی جمعی از اوباش واقعه طلب که سرحلقه آن
بیدولتان مهرعلی نام داشت روی بغی و ادبار بدیار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید و از تائیدات سماوی
آنکه خاقان گیتی ستان پیش از ظهور این سانحه راجه تودرمل را از روی غیب دانی بجهت تنقیح جمع گجرات بدان صوب فرستاده
بودند القصه چون وزیرخان جمعیت خوب نداشت و معهذا در میان نوکران او مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسیار بودند ناگزیر
مراعات حزم و احتیاط نموده صلاح در تحصن دیده دروازهای قلعه احمدآباد را استحکام داده مسرعی نزد راجه تودرمل که دران
زودی از احمدآباد روانه پتن شده بود که جمع آنجا را مشخص ساخته متوجه درگاه شود فرستاده از حقیقت حال اطلاع بخشید و
مفسدان چون بنواحی سلطان پور و نذربار رسیدند بعضی از ملازمان عارف زاهد پسران شریف خان داغ بیوفائی
بر جبین جمعیت خود نهاده بمخالفان پیوستند و بعد از رسیدن برده دار و عمده آن بلده بی جنگ راه فرار پیش گرفت
و حیانان شهری بزرگ بی سعی و تردد بدست مفسدان درآمد مقارن اینحال وزیرخان بازبهادر را با پیاگداس دیوان
گجرات و جمعی از سپاهیان بتغافل و تدافع مخالفان فرستاده در پرگنه سرنال تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بازبهادر
شکست خورد و ظهور این قضایا باعث مزید جرات و جسارت ارباب بغی و عنا گردید و چون نوشته وزیرخان براجه رسید
عطف عنان نموده بسرعت هرچه تمامتر خود را بظاهر احمدآباد رسانید و وزیرخان را از قلعه برآورده بنیروی اقبال روز
افزون آماده مبارزت گردید و چون لشکر فیروزی اثر بچار کروهی بروده رسید مفسدان را پای همت از جای رفت
و روی ادبار بجانب کنبایت نهادند اولیای دولت بتعاقب همت گماشتند و در حوالی کنبایت سید هاشم عامل خالصات
چپقلشهای نمایان نموده زخمهای غنیمت برداشت و از استیلای غنیم بکنبایت درآمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند
و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب چوناگره شتافتند و کتوانان تیرغلوی بکار برده در حدود دولقه
باهل عناد رسیدند و آنها نیز عنان بازکشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شیرزن اکثر عورات را بلباس مردان مخلع ساخته
بتیراندازی مقرر فرمود و اولیای دولت افواج قاهره ترتیب داده استمداد همت از باطن قدسی مواطن پادشاه بلند اقبال
نمودند و رزمی بغایت عظیم روی داد از جانبین ترددات شایسته و چپقلشهای نمایان بظهور رسید آخر ارباب
بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و خون بسیاری از اهل فساد بر خاک هلاک افتاد و جمعی دستگیر گردیدند
و اکثر از آن عورات که کمانداری می‌کردند در سلک اسیران منتظم گشتند و راجه تودرمل مجموع گرفتاران را با غنائم این فتح
از فیلان و غیره مصحوب دهاروی پسر خود بیشتر روانه درگاه ساخت و از سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزا است
بدرگاه سلاطین پناه از تاریخی که میرزا استیلای بملازمت آمده اظهار شکایت و ناراضیاتی از جانب شاهرخ میرزا نمود

گشتند و میرزا مقیم نقشبندی و نور قلیچ و بیره و نربان و میر عنایت الله بنی عم نقیب خان که الحال بیمن تربیت حضرت خلیفة الزمانی
بخطاب سادات خانی شرف امتیاز دارد از پیش قدمان فوج هراول شدند و شمال خان و کدا علیخان را با فوجی از مردم گزیده طرح
داده‌اند و مخاذیل افغان تمام مردم خود را که قریب هفت هزار نفر از سوار و پیاده بودند دو فوج ترتیب داده برآمدند نخست بهادران
فوج هراول تیز دستی نموده خوب تاختند نور قلیچ خود را بر ترتیب غنیم زده یکی از جوانان نامی را بزخم نیزه انداخت و میر عنایت الله
با وجود صغر سن خود را بکومک نور قلیچ رسانیده شمشیر نمایان زد و با آنکه زخم کاری بازوی نور قلیچ رسیده بود دست از کار باز نداشت
و مظفر برادر خان عالم خود را بر قول مخالف زده ترددات پسندیده ظاهر ساخت و در اثنای زد و خورد بزمین آمد بیبا در رسیده
تیر دستان عرصه جلادت باز سوار شده و بیره و نربان نیز خوب تاختند درین وقت که اکثر جوانان کار طلب عنان ثبات از دست
داده متفرق شده بودند با میرزا مقیم معدودی از نوکران خاصه او مانده بود و راجپوتان بر سر او هجوم آوردند و آنمرد مردانه کس
از مخاذیل افغان را بزخم تیغ از هم گذرانید ناگاه شمشیری بر سر اسپ او رسید و او راجپوت دیگر بضرب برچه از پشت زین بزمین انداخت
و بزخمهای کاری در راه اخلاص جان نثار شد و قطب خان نام وکیل او از حلال نمکی چندان تلاش کرد که سر در راه
وفا نهاد و بیره و نربان که از بهادران فوج هراول بود با چندی از ملازمان خود ترددات پسندیده ظاهر ساخته سه چهار
از مقهوران را بر خاک هلاک انداخت و درین حال که فوج هراول ویران شده و سردار بقتل رسید کفار تهور دستگار تمام روی
بقول نصرت فرجام نهادند و غازیان عرصه شهامت پای همت قائم داشته بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و دیگر افواج جلو ریز
بکومک شتافتند خصوص تیمور بدخشی که بوقت خود در رسانید و مخاذیل افغان تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و اولیای
دولت اسلام فتح و فیروزی برافراشته بتعاقب هزیمت یافتها همت گماشتند و بسیاری از تیره بختان برگشته روزگار بضرب تیغ و سنان
بدرکة الاسفل رسانیدند و راجه نراین داس با بقیة السیف گریخته بشعاب جبال در آمد و چون مژده فتح و نصرت از عرضه داشت
دولتخواهان بمسامع همایون رسید سرداری آن لشکر بخواجه غیاث الدین علی آصف خان مرحمت فرموده نقیب خان را بدرگاه
معلی داشتند و هریک از بندهای جان فشان که دران لشکر مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گردیده بودند باقسام
مراحم و انواع نوازش شرف اختصاص یافتند **وقایع سال بیست و دوم آلهی** درین هنگام موکب نصرت
اعتصام در حوالی دیپال پور رایت ظهور برافراشت نقاش بهارچمن آرای بزم روزگار گردیده جلوه ریاحین عرصه زمین
را محسود نگارخانه چین ساخت و نیر اعظم رونق بخش عالم شب دوشنبه بیستم ذی حجه نهصد و هشتاد و چهار هجری بعد از انقضای
هفت ساعت دوازده دقیقه پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال بیست و دوم از جلوس ابد قرین
پادشاه سکندر آئین بمبارکی و خرمی آغاز شد و در عنفوان این سال همایون قلعه بوندی بتصرف اولیای دولت
در آمد و تحلی [illegible] . . . و بهوج برادرش بسعادت ملازمت سرافرازی داشتند آن
قلعه را [illegible] . . . ن از درگاه بتسخیر آنجا رخصت یافت و رای سرجن و بهوج
در اجمیر و لدکرستی به همراهی کوکلتاش تعیین شدند و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روزافزون قلعه بوندی مفتوح گشت
و آن مقهور بشعاب جبال رخت زوال کشید و آواره دشت ادبار گردید و زین خان بموجب حکم اشرف بهوج را بجا است
آنجا گذاشته متوجه درگاه معلی گردید و چون موکب جهانکشا بدار الخلافه فتحپور ورود اقبال فرمود بسعادت زمین بوس
دریافته بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافت و از سوانح رسیدن عرائض و پیشکشهای نظام الملک حاکم دکن است

ارمان قلی [illegible] اخلاص [illegible] اعیان [illegible]
پیشگاه [illegible] الوکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
را [illegible] دید و چون [illegible] فرار [illegible]
شتافت و در استحکام قلعه الورکه از قلاع [illegible]
قلعه کشا تسخیر آن همت گماشتند و چون کار بر [illegible] تنگ شد [illegible] دیده بیرون [illegible] را وسیله نجات خود دانسته
روی امید بدرگاه [illegible] قلعه [illegible] سلطان [illegible] باستیلام عتبه اقبال متوجه شد و
آن قلعه [illegible] صوبه اجمیر [illegible] گجرات واقع است [illegible]
آن [illegible] چشمهای [illegible] شیرین بسیار [illegible]
قابل زراعت آن [illegible] ریاحین بسیار [illegible] نهایت روح افزا و تن پرور
با عمارت عالی [illegible] شاه بازخان [illegible] علی خان سپرده
بدرگاه [illegible] فرستادن جنود اقبال بصوب
خاندیس چون راجه علیخان [illegible]
[illegible]
[illegible]
حکم شد که [illegible]
اقبال [illegible]
عساکر [illegible]
بیگلران [illegible] سپهر آستان [illegible] راجه علیخان پیشکشهای گرامی
از اجناس نفیس [illegible] سلاطین پناه [illegible]
[illegible]
انشاء الله تعالی [illegible]
[illegible] رخصت یافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که مجبول و منظور ابنای روزگار است با او سوی مزاجی بهم رسانید و در مقام ناسازگاری و بهانه جوی شده پیوسته از او شکسته دل
و آزرده خاطر میداشت و آخر بجایی رسید که صریح بر سر دیوان گفت که اگر شاه منصور دست در کار داشته باشد من از اشتغال دیوانی
دامن خدمت می چینم و چون بندگان حضرت مراعات خاطر جانب او بسیار میفرمودند بحال خواجه نپرداختند و معهذا خواجه
با ناسازگاری روزگار در ساخته بناکامی بسر میبرد آخر مصلحت کار در آن دانست که روزی چند از دریافت سعادت خدمت
حرمان اختیار کرده منتظر طلوع کوکب مراد باشد و بنابرین بجونپور رفته ملازم منعم خان شد و چندی به مهم دیوانی سرکار او اشتغال
داشت و در خلال این حال توجهی خان خانان خواجه را بجهت عرض بعضی مطالب و مهم سازی با درگاه معلی فرستاد و او مجال
سخن یافته مجدداً در ضمن عرض مدعیات خانخانان اظهار وقوف و کاردانی خود نمود و حسب المدعا مهمسازی کرده
بازگشت و مقارن آن حال خانخانان بجوار رحمت ملک متعال پیوست و ازانجا که جوهر فهم و کاردانی خواجه بر مرآت خاطر
قدسی مظاهر پرتو افگنده بود فرمان طلب او شرف ارتفاع پذیرفت و درین ایام که هوای فیض بخش اجمیر از غبار موکب
عالی عطرافزا بود خواجه بسجده کریاس فلک اساس روشن جبین گردید و مشمول عواطف خسروانه گشته بعالی منصب وزارت
دیوان اعلی سرافرازی یافت و در کمتر زمانی با صابت رای و اضاءت فهم ثاقب بمراتب بلند و مدارج ارجمند ترقی و تصاعد نمود
و چون رایات اقبال از اجمیر بصوب کوهستان رانای مقهور نهضت جلال فرمود روزی چند در قصبه موهی که از محال متعلقه
رودست و قضه اقامت اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و شاه فخر الدین مشهدی داماد میرزا کامران و شاه بداغ خان
و عبد المطلب پسر او با سائر امرای صوبه مالوه سعادت زمین بوس دریافتند و رای جهان آرا بضبط آن حدود توجه فرمود
تمام ریحان بدخشی و شریف خان آتکه و مجاهد خان و سبحان قلی ترک را با فوجی از دلاوران در قصبه موهی تهانه مقرر نمودند
و عبد الرحمن موید بیگ جلال الدین بیگ را با جمعی از غازیان در تهانه مدارنه تعیین فرمودند و همچنین دیگر بهادران کار طلب
به تهانجات قرار گرفتند که هرگاه آن سرگشته وادی ضلالت از شعاب جبال برآید اسیر کمند اقبال گردد و چون خاطر قدسی مظاهر
از انتظام انجه و واپرداخت نهضت موکب گیهان شکوه از راه بانسواله بصوب ولایت مالوه اتفاق افتاد که سایه سعادت
بر موطنان آن ملک افگنده منزل بمنزل متوجه دار الخلافه گردند و درینولا بعرض اشرف رسید که قافله حجاز از بگذر توهم حکام
بنادر فرنگ تا حال بر جهاز ننشسته اند بنابران حکم شد که قلیج خان حاکم بندر سورت بطریق و اکهرکی و بلغار بدان صوب شتافته
قافله را روان سازد او بزودی خود را رسانیده پرده نشینان سرادق عفت را که پیشتر روانه شده بودند در جهاز سلیمی و
سلطان خواجه را با سائر اعیان قافله در جهاز الهی روان گردانید و حکام بنادر فرنگ خدمت منتسبان آیین آستان را سعادت
جاودان دانسته مردمیها ظاهر ساختند و چون موکب ظفر لوا بحوالی بانسواله نزول دولت فرمود اول پرتاب زمیندار آنجا
تبارک او بر شتافته سعادت زمین بوس دریافت و در اول دسکرن زمیندار دونگر پور نیز بدولت ملازمت سرفراز شده و
همدرین ایام میرزا علیخان از بنگاله آمده بعز بساط بوس مفتخر گردیده و شصت و پنج زنجیر فیل از نظر اشرف گذرانیده بعنایات
خسروانه شرف اختصاص یافت و چون درینولا بمسامع جلال رسید که رانای مقهور باز [illegible] وشوارهای نخوت و استکبار فتنه
و اسباب شورش و فساد سرانجام میدهد راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه و میرزا خان خلف بیرام خان و قاسم خان میر بحر
با افواج قاهره بکمک لشکر پیش تعیین شدند و همدرین هنگام راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله آمده بسعادت
آستان بوس عز افتخار گرفتند و از جلائل غنائم آن دیار سی و چهار زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانیدند و در حدود دیبالپور

یافت کہ عرصهٔ زمین از کثرت آن تنگی میکرد و چون رایات منصور پرتو حصول بر آنجا انداخت و افگندند رانا از سطوت شکوه اقبال
شعاب جبال رخت زوال کشیده و قطب الدین محمد خان و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با فوجی از نامداران عرصهٔ
جلادت بتعاقب او تعیین شدند که بکوهستان درآمده دست از و باز ندارند و قلیج خان و خواجه غیاث الدین علی نقیب خان
و تیمور بدخشی و میر ابو الغیث و نور قلیج با فوج شایسته بصوب ایدر رخصت یافتند که زمینداران آنجا را تنبیه براصل نموده ولایت
او را بقید ضبط درآورند

اختصاص یافتن سلطان خواجه بوالا منصب میر حاج و فرستادن تحف و هدایا بشرفا و تشریفات و انعامات سائر متوطنان آنجا و شرح دیگر سوانح و وقائع

درین ولا بخاطر ملکوت ناظر که از مرآت الهامات غیبی است پرتو افگند که چون اداے فرض حج پادشاهان والا شکوه را متعذر
بل محال و رفتن بچنین سفری دور و دست موجب اختلال حال بلاد و عباد لهذا منتخبة الاولیا سلطان خواجه نقشبندی را که در
زمرهٔ اهل سعادت بصلاح ظاهری و عصمت باطنی آراستگی داشت بوالا منصب میر حاج شرف اختصاص بخشیده بگذارد
حج و طواف بیت الحرام و زیارت روضهٔ منوره نبویه علیه الصلوات و السلام نائب خود ساختند و مجلس عالی ترتیب فرموده
به احضار علمای عظام و مشائخ کرام و سائر ارباب احترام حکم اشرف عز نفاذ یافت و دران بزم بهشت آیین [illegible]
صورت معنی بلباس حاجیان سر و پا برهنه احرام بسته و دست سلطان خواجه را گرفته صیغهٔ توکیل گفتند و مردم از مشاهدهٔ
آن حال بیکبار دست دعا بر داشته بجهة استدامت عمر و دولت خاقان بحر مکرمت روی نیاز بدرگاه بی نیاز نهادند
و از کثرت خلائق و غلغلهٔ دعا و ثنا آن روز نمونه بود از مجمع عرفات بالجمله روز پنجشنبه دوم شعبان نهصد و هشتاد و چهار
هجری سلطان خواجه را باعزاز و احترام تمام رخصت فرمودند و مبلغ شش لکه روپیه و دوازده هزار خلعت از اقسام
مرحمت شد که بشرفا و سائر ارباب استحقاق قسمت نماید و از بندهاے درگاه سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملا عبد الرحمن
واعظ و ملا عبد الله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا سی فضلی نوشاد و شاه میرزا جمال خان
بلوچ التماس دریافت سعادت حج نموده ره نورد بادیه توفیق گردیدند و حکم اشرف عز نفاذ یافت که قطب الدین خان
و راجه بهگونت داس و دیگر امرا که باستیصال رانای مقهور تعیین شده اند بدرقه قافله حجاز بوده از میان ولایت رانای
مقهور و آن کفرستان بگذرانند و هنوز فرستادها بکوکنده که موطن اصلی اوست نرسیده بودند که رانا از سطوت غازیان
عساکر اسلام ناکام راه فرار پیش گرفته بحال تباه در کوهستان بی سر و پا پناه جست و این قافله توفیق بر رافقت توجه
گر بصوب ایدر رخصت یافته بودند از کوکنده گذشته بآن سرزمین رسیدند و غازیان عرصهٔ شهامت با کفار شقاوت آثار
مبارزتهای نمایان نموده بسیاری را طعمهٔ تیغ بیدریغ گردانیدند و دران غزا از لشکر اسلام محمد خان افغان و حسن بهادر
شربت خوشگوار شهادت چشیدند و بلده ایدر با محال متعلقه بتصرف اولیای دولت درآمد و تیمور بدخشی با جمعی از اعیان
بدرقه قافله حجاز شده تا احمدآباد رسانیدند و چون موسم گذشته بود ناگزیر در آنجا توقف افتاد و از سوانح تربیت فرمودن
خواجه شاه منصور بوالا منصب وزارت کل بلند مرتبه ساختن خواجه از اعیان شیراز است و در فن سیاق [illegible]
رشد و قوت متخیله آراستگی تمام داشت و در بدایت حال بخدمت اشراف خوشبوی خانه سرکار عالی امتیاز یافته
در اندک فرصتی بدوام خدمت و دولتخواهی و جوهر وقوف و کارآگاهی پادشاه شناس شده و چون مظفر خان دران
ایام دیوان مطلق الممالک بود آثار رشد و مخایل بلندی از شمایل احوال خواجه ادراک نموده از روی [illegible]

دولتخواهان انما دو یکبار سگی فارین فتنه و آشوب ازان جنگستان برکنده شد و چون گیتی آواره دشت ادبار گم نامی
و پامال حوادث و ناکامی گشت بسر برام پسر او قلعه شیرگره که شیرشاه اساس نهاده بود استحکام داده اسباب زوال و
نکال سرانجام نمود و شهباز خان باعتضاد اقبال روزافزون گرم گیر امجا مره پرداخته شروع در ساختن ساباط و غیره
فرمود و اکثر زمینداران آن نواحی نجات خود را منحصر در اطاعت دانسته شهباز خان را آمده دیدند و درین حال
مظفر خان نیز با افواج صوبه بهار روی همت به تسخیر قلعه رهتاس نهاد و سید محمد که از جانب جنید افغان بحراست قلعه
تعین بود اضطرارا مردم نزد شهباز خان فرستاده امان طلبید و او چنانچه باید تسلی سید محمد نموده با جمعی از مردم
گزیده بقلعه درآمد و چون مظفر خان که خبر گرفتن و درآمدن شهباز خان شنید ناکام بصوبه بهار مراجعت نمود و سر برام
که باعتماد قلعه رهتاس در شیرگره پای نخوت و استکبار افشرده بود ناچار آمده شهباز خان را دید و بیامن تائید ایزدی
مثل چنین قلعه که در تمام بلاد روی زمین عدیل و سهیم خود ندارد به اسهل وجهی مفتوح گردید و آن قلعه ایست
در کمال ارتفاع و وسعت چنانچه چهارده کروه که پنج فرسخ باشد دوره آنرا پیموده اند بالای قلعه چند قریه آبادان
است که اقسام زراعت میشود و باغات دلگشا و چشمهای گوارا و گولابهای وسیع بسیار دارد و همه در ایام اقسام حیوانات
از سباع و غیره برفراز آن فراهم آمده مشتمل بر چهار کوتل کلان و هشتاد و چهار کوتل خرد است اما از دو کوتل آن مرور فیلان
چاروا میسر است و از کوتلهای دیگر پیاده بتعذر تواند شتافت و اقسام میوه از خربزه و انبه و انگور و نیشکر فراوان میشود
گرفتن آن قلعه بزور و تدبیر از محالات است و هم درین ایام بمسامع همایون رسید که تاج خان زمیندار جالور و سلطان دیوره
زمیندار سروهی از شرائط بندگی و مراسم رعیتی تخلف ورزیده سر از ربقهٔ اطاعت و انقیاد پیچیده چنانچه باید و شاید
پاس احکام بادشاهی نمیدارند لاجرم ترسون خان و رای رایسنگ و سید هاشم بارهه با فوج شایسته تعین شدند
که اگر آنها ازین سلوک نامستحسن ندامت گزیده فرق خدمت بشاهراه اطاعت نهند از آسیب صدمات افواج
قاهره محفوظ خواهند بود و اگر قدم ضلالت برجا دارند ملک آنها را پامال عساکر اقبال سازند که باعث عبرت سائر
زمینداران زیاده سر گردد چون افواج قاهره بآنحدود رسید زمینداران مذکور بتبارک اطاعت استقبال نموده متوجه
دریافت سعادت آستان بوس گردیدند و بحکم اشرف ترسون خان بحکومت پتن گجرات شتافت و سید هاشم
و رای رای سنگ در قصبه نادوت توقف نموده متمردان آن حدود را در قید ضبط در آوردند و درین هنگام که موکب
نصرت اعتصام در خطهٔ فیض اساس اجمیر نزول سعادت داشت بمسامع جلال رسید که رانای مقهور در شعاب
جبال علم ادبار برافراشته هنگامه شورش گرم ساخته است و نراین داس زمیندار ایدر نیز در حدود متعلقه
خویش خودسری پیش گرفته است لاجرم عزیمت بران قرار گرفت که تا کوکنده برسم شکار تشریف باید فرمود و هم صید او
بدام افتد و هم شکار دولت انتظام پذیرد بنابرین عزیمت صائب بیست و نهم مهر ماه الهی نهضت موکب شاهنشاهی
بدان صوب تصمیم یافت و حکم شد که امرای عظام و سائر ملازمان درگاه سپهر احتشام او بچنین گشته فوج فوج و جوق
جوق مسلح و مکمل بسفر درآیند و آن شاه سوار عرصهٔ فتح و فیروزی بر سمند اقبال برسر و درع حراست ایزدی
در بر خورشید منعت بر فراز فیل بالیسند جلوه جهان افروز فرموده افواج قاهره را بنظر مرحمت در آورده تا آنکه
بیشتر حکم اجتماع سپاه نشده بود و کیفیت ما اتفق بعرض دیده شد از منتزبان و ملتزمان رکاب دولت لشکری آراستگی

از آب گنگ عبور نموده دولتخواهان نیز بتعاقب کشتیها ترتیب داده از آب گذشتند و آن منهزمان تاب مقابل دست نیاورده روی بوادی فرار نهاده کشتیهای
او با چند توپ و دیگر اسباب بدست آمد و در اثنای تعاقب گذار لشکر منصور بقلعه بهدا افتاد و سنگرام حاکم قلعه بقدم عجز پیش آمده شهباز خان را
دید و قلعه را بملازمان عتبه خلافت سپرده در سلک دولتخواهان منتظم گردید و بمرافقت شهباز خان روی همت بتعاقب یکجهتی نهاد و چون آن برگشته
روزگار بجنگل بوجپور و محکمهای دشوار رخت ادبار کشید بهادران لشکر منصور سررشته احتیاط از دست نداده
عنان باز کشیدند و روز دیگر آن فتنه سرشت در کنار آبی سر راه گرفته بجنگ پیش آمد و تمام آن روز آتش قتال
اشتعال داشت و بنابر شکستهای زمین و جرهای عظیم روبروی غنیم عبور لشکر منصور از احتیاط دور بود آخر
بصلاح سنگرام جمعی از بهادران بر بنگاه او تاخته غارت کردند و چون شب شد آن سیاه باطن شبخون آورد و بتائید
اقبال بی زوال کار نا ساخته خائب و خاسر بجگدیس پور که محکم ترین جاهای اوست شتافت و افواج قاهره
جنگل حوالی و حواشی آنرا بریده قلعه را مسخر گردانیدند و زن و فرزند او و همراهان او اکثر اسیر و دستگیر شدند و گجپتی
خود بحال تباه بکوهستان رهتاس رفته در گوشه خمول و گمنامی خزید و ماجرای پیشرو خان و سبب نجات او که از چنان
مهلکه بسلامت برآمد از غرائب اتفاقاتست و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال قلعه را نیک محاصره نمودند و
نزدیک بآن شد که مفتوح گردد گجپتی از همه در نا امید شده فرار بر قرار داد و جمعی که در قید او بودند همه را شربت شهادت
چشانیده پیشرو خان را نیز بیکی از ملازمان خود حواله نمود که بقتل رساند پیشرو خان بعجز پیش آمد که لحظه مهلت بخش که غسل
کرده خود را از لوث ظاهری پاک سازم آن شخص چه از بیم جان و ترس گرفتاری خود چه از ملاحظه آنکه در چنین وقت مخمصه
زن و فرزند را بماهی رساند کشتن او را بوقت دیگر حواله نمود و مقارن این حال گجپتی رسیده پیشرو خان را بدیگری سپرد
که بر فیل انداخته از قلعه برآورد و بخاطر جمع و بیحرا کار او را باز داد آن شخص پیشرو خان را بر فیل نشانیده روان شد
چون فیل بغایت درشت سیر رفت آن موکل خود را از پشت فیل پایان انداخت و در وقت افتادن فیل لگدی بر وزد
که بیهوش افتاد و فیل نیز از فرط هراس آواز سهمناک کرده روی بگریز نهاد و فیلان دیگر از آن فریاد مهیب هر کدام
براهی گریختند و غریب شورشی پدید آمد پیشرو خان در آن حال دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت که شاید گلوی او را [illegible]
خلاص سازد و فیلبان از ترس جان خود را بزیر انداخت و مقارن آن پیشرو خان نیز افتاده زمانی ممتد از خود رفت و چون بهوش آمد سواری
دید فریاد برآورده او را نزدیک خود طلبید آن شخص یکی از ملازمان پیشرو خان بوده که در جست و جوی وی بهر جا دوید
فی الفور پیشرو خان را بر اسپ خود سوار ساخته روی براه نهاد و بعد از لحظه آواز نقاره شنید چون بالنصوب شتافت
عرب بهادر را دید که در تفحص حال او تردد داشت و بمرافقت عرب بهادر خود را به شهباز خان رسانید و باین وطیره
از زیر تیغ خلاصی یافت و پیشرو خان پیوسته در محافل و مجالس بیان این ماجرا مینمود که از زمانی که سرا
بجلاد داول سپرد تا وقتی که از بیم جان نجات یافتم بظاهر و باطن متوجه آن حضرت بوده استمداد همت از باطن
داشتم و بمحض توجه اشرف اقدس از چنان ورطه خلاص شدم آری ظهور این قسم کرامات از چنان برگزیده درگاه
ایزدی چه مستبعد بالجمله چون گجپتی راه فرار پیش گرفته خود در انشعاب جبال قلعه رهتاس انداخت پسر سال برادر او
با بسیاری از اهل آن دیار در حصار [illegible] و فراز را پناه خود ساخته مجدداً اسباب شورش سرانجام داده فوجی
از بهادران عرصه جلادت بسرکردگی [illegible] او را با جمعی انبوه بخراب آباد نیستی فرستاد و غنیمت فراوان متصرف

بود چون بوستان به خاک پاک افتاد و صنیم را پای همت از جای رفت بیکبار عنان تماسک از دست داده راه فرار پیش
گرفتند و بیاد بان تیز جلو تعاقب گریختگان شتافته بسیاری را آواره صحرای عدم گردانیدند و خان جهان خرسند مراد در حریم
اقبال بجولان در آورد و شادیانه فتح بلند آوازه ساخت و درین رزم کامرای حسن بیگ گرد و مراد سیستانی داد دلاوری داده
[illegible] که اسپ او چند جای زخم شد و طالب بدخشی پسر خواجه ابراهیم که از معتمدان میرزا جندال بود او را شناخته
اسپ خود را داده می خواست که ازان مهلکه برآورد قضا را شخصی حسن بیگ کرد و مراد سیستانی را از حقیقت حال آگاهی
بخشیده تمام بر او را [illegible] رسانیده او را مقید گردانیدند و طالب بدخشی خواست که به حیله و مکاری دست سرکشی نماید و چون
به حضور خانجهان آوردند خانجهان از او پرسید که عهد و پیمان شکستن و قول و سوگند و ناکردن آیین کجاست او در جواب
گفت که آن قرارداد با خانخانان بود اکنون زمان فرو آمد تا باشا از سر نو عهد و پیمان کنیم خانجهان جواب او را بزبان تیغ
حواله فرموده ساعت آن آشفته دماغ را مصحوب سید عبدالله روانه درگاه سپهر بارگاه نمود غرابت در حیثیت که بادشاه
آگاه سید تقدیر شده بقبضه قدرت اولیای دولت گرفتار گردید و هنوز متوقع آن بود که او را العهده قول نگذارند
[illegible] آن مقدمه شاید مفتی بر خانجهان نوشته خواهد بود با جمله چون سید عبدالله خان میرزا را در اتحاد [illegible]
آورده مبلغها گرفتی از نقد و جنس بجلدوی این خدمت به سید عبدالله خان مرحمت فرموده نقل فتحنامه باطراف ممالک
محروسه ارسال داشتند و از همان منزل رایت معاودت بدارالخلافت فتحپور ارتفاع یافت و هم درین ایام قطب الدین خان
بخالی متعینه ارتهای مرتبی گشت چون [illegible] پسر [illegible] حاکم [illegible] دو را از درگاه معلی فرار نموده بمقام بوندی که
وطن بود شتافته دست تطاول بر رعایا و زیردستان آن نواحی گشوده فوجی از بندهای درگاه عدالت مثل صفدر خان و
[illegible] و محمد حسین شیخ و کهاندی راس جادو [illegible] و [illegible] و تادیب او تعیین شدند که آن بی سعادت را بسزا و لایق داده
سازند و یار بکار و وجود او را از گلزار [illegible] نمایند توجه آن حضرت بدارالبرکه اجمیر درین هنگام که نوید فتوحات
از اطراف مواکب بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر قدسی مظاهر از ضبط ولایت بنگاله باز واپرداخت بجهت ادای شکر و سپاس
این موهبت بی قیاس عزیمت عالی بزیارت روضه مقدسه خواجه معین الحق و الدین قدس سره العزیز اتفاق افتاد و در منزل اول
میرزا خان قوم صدق پیرام خان بکام بشرف از گجرات آمده سعادت آستان بوسی دریافت چون دارالبرکه اجمیر
مورد رایات اقبال گردید کمند [illegible] و سایر امرا که باستقبال رانا می عمور تعیین شده بودند جبین سعادت به سجده
کریاس گرد و ن اساس نورانی ساختند اگرچه بعضی از اهل غرض دغلا و غابر مرزا ابراهیم حسین داشتند که از ابتدای فتح
[illegible] و [illegible] تا این شد که در [illegible] و [illegible] و عدالت
معاتب و معزول گردند لیکن بعد از تمیز و تشخیص تحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد بنابر خصومت و غرض است
لهذا اکنون [illegible] و سایر بندها ست بجان فشان کرده مقدمات شایسته شده بود و بشمول انواع مراحم
و الطاف [illegible] گردیده بازیادت مراتب و مناصب سرافرازی یافتند و درین تاریخ پیشرو خان
[illegible] رسید و به فتح و فیروزی [illegible] دولت باستقبال [illegible] سعادت [illegible] در او رای
[illegible]
[illegible]

بی نیل مقصود بازگردیدن از آئین احتیاط دور است مناسب آنکه روزی چند درهمین حدود بسر برده شود و خانجهان نیز با آنک
مروم مهاودت نماید و در عنفوان طلوع سهیل که باران تخفیف یابد و هوا با اعتدال بهم رساند با لشکر تازه روز متوجه تسخیر بنگاله و
استیصال مخالفان شویم این رای پسند خاطر محب علیخان نیفتاد و از روی آشفتگی گفت که هرگاه فرمان تاکید از درگاه
رسیده باشد و با چنین فوج آراسته خود را باینجا رسانیده باشیم عنان عزیمت باز کشیدن از شرایط همت و صدق اخلاص بعید
می نماید لایق آنکه فتوری در عزیمت راه نداده یکدل و یکجهت بعد افضل آنچه رو دهد همت گماریم امید که بیامن اقبال روز افزون
فتوحات بی اندازه چهره کشای مراد گردد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از رسیدن بخانجهان اعلام باید نمود
که اگر مجبور پیوستن این فوج بجنگ پرداخته و معامله را یکرو خواهد ساخت بهر حال درین وقت خود را برسانیم و اگر با وجود رسیدن
کمک انتظار موکب جهان کشا خواهد داشت چرا لشکر را درچنین موسم باران ویران سازیم بنابرو میرزا الملک و وزیر جمیل را
فرستاده قرار دادند و بیست و نهم تیر ماه الهی عساکر بهار و بنگاله بهم پیوستند و خانجهان لوازم استقبال بتقدیم رسانیده
مظفرخان با سائر امرا بمنزل خویش برد و مراسم ضیافت و مهمانداری بجای آورد و روز دیگر خود بخانه مظفرخان رفت و در آنجا
مجلس کنکاش ترتیب داد و بعد از گفت و شنید بسیار قرار بجنگ یافت و تسویه صفوف برین نهج آراستگی پذیرفت قول بسرداری
خانجهان آراسته شد و برانغار بشهامت مظفرخان و لشکر بهار استحکام گرفت و در جرانغار راجه تودرمل و جباری و باباخان قاقشال
و اعتماد خان خواجه سرا و راجه گوپال داس جادون و غیره مقرر گشتند و در هراول شاهم خان و مرادخان و محمد خان بهسود و
و اسماعیل خان اوزبک و جمعی از بهادران کارطلب قدم همت افشردند در التمش اسمعیل قلیخان و قیاخان و چندی از
مجاهدان عرصه فیروزی رزم آرا گردیدند و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب قرار داد در قول خود ایستاد و بجانب دست راست
کالاپهار و بطرف دست چپ جنید و در هراول قتلو و خانجهان حاکم اودیسه در روز پنجشنبه یکم تیر ماه الهی موافق یازدهم
ربیع الثانی تلاقی فریقین اتفاق افتاد اگر چه تمام روی عرصه را آب گرفته بود اما بعد از تفحص برهنمونی اقبال جاده بهم رسید که عساکر
منصور بفراغت گذشتند و چون قدری راه طی شد سیاه آبی عمیق پیش آمد و از آنجا نیز بهدایت توفیق پایاب عبور فرمودند و بهادران
فوج هراول را دست بکار رسید و کالاپهار که عمده فوج مخالف بود شرائط مردی بجای آورده پا بهمت قائم داشت و جنگ عظیم
در پیوست اگر چه باباخان قاقشال عنان تهور معطوف گردانید لیکن جباری و چندی از جوانان کارطلب خود را بوقت رسانیده او را
باز داشتند و مقارن این حال راجه تودرمل قدم جرأت پیش نهاده بهادران فوج منقلا را قوی پشت ساخت و از جانبین
چپقلشهای نمایان بظهور پیوست و در وقتی که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالاپهار رسید و بحال تباه روی در گریز نهاد و از
ظهور این لطیفه غیبی پای ثبات مخالفان از جای رفت و یکبار عنان تاب گردیدند لیکن بهادران نصرت قرین از کثرت لای و گل
نتوانستند بتعاقب شتافت و از افواج دیگر نیز خبر نیارستند گرفت و همانجا عنان باز کشیده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی داشتند
و مخالفان نیز در برابر معسکر آراستند و از تائیدات غیبی آنکه درهمین شب که آبستن صبح اقبال بود توپی از لشکر منصور سر دادند
و ببلنگی که جنید خواب کرده بود رسیده ران او را خرد شکست و از حادثه جنید که سردار فوج برانغار بود و در شجاعت و تدبیر و آداب رزم آرائی
عدیل و نظیر خود نداشت ارکان همت مخالفان انهدام پذیرفت و بهادران هراول از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدای دولت حمله آوردند
و چون از آنجانب کثرت بود خواستند که دست برد نموده برگردند که درین زمان جمعی از فوج التمش خود را بکمک رسانیده پا بهمت
افشردند و از همه جانب آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد و بعد از زد و خورد بسیار نیر اقبال طلوع کرد و خانجهان که سرخیل مخالفان

مشتمل فیلبان رام پرشاد رسید و آن فیل که با رها حسن صورت و سیرت او مذکور محفل عالی شده بود از غنائم غنائم گردید
و راماس پسر چهل که از یکه جوانان بود بضرب دست بگتا تهه آوار که دشت عدم گردید و راجه رامساه با سه پسر خود لوازم
شجاعت و جانفشانی ظاهر ساخته بجذاب آباد نیستی شتافت و معهذا غنیم رایت استیلا برافراخته در عرصه مبارزت اظهار
قدرت و نخوت می نمود که درین وقت فوج جنداول بشوکت تمام در رسید و از تائیدات غیبی چنان شهرت یافت که
خاقان گیتی ستان برسم ایلغار سایهٔ فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصهٔ کارزار انداخت و مخالفان از صیت سطوت اقبال
دست و دل از کار باز ماندند و نسیم فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم اعلام اسلام وزید و کفار شقاوت آثار
راه ادبار پیش گرفته قرار بر فرار دادند و چون غازیان فیروزی نشان تا دو پهر تردد کرده بودند و هوا در غایت
حدت و حرارت بود نتوانستند تعاقب نمود اگرچه پنجاه کس از بهادران لشکر منصور بعالی مرتبه شهادت رسیده بودند
اما قریب پانصد نفر از جانب مخالفان کشته شد و کنور ران سنگه بگوکنده که محل اقامت رعنا بود در رفته عرضداشتی مشتمل بر
سوانح اقبال و مجرای ترددات بندهای جان سپار و غنائم این فتح خصوص فیل رام پرشاد را مصحوب مولانا عبدالقادر
بدوانی که از اهل سعادت بنیت غزا آمده بود بدرگاه سپهر بارگاه ارسال داشت نهضت موکب گیهان شکوه
بصوب بنگاله و فتح آن عزیمت از نخستین منزل و معاودت بمستقر اورنگ خلافت چون استیصال
مقهوران ولایت بنگاله و اطفای نائره فتنه آشوب آن ملک با متداد انجامید از فحوای تقریر معتمدان صحیح القول
که سوانح عساکر منصور بدرگاه معلی می رسانیدند بوضوح پیوست که بی ورود موکب اقبال طلوع کوکب فتح و فیروزی
اولیای دولت خالی از تعذر و اشکال نیست لهذا با وجود موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها عزیمت آنصوب
بر ذمت همت عالی تصمیم یافت و بقاسم خان میر بحر حکم شد که بدار الخلافت آگره شتافته کشتیهای لائق سرانجام
نماید و در اندک فرصتی کشتیهای دلگشا و منازل روح افزا بر کشتیها ترتیب یافت و روز یکشنبه دهم امرداد موافق
بیست و پنجم ربیع الآخر از دار السلطنه فتحپور نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز مقربان رکاب اقبال خطاب فرمودند
که مبشران عالم غیب و سروش در معامله چنان نمودند که عنقریب نوید فتح و فیروزی اولیای دولت مسرت افزای خاطر
ارباب اخلاص خواهد شد از غرائب اتفاقات آنکه چون تبارگاه سپهر اشتباه ورود سعادت فرمودند سید عبدالله خان
از بنگاله در عرض یازده روز مسرد او دوراه درگاه آورده مژدهٔ فتح و نصرت بلند آوازه ساخت و غریب تر آنکه در وقت
رخصت سید عبدالله خان بزبان الهام بیان گذشته بود که انشاء الله تعالی و تقدس فتحنامهٔ بنگاله را تو خواهی آورد
مجملاً در حدود آگ محل تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بنا بر قلبی جا جنگ صف صورت نمی بست و معهذا موسم برشکال
و طغیان آبها در میان آمد و سپاهی از تردد و سواری باز ماند و بجهت شدت باران رسد غله بار دوی ظفر قرین
نمی رسید و از تسعیر نرخ اشیا فتور عظیم در استقامت مردم راه یافت و بکنایه و صریح هرزه گوئی پیش گرفتند
و خانجهان و راجه تودرمل گوش بحرف آنها نکرده در دلدهی و همت بخشی سعی می نمودند و مسرعان بطلب مظفرخان
و لشکر بهار فرستاده ثبات قدم ورزیدند و چون مظفرخان با شجاعت خان و محب علیخان و معصوم خان کابلی و
میر معز الملک و سانجی خان و میرزاده علیخان و ترخان دیوانه و سائر اعیان آن صوبه بلشکر شایسته سرانجام نموده
بجد و بهاگلپور رسید آیش بران قرار گرفت که درین شدت باران بآن ملک در آمدن و لشکر دیران ساختن و

آن برگشته روزگار رخصت یافت و حکم شد که سعید خان و مخصوص خان و سائر جاگیرداران آن نواحی با او همراهی نموده
سزای لائق دهند و چون شاه بازخان بمقصد پیوست و امرای آن صوبه امتثال فرمان پادشاهی نموده ملحق
شدند و سبجتی بسیاری از قریات و پرگنات را بتصرف آورده می خواست که بجانب غازی پور که بنه و بار خانمان
آنجاست برود درینوقت افواج قاهره رسیده از کمال غرور بجنگ پیش آمده بمیامن اقبال روزافزون خاقان
ربع مسکون فتح و فیروزی قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال گردید و تفصیل آن در موقع خود نگاشته
کلک بیان خواهد شد و همدرین ولا شهاب الدین احمد خان را بمنصب پنج هزاری عز امتیاز بخشیده بایالت مالوه
فرق عزت برافراختند مبارزت راجه مانسنگه برانا پرتاب و انهزام یافتن آن سرگشته
بادیه ضلالت چون کنور مانسنگه با فوجی از بندهای درگاه بقصبه ماندل گره رسید بجهت فراهم آمدن عساکر
منصوره روزی چند درانجا توقف گزید و رانا از غایت غرور و استکبار کنور مانسنگه را بنظر شکوه در نیاورده
و او را از زمین داران زیر دست خود تصور فرموده خواست که بماندل گره شتافته جنگ اندازد و لیکن وکلای
او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جرات و جسارت مانع آمدند و کنور مانسنگه افواج ترتیب داده با دل قوی
و عزم درست متوجه کوکنده که مستقر آن مقهور بود شد قول را باستقامت همت خویش آراستگی بخشید و در برانغار
سادات بارهه و در جرنغار غازی خان بدخشی و رای لونکرن مقرر شدند و هراول بشجاعت جگناتهه و خواجه
غیاث الدین علی آصف خان استحکام پذیرفت و التمش بمهور و جرات مادهوسنگه و چندی از جوانان کار طلب
انتظام گرفت و مقرر فرمود که مهتر خان با جمعی از منصبداران چنداول باشد اگرچه رانا از غایت تکبر به ترتیب
صفوف نمی پرداخت اما هواخواهان او مبالغه قرار دادند که آن سیاه باطن در قلب باشد و راه شاه راجه گوالیار
بطرف دست راست و بیدا اماناکه از عمدهای او بودند بجانب دست چپ رامداس پسر جتمل مقدمه لشکر او بار
اثر و برین وتیره در موضع کهنور از اعمال کوکنده که متصل بدره هردی واقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد و
بهادران جانبین بهم آویخته تماشاهای نمایان کردند نخست فوج دست راست غنیم بر دلاوران جرانغار لشکر
منصور حمله آورده برداشتند و هراول مخالف نیز آثار جلادت و قدرت ظاهر ساخت و اکثری را روی همت برگشت
اما جگناتهه پای ناموس قائم داشته مانند سد اسکندر ایستاد درین وقت بهادران فوج التمش خود را بکمک رسانیدند
و کنور مانسنگه نیز جمعی بمدد فرستاده آن فوج را قوی پشت گردانید و جرانغار غنیم نیز برانغار جنود فیروزی را در [illegible]
بیجا ساخت و سید هاشم از اسپ جدا شد و سید راجو همت داده او را سوار گردانید و غازیخان بدخشی از کار طلبی خود را
بفوج هراول رسانید و رزم عظیم در پیوست و اکثری از بهادران ناموس دوست داد مردی و مردانگی داده خونها
ناختند و از فوج غنیم بونانام فیلی بر عساکر اقبال حمله آورد و جمال خان فوجدار بادشاهی فیلی در برابر او داشت و بعد
از حملهای جانبین فیل لشکر منصور زخمی روی گردان شد قضا را درین حال بندوقی بفیلبان مخالف رسیده دست او از
کار بازماند و مقارن آن پرتاب خویش رانا فیلی رام پرشاد را که سرآمد فیلان غنیم بود در میان فوج رانده بسیاری از
جوانان درهم نوردید و کمال خان فوجدار فیل گجراج را بتقابل آورد و پنجوی فیل دار نیز فیل خود را در برابر داشت و
میان آن دو فیل جنگ بامتداد کشید و نزدیک بود که فیل پادشاهی را پای همت از جا رود که بنیروی اقبال روزافزون تیری

اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون شاه قلیخان محرم در ایلغار به تسخیر قلعه سوانه که از قلاع حصین متین صوبه اجمیر است مشتا[illegible]
بنا بر اینکه تهور راجپوت چندرسین بحراست آن قلعه پرداخت و عساکر منصوره بمحاصره آن همت گماشتند لیکن چنانچه باید
ازپیش نرفت و ایام محاصره بامتداد انجامید و بنابرین سید هاشم و سید قاسم بارهه و جلالخان با فوج تازه زور تعیین شد
و حکم اشرف بصدور پیوست که چون فرستادها بمحاصره قلعه پردازند آنمردم متوجه درگاه شوند از نامبردها بعضی رسیده و چندی [illegible]
در جاگیر خود بودند که قضیه جلالخان روی داد و متمردان آن نواحی هنگامه فتنه و آشوب گرم ساختند علی الخصوص کلیسری نام نبیره را[illegible]
جمع کثیر فراهم آورده قلعه تکور را مستحکم گردانید و سادات بارهه همت بتسخیر آن گماشتند و چون حقیقت حال معروض بارگاه جلا[illegible]
گردید شهبازخان بتسخیر قلاع مذکور و استیصال ارباب زوال رخصت یافت و او خود را بزودی بر سر کار رسانیده به نیروی اقبال رو[illegible]
قلعه تکور را مفتوح ساخت و بسیاری از کفار شقاوت آثار به تیغ غازیان طعمه هست آواره صحرای عدم گردیدند و جمعی از سادات بار[illegible]
به محافظت آنجا گذاشته روی همت به تسخیر قلعه سوانه نهاد و در اثنای راه عبور شهباز بقلعه تازه افتاد و آن قلعه بود بسنگ ساخته در [illegible]
استحکام و گروهی از راجپوتان قوم راتهور در آنجا فراهم آمده شهبازخان هرچند آن بیدولتان را بشاهراه اطاعت هدایت نمو[illegible]
ناچار مرسا باظهار تنبیه داده در اندک فرصتی آن قلعه را نیز تصرف در آورد و جمع کثیر بقتل رسیدند و از آنجا متوجه سوانه شد و از باطن قدسی [illegible]
پادشاه ملک صورت و معنی استمداد همت نموده بلوازم محاصره پرداخت و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد زبان عجز به نیاز گشوده قلعه
به بندهای درگاه سپردند و شاه بازخان جمعی را بمحافظت آن گذاشته متوجه دریافت سعادت آستانبوس گردید و در خطه اجمیر [illegible]
اخلاص بسجده درگاه نورانی ساخت و چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام انجه دو دولت رایت مراجعت بصوب مستقر خلافت
ارتفاع یافت و بعد از ورود بدار الخلافت فتح پور شاه بازخان بر سر راجه گجپتی تعیین شد او از زمینداران معتبر صوبه
صوبه بهار است پیوسته همراه دولتخواهان خدمات عمده بتقدیم رسانیده خصوص در فتح بنگاله لیکن از قبله خو[illegible]
و واقعه طلبی که مجبول طینت زمینداران است درین هنگام که افغانان بنگاله اعلام شورش و فساد مرتفع
ساختند او نیز خیالات فاسد بخاطر راه داد و چون خانجهان از حوالی آن سرزمین گذشت خود را بگوشه کشید
از سعادت خدمت و همراهی تقاعد جست و بعد از گذشتن افواج قاهره سر راه بر مترددین گرفته راهزنی و ضعیف آزاری
پیش گرفت و در اندک فرصتی جمع کثیر از اوباش واقعه طلب بر گرد او فراهم آمد و [illegible] دست تطاول بنهب و غارت بلاد
و امصار دراز ساخته اسباب وال خود سرانجام داد و دغابانه بداود اظهار اخلاص یکجهتی نموده پیوند دوستی مستحکم گردانید
و تعهد کرد که سداد طرق بمن رسید و درین وقت پیشرو خان را که حسب الحکم از راه دریا نزد خانجهان میرفت بدست آورده
مقید ساخت و بر سر قصبه آره که در وجه جاگیر فرحت خان خاصه خیل مقرر بود تاخت برد و فرحت خان صلاح در جنگ
صف ندیده متحصن شد و فرهنگ خان پسر او خبر بد او شنیده از جاگیر خود متوجه آن صوب گردید و قراطاق نیز به
همراهی او همت بست و در بر دو سکر آنحصار با فواره مخالفان جنگ کرده شکست داد و دندان کال تهور و جلادت از آب سون
عبور نموده خود را بآن مقهور رسانیدند و رزم عظیم در پیوست و فرهنگ خان دو مرتبه شمشیر یکجهتی رسانید اما در [illegible]
یکی از شمشیر بازان اسپ او را پی کرد و با وجود پیادگی نهایت مردانگی ظاهر ساخت شربت خوشگوار شهادت چشید
قراطاق نیز خوبها تاخته در راه اخلاص جان نثار شد و فرحت خان که خبر فرزند شنید بی محابا از قلعه برآمده پروانه صفت
بر چراغ امید خویش جان فشانی نمود و چون صورت این ماجرا بمسامع جلال رسید شاه بازخان را به تنبیه و تادیب [illegible]

و باین وسیله مستحقان و محتاجان گوشه‌نشینان آن بقعهٔ شریف را از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانند لاجرم درین هنگام منعطف موکب عالی بدان صوب اتفاق افتاد و منزل بمنزل اشکارکنان تشریف برده بضابطهٔ معهود از یک منزلی پیاده برده نیاز بآن آستان ملائک مطاف نهادند و بعد از فراغ زیارت بهامرز مبلغ ده هزار روپیه بمجاوران و ملتزمان آن بقعهٔ متبرکه تقسیم فرمودند

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس اشرف خاقان گیتی ستان

درین هنگام که بادشاه ولایت پناه و زخطهٔ فیض آثار اجمیر استفاضهٔ انوار نمودند سلطان جهانبانش گردون رایت نوروزی افراخت و سایهٔ سعادت پیرایه بر دار الشرف حمل انداخته و ظاهر جهان را همرنگ باطن ارباب اخلاص ساخت و عالمیانرا بنوید سال بیست و یکم از جلوس ابد قرین خاقان سلیمان نگین مبتهج و مسرور گردانید و شب یکشنبه نهم ذی حجه نهصد و هشتاد و سه هجری پس از گذشتن یک ساعت و نوزده دقیقه تحویل شد در عنفوان این سال همایون میرزاخان خلف صدق بیرام خان بایالت ولایت گجرات بعز اختصاص یافت ازانجا که خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش حرمان بملازمت اختیار نموده در باغ آگره گوشه انزوا گزید حضرت خاقانی بجهت مراعات خاطر والده و پاس حقوق آن دیرینه خدمت مکرر بر سر التفات آمده خواستند که ازین حجاب برآرند لیکن طالع او مساعدت ننمود بنابر وفور نسبت و سبقت خدمت در مقام خودرائی استاده جبین تسلیم بر خط فرمان ننهاد تا آنکه در ینولا باز پیغام فرمودند که چون از ابتدای تسخیر ولایت گجرات آن ملک عظیم را که همواره جای سلاطین والا شکوه بوده باو مرحمت شده اگر از سلوک ناملائم خود ندامت گزیده باشد باز بجاگیر او عنایت فرمائیم و باوجود این خان اعظم استغنا ظاهر ساخته معروض داشت که خود را از سپاهی گری گذرانیده ام و میخواهم که بعد ازین که در سلک لشکر دعا منتظم باشم و هرچند والده ناجده او تهدید و تخویف سرزنش نمود اصلا متنبه نشد چون حراست ملک و تعیین حاکم عادل و محافظت رعایا و زیردستان و استیصال ظالمان بر ذمت پادشاهان دادگر واجب و لازم است میرزاخان را بخطاب خانخانانی بلند مرتبه خواهد شد بحکومت و ایالت گجرات شرف اختصاص بخشیده وزیرخان و میر علاء الدوله قزوینی و سید مظفر و پیاگداس را بمرافقت او رخصت فرمودند و حکم شد که عنفوان شباب که اول خدمت اوست در جمیع امور بصلاح و صواب دید وزیرخان که از بندهای قدیم این دودمان عالیشان است مبادرت نماید و امینی آن صوبه بمیر علاء الدوله تفویض یافت و منصب جلیل القدر دیوانی به پیاگداس که نویسندهای کاروان بود مقرر شد و سید مظفر بخدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و از سوانح اقبال فرستادن جنود فیروزی بست تنبیه و تادیب رانا چون درین مدت آن وحشی طبیعت باعتضاد کوههای دشوار و اعتماد جنگلهای صعب روزگار بسر می برد و هرگاه افواج قاهره بدان صوب رخصت می یافت سراسیمه خود را باستعانت جبال انداخته از آسیب صدمات افواج قاهره روزی محفوظ ماند و درینولا کنور مان سنگه که از تربیت کردها و برگزیدهای این دولت بود باختصاص و فرط شجاعت اختصاص داشت و پیوسته در مخاطبات بخطاب والای فرزندی عز امتیاز یافت از خلافت فیصل ساسل امیرشاهی و رخصت شد و غازی بدخشی و خواجه غیاث الدین علی آصفخان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و جگناتهه و سید راجو و مهترخان و بادو سنگ مجاهد بیگ و کنکار دیو کرن و بسیار از غازیان عرصهٔ همت به همراهی او تعین گردیدند و همگی مقصد آنحضرت آنکه چون کنور مانسنگه از صنف اوست بلکه پیش از جلوس اشرف آبا و اجداد او در زمرهٔ تابعان و خراج گذاران رانا انتظام داشته اند شاید از آشوب غیرت و حفظ ناموس درین مرتبه بجنگ مبادرت نماید و زنگ وجود او بصیقل تیغ مجاهدان از صحیفهٔ کارزار از مرآت روزگار زدوده گردد و همدرینولا میرزا یوسف خان و مسند عالی فتح خان و سید محمد بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید قاسم بارهه بحراست ولایت پنجاب رخصت شدند و از سوانح دولت افزا فتح قلعهٔ سوانه است در

به همراهی او رخصت کردند و حکومت ولایت پنجاب از تغیر او بشادی خان محرم عنایت شد و چون خانجهان به صوبه بهار رسید تمبول ازلی مهتاب
کم فرصت که بنگاله را بزور داشته آمده بودند دست شد و سراسیمگی افتادند نزار رفتن غروسی به درگاه آمدن و ترسی مانع از بهار
داشتند بعضی لقاب آزرم از پیش رو برگرفته عذر ناسازگاری آب و هوای آن ملک و مردن مردم را دست آویز ساخته قدم همت
پیش نهادند و جمعی تناقض مذهب افراط تعصب را بهانه یافته اظهار نارضائی از سرداری خان جهان نمودند لیکن چاره تو در ملک تدبیر
تدبیر و ترتیب مقدمات بیم و امید تسلی بخش بسیاری از هرزه درایان کوتاه اندیش شده به همراهی راضی ساختند و اسمعیل قلی خان را
را با فوجی شایسته منقلای لشکر فیروزی اثر گردانید و چون ورود عساکر اقبال بمقام گدهی اتفاق افتاد یاز خاص خیل او
که بضبط آنجا تعین شده بود در اثنای جنگ زنده بدست افتاد و حیان عقده دشوار بسهولت فتح شد و داود را از صیت ورود اقبال
و افتتاح عقده گدهی در چاره کار خود فرو رفت و محکمه آک محل را که یک طرف آن سه دریا و جانب دیگر کوه عظیم و پیش خلاف جبله بسیار داشت
مضبوط ساخت و خانجهان به نیروی اقبال روز افزون در برابر او معسکر اقبال ترتیب داد اگرچه بنابر تلون جا جنگ سلطانی منتشیان همیشه
از جانبین دلاوران رزم جوی معرکه نبرد آراسته ترددات شایسته ظاهر میساختند و گلبن همت را که از جویبار شمشیر شاداب
میگردانیدند و چون مدتی برین وطیره گذشت و موسم باران که دران ملک کار طوفان میکند نزدیک رسید و مظفر خان و سائر امرای
صوبه بهار فرمان قضا مطاع شرف ارتفاع یافت که بزودی خود را بکومک خانجهان رسانند و درینولا در عرضه داشت خانجهان معروض
بساط اقدس گردید که نرخ غله در اردوی ظفر قرین درجه اعلی دارد مع هذا خزانه که بمساعدت لشکر وفا کند همراه نیست اگر روزی چند
دیگر حال برینمنوال باشد و موسم باران در سر کار بدشواری و صعوبت خواهد انجامید بنابران حکم شد که مجموع کشتیها که بر ساحل دریای آگره
موجود است از غله و سائر مطعومات آماده ساخته با پنج لک روپیه خزانه بسرعت تمام روان سازند و نیز فرامین مطاعه باسم جاگیرداران
و کروریان پرگناتی که بر ساحل دریای گنگ و سرو وغیره واقعست شرف صدور یافت که از محال متعلقه خویش کشتیها ترتیب نموده غله و آذوقه
باردوی خانجهان رسانند و سید عبدالله خان را به اسپ و الجوی که تر و خانجهان فرستادند که نوید بخشش کمک و آذوقه گردد دران زمان بزبان الهام بیان
که ترجمه پرداز قضای نیز دلست گذشت که انشاء الله تعالی نقوش فتحنامه بنگاله از تو خواهی آورد و قضارا همچنان شد و در خلال اینحال میر محمد خان کلان که
بحکومت بلده پتن گجرات داشت ودیعت حیات سپرده و خاقان کثیر الاحسان بازماندهای او را با قسام ملاطفت خاطر جوی تسلی بخشیده از کرم بسیار بخشش
اندک پذیر درخواست مغفرت آن قدیم الخدمت نمودند و بهدرین ایام میرزا سلیمان اراده زیارت خانه مبارک پیش نهاد همت ساخت و خاقان
والا کرمت خاطر داری او فرموده مقضی المرام روانه گردانید و شرح این بسبیل اختصار آنکه از تاریخی که میرزا با دراک بساط سعادت شرف کامیاب شد همواره بمجالس مکارم
و مراحم اختصاص داشت لیکن چون خار خار حکومت بدخشان باد افزوده گستاخیهای میرزا شاهرخ در ریاض خاطرش بیخ در ریشه مضبوط ساخته بود صلاح منسلکی نمی
و پیوسته آثار ملامت و گرفتگی از ناصیه ضمیرش پرتو می افگند تا آنکه درینوقت بضرورت خانجهان رخصت بنگاله یافت دادخجیت تقریر دلن
لشکر بدخشان و تعیین کومک او روزی چند در عقده تعویق افتاد و میرزا شکسته خاطر و گسسته امید التماس سفر حجاز نمود که شاید ازان
راه باز خود را تواند به بدخشان رسانید و آنحضرت پاس خاطر او داشته رخصت فرمودند و عجالة الوقت پنجاه هزار روپیه بجهت سامان سفر
مرحمت شد و فرمان مطاع باسم متصدیان صوبه احمدآباد شرف صدور یافت که بیست هزار روپیه دیگر در آنجا باو داده و قلیچ خان کلای میرزا نمایند
قلیچ خان را با روپسی و جیوت و جمعی از معتمدان لیلارق بدرقه تعیین فرمودند که تا بندر سورت در خدمت باشند و جهازی که ملازمان متعلقان میرزا
را وفا کند ترتیب نموده بمبارکی و خیریت روانه گردانند **توجه آنحضرت بزیارت روضه معینیه** چون قرارداد خاطر خدا مطاع پیش نهاد همت عالی
مآثر چنان است که هر ساله بزیارت مزار فائض الانوار خواجه معین الحق والدین توجه فرموده از باطن قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی استمداد همت نمایند

باجل طبیعی ودیعت حیات سپرده داود نقض عهد نموده اعلام شورش و اقتدار افراشته و امرای آنصوبه چون
سرداری معین مشخص نداشتند تزلزل تمام در ارکان همت آنها راه یافته و هر کدام جانبی خود را گذاشته بی جنگ ترک نام
و ننگ نموده اند و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون داود دانسته منعم خان را دید و فتنه گهوره گهات وغیره فرو نشست
خانخانان شهر گور را که در زمان سابق حاکم نشین دار الملک بنگاله بود و بکوه گهات نزدیکی داشت آبادان ساخته
در تعمیر قلعه و عمارات قدیم همت گماشت تا ابواب شورش و فساد یکبار فرو بسته شود مقرر نمود که مجموع امرا و سپاهی که در
تانده وغیره می بودند آمده آنجا آبادان شوند و چون شهر گور که بخبث آب و هوا شهرت داشت سالهای سال ویران بوده و آب و هوای
آنجا خواص سمیت بهم رسانیده بود از فرط عفونت بیماری عظیم در عموم خلائق شایع شد و هر روز جمعی کثیر رخت هستی بباد فنا
میکشیدند چنانچه از مردم اعیان اشرف خان و حیدر خان و معین الدین خان فرنخودی و لعل خان بدخشی و حاجی خان سیستانی
و هاشم خان و محسن خان و حاجی یوسف خان و قنبر خان و میرزا قلیخان و ابوالحسن و شاه طاهر و شاه جلیل و بسیاری نقد حیات
در باختند و مع هذا منعم خان ترک آن عزیمت نمیکرد و هر چند خیراندیشان او بوجوه معقول خاطر نشان مینمودند سود مند نمی افتاد
اگرچه آن سال در تمام دیار شرقی تندباد فنا از روی انهدام ارکان وجود داشت لیکن در شهر گور شدتی طوفانی ظاهر ساخت
و از غرایب آنکه با وجود این حال غبار آسیبی بر دامن حیات منعم خان نمی نشست تا آنکه خبر فتنه انگیزی جنید در صوبه بهار
شیوع یافت و منعم خان را دست آویز بر آمدن بهم رسید و از آنجا بعزیمت بهار متوجه شد و چون بتانده آمد مزاج او از
مرکز اعتدال انحراف نموده در بستر بیماری افتاد روز یازدهم ودیعت حیات سپرد و اگرچه از لیاقت و دولت شاهم خان را
بسرداری گزیدند و اعتماد خان خواجه سرا که بعقل و تدبیر امتیاز داشت سربراهی مهمات از پیش خود گرفت لیکن اطراف
گرد و شورش برخاست و بی اتفاقی اعیان لشکر مزید علت شد و داود از شنیدن این قضایا نقض عهد نموده رنگ
باز پیروده آزرم از پیش رو بر گرفته نخست لشکر بهادر را در قصبه بهدرک محاصره کرد و بعد از میان آورده از هم گذرانید
و دیگر امرا تنها نجات را گذاشته روی بتانده نهادند و در این وقت عیسی زمیندار بر سر شاه بردی که داروغه توپخانه بود
آمد اگرچه او پای همت افشرده علم نصرت برافراخت لیکن از فرط توهم نتوانست در آنجا بود و نیز با امرا پیوست و چون مردم را
از آب و هوای آنملک قوی حسن توهم عظیم دست داده بود و سرداری که انتظام لشکر تواند نمود در میان نبود مردم اصلاً دل بنهادن
آن ولایت نمیشدند و میخواستند بهر حال خود را تا بهار رسانند در این وقت قتلق شرم قدم بکتابت جعلی ظاهر ساخته خبرهای خوش
از جانب حضرت خاقانی شهرت داد و این معنی بیشتر باعث تفرقه مردم شد و چون آن سوانح بمسامع جلال رسید رای جهان آرا که
انتظام بخش سلسله صوری و معنوی است چنین تقاضا فرمود که ولایت بنگاله را که بمیرزا سلیمان مرحمت نمایند تا از آن ملک معموره تدارک
ایام ناکامی نموده سامان شایسته بهم رسانید و بعد از آن اگر آرزوی تسخیر بدخشان داشته باشند باحسن وجهی صورت خواهد یافت میرزا سلیمان
که همگی همت مصروف انتقام میرزا شاهرخ داشت و علو مقصدش منحصر در حکومت کوهستان بدخشان بود از نوید این عطیه عظمی شگفته
خاطر نشد بلکه آثار ملامت و نارضائی ظاهر ساخت و خاقان گیتی ستان پروی خاطر او فرموده زیاده برین تکلیف ننمودند و از آنجا که
مرومت فرمان روایان روزگار و سلاطین ذوی الاقتدار واجب و متحتم است که اهم را بر مهم مقدم داشته در اطفای نایره فتنه و آشوب اصلاح
پراگندگیهای ملک تساهل و تغافل جایز ندارند لهذا خاقان جهان با لشکری که بکومک میرزا سلیمان نامزد شده بود بحکومت و حراست ولایت بنگاله
تعین فرمودند و با نواع تفقدات و اقسام التفات شرف اختصاص بخشیده راجه تودرمل را که از مخلصان کاردان و فدائیان جان فشان بود

آورده بجناح استعجال متوجه درگاه سپهر بارگاه ساخت و تا نواحی دار الخلافه فتح پور رهبر منزل گشت بسیاری امرای عظام و حکام بلاد باستقبال شتافته
ضیافتهای لائق و پیشکشهای درخور گذرانیده از محال متعلقه خویش میگذرانیدند و چون مستقر اورنگ خلافت نزدیک رسید حکم شد که شهر را آیین بندی نمایند و ارکان
دولت و اعیان سلطنت فوج فوج و جوق جوق در نهایت تجمل و آراستگی بخدمت میرزا شتافتند و بعد از زمانی حضرت خاقانی با شکوه آسمانی و اقبال جهانی
بر سمند دولت سوار شده با شاهزادهای عالی مرتبت و امرای سلاطین حشمت و مقربان بساط عزت برسم استقبال شتافتند و حکم شد که از دروازه تا
ناسه کروهی شهر دو طرف فیلان نامی بسلاسل طلا و نقره و جلهای دیبا و زربفت آراسته نگاه دارند و میان هر دو فیل یک آرایه یوزباشی شهاهای
و زربفت و زنجیرهای طلا و نقره و قلادهای مرصع باز دارند و توپچیان بهرام انتقام و بیلداران صاحب اهتمام از جانبین ایستاده نگذارند
که احدی قدم از سبیل بیرون نهد و ترتیب بساط گرد و غبار هم و دستگاه دولت که شکوه رزم و طمطراق بزم را در یک مجلس بوجه کمال جلوه ظهور بخشید
و بیننده را یک بار استلذاذ نشاتین دست داد و بی اغراق و مبالغه بزمی آراستگی یافت که چشم روزگار در آیینه خیال تمثال آن مشاهده ننموده بود
بالجمله چون نظر میرزا سلیمان بران مظهر انوار الهی افتاد و از پرتو شکوه پادشاهی خود را از اسپ انداخته باداب کورنش و تسلیم پرداخت آنحضرت
بمبالغهای تمام منع فرموده بجهت سرافرازی او از اسپ فرود آمدند و میرزا را در آغوش مرحمت گرفته بتفقدات گوناگون
از حضیض عجز و نیاز باوج عزت امتیاز رسانیدند آنگاه بر سمند اقبال جولان فرموده متوجه دولتخانه شدند میرزا سلیمان بر مین
نصرت قرین آنحضرت عزت همعنانی گرفت و میرزا عبدالله که از اهل توره بود در بسیار ظفر نگار سعادت همراهی یافت و چون بدولتخانه نزول
اجلال اتفاق افتاد دست دریا نوال بانعام و ادرار گهربار ساخته میرزا را با جمعی که همراه آمده بودند بزر و اسپ و خلعت سیراب امید
ساختند و هم درین مجلس بنوید عنایت بدخشان و وعده کومک لشکر مستظهر و مستوثق گردانیده حکم فرمودند که خانجهان حاکم لاهور با عساکر پنجاب
رخصت میفرماییم که شما را ببدخشان رسانیده بحکومت آنجا متمکن ساخته معاودت نماید میرزا ازین نوید عنایت کامیاب خواهش گشته تسلیمات
بجای آورد و از سوانح آمدن راجه تودرمل است از بنگاله چون ممالک شرقیه بمیامن اقبال روز افزون انتظام شایسته یافت راجه حسب الحکم بدرگاه معلی شتافت
پنجاه و چهار زنجیر فیل نامی که از فتوحات آن ملک بدست آورده بود با دیگر نفایس و اجناس برسم پیشکش گذرانیده مشمول عواطف و مراحم خسروانه گردید و
منصب اشراف دیوانی بعهده کاردانی او تفویض یافت و او از کمال راستی و بیغرضی و دولتخواهی در اندک زمانی بعالی مرتبه وزارت
کل و وکالت مستقل تصاعد نمود و هم درین ایام ولایت گده از تغیر رای سرجن بصادق خان مرحمت فرمود و قلعه چناره را با توابع برای سرجن عنایت نمودند
و از وقایع آمدن معصوم خان کابلیست بدرگاه سلیمان جاه او از سادات تربت خراسان است عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جنت آشیانی
بمنصب وزارت رسیده بود و خود با میرزا محمد حکیم رابطه کوکلتاشی داشت بنابر فرط شجاعت و کاردانی و عقل و تدبیر در ملازمت میرزا ترقی کرد و خواجه حسن
نقشبندی که مدار العلیه الیشان بود بنابر حسد و توهم در بازکار در مقام استیصال او شد معصوم خان بمقتضای وقت و مراعات حزم و احتیاط دل
از خدمت میرزا برگرفته روی امید بدرگاه معلی نهاد و بانواع مراحم و نوازش سرافراز شده رخصت صوبه بهار یافت و درینولا میر سید محمد میر
عدل که از سادات هندوستان در کمال فضیلت و شجاعت اختصاص داشت بایالت بکهر خلعت امتیاز پوشید و از سوانح شهادت
یافتن جلال خان قورچیست او بمرافقت شمال خان بکومک لشکر سوانه تعیین فرموده بودند بحسب سرنوشت دیبی داس که از گدهای جیتارمین بود
منزل جلال خان را دیره شمال خان تصور نموده بسر او ریخت و جلال خان بی توقف و ساز جنگ مردانه دست و پا زده نقد حیات سپرد و چون خبر
شهادت او بمسامع جلال رسید بر خاطر قدر دان آنحضرت سخت گران آمد و سید احمد خان و سید هاشم و جمعی از سادات بارهه باستیصال آن
مقهوران برگشته روزگار تعیین شدند و فرستادها ترددات پسندیده ظاهر ساخته بسیاری از کفار شقاوت آثار را بزخم تیغ صاعقه بار بدار البوار فرستادند

تفویض حکومت بنگاله بخانجهان و ارتفاع پایهٔ او بمراحم بیکران درینولا بموقف عرض رسید که منعم خان در بنگاله

کابل پیش نهاد خاطر حق ناشناس گردانید و مکرر لشکر بدان صوب کشیده ناکام معاودت نمود چنانچه شرح شمه ازان در اوراق سابق سمت ذکر یافته
بالجمله حرم بیگم در مزاج میرزا سلیمان تصرف و تسلط عظیم پیدا کرده مدار حکومت و حل و عقد آن ولایت از پیش خود گرفته بود نفس الامر آنکه سخت
عورت رشید پر دل کاردان بود و حسب الاتفاق چنان شد که محترمه خانم دختر شاه محمد سلطان کاشغری که در حباله عقد میرزا کامران بود از کابل عزیمت کاشغر نموده
و چون به بدخشان رسید میرزا سلیمان را از روی ازدواج او بخاطر گذشت و در مقام خواستگاری شد حرم بیگم به فنون استادی پیش دستی نموده
خانم را به میرزا ابراهیم پسر خود عقد بست و از صحبت میان خانم و بیگم نقار خاطری بهم رسید و معهذا اعیان بدخشان از سیاست و تسلط بیگم زخمهای
کاری در دل داشتند و انتظار فرصت می‌جستند تا آنکه در شیوه دامن عفت بیگم را به بید رعلی بیگ که برادر دوستدار را بود غبار آلود تهمت ساختند
و میرزا ابراهیم به مقتضای صغر سن و بی باکی غوری در میان ناکرده آن بیگناه را از هم گذرانید و بچندین وجوه در ندامت ابد افتاد و بیگم چنین
زهر ابه بلا را فرو خورده دندان بجگر نهاد و بعد از اندک فرصتی سانحه دل خراش میرزا ابراهیم روداد چنانچه پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته
مصیبت میرزا بر خاطر بیگم سخت گرانی کرده و تاب و ازان ماتم بر نیامد و از میرزا ابراهیم پسری ماند میرزا شاهرخ نام و بیگم بیوسته خانم را
منظور نشاست قائم میداشت و در خلا و ملا نیش میزد و میخواست که خانم به تنگ آمده راه کاشغر پیش گیرد و میرزا شاهرخ را در دامن عزت خود
تربیت نماید و خانم ازین رهگذر بغایت ملول و آزرده خاطر می‌زیست تا آنکه میرزا شاهرخ بحد بلوغ رسید و اکثر اعیان بدخشان و ارکان دولت
میرزا سلیمان از بد سلوکی و بد معاشی بیگم بجان بودند از میرزا سلیمان برگردان شده میرزا شاهرخ را به بزرگی برداشتند و بعد از زد و بدل بسیار قرار یافت
که ولایتی در تصرف میرزا ابراهیم بود از میرزا شاهرخ باشد و میرزا سلیمان ناچار بدین استحقاق رضا داد و درین وقت حرم بیگم رخت هستی
بربست و میرزا سلیمان از آنچه بود زبون تر شده بظاهر عزیمت زیارت خانه مبارک پیش نهاد خاطر ساخته ولایت را به میرزا شاهرخ
واگذاشت و همگی مقصد آنکه بکابل آمده باستعانت میرزا حکیم بدخشان را از تصرف معاندان برآرد و چون بکابل رسید میرزا حکیم
چنانچه لائق حال جانبین باشد پیش نیامد و ازان اراده مایوس گشته صلاح کار منحصر در ان دانست که روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد
و به نیروی اقبال و کومک خاقان ستوده خصال بحصول مقاصد و مطالب دینی و دنیوی کامیاب گردد و لاجرم از میرزا محمد حکیم استدعای کومک نمود
که او را از منازل مخوفه گذرانیده بکنار آب سند رساند میرزا در تحصیل این مطلب ضعیف نیرو کوتاهی کرده و بلک ملائیه بخاطر آورده جمعی را همراه ساخت که
از منزل اول بازگردیدند ناگزیر میرزا سلیمان براه درآمد توکل زاد و امید براه نهاد و تا کنار آب سند چند جا با افغانان که سر راه گرفتند مبارزتهای نمایان کرده زخم
تیر برداشت و چون بساحل نیلاب رسید عرضداشتی که مشتمل بر سوانح و حوادث روزگار بدرگاه معلی ارسال نمود مضمون عرضداشت آنکه نبیره ام شاهرخ بمقتضای
روزگار در مقام عقوق و عصیان شده قصد حیات کرد بنابران بدخشان را گذاشته بکابل آمدم بگمان آنکه شکستگیها تدارک یابد و جراحتها التیام پذیرد
محمد حکیم میرزا در مقام قصد عرض شد که التماس نمودم که خود را از مهالک و مخاوف بگذرانم و بیاد او کومک و بدرگاه جهان پناه رسم و انجاح این مختصر مدعا هم
بعمل نیامد [illegible] عدد جمعی را همراه ساخت که از منزل اول بازگردیدند چون امروز درگاه عالیجاه ملجا و امیدگاه سلاطین روی زمین است و مرا بغیر ازین آستان پناهی
نیست با امید عنایت پادشاهانه آمده‌ام چون از قسم پیشکش چیزی با خود نداشتم دو راس اسپ از خانه زادان فرستادم که عرض بندگی [illegible]
فرستاده میرزا سلیمان سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیدریغ گردید و بحاله الوقت خواجه آقاجان خزانچی را با مبلغ پنجاه هزار روپیه و اقسام
اجناس نفیسه و اسپان تازی و راهوار و عراقی و خیمه و بارگاه و سائر اسباب حشمت و جاه رخصت فرمودند و حکیم گیتی مطاع اشرف ارتفاع یافت
که راجه بهگونتداس با جمیع امرای صوبه پنجاب باستقبال میرزا شتافته لوازم ضیافت و مراسم خدمت بجا آورند هنوز میرزا سلیمان از آب سند
عبور نفرموده بود که خواجه آقاجان با فرستادهای درگاه رسیده نوید عاطفت و مرحمت پادشاهی رسانید و چون از آب گذشت راجه و دیگر امرا
بملازمت میرزا پیوست و خاطر برهم خورده او را بانواع دلجوئی و گرمجوشی منبسط و مطمئن گردانیدند و او را با عزاز و احترام تمام بدار السلطنت

کمالات صوری و معنوی آراستگی داشتند اما حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت گویند که چون مشهد مقدس بملازمت سلطان ابراهیم میرزا
رسیده اند خواجه حسین ثنائی از میرزا پرسیده که پسران ملا عبدالرزاق را چون دریافتند میرزا فرمودند که حکیم ابوالفتح شایستگی وزارت
پادشاه عظیم الشان و حکیم همام مصاحب نیکست و حکیم نورالدین جوان قابل است اما آثار خبط از ناصیهٔ حال او هویداست و چنانچه
آن صاحب ادراک عالی در مجلس اول تفرس نموده بود عیار قابلیت این هر سه برادر بر محک روزگار پدید آمد از آن جمله حکیم ابوالفتح
در ملازمت حضرت خاقانی از پایهٔ وزارت و وکالت درگذشت و حکیم همام از جملهٔ مصاحبان و مقربان بزم بهشت آیین شد و حکیم نورالدین بهمان حال بود
تا ازین عالم انتقال نمود و تتمهٔ احوال حکیم ابوالفتح برادرش بجای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد **ذکر رفتن بعضی از بیگمان بزیارت خانهٔ مبارک**
چون سواد اعظم هندوستان بنور اقبال خاقان ستوده خصال ابد الآباد گردید و معمورهٔ گجرات از تنظیم او باشندگان آن دیار آرامش یافت
و اکثر بنادر بحور بتصرف اولیای دولت درآمد جمعی از پرده نشینان بارگاه خلافت که همواره آرزوی زیارت اماکن متبرکه در خاطر داشتند و حصول این
بجهت آنکه تا این زمان راه در پیشگاه مراد جلوه نمیداد درین وقت عزیمت آن سفر میمنت اثر تصمیم یافت و حضرت عصمت قباب عفت نقاب صدرنشین
صفهٔ سلطنت و خلافت عمهٔ خاقان سپهر حشمت گلبدن بیگم نقاب آرای بارگاه عز و جلال سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلعذار بیگم صبیه های میرزا کامران
و سلطان بیگم منکوحهٔ میرزا عسکری و ام کلثوم خانم نبیرهٔ حضرت گلبدن بیگم و گلنار آغا حرم حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه و بی بی صفیه
و بی بی سرو سهی و شاهم آغا حرمهای حضرت جنت آشیانی و سلیمه خانم صبیهٔ خضر خواجه هزاره در راحلهٔ توفیق محمل همت بستند و حکم شد که متصدیان
اشغال سلطنت سامان سفر بر وفق دلخواه نموده مبلغ وافر بجهت خیرات و نذورات همراه سازند و قرار یافت که محمد خان و روسمی خان
و عبدالرحمن بیگ بطریق بدرقه تا ساحل دریای شور در خدمت باشند و همراهی [illegible] حاجی حبیب الله کاشی که به بندر رکوده رخصت فرمودند که نقد وافر باقسام
اجناس که مردم آن دیار طلب نگارند همراه برده نفایس و نوادر آن ملک بهم رساند و از هنرمندان نادره کار که مخصوص آن دیار اند دلاسا نموده بدرگاه والا آرد و از سوانح
آمدن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از گجرات و برهم خوردن احوال او درین وقت که میرزا سلیمان از بدخشان روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و حکم شد که خان اعظم نیز
درین مجلس عالی حاضر شود و او بطریق ایلغار بدریافت سعادت زمین بوس شتافته پیش از رسیدن میرزا دولت ملازمت یافت و درین ایام چنین تقاضا کرد
که چون ضابطهٔ داغ قرار یافته نخست خان اعظم که سرگروه امرای عظام است بانقیاد حکم اشرف مبادرت نماید تا دیگران را مجال چون و چرا نباشد و سر رشتهٔ داغ انتظام یابد و او از کمال
بخود اعتمادی و نسبت های خویش سر از فرمان پیچید هر چند حضرت خاقانی از روی عاطفت و مهربانی نصایح ارجمند و دلایل خردپسند خواستند که او ازین خودرائی و جهالت
باز آید نتیجه بران مترتب نشد و پادشاه حقایق آگاه معالجهٔ کار او را منحصر درین دانست که روزی چند از نظر مرحمت انداخته تغافل فرمایند تا شورش دماغ او تسکین پذیرد
و قدر عاطفت آنحضرت شناخته در مقام ندامت و معذرت درآید او نیز از غایت بی نیازی و استغنا ترک اسباب ریاست و لوازم امارت نموده در گوشهٔ باغی
که پیش ازین در آگره ساخته بود منزوی شد و وقتی درانجا بسر برد تا آنکه بندگان حضرت نقوش ندامت و خجالت از صفحهٔ پیشانی او خوانده
مشمول عواطف بیدریغ ساختند و مجدداً اسباب امارت و حشمت ارزانی داشته صوبهٔ بهار را به تیول او مرحمت فرمودند و بدان صوب
رخصت یافت چنانچه شرح آن در جای خود رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد و جمعی دیگر از امرا مثل شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معز الملک
و قاسم خان کوه بر و دوست محمد و بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه که در انقیاد حکم داغ تقلید خان اعظم نمودند از درگاه معلی رانده نزد
منعم خان فرستادند که هر جا بر قدر کار او مناسب داند جاگیر تنخواه نماید **التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان
گیتی ستان** ازان باز که حضرت علیین آشیانی فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله برهانه ولایت بدخشان را
بمیرزا سلیمان مرحمت فرمودند همواره لوازم اطاعت و مراسم انقیاد بجای آورده در آن ملک مرفه الحال و فارغ البال روزگار
بسر می برد تا آنکه در آغاز جلوس بر معدلت [illegible] خاقان ربع مسکون حقوق تربیت را بعقوق مبدل ساخته باغوای حرم بیگم اراده گرفتن

عظیم شد و چار چین ملک بهار از خس و خار ارباب خلاف خالی گردید و وقت آن در رسید که از محنت و تردد برآسوده نفسی را
ساز و تمتعی از آن ملک معموره برگیرد و خانخانان بنابر حسد و تنگدلی میخواست که پیشتر ازین دران حدود بوده باشد
و مکتوب تاکید نوشته رخصت درگاه فرمود و مظفر خان اراده رفتن و [illegible] بودن داشت که درین اثنا عاطفت شاهنشاهی
دستگیری او فرمود و فرمان مرحمت آمیز رسید که از گذر چوسا تا [illegible] بعهده و ضبط او مقرر شد باید که با انتظام آن صوبه
سرگرم خدمت بود و اگر خانخانان رخصت درگاه خواهد تا فرمان طلب نرسد اراده دریافت آستانبوس بخاطر راه ندهد

شرح بعضی از سوانح و وقایع بزم اقبال

درینولا که مستقر اورنگ خلافت [illegible] از جهان فروز حضرت خاقانی
ارتفاع آسمانی داشت صادق خان بسجده کریاس فلک اساس ناصیه سعادت روشن ساخت و صد زنجیر فیل از غرایب فیل خاصه
که در یورش بلاد شرقی بسبیل غنایم بدست او افتاده بود از نظر اشرف اقدس گذرانید و عاطفت پادشاهی غبار خجالت و ندامت از جبین اخلاص او
پاک ساخته باقسام مرحمت و نوازش شرف اختصاص بخشید و از وقایع این ایام تربیت فرمودن امرای گجراتست در عرض سوانح
گجرات سمت ذکر یافته که بعد از فتح اعیان آن ملک را بتازگی قدر و منزلت استمال عواطف خسروانه فرموده چون باطن نفاق آلود آنها با ظاهر
تمام قریب موافقت نداشت در اندک فرصت حقیقت بداندیشی و ناراستی آن جماعه بر پیشگاه سریر معدلت بوضوح پیوسته و
تا حال به نتایج اعمال خود مبتلا بوده در روزگار [illegible] و نکبت میگذرانیدند درینولا خاقان ستوده خصال آثار ندامت و انفعال از
ناصیه حال آن طایفه دریافته بنظر مرحمت و نوازش مخصوص گردانید اعتماد خان که بعقل معاش و وجوه هر قسم فنون کار امتیاز داشت
بسربراهی مهمات دربار محل و نظارت خزانه جواهر و مرصع آلات سرافراز شد و الغ خان حبشی بمنصب لایق و جاگیر موافق
اختصاص یافت و ملک مشرق بحکومت تهانیسر ممتاز گردید و وجیه الملک بضبط بعضی خالصات گجرات تعیین گشت و از سوانح
برهم خوردگی احوال حسین خان و بجزای اعمال گرفتار شدن و از گرانی وجود سبکبار گردیدن در اوراق سابق نگاشته
کلک بیان گردید که حسین خان را شورش مزاجی بهم رسید و در یورش بلاد مشرقی از سعادت ملازمت تقاعد جسته
و جاگیر او از دیوان اعلی تغیر شد و چون موکب اقبال از آن سفر عنان معاودت معطوف داشت در حوالی دهلی حقوق خدمت را یاد
بملازمت حاضر فرمودند و بدستور سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده دستوری دادند که بمحال جاگیر خود شتافته بیکجهتی در اصلاح احوال کوشیده
بملازمت آید و چون از بساط قرب جدائی گزید بتاخت و تاراج اطراف و نواحی دست بی اعتدالی دراز ساخت و غارت کنان بصوب [illegible]
از سرکار [illegible] شتافت و در آنجا جنگ بی توزک کرده شکست یافت و به تیر بندوق زخمی شد و چون شورش مزاج
و [illegible] احوال او بمسامع جلال رسید صادق خان را با جمعی از سادات بارهه [illegible] تعیین فرمودند که آن بدمست باده جنون را بدرگاه معلی
حاضر سازند از استماع صیت سطوت افواج قاهره شورش دماغ او تسکین پذیرفت و از بدمستیهای نشأ خبط بهوش آمد
و جمعی از اوباش که برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بطرفی آواره شدند و باصلاح خیرخواهان خود چنین قرار داد که براه دریا خود را بمنعم خان رساند
و او را وسیله استشفاع جرایم سازد و در [illegible] وقت که از [illegible] کشتی سوار شده متوجه مقصد بود بندهای پادشاهی در قصبه پارهره او را دریافتند
و همراه بدرگاه آوردند و حسب الحکم در منازل آگره گذاشته متوجه عتبه قدسیه شدند و بعد از اندک وقتی مهمان زخم در آگره رخت هستی بربست
و درین سال حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین پسران مولانا عبدالرزاق گیلانی از عراق آمده بسعادت آستانبوس دولت جاودانی یافتند
چون مولانا عبدالرزاق در زندان شاه طهماسپ بشکنجه تعذیب نقد هستی درباخت فرزندان سعادتمند او متوجه درگاه خلایق پناه گردیدند
و بتربیت و نوازش خاقان گیتی ستان مخصوص گشته کامیاب مرادات ظاهری و باطنی شدند اگر چه هر سه برادر بجودت طبع و حدت فهم

[illegible] استحکام ترتیب داده بودند لیکن بنابر احتیاط که مبادا در
وقت عبور لشکر منصور استقامت ساحت شود و از بی توزکی افواج [illegible] بروفق دلخواه نشیند قرار یافت که شب جمعی از مردم برآن طرف آب
خندق زده پناهی سازند که در حصار آن بتسویه صفوف پرداخته با انتظام شایسته متوجه جنگ شویم خواجه شمس الدین این خدمت
را بر ذمت همت خود لازم شمرده بزودی سرانجام نمود و مخالفان سیاه باطن بایکدیگر قرار دادند که دایره را خالی ساخته در گوشه برنجی
شده بایستند و چون بهادران عساکر اقبال غنیم را گریخته خیال کنند و بر اردو ریخته بتاخت و تاراج مشغول شوند دران غفلت و بی توزکی
دست برد عظیم نمایند مظفرخان شرائط حزم و احتیاط مسلوک داشته جمعی کثیر از سپاهی وارد و بازاری را تعین فرمود که در انوقت بتاخت
و تاراج شتابند و خود با مردم چیده آماده باشد و در وقت ضرور بتازد مخالفان ازین تدبیر آگاهی یافته ترک آن حیله و خدعت نموده مظفرخان
جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانید و مخالفان بیکبار هجوم آوردند و پیاده های که در پیش بودند دل پای داده روگردان شدند و از برگشتن
آنها اکثر مردم را همت یاوری نکرد و از غایت سراسیمگی قریب سیصد سوار در موج خیز فنا افتادند اما خواجه شمس الدین و خداداد برلاس
با چندی از مردم روشناس دران محاوطه پای همت قایم داشته به تیراندازی پرداختند و دو مرتبه غنیم را برداشتند و بار سیوم که کار بر
دولتخواهان تنگ شده بود از عیب تیری بر اسپ حسن خان رسید و بزمین آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان افتاد بهادران عرصه فیروزی
در حصار حمایت ایزدی محفوظ ماندند و درین فرصت مظفرخان ترتیب جسری نموده با کمال تهور و جلادت از آب گذشته و افاغنه
برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند مظفرخان با دل قوی و عزم درست بتعاقب شتافت و غنیم در نهایت
غفلت بحفر خندق و استحکام حصار اشتغال داشت که لشکر منصور نزدیک رسید و مظفرخان خداداد برلاس و جمعی را بحراست
اردو گذاشته بسرعت هر چه تمام بر سر آنها تاخت و در غایت جلادت و جسارت خود را بمخالفان رسانیده رایت استیلا و اقتدار برافراخت
و آن بیدولتان سر از پا نشناخته راه هزیمت سپردند و بهادران عساکر اقبال تیغ انتقام آخته بسیاری از خون گرفتها را بخاک هلاک
انداختند و دران زد و خورد حاجی بهلوان سر تاج خان پنوار را بریده آورد و جمال خان غلزی زنده بدست افتاد و اولیای دولت
را فتح عظیم روی داد اگرچه دران شب بنابر تراکم اشجار و صعوبت راه مظفرخان و اعیان لشکر بر سر منازل آنها نتوانستند رفت
اما جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را بآن سرزمین رسانیدند و غنیمت فراوان بدست آوردند و صباح آن مظفرخان بتعاقب
شتافت و پیش از وصول جنود اقبال مخالفان برگشته حال در کمال سراسیمگی و اختلال خود را بدریا زده بعضی غریق بحر فنا
شدند و جمعی بهیم جانی بساحل نجات رسانیدند و مظفرخان با سائر دولت خواهان همعنان فتح و فیروزی معاودت نمود
و مقارن این حال خبر رسید که ستری و چتری دو برادر فتنه سرشت با جمعی از افغانان سیاه بخت متفق گشته ولایت نگره را
به تصرف آوردند و آن ولایتی است معمور سی کروه در طول و بیست کروه در عرض و محاذی منگیر واقع است و دریای گنگ
در میان این دو معموره میگذرد چون مظفرخان بر حقیقت حال آگاهی یافت خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و میرزا جلال الدین
و بنیاد خان و تنکر قلی را با فوج شایسته همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر ذمت همت خویش لازم شمرد مخالفان نیز
صفوف آراسته قدم جرات و جسارت پیش نهادند و جنگی عظیم در پیوست و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و جانفشانی
داده خونها ریختند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف بود با جمع کثیر به قتل رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته آواره دشت گمنامی شدند و آن ولایت نیز بتصرف اولیای دولت درآمد و چون قبل ازین بنجابخان
حکم شده بود که سرکار صلاح داند مظفرخان را بدرگاه فرستد درینولا که او شمشیرهای نمایان زده مصدر فتوحات

گذری هست که جمعی از خویشان آن در انجا متوطن اند و کشتی بسیار بهم میرسد صلاح وقت انکه فوجی از مردم کارطلب تعین شوند که شبا شب بدانجا رسانیده از آب بگذرانم و چون آن مردم نزدیک رسند شما با این جماعه رو بروی غنیم جنگ کنان عبور نمایند بنابرین رای صواب نما سیصد جوان چیده بسرگردگی قاسم علی سیستانی و عرب بهادر بدانجانب فرستادند و قاصدان تیز رو تعین شدند که پی درپی خبر رسانند و بعد از طلوع نیر اعظم به تحقیق پیوست که انجماعه از آب گذشته بغنیم نزدیک رسیده اند مظفرخان و خواجه شمس الدین و خداداد برلاس را با جمعی که همراه داشت بر کشتیها نشانیده در برابر غنیم روان ساخت و مخالفان گشته بر روزگار به تیر انداختن و بندوق زدن استادند درین حال آن فوج نمایان شد و آواز کوس و کورکه همت ربای ارباب خلاف گشت ناچار دل از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بهادران نصرت قرین از عقب درآمده بسیاری را برخاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان بتصرف دلاوران فیروزی نشان درآمد و حاجی پور مستخلص گردید و از ظهور این فتوحات پی درپی نام و آوازه مظفرخان دران ملک بلند شد و پایه قدر و منزلت و ارتفاع یافت بهرطرف که روی همت نهاد پیکر مراد باستقبال [illegible] تا انکه خبر رسید که دران طرف آب بده کندک جمعی افغانان فتنه خوی مثل فتح خان موسی زئی و جلال خان غلزی و سلیم خان ترهینه فراهم آمده اسباب شورش و آشوب سرانجام میدهند مظفرخان از دوربینی و کارطلبی بدفع انها همت گماشت و چون کناره دریای مذکور مورد عساکر منصور گردید خود با چندی از مخصوصان سوار شد که تحقیق معبر و تشخیص گذر نماید درین حال قریب دویست نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجه شمس الدین و عرب بهادر و جمعی از بهادران شیر حمله به اشارت مظفرخان اسپان را بر آب زده عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب اردو عنان تاب گشتند مظفرخان نیز از کمال جلادت و تهوربارگی همت بر آب زده به فوج پیش ملحق شد درین وقت کومک افغانان رسید و هم بیکبار جلو کرده انیده روی بجنگ آوردند و از هجوم مخالفان و بی توزکی مردم که در وقت آب گذشتن ترتیب ساقط شده بود اکثر سپاهیان بی زد و خورد روی ناموس بازگردانیدند و بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده غریق موج خیر فنا شدند نزدیک بود که مظفرخان نیز به اضطراب خود را در آب اندازد خواجه شمس الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته بجانب کوهستان روان شدند و یکی را به اردو فرستادند که جمعی را بکومک رساند غنیم بهجوم درد به تعاقب شتافت که شاید دستگیر سازند و در هر مرتبه که نزدیک میرسیدند خواجه شمس الدین و حاجی پهلوان و عرب و چندی از پهلوانان جان نثار به کمانداری استاده افغانان را از انقدر معطل میساختند که مظفرخان قدری راه طی میکرد تا انکه روز به آخر آمد و کار بر دولتخواهان تنگ و تیره شد درین حال اقبال بیزوال خاقان ستوده خصال بفریاد رسید و خداداد برلاس و مهرعلی نیل برچی با سیصد کس از مجاهدان عرصه همت بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و شلاق حلیه زبون شده بود و قدرت مجادله و مقاتله نداشت آن فوج تازه روز رسید و بتائید غیبی نسیم فتح و فیروزی بر اعلام اقبال وزید و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه شبستان دبا پیش گرفتند و بعد از چنان شکستی چنین فتحی نصیب اولیای دولت شد و روز دیگر بر بنگاه افغانان ریخته غارت عام فرمودند و غنیمت نامحصور به تصرف بهادران لشکر منصور افتاد و هزیمت یافتگان تباج نیوار پناه برده با صلاح احوال خود [illegible] و باز در اندک فرصتی بهجوم اوباش شد و مظفرخان مراعات حزم و احتیاط نموده بر خلاف استعجال به مدافعه آنها شتافت و از آب بده کندک گذشته در سطحی که سه طرف آن متصل به آب مذکور بود و جانب دیگر جهله و خلاب عظیم داشت فرود آمد و در جمع سپاهی و استعداد آلات قتال همت گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال صفوف نکبت ماثر ترتیب داده منزل گزیدند اما از استحکام جا قدرت آن نداشت که پای جرات و تهور پیش نهد و چون دو سه روزی چند بر رنج تیره گذشت اکثر زمینداران اطراف لشکر نفاق و دولتخواهی

رسید که افغانان رهتاس این دو پرگنه را متصرف شده اند مظفرخان به اعتضاد دولت ابد قرین قدم همت پیش نهاد
ن و آن معموره را از تصرف غنیم برآورد و بعد از چندگاه باز در صوبه بهار افغانان شورش انداختند و وکلای منعم خان بمبالغه
تمام استدعای آمدن او نمودند مظفرخان خدمت صاحب را مطمح نظر داشته و سلوک گذشته را بخاطر نیاورده متوجه
آن صوب شد و مجملی ازین تفصیل آنکه حاجی و غازی نام دو برادر با جمعی افغانان در ولایت جهارکند اسباب فتنه و آشوب
سرانجام داده [illegible] [illegible] را که بر زمیست میان ولایت بهار و جهارکند از [illegible] بهادر گرفتند و [illegible] شکست خورده به بهار آمده همراهان
آن صوب اتفاق نموده بدفع غنیم شتافتند و مخالفان محکمهای کوه را پناه ساخته نشستند درین وقت سی صد راجپوت از لازمان
راجه بهگونت داس بی‌احتیاطی بر فوج غنیم تاختند و دران تنگنای کوه سررشته انتظام از دست داده هزیمت یافتند
و تخمینا صد نفر از راجپوتان کشته شدند و چون منعم خان بملازمان خود نوشته بود که تنکری قلی را با فوجی شایسته بکومک
فرستاده ام تا رسیدن او بجنگ مبادرت ننمایند امرا توقف داشتند درین هنگام مظفرخان رسید و بدلدهی مردم کوشید
و بمقدمات همت بخش سرگرم کار ساخت و خواجه شمس الدین را با جمعی از دلیران رزم جوی تعیین نمود که براه ناهموار
شتافته در وقتی که جنگ ترازو شده باشد از عقب غنیم درآید و خود افواج آراسته بدفع معاندان همت گماشت و باین تدبیر
شکست عظیم بر افاغنه افتاد و بسیاری طعمه تیغ انتقام شدند و افواج نصرت قرین به تعاقب هزیمتیان شتافتند و
در حمله اول [illegible] افغانان برگشته روزگار بجنگ مبادرت نمودند و از جانبین ترددات شایسته بظهور پیوست و خواجه
شمس الدین بهمان دستور عقب غنیم درآمده سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان انداخت و جلال خان سور و حسین خان
غلزی و جونه که سرگروه ارباب فساد بودند رخت هستی بموج خیز فنا دادند و شکست عظیم بران مدبران افتاد و مظفرخان
[illegible] صوبه بهار [illegible] فتح و فیروزی معاودت نموده [illegible] بجاگیر خود شتافته آرام گرفتند و مقارن این حال جنید
قابو دانسته اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و امرا در بلده پتنه فراهم آمده از مظفرخان استمداد کومک نمودند و او
با گره خاطر و چین پیشانی باز متوجه آن صوب شد چون صورت جانفشانی و اخلاص او بمرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو
افگنده بود در اثنای راه بورود فرمان عاطفت و نوازش مستظهر و قوی دل گردید [illegible] کار حاجی پور که سابق تیول محمد قلی خان
برلاس مقرر بود از دیوان اعلی باو عنایت شد و در غایت جلادت و استعجال بلشکر پیش پیوست و فی الفور آب پن پن را
پل بسته عبور نمود درین وقت نوشتهای خانخانان پی در پی رسید که عزیمت آن صوب تصمیم یافته و اینک با فوج شایسته
بشتابی می‌شوم زنهار که تا رسیدن من بجنگ مبادرت ننمایند [illegible] عزیمت نمود و عنان بازکشیده و مظفرخان
هرچند بمقدمات بیم و امید ترغیب جنگ نمود نتیجه نداد مقارن این حال خبر آمد که تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و
شهباز خان غازی و سلیمان پنوار و بهان رای با بسیاری از فتنه جویان بر سر حاجی پور ریخته میر محمود [illegible] را که از
جانب مظفرخان بشقداری آنجا تعیین بود کشته اند و با جمع کثیر بقتل رسیده مظفرخان دفع این فتنه را بر دیگر مطالب
مقدم داشته با [illegible] [illegible] برلاس و عرب بهادر و خواجه شمس الدین خوافی و جمعی از ملازمان خاصه خود بتعاقب حاجی پور
شتافت و با وجود موسم باران و طغیان آب و کثرت مخالفان خواست که دریای گندک گذشته حاجی پور را مستخلص
سازد لیکن چون جمعیت افغانان بسیار بود در برابر از آب گذشتن متعذر بود [illegible] محال [illegible] درین وقت بتائید اقبال
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلک دولتخواهان سعادت پذیر شد و چنان [illegible] ساخت که بالا رویه [illegible]

داو در انجمن حاضر آورد خان خانان [illegible] برساخت و او شمشیر خود را [illegible] خانخانان
گذاشت یعنی خود را از سر این کار گذرانیدم و داخل دعاگویان درگاه شد هم خانخانان شمشیر را بملازمان خود سپرده بعد از عطفه از
جانب حضرت خلعتی فاخر و کمر شمشیر مرصع داده و در زمره ملازمان عتبه خلافت سرافراز گردانید و او برسمت مستقر اورنگ سلطنت
مستقبل کعبه مقصود توجه نموده تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید و شیخ محمد بایزید را که برادرزاده او بود با نفایس امتعه آن دیار و فیلان
نامدار و نقود بیشمار برسم پیشکش روانه درگاه معلی نموده اکثر آن روز بخرمی و نشاط گذرانید در وقت رخصت بعضی از محال اوریسه
به تیول او مقرر فرمودند و اکثر اعیان اردو خوشحالی ها ظاهر ساختند مگر راجه که اصلا دران مجلس حاضر نشد و دیگر قبول گونه
کرد و مقارن اینحال خبر شورش گهوره گهات رسید که جمعی از افغانان برگشته روزگار بر سر قاقشالان ریختند و آن بی غیرت
چند دل پای داده باندک جنگی راه فرار پیش گرفتند و افغانان گهوره گهات را متصرف شده تعاقب نمودند و امرای قاقشال تا حوالی
تانده نگاه بازپس نکرده یک جلو راندند خانخانان از شنیدن اینخبر روی همت بدفع مخالفان نهاد تا حدود مالدیه شتافته از انجا
مجنون خان قاقشال را با فوجی شایسته بگهوره گهات فرستاد و غنیم را از عزیمت خانخانان و رسیدن مجنون خان پای همت
از جای رفت و بحال تباه هرکدام بگوشه بدر رفتند و مجددا آن ملک بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد و خانخانان بهمان
فتح و فیروزی معاودت نمود. ذکر سوانح صوبه بهار و ارتقای پایه مظفرخان بار دیگر بجلایل عواطف
خاقان دادگر در اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون مظفرخان مصدر تقصیرات و مورد اعتراضات شده در
هنگام مراجعت رایات اقبال از فتح پتنه بجهت تادیب و آگاهی او بی آنکه سعادت کورنش دریابد از تحکیمان فرحت خان ساخته
به تسخیر قلعه رهتاس تعین فرموده بودند تا قدر تربیت و نوازش بادشاهی دانسته از گران خواب غفلت و پندار بیدار شود و
آن مخلص کاردان نیز نطاق خدمت بر میان بسته بصوابدید خواجه شمس الدین خوافی که از مصاحبان صلاح اندیش او
بود به تدارک تقصیرات گذشته کوشیده و پرگنه چوند و سهسرام را که مخالفان در تصرف داشتند به نیروی قدرت و شجاعت
انتزاع نموده جمعیت شایسته و استعداد نیکو بهم رسانید در بنوقت بهادر پسر بیت خان از قلعه رهتاس برآمده خواست که
دست بردی نماید مظفرخان بقدرت و جلادت تمام بر سر او تاخته سزای لایق داد و غنیمت بسیار از نقد و جنس و فیل و اسپ
بدست او افتاد پاس حکم اشرف داشته گشاده پیشانی به متابعت فرحت خان و محاصره قلعه رهتاس همت گماشت
و چون حقیقت خدمت او بمسامع جلال رسید فرمان جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که اگر درین زودی تسخیر قلعه صورت
پذیر باشد میعاد و قرار داده تعهد نماید به درگاه فرستند والا فتح قلعه را بوقت دیگر حواله نموده به تنبیه و تادیب افغانان صوبه
بهار که مجددا غبار فتنه و آشوب برانگیخته اند متوجه شود مظفرخان در برابر عرضه داشت نوشت که چون اسباب قلعه گیری
بالفعل مهیا نبود حسب الحکم متوجه استیصال افغانان صوبه بهار شد امید که بیامن اقبال روزافزون خاطر از انتظام
آن صوبه وا پرداخته متوجه تسخیر قلعه رهتاس گردد و دراندک فرصتی باتفاق حسن خان بوایاق و عرب بهادر و جمعی از
ملازمان منعم خان که بضبط صوبه بهار تعین بودند ترددات شایسته نموده تمامی متمردان آنحدود را سزای لایق داد
هرکدام بطرفی آواره شدند و آدم هتی و دریا خان کاسی گریخته بجانب جهارکند شتافتند و چون خاطر بالکل از انتظام
آن صوبه اطمینان یافت وکلای منعم خان عذر مقدم مظفرخان خواسته نگذاشتند که دران حدود دخلی نماید ناچار
سازد مظفرخان که هنوز از درگاه جاگیر تنخواه نیافته بود ناگزیر پرگنه چوند و سهسرام معاودت نمود در اثنای راه

بتاریخ مرقاة و سلیمان با عارسال نمود و چون نوید این فتح بزرگ بمسامع اقبال رسید خاقان گیتی ستان مراسم شکر و سپاس حضرت ذو الجلال بتقدیم رسانید و فرامین مرحمت آمیز بامرا ارسال فرمودند و هر یک را در خور جانفشانی بافزونی مناصب و سرافرازی بخشید و بجلادت تفقدات و نوازشات مخصوص گردانید و از وقایع این ایام فوت شدن لشکر خان است اگر چه از زخمی که روز جنگ برداشته بود صحت یافته اما در ایام نقاهت محافظت احوال خود چنانچه باید ننمود بقضای ایزد سبحانه نقد هستی در باخت

آغاز سال سیم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین درین هنگام که باطن اولیای دولت از مژده فتح دلنشین شگفته تر از گلزار جنت بود و بهار جان نگار ظاهر جانب را همرنگ باطن ارباب اخلاص منبسط ساخت در روز بازار عشرت و خرمی پذیرفت دنیر اعظم عالم بخش عالم بعد از انقضای هفت ساعت و سی و پنج دقیقه روز جمعه بیست و هشتم ذی قعده سال هزار و هشتاد و دو هجری به بیت الشرف حمل پرتو سعادت و میمنت افگند و سال سیم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و نشاط آغاز شد و از سوانح اقبال که در مفتتح این سال رایت ظهور برافراخت ملاقات نمودن داود با خانخانان و در سلک ملازمان منتظم گشتن است و شرح این داستان برسم اجمال آنکه چون داود برقرار داوه آواره دشت ادبار شد بصواب دید خانخانان شاهم خان جلایر و راجه تودرمل با قبول خان و محمد قلیخان توقبای و سفید بدخشی و تمرخان و شاه طاهر بدخشی و طالب بدخشی و بسیاری از هژبران بیشه جلادت بتکامشی او شتافتند و در اثنای راه جهان خان بداؤد پیوسته داود را بران داشت که بالفعل قلعه کتک را مضبوط ساخته سپاه پراگنده خود را فراهم باید آورد و اگر لشکر بادشاهی باین جا رسد و استعداد جنگ نماید بمبارزت پیش آید و الا بقلعه کتک در آمده در استحکام آن کوشیده شود و باندک فرصتی جمعی از او باش افاغنه برگرد داود فراهم آمدند و کار را بتر شد و انتظام گونه یافت و از استماع این خبر در اردوی ظفر اثر بازار یاوه درایان هرزه گوی گرمی پذیرفت و راجه تودرمل هر چند بمقدمات بیم و امید در تسلی و تسکین آن جماعه سعی نمود مفید نیفتاد لاجرم بخانخانان صریح نوشت که بپاس اقبال روز افزون استیصال غنیم نزدیک رسیده اگر بامید این مردم گذاشته شود دیگر کار بدشواری کشد صلاح وقت دران است که بی شائبه توقف خود را بلشکر منصور ملحق سازد و در اینجا مقصود جهت گمار و که بسیار گذشته و اندکی مانده خانخانان با وجود زخمهای کاری که هنوز صحت کامل نیافته بود دلگیر سوار شد و عزیمت دفع اعدای دولت نهاد و داود از رسیدن خانخانان در حصار حیرت افتاد و سامان قلعه داری و نه قدرت جنگ و نه راه گریز تا گزیر از راه عجز در آمده قتلو و شیخ نظام را نزد امرا فرستاده به تزویر و تطمیع ریش سفیدان اردو را بصلح راضی ساخت و عمده های لشکر اتفاق نموده خان خانان را در مقام صلح آوردند اما راجه تودرمل که اخلاص او جبلی و عرض بود و اصلا بصلح راضی نمیشد لیکن چون اعیان اردو همه آن جانب بودند سعی او را نتیجه نداد و خانخانان هاشم خان و قتلق قدم خان را فرستاده ارکان معاهده را بشرطی چند استحکام بخشید اول آنکه داود آمده تسلیم نوکری کند و فیلان گزیده که خود را با پیشکش لائق مصحوب یکی از خویشان نامی خود روانه درگاه سپهر اشتباه نماید و بعد از چندگاه که مصدر خدمات پسندیده شود بدرگاه والا شتافته سعادت آستان بوس دریابد داود که کارش به اضطرار کشیده بود بقبول این شرط دست منت بر جان نهاده سعادت پذیر شد و روز سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم نهصد و هشتاد و سه خانخانان جشن عالی ترتیب داده داود خان ماهی خان سیستانی را بطلب او فرستاد و بخت بیرون اردو معه عالی اساس نهاده مجلس بتکلف آراست خود با عیان دولت به انتظار رفته بر مسند کامرانی نشست و بفرستاده عالی

واج را از انتظام شایسته دست بهم داده جرم دریافت باطن جود را بخانخانان نوشته استدعا رآمدن او نمود لیکن خانخانان از
بای دور و اندیشهای باطل بروز میگذرانید و خاطرش برفتن مائل نبود که درین اثنا فرمان قضا ترجمان از درگاه سپهر
ستان رسید که چون بتایید آسمانی آن قسم ولایت وسیع تصرف اولیای دولت درآمد زنهار که همت در انجام آن کار
مصروف دارد و غنیم را زبون تصور نکند تا یکبارگی فضای آن ملک از خس و خاشاک مخالف پاک شود با لجمله خان خانان
امتثال حکم اشرف عزیمت آن صوب را پیش نهاد همت ساخته با فوج شایسته و استعداد لائق بعساکر منصوره پیوست
جمیع سرداران سپاه را خاطر نشان ساخته بمقدمات بیم و امید و وجوه معقول دلدهی مردم فرمود و استیصال این گروه برگشته
ل در نظر با سهولت جلوه داد و لعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که بیشتر شتافته جنگ اندازند و در مقام یک کردی
مقابل نزدیکین افتاد و این دو لشکر گران با یکدیگر در آویخته ترددات پسندیده بظهور رسانید و از جانبین نبردان عرصه پیکار
دلیران پیشه کارزار دست بکار برده داد شجاعت و جانفشانی دادند تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم اسفندارمذ ماه است
فق بستم ذی قعده شکست بر مخالفان افتاد و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابدقرین گردید و به شعشعه ظفر رنگا رنگ
جود بسیاری از مقهوران سیاه روزگار زدوده شد و شرح این داستان اقبال آنکه چون عزیمت جنگ تصمیم ترتیب یافت
افواج برین نمط قرار گرفت قول بسرداری خانخانان رونق پذیرفت و لشکرخان و هاشم خان و محسن خان و دستیاری
مجاهدان عرصه همت بمرافقت او ثبات قدم ورزیدند و در التمش شجاعت خان و قیا خان و خانزاده محمد خان و پسر کوچک
علی خان بدخشی مقرر شدند و خان عالم و خواجه عبدالله و شیرویه خان و قمرخان و سید عبدالله و میرزا علی اکبر شاهی و
شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل و طالب بدخشی و نیابت خان و میرزا محمد جلایر و خان قلی دیوانه و حافظ کوسه و شجاعت
هراول کارطلب گردیدند و برانغار بشهامت و شجاعت خان و شاهم خان جلایر و محمد قلیخان توقبای و پاینده محمد خان مغول
و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سید حسن بخاری انتظام گرفت و جرانغار به نیروی اشرف خان و راجه تودرمل و مظفر مغول
و یار محمد مغول و ابوالقاسم تمکین استحکام پذیرفت و داود مردود نیز افواج نکبت مآثر خود را برین جمله قرار داده که در
برابر قلب را بوجود نامسعود خود تیره و تاریک ساخت و بدست راست سکندر برادر خانجهان و بدست چپ اسمعیل خان را
بسیاری از مقهوران باز داشت و گوجر را با جمعی از مدبران هراول گردانید و تا سه روز افواج در برابر یکدیگر نشسته هر روز
از جانبین بهادران برآمده نقد جرأت بر عیار همت میزدند و کارنامهای شجاعت بظهور میرسید و چون ستاده رو برو
ساگر گیهان بوی بود اولیای دولت بجنگ مبادرت نمی نمودند تا آنکه غنیم خیرگی کرده قدم پیشتر نهاد خانخانان نیز به اعتقاد
اقبال روزافزون صفوف آراسته بمدافعه او همت گماشت خان عالم از مستی باده تهور و شهامت سررشته تدبیر و حساب
از دست داده و تیزجلوی نموده دور تر شتافت و خان خانان از بی راهی بر آشفته جمعی را فرستاد که او را خواهی ناخواهی بگذارند
لیکن بهادران اجی دست بکار برده و قدم همت افشرده خو بها تیرانداز کردند و هنوز فوج هراول خود را جمع نساخته بود که گوجر
با مردان بیکپای تمام غیرت را در پیش رو داشته با بسیاری از افغانان فرو ریخت و چون قطارهای سیاه و کوهستهای پر سر
وحی فیلان بسته بودند از رعب آنها اسپان فوج هراول بیکبار رمیده روی بازپس کردند و هر چند بهادران عرصه همت
کوشش نمودند مفید نیفتاد و رشته انتظام این فوج از هم گسیخت مهد اخان عالم که بر اسپ آزموده معرکه دیده سوار بود پای
همت افشرده راه دلاوری داد و بسیاری از افغانان را به تیغ صاعقه بار برخاک هلاک انداخت ناگاه اسپ او از زخم شمشیر

سوفور به تصرف اولیاے دولت درآمد و اهل و عیال مقهوران اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردید و مقارن این حال محمود خان پسر سکندر
و محمد خان موته و چندے از بخت برگشتها در قصبهٔ سلیم پور غبار شورش برانگیختند و راجه فوجے شایسته بدفع آنها نامزد فرمود و محمد خان
در جنگ گاه بر خاک هلاک افتاد و پسر سکندر قرار بر فرار داده راه آوارگی پیش گرفت و چون این شورش نیک فرو نشست
خبر رسید که جنید باز بمیان ولایت درآمده هنگامهٔ فتنه و آشوب گرم ساخته است ظاهرا از جهارکند نزد داود رفته بود که باتفاق
یکدیگر کارے توانند ساخت از اتفاقات حسنه صحبت میان آنها خوب برنیامد و جنید به ناکامی معاودت نمود و راجه تودرمل
از استماع این سانحه بعزم درست و دل قوے کمر همت به مدافعهٔ او بست نظر بهادر و ابو القاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان آدم
گکر و امام قلی جولک و بارهل کهتری و جمعے را بطریق منقلا رخصت فرمود نام بردها مسلک حزم و احتیاط از دست داده دورتر شتافتند
و جنید بیخبر بر سر آنها ریخت و محمد خان و بارهل و چندے دیگر از دلاوران عرصهٔ شهامت خونبها تاخته جان نثار گردیدند
ناگزیر راجه افواج ترتیب داده خود بکومک لشکر پیش شتافت و جنید تاب مقاومت نیاورده باز خود را بولایت جهارکند
انداخته مجدد گرد غبار شورش و آشوب فرونشست و ابواب فتنه و فساد مسدود گشت محمد قلیخان برلاس که با فواج فیروزی
اساس بتقابل داود تعین شده بود چون به بیست کروهی ساتگام رسید مخالفان بے دست و پا گشته بصوب اڈیسه شتافتند و اولیاے
دولت به بندر ساتگام درآمده به انتظام آن حدود همت گماشتند درین هنگام راجه نیز با فواج شایسته خود را ملحق ساخت
و عزیمت اڈیسه و استیصال داود پیش نهاد همت گردانید و محمد قلیخان پیشرو راجه متوجه پیش شد و چون قصبهٔ مید نپور مورد
افواج منصور گشت بمقتضاے آسمانے محمد قلیخان رخت هستی بعالم جاودانی کشید از غرائب آنکه در عین صحت و تندرستی که اصلا
عارضهٔ ضعف و بیمارے ظاهر نبود وقت افطار بیڑه پانے خورده فرو رفت و هیچ گونه سببے باعث غیر از رسیدن وقت معلوم
نشد لیکن بعضے حمل بر بداندیشے یکی از خواجه سرایان او مے نمودند و العلم عند الله بالجمله بعد از وقوع این سانحه قدرے بی نظامی
در اردوے ظفر قرین راه یافت و جمعے که از خان خانان گرانی خاطر داشتند قیا خان را که خانے از آشفتگی و داغی نبود بسرداری
گزیده قرار دادند که از راه جهارکند متوجه درگاه شوند و استیصال جنید که بر سر راه واقع است وسیله دریافت
اوقات کورنش سازند و هرچند راجه تودرمل خواست که بمقدمات بیم و امید ضبط مردم نماید نتیجه بران مترتب نشد
ناگزیر سرعان نزد خان خانان فرستاده از حقیقت حال آگاهی بخشید و صریح نوشت که چارهٔ این کار منحصر در فرستادن
یکے از عمدهاست با مبلغے کرامند که شاید بتطمیع توسلے فعلے این مردم را آرام توان داد و چون عرضداشت راجه
بمسامع جلال رسید مبلغے معتد به مصحوب لشکر خان ارسال داشته شاهم خان و خواجه عبد الله و جمعے دیگر از بهادران
بکومک تعین فرمودند و از آمدن لشکر خان با خزینه و چندے که نام برده شد بقدرے تسکینے در عزیمت آنها
راه یافت و انتظام در اردو بهم رسید و امراے عظام باستیصال داود همت بسته باکراه و اجبار مردم
را همراه گرفتند و داود که در اڈیسه بحال تباه روزگار مے گذرانید از اختلال لشکر منصور و اختلاف راے
سرداران قوے دل شده با ورسے جهان خان که از جانب او حکومت اڈیسه داشت به قصد جنگ مساعدت
نمود و عساکر ظفر قرین از راه بردوان و مداران کوچ به کوچ به جیتور رسید اما راجه از صفحهٔ پیشانی بعضی مردم نقش
ناراستی و عدم استقامت همت میخواند و از دور اندیشے و پیش بینے دغدغهٔ عظیم داشت که مبادا روزگار
کج روی از آنها بظهور رسد اگر درین حال خان خانان خود بعساکر منصور ملحق سازد ممکن که مردم از اندیشه تباه باز آیند

جمع متفرق قرار و سند و نسخه که اهمال در اسناد بدستور جهانه عاملی رسانند و در زمان سابق جریب را از طناب می‌ساختند

و در خشکی و تری تفاوت میکرد و دست آویز ارباب تغلب می‌شد بنابر آن حکم شد که جریب از نی ترتیب نمایند

و حلقهای آهنی اتصال دهند و از قدیم جریب پنجاه درع بود در بنولا بحسب رفاهیت رعایا شصت درع قرار یافت

و عمال بعد ازین بتحصیل خالصات التعیین نموده بودند و با آنکه ولایت گجرات و سورت و بهار و بنگاله و اودیسه را بحسب

سرحد ازین ضابطه مستثنی داشته بودند و سنور کابل و قندهار و غزنین و کشمیر و تته و سواد و بجور و تیراه و بنگش

و خاندیس و دکن داخل قلمرو پادشاهی نشده بود صد و هشتاد و دو عامل نامزد کردند و بهر کدام یک کرور تنگه

حواله شد و ازین جهت بسمت کروری اشتهار یافتند و جمیع ملازمان عتبه خلافت را در خور شایستگی مراتب

و پایه خدمت و در حوصله جمعیت داری و قوت سرداری مناسب قرار داد و حکم علوفه نقدی شد که موجب

خود را فصل بتفصیل از خزانه عامره میگرفته باشند و چون بعضی امرا و منصب داران در نگاه داشتن سپاهی و ادای

حق لشکری مداهنه بسیار میکردند و دیگران [illegible] نیز بر روش آقای و بر منصبهای میرفتند

بنابر آن ضابطه داغ مقرر شد و منصب از ده باشی تا پنج هزاری قرار یافت و هر کدام را علوفه تعیین فرمودند

و در بیست چنان مقرر شد که منصب [illegible] اسپ و فیل خاصه خود را بداغ رسانند و سپاهی اگر لائق سه اسپه باشد سه

اسپ و اگر لائق دو اسپه باشد دو اسپ و اگر لائق یک اسپ باشد یک اسپ بداغ رسانند و همین طور هر کدام را علوفه

مقرر شد و اسپان را پنج مرتبه قرار دادند اول عراقی دوم ترکی سیوم یابو چهارم تازی پنجم جنگله و از ضابطهای پادشاهی که درین

ایام رایت ظهور برافراشت تعیین واقعه نویسان است هفت نفر از نویسندهای راست قلم که بخوبی فهم و شایستگی خدمت حضور آراستگی

داشتند بخدمت واقعه نویسی خلعت امتیاز پوشیدند و حکم شد که هر کدام یکشبانروز آنچه در مجلس نشست آیین بگذرد در قید کتابت آورده

جمیع احکام را برساله و معرفت شخصی که [illegible] آمده باشد [illegible] و مدار سررشته احکام بر واقعه نویس نهاده آمد که تا داخل واقعه نشود

و یاد داشت بهر ارباب [illegible] نرسد معتبر نباشد و از غرایب این ایام تعیین چوکی نویسان است که جمیع منصب داران و احدی و غیره

که سپاه خود حاضر شود [illegible] از خزانه عامره تنخواه یابند بتصدیق و مهر او معتبر باشد و دیگر [illegible] از سوانح

بنگاله و مبارزت خانخانان بداود افغان و شکست دادن او و تائید ملک منان چون بعنایت ایزد سبحانه

ملک وسیع بنگاله تسخیر اولیای دولت درآمد و داود بصوب [illegible] اودیسه [illegible] و سلیمان و بابوی منکلی با دیگر افغانان

بجانب کهوره گهات آواره شدند و خانخانان [illegible] راجه تودرمل [illegible] آورده بانتظام ممالک مفتوحه همت گماشت [illegible]

[illegible] را با خواجه عبدالله و محمد قلیخان توقبای و نیابت خان و [illegible] و مقبول خان و قیا بیگ [illegible] و دیگر مبارزان عرصه [illegible]

بتعاقب داود تعیین فرمود [illegible] بابا خان [illegible] مرزا بیگ و خالد بن [illegible] کهوره گهات [illegible]

فتح آباد [illegible] رعایا و زیردستان را از آسیب ستمگاران محافظت

نمایند در [illegible] خبر رسید که [illegible] از [illegible] گجرات و دکن [illegible] راجه

و قیا خان و [illegible] بهادران مدفع او همت گماشتند و بتائید آسمانی مصدر خدمات و فتوحات

[illegible] آورده [illegible] جمال حضرت [illegible] دولت [illegible]

معاودت [illegible] سلیمان [illegible] منصور [illegible]

را اعتضا و سے و ولیلی بهم رسد و خاقان ستوده خصال جهانبان دولت و اقبال در ساعت سعادت ظهور بدار الخلافه
فتحپور نزول اجلال فرمود و از منازل الف و قالیم که در بنوا اسمت ظهور یافت اساس عبادتخانه است و آن خانه سعادت
آشیانه مشتمل بر چهار ایوان مرتب گردید پادشاه حقائق آگاه شبهای جمعه و ران قدسی محفل بر مسند دادودهش
جلوس میفرمود و طبقات انام از فضلا می روزگار و مشایخ کبار و سایر محتاجان از خواص و عوام در حواشی
محلس بهشت آئین فراهم آمده دامن دامن باسیم و زر از گنجینه مرحمت می یافتند و درین ضمن جناب حقیقت
و معرفت گرفته میشد و اهل دانش از تشریح مباحث تحسین و تفصیل نامتناهی بهره [illegible] میگردیدند بحکم اشرف
مقربان بساط عزت همواره در طلب اهل استحقاق بوده در ان شب [illegible] هر کدام جمعی را بسعادت
ادراک محفل سرافراز میساختند و ضابطه چنان قرار یافته بود که در ایوان سمت مشرق توانیان عظام
و امراے کرام بسعادت حضور اختصاص گیرند و در ایوان جانب جنوب فضلا و حکما و ارباب دانش معرفت
صحبت [illegible] منعقد کردند و در ایوان طرف مغرب سادات عالی درجات و اهل نسب منسوب باشند
و در صدر شمالی صوفیان صافی باطن و اصحاب حال بزم حقیقت گرم دارند همواره ارباب ظاهر اشکال
خود را در عرض بیان جلوه داده از وار دات صبح [illegible] امور و فتوحات غیبی بجواب شافی
تسلی میشدند و اصحاب باطن چراغ افسرده خود را ازشعله معرفت روشن میساختند و بسا ملکات بلند و سخنان
دقیق از حقائق و معارف بر زبان معجز بیان آنحضرت میگذشت و هر کس در خور قوت ادراک
خویش بهره ور میشد ساقیان لجه او چون شراب اندر دهند + هوش گوید کو کس را که ساغر
کن ساغرے + و بدین وظیره شب زنده داشته مرده دلان روزگار را به نوشش دار و عاطفت حیات
جاوید می بخشیدند و از سوانح این ایام آمدن خواجه شاه منصور است از بنگاله بدرگاه سپهر جاه بوکالت
منعم خان خانخانان پیش ازین بجاگیر خانخانان در صوبه بهار بود چون بیامن اقبال روز افزون خاقان ربع
مسکون ممالک بنگاله مفتوح شد خانخانان خواجه شاه منصور شیرازی را که دیوان سرکار او بود ند بدرگاه معلی
فرستاده التماس نمود که جاگیر من دران صوبه تنخواه شود و خاقان ممالک ستان ملک بخش ملتمس او را بقبول
مقرون داشته جاگیر خاطر خواه مرحمت فرمودند و خواجه شاه منصور درین ضمن جوهر فطرت و کاردانی خود
را در نظر مشکل پسند آنحضرت جلوه داده رواج ضابطه و تنقیح جمیع ممالک محروسه
و تعیین عمال بخالصات که کنایت از کرورے باشد چون همگی نیت حق اساس خاقان
حقیقت شناس مصروف و معطوف بر آنست که کافه بنی نوع انسان در ظل معدلت آسوده بوده رعایا و زیردستان
که ودایع بدایع آفریدگار ند جلیل و علا مرفه الحال و فارغ البال زندگانی نمایند و بیامن آثار عدل و احسان
ولایت معمور و سپاه موفور و منسوبان دولت ابد مقرون کامیاب و مسرور بوده باشند و درستی مواجب
ستم شریکی و تفاوت پست و بلند مرتفع گردد بنابر این احکام عالی از مکمن در الت شرف ارتفاع یافت که چون در
آغاز جلوس بر اورنگ خلافت متصدیان اشتغال ولایات جمع تحصیلات و قریات از قرار نواقع موافق حال حاصل
نبشته اند شتر گربه بسیار دار و دیهیه از نویسندهای راست قلم ارباب تمام ممالک محروسه را بقید ضبط در آورده

ازلولیاش فراهم آورده غبار فتنه و آشوب مرتفع ساخت و خانخانان بشهر تانده درآمده بانتظام افواج لیساق کشیده و اصلاح
پراگندگیها ممالک مفتوحه همت گماشت و چون حقیقت حال از عرضداشت خانخانان بمسامع جلال رسید بادشاه حقایق
آگاه زبان قضا ترجمان بسپاس این موهبت بی قیاس گهربار فرموده فرمان تحسین و آفرین بخانخانان و دیگر امرای جانفشان
مرسل داشتند و منزل بمنزل بنشاط شکار پرداخته متوجه دار الخلافه شدند و از سوانح این ایام رحلت خواجه جهان است
از دار فانی بعقبی سرای جاودانی او بحکم اشرف در جونپور بود روزی بسرنوشت آسمانی فیلی بجانب او دوید خواجه سراسیمه
روی بگریز نهاده و در اثنای دویدن پایش بطناب خیمه افتاد و آسیب عظیم باو رسید در حوالی لکهنو سفر آخرت
گزید چون نواحی پتیالی مورد رایات اقبال گشت حسین خان که بنابر عارضه از سعادت ملازمت درین سفر
محروم مانده بود دولت زمین بوس دریافت و چون بسر منزل دار الخلافه نزول موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد
بعزیمت طواف مزارات مقدسه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر حق شناس گردید و از همان منزل آگره را دست چپ داشته
متوجه دار البرکه دهلی شدند و در آن مصر سعادت لوازم زیارت و نیازمندی بحضرت [illegible] تعظیم و حق پسندی بتقدیم رسانیدند
و مجاوران آن بقاع مقدسه و سائر محتاجان را بنذورات و تصدقات بهره ور ساخته بسحاب مکرمت غبار احتیاج از جبهه حال
فقرا و مساکین پاک شستند و از راه نارنول بقصد زیارت روضه معینه متوجه خطه فیض اساس اجمیر شدند و چون حوالی نارنول
مضرب خیام سپهر احتشام گشت خانجهان از لاهور رسید در شکارگاه سعادت رکاب بوس دریافت و باقسام عواطف
و مراحم شرف اختصاص گرفت و مقارن این حال خان اعظم میرزا عزیز کوکه نیز از گجرات آمده بدولت آستانبوس سعادت جاوید
اندوخت بجلائل عنایات و نوازش چهره عزت برافروخت و موکب گردون سیر بمبارکی و فیروزی بدار البرکه اجمیر نزول اقبال
فرموده خاقان بحر نوال مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و مجاوران و سائر محتاجان را به انعامات و ادرارات بهره ور
گردانیدند درین ایام که خطه اجمیر بنور حضور بادشاه صورت و معنی رونق آسمانی داشت رای رایسنگه از قلعه سوانه جریده بدرگاه
معلی آمده عرض نمود که چندرسین در حدود جودهپور شورش انداخته عساکر اقبال که بتسخیر سوانه اشتغال دارند چنانچه باید
بدفع آن مقهور نمیتوانند پرداخت که اگر فوجی دیگر بتنبیه و تادیب او تعیین شود مناسب دولت خواهد بود رای رایسنگه رخصت معاودت
یافت و حسب الالتماس او طیب خان و سبدم بیگ [illegible] و سبحانقلی ترک و خرم خان و عظمت خان و سوروانس بافوجی
از غازیان عرصه همت به استیصال آن برگشته حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر اقبال چندرسین تاب مقاومت نیاورده
از حدود رامپور خود را بشعاب جبال و کریوهای دشوار کشید و بهادران نصرت قرین نیز بزودی همت بکوهستان نهاده مقهوران
را [illegible] و بسیاری از کفار شقاوت آثار بعلت تیغ آبدار شدند و بقیه السیف بهمراهی آن برگشته روزگار
آواره دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروزی نشان بعضی [illegible] شده عنان همت از تعاقب او بازداشتند و طلب بدرگاه
معلی سعادت نمودند ظهور این جرات بپیشگاه سریر سعادت ناپسند افتاد و بجهت عبرت دیگران حکم شد که روزی چند
در زندان ادب محبوس باشند و چون خاطر اقدس از انتظام [illegible] پرداخت خان اعظم را بجلائل تفقدات شرف اختصاص
بخشیده بحکومت و حراست ممالک گجرات رخصت انعطاف ارزانی داشتند و موکب گیهان شکوه بصوب دار الخلافه
نهضت اقبال فرمود و حکم شد که از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت در هر کروه چاهی پخته و مناری بجهت علامت
کرده اساس نهند سراپای منارات شاخهای آهو که درین راه شکار شده زینت بخشند تا [illegible] ان بادیه سعادت

سعادت نمودن موکب منصور بمستقر خلافت و رسیدن مژده فتح ولایت بنگاله

چون منشور ظاهر از انتظام ممالک بهار وا پرداخت رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع یافت و در ساعت [illegible]
دوازدهم مهر ماه الهی نهضت عالی از جونپور اتفاق افتاد لیکن از عساکر دیان شکوه که به تسخیر بنگاله تعیین شده بودند غدری دل
نگرانی بود که درین وقت مژده فتح بنگاله مسرت افزای خاطر قدسی مآثر گردید مجملی ازین تفصیل آنکه چون افواج قاهره نطاق [illegible]
به تسخیر آنملک بستند نخست بسیورج گذر به تیغ همت اولیای دولت مفتوح گشت و افغانان مقهور تاب صدمت لشکر منصور نیاورده
لی جنگ راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن منگیر بکوره تصرف اولیای دولت در آمده راجه سنگرام زمیندار کرک پور که از زمینداران
معتبر آنملک است و پورن مل راجه گیدور با سائر زمینداران آمده خانخانان را دیدند لوازم اطاعت و بندگی بجای آورده در
زمره دولتخواهان منتظم گردیدند همین طور بهاگل پور و کهل گانو بی جنگ بتصرف اولیای دولت در آمد و چون موضع کوتر سه مورد
عساکر ظفر قرین گشت بتحقیق پیوست که اسمعیل سلح دار که داود او را بخطاب خانخانانی بدنام دارد به لشکر بسیار قلعه گدهی را
استحکام داده و متصدی شده که از اینجا تا گدهی تمام زمین در زیر آب است و عبور لشکر منصور در کشایش متعذر و دشوار است و این گدهی
بمنزله دروازه ملک بنگاله است از یکطرف او کوه سر بفلک کشیده که عبور دران از محالات است و جانب دیگر دریای گنگ اتصال
دارد و میان آن قلعه مستحکم اقع است امرا مجلس کنکاش آراسته در افتتاح این عقده دشوار تدبیر بکار بردند و بعد از گفت و
شنود بسیار برهنمونی زمینداران رای همه بران قرار گرفت که از میان ولایت بنلی راجه راهست نهانی و اگرچه عبور چاروابای
بار بردار ازان کریوه مشکل است اما سواران جریده بهر حال می توانند گذشت و مناسب آنکه فوجی از جهادوران تیز دست
بدان راه شتابند و فوجی دیگر ازین راه راست متوجه شوند لیکن که پای همت مخالفان از جای رود لاجرم مجنون خان قاقشال
را با بسیاری از جهادوران کارطلب بآن صوب تعیین فرمودند و قیا خان با فوج شایسته بهمین راه راست شتافت و مجنون خان تا
بالتمام لشکر دریای خود بود که ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد اولیای دولت خداداد گشوده شد ظاهرا جمعی از ملازمان خانخانان
تیز جلو می نموده بیشتر از افواج خود را بسرحد رسانیده اند و مقارن آن قیا خان با فوج آراسته میرسید و صیت آمدن مجنون خان
نیز با فوج دیگر از راه مقارب طلبه آوازه [illegible] یکبار سر گرا ارکان همت مخالفان تزلزل پذیر رفته سرشته تدبیر و ثبات از
دست امید هندو سراسیمه راه پیش میگیرند روز دیگر خانخانان صفوف آراسته خود را رسانیده مجنون خان نیز بعساکر اقبال ملحق شد
ولی تردد و جمعیت چنین [illegible] بیامن اقبال روز افزون [illegible] گشت و چون مژده این فتح از عرایض منعم خان و دیگر دولتخواهان
بمسامع عز و جلال رسید خاقان بلند اقبال بر هدایت شکر ایزد منعال [illegible] فرمان استمالت با امرا ارسال [illegible] بانواع
نوازش و مراحم سرگرم فتوحات بی اندازه ساختند و در شیوه لاغا زیخان بدخشی و جمعی دیگر از کابل بسعادت آستانبوس
رسیده مشمول عواطف بیکران گردیدند [illegible] تهذیب اخلاق بحسن تمام داشت از حضور میان و مصاحبان
میرزا محمد حکیم بود برهنمونی سعادت ازلی و [illegible] فطرت [illegible] خدمت بر بنیان جان بسته بدولت
ملازمت سر بلندی یافت و چون لواسی تقسیم [illegible] بارگاه کیوان شکوه گردید ازین فتح داشت منعم خان خانخانان بمسامع
عز و جلال رسید او داوود [illegible] بیامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون افواج [illegible] مدار [illegible]
تانده که مرکز ولایت بنگاله است [illegible] آنکه چون گدهی مفتوح گشت داود تاب صدمات لشکر
[illegible]

باقیخان راجه تودرمل لشکرخان باباخان حیدرخان میرزا قلیخان لعلخان پاینده خان معین خان حاجی یوسف خان نقیب خان قرخان میرعلی علم شاهی صالح عاقل وزیر جمیل قتلق قدم خان خواجه عبدالله کچک خواجه بابا تخان سید عبدالله خان اعتماد
و بعد از ترغیب عساکر و انتظام مهام آنصوبه رایات مراجعت بدارالخلافه ارتفاع یافت و حکم شد که میرزا یوسف خان بدستور سابق اردوی بزرگ را از راه خشکی می آورده باشد و چون ظاهر بلده دریاپور مورد سرادقات اقبال گردید تسخیر قلعه رهتاس پیش نهاد همت عالی شد و آن قلعه ایست بغایت عظیم که در وسعت و رفعت و استحکام عدیل و نظیر خود ندارد و از جمله چندین قریه بر فراز آن واقع است و زراعت بسیار میشود و اصلا محتاج به آذوق بیرون نیست و چشمه های خوشگوار بسیار دارد و بر اندک حفری آب شیرین بر می آید و بر فراز کوهی است که باکنگره برج آسمانی دعوی همسری می نماید ز آسیب چنبر فلک اندر فراز آن برکنگره خمیده رود مرد پاسبان ۵ با آنکه وسعت و رفعت این قلعه بمثابه ایست که محاصره آن ممکن نیست و بکثرت جمعیت و فزونی آلات قلعه گیری تسخیر آن محال این قلعه را هیبت خان کررانی و پسرش بهادرخان در تصرف داشتند و فرحت خان با فوج شایسته به تسخیر آن رخصت یافت و مظفرخان که هنوز خجلت زده تقصیرات سابق بود بی آنکه سعادت کورنش دریابد همراه او مقرر شد و حاجی خان سیستانی و فتح خان مسندعالی و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین خوافی و باقی خان کولابی و جمعی دیگر از بهادران عرصه کارزار برفاقت او تعین فرمودند و چون همت جهانگشا از انتظام این لشکر فیروزی اثر و اپرداخت از آن منزل کوچ فرموده در صدد و شیرپور وصول موکب منصور اتفاق افتاد و در آن روز از کشتی فرود آمده منزل میرزا یوسف خان را بمقدم گرامی رونق آسمانی بخشیدند روز دیگر صادق خان نیز بحراست اردوی معلی رخصت یافت که در کوچ و مقام احتیاط تمام مرعی داشته تاکید نماید که زراعت پامال نشود و مردم او دست تطاول دراز نسازند و از این منزل موکب ظفر نگار بدریق ایلغار متوجه پیش شد یک شبانروز بسرعت هرچه تمام رانده روز دیگر بجونپور رسیدند و شاهزاده های عالی مرتبت و پردگیان سرادق عفت که چشم انتظار بر شاهراه دیدار داشتند بسعادت ملازمت کامیاب گردیدند و سایر پرستاران عتبه خلافت بدولت کورنش و زمین بوس عز اختصاص گرفتند و از کمال دوربینی و مراعات حزم و احتیاط روزی چند درین مصر قبه اقبال وقفه رایات جلال بصلاح حال و نسبت تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا ولایت بهار و سایر آن دیار از غبار فتنه و آشوب مصفی گردد و تسخیر ولایت بنگاله نیز بسهولت میسر شود و قضا را درین چند روز بعرض اشرف رسید که قاسم خان مشهور بکاشو و محمود با جمعی از اوباش افاغنه بحدود بهار آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته اند آن رموزدان کارخانه سلطنت میرزاده علیخان و شاه غازیخان بسر میر علاء الدوله قزوینی را با فوجی از بهادران کارطلب بدفع ارباب فساد رخصت فرمودند و حکم شد که باتفاق محسن خان و سایر جاگیرداران آنصوبه بالشای نائره فتنه و آشوب آنجا کمر همت بندند و تا مبرد با کار بند همت شده در اندک فرصتی تمام آن مقهوران را آواره دشت خیبتی گردانیدند و تازگی چارچمن ملک بهار از خس و خار اهل ادبار پاک گردید و از سوانح این ایام سعادت شدن صادق خان است و محرومی او از سعادت کورنش پیش از این سمت ذکر یافت که او را که با میرزا یوسف خان بحراست اردو و آذوق تعین فرمودند که از راه خشکی سرکرده بدارالخلافه رساند در جنبیکه فیلان خاصه را از آب جوسا میگذرانیدند فیل لالخان که از نوادر روزگار بود در جوش مستی بتلاطم امواج غریق بحر فنا گردید چون اردوی معلی بموکب والا ملحق شد و شیوع این واقعه سرورش بساط اجلال گشت صادق خان را صاحب و مخالف ساخته از نظر رحمت انداختند و حکم شد که بی ادراک سعادت کورنش بولایت پتنه رود هرگاه فیل نعم البدل آن تواند شد بهم رسانند و متوجه ملازمت شود

از لوازم حزم و احتیاط است و چون پرتو انوار فتح و فیروزی زنگ زدای وجود اعدای دولت گردد بدانچه
رای جهان آرا اقتضا فرماید بعمل خواهد آمد ملتمس خان خانان بعز قبول مقرون گردید و صبح آن روز رایات نصرت
طراز ظل معدلت بر شهر پتنه انداخت و غنائم موفور از فیلان نامی و اجناس نامحصور به تصرف اولیای دولت درآمد
و بعد از انتظام مهمات و استحکام قلعه بر اسپ بوزبیضا که سرآمد طوائل خاصه بود سوار شده با فوجی از بهادران تیز جلو
متعاقب گوجر که خلاصه فیلان را همراه گرفته بدر رفته بود ایلغار فرمودند و حکم شد که خان خانان اردوی بزرگ را سرکرده
به آهستگی می آورده باشد و چون ورود موکب اقبال بدریای پن پن اتفاق افتاد عنان عزیمت بدست توکل سپرده
سواره از دریا گذشتند و ملتزمان رکاب فیروزی نیز متعاقب آنحضرت بی تامل و توقف اسپان را بآب راندند و
با وجود جوش و خروش دریا و طغیان آب بمیامن تائید غیبی دامن حیات هیچکس از موج خیز فنا تر نشد و همه در سایه
موکب عزت بسلامت گذشتند و قریب بقصبه دریاپور که تخمیناً سی کروه مسافت بوده باشد عنان بادپای جهان نورد
باز کشیدند و چون شب پرده ظلمانی بر روی روزگار اعدای دولت افکند مراعات خاطر ملتزمان رکاب اقبال فرموده
در کنار آب وقفه استراحت اتفاق افتاد و مجنون خان و شهباز خان و چندی از امرای کار طلب بتکامشی هزیمتیان
تعین نمودند اگرچه گوجر درین ایلغار گرفتار نشد و بصد جان کندن سری بسلامت بدر برد و در ان سراسیمگی
و اضطراب با جمع کثیر در دریای پن پن غریق بحر فنا گردیدند و دویست و شصت و پنج زنجیر فیل بتصرف اولیای دولت
درآمد و ازین فیلان اکثر بحسن صورت و سیرت از آهستگی داشتند و در ان شب که موکب دولت در کنار دریای
گنگ نزول اجلال داشت چند کشتی مملو از اسباب و اموال برهنمونی ناخدای اقبال در حوالی معسکر اقبال
پیوست و غنائم موفور به تصرف مجاهدان عرصه کارزار افتاد و از آنچه عموم خلائق وارد و بازاری را در سر
راهها و گذرهای آب بدست آمد زیاده از احصای شمار است بالجمله چنین لشکر آراسته که بکیفیت و کمیت مثل
آن بعمرها و قرنها سامان نتوان نمود بتائید اقبال روز افزون بنوعی ویران و ابتر گردید که مافوق آن متصور
نباشد و حسین پسر عدلی از زبونی طالع بغنیم پیوسته بود بدست افتاد و بسعی خان خانان بیاسا رسید و درین وقت
از خان خانان و سائر امرا التماس خواستند که هر کدام در خور استعداد و دریافت خویش صلاح دولت و صوابدید
وقت بموقف عرض رسانند جمعی چنان لائق دانستند که تا گذشتن موسم باران درین ملک توقف فرموده به انتظام
و استحکام ولایت مفتوحه باید پرداخت و این گلبن نوشگفته را از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت و بعضی بر آن
رفتند که بی تامل و توقف متوجه تسخیر بنگاله باید شد تا غنیم را فرصت بخود پرداختن و جمع ساختن نشود حضرت خاقانی
از فروغ باطن و غیب دانی بر کنکاش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر بنگاله پیش نهاد همت عالی ساختند و منعم خان
خان خانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلادت آثار و یکه جوانان جان نثار که شمار آن به بیست هزار سوار
میکشید بتسخیر بنگاله رخصت یافت و جاگیر ازین مردم در صوبه بهار مرحمت شد و راجه تودرمل که مجدداً مصدر خدمات
پسندیده گشته بود بعلم و نقاره امتیاز بخشیده برافقت خان خانان تعین فرمودند همچنین دیگر ملازمان عتبه اقبال که درین
لشکر مقرر شدند فراخور استعداد و شایستگی خویش بمناصب بلند مراتب ارجمند شرف ازدیاد یافتند و اسامی تعیناتی
آن لشکر بدین تفصیل است محمد قلیخان برلاس مجنون خان قاقشال قیاخان اشرف خان خان عالم شاهم خان

بر فیلان جنگ را دم تقریر سانیدیم و از بین فیلان هر کدام غالب آید فیروزی از ان جانب باشد داود که نمودی بود دلی بود هیچ یک از ین شقوق
راضی نشد و با آنکه آن ذرهٔ حقیر را در جنب شکوه حضرت خاقانی چه وجود که او را قدرت و مقاومت این حال حاجی پور به [illegible]
همت بهادران فیروزی نشان فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض رسید که عساکر نصرت مآثر بر حصار سان حاجی پور تنگ ساخته
و عنقریب رایات فتح و فیروزی ارتفاع خواهد یافت خاقان گیتی ستان بر چیل شاه هم خان که از انجا حاجی پور مرئی می شد بر آمده
بنظر دوربین تماشای جنگ میفرمودند اگرچه تردد بهادران جان نثار و کار پردازیهای دلاوران عرصهٔ کارزار چنانچه
باید تشخیص نمی یافت اما هیولائی بنظر در می آمد که آتش قتال شعله افروز شده و بازار زد و خورد گرم است درین وقت جمعی از بهادران
کار طلب را در کشتیها نشانیده بکومک تعین فرمودند و متحصنان نیز دست از جان شسته غراب چند بر سر راه آوردند و بهادران
آتش خوی دریا دل از عضد اقبال روز افزون حمله های رستمانه بکار برده غنیم را بر داشتند و هنوز این مردم بکومک نرسیده
بودند که حصار حاجی پور فتح شد و فتح خان پسر غازی خان مجلس که از سرداران عمده بود با گروه انبوه از مخاذیل افغان کشتهٔ
روزگار در عرصهٔ کارزار افتاد و بقیة السیف بصد جان کندن رخت حیات بساحل نجات رسانیدند و بعضی اوباش بی
اجازت امرا شهر را آتش زدند و خان عالم دران جلو ترددات نمایان کرد و راجه گجپتی با پیادهای شمشیرباز و میرزا علی
اکبرشاهی و سید محمد بخاری با خان عالم خونبها هم پائی نمودند و اکثر از بهادران کار طلب را دست همت بکار رسید و این فتح که
سرآغاز فتوحات ممالک شرقیه بود جمال آرای شاهد مقصود گردید فتح قلعهٔ پتنه بکلید اقبال خاقان گیتی ستان و فرار
نمودن داود و یلغار آنحضرت متعاقب او چون ظلال فتح و اقبال بر مفارق بهادران قلعه کشا افتاد و شعشعهٔ انوار عظمت و
شکوه بران دیار تافت رونق دیگر در عساکر فیروزی مآثر پدید آمد و دلاوران هژبر صولت تلاش خدمت از یکدیگر گوی سبقت
ربودند و متحصنان دل پای داده بر در یاس نشستند و ایام انهدام مبانی دولت افاغنه نزدیک رسید و مقارن اینحال حاجی پور
که اعتضاد قوی آن قلعه بود به تیغ همت اولیای دولت مفتوح شد معهذا که داود که بدمست بادهٔ غرور و پندار بود اصلا قدم
سعادت بشاه راه اطاعت و فرمان برداری نمی نهاد بهمان طور در مقام ضلالت و جهالت استاده تدبیری بجهت نجات خود
نمی اندیشید تا آنکه شب بیست و پنجم امرداد الهی که مست بی شعور افتاده خبر از خود نداشت جمعی از خیراندیشان او اتفاق
نموده او را در کشتی انداخته راه بنگاله پیش گرفتند و گوجر خان که عمدهٔ دولت او بود با مجموع فیلان و عموم سپاهیان از دروازهٔ
آهو خانه بر آمده براه خشکی فرار نمود و غریب شورشی و وحشتی در قلعه پدید آمد افغانان سررشتهٔ تدبیر و صلاح از دست داده
نمی دانستند که بکجا باید رفت و چه باید کرد و بعضی از اضطراب و هول جان دران تاریکی دریا را از کشتی تمیز نکرده غریق بحر فنا گردیدند
و بعضی که خود را بکشتی انداختند از هجوم مردم با کشتی فرو رفتند و جمعی انبوه بجهت تلاش برآمدن پامال کثرت و ازدحام
گردیدند و طائفه که راه بیرون شدن نیافتند خود را از برج و دیوار بخندق انداخته بکوی نیستی فرو رفتند و دران
شب که صبح اقبال اولیای دولت بود از کثرت شور و شغب حقیقت حال از قرار واقع منکشف نمی گشت چندی صورت
شبخون در آئینهٔ توهم مشاهده می نمودند و بعضی نقش گریختن داود به رسم خوردگی مخاذلان بر لوح یقین می نگاشتند
همه از زبانی شخصی شد که حقیقت کار چیست و آن شهسوار عرصهٔ اقبال بر فیل [illegible] که از فیلان خاصه بمزید جرأت و حسن صورت
و تعظم جثه و تندی رفتار امتیاز داشت سوار دولت شده و در اول شب [illegible] و پیش بناه همت عالی
فرموده و منعم خان [illegible] فرق خدمت بر زمین ادب نهاده و سر و ضمیر داشت که تا [illegible] آفتاب عالمتاب توقف موکب جلال

عرائض پدر خود را که مشتمل بر سوانح و وقایع بنگاله بود میگذرانید بخطاب نیابت خانی سرفرازی یافت در روز دو موکب
گیهان شکوه بظاهر پتنه و فتح آن حصار بیمن اقبال خاقان نامدار خاقان کشورکشا با همت بلند و طالع ارجمند
همعنان دولت و اقبال روز چهارشنبه بیست و دوم امرداد ماه الهی مطابق شانزدهم ربیع الثانی رایات نصرت طراز بظاهر
پتنه برافراشت و خان خانان کشتیها را به اقسام آتشبازی و برق اندازان آراسته بشکوه هرچه تمامتر شرف رکاب بوس دریافت
و بجلائل تفقدات خسروانه سربلند گردید و حکم شد که متصدیان توپخانه عالی توپها و بندوقها را آتش دادند و غلغله عظیم زمین
و زمان را فرو گرفت و از فرط دخان و دود غبار عالم چون روز اعدای دولت تیره و تاریک شد و صدای هولناک چند فرسخ
در چند فرسخ پیچید و از هیبت آن لرزه در ارکان همت مخالفان افتاده و آواز نقاره فتح و صفیر نفیر اقبال و صدای کرنای نصرت هوش با
افغانان شیاد بخت و همت بخش اولیای دولت گردید و شهریار بلند اقبال در ساعت مسعود بمنزل خان خانان ورود شکوه
و اجلال فرمود و آن دولتمند لوزه داران پایه شناس نفائس اجناس و نوادر امتعه برسم پیشکش و نثار معروض مجلس
فردوس نگار گردانید و محمد قلی خان برلاس و قیا خان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سائر امرای عظام که
درین لشکر فیروزی چشم بر دام خدمت سعادت پذیر بودند دولت زمین بوس دریافتند و همچنین دیگر امرا و سرداران
و دیگر جوانان فوج فوج و جوق جوق سجدات عبودیت بتقدیم رسانیده مورد اقسام نوازش و تحسین شدند و روز دیگر خاقان
کشورستان اطراف قلعه را بتعمق نظر سنجیده تحت تسخیر حاجی پور که در فتح قلعه دخل عظیم داشت پیش نهاد همت عالی فرمود
و خان عالم و میرزا علی علم شاهی و سید محمد بخاری و پسران راجه گجپتی را با فوجی از بهادران قلعه کشا حکم شد که بر کشتی نشسته و توپخانه
شایسته همراه گرفته متوجه تسخیر آن شوند حاجی پور در محاذی پتنه واقع است و دریای گنگ بعرض دو کروه در میان آن دو شهر
بهزار جوش و خروش میگذرد و امداد آذوقه از آنجاست درین روز ایلچی داود بوسیله خان خانان سعادت کورنش یافت
پیش از ورود رایات اقبال خان خانان خالدین خان را نزد او فرستاده پیغام گذارده بود که هنوز سر رشته صلاح از دست
نرفته فکری بحال خود باید کرد و تیشه برپای دولت خویش نباید زد و باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد و این
ستیهار اختیار بدرستی است و او یکی از اعیان خود را مصحوب خالدین خان بدرگاه فرستاده در لباس حیله و سالوسی
معروض داشت که من از تقصیرات گذشته نادم و پشیمانم و لودی که حرامزاده این روز نشانیده بود بسزای خود رسید اکنون سر بر خط
اطاعت و فرمان نهاده امیدوارم که قدری ازین ملک بمن مرحمت شود که روزی چند در تلافی تقصیرات سابق کوشیده
بسعادت آستان بوس سرفراز گردم و چون مصدر جرائم عظیمه شده ام بالفعل باحراز دولت ملازمت جرأت
نمی توانم نمود حضرت خاقانی در جواب فرمودند که اگر باطن او از فروغ صدق روشنی دارد و زبان او با دل موافقت
بی شایبه توهم و مخاطره روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد که از آنچه در مخیله او نگذشته باشد به تفقدات
و تلطفات شرف اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب و دفع الوقت است یکی ازین سه شق باید اختیار نماید تا جان
و مال و ناموس چندین هزار کس عرصه تلف نگردد اول آنکه داود تنها بعرصه همت قدم نهاده با یکدیگر مبارزت نمائیم تا عنایات
الهی و تائید آسمانی هر کرا نصرت یابد ملک از آن او باشد و اگر باین جرأت همت او یاوری نکند یکی از مردم خود را که بر شجاعت
و دلیری او وثوق داشته باشد و دیگران اینطرف داشته باشد اختیار نماید و ما نیز یکی از بهادران فدائی را در برابر او فرستیم
تا ازین هر دو هر کرا ظفر یابد فتح از آنجانب باشد و اگر بدین قسم قرار ننماید یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب نماید تا از اینجانب

چنان پرتو انداخت که درین شکار آنچه از عالم غیب بجلوه‌گاه ظهور رسید صورت حال از آن قیاس فرمائیم اکنون بخاطر میگذرد
که او درین مرتبه اسیر سرپنجهٔ تقدیر نخواهد شد و بار دیگر بقضای الهی شکار اقبال ماست و قضا را آنچه بر زبان الهام بیان گذشته
بود مطابق آن از مکمن بطون بعالم ظهور جلوه نمود و بتوفیق الهی در جای خود نگاشته کلک وقایع نویس خواهد شد و هم درین ایام
بسید میرکی پسر میر عبدالکریم جفری حکم شد که پیش آمدن حال ایضا بطریق جفر استخراج نماید و منهیان غیب این بیت بر زبان
قلم دادند بیت بزودی اکبر از بخت همایون ٭ برد ملک از کف داؤد بیرون ٭ غریب‌تر آنکه در هنگام نهضت والا از
دار الخلافت نیز استخراج نموده بود و این بیت بر آمده بیت گرچه باشد لشکرت جرار و بیحد و شمار ٭ لیک باشد بخشش
فتح و نصرت در قدوم شهریار ٭ و چون گذر چوسا مخیم بارگاه عز و جاه گردید عرضه داشت منعم خان خان خانان که بشارت
فتح و فیروزی بود رسید مضمون آنکه جمع کثیر از افغانان بسرکردگی عیسی خان نیازی که در تهور و دلیری سرگروه لشکر مخالف
بود بر مرحل قیاخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست و از دیگر مرحلها عساکر اقبال جوق جوق مردم بکومک شتافتند و راجه
تودرمل نیز خود را بوقت رسانید و مقهوران تاب مقاومت نیاورده خاک هزیمت بر فرق ناموس خود بیختند و در
جنگ مغلوبه عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکرخان کشته شد و خاقان گیتی ستان عرضه داشت خان خانان را بجنس
نزد شاهزاده‌های بلند اقبال ارسال فرمودند که بهجت افزای خاطر گرامی گردد و چون موضع دستی از اعمال بوجپور
مضرب خیام گردون احتشام گشت عرضه داشت منعم خان رسید التماس نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت باران
اسلحه سپاه و آلات حرب اکثر ضایع و ابتر شده اگر درینوقت از قورخانهٔ خاصه امداد رسد بجا خواهد بود ملتمس او عز قبول
یافت و حکم شد که اقسام آلات حرب و انواع اسلحه بسرعت تمام بعسکر عالی رسانند و چون حوالی قصبهٔ منیر مخیم بارگاه جهان ستانی
شد بمیر غیاث الدین علی نقیب خان حکم فرمودند که مبلغ وافر از خزانهٔ عالی گرفته بمنسوبان مزار منورهٔ شیخ شرف الدین احمد
بن یحیی منیری و مستحقان حوالی آن آستان و سائر محتاجان قسمت نماید و شیخ یحیی پسر شیخ اسرائیل منیری است و از اعاظم
اولیای هندوستان و به سلسلهٔ چشتیه و طائفه فردوسیه میرسند گویند شیخ را از روی فرزند سراسیمه داشت
بملازمت شیخ شرف الدین یا الی یحیی شتافت و آن دانای رموز الهی نقش این خواهش از لوح خاطر شیخ خوانده بمژده
فرزند خوش وقت گردانید و فرمود که چون بظهور این عطیهٔ غیبی کامیاب گردد بهم نامی ما موسوم سازد و شیخ در تکمیل نفس
و تهذیب اخلاق پایه بلند دارد و بسا مطالب تصوفی را بعبارت منقح در سلک تحریر کشیده و کتاب معدن المعانی
و گنج لایخفی و شرح آداب المریدین از واردات خاطر فیض مظاهر ایشان است و سه مجموعه مکتوبات که به بعضی از طالبان
و مریدان خویش نوشته اند یکی متضمن صد و پنجاه مکتوب و دیگری مشتمل بر صد ملاطفه و دیگری محتوی بر بیست و پنج هدایت نامه
شیخ معاصر سلطان محمد تغلق بوده و در بدایت حال پیوسته در کوه صحرا بسر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه در دهلی
بشرف ملازمت شیخ نظام الحق والدین رسید و به اشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته ارادت
آورده و مراتب بلند عروج نمود و بالجمله چون رایات کشورکشا بموضع شیرپور ورود اقبال فرمود راجه تودرمل سعادت
آستان بوس دریافت و حقائق عساکر منصوره مشروحاً معروض داشت و در باب آمدن منعم خان استمزاج نمود حکم شد
که زیاده از دو کروه باستقبال نیاید و دیگر امرا در مرحلها خود بخدمت مرجوعه قیام نمایند همان شب راجه رخصت معاودت
یافت و هم درین ایام عرب پسر هاشم خان که خالی از جوهر ذاتی و رشدی نبود به نیابت پدر خود در درگاه خدمت می نمود

یافت و از غرائب واقع آنکه هر کس پوست درخت سرس را جوشانیده خوردی از مردن جان بردی و رفته رفته پوست اندرخت
بوزن طلا شد و وسعت آباد جهان بر دل سلطان محمود تنگ تر از چشم مور شد و چه جای قلعه بکر ناگزیر عرضه داشت بدرگاه
معلی فرستاد که درین مدت همواره لوازم مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ام و الحال نیز بشاه راه اخلاص و فرمان برداری
ثابت قدمم لیکن چون با محب علیخان و مجاهد خان مشار عنهما روی داده و از جانبین غبار مخاصمی و مخالفتی برخاسته با ایشان
نمی توانم ساخت و از ایشان ایمن نیستم اما قلعه را پیشکش بندگان حضرت شاهزاده عالم و عالمیان وارث ملک هفت اقلیم
سلطان سلیم نموده باستشفاع آن برگزیده دین و دولت امیدوارم که اگر از روی بیخردی و نادانی مصدر تقصیری شده باشم
رقم عفو بر جرائد جرائم این بنده گنهکار کشیده در زمره دولتخواهان منتظم سازند و یکی از معتمدان درگاه رخصت یابد که قلعه را
سپرده متوجه آستان بوس شوم خاقان کشورستان ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته میر گیسو را که از قدیمان درگاه بود
بحراست قلعه رخصت فرمودند اما پیشتر از رسیدن میر پیمانه هستی سلطان محمود لبریز شده بود و اهل قلعه انتظار میر داشتند
و چون میر بحوالی بهکر رسید مجاهد خان قلعه کنجا را محاصره داشت و سامعه بیگم دختر محب علیخان که والده مجاهد خان می شد در اینجا
بود از رسیدن میر برآشفت و غراب چند آراسته بمدافعه و مقاتله روی آورد و از آنجا که میر نسبت باو کم جمعیت بود نتوانست
دست و پایی زد بلکه رفته رفته کار بر میر تنگ شد و نزدیک بآن رسید که گرفتار گردد خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد
بخشی که از درگاه به امینی آنصوبه تعیین بود محب علیخان را بمواعظ و نصایح در مقام قباحت فهمی آورد و مقرر ساخت که قلعه را
واگذارد و میر قلعه را متصرف شد و لیکن محب علیخان و مجاهد خان از چنین ملک معمور دندان طمع نمی توانستند برکند و بودن هم تحکیم
مشکل مینمود عاقبت میر گیسو بمقدمات معقول قرار داد که مجاهد خان بجانب ننه رود و محب علیخان با اهل و عیال و توابع و لواحق در قصبه
لوهری بسر برد و بر این تدبیر خواست که سنگ تفرقه در جمعیت آنها انداخته مستقلاً آن ملک را بحیطه تصرف آورد و بعد از آنکه
مجاهد خان و محب علیخان بموجب قرارداد عمل نمودند میر جمع کثیر را بکشتیها نشانیده بر سر سامعه بیگم فرستاد و آن عورت از غایت
تهور حویلی خود را استحکام داده بمحاربه و مدافعه پیش آمد و یکشبانه روز چاردیوار خانه خود را نگاه داشت تا آنکه مجاهد خان
بایلغار خود را رسانید و مردم میر گیسو را شکست داد و سه ماه دیگر آنطرف آب او بود تا وقتی که بهکر به ترسون محمد خان مرحمت شد
و برادران او حسب الحکم به آنصوب رفتند میر گیسو از کوتاه اندیشی و بیخردی خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون دانست
که کاری نمی تواند ساخت از آن اراده باطل ندامت گزیده قلعه را به برادران ترسون محمد خان سپرد گویا آب و هوای آنجا
بالخاصیت چنین است و الا میر گیسو کجا و این قسم ارادها کجا زبان قلم ازین جمله معترضه کوتاه داشته سررشته سخن را بداستان
سابق پیوند میدهد مجملا چون میرزا یوسف خان وارد اردوی بزرگ موکب منصور پیوست حکم شد که هر جا کشتیهای بادشاهی لنگر اندازند
سرزمینی که محاذی آن باشد معسکر اقبال گردد و روز دیگر آن حضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده از آب عبور فرمودند
بسرکردگی آن حضرت قریب بانصد زنجیر فیل که در اردوی معلی بود با وجود تندی آب و طغیان دریا همه بسلامت
گذشتند و از غرائب اتفاقات آنکه در اثنای آب گذشتن ماهی جسته بر زانوی آنحضرت آرام گرفت و شگون گیران
حقیقت شناس بر فتح و نصرت تفاول گرفتند و درین راه شهریار شیر شکار هر روز از کشتی بر آمده به شکار
چیته خوشوقت می شدند چنانچه روزی چیته را بر آهوئی گذاشتند و آن آهو از چنگ چیته خلاص شده راه سلامت
پیش گرفت و در نوبت چیته دیگر رسیده آن آهو را شکار کرد و بر زبان الهام بیان گذشت که چون چیته را با آهو می گذاشتیم بخاطر

شرقیه شدند و درین هنگام خدمت بخشی گری برای برکهوتم و خدمت استیفا از تغیر طیب برای بهگوانداس تفویض یافت و اسامی مقربان
بساط عزت که درین یورش اقبال صفت قرین موکب دولت بودند بدین تفصیل است راجه بهگوانداس راجه مانسنگ
زین خان کوکه شهباز خان صادق محمد خان قاسم خان میر بحر راجه بیربل جلال خان میرزاده علیخان سید عبدالله خان مادهو سنگه نقیب خان
قمر خان نیابت خان سید محمد خان موجی حکیم الملک بیتیر و خان و از اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر قاضی یعقوب شیخ ابوالفیض فیضی
و ده فیل خاصه که در کلانی و تندخوئی عدیل و نظیر خود نداشتند از خط توجه کیتیهای عظیم بجهت آنها ترتیب فرموده همراه گرفتند اول بال سندر باده
ماده فیل در یک کشتی دوم فیل سمن با دو ماده فیل بر کشتی دیگر و چون موسم برشکال و هنگام طغیان آب و تلاطم دریا بود در حوالی قصبه اتاوه
چند منزل کشتی بگرداب فنا فرو شد و قریب بآله باس در موضع جکور معروض بارگاه معدلت گردید که زن داری از نهایت بدذاتی
و سیاه روئی مغلوب نفسانیت شده با دختر خود ملاعبت زناشوهری میکند آن مردود ازل و ابد را در پایه سریر عدالت مصیر حاضر
ساخته بازپرس فرمودند و بعد از تحقیق و ثبوت بیاسا رسانیدند و چون موکب اقبال از آله باس گذشت دریا در تلاطم آمد و از شدت
باران و جوش و خروش آب و باد کشتی در ان روز غرق شد و نقاره خانه خاصه نیز آسیبی رسید در خلال این حال قاسم علیخان
از پیش خان خانان آمده حقیقت غلبه دولتخواهان و استیلای عساکر فیروزی مآثر معروض داشت و باعث انبساط و انشراح خاطر
اولیای دولت گردید و درین روز حضرت خاقانی حسین خان را یاد فرمودند که چه را همراه نیست و چنان بمسامع جلال رسید که اثر
سودائی بر مزاج مستولی گشته و در حدود جاگیر خود به تاخت و تاراج رعایا و زیر دستان اوقات میگذراند چون وقت
مقتضی آن بود تنبیه و تادیب او بزمان فرصت حواله شد و از حوالی بنارس شیربیگ تواچی بزورقی تیزرو نشانیده
نزد خان خانان فرستادند که نوید قرب وصول رایات اقبال به امرا رساند و در حوالی بنارس اردوی بزرگ که بسرکردگی
میرزا یوسف خان از راه خشکی می آمد بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره آنحضرت مجلس های پادشاهانه آراسته
با مقربان بساط عزت صحبت های خوش میداشتند و اکثر اوقات میر شریف برادر نقیب خان کتاب عتیقه را با آواز حسن این
دلنشین می خواند و شهنشاه صورت و معنی رقمها فرموده چشم حقیقت بین را انتقاط اشک گوهربار میفرمودند و چون موضع یحیی پور
از توابع جونپور مورد رایات منصور گردید عرضه داشت خان خانان و دیگر امرای عظام رسید که هر چند زود سایه چتر جهانبانی
بر فرق دولتخواهان افتد بهتر خواهد بود و صورت تسخیر این ملک بزودی جلوه مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک و خلاص خان
و جمعی از معتمدان خاص در خدمت شاهزاده های والاشکوه بجونپور رخصت یافتند و استمداد از جنود تائیدات
غیبی جسته بر جناح استعجال رایات فتح و فیروزی بصوب پتنه برافراشتند و مقارن این عزیمت مژده فتح ولایت بکر
مسرت بخش خواطر اولیای دولت گردید و در معنی تفاول فتوحات بلاد شرقیه بود که منهیان عالم غیب بگوش ارباب بصیرت
و هوش می رسانیدند و شرح این داستان اقبال آنکه در اوراق سابق ذکر یافت که محب علیخان و مجاهد خان نبیره او
باستدعای ناهید بیگم بتسخیر تته و بکر رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان به منازعت و مخالفت پیش آمد
و قلعه بکر را مضبوط ساخت سخت همت بتسخیر بکر بسته به محاصره آن پرداختند و سلطان محمود نیز در لوازم قلعه داری
و شرائط استحکام آن سعی موفور بظهور آورد و لیکن از اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون در ان قلعه قحط عظیم
بهم رسید و سلطان محمود با وجود فراوانی غله و فزونی آذوقه مراعات حزم و احتیاط نموده اول حبوبات بیست ساله
و سی ساله که در قلعه برور ایام فراهم آمده بود بمردم قسمت کرد و خوردن آن ماده اوجاع و اورام گشت و علت وبا شیوع

یافت

دیگر برآن خدمت فرستاد و ازین گفت و شنود تسخیر حاجی پور روزی چند در عقده تعویق افتاد و اما مجنون خان با فوجی از دلیران خدمت
دوست بشکستن بند پن پن از روی همت نهاد و به اندک سعی و تردد این خدمت حسن انجام پذیرفت و بالوی ننگی که از جانب
نعیم بمحافظت این بند مقرر بود در آن شب از گران خواب او بار غفلت در رزید و چنین عقده دشوار بسهولت مفتوح گشت
و چون بر حقیقت حال آگاه شد از غایت خجلت نتوانست در میان مخالفان بود و راه آوارگی پیش گرفته بصوب کوره گهات
شتافت بالجمله درین هنگام که همگی توجه خاطر اشرف بر یورش ممالک شرقیه مقصود بود از عرائض خان خانان و شرح سوانح که
نوشته کلک بیان گردید آن عزیمت تصمیم یافت و مقرر شد که بندگان اعلی حضرت با چندی از پرده گیان سرادق عفت
و شاهزادهای عالی مرتبت و مقربان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریا سیر کنان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با فیلخانه
و طوائل و سائر بیوتات عالی فوج فوج و جوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابو الفضل بسعادت
زمین بوس سر بلندی یافت او پسر شیخ مبارک است و شیخ مبارک مردی بود در دانش نهاد و بفضائل صوری آراسته و در گوشه
آگره به افاده و تدریس علوم ظاهری مشغول اگرچه پیشتر ازین پسر کلان او شیخ ابو الفیض فیضی تخلص که از فرط اشتهار بتعریف و
توصیف محتاج نیست بسعادت آستان بوس رسیده بود و درین ایام تعریف فضائل و کمالات شیخ ابو الفضل معروض بساط عزت
گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول و حدت طبع و طلاقت لسان پایه بلند و فطرت عالی دارد او نیز بحکم اشرف بدولت
زمین بوس فرق عزت برافراخت و تفسیر آیة الکرسی را بابهام اقدس موشح گردانیده دست آویز نیاز ساخت لیکن بنابر عدم
استعداد سفر درین یورش از سعادت همراهی باز ماند و تا هنگام مراجعت موکب گیهان شکوه در گوشه آگره بخدمت پدر خود
روزگار بعسرت و صعوبت میگذرانید و چون رایات اقبال بدار السلطنه فتح پور نزول اجلال فرمود کوکب طالع او از حضیض بیت
دشواری براوج عزت و کامگاری ترقی و تصاعد نمود چنانچه مجملی از آن در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام شجاعت خان
از پیش خان خانان آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت بجهت زیاده سری و بی صرفه گوئی از گجرات مصحوب
قاسم علیخان نزد خان خانان فرستاده بودند خان خانان بشکر این عاطفت کبری او را معزز و مکرم داشته بانواع
خاطر جوئی پیش آمد و جاگیر لائق تجویز فرمود اما شجاعت خان از بلند فطرتی بودن و گرفتن جاگیر راضی نشد ناگزیر خانخانان
درخواست گناه او نموده بدرگاه معدلت بارگاه فرستاد و مقارن این حال نه زنجیر فیل از غنائم خان عالم بدرگاه رسید
و از انجمله فیل گج رتن که بشکوه ظاهری و باطنی آراستگی داشت داخل حلقه خاصه شد و دریولا که موکب جهانگشا متوجه
تسخیر ولایت شرقیه بود بموقف عرض رسید که پسران اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند
لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات بتیول او مقرر بود مشمول جلائل تفقدات و تلطفات ساخته جهت
گجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال از راه دریا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ بسرکردگی مظفر خان
از راه خشکی روانه شود و آن گستاخ مزاج روستای طبیعت با آنکه هنوز از خجالت تقصیر گذشته چنانچه باید بر نیامده بود قبول این خدمت
ننموده و در برابر جواب ابهامی دور از صواب معروض داشت و مجددا از نظر رحمت افتاد و خدمت مذکور بمیرزا یوسف خان تفویض یافت
نهضت موکب جهان کشا به تسخیر شرقی دیار و فتح قلعه پتنه و صوبه بهار چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک محروسه
و ترتیب عساکر فیروزی مآثر واپرداخت حراست دار الخلافه بشهاب الدین احمد خان مقرر فرموده روز شنبه
بیستم تیرماه الهی موافق نهم صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای والا گوهر و مخدرات تتق عفت متوجه ولایت

رد و افواج قاهره تعاقب نموده آن قلعه را متصرف شدند کفار از آنجا نیز برآمده بکوه گورتیه شتافت و بهادران نصرت قرین بمحاصرت
بر ساختن او بسته تکاپو نمودند چون کفار صورت گرفتاری خود در آئینه حال مشاهده نمود دست نیاز در دامن عجز زده توسل
از مردم معتبر لشکر منصور جست و کیشو داس برادر خود را مهیس داس و پرتهی راج همراه ساخته خود بجهت سامان بعضی
[مه]مات رخصت گرفته و از تفرقه که فتور عظیم در جمعیت چندرسین راه یافت و ارکان همت او تزلزل پذیرفت و امرای
نامدار توجه بشهر سیوانه نهادند و در آنجا راول میکراج که از معتبران چندرسین بود با جمعیت آشفته خیرگی میکرد رای رایسنگه
از مردم خود رالسر کروسه گوپالداس تعیین نمود و چندرسین سوجا و بیداس را با فوجی از مردم خود بکومک راول فرستاد
که مردم رای رایسنگه حوالی و حواشی سیوانه را تاخته عنان معاودت معطوف داشته بودند راول با جمعیت فراوان آمده
در گرفت و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین مردم بسیار بقتل آمدند و سوجا و بیداس و مان برادر راول بر خاک هلاک
[افتاد]ند و منسوبان درگاه فیروزی بارگاه قرین فتح و نصرت شده بسیاری از خون گرفتار را علف تیغ بیدریغ ساختند
[چو]ن خبر جنگ برای رایسنگه رسید بر جناح استعجال شتافت ولیکن پیش از رسیدن او اقبال روز افزون کار خود کرده بود
از این شکست راول نیز ملامت و عجز پیش آمده پسر خود را همراه امرا ساخت و افواج بحر امواج متوجه تسخیر سیوانه شدند و چندرسین
[قلعه] پیشتر رای راتهور بنای بنقال سپرده خود آواره دشت ناکامی گردید و امرای عظام بمحاصره قلعه همت گماشته مرحله تقسیم
[کر]دند و چون خاطر فیض مظاهر از انتظام این صوبه واپرداخت رایت مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و بیست و یکم
[ماه] دی ماه الهی مطابق هفتم ذی الحجه بدار السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال اینحال عرضداشت منعم
خان خانخانان از ظاهر پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه سخت بامتداد انجامید اگرچه بهادران لشکر منصور در
[مراسم] جد و مراسم تقدیم شرایط جد و اهتمام بکار برده سرموی بتقصیر از خود راضی نیستند لیکن چون بیجانب قلعه
[از را]ه کشتی آذوقه فراوان میرسد و سرانجام قلعه داری از لشکر و توپخانه و فیلان نامی و خزینه وافر بدرجه اتم میسر
[است] محاصره دلخواه صورت نمی بندد و مع هذا موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها موجب پریشانی عساکر فیروزی مآثر
[است] اگر رایات جهانگشا بدان نواحی نصرت افزا سایه وصول بیندازد در اندک فرصتی ابواب مراد بر روی روزگار دولتخواهان
[بزود]ی مفتوح خواهد گردید و مقارن اینحال خبر شهادت کاکر علیخان و پسر او بمسامع عز و جلال رسید که روزی بر سر مخالفان تاخته
[داد]های شجاعت و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران را بزخم تیغ جانستان بر خاک هلاک انداخت و خود نیز و[پسرش]
[شر]بت شهادت چشیده در راه اخلاص جانسپار شد و خان عالم نیز بجانب حاجی پور شتافته ترددات نمایان نمود و چند
[زنجیر] فیل با دیگر غنایم بدست آورده سالما و غانما عنان مراجعت معطوف داشت و نیز بعرض رسید که حسن خان تبتی که از بهادران
[لشکر] مخالف بود برهنمایی سعادت از غنیم جدا شده در زمره دولتخواهان منسلک گشته و منعم خان خانخانان او را استمالت عواطف
شاهنشاهی ساخته سرکار سارن را بجاگیر او مقرر داشته داد در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه تدبیرات بکار می برد و از جمله خاطر
[نشا]ن خانخانان نموده که بجهت تسخیر قلعه و استیصال مخالفان دو کار ناگزیر وقتست اول آنکه دریای پن پن را باید شکست که درین
[موس]م سیلابهای گران آمده اطراف قلعه را فرو خواهد گرفت و در آن صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران
[ط]لب به تسخیر حاجی پور تعیین نماید که بیشتر آذوقه قلعه از آنجا میرسد منعم خان خانخانان بصواب دید او که هر آئینه مطابق معقول
[بود] خان عالم را بتسخیر حاجی پور مقرر فرموده شارالیه در رفتن بارو بهانه کرد که من از درگاه جهان پناه بهمراهی این لشکر سرافراز شده

دیگری را

دیگری را بآن خدمت فرستاد و ازین گفت و شنود تسخیر حاجی پور روزی چند در عقده تعویق افتاد اما مجنون خان با فوجی از دلیران جان
دوست بشکستن بند این پل روی همت نهاد و به اندک سعی و ترددی این خدمت حسن انجام پذیرفت و بالوی شنگلی که از جانب
غنیم بمحافظت این بند مقرر بود دران شب از گران خواب ادبار غفلت در رسید و چنین عقده دشوار بسهولت مفتوح گشته
و چون بر حقیقت حال آگاه شد از غایت خجلت نتوانست در میان مخالفان بود و راه آوارگی پیش گرفته بصوب کهوره گهات
شتافت بالجمله درین هنگام که همگی توجه خاطر اشرف بر یورش ممالک شرقیه مقصود بود و از عرائض خان خانان و شرح سوانح
نوشته کلک بیان گردید آن عزیمت تصمیم یافت و مقرر شد که بندگان اعلی حضرت با چندی از پرده گیان سرادق عفت
و شاهزادهای عالی مرتبت و مقربان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریا سیرکنان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با فیلخانه
و طوائل و سائر بیوتات عالی فوج فوج و جوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابوالفضل بسعادت
زمین بوس سربلندی یافت او پسر شیخ مبارک است و شیخ مبارک مردی بود در دانش نهاد و بفضائل صوری آراسته و در گوشه
انزوا به افاده و تدریس علوم ظاهری مشغول اگرچه پیش ازین پسر کلان او شیخ ابوالفیض فیضی تخلص که از فرط اشتهار بتعریف و
توصیف محتاج نیست بسعادت آستان بوس رسیده بود و درین ایام تعریف فضائل و کمالات شیخ ابوالفضل معروض بساط عزت
گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول و حدت طبع و طلاقت لسان پایه بلند و فطرت عالی دارد و او نیز بحکم اشرف بدولت
زمین بوس فرق عزت برافراخت و تفسیر آیة الکرسی را بنام اقدس موشح گردانیده دست آویز نیاز ساخت لیکن بنابر عدم
استعداد سفر درین یورش از سعادت همراهی باز ماند و تا هنگام مراجعت موکب گیهان شکوه در گوشه انزوا بخدمت پدر خود
روزگاری بعسرت و صعوبت میگذرانید و چون رایات اقبال بدارالسلطنه فتح پور نزول اجلال فرمود کوکب طالع او از حضیض [illegible]
و خواری براوج عزت و کامگاری ترقی و تصاعد نمود چنانچه مجملی ازان در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام عجایب خان
از پیش خان خانان آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت بجهت زیاده سری و بی صرفه گوئی از گجرات مصحوب
قاسم علیخان نزد خان خانان فرستاده بودند خان خانان بشکر این عاطفت کبری او را معزز و مکرم داشته بانواع
خاطرجوئی پیش آمد و جاگیر لائق تجویز فرمود تا شجاعت خان از بلند فطرتی بودن و گرفتن جاگیر راضی نشد ناگزیر خانخانان
درخواست گناه او نموده بدرگاه معدلت بارگاه فرستاد و مقارن این حال نه زنجیر فیل از غنائم خان عالم بدرگاه رسید
و ازانجمله فیل گج رتن که بشکوه ظاهری و باطنی آراستگی داشت و اهل حلقه خاصه شد و درینولا که موکب جهانگشا متوجه
تسخیر ولایت شرقیه بود بموقف عرض رسید که پسران اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند
لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات متیول او مقرر بود و مشمول جلائل تفقدات و تلطفات ساخته جهت
گجرات فرمودند و خود بدولت و اقبال از راه دریا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ بسرکردگی مظفرخان
از راه خشکی روانه شود و آن گستاخ مزاج روستائی طبیعت با آنکه هنوز از خجالت تقصیر گذشته چنانچه باید بر نیامده بود و قبول این خدمت
نمود و در برابر جوابهای دور از صواب معروض داشت و مجدداً از نظر رحمت افتاد و خدمت مذکور بمیرزا یوسف خان تفویض یافت
نهضت موکب جهان کشا به تسخیر شرقی دیار و فتح قلعه پتنه و صوبه بهار چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک محروسه
و ترتیب عساکر فیروزی مآثر واپرداخت حراست دارالخلافه بشهاب الدین احمد خان مقرر فرموده روز شنبه
بیستم شهر ماه الهی موافق نهم صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای والاگوهر و مخدرات تتق عفت متوجه ولایت

[illegible]

خود بدرگاه کیوان بارگاه مرسول داشت و میر مذکور در بیولالبسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت دکن از آنجا
دیده و فهمیده بود بمسامع اقبال رسانید و صورت تسخیر آن ممالک در نظر دوربین خاقان سکندر آئین بسهولیت و آسانی جلوه داد لیکن
چون در بیولا همگی همت جهانکشا متوجه تسخیر ولایت شرقیه بود منعم خان خانخانان با دیگر امرای عظام و عساکر فیروزی احتشام با دا
افغانان در آویخته قلعه پتنه را محاصره داشتند بهم رای جهان کشا برین مهم منضم دانسته فتح ولایت دکن بوقت دیگر حواله شد

توجه اشرف اقدس بزیارت روضهٔ متبرکهٔ علیه

چون محاصره قلعهٔ پتنه و تسخیر ولایت شرقیه باستمداد انجناب
و بر پیشگاه خاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افگند که افتتاح عقده این مراد بمساعی اولیای دولت صورت پذیر نسبت ناگزیر رای
ممالک کشا بیورش ممالک شرقیه تصمیم یافت و چون خاقان ستوده خصال در تحصیل این قسم مقاصد عالی نخست از باطن
مواطن بزرگان دین استمداد همت فرموده قدم در شاهراه مقصود می نهد لاجرم روز سه شنبه غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی موافق شانزدهم
شوال نهضت عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاده در قصبه توده میرزا کوکه بر سم ایلغار از گجرات رسیده بسعادت آستان بوس
مفتخر گردید آنحضرت از کمال بنده نوازی قدمی چند بجانب میرزا رفته باین مرحمت خاص پایهٔ عزت او را از همگنان برافراختند
و بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر از نهضت کردن آن دار البرکه چنانچه رسم
آئین آن شهسوار عرصهٔ صورت و معنی است قدم فلک سای را غبار آلوده نیاز ساخته بزیارت روضهٔ منوره توجه فرمودند
و آخرهای روز به آن بقعهٔ عالی رسیده لوازم زیارت و مراسم نیازمندی بجای آوردند و ارباب احتیاج و سایر منسوبان
و مجاوران آن سدهٔ سدره مقام را بر شحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون راجه تودرمل بخدمت تشخیص
پتنه تعین بود برای رام داس که بکاردانی و سلامت نفس اتصاف داشت و بمنصب دیوانی خلعت امتیاز پوشیده لیکن
مقرر شد که بدستور سابق محرران راجه تودرمل سررشتهٔ جمع و خرج و طلب تنخواه را تا آمدن او مضبوط دارند

آغاز سال نوزدهم از ابتدای جلوس خاقان ممالک ستان

درین ایام سعادت فرجام که موکب
گردون شکوه در دار البرکه اجمیر افاضه انوار سیفیر موده باطن قدسی مواطن پادشاه حقائق آگاه و نور افشان معرفت بود
بهارخان نگار با شکوه مسیحائی در رسید و مرمردگان عرصهٔ خاک را حیات نو بخشید و ظاهر جهان چون باطن ارباب حال
طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه بخش عالم روز پنجشنبه هفتم ذی قعده نهصد و هشتاد و یک هجری پرتو
نور به بیت الشرف حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بخرمی و نشاط آغاز شد در بیولا که
همای چتر گردون سای بر خطهٔ فیض آساس اجمیر سایه وصول انداخت چنان بمسامع جلال رسید که چندر سین پسر راجه
از کوتاه اندیشی و بیخردی سر رشتهٔ اطاعت و فرمان برداری از دست داده راه مخالفت و ادبار می سپرد و قلعه سوانه
که مستحکم ترین قلاع صوبه اجمیر است پناه روز اندیشیده باستحکام آن میکوشد بنابر آن شاه قلیخان محرم و راجه
رای سنگه و شمال خان و سلطان راتهور و کیشوداس پسران جیمل میرتهه وال و جگت رای پسر دهرمنگد و جمعی
دیگر از بهادران عرصه فیروزی به تنبیه و تادیب او نامزد شدند و حکم قضا مثال شرف نفاذ یافت که اگر آن سرگردان
وحشت ادبار از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده سر بر خط فرمان نهد بعواطف خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آرند
والا در استیصال بنیان حیات او کوشیده ملک او را پایمال عساکر اقبال سازند بالجمله چون امرای عظام بحوالی
سوجت رسیدند کله نیره رای مالدیو که در انجامی بود تاب مقاومت نیاورده بقلعهٔ سرپاری که در شعاب جبال و افتاده

وکس بطلب لودی فرستاد که یا وکلای خود کالیوه پیوسته بحضور آید که مصلحت های ملکی در میان است با آنچه مقتضی وقت باشد بعمل آید لودی بداود ملاقات نمود بعد از تواضعات رسمی و گفت و شنود داود بهانه برخاست و قتلو با جمعی آمد قصد گرفتن لودی کرد ملازم لودی که شمشیر او را داشت بر آثار غدر آگهی یافته شمشیر بقتلو انداخت و او را همانجا و زیر تیغ هلاک ساختند و لودی را مقید گردانیدند و در افغانان شورشی غریب پدید آمد و جمیع سرداران لشکر و قتلو در قتل لودی اتفاق نمودند و داود از و پرسید که با تو چه باید کرد لودی جواب داد که مناسب وقت نبود که در حرمت و ناموس من دست یابی اعتدالی در ازسازی اکنون کار باینجا رسید بهتر آنکه مسافر ملک نیستی شوم و داود از کوتاه اندیشی و کم فرصتی باغوای افغانان او را بحصول روانه ملک عدم ساخت و بمیامن اقبال روزافزون چنین سرداری که مدار [illegible] افغانان بر و بود بی زحمت سعی و تردد اولیای دولت از میان برخاست و اسمعیل پسر لودی را که بغایت خردسال بود جمعی از توابع و لواحق او همراه گرفته نزد منعم خان آوردند و خان فی الفور از آب سون گذشته متوجه پیش شد چون از کشتن لودی در لشکر افغانان شورشی راه یافته بود اگر عساکر فیروزی آثر یک جلو می راندند در کمال سهولت و آسانی کار را بانجام میرسید لیکن منعم خان مراعات حزم و احتیاط نموده مقرر ساخت و بعد ازین مردم جیبه پوشیده سوار شوند و در هر منزل راجه ولشکر خان پیشتر شتافته جای لائق بجهت ورود عساکر اقبال مقرر سازند و اطراف اردو را بامر قسمت نمایند که قلعه ساخته و خندق زده فرود آیند و بهمین ترتیب امراکوچ بر کوچ متوجه شدند و داود با وجود فزونی لشکر و کثرت آلات حرب و نهایت استعداد از غایت بیدلی و کم همتی بقلعه پتنه تحصن جست و منعم خان با سائر امرای فیروزی نشان قلعه را محاصره نموده تقسیم مورچلها فرمودند و عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح اقبال و تائیدات حضرت ذوالجلال به پیشگاه سپهر بارگاه ارسال داشتند مکتب

نشستن شاهزاده بلند اقبال وارث ملک و اقلیم سلطان سلیم

چون عمر طبعی شاهزاده بلند اقبال بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بقانون بزرگان دین و آئین و صنادید سلف آن زبدهٔ کارخانهٔ هستی و دقیقه شناس تحالات باطن را بتحصیل علوم ظاهری و اکتساب فضائل صوری مکتب نشین ساختند و مولانا میر کلان هروی که بکمال دانش و سلامت نفس و تهذیب اخلاق و میمنت زبان آراستگی داشت بمعلمی آن سلاله دودمان خلافت خلعت امتیاز پوشید و از سوانح این ایام تعیین افواج قاهره است بتنبیه و تادیب مدهکر داز زمینداران معتبر صاحب جمعیت است و در مابین گوالیار و سرونج که بر سمت ولایت مالوه واقع است راه زنی و تمرد پیش گرفته بتجار و سائر متردّدین آسیب میرسانید بنابران سید محمود خان با جمیع سادات بارهه و امروهه برسر او تعیین شدند و سادات داد شجاعت و دلیری داده شمشیرهای نمایان زدند بضرب تیغ صاعقه بار بسیاری از کفار شقاوت آثار بقتل رسید و آن ولایت از قرار واقع بعمل درآمد و مدهکر از نزدیکی پیمانه عمر سید محمود خان بارهه برگشت و از وقائع این سال رسیدن میر محسن رضوی ست از دکن با عرضه داشت نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل این اجمال آنکه چون در اول یورش گجرات محمد حسین میرزا خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بدکن رفت حکم شده بود که میر محسن رضوی نزد نظام الملک شتافته بنصائح سعادت پیوند او را بشاهراه نیکو بندگی و اطاعت هدایت نماید یا آن بی سعادت را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود متعلقه خویش اخراج نماید نظام الملک اگرچه توفیق تحقیق اول نیافت اما مرتکب خود راه نداده عرضه داشتی مشتمل بر نهایت عجز و نیازمندی با پیشکشهای لائق مصحوب معتمدان

و سائر امرا و جاگیرداران آنحدود دسترس نفاذ یافت که لوازم مرافقت و یکجهتی بکار برده بصوابدید منعم خان کاربند خدمت بشوند
و در خلال این حال لودی خان که در تدبیر و ملک داری دل قوی و همت کارپرداز داشت و مدار حل و عقد سلطنت برو بود بجهت
کشتن داود عم زاده خود آزرده خاطر گردید و بنابر انحراف مزاج از داود و افغانان عمده بیکقلم از لودی برگشتند و داود
بسعی قتلو خان و گوجر خان و شمس خان موسی زی و اسمعیل سلاح دار گدهی را که بمنزله دروازه ولایت بنگاله است استحکام
داده ابواب خزاین سلیمان را مفتوح ساخت و بزرپاشی و درم ریزی خلقی انبوه برگرد او فراهم آمدند و لودی نتوانست و در برابر
پای همت استوار داشت و به قلعه رهتاس رفته متحصن گشت و داود فوجی عظیم بر سر او فرستاد و لودی ناکام بدرگاه سلیمان
جاه التجا آورده از منعم خان خانان استمداد کومک نمود و خان خانان باشم خان و تنکری قلی سلطان و بابا حسین تواجی
بانثی و ملا محمود آخوند و جمعی را بمدد او تعیین فرمود و خود متعاقب آنها متوجه پیش شد که شاید لودی آمده به جمعیت تسخیر ولایت
بهار بسهولت میسر شود و چون دار الخلافه آگره بورود موکب جهان ستانی رونق آسمانی یافت حقیقت ولایت بنگ و بهار
و سوانح آن دیار بمسامع اقبال رسید و راجه تودرمل و لشکرخان میر بخشی بشرحی که نوشته شد بکومک منعم خان تعیین شده
که سائر جاگیرداران آنحدود نطاق خدمت و جانسپاری بر میان جان بسته لوازم سعی و اهتمام و مراسم جد و جهد بانجام رسانند
و راجه در کنار آب ترمهانی که مجمع دریای گنگ و کوری در سرحد است بمنعم خان ملحق گردید و در اندک فرصتی لشکر عظیم فراهم
آمد و ترتیب افواج برین نسق قرار یافت قول بانتظام منعم خان خانان و جمعی از بهادران نصرت قرین [illegible]
و در برانغار مجنون خان و بابا خان با سائر قاقشالان و در جرانغار محمد قلی خان برلاس و قیا خان و اشرف خان و در هراول
خان عالم و میرزا علی خان و چندی از دلاوران عرصه نبرد کار طلب گردیدند و راجه شان لشکر دیده لشکرخان و بعضی از ملازمان خان
خانان را از آب گذرانید و نظام که با فوجی از افغانان تیره رای قدم جلادت پیش نهاده در برابر لشکر منصور قلعه ساخته بود تاب
مقاومت نیاورده فرار نمود و در اینوقت تنکری قلی و چندی که نزد لودی رفته بودند آمده نمودند که لودی بداود صلح کرده ما را از
معاودت داد و جمیع افغانان سیاه بخت یکدل و یکرو شده باستعداد تمام روی ادبار بتقابل افواج فیروزی آثار نهاده اند
و مجملی ازین تفصیل آنکه داود برهنمونی گوجر مردم کاردان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که ترا بجای سلیمان می دانم و اگر بجهت
بی باکیها و بی اعتدالی ها که از من بظهور آمده خاطر خود را گران ساخته باشی حق بجانب تست و من بتقصیر خود قائلم اما در چنین وقتی
که افواج بادشاهی به تسخیر این ملک هجوم آورده اند وظیفه نمک خوردگی و ادای حقوق آنست که کمر همت بسته با فیلخانه و توپخانه
و خزانه سلیمان بتقابل عساکر گیهان شکوه متوجه شوی بالجمله لودی بتسویلات و تزویرات گوجر فریفته از راه رفته
صلح کرد و فوج انبوه با خود همراه گرفته روبروی لشکر منصور آمده قلعه ساخت اگرچه این خبر باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه
اندیشان شد اما امرای فیروز جنگ دل بتایید ایزد سبحانه بسته و از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی استمداد همت
نموده متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و همواره برکنار دریای سون بهادران از جانبین برآمده کارزار می کردند و
پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه همت غالب می آمدند از انجمله روزی لعل خان بدخشی با جمعی از آب گذشته بر سر
قلعه مخالفان تاخت و دست بردی شایسته نموده چهار کشتی از انها گرفت و بسیاری از اعادی دولت بگرداب فنا فرو رفتند
و پسر لال خان در راه اخلاص جان نثار گردید و مقارن اینحال خبر کشته شدن لودی رسید برین نهج که چون لودی بتقابل عساکر
گیهان شکوه صفوف نکبت مآثر خود را آراسته داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جلال خان گدهوریه فرود آمد

رادستگیر ساخته متوجه ایدر شد و نزاین داس زمین دار ایدر بر بهو نے سعادت باستقبال شتافته پیشکش لائق بجهت درگاه
معلی سرانجام داد و چون حوالی گوگنده مضرب خیام گردون قباب گردید رانا کیکا از تقصیرات گذشته اظهار ندامت و معذرت
نموده راجه بهگونت داس آمده دید و بعد از آن راجه را بخانه خود برده لوازم ضیافت و شرائط خدمت بجای آورد و پسر رشید
جانشین خود را با پیشکش همراه ساخته و چنان نمود که در نیامدن از نامساعدی بخت و وحشت طبیعت که لازمه زمینداریست
از سعادت آستانبوس محروم مانده ام اکنون پسر خود را بدرگاه میفرستم که باستشفاع شمار قم عفو بر جرائد تقصیرات
من کشیده شود و چون بعنایت خسروانه و مراحم بادشاهانه مستمال و امیدوار گردم خود نیز بدولت بساط بوسی خلعت افتخار
خواهم پوشید و مقارن این حال راجه تودرمل نیز از گجرات آمده سعادت آستانبوس یافت و دفتر منقح از جمع ولایت گجرات
بدفترخانه عالی سپرد و در اثنای راه رانا با راجه تودرمل نیز ملاقات نموده چاپلوسی و فروتنی بیش از پیش ظاهر ساخت
و از سوانح رسیدن مظفرخان است بدرگاه خواقین پناه و بمنصب جلیل القدر وزارت سرافراز شدن در هنگامی که رایات
جلال از گجرات عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشت بمظفرخان فرمان رفته بود که بهر جا رسیده باشد عطف عنان نموده
متوجه دارالخلافه شود مظفرخان و خالدین خان و میرک خان کولابی و شاه قلی میمندی و خواجه شمس الدین و دیگر جاگیرداران
مالوه چون از کیچی واره گذشتند خواجه شمس الدین خوافی گفت که درد سپوره که از دقائق نجوم مهارت وافی دارد چنان مینماید
که ازین سفر بزودی مراجعت خواهند نمود مظفرخان بجهت امتحان آنها را مقید ساخته و چون بقصبه رهوت که برزخیست
میان مالوه و گجرات رسیدند فرمان قضا جریان در دریافت که بمیامن تاییدات ایزد سبحانه فتح گجرات بر وفق مراد دولت
خواهان قرین روزگار خجسته آثار گردید ارباب بغی و عناد بسزای کردار ناهنجار خویش رسیدند باید که امرای عظام بهر جا رسیده
باشند عطف عنان نموده متوجه دارالخلافه شوند که عنقریب در پایه سریر سلیمانی بسعادت زمین بوس کامیاب
دولت جاودانی خواهند شد و ظهور این عطیه غیبی بر صدق قول آن دو اخترشناس شهادت داد و درینولا که مسند خلافت
بفر قدوم اقبال لزوم خاقان ممالک ستان رونق اسمانی داشت مظفرخان سعادت آستانبوس دریافت بعالی منصب
وزارت کل بلندمرتبه گردید لیکن در اندک فرصتی حوصله اش تنگی کرد و از منهج اعتدال قدم بیرون نهاد در خلاف مرضیات
آنحضرت سلوک پیش گرفت در وزرای چند از فراز پایه اعتبار افتاد ارتفاع رایات همت به تسخیر بنگ
و بهار و انتظام لوازم این کار چون همگی همت جهانگشا و توجه خاطر صواب انتما مصروف و معطوف بر آنست
که چار چمن هندوستان بلکه معموره جهان را از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته زبردستان ستم رسیده را از آسیب
تعنف و تظلم بیدادپیشهای قوی بازو در ظلال معدلت خویش آرامش بخشیده عالمیان را در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال
دارند درینولا که خاطر فیض مظاهر از تسخیر ولایت گجرات و انتظام آن حدود و اپرداخت فتح ممالک بنگ و بهار پیش نهاد همت
گردون عیار گردید تا سلیمان کررانی حکومت آن ملک داشت از کمال فهمیدگی و پایه شناسی سررشته خدمت و اطاعت ظاهر
از دست نمیداد و پیوسته به ارسال عرائض و پیشکش ملک خود را از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ می داشت و چون نوبت
سلطنت ببرادر و پسر خورد سلیمان رسید و کار بجوانان تجربه نادیده افتاد و سلسله اطاعت و خدمتگاری در اظهار اخلاص و فرمان برداری
از نظام گسسته خود سری و بی باکی پیش گرفت بالجمله چون موکب جهان گشا بمستقر خلافت نزول اقبال فرمود و تسکین غبار [illegible] بخشید
در سرانجام خویش راجه تودرمل که اهتمام نواره بعهده کاردانی او حواله بود بدان صوب تعین شدند و فرامین باسم منعم خان خانخانان

سعادت عقیده داشتند فوجی از پیش سیاهی کرد وبقیاس وتخمین زیاده از پنجهزار کس بنظر درآمد بعضی از ملازمان رکاب نصرت قباب را
چنین بخاطر گذشت که شاید میرزا کوکه با لشکر گجرات می آمده باشد وجمعی بران رفتند که شاه میرزاست وغافل ازینکه او در
مبادی پیکار گریخته بجانب محمودآباد رفته است وآخر مشخص شد که اختیارالملک است که فوج بسته می آید وازین رهگذر
خواطر ارباب ظاهر قدری بشورش گرائید وآن شهسوار عرصه همت اضطراب باطن آنها را از نقوش پیشانی دریافته
دلدهی فرموده مقدمات همت بخش بر زبان معجز بیان راندند حکم نقاره نواختن وکرنا کشیدن شد اما نقارچی
را دهشت چنان فرو گرفته بود که دستش قدرت حرکت نداشت آخر بتهدید برچه بهوش آمد وشجاعت خان وراجه
بهگونت داس وبعضی از بهادران تیزدست قدمی چند پیش نهاده شروع در تیراندازی کردند وبر زبان الهام بیان
گذشت که زنهار بی جلوی نکنند که عنقریب سر این آشفته دماغ برگشته روزگار پامال عساکر اقبال خواهد شد ودرین وقت بسعی
راجه بهگونتداس محمدحسین میرزا که سرحلقه اهل فساد بود بقصاص رسید وفوج غنیم که بشکوه هرچه تمامتر برآمد هرچند تندتر دلیر
می‌شد پراگنده‌تر گشت وچون اختیارالملک فوج خود را بی نسق دید با معدودی جدا شده خواست که بسرعت خود را
از ورطه هلاک بساحل نجات رساند پای اسپش بخاربست زقوم جهید واز پشت زین بر روی زمین افتاد وسهراب
ترکمان که از یکهای پادشاهی بود واز راه دور قصد کرده سر در دنبال او داشت بمجرد افتادن رسیده سرش را
سبک برید وبتائید ایزد سبحانه چنین فتحی مجدد چهره‌گشای مراد گردید ودران عرصه فیروزی یکهزار ودویست نفر
بشمار آمد که از مخالفان بقتل رسیده بود وزخمی را خود شمار نیست واز افواج فیروزی اثر قریب صد کس
شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند وازین مردم سیف خان کوکه سهراب خاله‌زاده صادق خان
وراگهوداس وتمر علی جلایر از مردم روشناس بودند وچون موکب اقبال قدری راه بیشتر شتافت فوجی آراسته
ظاهر شد وشیخ محمد غزنوی بسرعت خود را رسانیده معروض داشت که میرزا کوکه است وحضرت خاقانی از آمدن میرزا کوکه
نهایت انبساط وشگفتگی فرمودند وآن سعادت منار را در کنار ملاطفت ومهربانی گرفته انواع مراحم واقسام تفقدات ظاهر
ساختند وبعد از آن قطب الدین محمد خان وسائر امرای گجرات بسعادت کورنش وزمین بوس شرف اختصاص یافتند و
درین حال سهراب ترکمان سر اختیارالملک را آورده مورد تحسین وآفرین گردید وبجهت عبرت سائر حرامخواران حکم
فرمودند که مناری از سر باغیان ترتیب نمایند وآخرهای روز منازل درون قلعه احمدآباد که اساس نهاده سلاطین
گجرات است بورود مقدم اقبال توام خاقان ممالک ستان رونق آسمانی یافت وفتحنامها مصحوب مسرعان باطراف
ممالک واکناف بلاد ارسال داشتند وجمعی از امرای عظام وبهادران نصرت انجام که درین یلغار بسعادت ملازمت اشرف
اختصاص داشتند ودر نظر همت بخش آن حضرت شمشیرهای مردانه زده وترددات نمایان کرده بودند فراخور خدمت و
شایستگی بنوازشات خسروانه فرق عزت برافراشتند وچون همت جهان‌کشا بانتظام ولایت گجرات مصروف داشته قطب الدین خان
وتورنگ خان وجمعی از امرا بصوب بروچ که مقر شاه میرزا بود تعیین نموده بودند وشاه قلی خان محرم ولشکر خان وفوجی
دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا وسائر زمینداران آن حدود در ربقه ضبط درآورده مطیع ومنقاد سازند وحکومت
شهر بدستور سابق بخان مقرر شده وندوقه ودولقه وآن نواحی به تیول وزیرخان مرحمت فرمودند ودرین ایام روزی
شهباز خان در مجلس بهشت آئین حرف ناشایسته نسبت بنعیم خان بر زبان راند وملاحظه ادب ومراعات

کارطلب باستماع آواز آنحضرت قوی دل گشته جلوریز متوجه دفع مقهوران سیاه بخت شدند و پیشتر ازین سید محمود خان
و رای رای سنگه و فرحت خان و جمعی از دلیران فوج غول عنان جرار دست داده تاخته بودند بمجرد تاختن ایشان دوم محمد حسین
میرزا و دیگر خون گرفتها که در معرکه استاده حرکت المذبوحی میکردند تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و لشکر
فتح و فیروزی بر سر جم علم اقبال از زید فتح که دیباچه فتحنامهای باستانی تواند شد از عکس انوار لمعات ظهور جلوه نمود و خاقان گیتی
ستان لوازم سپاس و مراسم نیازمندی بتقدیم رسانیده متوجه احمدآباد شدند لیکن از دیر رسیدن میرزا کوکه دولتکده گجرات
قدری خاطر نگرانی بود که درین وقت لال کلاونت معروض داشت که سیف خان کوکه مبارزت نموده جان نثار گردید و بعد از
تحقیق بوضوح پیوست که در تاختن اول چپقلشی نمایان کرده غنیم خود را منهزم ساخته و بدو زخم نمایان که بر روی داشت
بدار الملک لقا شتافته رو در معنی حیات جاوید یافت و زین خان برادر خورد او شمشیرهای نمایان زده دو کس از مخالفان
را فرو آورده و سبحان قلی ترک را که در رزمگاه مانده بود همراه برداشته بملازمت شهریار قدرشناس آورد و از
ظهور واقعه برادر مجروح خاطر گردیده سررشته شکیبایی از دست داد لیکن بدلدهی خسرو آفاق ضبط احوال خود
نمود و لعبد الرحمن مؤید بیگ حکم شد که درین آشوبگاه دار و گیر محافظت او نماید بالجمله چون خاطر قدسی مظاهر
از دیر رسیدن میرزا کوکه و از گذشتن سیف خان کوکه نگرانی دیگر داشت مبشران غیبی بجهت تدارک
آنخزده گرفتاری محمد حسین میرزا بمسامع قدسیه رسانیدند و مقارن این حال آن مردود ازل و ابد را دست در گردن
بسته بحضور آوردند و چنان نمودند که از زخمی که بر روی او رسیده بود راه گریز پیش گرفت و پای اسپش بخار
زقوم پیچیده بر خاک مذلت افتاد گدا علی نام از یکهای پادشاهی خود رسانید و گفت بیا که ترا ازین معرکه برآورم
و چون تن در داد پیش اسپ خویش سوار ساخته بملازمت آورد و در وقت سوار کردن یکی از ملازمان خان کلان
همراه شده و بتلاش جلد و هر دو مدعی گرفتن او بودند و بعد از استفسار حرف راست بر زبان آن برگشته روزگار
گذشت که مرا نمک پادشاه گرفته است بالجمله با وجود چندین جرایم عظیمه که استحقاق اقسام سیاست و تعذیب داشت
حضرت خاقانی از کمال رافت و مهربانی حکم فرمودند که دستهای او را بگشاده در پیش بنازند و بهان سنگه درباری حواله
شد که محافظت او نماید و مقارن این حال شاه مدد را که کوکه میرزا در رسید و لیکن از پیشتر مدیان او بود گرفته آوردند و آن
مظهر جلال بیگ ضرب برچه اورا بالغرنیستی فرستاد و از اعاظم مراحم حضرت ظل الهی که در چنین وقت بر ترظهور انگنداشت
که محمد حسین میرزا از مانسنگه درباری آب خواست و فرحت خان چپانچه بر دو دست بر سر او زده گفت که چنین حرامخوری
آب دادن حیف است بلکه خاک در کاسه سرش باید انگند آن سرچشمه فیوضات الهی از استماع این ماجرا از فرحت خان
اعراض فرموده و آب خاصه طلب داشته آن پژمرده گیاه دشت ادبار را سیراب مرحمت و مردمی گردانیده بنازم وسعت
حوصله و بردباشت و مرتبه قدردانی و جوهرشناسی و پایه جرم بخشی و مجرم نوازی را و شرح شمایل کمالات و بزرگی
ذات آن مظهر صفات ربانی در فضای بیان در عرصه تقریر نگنجد مصراع ع اینها توگنی و از تو آید + سخن مختصر چون میرزا
کوکه هنوز بالشکر گجرات نرسیده بود و مدتی دران عرصه فتح و فیروزی توقف فرموده ناگزیر به تانی و آهستگی متوجه پیش شدند
و محمد حسین میرزا را برای رای سنگه سپردند که بر فیل انداخته همراه بشهر آورد و درین زمان که اکثری از بهادران نصرت قرین
و دلاوران شجاعت آئین از محنت تردد و قطره هر کدام خود را بگوشه کشیده بودند و همگی قریب صد کس در موکب اقبال

محمد حسین میرزا ست نبازند که هرگاه این فوج را برداشتیم دفع دیگران کرفتها بسهولت میسر خواهد شد درینوقت محمد حسین میرزا
با جمعی از مقهوران بیباک قدم جلادت پیش نهاده از افواج دیگر مقهوران تیزتر خود را رسانید شاه قلیخان محرم و حسین خان
و بعضی از بهادران تیزجلو بعرض رسانیدند که وقت تاختن است تا این زیاده سر بسزای خود رسد حضرت خاقانی از کمال بردباری
و کاردانی فرمودند که هنوز پله دور است و بهادران موکب عالی بحسب کمیت بغایت کم مبادا سلک احتیاط از دست رود
و در جمعیت پراکندگی راه یابد و هر چند [illegible] تشویم تا نه زور و تقویت خواهیم رسید و بمقدمات معقول دلدهی بهادران
نصرت قرین فرموده قدم شمرده پیش می نهادند تا آنکه فوجها بیکدیگر نزدیک رسیدند پاچاران معروض داشتند
که حالا وقت تاختن است و هنوز سخن تمام نکرده بود که آن تائید یافته ایزدی با شیران زنجیرگسل کلمه الله اکبر بر زبان
رانده وسوران انداخته بر مقهوران حق ناشناس تاخت اگرچه فوج برانغار تاب مقهوران نیاورده به اندک
زد و خوردی عنان ثبات از دست داده روی گردان شد اما آن شهسوار عرصه کارزار بمجرد تاختن فوج دست راست
غنیم را درهم نوردیده از پیش برداشت و محمد حسین میرزا فوج جانب چپ را یک میدان راه رانده و چون عنان بازکشید
اثری از عساکر او بارها اثر ندید و از لطائف غیبی آنکه در هنگامی که فوج خاصه به مقهوران بد سرانجام تاخت و جمعی از بهادران
برانغار و قول جلوبیز رسیده داد شجاعت و مردانگی داده از جانب مخالفان آن بسیار بجانب افواج ظفر نگار سر داده بودند
بایی از آنجا در قوم زاری پیچیده عربده در زمین و زمانی افگند و فیلی که سر حلقه فیلان غنیم بود از هیبت صدای آن روگردان
شده فوج خود را درهم نوردیده و این تفرقه نیز ضمیمه تائید ایزدی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند
که کار آن حق ناشناسان باطل ستیز به انجام رسید چون حضرت خاقانی عنان همت بازکشیدند از بهادران
فوج ظفر که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از تا را چند خواص و خان بلاول دیگری حاضر نیافتند آنحضرت لطائف
تنها به باطن با جنود اقبال استاده تماشای بدائع آسمانی مینمودند تا سنگر دریای بحضور اشرف یافته هم کار را کرده غالب آمد
در الکو واس کچوابه که بی سلاح تاخته بود در نظر صاحب حقیقی جان نثار گردید و منتروفا خاص خیل داد شجاعت داده
زخمی از اسپ افتاد و کرن پسر مالدیو نیز در برابر آنحضرت شمشیر نمایان زد و اگرچه این مردم در پیش آن عیار سنج همت
کار ستایانه بظهور آوردند اما در آن روز اکثری از بهادران نصرت قرین خونبها تاختند و کارنامها ظاهر ساختند اما هنوز
محمد حسین میرزا حرکت المذبوحی میکرد و درین اثنا یکی از بخت برگشتهای سیاه باطن تاخته رسید و شمشیری بر سر
اسپ آنحضرت انداخت و اسپ چرانع پا شده بود که آن شهسوار عرصه جلادت بدست چپ گردن اسپ را
گرفته از افتادن باز داشتند و خود را جمع ساخته برچه حواله آن مردود ازل وا نمودند و برچه از سلاح او گذشته فرو نشست
خواستند که برچه را برآورده دفعه دیگر فرمایند قضا را سنان برچه شکست و آن خون گرفته روی بگریز نهاد و [illegible] ایخال
دیگری آمده شمشیر بر ران آنحضرت انداخت و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال است آسیبی نرسید
و از فر شکوه پادشاهی عنان تاب باز گردید و درینوقت یکی از مقهوران آمده نیزه حواله کرد و [illegible] جز برچه کار او ساخت
و جان سرخ بدخشی زخمی خود را بقول رسانیده و خبرهای خوش از جانب آن انتظام بخش سلسله ظاهری و باطنی مذکور ساخته
اضطرابی در خاطرها راه یافته بود حضرت خاقانی بجهت دلدهی مردم متوجه قول شده فرمودند که عنان سبک دارند
و گرم مشتابند که بعنایت الهی غنیم بی پا شده و بیک حمله دیگر کار به آخر میرسد شجاعت خان و چندی از بهادران

پیش گیرد و رحمی بر حال زار خود کن که حضرت خاقانی در عرض نه روز طی این مسافت بعید نموده با فدائیان جان نثار رسیده
اند و از تکرار این حرف محمد حسین میرزا را دل از جای رفت و صدق خبر در خاطرش نقش بست و برگشته بجانب
اردوی خود تاخت و تسویه صفوف و ترتیب افواج نامبارک پرداخت و چون بعرض اشرف رسید که غنیم از آمدن
موکب گیهان شکوه آگاهی یافته مقام جیبه پوشیدن است حکم شد که فوجها از آب بگذرند و هر چند امرای
عظام خصوص خان کلان مقدمات معروض داشتند که صلاح وقت در آنست که تا رسیدن لشکر گجرات
درینطرف آب باید بود مقبول خاطر اشرف نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اعتضاد ما بتائید ایزدی
تعالیست نه اعتماد بر لشکر گجرات اگر این امور مطمح نظر بودی چنین جریده نبایستی متوجه شد اکنون که غنیم
در استعداد جنگ است استادن و انتظار کومک کشیدن چه لائق و دیگر بحرف منفید ناشده با جمعی از
دلاوران آتش خو که در فوج طرح قرین موکب اقبال بودند سمند همت بدریای جلادت در زده بر هنمونی توکل
از آب گذشتند و درینوقت خود خاصه را براجه دیپ چند مجهوله سپردند که همراه داشته باشند و در آن طرف آب حاضر
سازد که بر فرق مبارک نسیم قضارا در تیز رو بهاد اضطراب بینی در بلغه افتاد و چون از آب گذشتند راجه دیپ چند سر
خجالت در پیش افگنده بزبان بی زبانی اظهار تقصیر نمود اگر چه از مشاهده این حال خاطر بعضی از مخلصان حیرانی
قدری گرانی پذیرفت اما حضرت خاقانی به الهام ربانی فال نیک زده فرمودند که شگون بالغایت خوب شده
و پیش روی ما کشادگی یافت و مقارن اینحال یکی از بهادران تیز دست سر مقهوری بریده بنظر اشرف در آورد
آن نیز مبشر فتح و فیروزی گردید و آن شاهسوار عرصه همت بر سبیل افواج منقید ناشده با ره جهان نورد بر انگیخت
و امرای عظام متعاقب آنحضرت از آب گذشتند و محمد حسین میرزا افواج ترتیب داده در برابر آمد و ولی خان پسر جهار خان
حبشی را که بیمن معدلت حضرت خاقانی در یورش اول گجرات بیاسا رسیده بود سردار دست راست گردانیده و جمعی
فراوان از حبشی و گجراتی را همراه او ساخت و محمد خان پسر شیر خان را با فوجی از افغانان دست چپ باز داشت و
شاه میرزا و بسیاری از ماوراء النهری و بدخشی که مغز استخوان شان بحرام نمکی پرورش یافته بود همراه گرفته روی ادبار
بعرصه کارزار آورد و خاقان گیتی ستان یک کروه از دریا گذشته بر پشته بلندی بر آمده عروج بر مدارج فتح و ظفر نمودند
و درینوقت آصف خان که بدلهی و جان بخشی خان اعظم میرزا کوکه رفته بود آمده معروض داشت که تا حال میرزا کوکه از وصول رایات
اقبال اطلاع نداشت اکنون ازین بشارت جان بخش حیات تازه یافته در استعداد بر آمدن است و آصف خان
در سخن بود که عساکر نکبت مآثر غنیم سیاهی کرد و حضرت خاقانی بتائید آسمانی روی همت بدفع اعدای دولت نهاده با دل
قوی و عزم درست همعنان فتح و نصرت باره جهان نورد بر انگیختند و محمد قلی خان توقبائی و ترخان دیوانه و چندی از بهادران
تیز دست که اقچی پیش غول بودند بر فوج غنیم تاخته دست بکار رسانیدند و چون غنیم زور آور دعنان تاب باز گردیدند و آن شیر بیشه
شجاعت کوه صفت پای همت قائم داشته براجه بهگونت داس و سائر امرا خطاب فرمود که اگر چه غنیم بحسب کمیت فزونی دارد اما ما
نیاز مند درگاه ایزدی را اعتضاد بحبل المتین توکل زیاده از آنست که کثرت مخالف بنظر همت در آید و در جنب جنود تائید غیبی
فزونی کثرت لشکر مخالف را چه قدر و اندازه اکنون وظیفه ملتزمان رکاب فیروزی آنکه شوائب تزلزل و تذبذب در خاطر
راه ندادهمه یکدل و یکجهت روی همت بدفع این گروه حق ناشناس نهند و خود را جمع ساخته بر فوجی که برقهای برج دار دو بهانا که نشان

راجه مجهوله نقیب خان محمد زمان بهار خان مالسنگه درباری وفای خاصه خیل سید خواجه شیخ عبدالرحیم رامداس کچهواهه
رامچند بهادر خان قوردار سانوله داس جادون کانه درباری سرخ بدخشی دوار یهلا هرداس کرک یراق تارا چند خواص
لال کلاونت وچون رایات فیروزی لغنیم نزدیک رسید حکم جیبه پوشیدن شد وبعد از فراغ جیبه پوشیدن بر اسپ
بوز سیفا سوار شده بدفع اعدای دولت روی همت نهادند وچون قدری از راه طی شده اسپ مذکور در اثنای سواری
نشست وراجه بهگونت داس پیش آمده تهنیت فتح رسانیده معروضداشت که امروز نشان فتح نظهور آمده که هرکدام دانایان
تجربه کار دلیل فتح وظفر است اول نشستن اسپ سردار دوم وزیدن باد از عقب عساکر سوم همراه شدن زاغ و غلیواز بسیار
که اینک فوج فوج همراه اند ورود موکب اقبال بظاهر احمدآباد و مبارزت بهادران لشکر منصور با میرزایان
وشکست یافتن ایشان بیان کارنامهٔ اقبال جهان ستانی وشرح داستان های شجاعت ورزم آرائی آن شهنشاه
عرصهٔ دولت وشیر بیشهٔ همت از مقیاس اندیشه وضبط سخن بیرون است این بی مایه معنی اگر از عهدهٔ مدعانویسی وعرض سوانح
برآید بی شائبهٔ سخن طرازی وعبارت آرائی از مغتنمات است مشاطگی عروس سخن منصب واقعه نویس نیست درین راه قدم
از جادهٔ مدعا مقصود بیرون می نهد وسررشتهٔ بیان از دست نمی دهد ومستمعان را انتظار هر ذره نمی فرماید ولله الحمد که بدائع اقبال
وغرائب احوال که آنحضرت را در ملک ستانی واقلیم کشای دست داده از تعریف وتوصیف مستغنی است بالجمله آن شیر بیشهٔ
توکل چنین مسافت بعیده که قافلها را بدو ماه آن میسر نیست با اجتماع سپاه والتفات نفرسوده با معدودی از ملازمان کامیاب
نصرت قباب در عرض نه روز طی نموده وکثرت مخالفان که زیاده از بیست هزار بود منظور همت دریا ورده چهره سعادت
را بگلگونهٔ فتح زیور بخشید وشرح این داستان بدیع وکارنامهٔ غریب برسم اجمال آنکه چون موکب اقبال قریب مقصد رسید
بعضی از دولتخواهان ظاهربین کثرت مخالفان وقلت اولیای دولت منظور آورده معروضداشتند که در لشکر منصور تا
هنوز خبر آمدن موکب ظفر طراز نیست اگر حکم شود بر مخالفان شبخون زنیم لیکن چون ناموس سلطنت مقتضی آن
نبود پسند خاطر قدسی مآثر نیفتاد حضرت خاقانی بتائید ربانی بسته برهمنونی نصرت ودل دهی همت واعتضاد جنود غیبی
متوجه عرصهٔ رزم گردیدند وحکم نقاره نواختن وسورن انداختن شد وسورن آنحضرت یا معین بود ومخالفان برگشته
روزگار محاصره تنگ ساخته انتظار آمدن شیرخان فولادی داشتند که درینوقت رایات اقبال قریب دریای سابرمتی
که متصل شهر است رسید وحکم فرمودند که افواج گیهان شکوه نزدیکی که قرار یافته از آب بگذرند مقارن این حال قریب سیصد
سوار گجراتی که از سرکیچ می آمدند نمودار گردیدند وبه بندوقچیان خاصه مثل سالباهن وفادار قلی ورنجیت وغیره که نظائر
آنها را دنیا نیافته بود حکم بندوق اندازی شد بمجرد سر دادن بندوق آن خون گرفتها گریختند بجهلهای خود پناه بردند واز غریو کوس
وصدای کرنا بعضی از مخالفان را گمان آنکه مگر شیرخان فولادی می آید وجمعی بر آن قیاس که خان کلان بقصد کومک خان اعظم
میر سید محمد حسین میرزا سراسیمه وار خود برسم خود قراولی برآمد واز سبحان قلی ترک وچندی که پیشتر از موکب جلال بکنار دریا
رسیده بودند تفحص حال نمود سبحان قلی ترک بقصد آنکه رعب در دل غنیم پدید آید وسنگ تفرقه در جمعیت آنها افتد جواب داد که این جمع
خونگرفته اینک حضرت پادشاه خود بدولت واقبال با سپاه گران رسیده چه وقت ایستادن وسخن پرسیدن است آن سیاه بخت
در جواب گفت که این چه حرف است واز کجا میگوئی وچه میسر ساختی که درینوقع رسیده است از فیلان پادشاهی عساکر نامتناهی آگاهی بخشید حال
آنکه امروز چهار روز است که قاصدان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند سبحان قلی نمود که همین دم معلوم تو خواهد شد بر دره سلامت

سپاهیان قسمت نمود و شهباز خان را با جگمال پنوار و خان جالوری همراهی اردوی بزرگ گذاشته با دیگر بهادران
کار طلب به جناح استعجال شتافتند و تا آخرهای روز یکشنبه متصل و اخد رانده اول شب دوشنبه بقصبه دیسه
که بیست کروهی پتن است عبور توسن جهان نورد اتفاق افتاد و از بنجا خواجه غیاث الدین آصفخان رخصت
پتن یافت که خان کلان و زبیر خان و دیگر امرای عظام را بموکب اقبال ملحق سازد و چاشت روز دوشنبه
قصبه پالی سانه که پنج کروهی پتن است مورد عساکر اقبال گردید و خان کلان و وزیر خان و شاه فخر الدین و طیب خان
و کهنکار و دیگر امرا از پتن رسیده سعادت زمین بوس دریافتند افواج کیهان شکوه بترتیب شایسته
انتظام یافت در قول که جای قورچیان خاصه است میرزا خان خلف بیرم خان و شجاعت خان و سید محمود خان
بارهه و صادق خان پای همت افشردند و در برانغار خان کلان و دیگر بهادران صف آراستند و در جرانغار
وزیر خان و جمعی از دلیران کار طلب گردیدند و در هراول محمد قلی توقبای و نورنگ خان دیوانه و بعضی از دلاوران
قدم جلادت پیش نهادند و آن شهسوار عرصه فیروزی خود با صد سوار که هر کدام فوجی را کفایت کنند طرح شدند
و آخرهای روز دوشنبه افواج بحر امواج از قصبه پالی سانه در حرکت آمد و شکونه قراول با حمد آباد رخصت
یافت که متحصنان را نوید شدوم نصرت لزوم استمال ساخته آماده خدمت گرداند که چون موکب گردون
شکوه نزدیک رسد از قلعه برآمده بعساکر اقبال ملحق گردند و چون پاسی از روز سه شنبه گذشت ورود جنود
فیروزی بموضع جوتانه که از مصافات کرست اتفاق افتاد و بعرض رسید که راولیا نام ملازم شیر خان
فولادی با جمعی از مقهوران قلعه کری را استحکام داده آماده جان دادن است و بگمان آنکه نگر خان کلان فوجی
بر سر کری فرستاده از قلعه برآمده اظهار جرات و جلادت می نماید لاجرم جمعی از دلاوران تیز دست و
بهادران گران رکاب تنبیه و تادیب آن خون گرفتها اجازت یافتند و در اندک زمانی جمع کثیر علف
تیغ بیدریغ گشته لقمه السیف سهنزار جان کندن خود را بدرون قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره نموده
به تسخیر آن همت گماشتند و سفارن این حال موکب اقبال از پی رسید و رای ممالک کشا بر آن قرار
گرفت که چون مهم عظیم در پیش است به این جزویات فرصت از دست دادن خلاف آئین سپاهی گری است
و سرگاه کار رسد داران ساخته شود علاج اینهایی زحمتی و تعبی میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بر سر راه واقعست از آمد و شد
افواج قاهره این بیدولتان خود بخود ویران میشوند و قلعه بی سعی و تردد مفتوح میگردد و قضا را چنان شد
که بخاطر الهام مآثر پرتو انداخته بود القصه چون موکب اقبال از قلعه گذشته عزیمت پیش فرمود و شب دیگر
میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا بتعاقب مشعلها در رسیدند متحصنان قلعه فوج خاصه پادشاهی خیال
کرده بی جنگ آواره دشت ادبار گردیدند و سحر روز چهارشنبه که در معنی صبح دولت و اقبال بود در سه کروهی
احمد آباد عبور عساکر فیروزی مآثر اتفاق افتاد و آصف خان دستوری یافت که بدرون قلعه رفته عزالکوکه و
سائر امرا را با افواج آراسته عازم ملازمت سازد اسامی جمعی از بندهای اخلاص گزین شجاعت آئین که درین
یورش اقبال قرین موکب منصور بودند بدین تفصیل است میرزا خان خلف صدق بیرم خان سیف خان کوکه
زین خان کوکه حسین خان خواجه عبدالله جگنات رای سال جیمل جگمال پنوار خواجه غیاث الدین علی آصف خان راجه بیربل [illegible]

فارسی مناهر از انتظام مهمات و ضبط ولایت واپرداخته و نهم منتصر پور ماه الهی موافق یکشنبه بیست چهارم
ربیع الآخر به همنونی دولت و اقبال و بدرقه تایید حضرت ذو الجلال با فدائیان جان نثار جماره
سوار یلغار فرمودند بیت بلان بر شتر ترکش اندر کمر * شتر چون شترمرغ در زیر پر * و چاشت
روز سه شنبه در خطه فیض اساس اجمیر ورود موکب اقبال اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم زیارت و
نیاز سندی آخرهای روز بر توسن جهان نورد سوار شده گرم شتافتند و صبح چهارشنبه در حدود
میرته شاه قلیخان محرم و سید محمود بارهه و محمد قلیخان توقبای که پیشتر رخصت شده بودند سعادت
رکاب بوس دریافتند و پاسی از روز گذشته بودند که قصبه جیسارن معبر پایان اقبال گردید و آخرهای
روز در سر راه آهوی سیاه نمایان شد و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگر چیتهٔ خاصه آن آهو را شکار کند
اتفاقا چنان خواهد بود که محمد حسین میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گردد بمجرد گذاشتن چیته آهو شکار شد و باعث انشراح
و انبساط ملازمان موکب فتح و فیروزی گشت و در وسط شب پنجشنبه بسوجت رسیده تا هنگام طلوع صبح استراحت
فرمودند و در وقت سواری بعرض رسید که محل پادشاهی با افواج گیهان شکوه که پیشتر روانه شده بودند در قصبه
پالی فرود آمده اند حکم شد که ملازمان رکاب اقبال بدستور سیر فته باشند و خود با معدودی متوجه اردو گردیدند
و چون قدری از راه طی شد بظهور پیوست که آن خبر اراجیف بوده لاجرم عطف عنان فرموده براه راست درآمدند
و رای جهان آرا چنین تقاضا کرد که موکب گیتی کشا از راه سروهی که قدری قرب مسافت دارد متوجه مقصد شوند
اما جمعی از اولیای دولت بعرض رسانیدند که چون دران راه ارباب تمرد و عصیان بسیار اند و در رکاب نصرت قرین
مردم کم رسیده اند مبادا تاخیری در حصول مقصد شود و آن شهسوار عرصه همت که عنان بدست توکل سپرده بود
بحرف ارباب ظاهر التفات نفرموده بشگونه قراول حکم شد که بسمت سروهی راهبری نماید و معهذا دولتخواهان
بنا بر پاس حزم و احتیاط بشگونه در ساخته قرار دادند که چون شب هنگام راه سروهی وانموده براه جالور شتابد
بحسب تقدیر دران شب راهبر غلط کرده بدرخت زار برلای وکل افتاد و مردم تعب و تعسر بسیار کشیدند و آخرهای
شب بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است و راه سروهی را گذاشته باین راه درآمده اند
آنحضرت بر ملتزمان رکاب عزت عتاب فرموده لحظهٔ در آنجا توقف نمودند و صبح جمعه شیری از دست چپ
نمایان گشت و سیف خان کوکه و میرزاده علی خان بشکار آن کمر همت بستند و حضرت خاقانی از کمال
عاطفت و قدردانی سوگند بجا کیپای خود داده منع این جرات فرمودند که چون مطلبی در پیش است
و فرصت بغایت عزیز مبادا بیکی ازین جوانان گزندی رسد و درچنین وقتی از سعادت ملازمت
محروم ماند و بالجمله دو پهر از روز گذشته بجالور رسیدند و امرای عظام که پیش از نهضت موکب
در خدمت بیگمان حرم سرای عزت روانه گردیده بودند درینجا بسعادت زمین بوس عز افتخار یافتند
و حکم شد که اعیان اردو هر کدام از ملتزمان رکاب نصرت قباب را بمنزل خود برده مهمانی کنند و
خود بدولت و سعادت بدرون محل تشریف برده لحظهٔ استراحت فرمودند و آخرهای روز برآمده
کورنش دادند چون سوداگران اسپ بسیار بهمراهی آورده بودند تمام اسپهای دلخواه خریده به امرا وسا

فرستاد و درینحال اختیار الملک با دیگر مقهوران که در شعاب جبال مختفی بودند قوی دل شده قدم پیش نهادند و خان
اعظم از شورش اطراف جای مستحکم را پناه خود ساخته نشست چنانکه مخالفان نتوانستند دست برد یافت ناگزیر
با هم قرار دادند که خود را به احمدآباد رسانند اگر خان اعظم از آن محکمه برآید جنگ کنیم و الا احمدآباد را متصرف شویم و چون حقیقت
رفتن آن بداندیشان بصوب احمدآباد بخان اعظم رسید شباشب یلغار کرده هنگام طلوع صبح بشهر درآمد و از اتفاقات
حسنه آنکه درهمین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست خورده باینجا رسیده بود از آنجا که جمعیت نیک نداشت از فوج خان اعظم
دو زنگ گذشته به اختیار الملک ملحق گشت اما اکثر برتال و اسباب او بتصرف مبارزان عرصهٔ قتال درآمد و شرح این عطیهٔ غیبی آنکه
چون قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگخان با فوجی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند آن زیاده سر با عدم جمعیت
و استعداد در برابر آمده بیش از مقدور دست و پا زده شکست یافت و پسر سید بهاء الدین درین جنگ داد شجاعت
داده جان نثار گردید و امرا بهمین فتح تسلی شده کمر همت بتعاقب آن بی عاقبت نبستند و الا اغلب ظن آنکه بی اندک سعی
گرفتار شدی بالجمله چون محمد حسین میرزا به اختیار الملک و جماعهٔ گجراتیان پیوست سعی تمام در آمدن احمدآباد نمود ولیکن گجراتیان تباه
انقلاب رای تا سه روز جمع دل میکردند و این از نتایج اقبال روزافزون بود که خان اعظم فرصت یافته مداخل و مخارج قلعه را استحکام
داد و امرا که بکنبایت رفته بودند به او پیوستند القصه محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فولادیان و سائر گجراتیان آمده بمحاصرهٔ احمدآباد پرداختند و مردم بهادر
کار طلب از قلعه برآمده چپقلشهای نمایان میکردند و اگرچه جمعیت دولتخواهان آن قدر بود که از روی قدرت با مخالفان جنگ
صف توانند کرد لیکن چون خان اعظم بر ملازمان خود و مردم قطب الدینخان اعتماد نداشت بجهت مراعات حزم و احتیاط
درین کار جرات و جسارت نمی نمود روزی از دروازهٔ خانپور برآمده مبارزت طلبید و جمعی از مخالفان بر سر او هجوم آوردند
و فاضل خان مردانه تاخته آنها را بر داشت اما زخم کاری باو رسید و بهمان زخم ودیعت حیات سپرد و چون دولتخواهان را
صلاح در جنگ صف نبود خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقائع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلی فرستاده
استمداد توجه ظاهری و باطنی نمود و چون خواجه بعتبهٔ قدسیه رسید و حقیقت شورش و آشوب ارباب ضلالت و جهالت
معروض بارگاه اقبال گردید آتش غضب از قهرمان جلال زبانه کشید و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که بر سبیل ایلغار
نهضت فرموده سزای این جرات و گستاخی در دامن روزگار آن بی اعتدالان تبه کار نهاده آید و چون وقت تنگ بود و فرصت
درنگ برنمی تافت از خزائن معموره مبلغهای گرانمند برسم انعام و مدد خرج بعساکر فیروزی مآثر مرحمت شد و جمعی از امرا
مثل شجاعت خان و راجه بهگونت داس و سید محمود بارهه و رای رای سنگه و غیره با چندے از خادمان سرای عزت
رخصت پیش یافتند و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت احتیاط پیشتر رخصت فرموده ام
اما چنان مینماید که پیشتر از ما هیچکس بر سر ایشان نخواهد رسید و خان جهان و سعید خان با دیگر امرا
بحراست ولایت پنجاب تعیین شدند و از جاگیرداران پنجاب میرزا یوسف خان و مخصوص خان
بسعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفر خان و سائر جاگیرداران ولایت مالوه
را همراه گرفته از آن راه خود را بگجرات رسانند و کنور مانسنگه جاگیرداران گجیواره و آن حدود را فراهم
آورده بملازمت شتابد و راجه بار بهل و شیخ ابراهیم حکیم الملک و شیخ احمد و جمعی از بندهای
با اخلاص در خدمت شاهزاده های عالی نژاد بحراست دار الخلافت مقرر گردیدند و چون خاطر

نور جمال جهان آرای قرة العین خلافت روشنی پذیرفت و امرای عظام و سائر طبقات انام از اطراف بلاد و امصار
روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاده سعادت جاوید اندوختند از آنجمله حسین قلی خان حاکم لاهور [?] از امرا آمده
آمده و بسجده کریاس فلک اساس فرق عزت برافراخت و مسعود حسین میرزا با سائر اسیران مسلسل و محبوس
در پوست های گاو که شاخها از آن جدا نساخته بودند گرفته بحضور اشرف آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت
و مهربانی بر حال آن سیاه بختان بخشوده که هر کدام را بیکی از معتمدان درگاه حواله فرمودند و حسین قلیخان بصلهٔ این خدمت
بخطاب خانجهانی خلعت امتیاز پوشید و مقارن این ایام کنور مانسنگه و دیگر امرا از ایدر آمده شرف بساط بوس
دریافتند و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج قاهره بحدود دونگرپور رسید زمینداران آنجا قدم شقاوت پیش
نهاده بمبارزت مبادرت نمودند و مجاهدان عرصهٔ فیروزی داد شجاعت و جلادت داده بسیاری از کافران را
به تیغ خونریز بر خاک هلاک انداختند و حدود دونگرپور را پی سپر عساکر اقبال ساخته بتاخت و تاراج قصبات و قریات
پرداختند و چون مانسنگه بنواحی اودی پور رسید رانا مراسم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را
بهاد ب عبودیت پوشید و او را بمنزل خود برده در لوازم ضیافت و مهمانداری کوشید و از دریافت
آستانبوس بقاعد چند عذر ها پیش آورد و کنور مانسنگه بمقتضای صلاح وقت عذر های نامسموع
را بسمع رضا اصغا فرموده متوجه درگاه معلی گردید و از سوانح این ایام تعیین فرمودن افواج گیهان شکوه به تسخیر صوبه
بنگ و بهار چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق ولایت گجرات واپرداخت شهباز همت گیتی شکار بهوای تسخیر بنگ و بهار
بال مراد کشود نخست خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و قاسم علیخان و میرزا علی و جمعی از بهادران
عرصهٔ فیروزی تعیین شدند و فرمان قضا مطاع باسم منعم خان شرف ارتفاع یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره
متوجه تسخیر آن بلاد شود و متعاقب آنها راجه تودرمل کاربند خدمت شد که بر کمیت و کیفیت لشکر فیروزی اثر وقوف یافته
و پیغامهای چند زبانی بخانخانان و دیگر امرا رساند و راجه بر جناح استعجال شتافته و دقائق آن کار را بتعمق نظر سنجیده و فهمیده معاودت نمود

ایلغار فرمودن خاقان گیتی ستان بصوب گجرات و قرین فتح و فیروزی مراجعت بمستقر خلافت

چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک متوجه گجرات رایات مراجعت بمستقر خلافت برافراشت و خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بحراست احمدآباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت بخان اعظم خبر رسید که اختیار الملک
[?] باتفاق رای نرائن زمیندار آنجا سر بشورش و فساد برداشته و پسران شیرخان فولادی نیز با او
یکجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمدآباد ندانسته بدفع مخالفان عطف عنان نمود و میرزا مقیم که جاگیردار آنحدود بود از
کثرت مفسدان جای را گذاشته بخان اعظم پیوست و در خلال اینحال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بتاراج سمت [?]
یافت این سانحه برسم اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولت آباد خبر نهضت موکب اقبال بدار الخلافه آگره شنید
قابو دانسته بحدود قلعه سورت آمد و قلیج خان در قلعه متحصن شده لوازم قلعه داری و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانید
و چون آن بی سیرت بنظر بصیرت دریافت که فتح قلعه صورت پذیر نیست به بروچ رفت و آنجا را از بی همتی و بی حقیقتی ملازمان قطب الدین محمد خان
بتصرف آورد و از بروچ بکنبایت شتافته آنرا نیز از زبونی و بیجیزی حسن خان خزانچی متصرف گشت و حسن خان بصد جانکندن خود را
باحمدآباد رسانید و خان اعظم و سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد [?] و جمعی را بکومک قطب الدین محمد خان

دولت تکلیف نمود و نا منت بر جان نهاد نه ارکان صلح بچهار شرط استحکام یافت اول آنکه راجه دختر خود را بحرم سرای
مقدس بلند مرتبه گرداند دوم آنکه پیشکش لائق ترتیب نماید سوم آنکه یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را همراه سازد که اگر ارکان
دولت بصلح راضی نشوند تا سپردن قلعه در گرو بوده باشد چهارم آنکه چون ولایت بجاگیر راجه بیربل مرحمت شده
مبلغی گرانمند به او رساند راجه بقبول هر چهار شرط دست منت بر سینه نهاد و خانجهان پیغام نمود که شرط وفا این است که راجه
خود آمده به بیند و برای تسلی خاطر او مقرر شد که چندی از برادران میرزا یوسف خان بدرون قلعه رفته تا برگشتن راجه
در آنجا بوده باشند و راجه از روی آدمیت فرستاده را همراه گرفته به اردو آمده با خانجهان ملاقات نمود و [illegible]
باز براجه برگشته آمد و از کمال مردی و مردمی خانجهان نمود که در اینوقت که شما بر سر غنیم میروید عیب باشد که ترک رفاقت
نمایم و برهنمونی همت ضمیمه عساکر اقبال شد و چون میرزا بجهه و دیپالپور رسید از صیت نهضت افواج قاهره عنان
ثبات از دست داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام احمال و اثقال اردو را گذاشته جریده روی همت بتعاقب
و استیصال او نهادند و چون قریب بقصبه تلنبه از مضافات صوبه ملتان پیوستند معلوم شد که میرزا گذشته این
آمده و امروز مقام کرده است لاجرم امرا به ترتیب افواج پرداخته خانجهان و اسمعیل قلی خان و جمعی از بهادران در قول
پای همت افشردند و محب علیخان و میرزا یوسف خان در برانغار و خرم خان و دوست خان بهاری و شاه غازیخان قزوینی و
در جرانغار و جعفر خان و قتور و چندی از دلیران کارطلب هراول رزم طلب گردیدند و به این ترتیب و تسبیق روی همت
به استیصال مقهور نهادند و در آن روز ابراهیم حسین میرزا با چندی از مخصوصان خود بشکار رفته بود و مسعود حسین
میرزا از حال آگاهی یافته با جمعی از خون گرفتگان که همراه داشت مستعد جنگ شد و کس بطلب میرزا فرستاد و میرزا
نیز قدم سرعت شتافته خود را بوقت کارزار رسانید و قدری تتورک فوج پرداخته بمقابله و مدافعه پیش آمد و به اندک
زد و خوردی که با فوج هراول و جرانغار شد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزید و در اینوقت حسین خان که از عهده
سنبل متعاقب آنها راند و می آمد خود را رسانیده شریک جنگ ساخت و مسعود حسین میرزا به کمند همت اولیای
دولت اسیر شد و بسیاری از مقهوران خون گرفته علف تیغ مکافات گردیدند و ابراهیم حسین میرزا بحال تباه راه فرار
پیش گرفته بصوب ملتان آواره شد و امرا عرصه فتح را بشعشعه همت آراستگی بخشیده عنان تعاقب باز
کشیدند و مکتوبی به سعید خان حاکم ملتان نوشتند که ما ازین حدود او را برآورده بحال جاگیر خود شتافتیم
اکنون نوبت شماست باید که بمقتضای اخلاص و کارطلبی در جستجوی او کمر همت بسته تا بدست نیارند
از خود تسلی نشوند و چون ابراهیم حسین میرزا بحدود ملتان رسید جماعه بلوچان سر راه گرفته کار بر او تنگ
ساختند و لقیة السیفی که همراه داشت بکشتن داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان حدود
شتافته او را بدست آورده حقیقت را بدرگاه سلیمان جاه عرضه داشت نمود و پیش از رسیدن فرمان طلب
مهمان زخم قالب تهی ساخت و در خلال این حال ورود موکب اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم
زیارت و نیازمندی بخیرات و مبرات پرداخته رایات عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و در ساعت مسعود
تختگاه دار السرور فتح پور بورود موکب منصور رونق آسمانی یافت **وصول موکب گیهان شکوه
بدار الخلافت فتح پور** چون دار الخلافت فتح پور مقر رایات جلال گردید چشم باطن بین آن حضرت

نصرت قرین نزدیک رسیدند و آن بی سعادت تاب مقاومت نیاورده از گرد قلعه برخاسته بسرعت روان
شد. و امرا بناگور رسیده بسعی رای سنگه همت بر تعاقب او بستند و فوج نیز با جمعیت خود از قلعه برآمده ضمیمه
عساکر اقبال شد و بسرعت هر چه تمام تر رانده آخرهای روز دیگر در حدود موضع کتوله از مضافات
ناگور بآن گم کرده راه رسیدند و شب از جهت احتیاط افواج ترتیب داده جابجا ایستادند و صباح آن
ابراهیم حسین میرزا مردم خود را استوفت کرده بر لشکر منصور حمله آورد و بهادران عرصهٔ اقبال داد شجاعت
و دلیری داده خوبها تاختند خصوصاً میرکی خان کولابی که دران روز سخت مردانه جنبید و رای
رایسنگه لوازم سرداری چنانچه باید بجای آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ افواج قاهره نیاورده
روی بگریز نهاد و بغیر از نقیب خان که زخم تیری خورد و بتجبر انجامید دیگر آسیبی بهیچ یک از بندهای درگاه
نرسید و چون شب میان حیان مقهوران در اندام او رسید آن فتح استاده بتعاقب لشتافتند و میرزا
بحال تباه راه فرار پیش گرفت و چون اسپش بزخم تیر افتاده بود از هول جان قدری راه پیاده
طی کرد تا آنکه یکی از ملازمانش او را شناخته اسپ خود را کشید و بران اسپ سوار شده با معدودی
رخت حیات از ورطهٔ هلاک براه برد امرا بعد از فتح خرسند گشته هر کدام بمحال جاگیر خود معاودت نمودند
و میرزای فلاک زده از انجا متوجه دهلی شد راجه بار بهل که بحراست دار الخلافت آگره شرف
اختصاص داشت گنگار و جمعی را بمحافظت دهلی و مدافعهٔ آن مقهور تعیین فرموده و اکثر جاگیرداران
آن حدود در دهلی فراهم آمدند و میرزا بنا کامی فسخ این عزیمت نموده بجانب سنبل شتافته
و دران ولایت بدست انداز قریات و قصبات بقدر سامانی بهم رسانید و حسین خان جاگیردار
بتالی با سایر جاگیرداران آن حوالی یکجا شده بمدافعهٔ او کمر همت بستند و مقارن
آن حال خبر فتح سورت و تعیین افواج گیهان شکوه بتعاقب آن سرگشته روزگار
سمت اشتهار یافت و چون خانجهان با اکثر امرای صوبه پنجاب به تسخیر قلعهٔ نگرکوت
اهتمام داشتند قابو دانسته به اندیشهٔ ناصواب روی ادبار بدار الملک پنجاب نهاد
که شاید درانجا کاری تواند ساخت و الا دست برد نموده از راه سند بازخند در انجا
اندازد القصه خانجهان که بتسخیر قلعهٔ نگرکوت بغایت نزدیک رسانیده بود از استماع این خبر
وحشت اثر متوزع خاطر گردیده از امرا کنکاش خواست حسین علیخان و میرزا یوسف خان و خرم خان بهمه
صلاح وقت دران دیدند که بالفعل مهم قلعه را بصلح قرار داده ازین کوهستان بمیان ولایت بایدشتافت و پیش از
رسیدن آن برگشته روزگار در اطفای نائرهٔ فتنه و آشوب او ترتیب اسباب باید فرمود لیکن خانجهان با چندی از
محصوران خود بصلح تسلی نمیشدند و بعد از گفت و شنود بسیار و هجوم امرا خانجهان گفت که بشرطی
صلح میکنم که جمیع اعاظم این لشکر محضری نوشته بمهر خود رسانید که اگر این صلح
بمیان نیاید ... خاطر اشرف نباشد امرا از عهدهٔ جواب برآیند ناگزیر امرا خط سپردند و راجه
نگرکوت حدوث این واقعه را فوز عظیم دانسته بدانچه او را لبای دولت

آنکه چون رایات اقبال سایه معدلت بر وج افگند. والده چنگیزخان به استغاثه و دادخواهی بدرگاه معدلت بارگاه آمد که جهجهار خان
حبشی در لباس دوستی فرزند مرا غافل ساخته کشته است هر چند وقوع این معنی از اثبات مستغنی بود معهذا آنحضرت بجهت احتیاط
حکم فرمودند که چندی از اهل دیانت و اعتماد بیکجا نشسته و جهجهار خان را حاضر ساخته غور عظیم در تشخیص و تحقیق این معامله نمایند و خلاصه
مطالب را بعرض اشرف رسانند و بدانچه مقتضی عدالت باشد حکم شود القصه بعد از تمییز و تشخیص متیقن گشت که جهجهار خان مصدر
چنین خون ناحق شده و بحکم قضا امضا از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که او را در زیر فیل مست انداخته بقصاص رسانیدند
و آن حاجزه مظلومه بداد دل خود رسید. و بیست چهارم فروردین ماه الهی مطابق جمعه بیست و نهم ذیقعده خطاب احمد آباد مخیم
بارگاه معدلت و دادگردید و چون که بانتظام ممالک مفتوحه توجه عالی مصروف داشته حکومت و حراست آن ممالک را بخان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن بمیر محمد خان کلان که عم خان اعظم است مکرمت شد و سیدکار
بروج و آنحدود بقطب الدین محمد خان عنایت نمودند و دولقه و دندوقه بسید حامد بخاری مقرر گشت و همچنین سایر
محال گجرات به امرای عظام تقسیم فرموده بعد از فراغ تنظیم و تنسیق آن ملک رایات مراجعت بصوب مستقر خلافت
برافراشتند مراجعت موکب اقبال از ولایت گجرات بدار الخلافه آگره و بیان بعضی از وقائع
چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک مفتوحه فراغ یافت روز اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه دوم ذیحجه بعد از
ترتیب لوازم جشن عید نهضت موکب جهان کشا از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد خان اعظم
را با سایر امرای عظام که بحکومت و حراست آن ملک مقرر فرموده بودند بخلع تشریفات و جلائل نوازشات سرفراز ساخته از
حدود دسه پور رخصت انعطاف ارزانی داشتند و راجه علیخان نیز بعنایت خسروانه شرف اختصاص یافته بجاندیس مراجعت
نمود مظفر خان را بحکومت ولایت مالوه بعز امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و حکم شد که کنور مانسنگ و شاه قلی خان محرم
و مراد خان و محمد قلیخان برلاس و سید عبد الله خان و جگناته و راجه گوپال و لشکرخان و لشکرخان و جلال خان و
رای بهوج با فوج شایسته از راه ایدر بدونگرپور و آنحدود شتابند اگر رانا و سایر زمینداران آن ملک لطائف خدمت و
بندگی بر سیاهان بندند مستمال عواطف پادشاهانه ساخته همراه بدرگاه آورند و الا هر که سر از اطاعت بپیچد بسزای
لائق از گران خواب ادبار بیدار ساخته ملک او را پامال عساکر اقبال نمایند و چون موکب گیهان شکوه بسروهی
ورود سعادت فرمود راو سرنگ را بجهت آوردن شاهزاده دانیال فرستادند که از آن بهر به اجمیر رسانند و در سروهی
عرضه داشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم حسین میرزا منزل بمنزل غبار فتنه برانگیخته به پنجاب آمد و در آنجا بصدمات
افواج قاهره مبتلا گردید اسیر سرپنجه مکافات شد طالعی از شراره آشوب او نجات یافتند و مجملی از این لطیفه غیبی آنکه چون
دست قضا سنگ تفرقه در جمعیت میرزایان بیدولت افگند و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین برادر خود روی ادبار
بدار الخلافه آگره نهاد نخست به ناگور رسید و فرخ خان پسر خان کلان که حکومت آنجا داشت صلاح وقت در تحصن
دانسته قلعه را مضبوط ساخت و آن اوباش طبیعت شهر را غارت [illegible] بمحاصره قلعه پرداخت در اینوقت رای
رایسنگ و میرک کولابی و محمد حسین شیخ با توجه که حضرت [illegible] در هنگام عزیمت تسخیر
گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند با نقیب خان و [illegible] بنا اتفاق نموده با طغه
[illegible] رفته او متوجه شدند و رای رام پسر رای مالدیو [illegible] بهادر [illegible] گشته

افتاد و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که میرخان پیاده‌ل تند بهرجی رفته استمالت عواطف بیکران سازد
او را با گرفتاران بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید محمد خان حاکم خاندیس برادر خود راجه علیخان را با تحف و هدایا
روانه درگاه سلاطین پناه ساخته و او بجد و بدربارهٔ سلطان پور رسیده بمقتضای اندیشه نا سزا زمین دارانه توقف نموده
است میرخان حکم فرمودند که او را نیز مطمئن خاطر گردانیده همراه آرد و بعد از روزی چند چو تکرا و جی تواجی باشی و
بلبدر برهمن نیز متعاقب میرخان تعیین شدند که راجه مذکور را باقسام نوازش و انواع مراحم امیدوار ساخته بزودی
متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردانند و فرستاده ها کار بند خدمت گشته بهرجی را با گرفتاران بدرگاه کیوان بارگاه
آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی معصومه ابراهیم حسین میرزا که تا آن زمان در حرم سرای عزت سپرده بودند خواهر
زاده را که مرزا در پیش فیل مستی که بقید ضبط فیلبان بود انداخته تنبیه و تادیب فرمودند و با آنکه سزاوار سیاستهای عظیم بود
از کمال رافت و مرحمت بقتل او راضی نشده بزندان ادب سپردند و راجه بهرجی باقسام عنایت و انواع سرافرازی
شرف اختصاص گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیدن زخم است بدست دریانوال آن
شیر بیشه اقبال و شرح این کارنامه شجاعت برسم اجمال آنکه شبی در بزم بهشت آئین که خاقان روشن جبین تجرع اقداح
روح افزا سرخوش بود سخن از شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در پیش آن گروه قدری و قیمتی ندارد و چنانچه بعضی از
راجپوتان برچه را که سر دو سر دار بدست یکی میدهند که مضبوط گرفته می ایستد و دو مردانه که هم چشم یکدیگر اند سرهای برچه را
محاذی سینه خود داشته روبرو میدوند که سنانهای برچه از پشت هر دو میگذرد و بیکدیگر رسیده تلاش میکنند و آن شیردل
هژبر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده نوک تیغ را به شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود همسر و هم چشم نداریم
که بروش راجپوتان عمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران بساط عزت را غریب حالتی دست داد
نه کسی را قدرت حرف گفتن و نه یارای دم زدن در بیوقت راجه مانسنگ به پایمردی اخلاص و دست بر همت دویده چنان
دستی بر شمشیر خاصه زد که شمشیر از جنگ آنحضرت برآمده دور افتاده و قدری پائین انگشت نر و سبابه خاقان ممالک ستان
بریده شده و آنحضرت بخشم تمام مانسنگ را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عبدالله خان گستاخانه خواست
که مانسنگ را از جنگ آن شیر بیشهٔ الهی مستخلص سازد و دست مجروح آنحضرت را تاب داده او را اخلاص گردانید و درین
تلاش بهار زخم بیشتر شد لیکن بعنایت حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد و چون خاطر قدسی مظاهر
از انتظام و استحکام ممالک مفتوحه خاطر جمع یافت حکومت این قلعه را بقلیج خان تفویض فرموده بیست و نهم اسفندارمذ
ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذیقعده رایات مراجعت بصوب احمد آباد معطوف داشتند و هم درینولا راجه علیخان بسعادت آستانبوس
عز افتخار یافت آغاز سال هژدهم الهی از جلوس ابد قرین درین هنگام که خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر
قلعه سورت و ضبط آنحدود واپرداخت و رایات مراجعت بمصر جامع احمد آباد برافراخت فراش بهار در عرصه گرد آلود زمین
بساط سبزه و ریاحین گستر و ظاهر جهان چون باطن اولیای دولت طراوت و نضارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از
گذشتن بیست و هفت دقیقه از شب چهار شنبه هشتم ذیقعده سنه نهصد و هشتاد هجری ظل شرف به برج حمل انداخت
و سال هژدهم از جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون همایونی و دولت روز افزون آغاز شد و از سعد انتهای که
در عنفوان این سال بظهور پیوست سیاست فرمودن جهجهار خان حبشی است که از امرای معتبر گجرات بود مجملی از تفصیل

شکوه سطوت و عظمت خاقان منصور بنظر آن گروه درآمد از قلعه مقطوع الطمع شده حور را ایلچی و انموده و فرق خدمت
بسجود کریاس فلک اساس روشن ساخته اقسام نفائس فرنگ بطریق پیشکش گذرانیدند و مشمول عواطف بیکران
گردیده رخصت انعطاف یافتند فتح قلعه سورت بمیامن همت جهانگشا چون عساکر فیروزی مآثر مدت یکماه و هفده
روز بمحاصره قلعه پرداخت نقبها بدیوار قلعه رسید و بجهه دمدمها مشرف شد و متحصنان را از همه راه ناامیدی دست داد و صورت
هلاک خویش در آئینه حال مشاهده نمودند و همزبان که حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود سود خود در زیان قلعه یافت زبان تضرع
و زاری گشوده ملا نظام الدین لاری را که پدر زنش بود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروض داشت که اگر بجان امان
یابیم و یکی از بنده های درگاه آمده این تیره سیاه را بسجده آستان علیین آشیان روشن جبین سازد قلعه را بهر کس حکم شود
حواله نماییم از آنجا که دریای مرحمت جوش عمانی داشت بر عجز و زاری متحصنان قلعه بخشوده قاسم علی خان و خواجه دولت کلان
را حکم فرمودند که همزبان و سائر گرفتاران زندان ادبار شقاوت را نوید اطلاق و مژده نجات استمالت و امیدوار ساخته
بسعادت آستانبوس سرافراز سازند و روز روشن نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال اهل قلعه
سر خجالت در پیش افگنده و فوطه عجز در گردن انداخته سجدات شکر بجای آوردند از مال و جان و ناموس برات امان
یافتند الا همزبان را که پیوسته زبان درازی و هرزه گوئی اسباب وبال خود سرانجام میداد حکم زبان بریدن شد و دیگر
موکب اقبال بسیر قلعه تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کارنامه آسمانی بود بحکم انتقال بمستقر سریر خلافت فرمودند
و این توپها از سلطان سلیمان خوندکار روم بوده او به اراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای کلان را
با لشکر فراوان فرستاده بود. از تقدیرات بحکام گجرات و عسرت معیشت لشکر روم انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپها
را با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از سوانح این ایام آمدن راجه بهرجیو حاکم بگلانه است بدرگاه خاقان سپهر
بارگاه و آوردن شرف الدین حسین میرزا از نجیر در گردن پوشیده نماند که راجه بگلانه از زمینداران معتبر هندوستانست
بگلانه ولایتی است خوش آب و هوا طول آن صد کروه و عرض سی کروه پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده با او میباشند
و جمع آن ملک شش و نیم کرور دام است و هر کس حاکم آن ممالک باشد آنرا بهرجیو نامند سالیر و مولیر نام دو قلعه سنگین بر فراز
کوه دارد و دو بندر و چار شهر های عظیم واقع است و آن ملک بالمین (?) ولایت گجرات و دکن است و از سلاطین گجرات و دکن هر کدام
صاحب اقتدار و شوکت باشد اطاعت جانب او می نماید القصه چون شرف الدین حسین میرزا حقوق تربیت و نوازش خاقان
گیتی ستان را بعقوق مبدل ساخته راه ادبار پیش گرفت بخت جالور را که بنا بر تایید اقبال روز افزون فتح نموده بود بفولاد پایان
داده روزی چند در تباه آنجا بسر برده و از آنجا تا جنگیز خان شتافت چون پیمانه هستی جنگیز خان لبریز شد بمیرزایان
التجا برده و در آن وقت که حاکم خاندیس بقصد تسخیر گجرات آمده ناکام عنان عزیمت معطوف داشت بهمراهی او رفت
و در آنجا نیز کاری نساخت بحال تباه برگشت و به محمد حسین میرزا پیوست و درین هنگام که شعشعه تیغ جهان افروز
رنگ زدای سواد اعظم گجرات شد و تنگ تفرقه در هنگامه میرزایان برگشته روزگار افتاد و خواجه بدر
ادبار بصوب دکن شتافت و چون به حدود ولایت بگلانه رسید راجه مذکور بقصد همراه و اظهار خدمت نمود او را مقید
ساخته اسباب و اشیای او را غارت کرد و مقارن اینحال اهل و عیال ابراهیم حسین میرزا تا [illegible] رسید
و بهرجی بعضی را بدست آوردن آنها نیز کرد و اگرچه بالتمام نتوانست مقید آورد اما دختر دو ساله ابراهیم حسین میرزا بدستش

از مردم جرانغار را نیز همت همرهی نکرد و محمد مراد خان خود دست بکار نبرده از دور تماشا می نمود و شاه محمد خان را که زخمی
شده بود نوکران او برداشته راه احمدآباد پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر
سیادت و نقابت پناه بخشی الملکی شیخ فرید بخاری با جماعه کوتیان داد شجاعت و مردانگی داده در راه اخلاص
جان نثار گردیدند و مخالفان صورت فتح در آیینه خیال مشاهده نموده بتاراج پرداختند و میرزایان بمیر فخرالدین سید
و میر بقدر ترددے کرده عنان تماسک از دست داده و درین وقت که قطب الدین خان با معدودے مانده بود
و تنیم فوج او را ویران ساخته روی بتاراج داشت خان بیاوری همت داد شجاعت داده بعد از انکه مغلوب
مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان اعظم با فوج غول بکومک قطب الدین محمد خان رسید و چون
اکثر مردم غنیم بتاخت و تاراج شتافته بودند نتوانستند خود را جمع ساخت و بتایید غیبی فتح عظیم چهره کشای مراد
گردید و خان اعظم با جمعی بر بلندے آمده ایستاد و درین حال بازغوغای میرزایان شد و ایشان تولقمه جرانغار
را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه شتافته بودند اگر با آنجانب مقید میشدند و روی شقاوت [illegible]
لشکر منصور می نهادند کار بصعوبت می کشید و اگر [illegible] جلو به احمدآباد می رفتند نیز مشکل تر میشد لیکن از میامن
اقبال روز افزون عطف عنان کرده متوجه عرصه کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای خود با قائم داشت
چون میرزایان نزدیک رسیدند شاه بداغ گفت که وقت تاختن است و خان اعظم اراده تاختن کرد امّا یار محمد
حلوخان را گرفت که با وجود چندین امرا چه جای تاختن میرزاست و هنوز کار بتاختن نرسیده بود که میرزایان خود را
[illegible] مابین فوج نیافته جلو گردانیده راه [illegible] پیش گرفتند و به اعتماد دولت روز افزون فتحی چنین روی داد و از
غرائب وقائع آنکه فیل مستی از فوج غنیم که فیلبانش کشته شده بود خود سر میگشت هرجا آوازه نقاره می شنود خود را بآن
فوج رسانیده برهم میزد ناگزیر نقارهای شادی که در افواج می نواختند لحظه موقوف داشتند تا شورش او فرونشست و بدست
مردم شاه بداغ خان گرفتار شد و درین جنگ کس بسیار از مقهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام گردید و شیرخان فولادی
روی ادبار بصوب پتن نهاد و میرزایان بجانب دکن شتافتند و خان اعظم با امرا کمر همت بتعاقب آن سیاه بختان بست
و چون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال رسید بلوازم شکر و سپاس پرداخته جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند و فرمان قضا نشان
باسم خان اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز و جمعی دیگر را که صلاح داند
بتعاقب مخالفان در سر انجام تعین نماید و خود بر جناح استعجال سعادت زمین بوس دریابد و رستم خان و [illegible] و مطلب خان و
معصوم خان را همراه آورد و خان اعظم [illegible] رسیده بود که [illegible] خان با فرمان آمد و امتثال حکم پادشاهی را سرنوشت
سعادت ابدی دانسته تبارک ادب شتافت و روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذماه الهی موافق بیستم شوال بدولت آستانبوس
اختصاص یافته مشمول عواطف بیکران گردید و از سوانح ایام محاصره آمدن قوم [illegible] است از بندر گوده بدرگاه پادشاه
خلائق پناه و درین وقت که متحصنان قلعه بجهت استخلاص خود وسیلها انگیخته اسباب تربیت میدادند بافرنگیان نوشتند که اگر
خود را نزدیک رسانید قلعه بشما سپرده رخت حیات بساحل نجات کشیم و آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بلباس ایلچیان
ساخته با نفائس روزگار و نوادر بار خود متوجه بندر صورت شدند که اگر حصول آن مقصد قریب الامکان باشد دست
تصرف بقلعه دراز سازند و الا خود را آشنای آن کار نساخته برسم ایلچیان سعادت زمین بوس دریابند و چون

باباخان وجباری مشتمل برعنایات روزافزون واظهار نیکوخدمتیهای خود از گجرات رسید ومجنون خان خجلت زده وندامت گزیده متوجه لشکر خانخانان از فتح گورکهپور معاودت نموده بود که مجنون خان پیوست وندامت بسیار اظهار کرد وچون روز او بار داؤد نزدیک رسیده بود بالشکر گران متوجه جونپور شد وپیشتر از خود لودی را با مردم چیده وفیلان نامی بطریق منقلا روان ساخت واو باستعداد فراوان آمده زمانیه را محاصره نمود ومحمد قاسم موسکی امان گرفته برآمد وخانخانان نیز هراولان صاحب اهتمام فرستاده امرای آنصوبه را جمع ساخت ومحمد قلی خان برلاس ومجنون خان قاقشال وقیاخان گنگ وراجه گجپتی را با فوجی پیشتر روانه فرمود وخود نیز متعاقب برآمده آهسته آهسته میرفت درینحال بدیوان لسان الغیب تفاؤل جست واول صفحه این غزل برآمد

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی • دل بی تو بجان آمد وقتست که بازآئی • وخانخانان حقیقت حال را بدرگاه سلیمان جاه عرضه داشت نموده همین غزل را درعرضه داشت نوشته استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی نموده متوجه اطفای این نائره شد ولودی بعد از گرفتن زمانیه درکمال غرور ونخوت پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمد مذکور که از گورکهپور گریخته بمخالفان پیوسته بود از آب گنگ گذرانیده بتقابل لشکر منصور تعین نمود ومیرزا حسن خان وراجه گجپتی ونظر بهادر وطالبی وتنکری قلی با فوجی از ملازمان خانخانان بتکیه اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون نموده جنگ شایسته کردند وشکست عظیم برمخالفان افتاد وبسیاری از مخالفان علف تیغ بیدریغ شدند وبقیة السیف غریق بحر فنا گردیدند ومقارن این فتح محمد قلیخان برلاس ودیگر امرا متعاقب یکدیگر رسیدند ولشکری آراسته درغازی پور فراهم آمد وخانخانان نیز بلشکر منقلا پیوست ولودی مابین دریای گنگ وسیاه آب قلعه ساخته باسپاه گران دربرابر نشست وهر روز میان بهادران لشکر منصور وافغانان مقهور جنگهای نمایان میشد وچون فوج غنیم من حیث الکمیت والاستعداد توپخانه وبسیاری فیلان جنگی وسائر آلات حرب فزونی داشت ورایات اقبال به انتظام ولایت گجرات وتسخیر ولایت گجرات وتسخیر قلعه سورت متوجه بود منعم خان طرح صلحی می انگیخت ولودی از کمال غرور وپندار بمصالحه راضی نمیشد ودرین اثنا باطن قدسی مظاهر تائیدبخش اولیای دولت گردید وپرده از روی کار مخالفان برگرفته آمد وشرح این لطیفه غیبی آنکه چون داؤد از بنگاله بمنگیر رسید یوسف پسر تاج که عم زاده او بود توهم اینکه مبادا لودی او را بسرداری بردارد قصد او نمود ولودی که از قدیم نوکر تاج بود دختر خود را بان پسر نامزد کرده بود چون این خبر شنید از داؤد برگشته با منعم خان خانخانان سلسله دوستی [illegible] واز اهتمام داد وپیشکشهای لائق بدرگاه سلیمان جاه فرستاده خاطر ازینجانب جمع ساخته مراجعت نمود وداؤد که از آمدن لودی اطلاع یافت تاب مقاومت نیاورده برگشته گدهی را مضبوط ساخته وخزائن پدر خود را به امرا وسپاه [illegible] قسمت کرد وباین تدبیر جمعیت [illegible] نمود [illegible] جلال خان سدهوری وکالاپهار که راجو نام داشت از لودی برگشته نزد او رفتند [illegible] عظیم وجمعیت [illegible] افتاد وناگزیر لودی [illegible] داؤد میرفته معطوف عنان نموده در قلعه رهتاس متحصن شد واز منعم خان کومک طلبیده صریح نوشت که دور از جمیع قلب رسالک بندهای دولتخواه وملازمان درگاه منتظم ساخته ام ودرین وقت [illegible] آمده [illegible] دست آشتی [illegible] نموده [illegible] او فرستاد وشرح تتمه این داستان در موقع خویش رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاءالله تعالی وتقدس مبارزت نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و

آمدند اکنون مجملی از ماجرای ولایت شرقیه ناگزیر منصب سخن گذاریست و شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان کررانی
حکومت بنگاله داشت از دانائی و مرتبه شناسائی سررشتهٔ اخلاص و رابطهٔ خدمت ظاهری بجا از زمان عتبهٔ خلافت از دست نمیداد
همواره بارسال عرائض و پیشکش خود را مذکور بارگاه اقبال ساخته از صدمات افواج منصوره محفوظ و مصون می زیست
در سولا که پیمانهٔ هستی او لبریز شد بصوابدید افغانان بایزید پسر کلان او جانشین گشت و از خورد سالی و بیخردی و ناتجربه کاری
خطبه بنام خود خواند و نسبت بازگشت و مدارائی که پدرش بدرگاه سلاطین پناه داشت مطلقا فرو گذاشت و مع هذا با
اعیان دولت پدر و عمده های آنملک سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطرها از و متنفر گشت و هانسوی پسر عم عاد عم زاده او که
نسبت دامادی نیز با او داشت به اغوای دیگر اهل فساد بایزید را کشت و لودی مدار الحلیه آن ملک بود باتفاق
سائر اعیان دولت داود پسر خرد سلیمان را برگزیده و هانسوی مذکور را بدست آورده بقصاص رسانید و کوجر
کررانی که خود را همسر لودی میگرفت و در شجاعت بر همه تفوق داشت در صوبه بهار پسر بایزید را جانشین پدر ساخته
دم از مخالفت زد لودی با لشکر فراوان متوجه بهار و دفع اعدا شد و از بی توجهی منعم خان خانخانان لودی
بچاپلوسی و سالوسی گوجر را ایل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر فوت سلیمان بخانخانان رسید
بر قلعه جباره بفتح بهار روی همت نهاد و درهمین ایام سکندر اوزبک نیز درگذشت و خانخانان تنکری قلی و
فرخ بیر غلیق و پاینده محمد بیگ سنگ کش را با فوجی بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را
به تنبیه روان ساخت گوجر تاب مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده به ارسال مکاتبات و تحف و هدایا ابواب
اخلاص و یکجهتی مفتوح داشته قرار داد که در زمرهٔ بندهای دولتخواه منتظم گردیده متصدی فتح بنگاله و خدمات شایسته
مشغول و بکلی ملتمس و استدعای او زیاده آنست که گورکهپور را جهت نگاهداشتن اهل و عیال من باو بدهند و صوبه بهار را به امرای
بادشاهی بجاگیر کنند با آنکه حاجی پور را امسال بفقیر واگذارند که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب گویم و سال دیگر بخالصه
ضبط نموده جاگیر مرا در بنگاله تجویز فرمایند خانخانان با این مهم سازی راضی شد که گورکهپور را بگوجر واگذارد در این اثنا لودی
که هرولی پر گروه صاحب تدبیر بود روی کار را دریافته باتفاق تاش خان که خالی از نفاق نبود این مهم را برهم زد و گوجر چون از
خانخانان نا امید شد ناگزیر بلودی سازش نموده و خانخانان پیشکش لائق از لودی گرفته عنان معاودت معطوف داشت و در این
هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکهپور را گرفته اسباب فتنه و شورش سرانجام میدهد و مجملی از این تفصیل آنکه چون قبل از این
منعم خان یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را بدرگاه برده از بد ولتی و بدطینتی او بمسامع جلال رسانیده بود و حضرت خاقانی
او را بزندان خانه تادیب سپرده بود درینوقت که رایات اقبال به تسخیر گجرات نهضت فرمود آن بی سعادت از بند گریخته
و اوباش چند با خود متفق ساخته گورکهپور را از عهدهٔ پاینده محمد سنگ کش گرفت و چون خانخانان بر حقیقت حال وقوف
یافت خان محمد بهبودی و پاینده محمد سنگ کش و تنکری قلی را بدفع او نامزد فرمود و خود نیز از قصبه محمد آباد با محمد قلی خان برلاس
و مجنون خان قاقشال و سائر امرا روانه شد و در اثنای راه مجنون خان با دیگر قاقشالان توهم غلطی بخود راه داده از لشکر منعم خان جدائی
گزیدند و باعث این بدسگالی آنکه در افواه افتاد که بابا خان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و جمیع قاقشالان که در رکاب ظفر قرین سعادت
پذیر بودند شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده اند و فرمان آمده که خانخانان مجنون خان را مقید سازد و هر چند خانخانان سید فریدون و محمد خان
اوزبک و ابو سعید را نزد مجنون خان فرستاده پیغام داد که این خبر محض اراجیف و هذیان است سودمند نیفتاد و درینوقت نوشتهای

گرامی خود در بحل که در این فن بر طولے دارد و قلاع عقلیه به نیروے همت و کاردانی او مفتوح گردیده داخل
ومنهج امر به تحقیق نظر منصب دو منصب مور چهارنشیم نماید و شاه محمد خان جلایر که راست قلعه جانب [illegible]
یافت که تا سه جلوان میر محمد که درانجا است روانه درگاه و سازد که در سابا طاسا ختن و نقب زدن [illegible]
صاحب توجه بود و فرمان قشلاقات خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرموده تا که در محافظت [illegible]
و سباط و بیوت کماشته اگر میرزایان روے ادبار به آن دیار نهند تا دیب برا صل نماید و شیر بیگ تواچی
به سرعت امرا صوبه مالوه تعیین شد که قطب الدین محمد خان و سائر جاگیرداران آن ناحیت را
کماک خان اعظم رساند و روز دوشنبه سوم اردے بهشت موافق هفتم رمضان ظاهر آن قلعه [illegible]
اساس به قرب خیام نصرت احتشام گردید و چون بارگاه گردون شکوه قریب قلعه واقع بود و ناوله ضرب [illegible]
و توپها بر اسے سرا پرده دولت میر سید و صیانت الهی کار خود میکرد بنابر آن به حسب التماس اولیاے
دولت مخیم بارگاه جلال در حواشے کول تالاب شد اگرچه اینجا هم نزدیک بقلعه بود لیکن از تراکم اشجار
و زمین پست و بلند خطر و مهالکے داشت و بالآخره محاصره قلعه بر وجه دلخواه صورت بسته بود و تحصنان
بفرومانده آذوق و نبایسے توپ و اعتماد کوکب میرزایان غره شده در لوازم قلعه داری سعے موفور
به ظهور رسانیده و پیوسته هیچ از قلعه برآورده آثار جرأت و جسارت ظاهر ساختند و بازیان
نصرت قرین بسیار تماشے نمودند از آنجمله روزے چند از جوانان برآمده بودند و سیف خان کوکه
مردانه تاخته شمشیرهاے نمایان زد و در وقت مراجعت بندوقے از اهل قلعه باو رسیده تا یکماه
نیز آن صاحب فراش بود عاقبت بخیر انجامید از سوانح ایام محاصره بدست آمدن ضیاء الدین
و ابنای میرزایان است آن سبب دولتان درین شورش و تفرقه چند زنجیر فیل با اموال
و اسبابے خود همراه داشت ناتا ما در قصبه رزمین دار زیر شاه بود ندکه در پناه باشند اتفاقاً جمعی از عوام الناس [illegible]
تاراج میرفتند که [illegible] ما و آن فیلان با اسباب بدست این مردم افتادند گاه علی آورده که شمول انواع مراحم
و نوازش گشتند و از سوانح فرستادن امارت ما اتفاق آنکه شرح این مقال به رسم اجمال آنکه چون ابراهیم حسین
میرزا شکست خورده رسید چون محمد حسین میرزا و شاه میرزا پیوست روزی میان برادران حرف سپاهیگری گذشت
[illegible] مطایبات منزل سخن مذکور شده و نبل برگشت به یکدیگر گشتی انجامید و ابراهیم حسین میرزا با کمال شجاعت
تا ب مشابهت دگر جنگی خود از برادران آزرده و خاطر گشته بعزیمت جلل و دهی شقاوت مستلزم خلاف شاه و چون صورت
حال به سامع عزو جلال رسید سید محمد خان باربه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعیین
شدند که تا دارالملک تخت نشسته با برین دست ازو باز نمانند و چون مذکور شد که او بجانب دهلی رفته است شاه محمد خان جلایر
تیز که فرمودند که از جانب مرتبه پیکاللی که دستگیر او رسته شود سیلی اقبال رونا توجه خان پیش از رسیدن امرای مذکور
آنکه ابراهیم حسین میرزا زده و لیکن چون افغانان ممالک شرقیه بسر شورش رفته و کرم داشتند دستم خان
[illegible] که ممالک رفته با ابراهیم که مقصدی ملوث را قدم به امرای مذکور که سنگ تا اتفاقا ناوان سازند
[illegible] زده بود و ندکه رستنگ تفرقه در جمعیت افغانان پریشان به نزد اتفاق و امر معاودت نموده با محمد [illegible]

هر آینه تفاؤل فتح و فیروزی خواهد بود بدین عزیمت جبیه را گذاشتند و فی الفور آب را گرفت و باعث
ابتهاج و انشراح ملتزمان رکاب سعادت گردید و تا آخر روز بسرعت هرچه تمامتر راندند و اصلاً نشانی
از غنیم ظاهر نشد و همانا که صیت الفار بادشاهی شنیده برجناح استعجال شتافته و چون از روز دو ساعت
ماند بر کنهی از برابر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین میرزا از دریای بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت
فراوان فرود آمده است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقبال گنگاش رسیدند
جلال خان بعرض رسانید که عساکر کیهان شکوه هنوز نرسیده و غنیم را جمعیت نشان میدهند و با معدودی
که در ظل رایات جهان گشا سعادت پذیرا اند جنگ بروز بحساب سپاه گری راست نمی آید و از حزم و
احتیاط بعید می نماید صلاح دولت آنکه چون شب پرده ظلمت بر چهره حال مخالفان اندازد شبخون باید آورد
که این گنگاش مستحسن خاطر آن مظهر جلال نیفتاد و بزبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون در ناموس
سلطنت نمی گنجد و حاشا که نمک پروردهای این دولت بشبخون منشاء عجز و زبونیست راضی باشند و بعنایت
الهی امید چنانست که دفع آن مقهور به تیغ همت معدودی که در رکاب اقبال سعادت حضور اند صورت بندد
احتیاج بفزونی لشکر نشود همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته خود را زود بر سر او رسانید و چون قصبه
سرنال بر سر تل واقع است از دور نمود و قدری راه دیگر قطع فرموده در کنار آب مهندری حکم جیبه پوشیدن
شد و در آن وقت زیاده از چهل کس همراه نبود از اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید
و بجهت دیر آمدن امرا از روی غضب حکم فرمودند که این مردم را نگذارند که در جنگ شریک شوند و چون ظاهر
شد که سبب دیر رسیدن غلط کردن راه بوده معهذا شهباز خان هم دیرتر به ایشان خبر رسانیده و تقصیر و
جرم دیگر نیست لاجرم جمعی که پیشتر آمده بودند سعادت کورنش یافتند خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه
بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگه و بابا خان قاقشال و سهونت و سلیم خان کاکر و بهوج و
حاجی یوسف خان و بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس کشید و در هنگام عبور از آب
کنور مانسنگه التماس هراولی نمود آنحضرت فرمودند که بکدام لشکر تقسیم افواج باید کرد وقت مقتضی آنست که همه یکدل
و یکرو کار کنند او بعرض رسانید که در هر صورت قدمی پیشتر جان نثار شدن فرض نسبت عقیدت و اخلاص است
و آنحضرت بجهت تسلی خاطر او چندی از جوانان کار طلب را همراه ساخته رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین میرزا
از سپاهی لشکر منصور که فی الحقیقت شعشعه انوار اقبال بود و شکوه بادشاهی و فرظل الهی دریافته بمخصوصان خود
گفت که همانا حضرت پادشاه اند که باین گرمی و سرعت می آیند که از بخت برگشتگی و شقاوت قلب در ساعت
با ستعداد مبارزت پرداخته با جمعی از خون گرفتها به سرلبندی توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال
از آب عبور فرمود در کنار دریا چرهای عظیم و سنگستانهای غریب بود و بهادران نصرت طلب بشوق
پیشدستی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام براهی شتافتند و آن شاهباز عرصه همت با سعدودی
از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سرنال که مقابل دریا بود برآمد و چندی از مقهوران در مقام
مدافعه شدند مقبل خان غلام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفتها را زخم تیغ صاعقه بار

جمع ساخت تا کام دل از انمانک گرفته روی ادبار بولایت گجرات نهادند و بگذر برودهٔ آمدند و را ابراهیم حسین میرزا مستقر شد صورت این نوع بدست تغلب محمد حسین میرزا افتاد و جانپانیر و نواحی آن را شاه میرزا خاوندی کرد و خاقان ممالک ستان حسن خان خزانچی را بجراست بندر کنبایت گذاشته رایات اقبال بصوب برودهٔ برافراشتند و از نواحی برودهٔ شهباز خان و قاسم خان و باز بهادر خان را با فوجی از دلیران عرصه همت به تسخیر جانپانیر فرستادند و خان اعظم میرزا کوکه را به ایالت احمدآباد رخصت فرموده گوش هوش او را بنصائح سعادت مقرون گرانبار دانش ساختند و شاه فخرالدین و رستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بندهای اخلاص پذیر یکومک آن رکن السلطنت تعیین شدند که در حراست شهر و حمایت رعایا و تعمیر ملک همت گماشته تهانجات مقرر نمایند و اگر میرزایان به آنجا در آمده غبار فتنه برانگیزند سزا کردار در دامن روزگار آن سرگشتگان بادیه ادبار نهاده آید در قصبه برودهٔ خبر رسید که میرزایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود جانپانیر فراهم آمده اند لاجرم خان عالم و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مانسنگه و خواجه غیاث الدین علی آصفخان و فوجی از عساکر فیروزی مآثر به تنبیه و تادیب آنها تعیین شدند و در وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا تا حال در قلعه بروج بود و رستم خان رومی را که عزیمت استعداد زمین بوس داشت بشهادت رسانید و خود نیز از بروج برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش انداز دو از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان پوی هشت کروه مسافت است با آنکه اکثری از امرای عظام و عساکر سپهر احتشام بیشتر به استیصال میرزایان تعیین شده بودند و اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند آنحضرت به اعتضاد جنود غیبی توسن اقبال برسم ایلغار برانگیخته متوجه تنبیه و تادیب او شدند ایلغار

خاقان گیتی ستان بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست آن برگشته بخت در عرصه وغا

چون خبر جرات و جسارت ابراهیم حسین میرزا بمسامع عز و علا رسید که از قلعه بروج آمده اعلام فتنه و آشوب برافراشته است حکم شد که شهباز خان میربخشی بسرعت شتافته امرای عظام را که پیشتر بدفع میرزایان تعیین شده اند برگردانیده موجب اقبال ملحق سازد و میر محمد خان خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان را بجراست اردو [illegible] گذاشته بایات نصرت و اقبال بقصد استیصال آن شوریده حال برافراشتند و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص داشتند نوشته میشود خواجه عبدالله جلال خان قورچی راجه [illegible] در باری آصف خان وزیر جمیل بهادر خان قوردار مقبل خان وفائی چیله سرخ بدخشی متراداس سهکل آدم چابک سوار و بدلاو رخان حکم شد که در حدود اردو بوده اهتمام نماید که هیچکس بحکم از عقب نشتابد و مطلب آن شهسوار عرصه همت اینکه مبادا از کثرت مردم دل پایه داوه [illegible] [illegible] گیرد و ممکن که قلت اولیای دولت در نظر آورده پای ثبات و قائم کنند و بجزای اعمال خود برسد و چون از شب [illegible] ساعت ماند باعتضاد حبل المتین توکل پای همت در رکاب دولت نهاده توسن اقبال را بچولانگاه فتح و نصرت سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که در آن ملک بلده بود همراه گرفتند و آثار مبشرات غیبی که تائید بخش همت اولیای دولت و مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید آنکه چون صبح اقبال دمید آهوی مودار شد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اگر این آهو را شکار فرمایم

بوسی مراجعت بمستقر سریر خلافت بلند آوازه سازند لهذا روز دوشنبه بیست و هفتم آذر ماه الهی موافق دوم شعبان نهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبایت که در دست لشکر دهی احمد آباد دست اتفاق افتاد و امرای گجرات بنهانه سرانجام سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکیم عین الملک را که فی الجمله رابطه با آنها درست ساخته بود بر حسب بعضی نظرات و مراعات حزم و احتیاط گذاشتند که برافقت آنها متوجه ملازمت گردد و در اثنای راه خبر رسید که اختیار الملک مسلک بی اعتباری دیده عهدی اختیار نموده راه فرار پیش گرفت و اعتماد خان و سائر گجراتیان نیز مذبذب خاطر گشته اراده کافر نعمتی دارند و تزلزل تمام در اساس اعتقاد و اخلاص اینها راه یافته لاجرم حکم شد که شهباز خان بسرعت شتافته آن حق ناشناسان را فرصت نداده پیشتر نهد و همراه خود نموده بملازمت آورد و چون معموره بندر کنبایت مورد آیات جلال گشت تجار روم و فرنگ و ایران و توران و سائر متوطنان آنجا بسعادت استقبال شتافته کامروای امنیت گردیدند و آن سرچشمه فیوضات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمود و متعاقب شهباز خان اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و بجهت مصالح ملکی و اقتضای قضایای سلطنت هرکدام ازان مردم را به یکی از معتمدان درگاه سپردند و مجملی از حقیقت حال آنها اینکه چون صیت نهضت موکب شهریار اقالیم شکار دران دیار اشتهار و انتشار یافت گجراتیان سررشته تدبیر از دست داده اضطرار بسعادت زمین بوسی شتافتند و همگی نیت این مردودان محیل آنکه بسالوسی و چاپلوسی حکومت ولایت گجرات بدستور سابق برانها مقرر شود و آنحضرت نظر بظاهر اطوار و صورت افعال انداخته به انواع مراحم و عواطف سرفراز ساختند و هرچند مقربان بساط حضور از نزدیک و دور حقیقت ناراستی و بداندیشی آن گروه مخذول العاقبت به ایما و تصریح معروض داشتند حضرت خاقانی از کمال مروت و فتوحات ملتفت حرف دولت خواهان صواب اندیش نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتفاع مدارج اقتدار آنها توجه فرمودند در ینولا که خاطر قدسی مظاهر از انتظام ولایت گجرات واپرداخت و نهضت موکب اقبال بتماشای دریای شور اتفاق افتاد از صورت معماری متیقن گجراتیان شد که آن خیالات و استقلال هباء هدر بوده بلکه گذاشتن ما بان درین ملک از محالات است پس بهتر آنکه درچنین فرصتی خود را بکناری کشیده ابواب فتنه و آشوب مفتوح سازیم و رایت بغی و خلاف برافرازیم و باین عزیمت وخیم العاقبت اختیار الملک پیش قدمی نموده مسلک فرار اختیار کرد و اعتماد خان و دیگران نیز در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب ازان اراده ناصواب اطلاع یافته با حکیم عین الملک خود را رسانیده و شروع در نصیحت و موعظه نموده بحرف و حکایت زبانی ممنون نگاه داشت تا مردم پادشاهی برسند و نزدیک بآن شد که گجراتیان میر ابوتراب و حکیم عین الملک را مقید ساخته همراه ببرند که درین اثنا شهباز خان رسید و اراده باطل آن حق ناشناسان از حیز قوت بفعل نیامد و شهباز خان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیار الملک مشتابیم این جماعه از دست می روند لهذا ترک آن عزیمت نموده اعتماد خان و سائر گجراتیان را همراه گرفته متوجه درگاه شد و چون ضابطه سلطنت و انتظام مملکت بیش ازین مدارا برنمی تافت که مجموع آنها را مقید گردانیده به امرای معتبر سپردند و از فراغ این کار استیصال میرزایان خسران مآل پیش نهاد همت اقلیم کشا گردید اکنون مجملی از ماجرای حال ان بدسگالان مخذول العاقبت ناگزیر وقت است مجملا چون در مالوه

بقصبه کری نزول اجلال اتفاق افتاد و صادق خان و چندی از ملتزمان رکاب نصرت قباب را بمحمود آباد فرستادند
که سیف الملک حبشی و جمعی دیگر که هنوز متوجه ملازمت نشده و اند بشاه راه عبودیت راهبری نمایند
و درین منزل بجهت مراعات حزم و احتیاط و ضابطهٔ ملک ستانی و جهانداری امرای گجرات را طلب داشته
فرمودند که چون این ملک را با اعتماد خان مرحمت میفرمائیم دار امرای گجرات هرکدام را التماس کند همراهی او مقرر خواهد
شد باید که همه ضامن معتبر بدهند تا سر رشتهٔ انتظام و استحکام پذیرد اول میر ابو تراب ضامن اعتماد خان شد
بعد ازان اعتماد خان بتعهد ضامنیت جمیع اعیان الملک نمود بغیر از طبقهٔ حبشیه و در باب حبشیان حکم شد که
چنانچه غلام سلطان محمود بوده‌اند الحال در زمرهٔ بندهای بادشاهی اختصاص خواهند داشت و غلامان را احتیاج ضامن
نیست لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیریست هرکدام ازانها بیکی از امرای معتبر حواله
فرمودند که روز دیگر جمعی از اوباشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان شد و گروه انبوه از بطال
رجال در دایرهٔ انهار ریخته دست تطاول و تاراج دراز ساختند و فتنهٔ عظیم قائم شد و چون حقیقت این بی اعتدال
معروض بارگاه معدلت گردید بخشیان عظام و بیراولان صاحب اهتمام تعیین فرمودند که آن جماعه را بسیاست رسانیده
بگذارند که متنفسی خود را بدر اندازد و تمام اموال و اشیای گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده از روی تحقیق
و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت و اقبال بر مسند عدالت نشسته بار عام دادند و جبلان مستعد آنجا حضر
ساخته آن جماعه را پایمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصتی از فروغ معدلت پادشاه سکندر صولت انوار امن و
امان بر وجنات حال جهانیان تافت و نایرهٔ فتنه فرو نشست و روز آبان چهارم آذر ماه الهی موافق چهاردهم رجب ظاهر
احمداباد مستقر رایات اقبال شد و طوائف انام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سدهٔ سریر خلافت نهاده کامیاب امن و امان
گردیدند و تعریف احمداباد و ملک گجرات محتاج بیان نیست چنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم ربع مسکون
است ملک گجرات خلاصهٔ هندوستان قرار یافته است از جمله معموری احمداباد بمثابه بود که سیصد و هشتاد پوره آباد
داشت و پوره عبارت از محله ایست مشتمل بر عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس و نوادر هرکدام در حقیقت
شهریست عظیم و بی تکلف زمین آن ملک حسن خیز و آب و هوایش عشرت انگیز واقع شده و الحمد که آن مصر جامع فروغ
معدلت خاقان اقلیم‌کشا مشرق دولت و سرور و مامن آسایش و حضور گشت و دران روز که حضرت خاقانی سایهٔ
ظلال اقبال بران خطهٔ فردوس مثال افگندند جشن وزن مبارک چهرهٔ نشاط افروخت و خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق
گردون سای شد و بعد از چند روز عرضه داشت امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم
حسین میرزا نیز عرضه داشتی از روی اضطرار با نفایس آن دیار رسم پیشکش ارسال داشت و چون از ده تا عمده بود نیز قبول شد
اختصاص یافتن خان اعظم بحکومت ملک گجرات و توجه آنحضرت بتماشای بندر کنبایت و دریای شور چون بعنایت
جهانگشا فتح ممالک گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصهٔ معموره جهان است بر وفق مراد اولیای دولت تیسیر پذیرفت حکومت احمداباد و انتظام آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه
تفویض یافت و پرگناتی که در منظر آب مهندری بود بجاگیر اعتماد الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل برودا و چانپانیر و سورت و غیره که
میرزایان در تصرف داشتند به امرای گجرات که مجدد انطاق بندگی بسته در سلک دولتخواهان انتظام یافته بودند مرحمت فرمودند
و امرای گجرات تعهد و تقبل استیصال میرزایان نمودند ... و بعد ازانکه خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تمشیت آن ملک ... خاقان اقلیم‌کشا اقتضا فرمود که سیر دریای شور نمایند

نهضت رایات جلال از ترک محاصرهٔ احمدآباد نموده بولایت سورت و جونه گده شتافت و محمد خان و بدرخان پسران خود
را به پتن فرستادند و اهل و عیال او را برآورده بجای مستحکم رسانند الحال پسران او را پیش انداخته بجانب
ایدر متوجه اند و ابراهیم حسین میرزا که یکی یک اعتماد خان گرفته بود بمحال متعلقهٔ خویش مراجعت نمود
و اعتماد خان عازم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه مان سنگه با فوجی تعین فرمودند که خود را
بفرزندان شیر خان رسانیده دستگیر سازد اگرچه راجه به اسباب و اشیای آنها رسیده دست برد
نمود اما پسران شیر خان بیشتر خبر یافته خود را بشعاب جبال انداختند و بیست و ششم آبان ماه الهی
موافق شنبه غرهٔ رجب بلده پتن که در سوالف ایام بنهر واله اشتهار داشت مخیم بارگاه اقبال گشت و
طبقات انام در ظلال معدلت پادشاه سپهر بارگاه کامیاب امن و امان شدند و از اینجا حکیم عین الملک را نیز بجهت
آوردن اعتماد خان و میر ابوتراب رخصت فرمودند و در خلال اینحال میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا
از پیش قدمان شاه راه سعادت گشته شرف آستانبوس دریافت و چون بموضع جوتانه رسیدند معروض بساط
اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیر خان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میرخان بساول
و فرید قراول بتعاقب او شتافته دستگیر سازند و از پی آنها میرزا ابوالقاسم تمکین و کرم علی نیز بهمین خدمت
مقرر گردیدند میرزا خان چون قدرے راه طے کرد چتر و سایبان او بدست افتاد نام بردها به اتفاق یکدیگر قدم
همت در تفحص او نهادند و باندک سرودے میرخان او را در غله زاری پنهان یافته دستگیر ساخته بملازمت
آنحضرت آورد و از فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را به کرم علی سپردند درین وقت سید حامد بخاری
و الغ خان حبشی با مردم خود آمده سجدهٔ عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخرالدین و حکیم عین الملک
میر ابوتراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان نطاق عبودیت بر میان جان بسته
متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن شاه فخرالدین میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان روانهٔ
درگاه عرش اشتباه نموده بود که بوفور مراحم پادشاهی خاطر او را مطمئن ساخته معاودت نمایند و شاه فخرالدین
در اثنای راه به آن جماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید و بعد از درازی سخن جمیع
امرای گجرات و اعیان آن ملک از صمیم قلب اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و رؤس منابر را
بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت رونق و بها بخشیدند و چون بقصبهٔ کری رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین
و عین الملک را با میر ابوتراب پیشتر روانهٔ ملازمت ساخت و حضرت خاقانی را از کمال عاطفت و قدردانی
خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را به استقبال میر فرستاده به اعزاز و احترام آوردند و روز دیگر که از جوتانه کوچ فرمودند
بخواجه جهان و میر ابوتراب حکم شد که بیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت آستانبوس معزز و مفتخر سازند و دران
روز خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار و گروه انبوه در سایهٔ عظمت و جلالت آنحضرت پیاده بودند
که اعتماد خان بسعادت زمین بوس ناصیهٔ دولت نورانی ساخت و بعد ازان اختیار الملک و ملک شرق و جهار خان
حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسجده سربلند گردیدند و هرکدام در خور حالت و مرتبهٔ خویش نوازش
خسروانه بشرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندے را حکم شد که سواره نزدیک بگردند و چون

آورده از خطهٔ فیض اساس اجمیر متوجه به تسخیر گجرات شدند و چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید نوید ولادت فرزند سعادت پیوند که در
بشارت فتح و فیروزی بود مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید ولادت شاهزاده دانیال چون موکب جهان
از اجمیر نهضت اقبال فرمود یکی از بردگیان سرادق عصمت را که حامل کوکب دولت بود بنابر تعذر نقل و حرکت در خانهٔ شیخ
که از منتسبان روضهٔ معینیه بصلاح ظاهری و صفای باطنی امتیاز داشت گذاشتند و در حوالی ناگور نوید ولادت شاهزادهٔ
نژاد مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید که بعد از انقضای چهل و یک دقیقه از شب بیست و هفتم شهر لور ماه الهی موافق
دوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و نه هجری قدم بعرصهٔ وجود نهاد آن نونهال گلشن خلافت بمناسبت همنامی شیخ دانیال
سلطان دانیال موسوم شد و ظهور این عنایت ایزدی را بفتح گجرات تفاول گرفته آداب شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند در
خبر فوت سلیمان کرانی حاکم بنگاله بعرض اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بقدر دریافت و مرتبه همت خویش معروض داشتند
که فسخ عزیمت گجرات نموده متوجه تسخیر ولایت بنگاله باید شد لیکن این کنکاش پسند اشرف نیفتاد چه رایات جهان کشا بدین
گجرات ارتفاع یافته و طنطنهٔ نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسیده فسخ این عزیمت مناسب دولت نمی نماید و نیز در حوصلهٔ
همت نگنجد که بعد از فوت او متوجه فتح ولایت شرقیه باید شد و امید هست که به نیروی همت اولیای دولت بر وجه دلخواه حسن
انجام پذیرد و توجه باطن بجهت حصول آن مطالب کفاف باشد در ساعت فرمان قضا نشان بمنعم خان شرف نفاذ یافت که
باتفاق امرای آن صوب متوجه تسخیر ولایت بنگاله شود و از وقایع زخمی شدن خان کلانست و شرح این سانحه برسم اجمال آنکه
چون خان کلان دیگر امرا که برسم منقلای تعیین بودند بحوالی سروهی پیوستند رای مان سنگه دیوره راجه سروهی عذری بخاطر بد
اندیش خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوت چند برسم رسالت فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود
راجپوتان نزد خان کلان شتافته ادای رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان بضابطهٔ اهل هند یکیک را
طلبیده پان میداد و رخصت میکرد از آن میان راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده جمدهر کشیده باین برقوه خان کلان زد که
مقدار سه انگشت از زیر شانه سر برآورد و بهادر خان نام افغانی از نوکران خان کلان دلیرانه آن راجپوت را گرفته بزمین زد
و صادق خان و محمد قلیخان بزخم شمشیران سفاک بی باک را بدرک الاسفل فرستادند و رفقای او نیز در آن مغلوبه بقتل
رسیدند و بهادر خان بهمین جرأت و دلیری منظور نظر جوهر شناس حضرت خاقانی گردیده در سلک قورچیان خاصه انتظام
یافت و چون آثار شجاعت و سرداری از ناصیهٔ احوالش هویدا بود رفته رفته قوربیگی شد و بوسیلهٔ خدمت و کارطلبی در جرگهٔ
امرای عظام منسلک گشت و مقارن اینحال موکب اقبال نیز به فوج منقلا پیوست و چون از مردم سروهی چنین بی ادبی
بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسرعت شتافته استیصال آن گروه برگشته روزگار نمایند و اکثر از آن
مفسدان آوارهٔ دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون گرفتها در گرد بتخانها بازی ضلالت افسرده برخاک
هلاک افتادند و از سوانح این ایام آمدن یار علی ترکمان ایلچی سلطان محمد خدابنده فرمان روای ایران است بدرگاه پادشاه هفت
اقلیم چون نوبت سلطنت بسلطان محمد رسید بجهت تجدید مراسم محبت و نسبتهای قدیم یار علی ترکمان ایلچی را با اسپان
عراقی و دیگر نفایس امتعه برسم رسالت روانهٔ درگاه عرش اشتباه نمود و چون بجده [illegible] در ورود عساکر اقبال اتفاق افتاد
شاه فخر الدین را با فرمان استمالت نزد اعتماد خان که پیوسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهان
کشا معهود رخصت فرمودند بعد از ورود بحوالی قصبهٔ دیسه خبر رسید که شیرخان فولادی که احمد آباد را محاصره داشت از طنطنهٔ

روابط ماسبق و بجهة منعم خان و خانخانان و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش نیز سوغات ارسال داشته بود و آنحضرت نیز از نفایس هندوستان برسم ارمغان فرستاده والجی را کامروا رخصت انعطاف ارزانی فرمودند ارتفاع رایات اقبال به تسخیر ملک گجرات

چون همگی توجه جهان آرا و همت ممالک گشا مصروف و معطوف به تسخیر اعاظم بلاد و ترفیه حال عباد و تخصیص انتظام سواد اعظم هندوستان و رونق افزای این بوستان است درینولا که خاطر قدسی مظاهر از ضبط سائر ممالک وا پرداخت و به شعشعه تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب حق ناشناسان باطل ستیز فرونشست همت جهانگشا به تسخیر ولایت گجرات که از اعاظم بلاد هندوستان است و بعذوبت آب و لطافت هوا و نفاست امتعه و نزاهت حسن و نزاکت طبع و جمیع صفات آراستگی دارد تصمیم یافت از آن باز که سلطان محمود والی گجرات رخت هستی بربست و سلطان احمد پسر او جانشین شد و او نیز در اندک فرصت به اغوا و بداندیشی جمعی از کافرنعمتان فتنه انگیز مسافر ملک نیستی گردید امرای مواقعه طلب خصوص سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک یکی از فرزندان سلطان احمد را که هنوز بسن تمیز نرسیده بود اسم بی مسمای سلطنت بر او اطلاق کرده مدار حکومت و کامرانی از پیش خود گرفتند و چون او نیز بحد بلوغ و مرتبه شعور رسید کارش بانجام رسانیده خرد و سالی را بفرزندی سلطان محمود شهرت داده بمظفر شاه مخاطب ساختند اما جمعی که از حقیقت معامله وقوفی داشتند یقین میدانستند که این حرف محض افترا و دروغ است و مع هذا بجهت قدرت و استقلال آنها روزی چند این لفظ بیمعنی در گوش و دل مردم جای گرفت و احمدآباد و کنبایت و بسیاری از ولایت را اعتماد خان متصرف شد و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی مقرر گشت و سورت و بروج و برودہ و چاپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک قرار یافت و دوندوقه و دلقه و غیر آن بسید حامد نبیره سید مبارک متعین گردید و جونکده و ولایت سورته بامین خان غوری رسید و این متغلبان ناستحق روزی چند بکامروائی و خودرائی گذرانیده انواع تظلم و بیداد نهادند و آخر با یکدیگر در آویخته منازعت پیش گرفتند و درینوقت چنگیز خان فوت کرد و چون اعتماد خان مدار حکومت بر خود نهاده بود مظفر بتحریک شیر خان فولادی از احمدآباد گریخته نزد او به پتن شتافت و شیر خان فولادی فوجی آراسته روی باحمدآباد نهاد و اعتماد خان در قلعه احمدآباد تحصن جسته بمیرزایان ملتجی گشت و هنگامه فتنه و آشوب گرمی پذیرفت و خاقان سکندرتوان برجال رعایا و زیردستان آنملک بخشوده نخست فرامین بامرای سرحد ارسال داشتند که چون موکب جهانگشا بولایت دوردست نهضت فرموده و ضبط محال متعلقه خویش سعی بیش از بیش لازم شناسند در امور کلی و جزوی سررشته احتیاط از دست ندهند و میر ابو سفیان [illegible] فتوی نعمان [illegible] بحیک حسین قلیخان حاکم پنجاب نصیب فرمودند و فرمان بمحسن قلیخان صادر شد که با فواج گیتی کشا بکوهستان شتافته قلعه نگرکوت را مسخر ساخته حواله راجه بیربر نماید و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک شرقی وا پرداخته روز سوم ماه الهی موافق شنبه بیستم صفر رایات اقبال به تسخیر گجرات برافراشتند و در بیع ریاباخان قلع قشلان [illegible] شهباز خان که میرتوزک عساکر فیروزی آثار بود در وقت اهتمام منازعت کرد و چون صورت حال بمسامع اقبال رسید بجهت ضبط افواج و نسق سپاه او را سیاست بلیغ فرمودند که باعث عبرت دیگران شد و سلسله ترتیب انتظام سامان نگردد و از غرایب اتفاقات آنکه چون قصبه سانگانیر مضرب خیام گردون احتشام گشت آنحضرت سواره بعزم شکار [illegible] توجه فرمودند و چیزی نام چیته خاصه که برابر آهو گذاشته بودند در اثنای تک و دو جری عظیم که پهنای آن بیست و پنج گز بود و تا شیب پیش آمد و آهو بیک جهش ازان جست آزاد جست فی الحقیقه نیز بر سر وی جسته خود را بآن طرف رسانید و آهو را از روی هوا در ربود و غریو از نظاره ایستادگان قرب جناب برخاست و این غرایب از خاطر عجایب انگیز بود و بالجمله چون موکب گیتی نورد بحوالی اجمیر رسید بدستور معهود از یک منزلی پیاده شده بشاهراه اخلاص و مسلک اعتقاد را با قدام نیاز پیموده و زیارت آن مرقد منور را تقدیم نمودند و بعد از ادای لوازم زیارت [illegible] و [illegible] خان کلان و سید محمود بارهه و قلیج خان و صادق خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد خان و سید احمد خان و قتلق قدم خان و محمد قلیخان و امام خانخانان کلان و مهر علیخان سلدوز و سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان را با فوجی از دلاوران عرصه اقبال بر سبیل منقلا تعیین فرمودند و خود بسعادت روز دوشنبه نوزدهم شهر پورماه الهی موافق بیست و دوم ربیع الثانی پای دولت در رکاب جهان ستانی

این دولت شرف استسعاد یافت و بعد از انتظام مهمات سرکار پنجاب نهضت جلالی بصوب مستقر خلافت اتفاق
افتاد و از راه حصار فیروزه متوجه اجمیر شدند که درین ضمن مرتبه دیگر بزیارت روضه منوره حضرت معین الدین چشتی
قدس سره العزیز فایض گردند و چون بحوالی حصار فیروزه معسکر اقبال گردید لشکرخان میر بخشی روزی مست بدرگاه معلی آمده
لوازم بدمستی و بی باکی ظاهر ساخت و چون صورت این گستاخی و بی اعتدالی بموقف عرض رسید شاهنشاه
عدالت آئین قرب نسبت خدمت او را وقعی ننهاده حکم فرمودند که بدم اسب بسته در اردو تشهیر کنند تا باعث
عبرت سایر زیاده سران گستاخ گردد و مع هذا مقید ساخته مناصب او را بشهباز خان مرحمت فرمودند [illegible]
گیهان پوی کوچ بکوچ متوجه اجمیر شدند روز سه شنبه یازدهم امرداد موافق غره ربیع الاول بخطه فیض اساس
اجمیر نزول موکب عالی اتفاق افتاد و بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن
قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی نموده عنان عزیمت بمستقر خلافت انعطاف یافت در روز پنجشنبه بیست
و هفتم امرداد ماه الهی موافق هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور در ایات اقبال مهبط امن و حضور گردید و در منازل
شیخ الاسلام شیخ سلیم نزول سعادت فرمودند و بجهت میمنت صوری و معنوی دران مصر اقبال طرح اقامت
انداخته حکم گیتی مطاع بتاسیس حصار پخته و عمارات دلگشا و منازل روح افزا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای
عظام و ملازمان رکاب نصرت اعتصام در خور مرتبه و حالت خویشتن منازل اساس نهادند و باندک فرصتی
شهری عظیم آراستگی یافت و مساجد و خانقاه و مدارس و حمام و بقاع خیر و آراسته بازار و انواع بساتین در کمال
نفاست و تکلف همه از سنگ تراشیده مرتب گشت و به فتحپور صیت اشتهار یافت و بعد از نزول اجلال دران
مصر اقبال از تفاول این نام میمنت فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید چنانچه
هرکدام در جای خود رقم کلک وقائع نویس خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس و چون مظفر خان در آگره منازل
عالی ساخته بود التماس ضیافت نمود و از آنجا که کام بخشی و بنده نوازی شیمه کریمه خاقان گیتی ستانست ملتمس او را بعز
قبول مقرون داشته از فتحپور به آگره تشریف برده منازل او را بفر قدوم جهان افروز رونق آسمانی بخشیدند و
مظفر خان به رسم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا معاودت فرموده مستقر خلافت را تشریف
آوردند **وقائع سال پانزدهم از جلوس اشرف** درین هنگام که موکب گردون شکوه بدار الخلافه فتحپور معدلت
آرای بود نوروز سلطانی شد و نیر اعظم منور عالم بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم
شوال نهصد و هفتاد و نه هجری پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال پانزدهم از جلوس اشرف همایون آغاز
شد و از سوانح این سال آوردن منعم خان خانخانان سکندر خان اوزبک را بدرگاه خاقان آسمان جاه و استشفاع
نمودن جرائم او و مجملی ازین تفصیل آنکه چون سکندر خان از اوده گریخته راه ادبار پیش گرفته نزد سلیمان حاکم بنگاله رفته به
افغانان اتحاد و توسل جست و روزگاری بذلالت و عسرت میگذرانید تا آنکه افغانان در پی قصد او شدند و او [illegible]
تفحص یافته بخانخانان ملتجی گشت و خانخانان بجهت استشفاع جرائم او بدرگاه آسمان جاه قدیم الاحسان نهاد و پادشاه [illegible]
رقم عفو بر تقصیرات او کشیده [illegible]
حاجی التمش ایلچی عبدالله خان پادشاه توران است بدرگاه خاقان گیتی ستان و فرستادن مکتوب محبت با نفائس تحف و اظهار

قصد گرفتن محمد باقی کردند و محمد باقی از صورت این غدر آگاهی یافته آنها را بدست آورده جان بابا
و مسکین ترخان را بیاسا رسانید و حاجی بیگم را مقید ساخت نادر جهان حبس از زندان حبس خلاص
نجات یافت و ناهید بیگم به بیرون لاوری که از داشت آن ملک بر اراده به بکر شتافت و سلطان محمود
بکری مقدمات نیاز آمیز در میان آورده خاطرنشان بیگم نموده که اگر محب علی خان و مجاهد خان
پسر او با جمعی متوجه این حدود شوند من متعهد که ته را به تسخیر اولیای دولت در آورم چون بیگم
بدرگاه آسمان جاه رسید التماس رخصت محب علی خان و پسرش نمود در این باب الحاح و مبالغه
بسیار ظاهر ساخت و از آنحضرت رخصت گرفته متوجه ته شدند و بعد از وصول بنواحی بکر به سلطان
محمود پیغام فرستاد که در آن وقت حرفی بجهت خاطر جوئی شما گفته بودم و این کار از حوصله قدرت
من بیرون است زنهار که بیشتر از این تصدیع خود را ندهید و مساعدت نمائید که آهن سرد کوفتن است
و اگر بخدا باید از راه جیسلمیر متوجه شوید محب علی خان از استماع این مقدمات بر آشفت نه روی برگشتن
و نه رای پیش رفتن و چون همت بلند و فطرت ارجمند داشت تخت دل به تسخیر بکر و محاربه سلطان
محمود بست و در حوالی قلعه ماتیله هر دو لشکر بهم پیوستند و با آنکه بیش از دویست کس همراه این پدر و پسر
نبود سلطان قریب دو هزار سوار با خود داشت بتائید ایزدی که همواره کافل مهمات دولت قرین حال منسوبان
این دولت ابد پیوند است به اندک زد و خوردی مظفر و منصور شدند و سلطان محمود شکست یافته در قلعه
ماتیله متحصن گشت و محب علی خان بمحاصره آن پرداخت و چون سامان قلعه داری نداشت در اندک
فرصتی امان طلبیده برآمد و آن قلعه به نیروی همت بهادران سرحد شجاعت مفتوح گردید و غنیمت
فراوان بدست اولیای دولت افتاد و خاطر از این کار پرداخته به تسخیر بکر کمر همت بستند و مقارن این حال
مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود با هزار و پانصد سپاهی برآمده محب علی خان را
دید و در جمعیت اهل قلعه فتور عظیمی راه یافت و اگرچه محب علی خان چشم طمع بر اموال او دوخته قصد
حیات او نمود اما مرحوم او را تا سلطی گروه نگذاشت که متفرق شوند و به تسخیر قلعه اهتمام شایسته بتقدیم رسانیده
و بتائید اقبال روزافزون و اقتضای دولت ابد مقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جای خود نگاشته
کلک بیان گردد ان شاء الله تعالی و تقدس چون موکب جهان کشا از دار البرکه پتن عنان مراجعت معطوف
داشت منزل بمنزل شکار کنان بقصبه دیپالپور تشریف بردند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که
جاگیردار آنجا بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخته التماس ضیافت نمود و بادشاه بنده نواز بقبول این ملتمس او را
سرافراز گردانید و خان اعظم جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و به جمیع شاهزاده های
عظام و امرای کرام و سائر ملازمان رکاب نصرت اعتصام به خور رتبه و شایستگی فرا افراد ضیافت فرستاد
و مظفر حسین ملازم خان اعظم این مصراع تاریخ ضیافت یافت مصرع میهمانان عزیز اند شه و شهزاده‌ها و از این
منزل بصوب دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراشته روز نوروز ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه
در آن مصر جامع سعادت ورود اتفاق افتاد و حسن قلیخان حاکم لاهور لوازم پیشکش بتقدیم رسانیده به ادراک

ترحم بحال او کرده از انجا برآورده و مقارن اینحال جلال باجمعی بر سر قبول خان ریخت و داد از کمال شجاعت و عدم تدبیر
کثرت غنیم بنظر همت در نیاورده تا مقدور بود دست و پا زده مردانه جان بحق تسلیم کرد و چون حقیقت این بی اعتدالی
و بے باکی از زمین داران بمسامع اقبال رسید فرمان قضا مثال از قهرمان جلال به خانخانان عز صدور ارتفاع
یافت که فوجے از عساکر نصرت قرین به تنبیه و تادیب آن خون گرفتهاے برگشته روزگار تعیین نماید که خار بن
ارباب عصیان و ضلالت از بیخ بر کنده شود و بعد از ورود فرمان جهان مطاع خانخانان فوجی شایسته
از بهادران کارطلب به آن ناحیت فرستاد و دلیران عرصه کارزار گرم و چسپان شتافته بسحاب تیغ خون
فشان غبار فتنه و آشوب اهل عصیان فرو نشانیده آن سرزمین را از وجود گناه آلوده ارباب فساد
پاک ساختند و وقایع سال شانزدهم از جلوس اشرف درین هنگام که موکب اقبال اعتصام
خاقان گردون غلام در ظاهر بهن ورود و سعادت داشت بهار فیض آثار ظاهر جهان را چون باطن ارباب
حال شگفتگی بخشید ابر نوروزے گرد آلودگان عرصه خاک را طهارت تعینی فرموده زمین و زمان چون
چشم و دل اهل وجد بجوشیدن و خروشیدن در آمد و بعد از گذشتن بیست ساعت و دوازده دقیقه
از روز یکشنبه چهارم شهر شوال نهصد و هفتاد و هشت هجرے خورشید جهانتاب را به برج حمل شرف تحویل
اتفاق افتاد و سال شانزدهم الهی از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین بمبارکے و خرمے
آغاز شد و پادشاه خدا آگاه بزیارت روضه شیخ قدسے جناب فریدالاقطاب استمداد همت
نموده منسوبان آن آستانه را برشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانید و سائر فقرا و مساکین
که باستماع نهضت موکب عالے از اطراف و اکناف ممالک پادرجوار آن درگاه عرش اشتباه
فراهم آمده بودند فیض مستوفے یافتند و از سوانح رفتن محب علی خان است به تسخیر ته بسبب ناهید بیگم
و شرح این بر سبیل اجمال آنکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه حضرت فردوس مکانے بابر بادشاه است
که از رسوخ اعتقاد و صدق اعتقاد خود را مردانه فداے آنحضرت کرد و بیان این کارنامه همت
آنکه در حصار به که حضرت فردوس مکانے را باعبدالله خان دست داد و بمقتضاے ادوار فلکے
و ظهور مکروهات آنحضرت بدست غنیم افتادند این جوانمرد و فاکیش خود را بغنیم رسانیده گفت که پادشاه
منم شما این نوکر مرا چرا گرفته اید و فی الفور اوزبکان دست از پادشاه باز داشته او را گرفته بقتل رسانیدند
و به این تدبیر جان خود را نثار شاه راه اخلاص ساخت حضرت فردوس مکانی از این گرداب آشوب
بساحل سلامت رسیدند و اهل عیال او را در ظلال تربیت و عاطفت خویش حراست فرموده دخترش
را بحباله ازدواج محب علی خان در آوردند اما حاجی بیگم منکوحه او که دختر مقیم میرزا ذوالنون بود به
میرزا حسن پیوست و بعد از وفات او بمیرزا عیسی رسید و ناهید بیگم بقصد ملاقات والده خود رخصت
گرفته متوجه ته شد اما پیش از رسیدن او میرزا عیسی بعالم بقا شتافته و محمد باقی جانشین او گشته
چون بیگم آنجا رسید چنانچه باید پیش نیامد از قدرناشناسے سلوک ناملائم کرد و بیگم را بغایت آزرده
ساخت و در خلال اینحال جمعے از متعینان آن دیار که عمده آنها جان بابا و مسکین ترخان بود باتفاق بیگم

یاز بهادر است بسعادت آستانبوس و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون از مالوه برآمده راه آوارگی پیش گرفت [illegible]
در پناه بهرجیو زمیندار بگلانه روزگاری بسر برد بختی نزد چنگیز خان گذرانید و از انجا پیش شیر خان پولادی
شتافت و از پیش شیر خان تیر برآمده بدکن رفت و بنظام الملک توسل جست و در انجا نیز صحبتش خوب نشد
و مراجعت نموده تردرانا آمد و چون حقیقت پریشانی و سرگردانی او بعرض اشرف رسید از عاطفت ذاتی
و مروت جبلی بر حال او ترحم فرموده حسن خان خزانچی را فرستادند که آن آواره دشت ناکامی را بمواعد
خسروانه استمال و امیدوار ساخته بدرگاه سلاطین پناه آورد در بیولا بر هنمونی اقبال بسعادت آستان
بوس دریافته مشمول انواع نوازش و مراحم گردید و بعد از فراغ انتظام مهام آن صوب خاطر قدسی
مظاهر بزیارت مزار فائض الانوار شیخ فرید گنج شکر که در پتن صوبه پنجاب آسوده اند توجه فرموده کمالات
شیخ از تعریف و توصیف مستغنیست و مناقب آنحضرت از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست بادشاه حقیقت آگاه
منزل بمنزل به نشاط شکار ظاهری پرداخته و به باطن همت در صید مطلوب معنوی بسته توجه فرمودند و
چون تلوندی رای علاء الدین که در حوالی دریای ستلج واقعست مورد عساکر اقبال گشت قراولان خبر گله
گورخر آوردند و شهریار شیر شکار با چندی از ملازمان رکاب دولت متوجه شکار گردید و دران دشت با دو سه
قراول پیاده شده بندوق در دست عزم شکار فرمودند و به تیر اول یک گورخر افتاده و از صدای بندوق
گله رم خورده مد بدر دست رفت و آن شیردل سر در دنبال گله نهاده بپا نظور پیاده شتافت تا بگله رسیده
دیگری را شکار فرموده و باز گله قدری راه دویده و آنحضرت باز خود را رسانیده یکیک را به بندوق زدند چنانچه
سیزده گورخر در انروز شکار شد و هر مرتبه که یکی را میزدند گله دورتر میرفت و حضرت خاقانی آن دشت تفسیده را
به قدم شوق طی می فرمودند و چون راه بسیار دران ریگستان پیاده رفته بودند عطش بر مزاج اقدس غالب
آمد و دران دشت اثری از آب پدید نبود و آبداران خاصه بجهت ملاحظه شکارگاه دور مانده بودند و قراولان هرچند
تک و دو مینمودند راه بسرچشمه مقصود نمی بردند و ضعف تشنگی بجائی رسید که آن بحر مروت را یارای گفتار
نماند و درینوقت فیض فضل ایزد سبحانه که همواره رفیق طریق آن مسندآرای ملک تحقیق است آبداران خاصه
را درچنان دشت بی سروبن خضر راه شد و بادشاه حقیقت شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بتقدیم
رسانیده سجدات نیاز بجای آوردند و از سوانح این ایام کشته شدن قبول خانست به تیغ بی باکی
جلال زمیندار نهر و مجملی ازین سانحه آنکه قبول خان که از سپاهیان متقرر و امرای معتبر این دودمان عالی بود بفروغ
تیغ همت متمردان آن ناحیت را ضبط فرمود و جلال نام زمیندار به دوام خدمت و اظهار چاپلوسی در مزاج او تصرف
کرد و در لباس دولتخواهی بداندیشی نموده اکثر نوکران و سپاهیان معتمد او را باطراف و جوانب فرستاد و آن ترک
ساده لوح نیز سررشته حزم و احتیاط از دست داده اکثر مردم خوب خود را جدا ساخته حتی یادگار حسین پسر خود را
بنوشهره و ضبط آن حدود تعیین فرمود و او با زمینداران نوشهره منازعت روی داد و مخالفان
تنگناهای کوهستان را گرفته جنگ عظیم کردند و کس بسیار از مردم یادگار حسین بدرجه شهادت
رسیدند و یادگار حسین نیز زخمهای عنیف برداشته نیم جان در میان کشتها افتاد و بعضی از زمینداران

[illegible]

نهاده استمداد همت از باطن قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی می نماید رفتن اجمیر در اینولا که از
ریاض خلافت گلهای تازه شگفت و از بحر فتوحات الهی گوهر گرانبها بساحل مراد رسید بجهت ادای لوازم شکر
و تقدیم مراسم حق گذاری و نظم مهمات الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی منهضت موکب عالی بصوب
اجمیر اتفاق افتاد و منعم خان خانخانان را به انتظام ممالک شرقیه رخصت انعطاف ارزانی داشتند و چون
اجمیر مخیم سرادق عز و جلال گردید بحکم احداث قلعه و تاسیس منازل دلکشا و عمارات عالی بنا شرف ارتفاع یافت و
بجمیع امرا و ملازمان عتبه اقبال نیز حکم شد که منازل مناسب بجهت خود ترتیب نمایند. و در عرض سه سال حصار و
دولتخانه و سایر عمارات باتمام رسید و از آنکه فی الحقیقه شهری عظیم آراستگی پذیرفت و بعد از فراغ زیارت
عنان عزیمت بصوب ناگور منعطف گردید و در حوالی آن شهر ملیر محمد خان خان کلان که جاگیردار ناگور بود به
سعادت اقتبال استقبال لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و در آن وقت معروض پایگاه اقبال گردید
که آب این شهر بتصور [illegible] اینجا منحصر در دو کولابست یکی گیلانی نام و دیگری شمس تلاو و کندیرا السنه عوام
تالاب گویند و سمت انتشار یافت چون بمرور ایام اکثر بسته بخاک انباشته شده در موسم تابستان چون کمی
آب و باران بسیاری از اهل شهر وطن خود را گذاشته باطراف می روند بنابر عموم شفقت و رافت که
شیمه کریمه آنحضرت است حکم شد که کولاب را که بتربیت تعظیم و وسعت تمام میدارند و بکاوش تمام اهل شهر
کفایت نمی کند حفر نمایند و بجمیع امرای عظام و آن را مساحت نموده به امرا و سایر ملازمان رکاب سعادت
قسمت فرمودند و مردم با اندک فرصتی صورت آداب هر یک را یافت و آن را شکر تالاب نامیدند و بعد از آن تسمیه
کول کرتاله و خالی از غرابت نیست که در حین اقبال نامه مرقوم کتاب بیان میکرد که بعضی از حضرات صاحب ثروت
و سامان بود و به احتمال [illegible] دولت از روی تا آنکه و هیچ در بساط او نمانده الا سگی و از تنگنای معیشت
آن سگ را نزد دولتمندی گرو گذاشته و قدم بوادی غربت نهاد و تا مدتی بکار بود تا فتح الباب شود چون
مدتی طی شد این سگ کندشت روزی آن سگ را حقیقت و واقعی که برداشت سر بسر راه رفت و از غرایب اتفاقات
آنکه همان سر راه آن تاجر با کمال سامان حقیقت و در آن سر زمین رسیده بود همین که سگ صاحب خود را دید بنا
لابه کنان نزد وی صاحب نهاد و در گردش میگشت و بوی بر خاک می مالید تا جان تسلیم کرد و آن سوداگر نیز از
حقیقت نمک و وفای که داشت در آن سرزمین نکو لایق عظیم ساخت بنام آن سگ شهرت داده است با جمله در این
ایام که بموکب سپهر احتشام به انتظام ولایت ناگور توجه داشت اکثر راجهای زمینداران آن نواحی حلقه
عبودیت در گوش جان افگنده به استلام عتبه قدسیه سعادت پذیر گردیدند و از جمله چندر سین پسر رای مالدیو
از خاطر زمینداران هندوستان سجده درگاه سپهر ارتفاع نموده و رای کلیان مل حاکم ولایت بیکانیر با پسر خود
رای سنگ نیز بسعادت آستان بوس مفتخر گشت و بوسیله مقربان بساط عزت معروض داشت که از روی
آداب وارد شد و در زمره خادمان سرادقات عفت سرفراز گردد چه این نسبت کلگونه مباحات
بر افراشته کامیاب دولت صوری و معنوی شوم از آنجا که کام بخشی شیمه کریمه خاقان گیتی ستان بود
ملتمس بعز قبول مقرون گشت و آن عفت قباب را بحرم سرای سلطنت درآوردند و از سوانح اقبال

شته و نام آن محفل آرای بزم وفات عصمت شاهزاده خانم نهاد بیست و نهم رفتن خاقان گیتی ستان از اگره به
زیارت روضه منوره فیض اقتباس خواجه معین الحق قدس سره العزیز. چون آن خاقان ممالک ستان
جهانبانی جانشین خلافت بود همواره جهت طلوع کوکب مراد از باطن قدسی مواطن هر گزیده تابنده درگاه صمدیت استمداد همت
می فرمود تا جان بخش جهان آفرین عهد شده بود که چون شاهد مقصود از تتق امید قدم بجلوه گاه شهود نهد بشکر این موهبت
عظمی از دار الخلافه اگره پیاده تا اجمیر شتافته بزیارت روضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز ادای
عبادت و ادراک سعادت نمایند بنابر ایفای نذر روز جمعه نوزدهم آبان ماه الهی موافق دوازدهم شعبان قدم در قطع راه
همت نهاده مرحله پیمای بادیه شوق گردیدند و مسافت منزل را دوازده کروه مقرر شد و روز شنبه نهم بروضه منوره معینیه
ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن آستان ملک آشیان معالی نهاده مراسم زیارت و لوازم عبادت تقدیم
رسانیدند و بعد از فراغ زیارت بخیرات و مبرات پرداخته مستحقان حواشی آن روضه قدسیه و سایر مستحقان را برشحات
سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون هر ساله مبلغی گرانمند برسم نذورات مقرر بود که از خزانه عامره واصل متولیان
آن روضه مقدسه شود و درین ولا بعرض رسید که جمعی که منصب تولیت شرعیه آن در تصاحب دارند خصوص شیخ حسین
که دعوی فرزندی آنحضرت می نماید اکثر آن مبلغ را متصرف شده بفقرا و مساکین چنانچه باید نمی پردازد و نیز بعد از تحقیق
ظاهر شد که دعوی فرزندی نیز اصلی ندارد، لاجرم تولیت آن آستان آسمان رفعت بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات
هندوستان به نیک ذاتی و حسن صفات آراستگی داشت تفویض یافت که در ترویج مآثر آن بقعه متبرکه و تمشیت نیازمندی
خیر و اجرای وظائف و مراعات خاطر مستحقین و تیمار حال فقرا و مساکین مساعی جمیله تقدیم رساند و در ساعت خیر از آنجا
عنان مراجعت بدار الخلافه دهلی انعطاف یافت که زیارت مراقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مقبره سعادت آسوده
اند فرموده متوجه دار السلطنت اگره شوند. بیستم سنبال پایتخت الهی چون مواکب جهانگشای خاقان گیتی ستان
بدار البرکه دهلی ورود اقبال فرمود سلطان خان بالمرتبه گردون نیز با هزاران میمنت و شوکت به نزهت سرای حمل پرتو سعادت
افگند و روز شنبه سیوم شوال هزار و چهل و هشت هجری تحویل شده بعد از فراغ مراسم جشن نوروزی و زیارت
مراقد متبرکه و طواف مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی تا هشتم ماه مذکور نزهت سرای بیرون مستقر خلافت آن تافت
امتداد نیست و دوم اردی بهشت الهی موافق بیست و یکم ذی قعده بدار الخلافه اکبرآباد نزول اقبال
روی داد و ولادت شاهزاده مراد بخش بتاریخ غره ماه الهی موافق شب پنجشنبه سوم محرم هزار و چهل و هشت
و هشت هجری طلوع طالع و لادت نیر اختر برج خلافت و جوهر گوهر تاج و ملک صورت و معنی کرامت نمود
گلی تازه از گلستان خلافت شگفت و نهالی تازه از باغ نشاط بر دمید، این مولود مسعود نیز بدار الخلافه
فتحپور در ایام سواری منازل سفر متبرک قدوم اقبال توأم بوجود نهاد نام این شاهزاده والا نژاد
شاه مراد بخش قرار یافت و اقبال ابد پیوند درین طرف نیز حسن جا بجا ترتیب یافت و منتهی
خاقان. خاقان بخت اولیای سنت از جهت متوجه درگاه معلی شده سعادت زمین بوس دریافت
و چون پادشاه حقیقت آگاه نسبت بحضرت شاه ولایت پناه حق جوی و خدا طلب کامل نیت نسبت نموده وظیفه توفیق طی
منازل تحقیق میفرمایند همواره روی توجه بزیارت روضه علیه خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز

خلافت وجهانگیری را سلطان سلیم نام نهادند وچندین سطرات در وضع این اسم مبارک بلحوظ خاطر اشرف گشت اولا سلامت
ذات قدسی صفات آن چشم و چراغ دولت واقبال دیگر نوید سلامت آفاق بمیامن آن مولود عاقبت محمود و دیگر مناسبت
همنامی آن عزیز مستجاب الدعواة امید که در ظل عاطفت خاقان گیتی ستان کامیاب مرادات صوری و معنوی گردیده بسیاری
عمر و دولت برسند اکثر فضلا و شعرا در تاریخ ولادت اشرف اقدس مضامین غریب و معانی بدیع یافته قصاید غرا در سلک
نظم کشیده اند از جمله یکی در شهوار لجه اکبر گفته و دیگری گوهر برج اکبر شاهی یافته اما خواجه حسین مروی کمال قدرت طبع و حدت
فهم ظاهر ساخته قصیده که کارنامه سخنوری توان گفت در تهنیت گذرانید که مصراع اول هر بیت تاریخ جلوس جهان آرای
خاقان گیتی ستان است و مصراع دوم تاریخ ولادت عالم افروز حضرت شاهنشاهی است و با وجود التزام این دو تاریخ
لفظ و معنیش نیز آراستگی و پیراستگی تمام دارد و بیتی چند از آن قصیده درین اقبال نامه نوشته میشود قصیده

الحمد لله از پی جاه و جلال شهریار
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
وایه ابر بهار از مهربانیهای فضل
از پی زیب و جمال زهره سازم گوشوار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
وان نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران
عادل اعلی خاقان بی عدیل روزگار
سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین
با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار
موکب منصوری از آنجا که راند عالمی
بر سپیدی با سیاهی مه و لیل و نهار
والی والا علم عالم دل کیوان سریر
با محبان مهربانی از کریمان یادگار
معدن عالی و احسان منبع لطف از کرم
والی والا علم کان کرم کوه وقار
کی بجود مانند آید از حیا پیش سحاب
بندگان آمد گرامی بازجوی و گوش دار

گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار
گلبنی این گونه نشو زند در دور چمن
سبزه با گل همزبان لولو بگوهر کرده یار
مقدم مولودی افزود زیب شه اکبر
باز دنیا زنده شد کز مهد ایام بهار
شاه اقلیم صفا سلطان ایوان وفا
بادشاه نامدار و کامجوی و کامگار
از کلام او بیان حال معنی مستفاد
بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس وی را سمای چارمین آن عودسوز
همن گویند از همین پا بیسر و استد از بسیار
ای چو صنع لایزالی آفتاب ملک و دین
والی والا آب و عادل عالی تبار
شاه صبح عدل و داد و ماه شام جاه و کام
با بها و باذل و دین پرور و پرهیزگار
نیر برج وجودی گوهر دریای جود
با وجود می تربید جود از ابر بهار
کس نیارد هدیه زین به اگر آرد کسی

طائری از آشیان جاه و جود آمد فرود
لاله زین گونه نشکفت از میان لالهزار
مهر میگوید که می زیبد که آن مه پاره را
لولوی لالا فزود زیب و شاه هار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
کامل دانای قابل عادل شاهان دهر
وز کمال او بنای دین و دنیا استوار
بر زبانها از هجوم قهر او الامان
موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار
حلم آن گلگی که دارد حلم بر آب روان
پایه افزای معالی سایه پروردگار
مالک مال جهان ای بادشاه بحر و بر
برق گاه عزم و حزمی کوه گاه بردبار
حامی دین نبی ای ماحی آثار بد
از هوای اوج و لطف شاه باز جان شکار
بادشاه سلک لولوی نفیس در وده ام
هر که آرد گوییا چیزی که دارد گو بیار

یک بیک ابیات مروی کز عیب آمده
تا بود باقی حساب روز و ماه و سال
هر یکی جوئی رود مقصود دریایی وو وبار
وان حساب از سال و ماه و روز و ساعات شمار
مصرع اول وی سال جلوس شاه
شاه پاینده باد و باقی آن شهزاده هم
از دوم مولود نور دیده عالم مدار
روزگار تجیبات و سالهای بیشمار

و بعد از انقضای دو ماه و دوازده روز از ولادت کثیر السعادت حضرت شاهنشاهی صبیه قدسیه در حرم سرای عظمت تولد

منحصر در قلعه سپردن دانسته امان طلبید و بعهد و قول از قلعه برآمده کلیدهای قلعه را با پیشکشهای مناسب مصحوب وکلای
خود روانه درگاه عرش اشتباه نمود و آنحضرت وکلای راجه را به انواع نوازش سرفراز فرموده رخصت معاودت ارزانی
داشتند و حراست قلعه بمجنون خان قاقشال تفویض یافت ولادت فرمان روای هفت اقلیم شاهزاده
سلطان سلیم یعنی نورالدین جهانگیر پادشاه غازی پادشاه مالک صورت و معنی که به نیروی همت بلند
از حد ابجد حد انمی نگنجد و بخشنده بی منت اسباب کامرانی ظاهر و باطن او را از ابجد یابد و شاید بی شائبه سعی و خالیه
طلب در دامن دولتش نهد بجهت انتظام سلسله دینی و دنیوی مخلفی شایسته از بارگاه کبریا مسالت نمود و باطن
قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب
جهان افروز می بود درین اوان بتقریب شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و چندی از مقربان حسباً عزت معروض داشتند
که شیخ سلیم نام درویشی در قصبه سیکری از دارالخلافه آگره که دوازده کروه است توطن دارد و خالی از صفای باطنی
و ریاضت ظاهری نیست و بغایت مبارک نفس و مستجاب الدعوات است لاجرم آنحضرت خود بمنزل شیخ رفته
نیازمندی را پایه برتر نهادند و چون از بشارت طلوع کوکب مراد سامعه افروز گردیدند پرسیدند که بنام
ما چند فرزند رقم زده کلک تقدیر است آن دانای رموز آسمانی بموجب الهام ربانی بوجود سه فرزند
گرامی بشارت بخش گشت و چنانچه بر زبان حقیقت ترجمان آن پیر روشن ضمیر گذشته بود بمنصه
ظهور جلوه گر شد بالجمله رای صواب اندیش خاقان حقیقت کیش بران قرار گرفت که چندی از
مستوران حرم سرای عصمت را در حوالی شیخ نگاه دارند و عمارتی که در خور محل پادشاهی باشد در آن فضای
فیض انتما اساس نهند تا از برکت انفاس قدسیه حضرت شیخ و قرب و جوار آن بزرگوار این امنیت بحصول
انجامد و باطن آن عزیز در ظهور این نیر اقبال ناصر و معین باشد چون از صدق اخلاص و رسوخ اعتقاد بتصمیم این نیت
فرموده بودند در اندک مدتی کوکب مراد از مطلع امید پرتو ظهور افگند روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سال نهصد
و هفتاد و هفت هجری مطابق بیست و چهار درجه میزان گوهر یکتای خلافت و شهریاری اختر برج اقبال و بختیاری
سلاله سلسله خلافت و سروری چراغ افروز دودمان تیموری دوحه ریاض سلطنت و جهانداری ثمره شجره معدلت و
حق گذاری کوکب آسمان جاه و جلال قطب سپهر دولت و اقبال از مشرق سعادت طلوع نمود و جهان را سرمایه امنیت
جاوید کرامت فرمود و سلسله آفرینش را سر رشته انتظام ابد بدست افتاد و دودمان خلافت را چراغ معدلت روشن گشت
گلبن سلطنت را بهار جاودان نگار چمن آرائی کرد و متاع دانش را مشتری جوهر شناس پدید آمد روز بازار نشاط گرمی
پذیرفت عروس ملک را خواستگاری جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را صاحب قدردان بدست آمد دولت را
آبروی تازه بهم رسید و از غرائب اتفاقات آنکه خاقان گیتی ستان در چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق عزت نهاده
مسندآرای خلافت شدند و چون از آن تاریخ چهارده سال دیگر گذشت بار این قسم دولتی خداداد قرین روزگار خجسته
آثار گردید بالجمله این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه آگره بمسامع عز و علا رسید و آوازه تهنیت
در گنبد اطلس پیچید و مشتاقان این مژده جان بخش خرمن خرمن زر و سیم نثار فرمودند و بجهت ادای شکر این موهبت
عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع محبوس آمده بودند شرف ارتفاع یافت و بمناسبت صوری و معنوی آن سلاله دودمان

رخصت انعطاف ارزانی داشتند و از غرائب وقائع آنکه چون پسران سرجن را خلعت پوشانیده از بارگاه اقبال
بیرون آوردند یکی از راجپوتان خون گرفته را بخاطر رسید که مگر آنها را بزندان می‌برند پای جهالت افشرده دست به شمشیر
و بیاگداس سکروال نوکر راجه بهگونت داس به نصیحت پیش آمده خواست معقول او سازد آن خون گرفته شمشیر به
بیاگداس انداخت آن قوی دل پای همت برجا داشته گفت که کار من سهل است تو بغلط رفته و هرزه خود را و صاحبان
خود را بورطه هلاک می‌اندازی معهذا آن دیوانه سر شمشیر کشیده متوجه درون دولتخانه شد و پورمل پسر کاهنه شخاوت
و یک دو کس دیگر را زخمی ساخت و شیخ بهاءالدین مجذوب بداونی را که در حواشی دولتخانه بطور خود ایستاده تماشا
میکرد بزخم شمشیر از هم گذرانید و درینوقت یکی از ملازمان مظفرخان رسیده آن خون گرفته را بقتل آورد و بالجمله چون پسران سرجن
بشارت عفو و مراحم شاهنشاهی به پدر خود رسانیدند سرجن از نوید بخشایش جان تازه یافته بجهت ازدیاد آبرو و عزت
و فزونی قدر و منزلت التماس نمود که یکی از معتبران بارگاه اقبال سایه افتخار بر فرق عبودیت من افکنده بدولت
آستانبوس پایه مرتبه گرداند و آنحضرت ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته حسین قلیخان را رخصت فرمودند و سرجن تا بیرون
قلعه به استقبال شتافته حسین قلیخان را بمنزل خود برد و لوازم مهمانی و ما یحتاج باقراط ظاهر ساخته بمرافقت حسین
قلیخان متوجه درگاه معلی گردید و بروز سه شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سوم شوال بسعادت آستانبوس
شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لائق با کلیدهای قلعه که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانید و مشمول
جلائل مراحم گردید آنگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده اهل و عیال و احمال و اثقال خود بیرون برآورده قلعه
را به بندهای درگاه سپارد و تا برآمدن او پسران او در ملازمت باشند ملتمس او پایه قبول یافت و سرجن
بقلعه درآمده تا سه روز بنه و بار خود را بیرون کشید و بعد از آن حسب الحکم قلعه را بمهترخان سپرده روز دیگر
حضرت خاقانی بدولت و کامرانی بر مسند فتح و جهانستانی سوار شده بتماشای قلعه تشریف بردند و بعد از فراغ ضبط
قلعه و انتظام آنمالک بزیارت روضه معینیه توجه فرمودند و در خطه فیض اساس اجمیر بعد از مراسم زیارت و
لوازم نیازمندی پرداخته و استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خواجه قدس سره العزیز فرموده عنان
معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و چون قصبه انبیر که وطن راجه بهگونت داس بود مخیم سرادقات جلال گردید
راجه التماس ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذرانید و هم درین راه خبر فوت دربارخان از آگره رسید و بر خاطر قدرشناس
آنحضرت سخت گران آمد و بی تکلف اخلاص او تمام عیار بود و شایستگی تاسف داشت چنانچه در حالت نزع وصیت کرد
که مرا در زیر پای سگ پادشاهی مدفون سازند بموجب وصیتش در همان گنبد گذاشتند تسخیر قلعه کالنجر بمیامن
اقبال روزافزون درینوقت که همت جهانگشا بتسخیر قلعه رنتهنبور لوای نصرت برافراشت فرمان قضا نشان بمجنون خان
قاقشال و شاهم خان جلایر و سایر جاگیرداران ممالک شرقیه عز صدور یافت که قلعه کالنجر را بکلید اقبال جهانگشا مفتوح
سازند و این قلعه از اعاظم قلاع هندوستان است که راجه رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان
بزر بود و زر نقد گران منداده بدست آورده بود و از آن زمان در تصرف داشت چون فرمان بامرا رسید [illegible] خدمت
بر میان جان بسته بمحاصره آن پرداختند و در اندک فرصتی کار بر متحصنان تنگ ساختند و در خلال اینحال خبر فتح قلعه چتور
و رنتهنبور متقارن یکدیگر رسید و راجه رامچند که از فروغ عقل و دانائی بهره‌ای کار بینائی داشت صورت نجات خود منحصر

حلقه خاصه بود درعین مستی وخونریزی بر فیل شیخ محمد بخاری دوید وآن فیل بدو دندان خود چنان برداشت که حیرت افزای
نظارگیان شد واثر زور بر سینه فیل منی سنگه رسید وبعد از دو روز جان تسلیم کرد وماده فیل او ترک آب ودانه نموده تا سه روز
گرد خوراک نگشت وروز سوم از پی جفت خود شتافت بالجمله بعد از طی منازل وقطع مراحل روز سه شنبه بیست ویکم شعبان
ظاهر قلعه رنتهنبور معسکر اقبال گردید واین قلعه بر فراز کوهیست در غایت رفعت واستحکام واطراف آن نیز کوه هاست ودران
ایام رای سرجن هادا بحکومت آن قلعه کلاه گوشه نخوت واستکبار کج می نهاد وچون از آزوقه ولوازم قلعه داری خاطر جمع
داشت بمدافعه ومقابله پیش آمد وحضرت ظل الهی به نیروی قدرت واعتنا وهمت بمحاصره آن پرداخته یک مرتبه بذات
اقدس اطراف قلعه را سیر فرموده مداخل ومخارج آنرا بعمق نظر فهمیده وسنجیده به بخشیان عظام حکم کردند که مورچلها تقسیم
نمایند ودر اندک فرصت محاصره خاطر خواه صورت بست ومتحصنان نیز بلوازم قلعه داری پای ثبات افشرده بضرب زن
وتوپ واقسام آتش بازی هنگامه نبرد گرم ساختند واز سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است از سفر حجاز در
اوراق سابق نگاشته کلک بیان گردید که مهدی قاسم خان از ولایت گده بی رخصت متوجه زیارت خانه مبارک شد
وبعد از حصول مقصود عنان معاودت معطوف داشته از راه عراق بقندهار آمد واز آنجا متوجه زیارت کعبه مراد گردیده
در ایام محاصره قلعه رنتهنبور بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافت واسپان عراقی با دیگر نفائس امتعه ونوادر
روزگار برسم پیشکش گذرانید آنحضرت از فرط مروت ذاتی وعفو جبلی مجدداً او را مشمول مراحم خسروانه ومکارم بادشاهانه
ساخته سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند **وقایع سال چهارم الهی از جلوس خاقان ممالک ستان**
درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه رنتهنبور کمر همت بسته انتظار نصرت وفیروزی داشتند عساکر بهجت مآثر
سلطان بهار بفتح قلعه دلها روی نهاد ونسیم روح پرور از مهب عنایت ایزد دادگر بر پرچم علم اشجار وزیدن گرفت وآفتاب عالمتاب
بعد از انقضای هفت ساعت ونه دقیقه از شب جمعه بیست ودوم رمضان نهصد وهفتاد وشش هجری پرتو سعادت
به بیت الشرف حمل انداخت وسال چهارم از جلوس پادشاه صورت ومعنی همایونی وخرمی آغاز شد وچون عروج
بر معارج فتح ونصرت جز بتوسط ساباط امکان عقلی نداشت براجه تودرمل که دران ایام وزیر مطلق العنان ومدار علیه
دودمان عالیشان بود وقاسم خان میر بحر که در فنون معماری وکارگذاری ید طولی داشت حکم گردون ارتفاع شرف نفاذ
یافت که در تأسیس مبانی ساباط اهتمام شایسته فرموده بزودی سرانجام نمایند وبموجب حکم قضا امضا از اطراف و
اکناف آن ملک اصناف عمله وفعله فراهم آورده در اندک فرصت ساباط عظیم ترتیب دادند وضرب زنهای
کلان که هر کدام غلوله هفت جوش شصت منی وسنگ سی منی میخورد ودر زمین مسطح دو بیست جفت گاو بهزار جر ثقیل
میکشید بالای ساباط برده در کوچه زن که سرکوب قلعه بود گذاشتند وهر آتش دادن چندین خانه وعمارت یکبار با
فنا میرفت وعالمی را زیر وزبر میکرد متحصنان قلعه اگرچه از بیم جان سر از خانه نمی توانستند بر آوردند اما غلوله هر خانه که
میخورد با اهل خانه نیست ونابود میکرد سرجن از مشاهده این حال بی دست ودل شده چاره بغیر از قلعه سپردن نیافت
لاجرم دست نیاز بدامن مقربان بساط عزت زده دو پسران خود را دوده وبهوج بدرگاه معلی فرستاده که چون التماس
عفو جرائمم بمعرض قبول رسد خود بسعادت آستانبوس شتافته قلعه را بسپارد بعد از آنکه پسران او سعادت زمین
بوس دریافتند بدستیاری مرحمت غبار خجالت از چهره حال آنها پاک ساخته بنوید عفو مژده جان بخشی مستمال گردانیده

به تسخیر قلعهٔ رنتهنبور نامزد داشته متوجه مالوه شوند و امرا کمر خدمت بسته در عین اشتداد باران روی همت به ولایت مالوه نهادند
و از درگاه معلی میر قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را که بخشی حضور بود بار دیگر از ضمیمهٔ عساکر اقبال ساخته
رخصت فرمودند و چون افواج گیتی کشا به سرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود با فوج شایسته
ملحق شد و در سارنگپور شاه بداغ خان نیز به عساکر اقبال پیوست از صیت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته روزگار
دل از پای داده راه فرار پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعهٔ اجین برآمده با سائر امرا به تعاقب شتافتند و میرزایان
سراسیمه خود را به آب نربده زدند و بسیاری از اوباشان ادبارنشان را رخت هستی بموج خیز فنا رفت درین اثنا
خبر قتل جنگیز خان و تفرقهٔ گجرات شنیده یافتند و میرزایان تا بوده دانسته بجانب گجرات شتافتند و امرا تا کنار
آب نربده تعاقب نموده عنان معاودت معطوف داشتند و از اینها هر کدام که جاگیردار مالوه بود توقف نمودند
و سائر امرا متوجه درگاه معلی گردیدند و میرزایان رانده و مانده با چندی از اوباشان خود را بگجرات رسانیدند و چون در آن
ملک حاکم مستقل نبود قلعهٔ چانپانیر و سورت را بی جنگ و محنت متصرف شدند و ابراهیم حسین میرزا بقلعهٔ بروچ شتافته
و رستم خان غلام ترک که خواهر جنگیز خان در خانهٔ او بود قلعه را استحکام داده متحصن شد و تا دو سال قلعه را نگاه داشت
و پیوسته لوازم دویدن و نبردهای مردانه و مصافهای رستمانه میکرد اما چون از کمک ناامید مطلق بود آخر در صلح زده قلعه را
سپرد و تتمهٔ احوال و خاتمت مآل میرزایان برگشته حال در جای خود رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس
و از سوانح این ایام رسیدن امرا آتکه خیل است از پنجاب بدرگاه خاقان فلک جناب شرح این بر سبیل اجمال آنکه
چون میر محمد خان و سائر امرای آتکه گروه مدتها در ولایت پنجاب جاگیر داشته بر فاسیت و فراغت گذرانیده بودند
حکم شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت خدمت حضور بهره ور گردند چون فرمان طلب امرای پنجاب رسید کمر خدمت
بر میان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و ولایت پنجاب را جاگیر حسین قلیخان و اسمعیل قلیخان برادرش
مرحمت فرمودند و سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان تفویض یافت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان عنایت شد و
سرکار قنوج بشریف خان مرحمت نمودند و چون میرزا کوکه پیوسته در خدمت حضور سعادت پذیر بود جاگیر قدیم
او را که در پنجاب داشت بحال خود واگذاشتند و شهاب الدین احمد خان از مالوه بموجب حکم اشرف آمده سعادت
آستانبوس دریافت و مظفر خان را از کثرت اشغال مالی و ملکی تختی سبکبار ساخته انتظام پرگنات خالصات بعهدهٔ
کاردانی شهاب الدین احمد خان حواله فرمودند و او نیز اهتمام شایسته بکار برده قانون ضبط هر ساله را که متضمن تغلب
و تصرف فراوان بود برطرف ساخته از روی فهمیدگی و سنجیدگی جمیع خالصات را نسق بست نهضت موکب اقبال
بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور چون همگی همت جهان کشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم افروز
روشن و منور گردد و زنگ کفر و شرک از مرآت روزگار بصیقل همت جهانگشا زدوده شود رای خورشید انجلا به تسخیر
قلعهٔ رنتهنبور که در تصرف کفار شقاوت آثار بود اقتضا فرمود و تاریخ [illegible] ماه الهی موافق دوشنبه غرهٔ رجب نهضت موکب عالی
بدان صوب اتفاق افتاد و نخست بدار السلطنت حضرت دهلی تشریف برده بزیارت اماکن متبرکهٔ اولیای عظام استفاضهٔ انوار
استمداد همت فرمودند و در حوالی قصبهٔ پالم که متصل بشهر واقعست طرح شکار قمرغه افکندند و بعد از فراغ نشاط شکار براه میوات متوجه
تسخیر قلعهٔ رنتهنبور شدند و از غرائب وقایع آنکه چون قصبهٔ لال سوت مخیم اردوی کیهان پوی گردید فیل مستی سنگه که از فیلان نا

خبر تشریف برده ایم نیمفی که از بدائع تقدیر است مشاهده افتاد و تجربه پیوسته القصه چون قابو بدست نمی افتاد و بیرستم خان
حکم فرمودند که پیشتر قدم نهد شاید شیر بجانب او مقید شود و قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد خان قندهاری که در آن
چندروز معاتب بوده بقصد مجرای خدمت پیش دستی نمود و شیر متوجه عادل شد و او درینوقت تیرے انداخت و بحسب
سرنوشت خطا کرد و شیر آمده هر دو پنجه خود را بر و انداخت و آن شیردل هنر بر همت نیز بشیر درآویخت و دست چپ
خود را بدهان او داده دست دیگر بخنجر برد و چون تقدیر به امر ناگزیر رفته بود خنجر به بند غلاف مستحکم شده تا کشیدن
بند شیر دست عادل را فرو خائید بعد از ان خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر انداخت و بار دوم دست راست
خود را بدهن شیر داد درین اثنا دلاوران عرصهٔ شجاعت تاب نیاورده بشمشیر هائی آبدار کار او را تمام ساختند
دران مغلوبه بعادل نیز زخمے رسید و آن شیر شکار جان نثار مدت چهار ماه بر بستر جان کندن افتاده بود و عاقبت
بهمان زخمهاے جان ستان بعالم جاودان شتافت بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار منزل بمنزل قطع مسافت
فرموده روز چهارشنبه پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق پانزدهم شوال ظلال دولت و اقبال بر دار الخلافت
اگره انداختند چون موکب گردون شکوه بمستقر سریر خلافت نزول سعادت فرمود حکم شد که جمعے از امرا و ملازمان
درگاه والا که در فتح چیتور بسعادت خدمت و جان فشانی سرفراز نبوده اند به تسخیر قلعه رنتنبور که در رفعت و استحکام
ثانی اثنین قلعه چیتور است همت گماشته تلافی آن تقصیر نمایند لهذا صادق محمد خان قاقشال و سمانجی خان
و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان بهارے و دیگر بهادران عرصهٔ جان سپارے بسردارے
اشرف خان رخصت یافتند و هنوز امرا در راه بودند که خبر شورش و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید و مجملے ازین سانحه آنکه چون شهاب الدین
احمد خان و محمد مراد خان و شاه بداغ خان به افواج گیتی ستان بدفع شورش آن حق ناشناسان
متوجه مالوه شدند میرزایان تاب نیاورده روے ادبار بصوب ولایت گجرات نهادند و چنگیز خان غلام سلطان
محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بروج استیلا یافته بود تسلط جسته
و چنگیز خان که همواره اراده گرفتن احمدآباد و استیصال اعتماد خان داشت قدوم حوادث لزوم میرزایان
را از اتفاقات حسنه شمرده بجمعیت فراوان متوجه احمدآباد شد و در حوالی شهر با اعتماد خان مبارزت نموده
و او را شکست داده احمدآباد را بتصرف آورده و چون دران جنگ از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده
بود چنگیز خان در مقام تیمار حال آنها در آمده بروج را با دیگر محال بجاگیر ایشان مقرر داشت و از بس که طبیعت
آن بیدولتان بفتنه و شورش مجبول بود باخود بلس نیامده در آنجا نیز دست تطاول دراز ساختند
و چنگیز خان لشکرے گران بدفع آن خودسران تعین فرمود تا آنکه فوج چنگیز خان را شکست دادند لیکن چون
مقاومت با چنگیز خان از حیز قدرت خویش برتر یافتند روے بولایت خاندیس نهادند و از انجا متوجه
مالوه شدند و در حوالی اجین آمده غبار فتنه و آشوب برانگیختند و محمد مراد خان جاگیردار
اجین قلعه را استحکام داده صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضه داشت نمود حکم
شد که افواج قاهره که به تسخیر رنتنبور شتافته اند اطفاے نائره این فتنه را

آورد و خانخانان مجلس عالی ترتیب داده سلیمان را بمنزل خود طلبیده و روز دیگر سلیمان جشنی آراسته خانخانان را بخانه برده و خطبه
و سکه بنام نامی حضرت خاقانی رونق جاوید بخشید و پیشکشهای لائق گذرانید و درین وقت بعضی از مفتنان واقعه
طلب تحریک گرفتن منعم خان کرده سلیمان چنان نمودند که رایات جهان‌کشا به تسخیر چیتور متوجه است و اکثر امرای
عظام در خدمت آنحضرت اند و خانخانان که چنین مفت بدام افتاده او را از دست دادن خلاف آیین عقل دوربینی
سپاهگریست همین که او را استیصال ساختیم تا پای تخت کسی که تاب مقاومت داشته باشد نیست و چون لودی از حقیقت
غدر و اراده باطل آنجماعه اطلاع یافت خاطرنشان سلیمان نمود که با چنان پادشاه بزرگی طرح خصومت افگندن
بی‌حیت خود را در معرکه عظیم انداختن از عقل صواب اندیش مستبعد می نماید و بمقدمات معقول سلیمان را از آن رای
خطا و راه غلط باز گردانید اما افغانان بر جهل خود ایستاده ازین اندیشه باز نمی آمدند تا آنکه منعم خان اردوی خود را
گذاشته بکنکش لودی با جمعی جریده متوجه جونپور شد و بعد از آن که راه بسیار طی کرده بود افغانان اطلاع
یافته خجلت زده از اراده باطل خویش گردیده بایزید و لودی خود در تعاقب بخانخانان رسانیده اظهار معذرت
و ملایمت بسیار نمودند منعم خان از آب گنگ گذشته بود فتح‌نامه چیتور رسید و موجب تقویت خاطر اولیای دولت
گشت و سلیمان نیز از جانب خانخانان خاطر را آسوده ساخته بجانب اودیسه شتافت و از طریق تزویر و تذویر گرفته
راجه آنجا را به عهد بی‌گشت و ابراهیم را بقول و سوگند آورده و ولایت ملک شستی مساحبت آغاز کرده و هم از

جلوس: وقایع سال سیزدهم الهی از ابتدای جلوس درین زمان که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در
خطهٔ فیض اساس اجمیر استفاضه انوار حقیقت و اسرار طریقت میفرمود و رایات سلطنت بهار پیرای چمن روزگار سایه نشاط
انگنده و عساکر عشرت ماثر باحسن تسخیر روی زمین در رسیده نیر اعظم عطیه بخش عالمیان از انقضای سه ساعت و نه دقیقه
از شب پنجشنبه یازدهم رمضان سنه نهصد و هفتاد و پنج تشریف سرای حمل تحویل فرمود و سال سیزدهم الهی از جلوس ابد قرین
حضرت خلافت پناهی چهره مراد نمود و بعد از فراغ جشن نوروزی اوای مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع
یافت و در اثنای راه قراولان پادشاهی خبر بیشه شیر آوردند و خاطر اقدس بمظاهره شکار شیر توجه فرمود و چون به بیشه ستان
رسیدند شیری قوی بازو برآمد دلاوران تیز دست عنان اختیار از دست داده به تیر و شمشیر آنرا از هم گذرانیدند
و این بیباکی و پیش دستی پسند خاطر اشرف نیفتاد و حکم شد که بعد ازین بی‌حکم هیچ کس دست بالا نکند و درین
گفت و شنود شیری دیگر عظیم تر از آن برآمد و متوجه آنحضرت شد و بجهت پاس حکم ملتزمان رکاب اقبال قالب تهی
کرده یارای آن نداشتند که دست بکار رسانند و بندگان حضرت تیری از کمان قدرت برکشش ساخته بجانب
او انداختند و شیر زخمی شده در کمال خشم بر بلندی برآمده نشست و آنحضرت از اسپ فرود آمدند و در مقابل
ایستادند و دلیران عرصه همت بر گرد او دائره زدند و حضرت خاقانی بندوقی بجانب او انداختند که بکنج دهان شیر
رسیده از بناگوش او پوست مال گذشت و شیر بغضب تمام برخاست و قابو می جستند که تیر دیگر بیاد بندند
و بهر جانب که حضرت توجه میفرمودند شیر بهمان جانب میدید و قابو بدست نمی افتاد و شیخ ابوالفضل نوشته
که بی واسطه از حضرت خاقانی شنیدم که از حضرت جنت آشیانی نقل می فرمودند که تا غایت پیرانه سری چنان رفته
که جمعی که در شکار شیر باشند بهیچ نسبت نظر شیر بر شخصی می افتد که از دست او کشته خواهد شد و هر مرتبه که شکار

روضهٔ منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز توجه فرمایند بنابر الفائی نذر که از صمیم خاطر و صدق عقیدت بود از
در دون قلعه پیاده برآمده و تشریف آوردند روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس
مراجعت بلند آوازه ساخته همچنان پیاده متوجه اجمیر شدند و منزل بمنزل قطع مسافت نموده تا ماندل تشریف بردند
و در ماندل شکوه قرادل که پیشتر به اجمیر رفته بود بسرعت آمده عریضهٔ خادمان آن روضهٔ علیه آورد که حضرت خواجه در عالم
خواب نموده اند که آن پادشاه ظاهر و باطن بصفای عقیده و حسن ظن الفائی نذر فرموده پیاده متوجه این جانب
اند زنهار که پیش ازین تصدیع بخود قرار نداده از هر جا که رسیده اند بسعادت سوار شوند که بعنایت ایزدی چون پادشاهان
ربع مسکون غاشیهٔ عبودیت آنحضرت را بر دوش عزت گرفته پیاده در رکاب اقبال سعادت پذیر خواهند شد چون
عرائض منزویان روضهٔ عنبریه بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را ابرار اده خود مقدم داشته بر بارگی
اقبال جهان آرا سوار فرمودند و هفتم اسفندارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطهٔ فیض اساس اجمیر بورود قدوم
دولت لزوم رونق پذیر گردید و از گرد راه بروضهٔ قدسیه تشریف برده آداب زیارت و مراسم نیاز بتقدیم رسانیده
[illegible] روز در این خطهٔ روح افزا اقامت فرموده بزلال مکرمت غبار احتیاج از چهرهٔ حال فقرا و مساکین پاک شستند و از
سوانح اقبال که در ایام محاصرهٔ قلعه ظهور یافت مصالحهٔ منعم خان خانخانان است با سلیمان حاکم بنگاله و آراستن خطبه و سکه بنام
نامی و القاب گرامی خاقان ممالک ستان مجملی ازین تفصیل آنکه چون در بنگاله جلال الدین سور استقلال یافت تاج کرانی
و برادرانش بکومت بهار داشتند از آسیب جلال الدین سور اندیشیده همواره با خان زمان راه آشنائی و آمد و شد رسالات
بعقود داشته اظهار دوستی بنفاق میکردند به این وسیله از آسیب مصادمهٔ جلال الدین محفوظ می بودند بعد از آنکه جلال الدین
رخت هستی بر بست تاج خان بر ولایت بنگاله استیلا یافت بنگ و بهار را استقلالاً متصرف شد و چون او فوت کرد
سلیمان برادر خردش جانشین گردید و در اندک فرصت جمعیت فراوان و سامان بی پایان از نقود و اجناس و فیلان
بهم رسانید و هر جا افغانی بود بر گرد او فراهم آمد و با خان زمان رابطهٔ دوستی و وداد مستحکم داشته سررشتهٔ صلاح
و صواب از دست نمیداد تا آنکه خان زمان به نتایج اعمال خود گرفتار شد و حکومت جونپور و آن حدود از درگاه معلی
بمنعم خان خانخانان تفویض یافت و لودی که وکیل مطلق العنان سلیمان بود در کنار آب سون اقامت داشت مجدداً
با خانخانان طرح دوستی افگنده بارسال رسل و رسائل و تحف و هدایا استحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود و چون
سلیمان میخواست که باستیصال راجه اُدیسه و ابراهیم که مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود و از آسیب صدمات افواج
قاهره جمعیت خاطر و اطمینان باطن نداشت بوسیلهٔ لودی تحرک سلسلهٔ دوستی و یکجهتی شده استدعا نمود که باهم ملاقات
کرده و دستور معهود و مواثیق استحکام مبانی محبت و مواد اخلاص فرموده خطبه و سکه بنام نامی حضرت ظل الهی کرده
شود و قرار یافت که خانخانان با جمعی از مردم چیده خود بمنزل سلیمان رفته در آنجا باهم ملاقات نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان
صواب اندیش به این کنکاش راضی نبودند مع هذا خانخانان با سیصد کس گزیدهٔ خود و محب علیخان و پسر میر سلطان ویس
قبچاق و میر هاشم برادر شاه ابوالمعالی و هاشم خان و ملازمان این امرا که مجموع هزار کس باشند متوجه تینه
شدند و اول لودی آمده مراسم تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان آمده لوازم
اعزاز و اکرام ظاهر ساخت و چون پنج کروه به تینه ماند سلیمان خود به استقبال آمده لوازم مهمانداری بجای

کس از عساکر اقبال بعالی مرتبه شهادت عروج نمودند و آنحضرت از ظهور این حادثه که موجب شماتت مخالفان کوتاه اندیش
بود بیشتر از بیشتر همت به تسخیر قلعه گماشته بنفس نفیس در مورچلها اهتمام میفرمودند و بندهای فدائی را گرم
کار داشته دلدهی مینمودند و بالای ساباط برآمده بندوق اندازیها میکردند و بسیاری از آن سیاه بختان را
بلاوت تیر بلا میساختند از انجمله روزی در مورچل لاکوته بندوق اندازی میفرمودند و جلال خان در ملازمت آنحضرت
بود و از احتیاط استاده سر خود را برابر دیوار ساباط نهاده از زیر سپر تماشا میکرد یکی از تفنگچیان قلعه که بسیاری از عمله
ساباط را آسیب رسانیده بود جلال خان را نشانه کرده بندوق انداخت و بحراست ایزد تعالی پوست مال گذشت
و چندان آسیبی به او نرسید و حضرت خاقانی از فرط مرحمت و مهربانی بجلال خان فرمودند که اگرچه آن بندوق انداز بنظر
درنمی آید که انتقام ترا از و بکشیم اما از روی قیاس و قرینه در جایی که سر بندوق او نمایانست بندوق می اندازیم امید
که به نیروی قضا انتقام ترا از و بکشیم اتفاقا بندوق آنحضرت از روزن گذشته به او رسید و بعد از تشخیص احوال بوضوح پیوست
که آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که سخت بی محابا می انداخت و از قضای آسمانی به تیر بندوق
[illegible] حضرت [illegible] شد و اهل آن مورچل از آسیب او نجات یافتند تا آنکه سحر روز سه شنبه پانزدهم شعبان
الهی موافق [illegible] تعالی بزور بازوی تأیید الهی آن قلعه فلک ارتفاع مفتوح گشت و شرح این لطیفه غیبی آنکه
چون ساباط [illegible] به اتصال یافت و در شب گذشته صبح دولت و اقبال که روز فتح و فیروزی بود بهادران ظفر کشا
از اطراف و جوانب جنگ انداختند و رخنه ها در ارکان قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر شدن گرفت اما متحصنان
دست از جان شسته هجوم آوردند و پنبه و هیزم و روغن و داروی تفنگ بسیار بر غازیان آتش خوی میریختند
و آن شیر مردان کشته و سوخته پیش میرفتند و روی همت برنمی تافتند درین اثنا به انوار شمع اقبال و روشنی
آتش شخصی بنظر دوربین آنحضرت درآمد که جبه سبز هزار میخی در بر داشت و مردم را بمدافعه و مقابله عساکر
اقبال ترغیب و تحریص مینماید و علامت سرداری از و ظاهر است آنحضرت بندوق بجانب او انداخته
بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که از سبکی دست و نشاط خاطر یقین می یابیم که غالبا بندوق
من به آن جبه پوش رسیده باشد و مقارن این حال از درون قلعه چند جا آتش برخاست راجه بهگونت داس
معروض داشت که این آتش علامت جوهر است چه رسمیست قدیم که هرگاه راجپوتان از محافظت
قلعه عاجز میشوند دست از کار باز داشته خرمنی از صندل و عود و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا ساخته معتمدان
خود را با اهل و عیال و سائر عورات میگمارند که چون شکست متیقن گردد و مردان کشته شوند عورات
پردگان خانه را در آتش اندازند و بعد از ساعتی مشخص شد که بندوق پادشاهی که نموته بود از غضب الهی بجیمل سردار
قلعه رسیده و او کشته شده و اهل قلعه دل بای داده مرگ خود را بچشم خود مشاهده نموده شروع
در جوهر کرده اند [illegible] در خانه جیمل و دیگر در خانه پتا از خویشان رانا و دیگر در خانه صاحب خان و جماعه [illegible] دیگر
[illegible] قریب سیصد زن در آتش قهر الهی سوختند و هنگام طلوع صبح اقبال بموجب
حکم [illegible] عساکر جلال مسلح و مکمل شده از اطراف مورچلها درون قلعه درآمدند و راجپوتان حرکت مذبوحی
[illegible] فوج فوج [illegible] گشته کرده شدند آنگاه حکم شد که فیلان مست نامی را از راه ساباط درآرند و اول فیل کوهپا

جلد دوم

که بدولت آستان بوس بلند مرتبه گردد حسن خان با عرضه داشت مشتمل بر معذرت مراجعت نموده در اگره بسعادت زمین
بوس شرف اختصاص یافت چنانچه در جای خود نگاه داشته کلک بیان خواهد گشت بالجمله چون ایام محاصره بامتداد
انجامید و بسیاری از بهادران عساکر اقبال متهورانه بر قلعه تاخته داد شجاعت و مردانگی دادند و بعضی بضرب توپ و تفنگ
شربت خوشگوار شهادت چشیده سرخ روی دین و دولت گردیدند و با وجود محاصره تنگ و توجه آنحضرت [illegible]
چنانچه باید کاری پیش نرفت حکم شد که بنایان زبردست و نقابان قوی بازو ته برج دیوار قلعه را مجوف ساخته
و بدارو سی تفنگ پر کرده آتش درزنند که ارکان قلعه از هم ریخته راه مداخل بهم رسد و مردان کارطلب و بهادران
جان نثار بقلعه تاخته کفار شقاوت آثار را علف تیغ آبدار سازند و از طرف دیگر ساباط نیز ترتیب نمایند اگرچه تمام
دور قلعه را بهادران عرصهٔ اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته بودند اما سه مورچل عمده بود اول مورچل حضرت
خاقانی که محاذی دروازهٔ لاکوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و قاسم خان میربحر سوم مورچل آصف خان وزیر
و حکم شد که مورچل پادشاهی که صاحب اهتمام آن حسین خان خیتای و رای پترداس بود نقب زده
ته برج و دیوار قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسم خان و راجه تودرمل ساباط ترتیب نمایند و چون
دیگ کلان همراه موکب عالی نرسیده بود در حضور اشرف دیگ نیم من غلوله ریختند و متحصنان قلعه از فرط توجه
آنحضرت بیقین دانستند که ازین ورطه جان برون محالست و زمان استیصال قریب رسیده ناگزیر دست بحیله
و تزویر زده سانداس سلحدار و صاحب خان نامی را فرستاده راه عجز و زاری پیش گرفتند و پیشکش هرساله قبول نمودند
و اعیان دولت و ارکان سلطنت که از تردد دائمی بتنگ آمده بودند زبان بشفاعت کشودند اما شکوه پادشاهی
و غیرت جهانگیری دست رد بر ملتمس آنها نهاده حکم شد که تا رانا بملازمت مستسعد نگردد امکان ندارد که متنفسی از اهل قلعه رخت
حیات بساحل نجات رساند و فرستادهای ایشان بی تحصیل مقصود مراجعت نموده بقلعه درآمدند و چون وقت
جان کندن بود خود را مرده انگاشته بیشتر از پیشتر گرم پیکار شدند و توپچی بسیار بر برج و باره قلعه برآورده عمله و فعله [illegible]
تیرباران کردند و کار بر بنایان و صاحب اهتمامان [illegible] دفعیه نموده پیشتر گرفته دست از کار باز داشتند
و با این احتیاط هر روز قریب دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید شد و مردانه ساباط پیش می بردند و هر کس
تودهٔ خاکی [illegible] دامن زری میگرفت القصه بدین دستور هم ساباط به قلعه رسید و هم دو جا متصل یکدیگر نقب بپای
حصار رسید و زیر دیوار را مجوف ساخته در یک مجوف صد و بیست من دارو و در دیگری هشتاد من
ریختند و حکم شد که مجاهدان عرصهٔ همت و شیران بیشهٔ شجاعت مدام مسلح و مکمل باشند و چون آتش درزنند
و دیوار حصار از هم پاشد تیز دستی نموده خود را بقلعه دراندازند و بضرب تیغ خون آشام کار کفار شقاوت آثار
به انجام رسانند بموجب قرارداد بفتیلها آتش دادند فتیله یک مجوف پیشتر گرفت و برجی که محاذی آن بود از بیخ و بنیاد
کنده با جمعی از کفار که در آنجا بودند بر هوا برده مانند بنات النعش از هم پاشید و فوجی از بهادران که در کمین
قابو انتظار فرصت داشتند راه یافته بی تحاشی دویدند که خود را بدرون اندازند درین وقت فتیله مجوف دیگر در
گرفت و بهادران جان نثار با جمعی از کفار که بمدافعه آنها ایستاده بودند به آتش فنا سوخته نیست و نابود شدند
و غریو از زمین و زمان برخاست و آن صدای مهیب تا پنجاه کروه بیشتر رسید و قریب دویست

اشل شاه بداغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی در ولایت مالوه جاگیر مرحمت نموده بدفع فتنه وشورش
فرزندان سلطان محمد میرزا رخصت فرمودند و بیشتر از وصول عساکر اقبال میرزایان خسران مآل از سطوت نهضت موکب جلال
وتعین افواج فیروزی ابتهاج شنیده طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده راه فرار پیش گرفتند
وچون بمندو رسیدند الغ میرزا که برادر کلان و سرحلقه بیدولتان بود بعالم نیستی شتافت و دیگران روی ادبار بجانب
ولایت گجرات نهاده بچنگیزخان که از غلامان سلطان محمود بود و بعد از فوت سلطان محمود علم استیلا واستقلال دران ملک
برافراشته دعوی ریاست مینمود توسل جستند و امرای عظام بولایت مالوه درآمده هرکدام جاگیرهای خود را متصرف
شدند وعرضه داشت مشتمل بر حقائق احوال وامنیت آنحال بدرگاه سپهر ارتفاع ارسال داشتند وچون خاطر خورشید
مظاهر از شورش میرزایان برگشته روزگار وضبط ولایت مالوه وآن سرکار وا پرداخت همت جهانگشا بتنبیه وتادیب ا[illegible]
تسخیر قلاع رفیع البنیان که کمند استیلای هیچ یک از سلاطین والاشکوه برحواشی کنگره آنها نرسیده مصروف داشته
نخست آصفخان و وزیرخان را بتسخیر قلعه ماندل که ازجانب رانا راوت بلوسی سولنکی بجمعیت واستعداد تمام بحراست
آنجا تعین بود فرستادند آصف خان باعتضاد اقبال روزافزون آن قلعه را مفتوح ساخت و موکب عالی از ظاهر قلعه
گاگرون کوچ فرموده بتسخیر قلعه چیتور علم فتح وظفر مرتفع گردانید واین قلعه از جمله دو سه قلعه عظیم هندوستانست واز قدیم
حاکم نشین بوده وموطن اصلی راناهمین قلعه است واعتضاد قوی به آن داشته القصه درینوقت که رایات اقبال به
استیصال رانای مقهور و دیگر کفار شقاوت آثار توجه فرمود وآن سیاه بخت قلعه را استحکام داده وسامان آذوقه چندین
سال نموده پنج هزار سوار جرار از راجپوتان خونریز بحراست آن قلعه آهنین حصار گذاشته خود را بشعاب جبال و کریوهای
دشوار کشید و حواشی قلعه را از غله و علف بنوعی پاک ساخت که در صحرا اثری از گیاه نماند وموکب گیتی کشا بحوالی و
حواشی قلعه ورود اقبال فرموده بمحاصره آن همت گماشت و حکم شد که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که
قلعه بر فراز آن واقعست احاطه نمایند و در عرض یکماه محاصره خاطرخواه صورت بست وآن کوه را سرکرده واز درمیان
گرفته کار بر متحصنان تنگ ساختند وفوجی از بهادران نصرت قرین بتاخت وتاراج ولایت تعین شدند وآصفخان فتح
ماندل نموده بتسخیر رامپور کمر خدمت بست وآنرا نیز مفتوح ساخته مورد انواع تحسین وآفرین گشت حسین قلیخان
رابجانب اودیپور و کومل میر که مقر رانای مقهور بود فرستادند که اگر توانند دستگیر نمایند والا از انملک آنچه مقدور
حسین قلیخان بشهر اودیپور که دارالملک راناست رسیده ازنهب وغارت دقیقه نامرعی نگذاشت وراجپوت بسیار
غنیمت فراوان بدست آورد وچون آن سرگشته بادیه ضلالت ترک خان ومان نموده در تنگناهای کوهستان گریخته
بنگشت وهیچ جا پا قائم نتوانست کرد بموجب حکم اشرف حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه سلیمان جاه
مدد درینوقت که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه چیتور کمر همت بسته بودند عرضه داشت اعتماد خان گجراتی با پیشکش
پسندیده بدرگاه خلائق پناه رسید واز جمله پیشکشهای او فیل دریائی بود که گوشهای کلان داشت و دندانها
[illegible] ازو سر بزد وچون بمسامع عز وجلال رسید که اعتماد خان از چنگیزخان ومیرزایان شکست خورده براجه دونگرپور
[illegible] آورده حضرت خاقانی فرستادهای او را بتفقدات وتلطفات گوناگون سرافراز ساخته حسن خان خزانچی را
بیان استمالت نزد او فرستادند که رهنمای سعادت او گشته بدرگاه رکاب آورد ولیکن درین مرتبه بخت ادبار او یاری
که

پراگنده گیاهای آنملک و ترفیه حال رعایا همت گارند و امرا متوجه درگاه آسمان جاه گردند و استیصال آن گروه مخذول العاقبه را
بوقت دیگر حواله نمایند **نهضت موکب گیهان شکوه بفتح قلعه چنبور** چون همگی همت جهان کشا مصروف بر آنست
که سواد اعظم هندوستان و چهار چمن این بوستان از خار و خس ارباب بغی و عنا پاک شده دار الامن گردد در شوال
که خاطر خورشید مظاهر از استیصال علی قلیخان و سایر مفسدان وا پرداخت و بر شجاعت تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب را از ملک
فرو نشست و ازان سفر بفتح و ظفر مراجعت نموده بدار الخلافه اگره نزول اقبال فرمودند خبر شورش و طغیان پسران سلطان
محمد مرزا بمسامع جلال رسید که بر ولایت مالوه دست تسلط و تصرف دراز ساخته اند و جمعی انبوه اوباش و واقعه طلب گرد آنها
فراهم آمده هنگامه فتنه و آشوب گرم دارند با آنکه سپاه ظفر پناه از گرد راه و تردد گاه و بیگاه نیاسوده بود دیو رشوع لایت
مالوه و اطفای نائره شورش میرزایان برگشته روزگار پیش نهاد همت گردون عیار گردید بظاهر شکار چیته وا نموده و
بباطن صید وحشی طبعان دو سیرت مطمح نظر فرموده روز یکشنبه سیزدهم شهریور ماه آلهی موافق بیست و پنجم صفر نهصد و هفتاد
و پنج هجری نهضت موکب عالی به پرگنه باری اتفاق افتاد و از پرگنه باری بجانب دهولپور و گوالیار که برسمت
ولایت مالوه واقع است عنان عزیمت معطوف داشتند و چون دهولپور معسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت
فوج فوج و جوق جوق در ظل رایات جهانگشا فراهم آمدند درین وقت روزی بر زبان معجز بیان گذشت که تا حال
اکثر زمینداران و راجهای ممالک هندوستان بسعادت آستان بوس سرفراز گشته غاشیه اطاعت بر دوش عزت
گرفته اند بغیر از رانا که هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت بجهت روز ادبار سرانجام میدهد انشاء الله العزیز
بر سر او ایلغار فرموده به آواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت ادبار بیدار خواهیم ساخت
و مطلب اصلی از اظهار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار اشتهار یابد و جمعی از خون گرفتها
که در ولایت مالوه علم شورش و فتنه برافراشته اند از نهضت موکب جهانگشا غافل شوند و بجانب سکت سنگه
پسر رانا اودی سنگه که در سلک بندهای درگاه سعادت حضور داشت ملتفت شده فرمودند که درین یورش
باید که از تو خدمات شایسته بتقدیم رسد و او بهم منافقانه تقبلات نمود و چون مجلس باخر رسید آن بی سعادت
کوتاه اندیش پیش از دریافت حقیقت کار هزل را جد انگاشته براه فرار شتافت و ازین اندیشید که هرگاه موکب
عالی بر سر رانا ایلغار فرماید من مطعون ازل و ابد خواهم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر پدر خود آورده و از خبر گریختن
او آتش قهرمان جلال زبانه کشید و هزل صورت جد گرفته و همت جهانگشا به تنبیه و تادیب رانا مصمم گردید و اوایل
مهر ماه آلهی موافق اواسط ربیع الاول نهصد و هفتاد و پنج رایات اقبال به تسخیر ولایت رانا و سایر زمینداران
که در اطراف او می باشند و حکم بال و پر او دارند برافراشتند و چون ظاهر قلعه سوپر که از قلاع مستحکم
آن ولایت است مخیم اردوی گیهان پوی گردید ظاهر شد که قلعه خالیست که محافظان قلعه از دهشت افواج
گیتی کشای راه سلامت پیش گرفته اند حضرت خاقانی از ظهور این لطیفه آسمانی تفاول به فتوحات عظیم
گرفته دو روز دران نواحی مقام فرمودند و آذوقه را سامان نموده نظربها در راه حکومت و حراست آن سرفراز
ساختند و از انجا بقصبه کوته نزول اقبال اتفاق افتاد و حکومت آنجا و درا بشاه محمد قندهاری ارزانی داشته
رایات عزیمت بصوب قلعه کاکرون برافراشتند و شهاب الدین احمد خان را با چندی از امرای عظام

منصب هفتاد و پنج ورود موکب اقبال بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد حقیقت فوجی که بیاشلیغی محمد قلیخان برلاس
متنبه و تادیب اسکندرخان و سایر مقهوران تعین شده بودند برین نهجست که چون عساکر فیروزی مآثر به اوده رسید
اسکندر در قلعهٔ اوده متحصن شد و امرای عظام بمحاصره آن همت گماشته مورچلها تقسیم نمودند و در بیرون شهر
تل بلندیست بنهایت سرکوب و مشرف قلعه آنرا سرگ دواری میگویند اسکندر جمعی از توپچیان و مردم کاری
خود بران تل باز داشته مضبوط ساخت و محمد قلیخان برلاس نخست همت بگرفتن آن بسته فوجی از بهادران
جان نثار تعیین نمود بزور بازوی شجاعت آنجا را بدست آورده محاصره را تنگ تر ساختند و درین اثنا خبر قتل
علیقلی و بهادر شیوع یافت سکندر شکسته بال و برگردیده از راه مکر و تزویر به حاجی اوغلان که از معتبران او بود
نزد امرا فرستاد که من از تقصیرات خود گذشته نادم و پشیمانم و التماس دارم که رحمن قلی قوش بیگی را
فرستند که خاطر متوحش مرا مطمئن ساخته در سلک دولتخواهان منتظم گرداند و همان روز رحمن قلی باتفاق حاجی
اوغلان نزد اسکندر رفته سخن کرد و قرار یافت که صباح روز عید قربان امرا و اسکندرخان یکجا نشسته بعهد
و سوگند رفع توحش و تردد خاطر او نمایند و چون زبان او با دل موافقت نداشت و مقصد او ترتیب
اسباب غفلت بود همان شب از طرف دروازه که روی بدریا داشت برآمده با اهل و عیال و احمال
و اثقال برکشتیها نشسته از آب گذشت و صبح آن اولیای دولت قاهره بشهر درآمده کوس فتح و فیروزی
بلندآوازه ساختند چون مقهوران کشتیها را برانطرف آب برده بودند و نه سه روز بجهت جمع ساختن
کشتیها نتوانستند از آب گذشت و تعاقب بتعویق افتاد و درین اثنا سکندر اهل و عیال خود را بحکم رسانید
بپیام فرستاد که من بر همان قرار داد راسخم و غرض از آب گذشتن آن بود که متعلقان خود را بگوشهٔ سلامت
رسانم اکنون استدعا آنکه محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته
درمیان آب آیند و من نیز با چند نفر از مردم خود آمده ملاقات نمایم و خاطر بر هم خورده خود را
اطمینان بخشیده متوجه درگاه گیتی پناه شوم و روز دیگر بهمین قرارداد اسکندر آمده درمیان دریا به
امرا ملاقات کرد و بعد از گفت و شنود اظهار کرد که چون در نهمت مصدر تقصیرات عظیم شده ام
فی الفور جرات بر رفتن درگاه نمیتوانم نمود و اگر درین حدود برجوع خدمتی سرفراز شوم و بچندی
در راه اخلاص و جانسپاری خدمات پسندیده بتقدیم رسانم در الفور متوجه درگاه میتوانم شد
والا بکدام رو و بچه دست آویز متصدی چنین جراتی توانم گشت چون امرا از فحوای کلام
او دریافتند که بغیر از مکر و تزویر روزگذرانیدن مطلبی ندارد جواب نامشخص داده مراجعت
نمودند و آن بنیاد دولت سیاه بخت برگشته روزگار متوجه سرحد افغانان شد و امرا بهمت
بتعاقب او بسته تا میان ولایت افغانان راندند و چون حکم بدرآمدن ولایت غنیم نبود عرضه داشتی
مشتمل بر سوانح و وقایع روانهٔ درگاه عرش اشتباه نمودند که سکندر مقهور بقصبه گورکپور
رفته به پناه افغانان درآمده است بدانچه حکم شود کاربند خدمت شویم فرمان جهان مطاع نفاذ
ارتفاع یافت که سرکار اوده بجاگیر محمد قلیخان برلاس مرحمت شده است باید که مشارالیه به انتظام

کسے یکے از پاجیان بر سر او رسیده بطمع اشرفی سرش از تن جدا ساخته می آورد در اثنای راه غلامی از چیلهای پادشاهی
بهروز ازو کشیده خود بحضور آورد و انعام گرفت چون ارزانی سر او را شناخت و متیقن شد که آن سر در هنود بمکافات بغی
و شیاده سری پامال توسن اقبال گشته اند آنحضرت از پشت زین بر روی زمین قرار گرفته فرق نیاز بدرگاه منتقم حقیقی نهاده
سجدات شکر بجای آوردند سر علی قلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی بجانب دارالخلافه آگره فرستادند
و فتحنامها باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند و بے اغراق این فتح از کارنامهای جهانستانی بود که بمحض تائید
حضرت ذو الجلال و تقویت دولت و اقبال از کمین بطون بعالم ظهور پرتو افگند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ شد و لفظ
دو خون شد تاریخ کشته شدن اتکه خان و ادهم خان است و دو خون شد تاریخ قتل این دو برادر و همان روز بجانب
پیاگ که الحال به الهباس معروف است نهضت فرموده دو روز در ان شهر فیض اساس تشریف داشته روز سوم رایات نصرت
بصوب بنارس برافراشتند و در آنجا بسیاری از مردم علی قلی و بهادر مثل شیخ یوسف چوبی و مرتضی قلی بدست افتاده داد از
فرط مکارم ذاتی و مراحم جبلی رقم عفو بر جرائم آنها کشیده در سلک سائر دولتخواهان منتظم ساختند و چون اهل بنارس
در دولت بر روی موکب اقبال بسته بودند شهر بحکم تاراج شد و به اندک دست اندازی باز دریای مرحمت بجوش آمده منع تاراج
فرمودند و از آنجا شهاب خان را بحراست جونپور تعیین نمودند و قلیج خان را بسر چنار فرستادند و سه روز در بنارس توقف
فرموده عنان توجه بجونپور معطوف داشتند و بطریق ایلغار به بلده کره که مخیم اردوی معلی بود تشریف آوردند و درین
ایلغار بیش از چهار پنج کس همراه نرسیده بود و از آنجا اکثر امرای عظام بجاگیرهای خود رخصت انصراف یافتند که روزی
چند باصلاح شکستهای خود پرداخته از محنت سفر و تردد برآسایند و جمعی از مفسدان فتنه سرشت که
روی اخلاص از درگاه معلی تافته در زمره حرامخوران مقهور منسلک گردیده بودند مثل شاه ناصر خواجه و
جانقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیگ و علم شاه بدخشی و میر شاه بدخشی و بخشی بخشی و حلیمه خان کوکه
که میرزا عسکری بکیفر مکافات گرفتار آمده بپایه سریر رسیدند و میرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان علی قلی بود
با کنده دوشاخه پیش فیل انداختند و بفیلبانان اشاره شد که بقدر مالش بدهند اما قصد حیات او
ننمایند و بهمین دستور تا پنج روز او را بپای هنگاه معدلت آورده پیش فیل مست می انداختند و چون
عنان اختیار بدست فیلبانان بود او را بخرطوم مالش میفرمود و از کشتن محافظت می نمود و روز پنجم بالتماس
بعضی از مقربان بساط عزت و انتساب سیادت جان بخشی فرمودند فرمان طلب باسم منعم خان شرف
صدور یافت که متوجه آستان بوس گردد و هنوز موکب اقبال در نواحی کره مانکپور ورود سعادت
داشت که منعم خان از دارالخلافه آگره رسیده بادراک زمین بوس سعادت جاوید اندوخت و تمامی
محال متعلقه خان زمان و بهادر خان را تا کنار آب جوسا بجاگیر او مرحمت نموده رخصت جونپور و آن حدود
فرمودند و روز یکشنبه شانزدهم تیرماه الهی موافق بیستم ذی الحجه عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف
داشته کوچ بکوچ شکار کنان و صید افگنان متوجه آگره شدند و در قصبه کوره که بجاگیر فرحت خان خاص
خیل بود مشار الیه التماس ضیافت نمود و فرق عزت او را به این نوازش برافراختند و همچنین در اتاوه
شجاعت خان مجلس پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای لائق گذرانید و روز سه شنبه یازدهم محرم

برتهور اصفهان و مجنون خان حمله مینمودند و چون زمان مبارزت بامتداد انجامید و دلاوران جان‌نثار پای همت در عرصه نبرد افشردند
و فیل بسیار متعاقب یکدیگر رسید از طرح و طرز رزم و پیکار دریافتند که این کارنامه اقبال از فر شوکت و سطوت کوکب جهان‌گشای خاقان
گیتی‌ستان است لاجرم علی قلی و بهادر دل بمرگ نهاده و ترک جان و تن داده قدم ادبار در عرصه کارزار قائم داشتند.
و بازار جان‌ستانی و خون‌فشانی گرم شد و درینوقت هنگی با یکصد سوار و یا یکصد فیل در ظل رایت ظفرآیت مجتمع بود و علیقلی
مقهور فوجها آراسته مردم را بجنگ ترغیب مینمود و باباجان قاقشال که سردار او فجی بود و فوج پیش غنیم را برداشته تا جای آن
خون گرفته ایستاده بود راند و بهادر خان بکومک مردم خود مدافعه باباخان رسیده باباخان را برداشت و تا فوج مجنون خان
راند درین وقت اسپش تیرے خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بر زمین انداخت و دلاوران عرصه اقبال بر سر او هجوم
آوردند و زیر جبیل پیشتر از همه خود را به او رسانیده گرفت و از کمال بدذاتی و نادرستی دست از و بازداشت و مقارن
این حال نظر بهادر نظام یکی از سپاهیان مجنون خان رسیده او را دستگیر ساخت علی قلی از ظهور بدایع اقبال بر جای خود
خشک مانده نه روی ستیز و نه راه گریز یافت و بهادران عساکر اقبال یکدل دیگر در رسیده مخالفان برگشته روزگار را
از پیش برداشته متفرق ساختند و شکستی عظیم بران سراسیمگان سیاه بخت افتاده بسیارے علف تیغ خون آشام شدند
بقیة السیف براه خان کندن راه ادبار پیش گرفتند و چون رعایا از دست تعدی و تظلم آن بی‌اعتدالان بجان آمده
بودند سر راهها گرفته اکثرے را بقتل رسانیدند و نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ذوالجلال بر پرچم علم اقبال وزید
و گلبن دولت از خار این ارباب بغی و عناد پاک شد درینوقت نظربهادر بهادر خان را بهوشت و گردن بسته در ردیف خود
ساخته بملازمت آورد آنحضرت از کمال تفقد و تلطف پرسیدند که ما در حق شما چه بی‌التفاتی فرموده بودیم که مصدر این
همه فتنه و فساد شدید و از خجالت با دهشت بجواب جرات ننمود و چون مکرر پرسیدند بزبان آن خون گرفته گذشت
که الحمدلله علی کل حال معهذا آنحضرت درباب سیاست او تامل داشتند اما چندے از اولیای دولت هجوم آورده
مبالغه بسیار نمودند که چه وقت ترحم و تامل است و بشهباز خان و بنی واس گفتند حکم شد که جهان را از لوث وجود او
پاک سازید و مقارن این حال شهریار گل را که از معتبران علی قلی و سرحلقه بیدولتان بود مقید ساخته آوردند و او نیز تیغ
مکافات ازین بهادر شتافت و هنگی توجه اشرف مصروف تفحص حال علی قلی خان بود و هرکس از مقهوران را که اسیر ساخته
مے آوردند از ماجرای علی قلیخان استفسار میفرمودند چون بابوے فوجدار را بملازمت حاضر ساختند معروض داشت
که من دیدیم که فیل یکدندان پادشاهی او را کشت و نشانهای فیل و فیلبان را گفت و بموجب حکم اکثر فیلان را بنمودند
و او نین سکه نام فیل یکدندان را شناخته عرض کرد که همین فیل علی قلی را کشته است بعد ازان حکم شد که هرکس سر مقتولی از
جرائم نکان بیاورد یک مهر بکسیر و سر سند و ستانی را یکروپیه و پیاده هاے لشکر بطمع زر سرها از نا شناخته بسر و دیدند و بر سران
رزها ریختند تا آنکه سر علی قلی را آوردند و ارزانی نام هندوی که مدار علیه سرکار او بود سر آن شوریده دماغ را شناخت
و از سر بردن آن را برداشته بر سر خود زده بهاے هاے گریست ظاهرا در جنگ مغلوبه تیری از شست قضا به او رسیده
بود و دران حال سو بهنایته فوجدار فیل مین سکه را بالقصد او رانده است و علی قلی بفیلبان گفته که من از اعیان این قوم
اگر زنده بملازمت آنحضرت برے محراسیے تو بهتر خواهد شد سو بهنایته بحرف او ملتفت نشده در زیر دست و
پاے فیل مالش فرمود و هنوز رمقی داشت که فیل را بالقصد دیگری راند و علی قلی نیم کشته در زیر دست و پا افتاده بود

وفا کرد و گویا آن شب پیش از آن از سحاب فیض فضل ایزدی باران عظیم باریده کولابها را مملو ساخته بود القصه تمام آن شب تا نیم روز دیگر یک
جلو رانده بالکپور رسیدند و پیش از رسیدن بالکپور آصف خان استقبال نموده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید فی الفور رخصت پیش یافت
و در بالکپور محب علی خان که جاگیردار آنجا بود بلوازم خدمت و مهمانی مستعد گشت و با آنکه عساکر فیروزی مآثر بجهت شب تار و تراکم
اشجار اکثر متفرق شده بودند و قلیلی در ظل رایت اقبال آسمان فرسا داشتند آنحضرت باجتماع افواج منصور ناشده متوجه پیش شدند و در
منوا پوره که از قاصدان تیزرو بود خبر آورد که علیقلی و بهادر در حوالی پرگنه سکرو ریل بسته از دریای گنگ گذشتند و این خبر بیشتر
موجب سرعت و استعجال آن شهسوار عرصه اقبال گردیده از آنجا راجه بکونت داس و خواجه جهان را حکم شد که اردوی بزرگ را در [illegible]
گره برده نگاه دارند و خود بنفس نفیس و قیر فیروزی آخر پاسی روز نزد دریای گنگ فیل سوار عبور فرمودند و با آنکه اوائل موسم برشکال و طغیان
آب بود از تائیدات آسمانی اکثر جا فیل پایاب گذشت و در آن وقت همگی یازده کس ملازم رکاب اقبال بودند میرزا کوکه و سیف خان
کوکه و رستم خان شجاعت خان عالم خواجه عبدالله دیدار خان شهباز خان سید جمال الدین عادل خان دلاور خان و چند حلقه از فیلان
خاصه نیز همراه رسیده بودند و چون از آب گذشته فیل خدا بخش که سر حلقه فیلان خاصه بود از مستی فرود آمد و فوجداران پادشاهی را
از مشاهده استعجال غرابت روی داد و شهنشاه حقیقت آگاه و فال نیک زده بجهت دلاسای ظاهر فرمودند که هشیار شدن این فیل
دال است بر آنکه فتح و نصرت همعنان هشیاران است و دیگر آنکه چون بعضی از دولتخواهان را اعتماد بسیار بر مستی این فیل بود و اعتقاد قوی
می‌شمردند این معنی منافی دعوی توکل است لله الحمد که خاطر از آن جانب نیز وا پرداخت و کار ما بمحض توکل افتاد و با جمله شب از آب گذشته
منزل گزیدند و مخالفان با آنکه در یک کروهی بودند از مستی باده ضلالت و ادبار خبردار نشدند و آنحضرت با عنایت تائید ایزدی شب را آنجا
گذرانیدند و مجنون خان و آصف خان همان شب بموکب اقبال پیوستند و مجنون خان بعرض رسانید که چون مخالفان غافل اند اگر حکم شود
بر سر آنها شبخون بریم آصف خان عرض کرد که اگرچه حرف مجنون خان موافق کنکاش سپاهی گری است اما در خور شان منسوبان این
درگاه نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و تعصب یکدیگر کار بیشتر خواهند کرد و خاقان گیتی ستان بر صواب دید آصف خان تحسین نموده آماده
را رخصت پیش فرمودند که بدستور قراولان از مخالفان خبردار بوده ساعت بساعت حقیقت را اعلام نموده باشند و مقهوران برگشته
روزگار در آن شب از فرط باده پیمائی با جوانان ساده رو کرم بازی پشکن شکن بوده و به این لفظ فال بد بر خود میزدند و در این اثنا شخصی
نزدیک بخیمه آن بی سعادتان رفته فریاد برآورد که حضرت پادشاه ایلغار کرده از آب گذشته اند و اینک بر سر شما می آیند و چون
ساغر حیات آن بدمستان پر شده بود این حرف را محمول بر تدبیرات آصف خان داشته اصلا ملتفت چون و چرای او نگشتند
و هنگام طلوع صبح اقبال که در معنی شام ادبار آن بیدولتان حرام نمک بود حضرت خاقانی مغفر تائید ربانی بر سر نهاده و درع حراست
سبحانی در بر کرده لباس ظفر پناه حکم جبه پوشیدن فرمودند و جمیع بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده آماده دفع
اعدای دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را به انتظام شایسته آراستگی بخشیده خود بدولت و اقبال بر فیل بال سندر
سوار شدند و در مبادی طلوع نیر اعظم اعلام نصرت اعتصام به اردوی مقهوران بدسرانجام رسید و ظاهر شد که خان
زمان کوچ کرده پیشتر رفته است مجنون خان قاقشال حکم فرمودند که تیزتر شتافته خود را بمخالفان رساند و تا رسیدن موکب ظفر لوا مقید دارد
و به تعاقب مجنون خان آصف خان نیز رخصت یافت و بهادران عساکر اقبال بجداول مخالفان رسیده دست بکار بردند و بقدر تلاش شد
و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت بعید فیلان آهسته تر می رفتند شهریار شیر شکار بر باره تیز رفتار سوار شده گرم تر شتافت و تا آنکه
موکب عالی بفوج منقلا پیوست سپور مخالفان کور باطن باور نمیداشتند که حضرت خاقانی در آن لشکر ورود اقبال دارند و این جنگ را

خانزمان و بهادر خان در عرصهٔ کارزار چون حکم همت حق اساس خاقان حقیقت شناس مصروف و معطوف بر آنست که
بر دوستان سبب راه دور از آسیب تیر دوستان قوی بازو در مهد امن و امان بوده غبار فقر و بر دامن اهل روزگار ننشیند و همواره
توجه اشرف مصروف و منظور به سرافراختن مخلصان شایسته خدمت و از پا انداختن گردنکشان ناپسندیده خصلت است چنانچه گفته اند
که پادشاه عادل حکم باغبان دارد که چاره‌چین ملک را از خاربن اهل عصیان پاک سازد و شجر بارور را از جویبار تربیت سیراب دارد
ابرم چون علی قلیخان و بهادر خان برادرش قدر نعمت و حقوق دولت نشناخته پیوسته مصدر حرکات ناشایسته گشته جبل بغی
و کافر نعمتی بر چیره روزگار خود میکشیدند و هر چند حضرت خلیفهٔ الهی این افعال ناپسندیده آن بیدولتان اغماض نظر فرموده
مکافات اعمال آنها را بوقت دیگر حواله مینمودند که شاید از کردار ناهنجار خویش ندامت و خجالت گزیده در مقام تدارک و اصلاح
تقصیرات در آینده ایمنی بیشتر موجب جرأت و جسارت آن بی‌سعادتان میشد تا آنکه درینولا که رایات جلال بدفع شورش
میرزا حکیم نهضت فرمود از کم فرصتی و شوره پشتی قابو خیال کرده سر شورش و فساد برداشتند پردهٔ آزرم از پیش برگرفتند
در ممالک محروسه خلل انداختند و فتورات عظیم در آن ملک پدید آمده و چون موکب جهانگشا از یورش پنجاب مراجعت فرموده مسند آرای
خلافت شد و حقیقت بغی و کفران نعمت این بیدولتان از تقریر منعم خان مفصلاً بعرض رسید رای جهان‌آرا بتنبیه یورش ممالک
نهضت فرمود و منعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافهٔ آگره و تمشیت دیگر احکام سلطنت مقرر داشته روز سه‌شنبه بیست
اردیبهشت موافق بیست و ششم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن فلک خرام را بجولانگاه فتح و ظفر
سبک عنان ساختند و دو هزار فیل جنگی همراه گرفته جمعی از بهادران نامجو و دلیران تندخو مثل قیا خان و مظفر مغل و میرزا قلی
و قلیج خان و سید محمد موسوی و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بطریق منقلا شتافته معاونت میرزا یوسف خان که در قنوج متحصن
است نمایند و چون موکب اقبال بقصبهٔ سکیت ورود فتح و فیروزی فرمود علیقلی خان عنان ثبات از دست داده از حوالی قنوج روی
ادبار بجانب مانکپور که بهادر خان برادرش در برابر آصفخان و مجنون خان نشسته نخوت آرای میکرد تافت و از دیگهات
کوچ بکوچ بکنار دریای گنگ رسیده بی توقف از آن بحر ذخار عبور فرمود چون قصبهٔ بهوپان مضرب خیام گردون
احتشام گردید محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و حسن خان و قیا خان
و حاجی محمد خان سیستانی و [illegible] و خواجه غیاث الدین و علی بخشی با فوجی از بهادران کارطلب بسرداری محمد قلیخان [illegible]
بر سر اسکندر خان و جمعی از حرامخواران که در طرف اوده هنگامهٔ فتنه و شورش گرم داشتند تعیین شدند و موکب اقبال
بجانب مانکپور نهضت فرمود و در همین راه بیلی عرائض آصفخان و مجنون خان قاقشال سید علی قلی و سائر مقهوران از السلطنه وصول موکب
جهانگشا بی دست و پا شده قرار داد که از آب گنگ گذشته در حدود گوالیار شورش اندازند از استماع این خبر سطوت رای عقده کشا
بر ایلغار قرار گرفت اما اکثری از مقربان بساط عزت در خور همت خویش لبعضی امور مصلحت نظر داشته باین معنی راضی نبودند آنحضرت برخلاف رای جمهور
عنان بدست توکل سپرده روز یکشنبه هشتم خورداد ماه الهی موافق بیست و نهم ذیقعده برسم ایلغار نهضت فرمودند از تائیدات غیبی مبشر فتح و فیروزی
آنکه چون از زمینداران حقیقت راه پرسیدند بعرض رسید که اگر چه غیر راه متعارف راه دیگر هست که نسبت بآن راه نزدیکتر است اما کم آب است
بلکه درین موسم اثری از آب ظاهر نمیشود و چاروا محنت عظیم خواهند کشید و راه متعارف اگر چه بیشتر مسافت دارد اما از آب و علف کمی نیست
حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که چون در همه حال عنان اختیار بدست توکل سپرده ایم رحمت الهی که همه جا و همه وقت قرین حال ماست
کار خود خواهد کرد سخن در راه باید گفت که سر بپیچند و تر رسیم چون براه در آمدند آنقدر آب پیش آمد که جمیع چارواهای عساکر اقبال

مستغرق شده بودند و به اندک جنگی شکست خورده راه فرار پیش گرفت و اشارت کرد که آصفخان را بقتل رسانند شخصی که موکل آصفخان بود
شمشیر برو انداخت که بر سر و بینی او زخمی رسید و انگشت دست او بیرافتاد و درانوقت وزیرخان با پسرش خود را بفیل آصفخان رسانید
و اخلاص ساختند و باتفاق راه مانکپور پیش گرفتند و پسر وزیرخان بجلدوی این تردد خطاب بهادرخانی یافت و بی تکلف
دران جنگ بهادرانه جنبیده بود آخر بعارضه جنون مبتلا گشت و تا تاریخ حال جلوس ابد قرین نورالدین جهانگیر پادشاه چهارده سال گذشته و چهار سال
است که در گوشه خانه خود با فرزندان بسر می برد و ممکن که سنین عمرش از هشتاد متجاوز باشد القصه آصفخان با برادر و برادرزاده
خود را بکره رسانیده نفسی راست ساختند و بسر حساب کار خود رفته از اعمال گذشته نادم و خجلت زده گردیدند و در مقام معذرت
و اصلاح شکستگیهای خود در آمدند و دانستند و آنچه میکاشتند و میبینند از نتایج کفران نعمت و حق ناشناسیست و ازان باز
که پشت بقبله و کعبه خود داده اند هرگز روی بهبود و عافیت ندیده اند لاجرم آصفخان برادر خود را نزد مظفرخان فرستاد که شاید
به وسیله او در حواشی بارگاه کبریا راه تواند یافت و در زمانی که مظفرخان بموجب حکم اشرف از دارالخلافه آگره متوجه لاهور شده
بدهلی رسیده بود وزیرخان با و پیوست و مظفرخان او را باستمال عواطف خسروانی گردانیده همراه خود به درگاه سپهر بارگاه برد و در وقت
نیک تقریبات ساخته بزبان عجز و انکسار استشفاع گناه آصفخان نمود و حضرت خاقانی به اخلاق ربانی متخلق گشته رقم عفو بر جرائد جرائم آنها
کشیدند و وزیرخان را کورنش داده بموجب التماس مظفرخان فرمان مرحمت آمیز به آصفخان فرستادند که به اتفاق مجنون خان
قاقشال در همان صوبه بلوازم خدمات پادشاهی و آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد و چون موکب جهانگشا مستقر اورنگ سلطنت
نزول اجلال فرماید متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردیده گرد عصیان از چهره اخلاص خود پاک سازد و بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار
نهضت عالی بسمت دارالخلافه لاهور اتفاق افتاد و از دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل آن واقعست با وجود طغیان آب عبور
گذشتند و جمیع ملازمان رکاب دولت بمرافقت آنحضرت بارکی همت بر آب زده اکثری بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبرخان
یساول و نورمحمد ولد شیر محمد که بقضای آسمانی غریق گرداب فنا گردیدند و درین هنگام عرضداشت منعم خان خانخانان نیز از دارالخلافه
رسید که علیقلی مقهور و بهادر و سکندر مردود و مجدد آغبار فتنه و شورش برانگیخته در مقام بغی و فساد در آمده اند و خطبه بنام میرزا محمد حکیم خوانده
اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت بخت برگشتگی آن مقهوران از عرضه داشت منعم خان معروض بارگاه جلال
گردید حکومت دارالخلافه لاهور برای رزین میر محمد خان تفویض فرموده روز دوشنبه سیزدهم فروردین ماه الهی موافق دوازدهم رمضان
رایت مراجعت مستقر اورنگ سلطنت برافراشتند و میرزا میرک رضوی را که بصیغه وکالت از جانب علیقلی مقهور در درگاه معلی میبود
مقید ساخته حواله جان باقی فرمودند و چون رایات جلال در نواحی دارالخلافه آگره رسید منعم خان خانخانان بسعادت اقبال شتافته
دولت زمین بوس دریافت و ماجرای بغی و فتنه انگیزی علیقلی مقهور مشروحاً بعرض رسانید که چون رایات جهانگشا بدفع شورش
میرزا محمد حکیم نهضت فرمود آن سیاه بخت واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه قصبه سهرپور شد و سکندرخان
نیز از شهراوده آمده ملحق گشت و جمیع مقهوران برگشته روزگار یکجا فراهم آمده قرار دادند که علیقلی با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام آن
ولایت را تا دریای گنگ متصرف شود و بهادر بجانب کره و مانکپور رفته آصفخان و مجنون خان را از ان ملک برآرد و سکندر
و ابراهیم سرکار اوده و آن نواحی را بتصرف آورند و بهمین داعیه داعیه از یکدیگر جدا شدند و چون علی قلی بقریب بقنوج رسید
جاگیرداران آنحدود خود را بقنوج رسانیدند و میرزا یوسف خان که حکومت قنوج داشت با شدر کنیدها سپاه پادشاهی در قلعه سر کرده
تحصن جستند و بتنزد [illegible] عظیم جوانان نامکسب افتاد از لقاع رایات اقبال از دارالخلافه آگره بجونپور و گشته شدن

ابراهیم حسین میرزا را دیده حسین خان نیز از روی بیچارگی نزد او رفت لیکن هرچند ابراهیم حسین میرزا تکلیف نوکری نمود حسین خان
ابا نموده رخصت گرفته روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و چون این خبر از عرضداشت منعم خان بمسامع جلال رسید
حکم شد که [illegible] مسند [illegible] تعاقب [illegible] و احوال وقایع سال دوازدهم از جلوس اقدس
[illegible] که مصر جامع لاهور از فر قدوم بهجت لزوم خاقان سپهر آستان غیرت افزای بهشت برین و محسود
روضه رضوان گردید و عساکر [illegible] عرصه [illegible] صف آرایی گردون [illegible] سلطان نهار که تاج عشرت خاقان
گیتی ستان [illegible] رسید و زمین و زمان را طراوت و نضارت تازه بخشید و نیر اعظم رونق افزای عالم روز سه‌شنبه
بیست و نهم شعبان سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال دوازدهم از جلوس
اشرف به مبارکی و خرمی آغاز شد و در ابتدای این سال فرخنده خاطر خورشید مظاهر بشکار قمرغه که بادشاه
شکار است رغبت فرمود و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که امرای عظام و سرداران صاحب اهتمام کاربند
خدمت شده از جانب شمال لاهور که مسافت آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه ترتیب نمایند و الکاها به امرا
تقسیم یافت و عمده صاحب اهتمامان میرمحمد خان خان کلان بود و خلق انبوه از قصبات و قریات اطراف
لاهور فراهم آورده به تنظیم و تنسیق جرگه اهتمام شایسته فرمودند و در عرض یکماه ترتیب این شکار بر وفق
مرام صورت انجام پذیرفت و در صحرای دلکشای سواد لاهور که از شهر پنج کروه بود دایره
قمرغه بهم پیوست و شهریار شیرشکار با دولت بیدار بر توسن تیزرفتار سوار شده باطراف شکارگاه
جولان فرمود و دوره قمرغه را بتعمق نظر سنجیده جمعی را که در انتظام آن کار خود اهتمام شایسته نموده بودند
بنوازش خسروانه سرفراز ساخته بعد از آن متوجه صید و شکار شده به تیر و تفنگ و تیغ و دستان جانداران
بسیار شکار فرمودند روز اول در جرگه پنج کروه بود در رفته رفته دایره تنگ تر شد و چون به انواع
استلذاذات و اقسام شکار خاطر فیض مظاهر از نشاط و انبساط اگر دید حکم شد که امرای عظام و مقربان
رکاب سعادت بدرون عرصه درآمده شکار مراد نمایند و به ترتیب منصب و رتبه فوج فوج و جوق جوق مردم
در آن فضای دلکشا شکار دلخواه کردند تا آنکه حکم عام شد و جمیع افراد بنی نوع که در آن روز ملتزم بودند از این خوان
یغما حظ مستوفا ربودند و از سوانح این ایام رسیدن مظفر خان است بدرگاه سپهر ارتفاع و آوردن وزیرخان برادر
آصفخان و استشفاع گناه او نمودن چون آصفخان از تحت برشکلی ادواره دشت ادبار گردید و از ولایت گده برآمده نزد علیقلیخان
رفت و بنابر تکبر و ترفع او صحبت خوب بر نیامد و معهذا علیقلیخان چشم بر اموال او دوخت و آصفخان از طرز سلوک علیقلیخان سخت آزرده
بود تا آنکه او آصف خان را بفریبی میرزا بهادرخان بنام خود بجانب [illegible] فرستاده وزیرخان را نزد خود نگاه داشت و آصفخان که همواره انتظار
فرصت فرار بود چون [illegible] شبی وقت یافته راه مانکپور پیش گرفت و به وزیرخان برادر خود کس فرستاد که بر جناح استعجال
خود را بجا او رساند و وزیرخان نیز از جونپور بجانب [illegible] شتافت و چون بهادرخان از رفتن آصفخان
آگاهی یافت بتعاقب او همت گماشت و در حوالی [illegible] به آصفخان رسید و بین الفریقین جنگ در پیوست
و آصفخان شکست یافته دستگیر گردید بهادرخان او را بر فیل عماری دار سوار کرده روان شد و در این وقت
[illegible] بتاراج مشغول بودند وزیرخان [illegible] رسیدند و چون مردم بهادرخان [illegible]

بجانب دهلی روے آوردند رهنما شده و این بنده بقصد استیصال و دستگیر ساختن آنها تا دهلی آمد و از رسیدن بنده عنان ثبات از دست
داده بجانب ولایت مالوه شتافتند و مجملی از احوال میرزایان آنکه محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا ابن بایقرا ابن
ابن منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ میرزا بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است و والده میرزا دختر سلطان حسین میرزا بوده و سلطان حسین
میرزا این نبیره خود را در ظل تربیت عاطفت خویش بمراتب ارجمند رسانید و بعد از فوت سلطان حسین میرزا و تفرقه خراسان محمد سلطان میرزا
بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه آمد و منظور نظر تربیت و رعایت آنحضرت گشت و چون مسند خلافت بوجود فیض آمود حضرت
جنت آشیانی همایون پادشاه آراستگی یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر میرزا بروجه لایق فرموده بیشتر از بیشتر مرحمت و شفقت
شامل حال او داشتند و او را پسرے بود الغ بیگ میرزا که در تاخت لشکر هزاره بعالم نیستی شتافت و از وی دو پسر ماند سکندر میرزا
و محمد سلطان میرزا و حضرت جنت آشیانی نظر تربیت بر حال آنها افکنده سکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا
خطاب عنایت نمودند بعد از جلوس حضرت خاقانی میرزایان را به انواع مرحمت و عاطفت مخصوص ساخته جاگیرهای لایق عنایت
فرمودند و چون محمد سلطان میرزا بنهایت پیر و ضعیف شده بود پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل در وجه مدد خرج او مقرر نمودند که بی زحمت
تردد و دردسر از ممر اوقات گذران آسوده حال و فارغ بال بوده باشد و در کبر سن او را چند فرزند بهم رسید اول ابراهیم حسین میرزا
دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و چون این [illegible] بسن تمیز رسیدند حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی
هر کدام فراخور مرتبه جاگیرهای لایق مرحمت فرمودند و در اکثر یورشها قرین موکب عالی بوده باقسام تفقدات و التفات مخصوص گشتند
و در [illegible] که نهضت رایات جهانگشا بسمت پنجاب اتفاق افتاد میرزایان رخصت جاگیر گرفته در سرکار سنبل ماندند و از کوتاه اندیشی
و کم فرصتی وقت غنیمت شمرده الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا دست بتاخت و تاراج ممالک محروسه
دراز ساخته پرده آزرم از پیش رو برگرفتند و نیل بغی و کافر نعمتی بر رخسار عزت خود کشیدند و جاگیرداران اطراف و جوانب جمعیت
کرده بر سر آنها رفتند و چون تاب مقاومت نداشتند خود را بخان زمان و سکندر خان رسانیدند و در آنجا هم صحبت
این بیدولتان درنگرفت و برگشته متوجه میان دوآب شدند و چون بقصبه نیمکار رسیدند بارشاهی خواهرزاده حاجی خان
سیستانی که جاگیردار آن پرگنه بود بدافعه آنها همت گماشت و بسبب سرنوشت شکست یافت و غنیمت فراوان از
نقد و جنس و اسب و فیل بدست میرزایان افتاد و تاراج کنان بحدود دهلی رفتند و تاتارخان دهلی را مضبوط ساخت و منعم خان
از آگره بدافعه بی سعادتان برآمد و چون تاب صدمه افواج قاهره از حیز قدرت خویش بیرون یافتند مالوه را
خالی دانسته روی ادبار بآن سرکار رهنما شدند و در حدود قصبه سنبت بمیر معز الملک که متوجه ملازمت بود و بجبر
رسیده اسباب و اموال او را غارت کرده باستعجال تمام متوجه مالوه شدند و منعم خان مراجعت نموده بدار الخلافه
آگره رفت و میرزایان مالوه را بتصرف آوردند و دران وقت مالوه بجاگیر محمد قلیخان برلاس مقرر بود و خود در رکاب نصرت
اعتصام سعادت حضور داشت و داماد او خواجه بادی در اجین انتظام مهام جاگیر مینمود اگرچه خواجه بادی اجین را مضبوط ساخت
اما جمعی از ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده بمیرزایان پیوستند و اجین بتصرف آن [illegible] درآمد و تمام اموال و اشیای خواجه بغارت
رفت و در قلعه مندو قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود و مقرب خان خود در قلعه سواانس اقامت داشت محمد حسین میرزا بمندو رفته محاصره نمود و ابراهیم حسین میرزا
میرزا بقلعه سواانس [illegible] کرده حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان که از [illegible] مهدی قاسم خان مراجعت نموده [illegible] پیش از رسیدن ابراهیم حسین
و میرزا بقلعه سواانس درآمد قضا را محمد حسین میرزا [illegible] قدم خان [illegible] دل نشده [illegible]

مور جلها برداخت و امرا قلعه را مستحکم ساخته بدفع اعدای دولت همت گماشتند و بضرب توپ و تفنگ و تیر و خدنگ هیچ متنفسی را بسر قلعه راه ندادند و حضرت خاقانی منعم خان خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره گذاشته و مظفر خان را بانتظام مهام دیوانی مفوض فرموده بتاریخ چهارم آذر ماه الهی موافق سه شنبه سوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و چهار رایات فتح و فیروزی بجانب دار السلطنه لاهور برافراشتند و چون کنار دریای ستلج مخیم عساکر اقبال گردید منهیان دولت خبر آوردند که میرزا محمد حکیم از صیت نهضت رایات جهانگشا تاب مقاومت نیاورده سراسیمه راه فرار پیش گرفته و تا کنار آب سند عنان سرعت باز نکشیده و امرای پنجاب بسعادت تقبیل بساط شتافته در حوالی لاهور بدولت زمین بوس سرافرازی یافتند و در ساعت مسعود در زمان محمود دار الخلافه لاهور از موکب گردون شکوه رونق جاوید پذیرفت و حکم شد که قطب الدین محمد خان و کمال خان گکر تعاقب کابلیان نموده از ممالک محروسه براورند و عساکر اقبال کابلیان را از آب نیلاب گذرانیده عنان مراجعت معطوف داشتند و میرزا کابل را از آشوب بدخشان خالی شنیده بر جناح استقبال شتافت و شرح حال میرزا سلیمان آنکه دران وقت که میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را بمحاصره کابل گذاشته بقصد دستگیر ساختن میرزا الحکیم الغار نمود معصوم خان قابو دانسته جمعی از بهادران عرصه تهور را بیرون فرستاد که دست بردی بکابلیان داد شجاعت و دلیری داده بدخشیان را منهزم ساختند و دست تطاول برادرودی آنها گشوده غنیمت فراوان بتصرف آوردند و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را بچاردیواری درآورده استحکام داد و اهل قلعه باغ را محاصره نموده کس نزد معصوم خان فرستادند که اگر کومکی تازه روز برسد همه اینها را دستگیر سازیم او در جواب نمود که چون دختران میرزا سلیمان درانجااند این قسم گستاخی از آئین مروت و حق شناسی دور است همین قدر دست برد کافیست سالماً و غانماً بقلعه مراجعت نمایند و چون میرزا سلیمان از غدری که با میرزا حکیم اندیشیده بود ناکام بازگردید و مجد و ابلوازم محاصره پرداخت معصوم خان هر روز فوجی از دلاوران بیرون فرستاده با بدخشیان جنگ میکرد تا آنکه زمستان نزدیک آمد و اهل قلعه بسید و علت دبار وردی بدخشیان شیوع یافت چارپای بسیار ضایع شد ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زده قاضی خان بدخشی را بقلعه فرستاد و موسی الیه از روی کاردانی و تدبیر مقدمات تربیت داده باندک چیزی که دست آویز مراجعت و عذر معاودت باشد صلح نموده برگردید و میرزا سلیمان بهمین قدر تسلی شده عنان مراجعت به بدخشان معطوف داشت و مقارن اینحال میرزا محمد حکیم بکابل رسید از چندین حوادث و تلاطم [illegible] حیات بساحل نجات کشید و چون رایات جلال ظلال معدلت در رافت بر دار السلطنه لاهور افگندند عرضداشت محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان حاکم ولایت ته متضمن بر اظهار اطاعت و بندگی با پیشکشهای شایسته بدرگاه شهنشاه سلاطین پناه رسید خلاصه التماس آنکه سلطان محمود خان بکری بخلافت توره و قاعده به استظهار میرزایان قندهار لشکر بولایت من کشیده پاخت و تاراج دست تطاول دراز ساخته و چون این بنده از منتسبان آستان ملائک آشیان است و اعتصام بحبل المتین این دولت ابد قرین دارد محال متعلقه من از آسیب تصرف و تسلط او محفوظ و مصئون ماند و بتوجه آنحضرت تو و بخود و ویران شده شر منبده [illegible] زده بازگردید و بعد ازین امید دارم که بمیامن توجه و حمایت آنحضرت غبار تفرقه بر ساحت جمعیت من ننشیند و چون عرضه داشت او بوسیله مقربان بساط دولت معروض بارگاه عز و جلال گشت فرمان قضا امتثال باسم سلطان محمود بکری شرف نفاذ یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهند و بمحال متعلقه محمد باقی خان دست جرات و جسارت دراز ننماید و از سوانح این ایام رسیدن عرضه داشت منعم خان خانخانان است متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد میرزا و الغ میرزا و خلاصه مضمون آنکه میرزایان که در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان و طریق بغی سپرده قصبات حوالی و حواشی جاگیر خود را

زا سلیمان انداز و معه نها محمد حکیم متنبه نشده با چندے از مقربان و معتمدان خود روانهٔ قرا باغ شد و دو فرسنگے راه یکے از کابلیان که
میرزا سلیمان آمده بود از وجدا شده خود را بمیرزا محمد حکیم رسانید و حقیقت غدر میرزا سلیمان را ظاهر ساخته خاطرنشان نمود که
قلاع بیشتر با جمعیت خود استعداده منتظر آمدن شماست و من امشب از ایشان جدا شده خود را بخدمت شما رسانیده ام
محمد حکیم مجبور و شنیدن این سخن عطف عنان نموده بجانب کابل شتافت و چون میرزا سلیمان ازین معنی آگاهی یافت بتعاقب
از همراهان میرزا رسیده دستگیر ساخت باقی قاقشال جنداول میرزا شده با برادران خود عقب سر میرزا نگاه داشته می آمد یکبارگی
ره نزدیک بمیرزا رسید با باقی قاقشال نبرد بازوی همت و پای مردی اخلاص داد و مردانگی داده دشمنان را نگاه داشت تا میرزا
راه وسط نموده با این محنت از جنگ بداندیشان نجات یافت و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب نموده عنان بازکشید و اکثر اسباب
میرزا بتصرف بدخشیان افتاد و چون میرزا محمد حکیم در پناه دره فرو کش کرده کسان به فوربند فرستادند که
که در انجا است آورده از اینجا کوچ کرده براه کوتل از بجان در آید و خواجه حسن نقشبندی و چندے چنین
دیدند که نزد میر محمد خان حاکم بلخ رفته و از و کومک گرفته کابل را مستخلص سازند باقی قاقشال راضی نشد و گفت که صلاح حال
که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت درینوقت خواجه حسن نقشبندی با چندے ترک همراهی میرزا نموده به بدخشان شتافت و باقی قاقشال
ب و اعتقاد صادق باتفاق برادران و جمعی دیگر از فرمان بران راه اخلاص و وفا در ملازمت میرزا بغوربند آمدند و از راه
آباد و از انجا به پشاور و از پشاور بکنار آب نیلاب آمده از دریا گذشتند و در [illegible] نفیسه راست کرده عرضه داشت
شرح سوانح و وقائع بدرگاه خلافت پناه ارسال داشتند و آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت صله رحم منظور داشته
خان را که از یساولان حضور بود با نقود فراوان و اجناس بے پایان و اسپ و خلعت و فرمان متضمن انواع
بت نزد میرزا فرستادند و حکم شد که امرای پنجاب با لشکر شایسته بکومک میرزا رفته تسکین فتنه و شورش
سلیمان نمایند و کابل را از چنگ تغلب و تصرف او برآورده بملازمان میرزا بسپارند چون خوشخبر خان بملازمت رسید میرزا
فرمان جهان مطاع شتافته مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و از مضمون عاطفت مشحون مشمول انواع تفقدات و تلطفات گردید
ون خال میرزا که پیش ازین بچندگاه از درگاه معلی بجهت انتظام مهام سرکار میرزا رخصت یافته بود که چون میرزا خرد سال
و جمعی از فتنه انگیزان بداندیش برگرد او فراهم آمده اند محافظت احوال او نمایند و نگذارد که این قسم مردم برگرد پیش او
براندازد دولت او گردند و درینوقت آن حق ناشناس بخلاف ترقب و توقع مقدمات لاطائل ارادهای باطل پیش نهاد خاطر میرزا
رت گرفتن لاهور را درچشم کوتاه بین میرزا به اسهل وجهی جلوه داد و نخست تحریک نموده و خوشخبر خان را مقید باید کرد ما میرزا این معنی را
رخصت فرمود که بدرگاه آسمان جاه شتابد سلطان علی نام نویسنده که مردود درگاه شده بکابل رفته بود و از بدگوئی شرارت
میرزا راه تقرب یافته خطاب لشکر خانی داشت و حسن خان خویش شهاب خان در اشتعال نائره فتنه با فریدون متفق گشته
حکیم را از راه بردند و آن کوتاه فکر حق ناشناس قدم از گلیم ادب و اندازه بیرون گذاشته روی بجانب لاهور نهاد
و باشی که همراه بودند دست تاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرده تا بهیره رانده آمدند و میرزا محمد خان
ن محمد خان با سائر امرای پنجاب در مرمت حصار لاهور همت گماشته ثبات قدم ورزیدند و از استماع این خبر شورش آتش
شاهی زبانه کشید و حکم قضا مثال از قهرمان جلال باجتماع عساکر اقبال عز صدور یافت و میرزا محمد حکیم بظاهر
لاهور رسیده و [illegible] مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر بکنار قلعه رفته بترتیب عساکر و [illegible]

انیا آراسته نیامد چنانچه تتمهٔ احوال او در جای خود نگاه داشته کلک وقایع رقم خواهد شد و از سوانح این ایام سفر گزیدن یوسف محمد خان
است برادر مهتر میرزا عزیز و پسر شمس الدین محمد خان اتکه است و بنسبت کوکلتاشی حضرت خاقانی کلاه گوشهٔ مفاخرت بچرخ می نهاد
و از کثرت جاه و حشمت و فراهم آمدن اسباب دولت و مکنت به باده پیمائی افتاده از افراط شرب حرارت غریب بر مزاجش طاری شد
و استیلای مرض صحت را از شهرستان مزاج اخراج نمود و روحش از تنگنای کالبد عنصری بفضای عالم قدس
شتافت و از غرایب آنکه در نکرچین فوت کرد و روز دیگر که نعش او را بدارالخلافه آگره آورده بخاک سپردند هنوز بدنش
گرم بود و حضرت خاقانی از کمال مروت و قدردانی اظهار تاسف و تالم بسیار نموده ناگزیر بدل جوئی والده و ماجده و دیگر بازماندهای
او پرداختند و از وقایع آن سال رفتن مهدی قاسم خان است بسفر حجاز چون بهیامن عواطف حضرت خاقانی بحکومت
ولایتی که بسرفرازی یافت و خیال ملک وسیع متصرف او در آمد حوصله اش به انتظام آن وفا نکرد و چنانچه باید بضبط آن
نتوانست پرداخت و ترک اسباب ریاست نموده دست از کار دنیوی باز داشت و بی تحصیل رضای آنحضرت که سرمایهٔ
سعادت شاهد پست متوجه زیارت خانه مبارک شد بالجمله چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان نارنجی و کاکر علیخان را
با فوجی آراسته بمحافظت آن ملک رخصت فرمودند **نهضت موکب اقبال برفع فتنهٔ میرزا محمد حکیم و عرض دیگر سوانح و وقایع**
درینولا بمسامع جلال رسید که میرزا محمد حکیم باغوای جمعی از فتنه سازان خانه برانداز قدم از جادهٔ ادب بیرون نهاده متوجه
لاهور است و شرح این داستان آنکه چون میرزا سلیمان دو سه مرتبه بکابل آمده بی نیل مقصود مراجعت نمود تا از امرای
پادشاهی در کابل بودند دست قدرت از دامن آن ملک کوتاه میداشت درین ایام که کومک پادشاهی عنان معاودت بهندوستان
معطوف داشتند قابو یافته مرتبه چهارم بازهمان اراده باطل پیش نهاد همت نارسائی خود ساخت و چون میرزا محمد حکیم
از تفحص آگاهی یافت تاب مقاومت نیاورد قلعهٔ کابل را بمعصوم کوکلتاش خود سپرده با خواجه حسن نقشبندی که مدار العلیه او بود
بجانب سکروره و غوربند شتافت و میرزا سلیمان سخت از روی قدرت و استیلا آمده قلعه را محاصره نمود و کابلیان سر در راه اخلاص
شاهان بلوازم قلعه داری و جان نثاری همت گماشتند چون میرزا سلیمان کمند قدرت از تسخیر آن کوتاه یافت و شنید که میرزا محمد حکیم
در غوربند است خواست که بعذوبه و تلبیس کاری از پیش برد لهذا حرم بیگم را که کلید عقل او بود بجانب غوربند فرستاده بمیرزا
پیغام داد که شما را از فرزند صلبی خود عزیز میدانیم و مع هذا نسبت دامادی ضمیمهٔ آن شده حاشا که بغیر از خیر اندیشی شما امری پیرامون
خاطر راه یابد و عجیب که باغوای اهل غرض و مردم فتنه انگیز خاطر خود را ازینجانب متوحش ساخته باعث سراسیمگی ما و تفرقه احوال خود شده اید و دنیا مرتبه مقصد
از آمدن آن نبود که میان رابطهٔ اختصاص اساس محبت و اخلاص استحکام داده بعهد و میثاق جمعیت خاطر بهم رسد میرزا محمد حکیم ازین مقدمات
معقول فریب خورده مقرر ساخت که در موضع قراباغ با بیگم ملاقات نموده بعهد و شرط استحکام رود لطفا که بیگم تا بدید با این عزیمت چندین معتمدان خود را
پیشتر فرستاد که بسوگندان غلاظ و شداد خاطر از مکر و غدر بیگم مطمئن سازند بعد از آن میرزا آمده با بیگم ملاقات نماید و چون فرستادها از بیگم سوگندان
مغلظه شنیدند نزد میرزا رفته قرار دادند که بقراباغ آمده یکدیگر را ببینند و بیگم این معنی را از تائیدات طالع خود دانسته کسی نزد میرزا سلیمان
فرستاد که تمام اردو را با سپاهیانی که سپاه غالب اند در گرد قلعه گذاشته خود با مردم چیده ایلغار نموده در حوالی قراباغ منتظر فرصت باشید که
چون میرزا محمد حکیم برسد از کمین گاه برآمده او را دستگیر سازند میرزا سلیمان از استماع این مژده شبا شب خود را بحوالی قراباغ رسانیده در پس پشته
منتظر کمین نشست و فرستادها پی میرزا از سوگندان بیگم فریب خورده بتحریض آمدن بقراباغ نمودند و جمیع ملازمان میرزا به این قرارداد راضی و راسخ شدند
مگر باقی قاقشال که مانع رفتن بود و میگفت که ازین طرح و طرز بوی خیر نمی آید و آثار غدر و فریب از وجنات احوال ظاهر است و بیگم میخواهد که شما را بدام

روزی چند در منازل دلگشای شهر نفیس و عشرت گذرانیده بمعمورهٔ نگرچین که دران تازگی عمارات عالی اساس یافته بود توجه فرمودند
و منعم خان خانان و مظفر خان را بجهت انتظام مهام علیقلی خان مامور نمودند و سوگند که از لوازم استحکام سلسلهٔ [illegible] است نیز [illegible]
خاطر جمع کرده متعاقب آنحضرت رسیدند و مظفر خان بنابر توهمی که از جانب منعم خان دریافته بود از [illegible] نموده [illegible]
آستان بوس عز امتیاز گرفت و بعضی مقدمات که از شیوهٔ اخلاص دور است اندیشی منافقات دارد از منعم خان و سائر امرا بموقف
عرض رسانید و بعد از و منعم خان با دیگر سران سپاه آمده دولت زمین بوس دریافتند و لشکر خان را از منصب بخشی گری معزول
ساخته خواجه جهان را مهر مصاحب گردانیدند و مهر اشرف او که حوالهٔ خواجه جهان بود از و گرفته بمظفر خان سپردند و تنبیه ایشان
باعث عبرت و آگاهی منعم خان شد و بار شفاعت بعضی از مقربان بساط عزت گناه خواجه جهان را بخشیده در ملازمت نگاه داشتند
و چون در آغاز جلوس ابد پیوند که بیرام خان وکیل السلطنه بود در باب وزارت جمیع ممالک محروسه را از روی تخمین و قیاس
سرسری بسته بنابر کثرت سپاه و تنگی ملک همه را برقی ساخته [illegible] تنخواه نموده و درینولا که جای چندین سلاطین والا شکوه
بتصرف اولیای دولت افتاد و ممالک محروسه توسعهٔ عظیم پیدا کرد بمظفر خان که حل و عقد امور سلطنت و انتظام مهام
مالی و ملکی برای رزین او مخصوص بود حکم فرمودند که قانون گویان و چودریان پرگنات را بدرگاه گیتی پناه حاضر ساخته و حاصل
را از قرار واقع مشخص نموده جمیع ولایت را از روی فهمیدگی و عدالت و نفس الامر مقرر نمایند و کل سپاهی را اسم وقع ساخته تجویز
علوفه فرمودند اول را چهل و هشت هزار دام سالیانه دوم را سی و دو هزار دام و سیوم را بیست و چهار هزار دام و به امرا در خور حال
مقرر شد که هر کس چند سوار موجود نگاهدارد و مدتی این دستور العمل معمول دیوان اعلی بود تا آنکه ضابطهٔ داغ بمیان آمد چنانچه
در جای خود نگارندهٔ کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی و درین ایام عشرت فرجام که معمورهٔ نگرچین نظر و شکوه خاقانی
گیتی ستان محسود بلاد هفت اقلیم بود آنحضرت همواره بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی و ورزش سواری و اسپ تازی [illegible]
و از افراط ذوق چوگان بازی بحدی رسید که گوی آتشین اختراع فرموده در شبهای تار چوگان می باختند و خلاصهٔ اوقات [illegible]
صرف این شغل پسندیده ساخته بچوگان اقبال گوی مراد از حریفان [illegible] می ربودند و هم درین ایام بعرض مقدس رسید که [illegible]
اوزبک را بموجب قرار داد چنگیز خان از گجرات اخراج نموده آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت باز بصوب مالوه آمده غبار فتنه و آشوب
مرتفع گردانیده و شهاب الدین احمد خان با لشکر شایسته بسر او رفت و نزدیک بود که دستگیر شود و بهزار جان کندن خود را از چنگ
نهنگان بیشهٔ وغا خلاص ساخته نزد علیقلی خان شتافت و در آنجا اسیر زندان فنا گردید و از سوانح این سال اقبال طراز تعیین فرمودن
مهدی قاسم خان است بحکومت ولایت گدهه و در اوراق سابق سمت ذکر یافته که آصف خان [illegible] وقتی که سردار سپاه منقلا بود بعضی
توهم و دور از کار راه فرار پیش گرفته بولایت گدهه شتافت و مدتها دران زاویهٔ ناکامی بسر می برد تا رایات جلال ظلال اقبال
بر مستقر اورنگ خلافت افگندند مهدی قاسم خان را که از اعاظم امرا و فدویان درگاه معلی بود بحکومت ولایت گدهه تعیین فرمودند
که هم ضبط آن ولایت نماید و هم آصف خان را بدست آورد و پیشتر از رسیدن مهدی قاسم خان آصف خان تاب مقاومت نیاورده
آوارهٔ صحرای ادبار شده و به بیشهای سخت و جنگلهای پر درخت پناه برد و مهدی قاسم خان به آن ولایت در آمده جای خود را
گذاشت و از تنظیم و تنسیق آن ملک بنحوی خاطر وا پرداخته متعاقب آصف خان شتافت و علیقلی که [illegible] فتنه [illegible] اسباب
بغی و شورش بود فرصت غنیمت شمرده برسل و رسائل او را بجانب خود کشید و آصف خان [illegible] آنحضرت را بر طاق
نسیان نهاده با برادر خود وزیر خان نزد علیقلی خان رفته در جونپور او را دریافت و بجهت ترفع و تکبر علیقلی خان صحبت در مساوات

بادشاهی الملاع بخشیده بود که بندگان حضرت بنفس نفیس متوجه تنبیه و تادیب او شده اند مبادا آیا او بار قائم داشته خود را در روسیا
داهی و مشمول عام و خاص سازی آن سرگشته وادی ضلالت از استماع این خبر از آب گذشته یک جا خود را در القاعه جلوبار رسانید چون
طرف کشتی نبود از آن دریای زخار بی کشتی عبور دشوار نمود آنحضرت کناره دریا را گرفته تا برابر قلعه جلوبار تشریف بردند و
فوج نعیم نمایان شد تفنگ بسیار بدست مبارک خود انداختند و علیقلی از شکوه سطوت جلال در برابر نتوانست ایستاد و کوچ کرده پیشتر روان
و روز دیگر موکب اقبال بتعاقب او در قصبه موکنشت نزول نموده و درین راه غریب درختزاری بود و انواع سباع و وحوش از بحر و بر نمایان
میشد و جوانان قادر انداز به تیر و تفنگ شکار میفرمودند و در حدود قصبه سرو خبر آمد که بهادر خان بیخبر خود را در القاعه جونپور رسانید و چون
در استحکام قلعه مراسم حزم و احتیاط بکار نبرده بود نزدیک تا گذاشته بدرون در آمده در قلعه را سوخته و والده خود را اخلاص ساخته اشرفخان
مقید گردانیده و شهر جونپور را تاخت و تاراج نموده بجانب بنارس که بزبان شهرها ر دارد شتافت و بتحمل که خود را بار دیگر معلی رسانیده دست
گستاخی دراز سازد بنابرین موکب جهان کشا از کنار آب مراجعت نموده معاودت معطوف داشته متوجه اردوی ظفر قرین شده و در
نظام آباد و جاسی جشن مبارک انعقاد یافت جشن بادشاهانه ترتیب فرموده باقسام نقود و انواع اجناس پیکر گرانبهای شهریار کو
و قار را سنجیده و امن و امن روز ختم من و خرمن استعه باهل امید و ارباب احتیاج قسمت نمودند و چون دار الفتوح جونپور لقدوم فیض
لزوم مورد امن و حضور گردید افواج قاهره بتعاقب علیقلی و سائر باغیان برگشته روزگار تعیین فرمودند و حکم قضا مثال انتهامان جا با
عز اتفاق یافت که تا علیقلی را دستگیر نسازند قدم همت از تعاقب او باز ندارند آن حق ناشناس که از شدت غضب بادشاهی آگاهی
یافت یقین دانست که درین مرتبه معامله بطرز دیگر است ناگزیر میرزا میرک رضوی را که از مصاحبان و معتبران او بود بدرگاه معلی
فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرده و بزبان بی زبانی عذر تقصیرات خود خواسته مجدداً منعم خان شفاعت آورده اما منعم خان
از غایت بیم و هراس این گستاخی و التماس جرات و دلیری نمی نمود و آخر جمعی از ارباب عزت مثل امیر مرتضی شریفی و مخدوم الملک
و شیخ عبدالنبی صدر را با خود متفق ساخته در وقت مناسب بعبارت ملایم اظهار این التماس نمودند و الحاح و زاری بسیار کردند و
هرچند بر خاطر اشراق مظاهر خبث باطن و ناراستی آن بی سعادتان تحقیق بود و میدانستند که مقصود اصلی این بیه لیکن وقت گذرانیدن
است و بهیچ وجه ضبط احوال خود نمی توانند نمود معهذا چون آنحضرت لذت عفو را از ذوق انتقام بهتر می شناسند بتازگی دریای مکرمت
بجوش آمده زلات جرائم آنها بزلال بخشش شستشو یافت و حکم شد که میر مرتضی و مخدوم الملک و معین خان فرنخودی نزد علیقلیخان
رفته بنوید بخشایش او را سرفراز سازند بشرطی که بعد ازین پای گستاخی از جاده ادب و شاهراه اخلاص بیرون ننهند و در مراسم
جان سپاری و خدمتگاری ثابت قدم باشد و فرستادهای نزد علیقلیخان رفته بموجبی که حکم شده بود قرارداد نمودند و بتاریخ چهارم اسفندار
مزماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان از جونپور رایات اقبال برافراشته بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و در
راه جنید کررانی برادرزاده سلیمان کررانی حاکم بنگاله بدرگاه سلاطین پناه آمده سعادت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم
خسروانی و عواطف خاقانی گردید.

وقایع سال یازدهم از جلوس اشرف اقدس

درینولا که رایات جهان
آرای خاقان گیتی ستان بستقرار و رنگ خلافت ظلال دولت و اقبال انداخت کوکبه انوار آفتاب عالمتاب بتیزه برج حمل
پرتو حضور و سرور افگند بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم هجری به بیت الشرف
خویش تحویل فرموده سال یازدهم از مبداء جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین بمبارکی و خرمی آغاز شد و روز فروردین
نوزدهم فروردین ماه الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه آگره تشریف سعادت ارزانی داشتند.

بهادرخان فوجی باهتمام اسکندرخان و فوجی باهتمام یار محمد برادرزاده سکندر یار محمد را هراول ساخته در برابر آمدند و هراول طرفین بیکدیگر درآویخته
غنیم را برداشتند و یار محمد که آبروی لشکر حرام نمکان بود بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان علف تیغ خون آشام شدند و سکندر بیهر
تاب مقاومت نیاورده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه گریز پیش گرفت و بهادران عرصه اقبال بتعاقب او شتافته بهر کس از
گریختها رسیدند خونش بر خاک ریختند درین وقت سیاه آبی پیش آمده هزیمت یافتها خود را بامید ریغ در آب زده بسیار غریق بحر فنا گردیدند
و چون اولیای دولت را فتحی چنین رو نمود سپاهی بتاخت و تاراج مشغول شدند و ازین رهگذر تفرقه در جمعیت سپاه منصور افتاد و بهادر
که در کمین استاده انتهاز فرصت داشت قابو دانسته خود را بر فوج جرانغار عساکر اقبال رسانید و در عین زد و خورد شاه بداغ خان از
اسپ جدا شده بقید غنیم افتاد درین وقت بعضی از کوتاه همتان را توفیق یاری نکرده و ناصر قلی و جمعی از منافقان کافر نعمت خاک
بیحقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته بحرام خواران پیوستند و بهادر فوج جرانغار را در هم نوردیده خود را بقول رسانید و مردم قول سررشته
ثبات از دست داده جای [illegible] بر خود پسندیدند و اکثری بی جنگ از عرصه نام و ننگ آمدند چنین فتحی در لباس شکست روی نمود و روز دیگر امرا یکجا
فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شدند و عرضه داشت مشتمل بر کیفیت حالات روانه درگاه سپهر بارگاه نمودند و چون دران چند روز بالتماس خانخانان
رقم عفو بر جرائم علیقلیخان و سایر حرام نمکان کشیده شده بود در مقام بازپرس نیامده فرمان طلب امرا ارسال فرمودند و از جمعی که درین خدمت کوتاهی شده بود
را بتقصیر خود معاتب و مخاطب گردانیدند و درینوقت خاطر فیض مظاهر بسیر و تماشای قلعه چناره رغبت فرمود و اشرفخان را بحراست جونپور گذاشته نهضت موکب [illegible]
صوب اتفاق افتاد و در نواحی قلعه چناره بشکار فیل شکار نموده و تماشای قلعه فرموده عنان مراجعت بنارس معطوف داشتند درینوقت بمسامع جلال رسید
که موکب اقبال که بسیر قلعه چناره نهضت فرموده علیقلی سر از جاده حکم پیچیده بر خلاف قرارداد گستاخانه از آب گذشته بمحمدآباد آمد و مردم خود را بغازیپور و جونپور
فرستاده لاجرم آتش قهرمان جهان سوز اشتعال یافت و نائره غضب در جوش و خروش آمده منعم خان را معاتب و مخاطب ساخته فرمودند
که با آنکه حقیقت بی دولتی و ناراستی او متیقن ما بود بالتماس و الحاح تو از چندین گناه عظیم آن سیاه گلیم گذشته بودیم و مکرر بر زبان
الهام بیان گذشته بود که این بی سعادت تنگ حوصله بر شاه راه فرمان پذیری ثابت قدم نخواهد بود و هنوز رایات جهان کشا
درین نواحی است که آن بخت برگشته حق ناشناس نقض عهد نموده قدم از جاده ادب بیرون نهاده است منعم خان سر انفعال در پیش افگنده
خواست که بر زمین فرو رود بالجمله خواجه جهان و مظفرخان و راجه بهگونت داس را بمحافظت اردو گذاشته با فدائیان جان نثار بطریق
ایلغار متوجه تنبیه و تادیب آن حق ناشناس شدند و حکم فرمودند که اشرف خان والده علیقلیخان را در قلعه جونپور مقید نگاه دارد
و در اثنای راه جعفرخان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازیپور تعین فرمودند و چون بهادران نصرت قرین به قلعه غازیپور رسیدند
حرام خواران از برجی که متصل بدریای گنگ بود بر آمده خود را به آب زده به محمدآباد رفته علیقلیخان را از صورت حال آگاهی بخشیدند
و علیقلیخان سراسیمه و مضطرب با جمعی خود را بکنار آب رسانیده بکشتیها که بجهت چنین روز مهیا میداشت سوار شده از آب گذشت
و موکب جهان کشا آن شب بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده فیل سوار از دریای جونپور عبور فرمودند و صباح آن روز باردوی
او رسیدند و تمام خیمه و اسباب علیقلیخان که گذاشته بود بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و فیل رخیت نام که از فیلان مست
نامی بود بدست در آمد و از انجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را منقلای لشکر ظفر اثر ساخته رخصت پیش فرمودند
و هنوز فوج پادشاهی قطع مسافت مینمود که علیقلی از آب سرو گذشته خود را بساحل سلامت رسانید و سردار خان پسر اسلام خان
و برادر فرخ حسین [illegible] پس دریا ماندند و فوج منقلا که بکنار آب رسید کشتیهای [illegible] از
اموال و اشیا [illegible] اگر منعم خان پیشتر کس فرستاده علیقلیخان را از اینجا

خود را با ابراهیم خان فیلهای نامی خود متصل بال سندرا چیله و غیره بسم پیشکش روان ساخت و حاجی خان سیستانی را که درین مدت
نظربند شاه مسید بهشت نیز همراه نمود و منعم خان و خواجه جهان و الده علیقلی خان و ابراهیم خان با حاجی محمد سیستانی و فیلان پیشکش
همراه گرفته متوجه درگاه عرش بارگاه گردیدند و خان خانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن افگنده سر و پای برهنه بحضور
برده و در کمال عجز و زاری التماس عفو جرائم این بخت برگشته‌ها نمود و حضرت خاقانی به الهام ربانی فرمودند که اگرچه متیقن ماست
که این بی سعادتان بقرار داد خود ثابت قدم نخواهند بود و عنقریب در ارکان اخلاص و اعتقاد اینها تزلزل راه خواهد یافت
معهذا بجهت مراعات خاطر تو که بس عزیز میداریم رقم عفو بر جرائد جرائم ایشان کشیده شد جاگیرهای سابق بهان دستور که
داشتند مرحمت فرمودیم اما مشروط بآنکه تا رایات اقبال درین حدود سایه‌گستر باشد علیقلی از آب گنگ نگذرد و چون موکب جهانگشا
بمستقر خلافت نزول سعادت فرماید وکلای اینها بدیوان اعلی حاضر شده اسناد جاگیر درست نمایند و برطبق آن اسناد محال متعلقه
خود را متصرف شوند خان خانان از نوید این مرحمت کله گوشه تفاخر باوج عزت رسانید و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن
ابراهیم خان فرود آوردند و چون بحرم سرای مقدس تشریف فرمودند والده علیقلی خان روی بر خاک عجز و زاری نهاد
شروع در خضوع و خشوع کرد شهنشاه مسیحا دم آن پیرزال منحنی را که از غم فرزند بی اعتدال خود رمقی بیش نداشت بنوید
این مرحمت عظمی زنده جاوید ساخت و در خلال این حال خبر جنگ بهادر خان و سکندر خان با اولیای دولت معروض بارگاه
اقبال گردید و تفصیل این اجمال آنکه چون سکندر و بهادر باغوای علیقلی خان بجانب سروار شتافته غبار فتنه و فساد برانگیختند
و تباخت و تاراج ولایت دست گستاخی دراز ساختند و فوجی عظیم بسرکردگی میر معز الملک تعیین شد که آن حرام نمکان را تنبیه
و تادیب شایسته نمایند و از رسیدن فوج پادشاهی سکندر و بهادر قوت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته در مقام
تزویر و تدبیر در آمدند و بمیر معز الملک و دیگر امرا پیغام فرستادند که ما را چه حد و یارای آنکه بتقابل افواج قاهره قدم جرأت پیش نهیم استدعا
آنست که وسیله استعفای جرائم ما شده غبار خجالت از چهره احوال ما پاک سازند و مجموع فیلان تا که باعتضاد اقبال روزافزون بدست آورده ایم
و ممکن که باعث مجرای خدمت ما شود عجالة الوقت بدرگاه کیوان بارگاه مینفرستیم و چون رقم عفو بنقوش جرائم این گناهکاران کشیده شود خاطر
مطمئن متوجه زمین بوس میگردیم میر معز الملک که بر قول و فعل اینها اعتماد نداشت خاطر در گرد این مقدمات باطل نموده بفراست دریافت که محض فریب
و دفع الوقت است و در جواب نوشت که صحیفه حال شما بارقام جرائم و آثام چنان سیاه نشده که بحک اصلاح علاج پذیر باشد و معهذا
متیقن ماست که زبان شما را با دل اصلاً و مطلقاً آشنائی نیست و سخن شما از فروغ راستی بهره ندارد و بعد ازین فیمابین تیر و شمشیر قاصد پیغام
و مرتبه دیگر بهادر خان نزد میر معز الملک کس فرستاده پیغام کرد که اگر تجویز نمایند معامله غائبانه را بمشافهه قرار داده ملاقات کنیم و بنوعی که
تسلی خاطر شما شود ارکان صلح بعهد و سوگند استحکام یابد میر معز الملک قبول نموده با معدودی چند از اردوی خود برآمده و بهادر خان نیز از آن
جانب آمده یکدیگر را دیدند و بعد از گفت و شنود بسیار میر معز الملک بتفرس دریافت که مقصد بهادر خان روزگذرانیدن است و هرگاه
قابو یابد تقصیر نخواهد کرد و لهذا اصلاً صلح پذیر نیست و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید لشکر خان و راجه تودرمل را بحضرت فرمودند که ضمیمه
عساکر اقبال بوده اگر مصلحت وقت دانند آن بخت برگشته‌ها را بشاهراه سعادت هدایت نمایند والا سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار
آنها نهاده و تنبیه و تادیب بر اصل خود نمایند لشکر خان و راجه تودرمل که بعساکر فیروزی آثار ملحق شدند از طرح و طرز کار دریافتند که قصد آنان
بید و لسان غدر و فریب است و دوای این کار جز بشمشیر آبدار صورت پذیر نیست لاجرم بجنگ قرار داده همت بترتیب صفوف و تسویه
افواج گماشتند و بعد از تعیین جرانغار و برانغار و هراول و قول متوجه عرصه پیکار شدند و باغیان نیز سه فوج ترتیب قرار داده فوجی بسرداری

افغان و دیگر بهادران جان سپار سپر کردگی میر معز الملک تعیین نمودند افواج قاهره تا پرگنه خیرآباد عنان مسارعت باز داشته و درین وقت منعم خان بیاشلیغی لشکر مقرر شد علیقلی خان این معنی را از امدادات غیبی دانسته تجدید مراسم آشنائی و دوستی قدیم نموده برسل رسائل سلسله جنبان روابط سابق و لاحق گردید و لابه‌های سرو قد نام غورقی را در خدمت حضرت فردوس مکانی بمواهب بلند شرف اختصاص و نسبت نسبت منعم خان فرستادند کارسنجیهای گذشته نموده مردم کاردان متعاقب یکدیگر روان ساخته ندامت و خجالت درمیان آورد و منعم خان حقیقت حال بدرگاه والا عرضه داشت نموده استعفای جرائم او نمود تا آنکه حضرت خاقانی را اشراف قلوب این بی سعادتان بوجه اتم دست داده بود لیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان مصلاح دید قلم رد بر التماس نکشیدند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را بنوید عفو و لطف و مراحم شاهنشاهی مستظهر گردانیده برکار و وقائع اسرار آگاهی یافته آنچه از طرح و طرز معامله دریابد عرضه داشت نماید و چون منعم خان بقبول این ملتمس قوی دل و شگفته خاطر گردید بعلیقلی خان نوشت که حصول این مقصد و تیسر این مطلب بنا بر پیغام بر وفق مرام صورت پذیر نیست اگر منشا وضعه را بمکالمه قرار دهند و بی پرده و حجاب سخن کنیم جواب قریب تر خواهد بود لیکن چون در افواه شهرت داشت که عادل شاه محمد قند باری و جمال خان با جرگه دیگر جان نثاران درگاه والا طلبیده آمده اند که کار آن مدبر بسر انجام با نجام رسانند علیقلی خان از فرط توهم با بدید منعم خان جرات نمی نمود تا آنکه قرار شد که ازین طرف منعم خان و از آنجانب علیقلی خان هر کدام با دو سه کس در کشتی نشسته درمیان دریا یکدیگر را ملاقات نمایند و در آنچه باعث نجات او باشد قرار یابد علیقلی خان این مژده را فوز عظیم دانسته با جمعیت خود و حسن خان بتنی و سلیمان منکلی و کالا پهار که از امرای بابک او همراه بودند بکنار دریا آمده تمام مردم را بلب آب گذاشته خود با سه کس که شهریار گل و دیگر سلطان محمد میرآب و دیگر قورچی او در نام داشت بکشتی نشسته بمیان دریا آمد و ازینطرف خانخانان با میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میر خان غلام سلطان که پیش منعم خان اعتبار داشت بکشتی نشسته متوجه گردیدند و از دو طرف دریای گنگ فوج فوج و قشون قشون صفوف آراسته میکردند و چون درمیان دریا کشتیها بهم رسید علیقلی خان تنها از میان کشتی خود جسته بکشتی منعم خان درآمد و گفت کیفیت لیق ملاقات را گرم در یافته نشسته بود و بعد از توابعات رسمی و تکلفات عرفی سخن از هر جا درمیان آمد علیقلی خان باظهار خدمات و تردوات نمود و آخر باین قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی بدرگاه معلی رفته صورت مجالس ملتمسات او را بعرض رساند خواجه جهان را که مدار سلطنت است همراه آورد که خاطر رمیده او را بالکل مطمئن سازد و باین قرار داد هر کدام بمنزل خود مراجعت نمودند و خواجه غیاث الدین والا رفته ماجرای این مجلس را معروض داشت و بموجب التماس منعم خان خواجه جهان رخصت یافت و چون باردوی منعم خان رسید منعم خان خواست که خواجه جهان را همراه گرفته بمنزل علیقلی خان رود و خواجه جهان از رفتن تقاعد نمود و صریح گفت که از ابتدا با من ناخوش است و خالی از بی اعتدالی و حدت طبیعت نیست مبادا امری روی دهد که باعث ندامت باشد بسیار بجد باید از و گروی در عوض من بگیرند تا ما باتفاق شما برویم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را از علیقلی خان طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان باردوی منعم خان آمد این دو کدخدا بمنزل علیقلی خان رفته صحبت ممتد داشتند دیگر ابراهیم خان را نیز طلبیده در منزل ابراهیم خان صحبت منعقد گشت و مجنون خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس واقع شد منعم خان و ابراهیم خان با علیقلی خان صلح داده اما هر چند تشفی خاطر علیقلی خان نمودند که متوجه بملازمت شود بخود قرار نتوانست داد و باین جرائم پیش نهاد و التماس نمود که درین مرتبه والده خود را با ابراهیم خان بدرگاه سپهر اشتباه میفرستم و چون خاطر از جانب حضرت جمع شود و خدمتی شایسته بتقدیم رسانم که تدارک جرائم مرا او خور باشد متوجه زمین بوس خواهم شد بهمین قرار داد و روز دیگر

دو پیشکشهای لائق از فیلان نامی و دیگر نفائس گرامی مصحوب حسن خان بدرگاه معلی فرستاده عرضداشت نمود که اگر سلیمان قدم
حد اندازه خود بیرون نهاده بکومک علی قلیخان شتابد من با جمعیت خود ابراهیم خان را که مدعی سلطنت است همراه گرفته تا
بنگاله در آمده کار پردازی بظهور رسانم که عبرت جمیع بخت برگشتهای سیاه روزگار شود و حسن خان خزانچی و جهان
بارای برمانند وکیل راجه آ دلیسه متوجه درگاه عرش اشتباه شده در حینی که موکب جهانگشا ازین سفر بفتح و ظفر مراجعت فر
بمستقر خلافت نزول اجلال فرمود سعادت زمین بوس دریافتند و از سوانح این ایام فرار نمودن خواجه عبدالمجید آصفخان و شمه
این ماجرا آنکه از ان باز که آصفخان فتح ولایت کده به نموده خزائن و دفائن قلعه چوراگره بی شریک در معرض تصرف در آورده عالم عالم
وسامان که از حساب شمار بیرون بود نصیب او شد و دندان طمع فرو برده هیچ از ان غنائم بدرگاه گیتی پناه نفرستاد و حضرت
خاقانی از کمال مروت و وسعت حوصله اصلا در مقام بازپرس نشدند اما از انجا که گفته اند که الخائن خائف همواره ازین رهگذر
در بیم و هراس می بود و ارباب کفایت و اهل غرض مقدمات ترتیب داده بعرض بندگان حضرت میرسانیدند و با آنکه حضرت خاقانی طینت
حرف آن مردم کمتر میشنیدند لیکن چون ماجرای مجلس بهشت آئین بر آصفخان میرسید باعث ازدیاد توحش و تردد موجب فتنه و بیم و [illegible]
می شد در بنولا که او را بتقابل علی قلیخان تعین فرمودند به سخن بیرای جمعی از فتنه انگیزان واقعه طلب توهم عظیم بر خاطرش راه
یافت و شبی با وزیر خان و دیگر معتمدان خود از قبله دین و دولت روی تافته راه ادبار پیش گرفت و بجانب کره شتافت
و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید منعم خان خانخانان را با پاشیلغی آن لشکر تعین فرمودند و شجاعت خان را با جمعی
از بهادران خدمت طلب بتعاقب آصف خان رخصت نمودند و شجاعت خان وقتی بکره رسید که آصف خان در مقام نهبه سفر
که بود و شجاعت خان خواست که بر کشتی نشسته از آب بگذرد آصف خان آگاه شده برکنار آب آمد و میان او و شجاعت خان جنگ در گرفت
و تمام آن روز بتیر و تفنگ زد و خورد کردند و چون پرده ظلمانی شب در میان آمد آصف خان فرصت غنیمت شمرده براه ادبار شتافت و
شجاعت خان وقت بامداد از رفتن او اطلاع یافت بسرعت هرچه تمامتر بتعاقب او کمر همت بربست و چون آصف خان اول شب برفته بود و فاصله
خیلی شده نتوانست باو رسید ناگزیر عنان مراجعت معطوف داشته در جونپور بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و از وقائع
این ایام فرستادن قلیج خان است مرتبه دوم نزد فتح خان بقلعه رهتاس سابقا نگاشته کلک بیان گردید و قلیج خان نزد فتح خان شتافته
رفته قرار داده بود که چون موکب جهانگشا به جونپور نزول اقبال فرماید فتح خان بتارک ادب شتافته فیل بخت بلند را بسم
پیشکش همراه آورده در بنولا که جونپور مستقر رایات جلال شد قلیج خان را باز بهمان خدمت فرستادند که شاید او بشاه راه سعادت
هدایت نماید و چون قلیج خان برهتاس رسید اگرچه بظاهر لا بنهاد و لابه گریها از و بظهور آمد اما چون طینتش بشقاوت مجبول بود
بمواعید کاذبه و مقدمات باطله روز بیگذرانید و قلیج خان مقاصد باطنی او را از نقوش پیشانی دریافته روی مراجعت بدرگاه
معلی نهاد و بخشیدن جرائم علی قلیخان زمان باستشفاع منعم خان خانخانان چون علی قلیخان حق ناشناس مدت ممتد
در برابر لشکر فیروزی اثر نشست مخذولان دیگر مثل سکندرخان و بهادرخان و جمعی را از خود جدا ساخته بجانب ولایت سردار فرستاد
که از ان طرف میان ممالک محروسه در آمده غبار فتنه و شورش برانگیزند رای جهان آرای جهانبان تقاضا نمود که فوجی از
بهادران عرصه کارزار بر سر راه آن مخذولان برگشته روزگار تعین فرمایند که از هر جا سر شورش برآرند باطفای
نائره فتنه آنها همت گمارند بنابرین شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان
و سلطان خان و معصوم خان فرنخودی و جلیه خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورخان و سلیم خان و فتوری

فرنخودی را با جمعی دیگر از امرا به سرداری معلی گذاشته و فوجی از بهادران کارطلب را قرین موکب اقبال ساخته بطریق ایلغار
متوجه تنبیه آن برگشته روزگار شدند و یک شبانه روز طی مسافت فرموده وقت دمیدن صبح که شام ادبار آن نابکار بود ظاهر
لکهنو مورد افواج قاهره گشت و حکم شد که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و جمعی بهادران رزم طلب هراول بوده باشند
و اسکندرخان از طلوع کوکبه لشکر قیامت حشر دست و پا گم کرده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت حضرت خاقانی
باقبال و کامرانی بلکهنو درآمده فوجی از بهادران متعاقب آن آواره دشت ادبار تعیین فرمودند و متهوران عرصه اقبال بتعاقب شتافته
بسیاری از آن برگشته ایام را علف تیغ آشام ساختند و اسکندر شکسته بال و پر بهزار جان کندن و خون جگر خوردن خود را بعلی قلیخان
و بهادرخان رسانید و آنها نیز از هول جان ترک محاصره مانکپور نموده به اضطراب تمام بجانب جونپور شتافتند و از آنجا نیز بار خود را
گرفته از گذر نرهن گذشته باعتضاد افغانان در لب آب فرود آمدند و موکب جهانگشا از ظاهر لکهنو کوچ فرموده رایات جلال بصوب جونپور
برافراشت و در اثنای راه آصفخان و مجنون خان و دیگر امرا بسعادت رکاب بوس سرافراز شدند و چون از غنایم فتح گده و قلعه چوراگره [illegible]
وافر بتصرف آصفخان درآمده بود و پنجهزار سوار مستعد جوشن پوش تربیت شایسته از نظر اشرف گذرانید و فیلان نامی که در غنیمت افواج بادشاهی
تمام و وابسته بود با اسپان عراقی [illegible] و دیگر نفایس رنگارنگ را که از هر دیار پیشکش نمود و چون ظلال شوکت و حشمت بر دار السرور جونپور
افتاد آصفخان و مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری را با افواج ظفر قرین بتعاقب علی قلیخان تعیین فرمودند که بدانچه مصلحت وقت و مقتضی
زمان باشد بعمل آورند علی قلیخان در آنطرف آب خیمه نخوت و عنا در زده نشست و آصفخان با دیگر امرا در اینطرف آب [illegible] دولت
آراسته منزل گزیدند و چون علی قلیخان هر دو را با هم نسبت اتحاد در رابطه وداد با سلیمان کررانی حاکم بهار و بنگاله و فتح خان [illegible] حاکم
رهتاس استحکام داده بود باعتضاد و تائید آنها باین همه جرأت و گستاخی اقدام مینمود و حضرت خاقانی حاجی محمد خان سیستانی را
که مرد معقول سخندان بود برسم رسالت نزد سلیمان فرستادند که از امداد و کومک علی قلیخان تحذیر و تخویف نماید و از مظاهرت و
معاونت او مانع آید حاجی محمد چون بنواحی رهتاس رسید جمعی از افغانان که با علی قلیخان رابطه آشنائی و دوستی داشتند او را از
رفتن مانع آمده نزد علی قلیخان فرستادند علی قلیخان حاجی محمد خان را انتظار نیک نگاه داشت اما حاجی محمد بی ملاحظه [illegible] با علی قلیخان
سخن کرد و مقدماتیکه محض خیراندیشی آن بی سعادت بود برطبق عرض نهاد و بی تکلف وجود حاجی محمد در میان آنجماعت بجهت اظهار
مراتب امید و بیم دخل عظیم داشت و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی است نزد مکند رای راجه اودیسه و شرح
این برسم اجمال آنکه ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه بسمت جنوب واقع است و لوای تسخیر هیچیک از سلاطین بر جوانب
آن ولایت راه نیافته و راجه اودیسه بوفور جمعیت و کثرت فیل از اکثر زمینداران ممتاز بود و درینولا که مکند رای بحکومت آن ملک
کلاه گوشه اقتدار کج نهاده ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور شده از تسلط سلیمان کررانی براجه اودیسه پناه برده و راجه
بنجر جی جاگیر و انواع امداد و اعانت نمود و هر چند سلیمان کررانی سعی بجا آورد دست تصرف و قدرت بران ملک نیافت
درینولا رای جهان آرای حضرت خاقانی به الهام ربانی چنان تقاضا فرمود که یکی از فدائیان درگاه را نزد راجه مذکور
فرستاده بجلائل لطائف اعطاف پادشاهی استمالت و مستظهر گردانند لاجرم حسن خان خزانچی را با مهاپاتر باد فروش که
زبان دان آن قوم بود رخصت فرمودند و فرمان جهان مطاع عز صدور یافت که چون سلیمان کررانی معاضدت و معاونت
علی قلی نمک بحرام کمر ادبار بسته هرگاه متوجه کومک این بی سعادت شود باید که تو بولایت بنگاله درآمده بتاخت و خسران
آن ولایت دقیقه نامرعی نگذاری و راجه بحکم پادشاهی مفتخر و مباهی شده مراسم استقبال و لوازم تعظیم و تکریم رسانید

بوده مدتی متمادی بحیله و تزویر گذرانید عاقبت به اشرف خان صریح گفت که چون ابراهیم خان عاق سفالوی ناست و جاگیر او هم درین
نزدیکی است باتفاق شما رفته او را می‌بینیم و همرافقت او متوجه درگاه معلی میشویم بالجمله از او وده بسرهرپور نزد ابراهیم خان رفتند و
از انجا نزد علی قلیخان شتافتند و بعد از گفت و شنود بسیار پرده از روی کار برداشته تصمیم عزیمت باطل خود اظهار نمودند و عصیان
باطن حق ناشناس خود را آشکارا کردند و قرار دادند که چون موکب جهانگشا طی مسافت بعید نموده متوجه شکار فیل [illegible] و فوج میشود
اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکهنو بقنوج شتافته دران نواحی خلل می‌اندازند و علی قلیخان و بهادر خان بجانب مانکپور که محل [illegible]
[illegible] آنجاست رفته اسباب شورش و فساد ترتیب میدهند و باین عزیمت ناهنجار روی ادبار براه عصیان نهادند و فوج شدند
و اشرف خان را درمیان خود چشم بندگاه میداشتند و چون اراده باطل این سیاه بختان به دور و نزدیک رسید امرای آن سرحد مثل
شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیر خان و محمد امین دیوانه و سلطان عالمدار و حاجی تواجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله
کدا علی توکلچی و جان قلی ساربان باشی و یوسف طغائی غیره باهم اتفاق نموده سر راه بر باغیان گرفتند و در نواحی قصبه نیم کار میان دو آب
و حرام نمکان آتش قتال اشتعال یافت محمد امین دیوانه بر قول سپاه سکندر خان تاخت و چندی را بر خاک ادبار انداخت در عین تردد
اسپش سکندری خورد و بر زمین افتاد و مخذولان ازدحام عام نموده او را دستگیر ساختند و بهادران عرصه جان فشانی چپقلشهای
نمایان کردند لیکن چون مخالفان من حیث الکمیت فزونی داشتند صلاح وقت منظور داشته در قصبه نیم کار تحصن جستند و عرضه داشت
مشتمل بر کیفیت حالات بدرگاه معلی ارسال نمودند علی قلی و بهادر بصوب مانکپور رفته دست تطاول بنهب و غارت کشودند و مجنون خان
قاقشال که کهنه سپاهی تجربه کار بود در جنگ صف قابو ندیده بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده کومک خود
طلبید و آصف خان بمجرد استماع این خبر جمعی را بحراست ولایت گذاشته با فوج مستعد شایسته خود را اکره رسانید و چون از غنایم
فتح قلعه چوراگر خزینه وافر همراه داشت مبلغ معتد به معاونت مجنون خان نمود و زرهای خوب به سپاهیان خود قسمت کرده همواره فوج
فوج مردم از قلعه بیرون میفرستاد که بالشکر علی قلیخان و بهادر مبارزتها مینمودند القصه در هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت نموده
بدار الخلافه اگره نزول اجلال داشت عرایض و تنخواهان متواتر یکدیگر رسید حقیقت بغی و عصیان آن کافر نعمتان حق ناشناس
معروض بارگاه جلال گردید و حکم جهان مطاع باحضار افواج بحر امواج اجتماع سپاه ظفر پناه عز اصدار یافت و رکن السلطنه منعم خان
خان خانان را با افواج عظیم منقلای لشکر ظفر قرین ساخته روزی چند پیشتر از نهضت رایات اقبال رخصت فرمودند و در اندک فرصت لشکر بسیار
در ظل رایت عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و دو هزار فیل جلد سبک پا از فیلان خاصه همراه گرفته اعلام نصرت اعتصام بدفع
مدبران بدسرانجام برافراختند و حراست دار الخلافه اگره به ترسون محمد خان مقرر داشته روز نیز سیزدهم خورداد ماه الهی
موافق پنجشنبه بیست سوم شوال پای عزیمت در رکاب اقبال نهاده از آب جون عبور فرمودند و درین راه بجهة شدت گرما اردوی
معلی اکثری شبها کوچ میکرد تا آنکه ظاهر بلده قنوج مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و منعم خان که برسم منقلا پیشتر رخصت یافته بود درین
منزل به ادراک سعادت زمین بوس مفتخر گشت و قیا خان که از نادانی و وسوسه شیطانی بحرام خواران موافقت و مرافقت نموده
بود بهدایت منعم خان خان خانان از ان اراده باطل نادم است و خجالت گزیده روی امید به آستان قبله راستان نهاد و شهریار جرم بخش
عذر پذیر رقم عفو بر صفحه عصیان او کشیده بوفور مراحم و مکارم از زیر بار خجالت بر آوردند چون افواج بحر امواج از دریای گنگ
گذشت منهیان اقبال خبر رسانیدند که اسکندر زیاده سر هنوز در لکهنو است و با آنکه طنطنه نهضت موکب منصور شنیده رگ جگر او
به اندیشه ستیز از خیرگی و بخت برگشتگی پای شقاوت افشرده است بنابرین آتش قهر ان جلال اشتعال یافت مظفر خان و حسین خان

ایزد بیهمتا در اندک فرصتی صحت کامل و عافیت شامل از شفاخانه غیب بر روزگار خجسته آثار گردید و در ساعت مسعود نزول
اجلال بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد اساس بنیاد قلعه آگره چون دار الخلافه آگره در وسط ممالک محروسه واقع است
و هوایش در نهایت اعتدال و آبش بغایت خوشگوار حضرت خاقانی آن مصر اقبال را مستقر اورنگ خلافت ساخته توجه اکسیر خاصیت بتعمیر
منازل دلگشا و عمارات عالی بنا مصروف داشتند و شهری عظیم که خال رخسار بلاد روی زمین تواند شد در اندک فرصتی بیامن توجه
آنحضرت آراستگی گرفت چون قلعه قدیم در خور شأن و شکوه این شهر عظیم نبود در یرلیغ لازم الحکم و واجب الاتباع تأسیس مبانی قلعه رفیع الاساس چهار
گردون که پایش تحت الثری یافته معماران هنرپیشه و مهندسان دقیق اندیشه کاربند خدمت شده قلعه مشتمل بر چهار دروازه عالی که قبله گاه
چهار رکن عالم باشد و بیست برج رفیع که با فلک البروج دعوی برابری نماید از سنگهای تراشیده نغاری نقاشی و کاشی کاری اساس نهادند
و بنیاد قلعه را از زه آب گذرانیده بعرض سی گز از سنگ و چونه برآوردند و ارتفاع آن بشصت گز رسید و از روی زمین تا سر کنگره تمام از سنگ
تراشیده آراستگی یافت و این سنگها را بطریقی وصل کردند که از دور بنظر بیننده چنان می نماید که گویا تمام قلعه از یک پارچه سنگ تراشیده اند
و بلغ اغراق از سیاحان ربع مسکون که بر صدق قول آنها گمان شبهه نبود استماع افتاده که تمام معموره عالم مثل این عمارتی نیست با آنکه
هر روز سه چهار هزار استاد سنگتراش و معمار و مزدور و آهنگر و نجار درین قلعه کار کرده و قاسم خان میر بحر با جمعی کثیر صاحب
اهتمام این عمارت عالی بوده در عرض هشت سال باتمام رسید ز آسیب چنبر فلک اندر فراز او بر کنگره خمیده رود ماه آسمان
چو خشت کنگره اش دشت رنگ فیروزه فلک [illegible] خود را در آن میان افگنده و هم در آغاز این سال فضائل و کمالات دستگاه
حقائق و معارف آگاه زائر حرمین شریفین شیخ عبد النبی بمنصب جلیل القدر صدارت خلعت اعتبار پوشید شیخ نیک واسطه پسر شیخ
عبد القدوس است که از مرتاضان صاحب حال بوده و اهل [illegible] بایشان اعتقاد و ولایت داشته اند چون شیخ عبد النبی
با وجود کمالات ظاهری باصلاح صفای باطنی آراستگی داشت باین منصب عالی پایه قدر او افزودند نهضت موکب منصور بسمت
ولایت جونپور و دفع شورش علی قلی خان زمان و شرح دیگر سوانح که در آن یورش روی داد اگرچه علی قلیخان زمان
با وجود اصالت و نجابت به پیرایه شجاعت و شهامت آراستگی داشت و درین دولت ابدپیوند مصدر خدمات پسندیده و
فتوحات عظیمه شده و شمشیرهای نمایان زده بسیاری از بلاد و قلاع را داخل ممالک محروسه ساخت و اما بغایت بی اعتدال
و ناشایسته احوال بود و از تنگ ظرفی بباده مرد افگن دولت پریشان دماغ گشته بسا امور ناملائم که در حوصله روزگار نگنجد
و بقانون عقل و حساب موافق نباشد ازو بظهور می آمد و حضرت ظل الهی بمراحم پادشاهی و مکارم نامتناهی جرائم او را در
حواشی خاطر راه نداده و دیده پاک بین را از آلایش گناهان او پوشیده تغافل می فرمودند که شاید از مستی غفلت بهوش آمده
قدری بسر حساب کار خود برود و یکبار پرده از روی کار رشش بر نیفتد و بکافر نعمتی و بغی مطعون خاص و عام نشود اما از انجا که گفته اند
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد هرچند آنحضرت تغافل میکردند این بی توجهی و عدم
التفات باعث مزید جرأت و جسارت او میشد تا آنکه در هنگام موکب اقبال بشکار فیل متوجه سمت نرور شد بمسامع علیه رسید
که اسکندر خان اوزبک بتحریک آن سر حلقه منافقان روزگار در مقام بغی و شورش در آمده قدم از گلیم خود بیرون می نهد
رای جهان آرای چنان تقاضا فرمود که اشرف خان را با فرمان استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستاده او را بجلائل مراحم
خسروانی امیدوار ساخته باستان بوسی هدایت نماید چون اشرف خان بنواحی اوده رسید اسکندر خان باستقبال فرمان جهان مطاع مبادرت
نموده لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و بعد از وقوف بر فحوای مضامین فرمان بظاهر در استعداد رفتن شد و بباطن در ترتیب اسباب نفاق و شورش

دوار دات روزگار بدرگاه کیوان پایگاه ارسال داشت و از واقعات این سال فرستادن قلیج خانست بر هتاس
به استمالت فتح خان و تفصیل این احوال آنکه در صوبه بهار رهتاس نام قلعه ایست که در تمام روی زمین عدیل و نظیر ندارد
و این قلعه بالای کوهی بغایت مرتفع واقع است و عرض و طول آن زیاده از پنج کروه است و آب فراوان دارد چندین قریه
درون قلعه آبادان است و زراعت میشود و کمند تسخیر هیچیک از فرمان روایان هندوستان بر فراز کنگره آن نرسیده
الا شیر شاه که بتزویر و فریب جمعی از سپاهیان را در لباس زنان بر ڈولیها نشانیده بر بالای قلعه فرستاده به این حیله
آن قلعه را متصرف شد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافته از آن زمان فتح خان تبتی که از سرداران بزرگ شیر شاه
و سلیم شاه بمزید اعتبار و اعتماد و اختصاص داشت ضبط این قلعه می نمود و به اعتماد چنان قلعه همواره با سلیمان حاکم بنگاله
دم از منازعت و مساهمت میزد و پیوسته به ارسال عرائض و اظهار بندگی خود را از منسوبان درگاه معلی ظاهر میساخت درین ولا
حضرت اعلی قلیج خان را نزد او فرستادند که بر منویات ضمیر او آگاهی یافته اگر بر جاده اخلاص و اعتقاد ثابت قدم و راسخ دم باشد
مقرر سازد که هرگاه رایات اقبال بجد و جونپور رسد بسعادت آستان بوس شتافته دولت ملازمت دریابد قلیج خان
برهتاس رفته بمقدمات بیم و امید ریحون سعادت مندی و شد و حسن خان پنی برادر خرد او همراه بدرگاه آورد که ستار امرا حکم
شاهنشاهی گشته خاطر از توهمات بپردازد و درین ایام که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت گشت بسعادت زمین بوس
سرافراز گردید و بشمول عواطف بیکران شد و هم درین سال حاجی بیگم منکوحه حضرت جنت آشیانی والده سبی حضرت خاقانی
بطواف حرمین شریفین متوجه گشتند و بسیاری از پردگیان حرم سرای عزت بمرافقت ایشان محمل سعادت بستند و درین ایام نهضت موکب اقبال
بعزیمت شکار فیل بصوب نرور اتفاق افتاد و در اثنای شکار از دهلی بنظر عدالت اثر در آمد قریب هفت گز اکبر شاهی که چنبل به اگر
بعضی از فرو برده مانعی از در فرو بردن بود شهریار اژدها شکار قدم تهور پیش نهاده بزخم تیغ آتش تاب آن موذی را از جهان گذرانیدند این
چنین از عالم کوته یاجه بسیست اکلا تر و هم از آن شکارگاه لشکرخان میر بخشی به اتفاق خواجه عبد المجید آصف خان فرستادند که بولایت کره رفته
فیلان جنگی و دیگر نفایس که در فتح زانی بدست آورده و آنچه لائق سرکار بود اند بدرگاه سپهر اشتباه بیارد و مقرر شد که خواجه غیاث الدین علی
قزوینی تا آمدن لشکرخان بخدمت بخشی گری سرفراز باشد وقائع سال دهم از جلوس ابد مقرون خاقان قادر ربع مسکون تحویل نیر اعظم
عطیه بخش عالم ببیت الشرف حمل شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و دو هجری بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه اتفاق
افتاد و سال دهم الهی جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون مبارکی و خرمی آغاز شد و در بهار مرغزار ولکشای جلگه روح افزا که قلم صنع قضا
بنقشبندی بهار عجز زمین احمود کارنامه مانی ساخته بود جشن نوروزی آراستگی یافت و بعد از فراغ نشاط و کامبخشی بعزیمت شکار متوجه جنگل فیل شدند
و به سنو و شکار رغاطر خواه فرموده به اردوی ظفر قرین مراجعت نمودند و روز دیگر قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی گله فیلی بنظر در آمده
که قریب دویست و پنجاه فیل است آنحضرت بشوق تمام پای همت در رکاب دولت نهاده متوجه آن بیشه گردیدند و آخرهای روز بجلو جای فیلان
رسیده بموجب حکم عساکر اقبال آن گله را گرد گرفته بجانب حصار پیایند رانده دیمی از شب گذشته بود که گله را اندرون حصار در آوردند و بنابر
مستحکم وطنابهای طلبیده جمیع آن فیلان را مقید ساختند و بجهت رام کردن آن بفرمت بیکران و حشی طبیعت مدتی بیست روز در حوالی کره توقف
فرمودند چون موسم تغیر انجام یافت بود و آبهای مختلف اردو امزجه اکثر اهل اردو از جاده صحت بجانب فراش گردیدند و آنحضرت بنابر عموم شفقت و فرط مرحمت
رایت مراجعت بسمت دار الخلافه آگره بر افراشته جمعی از مقربان بساط عزت را با چندی از قراولان خاصه بجهت شکار بقیه فیلان آن بیشه گذاشتند و چون فیلان هر کولیها
مخیم سرادقات جاه و جلال گردید بنابر شدت گرما و تعفن هوا اندک حرارتی وارد مزاج قدسی امتزاج شده و به عنایت

وکمال خان گکر و فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی بیشتر رفته بمیرزا پیوستند و بمیامن توجهات نامتناهی و مراحم ظل اللهی احوال میرزا
رونق دیگر یافت و لشکر شایسته متوجه کابل شد و میر محمد خان با سائر امرا در حدود پشاور بمیرزا رسیدند و جمیع امرا در خور مرتبت و منزلت
خویش پیشکشهای لائق گذرانیدند و عساکر منصوره در خدمت میرزا تا جلال آباد عنان مبادرت باز نکشیدند و قلعه جلال آباد را که میرزا سلیمان
بقنبر نامی از معتبران خود سپرده بودند محاصره نمودند و میر محمد خان ساقی ترابلی و عارف بیگ را نزد او فرستاد که شاید بر جان خود بخشوده
از قلعه بر آید آن جاهل خون گرفته سر از ربقه اطاعت پیچیده در مقام جهالت و ضلالت شد و بهادران قلعه کشا نردبانها ترتیب داده بزور
بازوی قدرت بر فراز قلعه بر آمدند اگر چه بدخشیان بمدافعه و مقاتله داد شجاعت و جانبازی دادند لیکن بضرب تیر و تفنگ بسیاری از مردم ضایع
شدند اما بهادران جان سپار و دلیران عرصه کارزار تکیه بر اقبال جهانگشای آنحضرت نموده سپرها بر رو کشیده بی محابا بر در آمدند
و قنبر مذکور با سیصد جوان که همراه داشت علف تیغ سیاست گشته دو نفر از ان اجل رسیدها را گذاشتند که نزد میرزا رفته این خبر [illegible]
با درسانند و سر قنبر را با رمغانی کنگره قلعه کابل فرستادند و باقی قاقشال و سائر اهل قلعه استمالت نامها ارسال داشته از آمدن عساکر منصوره
قوی دل ساختند و چون این بشارت جان بخش بمتحصنان کابل رسید شادیانه نشاط و نفیر شوق بلند آوازه ساخته سر قنبر را بکنگره قلعه
آویختند اگر چه میرزا سلیمان یک دو روزی مردم خود را بتکذیب این خبر تسلی میداد و که سخن کابلیان اصلی ندارد و محض حیله و تزویرست
اما بعد از رسیدن آن دو کس پای ثبات بدخشیان از جای رفت و دل پای او و سر رشته تدبیر گسیخته ناگزیر قرار بر فرار داده بهزار
ناکامی و خجالت از گرد قلعه برخاستند و نعل واژگون زده متوجه جلال آباد شدند و شهرت دادند که بجنگ میرزا میرویم و شب از منزل
خواجه رواج بحال تباه روی عزیمت بصوب بدخشان نهادند و در وقتی که از آب پروان میگذشتند سیل عظیم آمد و کثیر تال بدخشیان
بموج خیز حادثات رفته و میرزا سلیمان بهزار فلاکت خود را به بدخشان رسانید و نوید گریختن میرزا سلیمان به میرزا محمد حکیم و امرای عظام در
موضع چار باغ رسید و نقارهای شادیانی بلند آوازه ساخته در ساعت سعد و لحظه دلگشای کابل در آمدند و متحصنان و ساکنان
اکابر و اهالی شهر باستقبال شتافته از مضیق محنت و تنگنای عسرت نجات یافتند و بدعای ازدیاد دولت و دوام سلطنت حضرت خاقانی
مظهر الطاف سبحانی ابد الله ابا و ظل معدلتش سایه گستر باد زبانها را چاشنی بخشیدند و بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بغزنین که
وطن مالوف او بود رفته خویشان و متعلقان و سائر ساکنان آن خطه فیض اساس را بانواع تفقدات و انعامات کامیاب ساخت و چون
از انجا برگشته بملازمت میرزا آمد میر محمد خان از کوتاه اندیشی خود را بوکالت میرزا اقرار داده در کابل توقف نمود و قطب الدین محمد خان را
با سائر امرا روانه درگاه عرش اشتباه ساختند و سکینه بانو بیگم همشیره خرد میرزا محمد حکیم بدریافت سعادت ملازمت آنحضرت شتافته
به همراه قطب الدین خان متوجه هندوستان گشت و بعد از معاودت امرا خان کلان بتکفل تمشیت مهمات کابل و سرکار میرزا پرداخته
تا اعیان دولت میرزا باین معنی راضی بودند و پیوسته ترتیب مقدمات نموده خاطر میرزا از میر محمد خان گران ساخته اسباب شورش
و فتنه سرانجام مینمودند و چون میر محمد خان خالی از حدت مزاجی نبود باندک چیزی از جای میرفت و اصلا مدارا نمیکرد و زود کار بشدت
میرسانید و میرزا محمد حکیم اگر چه بصحبت گونه می نمود اما بباطن از سخن کابلیان انحراف نداشت تا آنکه همشیره خود را که در عقد
ازدواج شاه ابو المعالی بود بی استصواب میر محمد خان بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرد و خواجه خود را وکیل معنوی میرزا [illegible]
جمیع مهمات از پیش خود گرفت رفته رفته خان کلان از نفوس معطل شد و چون بعجلت آنحضرت حرمان ملازمت اختیار نموده
در کابل مانده بود چنین روزی نشست و لیکن از انجا که مرد دور اندیش بود نقوش آینده را از صفحه حال خوانده در تدبیر کار
خود شد و در یکی از شبها که مردم توقف بابیدار از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان گردید و عرضه داشت [illegible]

لاجرم با مخلصان خود کنکاش نموده در مقام دفع بدخشیان شد و غزنین را که میرزا سلیمان بقراتیم و ابن حسین کابلی باکر کرده بود
تغیر داده بقاسم پروانچی مقرر فرمود و ننگرهار با توابع از مراد خواجه بر آورده تنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد را با محال متعلقه
تا نیلاب که میرزا سلیمان بقاضی خان و سفید خان و مبارز خان و بهاء الدین خان داده بود بخالصه خود مقرر داشت و بتدریج
دست تصرف بدخشیان از ملک کابل کوتاه ساخته بلطائف الحیل بهرا از انجا بر آورده بدخشیان منکوب و پریشان نزد میرزا سلیمان
رفته حقیقت حال خاطرنشان نموده و میرزا سلیمان بدخشان متوجه کابل شد و چون میرزا حکیم هنوز خود را خوب جمع نساخته
و استقلال بکمال نگرفته بود مقابله و مقاتله امیرزا سلیمان از حیز قدرت خویش بیرون یافته قلعه کابل را باقی قاقشال سپرده و جمعی را
بکومک او مقرر گردانیده خود بطرف جلال آباد و پشاور متوجه شد چون میرزا سلیمان از فرار او میرزا محمد حکیم اطلاع یافت تسخیر قلعه
کابل بوقت دیگر حواله نموده از دیه منار بقصد دستگیر ساختن میرزا حکیم بطرف جلال آباد شتافت و میرزا که بدکه رسیده از حیف تشنید
که میرزا سلیمان عنان از تعاقب بازکشید بجزم مراجعت نموده بکودا... رفت و دختر میرزا سلیمان که بمقتضای نقصان عقل در جلال آباد
توقف نموده بود پشیمان گشته بملازمت میرزا شتافت و اظهار ندامت و معذرت بسیار کرد و در همین منزل تحقیق پیوست که
میرزا سلیمان متعاقب میرسد میرزا محمد حکیم سراسیمه تا پشاور رفته در نواحی قبیله جیب منزل گزید و از انجا ایلچی میرزا سلیمان آمده
خواست که بچرب زبانی و گرم نفسی دام فریبی ترتیب تواند نمود میرزا بحرف او مقید نا شده در سر سواری رخصت فرمود و خواجه حسن را
برافقت او نزد میرزا سلیمان فرستاد و خود متوجه نیلاب گشت و در بنوقت خاکی گلهبان که بجهة باربندگی مانده بود خبر آورد که میرزا سلیمان
حرم بیگم را در جلال آباد گذاشته خود متوجه اینجد و دست میرزا محمد حکیم باستعجال تمام از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر
سوانح و حوادث و اظهار عجز موفورتی والتماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی غالب بیگ و طوفان ادچی بدرگاه پادشاه
سلاطین پناه ارسال داشته [illegible] کومک درخانت نمود خواجه بیگ محمود دیوان و مقصود جوهری را پیش میر محمد خان که در ان ایام
حاکم پنجاب بود فرستاده مدد خواست میر محمد خان قاضی عماد را با پیشکشهای لائق و اقسام اجناس روان ساخته دلجوئی گرم خود را
بسیار اظهار نمود و همچنین تمام امرای پنجاب در خور مرتبه خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون میرزا سلیمان به پشاور رسید
خبر عبور میرزا محمد حکیم از آب سند شنید عنان بازکشید و در غایت یاس و ناکامی از راه که متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه
با افغانان شنواری جنگ کرده جمعی بسیار کشته داد حتی که اردو و بازار میرزا سلیمان تاراج رفت و بامرون شنواری کلانتر
قوم خود بود کشته شد و در جلال آباد هنیز تمام ملازم خود را با جمعیت فرستاده متوجه کابل گشت بمحاصره قلعه کابل همت گماشت متحصنان [illegible]
قلعه داری و استحکام برج و باره اهتمام شایسته بکار بردند در زمانی که نگرچین بود و کوکبه اقبال قبله روی زمین بود ایلچیان میرزا
محمد حکیم بسعادت آستان بوس سرفرازی یافتند و عرضه داشت میرزا بمسامع جلال رسید و حضرت خاقانی توجهات ظاهری و
باطنی شامل حال میرزا فرموده در مقام تلافی و تدارک بی اعتدالی میرزا سلیمان و صلاح شکستگیهای میرزا محمد حکیم شده قطب الدین خان
اتالیق میرزا ساختند و حکم اشرف عز صدور یافت که میر محمد خان با امرای پنجاب مثل محمد قلیخان برلاس [illegible] ملتان و مهدی قاسم خان
و حسن صوفی سلطان و [illegible] امرا آنجا [illegible] و کومک [illegible]
سلیمان
[illegible]
مذکر

شکار شیوه این ترتیب که چون فیلان صحرا بنظر در آمد حکم فرمودند که جمعی از سواران باطراف قلعه هجوم آورده باواز طبل
نقاره فیلان را بجانب قلعه سپری برانند و دو فیل الغ فیلبانان سوار شده خود در اقبال سیاهی بپوشند چنانچه فیلان
صحرائی نفهمند که آدمی بر آنها سوار است و پیش پیش کله می برده باشند تا بقلعه در آیند و باین دستور مجموع فیلان آن کله را
سپری در آوردند و فیلبانان بر بالا جهای خانها بر آمده بطنابهای ستبر کمندها انداخته فیلان را بستند بغیر از یک فیل
و سرکشی بقید ضبط در نمی آمد ناگزیر فیل کهاندی رای که در قوت و قدرت عدیل او بود طلب داشته به آن فیل صحرائی بجنگ
انداختند و امتداد جنگ آنها قریب بیک پهر کشید و نزدیک به آن رسید که فیل کهاندی رای غالب آید لاجرم حکم شد که مشعلها
بر سر و روی فیل کهاندی رای زدند بهزار جبر و تقیل از یکدیگر جدا ساختند و فیل صحرائی پاره از دیوار قلعه را انداخته راه صحرا پیش
گرفت به یوسف محمد خان کوکلتاش حکم فرمودند که چون آن فیل مانده شده از عقب رفته فیل بیرون را با و رسانید و جنگ اندازد
القصه فیلبانان از اطراف کمندها انداخته آن صحرائی را بدرختی مضبوط بستند و بعد از فراغ شکار رایات اقبال
جاه و جلال برافراشته و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت بورود موکب جهانگشا محسود بلاد روی زمین گردید و از سوانح
این سال اساس عمارت نگرچین است چون شهریار شیر شکار بنشاط چوگان بازی دقیق اندازی توجه مفرط داشتند در موضع
ککرالی که از دار الخلافه آگره مسافت سه کروه واقع است بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی عمارتی عالی اساس یافت و ارکان
اعیان سلطنت و سایر ملازمان درگاه هر کدام فراخور قدرت و حالت خویش منازل و بساتین ترتیب داده شهری آراستند
و نام آنرا نگرچین فرمودند یعنی شهر آرامش و آسایش ... اکثر اوقات بچوگان بازی خوشوقت شده در این لباس
مشغول بودند و از سوانح این ایام رسیدن ایلچی شاه جنت آرامگاه شاه طهماسپ صفوی است بدرگاه پادشاه سلاطین پناه
تفصیل آنکه سلطان محمود بکری عرضه داشتی بخدمت شاه ... با پیشکشهای لایق مصحوب یکی از معتمدان کاروان فرستاده
بود که از خاقان گیتی ستان منصب خان خانی که باصطلاح آن ... خان خانان گویند بجهت این بنده بگیرند و شاه جنت پناه
مکتوبی بآنحضرت نوشته التماس او را بلباس خواهش خویش آراستگی بخشیدند اگرچه خاقان گیتی ستان پاس خاطر علیین آشیان
بسیار میداشتند و مراعات جانب ایشان بروجه اتم میفرمودند اما چون کلان تر از دو امرا درین دولت بسیار بود نه خلاف توره و
قانون سلطنت بشد و مثل منعم خان سرداری به انخطاب مستطاب ... و ... معذرتهای مسموع در جواب
نوشته ایلچی شاه را با تحف و هدایای پادشاهانه رخصت انصراف ارزانی داشتند التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه
و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و عرض دیگر سوانح در ... اوراق سابق سمت ذکر یافت که میرزا سلیمان الطفای ثایره
شورش شاه ابو المعالی نموده و کابل را بحیز ضبط در آورده بدخشیان را بر آن ملک مسلط گردانید همگی مطلبش آنکه هر دو ایام
میرزا محمد حکیم را به بدخشان برده چشم بند نگاهدارد و کابل را متعلقان خود سپارد و بهمین قصد محال النقد کابل را به بدخشیان مقرر داشته
و جاهای ویران خراب را به میرزا حکیم و کابلیان تجویز نموده ... مراجعت نموده این هم تسلی نشد بتدریج از مردم معتمد خود
بکابل فرستادن گرفت ... دیگر هر روزی قوتی بکابل را با و فرح داد
ساخت کابلیان نقوش باطن میرزا را از صفحه احوال او گرفته ... عالیجاه ... بوده ...
و باقی قاقشال و سونک و علی محمد اسپ و شاه علی میدانی ... و جماعه خواجه خضریان و یار محمد آخوند و نیمروزه
خاص خیل و خلیفه عبد الله بودند چون میرزا حکیم بنزد سن تمیز رسیده بود از فرمان کی بدخشیان و تحصیل معاش از زندگی تمام ...

گشتند و بعد از رسیدن مژده فتح رایات اقبال برافراشته تا آن سرزمین که فتح شده بود تشریف بردند و جمیع امرا و بندهای
بادشاهی که دران خدمت شریک بودند فراخور مرتبه حالت خود بنوازش خسروانه سرفرازی یافتند و از غنائم آن فتح
فیل آب روپ و رنگ کنجن و سمیر که در جمیع صفات تمام عیار بودند داخل حلقه خاصه ساختند و از ان منزل عنان مراجعت
معطوف داشته بتاریخ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم [illegible] قمری بقلعه مندو
صعود اقبال اتفاق افتاد و از انجا فتحنامها به اطراف ممالک محروسه فرستاده قریب یکماه در منازل دلگشای مندو طرح
اقامت انداخته بضبط ولایت و انتظام مهام ملکی همت گماشتند و درین خدمت شایسته مقیم خان بخطاب
شجاعت خانی بلند مرتبه گردید و تمامی زمین داران و سرداران ولایت مالوه بتارک اخلاص شتافته سعادت
زمین بوس دریافتند و بعرض اشرف رسید که عبدالله گمراه نزد چنگیز خان که دران ایام حکومت گجرات بقبضه
اختیار او بود رفته است حضرت حکیم الملک را با فرمان جهان مطاع فرستاده حکم فرمودند که آن بخت برگشته را در
درگاه نماید یا از ان ملک برآورد چنگیز خان تا قریب چانپانیر باستقبال فرمان بادشاهی مبادرت نموده اقسام
طاعت و چاپلوسی ظاهر ساخت و پیشکشهای لائق با عرضه داشت بدرگاه فرستاد مضمون آنکه این بنده
را چه حد و یارا آنکه از حکم بادشاهی تقاعد نماید اما ازانجا که مرحمت و مکرمت آنحضرت شامل حال خود میداند امیدوار است
که گناه این بی سعادت را بخشیده حکم طلب شود که او را بدرگاه معلی فرستم و اگر این التماس بپایه قبول نیاید بعد الوصول
ناگزیر از ولایت خود بیرون خواهم کرد و درین ولا که رایات اقبال در مندو نزول اجلال داشت بعرض مقدس رسید که خان قلی نام
یکی از خویشان عبدالله خان که در سرکار هندیه گذاشته بود از غایت شجاعت و ثبات همت هنوز در انجاست اگر نوید
جان بخشی او را سرافراز ساخته در سلک فدائیان درگاه منتظم سازند متوجه آستان بوس شود و بنابرین فرمان استمالت
از مکمن الطاف عز صدور یافت و آن سعادتمند فرمان بادشاهی را حرز بازوی دولت و تعویذ نجات خود ساخته متوجه درگاه شد
و از سوانح این ایام آمدن مقرب خان است بدرگاه عرش اشتباه او از امرای دکن بود بنابر آزردگی ترک وطن خود نموده متوجه درگاه
کیوان بارگاه گردید و بسعادت زمین بوس سرافراز شده بانواع مراحم شرف اختصاص یافت و سرکار هندیه را بجاگیر او عنایت
فرمودند و درخلال این حال میران مبارک شاه حاکم خاندیس عرضه داشت مشتمل بر اظهار اخلاص و اطاعت مصحوب ایلچیان کاردان
به آستان خاقان گیتی ستان فرستاده شرائف پیشکش و نفائس آن دیار نثار موکب عالی ساخت و بوسیله مقربان بساط عزت
و محرمان بارگاه دولت معروض داشت که اگر یکی از حاجبهای مراد در سلک خادمان حرم سرای اقبال درآورند و به افتخار این نسبت
بنده را سرافراز سازند کمال ذره پروری و نهایت غریب نوازی خواهد بود حضرت خاقانی ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته اعتماد خان
خواجه سرا که از معتمدان بارگاه عزت بود باین خدمت رخصت فرمودند و چون اعتماد خان قریب بقلعه آسیر رسید میران مبارک شاه
باستقبال فرمان قضا جریان شتافته اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و سامان لایق نموده صبیه عفیفه خود را با جمعی از اکابر و اعیان مصحوب
اعتماد خان روانه خدمت نمود و درینی که موکب عالی یکمنزلی از مندو برآمده بود فرستاد و بدرگاه رسیده آن حجله نشین محمل عفت را با پیشکشهای لائق بنظر اقدس
گذرانیدند و مستحسن بارگاه قبول افتاد و چون موکب اقبال بقصبه [illegible] رسید [illegible] خان را بحکومت مندو بلند مرتبه ساخته رخصت فرمودند و بعضی از امرا که بکومک
او مقرر ساخته بهمان صوبه جاگیر مرحمت نموده خود بدولت و اقبال متوجه دار الخلافه آگره شدند در اثنای راه اکثر فیل سوار قطع منازل میفرمودند و چون قصبه سیری بود مساکن افیال
گشت روزی چند بشکار فیل خوشوقت شدند و درخلال این حال تصرف در شکار فیل بخاطر قدسی مظاهر رسید و در یک روز قریب هفتاد فیل از نر و ماده

جهان نورد سوار دولت شده بسرعت هر چه تمامتر ظلال رایات فتح و فیروزی بر فرق جانسپاران عرصه همت افگندند و موکب اقبال
بجائی رسید که تیر مخالفان سیاه بخت از گرد و پیش آنحضرت میگذشت و حراست ایزدی که همه جا و همه وقت ناصر و معین خاقان
ظفر قرین است سپرداری میکرد و نوبت حکم شد که نقاره فتح بلند آوازه سازند و منعم خان خانخانان را احتیاط ساخته فرمودند که فرصت نگه
نمی باید بر فوج غنیم باید تاخت خانخانان از روی عجز التماس نمود که آنچه بخاطر اشرف رسیده از الهامات غیبی است اما جای کم تازی نیست تا جمیع جنود بادشاهی یکجا گرد
یکدل شده در خدمت آنحضرت سمت تازیم شکوه بادشاهی و نشاء ظل الهی پرتو التفات بحرف خان خانان نه فکنده در مقام
تاختن شدند و اعتماد خان خواست که دست تضرع بجلو آنحضرت رساند و التماس اندک مدارای نماید این معنی باعث مزید غضب
و قهر شد و بی محابا بجانب فوج غنیم تاختند و مخالفان برگشته روزگار از شکوه حمله بادشاهی و صولت فر الهی که کوه را از دهشت
آن آب میشود دل و دست و دل شده عنان ثبات از دست دادند و بهادران عسکر اقبال به افواج مخالفان بدسگال خود را
رسانیده اکثری از همراهان عبدالله خان را علف تیغ خون آشام ساختند و بسیاری ازان تیره بختان بد سرانجام شکل
نبات النعش از یکدیگر پاشیده روی بگریز نهادند و چندی از مردم معتبر او را دستگیر کرده بسته بحضور آوردند و فتحی که
طراز فتوحات روزگار تواند شد از پرده قضا چهره مراد نمود و اسامی جمعی که درین یورش بلازم رکاب نصرت اعتصام بودند
بدین تفصیل است منعم خان خان خانان میرزا عزیز کوکلتاش سیف خان کوکلتاش مقیم خان محمد قاسم خان نیشاپوری میر معز الملک
میر علی اکبر مشهدی میر فخرالدین اشرف خان اعتماد خان وزیر خان عالم اصفهانی لشکر خان و شاه قلیخان محرم رستم خان معصوم خان
فرنخودی قلیچ خان حسن قلی قوش بیگی خرم خان قتلق قدم خان خواجه عبدالله حاجی محمد سیستانی عادل پسر شاه محمد قندهاری مطلب خان راجه
تودرمل بهر داس [illegible] وزیر جمیل مراد بیگ و مجموع این بهادران من حیث الکمیت از سیصد کس متجاوز نبودند و آن مردود میرزا
سه هزار همراه داشت اما جنود غیبی که همواره قرین رکاب این بادشاه خدا آگاه است شمار آنرا تواند کرد و در جنب اقبال آنحضرت کثرت
مخالف چه تواند القصه شهریار حقیقت شناس بعد از ادای لوازم شکر و سپاس در همان منزل توقف فرموده محمد قاسم خان نیشاپوری را
با جمعی از بهادران کارطلب بتعاقب آن آواره دشت ادبار تعیین فرمودند و چون شب باران عظیم شد فوجی که پیشتر رخصت یافته بود
زیاده از پنج شش کروه نتوانستند رفت و پیش از آنکه خورشید عالم افروز رایات نور برافرازد اعلام نصرت اعتصام بتعاقب
آن بد سرانجام برافراشته سریعی بفوج پیش فرستادند که زنهار در رفتن سعی و اهتمام نموده آن سیاه بخت را دستگیر سازند
و چون موکب عالی بموضع آلی رسید راجه آلی بوسیله عین الملک که نسبت آشنائی قدیم به او داشت آماده سعادت زمین بوس
دریافت و حسب الحکم بفوج منقلا ملحق شده از دولتمندی که داشت خود را شریک آن خدمت ساخت و موکب ظفر قرین
بجهت شدت گرما لحظه در زیر درختی توقف فرموده خوش خبر خان را پیشتر فرستادند که بزودی خبری از افواج قاهره رساند
و هنوز بدولت و اقبال سوار نشده بودند که خوش خبر خان مژده فتح آورد و مجملی ازین تائید علیّی آنکه اکثر زمینداران
آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته ضمیمه لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره قریب بحاجی پور رسیدن
انداخته به اردوی عبدالله خان گمراه ریختند و آن بی حمیت کم فرصت زن و فرزند و اسباب و اشیای خود را گذاشته
سراسیمه با پای سیر خود راه گریز پیش گرفت و میر معز الملک به اتفاق جمعی از فوج بادشاهی جدا شده تا پنج کروه دیگر تعاقب
آن بیدولت شتافت و بسیاری از مردم او را جدا ساخته و میر با چندی دیگر زخمی شده عنان مراجعت معطوف داشت و چون هنوز رمقی
از حیات آن بی سعادت باقی بود نیم جانی بهزار علاکت بیرون برد و خود را بگجرات رسانید و امرای عظام تمامی مال اهل بیت او را با مجموع فیلان و سایر اموال و اسباب بتصرف

چون [illegible] قصبه کیرا مخیم بارگاه سپهر اشتباه گشت اردوی بزرگ دران سرمنزل گذاشته و چندی از امرای معتبر بران گماشته رایات استعجال بصوب منزل که مقر مفسدان
[illegible] بود برافراخته سمند دولت و اقبال انعطاف فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند که اگر عبدالله خان
[illegible] اعمال ناشایست خود خواهد که آواره بادیه ضلالت گردد و از نصایح ارجمند نافع آمده بنوید مکرمت و مرحمت شاهنشاهی امیدوار
[illegible] آورند و بر جناح تعجیل از قصبه کیرا بجلدهٔ سارنگپور که بیست کروه مالوه مسافت باشد در چنین آب و گل یک منزل قطع فرمودند
محمد قاسم خان نیشاپوری که جاگیرداران آن نواحی بود سعادت استقبال دریافته التماس نمود که کلبهٔ این غریب را بقدوم دولت لزوم
[illegible] آسمانی بخشند و حضرت خاقانی بنده خود را سرفراز ساخته بمنزل او تشریف بردند و او بلوازم نثار و پیشکش پرداخته بقصد اسپ
[illegible] خود و ملازمان خود پیشکش نمود و مجموع آنها را به امرا و ملازمان موکب عالی که درین یورش نصرت قرین بسعادت همراهی سرفراز بودند
[illegible] فرمودند هنگام دمیدن صبح پای اقبال در رکاب دولت آورده متوجه اجین شدند و چون نواحی قصبه [illegible] بورود موکب جهان کشا عطرآمیز گردید
اشرف خان و اعتماد خان باز آمده از نزد عبدالله خان آمده حقیقت حال معروض داشتند که هر چند ازین خیراندیشان تسلی او نمودند اصلا سعادت پذیر نشد
[illegible] بود را از قلعه برآورده راه ادبار و بدبختی پیش گرفت مجملا عبدالله خان صورت هلاک خود در آینه حال مشاهده نموده از صولت غضب
[illegible] شاهی هراسیده از مندو راه [illegible] شتافت و حضرت خاقانی همت بر تعاقب آن گمراه بدبخت مصروف داشته جمعی از امرا مثل میرمعزالملک و مقیم خان
محمد قاسم خان نیشاپوری و سماجی خان و خان عالم و شاه فخرالدین و شاه قلیخان و خرم خان و قلیج خان و معصوم خان [illegible]
[illegible] خان و قدم خان و اعتماد خان و [illegible] خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان و چندی دیگر برسم هراول پیشتر
[illegible] نموده خود بدولت و اقبال با جمعی از مقربان رکاب ظفر قرین جلوریز متوجه گردیدند و وقت شام بموضع [illegible] نزول
اجلال اتفاق افتاد ظاهر شد که آن سیاه بخت ازینجا هم پیشتر رفته شب بدولت و اقبال دران منزل توقف فرموده
[illegible] اعتماد خان [illegible] در باره خان را برهنمونی آن گمراه رخصت نمودند و بعد از دمیدن صبح رایات جهان کشا بتعاقب
[illegible] برافراشته گرم شتافتند و در اثنای راه فرستادها برگشته بملازمت آمدند و معروض داشتند که چون روز [illegible]
[illegible] آخر رسیده و از قبائل اقبال وی گردانیده است [illegible] با سینه دل [illegible] میخ آهنی در سنگ [illegible]
[illegible] امرا که برسم منقلا تعیین شده بودند بموضع باغ رسیدند معلوم شد که آن سرگردان بادیه ضلالت احمال و اثقال خود را
پیشتر فرستاده خود در ینجا توقف نموده است با آنکه اکثر مردم هراول بجهت نشیب و فراز زمین متفرق گشته معدودی
مثل قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سماجی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان
[illegible] رسیده بودند بمیامن اقبال روزافزون آنحضرت عرصهٔ نبرد را بجولان همت آراسته غنیم را پیش تیر گرفتند
عبدالله خان برگشته بخت غافل از جنود تائیدات غیبی [illegible] جمعیت خود [illegible] اولیای دولت خیره و گستاخ شده
بجنگ مبادرت نمود و مبادران جانثار به اعتضاد دولت روزافزون پای همت افشرده داد شجاعت و دلیری دادند
چون حقیقت حال بعرض اقدس رسید توسن اقبال به استعجال رانده گرم شتافتند و درینوقت خاکسار سلطان قدم [illegible]
[illegible] نهاده گستاخانه معروض داشت که حضرت [illegible] رنجه فرمایند که جمعیت ما بغایت کم است و صلاح در رفتن نیست
ازین جرات قهرمان بادشاهی در جوش آمده دست بشمشیر کرده بجانب او متوجه شدند و او دست از پا خطا کرده گریخت
آنحضرت از کمال غضب پیاده گشته خود را به او رسانیده شمشیر انداختند و چون نفسی چند [illegible] از حیاتش باقی بود [illegible]
[illegible] بر خاک عجز افتاده شروع بتضرع و خشوع نمود و حضرت بر حال آن مظلوم بخشوده ضبط خود فرمودند و باز بر توسن

ال او ظاهر است لاجرم شهریار فیل بند شیر شکار که در هر کار چندین حکمت و صلاح ملحوظ و منظور داشته تنظیم و تنسیق کار رعا
یسفر ماید بظاهر عزیمت شکار فیل در نظر اهل روزگار جلوه داده و بباطن یورش ولایت مالوه پیش نهاد همت جهانگشا ساخته
اقبال برافراشتند و بروز بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق روز دوشنبه بیست و یکم ذی قعده با وجود موسم باران که دریاها و
در جوش و خروش بود خصوص درین ولایت مالوه که در ایام برسات عبور از آن راه بغایت متعسر و دشوار است آنحضرت بنا
اصلاح مقید باین موانع ناشده قدم همت در رکاب دولت نهادند و چون بساحل دریای چنبل مخیم اردوی معلی گشت از
بارندگی و طغیان آب دو هفته مقام واقع شد تا تمامی اردو بکشتی گذشت و در هنگامی که فیلان خاصه از آن دریای طوفا
خیز مستانه میگذشتند فیل لکهنه که سرآمد فیلان نامی بود در عین مستی به آب فرو رفت و از آنجا ظاهر گوالیار مخیم سرادقات
گشت و از گوالیار بحوالی قلعه سرونج نزول دولت اتفاق افتاد و چون بیشه فیل ازین منزل قریب بود در ترتیب لوازم شکا
عساکر منصوره را چند فوج تقسیم نمودند و بر هر فوجی یکی از امرا را سردار و صاحب اهتمام ساخته باطراف فرستادند
و اقبال با جمعی از خاصان بساط قرب متوجه شکار شدند و بعد از تکاپوی بسیار ده ماده فیل از دور سیاهی کرده بدنبال آن ک
یکی از آنها بفیل دیگر پیوسته با او در وقت بستن او هم بسر ملائی کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر مالش یافت و از
و خیران نیم جانی بسلامت برد و فردای آن روز که عید قربان بود بعد از فراغ لوازم جشن متوجه شکار شدند و بدستور معهو
باطراف بیشه رخصت یافتند و چون بیرون جنگل رامدند چند فیل از دور سیاهی کرد و ازین نشاط عید بر عید افزود و جمع
آنها را شکار فرمودند و روز سوم به آیین مقرر به بیشه دیگر که از تراکم اشجار و تشابک اغصان عبور شمال و صبا متعذر
به نشاط شکار خوشوقت گشتند بهمین توجه آنحضرت گاه فیلی که زیاده از هفتاد زنجیر بود ظاهر شد و فرمان پذیران
جانثار بموجب حکم مجموع آن فیلان را رانده به بیشه که درختهای قوی داشت برده هر فیلی را بدرختی مضبوط بستند و چندین از قراولان هر کدام
داشته طنابهای مضبوط از اردوی معلا طلبیدند شب دولت و اقبال بهمان بیشه توقف فرمودند و نجاران نادره کار و فراشان چالاک دست در ساعت
بجهت استراحت آنحضرت تختی عالی از چوب ساخته بسقرلاطهای الوان آراستند و حضرت خاقانی بعیش و کامرانی
بر آن اورنگ دولت مسند آرای فرمودند و جمعی از مقربان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا
عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میرزا میرک و میر علی اکبر و خانعالم و میر غیاث الدین علی که اکنون
بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص یافته و حواشی آن تخت اقبال دور زده زانو زدند و دیگر نیز همانجا مجلس نشاط
آراسته مقربان بساط عزت را حکم نشستن شد و بجهت انبساط خاطر از دربارخان استماع قصه امیر حمزه
فرمودند و دربارخان پسر تکلتو خان مشهور است که در خدمت شاه مغفرت پناه شاه اسمعیل صفوی ماضی بقصه خوانی شرف اختصاص داشت
نام او ملا عنایت بود از جوهر اخلاص و دوام خدمت در سلک خدمتکاران منتظم گشت چون پیوسته در دربار حاضر می بود بخطاب دربارخانی
سرافراز شده از منظوران درگاه سپهر قرین و بزم آرایان مجلس بهشت آیین گردید و با آنکه در فن قصه خوانی سحر آفرین است از دیگر قابلیت ها
نیز که منشای تقرب بادشاهان شود بهره تمام ندارد و بالجمله از اردو فیلهای تازه رو زطنابها استوار آورده هر یک فیل صحرائی را میان دو فیل اهلی
مضبوط بسته روانه معسکر اقبال ساختند و چون مقصد اصلی ازین شکار صید کهنه گرگ دیگر بود عنان همت بصوب مالوه معطوف داشتند
و درین راه از امتداد باران و طغیان سیلابها فرصت چشم کشودن نمی شد و تمام راه چاره ناچار به شناوری کرده میرفتند و اکثر
منازل بغیر از خیمه بادشاهی و چندی از عاظم امرا جای دیگر کسی نمی رسید و عساکر منصوره بمزار صعوبت و دشواری قطع منازل و طی مراحل می نمود

فتنه و فساد گرم ساختند و خان زمان و بهادر خان برادر او و مجنون خان قاقشال و ابراهیم خان اوزبک بالتقای نایرهٔ این فتنه و آشوب
متوجه شدند لیکن چون افغانان من حیث الملکیت قوتی داشتند خان زمان صلاح در جنگ ندیده کنار دریای سون بمقام اندر بارے
قلعه بنا نهاده در برابر ایشان نشست و مقارن این حال ملا علاء الدین و مولانا عبدالله سلطان پوری و شهاب الدین احمد خان دو وزیر خان
از درگاه معلی رسیدند که خان زمان را بنصایح ارجمند همون سعادت اشاره بصراط مستقیم اخلاص ثابت قدم و راسخ الاعتقاد گردانند و چون
سلیمان کرانی حاکم بنگاله خود را از منسوبان این درگاه سپهر اشتباه ساخته بخان زمان ملتجی گشته و در بنگاله خطبه بنام نامی و القاب امی حضرت
خاقانی خوانده او را نیز مستمال عواطف و مراحم خسروانی گردانیده اگر در وقت تحدید به آستانبوس سرافراز سازند و رسیدن این مردم باعث اعتماد
ظاهری و باطنی خان زمان شد قضارا روزی امرای عظام مجلس آراسته نشسته بودند که افغانان بالشکر آراسته و فیلان مست جنگی متوجه قلعه خان
زمان شدند لاجرم خان زمان نیز افواج ترتیب داده از قلعه برآمد و افغانان بمجرد رسیدن صفوف خان زمان را برداشته در هم نوردیدند و اکثر مردم
خان زمان که تحمین بر خود پسندیده متفرق گشتند و افغانان بتاخت و تاراج منازل ایشان پرداختند درین وقت که کار بر منسوبان این دولت ابد
مقرون دشوار گردیده بود اقبال روزافزون حضرت خاقانی کار خود کرد و تجلی از این ماجرا آنکه خان زمان با معدودے در پناه دیوار قلعه
ایستاده و منتظر فرصت بود که ناگاه از پرده تقدیر چهره کشا گردید و نواخور آن بعمل آورد و حسن تبتی بر فیل بخت بلند نام سواره روبروی خان زمان پیدا است
و مردم خان زمان تاب صدمه او نیاورده اکثر فرار اختیار نمودند و خود با معدودی پای همت افشرده دل بمردن نهاده و بریکی از برج قلعه که توپی
در آنجا نهاده بود برآمده خود آن توپ را چاق کرده بر فوج حسن تبتی انداخت و همین اقبال بی زوال تیر فتح بر نشانه مقصود رسید و توپے
که سرداده بود بر سر همان فیل خورد و فیلبان عظمت بضرب یک توپ بر خاک هلاک افتاد و فوج حسن تبتی روی بگریز نهاده و در خلال این حال کوه پاره
نام فیل بهادر خان را که بزنجیرهای مضبوط در گوشه سلسل ایستاده بود یکی از فیلبانان افغانان واکرده خواست که سوار شود و چون آن فیل
در کمال مستی و سرکشی بود و بقید ضبط فیلبان در نیامد و بریکی از فیلان افغان دویده او را درهم نوردید و شورش غریب در افغانان افتاد از این
غوغا متوهم شدند که مبادا فوج خان زمان رسیده باشد و افغانان که بتاخت و تاراج مشغول بودند سررشته تدبیر از دست داده روے
بگریز نهادند و خان زمان از ظهور این تائید غیبی بتعاقب افغانان تیره بخت شتافته غنائم فراوان از فیلان نامی و غیره بتصرف
آورد و بمجلس اقبال روزافزون فتحی عظیم روی نمود و بعد از فتح خان زمان عنان مراجعت بجونپور معطوف داشته فرستادهای درگاه را به اعزاز تمام احترام
تمام وانه آستان ملائک آشیان ساخت و از سوانح این سال فرخ فال آمدن میر مرتضی است بدرگاه افاضل پناه چون لیو فور موهبت ایزد تعالی
و تقدس آستان خاقان گیتی ستان کعبه مقصود اهل روزگار و ملجا مستعدان هر دیار است از صیت جوهر شناسی و قدردانی حضرت خاقانی
همواره فوج فوج و جوق جوق از اقسام مردم روی امید به این درگاه آورده کام روای مقصود میگردیدند و در ظل تربیت و نوازش آنحضرت
آسوده فارغ بال زندگانی مینمودند و حرف منع و رد در این آستان بدترا از زده کفر است درینولا فهرست مجموعه سعادت و چراغ افروز دودمان سیادت
صدرنشین مجمع افاضل عالم سید اجل میر مرتضی که انتساب علامة الزمانی امیر سید شریف جرجانی بود و در کسب علوم معقوله و منقوله ید طولی داشت بشرف بارگاه
مبارک سعادت گشته روی امید بکعبه مقصود این آستان فیض رسان نهاده و به ادراک محفل عالی معزز و مکرم گردیده و بجلائل عواطف جزائل مراحم اختصاص یافت
نهضت موکب گیهان شکوه بعزم شکار فیل بصوب مالوه و از آنجا بقصد استیصال عبدالله خان ایلغار فرمودن و
همعنان فتح و فیروزی بادشاه رفیل مراجعت نمودن چون بمکر مسامع عز و جلال رسید که عبدالله خان حاکم مالوه سرمست نشاء دولت
و نخوت گشته حقوق تربیت و نوازش حضرت خاقانی را بالعقوق مبدل ساخته لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم اخلاص و اعتقاد
چنانچه قرار داد حقیقت شناسان نیک نهاد است بجای نمی آرد بلکه از فساد دماغ و شورش مزاج آثار بغی و کافرنعمتی از وجنات احوال خسران

و اعیان سلطنت مجتمع بودند یا میرزا عبدالله مغل که بسیار امرای عظام اهتمام داشت بموجب حکم کرد و بر سر او دیده بمشت و لگد گرفت و بی عزتی تمام
رسانیدند و دیگر بیرام خان بدست پیش آمده کار کشیده و حضرت خاقانی آن بی اعتدالی از محال کمترینه اخراج فرمودند و بگجرات رفته بدست
هلاکت و محنت گذرانیدند در انجام بنوا النست به این وضع بسر بردند خجالت زده متوجه آستان عالی گشت و حضرت خاقانی بجهت مراعات
خاطر مریم مکانی از تقصیرات گذشته او خود را گذرانیده مجدد منصب جاگیر مرحمت فرمودند و بوسیله انتساب این دودمان عالی بمراتب
عظیم یافت الانسان کما قیل اند سه خوی بد طبیعتی که نشست ندرود تا بروز مرگ از دست بد لیعمد بدخوی و بی باکی بیش بود [illegible]
آنحضرت پاس نسبتها برد باری فرمودندی تا آنکه بی بی فاطمه اردو بیگی حضرت جنت آشیانی که به نسبت خدمت از پیش قدمان حرم
عصمت بود دختر او زهره آغا را خواجه معظم در عقد داشت و پیوسته از بدخوی او در زندان بلا بسر برده در پی آن شد
پادشاه معدلت بارگاه استغاثه نمود که خواجه رخصت جاگیر یافته و عاجزه مرا همراه می برد و از بدخوی او ظاهر است که قصد آن
بیچاره خواهد کرد اگر عاجزه مرا از همراهی او باز دارند باعث جان بخشی او خواهد شد حضرت خاقانی از کمال مرحمت و مهربانی
فرمودند که ابد دولت عزیمت شکار دارم بجهت خاطر تو از پیش خانه او گذشته او را بملازمت طلب داشته النصیحت خواهیم
که دختر ترا درین سفر همراه نبرد مقارن آنحال به دولت و اقبال سوار شده بعزیمت شکار از آب جون عبور فرمودند و در آن [illegible]
رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قساق قدم خان و مقبل خان و شمال خان و بشیر و خان بسعادت حضور سرفرازی [illegible]
و چون بحوالی منزل خواجه رسیدند طاهر محمد خان و بشیر و خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بملازمت
آورند و رستم خان مقبل خان را نیز متعاقب آنها رخصت فرمودند که ممد و معاون یکدیگر بوده اگر آن بی اعتدال در مقام
سرکشی و شورش باشد دست و گردن بسته بحضور آورند چون آن بی اعتدال از حقیقت حال اطلاع یافت خشم آلوده
متوجه حرم سرای خود شد و زهره آغا را که از حمام برآمده و لباس تازه پوشیده بود بزخم خنجر مقتول ساخت و برگشته
سر از روزن خانه برآورده خنجر خون آلود پیش طاهر محمد خان و بشیر و خان انداخت که جواب سخن شما اینست و آنها خنجر را برداشته
بملازمت بندگان حضرت آوردند و از ظهور این تظلم و بیداد آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و بی محابا بدرون خانه آن
دیوانه برگشته روزگار متوجه شدند و خواجه مغضوب شمشیر حمائل کرده و دست بر قبضه نهاده روبرو آمد و آنحضرت از روی صولت
و سطوت فرمودند که اگر دست از پا خطا کنی بسزای خود خواهی رسید و بحاضران بساط قرب اشارت شد که او را
مقید سازند یکی از فدائیان خواجه با شمشیر حمائل عقب خواجه ایستاده در کمین فتنه بود حضرت خاقانی بقتلق قدم خان
اشارت فرمودند که این زیاده سر بی ادب را بزن او فی الفور تیغ کشیده بیک دستی آنچنان انداخت که سرش
از تن جدا شد و زمانی همچنان قالب بی سر بر سر پا ایستاده بود و چون از غرق گردنش تیرک میزد آنگاه خواجه رسید
که چرا خون این مظلومه بیگناه ریختی آن سفاک بی باک زبان بهرزه درای گشوده تا آنکه بضرب لگد و مشت او را دم گیر ساختند
و موی کشان یکبار در دریا آورده بموجب حکم عدالت آیین غوطه بسیار دادند و بعد از آن موش بکشتی بستم بیجه همان حال تا دولتخانه
بردند و تمام این راه بزبان سگفت و بر سر او مشت و لگد و چوب میخورد و با آنهمه شلاق از غایت سنگدلی و سخت جانی زنده ماند و مقبل خان را فرمان
سپردند که قلعه گوالیار برده محبوس نگاه دارد و همدران حبس از زندان جسمانی نجات یافته و از سوانح اقبال ظفر یافتن علی قلیخان زمان است
در جنگ فتح خان تبتی و شرح این داستان بسم اجمال آنکه فتح خان و حسن خان برادر او و ملو خان و جمعی کثیر افغانان پریشان روزگار
از تلاوه پیاسی آمده او از خان پسر سلیم شاه را بسلطنت برداشتند و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را متصرف گشته بنگاله

بخنجر جان ستانی مرا از ننگ این حیات مستغنا بنجات بخشی که وقت انجایت تنگ شده است ادهار در جواب گفت که حاشا
که دست من بدین جرأت دراز شود و الواقع وسعتی که بار خطاب تو بر داشته باشد درین کار چون حرکت نماید اما این حرکت
از دست من نمی آید که ترا ازین معرکه جان نگاه برآورده بگوشه سلامت رسانم رانی در کمال خشم و غضب به او دشنام
داده خنجر کشیده کار خود ساخت و آن شیره زن مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از یکجهتان او آواره عدم شدند و غنایم
نصیب اولیای دولت ابد مقرون گشت و تا هزار فیل با دیگر غنایم زیاده از چند و چون بتصرف بهادران عرصه فیروزی آمد
هم اموال نامحصور بدست افتاد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد و مدت حکومت او شانزده سال بود و چون
آصف خان خاطر از ضبط ولایت باز پرداخت رایت همت به تسخیر قلعه چوراگره برافراخت و راجه بیرساه پسر رانی
بلوازم قلعه داری و مدافعه عساکر اقبال همت گماشت و آن حصن حصین مملو از خزائن و دفائن و جواهر نفیس و اجناس
لطیف بود که جمع آورده چندین رایان و راجها که دست تصرف هیچ یک بران نرسیده بلکه هرکدام در ایام حکومت
خود مبلغها بران افزوده بودند و آصفخان بنشتر بطمع آن خزائن سعی در تسخیر قلعه نمود و بی اندک تردد و اهتمامی
قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بدستوری که مقرر اهل هند است جمعی را تعین نموده بود که هرگاه او کشته شود جمیع
عورات را در خانه کرده بسوزند که بعد از و دست نامحرمی بدامن عصمت آنها نرسد و به اصطلاح هنود آنرا جوهر نامند
بموجب قرارداد میان بهکاری رومی و بهوج کایت متصدی این کار شده همه را پاک سوختند و از غرائب وقائع
آنکه بعد از چهار روز که آتش زده بودند دو زن یکی کملاوتی نام خواهر رانی و دیگری دختر راجه بیراگره که بجهت
راجه آورده بودند از ان طوفان آتش بسلامت جستند و ظاهرا چوب جزکی حائل آنها شده بود القصه چون
قلعه مفتوح گشت از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر نفیس و اصنام مرصع بکمل و صورت جانوران
که از طلا و نقره ساخته بودند و دیگر نفائس و اجناس زیاده از حساب و قیاس بتصرف آصفخان در آمد و از مردم
صحیح القول شنیده شد که از انجمله صد و یک صندوق پر از اشرفی علائی بود و سوای هزار فیل از غنائم غنایم گشت
آصف خان بی مروت سر رشته حساب انصاف از دست داده بغیر از دویست زنجیر فیل و آن دو عورت نیم سوخته
بدرگاه معلی ارسال داشت تمام اموال و اجناس را اشرفی که نوشته شد ملکیت گفته خاکبوس مداهنه نمود و حضرت
خاقانی از وسعت حوصله و علوی همت تغافل بلند فرمودند و چون رایات اقبال بتادیب علی قلیخان زمان بیگ
به نپور رسید از انجمله آصف خان در جونپور بسعادت زمین بوس سرافراز گشت و تفصیل آن ان شاء الله العزیز در جای خود در قم
کلک بیان خواهد شد سیاست فرمودن خواجه معظم خواجه معظم برادر اخیانی حضرت مریم مکانی بنا بر انشای
جنون آشفتگی دماغ بود و این نسبت باعث مزید شورش مزاج و بی اعتدالیهای او گشته بود به جرم
شنیعه و اعمال قبیحه میشه جنانچه در زمان حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه مکرر بی باکیها از و بظهور آمده ازانجمله
خواجه رشیدی دیوان را بتیغ بی اعتدالی شهید ساخت آن حضرت بجهت مراعات خاطرها و شفاعت بعضی
از مقربان بساط عزت رقم عفو بر جرائم او کشیده رخصت سفر حجاز فرمودند با تدارک آن شرم لقمه مراجعت
نمود به توسل حمایت بر آستان خاقان جرم بخش عذر بذیر بر نهاد و چون در اصل طبیعتش لیاقت دنی باکی مجبول
با انهم سلاق روزگار مبتلا نشد و آزار داز ناهنجار خود باز نیامد و در زمره دریدولتخانه پادشاهی که ارکان در نشست

دارد با لشکر خود در آنجا درآمد و آصف خان که ورود نموده توقف نموده استظهار قابو داشت که یکبارگی سر راه باید رفت و در کجا جنگ باید
کرد یکباره از رانی بیخبر شد و هر چند جاسوسان فرستاده و تفحص احوال او نمود چون ملک غریب بود اطلاع نیافت
آخر خود را بگرهه رسانید مواضع و قریات آن ملک را بالعمل درآورد چو از رانی وقوف یافت جمعی را در گرهه گذاشته خود بجناب
ادشتاقی رانی که آمدن آصف خان شنید اعیان لشکر خود را طلب داشته گفت که تا چند در پناه درختان و شعاب
جبال متحصن بوده بمحنت و صعوبت روزگار گذرانیم من خود را بجناب داده ام هر کرا توفیق همراهی نماید با من موافقت
کند و هر کس خواهد راه سلامت پیش گیرد که جنگ من شق ثالث ندارد و ظفر یافتن یا ملک نیستی شتافتن آخر جمیع مردم
که تخمینا پنجهزار کس باشد دل بر جنگ نهادند روز دیگر برانی خبر رسید که نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال
آمده سر گرهه را بزور گرفتند و ارجنداس که فوجدار فیلان بود در آن جنگ بمردانگی فرد شد رانی مسلح و مکمل گشته بر فیل سوار
گردید و افواج خود را مستعد ساخته بترتیب شایسته روان شد چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد جنگ سخت در پیوست
و بهادران طرفین دست از جان شسته کارنامهای شجاعت بتقدیم رسانیدند و تا سید مغل شربت خوشگوار شهادت
چشیدند و شکست بر لشکر اسلام افتاد و عدد کشته کفار شقاوت آثار از شمار بیرون است و رانی از گرهه برآمد و تعاقب
لشکر اسلام نمود چون روز به آخر رسید عنان بازکشید و سران سپاه خود را طلب داشته کنگاش خواست و هر کس
در خور همت خود سخن کرد رانی گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون آوریم و یکباره کار آنها بسازیم دیگران همگی
راضی نشوند همین جا که رسیده ایم توقف باید کرد تا صبح شود و باز بر سر انهار دهیم والا آصف خان آمده باز سر گرهه را
مضبوط خواهد ساخت و کار آسان شده بدشواری خواهد کشید رای همراهان بران قرار نگرفت و آخر آن عاقله
صاحب تهور موافقت جمهور اختیار نموده از همان راه برگشت و چون صبح شد بموضعی که رانی پیش بینی کرده بود آصف خان
آمده سر دره را استحکام داد و افواج منصوره بکوه درآمدند و آتش قتال اشتعال یافت و رانی باز به اراده جنگ
بر فیل [سرو]ان نام که بغایت گران دل و سبک پای بود سوار شد چو عرصه نبرد گشت و بعد از التقای فریقین کار
از تیر و تفنگ گذشته بتیغ و خنجر رسید راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجگی بر او بود حملهای مردانه و کوششهای
هژبرانه نمود و شمس خان میانه و مبارک خان [لوح/توخ] دست نیز از امرای رانی داد شجاعت و دلیری دادند تا سه پاس
روز اشتداد جنگ بود و راجه بیرساه سه دفعه فوج آصف خانرا برداشت و در مرتبه آخر زخمی شد و رانی از کمال مهربانی
فرزند را به آن حال دیده بمردم اعتمادی خود فرمود که از جنگگاه برآورده بجای رسانند و ازین رهگذر فتور عظیم در لشکر
رانی راه یافت و اکثر مردم بوسیله همراهی خود را از عرصه نبرد بیرون کشیدند و بیش از سیصد کس همراه رانی نماند و معهذا
پای همت افشرده همچنان مردم خود را بجانستانی و خون فشانی سرگرم داشته اهتمام میکرد که ناگاه تیری از شست قضا
بر شقیقه راست او رسید و خود از روی جرأت و تهور تیر را برکشیده برآورد و اما پیکان تیر برنیامد و مقارن
آن تیری دیگر بر گردن رانی رسید و آن تیر را نیز بدست خود کشید و از افراط درد غشی بر او مستولی شد و چون بهوش
آمد ادهار نام وکیل خود را که بشجاعت و دلیری امتیاز داشت و در پیش فیل سوار بود مخاطب ساخته گفت که
همگی مقصود از تربیت و رعایت تو آن بود که در چنین وقایع بکار من آیی و حالا وقت آن شده است چه مغلوب جنگ
گشته ام مبادا مغلوب ناموس هم گردم و بدست مخالفان گرفتار شوم اکنون باید که ادای حقوق تربیت و رعایت نموده

از اعاظم ممالک که به تیغ همت آصف خان مفتوح گشت ولایت گده کتنگه است و تفصیل این اجمال آنکه ملکیست که در هندوستان گوندوا[نه]
گوندوانه خوانند و طائفه گوند که از رذول قوم اند در ان ملک توطن دارند طول آن حدود پنجاه گروه و عرض آن هشتاد گروه باشد و این ملکیست
بغایت وسیع مشتمل بر چندین قلعه از ثقات صحیح القول استماع افتاده که در زمان سابق هفتاد هزار قریه درین ملک آبادان بوده و بیشهای
آن ملک مملو از فیل است و پیوسته در آنجا شکار فیل میکنند و خراج عمده آن ولایت فیل است و از جمله گده شهریست کلان و کتنگه
نام موضعیست متصل آن و این دو نام مرکب ساخته گده کتنگه میگویند و در سوالف ایام چندین رایان و راجاوران ملک هیچ جا [illegible]
داشته اند اگرچه سوار در آنجا کمتر است اما پیاده جنگی از احصای شمار بیرون از ظهور اسلام تا طلوع کوکب اقبال خاقان گیتی ستان در هندوستان حکومت
طائفه هیچ یکی از سلاطین والاشکوه با وجود امتداد عهد در هوای تملک پر و بال مراد نگشوده در زمانی که آصف خان فتح ولایت پته نموده حکو[مت]
ولایت گده برانی درگاوتی نام عورتی رسیده بود و آن شیرزن در شجاعت و سخاوت و کاردانی و تدبیر بی شبیه و نظیر بود
و از کمال رشد و همت تمام آن ملک را بشوکت و قدرت تصرف داشت و بیست و سه هزار موضع آبادان در ایام حکومت و مال گزار[ی]
مینمودند و اکثر راجا و زمینداران حوالی و حواشی آن ملک سر اطاعت بر خط فرمان او داشتند شوهر رانی درگاوتی دلپت نام
داشته چون از درخت هستی بربست برنا این پسری پنج ساله از و ماند و بجهت صغر سن آن پسر رانی خود متکفل اسباب سلطنت و متصدی
ابواب ریاست گشت و بعقل دوراندیش و تهور بیش از پیش کارپرداز [illegible] بظهور پیوست و او را با باز بهادر حاکم مالوه
و افغانان میانه که همسایه او بودند محاربات عظیم دست داد و در جمیع معارک غالب آمد و همواره تا بیست هزار سوار و هزار فیل نامی
در جنگها همراه میداشت و خودش تیراندازی و بندوق اندازی بی خطا بود و اکثر بشکار رفتی و هرگاه شیری ظاهر شدی خود آنرا به بندوق زدی چون
آصف خان ولایت پته را مفتوح ساخت و با رانی قرب جوار بهم رسانید راه آشنائی و دوستی کشوده به این بهانه بر مداخل و مخارج آن ملک
وقوف حاصل کرد و چون بر حقیقت خزاین و دفاین و اسباب شوکت و مکنت او اطلاع یافت هوای هم آغوشی عروس آن مملکت
در خاطرش جا کرد و دست هوس بدامن شاهد آن ولایت دراز ساخته شروع در تاخت و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی نمود
تا درین سال بحکم اشرف کمر همت به تسخیر گده چست بسته با وزیر خان و محب علیخان و محمد مرادخان برادرش و بابای قاقشال و نظر بهادر
و جمعی کثیر از جاگیرداران انجا و قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شد و با آنکه اکثر مردم را [illegible] جدا کرده بود
رانی از کمال تهور و جرأتی که داشت بی محابا بتقابل عساکر اقبال برآمد و هر نام که مدار علیه او بود از تفرقه مردم خود و ترتیب افواج
قاهره چنانچه دولتخواهان گویند خاطرنشان او نمودند رانی جواب داد که هرگاه من سالها بنام و ناموس زندگانی
کرده باشم درین وقت قرار بی همتی بخود دادن و داغ لعنت ابد بر چهره غیرت نهادن خاشاک در حوصله
فطرت من نگنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است اگر شهریار قدردان خود بودی ملازمت کردن من صورت
داشت اکنون از مردم زبون [illegible] کشیدن چه لائق است هرچه نصیب باشد خواهد شد القصه آصف خان تا موضع [illegible]
شتافته علم باز کشید و رانی تا چار منزل پیش آمده ایستاد و درین توقف آصف خان تا دو سه هزار کس برگرد
رانی فراهم آمد و دولتخواهان رانی متفق اللفظ گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است اما سررشته تدبیر و احتیاط از دست
نباید داد و روزی چند در محکمهای که تصرف داریم بسر باید برد تا تفرقه لشکر با جمعیت گراید رانی را این رای مستحسن افتاد
و متوجه جنگلستان شد و در موضعی که بجانب مشرق گده است و بغایت جای مستحکم و مضبوط است و از اطراف [آن]
کوههای رفیع سر بفلک کشیده و یکجانب دریای ذخار نربده میرود و گریوهای دشوار و صعب دارد

گشتن لطلب میرزا محمد حکیم شتافتند و میرزا را که در گوشه با اطفال بازی میکرد بدست آوردند و روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که با عتماد از امرای
معتبر این دودمان عالی بود گرفته بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت و تردی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان
برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق نموده بقصاص خون بیگم کمر همت بستند و مستعد قتال و جدال گشته از راه راست
بقلعه درآمدند و از ینجانب ابوالمعالی نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مدافعه برآمد و جنگ عظیم در پیوست و خلق بسیار از جانبین کشته شدند
و آخر ابوالمعالی غالب آمده آنمردم را از قلعه برآورد و هرکدام بجانبی متفرق گشتند حسن خان و محسن خان بجانب جلال آباد شتافتند
و محمد قاسم برادر حیدر قاسم فرصت یافته از بند جست و راه بدخشان پیش گرفته خود را بمیرزا سلیمان رسانید و حادثه کابل و تسلط ابوالمعالی و کشتن
بیگم را خاطر نشان نمود و میرزا محمد حکیم نیز با وجود خوردسالی بنهانی کسی نزد میرزا سلیمان فرستاده التماس معاونت نمود که شائبه انتقام خون مادر عزیز
از آن حق ناشناس تواند گرفت میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل با لشکر و احشام بدخشان متوجه کابل شد و ابوالمعالی خبر آمدن
میرزا سلیمان شنیده بجمع سپاه پرداخت و میرزا حکیم را با خود متفق انگاشته همراه گرفت و پیشتر از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد از شهر برآمده
بکنار آب غوربند رفت و از آنطرف میرزا سلیمان با سپاه آراسته جلوریز رسید و جنگ سخت در پیوست و بدخشیان خونبها تاخته کابلیان را پراگنده
و شاه ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را در غول گذاشته خود بکومک فوج کابلیان شتافت جمعی از هواخواهان میرزا فرصت غنیمت شمرده جلو میرزا گرفته
بفوج میرزا سلیمان درآمدند و میرزا سلیمان از رسیدن میرزا حکیم قوی دل گشته یکبار حمله بر فوج کابلیان آورد و کابلیان از وقوع این حال
پراگنده و متفرق گردیده راه آوارگی سپردند ابوالمعالی که از رفتن میرزا حکیم و غدر کابلیان آگاهی یافت سراسیمه و حیران روی بگریز نهاد
و بدخشیان به پای مردی همت تعاقب آن برگشته روزگار نموده در حوالی موضع چاریکاران دستگیر ساختند و دست و گردن بسته بخدمت
میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان بحشمت و شوکت تمام بکابل درآمد و آن خون گرفته را پابند و زنجیر نزد میرزا حکیم فرستاد میرزا فرمود
که آن حق ناشناس ظالم الطبیعت را بقصاص خون بیگم از حلق برکشیدند و صورت این واقعه در غره ماه خورداد الهی شنبه موافق عید رمضان
نهصد و هفتاد و یک هجری از پرده قضا چهره کشا گردید ؎ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ٭ که واجب شد طبیعت را مکافات
و بعد از فتح میرزا سلیمان صبیه خود را از بدخشان طلبیده در حباله ازدواج میرزا محمد حکیم درآورد و امید علی را که از اعیان او بود بوکالت میرزا
مقرر ساخته اکثر محال کابل را به بدخشیان جاگیر نمود و خاطر از ضبط ولایت مطمئن ساخته عنان مراجعت به بدخشان معطوف داشت اگرچه
حرم بیگم بر این بود که کابل را به بدخشیان سپرده میرزا حکیم را همراه خود به بدخشان باید برد اما میرزا سلیمان بجهت ملاحظه بدنامی و اندیشه آنکه
مبادا این معنی بر خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی گرانی آید عجالة الوقت بهمین قدر تسلط راضی شد و سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر
و یکحصه را بمیرزا محمد حکیم و متعلقان ایشان واگذاشت و چون صورت حال بعرض حضرت خاقانی رسید امرای پنجاب را بجهت دفع شورش بدخشیان
و تسلط ایشان بکابل فرستادند و میرزا محمد حکیم به اعانت عساکر منصوره بدخشیان را از کابل بیرون کرد چنانچه شرح آن بجای خود مرقوم
کلک بیان خواهد شد انشاءالله تعالی

فتح ولایت گرهه بتیغ همت خواجه عبدالمجید المخاطب باصف خان

خواجه عبدالمجید مروی از اولاد شیخ رکن الدین خوافیست و از طبقه اهل قلم و در آغاز دولت روزافزون بمنصب وزارت
اختصاص داشت و بجوهر رشد و کاردانی از وزارت بعالی مرتبه اشرف دیوانی تصاعد نمود و چون آثار شجاعت و امارت از چهره
حالش ظاهر بود حضرت خاقانی از کمال جوهرشناسی و قدردانی خواجه را بخطاب آصف خانی ممتاز ساخته از رتبه
وزارت به اعلی درجه امارت بلند مرتبه گردانیدند اگرچه خواجه تا جایکه بود اما بیامن اقبال روزافزون حضرت ظل
اللهی بتوفیق خدمت پسندیده و ترددات شایسته یافت که [illegible]

مبارک سمت ظهور یافت بخشش جزیه است و اندازه مبلغ جزیه در وسعت آباد هندوستان زیاده بر آنست که محاسبان روزگار ضبط آن توانند بر آمد ولیکن چون پادشاه سایهٔ خداست و سایه بر همه نیک و بد و خوب و زشت می افتد و فیض او بهمه را شامل ست
حکم شد که از تاریخ حال در کل قلمرو خاقان گیتی ستان هیچ کس بطلب جزیه مزاحم حال رعایا و زیر دستان نشود و مسلمان و هندو
گبر و ترسا یکدیگر در مقام صلح کل بوده و هر کدام بدین آئین خود پرستار کردگار باشند و در اصل تعیین جزیه بجهت آن بوده که مبلغ معتدبه در خزانه بیت المال موجود باشد و باعث تقویت سپاه اسلام و شکست معاندان دین گردد و هرگاه بمیامن اقبال خاقان
هر سال هزاران گنج در خزانه دولت بر هم افزوده جمیع رایان و راجهای هندوستان سر اطاعت بر خط فرمان نهاده در شاهراه
اخلاص جان فشانی نموده باشند چنانچه ملا شیری در حینی که راجه مانسنگه به تسخیر ولایت کوهستان و تادیب راجهای آن نواحی تعین شد
این قطعه گفته ع شها فرمان فرستادی براجه ؛ که سازد هندوان کوه را رام ؛ چنان رونق گرفت از عدل شه دین
که مه را تیغ مشیر اسلام ؛ در این صورت گرفتن جزیه چه گنجایش دارد حاشا که دامن همت آنحضرت به این جزویات آلایش
پذیرد و از اتفاقات حسنه که درین سال اقبال طراز بظهور پیوست رسیدن شاه معالی بکابل و قصاص یافتن او بمقتضای بدی و اندیشه
و شرح این ماجرا آنکه چون آن برگشته روزگار از آب سنده گذشته روی ادبار بدریای کابل نهاد عرضه داشتی مشتمل بر زاری بسیار
بماهچوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاده این بیت نوشت که بیت ما باین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم ؛ از بد حادثه اینجا به پناه
آمده ایم ؛ ماهچوچک بیگم خود را عاقله روزگار میگرفت بعد از اطلاع بر مضمون عریضه جمعی از دولتخواهان خود را طلب داشته
درین باب کنکاش خواست و آن بیدولتان چه از خبث باطن فتنه رای و چه از کوتاه فکری و نارسایی در مشورت خطا کرده
خاطرنشان بیگم نمودند که شاه ابوالمعالی شلاق بسیار از روزگار خورده و شما پناه آورده اگر نسبت توجهات حضرت جنت آشیانی
منظور داشته رعایت احوال فرمایید غالب ظن آنکه قدر مروت شما شناخته مصدر خدمات پسندیده گردد و نیز او از سادات صحیح
النسب است و سلاطین کاشغر با ایشان نسبت و پیوند کرده اند بهتر آنست که شما هم او را بنسبت مصاهرت خویش سربلند ساخته
به فرزندی قبول فرمایید و همشیره میرزا محمد حکیم را بحبالهٔ ازدواج او درآرید بیگم از این مقدمات ترغیب آمیز که صورت ظاهری داشت غافل
بکنه معامله و مغز کار وا نرسیده و صلاح و قبایح آن منظر شر در نیافته و معهذا اینقدر توقف نکرد که حقیقت حال به درگاه حضرت خاقانی اعلام
نموده جمعیت گونه حاصل نماید و بی تامل جواب مکتوب شاه ابوالمعالی در کمال ملایمت و گرمی نوشته فرستاد و باعزاز و احترام
بکابل آورده آن سلاله دودمان عزت با مجبان بد اندیش فتنه سرشت نسبت کرده و نتایج اعمال و ثمرات افعال خود و اندک فرصتی
ازین تفصیل آنکه شاه ابوالمعالی بعد از آن نسبت باستقلال تمام یافته صاحب اختیار و اقتدار گردید بعضی از مفتنان شورش طلب مثل
شکون بسر قراجه خان و شادمان دنبر که از بیگم آزرده گی‌ها داشتند چنان خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در قید حیات است استقلال تو
استمرار نخواهد یافت و منقریب بتحریک شاه ولی اتکه و حسینی که درین ایام دست تصرف و تغلب آنها از مهمات کوتاه شده ترا ضایع
خواهند ساخت اگر تو پیش دستی نموده بیگم را از میان بر داری میرزا محمد حکیم که هنوز خرد سال است در قبضه اختیار تو خواهد بود
و سر رشته اراده تو نشو و نما یافته قدم از رضای تو بیرون نخواهد نهاد آن سفاک بی باک از سخنان آن جماعه غرض حقوق عاطفت
و تربیت بیگم بعقوق مبدل ساخته باتفاق شکون بسر قراجه و تاجی تاره نام شبی بقصد خون بیگم بدرون محل شتافت و نخست
عورت دیگر را بگمان بیگم کشت چون فهمید که غلط کرده در تفحص بیگم شد بیگم بر حقیقت حال اطلاع یافته بخانه در آمده در را ز درون بست
وابوالمعالی بآن لئیمان دلالت بیدر لا ابالی دیگر دروازه را شکسته بدرون خانه درآمدند و بیگم را به آب تیغ شربت شهادت چشانیدند و بعد از

فتنهٔ آشوب بصوب کابل گشت بیان معظم وقایع آنکه روز ... بهمن ماه الهی موافق چهارم بیست و ... جمادی الاولی که آنحضرت
بزیارت روضهٔ منوره سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز توجه فرموده بودند و از آنجا مراجعت نموده
بدولتخانه تشریف می آوردند چون بچهارسوی شهر قریب بمدرسه تا هم آنکه رسیدند یکی از خون گرفتهای سیاه بخت
که باشارت شرف الدین حسین میرزا در کمین بود از میان مغلوبه تیری بجانب آن قبله روی زمین و پشت و پناه دین و دنیا
انداخت بر کتف راست حضرت خاقانی رسید و قریب بیک وجب فرو نشست و غلغله از نهاد زمین و زمان برخاست و
دلهای ارباب اخلاص شرحه شرحه شد حاضران بساط قرب و مهر آن سفاک بی باک ریختنی میخواستند که بعد از
تشخیص احوال بیاسا رسانند حکم شد که بتحقیق و تفتیش نپرداخته جهان را از لوث وجود آن مردود ملعون پاک سازند مبادا
و چندین وقتی که از حیات مقطوع الطمع گشته جمعی از ارباب اخلاص و بندهای خاص را متهم سازد بموجب حکم فی الفور او را پاره پاره
ساختند و شهریار کوه وقار بجهت تسلی مخلصان جانفشان و تسکین شورش جهانیان با دل قوی و خاطر فرسند بهمان
دستور سواره متوجه بارگاه اقبال گردیدند و چون در هر حال هر وقت خواست و حمایت ایزدی حافظ و ناصر آن برگزیدهٔ
دین و دولتست زخم کارگر نیفتاده و بتدبیر و معالجهٔ حکمای حاذق و جراحان مبارک دست علی الخصوص حکیم عین الملک
که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که لقمن تجربه از ماهران این کار بود در عرض یکهفته آن زخم روی بالتیام نهاد
و صحت کامل دست داد و دلهای مجروح ارباب اخلاص بمرهم مراد اندمال یافت و جهان بهم خورده را آرایش و آسایش تازه پدید آمد
مصراع سلامت همه آفاق در سلامت اوست ۞ اگرچه بمقتضای حزم و احتیاط به تشخیص آن خون گرفته التفات نفرمودند
اما اینقدر مشخص شد که قتلق فولاد نام از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزاست و داخل آن سیصد کس است
که بشاه ابوالمعالی همراه ساخته بود و چون آن برگشته روزگار فرار نموده بکابل رفت این غلام را طلبیده بدهلی آمد
و خود را هدف تیر بلا ساخت و بعد از چند روز نهضت موکب عالی بدار الخلافت آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدری
تازگی داشت و سواری اسپ متعذر بود اکثر اوقات در سکپال نشسته قطع منازل و طی مراحل فرمودند در ساعت مسعود
مختار سایهٔ چتر گردون سائی بر ساحت قدسی مساحت دار الخلافه آگره افگندند و ساکنان آن خطهٔ فیض اساس بسعادت
استقبال شتافته نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیدند و از غرایب وقایع آنکه
مهوه نام سگ تازی بود که حضرت خاقانی توجه مفرط بدان داشتند و آنرا در دار الخلافه گذاشته بودند قضا را همان تاریخ
که در دهلی این خار چشم زخم بگلبرگ عنصری رسید آن سگ در آگره ترک خورد و خواب نموده و محافظان هر چند تفحص میکردند که از چه باب [illegible]
و بچه سبب طعمه را گذاشته معلوم نمیشد روزی که آن حضرت به آگره نزول سعادت فرمودند و داخل دولتخانه شدند مهوه دویده در پای آنحضرت
افتاد و آغاز لابه گری و شگفتگی نمود و طعمه را بمیل تمام خورد و چون حقیقت بعرض رسید و تاریخ را ملاحظه فرمودند ظاهر شد که همان روز این واقعه
در دهلی روی داده آن نا سرشت ترک طعمه کرده

آغاز سال نهم از جلوس اشرف اقدس

درین ایام که روزگار افسرده از نشاط صحت ذات قدسی صفات رونق و طراوت گرفت و در غمکدهٔ دلها چمن چمن گلهای مراد
شگفت بهار عیسوی دم به نسیم روح پرور مردگان نبات حیات تازه در داد و ظاهر جهان چون باطن اهل اخلاص بخرمی و شگفتگی آراستگی
یافت نوروز جهان افروز بهزاران میمنت و مبارکی آغاز شد و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه شب شنبه بیست و ششم
سال نهصد و هفتاد و یک هجری آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خویش تحویل نمود و از جلایل مکارم و اعاظم مراحم که در مبادی این سال

گشت و جایگاه پدر و پسر در ملازمت حضرت خاقانی بدولت و کامرانی گذرانیدند تا آنکه میرزا شرف الدین حسین بی سبب ظاهر نفاق
باطن که مجبول طینتش بود توهمی بخاطر راه داده و حقوق تربیت و نوازش آنحضرت بر طاق نسیان نهاده باراده بغی و کفران نعمت از درگاه
آسمان جاه فرار نموده بصوب اجمیر و ناگور شتافت و چون صورت حال معروض بساط عزت و جلال گردید هر چند شاهنشاهی این فعل ناپسندیده
از دوستان و مصاحبان او تحقیق فرمودند بغیر از خبث باطن و توهم باطل امری ظاهر نشد مثنوی درختی که تلخ است وی را سرشت +
گرش در نشانی بباغ بهشت + ور از جوی خلدش بهنگام آب + به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب + سر انجام گوهر بکار آورد + همان
میوهٔ تلخ بار آورد + لاجرم حضرت خاقانی بالهام ربانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی شرف اختصاص بخشیده محال جاگیر میرزا
شرف الدین حسین را باو مکرمت فرمودند و گوش هوش او را بنصایح بلند و مواعظ ارجمند گرانبار دولت ساخته بجانب ناگور
که مقر آن کوتاه همت تنگ ظرف بود رخصت نمودند و اسمعیل قلیخان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبائی و میرک بهادر و جمعی دیگر از بهادران
جان سپار و مخلصان خدمت گزار را کومک نامزد ساختند و حکم شد که سهو و خطا لازمهٔ نشأهٔ بشریت است اگر میرزا از گران خواب غفلت
بیدار شده و از ارادهٔ باطل عدالت گزیده در مقام معذرت باشد او را استمالت و لطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورند و اگر نیرنگ
خیالات فاسده نماید و به کافر نعمتی و بیدولتی راسخ قدم باشد سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند تا موجب عبرت سایر کوته اندیشان
حق ناشناس گردد و حسین قلیخان با امرای کومک متوجه ناگور شد و میرزای مدبر قلعهٔ اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور شتافت
و حسین قلیخان اجمیر را محاصره نموده ترخان دیوانه عاقلانه جنبیده بامرا پیغام فرستاد که اگر مرا امان دهید بیرون آمده قلعه را می سپارم حسین خان
عهد و شرط نموده که آن دیوانهٔ صاحب عقل آسیبی نرسانند و ترخان از قلعه بر آمده دیده امرا خاطر از رهگذر قلعه مطمئن ساخته عنان استعجال بتعاقب میرزا شرف الدین حسین معطوف
داشتند و چون شرف الدین حسین میرزا از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافت طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته آوارهٔ دشت ادبار گردید و امرای نصرت
قرین به آن سرزمین در آمدند و قلعهٔ میرته را که جمیل بیگ باستصواب میرزا در انجا بود متصرف شدند و بموجب حکم اشرف آن قلعه را بجگمال حواله نموده
و همت به تسخیر قلعهٔ جودهپور که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است بستند و در آن ایام رای مالدیو که از راجهای معتبر صاحب جاه و
شوکت هندوستان بود ازین عالم درگذشته چندرسین پسر خرد او جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرا به محاصرهٔ قلعه
همت گماشتند رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل دولت خواهان شد و غاشیهٔ خدمت و بندگی بر دوش عزت گرفته به استیلام
عتبهٔ قدسیه روی امید نهاد و حضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر از بهادران را بکومک حسین قلی خان
تعین فرمودند و بتائید حضرت ذوالجلال و بیمن اقبال بی زوال در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح گشت چون درینولا جوهر رشد و
حسن کفایت و کاردانی خواجه مظفر علی تربتی در پیشگاه خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی جلوهٔ ظهور نمود از کمال قدردانی و جوهر
شناسی پایهٔ اعتبار و اقتدار خواجه را بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سر انجام مهام مالی و ملکی و حل و عقد امور سلطنت و
جهانداری بحوزهٔ اختیار و قبضهٔ اقتدار خواجه حواله فرمودند و خطاب مظفر خانی نیز ضمیمهٔ آن گرامی گشت و مظفر خان این خدمت
را بسیار شایان و عزت کرد و در لوازم کفایت و درایت و معموری ولایت کاربردازیهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین گردید

ذکر آمدن شاه ابو المعالی از خانهٔ مبارک باغوای میرزا شرف الدین حسین و غبار شورش بر انگیختن و شکست او و بازگشتن

چون پادشاه جرم بخش عذر پذیر بنابر پاس نسبت حضرت جنت آشیانی رقم عفو بر جرائم شاه ابو المعالی کشیده
بزلال غفران غبار زلات و عصیان از چهرهٔ احوالش پاک شسته رخصت سفر حجاز و زیارت خانهٔ مبارک فرمودند و سالی را در اماکن متبرکه گذرانیده در لای منوره زیارت کعبهٔ
مقصود گردید چون باطنش بقصد قبیح صفای طویت آراستگی نداشت در نواحی جالور بمیرزا شرف الدین حسین اتفاق ملاقات افتاد و آن حق ناشناس سلسلهٔ عصیان جنبان

نصب حکومت آنجا را گرفته بود نوازش فرموده به آنحدود فرستادند و فرمان جهان مطاع بمیر محمد خان کلان و مهدی قاسم خان
و قطب الدین محمد خان و راجه کپور دیو و راجه رامچند و سائر امرای پنجاب عز صدور یافت که کومک مشار الیه نموده آن ملک
را از تصرف سلطان آدم برآورده بکمال خان مسلم دارند امرا بموجب حکم با افواج آراسته متوجه تنبیه و تادیب او
شدند و سلطان آدم قدم جرأت و جلادت پیش نهاده بمقابله و مدافعه عساکر اقبال شتافت و در حوالی قصبه هیلان
جنگ عظیم در پیوست اما از آنجا که همواره تائید غیبی همعنان اولیای دولت ابد قرین است شکست بر طائفه گکهران
افتاد و فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد روی داد سلطان آدم دستگیر گردید و لشکری پسرش که بغایت دلیر و
رشید میر بیست گریخته بشعاب جبال کشمیر پناه برد و در اندک فرصتی او را نیز دستگیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکهران
را که هیچ یک از فرمان روایان هندوستان دست تصرف بران نیافته بودند باسهل وجوه تسخیر نموده حسب الحکم
بکمال خان گکهر ارزانی داشتند سلطان آدم را با پسرش به او سپرده بجاگیرهای خود معاودت نمودند و دولتی که هرگز در مخیله کمال خان
نگذشته بود بمیامن توجه اشرف نصیب شده و کمال خان سلطان آدم را مدتها در قید نگاه داشت تا رخت زندگانی
بعالم جاودانی کشید و از سوانح سعادت انتما آمدن خواجه معین پدر میرزا شرف الدین حسین است از کاشغر
بدرگاه عالی پناه مجملی از احوال مشار الیه خواجه معین الدین پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود فرزند خواجه
عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان خلف صدق ناصر الدین خواجه عبیدالله احرار اند و خواجه خاوند محمود از برادران
و سائر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق امتیاز داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات علوم متعارفه بتقیید
استکمال قدم در وادی غربت نهاده اولا بدیار خراسان شتافت و صحبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی دریافته مدتی
در ان دیار بسر برده از مشکوة صدور علی اقتباس انواع معارف و حکم نموده و برخصت ایشان بعراق رفته یکچندی در صحبت
علمای کبار گذرانید و چون خورشید علم از مطلع شیراز طالع گشته بود بشیراز رفته در حوزه درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین
دوانی قرار گرفته اکتساب علوم حکمیه نمود و بعد از استکمال و اعتلای بمراتب کمال بما ورالنهر معاودت فرمودند مدتها در ما ورالنهر
مرجع اکابر و اهالی و ملجای افاضل و موالی بوده در فترات ما ورالنهر بمغلستان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس
مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بکاشغر آمد و از آنجا بالقصد دریافت مجالست آنحضرت بهندوستان رسیده در دار الخلافت
آگره بصحبت فیض منقبت آن پادشاه صورت و معنی کامیاب ظاهر و باطن شده صدرنشین مجلس بهشت آئین گردید
و در ایام تفرقه هندوستان بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را دو پسر بود یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه
معین در ایام حیات پدر بزرگوار بکاشغر نزد عبدالرشید خان بن سلطان ابو سعید خان رفت و خان ایشان را
باعزاز و اکرام دریافته رود و خانه سنگ لشب را بخواجه بتکلف نمود و چون خواجه تعریف اعتبار و اقتدار پسر خود میرزا شرف الدین حسین
از اندازه بیرون شنید که بیمن تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند مرتقی گشته عزیمت زیارت حج را وسیله طواف کعبه
مقصود ساخته درین سال متوجه هندوستان گردید و چون سجده و پنجاب رسید میرزا شرف الدین حسین از ناگور آمده و باستقبال پدر
عالیقدر شتافته در خدمت ایشان متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید و چون بحوالی دار الخلافت آگره پیوست بموجب حکم اکثر امرا و اعیان
دولت باستقبال خواجه رفتند و حضرت خاقانی از غایت جوهر شناسی و قدردانی بنفس نفیس تا بیرون شهر باستقبال خواجه آمده
و باین عزت سر مفاخرت او را باوج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری از نفایس خطا و کاشغر بطریق پیشکش گذرانید و بعز قبول مقرون
گشت

وهمه یکدل ویکرو شده مستعد قتال وجدال گشتند غنی خان که از حقیقت حال آگاهی یافت سراسیمه و مضطرب متوجه
شهر شد و چون بکنار قلعه رسید راه مداخل مسدود یافت و کمال حیرت بر پشته سیاه سنگ تماشا نموده پیغام
و خواست که برسل و رسائل و گفت و شنود تسکین این شورش نماید و کار بر سر اهتمام برد اهل قلعه به تیر و تفنگ
جواب دادند و توپی بجانب او انداختند و بتماشائیان او رسید و تیر تدبیر اهل قلعه بر نشانه خورد و درین وقت
جمعی از ملازمان او گریخته بشهر در آمدند چون غنی خان یافت که نقش دیگر نشست و نزدیک شد که گرفتار گردد
ناکام دل از حکومت کابل بهزار حسرت و داغ برکنده روی امید بدرگاه معلی نهاد و ماه چوچک بیگم والده میرزا
میرزا حکیم که عورت عاقله صاحب تدبیر بود مهمات را از پیش خود گرفته فضیل بیگ را وکیل میرزا ساخت و از آنجا که
باصره او بینائی نداشت ابو الفتح پسرش بنیابت پدر بتمشیت مهمات و معاملات می پرداخت و این سبب انصاف
هم اکثر محال معموره کابل را بجاگیر خود و منسوبان خود گرفت و جاهای خراب را بخالصه سرکار میرزا مقرر ساخت و چون دو
سه ماهی برین منوال گذشت اکثر مردم از ستم شریکی او بتنگ آمدند و والده میرزا حکیم باشاه ولی اتکه و علی محمد اسپ
و معصوم کابلی وغیره اتفاق نمودند بقصد فضیل بیگ و پسرش همت گماشتند و شبی ابو الفتح را بدر خانه طلبیده مجلس شراب
آراستند و آن قدر پیاله بدو پیمودند که مست شد [illegible] نهاده در دوستخانه میرزا آنجا [illegible] رفت و جمعی به پسر او ریخته نقد
شمشیر کارش تمام ساختند و [illegible] عزنیتی [illegible] هستی بدرگاه [illegible] و سرش را بریده بر سر نیزه کرده جسدش را از بالای
قلعه پایان افگندند و غوغای عظیم در شهر افتاده فضیل بیگ مضطرب و سراسیمه خواست که اموال و اسباب خود را با امداد میرزا سنجر ولد
خضر خان هزاره که پسر عم [illegible] امداد او بود بالوس هزاره رساند و باین اندیشه روان شد و جمعی از ملازمان او اطلاع یافته بتعاقب او
شتافتند و دستگیر کرده بقلعه آوردند و او را نیز آوارهٔ صحرای عدم ساختند بعد ازین قضایا شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل شد
خود را عادل شاه خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را خانخانان ساخت و خواجه خاص ملک خواجه سرا با خلاص خانی ملقب گردانید و این
قسم مطالب هرزه که مناسب حال و موافق شان او نبود از پیش گرفت در اندک فرصتی بیگم والده میرزا از طرح و وضع او بتنگ آمده مع هذا فهمید
که تعدیه سهم بخاطر حق ناشناس او خطور میکند لاجرم پیش دستی نموده او را نیز مسافر ملک نیستی گردانید و مدار مهمات از پیش خود گرفت بالجمله چون
شرح برآوردن غنی خان و خرابی احوال کابل بمسامع علیه رسید رای جهان آرا چنان تقاضا نمود که منعم خان را که بسیار آرزوی حکومت کابل داشت
با تالیقی میرزا حکیم و ضبط آن ملک باید فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی بشناسد لهذا محمد قلی برلاس و حیدر محمد خان
اخته بیگی و شاه حسین خان بکری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران کمک خانخانان مقرر داشته رخصت فرمودند
و منعم خان که قدر این دولت نمی شناخت و مشتاق کابل بود بمجرد رخصت بسرعت هر چه تمامتر متوجه گشت و کوچ بکوچ خود را بجلال آباد رسانید
و اطلاع [illegible] کمک نکشید که امرا با او ملحق شوند بیگم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت نیک فراهم آورد و میرزا را همراه گرفته از کابل
به تقابل او برآمد قرار داد که اگر در جنگ غالب آمدیم بهتر و الا گریخته خود را بملازمت حضرت خاقانی میرسانیم چه خانخانان به انتقام
پسر و برادر زاده خود تمام این مردم را بسیاستهای گوناگون تعذیب خواهد کرد و به قصد جنگ عبدی سرمست را پیشتر فرستاد
که قلعه جلال آباد را متصرف نماید و چون منعم خان خبر آمدن عبدی سرمست بقلعه جلال آباد شنید خواجه کلان بیگ و جمعی
را برسر عبدی فرستاد و عبدی قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد درین اثنا خبر رسیدن میرزا و بیگم شنیده و تنگی با آن
طرفین مستعد قتال و جدال شده قریب بچهار باغ در مقام خواجه رستم تلاقی فریقین اتفاق افتاده و خواجه کلان بیگ

بقزوین در آمده آصف خان مجوز است که بگرد آن قلعه رفته محاصره نماید درین اثنا بسمع عالی استشفاع راجهای
معتبر که بسعادت خدمت حضور شرف اختصاص داشتند فرمان جهان مطاع صادر شد که چون راجه راجچند قرار داده
که دولت زمین بوسی دریابد در زمره فدائیان درگاه منتظم گردد و از سر تقصیر و گناه او گذشته ایم باید که زیاده
برین در مقام خرابی او نباشد و دست تصرف از ولایت او کوتاه دارد و آصف خان بموجب فرمان جهان مطاع عنان
مراجعت معطوف داشته مظفر و منصور بجاگیر خود معاودت نمود ذکر فرستادن منعم خان خانخانان بکابل و
عرض دیگر سوانح و وقایع درینولا بمسامع عز و جلال رسید که غنی خان ولد منعم خان که بوکالت پدر بتمشیت
مهمات سرکار کابل کار گذشته بنخوت کج می نهاد و از اطوار ناملایم و سلوک نامرضی او اکثر اعیان دولت میرزا با هم اتفاق
نموده دست تصرف و تغلب او را کوتاه ساخته اند و ناکام دل از ریاست و حکومت برگرفته به بدترین حالی
از آن ملک بر آمده است و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون غنی خان را مستی جوانی و دولت و نشار غرور و نخوت
پریشان دماغ ساخته بود و همواره بسبب بی باکی و بی اعتدالی روزگار بسر می برد و عموم خلایق از اوضاع ناملایم
و اطوار ناهنجار او بتنگ آمده و اعیان دولت از ستم شریکی و بدسلوکی او بجان رسیده پیوسته در اندیشه منصوبه
می بودند یکی از حرکات ناپسندیده غنی خان آنکه توکل خان قوچین را که نسبت سبقت خدمت باین سلسله علیه داشت
بجهتی و سببی گرفته با جمعی از خویشان مقید ساخت و بالآخر به التماس بعضی از ارباب صلاح او را گذاشت و توکل خان
بموضع بابا خاتون که در وجه جاگیر او مقرر بود رفته پای در دامن صبر و تحمل پیچید و چشم براه فرصت و قابو نهاد
که در وقت انتقام خود را از غنی خان بکشد تا آنکه درین ولا قافله از بلخ آمده بموضع چاریکاران رسید و غنی خان
با معدودی از ملازمان خود باستقبال قافله رفت و چون توکل خان ازین معنی آگاهی یافت قابو دانسته با جمعی
از قرابتان و نوکران خود ایلغار کرده نیم شب بر سر غنی خان ریخته او را دستگیر ساخت و در بند زنجیر کشید و با جمعی
از ارباب صلاح درمیان آمده بعهد و سوگند قرار دادند که از پای منار ضحاک و بامیان که پنج حصه ولایت کابل
است بجاگیر توکل خان مقرر باشد و بعد ازین منازعتی و کدورتی درمیان راه نیابد و غنی خان را باین شرط
خلاص ساختند و روزی چند ازین قضیه نگذشته بود که غنی خان نقض عهد نموده لشکر خود را جمع ساخته
بسر توکل خان روان شد و توکل خان طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته با جمعی
از خویش و قوم خود روی امید بدرگاه خلایق پناه نهاد و غنی خان بتعاقب او شتافت و قریب
بموضع ترالک که از گذرهای آب غوربند است باو رسید و جنگ در پیوست و با پسر قوچین و چندی
دیگر از همراهان توکل خان کشته شدند و توکل خان با فرزندان پسرش و معدودی جان بسلامت
بیرون برد و از آنجا غنی خان عنان مراجعت بکابل معطوف داشت و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و
دست تطاول و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز کرد و مردم از بی باکی او بجان آمدند و اکثر
از اعیان خدمت میرزا حکیم با هم اتفاق نموده فضل بیگ و پسرش ابوالفتح را نیز با خود متفق ساخته
[illegible] او متصدی و اشتند اتفاقاً روزی غنی خان از شهر بر آمده بسیر فالیز رفت و آنها فرصت یافته
دروازهای قلعه را گرفته برج و باره را استحکام دادند و میرزا حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقاره نواختند

دیا و جود آن دو کس مستقلا باو نمی رسید و رعیت لا آرزوی حکومت کابل پیش نهاد همت کوتاه ساخته به مرافقت قاسم خان بیرجیر
از راه دامن کوه سوالک پیغولهای ناشناخته خواست که خود را به ایزد او به سلامت رساند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید
آن راه قصبه تنها و خوشمرد و ند که منعم خان بعضی توهم دور از کارشناسی اراده باطل بخاطر راه داده آخر به قبح آن رسید
و دانست گزیده مراجعت خواهد نمود و خود را سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی نخواهد ساخت و هر چند ارباب غرض و فرصت
یافته در ضبط اموال و اسباب او بصریح و کنایه عرضه داشت نمودند آن حضرت از بزرگی ذات و وسعت حوصله ملتفت حرف آنها
نشده فرمودند که از نهاد احدی پیرامون خانه او نگردد و فرضا اگر منعم خان بکابل رود آنهم ملک ماست و او بنده قدیم این دودمان
رفیع آن شایست اموال و اسباب او را از عقب خواهیم فرستاد و قضارا بعد از تکاپوی فراوان و طی کوه و بیابان در حوالی
پرگنه سروت که بجاگیر میر محمود منشی مقرر بود عبور ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم سید محمود خبر یافت
که دو کس از امرا سراسیمه با نجا رسیده اند و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست باتفاق بعضی از اهل قصبه
سر راه گرفته ایشان را بخواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه که بمیامن خدمت و نیروی شجاعت در جرگه امرای
عظام انتظام یافته بود و در آن نواحی جاگیر داشت ازین قضیه آگاه شده منعم خان را بخانه خود برد و وقت را
غنیمت شمرده در آداب مردمی و مهمان داری کوشید و به عنایت ازدحام بخدمت حضرت خاقانی آورد و آن حضرت
بخلاف اندیشه باطل او و فکرهای ناقص اهل روزگار بعز التفات بیکران اختصاص بخشیده بهمان انداز منصب وکالت
و خطاب خانخانانی از سر نو فرستند و به انواع مرحمت و اقسام دلجوئی خاطر برهم خورده او اطمینان یافت و از سوانح
حضرت افزا آمدن تانسین است بدرگاه گیتی پناه و شرح این داستان برسم اجمال آنکه میان تانسین در فنون
موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف هندی سرآمد روزگار و یگانه این کار بود و در نقش بندی و نغمه پردازی زبان
سحر آفرین داشت و از اول آفرینش تا حال در هیچ قرنی و زمانی مثل او نگذشته و اغلب ظن آنکه
بعد ازین هم در کارخانه تکوین قدسی او جلوه گر نشود و در لطافت سخن و نزاکت مضامین ید طولی داشته و هوای
الوار فیوضات نامتناهی از عطاخانه الهی بر دریچه خاطر و فاد وسیش پرتو می افگند و به آواز سخن اثر غریب
بود و از فیض نظر و قبول خاطر برگزیدهای درگاه ایزد وصیت مطبوع دلها و مقبول نظرها بود و هرچه می بست
و می گفت از بس که سوز و تأثیر داشت بر زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست با جمله چون صیت نغمه پردازی
میان تانسین بلند آوازه شد و اهل این فن که بزبان هندی آنها را کلاونت گویند تصانیف او را
تحفه مجلس بهشت آئین ساخته بکرات در خدمت آن حضرت خواندند و بعرض رسید که او گوشه عافیت
و زاویه راحت خیال کرده در پیش راجه رامچند راجه پته سرهی بود خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی
از کمال جوهرشناسی و قدردانی بطلب او توجه فرموده جلال خان قورچی را که از مقبولان
بساط قرب بمزید سخن فهمی و حدت طبع امتیاز داشت نزد راجه فرستادند که او را روانه درگاه سازد
راجه خلاف حکم از حیز قدرت خویش بیرون دانسته ناچار از روی اضطرار سر اطاعت
بر خط فرمان نهاده و میان تانسین را با سازهای شایسته و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و
جواهر گرامی بدرگاه خواقین پناه روانه ساخت اما چه پیشکش و کدام جوهر مقدار میان

تعلق مادرے و مهر فرزندے او را برداشته بملازمت اشرف آورد که شاید پسر خود را خلاص تواند ساخت
حضرت خاقانی ماهم انکه را دیده فرمودند که ادهم خان انکه ما را کشت و ما هم در برابر او را قصاص فرمودیم
آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید آنچه آن حضرت میفرمایند موافق حق و مطابق عدالت
است اما هنوز باور نمیکرد که پسرش را کشته باشند سبب تخته بیگی ما در دستم خان صورت واقعه پوست کنده
بماهم انکه گفت و ماهم انکه پرسید که بچه طریق کشته اند جواب داد که اثر زخم گرزے بر روئے او
پیداست دیگر نمیدانم و آن اثر مشت ید اللهی بود که بتائید غیبی بر روئے او زده بودند و چون کشته شدن
پسر متیقن ماهم انکه گردید شروع در خضوع و خشوع نمود و بیطاقتی و اضطراب بسیار آغاز نهاد و خواست
که بر سر نعش فرزند بیجان بپیوند خود رود و حضرت خاقانی بجهت تسلی خاطر او اظهار ندامت و پشیمانی
فرموده چندان دلاسائے او کردند که بقدرے تسکین یافت و از وفور شفقت و دلداری نگذاشتند
که بخانه رفته پسر خود را بآن حال ببیند و حکم فرمودند که بزودی تجهیز و تکفین ادهم خان کرده نعش
او را بدهلی روان ساختند و روز دیگر ماهم انکه بخانه خود رفته بلوازم سوگوارے و مراسم عزاداری
پرداخت و چون تعلق مفرط با فرزند داشت نتوانست ضبط احوال خود نموده و مرض او روی در تزائد
آورد و ارکان عافیت تزلزل پذیرفت و بعد از این واقعه بچهل روز مسافر ملک نیستی گردید و خاطر
قدسے مظاهر آن حضرت از قضیه ناگزیر ماهم انکه بغایت آشفتگے و گرانے کشیده و به اعزاز و اکرام
تمام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و خود هم قدمے چند بمشایعت نعش آن عفت سرشت رفته
رفقها فرمودند و بحکم اشرف عمارت عالیے بر سر قبر او اساس یافت و همچنین در خاطر جوئی و دلدهی
فرزندان انکه خان و التیام جراحت قلب ایشان توجهات مبذول داشتند و از سوانح دولت افزا
تربیت فرمودن اعتماد خان است و انتظام یافتن محال خالصات بحسن تدبیر و کاردانی او و چون
در جنب بخشش و ریزش دل دریا نوال و دست گیتی عیال خاقان ممالک ستان سرمایه بحر و کان نهایت
مختصر و بے وقع مینمود با وجود وسعت هندوستان و فزونی حاصلات آن درین مدت در خزانه
عامره مبلغے معتد به که بمصلحت ملک گیری و جهان کشائی وفا کند فراهم نیامده بود و متصدیان مهمات
سرکار عالی چه از کم فرصتی و چه از نارسائی در انتظام مهام خالصات و جمع خزائن نمی پرداختند درینولا که
دست تصرف حق ناشناسان متغلب از دامن محال کوتاه شد و خواجه بهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم شاه پسر شیر شاه بجوهر رشد
و کاردانی بخطاب محمد خانی یافته بود به پرتو عنایت حضرت خاقانی شامل الحال گشت و آن سعادتمند از روی اخلاص مصدر خدمات
شایسته گردید پادشاه ذره پرور او را بخطاب اعتماد خانی ممتاز ساخته بسرانجام محال خالصات و تحصیل خزانه و سرانجام بیوتات عالی اختصاص
بخشیدند و جمیع پرگنات خالصات که بتصرف ارباب تغلب بود از ایشان انتزاع فرموده به اعتماد خان حواله شد و آن متخواه
پسندیده خدمت در بیاب ضوابط حسابی و قوانین مستحسن بسته مساعی موفور بظهور آورد و در اندک فرصتی هم خالصات معمور
و هم خزائن معمور گشت و مهمات سرکار عالی نظام و رونق دیگر یافت و از بدایع وقائع گریختن منعم خان و گرفتار شدن او و چون ادهم خان
عظیم در کیدوز بتحریک منعم خان فتنه سازی او حادث شده بجهت استقلال خود که میخواست عروس مملکت از پی زحمت رقیب در آغوش اعتبار گیرد

خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدر نشین وساده سعادت رسانید و انگه خان سراسیمه و مضطرب بجانب دولت
سرای پادشاهی دوید و درین اثنا خدابردی ملازم ادهم خان تیر خود را رسانید و شمشیر انداخت و آن رکن السلطنة
در صحن دولتخانه بدرجه شهادت فائز گشت و ازین غائله هایله غوغای عظیم و وحشت غریب از حواشی دولت
سرای اقبال برخاست و آن بی اعتدال خون گرفته به اندیشه ناپاک گستاخانه متوجه حرم سرای عالی شد و
خواست که شمشیر در دست سر زده بمحل درآید خواجه نعمت خواجه سرای درباری [illegible] در را مقفل ساخت
و آن کم فرصت هر چند تلاش نمود خواجه نعمت توفیق خدمت یافته در نگشود و حضرت خاقانی که بر بستر
راحت و کامرانی تکیه فرموده بودند ازین شورش و آشوب بیدار شده باعث غوغا پرسیدند که چیست
و چون هیچ یک از بردگیان حرم سرای دولت از صورت حال اطلاع نداشتند آنحضرت خود سر از دیوار
قصر برآورده استکشاف احوال فرمودند رفیق چهار منصب که از قدیمان درگاه بود حقیقت ماجرا معروض
داشت و اشارت بقالب خون آلود آن شهید سعید نمود حضرت خاقانی القهرمان جلال برافروخته باضطراب
تمام متوجه بیرون شدند درین وقت بی آنکه طلب فرمایند یکی از پرستاران سراپرده عزت شمشیر خاصه
بدست اشرف داد و آن شیردل بزور بازو و تائید الله گفته بجانب ایوانی که ادهم خان در آنجا بود متوجه گردیدند و چون چشم آلوده بار عدالت آثار
بران مدبر برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده انکه ما را چرا کشتی آن خیره چشم گستاخ پیش دویده هر دو
دست حضرت را گرفته گفت که پادشاه غور رسی فرمایند که چه کس او را کشته و لقدر تلاشی هم شد و حاضران بساط
قرب را چه نکوهش کنم که در چنین وقتی هیچکس را توفیق یاوری نکرد که آن سیاه بخت را نزدیک نگذارد و حضرت
خاقانی بزور قدرت الهی دستهای خود را از چنگ ادهم خان خلاص ساخته بشدت غضب مشتی بر روی او زدند
که مانند کبوتر بچه معلق بر زمین افتاده از هوش رفت و از فرط قهر و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند
که این دیوانه گستاخ را ببندید فرحت خان خاص خیل و سنگرام هوسناک و جمعی دیگر دویده او را بستند
و حکم شد که از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند و در وقت انداختن چون پایهایش بر زمین خورد از مردمان
برد باز حکم شد که او را به بالا آورده سرنگون اندازند درین مرتبه بشدت تمام معلق انداختند چنانچه مغز
او پراگنده گشت و آن سرگشته روزگار پریشان دماغ در حال بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان
و شهاب خان باعث این فتنه و آشوب شده بودند از صولت غضب پادشاهی هراسیده راه
فرار پیش گرفتند و یوسف محمد خان پسر بزرگ انگه خان از واقعه پدر کراسی قدر و قوت یافته
با اتکه خیل مسلح گردیده بسر راه برادر ادهم خان و ماهم انگه گرفت و غافل از اینکه شهریار معدلت شعار
حقوق نسبت ماهم انگه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بقصاص [illegible] رسانیده
اند و بعد از انکه حقیقت حال معلوم آنها شد این سخن را از آنحضرت شنیده بیقین بقصور خود [illegible]
حضرت خاقانی شیخ محمد غزنوی را طلب داشته ادهم خان مقتول را به او سپردند و [illegible]
بخش خاطر بر هم خورده اتکه خیل گشت و آن همه شور و شغب فرو نشست و ماهم انگه که [illegible] خود
بستر بیماری افتاده بود شنید که ادهم خان چنین بی ادبی اعظم کرده بود که آنحضرت او را مقید ساخته اند

عراقی بدو و اقسام تحف و هدایا مصحوب مشار الیه بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشتند و چون ایلچی مذکور بحوالی
دار الخلافت آگره رسید آنحضرت بعضی امرا و اعیان سلطنت را به استقبال فرستاده بتعظیم و احترام تمام بشهر در
آوردند و مبلغ چهار ده لک دام مرادی که هزار تومان رایج عراقست با دیگر اجناس بطریق اقامت مرحمت نموده بودند
بعد از چند روز که ایلچی از محنت سفر برآسود مجلسی عالی ترتیب داده بسعادت کورنش ملازمت اختصاص بخشیدند
و مکتوبی که مشتمل بر تجدید مبانی اخلاص یکجهتی و تمهید قواعد محبت و دوستی بود با سایر تحف و هدایا ایلچی آورده گذرانید
و بعد از عرض مراسم تعزیت و لوازم تهنیت بندگان اعلی حضرت بزبان تلطف و عاطفت احوال شاه پرسیده ایلچی
را بتفقدات گوناگون نوازش فرمودند و حکم شد که امرای عظام ایلچی را ضیافتها نموده از آنچه باید و شاید ذره
کوتاه دستی ننمایند و در عرض دو ماه که سید بیگ در درگاه گیتی پناه بود هر چند روز دو لک دام از خزانه عامره
مدد خرج عنایت میفرمودند و چون رخصت انصراف ارزانی داشتند مبلغ بیست لک دام با دیگر اجناس که یکهزار
و چهار صد تومان عراق است خرج راه عنایت شد و جهت شاه از نفایس روزگار و نوادر هر دیار مبلغهای
کلی برسم ارمغان فرستادند

شهادت یافتن اتکه خان به تیغ بی باکی ادهم خان و سیاست نمودن آن سفاک بی باک در پیشگاه معدلت

حضرت خاقانی
که بحمایت و حراست ربانی از صغر سن در دامن عصمت قباب ماهم انگه تربیت یافته بودند و آن بلند بخت عالی
مرتبت حقوق خدمت قدیم و نسبت بندگی مستقیم به این دولت داشت ادهم خان پسرش از خوردی باز
در ملازمت آنحضرت گستاخ برآمده و همین تربیت و قدردانی آنحضرت بمراتب بلند مناصب ارجمند تصاعد
نموده و به نسبت قرب خدمت والده اش مغرور گشته قدم از اندازه ادب بیرون می نهاد و بخت بی اعتدالی
می زیست و حضرت خاقانی بمراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار او اغماض
عین میکردند تا آنکه درینولا که خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه از روی دلسوزی و اخلاص به تمشیت
مهمات مالی و ملکی پرداخت و حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت برای رزین او تفویض یافت
جمعی از کهنه گرگان واقعه طلب از میان دو سنگ ارد میخواستند بنابر بغض و حسد کینه اتکه خان را در دل گرفته
بمقدمات دور از کار و سخنان فریب آمیز معقول ادهم خان ساختند که اگر او را از میان بردارد مدار
سلطنت و حکومت هندوستان بر تو خواهد بود خصوص منعم خان که میخواست وکیل السلطنت باشد تحریک
و تحریض آن بدمست باده جوانی و دولت و مدهوش نشاء غرور و نخوت بیشتر نمود و شهاب خان نیز
دامنی بر این آتش زد و اسباب شورش و فتنه سرانجام یافت تا آنکه روز پنجم خرداد ماه سال الهی موافق شنبه
دوازدهم رمضان در سر دیوان اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر ارکان دولت
و اعیان سلطنت نشسته به انتظام مهام ملکی اشتغال داشتند که ادهم خان سبیل اعتدالانه با جمعی از اوباش
آمده در ان بارگاه دولت داخل شد و حاضران مجلس بتعظیم او برخاستند و اتکه خان نیم قیامی کرد و آن سفاک
بی باک بمجرد رسیدن بی محابا دست به خنجر برده متوجه اتکه خان شد و خوشم اوزبک و دیگر ملازمان خود خشم
آلوده اشارت نمود که چه ایستاده اید و ظاهرا از منزل خود هم به این قصد برآمده بود القصه خوشم بیدولت

بنیاد و پای ثبات و قرار سرداران انجا می رفت و کار بجائی رسید که پیر محمد خان دستگیر شود بار علی بلوچ که از گرم روی
این بادیه خونخوار خبردار بود عنان اختیار از دست پیر محمد خان کشیده بعنف و اکراه از جنگگاه بیرون برد
و قریب بشام بکنار نربده رسیده سراسیمه خود را به آب زدند اتفاقاً از میان آب قطار اشتری میگذشت اسپ
پیر محمد خان رم کرد و چراغ پا شده خانرا در آب انداخت و چون اجل جلوگیر شده بود عنان تماسک از دست
رفته غریق بحر فنا گردید بعد از وقوع این سانحه غیرت بخش قیا خان کنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان و جمیعی
از امرا که بکمک او و جاگیر دار صوبه مالوه بودند دل از دست داده به درگاه گیتی پناه شتافتند و مورد عتاب
و خطاب بادشاهی شده هر کدام در خور تقصیر سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده و قابو یافته جلوریز
بمالوه در آمده و تمام آن ممالک را مفت و رایگان متصرف شد لاجرم رای جهان آرای ممالک کشای خاقان
گیتی ستان چنان اقتضا فرمود که یکی از امرای صاحب شوکت که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف
باشد بضبط آن ولایت تعیین فرمایند آخر قرعه این خدمت بنام عبد الله خان اوزبک افتاد و بموجب
حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که از کمال رشد و کاردانی بخطاب خانی
شرف اختصاص داشت بکمک او رخصت فرمودند و مقرر شد که بعد از تسخیر ممالک و انتظام محال جاگیر
و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ملازمت شود و عبد الله خان بحکومت آنجا مقرر باشد و چون
عبد الله خان بولایت مالوه [illegible] باز بهادر تاب مقاومت نیاورده مجدداً با خنین حسرت و ناکامی دست
از مالوه باز داشته روی بگریز نهاد و جمیعی از بهادران کار طلب بتعاقب باز بهادر شتافتند بسیاری
از حرم او و اشنا و کریختن بقتل رسیدند و عبد الله خان در بلده مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود قرار
گرفته قصبات و پرگنات آن مملکت را به امرا تقسیم نموده معین الدین احمد خان بعد از ضبط ولایت و
تقسیم جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردیده بسجده گاه خلافت سربلندی یافت و باز بهادر در آواره دشت
ادبار گردیده روزی چند برانا اودی سنگه التجا برده روزگاری بسر برد ناکامی گذرانید و چون صلاح حال و مآل خود
منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه دانست لاجرم بوسیله مقربان بارگاه عزت جبین خجلت بآستان بادشاه
جرم بخش عذر پذیر نهاد چنانچه در محل خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و از غرایب وقایع آنکه روزی که پیر محمد خان
بقصد تسخیر مملکت بیجاگره و کرکون از قلعه مندو بیرون میرفت مخدومی که از معمرزادان روزگار بود در
دروازه مسجد جامع مندو می نشست و بکشف و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود
و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید که مصحف مجید همراه هست پیر محمد خان هیکل مصحف طلبیده پیش نهاد و بطریق
تفاول کشوده بدست پیر محمد خان داد اتفاقاً سطر اول صفحه نخستین این آیه کریمه برآمده بود اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون
پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست بآزار آن عزیز دراز کرده دو سه قمچی زد و در اندک فرصتی آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده بود پرتو
ظهور افگند و از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسب فرمانروای ایرانست چون از سوابق ایام روابط دوستی
و داد و دواعی محبت و اتحاد میان این دو دودمان عالیشان و این سلسله رفیع مکان استحکام داشت در این ولا شاه مغفرت پناه سیما بیک را بالخصوص برسم [illegible]
نسبت کالت کلاه گوشه عزت می افراخت و حضرت شاه اورا بخطاب [illegible] حضرت جنت آشیانی و تهنیت جلوس [illegible]

آراسته متوجه جنگ او شده و بازبهادر بزعم خود آراسته بمقابله و مقاتله او روی نهاده و به اندک زد و خورد شکست بر بهادر
افتاده عساکر منصوره قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده غنائم بسیار او را بتصرف آوردند و از آنجا پیر محمد خان بتسخیر
قلعه بیجاگر که از قلاع حصین ولایت مالوه است و بتصرف اعتماد خان نام یکی از ملازمان بازبهادر بود متوجه شد و بعد از
مدت ممتد که بهادران لشکر منصور ترددات نمایان کردند اهل حصار در لوازم قلعه داری اهتمام شایسته بظهور آوردند
سحری خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه نموده بر فراز قلعه برآمد و چون شام او بار
آن حزن گرفته نزدیک رسیده بود دست خواب غفلت داشتند تا آنکه قریب دو دست جوان کار طلب بتدریج
بقلعه در آمدند و بعد از دمیدن صبح مخالفان خبر یافته بجنگ مبادرت نمودند از طرفین ترددات شایسته بظهور
پیوست و ناگزیر اهل قلعه فریاد الامان برداشته متفرق گشتند و اعتماد خان مذکور با یک کس و دیگر امان گویان
می آمد که تیری به او رسید و مسافر ملک نیستی گردید و بقیة السیف حرکت المذبوح کرده اکثری کشته شدند و چندی امان
یافته بدر رفتند و غنائم بسیار او بتصرف اولیای دولت ابد مقرون افتاد و پیر محمد خان روزی چند در آن قلعه طرح
اقامت افگنده و خاطر از ضبط آن سرکار پرداخته متوجه سلطان پور و نذربار گردید و به اندک ترددی سلطان پور را
داخل ممالک محروسه ساخته عنان مراجعت بقلعه بیجاگر معطوف داشت و چون خبر یافت که بازبهادر بمیران مبارک شاه
التجا برده و در مقام سامان لشکر است پیش دستی نموده با هزار جوان چیده بر سر آسیر و برهانپور الغار فرموده از آب
نربده گذشته یک شب چهل کروه را در نوردیده و قریب به آسیر قلعه مختصری بود در آنجا نشان یک زنجیر فیل بست
یافته از گرد راه حمله ور شد و در القلعه رسانیده و بر سر سواری تسخیر نمود و آن فیل از غنائم گشت اتفاقاً میران
مبارک شاه فوجی آراسته از آسیر بمحافظت آن قلعه فرستاده بود در آن هنگام که اولیای دولت قاهره از تسخیر قلعه دل
پرداخته متوجه برهانپور بودند فوج میران نمودار شد پیر محمد خان جمعی را همراه خسرو شاه و بارعلی بلوچ بدفع آنجماعه تعیین
فرموده به اندک ترددی سلسله جمعیت غنیم گسیخته گشت و اکثر مخالفان زخم تیغ ستیز آواره خرابه عدم گردیدند و مقارن
طلوع کوکبه صبح اعلام ظفر انجام پیر محمد خان از مطلع برهانپور طالع گشت و بیرون معموره آتش نهب و تاراج زبانه کشید
و آنچنان شهری که نمونه از مصر جامع بود در طرفة العین بغارت رفت و چندان ناطق و صامت بدست لشکریان
افتاد که محاسب روزگار از عهده احصای آن بیرون نتواند آمد و میران مبارک شاه که آباً عن جد والی آن ممالک
بود صلاح حال خود در تحصن قلعه آسیر دانسته بلوازم قلعه داری همت گماشت و پیر محمد خان مصلحت وقت در
معاودت دانسته علم مراجعت بصوب بیجاگر برافراشت و در اثنای راه خبر رسید که بازبهادر جمعیت نیک فراهم
آورده و باتفاق امرای خاندیس بعزم رزم شتافته و چون غنائم موفور و اموال غیر محصور از تاراج برهانپور بدست
سپاه منصور افتاده بود و اکثر مردم بجهت گرد آوری اموال و اسباب بخود درمانده بودند پیر محمد خان از استماع این خبر
مشوش و پریشان خاطر گشته مجلس کنکاش آراسته رای جمعی بر آن قرار گرفت که چون مردم متفرق شده اند جنگ
را طرح داده و از آب نربده گذشته روزی چند در قصبه مندو به اوقات بسر باید برد و سازش کار از سر نو نموده متوجه جنگ
باید شد و از آنجا که بر طلوع مطلع رای صواب لازم و [illegible] رازداری سخت بست پیر محمد خان سخن راست مخلصان را
ارداد و چون امر دیگر قسم زده کلک تقدیر شده بود از یاران و نوکران ترددی که توقع داشت بوقوع

نیامد. و پای ثبات و قرار سرداران انجا می رفت و کار بجایی رسید که پیر محمد خان دستگیر شود. یار علی بلوچ که از گرم‌روان
این بادیهٔ خونخوار خبردار بود عنان اختیار از دست پیر محمد خان کشیده بعنف و اکراه از جنگ‌گاه بیرون برد
و قریب بشام بکنار نربده رسیده سراسیمه خود را به آب زدند اتفاقاً از میان آب قطار اشتری می‌گذشت اسپ
پیر محمد خان رم کرده چراغ پا شده خان را در آب انداخت و چون اجل عنان‌گیر شده بود عنان تماسک از دست
رفته غریق بحر فنا گردید. بعد از وقوع این سانحهٔ عبرت‌بخش قیا خان گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی
از امرا که بکمک او و جاگیردار صوبهٔ مالوه بودند دل از دست داده بدرگاه گیتی‌پناه شتافتند و مورد عتاب
و خطاب پادشاهی شده هر کدام در خور تقصیر سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده و قابو یافته جلوریز
بمالوه درآمد و تمام آن ممالک را مفت و رایگان متصرف شد لاجرم رای جهان‌آرای ممالک‌کشای خاقان
گیتی‌ستان چنان اقتضا فرمود که یکی از امرای صاحب شوکت که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف
باشد بضبط آن ولایت تعیین فرمایند آخر قرعهٔ این خدمت بنام عبد الله خان اوزبک افتاد و بموجب
حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که از کمال رشد و کاردانی بخطاب خانی
شرف اختصاص داشت باتفاق او رخصت فرمودند و مقرر شد که بعد از تسخیر ممالک و انتظام محال جاگیر
و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ملازمت شود و عبد الله خان بحکومت آنجا مقرر باشد و چون
عبد الله خان بولایت مالوه [illegible] باز بهادر تاب مقاومت نیاورده مجدداً بادیهٔ حسرت و ناکامی دست
از مالوه باز داشته روی گریز نهاد و جمعی از بهادران کارطلب متعاقب باز بهادر شتافتند بسیاری
از مردم او در اثنای گریختن بقتل رسیدند و عبد الله خان در بلدهٔ مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود قرار
گرفته قصبات و پرگنات آن مملکت را به امرا تقسیم نمود و معین الدین احمد خان بعد از ضبط ولایت و
تقسیم جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردیده بسجدهٔ سدهٔ خلافت سربلندی یافت و باز بهادر آوارهٔ دشت
ادبار گردیده روزی چند برانا اودی سنگه التجا برده روزگاری بناکامی گذرانید و چون صلاح حال و مآل خود
منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه دانست لاجرم بوسیلهٔ مقربان بارگاه عزت جبین خجلت بآستان پادشاه
جرم‌بخش عذرپذیر نهاد چنانچه در محل خود نگاشتهٔ کلک بیان خواهد شد. و از غرائب وقائع آنکه روزی که پیر محمد خان
بقصد تسخیر مملکت بیجاگڑه و کهرگون از قلعهٔ مندو بیرون میرفت بخدمت مجذوبی که از معمران روزگار بود در
دروازهٔ مسجد جامع مندو می‌نشست و بکشف و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود
و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید که مصحف مجید همراه هست. پیر محمد خان هیکل مصحف طلبیده پیش نهاد و بطریق
تفاؤل گشوده بدست پیر محمد خان داد اتفاقاً سطر اول صفحهٔ نخستین این آیهٔ کریمه برآمده بود اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون
پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست بازار آن عزیز را نگرده و دوسه قمچی زد و در اندک وقتی آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده بود بمنصهٔ
ظهور آمد. و از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه مغفرت‌پناه شاه طهماسپ صفوی فرمانروای ایران است چون از سوابق ایام روابط دوستی
و دوام اخلاص و محبت و اتحاد میان این دودمان عالیشان و آن سلسلهٔ رفیع‌مکان استحکام داشت در [illegible] شاه مغفرت‌پناه [illegible]
[illegible] گوشهٔ غربت می افراخت و حضرت شاه او را [illegible] حضرت جنت‌آشیانی [illegible] خاقانی [illegible]

و تمام آن روز آتش قتال در اشتعال بود و چون پردهٔ ظلمت شب در میان حایل گشت کفار در آمد هر کس بمورچل خود باز
گشت و آن سیه بختان فرصت یافته شبا شب رخنه مضبوط کردند و چون صبح سعادت دمید نجات خود را منحصر در
قلعه دادن یافته در صلح زدند و چندی از مردم کاروان فرستاده و امان طلبیدند و میرزا شرف الدین
حسین راضی به صلح نمیشد تا آنکه قرار یافت که اسباب و اشیا و بنه و بار خود را گذاشته تنها بدر روند و بهمین
قرار داد افواج منصوره دست از محاصره باز داشتند و بکمال باتوابع و لواحق جانی بسلامت بدر بردند و دیوداس
از کمال جهالت و ضلالت دل بمردن نهاده نخست تمام اسباب و اشیای خود را پاک سوخت آنگاه مانند شعله
بر خود پیچیده از قلعه برآمده با چهارصد یا پانصد راجپوت خونریز از پیش لشکر قیامت حشر در کمال تمکین و آرام روان
شد چون بعضی راجپوتان در فوج پادشاهی بودند خصومت قدیم با او داشتند مثل بون کرن و جیمل و غیره به میرزا
شرف الدین حسین نمودند که این مردم بر خلاف عهد و پیمان اسباب خود را سوخته گستاخانه میروند چه گنجایش دارد
با این خیرگی دلی پاسی از پهلوی ما گذشته جان بسلامت برند میرزا شرف الدین حسین را معقول افتاد و صفها
آراسته متعاقب آنها روی نهاده و دیوداس ازین عزیمت آگاهی یافته متهورانه عطف عنان نمود و جنگی سخت
در پیوست و از جانبین مبارزتهای عظیم بظهور آمد و بهادران طرفین دست از جان شسته بزخم تیغ و خنجر داد شجاعت
و دلیری دادند و دیوداس بر اسپ جولانها تاخت و حملهای شیرانه و تلاشهای مردانه کرد و در آخر از اسپ خطا شده
بر زمین افتاد و سپاهیان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت بسیار در عرصه کارزار بر خاک هلاک
افتادند و امرا قرین فتح و فیروزی عنان مراجعت معطوف داشته بجاگیرهای خود آمدند و بعضی میگویند که دیوداس
زخمی از جنگگاه برآمده بعد از بیست و دوازده سال خود را بلباس جوگیان ظاهر ساخت و مدتی در حیات بود و العلم عند الله

مصاف خاقان گیتی ستان با متمردان موضع نرد مکه و قتال آنها

درینوقت که شهریار عدالت آثار بعزم سیر و شکار از آب جون گذشته بنواحی سکیت و بهکالو که در سه کروهی دار الخلافه
آگره واقع است رسید مقصود بیفرمودند بر بهنی بوسیلگی از عرض اولان شرح تظلم و بیدادی متمردان آن موضع بعرض
رسانید که بسیار اسبی گناه گشته اموال و اسباب را بغارت برده اند و چون تمرد و راهزنی مردم این نواحی
شهرت عظیم داشته علی الخصوص هشت مواضع از پرگنه سکیت که با تمکینه مشهور رند و در سرکشی و بی باکی عدیل و
نظیر خود ندارند حکم شد که ملازمان رکاب عالی مستعد و آماده باشند که فردا صبح متوجه تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه
دستگاه با معدودی که قرین رکاب ظفر انتساب بودند توجه فرمودند چندی را الطریق منقلا پیشتر روان ساخته
و بعد از دمیدن صبح موکب عالی بحوالی آن قریه رسید و قراولان خبر آوردند که متمردان از هیبت صیت افواج
قاهره جای خود را گذاشته فرار نموده اند لاجرم آتش قهر سلطان جلال اشتعال یافت و حکم عالی بنفاذ پیوست که
که بهادران جان سپار بتعاقب آن مفسدان سیه روزگار شتافته هر جا یابند بقصاص رسانند و از رشته اوشان
جلالیت و اشتعال آتش غضب خود بسرعت هرچه تمام تر بتعاقب روان شدند و قریب به نیم روز بموضعی که متمردان
فراهم آمده بودند رسیدند و حکم شد که شیردلان عرصه فیروزی از اطراف دیه در آمده آن خون گرفتهها را طعمه
تیغ بیدریغ ... ن و مخارج را استحکام داده بمدافعه و مقابله قدم ضلالت افشردند و جنگ سخت

در پیوست و بدین اخلاف حسب کیفیت فروشی داشتند چنانچه باید کار از پیش نمیرفت و دفعه جمعی از سپاهیان انبار تیر بدست
کرمانو کثرت تیر و لب به درختان پناه برده طلبکار گوشه عافیت بودند و خاقان ستوده خصال ازلی طرافتی انها چشم پوشیده
دیگر از اول دهی سفر بودند در ان وقت خود بدولت اقبال بر فیل لشکار سوار بودند چون در پیش دیه آتش زبانه کشید
و در آمدن فیل دشوار بود از جانب دیگر فیل را در آوردند چون فیل تنگنا باسی دیده در آمد بنظر حمایت ملاحظه نمود که
جوان جبه زردی بالای بامی باکری در تلاش است و از انکه رستم خان جبه زرد پوشیده بود بخاطر مقدس گذشت
که مگر او باشد و چون بیشتر شناختند ظاهر شد که مقبل خان است از کمال جرات و تهور با کبری در آویخته میخواهد که او را
از اوج حیات بحضیض نیستی اندازد و دیگر بعد ان بحمایت او هجوم آورده اند جمیع از بهادران جان سپار اشارت
شد که بر بام بر آمده کومک او نمایند و از همه بیشتر سید علی قوربیگی منعم خان خانخانان خود را رسانیده بسیاری از گرد پیش
او راندند آن گبر دیو صفت را که با مقبل خان کشتی میگرفت بر خاک هلاک انداخت و فیل کوه شکوه بادشاهی بکوچه بندی در
آمده بنیان وجود بسیاری از گبران سیاه دین را زیر و زبر ساخت در اطراف و جوانب تیر و چوب و سنگ و خشت باریدن
گرفت و حمایت ایزدی که همه جا و همه وقت حافظ و ناصر آن برگزیده درگاه الهی است نگاهبانی فرموده در اثنای
این جنگ مغلوبه دست فیل پادشاهی بچاه غله فرو رفت و جهار خان فوجدار که در عقب فیل نشسته بود بر بالای آنحضرت
افتاد و تایید کریم کارساز دست فیل از چنان چاهی بسلامت بر آمد و بندگان حضرت تلاش داشتند که فیل را بجولی
که اکثر متمردان در انجا محصور شده اند رسانیده در هم نوردند و بغیر از راجه بهگونت داس و راجه بیجیه سهکس از فدائیان
رکاب سعادت همراه نبود درین وقت خون گرفته رو برو آمده شمشیری بر چهره فیل انداخت و خرطوم آن بر حلقه
آهنین که در دندان فیل بجهت نمود استحکام میبندند رسید و از ضرب آن شرارها جست و فیل در غایت خشم و
غضب آن شخص را گرفته پامال قهر ساخت و ناگاه پسر پانزده ساله از بالای بام به اضطراب خود را بر فیل پادشاهی
انداخت و جهار خان خواست که او را از هم گذراند مرحمت ذاتی و شفقت جبلی آنحضرت مانع آمده حکم شد که او را
نگاه دارند و چون نزدیک بجوبی رسید فیل را بشکستن دیواری اشارت فرمودند فلا دیخان فوجدار آنحضرت
را نشناخته از دور تعریف کنان فریاد میکرد که رحمت خدای بر تو باد فیل را بجای خوب رسانیدی انشاء الله بجزای
زخمش پادشاه خواهم کرد و ازان پس که تیر و سنگ از جمیع جهات هفت تیر بسپر خاصه رسیده و مقارن این حال تاتار خان
خبر آورد که بادشاهم درین خیر باران کجا میروید جهار خان به اعتراض گفت که چه وقت نام بردن است بالجمله فیل
خاصه دیوار چوبی را شکسته در آمد و چند فیل دیگر هم همراه رسیدند و جمعی کثیر از ان سرکشان سیاه بخت بدرک الاسفل شتافتند
و جمعی در خانه محصور شده بودند موجب حکم سقف خانه را شکافته آتش در زدند و در انجا قریب سه ربع آتش قهر الهی
سوختند و آن شهسوار عرصه کارزار بتایید کردگار چنین محکمه را بزور بازوی قدرت شکست مصرع از پا تو کسی و از تو آید به

تعین فرمودن عبد الله خان اوزبک بضبط ولایت مالوه چون ادهم خان

استیلام علیه قدسیه روی خدمت نهاد و پیر محمد خان مستقل حاکم مالوه شد باز بهادر که در ایام غربت و آوارگی همراه
مبارک شاه حاکم خاندیس و برهانپور پناه برده بود درین وقت فالو داسته و از میران کومک گرفته بمالوه شتافت
و چون به پیر محمد خان خبر رسید که باز بهادر به اداس آمده در مقام استعداد و جمعیت است پیر محمد خان با فوجی

اجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد بزیارت روضه منوره حضرت خواجه قدس سره العزیز استفاضه انوار فرموده و ساکنان مجاوری
آن روضه مقدسه را بجوائز و نذورات کامیاب ساختند و باهم آنکه تیر محل بادشاهی را از راه میوات بملازمت آورده چون
میرزا شرف الدین حسین بخدمت تسخیر میرته تعین بود و تا حال آن مهم صورت انجام نیافته بود ترسون محمد خان و شاه
بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر از جاگیرداران آن نواحی را بکومک میرزا مقرر ساخته
رایات مراجعت بدار الخلافت آگره معطوف داشتند و در قصبه سانبر جگناته و راج سنگ و کنگار امیرزا شرف الدین
حسین را رخصت سعادت فرموده بسمت ملیغار متوجه دار الخلافه آگره شدند و راجه بهگونت داس و مان سنگ پسر او که
حسن خدمت و تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند امتیاز یافته داخل امرای عظام خواهند شد
قرین رکاب سعادت ساخته راجه بارمل را رخصت دادند که سامان نموده متعاقب خود را بملازمت رساند
و آن راه دور و دراز را بمدت سه روز قطع فرموده پنجم ماه اسفندارمذ الهی موافق روز جمعه پنجم جمادی
الآخر بدار الخلافت آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و قاطع سال هشتم از جلوس ابد قرین
درین هنگام که نوروز سلطانی العیش و کامرانی آراسته شد و بهار جان نگار در قالب خاک روح نباتی
دمید و جهان از طراوت و نضارت تازه گشت آفتاب عالمتاب بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز
چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه قمری به بیت الشرف خویش را منور و مزین ساخت و سال نهم از
جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بدولت و اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال خجسته فال
چهره کشای آمال گردید فتح قلعه میرته است و مجملی ازین داستان آنکه در حین مراجعت از دار البرکت اجمیر میرزا
شرف الدین حسین با افواج ممالک کشا بتسخیر قلعه میرته تعین شده بود و آن قلعه را رای مالدیو که از راجهای
معتبر و زمینداران بزرگ هندوستان است تصرف داشت و جکمال نام راجپوتی از معتمدان او بوفور شجاعت
و کثرت اقوام حاکم آنجا بود و دیو داس نام سرداری دیگر با پانصد سوار جرار که در جرات و تهور گوی سبقت
از امثال و اقران می ربود بکومک جکمال تعین نموده القصه چون عساکر نصرت قرین بحوالی قلعه رسیدند صفها
آراسته و یراق پوشیده و بی محابا از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و از اهل قلعه اصلا جنبشی و حرکتی ظاهر نمی شد
چهار سوار یکه تاز تیز جلوی نموده بدر قلعه تاختند در چشم تیر و تیر آن جواب گرفتار ابیدار ساختند و جمعی از راجپوتان
بر فصیل قلعه برآمده خشت و سنگ و تیر و تفنگ و روغن جوشان از بالا ریختند و دو سوار از لشکر اسلام مردانه شربت
شهادت چشیدند و دو سوار دیگر زخمی مراجعت نموده به افواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر اعیان
لشکر صلاح در آن دیدند که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط بمحاصره باید پرداخت
لهذا باستعداد و مواد این کار همت گماشته مورچلها تقسیم یافت و از اطراف نقبها زدند و اهل قلعه در مقام مدافعه بوده
همواره جمعی از جوانان کار طلب بیرون برآمده نبردهای نمایان میکردند و بقدر همت و جرأت دست برد مینموده
باز خود را بدرون می افگندند تا آنکه یکی از نقبها را دارو پر ساخته آتش دادند برج قلعه فرو ریخت و رخنه عظیم در حصار
افتاد و بهادران عرصه اقبال راه بتسخیر مفتوح یافته دلیرانه تاختند و راجپوتان بمدافعه آنجا هجوم آوردند جنگی
سخت در پیوست و گروهی از بهادران لشکر اسلام بهشت برین و بسیاری از کفار بدرک اسفل السافلین شتافتند

و از همین منزل ابراهیم خان و پیر محمد خان و سائر امرای آن صوبه بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب گردون شکوه بر سم یلغار عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشت و چون از پرتو رایات جهانتاب حوالی قلعه نرور منور گردید قراولان خبر آوردند که درین بیشه ببر بیست که همواره سر راه بمردم گرفته و آسیب بمترددین میرساند لاجرم شهریار شیر شکار بقصد او توجه فرموده و آن ببر با پنج بچه برآمده نمودار شد و حضرت خاقانی به نیروی تائیدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده تیغ همت برافراختند و از مشاهده آن حال نظارگیان خالب تهی ساختند و آن شیر بیشه قابجاچکی دست و زور بازوی شجاعت بیک زخم کار تمام ساختند و بچه های ببر را فدائیان رکاب عالی بزخم تیر و شمشیر از هم گذرانیدند و هم درین سفر محمد اصغر میر منشی که در خطوط سبعه یگانه روزگار بود بخطاب اشرف خانی و خلعت امتیاز پوشید بعد از طی منازل و قطع مراحل روز دوشنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق شنبه نوزدهم ماه رمضان نهصد و شصت و هشت هجری بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد امتداد این یورش یکماه و هشت روز کشید

یورش موکب جهان کشا بانتظام ممالک شرقیه و ملازمت نمودن خان زمان و مراجعت بمرکز امن و امان

چون خاطر اولیای دولت از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار خان زمان بیقدر نگرانی داشت نهضت رایات جهانگشا از بهر دفع آن لازم افتاد والسنه چهارم امرداد الهی موافق پنجشنبه چهارم ذیقعده نهصد و شصت و هشت قمری بیدرقه جنود تائیدات الهی رایات اقبال بصوب ممالک شرقیه برافراشتند و حراست دار الخلافه آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی تفویض یافت و منعم خان و خواجه جهان و اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت قرین رکاب ظفر نگار بوده نطاق خدمت بر میان جان بستند و چون حوالی قصبه کالپی مضرب خیام سپهر احتشام شد عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان ببساط اقدس التماس مقدم عالی نمود و از آنجا که وزه پذیری و غریب نوازی لازمه ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بمعرض قبول مقرون شد و منزل او را بانوار قدوم گرامی محسود بهشت برین ساخته پایه عزت او را باعلی علیین رسانیدند و عبدالله خان بسرانجام اسباب سعادت پرداخته مراسم نثار و پیشکش بظهور رسانید و مورد انواع مراحم گردید چون ظاهر شهر کره که بر کنار دریای گنگ واقعست مورد عساکر گیهان شکوه گشت خان زمان و برادرش بهادر خان بزمین بوس عتبه عرش ارتفاع شرف اختصاص یافته اقسام نفایس و فیلان مست نامی بطریق پیشکش گذرانیدند و از جمله فیلان دلسنگان و پلته و دلیل و سبدلیا و جگموهن داخل حلقه خاصه شده منظور نظر مستکمل بیند گردیدند و خاقان گیتی ستان بمقتضای عاطفت ذاتی و عفو جبلی در مقام بازپرس نیامده از تقصیرات گذشته آنها اغماض عین فرمودند و هم درینولا خواجه عبدالمجید آصف خان بالیساری از مبارزان عرصه فیروزی بر سر راجه رام چند رخصت یافت و حکم شد که اگر غایبجان تنور و جمعی از خون گرفتهها که بپناه او در آمده از آستانه بوسی معلی فرستند نطاق خدمت و بندگی بر میان سعادت بندد و او را استمالت عواطف پادشاهی ساخته معاودت نمایند چون مومی الیه باران و میان آمد و راجه در مقام تمرد الیستاد مجاهدان عرصه اقبال مراجعت نموده بجاگیرهای خود شتافتند و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بصوب مستقر خلافت معطوف داشتند و خان زمان با برادرش تا سه منزل قرین رکاب ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب عالی بر جناح استعجال قطع مسافت نموده در عرض ده روز بدار الخلافه آگره نزول جلال فرمود امتداد این سفر مبارک یکماه و چهارده روز کشید و هم درین ایام شمس الدین محمد خان اتکه بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص داشت از پنجاب آمده بسعادت زمین بوس مستسعد گشت و شرایف پیشکش از نظر اشرف گذرانیده بجلایل تفقدات خسروانه خلعت امتیاز پوشید و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او مفوض شده و با آنکه سبق خدمت و کاردانی خود را در معنی وکیل مستقل میدانست از بیم همگنان بیقدر گران خاطر گشته در ارکان نسبت

و استقلال منعم خان که نیابت وکیل بود نیز تزلزل تمام راه یافت و چون اتکه خان را بغیر از خدمت و دلسوزی صاحب امری مطمح نظر نبود و مهمات
بی شائبه غرض فیصل میداد و در اخلاص و بندگی پادشاه صورت و معنی یکجهت بود به آنها یکرو ساخت و از توزع مزاج این دو کس غبار تفرقه بر امن
عزیمتش نشسته است و از سوانح اقبال که درین سال سمت ظهور یافت تسخیر قلعه چنار است و مجملی ازین سانحه آنکه چون بسیر عدلی آواره دشت
ادبار شد قلعه چنار که مسکن و ماوای او بود بتصرف فتو نامی از خاصه خیلان او در آمد و او و فتح خان بسند عالی خطاب داشت و صاحب
جمعیت و اعتبار بود و از استحکام قلعه و لوازم قلعه داری نخوت و خودسری روزگار بسر می برد و ریاکه مستقر اورنگ خلافت
بفر و شکوه چتر گردون سامی رونق آسمانی یافت بخواجه عبدالمجید آصف خان حکم شد که به تسخیر آن حصن حصین متوجه گردد و چون آصف خان
بحوالی قلعه رسید فتو که از سعادت بهره و از کاردانی نصیبه داشت بعرض اولیای دولت رسانید که این ذره غایبانه اعلام
و هواخواه آن درگاه است اگر شیخ محمد غوث دست مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند هر آینه قلعه را بدولتخواهان سپرده
با دل جمع و خاطر مطمئن روی سعادت به آستان ملایک آشیان نهاده در سلک فدائیان درگاه منتظم گردد چون التماس
او از فروغ صدق روشنی داشت به شیخ محمد حکم شد که راه نمای سعادت و دولت او گردد و بمجرد رسیدن شیخ فتو از قلعه
برآمده متوجه عتبه خلافت شد و بتفقدات خسروانه مشرف اختصاص یافته در سلک امرای عالی قدر منتظم گردید
و حراست آن قلعه بحسن علیخان ترکمان تفویض یافت و درین هنگام که دار الخلافت آگره مستقر سریر سلطنت بود ادهم خان را
از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و پیر محمد خان را بی سهیم و شریک بحکومت مالوه بلند مرتبه گردانید
و ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و از سوانح سعادت انتما
عزیمت پادشاه حقایق آگاه است بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال آنکه با وجود عنفوان
شباب که هنگام طغیان هوا و غفلت و ایام استیلای حظوظ نفسانیست خصوصا پادشاهان را که تحصیل لوازم عیش و عشرت و تهیه
اسباب مستی و غفلت بر طبق مراد میسر است خاقان سپهر کریاس پادشاه حقایق شناس و سر لباس جویای حق و حقیقت بوده در طلب
از راحت ظاهری شریف نیز وابسته بموازه از درد دلهای خدا آگاه در نور معرفت بهره‌مند و در لباس شکار جویای گوهر مراد بوده از تنگنای
وادی حقیقت و خاک نشینان راه طریقت سر رشته یافتن بصحبت و توسل جسته خلاصه جوهر نمایه را بتحصیل اسباب تکمیل مصروف
داشته یک چشم زدن ببطالت و غفلت نمی گذرانیدند تا آنکه درین هنگام که بقصد شکار در موضع مندا کر که مابین آگره و فتحپور واقعست نهضت فرمود
داشتند و جمعی از نغمه سرایان هندی اشعار دلپسند و ابیات بلند در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین چشتی که در حضرت اجمیر آسوده اند
و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آیین شده بود به آواز خوش سامعه فروز گشتند آنحضرت را شوق
زیارت مرقد منور خواجه و رابطه باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده بی شائبه توقف از شکارگاه عزیمت صید معنوی تصمیم یافت
و روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه منتصف جمادی الاول با معدودی از مقربان بساط حضور بعزیمت خطه اجمیر پیش نهاد همت
عالی فرمودند و حکم شد که ما هم آنکه محل پادشاهی را از راه میوات به اجمیر آورد و اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه قدس سره العزیز
بکاشته کلک بیان میگردد مولد ایشان سیستان است و در یازده سالگی والد بزرگوار ایشان که حسن نام داشت بعالم قدس رحلت
فرمود و از میامن نظر درویشی شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی در طلب امن گیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند
و بخارا شتافت و چندی به اکتساب علوم رسمیه اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان رفت و در خراسان نشو و نما یافت و در هارون که از
توابع نیشابور است بصحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت بدامن سعادت آورده بیست سال در صحبت

بجمیع خزائن و دفائن و نفائس اشیا که گرد آورده روزگار ان بود با چندین پاتران و کنیزان صاحب جمال بصحبت خود گزیده بعیش و
مشغول شده از غنائم اقبال چند زنجیر فیل با عرضه داشت فتح روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و از جلائل فتوحات که درین ایام
همایون بر اقبال روزافزون چهره مراد افروخت فیروزی یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است درینولا که شور شر
بیرام خان و توجه خاقان سپهر آستان بدفع او سمت اشتهار یافت جمعی از افغانان واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده پسر عدلی را شیر خان
خطاب داده بسرداری گزیدند و در حدود ولایت شرقیه شورش انداخته قرار دادند که اول بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند
و چون کار خانزمان ساخته شود دیگر از او در پیش با چه وجود که کدام دوقع خواهد بود هر گاه چنین شد تمام ولایت بتصرف خواهد در آید
خانزمان اراده مخالفان وخیم العاقبت را شنیده در استحکام قلعه جونپور که لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور رسانید و امرای آن
حدود را از اندیشه باطل افغانان تیره روزگار آگاهی بخشید و غیر از سکندر خان اوزبک جمیع امرای آن نواحی را مثل بهادر خان
و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر و سایر جاگیرداران در روز نزدیک از نزد
فراهم آورد و چون غنیم بسبب کمیت و کیفیت غالب بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت خان زمان
پیش رفتن و جنگ انداختن صلاح وقت ندید اما افغانان تیره رای فرصت مغتنم شمرده با لشکری گران و استعداد دیگر آن بر سر جونپور
سازه آمدند و بر کنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع است منزل گزیدند و روز سوم در کمال غرور و پندار از آب گذشته فوجها آراستند
شیر خان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روانه شدند و پست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان
کهوار و حیدر خان و چندی دیگر از سرداران نامی مقرر ساخته برسمت دروازه لعل فرستادند و حسن خان کوتی و آدم خان [illegible]
با بسیاری از بهادران لشکر خود دست چپ مقرر نموده بجانب بند شیخ بهول روانه ساختند و خانزمان بتوزک و با سایشی لشکر منصور [illegible]
آماده پیکار گردید بهادران شیر شکار و دلاوران جان نثار از طرفین برآمده کارزار کردند و از جانبین چقلیشهای مردانه بظهور پیوست
لیکن جمعی از دلاوران عرصه اقبال پیش دستی نموده بر فوج حسن خان بجکوتی تاختند و از حمله این شیر دلاوران برق شکوه [illegible]
و دل شده پای همت نتوانست افشرد و عار گریختن بر خود پسندید درین وقت شیر خان با جمعی از مردم انتخابی خود مردانه
تاخته فوج بادشاهی را برداشت و تا بکوچهای شهر رانده آورد افغانان ادبار نشان آنرا فتح شمرده متوجه فوج دیگر
شدند درین هنگام خان زمان جمعی از بهادران فیروز جنگ و دلیران بانام و ننگ همراه گرفته تاخت و از عقب
غنیم در آمده کار بر افغانان برگشته روزگار تنگ ساخت و چون جلو آنها پریشان شده بود دیگر نتوانستند خود را
راست کرد مجال ثبات و درنگ بر نتافته آواره دشت ادبار گردیدند و بتائید الهی و اقبال بادشاهی فتحی عظیم روی نمود
و لیا سپه دولت ابد مقرون بظفر و منصور گشت غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس بتصرف آوردند

ایلغار موکب جهان نورد بولایت مالوه و انتظام ممالک مفتوحه و مراجعه بمستقر خلافت چون علی قلیخان
بنا بر ابتدای اقبال روزافزون چنین فتحی عظیم نصیب شد روی از منهج استقامت برتافت و قدر تربیت و رعایت
آنحضرت منظور نداشته حقوق نعمت و دولت بر طاق نسیان گذاشته اسباب بی‌سعادتی و بیدولتی بجبت روز ادبار سامان
نمود و السلام و غنائم این فتح آسمانی بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج افغانان باعث مزید نخوت و غرور او شد و ارکان مزاج
و اساس اعتدالش تمام بتکبر و تحجیر انهدام پذیرفت رای جهان آرای و تدبیر عقده کشای آنحضرت صواب دید اولیای دولت چنین اقتضا فرمود که
موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرمایند تا پرده اندوه که بر دیده او برداشته شده اصلاح احوال او نموده آید لیکن چون ادهم خان در [illegible] ترکم طرف [illegible] انتظام

ولایت مالوه و تدبیر کار او بر جمیع مطالب مقدم داشتند بساعت مسعود پای دولت در رکاب سعادت نهاده به طریق ایلغار متوجه آن صوب گشتند
و در اثنای راه رای سرجن حاکم قلعه رنتهنبور پیشکشهای لائق مصحوب مردم کاروان فرستاده اظهار اطاعت و یگانگی نمود و چون حوالی قلعه گاگرون
مخیم سرادق اقبال گشت بعرض رسید که هنوز این قلعه بتصرف یکی از معتمدان باز بهادر است و کمند تسخیر اولیای دولت بر فراز
کنگرهٔ آن نرسیده لاجرم حکم جهان آرای ممالک کشای عز صدور یافت که عساکر نصرت قرین برگرد آن حصن حصین دایره زده
مرکزوار در میان گیرند و مورچلها قسمت نموده به تسخیر آن همت گمارند چون حاکم قلعه دانست که روی ستیز و راه گریز ندارد و امید کومکی
نیست عاقبت اندیشی و دوربینی بکار برده کلید قلعه را وسیلهٔ نجات خود ساخته روی تضرع به آستان ملایک آشیان نهاد و آنحضرت خاطر ازین
بحر است قلعه گذاشته متوجه پیش شدند و عنان شبدیز سبک خیز نرم داشته تمام شب قطره فرمودند هنگام طلوع صبح که وقت انکسار ظلمت
و انتشار انوار است نواحی سارنگپور را بفروغ رایات جهان افروز روشنی پذیرفت از غرایب اتفاقات آنکه درهمین روز ادهم خان بقصد تسخیر قلعه
گاگرون برآمده دو سه کروه راه قطع کرده بود و از نهضت جهان نورد اصلا آگاهی نداشت و باآنکه والدهٔ ماجدهٔ او قاصدان تیز رو فرستاده
بود که از توجه آنحضرت اطلاع یافته آمادهٔ خدمت شود اما سرعت ایلغار شهریار برق سوار بمرتبه بود که بهیچ خیال بگردش نتوانند رسید تا به قاصد
نامه چه رسد بالجمله ادهم خان فوج آراسته می آمد که کوکبهٔ جهانتاب نمایان شد و چندی از مردم معتبر ادهم خان که پیش فوج او پیش رفته بودند دیدهٔ بخت
به انوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند و سراسیمه خود را از اسپ انداخته جبین سعادت بر زمین ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان
خود را چنان دید بحیرت در شد که آیا سبب این چه باشد و چون اسپ را تیز تر راند نظرش بر جمال جهان آرای بادشاه دین پناه افتاد خود را
ذره مثال بر زمین افگند و روی نیاز بر خاک راه نهاد و چهرهٔ دولت خود را آبروی تازه داد و از آنجا که بنده نوازی و جرم بخشی لازم ذات قدسی صفات
است آن بدست تنگ ظرف را بنوازشهای خاص اختصاص بخشیده ساعتی همانجا توقف فرمودند تا دیگر امرا که با او بودند شرف خدمت
سعادت زمین بوس دریافتند و بعد از لحظه سوار شده متوجه سارنگپور گردیدند و منزل ادهم خان را بنور مقدم اقبال دار السرور و
بیت المعمور ساختند اگرچه ادهم خان بلوازم خدمت پرداخته اجناس نفیس برسم پیشکش گذرانید لیکن چون در بادی این فتح سر رشتهٔ
حساب از دست داده قدر مرحمت و تربیت آنحضرت نشناخته پا از گلیم ادب بیرون نهاده بود و غنایم این فتح را استقلالا [illegible]
کرده تمامی حرمان و پاتران باز بهادر را فراهم آورده ولی تحصیل حکم دست تصرف به آنها دراز ساخته بود از این رهگذر خاطر قدسی استظهار
قدری گرانی داشت هرچند پروانه‌وار پیرامون آن شمع انجمن اقبال میگشت باطن انور که منظر حقایق الهی است با او شگفته نمی شد و چون از
گرد راه رسیده بودند بجهت انفار تغیر لباس نفرمودند ادهم خان نفایس لباس حاضر ساخت که شاید درباب این نوازش سربلند
سازند لیکن از رهگذر غباری که بر حواشی ضمیر اقدس نشسته بود التفات بدان نفرمودند ادهم خان از بی التفاتی مضطر
و متلاشی گشته بهر یک از مقربان بساط عزت خضوع و خشوع ظاهر می ساخت آنحضرت از فرط عاطفت و ذره پروری بر
حال او بخشوده تغیر لباس فرمودند و آن شب در منزل ادهم خان باستراحت گذرانیدند و روز دیگر عفت قباب ماهم انگه والدهٔ
او در خدمت حضرت عالیات رسیده بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخته آنچه از غنایم این فتح بدست ادهم خان
افتاده بود با تمامی حرمان و پاتران بنظر اشرف گذرانید و شهریار مشکل پسند از آن مجموعه خوبی هرچه شایستهٔ حرم سرای خلافت
دانستند انتخاب فرموده تتمه را باز به ادهم خان مرحمت کردند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده رایات مراجعت بمستقر سریر خلافت
برافراشتند و چون ظاهر قصبهٔ سارنگپور مخیم سراپردهٔ اقبال شد پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و سایر امرای آن قصوبه که در تجارت
با ادهم خان شریک بودند از تنبول خود آماده بسعادت زمین بوس شرف اختصاص گرفتند و مورد انواع مرحمت و اقسام عاطفت گردیدند

سال ششم از جلوس جهان افروز بادشاه بحر و بر بخیر و مبارکی آغاز شد و بشیران اقبال مژده فتوحات تازه و بشارت بی اندازه
بلند آوازه ساختند و از اعاظم سوانح که عنفوان این سال همایون فال سمت ظهور یافت فتح ولایت مالوه است و مجملی
ازین ماجرا آنکه چون بازبهادر حاکم مالوه که همواره در سوالف ایام جاری یکی از سلاطین صاحب شکوه بود سر از ربقه
اطاعت و فرمان برداری خاقان اکبر شهنشاه والا گوهر پیچیده پیوسته بمستی و خودپرستی روزگار گذرانیده
عمر گرانمایه را بابطالت و بی باکی مصروف داشتی و بترفیه حال رعایا و غور رسی مظلومان کمتر پرداختی بر ذمت همت
جهان کشا واجب و لازم شد و آن بدمست باده غرور و نخوت را از گران خواب غفلت بیدار ساخته سزای کردار
ناهنجار در دامن روزگار او نهاده آید تا باعث عبرت دیگر زیاده سران حق ناشناس گردد لهذا چندی از امرای
رفیع القدر مثل ادهم خان و پیر محمد خان و عبدالله خان اوزبک و قیا خان کنک و شاه محمد قلی خان [illegible]
و عادل خان پسرش و صادق خان و محب علی خان و [illegible] خان و محمد قلی توقبای و قیا خان صاحب حسن
و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده خان و محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و محمد علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائی
و دیگر بهادران رزم دوست و مردان کارطلب بسرداری ادهم خان به تسخیر مالوه و دفع بازبهادر تعیین شدند و عساکر
منصوره به آئین شایسته قدم در راه جان فشانی نهاده گرم و گیرا شتافتند و چون بولایت مالوه در آمدند بترتیب افواج
و تنظیم صفوف پرداخته قدم بشاهراه همت گذاشته قول بسرداری ادهم خان و پیر محمد خان رونق گرفت
و برانغار بشهامت عبدالله خان و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و جوانغار بشجاعت قیا خان کنک و بعضی بهادران
کارطلب آراستگی یافت و در هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان دیگر دلیران رزم دوست پای همت افشردند
و بازبهادر که پیوسته به ارتکاب شراب و ملعبات شباب روزگار بسر بردی و مستغرق لذات بهیمی گشته روز از شب و شب از روز
باز نشناختی و همواره بمصاحبت اهل نغمه و مجالست اناث خوشوقت بوده اصلا سر و برگ کار دیگر و فرصت پرداختن به امور
ملکی نداشت و بسیاری از زنان صاحب جمال و دلبران باغنج و دلال در محل خود فراهم آورده بمستلذات نفسانی
و مستحظات جسمانی سرگرم بود و از اهل نغمه که بزبان هندی آن طائفه را کلاونت میگویند قریب چهارصد نفر ملازم داشت
و خود نیز در گویندگی و تصانیف بی بدل زمان بود و بر یکی از حرمهای خود روپ متی نام عاشق زار بود و در اکثر نقشهای
که خود می بست یا کلاونتان بجهت او می بستند نام روپ متی لازم ملزوم نام بازبهادر بود و از کثرت محبت یا از افراط
مستی و بی باکی اصلا قبح آن در نظرش [illegible] نمود و این همه اسباب غفلت و بی شعوری او گشته کار بجای
رسید که از آمدن افواج منصوره اصلا آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال بحوالی سارنگپور که غفلت سرای آن بدمست بیخبر بود
رسید از گران خواب نکبت قدری بیدار گشته در میان خمار و مستی از سارنگپور برآمده یک کروه بیرون شهر منزل
[illegible] برداخته خود در قلب جای گرفت و سلیم خان خاصه خیل خود را که حاکم رایسین و چندیری
[illegible] داشت و آدم خان نام طغائی خود را بجانب دست چپ مقرر فرموده و تاج خان خاصه خیل و صوفی نامی را
از طرفین بفاصله دو سه کروه برابر یکدیگر نشستند و پیوسته دلاوران از جانبین برآمده کارنامهای شجاعت
[illegible] و امرای صاحب تدبیر افواج به اطراف تعیین فرمودند که ابواب مداخل و مخارج را مضبوط ساخته
[illegible] سه روز بنوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و محمد علی

بسر میبرد آن حائل سبب تمیز انتقاشت بخاطر آورده قصد بیرام خان نمود ظاهراً ازین کشمیری سلیم شاه پسر شیر شاه با دختری که از و داشت درین قافله
متوجه سفر حجاز ا و بیرام خان میخواست که آن دختر بجهت پسر خود خواستگاری نماید ظهور این معنی بیشتر باعث شدت افغانان و شورش مزاج
ایشان شد القصه روزی چند که بیرام خان در آنجا بوده همواره بسیر منازل دلکشا و بساتین روح افزا میرفت روزی بسیر کولابی بزرگ
که نشیمنی درمیان دارد بکشتی نشسته رفته بود در هنگام مراجعت که از کشتی برآمده سوار میشد آن جاهل سبب اعتدال با سی چهل افغان
رسیده چنان نمود که بقصد ملاقات آمده ام خان از روی مردمی او را پیش طلبید و چون آن سبب سعادت نزدیک شد خنجر
از میان برآورده بر پشت خان زد که از سینه اش برآمد و بعد ازان دیگری شمشیری بر سر خان زد کار تمام ساخت و دران حال کلمه الله
اکبر بر زبان آن سعادت مسند عاقبت محمود جاری شد و از شربت خوشگوار شهادت که سالها در آرزوی آن تشنه
لب بود و همواره ملتمس سحری است عاری آن میمود شیرین کام گردید نقلست که روزی در عین حکومت و کمال استقلال
یکی از سادات ساده لوح در مجلس خان برخاسته عرض کرد که به نیت شهادت ایشان فاتحه خوانیم بیرام خان متبسم شده گفت
که سید این چه اضطراب شما ارسیت ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی القصه همراهان خان از وقوع این حادثه غریب
بی دست و دل شده هر کدام بجایی متفرق گردیدند و جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته در حواشی مقبره
شیخ حسام که از مشائخ وقت و خلفای شیخ نظام الدین اولیا بود بخاک سپردند و در شب بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق جمعه
چهاردهم جمادی الاولی سنه نهصد و شصت و هشت هجری این واقعه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ او چنین گفته

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام :: در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش :: گفتا که شهید شد محمد بیرام

و بعد از آن بسعی حسین قلیخان خان جهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیه والسلام مدفون
گشت و نفس امر آنکه بیرام خان در اصل ذات بغایت خجسته صفات و نیک نهاد بود لیکن از اثر صحبت بد که بدترین آفت
آدمیزاد است نشای نفسانیت غالب آمد و مصدر چنان فعل ناشایست شد اما چون مرد حقیقت شناس بود زود بر قبح آن
وا رسید و در مقام معذرت و استغفار عفو در آمده آنحضرت را بخود مهربان گردانید و تحصیل رضای پادشاه صورت و معنی را باعث نجات دینی
و دنیوی ساخته بوسیله سعادت شهادت سبکبار بدار القرار خرامید و بالجمله چون خان مظلوم مرحوم به آن حال افتاد جمعی از اوباشان و بی اعتدالان
دست تطاول و تاراج به اردوی بیرام خان دراز کرده نهب و غارت نمودند و از هول این حادثه تفرقه عظیم بحال مردم اردو راه یافت محمد امین
دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک میرزا عبدالرحیم خلف صدق بیرام خان را که در هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران از آن آشوبگاه
برآورده متوجه احمد آباد شدند و جماعه افغانان تیره روزگار خیر با قصد دنبال شتافتند و آن مصیبت زدهای شکسته دل تمام راه جنگ کنان
تا احمد آباد آمدند و مدت چهار ماه در احمد آباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و دیگر خیراندیشان میرزا عبدالرحیم را گرفته روی امید بدرگاه خلافت
پناه نهادند و پیش از رسیدن ایشان خبر شهادت بیرام خان بعرض اشرف اقدس رسید قرین مرحمت آمیز طلب عبدالرحیم شرف صدور
یافته بود در حدود جالور فرمان پادشاهی به آن ماتم زدگان گسسته امید رسید و مرهم این ناسور جگر گداز گردید چون بسعادت آستان بوس رسیدند تربیت و نوازش خاقان
جوهرشناس در اندک مدت بخطاب میرزا خانی نواخت اختصاص یافت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی و پایه خانخانانی منصب سپه سالاری بلند مرتبه گشت

آغاز سال ششم از جلوس اشرف حضرت خاقانی و ذکر فتح ولایت مالوه بتائید سبحانی

درین ایام خجسته فرجام که موسم بهار طراوت بخش روزگار گردیده و جهان مانند دولت شهریار آفاق شکار جوان شده نیر اعظم
روشنی افزای عالم بپرتو حضور فروغ نور به بیت الشرف حمل ا[illegible]

سنه نهصد و شصت هجری

باهمه چون رایت میرزا سلیمان شیم تجارت تقریب پابوسی شرف اختصاص یافت و پریشانی احوال میرزا سلیمان و خضوع و خشوع او از مضمون عرضه داشت
مفهوم شد باطن مقدس که دریای مکرمت و مروت است از شیوع این حادثه تحت گرد کشیده و با آنکه در عنفوان این دولت ابد قرین نهایت طغیان
چنان گستاخی و بی ادبی ظاهر شده بود در مقام شفقت و عاطفت درآمده ترحم بسیار اظهار فرمودند و از سوانح این ایام آمدن حقایق
و معارف آگاه خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان پسر خواجه احرار اند قدس سره العزیز
و خواجه عبدالشهید بصفات ظاهری و باطنی آراستگی داشتند و ولادت شریف ایشان در حضور حضرت خواجه احرار واقع شد و بنظر
تربیت آنحضرت منظور و مخصوص گشته بودند و وقتی که سن مبارک خواجه عبدالشهید بدو نیم سال رسید حضرت ایشان واصل ریاض جنت
گردیدند و سبب اغراق ختم سلسله علیه خواجگان بوجود فائض الانوار ایشان شده چون بهندوستان تشریف ارزانی فرمودند حضرت
خاقانی از کمال قدردانی و جوهرشناسی اعزاز و احترام ایشان کما ینبغی بجای آوردند و همواره از صحبت فیض منقبت ایشان کسب مراتب
برخورداری میفرمودند و پرگنه چماری که دو لک روپیه حاصل داشت برسم نیاز گذرانیده بودند و تا خواجه در هندوستان تشریف
داشتند سوای دیگر نذورات و فتوحات آن پرگنه بخادمان ایشان متعلق بود و بهمدرین هنگام خجسته فرجام افادت و افاضت
پناه علامه زمانی مولانا سعید ترکستانی که از اعاظم افاضل و اماثل ماوراء النهر بود بادراک صحبت عالی مرتبت خاقان سکندر
حشمت شرف حضور یافت و مولانا با وجود علو نسب و علوم متعارفه ظاهری از علم باطنی نیز بهره وافی و سعادت
کامل داشتند و از سوانح این ایام ارتفاع منزلت میرزا شرف الدین حسین است به ازدواج یکی از بنات سرادقات سلطنت
و شرح این برسم اجمال آنکه چون میرزا با وجود علو نسب و سمو حسب از سائر امرای عظام و خوانین کرام بنظر تربیت منظور
و بتوجه خاص مخصوص بود عاطفت شاهنشاهی سر مفاخرت او را به اوج علیین رسانیده بنسبت ازدواج حضرت عصمت و عفت
قباب ثمره شجره خلافت بخشی بانو بیگم که همشیره قدسیه آنحضرت بود بلند مرتبه ساختند و بعد از فراغ این جشن عالی میرزا را بکار
ناگور و اجمیر که در وجه جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند و از وقایع این سال فرستادن میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر
گورگان است بتسخیر کشمیر و مجملی از این تفصیل آنکه چون شور و شغب کشمیریان و بیدادی غازیخان حاکم آنجا بمسامع عز و جلال رسید بموجب التماس
میرزا قرابهادر که ماهیت دان حقیقت شناس آن ملک بود لشکری آراسته و فوجی شایسته بسرداری او نامزد فرمودند
و قرابهادر که از ملازمت رخصت یافت در رفتن بجانب [illegible] سست جنبید و مکث بسیار کرد و در حین شدت گرما براجوری رسید و مدتی در آنجا
توقف نمود و اگرچه جمعی از اعیان کشمیر آمده باو ملحق شدند اما از بس که سست جنبید حاکم کشمیر فرصت یافته سد مسالک نمود و چون مردم کشمیر
از وخامت حال میرزا قرابهادر صورت بهبود مشاهده نمودند باز گریخته بکشمیر رفتند و غازیخان بعد از استحکام طرق و مضائق جمعی را پیشتر روانه
معرکه نبرد آراست میرزا قرابهادر بقدری جنگی کرده شکست خورد و بیماری که لازمه آب و هوای راجوری است در میان مردم شایع
شد و تب لرزه مزید علت و باعث خرابی و شکست این لشکر گشت و میرزا قرابهادر بحال تباه مراجعت نمود و تسخیر کشمیر
که بوقت دیگر موقوف بود در عقده تعویق افتاد و از سوانح این ایام شهادت یافتن بیرام خان است در گجرات و مجملی از این
سانحه عبرت بخش آنکه چون خان مرحوم مغفور به پتن که از بلاد مشهوره گجرات است و در سوالف زمان بنهرواله
والا سمت اشتهار داشت رسید روزی چند بجهت دفع کوفت سفر و آسودگی خیل و حشم طرح اقامت انداخت و
در آن ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال داشت و بسیاری از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند مبارک خان
نام افغانی نوجوانی که پدرش در جنگ ماچیواره بسرداری بیرام خان کشته شده بود و از آن ملک آواره گردیده در خدمت موسی خان

روش نوزی چند میرزایان را معطل دارد تا کومک برسد و اساس صلح برین قرار داد که خلم و ایبک بمیرزایان واگذارد و میرزایان نیز میرزا بیگ
برلاس را که از معتبران قدیم ایشان بود برسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک را به سنوزی که قرار داده بما واگذارد و ارکان صلح بعهد و سوگند
مؤکد سازد و قطع خصومت نموده بولایت خود مراجعت نمائیم و خود بطرف بالا رویه بلخ که بسمت خراسان واقع است متوجه شدند که اگر صلح
صورت نه بندد ایماقات آن نواحی را نجود متفق ساخته بر سر بلخ آیند و به این عزیمت نار است و تدبیر خطا دانسته کوه گرفته و بلخ را پس سر گذاشته و
خراسان رو به شتافتند و ایماقات آنجا و دو بخود همراه ساختند درین اثنا خبر آمد که خسرو سلطان باشارت پیر محمد خان میرزا بیگ را کشته و
ایبک با سلاطین اوزبکیه همراه گرفته و لشکرها فراهم آورده آماده نبرد هست میرزایان از اعیان خود کنگاش خواستند سپاهیان کار دیده صلاح
دران دانستند که از پیش شده بایلغار خود را به رباط میر روزه وار باید رسانید که به سمت بدخشان است و درین صورت اوزبک تعاقب میآید
و روبرو رفتن لائق حال و مناسب وقت نمی نماید میرزایان قبول این رای نفرموده روبرو متوجه شدند اوزبکان به استعداد فراوان و جمعیت
بیکران در کنار چشمه کاوران که مابین [illegible] واقعه شده فرود آمدند و پیش خود را خندق زده و دیوار کرده به بندوقچی و تیرانداز استحکام دادند و میرزایان
فوج راست کرده غافل ازین استحکام رسیدند میرزا سلیمان از پایان روی آب و میرزا ابراهیم از بالا رویه و نخست میرزا سلیمان به غنیم مواجه شده
و چون یافت که جای کار و تیر دو نیست و بغیر از آنکه خود را و مردم خود را ضایع سازد نتیجه بران مترتب نمیشود ناگزیر برگشته به انتظام تمام از پهلوی غنیم
گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رو به است شتافت و مردم بسیار درین راه ضایع کرده بهزار بی ناموسی و جان کندن برآمد و میرزا ابراهیم خود
نزدیک بچشمه رسیده دو سه دفعه می تازد اما کاری نتوانست ساخت عنان گرفته می ایستد و بسیاری از مردم او به تیر و تفنگ ضایع میشوند محمد قلی
شغالی تاخته میرسد که چه وقت ایستادن است بدر شتابید رفت میرزا از مردم خود می پرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از نجباء دران
قوی دل میگویند که برآمدن بغایت مشکل است همین جا جنگ میکنیم تا هرچه نصیب باشد محمد قلی شغالی درشت پیش آمده میگوید که قرارداد سپاهیان
است که هرگاه غنیم یکقدم کمان حلقه شد دیگر بدست نمی آید بچه تقریب خود را هلاک می سازند و بعد از گفت و گوی بسیار جلو میرزا گرفته از معرکه می برآرد
و بحسب سرنوشت بولایت غنیم می افتد و میرزا از مردم خود جدا ساخته سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد که شاید
درین لباس خود را تواند بجای مامنی رساند و قدری راه که طی میشود اسپان زبونی میکنند و از رفتن باز میمانند دو سه دیگر پیاده قطع
مسافت می نمایند و بازیابوی بهم رسانیده بموضعی میرسند و فکر خوردنی میکنند درین وقت برادر کلان [illegible] میرزا را شناخته باتفاق
مردم دیه مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برد و چند روز میرزا را مقید میدارد قضا را جمعی از جانب ماوراءالنهر بمناسبت [illegible] پیش
میرزا آمد و رفت می نمایند و هجوم آنجماعت باعث توهم پیر محمد خان شده در کشتن استعجال نموده میرزا را مسافر عالم آخرت می سازد
چون کورک نام جلادی میرزا را کشته بود تاریخ این واقعه را کورک کشت یافتند و میرزا سلیمان که نخل امید پدر یافته و از غرایب
وقایع آنکه نخل امید پدر تاریخ تولد میرزا یافته بود و چون در بیست و شش سالگی بعالم بقا شتافت که نخل امید پدر تاریخ شد درین
ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش اینست ٭ رفتیم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل ٭ یک آرزو بحسرت بیرون ز باد داغ دل
سر از گل ٭ بالجمله چون میرزا سلیمان براه بیابان متوجه بدخشان شد با معدودی میان احشام هزاره جات افتاده و تردد سپاهی نمایان
کرده داد شجاعت و جلادت داد چنانچه یکی دو مرتبه سر راه بر میرزا گرفتند و بذات خود تاخته مردانه برآمده خود را به بدخشان رسانید
و در بدخشان خبر جانکاه فرزند شنیده به اندوه و مصیبت سخت مبتلا گشت و حرم بیگم مادر میرزا در ماتم ابراهیم افتاده جامه سیاه و
کبود پوشید و تا یک دو تغییر لباس نکرد و یکی از فضلای عصر این رباعی را در آن مصیبت گفته رباعی ٭ ای لعل بدخشان
ز بدخشان رفتی ٭ از سایه خورشید درخشان رفتی ٭ در دهر چو خاتم سلیمان بودی ٭ افسوس که از دست سلیمان رفتی ٭

بیرم خان را از جمعه ناگوار گذرانیده و مراجعت نموده تتمه احوال بیرام خان و رسیدن او بگجرات و شهید شدن در جای خود گذارش خواهد یافت

نهضت موکب جهان کشای خاقان گیتی ستان بصوب دار الخلافه آگره و عرض وقایعی که درین راه سمت

صدور یافت چون خاطر قدسی مظاهر از شورش و فساد بیرام خان واپرداخت و انتظام ممالک پنجاب برحسب مرام صورت انجام پذیرفت عنان نهضت بمستقر سریر خلافت العطاف یافت و چون فضای دل کشای سرهند مضرب خیام سپهر احتشام گردید حکم عالی شد که اردوی بزرگ از راه راست متوجه دار الخلافه دهلی شود و خود بدولت و اقبال بقصد شکار یوز که اهل هند آنرا چیته خوانند بجانب حصار فیروزه توجه فرمودند و در حصار فیروزه قراولان خاصه بترتیب شکار چیته اهتمام شایسته بکار برده کوی چند که باصطلاح اهل این فن آن را اودی گویند مهیا ساختند و بندگان آنحضرت بتماشا خوشوقت گشته چند قلاده چیته صید فرمودند اگرچه پیش ازین هم چیته بسیار در سرکار بود اما آنکه چیته را بحضور اقدس شکار کردند انجا است و بعد از فراغ شکار عنان عزیمت بصوب دار الملک دهلی منعطف ساختند و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت و اورنگ سلطنت بفر و شکوه حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و از وقایع این ایام فرستادن ابو الفتح برادر زاده منعم خان است بکابل و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون منعم خان متوجه آستان بوس شد غنی خان پسر خود را با حیدر محمد آخته بیگی بحکومت مهمات کابل گذاشته و میان این دو عزیز صحبت راست نیامده و ناسازگاری اینها باعث خرابی ولایت و توزیع حال آن مردم شده در نیولا عرضه داشت غنی خان مشتمل بر اظهار شکایت از حیدر محمد آخته بیگی رسیده حسب الاستصواب منعم خان فرمان طلب بنام حیدر محمد ترسد و رایات ابو الفتح را با شکون پسر قراچه و درویش محمد و خواجه دوست و خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان و جمعی کثیر بکومک غنی خان تعیین فرمودند آنحضرت روزی چند در خطه دل کشای دهلی بسیر و شکار و انواع عشرت و خرمی گذرانیده اعلام نصرت احتشام بصوب دار الخلافه آگره برافراشتند و از راه دریای جون با اعاظم امرا و مقربان درگاه والا بکشتی نشسته متوجه شدند و حکم فرمودند که اردوی معلی براه خشکی می آمده باشد و چون دار الخلافه آگره بفروغ رایات جهان افروز مصور و بلاد ربع مسکون گردید در درون قلعه طرح اقامت انداخته تعمیر منازل دلگشا و عمارات روح افزا اشارت رفت و در اندک فرصتی بحسن اهتمام قاسم خان میر بر که در فن معماری ید طولی داشت عمارات عالی اساس یافت و خانه بیرام خان که برلب آب جون واقع است بمنعم خان مرحمت شد و سائر امرا و وزرا و مقربان بارگاه سلطنت برکنار آب جون از دو طرف منازل نشیمن بتعصب یکدیگر ساختند و رونق افزای شهر گشتند و در خلال این حال منعم خان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات لزوم آنحضرت نموده و منزل او بفروغ مقدم اقبال توام غیرت افزای خلد برین گردید و خانخانان نقد جان برکف اخلاص نهاده بلوازم نثار و پای انداز و مراسم پیشکش و نیاز پرداخت و هم درین مجلس حاجی ایلچی میرزا سلیمان با عرضه نیاز و شرح حوادثی که او را در جنگ پیر محمد خان اوزبک روی داده و کشته شدن خلف صدق میرزا ابراهیم رسید خلاصه مشروح آنکه گورنمی شود چون میرزا با پسر با اوزبکیه محاربات عظیم افتاد و در اکثر معارک غالب و فائق آمدند دفعه اخیر و قاص سلطان پسر عباس سلطان که پیوسته از جانب تمر خان حاکم حصار این عم او بود در آمده احتشام بنواحی بدخشان برامی تاخت و درین مرتبه مال و مواشی بسیار پیش انداخته روان شد میرزا ابراهیم خبر یافته با جمعیت خود تعاقب نموده وقتی به او رسید که از بکان مواشی را پیش انداخته می بردند و جمعیت او متفرق شده بود و خود به اندک مردمی مانده و دین فاتو میرزا ابراهیم که بتاکید خود را میرساند که تیر برگشته می ایستد و به اندک دست و پا زدن گرفتار میشود و میرزا ابراهیم چنین دست بروی نموده او را القلوه طفر که میرزا سلیمان در انجا بود آورده میرزا سلیمان کمال مردمی و مروت ظاهر فرموده او را و اماد خود ساخت و نموده این معنی بیشتر باعث جرات و غرور میرزایان شد تا آنکه لشکر بحصار کشیده قلعه بیرونی را متصرف گشتند و تمر خان در ارک حصار متحصن شده انتظار کومک اوزبکیه داشت و چون میرزایان رسیدن کومک را قریب یافتند از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از ملازمان خاص خود و جماعه ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند جمعی از مردم کاردیده حساب وان اصلا به این یورش راضی نبودند چه لشکر بلخ من حیث الکمیت و الکیفیت زیاده بر لشکر بدخشان بود اما میرزایان از کمال نخوت و تکبر بسخن آنها التفات نفرموده بجانب بلخ لشکر کشیدند و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت هم کسان بطلب سائر سلاطین اوزبکیه تعیین نموده کومک خواست و هم ایلچی نزد میرزایان فرستاده در صلح زد که این

یازدهم ماه الٰهی موافق سه‌شنبه و چهاردهم محرم نهصد و شصت و هشت موکب جلال باهتمام فتح و اقبال بدان صوب نهضت فرمود و چون بجاجواره نزول دولت اتفاق افتاد منعم خان و سائر امرا بسعادت رکاب بوس شرف اختصاص یافتند و درین راه میر منشی و خواجه سلطان علی که نسبت آشنائی تمام به بیگ خان داشتند از آسیب بیرام خان اندیشیده بعزم زیارت خانهٔ مبارک شتافته بودند آمده فرق عزت بسجود قدسی آستان برافراختند و چون حوالی هوالکه مخیم سرادقات اقبال گردید خجسته آرخشتیاوه در نصرت قرین سبب تحاشی بسواریه جبال در آمده بسیاری از بندهٔ حضور و اعلیحضرت تیغ خون آشام ساختند و سلطان حسین خان جلایر درین جنگ شربت خوشگوار شهادت چشیده به اقبال جهان کشا شکست بران سیاه بختان تیره روزگار افتاد و چون بیرام خان هیبت وصول موکب گردون شکوه بنواحی کوهستان شنیده جمال خان نام غلام معتمد خود را به التماس عفو تقصیرات روانه درگاه خورشید اشتباه نموده معروض داشت که ازین امور که بطریق اضطرار نه بر سبیل اختیار بوقوع آمده بغایت منفعل و نادمم و روی آن ندارم که گستاخانه بملازمت آیم مگر کرم عمیم آنحضرت استعفای گناهان این شکسته خاطر محجوب نموده از پردهٔ شرمساری برآرد جمال خان که بدرگاه سپهر اشتباه رسیده خلاصه مقصد او را معروض داشت حضرت خاقانی بمقتضای رافت و عاطفت جبلی لذت عفو را بذوق انتقام مرجح داشته مخدوم الملک را با چندی از مقربان بساط عزت رخصت فرمودند که خاطر شکسته او را بعواطف بیکران مستظهر ساخته بملازمت آورند چون فرستادها بمقصد پیوستند بیرام خان اگرچه بنوید عنایات خوشوقت گشت اما چنانچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت که از مکارم اخلاق و جلائل الطاف بندگان حضرت خاطر این شکسته مخزون نهایت اطمینان دارد لیکن از اعیان دولت بزرگان چغتائی غبار هراسی بر چهرهٔ خاطرم نشسته اگر منعم خان واسطه دریافت این سعادت شود روی خجالت بقدسی آستان نهاده عذر گناهان خویش درخواهم و باستر ضای خاطر خورشید مظاهر متوجه زیارت اماکن شریفه گشته بقیة العمر بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد قرین صرف نمایم خاقان وافر الاحسان ملتمس او را حسن قبول بخشیده منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بجهة تسلی او فرستادند و چون فرستادهای مغالیق مختلط آن کوهستان ملاحظه نموده بقلعه که بیرام خان در آنجا بود رسیدند بیرام خان پیش آمده منعم خان را دریافت و منعم خان بعهد و پیمان و سوگند از مظنه تشفی خاطر او فرموده متوجه آستان بوسی ساخت بابا زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان زده شروع در بیتابی و گریه و زاری کردند که زنهار شما نروید که ازین بیرون شما بوسه عذر رسم آیا و هرچند فرستادها دلاسا نموده فایده نمیداد تا آنکه ایشان را ملاحظه خود بیشتر بود منعم خان این معنی را بتفرس دریافته گفت که شما امشب همین جا بوده منتظر خبر باشید هرگاه خاطر شما جمع شود متوجه ملازمت گردید آنها از همراهی بیرام خان تخلف نموده بودن خود را عین مصلحت دانستند و بیرام خان برافقت امرا متوجه زمین بوس گشت و چون به اردوی معلی رسیدند بیرام خان دستار و دوپاک در گردن انداخته بملازمت آوردند بیرام خان فرق خاکساری بر پای فلک سای آنحضرت نهاده از سر درد بهای های گریست و خاقان ستوده خصال از کمال حق شناسی و بزرگ منشی سر او را در آغوش عزت گرفتند و دوپاک از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهرهٔ او پاک ساختند و بتفقدات گوناگون دلجوئی فرموده بدستوری که در ایام وکالت بر دست راست می‌نشست حکم نشستن شد و منعم خان نزد پهلوی او اشارت رفت که نشیند و در آخر مجلس سر و پای خاصه عنایت نموده از روی خشنودی و طیب خاطر برخصت سفر حجاز سرافراز ساختند و بجهت مراعات حزم و احتیاط ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را حکم شد که بدرقه بوده از منازل مخوفه بسلامت گذرانند و چون از قلمرو پادشاهی برآید مراجعت نمایند ظاهرا درین راه روزی بیرام خان حاجی محمد سیستانی را مخاطب ساخته گفته باشد که مرا از مخالفت حکیمی [illegible] و گران نیامد که از تو حاجی محمد در جواب گفت که هرگاه شما بآن همه حقوق تربیت و رعایت حضرت جنت آشیانی بغی ورزیده بصاحب و ولی نعمت زاده تیغ و شمشیر کشیده باشید اگر من ترک صحبت شما کرده بخدمت آنحضرت رفته باشم چه جای استبعاد است بیرام خان از حرف خود پشیمان شده سر در پیش افگنده نام برها

شاهنشاهی بحسن قبضه کشا از فتوحات روزگار توانند شد روی داد و مخالفان بد اندیش تجلت و او بازگشته حسب الحکم بجانب پرگنه گشتند
وجبادران عساکر نصرت اعتصام تعاقب نموده به آن مدبر انجام نموده بسیاری را طعمه تیغ انتقام ساختند و جمعی نیم کشته و زخمی
افتاده بودند و بقیة السیف بهزار جان کندن و حال تباه راه انهزام پیش گرفتند اسمعیل قلی بیگ زنده بدست آمد و ولی بیگ
پدرش زخمی در بیشه گریخته بود او نیز گرفتار شد و حسین خان بزخم تیر کشته گشت و نمک آنحضرت کار خود کرد و یعقوب جلالی
و احمد بیگ و بیبی از اعیان لشکر مخالف اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و غنیمت نامحصور بتصرف بهادران عساکر منصور
افتاد و موکب عالی بنواحی سرهند رسیده بود که مژده فتح و فیروزی و بشارت اقبال و بهروزی مسرت
افزای خواطر اولیای دولت گشت و مجددا روزگار بر حسب خود آرام گرفت و سلطنت ابد قرین استقرار و استمرار
شایسته یافت و خاقان ستوده خصال لوازم سپاس ایزد متعال و مراسم شکر حضرت ذو الجلال بتقدیم رسانیده بجلادت
این مواهب کبری بجای آورد و چون عرصه سرهند مخیم سرادق اقبال گشت منعم خان با دیگر امرای تمیم خان
خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میر بحر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه بادشاه
مریض و مولانا عبد الباقی صدر و مولانا خورد زرگر و پاینده محمد و شادمان و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابو الفتح
پسر فضیل بیگ و میر محمد منشی بپابوس شرف آستان بوس یافتند و حضرت خاقانی آن شایسته خدمت را
به انواع التفات و اقسام عنایات کامروا فرموده بمنصب وکالت و خطاب خانخانانی بفر اختصاص بخشیدند و سایر امرا
مشمول مراحم خسروانه گشته و خور حالت و مرتبه خویش سرفراز شدند و در همین منزل شمس الدین محمد خان
اتکه مظفر و منصور مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت بی نهایت گردید خانه و اتو و خانه قاسمی بیرام خان را
به اتکه مرحمت فرموده بخطاب اعظم خانی پایه قدر او افزودند و [illegible] چند روز که دستگیر قهرمان اقبال شده بودند
چون ولی بیگ و پسرش اسمعیل قلی بیگ و حسین خان و احمد بیگ ترکمان و غیره زنجیر بپا و غل در گردن
بنظر اشرف گذرانیدند و از غنائم این فتح [illegible] علیحده بجواهر نفیس که [illegible] روضه متبرکه مشهد مقدس تبرک
داده و توسیق فرستادن نیافته بود آنحضرت بدست آمدن علم [illegible] سر بلندی اقبال دانسته برفتوحات
سپاه اندازه تفاول گرفتند و ولی بیگ که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد و سر او را بجهت عبرت سایر زیاده
سران روزگار بجانب ولایت شرقیه فرستادند و تواجی که سر او را [illegible] چون به پرگنه آباد که جاگیر بهادر خان
مقرر بود رسید بهادر خان از غایت بیدولتی و نهایت گمراهی و دیوانه سری آن تواجی بیگناه را بشهادت
رسانید و چنین بی باکی و بی ادبی از و بظهور آمد و بعضی از دوستان او بجهت عذر این گناه و رفع تقصیر او را خبط دماغ
و طغیان نشاء جنون شهرت دادند که شاید این تدبیر از آسیب قهرمان جلال محفوظ ماند و موکب گردون شکوه از سرهند بسمت سیر و شکار
باجندی از مقربان بساط حضور نهضت اقبال بلاهور فرموده و حکم شد که منعم خان با عساکر فیروزی مآثر در ان حدود بوده باشد چون
دار السلطنت لاهور بفر مقدم گرامی رونق آسمانی یافت اتکه خان بشرائط ضیافت و مراسم پیشکش پرداخته التماس قدوم برکات لزوم بمنزل خود
نمود و بدین سعادت بلند مرتبه گردیده بتقرب و عنایات خاص شرف یافت و صوبه پنجاب بجاگیر او و برادر و خویشان مرحمت شد و اتکه خان را در لاهور
گذاشته رایات اقبال بعساکر جلال برافراشتند نهضت موکب اقبال بجانب کوه سوالک و آمدن بیرام خان بدرگاه پادشاه جرم بخش عذر پذیر
چون بمسامع علیه رسید که بیرام خان در پناه راجه گنیش که میان کوه سوالک [illegible] مکیمهای صعب و تنگناهای دشوار ذره جای گرفته بنابر این [illegible]

سپرده نمانده روزی چند به احتیاط نگاه دارد و از لال عزیمت و ذره پرورست ...

خواهد رسید یا خواست آن از تو خواهد شد. با جمله خان اعظم با دیگر امرای معظم به اتفاق همت بسته تا پرگنه وکدار که میان دریای

ستلج و بیاه واقع است عنان بازکشیدند و در ظاهر موضع کوناچور که از متعلقات وکدار است سر راه بیرام گرفتند. بیرام خان در گرفتن

جالندر اهتمام داشت که خبر رسیدن اتکه خان با عساکر اقبال شنیده از کمال غرور و پندار رسید که در سر داشت اتکه خان را

منظور در نیاورده سخت دلیرانه متوجه جنگ شد و مردم خود را در فوج ساخت و ولی بیگ و شاه قلی خان محرم

برادران ولی بیگ و اسماعیل قلی بیگ و حسین خان و یعقوب سلطان و سنبر تلخ و جمعی را مقدمه لشکر ادبار اثر خود گردانید و

فوجی دیگر به گروهی که خویش ترتیب کرده بنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و از انجانب خان اعظم اتکه خان به اعتضاد اقبال روز افزون

صفوف نبرد و ابدال دوران فیروز جنگ و بهادران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایت و تربیت آنحضرت امیدوار ساخته

با دل قوی و همت درست متوجه عرصه فتح و فیروزی گردید غول لشکر را بسردارانی او رونق شایسته یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان

نیشاپوری استحکام پذیرفت و جرانغار بشهامت ناصر قاسم خان انتظام گرفت و علیقلی خان اندرابی و قیا خان صاحب

حسن و بعضی از دلیران رزم جو هراول بوده گرم جان ستانی و خون افشانی شدند و فرخ خان با چندی از مردان کار

طلب در التمش قرار گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جمعی میان غول و التمش پای تهور افشرد و چون اتکه خان به بعضی

مردم اعتماد تمام نداشت و از نفاق و فریب آنها در هراس بود مصحف مجید پیش آورده سوگند و عهد و پیمان تجدید

جمعیت خاطر بهم رسانید اگرچه مردم بیرام خان در کمیت کمتر از سپاه پادشاهی بودند اما بحسب کیفیت افزونی

داشتند مجملا در موضع کوناچور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در اول حمله افواج غنیم دلیرانه تاخته اکثر فوجهای اتکه خان را

پریشان ساختند و بسیاری از مردم خاک بی ناموسی بر فرق روزگار خود بخته راه فرار پیش گرفتند اتکه خان با جمعی و یوسف محمد خان

با معدودی پای عزیمت استوار داشته استمداد همت از باطن فیض مواطن خاقان ممالک ستان می نمودند و چون بیرام خان

صورت حال بر وفق دلخواه مشاهده نمود و به تکبیر و تحسر تمام بافوجی که همراه داشت جلوریز رسید و چون فوج اتکه خان کوه بنیاد ثبات

استاده بود و بنظر ش در آمد بیرام خان فیلان نامی خود را که سر کرده آنها فیل تخت روان بود پیش رو داشته بمدافعه فوج اتکه خان

متوجه شد درین وقت شاه لی پایه پیش آمد و اکثر فیلان بیرام خان چشمه ادبار پای بند شدند و هر چند زره زدند نیستی

خلاصی بیشتر گرفتار گردیدند و بهادران لشکر اقبال فیلان را به شمشیر گرفتند و بتائید غیبی تیری از شست قضا بر فیلبان تخت

روان رسید و از گردن فیل او بیزان شد و بیرام خان از مشاهده این حال اراده نمود که شاه لی پایه را دست راست

داده بتازد اتکه خان مطلب بیرام خان را فهمیده خواست که پیشتر از تاختن او خود بتازد و یوسف محمد خان گفت که در سعوقت

که اکثر مردم خاک ادبار بر فرق روزگار خود بخته راه فرار پیش گرفته اند و ما معدودی با شما مانده چه جای تاختن

است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم ما بحسب کمیت کمترند اما اقبال همعنان ماست و مخالف را گریزی از رو ی جنگ نیست امیدوار هم

امیدکه اقبال آنحضرت کار خود بکند یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یکدل و یکجهت پیش داشته در زمانیکه بیرام خان

منحرف شده بود که از بهادری شاه لی پایه بر آمده بتازد و مبارزان عرصه فیروزی دلیرانه تاختند

و جمعی که همراه بیرام خان بودند انحراف جلو را گریختن فهمیده هزیمت خوردند و فوج یوسف محمد خان جلو ریز چسپان رسیده غنیم را منهزم ساخت

و چون جلو مخالفان و بیران شده بود بیرام خان خود را نتوانست جمع داشت و راه فرار پیش گرفت و بتائید الهی و اقبال

شرمسار و گرفتار گردد و بیدولتی ازین سخن استدلال ساختند که او درین چند سال مردم خود را چگونه رعایت کرده که بروز واقعه
بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الهی است هرگاه که آن عنایت نباشد نوکر بیدولت
بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که آنها را که فرزند و برادر میگفت و هرگز برایشان گمان جدائی نداشت
و به همه مراسم سعادت اکثری جدا شدند و آنانکه مانده اند یک یک جدا شده بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را تنها خواهند
گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا جوئی چیزی فایده ندارد و سر نیاز بباید نهاد و گردن طوع بامر هرچه حاکم عادل کند همه داد است که
خان خانان هرگز روز او بار نزدیک رسیده بود و ازین مقدمات بیشتر برآشفت و خود را پریشان تر ساخت و از پرگنه بیکانیر متوجه پنجاب شد
و چون بقلعه سرهنده رسید که بجاگیر شیر محمد دیوانه بود و از نسبت خصوصیت و اعتمادی که باو داشت عبدالرحیم پسر خود را با اهل
و عیال و احمال و اثقال درین قلعه نزد شیر محمد گذاشت و پیشتر روان شد شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را به نسبت آشنائی او
ترجیح داده فرزندان او را با تمام اسباب و اشیا همراه گرفته بملازمت بندگان حضرت آورد و درویش محمد ازبک نیز
حقوق آشنائی و تربیت بیرام خان را بر طاق نسیان گذاشته خواجه مظفر علی را که بطلب او رفته بود بدرگاه معلی فرستاد
و چون کوکب اقبال حضرت خاقان اکبر درجه کمال داشت و ستاره طالع خانخانان رو به هبوط نهاده بود از هر که امید همراهی
و امداد میجست و چشم دوستی و دستگیری میداشت دشمن جانش میشد آری کسی که بصاحب و ولی نعمت خود ستیزه
روی نیاز بر تابد اگر پیراهن تن خصم جانش شود دور نیست القصه چون بیرام خان بتهاره رسید میر عبدالله مغل تهاره را مضبوط
ساخته آماده جنگ شد و لیکن بتهاره رفت شکست خورد و با همه اسباب آگاهی پرده غفلت در پیش چشم حقیقت
بین افگند و اصلا متنبه نشد و صلاح کار خود ندانست و از تهاره بجانب جالندهر شتافت
چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با افواج قاهره بمبارزت بیرام خان و ارتفاع رایات اقبال بکومک لشکر منصور و فتح نمایان درگاه و شکست بیرام خان

چون مخالفت بیرام خان و عزیمت او بصوب پنجاب تحقق شد بعضی از دولتخواهان حقیقت شناس چنین لایق دانستند که آن حضرت خود
بدولت و اقبال در مستقر سریر خلافت متمکن گشته عساکر فیروزی ماثر بتنبیه و تادیب او تعیین فرمایند و بعضی
صلاح در آن دیدند که افواج قاهره در ظل رایات دولت و اقبال متوجه دفع او شوند حضرت خاقانی به تعلیم ملهمات ربانی
و مطابق تقدیر آسمانی دست رد بر سینه هیچ کدام ازین دو شق ننهاده شق ثالث که مشتمل آن هر دو طریق بود اختیار
فرمودند باین دستور که فوجی از مبارزان عرصه فیروزی پیشتر متوجه شوند و متعاقب آنحضرت موکب جهانگشا
باقبال شیر دلان و فیلان زنجیر گسل نهضت فرمایند بنا برین رای صواب نمای خان اعظم شمس الدین محمد خان
اتکه و فرزند سعادت پیوندش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان
نیشاپوری و علی قلی خان و میر لطیف و حسین خان خویش شهاب خان و جمع کثیر از بهادران رزم جو و هژبران آتش خو
رخصت پیش یافتند و امرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون بندگان حضرت نموده با دل قوی و عزم درست قدم
همت در شاهراه اخلاص و جان فشانی نهادند و بعد از روان شدن امرا بتاریخ سی و یکم امرداد الهی موافق بیست ششم ذی قعده
نهضت موکب عالی بصوب پنجاب اتفاق افتاد و خواجه عبدالمجید هروی دیوان سرکار را بخطاب آصف خانی شرف
اختصاص بخشیده بحکومت دار الملک دهلی بلند مرتبه ساختند و چون [illegible] بیرام خان [illegible] انجامید حسین قلی بیگ را با ادهم خان

نامی است چون خاطر او پیش از غیر بود و او را دولتخواه بیغش این دودمان ابد انستیم و بقبول و فضل او اعتماد تمام داشتیم این همه
اعمال و کردار ناهموار او را عین خیرخواهی و محض نیک اندیشی منظور نموده دیده دانسته بکرم عمیم درمیگذرانیدیم تا درین اوقات
بعرض رسید که او سخن این جماعه باغیه قصد ارتکاب معدودی چند که بجا همراه او بودند بی احتیاط ساخته از آنجا گذار و بلاحظه و منع
این شرارت از دار الخلافت اگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و به او نوشتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض
اقدس رسیده که بخاطر اشرف قسم ارسیه می‌باید که او درین اوقات بملازمت تواند آمد اگرچه از و آثار ... یافته ایم اما او را
بنور بهمان دستور خانخانان میدانیم و میگوییم بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظه یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس
او نداریم و چون تمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم و بحال خود بوده ... که داشته باشد عرضه داشت
نماید و بنوعی که لائق داریم حکم فرماییم چون در بعضی اوقات عرض نموده که وقت شده است که بدولت و سعادت بمهمات سلطنت
پردازند تصور چنان بود که شنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض
رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والا که چهل سال است که در ذمه او است
ومن المهد الی اللحد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش بسخن این جماعه مفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند
که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند
چنانچه از کمال شیطنت و خساست و خودپسندی که دارند نامعقول او ساخته او را از راه برده اند و به دل ... پیغام کرده که
بمخالفت و منازعت پیش آید و تتارخان ... را نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آماده آهنگ خرابی و دست اندازی
کرده از آن حدود در آید و خود خیال لاهور کرده که در آن حدود بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده و در اطراف ممالک
محروسه خلل انداخته چراغ دولت این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت لم یزلی است بدم سرد منطفی سازد
غافل که پرده غرور از پیش دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند ... چراغی را که ایزد برفروزد × هرآنکس پف کند ریشش بسوزد
چون نظر به آن همه اخلاص و اعتقادی که از چهره احوال او واضح و لائح بود این امور شنیع ... دور می نمود ... نماید و ...
چرا که پرورده نعمت و تربیت کرده این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما بر او واجب و لازم به سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین افعال
و اعمال قبیحه گذرانیده این جماعه مخذول العاقبت را که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان او بیند
مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد و چون ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده هیچ چیز مناقشه ننموده ایم و بهرچه عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول
از صوابدید او بدر نرفته ایم او هم این حکم ما را بسمع رضا و طاعت انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه به این حکم عمل نماید خاطر اشرف بر او صاف
ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرماییم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف ...
کر رفع حجاب او شود و بیرون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او سالها باخلاص
و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و فساد مشهور نشود و آخر عمر در زمره ... بخت محشور نگردد و بنابر حقوق عبودیت او را
آگاه ساخته ایم زنهار که خیال دیگری نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت
و پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آید بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام
بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده بعنایت بی غایت الهی او را از روزگار او بیرون خواهیم آورد
امید است که در حالت که عنوان اقبال خلافت ما و آثار ادبار او ست فتح عظیمی روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته

حضرت پادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه بواسطه صدق نیت واخلاصی که ازو مشاهده نموده بودند او را بنهایت عنایت
و تربیت رسانیده امر عظیم القدر تالیفی ما را باو تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم
جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص و دولتخواهی که صدق و جان سپاری بر میان بسته متعهد مهمات
وکالت شد ما نیز بملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشیهای که بظهور میرسانید زمام حل و عقد امور را چنان بقبضه اختیار
او گذاشته بودیم که مزیدی بران متصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد و عمل آورد تا آنکه درین
پنج سال چندین امور ناشایسته ازو بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود و مثل تربیت شیخ گدای که با وجود دعوی
آن بهره زیرکی و دانائی از میان این بهره مرحوم فاضل قابل با حسب و نسب بجهت آشنائی خود انتخاب نمود با آنکه متعهد منصب
صدارت شده بود و در ظهر مناشیر مهر میکرد و او را از تسلیم معاف داشته بود بکمال جهل و نادانی که در محافل جنت مکانی اعلی
بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب که بنا بر ملاحظه عظمت و شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می
آورد و سیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین میزد ذلت و خواری این طبقه شریفه
را بحد اتجویز نمود و تربیت کرده خود را که مردود و مطرود نظرها است برین فرقه که تربیت آسمانی دارند ترجیح داده از ازواج
مقدسه این بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانید که با سواره پیش آمده مصافحه می نمود و نوکران
فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور ولایتها
بر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و
استحقاق ایشان بر همه کس روشنست از کمال بی اعتباری بنان محتاج ساخته بود چه مقدار خون دلها بهر آنها
داشت و از ملازمان و خدمتکاران با برکه سالها با امیدواری خدمت کرده بسی قدر رعایت نشده بودند تجویز نمیکرد
که اقل مرتبه وجه معیشتی داشته باشند جمعی که در سواریها و شکارها در ملازمت میگشتند و خود را بانواع مشقت و محنت
قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز مستغیثان سخن آنها نشنیده بود و انواع بی اعتدالی و بی اندامی
مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خونریزی و دزدی و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می آمد
بواسطه میل و دانسته سهو را در میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع میشد بیکسی بهتان میکرد در قتل و حبس
و تاراج ایشان تاخیر نمی نمود تا خبر شدن انواع جفا و بی آبروی میرسانید و بعضی که از کمال دناءت و لئامت
خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و لنگ ساربان آواز ساده گی
آن طائفه را راست گوی دانسته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد
طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان
در پیش جمعی آنچنان حرف درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و ولی بیک را نمود سیاه کرده در میان قزلباش
بمقدار حالت و اعتبار روا داشته بی شائبه خدمت و اصالتی و حال آنکه بهمین نسبت که او داوست آورده بر جمیع امرا و
عظام گذرانید حتی بر سید علی میرزا که بعلو سعادت و انتساب سلطنت ممتاز بود و تقدیم داد و حسین قلی را تا غایت ممبری
پنجه نرده در برابر اسکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داده خوانین عظام را جاگیر
های ویران خورسند ساخت درین اوقات در اکثر مجالس ازو چندین امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر

[illegible] فرموده رایت سعادت بمستقر خلافت برافراشتند و بجهت دفع شورش پسر سکندر و [illegible]
[illegible] در سوالک سنبل غبار شورش برانگیخته بودند محمد صادق خان رخصت یافت و او درین خدمت اهتمام شایسته بکار برده
و تنبیه و تادیب لایق نموده و بیرام خان بمهمات رسیده بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او منتشر شد و تفرقه عظیم بحال مردم
او راه یافت و اکثری از همراهان او [illegible] به استسلام عتبه قدسیه روی امید نهادند بغیر از ولی بیگ و حسین قلی بیگ
و اسماعیل قلی بیگ پسران او و شاه قلی محرم و حسین خان و چندی دیگر چون لشکر اقبال کوچ متواتر متوجه آن صوب
شد بیرام خان مستحسن دانست که دیگر جای مدارا نماند و معامله دیگر پیش شود ناگزیر دل از اسباب تعلق برگرفته عریضه
مشتمل بر انواع ندامت و شرمساری مع [illegible] طوغ و علم و نقاره و چند زنجیر فیل و سایر اسباب امارت مصحوب حسین قلی [illegible]
که بعد ازین بخطاب خان جهان مشرف اختصاص خواهد یافت ارسال داشته التماس رخصت سفر حج نموده و به امرای
که تعیین شده بودند نوشته فرستاد که من خود از تعلقات دنیا و [illegible] زمان دل سیر شده ام و اسباب ریاست و لوازم
امارت را بدرگاه معلی فرستاده ام بنا بر التصدیع خود [illegible] امرا سخن [illegible] مقرون بصدق دانسته از جای [illegible]
رسیده بودند بازگشتند و حسین قلی بیگ در دهلی احراز سعادت آستانبوس نموده و تصمیم عزیمت بیرام خان متیقن شد
و در همان چند روز شیخ گدای [illegible] و خاصه درگاه گیتی پناه آمده با آنکه مستوجب انواع سیاست و تادیب بود از کمال رحمت
و عاطفت مشمول اقسام عنایت و مرحمت گردید و بعد از [illegible] بعضی از دوربینان بعرض مقدس رسید که شاید بیرام خان
را درین ضمن [illegible] مطمح نظر باشد [illegible] شده باز بسرکار آید [illegible] آوازه انصراف او بصوب ممالک پنجاب بسمت اشتهار
یافت و ازین شورش واقعه طلبان را گرمی هنگامه شد عزیمت بیرام خان بصوب پنجاب و برداشتن
پرده آزرم و حجاب خانخانان مدتی در [illegible] رفتن و بودن [illegible] خاطر بود گاهی بر اسباب تعلق پشت پا زده
اظهار تجرد [illegible] از فتنه انگیزان واقعه طلب [illegible]
کار خود سعی در بودن [illegible] شورش طبیعت و توزع خاطر میشد آخر
[illegible] اهل فساد از راه رفت و عطف عنان نموده بجانب بیکانیر شتافت و بتصریح گفت که جمعی از
[illegible] باعث انحراف خاطر اشرف شده اند کمر به تنبیه و تادیب آنها [illegible] بعد از آن [illegible] حضرت رخصت
گرفته متوجه سفر حجاز خواهم شد و [illegible] کلانتر آن سرزمین [illegible] که الحال
در سلک فدائیان درگاه و امرای صاحب انتظام در آمده بیرام خان را دیده [illegible] آوارگی بود
روزی چند در پناه او [illegible] متوجه پنجاب گردید و پرداز کار خود برگرفته [illegible]
که گمان دوستی و اعتماد همراهی داشت مکتوبات نوشته تکلیف موافقت و مرافقت نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود
را که بوسیله خدمت و حسن اخلاص بخطاب مظفرخانی مشرف اختصاص خواهد یافت نزد درویش محمد بیگ
که از امرای عظام پنجاب و تربیت کرده های او بود فرستاده [illegible] داشت چون این اخبار بمسامع اقبال رسید
از کمال مرحمت و عاطفت فرمانی نصیحت آمیز به بیرام خان [illegible] فرمودند و سواد آن بجنس درین اقبال نامه داخل
[illegible] منشور خاقان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخانخانان بداند که چون او [illegible]
کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است و بحقوق خدمات شایسته [illegible] درگاه [illegible]

خود را بدرگاه معلی رساند که شاید در لباس خدمت کاری تواند ساخت لیکن چون سلطنت را حمایت و حراست ایزدی
محافظت نماید از اندیشهای باطل چه آسیب و بجهت مراعات حزم و احتیاط او را حواله شهاب خان فرمودند که مقید نگاه دارد
اکنون مجملی از ماجرای شاه ابوالمعالی که در ابتدای حال از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور فرار نمود تا غایت بجهت شادابی
سخن و سیرابی مقصود مرقوم کلک وقایع رقم میگردد و بالجمله چون از لاهور گریخت بوسیله یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت
ککران رسانید کمال خان ککر او را مقید ساخت و بحیله سازی که داشت از قید او جسته بولایت نوشهر که قصبه ایست در میان
بهنبر و راجوری شتافت و چندی از امرای کشمیر که بغازی خان حاکم آنجا مخالف بودند اتفاق نمود و قریب هزار سوار فراهم آورد و
از راه پیچ براره و بارهموله بسوی پور رفت و دران نواحی بغازیخان مذکور جنگ کرده شکست یافت و بحال تباه معاودت نمود
و نزدیک بود که درین راه بدست کشمیریان گرفتار شود یکی از بهادران جغتایی از اسپ فرود آمده سر تنگی گرفته تیر اندازی
کرد تا ترکش او خالی شد و کشمیریان رسیده او را هم گذرانیدند و شاه ابوالمعالی فرصت یافته جان بسلامت برد و بسیالکوت
آمده تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت که شاید جمعی را از راه برده اسباب فتنه و فساد سرانجام تواند داد تا آنکه بدیپالپور که
دران ایام بتیول بهادر خان برادر علیقلیخان مقرر بود رسید و تتولک نام نوکر بهادر خان که آشنای قدیم داشت التجا
برده مدتی در خانه او پنهان میبود و فرصت کاری میجست چون زن تولک از شوهر خود در آزردگی داشت نزد بهادر خان رفته
حقیقت حال بر طبق عرض نهاد که شاه ابوالمعالی در خانه شوهر من پنهان است و اراده کشتن تو دارد بهادر خان فی الفور سوار
شده خانه او را محاصره نمود و شاه ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته
نزد بیرام خان فرستاد و بیرام خان او را بولی بیگ سپرد که از راه بکر بگجرات رساند و از آنجا روانه سفر حجاز گرداند شاه ابوالمعالی
از ناهمواری طبیعت و شورش دماغ در گجرات خونی کرد و از آنجا گریخته بحال تباه متوجه ولایت سرهند شد و خود را
بعلیقلیخان رسانید شاید که بوسیله آن دیوانه سرکاری تواند ساخت و چون علیقلیخان میخواست که خود را مصدر کدخدایی باشد
صلاح در نگاه داشتن او ندانست و باز پیش بیرام خان فرستاد و در عین تذبذب حال و تفرقه بیرام خان رسید
خان بجهت اظهار دولتخواهی او را مسلسل و محبوس ساخته به بیانه فرستاد و درین ولا که خود بجانب الور شتافت دیوانه
از نو سر کار خود بر گرفت و در مقام سرانجام اسباب شورش شد او را با محمد امین دیوانه از قلعه بیانه برآورده مطلق
العنان ساخت و چون رایات اقبال بجهت نزول اجلال فرمودند آن شوریده دماغ پریشان روزگار از سیدولتی و بی ادبی
سواره آمده کورنش کرد حضرت ظل الهی درین مرتبه نیز نگذشتند و او را تسلیه نشدند و او را بشهاب خان سپارانیدند تا بوقت
فرصت روانه سفر حجاز سازند و از سوانح این ایام آنکه پیر محمد خان ناصر الملک که اراده رفتن مکه داشت در راه گجرات این
خبر شنیده برسم استعجال روانه بارگاه اقبال گردید و در قصبه جهجهر بسعادت زمین بوس سرافراز شده بخلعت خاصه و خطاب
خانی و علم و نقاره و شرف اختصاص یافت و چون در حوصله و حوصله آنحضرت بود که بنفس نفیس متوجه دفع فتنه
بیرام خان شوند بصلاح دولتخواهان ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون قاقشال
را با جمع کثیر تعیین فرمودند که اگر فی الواقع بیرام خان فسخ عزیمت سفر حجاز نموده در مقام بغی و کفران نعمت درآید و با غوای
اهل فساد متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره نطاق همت بسته او را تعاقب نمایند و اقبال بیزوال و تائید حضرت ذوالجلال سزای کردار
نالپسندیده در دامن روزگار او نهند بلکه اهتمام شایسته نموده از ممالک محروسه برآرند و سرکار ناگور بجاگیر میرزا شرف الدین حسین

گردیده کسان فرستید که وجوه تحرورات که در سرهند و لاهور گذاشته آید بار کرده به ایشان رسانند و چون ببدایت توفیق دریافت آن سعادت نصیب گردد باز عازم طواف آستان ملایک مطاف گشته خود را بسعادت عتبه بوسی خوش وقت و تازه رو سازد انشاء الله تعالی بنوعی که لایق و انیم و مرضی او باشد خاطر جوی خواهیم فرموده هرانچه اراده نماید بوجه احسن صورت انجام خواهد یافت و زنهار که باغوای اهل غرض خود را بدنام و از بده لسان نسازد چنانچه بدولت مالانهایه مقاصد دینوی دریافته هدایت بانیز از کمال سعادت اخروی فیض پذیر گردد لیکن بیرام خان مغلوب نفسانیت شده بفریب فتنه انگیزان شورش طلب راه صواب گم کرده در اشتهاد خطای عظیم نموده از احکام پادشاهی که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود تقاعد جست و در صدد انجام اسباب بغی و خرابی خود بیشتر از بیشتر اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان حل و عقد در تق و فتق مهمات از پیش خود گرفت و خواجه جهان نیز به نیکو خدمتی در رشد صاحب اختیار رشد جمعی از ترکان ساده لوح مثل قیاخان کنک و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه باهم اتفاق نموده در مقام قصد شهاب خان و خواجه جهان شدند حضرت خاقانی بابقای ملهمات ربانی صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول ساخته بهادر خان را براین خدمت عالی سربلند فرمودند و مقصود اصلی آنکه در صورت اطفای نایره آشوب و فتنه شود قیاخان را بنا بر خدمات شایسته که مجددا از و ظهور یافته بود و مراعات نسبت قدیم سرکار بهرایچ و آنحدود مرحمت فرموده شرف رخصت ارزانی داشتند و سلطان حسین خان و جمعی را در زمره چند مقید ساخته گذاشتند و محمد امین دیوانه از توهم و هراس فرار نموده سر بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگام جمعیت این بداندیشان بی باک افتاد و بهادر خان را از آن منصب باستقرار عزل نموده براتاده کرد و جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند نهضت موکب جهانگشا از دهلی بدفع فتنه بیرام خان و قصد مرکز خلافت چون بیرام خان از دارالخلافت آگره متوجه الور شد و به بیانه رسیده شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه را که مفتنه و فساد و در قلعه بیانه مقید بودند از انها بر داشته مطلق العنان ساخت اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه گیتی پناه روید اما مقصود اصلی آنکه شاید بنا حیتی شتافته هنگامه شورش و آشوب گرم سازند و چون خبر آمدن بیرام خان از آگره معروض درگاه معلی گردید و در زبانها افتاد که اراده آن دارد که راه غلط کرده متوجه پنجاب شود رای عالم آرای بران قرار گرفت که از دارالسلطنت دهلی نهضت فرموده بصوب ناگور و آنحدود تشریف ارزانی فرمایند تا او نقش باطل برآب نتواند زد و اگر داعیه لاهور و رفتن پنجاب داشته باشد سر راه جزو گرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوت بفعل آید لاجرم بتاریخ روز آدینه شهر اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب رایات اقبال از دارالملک دهلی برافراشته از کمال مرحمت و عاطفت میر عبداللطیف قزوینی را که شطری از مکارم ذات و محاسن صفات او بر اوراق سابق ایراد یافته نزد بیرام خان فرستاده پیغام فرمودند که چون از سنوح بعضی امور ناملایم خاطر بالقدر گرانی گرفته و مقدمات در میان آمده که ملاقات شما در عقده تاخیر و حیز تعویق افتاده لایق حال و مناسب وضع شما آنست که روزی چند خاطر از شغل دنیوی وا پرداخته بعزیمت صایب احرام دریافت سعادت حج که سهواره آرزوی آن مقصد عالی پیرامون خاطر شما میگشت بر میان جان بسته تمادی راحله توفیق قدم در شاهراه صدق نهند و حکم فرمودیم که هرگاه اراده ملازمت نماید بی اندیشه د ملاحظه متوجه درگاه شود که همان نسبت قدیم و سبقت خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او بر ذمت مروت خویش لازم خواهیم داشت و چون قصبه جهجر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابوالمعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با محمد امین دیوانه

گردید و کسان فرستید که وجود غرورات که در سرهند و لاهور گذاشته آمد بار کرده برایشان رسانند و چون بهدایت توفیق
دولت آن سعادت نصیب گردید باز عازم طواف آستان ملایک مطاف گشته خود را بسعادت عتبه بوسی خوشوقت و تازه رو
سازد انشاء الله تعالی بنوعی که لایق و اینم و مرضی او باشد خاطر جوی خواهیم فرمود و هرانچه اراده نماید بوجه احسن صورت انجام
خواهد یافت و زنهار که بافواه اهل غرض خود را بدنام و آزرده نسازد چنانچه بدولت مالانتهای مقاصد دنیوی دریافته بهدایت
بانیز از کمال سعادت اخروی فیض پذیر گردد لیکن بیرام خان مغلوب نفسانیت شده بفریب فتنه انگیزان شورش طلب
راه صواب گم کرده در اشتها خطای عظیم شد و از احکام پادشاهی که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود
تقاعد جست و در سر انجام اسباب بغی و خرابی خود بیشتر از بیشتر اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان
حل و عقد و رتق و فتق مهمات از پیش خود گرفت و خواجه جهان نیز بنیکو خدمتی درشد صاحب اختیار شد جمعی از [illegible] ساده لوح
مثل قیا خان کنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه با هم اتفاق نموده در مقام تقید شهاب خان و خواجه جهان شدند حضرت
خاقانی بالقای الهامات ربانی صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول ساخته بهادر خان را
بدین خدمت عالی سربلند فرمودند و مقصود اصلی آنکه در صورت اطفای نایره آشوب و فتنه شود و قیا خان را بنابر خدمات
شایسته که ازو بظهور رسیده بود و مراعات نسبت قدیم سرکار بهرایچ و آنحدود مرحمت فرموده تشریف رخصت ارزانی
داشتند و سلطان حسین خان و جمعی را در زمره چند مقید ساخته گذاشتند و محمد امین دیوانه از توهم و هراس فرار نموده سر
بصحرای آوارگی نهاد و چون تنگ تفرقه در هنگام جمعیت این بداندیشان بی باک افتاد بهادر خان را از ان منصب استعفا عزل
نموده بر اتاوه که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند نهضت موکب جهانگشا از دهلی بدفع فتنه بیرام خان و [illegible]
بمسند خلافت چون بیرام خان از دار الخلافت آگره متوجه الور شد و به بیانه رسید و شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه را
که بقلعه [illegible] در قلعه بیانه مقید بودند از انجا برداشته مطلق العنان ساخت اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه گیتی پناه روید
اما مقصود اصلی آنکه شاید [illegible] شتافته هنگامه شورش و آشوب گرم سازند و چون خبر آمدن بیرام خان از آگره معروض
درگاه معلی گردید و در [illegible] افتاد که اراده آن دارد که راه خلاف کرده متوجه پنجاب شود رای عالم آرای بران قرار گرفت
که از دار السلطنت دهلی نهضت فرموده بصوب ناگور و آنحدود تشریف ارزانی فرمایند تا او نقش باطل بر آب نتواند زد و
اگر داعیه لاهور و در فتن پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوت بفعل آید لا جرم بتاریخ روز اکثر
شم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست دوم رجب رایات اقبال از دار الملک دهلی برافراشته از کمال مرحمت
و عاطفت میر عبد اللطیف قزوینی را که شطری از مکارم ذات و محاسن صفات او در اوراق سابق ایراد یافته نزد بیرام خان
فرستاده پیغام فرمودند که چون از سنوح بعضی امور نالایم خاطر بالقدر گرانی گرفته و مقدمات در میان آمده که ملاقات شما
در عقده تاخیر و حیز تعویق افتاده لایق حال و مناسب وضع شما آنست که روزی چند خاطر از شغل دنیوی وا پرداخته بعزیمت
صاحب احرام دریافت سعادت حج که همواره آرزوی آن مقصد عالی پیرامون خاطر شما میگشت بر میان جان بسته براه
راحله توفیق قدم در شاهراه صدق نهد و حکم فرمودیم که هرگاه اراده ملازمت نماید بی اندیشه و ملاحظه متوجه درگاه شود
که بیان نسبت قدیم و سبقت خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او بر ذمت مروت خویش لازم
خواهیم داشت و چون قصبه جهجر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با محمد امین دیوانه

می شد که تا هجوم عام نشده خود را به اهل رسانیده علاج واقعه نماید و باز حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و ملال
محی سنه راه او سپه شده گاه بخاطرش می‌رسید که در لباس دوستی کار از پیش برد تا اهل غرض رقم بدنامی بر صحیفه‌اش
او نکشند و گاه چنین کنکاش می‌دید که چون بهادر خان به تسخیر ولایت مالوه رفته و هنوز به آن ولایت در نیامده خود را
با جمعیت نیک به بهادر خان رسانیده آن ولایت را متصرف شود و یک چندی در آنجا آرام گرفته منتظر فرصت کار باشم
و گاه در اندیشه بر آن قرار می‌گرفت که از راه سنبل علی قلیخان را همراه و متفق ساخته در ولایت افغانان [illegible] آمده آن نواح
را به تصرف آورم و گاه از روی تجرد و ترک علایق و عوایق می‌گفت که به اماکن شریفه و عتبات علیه رفته بقیه عمر
در آنجا صرف عبادت و مرضیات الهی نمایم اما ولی بیگ و شیخ گدائی که سر حلقه [illegible] دولتان بودند از سیاه دلی و حق ناشناسی
در آن داشتند که بیرام خان را به جانب پنجاب برده معامله را به جنگ قرار دهند و کار را یکرو سازند و داغ بدی و دلیل
بدنامی بر چهره روزگار او کشند اما النفس لامارة [illegible] آنکه خودش بالطبع راضی نبود که در تحت عمر به نام ازل [illegible]
چون بیرام خان از ناصیه حال مردم نقش تذبذب و تردد خواند بی شائبه کرده طرح رخصت فرمود که به ملازمت حضرت روند
و بهادر خان را نیز که به تسخیر ولایت مالوه رفته بود برگردانیده روانه درگاه ساخت و مطلب اصلیش آنکه اگر این مردم با من
موافق و یکجهت خواهند بود پس بودن اینها در درگاه به جهت اصلاح حال و اصلاح بعضی مقدمات بهتر است و اگر از صحبت من متنفر
شده باشند درین صورت نگاه داشتن چه نتیجه دارد بلکه اقسام مضرت متصور است بالجمله چون حقیقت حال به عرض اشرف
رسید ترسون محمد خان و میر حبیب الصدر را نزد بیرام خان فرستاده پیغام دادند که زنهار اراده ملازمت و آمدن باین جانب
ننماید که درین مرتبه سعادت بار نخواهد یافت و او را نخواهیم دید صلاح حال و مناسب احوال آنکه متوجه اماکن شریفه و زیارت
خانه مبارک شود که هرگاه به خیریت از آنجا معاودت نماید بیشتر از بیشتر مشمول عواطف و مورد عنایت خواهد شد و بد آنچه
مرجی او باشد سلوک خواهیم نمود چون بیرام خان صورت معامله طرز دیگر یافت عرضه و امتعت بدرگاه معلی فرستاده
التماس سفر حجاز نمود و بنا بر احرام خانه مبارک بسته و به باطن اندیشه‌های باطل پیش نهاد خود ساخته از آگره بر آمد و [illegible]
پسر سکندر افغان را با غازی خان تنور رخصت داد که به ملک [illegible] در آمده غبار شورش و آشوب مرتفع سازند و خود به صوب
الور شتافت که از آنجا به هر حیال که گذشته به جانب پنجاب رود و چون اراده ناصواب او به عرض اشرف رسید فرمان عاطفت
آیت مشتمل بر نصایح و خیراندیشی او ارسال داشتند خلاصه مضمون آنکه شما با جمعی که سبب این رنجش و آزار شده‌اند مشورت نموده
وبال حال خویش نکنید و در مقام بر هم زدن ممالک و آنچه لازمه بغی و نادولتخواهی باشد در آمده اید و پسر سکندر و غازی خان
تنور را الور ولایت سر داده اید که شورش انداز شوند و مهدی قاسم خان نوشته اید که قلعه لاهور را مضبوط سازد که با آن جانب
می آییم و [illegible] مکتوب نوشته اید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه خلل انداز شوند و مع هذا حسن ظن در حق شما چنان است که هنوز در
اراده اخلاص و دولتخواهی شما فتور و قصور راه نیافته خود باعث این امور مستحسن نشده اید و چندی که از حرام نمکان سیاه باطن و [illegible] طلب باعث غوایت ضلالت شما
گشته بودند را اینجا رسانیده اند و خود را [illegible] حساب [illegible] دید که این راه باطل چه لایق حال شما است فی الواقع بعد از خدمت چهل سال که با اخلاص و دولتخواهی
نیکنامی دین و دنیا شده باشید در آخر عمر به بی زبانی و آفاق شوید با وجود این همه رنجش و سوء مزاج نسبت به سبقت خدمت منظور داشته
لایق حال و مناسب اوضاع شما چنان میدانیم که بهمان نیت درست و عزیمت راست که عرضه داشت نموده اید متوجه زیارت حرمین شریفین

بیگانه را گشت و از سنوح این مکابره مزاج اعتدال سرشت آنحضرت سر اشفقت و بخاطر اشرف از او و خارج
و اطوار ناملایم او تنفر حبت و نشان جلالیت استیلا یافت و ترک مدارا نموده تدبیر این کار منحصر در مفارقت او از سعادت
خدمت دانستند و در لباس شکار بصوب کول جلالی که در سی کروهی آگره واقعست با میرزا شرف الدین حسین و
و ادهم خان و چندی از مخصوصان بساط قرب که محرم این راز بودند نهضت حالی اتفاق افتاد و مقارن این حال خبر ضعف
مریم مکانی نیز از دهلی رسید و همین را تقریب ساخته عزیمت دار الخلافه دهلی پیش نهاد همت عقده کشا فرموده بر
جناح استعجال متوجه آن صوب صواب شدند و در آن وقت حکومت دهلی شهاب الدین احمد خان داشت چون [illegible]
بدهلی رسیدند او با برادران و خویشان خود بسعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت و بتاریخ
شانزدهم [illegible] موافق سنه شصت و هشتم جمادی الاخر آن شهر کرامت بهر مستقر اورنگ خلافت گشت
و غلغل شادی و مبارکباد زمین و زمان را فرو گرفت و آنحضرت بفروغ رای جهان آرای و صلاح دولتخواهان
جان سپار مناشیر سطاع و فرامین واجب الاتباع به بندهای قدیمی و مخلصان صمیمی که در اطراف ممالک تعین بودند
شرف اصدار فرمودند که چون از بیرام خان بعضی افعال ناملایم و احوال ناشایست که مناسب حال او نبود سر بر زد
و یکبارگی ترک سوء ادب نموده سلوک ناهنجار پیش گرفت و بیقین پیوست که تمشیت امور سلطنت و برداشت
بار این دولت از حوصله او بیرون است ناگزیر او را ازین شغل خطیر معاف داشته سر انجام مهام سلطنت و اصلاح شکستهای
گذشته بدست همت جهان آرا لازم و متحتم شمردیم چه تحمیل این بار گران بی تایید ایزدی و تقویت ازلی ممکن نیست و چون
خاطر از صحبت او ملالت یافته بود او را در آگره گذاشته بدهلی تشریف آوردیم هر کرا سعادت یاوری بخت در سر باشد فی الفور
متوجه درگاه خلائق پناه گردد و حصول مراد و برآمد مقصود خود در دریافت سعادت ملازمت منحصر داند کرد خورشانگی خدمت مناصب
بلند و مراتب ارجمند سرفرازی خواهد یافت و شمس الدین خان اتکه که در بهیره بود فرمان عالی عز صدور یافت که در لاهور میر محمد
خان کلان را گذاشته با سعدی تا قاسم خان تعبیه درگاه عرش اشتباه شود و نیز فرمان طلب بنام منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت
گردد و چون شمس الدین محمد خان مضمون فرمان جهان مطاع اطلاع یافت بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت رسانید و بشمول
عواطف بیکران و مراحم بی پایان گشت و علم و نقاره و تمن طوغ بیرام خان را باو مرحمت فرمودند و حکومت پنجاب بدو را
بدو تفویض یافت و سایر امرا و اعیان سلطنت از اطراف و اکناف ممالک بطواف آستان سپهر مطاف روی امید نهاده
بسعادت زمین بوس مفتخر گشتند و شهاب خان بجهت احتیاط برج و باره قلعه را تعمیر نموده بتمشیت امور ملکی و انتظام مهام سلطنت
پرداخت و در اندک زمانی خبر انحراف مزاج اشرف از بیرام خان بلند آوازه شد و جمعی که محل اعتماد و اعتنا او بودند ترک
صحبت و سهم او نموده متوجه ملازمت و آستان بوسی گردیدند اول کسی که از و جدا شده بملازمت آمد و از پیشی قدمان شاهزاده اخلاص
گشت قیا خان گنگ بود و بعد از مردم ریزکوده متعاقب یکدیگر رسیدند و چون بیرام خان بر حقیقت حال وقوف یافت و یقین او
شد که این شکار بطرز شکارهای دیگر نیست و درین مرتبه شاهباز بلند پرواز همت را البته مراد و شکار دولت رخصت فرموده اند
سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه گردید و ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را از کنکو قدسی بخطاب
خواجه جهان سرفراز اختصاص خواهد یافت بعتبه اقبال فرستاده و اظهار عجز و نیازمندی و معذرت بسیار نمود که شاید بحرف زبانی
آنحضرت بالجود مهربان نوازش ساخت و چون فرستادها بسعادت ملازمت سرافراز شدند کاری از پیش نرفت و رخصت معاودت

[illegible] خان میگویند حکومت انجا را داده بود و بعد از و باز بهادر پسر او حکومت مستقل یافت و خود را سلطان بهادر خوانده [illegible]
در سنوات که همگی همت جهان کشا به انتظام ممالک هندوستان مصروف و معطوف است بهادر خان با لشکر شایسته
تعین شد که مالوه و سارنگپور را مسخر و حیطه تصرف در آورد و چون قضیه سپری مورد عساکر اقبال گشت تفرقه
بیرام خان و بر هم خوردگی کارها روی داد بنابرین حسرمان فرستاده بهادر خان و آن لشکر را به درگاه گیتی
پناه طلب فرمودند آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس خاقان گیتی ستانی عبدالصمد که بهار دولت
و خرمی طراوت و نضارت از سر گرفت و گلبن خلافت رونق و آراستگی دیگر پذیرفت و سال پنجم از جلوس ابد
قرین خاقان عدل گستر پادشاه جهان پرور بهار کی آغاز شد و بعد از چهار ساعت و نه دقیقه شب دوشنبه
سیزدهم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و هفت هجری آفتاب عالمتاب پرتو سعادت و شرف به برج حمل انداخت
و مبشران اقبال بر این مقال مترنم گشتند + باز این چه جوانی و جمال است جهان را + زین حال که نو گشت زمین را و زمان را +
+ مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد + ناقص همه این را شد و زاید همه آن را + خوش خوش ز نظر گشت نهان زاول
آب + تا خاک سی عرصه و بدر از نهان رابد چنانچه در غره جمادی این سال همایون فال تصاعد قدر و منزلت بندگان حضرت
بر معارج اقبال و دولت و هبوط کوکب طالع بیرام خان و بر هم خوردگی حال او با صدق این مقال است نهضت
موکب گردون مدار در لباس شکار بدار الخلافه دهلی و آثار مجرد سعادت بیرام خان از سعادت ملازمت
چون اقتدار و استقلال بیرام خان از مرتبه وکالت و امیر الامرایی در گذشت بعضی امور نامستحسن و سوانح نالایم که در حوصله
روزگار نگنجد بظهور آمدن گرفت واز روی ستم شریکی منصبهای موفور و جاگیرهای معمور بملازمان و تربیت کردهای
خود تجویز نموده بندهای قدیم پادشاهی که با امیدواریها خدمت کرده بودند دلشکسته و ناکام داشته سلوک
ناپسندیده پیش نهاد خود ساخت و از آنکه حضرت خاقانی در لباس بی توجهی سلوک فرموده بانتظام امور سلطنت نمی پرداختند
و ممالک وسیع هندوستان را بقبضه اختیار و اقتدار خان خانان واگذاشته بهواره برسم شکار و تیر اندازی و چوگان
بازی مشق جهانگیری بسر می رسانیدند این معنی بیشتر باعث جرات و گستاخیها او گردید و از معظم اموری که موجب گرانی خاطر
اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت نخست کشتن تردی بیگخان بود بی اثبات تقصیر دوم انتزاع فیلان خاصه و
سپردن بملازمان خود سوم قتل مصاحب بیگ بی تحصیل حکم چهارم از پا انداختن پیر محمد خان و دیگر جزئیات را خود شماره
نیست معهذا آنحضرت بدانش خداداد و واقفیت مهمات صلاح وقت منظور داشته اصلا در مقام بازپرس و تدارک آن
نشدند تا آنکه در سنوات یکی از فیلان مست پادشاهی در عین مستی و سرکشی بی اختیار فیلبان بر فیل بیرام خان
دوید آن فیل را کشت و بیرام خان اصلا مراعات ادب و توره نا کرده و شکوه شاهنشاهی را منظور نداشته ان فیلبان
بیگناه را بقصاص رسانید و همدرین ایام روزی بیرام خان در کشتی نشسته سیر دریا می جمن میکرد و یکی
از فیلان پادشاهی در جوش و خروش مستی بر آب در آمده بود چون عبور کشتی قریب بفیل واقع شد آن فیل
مست سرکش بجانب کشتی بیرام خان دوید اگرچه فیلبان بزور بازو و قوت دست فیل را نگاه داشت اما خان خانان
از استیلای توهم اضطراب بسیار کشیده و چون بعرض اشرف اقدس رسید بجهت مراعات خاطر او فیلبان را بسته
نزد او فرستادند بیرام خان که ایام او بارش نزدیک شده بود سر رشته ادب و حفظ توره از دست داده آن

حبیب علی خان با افواج فیروزی نشان به تسخیر آن دستوری یافت و چنانچه شرط این کار است بلوازم محاصره پرداخت
لیکن چون به تقدیر ایزد عز سبحانه فتح این بزمان دیگر حواله بود امری چند سانح شد که سرانجام آن را اهم دانسته تسخیر
قلعه را بوقت دیگر موقوف داشتند و از سوانح این سال همایون آمدن شیخ محمد غوث است از گجرات و افزایش قدر
و منزلت شیخ بمیمن توجهات خاطر پاک حضرت و مجمل از این تفصیل آنکه شیخ محمد برادر شیخ بهول است که از مصاحبان [illegible]
حضرت جنت آشیانی بود و در آغاز فتور هندوستان به تیغ بی باکی میرزا هندال شربت شهادت چشید و در راه اخلاص
و دولتخواهی آن حضرت سرخ روی کونین گردید چنانچه شرح این ماجرا در اوراق گذشته نگارش کلک بیان گردیده
و این دو برادر در طریق دعوت اسمای حسنی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله است موسوم بجواهر خمسه
مقبول اهل کمال و دستور العمل ارباب حال بالجمله چون وسعت آباد هندوستان به تصرف افغانان در آمد شیخ که از منسوبان
این دودمان خلافت نشان بود بتوهم آسیب افغانان نتوانست درین ملک بسر برد با اولاد و احفاد و توابع در نواحی
گجرات شتافت و مدتها در آنجا به اعزاز و اکرام گذرانید و چون مجدداً سواد اعظم هندوستان به انوار
دولت و اقبال حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت حق بمرکز قرار گرفت شیخ محمد متوجه وطن مالوف شده در
آگره بدست بوس حضرت ظل الهی مشرف شده بشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدای که از قدیم با شیخ محمد
عداوت داشت فرصت یافته بخانخانان رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده و این نسبت مخصوص بحضرت
را بخود منسوب ساخته و خاطر خان خانان را از شیخ متغیر گردانید و شیخ بودن خود را در اردوی معلی مصلحت حال
ندانسته در گوالیار رفته منزوی شد درین ولا که بندگان حضرت خاقانی به تماشای قلعه گوالیار و عزم سیر
و شکار توجه فرمودند روزی بمنزل شیخ محمد تشریف ارزانی فرموده بافاده و استفاده صحبت روحانی داشتند
شیخ در خور درویشی و نامرادی خود پیشکشها گذرانید و از اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات حاضر ساخت و چون آن
ایام خاطر قدسی مظاهر بگاو و گجرات توجه مفرط داشت و شیخ از گجرات گاوان خوب آورده بود بیشتر باعث توجه اشرف
شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی پرسید که شما دست ارادت بکسی داده اید یا نه آن حضرت که دست وثوق بدامن
داده بودند بجهت مراعات خاطر شیخ فرمودند که نه و بظاهر دست شیخ را گرفته مرتبه صوری و معنوی شیخ را بدین
نسبت افزودند و تا آخر عمر در زمره اهل سعادت معزز و محترم بود بتاریخ سوم اردی بهشت ماه الهی سال هشتم
از جلوس اقدس موافق هفدهم رمضان نهصد و هفتاد هجری مسافر ملک بقا گردید و بعد از رحلت شیخ فرزندان
ایشان به مناصب عالی و مدارج والا ترقی و ارتقا نمودند و امروز شیخ عبدالله خلف شیخ محمد ترک ریاست و تعلقات
ظاهری کرده مبلغهای کلی بمرسم سیورغال ایشان مقرر است در گوالیار به فراغت و رفاهیت می گذرانند و سر حلقه
شکر و عاست و از قضایای این سال فرستادن بهادر خان برادر خان زمان است به تسخیر ولایت مالوه و شرح
این ماجرا آنکه مالوه ولایتی است وسیع بغایت خوش آب و هوا و بعد از فوت سلطان فیروز شاه که وسعت آباد هندوستان
ملوک طوایف شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی بادشاه صاحب خطبه و سکه می بود و قریب یک لک سوار می داشت
تا آنکه فتوری در ارکان سلطنت آنها راه یافت و سلطان بهادر گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد ازین حضرت
جنت آشیانی بحوزه تسخیر در آورده و بعد ازان شیر شاه و سلیم شاه بهم داشتند و سلیم شاه بشجاعت خان نام امرای که عوام هندوستان

نمایند تا چیرگیم خان خانان بنا بیت متغیر و متوحش خاطر است. ناصر الملک از معنی آگاهی یافته در ساعت برآمد و اظهار
خجالت و معذرت نمود و خان خانان را بیرون برد اما همراهان او کمتر توانستند در آمد مگر طاهر محمد سلطان
کرده پهلو خورده لکن بیرون خان خانان بتکلف لحظه نشسته از خانه او برآمد و ظهور این واقعه باعث مزید تحشن دل
نقاوه خاطر خان خانان گشت و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب نیز تحریکات کردند و عمده آنها شیخ گدائی بود و بعد
از دو سه روز خان خانان خواجه امین الدین محمود و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان
خود نزد ناصر الملک فرستاده که تا ترا از کسوت فقر و طالب علمی برآورده و تربیت فرموده بمرتبه امارت و وزارت
رسانیده بودیم و از تو چشم اخلاص و خدمت داشتیم لیکن چون ترا حوصله این کار نبود و ظرف تو گنجایش این
شوکت و حشمت نداشت خویشتن را فراموش ساخته پاس نسب خود نتوانستی نمود و برخلاف قانون عقل و سعادتمندی
سلوک پیش گرفتی اکنون بیم آنست مبادا وجود تو مصدر مفاسد عظمی شود و علاج آن بدشواری کشد لاجرم بلام
حال و مناسب احوال آنکه دست از اسباب سلطنت باز گرفته روزی چند در گوشه عزلت بنشینی و علم و نقاره و سایر
تحمل و تعظیم و مواد تکبر و ترفع خود را که عاریتی بیش نیست بجمعی که فرستاده ایم حواله نمائی و لختی به اصلاح مزاج
و تدبیر علاج خود پردازی تا بعد ازین هرچه لائق باشد بعمل خواهد آمد ناصر الملک که خالی از آزادگی و بی تعلقی بود
بشگفته روئی و گشاده پیشانی اسباب امارت سپرده در عالم رضا و تسلیم گوشه عزلت و انزوا اختیار کرد و بیرام خان
را به اینهم تسلی نشد و پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستاد که در آنجا محبوس باشد و بعد از روزی چند پیر محمد خان
بوسیله جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون برادهن پور رسید فتح خان بلوچ چندگاه
نگاه داشته بلوازم مهمانداری و مردمی کوشید و درین اثنا میر شرف الدین حسین داد بهم خان مکتوبی نوشته
که هرجا رسیده توقف نموده منتظر سانحه غیبی باشد تا بدانچه از پرده قضا چهره گشا گردد موافق آن بعمل آید پیر محمد خان
از ادهن پور معاودت نموده بنواحی رنتهور آمده و دره جهاین را مضبوط ساخته در آن محکمه اقامت گزید و چون خبر
حال به بیرام خان معلوم شد شاه قلیخان محرم و خرم خان را با فوجی فرستاد که او را دستگیر سازند و این مردم بر سر
او رفته جنگ انداختند و چون پیر محمد خان قدرت مقاومت نداشت زور دست و بازوی خود را نگاه داشت و جنگ
با معدودی راه سلامت پیش گرفت و اسباب و اشیای او تمام بدست این مردم افتاد و بعد از آوارگی پیر محمد خان
منصب وکالت را بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تجویز فرمود اگرچه بظاهر اسم وکالت بر او
اطلاق شد اما معنی وکالت با شیخ گدائی بود و مهمات مالی و ملکی بصلاح او فیصل می یافت و خاقان ستوده خصال
که بمقتضای حال در لباس بی توجهی سیر فرمودند انتقام این خودرائیهای بیرام خان و مکافات آنرا بمنتقم
حقیقی بازگذاشته اصلا ملتفت چون و چرا نشدند و از قضایای این سال تعیین فرمودند حبیب علی خان به تسخیر قلعه
رنتهور که از اعاظم قلاع مشهوره هندوستان است و باستطاعت البروج سر رفعت می ساید و تشریح این داستان بر وجه اختصار
آنکه سلیم شاه در ایام حکومت هندوستان این حصن حصین و قلعه متین را [illegible] خان نام غلامی که نهایت اعتماد بر وی داشت
سپرده بود چون هندوستان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد جهار خان بر عجز خود دیده در گشته و خود را گرفتار
تصور نموده قلعه را بدست رای سرجن فروخت و مبلغی خطیر از او گرفته آواره صحرای بی ناموسی گردید در نیولا

به امرا واگذاشت و خود کمر خدمت بر میان جان بسته به تسخیر جونپور همت گماشت و دوران ایام جونپور بتصرف ابراهیم
سور بود که مجمل از احوال خسران مآل او نگاشته وقائع رقم شده خان زمان را با او محاربات عظیم روی داد و به تائید
اقبال روز افزون آن ملک وسیع را از چنگ افغانان ناسحق انتزاع نموده تا گنگ رود ریاست جونسا بتصرف در آورده و آن
سارابان پسر را اگرچه به درگاه معلی نفرستاد اما از پیش خود راند و عرائض مشتمل بر اظهار دولتخواهی و لوازم عبودیت با پیشکش
لائق روانه درگاه عرش اشتباه ساخت بحسب تقدیر آن مردود دلها در ایام سرگشتگی و ادبار آواره دشت عدم شد و مجملی ازین سانحه
اقبال آنکه علی قلیخان به آرام جان نام لولی تعلقی و تعشقی پیدا کرده آن کوچه گرد هرجائی را عقد بسته در سلک زنان خود در آورده بود
از کمال بی باکی و بی قیدی در مجلس خاص که با شاهم بیگ بزم شراب میداشت آن لولی را نیز حاضر میساخت تا آنکه رفته رفته
شاهم بیگ را به آن لولی رابطه محبتی پیدا شد. و چون علی قلیخان مغلوب هوا و هوس او بود دلنوازانه با او سلوک میکرد
شبی آن سفله بمست اظهار خواهش خود نموده آرام جان را از علی قلیخان طلبید و آن ناسقید زن نکاحی خود را به شاهم بیگ
بخشید و مدتی در خانه او بود چون عبد الرحمن ولد موید بیگ نیز با شاهم بیگ اظهار تعشق می نمود و فیما بین نسبت محبت و یگانگی درجه کمال
داشت روزی آن زنکه را بر نهجی که خود گرفته بعبد الرحمن بیگ بخشیده و او نکاح کرده بطریق اهل ناموس در پرده احتجاب
نگاه میداشت و درین وقت که شاهم بیگ آواره دشت ادبار گردید گذرش بقصبه سرهرپور که در جاگیر عبد الرحمن بود افتاد و حجاب
او شد و در طغیان کیفیت و بیهوشی یاد آرام جان نمود و قوت شهوانی بر طبیعتش استیلا یافته اظهار بی آرامی کرد و از عبد الرحمن بیگ
توقع سلوک علی قلیخان داشت که آرام جان را بازیابد و هرچند عبد الرحمن بیگ چون از نشاء حمیت بهره مند بود راضی نشد و هر چند
مبالغه و ابرام کرد بجائی نرسید شاهم بیگ که به تحکم و سرکشی عادت داشت حقوق آشنائی و دوستی را بر طاق
نسیان گذاشته و پرده آزرم از میان برگرفته بعنف و تعدی پیش آمد و عبد الرحمن بیگ را مقید ساخته آن لولی را
از خانه او برآورده در باغی که متصل بخانه عبد الرحمن بیگ بود مجلس شراب بزم وصال آراست و چون موید بیگ
برادر عبد الرحمن بیگ بر حقیقت حال وقوف یافت مسلح و مکمل شده بر سر شاهم آمد و خواست که به درون باغ رفته
برادر خود را با آرام جان خلاص سازد و مردم شاهم بیگ در مقام مدافعه شدند و جنگ سخت در پیوست
و در اثنای جنگ تیری از شست قضا بر هدف حیات آن سفله خون گرفته رسید و آواره دشت عدم گردید عبد الرحمن بیگ
از بند نجات یافته رو بگریز نهاد و بسرعت تمام خود را به درگاه گیتی پناه رسانید و به این وسیله نوازش بسیار یافت
و علی قلیخان از استماع این واقعه گریبان شکیبائی چاک زده بی اختیار بتعاقب عبد الرحمن بیگ شتافت
تا کنار دریای گنگ جلو باز نکشید و چون ظاهر شد که او نیز گذشت مایوس گشته به خاک ناکامی نشست
واز سوانح عبرت بخش که درین هنگام بظهور پیوست قصه هبوط کوکب اقبال پیر محمد خان ناصر الملک است
و شرح این بیسمو اجمال آنکه چون درجه اعتبار و اختیار ناصر الملک از سائر ارکان دولت و اعیان سلطنت
درگذشت و قدرت و مکنت او بجائی رسید که محسود همسران و همچشمان خود شد خصوص
بیرام خان که خود را امیر الامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند میدانست از زه گذر استقلال
ناصر الملک همواره گرانی خاطر داشت و منتظر فرصت و مترصد تهمت می بود که او را از پا در اندازد و در هنگام
ناصر الملک را عارضه عفونتی روی داد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از نافهمیدگی و ساده لوحی گفت که خفته

نمود و شاه محمد قلاتی در این واقعه سعی موفوره بظهور رسانید روزی در اثنای دار و گیر جلی سلطان بزخم بندوق
درگذشت ازین واقعه فتوری عظیم در لشکر ایران راه یافت و سلطان حسین میرزا بناکامی اوقات بسر می برد و زر
رفتن و نه رای ماندن داشت و در خلال این وقائع شاه محمد قلاتی عرضه داشت بدرگاه آسمان جاه فرستاده
بر حقیقت واقعه ایستادهای پایهٔ سریر خلافت مصیر را مطلع ساخت چون آنمعنی بوسیلهٔ امرا بعرض مقدس رسید
یرلیغ جهان مطاع شرف نفاذ یافت که حضرت جنت آشیانی مکرر میفرمودند که بعد از تسخیر ممالک هندوستان
قندهار را بشاه خواهیم داد و بر ذمت همت ما ایفای وعدهٔ ایشان لازم است مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی
سپرده و حد زکتا خیما خواسته متوجه آستانبوس گردد چون این فرمان بشاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای
میرزا سپرده متوجه درگاه آسمان جاه گردید و شرف عتبه بوسی دریافت و از غرائب سوانح که درین ایام سمت ظهور
یافت آنست که بندگان حضرت بموضع مندهاکر که در شش کروهی دار الخلافه آگره واقعست بشکار چیته تشریف برده بودند یک چیته را
بر گلهٔ آهو گذاشتند و آن چیته دو بچه آهو بره را گرفت و دیگر آهو بره از چنگ او سلامت جسته روی بگریز نهاد دنبال آهو بره که بچهٔ
خود را به آن حال مبتلا دید بی تابانه دویده خود را بچیته زد و در آن زد و خورد آهو بره از چنگ آن پلنگ نجات یافته
با مادرش بدر رفت و محرر اقبال نامهٔ جهانگیری نقل این واقعهٔ غریب بی واسطه از زبان معجز بیان خاقان ممالکستان
شنیده **آغاز سال چهارم الهی از جلوس حضرت خاقانی ظل سبحانی** روز یکشنبه دوم جمادی الآخر
نهصد و شصت و شش مسند آرای هفت اورنگ پادشاه بی شبه و مانند بیت الشرف حمل را بنور موفور آراستگی بخشید
و زمین و زمان را طراوت و نزاهت وافی کرامت فرمود و سال چهارم از جلوس جهان افروز حضرت خاقانی بفیروزی و کامرانی
آغاز شد و کابین دولت را بهار بر بهار افزود و از سوانح که در عنوان این سال بظهور انداخت تعیین افواج قاهره است بصوب
لکهنو و سائر محال متعلقه خان زمان و تغییر جاگیر او و مجمل ازین تفصیل آنکه چون بی اعتدالیها و زیاده سریها خان زمان متواتر معروض
بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین شمهٔ ازان بر زبان رفته محمد گواریان تفضل مثال از قهرمان جلال عز ورود یافت که آن سارابان
پسر را که منشاء شورش دماغ و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه گیتی پناه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و انقیاد حکم پادشاهی
ما که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح حال او خواهد بود و سعادت دین و دنیای خود شمارد که بو فور عواطف و مراحم خسروانی
سرفراز و ممتاز خواهد شد و چون هنوز جمعی از افغانان مقهور در جونپور رو آورده دیای نخوت افسرده دم از مخالفت میزنند
با لشکر شایسته بر سر آنها رفته تنبیه و تادیب نماید و آن ملک را متصرف شود که محال جاگیر او در آید بکرامر عنایت فرموده ایم
و حکم شده که آنجا هم کومک باشند تا آن ولایت وسیع بسهولت در تصرف اولیای دولت در آید بنا برین
قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر و حاجی محمد سیستانی و جلیه خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال
به این خدمت رخصت فرمودند و مقرر شد که اگر علی قلیخان سر به خط فرمان ننهد کومک او نموده به تسخیر
جونپور و دفع افغانان مقهور همت گمارند و اگر در مقام بغی و کفران نعمت در آمده تمکین احکام پادشاهی
که نمونهٔ الهیست ازاو امرالهی ننماید عبدالله خان اوزبک و هر که جاگیردار در سرکار کالپی است باتفاق امرا
بر سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او بنهند تا موجب عبرت و آگاهی سائر زیاده سران پریشان دماغ گردد
لیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از روی کار علی قلیخان برنگرفته بود و روزگار او با و رسیده بمضمون حکم عمل نموده سرکار لکهنو را گذاشت

عشرت جاوده هشاد بهم آبان ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری بدولت و اقبال
دار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از وقایعی که بعد از وصول رایات اقبال بدار الخلافه آگره پرتو ظهور
یافت فتح قلعه گوالیار است و شرح این بر سبیل اجمال آنکه پیشتر ازین قیاخان و فوجی از مبارزان فیروزی
نشان بمحاصره آن قلعه همت گماشته بودند و چون ارتفاع و استحکام قلعه بر ترازان که بکلید سعی فتح آن
پذیرد و بگشاید استقامت و دست تصرف بر فرازان توان یافت درین مدت بسعی مبارزان عرصه همت
عقده این مراد گشوده بود چون صیت موکب جهانگشا بدار الخلافه آگره بلند آوازه گردید حبیب علی خان
و مقصود علی سلطان با فوج تازه روز بکومک قیاخان تعیین شدند بهیل خان بعمو ا سفید و کستان و
جنرا گنشان بخود در یافت که با چنین پادشاهی بزرگ مخالفت کردن و با این دولت خداداد
ستیزه پیش گرفتن تا کی و تا چند معه نیاکه از هیچ طرفی امید کومکی نبوده با شدا بعد از خرابی و بیم هلاکت نتیجه بران مترتب نخواهد شد
دست بحبل المتین عنایت بندگان حضرت زدن و التماس عفو جرائم گذشته نمودن و خود را از محنت زندان نجات بخشیدن انسب و اقرب
تا کر بر جریده داشته فرستاده استعفای جرائم خود نموده و حاجی محمد خان سیستانی رخصت یافت که خاطر بهیل او را استمالت و عواطف شاهنشاهی
ساخته بدرگاه گیتی پناه آورد و آن سعادت مند قلعه را به اولیای دولت سپرده مرافقت حاجی محمد خان متوجه آستان بوس گردید و جرائم او
خلعت امتیاز پوشیده بمنصب جاگیر سرفرازی یافت و از وقایع این سال فرستادن کمال خان گکر است بر سر طایفه از افغانان میانه
که در نواحی سرونج از مضافات مالوه غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند بحکم جهانمطاع کمال خان گکر که آثار شجاعت و بندداری از ناصیه احوال
او می تافت با جمعیت لایق فیته تردد ات شایسته ظاهر ساخت و قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده بسعادت آستان بوس اختصاص گرفت
و هم درین ایام ازهم که تاتش را بتسخیر ولایت که در نواحی دار الخلافت آگره از زمان محکم تر جای میست و بهادریه نام قومی در آنجا توطن دارند
که بشجاعت و مردانگی از کثیر ین دلاوران عالم امتیاز بیاورد از نیز تعیین فرمودند و برای این مهم امرای نامدار مثل بهادر خان و حسین قلیخان و سید محمود بارهه و شاه قلیخان
محرم و صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان و جرغم خان بکومک او مقرر شدند ادهم خان و سایر امرا تائید دولت ابد پیوند مفسدان بهادریه را با د ب
بسزا داده آن ولایت را که بجاگیر ادهم خان از دیوان اعلی مقرر گشته بود متصرف گردیدند و نیز از وقایع این سال آنکه
شاه محمد قلاتی که به نیابت بیرام خان خانخانان حکومت بلده قندهار با و متعلق بود بسیار دست آشنا بنوبت شرف امتیاز یافت
و شرح این سانحه بر وجه اجمال آنست که چون قبل ازین شاه محمد قلاتی بجهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه
طهماسپ امداد و کومک خواسته وعده تسلیم قندهار نموده بود و بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد و بنابران شاه
برادر زاده خود سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا را به تسخیر قندهار تعیین فرموده و لشکر بسیار همراه ساخته خواست
که بجبر او قسرا بگیرد و چون سلطان حسین میرزا بجوانب قندهار رسید شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین
در لوازم قلعه داری دقیقه فرو گذاشت نکرد هر روز فرقه مبارزت را بلمعات تیغ همت گرم میداشت و چون ایام
محاربه به امتداد انجامید شبی از دروازه گوچی از مبارزان کار طلب را بیرون فرستاد تا بر مرجل ولی خلیفه شاملو
شبیخون آوردند و او را زخمی ساخته بسیاری از قزلباشیه را بقتل رسانیدند و سلطان حسین میرزا نا ام از
پای قلعه بر خاست و حاکم ایران ازین سانحه بر آشفتند بار دیگر میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی
خلیفه شاملو را به تسخیر قندهار نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز کوشش بلیغ در تسخیر قلعه

خواجه محمود و از سوانح بیاسا رسیدن مصاحب بیگ است ولد خواجه کلان بیگ بسعی ناصر الملک و صورت این امر آنکه چون
طینت او بخبث و فتان سرشته بود و در زمان حضرت جنت آشیانی حرکات ناپسندیده ازو بظهور رسیده آمد چنانچه آنحضرت
او را مصاحب منافق میخواندند در سنواتی که اورنگ خلافت بجلوس خاقان گیتی ستان زیب و فر یافت چندی در صحبت شاه ابوالمعالی
به فتنه انگیزی و بیدا موری روزگار گذرانید و مدتی از مصاحبان خانزمان شده و پسر خود را همراه ساخت و در سنواتی که بنابر استیصال
شاه ابوالمعالی آمده بیرم خان او را مقید کرده مصحوب بعضی از معتمدان روانه سفر حجاز گردانید و چون از قدم گاه بیشتر روان شد ناصر الملک
بتحریک بیرم خان بفرو گذاشتن او از فرستادن بهتر است و قرارداد که در پارچه کاغذی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته
زیر نگینه بند بگذارند و یکی از آنها را بر آرند تا هر آنچه از پرده غیب چهره کشاید بعمل آید بحسب تقدیر نقش موافق خواهش ناصر الملک
نشست و در ساعت کسان فرستاده او را بیاسا رسانیدند و از قضایای ناملایم که درین سال بظهور آمد کشته
شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجمل ازین تفصیل آنکه خواجه نهایت مزاج تند داشت و هزل و مزاح بطبعش
مستولی بود و هرزه از آزار خاطر اسکیرو و معهذا با ارکان دولت و اعیان سلطنت اصلا ملایمت نمی‌نمود خصوص منعم خان
از خواجه آزردگیهای غلیظ داشت و در زمان جنت آشیانی بنابر عدم فرصت و قدرت به انتقام نمی‌پرداخت و در وقتی
که منعم خان حاکم مستقل کابل شد و خانه ایام بکام او گشت بعضی از فتنه سازان بصحبت اغراض نفسانی منعم خان را به اقدام
این امر شنیع بجد ساختند و در ایام حکومت غزنین بخواجه مقرر بود منعم خان جمعی را فرستاده بعد زیان او را بکابل آورده
در کابل مقید ساخته نشتری چند بچشم خواجه کشیدند و بعد از چندگاه که او را کور دانسته دست ازو باز داشته بود خواجه برافقت جلال الدین
مسعود برادر خود پیشکش رو به شتافت که از آن راه خود را به آستان اقبال رساند منعم خان ازین معنی آگاهی یافته
جمعی تعیین نمود که خواجه را با برادرش گرفته آوردند و روزی چند محبوس داشته شبی کسان فرستاده خون آن بی گناه را
بخاک بی باکی ریخت درین مدت که دار الملک دهلی مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار عدل و رافت بود خاطر قدسی
ظاهر بسواری فیلان مست و تماشای جنگ آنها توجه مفرط داشت و در اندک مدت مهارت و قدرت آنحضرت درین فن
رتبه رسید که بر فیل مست که فیلبان از سواری آن بعجز اعتراف مینمود بی تحاشی سوار شده بفیل دیگر جنگ می‌انداختند
مثال این کارنامهای شهور و صلاوت که میزان عقل و مقیاس اندیشه در آن تنگی بسیار بوقوع آمده اگر تفصیل آن پرداز و سر رشته
ن تطویل کشیده محل براعزاز مسود اوراق میگردد و از سوانح این ایام فتح قلعه جمو است و تفصیل این اجمال آنکه
ن بعرض رسید که راجه کپور چند باعتماد کوهپایه و استوار قلعه جمو را استحکام داده خواجه عبدالله خلف خواجه محمد زکریا
و خواجه دوست خاوند که در سلک امرای عظام انتظام داشت با سایر خواجه‌ها و میرزا حسن ترمذی و سایر امرای [illegible]
بر کوه دیب او رخصت یافتند و بتایید اقبال روز افزون ترددات شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی برافراشتند
نام فراوان بغیرت بهادران عساکر منصوره آمد و چون مدت شش ماه در دهلی و قصبه دولت اتفاق افتاد در اسی جهان افروز
عشق [illegible] الهی چنین تقاضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه آگره نهضت فرمود آن مصر جامع را بنور حضور رونق تازه داده
شد [illegible] دریا بنوال نسبان کشتی و تهیه اسباب این سفر خجسته داده کارفرمایان بیوتات عالی در کشتیها [illegible]
ل دلگشا و غرفهای روح افزا مهیا ساخته درون و بیرون آن نشیمنها را بسقرلاط [illegible] و مخمل فرنگی و دیبای رومی
[illegible] کشیدند و در ساعت مسعود خاقان دریا دل بفیروزی نشسته متوجه دار الخلافه آگره گردیده تمام راه بسیر و شکار داد

بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق بیست و پنجم جمادی الاخر سایه جهان پیرایه بر ساحت قدسی مساحت حضرت
دهلی انداخت و اکابر و اهالی شهر سعادت استقبال شتافته غبار موکب جهان نورد را توتیای دیده امید و سعادت
از بدایع وقایع که درین ایام صورت ظهور یافت داستان عاشقی خانزمان است بساربان پسری و تفصیل این ماجرا بطریق
اختصار آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری بوسیله حسن صوری و قبول ظاهری در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی
انتظام داشت و خانزمان نسبت باو تعلق و تعشق ظاهر میساخت و بعد از شنقار شدن آنحضرت خانزمان او را
بملایمت و دلاسای بسیار بجانب خود کشیده و رفته رفته نسبت محبت او بافراط و امتداد انجامید و کار بجایی میرسید
که خانزمان با لازمان و هیچه که هرگه در پیش او می بودند بطرز مصاحبت ماوراء النهر او را پادشاه بر داشته کورنش و تسلیم میکرد
و پادشاهم میگفت و قطع نظر ازین بسیاری بایکانه سلوک می نمود و حفظ مراتب اخلاص و مراعات بندگی بطاق نسیان گذاشته
بخت بی اعتدالانه روزگار میگذرانید لاجرم فرمان هدایت ترجمان متضمن نصایح و مواعظ شرف صدور یافت که از جانب او
اخبار و اطوار [illegible] مسامع عز و جلال میرسد که ملایم حال و مناسب اوضاع او نیست و این معنی نهایت مستبعد مینماید باید که سررشته عبودیت
و وفا بان برداری که سرمایه نجات و پیرایه حیات اوست از دست ندهد از کار ناپسندیده ندامت و خجالت گزیده در مقام تلافی
و تدارک باشد و آن ساربان پسر را بدرگاه گیتی پناه فرستد تا خط عفو بر سواد تقصیرات او کشیده شود و مجدد العواطف شاهنشاهی
مفتخر و مباهی گردد و اگر از بیخردی و کوتاه اندیشی سر از خط فرمان و احکام پادشاهی که هر آینه نسخه ایست از دیباچه اوامر الهی
بپیچد و بهمان دستور سلوک نماید سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهاده خواهد آمد و آن سرمست باده محبت و مدهوش نشاء غفلت
اصلا متنبه نشد و بسر حساب کار خود نرفت [illegible] آثار بدمستی و بی اعتدالی بیشتر از بیشتر ظاهر شدن گرفت ناگزیر توجه جهان آرا
و همت حق کشا باصلاح کار او مبذول داشته پرگنه سندیله از اسماعیل بیگ پسر ابراهیم خان اوزبک که قرابت قریب بخانزمان
داشت تغیر فرموده بسلطان حسین خان جلایر مکرمت شد و آن بی سعادت با سلطان حسین خان منازعت پیش آمد و سلطان
حسین خان بزور دست پرگنه را از و انتزاع نمود اسماعیل بیگ پناه بخانزمان برد و لشکر بسیار بر سر او آورد و چون از
منتسبان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف جنگ مردانه کرده فیروزی یافت و شاه بداغ بیگ که از خویشان
نزدیک خان زمان بود با جمعی کثیر دران جنگ بقتل رسید و معهذا خان زمان [illegible] شده میخواست که خود بر سر سلطان حسین خان
لشکر کشد لیکن بعضی از دوستان و خیراندیشان او مانع آمدند که درین صورت یکبارگی پرده از روی کار افتد و با صاحب و قبله خود
بغی ورزیدن و [illegible] کردن [illegible] ندارد و بجای نمیرسد اگرچه خانزمان ترک آن اراده نمود اما دل بر مفارقت ساربان
پسر نمی نهاد و هر چند خانخانان از مهربانی و دوستی مکتوبات نوشته نصیحت میکرد سود نمیداد و چون دانست که مزاج اشرف
اقدس از و منحرف شده و هر فضایی نا ملایم از جانب او در مجلس بهشت آیین مذکور میشود برج علی نام نوکر معتمد خود را
بدرگاه فرستاد که شاید بحیله و تدبیر تسکین این شورش تواند نمود دران ناصر الملک صاحب اختیار و استقلال بود و امور
مالی و ملکی بصواب دید او تمشیت می یافت روزی برج علی پیش ناصر الملک رفته بعضی مقدمات دور از حساب و معقول
و سخنان زیاده از ادب و اندازه در میان آورد چنانچه ناصر الملک بشورش آمده فرمود که برج علی را خوابانیده چوب زدند و
به این هم اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروزآباد دهلی سرنگون انداختند و بعد از آن خندان خندان میگفت که این مردک
اکنون مظهر اسم خود شد اما بیرام خان ازین ادا سخت آزرده گشت و کینه او را در دل گرفته انتقام این کار بوقت دیگر

ظاهر ساختند سبحان الله این چه وسعت حوصله و اندازه مدارا است که با وجود عنفوان شباب و حدت طبیعت نظر بجلت کار و
تدبیر روزگار انداخته باری که پشت کوه تاب آن ندارد بر دوش بازوی حوصله متحمل آن گشته در انتظار فرصت می باشند چنانچه
عنقریب هر یک از بداندیشان حق ناشناس بجزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار شده حق بمرکز خود قرار خواهد گرفت از سوانح
این ایام آنکه چون قبل ازین حاجی محمد سیستانی آزار خاطر مخدوم الملک کرده و نسبت باو بی اعتدالی و بی مزگی بسیار ظاهر
ساخته بود درینولا که لاهور مستقر اورنگ خلافت گردید بیرام خان بوجه تلافی و تدارک آن گماشته حاجی محمد را بخانه مخدوم الملک
فرستاده معذرتها خواست و پرگنه مانکپور که یک لک روپیه جمع داشت بجاگیر مخدوم تنخواه نموده پایه عزت او را از جمیع اکابر
و افاضل هندوستان مرجح داشته از عالم این دولت ساخت و درین هنگام سعادت انجام سلطان آدم گکر بسعادت
زمین بوس سرافراز گشته و بعواطف شاهنشاهی اختصاص یافت و زیاده از انچه خود متصور کرده بود مرحمت و عنایت
شامل حال او فرموده حضرت انعطاف ارزانی داشتند و بعد از انتظام مهام پنجاب نهضت جهانگشا بدار الخلافه دهلی اتفاق
افتاد و چون قصبه جالندر مضرب خیام فلک احتشام شد عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه رضیه میرزا نور الدین محمد نقشبندی
که همشیره حضرت جنت آشیانی در حباله نکاح ایشان بود و آنحضرت در حضور اشرف نامزد بیرام خان فرموده بودند درین وقت
خاقان گیتی ستان امضای حکم مدعالیقدر فرموده آن نقاب آرای محفل عصمت را به بیرام خان عقد ازدواج بستند و خانخانان
جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم بهجت لزوم بندگان حضرت نمود و آنحضرت خان خانان را کام روای خواهش
ساخته منزل او را بمقدم گرامی رونق آسمانی و ملمع از کامرانی بخشیدند و خانخانان بلوازم پاانداز و نثار مراسم پیشکش و
ایثار را قدام نموده نقدهای مراد در دامن روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم طوی از ظاهر قصبه جالندر کوچ فرموده رایات عزیمت
بدار الملک دهلی برافراشتند **آغاز سال سیوم از جلوس خاقان گیتی ستان انار الله برهانه** چون شعشعهٔ
رایت دولت و اقبال و فروغ کوکبه نصرت و جلال از مطلع پنجاب پرتو سعادت بشاه راه بیت الشرف دهلی انداخت روز
جمعه بیست و هفتم ماه جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج هجری بعد از گذشتن بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم بشرف خانه
حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید و ظاهر و باطن جهان را چون عهد پادشاه جوانبخت سرسبز و خرم ساخت ❊ درخت غنچه برآورد
و بلبلان مستند جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند ❊ و بعد از فراغ جشن نوروزی بوانبیا طوفتح و فیروزی موکب
اقبال از ظاهر قصبه جالندر نهضت فرموده و چون بدریای ستلج عبور موکب عالی اتفاق افتاد خبر آمد که حاجی خان
در مقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند پای ثبات افشرده دم از مساوات میزند لاجرم رای صواب نما و عزم جهانگشا
بران قرار گرفت که از راه حصار توجه فرموده فوجی دیگر بجهت استظهار آن جماعه تعیین نمایند و باین عزیمت رایات جهان کشا
بجانب حصار ارتفاع یافت و چون طنطنه نهضت عساکر اقبال بحاجی خان رسید ارکان همتش تزلزل پذیرفت و بی جنگ
راه سلامت پیش گرفته بجانب گجرات شتافت و امرای نصرت قرین به اجمیر رفته ضبط آن حدود فرمودند و شاه قلیخان محرم
و سید محمود بارهه و جمعی از بهادران عرصه فیروزی بتسخیر قلعه جیتارن شتافته باعتضاد دولت روز افزون آن قلعه را مسخر ساختند
و بسیاری از راجپوتان را بر خاک هلاک انداخته عرضه داشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانه درگاه عرش اشتباه نموده
در خور خدمت و جانسپاری بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند **ورود موکب گیهان شکوه بدار الخلافت**
دهلی چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آنحدود فراغ یافت رایات جهانگشا از راه سامانه نهضت فرموده

بود القصه چون سکندر ازین خبر نا امید و شکسته خاطر گردید زبان بزینهار کشاد و از راه عجز و زاری جمعی از معتمدان خود را فرستاده
التماس نمود که بندگان حضرت یکی از مقربان درگاه را رخصت فرمایند که بقلعه آمده تسلی کنند خاطر مبعثرار من شود و بسعادت خدمت
راهنما گردد آنحضرت از کمال مرحمت فرزند پدری [illegible] نوازی که بنسبت سبقت خدمت و اعتقاد و امتیاز نیز و سکندر نیز فرستادند
و سکندر از روی خجالت و عذرخواهی اظهار نمود که چون درین مدت مصدر تقصیرات عظیمه شده ام و در زیر بار گناه بسیار مانده
روی آن ندارم که بسجده حضور سرفراز توانم شد اگر روزی چند از خدمت حضور معاف دارند پسر خود را به بندگی منعم ستم
و عهد میکنم که تا زنده باشم کردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم و آنکه خان را بمحافظت در رسوم خدمت راضی ساخته نام الملک
نیز که وکیل خان خانان و مدار علیه این درگاه سپهر مکان بود از نقد و جنس ارسال داشت و التماس او بوسیله خان
خانان و ارکان دولت عز قبول یافت و مقرر شد که سکندر در صوب ولایت بهار و غیره رفته آن ممالک را متصرف شود و پسر
او در خدمت حضور سرفراز باشد و بتاریخ یازدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان سکندر کلید قلعه را مصحوب
عبدالرحمن نام پسر خود و خادم خان تمر که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل نامی و دیگر پیشکشهای گرامی بدرگاه
گیتی پناه ارسال داشت و عذر او پایه قبول یافت و بحکم اشرف بهادران لشکر منصور راه دادند که از قلعه بر آمده بجانب بهار
شتافت و ابراهیم که [illegible] در بهار بسامان ملک نشینی گردید و آنحضرت حراست قلعه مانکوت را به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی مقرر
فرمودند و غازی خان [illegible] بدار الملک لاهور معاودت داشتند از سوانح که درین راه روی داد آنست که روزی چند خان خانان بنابر
عارضه تب بفیل سواری اسپ نمیتوانست کرد و بدولتخانه پادشاهی کمتر می آمد و از شدت وجع و تعذر حرکت در خیمه خود بسر میبرد
و چون حضرت خاقانی توجه خاطر بجنگ فیل داشتند و اکثر اوقات فیلها را بجنگ انداخته تماشا میفرمودند روزی در میان فیل چتر فیل
جنگ با مدار انجامید و آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خان خانان رسیدند هجوم خلایق و شور و غوغای عام باعث توهم و توحش
خاطر خان خانان شد و بهم آتش حرمان و دهشت که به استمرار تمام [illegible] بود در تخیل که بعضی از فتنه سازان نیز تقویت توهم او کرده باشند یکی
از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاد و پیغام داد که درین دولت مرا داد امری بجز از خدمت و دولتخواهی بخاطر من نگذشته و گمان تقصیری که
نسبت گرانی خاطر اشرف باشد در تصور ندارم و بالجمله آیا این التفاتی حضرت بسبب چیست این بنده از چه رهگذر باشد و فتنه سازان شورش طلب از من
چه رسانیده مزاج گرامی را منحرف ساخته اند که باعث این همه تشویش و بی التفاتی شده که فیلان مست را بجای درین سرمیدهند و قصد حیات
دنا موس من دارند ماهم انکه مقدمات معقوله تسلی بخش خاطر متوهم او را مه و دل مستقر او شد که از جانب آنحضرت بجز التفات و مرحمت
منظور نیست و آنچه بخاطر اشتغال رسیده محض توهم است و همانا که چنین باشد و بعد از رسیدن لاهور خان خانان بار دیگر سر آن ماجرا
آمده شمس الدین محمد خان انکه اظهار گله نمود که بی التفاتی حضرت را نسبت بخود از نتایج همیشه سعی بد اندیشی شما میدانم ایا این
همه سلوک آمدم و کمر بعداوت بسته که بخون من تشنه اند پدر مزاج اقدس را نسبت با من و دولتخواهی منحرف ساخته اند بحدی رسیده
که قصد جان من میکنند مایه شمس الدین محمد خان از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب شده و بقدر عذرها گفت و سوگندان غلاظ و شداد
یاد کرده و در روز دیگر با فرزندان خویش و پیوندان خود بخانه خان خانان رفته مصحف مجید در پیش او نهاده سوگندان مغلظه نمود و ساخت که هرگز زبان بغیبت شما
نگشوده و نخواهیم گشود تا آنکه خاطر خان خانان قرار اطمینان یافت و بعد از فیلان سرکار خاصه را به امرای معتبر کرده خود تقسیم نمود و بظاهر
بهانه آنکه فیلان را بامرا [illegible] و هم می سپارم که بجهت آنحضرت تربیت کنند و آسوده نگاهدارند و هر گاه بجهت جنگ یا سواری طلب
شود حاضر سازند اگرچه خاطر قدسی مظاهر آنحضرت تاب این تحکم نداشت لیکن بنظر نصلاح وقت اغماض عین فرمودند و بکمال بردباری

تنگ ترسے ساختند درین هنگام نوید قدوم برکات لزوم حضرت عالیات از خطهٔ دلکشاے کابل بمسامع عز و جلال رسید
و آنحضرت ازین نوید دلکش و بشارت نشاط بخش خوشوقت و منبسط خاطر گشته عصمت قباب ماهم انکه والدهٔ ادهم خان را باستقبال
حضرت مریم مکانی [illegible] حضرات عالیات فرستادند و آن عفت قباب در دار السلطنت لاهور بدریافت سعادت ملازمت
حضرات مستسعد [illegible] در خدمت ایشان متوجه بارگاه اقبال گردید و چون بحوالے اردوے ظفر قرین رسیدند حضرت
خاقانی باستقبال شتافته از سعادت ملازمت حضرت مریم مکانی بلقیس زمانی کامیاب و خوشوقت گردیدند
و دیدهٔ انتظار کشیدهٔ آن [illegible] محفل قدس بانوار جمال جهان آراے فروغ حدقهٔ دولت و اقبال نورانی ساخت
و از [illegible] لزوم ایشان انوار فتح و فیروزی آثار دولت و بهروزی برچهرهٔ احوال پرتو اقبال انداخت خانزمان را
که [illegible] سنبل [illegible] همپا آن نواحی تعین شده بود باقتضاے این دولت روز افزون فتوحات عظیمه روے داد از جمله بارکن خان
نوحانی که از [illegible] معتبر افغانان بود جنگ نموده اعلام فتح و فیروزی برافراخت و اکثر متمردان و سرکشان حدود سنبل را
تنبیه و تادیب فرمود و حسن خان بچگوتی که از اعاظم زمینداران هندوستان بوفور جمعیت امتیاز داشت با جلال خان
سور که از سرداران معتبر افغانان بود اتفاق نمود قریب بیست هزار سوار فراهم آورده سر بشورش و آشوب
برداشت و خانزمان با چهار هزار کس بتقابل و شتافت بتائید ایزد جهان آفرین و اعتضاد دولت ابد
قرین در نواحی [illegible] لکهنو جنگ عظیم کرده ظفر یافت و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیاے دولت افتاد
و فیلهاے خوب بدست آمد و فیل [illegible] که در صورت و سیرت و تیز روے و خوش حلوی عدیل و نظیر خود نداشت از ضمائم غنائم
گشت و منظور نظر [illegible] پسند گردیده در حلقه فیلان انتظام یافت و نیز از سوانح این ایام فتح قیاخانست و مجمل ازین واقعه آنکه
قلعه گوالیار که از قلاع عظیمه مشهور هندوستانست در ارتفاع و استحکام بغایت بلند مرتبه واقع شده بتصرف
مبارز خان عدلی بود از جانب او بهیل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت و راجه رام ساه که در زمان سابق
اجداد او حاکم این قلعه بودند بارها جمعیت بسیار محاصره آن نمود و متحصنان را بتنگ آورده قیاخان قابو دیده از آگره متوجه گوالیار شد
رام ساه قلعه را گذاشته بجنگ قیاخان پیش آمد و قیاخان داد مردانگی داده چپقلشهاے بهادرانه ظاهر ساخت و بتوجه حضرت خاقانی
غنیم خود را شکست داده بسیاری از راجپوتان را بخراب آباد نیستی فرستاده بعد از شکست رام ساه بمحاصره گوالیار
همت گماشت **فتح قلعه مانکوٹ و مراجعت موکب اقبال بلاهور و دیگر سوانح** چون محاصره
قلعه مانکوٹ بامتداد انجامید و اولیاے دولت ابد قرین و بهادران اخلاص آئین در تسخیر آن سد سکندر
مساعی پسندیده و اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و مورچلها از اطراف پیش برده سرکوبها ترتیب دادند درین اثنا
خبر فوت عدلی اشتهار یافت و اولیاے دولت را از آن جانب رفع نگرانی خاطر شد و سکندر شکسته
بال نیز ازین خبر متلاشی خاطر و مضطرب حال گردید چه همواره انتظار فتنه و شورش او می برد که شاید
آن مقهور لشکر بدار الملک دهلی بکشد و عساکر منصوره بدفع او پردازند و خود ازین زندان مرتبه دیگر نجات یابد
اما چون تائید غیبی همعنان این پادشاه جوان بخت بلند اقبال بود پیش از آنکه اندیشهٔ باطل او از حیز قوة بفعل
ظهور آید صدر خان پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را بجلال الدین ملقب ساخته بانتظام پرداخته در جنگ عدلی کشته
شده بود همت گماشت و با عدلی جنگ عظیم نموده بنصرت یافت و عدلی در ان جنگ بقتل رسید ایام حکومت او چهار سال و کسرے

اقبال بپاے قلعه ذل الطلال فرمودند جمعے از دلاوران لشکر افغان مغرور شجاعت از حصار برآمده شمشیرهاے خون چکان
علم کرده رزم طلب گشتند او هم خان یکه تازے کرده شیر مردانه بمیان آن فوج تاخت و بتائید اقبال خاقان اکبر
در دو بار دو سه شجاعت جنیدے را از پشت زین بروے زمین انداخت و شمشیر نمایان زده سالما و غانما مراجعت نموده صداے
تحسین و نداے آفرین از دور و نزدیک بلند آوازه شد و درین ذخیره بهادران لشکر منصوره بتعصب یکدیگر از مورچهاے خود
بپاے قلعه تاخته نقد جوانمردے بر عیار همت میزدند و اهل قلعه در لوازم احتیاط و مراسم قلعه دارے دقیقه نامرعے نمیداشتند
و از ضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را در حواشی قلعه مجال عبور ممکن نبود و هم در مبادی محاصره بهادر خان برادر خان زمان که در پنجاب
غبار فتنه و فساد برانگیخته خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بود شرمنده و سر افگنده بدرگاه گیتی پناه در آمده و چون بیرام خان
خانخانان استعفاے جرائم او نموده بسعادت آستانبوس بار یافت و مجمل این سانحه آنکه در هنگامے که حضرت جنت آشیانی
رایات فتح و اقبال به تسخیر هندوستان برافراشتند قندهار در وجه جاگیر بیرام خان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل و بخدمت قلعه داری
اختصاص داشت و زمین داور تیول بهادر خان متعلق بود بعد از فتح هندوستان در رونق افزائی بوستان بهادر خان از زیاده
سری و بد اندیشی خیال گرفتن قندهار بخاطر ابتر خود راه داده خواست که بمکر و فریب دست تصرف دراز سازد و چون کفران نعمت
و گستاخی با ولی نعمت هیمنت ندارد دستے او بجائی نرسید و همین جان کندن برو ماند و صورت این واقعه آنکه بهادر خان
فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب خانی او بود این راز در میان نهاده و چندی از اوباش نزا با براق در خانه او پنهان ساخت
که در روز معهود آن جماعه برآمده نگاهبانان دروازه را شوره را القتل آورده و بهادر خان بتجبر [illegible] بقلعه در آمده کار شاه محمد را بانجام رساند
و قندهار را متصرف شود در روز معهود بعضے از دیا سوسان خبر یافته حقیقت این غدر بکار رسان قلعه باز نمودند در ساعت مردم
بگرفتن آن خون گرفتها تعیین شدند آن جماعه از این معنی آگاهی یافته سراسیمه بدروازه ما شوره شتافتند و چون دروازه مقفل بود نتوانستند
خود را بیرون انداخت حرکت از بوجی کرده اکثری بخندق نیستی فرو رفتند و بعضے خود را از دیوار قلعه بخاک هلاک افگندند و چندی که گریخته
در پیغولهای شهر پنهان شدند و شاه محمد بعد از تفحص و پیروی همه را بدست آورده بقصاص رسانید و بهادر خان ناکام و خسران زده بزمین داور
شتافت و سرانجام لشکر را استعداد رزم نموده با جمعے از اوباشان واقعه طلب رو بقندهار نهاد و چون شاه محمد بنابر بعد مسافت از کومک هندوستان
مایوس بود به شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ ملتجی شد و عریضه نوشت که قرار داد حضرت جنت آشیانی چنان بود که بعد از فتح هندوستان
قندهار بملازمان شاهی متعلق باشد اکنون مناسب دولت آنست که جمعے تعیین فرمایند که هم سزای این کافر نعمت داده شود و هم قندهار
بتصرف اولیای دولت در آید شاه مغفرت پناه سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره و دیگر جا بسرداری یار علی بیگ افشار فرستاد
بهادر خان احتمال آمدن کمک آن گاهی نداشت و بتجبر بر سر او ریختند و جنگ سخت در پیوست و دو بار اسپ او از پا افتاد و اگر هر دو بار زده
روے بگریز نهاد و مشرمنده و سر افگنده بدرگاه گیتی پناه شتافت و شاه محمد عذرها در نا دادن قندهار گفته [illegible]
مبلغ ماسے [illegible] از تحف و تواضعات مفرط با کام باز فرستاد و چون بهادر خان بوسیله شفاعت بیرام خان رخصت کورنش
یافت و نقوش جرائم او بزلال مکرمت پادشاهے صورت و معنی از صفحه پیشانی زدوده گردید صوبه ملتان بجاگیر
او مرحمت فرمودند و محمد قلی خان برلاس که سابق ملتان تیول او مقرر بود صوبه ناگور و آن نحدود عنایت شد و بهادر خان بسیر [illegible]
یکے از امور جلیلها عز افتخار یافته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید القصه هر چند متحصنان قلعه در مراسم نگاهبانی جد و اهتمام می نمودند بهادران
نصرت قرین بلوازم قلعه گیری سعی موفور بظهور میرسانیدند و سر کوبها و ساباتها سرانجام داده کار بر اهل قلعه

وششم آذرماه الهی موافق روز دوشنبه چهارم محرم هندسے قاسم خان را بجراست وسلیے گذاشته همعنان دولت واقبال
وهم رکاب فتح وظفر بجانب پنجاب نهضت فرمودند ودرین راه جمعی کثیر از ترک وتاجیک از کابل وقندهار آمده شرف
زمین بوس دریافتند ودر سلک بندهاے درگاه منتظم گردیدند وهم درین وقت از لاهور خبر رسید که حق تعالے بیرام خان
خان خانان را فرزندے کرامت فرمود آنحضرت نام او عبدالرحیم خان نهادند واین نوید مسرت را
شگون فتوحات بے اندازه دانسته جشنها آراستند وچون نواحی جالندهر مخیم اردوے معلا گشت
سکندر از دهشت صدمات افواج قاهره باز خود را بکوهستان سوالک که مفر معهود او بود کشید

آغاز سال دوم الهی از جلوس ابد قرین حضرت خاقانی

شب پنجشنبه هفتم ربیع الثانی نهصد وشصت وچهار قمری بعد از ده ساعت وچهل دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم پرتو
حضور به بیت الشرف حمل انداخت ونوروز جهان افروز طراوت افزاے زمین وزمان ورونق بخش کون ومکان گردید
وسال دوم از تاریخ الهی بمبارکے وخورمے آغاز شد چون سکندر از طنطنه نهضت موکب ظفر قرین بکوهستان
سوالک فرو آمد ورایات جهان کشا بتعاقب او توجه فرمود از قصبه ومهرے ناصر الملک را با جمعی کثیر بتاخت وتاراج سیداران
آنکوه که ممد ومعاون او بودند وباعتقاد آنها دست وپاے میزد تعیین نمودند وبهادران نصرت قرین به نیروی تائید الهی
بسیارے از جاهاے آنکوهستان را غنیمه وتادیب فرموده اموال واسباب آنها را نهب وغارت بردند وسنگ تفرقه
در جمعیت سکندر مقهور افتاد وبے جنگ راه فرار پیش گرفت وبهادران لشکر منصور از پے او جلد وچسپان شتافته
وفوراً به آرزوے او رسانیدند وسکندر از رسیدن دلاوران عرصه قیر درسے وقوف یافته باضطراب واضطرار
تمام بقلعه مانکوت درآمده بتحصن حسبت وعساکر اقبال اردوے او تاراج کرده حقیقت تحصن او را بسده سریر خلافت
عرضه داشت نمودند قلعه مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان بر فراز کوهپایه که
متقارن یکدیگر بودند بسنگ وساروج ساخته وآن قلاع از دور بنظر بیننده یک حصن مینماید ولغایت جاے مستحکم
ومضبوط است آبهاے فراوان خوشگوار وآذوقه چندانکه خواهند بذروے سامان میشود ودست
بران یافتن بس دشوار بل محال مقصد سلیم شاه از اساس این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته درآنجا
آبادان کند وباعث بر ویرانی لاهور آنکه چون شهریست عظیم واقسام تجار معتبر واصناف مردم سرراه دران مرجع
توطن دارند که باندک توجه سامان لشکرها از انجا توان بهم رسانید ویراق فوجها مهیا توان یافت وهرگاه عساکر نصرت قرین
این ذو دولتان عالے به آنجا برسد در اندک فرصتے از همه قسم سامان واستعداد میسر خواهد شد بنابران اندیشه
ناصواب قلعه مانکوت را اساس نهاده بود وچون نیت او مبنی بر خیر نبود پیش ازانکه اراده باطل او از حیز قوت
بفعل آید تشنه [illegible] از حصار آب وگل برآمده راه صحراے عدم پیش گرفت بالجمله چون متحصن شدن سکندر
معروض بارگاه اقبال گشت آنحضرت با عزمے درست وهمت جهانگشا متوجه تسخیر قلعه مانکوت شدند در لیغ مطاع
از محکمه سلطنت شرف ارتفاع یافت که بخشیان عظام [illegible] چنانچه تقسیم نموده افواج قاهره را به احاطه آن تعیین نمایند
ودور بادان [illegible] مرکز وار محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پرداختند ادهم خان که نسبت کوکگی وقرب حضور ان حضرت
بلند مرتبه بود [illegible] به پاے قلعه رفته آثار جلادت وتهور ظاهر ساخت واقبال این تفصیل آنکه چون عساکر

اقبال

ملا نگ آشیان شد و چون حاجی خان از فتح‌پور الور برآمده بصوب اجمیر شتافت که شاید روزی چند
در پناه رانا سر مقصور بسر برده از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ ماند رانا بحاجی خان تکلفات بالا لحاق نمود
چشم طمع در اموال و اسباب او دوخت و صحبت میان این دو کس برنیامد و آخر در نواحی اجمیر با یکدیگر محاربه
عظیم نمودند و اجمیر و ناگور و آن حدود بتصرف حاجی خان درآمد و بندگان حضرت از استماع استیلای
حاجی خان محمد قاسم خان نیشاپوری و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و طاهر خان و خرم سلطان
و جمعی دیگر را از بهادران لشکر منصور بجهت دفع او تعیین فرمودند و درین سال در اکثر بلاد و امصار هندوستان
گرانی عظیم پدید آمد خصوص در دهلی و نواحی آن قحطی شد که مثل آن در هیچ عهدی نشده بود اگر از زرنشان می یافتند
از غله اثری نمی دیدند چنانچه مردم در مقام خوردن یکدیگر شده چندین با هم اتفاق نموده یکی را می ربودند و قوت خود می ساختند
اگرچه اثر این تا دو سال بود غالباً یک سال شدت تمام داشت

توجه موکب اقبال خاقان گیتی ستان بدفع فتنه سکندر بصوب پنجاب و شرح دیگر سوانح

چون بمسامع جلال رسید که سکندر از کوهستان
برآمده در ولایت پنجاب فتنه انداخته و خضر خواجه خان که سر است لاهور تعیین بود با سکندر جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده باز
بشهر درآمده است لاجرم رایات اقبال بدفع این شورش برافراشته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد و شرح این ماجرا
آنکه سکندر شنید که امرای عظام در نواحی دهلی با هیمو مبارزت نموده شکست خوردند و موکب جهانگشا بجهت استیصال
آن سیاه بخت نهضت فرمود سکندر شکسته بال و پر جمعی از اوباشان افغان طلب فراهم آورده بولایت پنجاب درآمد خضر خواجه خان
حاجی محمد سیستانی را بمحافظت شهر گذاشته بدفع آن مقهور متوجه شد و چون قریب بقصبه چماری رسید دو سه هزار کس از لشکر خود
جدا ساخته پیش فرستاد اسکندر قابو یافته بر سر آنها راند و آمد و جنگ عظیم در پیوست و آن مردم هزیمت خوردند خضر خواجه خان
تاب مقاومت نیاورده عنان مراجعت بضبط لاهور معطوف داشت و سکندر را بقیه قصبه‌ها ده جلو باز کشید و فرصت مغتنم
شمرده بتحصیل ولایت پرداخت و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید علی الوقت سکندر خان را که بخطاب خان عالم
سرفراز ساخته بودند سیالکوت و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مکرمت فرموده پیشتر رخصت فرمودند که بر جناح استعجال
شتافته معاضدت و معاونت خضر خواجه خان نماید و درین وقت که خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را بحراست لاهور
گذاشته بود بعضی از عیب جویان منافق غیبت ملا عبدالله سلطانپوری که از افغانان بخطاب شیخ الاسلامی
و از حضرت جنت آشیانی بخطاب مخدوم الملکی یافته بود بحاجی محمد خان سیستانی کردند که بظاهر خود را از خیراندیشان
این دودمان عالی مینماید و بباطن سررشته آشنائی و دولتخواهی افغانان از دست نمیدهد و باغوای اسکندر از
کوهستان برآمده فتنه در ولایت انداخته و مخدوم الملک بوفور جمعیت و زرداری نیز شهرت داشت حاجی محمد سیستانی
تقریبی بجهت اخذ جریمه رفته او را بالیقین و شکنجه کشیده همه تن او را در زمین کرده بعضی از زرها و دفینه‌ها او را که نسبت باو
فراهم آورده بود گرفت ابراهیم خان از شنیدن این خبر بغایت گران خاطر شد و تلافی
آزردگیها مخدوم الملک بوجه احسن فرمود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت بالجمله چون نهضت
رایات اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و چندی از مقربان بساط عزت بدیوان لسان الغیب تفاول جستند
قضا را این بیت برآمد ۞ سکندر را نمی‌بخشند آبی ۞ بزور و زر میسر نیست این کار ۞ و تاریخ بستن

باعدم قدرت سخن سرائی و زبان نارسا گویائی آشنا نساخت بیرام خان التماس نمود که بندگان حضرت خود بقصد
ثواب شمشیر برین مقهور سیاه بخت اندازند آنحضرت را همت رخصت نداد که تیغ جهان ستان را بخون آن نجس ناپاک
آلایش بخشند هرچند درین التماس مبالغه و اغراق بکار رفت اصلا توجه نفرمودند آخر خان خانان خود در تحصیل این ثواب پیش دستی نمود
بزخم تیغ خونریز جهان را از وجود گنده آلوده ناپاک ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تنه او را بدهلی برده بر دار کنند
که باعث عبرت سایر زیاده سران روزگار گردد و سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دهلی
تعیین فرمودند او مسارعت نموده بسیاری از بخت برگشته‌ها را درین راه بعالم نیستی فرستاده و بشهر دهلی در آمده
زیر دستان را از دست انداز اوباشان محافظت نموده غنائم فراوان بدست او افتاده موکب اقبال نیز بکوچ
متواتر طی مسافت نموده در ساعت مسعود و زمان محمود پرتو وصول بر ساحت قدسی مساحت حضرت دهلی انداخت
و مجدداً سواد اعظم هندوستان بفروغ دولت و نور معدلت خاقان کشورکشا رونق و بها یافت و جمعی که درین محاربه
جان سپاری بجا نموده مصدر خدمات شائسته شده بودند بنوازشهای خسروانه سرفراز گشتند از انجمله علیقلی خان
شیبانی را بخطاب خانزمانی بلند مرتبه ساخته سرکار سنبل با سایر پرگنات میان دوآب بجاگیر او مقرر فرمودند
و عبدالله خان اوزبک را بخطاب شجاعت خانی سرفرازی بخشیدند و سرکار کالپی باقطاع او مقرر گشت و اسکندر خان را
خان عالم خطاب مرحمت فرمودند مولانا سید پیر محمد شیروانی را بخطاب ناصر الملکی سربلند ساخته در رکاب نصرت اعتصام
نگاه داشتند و قیا خان بحکومت دار الخلافه آگره اختصاص گرفت و درین ولا مجنون خان قاقشال از حسن اخلاص راجه
بارمل بعرض اشرف رسانید و فرمان طلب عز صدور یافت و راجه مذکور باحراز سعادت خدمت شتافت بشرف
آستان بوس دولت جاوید اندوخت روزی که راجه و فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره مرحمت نموده رخصت میفرمودند
آنحضرت بر فیل مستی سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید و مردم از هیبت و دهشت دور دور میگریختند
نوبتی این فیل بجانب راجپوتان دوید و آنها با دل قوی اعتماد بر حبل المتین توکل نموده پا برجا ماندند و این ثبات قدم در نظر
حقیقت شناس آن حضرت مستحسن و پسندیده افتاد و بجانب راجه توجه نموده فرمودند که عنقریب بانواع مرحمت و
و تربیت بادشاهی سرفراز خواهی شد و از ان روز توجه به تربیت طائفه راجپوتان خصوص سلسله راجه بارمل
و توابع و لواحق او مصروف گشت و بعنوان [illegible] و شهور در خاطر قدسی مظاهر قرار گرفته و درین ایام بمسامع جلال رسید
که حاجی خان غلام شیرخان افغان که بمزید شجاعت و کاردانی بشکر سرکردن از همسران گوی
سبقت میربود در الور و آن حدود پای نخوت افشرده و دیده رهیمو نیز با اهل و عیال و اموال
و اسباب فراوان در ان سرکار است ناصر الملک را با بعضی از بهادران لشکر منصور باین خدمت
تعیین فرمودند حاجی خان تاب مقاومت نیاورده پیشتر از وصول افواج قاهره بصوب اجمیر شتافت و الور
با تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد و در قصبه دیوستی ماجاری که بنه و بار هیمو آنجا بود فوج پادشاهی
رفته بعد از جنگ بسیار پدر هیمو را دستگیر ساخته نزد ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بدین اسلام دعوت نمود
آن پیر کبیر جواب داد که هشتاد سال درین کیش بسر بردم اکنون از عمر من دمی چند بیش نمانده ترک آن
چگونه کنم ناصر الملک جواب او را بزبان شمشیر حواله فرموده غنائم فراوان با پنجاه فیل همراه گرفته متوجه آستان

به ترتیب افواج پرداختند میمنه بشکوه شهامت بسکندرخان وجمعے از دلیران نامور آراستگی یافت ومیسره بزرم
جوے عبدالله خان وطائفه از بهادران خان بناموس ده رونق پذیرفت وغول بسرداری علیقلی خان شیبانی
ترتیب شایسته گرفت وحسین قلیخان وشاه قلی محرم وچندے از فدائیان صف شکن در هراول کارطلب گشتند و
بآئین شایسته متوجه عرصه نبرد ومیدان کارزار شده در سواد قصبه پانی پت تلاقی فریقین اتفاق افتاد واز جانبین
دلیران قوی دل وشیران زنجیر گسل با یکدیگر درآویخته داد شجاعت ودلاوری دادند وبه تیغ جان فشان دفاتر جانستان
کارنامه رستم واسفندیار از صفحه روزگار حک کردند وچهره مردے را بگلگونه خون آبروے جاوید بخشیدند اگرچه از جمله فیلان
لشکر غنیم ترتیب افواج منصوره شاه محط میشد اما بهادران صف شکن مثل محمد قاسم خان نیشاپورے وحسین قلی خان وشاه قلی خان
ولعل خان بدخشی وچندے دیگر کندلان شده بخیه تنگ جان ربا وتیر بے خطا فوائم فیلان را مانند زنبورخانه مے ساختند
ودلیران جان بناموس ده از اطراف وجوانب برآمده برافواج غنیم تاختند بضرب تیغ وخنجر حریفان را از پشت زین بروی
زمین مے انداختند علیقلی خان شیبانی که سردار افواج گیتی کشا بود وجمعی کلان در پیش خود گرفته لوازم سرداری
وثبات پائی بظهور رسانید وچون دید که فیلان از وگذشتند تا بوی کاریافته برقول مخالف تاخت وجمله شیرانه
وصدمات مردانه انتظام قول غنیم را پراگنده ساخت وشادی خان که سرآمد امرای او بود برخاک
هلاک افتاد وبسیارے از مردم کاری او پامال باد پایان عساکر اقبال شدند در اثنای کیرودار تیر غضب الهی
از شست قضا بچشم همیوی مقهور رسید واز مردمک چشم او گذشته از پس سر او برآمد وبزخم تیر توانست در صندوق فیل
درست نشست وهمانجا بیجان کندن افتاد وهواداران آواز مشاهده اینحال دل بپای داده خاک ادبار بر فرق روزگار
خود بیخته مسلک فرار اختیار نمودند وشکست عظیم برلشکر مخالف افتاد ودرین وقت که هنگامه غنیم برهم خورده بود وبهادران لشکر منصور
بتاخت وتاراج وگرفتن فیلان اهتمام داشتند شاه قلی محرم باچندین از بهادران فیلے که همیو بران سوار گذر و گرفته خواست
بدست آورد وفیلبان را هدف تیر بلا ساخته اراده زدن داشت فیلبان گفت مرا ضایع مسازید که مقصود شما درین
فیل ست وهمیو زخمی برین فیل افتاده است شاه قلی محرم از مژده این عطیه غیبی ممنون طالع خود شده فیلبان را امیدوار
امیدوار ساخته آن فیل با چند زنجیر فیل دیگر از معرکه برآورد وحجانفان تیره روزگار پریشان ومتفرق راه گریز پیش گرفتند وفتحے
که طغرای فتوحات بی اندازه تواند بود نصیب اولیای دولت گردید واولجای بسیار وغنائم بیشمار بتصرف
بهادران لشکر منصور درآمد وقریب پنجهزار کس از مقهوران سیاه بخت درمیدان هلاک افتادند هزار
وپانصد فیل از غنائم غنائم شد وهنوز رایات اقبال بلشکر منقلا نرسیده بود که خبر تلاقی فریقین معروض بارگاه
دولت گردید وآنحضرت منتظر تائید آسمانی بر سر وجوشن حراست ایزدی در بر گرفته حکم جیبه پوشیدن فرموده
بعزم رزم استعجال نموده قدرے از راه طے شده بود که خبر فتح فیروزے اولیای دولت
بلند آوازه شد وطلیعه نصرت وظفر به استقبال موکب جهانگشا شرف ارتفاع گرفت وبهادران فیروزجنگ
روی عزیمت بموکب عالی نهاده متعاقب یکدیگر رسیدند ومنهیان غیب زبان حال باین مقال
کشادند که بیت باشش تا صبح دولتت بدمد کین اثرها هنوز از سحرست و بعد از زمانی شاه قلی
محرم همیو را دست وگردن بسته بملازمت آورد آنحضرت هرچند از وسخن پرسیدند از جهالت یا خجالت

مصدر نفاق و افعال ناشایست بوده خصوص درین جنگ که با وجود غلبهٔ اولیای دولت و ارتفاع رایات فتح و شکست مخالفان
تردی بیگخان بحرکت المذبوحی از هیموی مقهور واقع شد بی سببی منسوب ساز گریختن بر خود پسندیده و چنین هتکی در لباس
شکست جلوه گر گشت اگر از امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات سلطنت که پیش نهاد همت جهان کشاست [illegible]
میشود آنحضرت معذرت خانخانان را بعز قبول مقرون داشته ملایم حال و مطابق مقام جواب فرمود
که از حسن اخلاص و دولتخواهی شما یقین داشت چنانست که آنچه بظهور رسد موافق صلاح و مطابق صواب خواهد

تعیین افواج قاهره بدفع فتنهٔ هیمو برسم منقلای و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن ا[و]

چون رایات جهان کشای توام اقبال بر ساحت سرای کرونده انداخت تا چندی از امرای والا شکوه شل [illegible]
خان و عبدالله خان اوزبک و علی قلیخان اندرابی و حیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل سلطان [illegible]
و مجنون خان قاقشال بسرکردگی سکندر قلی خان شیبانی برسم منقلا تعیین فرمودند و بیرام خان ملازمان خود حسین قلی بیگ
پسر ولی بیگ و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید محمود بارهه و از ان بهادر و جمعی از دلیران کارطلب همرا[ه]
که هراول منقلای لشکر ظفر قرین بوده شرائط مردانگی و لوازم جان فشانی بظهور رسانند و افواج گیتی ستان بترتیب شا[یسته]
و آئین پسندیده قدم همت در راه نهاده و بعزم رزم شتافتند و موکب جهانگشا در کمال آرامیدگی و وقار و نهایت شوکت
و اقتدار بجنبش در آمده متعاقب افواج قاهره نهضت فرمود و هیموی مقهور که از شکست تردی بیگخان مغرور شده باعتقاد فیلان
صف شکن و کثرت دلیران شمشیر زن و وفور اسباب سلطنت و استعداد آلات حرب و بسیاری توپخانه و باعث
پریشان گشته بود از استماع نهضت موکب اقبال نظام جمعیت سپاه و آلات قتال شده توپخانه گران خود را بسرکردگی مبارک خان
و بهادر خان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبهٔ پانی پت فرستاد و امرای عظام که بطریق منقلا تعیین شده
خبر آمدن توپخانه بقصبهٔ پانی پت شنیده لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سمانجی خان را با جمعی از بهادران تند خود دلیر
رزم جو پیشتر فرستادند که خود را بپانی پت رسانیده دستبردی نمایند و چون بهادران فیروز جنگ لشکر غنیم را در کمین
و کیفیت پیش از خود یافتند حقیقت را بامرا نوشته ارسال داشتند سکندر قلی خان شیبانی نیز جلوی نموده خود را
بایشان ملحق ساخت و دلاوران لشکر ظفر آئین باعتقاد دولت ابد قرین بی محابا خود را به آب و آتش زده خلاصهٔ توپخانه را
بتصرف آوردند غنیم از سطوت بهادران عرصهٔ اقبال تاب مقاومت نیاورده بی جنگ راه گریز پیش گرفت هیموی [illegible]
که به پشت گرمی توپخانه مغرور بود از شیوع این واقعهٔ بدیع آتش در نهاد و شل افتاد و لشکر خود را مع فوج ترتیب دا[د]
و دست راست بشادی خان کاکر و دست چپ برمینه نام خواهرزادهٔ خود که از دلیران بیباک بوده سپرده و خو[د]
در قلب جای گرفته بر استعجال هرچه تمام تر روان شد و فیلان مست کوه پیکر اژدها صولت که هر یکی بهیبت برهم زد[ن]
فوجی کفایت کنند بجیم و سلاح آراسته و شنها و جرسها بر خرطوم فیلان تعبیه نموده روی او بما[؟]
بعرصهٔ کارزار نهاد اگرچه سی هزار سوار جوشن پوش و هزار و پانصد فیل همراه داشت اما پانصد فیل مست
کاری در افواج خود جا بجا مقرر نموده بر هر فیل یکی از فوجداران جنگ دیده کارفرما سوار ساخته بود
و چون قصبهٔ پانی پت معسکر اقبال گردید خبر آمدن هیمو با ستعداد و ترتیبی که نگاشتهٔ کلک بیان شد بمسامع
جلال رسید و امرای عظام اعتضاد و بحبل المتین توکل و تکیه بر اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان نمود[ه]

بر فوج تردی بیگخان تاخت همراهان را همت یاوری نکرد خصوص مولانا پیر محمد که منتظر شکست هنگامه تردی بیگخان بود و چهره تا نقش نمای [illegible]
مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیگخان را نیز بخت همراهی نکرد که از اخلاص جان نثار شود و نیکنام ازل تا ابد گردد و عار گریختن بخود پسندید
و با وجود فتح صورت مراد بر عکس جلوه نمود و از ثقات استماع افتاده که درین شکست وجود پیر محمد خان را مداخل عظیم بوده با جمله هیمو که
صورت شکست در آئینه حال مشاهده مینمود و لشکر خود را بر هم خورده و ابتر میدید از ظهور این واقعه بدیع دلیر و گستاخ شده
بتعاقب تردی بیگخان شتافت و چون بهادران عرصه همت از تعاقب لشکر هیمو مراجعت نموده بمیدان کارزار آمدند حال دگرگون
شده و نقش واژگون نشسته بود ناگزیر راه سلامت پیش گرفته هر کدام بجانبی بدر رفتند و هیمو با کمال غرور و پندار عجب پیلی آورده
شهر را متصرف شد و چون این قضیه نامرضیه معروض بارگاه اقبال گردید آنحضرت بمین همت خداداد و وسعت حوصله از جانب فتنه
با دل قوی و خاطر خرسند توجه بتلافی و تدارک مصروف داشته تنبیه و تادیب آن مقهور را مستحق بیش بها و همت جهان گشا
فرمودند و یرلیغ جهان مطاع بسرانجام لشکر و جمع سپاه عز اصدار یافت و چون خاطر اشرف هنوز از ره گذر اسکندر [illegible]
نگرانی داشت لشکر شایسته همراه شلیغی خواجه خضر خان که از نسل سلاطین مغل بسعادت مصاهرت این دودمان عالی
اختصاص داشت در صوبه پنجاب گذاشته رایات اقبال بدفع فتنه هیموی سیاه رو برافراشتند و فرمان قضا جریان باسم
تردی بیگخان و امرا شرف صدور یافت خلاصه مقال آنکه درچنین وقایع و حوادث که بموجب سرنوشت آسمانی از مکمن لطیف العالم ظهور
جلوه میکند دل از دست نباید داد و همت بر تلافی مقصور و محصور باید داشت که غنقریب سزای آن بدکردار در دامن روزگار را دنهاده
خواهد شد تا موجب عبرت سایر تبه کاران زیاده سر گردد و حکم شد که امرا در قصبه تانیسر فراهم آمده مترصد موکب اقبال باشند و پیش از
رسیدن فرمان قضا جریان امرا بهرام یافته و علی قلیخان شیبانی بسرهند آمده بودند روز آبان ماه الهی موافق روز جمعه بیستم ذی الحجه
عرصه بلده سرهند مخیم سرادقات دولت و اقبال گردیده بندهای درگاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و از سوانح این ایام بیشتر
نمودن بیرام خان است بقتل تردی بیگخان مجملی ازین حادثه آنکه بیرام خان و تردی بیگخان در امر جلیل القدر وکالت و سپه سالاری
هم چشم و همسر یکدیگر بودند پیوسته در مقام انهدام و شکست یکدیگر سعی داشته فرصت کار می جستند و مع هذا بظاهر نقیض باطن سلوک نموده
بمکر و فریب همدیگر را توقان میخواندند توقان به ترکی همزاد را گویند بالجمله درینوقت که تردی بیگخان شکست خورده و خجلت زده
وارد باریافته آمد بیرام خان فرصت مغتنم شمرده طرح دوستی و محبت تازه ساخته و تمهید پیر دوستی مولانا پیر محمد
شیروانی اول خود بخانه تردی بیگخان رفت و بعد ازان او را بخانه خود طلبید و بعد از اظهار دوستیها
و کرم خوییها به بهانه طهارت از خرگاه بیرون شتافت و بموجب قرار داد جمعی در درون خرگاه
در آمده کار او را اتمام ساختند و از سرچشمه تیغ تلخ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و خواجه
سلطان علی و میر منشی را که از دوستان و موافقان تردی بیگخان میدانستند و خنجر بیگ را که قرابت
قریبه باو داشت گرفته مقید ساختند و حضرت خاقانی دران وقت بشکار رفته خوشوقت بودند که شیوع
این قضیه نامرضیه بمسامع عز و جلال رسید اگرچه بر خاطر حقیقت گزین عدالت آئین بغایت گران آمد لیکن بمصلاح
وقت و تقاضای حال اصلا اظهار ناخوشی و گرانی ننمودند و چون شامگاه از شکار عنان مراجعت معطوف داشته
بدولتخانه نزول اقبال واقع شد خان خانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که درین جرأت
دلیری غیر از دولتخواهان و خیراندیشی مطمح نظر نیست و معلوم آنحضرت شده باشد که تردی بیگخان از اوایل تا آخر

جمعیت و اسباب شوکت و حشمت مغرور و پریشان دماغ گردید با ابراهیم سور که مدعی سلطنت هندوستان بود و با سلطان محمد
حاکم بنگاله و رکن خان نوحانی و تاج خان کرانی جنگهای صف کرده بر همه غالب آمده در بیست و دو رزم که با مخالفان
مبارزخان دست داد و همه جا فیروز جنگ شد و خاطر از اکثر همسران مبارزخان و اعیان سلطنت وا پرداخت و دماغ او از نشاء
نخوت و پندار آشفتگی یافت و مع هذا خبر شتقار شدن حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرأت و جسارت او گردید و با اعتضاد
اسباب شوکت مغروری لشکر و فیلان جنگی مبارزخان را در قلعه چنار گذاشته خود بقصد دهلی شتافت و امرای اعظام که در اطراف
ممالک بودند در دهلی مجتمع شده بسرداری تردی بیگخان قدم همت افشردند غیر از سکندر قلیخان شیبانی که در حدود سنبل
بموقع بعضی از افغانان مخذول العاقبة اشتغال داشت نتوانست بامرا ملحق شد و مجملی از احوال او آنکه شادی خان که از امرای
معتبر مبارزخان بود اکثر پرگنات سرکار سنبل را در حوزه تصرف خود داشت خانزمان بمدافعه او همت گماشت و چندی از تربیت
کرده های خود مثل محمد خان و لطیف خان و غیاث الدین را با دو سه هزار کس پیشتر فرستاد که از آب گذشته منتظر آمدن او باشند شادیخان
قدم جلادت پیش نهاده با لشکر خانزمان جنگ کرده شکست بمردم خانزمان افتاد و لطیف خان و بسیاری ازین مردم غریق
بحر فنا گردیدند و چون خبر شکست بخانزمان رسید با مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه بعزم رزم شادیخان
متوجه شد و هنوز از آب نگذشته بود که خبر رسیدن هیمو و اجتماع امرا در دهلی از مکتوب تردی بیگخان معلوم او گشت فسخ آن
عزیمت نموده عنان معاودت بصوب دهلی معطوف داشت و پیش از رسیدن خانزمان بموجب سرنوشت آسمانی امرا شکست
یافتند و هیمو دهلی را بتصرف آورد و شرح این سانحه آنکه هیمو با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب زن
متوجه این داعیه ناصواب گشت و تردی بیگخان در دهلی ثبات قدم ورزیده امرایی که در اطراف ممالک بودند فراهم آورده
جنگ صف تجویز قرار داد تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غره ماه شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه
هیموی مقهور بظاهر دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرا مجلس کنگاش ساخته بعد از گفت و شنود جنگ صف
قرار دادند و روز آدینه بیست و پنجم ماه مهر الهی موافق سه شنبه دوم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد
غول بسرداری تردی بیگخان رونق گرفت و افضل خان و اشرف خان و ملا پیر محمد که برسم وکالت از جانب بیرام خان بکفایت انتظام
مهام پایه اراده برهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگخان آمده بود هم در غول ایستادند و در برانغار حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی
و علی دوست خان باربیگی پای ثبات افشردند و اسکندر خان و جمعی دیگر در جوانغار قرار گرفتند و عبدالله خان و
تیاخان و لعل خان و جمعی دیگر در هراول رزم طلب گردیدند و مخالفان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از جانبین ترددات
و کوششهای مردانه بظهور پیوست و دلیران عرصه کارزار دست از جان شسته داد مردانگی و جان نثاری دادند و هراول و جوانغار
عساکر اقبال بر هراول و برانغار غنیم تاخته و از پیش برداشته بتعاقب شتافتند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت
افتاد و تا چهارصد زنجیر فیل نامی از ضمائم غنائم گشت و رای حسین جلوانی که سردار کلان لشکر مخالف بود
کشته شد و هیموی مقهور با سه صد زنجیر فیل و جمعی از فدائیان خود که محل اعتماد او بودند در یکطرف میدان ایستاده
انتظار داشت که بدانچه از پرده تقدیر چهره گشا گردد و فرصت [illegible] آورد و چون عساکر اقبال مظفر و منصور شده
بتعاقب گریختگان شتافتند و جمعی بتصرف اموال و غارت اسباب پرداختند تردی بیگخان با افضل خان و
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شیروانی و معدودی پای ثبات افشرده تماشای تقادیر ایزدی مینمودند هیمو فرصت غنیمت شمرده

هر کدام بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید چنانچه شمه‌ای از احوال آنها بجای خود در رقم زده کلک بیان خواهد گشت و در این ایام
همراه حاجی خان بود ناگزیر مجنون قاقشال متحصن شد و چون کار اهل قلعه بدشواری و صعوبت انجامید خواجه قدم مصالحت
در میان نهاد و مجنون خان را بدرگاه روان ساخت و قلعه را بحاجی خان واگذاشت و در هنگامی که اورنگ خلافت از اکلیل
دولت بجلوس حضرت خاقانی آراستگی یافت و مهمات دار السلطنت دهلی برای رزین تردی بیگ خان قرار گرفت خان
با لشکر شایسته متوجه استخلاص نارنول گشته دید و گرم و چسپان شتافته نارنول را مستخلص ساخت و بتعاقب و تامیلات [illegible]
و بسیاری از افاغنه را کشته و اسیر کرده عنان مراجعت بدار السلطنه دهلی معطوف داشت و در همین ایام شیخ گدای
کنبو ولد شیخ جمال خان دهلوی از گجرات آمده سعادت آستانبوس دریافت چون در ایام غربت با بیرام خان
حسن سلوک نموده لوازم مردمی و همراهی بجای آورده بود خان در مقام تدارک شده شیخ را بمنصب صدارت
عز امتیاز بخشید و چون موسم باران رسید و لشکر افاغنه ویران شده خود را بشعاب جبال انداختند بصلاح
اولیای دولت عنان مراجعت معطوف داشته بجالندر نزول اجلال اتفاق افتاد و در هنگامی که رایات
اقبال حضرت جنت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمود آنحضرت بنابر پاس نسبتها خواجه عبد الباری
نبیره خواجه احرار را نزد عبد الرشید خان حاکم کاشغر فرستاده بودند در هنگام میرزا شرف الدین حسین از جانب
عبد الرشید بمرافقت خواجه عبد الباری آمده هم مراسم تعزیت و هم لوازم تهنیت تقدیم رسانید میرزا شرف الدین حسین
پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود ابن خواجگان خواجه است و او بلاواسطه فرزند کلان خواجه احرار است
قدس سره العزیز و والده میرزا کچک بیگم دختر پسر علاء الملک ترمذی ست و والده آن عفت قباب فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت
خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزاست و با این نجابت و اصالت جوان مستعد رشید شجاع بود مع هذا دوام خدمت ضمیمه دیگر
شایستگیهای او شد و در اندک فرصتی از توجه و جوهرشناسی حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی و تصاعد نموده بپایه امیر الامرا
دریافت و با چندین حقوق تربیت و نوازش را آخر شیخ در کافر نعمتی مردود و ملعون و مطعون آفاق شد چنانچه در جای خود مرقوم کلک وقایع
رقم خواهد شد و هم در این ایام کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ برادرزاده سلطان آدم بنسبت اخلاص قدیمی و خدمت موروثی منظور
داشته بسعادت ملازمت شتافت و در قصبه جالندر مشمول مراحم خسروانی گشته بنظر تربیت ملحوظ و منظور گردید

ذکر حق ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره کابل و بی نیل مقصود مراجعت به بدخشان

چون خبر استقرار شدن حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه سمت شیوع یافت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پسر او بر هم خوردگی
روزگار و صغر سن حضرت خاقانی منظور نظر کوتاه بین ساخته باغوای جمعی از دو واقعه طلبان کم فرصت و تحریض حرم بیگم
حقوق عواطف و مراحم حضرت جنت آشیانی و فردوس مکانی را بعقوق مبدل ساخته رایات بی مردی و بی آزرمی
برافراشت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پریشان فراهم آورده متوجه تسخیر کابل شد حرم بیگم که زوجه میرزا سلیمان
که بولی نعمت مشهور است در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بجهت مراسم تعزیت میرزا هندال
و پرسش بیگمان بکابل آمده بود مدتی که در کابل اقامت داشت بر ظاهر و باطن احوال کابل اطلاع یافته و مداخل و مخارج
آنرا بتعمق نظر فهمیده و سنجیده به بدخشان مراجعت نمود و تسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم سهولت جلوه داد
و بعد از استقرار شدن حضرت جنت آشیانی قابو دانسته متوجه کابل شدند منعم خان بمقتضای صلاح وقت جنگ صف بخود

و بعد از فرستادن امرا بخدمت مرجوعه لشکر با ترتیب داده باستیصال سکندر که در کوهستان سوالک بسر می برد رایات
اقبال برافراشتند

آغاز سال اول از جلوس اشرف مطابق سال نهصد و شصت و سه

درین هنگام که جهان پیر از دولت شهریار جوان بهار جاودانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر [illegible] رونق
آشنایی [illegible] گرفت و اطفال نبات دکین سالان چمن بجشن جلوس اشرف لباس نشاط در پوشیده زبان تهنیت و
مبارکباد برگشادند و نوروز عالم افروز در ردیف جشن جلوس اشرف شد و جهان را نور روز بر نور روز افزود

صبا بسبزه بیاراست باغ و سنبل را * نمونه گشت جهان مرغزار مینی را
نسیم باد را اعجاز زنده کردن خاک * بهر داد آب همه معجزات عیسی را
کجاست مجنون ما عرض داده دریابد * نگارخانه حسن و جمال لیلی را

هشتم ربیع الثانی سال مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش انجمن نشاط این جلوس
جهان افروز آراست و جهانیان بنوید معدلت و مژده امنیت کامیاب حضور ساخت و سواد اعظم
هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات آنحضرت مشرق اقبال و مطلع آمال گردید و درین ایام
سعادت فرجام نقاوه خاندان سیادت و سلاله دودمان نقابت سردفتر اکابر عراق و مظهر مکارم اخلاق
میر عبد اللطیف قزوینی از وطن مالوف رسیده شرف ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت
گردید خلف صدق ایشان میر غیاث الدین علی که بهمین ترتیب و قدرشناسی حضرت خاقان اکبر بخطاب
نقیب خانی عزت و امتیاز یافته از مصاحبان و مخصوصان بساط قرب است همراه بود و بی اغراق از اول
آفرینش تا حال در علم تاریخ و استحضار احوال سلف مثل نقیب خانی بعالم وجود قدم ننهاده اگرچه از
علوم رسمیه نیز بهره وافی و نصیبه کافی دارد اما در علم سیر و احوال انبیا و علم تاریخ و مقامات اولیا و تاریخ
ملوک و سایر طبقات کرام بی نوع و علم اسماء الرجال و روایات حدیث عدیل و سهیم خود نداشته و ندارد
و چون رایات اقبال بحوالی قصبه سهرند رسید بهادران نصرت قرین که بسرکردگی پیر محمد خان منقلای
لشکر ظفر اثر بودند در حوالی کوهستان بغنیم پیوستند و سکندر شکسته بال و بی طاقت مقاومت
در خود ندیده بی جنگ شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخته و عالم خان پنج بهیه که جد اول مخالفان بود
نزدیک شد که دستگیر گردد درین وقت دو فیل خزانه که همراه او بود گفت که خرجین بار را بریدند و زرها را ریختند
و جمعی که بیاسته کوب رسیده بودند بزر گرفتن مقید شدند و او بدین تدبیر و حیله نیم جانی بسلامت برد و عساکر فیروزی مآثر
همعنان فتح و ظفر رجعت نموده سعادت زمین بوس دریافتند و بجهت مراعات لوازم حزم و احتیاط [illegible] ماه
در آن حدود ظل معدلت گسترده به نشاط شکار پرداختند و اکثر زمین داران آنجا بدولت زمین بوس شتافتند
از آن جمله درمچند راجه نگرکوت که از اعاظم زمین داران هندوستان بوفور اعتبار امتیاز داشت
بدریافت سعادت آستان بوس از همسران گوی سبقت ربوده مشمول مراحم خسروانه گردید
و از سوانح که در آغاز این سال همایون بظهور پیوست آنکه حاجی خان غلام شیر خان با جمعیت فراوان بمحال
نارنول [illegible] راجه بهارامل کچواهه که بهمین تربیت و جوهرشناسی خاقان گیتی ستان از اعیان سلطنت و اعاظم
دولت شده و پایه قدر و اعتبار او از جمیع یاران و راجهای هندوستان درگذشت و فرزندان و نبائر و اقوام او

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دوم اقبال نامه جهانگیری سوانح زمان دولت خاقان گیتی ستان اکبر بادشاه از آغاز جلوس بر سریر فرمانروائی تا زمان شتافتن آنحضرت

سلسله انتظام کارگاه آفرینش که نقاب حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است و البسته افزایان روائی
بزرگ شمارے باید که بار عالم و عالمیان را بنیرو بازوی تائید الهی بر سر توانند گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی
اقبال آگاهی سامان و سرانجام توانند نمود شعشعه عظمت از ناصیه اقبال او تابد و بارقه ابهت از لوحه احوال او فروغ دهد
شاهین ترازوی عدالت بازوی راست او و استقامت پایه آئین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر و رونت او
رونق و بسیار پذیره و زر های تاب که نقد خزانه آسمان است بسکه عدل او کامل عیار برآمده و گوهرهای شب چراغ که صیقل زده
مهره انجم است بتاج دولت او سر بلند است بسبب سپهر چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورده و شش جهت مملکت
از ناسخ لوای او تاب گیرد آتش فتنه آب تیغ جهان کشا منشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون سای منطفی
سازد همتش بر آبادی خراب آباد دنیا مقصور بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان خاطرها مجبول و منظور باشد محبتش در نهانخانه
ضمیر خواص و عوام وطن سازد و حالیش بر خانوادگی و زبان صغار و کبار آرام گیرد بلکه صفوف نباتات که جلوه نمایان
مقام ثبات اند از چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضه او نشو و نما یابند
و صنوف جماد که ثابت قدمان مقام ایستادند هم از مآثر عدالت او فیض و انعام گیرند و از مکارم عنایت او نصیبه
وافر برداشته [illegible] سهیمین نه جانور از زمین و واد تا جوران ؛ به امن و عیش گرایند زیب و فر گردد ؛ به نوبهار عدالت و رستنگ
گیاه ؛ گیاه نخل شود نخل بارور گردد ؛ فروغ عدل ده آن اثر بدی زمین ؛ که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد ؛ چون
ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق آن منصب عالی داشت و تباشیر دولت و
سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می تافت و لوایح مشکبار جهان آرای از عنوان صغر او مشام جان عارفان انفس و آفاق میرسانید
جهانبانی از لوحه پیشانی او مید رخشید و فروغ جهانگیری از نظر دور بین او به بلندی می تافت آثار تخت نشینی از طرز نشست و پیدا بود و رقوم
فرمانروائی از خطوط دست او خوانده میشد و زمانی که افلاک چندین ادوار انتظار آن می بردند رسید و دوری که انجم در چندین قرانات
فرصت آن می جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسله کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان ساکنان زمین و آسمان به بام امن و
امان زبان حال بر گشادند کای گوهر تخت بخاتم ترا ؛ دور شهنشاهی عالم ترا ؛ دوش فلک بارگهی کوس تست ؛ بخت هواخواه قدمبوس تست ؛
بر سر دل تاج شرافت تراست ؛ خطبه خود خوان که خلافت تراست ؛ در هنگامی که سلطان چار بالش گردون به برج سعادت حوت رسیده
نظر به بیت الشرف اغاخته بود که تخت چارپایه حمل را بجلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان خطه خاک الفیض عام تازه و تر گرداند تائید

علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در فن ریاضی و همواره به ارباب حکمت صحبت میداشتند و ممتازان علم ریاضی
در پایهٔ سریر اعلی جمع شده کامیاب سعادت بودند و آن حضرت را ارادهٔ بستن رصد مصمم بود و بسیاری از آلات داد و آلات
رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از آنجا که طبع موزون
از خصائص فطرت سلیم است در خلال اوقات واردات غیبی را در سلک نظم می کشیدند و دیوان آن حضرت در کتابخانهٔ
عالی موجود است و این چند رباعی از آن دیباچه کرامت مرقوم میگردد رباعی ای آنکه جفای تو بعالم علمیست +
روزی که ستم نه بینم از تو ستم است + هر غم که رسد از ستم چرخ بدل + ما را چو غم عشق نباشد چه غم است + رباعی
ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب + ور درد دل خود مگو می با هیچ طبیب + کاری که ترا به آن جفا کار افتاد + بس
قصهٔ مشکلست و بس امر عجیب : ایضاً ای دل بحضور یار فیروزی کن + در خدمت او بصدق دلسوزی کن +
هر شب بخیال دوست خرم بنشین + هر روز بوصل یار نوروزی کن +

تمام شد جلد اول اقبالنامهٔ جهانگیری

می رسید چون توجه مفرط باو داشتند اصلا بر خاطر قدسی مظاهر گران نمی آمد تا آنکه بعرض رسید که فرحت خان شقدار لاهور را
بحکم معزول ساخته یکی از نوکران خود را بجای او مقرر داشته و دست تصرف بجزیه پادشاهی دراز می سازد و مقارن این حال
خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی ظفر قرین شائع شد لاجرم رکن السلطنت العالیه بیرام خان را بمنصب اتالیقی
خاقان گیتی ستان بلند مرتبه ساخته صوبه پنجاب را که از اعاظم صوبهای هندوستان است بجاگیر ایشان مقرر فرموده
بدان صوب رخصت نمودند و مقرر شد که سرکار حصار را آنخدو و دنشاه ابو المعالی مرحمت فرمانید و راشنای راه اتکه خان
و سائر ملازمان آن حضرت از حصار فیروزه برآمده سعادت آستانبوس دریافتند و جمعی از بندهای پادشاهی که بکمک میر ابو المعالی
مقرر بودند و از صحبت و همراهی او نهایت آزردگی و محنت داشتند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین و
فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد میر خورد و مهتر تیمور شربتچی نوید مقدم گرامی آن حضرت را شنیده از سر قدم ساخته خود را بسجاده
زمین بوس رسانیدند و سکندر که قدم جرأت از کوه بیرون نهاده بود از طنطنه شکوه و اقبال باز بکوه درآمد و میر ابو المعالی
که بجهت دفع او از لاهور برآمده بود باز بشهر مراجعت نمود و چون خبر تشریف آوردن خاقان گیتی ستان متواتر رسید تا کنار
آب سلطان پور آمده دولت کورنش دریافت و آن حضرت پاس نسبت توجه حضرت جنت آشیانی داشته در محفل قدس
علم نشستن فرمودند و چون میر بمنزل خود شتافت از روی آزردگی پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جنت آشیانی
معلوم همگنان است و در خاطر اشرف خواهد بود که روزی در شکار قمرغه جوی شاهی مرا با خود در یک طرف حکم طعام خوردن
فرمودند و لشما الوش عنایت شد و از این عالم البسیار روی داده و با وجود این نسبت چه نسبت که بجهت نشستن من نمد
جدا انداختند و در هنگام طعام سفره علیحده قرار دادند آن حضرت در جواب فرمودند که عجب از میر که تا حال تمیز نکرده که رسمها
توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر حضرت جنت آشیانی را با شما نسبت از عالم دیگر بود و آن توقع از من خود چرا

داستان شتقار شدن حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه غفر الله ذنوبه چون

موکب منصور متوجه پرگنه هریانه رسید قاصدی از دهلی آمده بیرام خان را از شتقار شدن حضرت جنت آشیانی
آگاهی بخشید و بیرام خان صلاح در رفتن پیش ندانسته بجانب کلانور شتافت مقارن این حال نظر شیخ چولی فرمان
آورد مضمون آنکه بتاریخ از پشت بام مسجد که متصل دولتخانه واقع است پایان می آمدیم در میان زینه آواز بانگ نماز بگوش
رسید و بجهت ادب بر سر زینه نشسته شد چون مقرری بانگ را اتمام کرد برخاستیم که فرود آئیم قضا را سر عصا بدامن جامه
رسید و از آنجا خطا شده بزیر افتادیم چون زینها از سنگ بود گوشه زینه به بناگوش خورد و قطره چند خون از نخاع گوشش
برآمد و لحظه بیهوشی دست داد و چون افاقت روی نمود بدولتخانه آمده شد الحمد الله خیریت است اصلا توهم بخاطر راه ندهند
و متعاقب او خبر شتقار شدن آن حضرت بخرم رسید و حضرت خاقانی از غایت تعلق و دل نگرانی که بحضرت جنت آشیانی
داشتند آشفتگی و بی تابی بیش از بیش ظاهر ساختند اهل نظم در مرثیه و تاریخ شتقار شدن آن حضرت معانی لطیف و
مضامین دلکش در سلک نظم کشیده اند میر عبد الحی تاریخ را چنین یافته مصراع ع ای وای پادشاه من از بام افتاد
و مولانا مسعود حصاری چنین گفته مصراع ع واصل حق شد همایون پادشاه ١٢ اما بر رسم الخطی که نام نامی آن حضرت را
بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی بهتر از همه گفته ٩ همایون پادشاه از بام افتاد و نهایت یکسال کم است و چون سخن
فهمان تفاوت یکسال تجویز نموده اند سهل است کمالات صوری و معنوی آن حضرت زیاده بر آنست که بتحریر آید از قیام

جمعی از اوباش با خود فراهم آورده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده دست تاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرد
آنچه از هر جا بدستش می افتاد و بمردمی که در گرد او می بودند قسمت میکرد و از نواح سرهند تاخته بجانب سنبل رفت و سنبل را
تصرف آورده و پیوسته عرائض بندگی بدرگاه والا فرستاده اظهار عجز و بندگی مینمود و بدین وسیله زبان مردم را از خود
کوتاه میداشت و چون سنبل را متصرف شد پسر خود را که عارف افگن نام نهاده بود به بداؤن فرستاد و رای حسین جلوانی
که بحکومت آنجا اختصاص داشت بی جنگ پیران شد و قنبر از آنجا بکانت گوله شتافت و آن نواحی را نهب و غارت
نموده با رکن خان که از روسای افغان بود جنگ سپهی تورکانه کرده شکست یافت و برگشته به بداؤن در آمد اگرچه اینجا
بظاهر عرائض فرستاده اظهار بندگی میکرد اما فعل او با قول او اصلا موافقت نداشت و پا از اندازهٔ خود بیرون نهاده مردم
را منصب خانی و سلطانی داده و علم و نقاره بخشید و نه تنها سودای جنون نداشت مستی دنیا نیز ضمیمهٔ علت او شده بود
دیگر ره ابلطرازی خانه خود را بتاراج دادی و از بهجت همواره جمعی بر گرد او بحجوم داشتند چون حقیقت احوال بتواتر معروض
بساط دولت گردید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه گیتی پناه فرستد و اگر سر از طاعت حکم
پیچد تنبیه لائق نماید درین اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته به بداؤن آمده بود علی قلی خان از مهمات میرتهه فارغ
شتافت و بعد از فراغ مهمات آنجا سلخ به بداؤن رفت و هر چند کس بطلب او فرستاد نزد علی قلیخان نرفت و در جواب
گفت همچنانکه تو از بندهای درگاهی من هم از غلامان آن حضرت ام و این ولایت را بزور شمشیر گرفته ام ناگزیر علی قلیخان
بجنگ پیش آمد چون دیوانه دران نزدیکی شکست خورده پریشان طور شده بود قدرت جنگ در خود ندید و بقلعه بداؤن
رفته متحصن شد و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد و آن حضرت قاسم مخلص را تعین فرمودند که رفته او را باستمالت عنایات
پادشاهی ساخته بملازمت بیارد و پیشتر از رسیدن قاسم مخلص نقش خیال آن نشست که علی قلی خان او را کشت و آنچنان
بود که چون قنبر قلعه را مستحکم کرد و محاصره امتداد یافت علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث الدین را نزد او فرستاد
که بنصائح سعادت پیوند او را از قلعه برآرند قنبر فرستادها را مقید ساخت و آنها در حالت قید جمعی کثیر را نهانی با خود متفق
ساخت و بتقریب و فسون مردم درون قلعه را از خود کرده دیوانه را دستگیر نموده علی قلی خان را بقلعه در آوردند مشار الیه
دیوانه را کشته سر او را بدرگاه معلی فرستاد و وقوع این حادثه بر خاطر عدالت مآثر سخت گران آمد و فرمان عتاب آمیز
بعلی قلیخان عز نفاذ یافت که چون او اظهار بندگی میکرد و میخواست که بملازمت شتابد چرا کار به اینجا رسانیدی چون
بدست افتاد بحکم چرا کشتی و از سوانح این سال بی اعتدالی و نافرمانی میرزا سلیمان است و شرح این بطرز اجمال آنکه چون
رایات جهان کشا به تسخیر هندوستان نهضت فرمود ترددی بگخان که اندر آب و تیکمش بجاگیر او مقرر بود حسب الحکم همراه
گزید و مقیم خان را که نسبت قرابت با او داشت بجهت انتظام جاگیر گذاشت میرزا سلیمان فرصت را غنیمت شمرده محال جاگیر
او را خواست بتصرف در آورد و نخست بسخن پردازی و ترتیب مقدمات پرداخت که شاید مقیم خان را بجانب خود کشد چون نتیجه
بران مترتب نشد دیده آزرم از پیش برداشته بمحاصره اندرآب همت بست و مقیم خان تاب مقاومت نیاورده با اهل و
عیال خود را بسلامت پیش گرفت و جنگ کنان از مهلکه خود را برآورد و از میرزا چنین بی‌راهی بوقوع آمد **توجه خاقان
گیتی ستان بصوب پنجاب به امر عالی حضرت جنت آشیانی** چون شاه ابو المعالی بصوبهٔ
پنجاب شتافت خودرائی و بی اعتدالی پیش نهاد خود ساخت و با آنکه اخبار نا ملائم از آنجانب بعرض حضرت جنت آشیانی

همعنی را دولتخواهی پادشاه تصور نموده فقره اخبار کرده ام که این نوشتها بنظر اشرف در آید باعث مزید الطاف آنحضرت شود و از ین مقوله بو البهاسی دور از معقول معروض داشت بنا بر آن او را مقید ساخته بمیر قال سپردند لیکن بنا بر انتظام و تنسیق مهمات آن صوبها از راه سامانه متوجه دهلی شدند و چون رایات جهان کشا بسامانه رسید شاه ابو المعالی را با محمد قلیخان برلاس و اسمعیل بیگ دولدی و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که اگر سکندر از کوهستان بر آمده در میان ولایت شورش انداز د تدارک حال او بوجه لائق نموده آید و سرداری صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت و روزی چند در سامانه توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت گشتند و سکندر خان اوزبک که بدهلی رخصت یافته جمعی از مخالفان که در آنجا بودند تاب مقاومت نیاورده هر کدام بگوشه بدر رفتند و سکندر خان اوزبک که بدهلی در آمده عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس توجه رایات اعلی نموده آنحضرت کامیاب دولت و اقبال از سامانه کوچ فرموده متوجه دهلی شدند روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور و سلیم کره که بر سمت شمالی شهر در کنار آب جون واقع است نزول اجلال اتفاق افتاد و روز چهارم درون شهر مستقر اورنگ خلافت گردید و درین روز حضرت خاقانی نیله گاو بشمشیر شکار فرموده بخدمت پدر عالیقدر آوردند و آن حضرت که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن دهلی ترک حیوانی فرموده بودند حکم کردند که پاره از گوشت این نیله گاو خشک ساخته نگاه دارند که چون ماه رمضان بگذرد اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و در دار السلطنه دهلی مسند آرای دولت و اقبال گشته ممالک محروسه را بجاگیر امرای ملازمان عتبه خلافت قسمت نمودند سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت خاقانی مقرر شد و سرکار پنجاب خانخانان دیگر یافته شاه ابو المعالی و سرکار سرهند و دیگر پرگنات متفرق بجاگیر خان خانان عنایت فرمودند و تردی بیگ خان را بمیوات و سکندر خان را به آگره و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان اخته بیگی را به بیانه تعیین فرمودند درینولا شاه ولی اتکه از دار الاقبال کابل آمده مژده تولد فرزند گرامی از خدر مطهر ماه جوجک بیگم رسانید و آن حضرت ازین بشارت دلگشا شکر ایزدی بجای آورده جشن شادمانی ترتیب دادند و نام آن نوباوه گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی بمژدگانی این عطیه غیبی خطاب سلطانی یافته با تحف و هدایا رخصت کابل شد و از وقایع آن سال آمدن رستم خان افغان است و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون اتکه خان و دیگر ملازمان حضرت خاقانی متوجه حصار شدند و در حوالی حصار رستم خان و تاتار خان و رحمت خان و میر محمد رهتکی و بیجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با جمعی از افغانان بر آمده رزم طلب گشتند با آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و اولیای دولت از چهار صد کس بیش نبودند جنگ عظیم در پیوست و بتایید غیبی فتح شد و هفتاد کس از مخالفان بقتل رسیدند و رستم خان گریخته به قلعه حصار در آمد و قلعه را مضبوط ساخت و مجاهدان عرصه اقبال بیست و سه روز بمحاصره آن پرداختند و چون کار بدشواری کشید قول طلبیده دید و آنکه خان رستم خان را با نامیر و با قریب هفتصد کس مصحوب علی قلی میر لطیف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه معلی فرستاد و بعد از چندگاه حکم شد که رستم خان را جاگیر تنخواه نمایند اما بشرط آنکه فرزند خود را در بکرام نگاه دارد تا لوازم حزم و احتیاط بجای آمده باشد مشار الیه ازین شرط ابا نموده در مقام گریختن شد و چون این معنی مکشوف ضمیر اقدس گردید او را مقید ساخته بیگ محمد خان آقا سپردند و از سوانح این ایام قضیه قنبر دیوانه است که خالی از غرابتی نیست مجملاً او از آحاد الناس بلکه از مجاهیل آن عهد بود در هنگامی که رایات اقبال بعد از فتح سرهند بجانب دهلی نهضت فرمود قنبر دیوانه از اردوی معلی جدا

بدرگاه جهان پناه عرضه داشت کرده التماس توجه رایات اقبال نمود دران چند روز عنصر مقدس حضرت جهانبانی
از عارضهٔ قولنج گرانی داشت بمجرد رسیدن عرضه داشت بیرام خان حضرت شاهنشاهی را که انوار دولت و فروغ جهانگشائی
از ناصیهٔ مبارک ایشان می درخشید با لشکری از امرا بطریق منقلا روان ساختند و هنوز موکب عالی آن قرة العین خلافت
از نواحی شهر نگذشته بود که صحت کامل دست داد و خود بدولت و اقبال رایات فتح و فیروزی برافراشته فرحت خان
را [?] لاهور و بابوس بیگ را فوجدار و میرزا شاه را امین و مهتر جوهر را خزانه دار ساخته در شهر گذاشتند و سیزدهم
رجب سال مذکور در سواد قصبهٔ سرهند نزول دولت اتفاق افتاد و امرای رزم آرا و بهادران جهان کشا بسعادت
ملازمت افتخار یافته کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردانیدند و سراپردهٔ اقبال را در گل زمینی که بعد از فتح رشک
فردوس برین شده استاده کردند و روز موکب جهانگشا مخالفان را دست و دل از کار برد و عساکر فیروزی
اثر بچهار فوج تقسیم یافت یکی باسم مبارک خود و دیگری بنام نامی حضرت خاقانی و دیگری بحسن اهتمام شاه
ابوالمعالی و دیگری به اهتمام بیرام خان و همواره از طرفین بهادران بعرصهٔ نبرد شتافته داد کارزار میدادند و پیوسته
آثار فتح و ظفر از ناصیهٔ اقبال و چهرهٔ احوال ظاهر میشد و روز بروز بیم و هراس بر مخالفان می افزود و مدت
[?] روز افواج مقابل یکدیگر نشسته کارزار میکردند تا تاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت نزد ملازمان
خاقان گیتی ستان بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر بعرصهٔ نبرد رفته رزم طلب گشتند و ازان طرف [?]
را در سکندر برآمده محاربهٔ عظیم نمود [?]. دران روز مقرر بود که جنگ سلطانی شود اما چون وقت رسیده بود که
چنین فتحی بزرگ بنصیب اولیای دولت ابد مقرون گردد رفته رفته عرصهٔ نبرد آتش افروز شده افواج نصرت
قرین از اطراف رسیده داد شجاعت و دلیری دادند و مردانه پای ثبات در عرصهٔ تهور افشرده رایات فتح
و فیروزی برافراشتند. بیمن اقبال روزافزون فتحی عظیم که طغرای فتح نامهای روزگار تواند شد از پردهٔ
غیب چهره گشای شاهد مراد گردید و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان
بعالم نیستی شتافتند و سکندر بهزار ناکامی از جنگ گاه برآمده خود را بدامن کوه پنجاب کشید یکی از بهادران
خواجه [?] و [?] را و سکندر رسید و چون باو نزدیک شد هر چند سکندر خواست که شمشیر خود در بابت آرد
از غایت اضطراب نتوانست کشید بعد از سعی بسیار نیم جانی ازان مهلکه بیرون برد و چون تایید ایزدی چنین فتحی
روی داد آن حضرت بر مسند کام بخشی نشسته درخور خدمت و جانسپاری هر کدام خلعت و مرحمت فرموده به ازدیاد مناصب
و اعتبار [?] جان سپار توجهات بادشاهانه مبذول داشتند و چون در روز تردد ملازمان حضرت خاقانی فتح شده بود منشور
این فتح بنام نامی و القاب مستطاب آن حضرت سمت آرایش یافت و ازین تاریخ حضرت خاقانی را [?] خجسته توجه خاطر پیدا
شد و ولی بیگ پدر خان جهان چیته که در جنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود فتح باز نام داشت به آن حضرت
پیشکش کرد و نگاهبانان این چیته گردند و نام داشت و از دوام خدمت و ذره پروری آن حضرت بخطاب فتح خان
نامور گردید و از سوانح این ایام مقید ساختن خواجه معظم است و سببش آنکه نوشته چند بخط خواجه که از کوتاه اندیشی و بیخردی
بسکندر [?] سخنان نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود و این نوشته بحضرت آشیانی رسید آن حضرت
از خواجه استکشاف فرمودند که باعث این نادولتخواهی چه بود [?] خواجه روی انکار نداشت در جواب گفت که من

شود خواجه معظم در شست پیش آمده دشنام صید داد بالتیغ سر جدا ساخت گفت خواجه معظم شتم شد پس اندخت که بدیت
بالشو رسید و ازین گشت و شمشیر افغانان فرصت یافته خود را گنجه سلامت کشیدند چون حقیقت حال به موقف عرض
بادشاه جهان پناه رسید فرمان به امرای نوشته بسیاری از نصایح سعادت افزا حواله تقریر افضل خان شد او رفته شرایف
کلمات از زبان گهرفشان آن حضرت برامرا تقریر نموده انجمن آراستی صلح و صلاح گردید بیرام خان از حمد در حالت هر طرح
اقامت انداخته پرگنات آن نواحی را برامرا قسمت کرد سکندر خان بجاجیواره رفت و از انجا قابو دیده روانه پیشتر
شده و سرهند را تصرف خود در آورد و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد و درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و
نصیب خان و مبارک خان با جمعیت انبوه از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سرهند بودن خود را اصلاح ندانسته
بجالندهر شتافت بیرام خان اسمعیلی را مناسب دولت ندانسته برآشفت که بالیستی سرهند را مضبوط ساخته لطلب کمک کس
میفرستاد و بالجمله بعد از گفتگوی بسیار امرای عظام عصام بفتراک اقبال ابدپیوند بادشاه پیوسته بود و پیاسر پیشتر
روان شدند چون سید و ماجیواره رسیدند تردی بیگ خان و اکثری صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند موسم
باران نزدیک شده لائق دولت آنست که گذرها را استحکام داده همین جا توقف نمائیم و بعد از تخفیف باران اعتدال
هوا از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دلیران عرصه همت در گذشتن آب مقدمات پسندیده و دلائل معقول گفتند
و آخر سبعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر قلی بیگ شاملو از آب عبور اتفاق افتاد و
عساکر فیروزی ماثر بچهار فوج منقسم شد قول شجاعت و سرداری بیرام خان نظام و رونق شایسته یافت و برانغار
بحسن شوکت خضر خان هزاره آراسته گردید جوانغار شهامت و دلیری تردی بیگ خان تحسین پذیرفت و سکندر خان
با جمیعی از هزبران بیشه وغا در هراول رزم طلب گشت و از انجا که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و سایر منیات اصلی
مقصور بود روز بروز ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار اولیای دولت کشوده ترمیگشت افغانان کمی لشکر منصور
و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکر فزون از احصا و شمار مسارعت نموده خود را به افواج قاهره رسانیدند و قریب
بشام تلاقی فریقین دست داده و جنگ عظیم در پیوست و افواج جهانگشا مراسم حزم و احتیاط مسلوک داشته نزدیک
بجوی جای استادن قرار داده و پای ثبات افشردند و همیکدل و یک رو در جان نثاری و کار پردازی دقیقه
نامرعی نگذاشته تا آنکه شب درآمد و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که بطرف فوج غنیم در دیهی آتش
افتاد و بحکم ایزدی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته گردید و دلاوران عرصه اقبال از اطراف لشکر مخالف درآمد
بخدنگهای دلدوز جان ستان افغانان تیره بخت را برخاک هلاک افگندند و آنها هیچ نمی دیدند که این تیر از کمی انداز
و از کجا می آید و مشت در تاریکی می انداختند قریب سه پهر از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت
نیاورده سراسیمه فرار اختیار نموده و فتح عظیم که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند شد روی داد و فیل و اسباب
فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد و نفایس غنائم با عرضداشت مژده فتح روانه درگاه گیتی پناه نموده روز دیگر متوجه پیش شدند
و در سرهند رفته طرح اقامت افگندند علی قلی سیستانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی کثیر بیشتر فرستادند چون سکندر خان
شکست این عظیم شنید با هشتاد هزار سوار سلح و مکمل و فیلان کوه پیکر متوجه عساکر فیروزی ماثر شد بیرام خان در سرهند
بپای ثبات استحکام داشته بلوازم قلعه داری همت گماشت و برج و باره را مضبوط ساخته حقیقت حال

شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان تردی بیگ خان سکندر خان خضر خان ... عبدالله خان اوزبک میر عبدالله ... علی قلی سیستانی محمد قلی برلاس
خواجه معظم علی قلی اندرابی حیدر محمد اخته بیگی بابوس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان میرزا نجات خان محمد خان
جلایر سلطان حسین خان قوندق سلطان محمد قلی دیوانه شاه قلی تارسیخی تولک خان کاکر علیخان باقی بیگ قمش بیگی
لعل خان بدخشی بیگ محمد اخته بیگی خواجه بادشاه مریض کچک خواجه خواجه عبدالباری خواجه عبدالله میر معین
میر غنی شاه فخرالدین میر حسن داغی خواجه حسین مروی میر عبدالحی میر عبدالله قانونی خنجر بیگ ... بیگ
خواجه عبدالصمد شیرین قلم میر سید علی مصور ملا عبدالقادر مولانا الیاس اردبیلی ابوالقاسم جرجانی مولانا
عبدالباقی افضل خان میر بخشی خواجه عبدالمجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطار افشار
دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه معین الدین محمود ملک مختار
وچون موکب عالی بحدود قصبه کلانور نزول اقبال فرمود شهاب الدین احمد خان واشرف خان وفرحت خان خاص خیل را
پیش از وصول موکب جهانگشا بلاهور فرستادند که روس منابر ووجوه دنانیر را بنام نامی والقاب گرامی فروغ تازه بخشند
ومتوطنان شهر را از دست اندازو آشوب مردم محافظت نمایند بیرام خان وتردی بیگ خان وسکندر خان وجعفر خان
هزاره واسمعیل خان دولدی وجمعی کثیر بر سر نصیب خان پنج بهیه که در قصبه سر مانه پای ثبات افشرده بود تعیین شدند
ورایات اقبال بجانب دارالفتح لاهور برافراشتند واعیان آن دیار بشرف استقبال شتافته زبان دعا بشکر این موهبت
عظمی کشودند وضیع وشریف فراخور رتبه وحالت مشمول مراحم بادشاهی گردیدند دوم ربیع الثانی این سال فرخنده فال
بلده فاخره لاهور بقدوم دولت لزوم فروغ آسمانی ورونق جاودانی پذیرفت وطبقات انام واصناف خلائق از جوادث
روزگار نجات ابدی یافتند واواخر این ماه خبر آمد که شهباز خان نام افغانی جمعیت انبوه فراهم آورده در دیپالپور
سر شورش برداشته است حضرت جنت آشیانی شاه ابوالمعالی وعلی قلی سیستانی وعلی قلی اندرابی
ومحمد خان جلایر وجمعی دیگر از یکهای کار طلب را بآن صوب فرستادند ولشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه
گرم ساختند وبهادران جان نثار لوازم نبرد وتقدیم رسانیده داد شجاعت وجانفشانی دادند کار بر شاه ابوالمعالی
تنگ شده بود که علی قلی خان با یکهای صف شکن تکیه بر اقبال بی زوال نمود وکارنامه جرأت وجلادت ظاهر ساخت
وشکست بر مخالفان افتاد واز خون افغانان تیره رای عرصه پیکار لاله زار شد واولیای دولت قرین فتح وفیروزی
مراجعت نموده سعادت آستانبوس دریافتند وبیرام خان که بر سر نصیب خان افغان رفته بود نصیب خان اندک تلاشی
کرده عار فرار اختیار نموده وغنیمت فراوان از نقد وجنس بدست اولیای دولت درآمد وعیال افغانان تمام اسیر پنجه
تقدیر گردیده وحضرت جهانبانی نذر فرموده بودند که هرگاه فتح هندوستان شود وبند نکنند بیرام خان خود سوار شده
مردم را جمع ساخته مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد ودیگر غنائم این فتح از فیلان نامی وسائر نفائس با عرضداشت
فتح بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت خود با فوج ممالک کشا متوجه پیش شد وچون بجلندهر رسید افغانان گریختند غلبت اشتر
بحیث منازعتی که میان سرداران لشکر منصور بهم رسید اسباب واموال نفس خود را با نقد جان همراه بردند وجمعی از زمین
سرگذشت که تردی بیگ خان خواست که پیشتر رفته با افغانان گریخته دست بردی نماید بیرام خان صلاح در فتح بند ندیده
بجهت تحصیل خدمت بالتو خان ایشی پیش بیرام خان فرستاد که بهر طریق که داند وتواند رخصت حاصل کند بالتو خان رفته شروع در مقدمات

در حدود چپرکته محاربهٔ عظیم نمودند تاتار خان دران جنگ کشته گردید و خزاین شیرشاه و سلیم شاه تمام بدست اولیای دولت افتاد و چون
سوارے اسپ خوب [illegible] بر صندوق فیل نشسته تردد میکرد اما از کمال جرأت و جبارے که داشت در زمانی [illegible]
کرده مردم سپاه در محاربات و مبارزات غالب فیروز جنگ می آمد و ختند باسے عظیم که در اندیشهٔ اهل روزگار نگنجد بکار برده میکشود
و بعد از تنظیم و تنسیق ولایت جونپور و بهار متوجه بنگاله شد خضرخان ولد محمد خان در بنگاله بجاے پدر نشسته خود را سلطان
جلال الدین ملقب ساخته بود در اثنای آن عزیمت نهضت موکب اقبال تسخیر هندوستان بلند آوازه شد
و بهبود صلاح در رفتن بنگاله ندانسته عنان معاودت معطوف داشت نهضت موکب منصور حضرت جنت
آشیانی به تسخیر سواد اعظم هندوستان چون حقیقت هرج و مرج هندوستان بسامع عز و جلال
رسید عزیمت آن صوب که در مکامن ضمیر اشراق تنویر تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساخته رایات اقبال
برافراشتند و جمیع مخدرات تتق عصمت را در کابل گذاشته بحمایت و حراست ایزدی سپردند و شاهزاده ولی نعمت
را آنکه میرزا محمد حکیم ساخته عمل و عقد مهمات برای رزین منعم خان تفویض یافت و در اواسط ذی الحجه نهصد و شصت
و یک بساعت اختیار و زمان مستقر که حرکات افلاک به آن افتخار دارد [illegible] عزیمت صوب صواب مآل هندستان
معطوف فرمودند و قرة العین سلطنت یعنی حضرت خاقانی را که عمر گرامی ایشان به دوازده سال و هشت ماه رسیده بود
مقدمة الجیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادپای اقبال را بجولان در آوردند و همان روز بدیوان [illegible]
تفاول جسته بر این غزل بشارت فتح و فیروزی یافتند بیت دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او زانکه با زاغ
و زغن شهپر دولت نبود: آن حضرت اعتصام بعروة الوثقی عنایت ربانی و تمسک بحبل المتین اشارت آسمانی
فرموده با اندک لشکرے که با تعدد بسیاری از جنود غیبی نهضت فرمودند سه هزار کس بقلم آمد بیرام خان بجهت انتظام بعضی
مهمات پادشاهی و سامان یراق چند روزے در کابل ماند و آن حضرت از جلال آباد بجاله سوار شده از آب گذشتند
سلخ محرم سنه [illegible] بعرصه بکرام مضرب خیام اقبال گشت سکندرخان که با افاغنه مبارزت با کرده خدمات
شایسته تقدیم رسانیده بود مورد الطاف و عنایات گشته بخطاب خانی سربلندی یافت و چون کنار دریاے سند
که به نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت گردید بجهت گذشتن سپاه و [illegible] سه روز در آنجا توقف فرمودند و بیرام خان
آمده بسعادت عتبه بوسی سرافراز گشت و درین منزل مبشران اقبال نوید فتح و فیروزی آوردند که تاتارخان کاسی
که با لشکر گران محافظت قلعه رهتاس متعین بود با وجود استعداد و قلت راس و استحکام قلعه بمجرد طنطنهٔ ارتفاع رایات
اقبال تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار نموده است آن حضرت نظر بر نیکو خدمتهای سابق و لاحق نموده فرمان مرحمت
بنام سلطان آدم گکهر فرستاده بزمین بوس بشارت فرمودند اما از انجا که طالع بلند نداشت عذر زمین داران را آورده عرضداشت که با سکندر عهد
شده است و پسر لشکری نام همراه خود برده اگر من بسعادت ملازمت فایض گردم بسبب نقض عهد ملتفت و پسر ابتلا بهلاکت رسد بعضی
از اولیای دولت معروض داشتند که صلاح وقت دران ست که او را از میان برداشته قدم مبشر بر باید نهاد آن حضرت نظر به خدمات
گذشته او فرموده ملتفت این حروف نشدند و چون موکب خالی از دریای سند عبور نمود افغانان آن نواحی
که در حدود رهتاس مجتمع شده بودند پریشان گشته [illegible] بگریخته بدر رفتند چون سر رشتهٔ سخن باینجا کشید پیش از
عرض دیگر سوانح آسمانی اثر جمعی مردم روشناس که درین فتح بسعادت خدمت سرافراز بودند نوشته می شود بیرام خان

هیمو که به بدگوئی و فتنه جوئی از حضیض افتقار به اوج اعتبار رسیده بود وکیل مبارزخان شد و چون او پیوسته به ارتکاب شرب
و تنعمات نفسانی پرداخته از احوال رعایا و زیردستان غافل زیست میکرد استقلال هیمو بدرجه رسید که جز اسم صاحبی سرداری
مبارزخان را نماند شورشی عجیب در جهان پدید آمد اکنون مجملی از احوال خسران مآل هیمو مرقوم کلک صداقت رقم
میگردد آن سفله باکراهیت منظر از حسب و نسب بی بهره بود و در قصبه ریواری از توابع میوات در زمره طائفه بقالان
بسر میکرد بیون ترین ذات بقالان است انسلاک داشت و در پس کوچها بقصبه نمک بشور میفروخت تا آنکه بلطائف الحیل
خود را داخل بقالان سرکار سلیم شاه ساخت و از بدگوئی و عیب جوئی و کفایت اندیشی روشناس شده پیوسته بر مردم
ابواب تقریری نوشت و عمال سرکار او را میگرانید و مردم را در بلا می انداخت و قصد عرض و ناموس خلق میکرد و سلیم شاه
نیز او را از راه سخن داده بود چه برای دانستن احوال خفیه مردم و جهت سزای بدکرداران بالجمله این بدنهاد بچرب زبانی
و بدگوئی اعتبار یافت و چون پیمانه عمر سلیم شاه لبریز گردید و نوبت ریاست بمبارزخان مذکور که پسر عم سلیم شاه بود رسید
در خدمت او وکیل مستقل و صاحب اختیار شد و مدار عزل و نصب و داد و ستد از پیش خود گرفت و خزاین شیرشاه و سلیم شاه
و فیلخانه اینها بدست آورده بی محابا بداد و دهش پرداخت و در اندک فرصتی زرپاشی میسید [illegible] خود کار او بمرتبه رواج گرفت
که افغانان بطوع و رغبت خدمت او میکردند روزی چند بخطاب نسبت رای کلاه گوشه نخوت کج نهاد و باین هم اکتفا ننموده
خود را راجه بکرماجیت گویانید و درین مدت محاربات عظیم کرده مخالفان را از پای انداخت و کارنامهای شجاعت از و بظهور آمد
رفته رفته کار او بمرتبه بالا گرفت که افواج ترتیب داده بروی جرأت و جلادت بمبارزت خاقان گیتی ستان نهاد و چون
انوار ذات مقدس آن حضرت ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شد اول فتحی که در عرصه اولیای دولت ابد پیوند را نصیب
شد فتح هیمو بود و در ان جنگ بزخم کاری جان را بمالکان جهنم سپرد چنانچه در جای خود عنقریب گذارش خواهد یافت
ان شاء الله تعالی اکنون بشرح تتمه از احوال هندوستان می پردازد و خلاصه کلام آنکه چون سلیم شاه فوت کرد مبارزخان
مدعی حکومت شد احمدخان سور برنه سلیم شاه که از اعاظم امرای پنجاب بود خود را سکندر نام نهاده دعوی سلطنت کرد و
محمدخان نیز که قرابت قریب بشیرشاه داشت و حکومت بنگاله به او مفوض بود خواهش عروس خاطر ساخت و ابراهیم خان
سور نیز به نسبت قرابت و وفور جمعیت ایالت هندوستان را در تلاشش شد و شجاعت خان که در السنه عوام
بشجاول خان اشتهار دارد در مالوه برابر اسم دم از استقلال زد مجملاً اعاظم این دولت باهم درافتاده سر شورش و آشوب
برداشتند و در هندوستان ملوک طوائف شد اسکندر لشکر پنجاب را فراهم آورده قصد دارالخلافه آگره کرد و چون بدهلی
رسید خطبه بنام خود خواند و مبارزخان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر به تدبیر و کنگاش هیمو مبارزخان بشرق روی
شتافت چه خزاین شیرشاه اکثر در قلعه چناره بود و در بیرون آگره در موضع فره میان ابراهیم و سکندر جنگ شد و ابراهیم
شکست یافته بگوشه بدر رفت و غازی خان پدر ابراهیم بقلعه بیانه شتافته متحصن شد و کار سکندر بصورت بلندی گرفت
و از دریای سند تا دریای گنگ بی رقیب و شریک در حیز تصرف سکندر درآمد و لشکر فراوان فراهم آورده اراده رزم
مبارزخان پیش نهاد همت ساخت و آرزوی آن داشت که تمام هندوستان مستقلاً از و باشد درین وقت طنطنه
و نهضت رایات جهانگشا حضرت جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر
را سکندر است پنجاب تعیین فرمود و محمدخان حاکم بنگاله بقصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان متوجه گشت و مبارزخان هیمو

عز و جلال میر سید چنانچه مولانا عبد الله سلطان پوری که بیمن عاطفت و ذره پروری آن حضرت بخطاب مخدوم الملکی مشهور
آفاق شده از لاهور مصحوب حاجی پراچه سوداگر جفت موزه و مچه بخدمت آن حضرت فرستاد و اشارت بسواری و لشکر کشی
نمود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه تفاول بفتح هندوستان گرفتیم چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان
سینه و هندوستان پا است و این تفاول مثل آن تفاولیست که حضرت صاحبقرانی گرفته اند و آنچنان بوده که در سالی
که از ماوراء النهر بفتح خراسان متوجه شده اند در آمد خود بدیدن شیخی از ایام درویشی صاحب ریاضتی که به صفای باطن و خوارق
عادات اشتهار داشت تشریف بردند درویش سینه گوسفندی برسم ما حضر پیش آورد آن حضرت بمقربان بساط حضور فرمودند
که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان سینه روی زمین است و ان شاء الله تعالی این تفاول مثل تفاول
حضرت صاحبقرانی خواهد شد **مجملے از احوال سلیم خان ولد شیر شاه افغان و آنچه بعد ازو تا در آمدن
حضرت جنت آشیانی به هندوستان واقع شد** چون شیر خان هندوستان را بتصرف در آورد و
پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت باستقلال کرده رخت هستی بآتش فنا داد پسر خوردش سلیم شاه بعد از پدر بهفت روز
جانشین گشت و مدت هشت سال و دو ماه و هشت روز سلطنت کرد او درین مدت هرگز از جنگ و تردد دنیا سود دستے بحنتے
از اوقات بجنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان غلام شیر شاه پرداخت و منهزم ساخت و چندے با افغانان نیازی
که ایالت پنجاب داشتند و سرگروه آنها هیبت خان بود مجادله و مقاتله نمود و آنها نیز مغلوب شده بشعاب جبال کشمیر پناه
برده در انجا نیست و نابود شدند و مدتی به نزاع طائفه گکران اشتغال داشت و چون این مرحوم دم از دولتخواهی دودمان عالیشان
میزدند کاری نساخت و دست قدرت بر آنها نیافت و قلعه رهتاس را که شیر شاه اساس فرموده بود باتمام رسانید و در میان کوه
سوالک بامنی بجهت خود اتکا ساخته قلعه مانکوت بنا نهاد و چون با افاغنه و سپاهی بد معاشی پیش گرفته بود همواره در بیم و هراس
میگذرانید و اکثر در قلعه گوالیار بسر میبرد اگرچه با رعیت نیک سلوک میکرد اما با سپاهی بنگ قلم از و برگشته بودند و از بیجا رسیدگی
مدارا نمیکردند و انتظار فرصت تا بود داشتند قضا را اقبال خان نام خواص او که به قبول حسن و تعلق خاطر تربیت یافته بمرتبه
امارت رسیده بود یکی از اوباشان را برین داشت که هرگاه قابو یابد کار سلیم شاه به انجام رساند و در هنگامی که بدیدن عمارات
قلعه مانکوت میرفت و بر اسب چارزانو نشسته بود بیرحم داد خواهان از یک جانب در آمده شمشیری انداخت به مجرد
رسیدن شمشیر سلیم شاه از پشت زین جست و چابک جسته آن سرگشته را در زیر گرفت و بعد از ان حکم بقتل او فرمود
هر چند مقربان او مبالغه نمودند که تحقیق باید کرد که تحریک کدام سیاه بخت این [بی اعتدالی] از و بظهور آمده سلیم شاه بنابر مصلحت
وقت قبول این معنی نه نمود و پیش از ان که تفتیش احوال کند بقتل رسانید و چون متیقن بود که این جرأت به اغوای
اقبال خان واقع شده اقبال را از نظر انداخته حشم و جمعیت او را بقید ضبط آورده محبوس ساخت و بتاریخ بیست و دوم
ذیقعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بر بست [وابدیت] فیروز خان
نام پسرش که خورد سال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارز خان خالوی فیروز خان آن بیگناه را بنهان خانه عدم
فرستاده مدعی حکومت شد و خود را بمحمد عادل ملقب ساخت او پسر نظام خان برادر خورد شیر شاه است و از غرائب آنکه
این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بسلطنت رسید و شوهران سه دختر نیز بعالی مرتبه سلطنت تصاعد فرمودند یکی از
دامادان او سلیم شاه مذکور بوده دیگرے سکندر سور بود دیگرے ابراهیم سور که احوال این دو کس بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد

فرمودند آن حضرت همواره بعشرت و کامرانی خوش وقت بوده جشن های پادشاهانه میداشتند و پیوسته بصحبت درویشان
گوشه نشین و تجرد پیشهای عزلت گزین تشریف میبردند خصوص از صحبت فیض منقبت مولانا زین الدین محمود کمانگر که از مبارزان
نفس اماره بود استفاده میگرفتند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد و بر حصول مقاصد و عروج دولت و فتوحات آسمانی اشارت
و بشارت می یافتند و خواجه غازی که برسم رسالت پیش شاه جنت پناه شاه طهماسپ رفته بود پیش از رسیدن موکب عالی
بقندهار آمده بود سعادت زمین بوس دریافت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوانی خلعت امتیاز پوشید دران ایام سلطان
سعفر خان از زمین داور آمده بسعادت خدمت سرافراز گردید محمد خان حاکم هرات مصحوب مهتر قرا که از معتمدان او بود پیشکشهای
لائق و عریضه اخلاص بدرگاه فرستاده مشمول عواطف بیکران گردید و بجهت انبساط خاطر شکار قمرغه طرح افگنده در نواحی شوراندام
شکار خاطر خواه فرمودند و از قضایای نالایم که در قندهار روی داد کشته شدن شیرعلی بیگ بوده بتیغ بی باکی شاه ابوالمعالی
و مجملی ازین سانحه آنکه شیرعلی بیگ پدر سیقرا بیگ میرشکار بی رخصت از خدمت شاه آمده سعادت ملازمت دریافت
شاه ابوالمعالی که مست باده غرور تقرب بود از تعصب جنگ اهل خروج مکرر در مجلس بهشت آئین میگفت که من این رافضیک را
آخر خواهم کشت و آن حضرت از فرط توجهی که باو داشتند این حرف را بمطایبه حمل فرموده التفات نمیکردند تا آنکه شبی در حمین
کمین نشست و خون آن نامراد را بخاک ریخت و بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت سخت گران آمد لیکن از فرط معنی محبتی که باو داشتند
سزا کردار او چنانچه باید نفرمودند و چون حسن اخلاص و نیکو خدمتی بیرام خان بر مرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت قندهار
را بدستور قدیم بجاگیر مشار الیه مقرر داشتند و زمین داور از معظم سلطان تغییر داده بهادر خان برادر علی قلی خان مرحمت شد
چون تسخیر هندوستان پیش نهاد همت جهانگشا بود بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودی خود را بملازمت
رساند و ولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که بسبب بعضی مقدمات از اهنا العرض رسیده بود قرین رکاب دولت ساخته متوجه کابل شدند
و حضرت خاقانی تا غزنین باستقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و محمد قلی خان برلاس و ترکمان و جمعی دیگر در خدمت
ایشان بشرف زمین بوس مستسعد گردیدند و او آخر سال نهصد و شصت و یک دار الملک کابل بفر قدوم میمنت لزوم رونق
اسمانی گرفت و دران ایام منعم خان را بسعادت اتالیقی حضرت خاقانی بلند مرتبه ساختند و منعم خان آداب شکر این عطیه
عظمی بجا آورده پیشکشهای لائق گذرانید و درین سال همایون الغ بیگ پسر خلیل سلطان از جانب شاه طهماسپ برسم
رسالت آمده تحف و هدایای لائق بنظر اشرف گذرانید و باعث مزید انبساط خاطر فیض آثر شد و چون یورش هندوستان
مکنون ضمیر منیر مهر تنویر بود همواره بسرانجام این سفر و فراهم آوردن لشکر توجه میفرمودند و روز دوم عید رمضان بیرام خان از
قندهار با جمعیت شایسته آمده سعادت آستان بوس دریافت و آن حضرت بجهت انبساط خاطر و فرط عنایتی که باو داشتند
عید را اعاده فرموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند و به قبق اندازی و چوگان بازی حکم شد و آن شهسوار میدان اقبال
نونهال گلبن جاه و جلال یعنی حضرت خاقانی رخصت گرفته بر باره جهان نورد سوار دولت شدند و به تیر اول قبق را انظور زدند
که غریو از مردم برخاست و حیرت افزای قادر اندازان موشگاف شد و بیرام خان در تعریف قبق اندازی آن حضرت قصیده
در سلک نظم کشیده و این مطلع آن قصیده است بیت عقد قبق ربود خدنگ تو از فلک + گرد انه هلال صورت پروین شهاب
ملک + دران ایام عشرت فرجام که همگی خاطر اشرف متوجه تسخیر هندوستان و سامان این یورش بود و پیوسته خبر مرگ
خور دسگی آن ملک و مردن سلیم شاه و هرج و مرج هندوستان از عرائض بعضی دولتخواهان و منتظران صبح اقبال بمسامع

شرف اختصاص یافته حیات مستعار خود را فدای خدمت صاحب ساخت چنانچه شرح آن در جای خود گذارش یابد در آن
وقت سفر حجاز حضرت جهانبانی بود از روی پسند که جلو که کوکه تو میروی یا در ملازمت می باشی او باوجود سبق خدمت
و قبول نظر آن حضرت طریق وفاداری بر لوازمات صوری مقدم شناخته عرض داشت که لایق بحال خود چنان می بینم که
درین تاریک روزهای بینوائی و تیره شبهای بینائی در خدمت میرزا باشم آن حضرت که محک آدم شناسی و میزان حقیقت
سنجی بودند اراده او را استحسان شمرده کشاده پیشانی رخصت دادند و آنچه از نقد و جنس بجهت اخراجات سفر میرزا او را
یافته بود حواله او فرمودند و نیک سلوک باهمه نسبت توجه و تعلق خاطر میرزا از چند منزل برگشته بملازمت رسیده و بخاطر
حقیقت شناس بغایت ناپسندیده آمد و باقبول صورت که داشت مردود نظر باشد و میرزا از دریای سند
به ته رفت و از آنجا بمقصد شتافت و سعادت حج دریافت و در پانزدهم ذی الحجه نهصد و شصت و چهار لبیک گویان
اجابت دعوت حق نموده محل عدم نسبت بالجمله چون موضع بگرام که به پشاور مشهور است مضرب خیام گیتی ستان
گشت پهلوان دوست میر بر حکم شد که قلعه آنرا که افغانان خراب ساخته اند تعمیر نماید و در اندک فرصتی مرحلها
قسمت نموده تعمیر شایسته یافت و سکندر خان را با جمعی از دولتخواهان بجهت محافظت قلعه گذاشته رایات
عزیمت بجانب کابل برافراختند و بعد از تشریف بردن آن حضرت افغانان هجوم آوردند و سکندر خان
داد مردانگی و قلعه داری داده افغانان را پریشان و منهزم ساخت و چون موکب جهانگشا بکابل نزول
اجلال فرمود شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاول نهصد و شصت و یک بطالع قوس از ستر بارگاه عصمت
فرزند گرامی متولد شد آن حضرت نام او میرزا محمد حکیم نهادند و چون ابوالفضائل تاریخ سال هیأت کیفیت قرار یافت
و در میان نزدیکی از مقدسه و دودمان عصمت حبیبه جوجق میرزا را خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او
سلطان ابراهیم نهادند و هم بزودی آهنگ عالم قدس نموده بیت بود بر سر زآسمان کرم نهادن و
بردنش هم نزدیک به ارتفاع رایات اقبال بقندهار و عزیمت مستقر خلافت چون
جمعی از فتنه جویان واقعه طلب مقدمات غیر واقع از جانب بیرام خان بموقف عرض رسانیده در شگفتن
زمستان این سال همایون فال نهضت عالی بصوب قندهار اتفاق افتاد حکومت کابل بعلی قلی خان اندرابی
تفویض یافت و قرة العین خلافت را با غزنین که بجاگیر ملازمان ایشان مقرر بود همراه برده از آنجا مستقر خلافت
رخصت معاودت فرموده خود متوجه قندهار شدند بیرام خان که خلعت قابلیتش بطراز اخلاص آراستگی داشت
مقدم گرامی را از سعادتهای عظمی و دولتهای کبری شمرده تا ده فرسخ قندهار باستقبال موکب عالی از سر قدم
ساخته رسیده و ملتفت آن حضرت شد که در حق او آنچه گفته اند افترا بوده و ساعت مسعود بقندهار در آمده الوان
کامرانی و کام بخشی بر روی روزگار گشادند و از مشاهیر ملازمان رکاب عالی ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان
و محب علی خان و میر خلیفه و اسمعیل و ولد سلطان و سید محمد اخته بیگی و خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و سلطان
و دیگر سعادت حضور یافتند بیرام خان در آداب خدمت و شایستگی لوازم مهمانداری دقیقه نا مرعی نگذاشت
و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و در ضیافت آنچه بجهت سرکار خاصه در کار شد همه را بیرام خان انجام
نموده جمیع امرا و منصبداران پادشاهی را در منازل ملازمان خود فرود آورده مهمانی ایشان را بصاحبان خانه مقرر

رسانیدند که خاطر قدسی مظاهر از عزیمت متنفر شود و نیز بعرض رسید که سلیم شاه از هیبت عساکر گیهان شکوه با لشکر فراوان
حدود پنجاب است و اولیای دولت را امروز استعداد جنگ افغانان چنانچه باید نیست اگر موکب اقبال بکوهستان
کشمیر درآید و افغانان آمده سر راه مضبوط سازند چه صورت دارد و چون خواهش دولت لائق دولت آنکه درین مرتبه
آن عزیمت موده عنان مراجعت بمستقر کابل معطوف دارند و چون خاطر از اهل نفاق اطمینان یافته استعداد و بر اصل نه
لشکر تازه روز فراهم آورده متوجه تسخیر هندوستان شوند که به نیروی اقبال روز افزون دمار از روزگار افغانان
هستانی برآورده خواهد شد انشاء الله تعالی آن حضرت از غایت شوق و ترغیبات میرزا حیدر را اصلا با
مقدمات التفات نفرموده رایات جهان کشا بصوب کشمیر برافراشتند و حضرت خاقانی را بحراست
و حکومت کابل تعیین فرمودند که درین وقت اکثر ملازمان و سپاهیان امرای رخصت از صاحبان خود جدا شده همراه اردو
حضرت خاقانی متوجه کابل شدند و در خدمت آن حضرت غیر از سرداران کم کسی نماند و ازین رهگذر شورش غریبی وارد مزاج
گشت و حکم فرمودند که جمعی از معتمدان اهتمام نموده مردم را بقرب شلاق بگردانند و اگر بکشتن هم احتیاج شود اصلا استادگی
نکنند و انتظار حکم [illegible] در باب رفتن کشمیر بعضی از حمیدان مجید تفاؤل جستند تقدیر یوسف برآمد رخصت یافتهای سخن هر کدام فراخور دانش
خود تعبیری کردند خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر مذکور شد که حکم چاه فرزندان دارد موافق قصه یوسف
لاجرم فسخ عزیمت کشمیر فرموده متوجه کابل گردیدند و چون کنار آب دریای سند مخیم سرادقات اقبال شد میرزا کامران
التماس سفر حجاز و زیارت خانه کعبه نمود و از انجا که خشنودی و استرضای خاطر میرزا مطلوب بود بی مضایقه رخصت دادند
و شبی که رخصت می کردند خود بوداع میرزا تشریف برده کلبه تاریک میرزا را بنور حضور منور ساختند و بعد از لوازم تعظیم
و احترام میرزا این بیت خواند بیت کلاه گوشه درویش بر فلک سائید * که سایه همچو تو شاهی فگند بر سر او * و بعد از
لحظه این بیت بر زبان میرزا رفت بیت بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است * گر ناوک جفاست وگر خنجر ستم *
اگرچه بیت ثانی جانب تشکر دارد اما سخن شناس حقیقت رس یابد که از شکایت لبریز است آن حضرت از غایت نرم دلی و قدردانی
رقتها فرمودند و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم السر و الخفیات شاهد حال است که این کار نه باختیار و رضای من
شده است و معهذا از کرده خویش نهایت انفعال و خجالت دارم کاشکی این ادا از شما نسبت به من پیشتر بفعل می آمد
میرزا آن حضرت را دعا کرده از حاجی یوسف پرسید که درین مجلس کیستند او حاضران را شمرد که تردی بیگ خان
و منعم خان و بابوس و خواجه حسین مروی و عبد الحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران گواه باشید
که من اگر خود را بیگناه دانستمی درچنین وقتی خجل کردمی اما یقین دارم که مرا استحقاق هلاکت بوده و آن حضرت جان بخشی
فرموده رخصت سفر حجاز می دهند بر تفضل و تلطف آن حضرت بهزار شکر بجا می آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات
نفرموده اند مصرع من در خور خود کردم و او در خور خویش * آنگاه بسفارش فرزندان پرداخت و حضرت جنت آشیانی
بکشاده روئی قبول نمودند و میرزا را مشمول عواطف خسروانه ساخته وداع کردند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور
اظهار رقت و بی طاقتی نکند خود را حفظ می کرد و همین که آن حضرت متوجه دولتخانه شدند بهای های گریست روز دیگر
حکم شد که از ملازمان میرزا هر کس اراده همراهی داشته باشد مانع نیست هیچکس که همت نداشت اما اگر لاف دوستی
و یکرنگی می زدند ترک آشنائی کردند چلمه کوکه که از حقیقت ذاتی و نیکو خدمتی بدولت حضرت خاقانی بخطاب عالم خان

متوجه هندوستان شد و از نواحی چترشاه بداغ خان را پیش سلیم شاه فرستاد و او در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بسلیم شاه
رسید سلیم شاه بچرب زبانی پیش آمد و خبر وصول خرجی صحیب او روان ساخت و قرار داد که شما در میان حدود باشید که کمک
از دنبال سفر ستم و خزینه تعیین میکنیم و هنوز شاه بداغ خان بمیرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم شاه روانه ساخت
بعد از درازی سخن که کوتاهی از ان لائق چون میرزا بچهار کروهی اردوی سلیم شاه رسید پسر خود او از خان و مولانا عبد الله
سلطان پوری و جمعی از امرا را باستقبال فرستاد و برو ستی که لائق دشمنان این دودمان والا باشد ملاقات داد اسامی
جمعی که در ایام مینوالی رفیق میرزا بودند بدین تفصیل است بابا چوچک ملا اشغالی بابا سعید قبچاق شاه بداغ خان عالم
رحمان قلی صالح دیوانه حاجی یوسف علی محمد اسپ ترتاش غالب خان ابدال کوکه و میرزا همواره از بدسلوکی این
مردم توضیع خاطر و زحمتهای درونی داشت خصوص از شاه بداغ خان که ترغیب تحریص این سفر بیشتر از دیگران ده بود
پیوسته شکایت و سرزنش میکرد و بالجمله سلیم شاه روزگاری بوعده و وعید و چرب زبانی میگذرانید تا آنکه خاطر از مهمات
آن صوبه مطمئن ساخته بجانب دهلی روان شد میرزا را همراه گرفته چشم بند داشت و مقصدش آنکه بهندوستان برده در یکی
از قلاع مستحکم مقید سازد و از حرم خود کنیزی بمیرزا داد و با آن کنیز ساخت که جاسوس احوال میرزا بوده از منویات ضمیر
او آگاه سازد و چون کنیز بمنزل میرزا آمد و صحبت او با میرزا خوب نشست از قرار داد سلیم خان میرزا را مطلع کرد که او نسبت
بشما چنین اراده در خاطر دارد و مرا باین مصلحت فرستاده و شما را بر بو و رنگ میرد میرزا که از طرز سلوک او بدگمان
شده بود یقین دانست که حقیقت حال چیست در فکر گریختن و خلاصی خود شد و چکی خان را پیش راجه بکهو که در دوازده
کروهی ماچیواره یورت داشت فرستاده بجهت استخلاص خود استعانت اندوخواست راجه فرستاده را آب لیتگی دریافته
مانعی بجهت میرزا قرار داده اعلام نمود و روزی که سلیم شاه از آب ماچیواره گذشت میرزا در جامه خواب خود یوسف آفتابچی را
گذاشته با بابا سعید قرار داد که تا زمان دراز کتابی میخوانده باشی تا مردم را تصور آن شود که میرزا در جواب است و خود بهیئت تغییر روانگیزه
از شرم سراپرده بدر رفته با جمعی مقرر شتافت و ملازمان میرزا نیز هر کدام از راهی بدر رفتند سلیم شاه ازین واقعه آگاه شده جمعی کثیر بر سر تعیین نمود چون اجازه تعیین لشکر سلیم شاه
اطلاع یافت میرزا را پیش راجه کپور که دران نواحی محکم ترین جاها بود فرستاد و او نیز از بیم و هراس بدر ته داده بجانب
جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشهایی که لازمه زمینداران است میرزا را در ولایت خود نگذاشت که در آید ناگزیر
سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شده و نزدیک بود که در انجا گرفتار شود به هزار محنت و تغییر وضع کرده بلباس زنان
در آمد و به رفاقت افغانی اسب جلاب راه کابل پیش گرفت و به اندیشهای ناصواب تدبیرهای باطل سلطان آدم گکر را
دید که شاید آنجماعه را با خود متفق ساخته یا امدادی از انها گرفته کاری از پیش تواند برد سلطان آدم گکر دو تنخواهی موردی
منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را نزد یک خود نگاه داشت و عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده از صورت حال آگاه
ساخت و میرزا نیز نقوش نومیدی از صفحه پیشانی او خوانده عرضداشتی مصحوب کس خود چنانچه گذارش یافت بملازمت
ارسال نموده و درین مدت که آنجا بود هر چند دست و پا زد و تدبیرها برانگیخت که شاید گکران را بخود متفق تواند ساخت
صورت نه بست و از جنگ آنها بر آمدن نیز امکان عقلی نداشت القصه چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بعرض
مقربان بساط عزت رسانید عزیمت آن صوب مصمم شد و حضرت خاقانی را قرین موکب اقبال ساخته همراه گرفتند
و خواجه جلال الدین محمود را بحکومت و حراست کابل رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون اعلام نصرت عظام

بشارتهای طول بقا و مژدهای علو مراتب جهانگیری بگوش هوش اهل اخلاص میرساند درین مدت که آنحضرت در غزنین تشریف داشتند
حضرت جنت آشیانی در کابل بعیش و عشرت و سیر شکار خوش بودند روزی بجدود ذمه که موضع بهسود از مواضع دلکشای کابل
برسم شکار تشریف داشتند قضارا از اسپ جدا شدند و عنصر مقدس آزردگی تمام یافت و در ساعت منشور طلب بنام نامی
حضرت خاقانی ارسال فرمودند و بقدوم میمنت لزوم آنحضرت صحت کامل روی نمود و مدت ایام مفارقت به شش ماه کشید

توجه حضرت جنت آشیانی به تنبیه و تادیب متمردان بنگش و بدست آمدن میرزا کامران بحسب تقدیر و مراجعت بکابل

در زمستان نهصد و پنجاه و نه نهضت عالی بصوب بنگش اتفاق افتاد که
هم آن حدود نسبت به کابل قشلاق است و هم درین ضمن تنبیه سرکشان و تادیب فتنه پردازان آن دیار صورت خواهد بست
و قرة العین سلطنت را اقبال آسا قرین سعادت و همعنان دولت ساخته بجانب بنگش و گردیز نهضت فرمودند و قبایل
افغانان تنبیه و تادیب شایسته یافتند و درین تاخت و تاراج غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت ابدی اتصال
افتاد اول قبیله که بتاخت رفت قبیله عبدالرحمانی و آخر بر فریدی بود و فتح شاه افغان که از حماقت و جهالت تهمت
دانائی بر خود بسته در اضلال گمراهان سعی داشت از صدمات افواج قاهره فرار نمود با جمعیت قبیله خود بدرمی رفته در
اثنای راه بخیر منعم خان و جمعی که از جلال آباد متوجه ملازمت بودند دوچار شد و جمیع اموال و اسباب خود را گیرانیده
زخمی بحال تباه گریخت درین هنگام دولت فرجام عرضداشت سلطان آدم گکر که سرخیل و سردار طایفه گکران بود بدرگاه
گیتی پناه رسید خلاصه مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان به این حدود آمده است و بنده که از هواخواهان
و خیر اندیشان این دودمان عالی است لایق نمی داند که میرزا بحال تباه در آوارگی اوقات بسر برد اگر موکب عالی به اینحدود
نزدیکتر شود و او را بشرف بساط بوس سرفراز ساخته بپندارک جرایم سابق و لاحق ملازم عتبه دولت سازم و خود نیز شرایط
خدمت و لوازم بندگی بتقدیم رسانم پوشیده نماند که گکران را طوایف بسیار است و در مابین آب بهت و سند توطن دارند
و در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبت داشت آمده بضرب دست انجا را
از تصرف کشمیریان برآورده و بعد از ملک کد ملک کلا پسر او جانشین شد و بعد ازو پسر او بر نام کلانی الوس خود یافت و بعد
ازو تتار حاکم شد و او را با شیرشاه و سلیم شاه منازعت عظیم روی داد و در زمانی که حضرت فردوس مکانی به تسخیر
هندوستان متوجه بودند در ملازمت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید علی الخصوص در جنگ رانا سانکا جانفشانیها
ظاهر ساخت و خود را از منتسبان این دودمان عالیشان می شمرد و ازو دو پسر ماند سلطان سارنگ و سلطان آدم اول
سارنگ کلانتر قبایل خود شد بعد از سارنگ کلانی به آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان متابعتی بنفاق
می کردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نموده عرضداشت
میرزا مشتمل بر ملایمت و اظهار خجالت گذرانید بنابران مقرر شد که تا ولایت گکران نهضت فرموده میرزا کامران را بدست
بیارند و مجملی از سرگذشت میرزا کامران آنکه چون در تاخت پیش بلاغ بصد دشواری و خواری از جنگ سربران بیشه بهیئت
خلاصی یافته نیم جانی بدر برد دیگر دران حدود قرار بودن بخود ندانسته بهزار ناکامی متوجه هندوستان شد که از سلیم خان پسر
شیرخان کومک گرفته اسباب ادبار خود آماده سازد هیهات هیهات این چه مایه غفلت و بیخردی است که بدشمن
خاندان خود پناه می برد تا بدوست جانی و ولی نعمت حقیقی آسیب رساند مجملاً باغوای جمعی از مفسدان خانه برانداز

بخرگاه ایشان در آمده بر دربان گفت که میرزا اندرون خیمه است گردد اندرون رفته اند زنهار رسیده ... اندرون گذارد که خوابیده باشند
و خود بملازمت حضرت جنت آشیانی رفته از جانب میرزا مبارکباد فتح رسانیده تا آنکه بعد از تسکین غوغا متفرق شدن
افغانان حقیقت معروض بساط عزت گردید و فوت میرزا بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت سخت گران آمد و پیکر میرزا را
در جوی شاهی امانت سپرده بعد از چندگاه بکابل در مزار فائض الانوار حضرت فردوس مکانی مدفون ساختند ملا خیر
زرگر که از مصاحبان و مجلسیان میرزا بود در مرثیه ایشان قصیده گفته مطلعش این بیت است شبی خون جگر بر مردم چشم
شبیخون زد سپاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد و این تاریخ نیز از وست میرزا هندال محمد شه شهید شد بلقب
ناگه ز قضا شهید شد در دل شب شبخون شهادتش چو کردند لقب تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب
و میر امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته مصراع سروی از بوستان دولت رفت و حضرت جنت آشیانی
روز دیگر بسبهود و نزول اقبال فرمودند که خاطر از فتنه میرزا یکبارگی جمع ساخته بدار الملک کابل مراجعت
فرمایند بلطف معمول انجمن آرای شاهزاده والا گهر و دیگر سوانح درین ولا که میرزا هندال
بعالم جاوید انی رحلت فرمود دستور شریف آن مانع نظر کامل حضرت یعنی حضرت خاقانی بده رسیده بود
جمیع ملازمان و متوسلان میرزا را جمیعت آنحضرت سربلند ساخته منال جاگیر ایشان را از غزنین و خیره بجهان داری
بحضرت خاقانی مقرر فرمودند و آنحضرت آنکه بر عزیزی که پیش ازین ساخته در اثنای سواری دراز دامن دان
حضرت در ملازمت بدر عالی قدر سوار میرفتند و دستار از سر ایشان جدا شد میرزا هندال را آگاهی شد و دستار
خود را از سر برگرفته بر فرق فرقدسای آنحضرت نهاد و از ظهور این واقعه رموز دانان کارخانه تقدیر شگون گرفتند
و حسب سرنوشت در عرض دو سه روز نتیجه آن ظاهر شد اسامی ملازمان عمده میرزا که بسعادت ملازمت حضرت خاقانی
شرف امتیاز و عز افتخار یافتند بدین تفصیل است محب علی خان ناصر قلی خواجه ابراهیم میر لانا عبد الصمد
ادهینه توقبای سهانچی فرغانچی جان محمد توقبای تاج الدین محمد دیار سیکی قوربیگی شمس الدین آتکا خانی دنا
بدتاسی خانی سرافراز گشته بود مولانا بابا دوست صدر که میرزا را با او توجه تمام داشتند و میر جمالی که او نیز از نظر کردهای
میرزا بود دیگر خالدین ولید دوست میرداری دنیا با دوست هم اگر از ملازمان میرزا بود و لیکن چون خبث طینت
و فتنه انگیزی آنها مکرر ظاهر شده بود شایسته خدمت آن نور دیده خلافت ندانسته بملازمت خود نگاه داشتند
بالجمله چون موضع بهود منیسم سرادقات اقبال گشته در آنجا قلعه محکم اساس نهاده روزی چند طرح اقامت انداختند
و حضرت خاقانی را بجهت ضبط و تنسیق دار الملک رخصت فرمودند و قریب پنج گشتن باد آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بود همواره
متفحص احوال میرزا کامران میگشتند و میرزا از کمال بی استعدادی و پریشانی هر روز بهمان قبیله میشد و هر چند گاه نزد جماعتی پناه میبرد در بیولا
حضرت خاقانی در کابل عشرت سرای ابد پیوسته بسیر و شکار و کبوتر بازی و شتر اندازی مشغول بوده بر کسب علوم ظاهری کمتر توجه میفرمودند لیکن
از دولتخواهان عرضه داشتی که امیر حضرت جنت آشیانی نوشته رسانیدند آنحضرت از فرط نصیحت آن نور دیده خلافت و رسالت این بیت تنبیه فرمودند
در آن صحیفه سعادت اندراج یافته که غافل منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کار سازیست چون توجه آنحضرت را بعدم
معلم محمول داشته ملازاده عصام الدین را ازین خدمت معزول فرمودند و ملا بایزید را به تعلیم ایشان
غر اختصاص بخشیدند و در تاسی الحال قرعه میانه ملا عبد القادر و ملازاده عصام الدین

و بی آرامی گذرانیده چون طبیعتش بشورش و فساد مجبول بود درین ولا باز جمعی از اوباشان و مردم واقعه طلب را فراهم آورده
از نواحی نیلاب مراجعت نموده در صدد و جوی شاهی اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت چون این خبر بمسامع عز و
جلال رسید میرزا هندال را بقرار طلب و دفع او تعیین اقتضای نائره فتنه میرزا کامران نهضت فرمودند میرزا کامران
از هیبت توجه رایات عالی تاب مقاومت نیاورده بیزار از حسرت و ناکامی خود را باز بگوشه خمول و کم نامی کشید و موکب
جهان گشا به عنان فتح و نصرت لب آب نزول اقبال فرمود وحید محمد آخته بمنصب میراولی اختصاص یافته بیشتر از
اردوی معلی در کنار سیاه آبی که میان سرخاب و گندمک است فرود آمد درین منزل میرزا کامران که از عدم قدرت
سر بصحرای آوارگی نهاده بود و تاب مقاومت و مبارزت بالشکر منصور نداشت شبخون آورد وحید محمد آخته داد
مردانگی در سرداری داده پای ثبات افشرده و زخمهای نمایان که طغرای سرخروئی صوری و معنوی باشد برداشت
اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت اما میرزا کاری نساخته بازگشت و بعد از چند روز که موضع جربار که از تومن
ننگنهار است مضرب خیام دولت شد بنا بر احتیاط مرچلها قسمت فرموده خندقی و دیوار بستی مرتب ساختند آخر های
روز افغانان خبر آوردند که امشب باز میرزا کامران با گروه انبوه افغانان تیره برای قصد شبخون دارد آنحضرت را اهتمام فرموده
جابجا مردم تعیین نمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا بر
دوری ظفر قرین آمده آنحضرت با قرة العین خلافت بر بلندی که عقب دولت خانه بود سوار شده و ایستادند امرا هر کدام
در مورچل خود قرار گرفته داد شجاعت و ثبات قدم دادند عبد الوهاب یساول در مرچلها گشته اهتمام می کرد ناگاه تیری
باو رسید و شهید شد و چون ماهتاب نور افروز گردید و شب را مانند روز دولت نورانی ساخت سپاه مخالفت
هزیمت غنیمت شمرده هر کدام بگوشه بدر رفتند و اولیای دولت رایات فتح و فیروزی برافراشتند درین وقت خبر ناخوش
شهید شدن میرزا هندال بعرض همایون رسید خاطر قدردان و دل مهربان آنحضرت بغایت آزرده و مکدر گردید و شرح این
واقعه چنان است که میرزا هندال از شنیدن خبر شبخون اهتمام مرچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان
برخواست در سر مرچل آنقدر افغانان پیاده هجوم آوردند که در عرصه سخن نگنجد جمعی کثیر بمرچل میرزا در آمدند و میرزا سراسیمه
از خواب جسته بدفع آن سیاه بختان توجه فرمود چون شب تاریک بود و هر کس بخود گرفتار افغانی روبروی میرزا شد
نورم کوکه و دیگر ملازمان میرزا را توفیق همراهی نشد و خجلت زده نامردی بی آزرمی گشتند میرزا خود بدفع همت گماشت
و نیرو بازوی شجاعت و دلیری کار او را ساخت درین حال فرید نام از برادران او خود را رسانید
میرزا را شهید ساخت و شقیهای میرزا گرفته نزد میرزا کامران برد خالی ذهن از انکه شمشیر آویز میرزا هندال
است چون نظر میرزا کامران بر آن شمشیر افتاد دانست که حادثه چیست بی اختیار دستار
خود را بر زمین زد و یقین دانست که میرزا هندال بشهادت رسیده است القصه در آن شب میرزا حسین
مفصت و رانجان خود را ضائع ساخت و قالبش افتاده بود که خواجه ابراهیم بدخشی یکی از ملازمان
میرزا دید که شخصی افتاده و قلماقی سیاهی در بر دارد از غایت اضطراب و وحشت مقید ناشده
گذشت باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بودند مبادا قضیه روی داده باشد
برگردید و چون نیک توجه نمود میرزا را شناخت و به آهستگی و بردباری که شعار خردمند است میرزا را برداشتند

کابل از رسیدن خان خانخانان وآوردن حاجی محمد خان اطلاع یافته ناکام بازگردید و بجانب لمغان رفت روزی حاجی محمد خواست
که از دروازه آهنین بکابل درآید خواجه جلال الدین محمود که حکومت دار الملک براے رزین او مفوض بود مانع آمد و سخنان
درشت پیغام داد حاجی محمد که از خبث باطن وکردار ناهنجار خود توهم عظیم داشت ببهانه شکار از ان باغ روان
شده از کوتل منار گذشته با باقوچقار رفت واز دامن کوه بهزادی دللندر بطریق یلغار خود را بغزنین رسانید و چون رایات نصرت
اعتصام به سیاسنگ نزول اجلال فرمود بیرام خان بغربساط بوس سربلندی یافت رای جهان آرا چنین تقاضا
فرمود که بشهر درنیامده باز تعاقب میرزا باید کرد و خلق را یکبارگی از تفرقه و محنت هرروزه اخلاص باید ساخت لیکن دولتخواهان
بعرض رسانیدند که چون خاطر از حاجی محمد جمع نیست اول کار او را ساخته بعد از ان متعاقب میرزا باید شتافت بنابرین
بشهر درآمده بیرام خان را برسر حاجی محمد تعیین فرمودند و مقرر شد که تا این مهم بعدا را ساخته شود و پرده از روی کار او باید
گرفت بیرام خان نزد او که هم راے صائب وهم اخلاص درست داشت سند بیرشالیه [illegible] او را
بخود رام ساخت و بعهد و سوگند تشفی و تسلی خاطر او کرده با خود همراه آورد و استعفای جرائم نموده بغربساط
بوس بلند مرتبه ساخت و بعد از روزی چند بجانب لمغانات که گریزگاه میرزا کامران بود نهضت عالی اتفاق
افتاد و چون رایات اقبال بجلال آباد رسید بیرام خان را با جمع کثیر بسر میرزا تعیین فرمودند میرزا تاب مقاومت
نیاورده از ان تنگناها برآمده بجانب سیلاب شتافت و بیرام خان مراجعت نموده درزکه بغربساط بوس مفتخر
گردید و باوجود چندین تقصیرات حاجی محمد که آنحضرت بفراخی حوصله و بزرگی ذات اغماض نظر فرموده گذرانیده بودند او اصلا
در مقام خدمت و تدارک تقصیرات نشد و پیوسته بر ارادهای دور از حساب و حرکات زشت خاطر اشرف را باخود
گران تر می ساخت چون بدارا از حد گذشت و آن بدسرشت قدر مکرمت آنحضرت ندانست حاجی محمد و شاه محمد برادرش
هر دو را مقید ساختند آنگاه حکم شد که خدمات آنها را که در مدت ملازمت کرده اند مجموع در طوماری وگناها نیز
در طوماری علیحده ثبت نمایند تا بمیزان عدالت سنجیده شود و حقیقت حال براهل عالم ظاهر گردد خدمت خود معلوم اما
گناهان آنها که در محضر تحریر یافت بصد و دو گناه بزرگ که هر یک مستوجب بستن و کشتن و بی ناموس کردن باشد نوشته آمد
و بعد از تحقیق حکم شد که عالم را از لوث وجود آن دو بدسرشت پاک ساختند و غزنین را به بهادر خان مرحمت فرمودند
و تتمه جاگیر او بدیگر ملازمان درگاه قسمت یافت و دار الملک کابل از غبار فتنه و آشوب میرزا کامران و سایر منافقان
حق ناشناس پاک شد بیرام خان بانتظام مهمات قندهار رخصت فرمودند و خواجه غازی را با تحف و هدایا همراه
بیرام خان برسالت نزد شاه مغفرت پناه شاه طهماسب فرستادند و درین ایام بوسیله خواجه عبد السمیع شاه ابو المعالی بملازمت
استسعاد یافت و در زمره مجلسیان بزم بهشت مثال داخل شد شاه ابو المعالی که از سادات ترمذ است و بحسن
صورت ونشاء سیرت گلدکوشه امتیاز گنج می نهاد لیکن خالی از بی باکی طبیعت و خبث باطن نبود اگرچه در مبادی حال منظور
نظر تربیت و عاطفت شده بخطاب مستطاب فرزندی سربلندی یافت اما در آخر حال قبایح افعال و مکاره اعمال او از پرده بیرون
افتاد و کارش به بغی و کافر نعمتی کشید احوال ضرار مال او در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد شهنشاه
موکب جهان کشا بار دیگر با طفاے نائره فتنه میرزا کامران و تشهیا و شا میرزا
مند ال بتقدیر ایزد متعال میرزا کامران یک چندی در زاویه خمول و گمنامی بسر برده روزگاری ناکام [illegible]

[illegible] دفع شورش میرزا جمعی از مخلصان ووفاکیش مثل بهادرخان ومحمد قلی
برلاس وقیدوق سلطان وغیره تعیین فرمودند وچون عساکر فیروزی مآثر نزدیک رسید میرزا خود در البسر در رهای علنکار
کشید وامرا متعاقب شتافتند ومیرزا این حدود را گذاشته به افغانان خلیل ومهمند پناه برده وپریشان روزگار
که بر گرد او فراهم آمده بودند از هم پاشیدند وافواج قاهره از موضع عرود شهیدان بفتح ونصرت مراجعت نم
ومیرزای فلک زده آواره دشت ادبار شد وچون خاطر قدسی مظاهر از شور وشغب میرزا القدر اطمینان یافت
خواجه جلال الدین محمود وعفت قباب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان
فرستادند ومیرزا عسکری را به او سپردند وحکم شد که از راه بلخ بجانب خانه مبارک روانه کند میرزا سلیمان مقدم
را گرامی داشته بموجب حکم میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت ومیرزا از آن راه متوجه سفر حجاز گشت
در سال نهصد وشصت وپنج در میان شام ومکه پیمانه عمر میرزا پر شد ومیرزا سلیمان نسبت را به تشریف آوردن بیگ
از ارکان دولت ووکلا ان سال شدن آن عفت قباب قرار داده عرضه داشتی مشتمل بر کمال اخلاص وبندگی مصحوب آن
لبیده علیه ارسال داشت

ارتفاع رایات جلال بدفع فتنه وشورش میرزا کامران

که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هرکس که در اصل فطرت بدنهاد وشریر بالذات واقع شد هرچند روزگار اورا
انواع محن وابتلا متنبه سازد ممکن نیست که از افعال قبیحه واعمال شنیعه باز آمده بشاه راه سلامت پیش گیرد وصدق
مقال صورت حال خسران مآل میرزا کامران است که باوجود چندین شلاق واسباب آگاهی اصلا متنبه نشد ومجددا جمعی از افغا
خلیل ومهمند وطائفه از اوباشان واقعه طلب را فراهم آورده بتاخت وتاراج دراز دستی نمود حضرت جنت آشیانی
هم رفاهیت حال رعایا وهم صلاح دولت منظور داشته رایات عزیمت بدفع شورش این حق ناشناس برافراشتند
وخواجه اختیار ومیر عبد الحی که از مقربان بساط عزت بتوجه خاص ممتاز بودند نزد حاجی محمد بغزنین فرستادند وفرمان
عاطفت نشان نیز بجهت استمالت او عز صدور یافت که فرستادها بطلب او رفته بدرگاه سپهر بارگاه بیارند درین وقت
مسامع جلال رسید که میرزا کامران بحوالی جلال آباد آمده قلعه که نزدیک بچهار باغ است محاصره کرده آنحضرت برسیدن
حاجی محمد خان مقید ناشده بر جناح استعجال متوجه آن صوب گردیدند میرزا کامران از نهیب افواج قاهره تاب مقاومت
نیاورده باز خود در امدرهای کوه کشید واز راه بنگش وکرو نیز بجانب حاجی محمد خان روان شد که شاید او را با خود همراه ساخته
کاری از پیش تواند برد وماجرای حاجی محمد خان آنکه چون خواجه اختیار ومیر عبد الحی نزد او رسیدند روزی چند آنها را
بوعدهای دروغ ومقدمات ناراست نگاهداشته کسی نزد میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه ودشت آواره
وسرگردان می گردید خود را زود باین حدود رسانید که باتفاق مهم ساخته شود وقضا را بیرام خان از قندهار
بقصد ملازمت می آمد چون بغزنین رسید حاجی محمد باستقبال برآمده اظهار چاپلوسی وگرمی بسیار نمود وخواست
که به بهانه ضیافتی درون قلعه برده خان را مقید سازد [illegible] [illegible] خان [illegible] اخلاص درست
داشت باشارتی مشعر غدر وکید حاجی محمد بجانب خان [illegible] [illegible] بود وبیرون شهر [illegible]
آمد وحاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن خاطر ساخته همراه خود بکابل بر[illegible] [illegible] پناه ارسال داشته بود
چون بعرض رسیده بود که میرزا کامران بجانب کابل شتافته بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران در حوالی

کابل

دست یغما در انداخته اموال و اسباب فراوان تاراج کردند و بسیاری از افراد این دولت [illegible]
و بعضی روی نیاز بر آستان ملایک آشیان نهاده کرم عذر پذیر آن حضرت را شفیع جرائم خود ساختند و در زمرهٔ اولیای
دولت انسلاک یافتند میرزا عسکری بدست بهادران عرصهٔ فیروزی افتاد خواجه قاسم بیوتات که از سر آمد فتنه اندوزان بود
جان را بمالکان جهنم سپرد و چنین فتحی که مقدمهٔ فتوحات عظیم است از پردهٔ قضا و قدر چهره افروز انشاط گشت اما خاطر قدسی مظاهر
از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری و اختر برج اقبال اختیاری یعنی حضرت خاقانی بنهایت نگرانی داشت تا آنکه حسن اختران نوباوهٔ
بوستان اقبال را بنظر اقدس در آورد و باعث هزار گونه خوشحالی و انبساط خاطر اشرف شد سجدات شکر بر سلامت
حال آن نونهال اقبال بجای آورده در آغوش عزت نوازش جاوید دادند و تصدقات و خیرات غبار احتیاج از چهرهٔ
بینوایان و محتاجان روزگار پاک ساختند و ازین تاریخ بر خود واجب و لازم داشتند که دیگر در هیچ سفری و یورشی حضرت
خاقانی را از خود جدا نسازند و پایهٔ اعتبار بندهای جان سپار که درین لشکر تردد است نمایان کرده بودند تفقدات
خسروانه افزودند و از غرائب وقائع آنکه در جنگ گاه دو شتر صندوق بار بی ساربان به نظر اشرف در آمد مهار شتران
بدست مبارک گرفته فرمودند که بجای ما همین باشد و چون شتران را نشانیدند صندوق‌ها را فرود آوردند و در صندوقها
گشادند مجموع کتب پادشاهی که در جنگ قبچاق بدست میرزا افتاده بود ازین صندوق‌ها بر آمد و باعث انبساط خاطر اشرف
شد در آن روز بباغ چهار یاران نزول اقبال فرموده مجلس آرای نشاط گردیدند و روز دیگر بساعت مسعود پای
سعادت در رکاب دولت نهاده بدار السلطنهٔ کابل در آمدند بیدار ازبک و حیدر دوست و مغل غانچی و مست قلی
قورچی که بکرات و مرات از ایشان امر ناشایسته ظاهر شده بود بیاسا رسانیدند و میرزا سلیمان مشمول عواطف خسروانی
گشته رخصت بدخشان یافت و میرزا ابراهیم را بجهت مزید عنایت و مرحمت خاص روزی چند نگاه داشته بنسبت
مواصلت عفت قباب بخشی بانو بیگم صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت اختصاص بخشیده رخصت انعطاف فرمودند و مقرر شد
که سامان انطوی نموده در ساعت مسعود مراسم انعقاد ازدواج بظهور آید و همت جهان گشا به تمشیت و انتظام
مهام ملکی مصروف و معطوف داشته جمیع ملازمان درگاه و مقربان بارگاه را از زیادتی مناصب و اعتبار سرافراز
ساختند و موضع چرخ از تومن لهوکر بجهت خرج بیوتات حضرت خاقانی مقرر شد و منصب وکالت در خانه بحاجی
محمد خان تفویض یافت اما او از تنگ ظرفی و غرور شجاعت همواره اندیشهای باطل بخاطر گذرانیده خواهشهای دور از کار
پیش نهاد می‌ساخت و حضرت جنت آشیانی از علو همت و فراخی حوصله که مخصوص سلاطین والا شکوه است از اعمال ناشایست
و اندیشهای نابایست او اغماض عین کرده به انواع مراحم و اقسام عواطف صید خاطر رمیدهٔ او میفرمودند بالجمله چون میرزا کامران شکست
خورده از موضع اشترگرام بدترین حالی با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش انکه و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان
و ابدال و مقصود قورچی باشند راه فرار پیش گرفته از جانب ده سبز خود را بسرآبهٔ میان افغان کشیده و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خواجه خضر خان و جمعی که
متعاقب شتافته بودند اهتمام لائق در گرفتن میرزا نا کرده مراجعت نمودند افغانان سر راه میرزا گرفته تاراج کردند میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی شناسد
چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد سند راوری که از ارباب معتبر مغانست رسانید او پاس حقوق لازم داشته در مقام خدمتگاری و مهمانداری
شد و جمعی از سپاهیان اوباش طلب بر گرد میرزا فراهم آمدند و این خبر در اردوی معلی شائع شد و باز هنگامهٔ اهل نفاق و فتنه اندوزان گرمی
پذیرفت و درچنین وقتی حاجی محمد خان بی رخصت بر خاسته بغزنین رفت و آنحضرت این حرکت شنیع او را استطلاع

هر گز بنده‌ها با صاحب و نوکران با پادشاه چنین پیش آمده اند و ازین عالم جرأت کرده اند آنحضرت از کمال مروت و وسعت حوصله و صلاح
وقت فرمودند که همچنین باشد بهر طور که خاطر حاجی محمد خواهد چنان کنیم و هر گاه بنده از عالم دولت خواهی سخنی بعرض رساند یقین که
بعز قبول مقرون خواهد شد بالجمله بعد از تشئید مبانی عهد و سوگند از آن منزل کوچ فرموده نزدیک برج اشتر گرام نزول
اقبال واقع شد میرزا کامران بالشکر مستعد به تقابل آنحضرت شتافت و چون مسافت قریب شد آنحضرت بموجب
عواطف ذاتیه و مراحم پادشاهانه میرزا شاه حسین خویش میر برکه را که از اجله سادات ترمذ بود نزد میرزا فرستاده بنصایح
ارجمند و مواعظ بلند رهنمونی فرمودند خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از
فرزانگی دور است نیک باشد که بر سر کابل این همه نزاع واقع شود حقوق قدیم و جدید را مرعی داشته طریق مصالحت و
سبیل مخالفت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهی گزیند میر مذکور آداب رسالت بواجبی ادا نموده
صلح و صلاح را اقرار داد اما بان شرط که چنانچه قندهار بآنحضرت متعلق است کابل از من باشد و هر گاه چنین مقرر شود و در
ملازمت آنحضرت متوجه تسخیر هندوستان می شوم چون همگی نیت آنحضرت مصروف بر رفاهیت خلق و امنیت عالم بود
در جواب فرمودند که اگر از صمیم قلب سلسله جنبان اخلاص شده از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده و به این اراده راسخ
اعتقاد ثابت قدم است صبیه رضیه خود در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت خاقانی در آرد تا کابل را به آنها
عنایت فرموده ما و تو از روی وفاق و اتفاق متوجه تسخیر هندوستان شویم و درین صورت هم کابل از ما و تو باشد و هم وسعت
آباد هندوستان بحیطه تصرف در آید مولانا عبد الباقی صدر به این خدمت رخصت یافت که نزد میرزا رفته پیغام گذارد
قراچه فرا انگیخت که حل و عقد مهمات میرزا برای ناقص او مفوض بود قبول این معنی نکرد و گفت سر او کابل قضا را در ان
سکر بلدوز مقابل میرزا بود که به اعتقاد ناباوران اختر شناس درچنین روزی جنگ کردن نحوست عظیم دارد و بنابر این
میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر می انداخت و اولیای دولت خواهان جنگ بودند لیکن حاجی محمد خان
می خواست که آن روز جنگ شود حضرت جنت آشیانی مراعات خاطر او می نمودند درین اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی
دیگر که در جنگ قبچاق بدام میرزا کامران افتاده بودند فرصت غنیمت شمرده بملازمت پیوستند و برهم خوردگی لشکر
مخالف و تذبذب احوال آنها بموقف عرض رسانیدند نیمی از روز گذشته بود که قدم همت در رکاب توکل نهاده به تسویه
صفوف توجه فرمودند غول بوجود اشرف آراستگی یافت و برانغار بشهامت میرزا سلیمان رونق گرفت و در جرنغار
میرزا هندال مقرر شد و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم انتظام پذیرفت و در التمش حاجی محمد
و جمعی دیگر از بهادران رزم طلب گشتند و از آنجانب در قلب میرزا کامران و میمنه میرزا عسکری و میسره آق سلطان و هراول
قراچه خان شد و افواج طرفین مانند دو دریای آتش روی بهم آورده و مهتر سیاه و جمعی از بنده‌های پادشاهی که بضرورت همراهی اختیار کرده بودند
در نوبت جلو ریز بملازمت آمدند و نزدیک جوی سوری تلاقی فریقین اتفاق افتاد و اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نموده دلاوران
جان سپاره و مردان کارزار جانبین بهم آویخته داد مردی دادند درین اثنا سر قراچه قراخان بریده پیش خنگ جهان نورد آوردند و
بندهای خدا از شرارت ذات او آسوده خاطر گشتند و حکم شد که سر این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند سبحان الله
آنچه او بزبان خود فال زده بود که سر ماست و کابل فی الفور همچنان شد ع چه اختر می گذشت آن فال شد راست
میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده فرار بر قرار داد و از راه کوتل تا تاریخ بجانب افغانستان روی هزیمت نهاده سپاه ظفر پناه

در زمره فدائیان بادشاهی بود آورده بودند او را نیز به تیغ بی دریغ بر خاک هلاک انداخت درین وقت بیک بابای کولابی آمده حقیقت
زخمی شدن آنحضرت تقریر نمود میرزا از غایت بد اندیشی و تنگ حوصلگی اظهار شگفتگی و انتعاش بسیار نمود تیمن دولت و مقدم
کوکه و جمعی را به تعاقب تعیین کرد و قاسم حسین سلطان که از حرام نمکی و کوردلی دران روز داده بود از ترس و وهم که منافقان
نادرست را دامن گیر است پناه بدامن کوه برده استاد و از غایت سراسیمگی نه رهی بودن و نه یارای گریختن داشت
میرزا کامران جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آورد و آنگاه میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد درینجا شخصی جبه
خاصه آنحضرت را پیش میرزا آورد میرزا از آوردن جبه اندیشه‌های تباه بخاطر راه داده از انجا کوچ نموده بکابل آمد
و قلعه محاصره کرد قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت خاقانی بوده در استحکام مبانی قلعه و اهتمام قلعه داری و لوازم
جان سپاری دقیقه نامرعی نمی گذاشت و هر چند میرزا ابواب وعید و بیم و امید فریب می داد او نفاق اخلاص نیکو خدمتی بمیان
جان بسته دامن همت غبار آلود تفرقه نمی ساخت تا آنکه اراجیف جان کاه در السنه عوام سمت اشتهار یافت و خاطر
های امیدواران بجراحت یاس آزرده گردید میرزا جبه خاصه آنحضرت را ببرون قلعه فرستاده اهل قلعه را شکسته دل
ساخت و به افسون دیوساری قلعه را گرفت و آن نونهال گلبن اقبال یعنی حضرت خاقانی را از کم فرصتی و کوتاه بینی
مقید ساخت اما برگزیده درگاه ایزدی را که همواره در حمایت و حراست خویش دارد از بد اندیشی حق ناشناسان
کور باطن چه آسیب بالجمله چون میرزا کامران از مهم قلعه خاطر واپرداخته بسرانجام لشکر و انتظام ملک همت گماشت میرزا
عسکری را بجوی شاهی که اکنون بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی شرف اشتهار یافته بجلال اباد معروف و مذکور
است فرستاده غزنین وا نجد و در ابقراچه خان داد و غوربند را با توابع به بیس دولت مقرر ساخت و همچنین بتمام مردم
خود جاگیر و علوفه تقسیم نموده و جمعی که گمان دولت خواهی آنحضرت داشت در مقام گرفت و گیر و انواع محن و اقسام آزار
درآمد خواجه سلطان علی دیوان را گیرانده دست تطاول دراز ساخته بروز و رجز از نقد و جنس انچه توانست ازین مردم
گرفت و مدار مهمات خود در ابر قراچه خان و خواجه قاسم بیوتات گذاشت و مدت سه ماه برین وطیره گذرانید و انچه از
هر کس بهر جهت و بهر روش توانست تصرف کرد بظلم و تعدی مبلغ ها از نقد و جنس اندوخت تا آنکه طنطنه وصول موکب عالی
آرام ربای خواطر اهل ضلالت گردید میرزا بجمع سپاه و تهیه لشکر اهتمام فرموده از سپاهی مواجب خوار و زمین دار
و غیره کس بسیار فراهم آورده به استعداد هر چه تمامتر روان شد با بچه چک و بلاشقائی را در کابل گذاشت و حضرت
شاهنشاهی را که فروغ دولت و انوار جهانگیری از ناصیه سعادتش هویدا بود همراه گرفت معاودت موکب منصور

از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح و نصرت نزول اقبال بدار الملک کابل

چون عرصه اندراب مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و میرزایان برهنمونی طالع ارجمند بسعادت ملازمت دریافتند همت عالی به آمد
لشکر و جمع سپاه مصروف داشته در اندک فرصتی لشکر شایسته در ظل رایات عالیات فراهم آمد و از راه کوتل هندوکوه کوس مراجعت بلند آوازه
شد چون گروهی از منافقان کور باطن قرین رکاب بسعادت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و مراعات حزم و احتیاط چنین صلاح دیدند که بندهای درگاه
را از یکجهتی و دولتخواهی و استقامت رای و ثبات اعتقاد سوگند دهند و درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که بعقل و ادب شناس و نه دل اخلاص گزین داشت عرض کرد
که بطور یکه حکم بشود همه سوگند بخورند لیکن التماس آنست که حضرت نیز قسم یاد فرمایند که در انچه دولتخواهان صلاح دولت دانسته بعرض رسانند آنحضرت نیز بسمع رضا
مقرون داشته بعمل آورند و میرزا هندال که از سرمایه اخلاص نصیبه و از توره دانی بهره داشت گفت انچه طرز سخن کردن و در وقتی حرف زدن است

اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شده راه کابل پیش گرفتند مگر جمعی از اهل اخلاص که حفظ لوازم حمیت مردی از
جمیع مطالب و مقاصد مقدم داشته در ملازمت ماندند و کمر خدمت از روی صدق بر میان جان بسته از سعادت همراهی
جدائی اختیار نکردند بعد از سه روز کلانتران ایماق توکلچی و سالقانچی که در آن راه توطن داشتند بملازمت شتافته از اسپ
و گوسفند حتی المقدور پیشکش آوردند خدمت آنها درچنین وقتی پسندیده افتاد و شب در حوالی یورت آنمردم منزل فرمودند صباح
آن بدولت کوچ کردند در راه خبر آمد که کاروان عظیم از جانب عراق بسرکردگی میر سید علی سبزواری رسیده سوداگران از
اسپ و اسباب فراوان همراه دارند و اراده سفر هندوستان بخاطر آورده اند آخر بامی روز عمدهای کاروان بسعادت
تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند و سوداگران سعادت و بعد او ملازمان درگاه سرمایه سعادت روزگار خود دانسته مجموع
اسپ و اسباب را پیشکش نمودند آنحضرت این لطیفه غیبی را از تائیدات آسمانی شمرده آنچه از اسپ و اسباب بجهت سرکار
خاصه در کار بود بقیمت دلخواه خریده بعد از آن حصه میرزایان جدا ساختند و تتمه را بملازمان رکاب دولت و بساط عزت
قسمت فرمودند آنچه ازین مردم ماند بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند و روز دیگر کهمرد مخیم موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میرخورد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از خستی که داشت پاس آن
نگذاشت در لوازم ضیافت کوتاه دستی نموده عرق خجالت از ناصیه خدمت پاک نتوانست کرد از آنجا شب در میان
کنار آب تنگی نزول دولت اتفاق افتاد از آن طرف آب شخصی فریاد کرده گفت کرامی کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه
هست چون این آواز بسمع اشرف رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید او را بپرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان
شما از پادشاه خبر چیست او جواب داد که من فرستاده نظربی سالی الکهم و مرا بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان
ما خبر چنین است که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند و دیگر کس الشان را ندید و مردم میرزا کامران جیبه خاصه پادشاهی که در آن
روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند و میرزا ازین واقعه خبر پیدا کرده حضرت او را بحضور طلب داشته فرمودند که می شناسی
او بعرض رسانید که فرا ایز دسی پوشیده بنی ماند گفتند برو و بنظری خبر خوش برسان و بگو که مستعد و آماده باشد که وقت حرکت
در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوری حیجان نزول اقبال اتفاق
افتاد درین منزل میرزا هندال بسعادت ملازمت استسعاد یافت و مراسم پیشکش و لوازم خدمت بتقدیم رسانید و از آنجا اندر
[illegible] میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین منزل ادراک زمین بوس نمودند چون سررشته سخن باینجا کشید ناگزیر
بجهت ضبط وقایع و سیرابی سخن شمه از احوال خسران مآل میرزا کامران مرقوم کلک وقایع رقم میگردد با لجمله چون حضرت
جنت آشیانی بسعی بعضی از مخلصان جان سپار از عرصه کارزار برآمده متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از شیوع
این واقعه غریب که در مخیله او نگذشته بود متعجب گردید اهل نفاق توپ توپ و جوق جوق آمده بمیرزا کامران پیوستند و آن
معامله نافهم تنک ظرف از آمدن این منافقان چنین ناخوش وقت و کامیاب شده در پوست نمی گنجید در آن زمان بابا سعید
قراچه و قراحت را زخمی پیش میرزا آوردند میرزا بقراچه گرم پیش آمده از حقیقت حال او پرسید جواب داد که بابا سعید نادانسته
زخمی برین رسانید میرزا او را بتفقدات و تلطفات تسلی کرد بعد از آن بابا دوست یساول و جمعی دیگر حسین قلی سلطان مهردار
آنحضرت را که از مخلصان نیک اعتقاد بود گرفته آوردند میرزا سعی حق ناشناس خود بشمشیری بر وانداخت و فرمود که در حضور پاره
پاره کردند و آن مخلص فدائی در راه ولی نعمت خود جان نثار شد و حیات ابدی یافت و خرید آنگاه تانجی بیگ را که از امرای معتبر حضرت

افتاد حضرت جنت آشیانی بر بلندی ایستاده تماشای کارکاد تقدیر می نمودند تا آنکه مشاهده افتاد که حرام نمکان توپ و تفنگ
مخالف روان شد آتش قهرمان پادشاهی بجوش آمده خود بجانب مخالف تاختند و فوج را شکافته در آمدند درین اثنا تیر
براست خاصه رسید و بابا بیک کولابی دانسته نادانسته از عقب آنحضرت رسیده شمشیر انداخت و آنحضرت از روی غضب
و صولت نگاه تیز قهرآلود بجانب او کردند و بهمان نگاه دست آن ناحفاظ کرد و فی الفور رشته سپاهی که فرحت خان مشهور است
آمده آن بیدولت را از هم گذرانید و میرزا نجات از اسب ابلقی که سوار بود فرود آمده پیشکش کرد آنحضرت بران جنس دولت
سوار شده اسپ سواری خاصه را بمیرزا نجات عنایت فرمودند درین وقت عبدالوهاب که از ایلیاولان معتبر بود خود را بسادات
شرح رفتن امرا و پیوستن بمیرزا کامران معروض داشت و جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است جزای اعمال بدانديشان
را بعدالت منتقم حقیقی حواله فرموده در تدبیر مثنویه دیگر باید بود القصه آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای
اخلاص سجاد را به آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سید لقمان و چندی دیگر در
رکاب نصرت اعتصام سعادت پذیر بودند محمد امین و عبدالوهاب و فرحت خان حکم شد که چند او لے کرده می آمده باشند و لوا
ضعف تردد و آسیب زخم جبیه را بر آورده به سید لقمان سپردند و از غایت اضطراب جبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری
از امرا آمده سعادت ملازمت دریافتند شاه بداغ خان و تولک قورچی و مجنون قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند زبان
گیری کابل رو به فرستادند و غیر از تولک قورچی هیچ یک برنگشتند و دران روز مشمول عنایت بادشاهی گشته بمنصب
قوربیگی شرف امتیاز یافت و چون نقش جبین نشست جمعی از معتبران را طلب داشته کنکاش خواستند حاجی محمد خان که
غزنین جاگیر او بود نفاق را بچنه تر از دیگران بکار می برد رفتن غزنین را به اصلاح دید و نظر قبول مقرون نشد و جمعی
از راست اندیشان مستقیم الرای که دل پای نداده بودند رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا بسندالله
راهمراه گرفتن و تجدید سرانجام لشکر و تهیه انتقام نموده متوجه کابل شدن مصلحت دیدند طایفه از بهادران جان سپار
و دلیران عرصه پیکار به نیروی شجاعت و دلاوری معروض داشتند امروز که میرزا کامران مست باده غرور و مدهوش نشاه
غفلت است لایق آنکه جمعی از فدائیان عرصه حقیقت که در ملازمت حضرت مستقیم همه یکدل و یکجهت در رکاب ظفر اعتصام متوجه
کابل شویم امید هست که نقش مراد بر وفق خواهش اولیای دولت نشیند و رفتن بدخشان حاجت نیفتد و کار میرزا کامران
با بسیاری منافقان حق ناشناس ساخته و پرداخته آید لیکن چون فریب و نفاق امرا بتازگی ظاهر شده بود اعتماد برین رای
نفرموده مراعات حزم و احتیاط اصلاح وقت دانسته از راه سالی اولنگ بصوب بدخشان نهضت اقبال اتفاق افتاد
حاجی محمد خان شاه محمد برادر خود را چنین وقتی رخصت گرفته بغزنین فرستاد و آنحضرت بخط خاص از سلامتی احوال
خود بحضرت خاقانی نوشته به او سپردند که بهر وضع که تواند و داند بملازمت ایشان رسانیده خاطر دولتخواهان را بقرب
وصول موکب عالی اطمینان بخشند که عنقریب سزای بد اندیشان و روامن روزگار ایشان بشتاده خواهد شد حکم فرمودند که
بزودی خود را بغزنین رسانیده تا هنگام مراجعت در نگاهداشت غزنین ساعی جمیله بتقدیم رسانند هرچند مخلصان بعرض
معروض داشتند که درچنین وقتی اهل نفاق را از ملازمت جدا ساختن خلاف آئین حیطه احتیاط است و غرض جاسوس محمد ازین استناد
برادر السنت که او خود را بمیرزا کامران رساند و خود جاسوس درخانه بوده از فریب و نفاق آنچه داند و تواند بکار برد
آنحضرت ملتفت این مقدمات نشده شاه محمد را رخصت فرمودند و روز دیگر بجانب [illegible] [illegible]

رایات اقبال برافراشته شد حضرت خاقانی را در کابل بحراست یزدانی سپردند و محمد قاسم خان برلاس بخدمت آنحضرت سرفراز
یافت قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعی از تیره رایان حق ناشناس که همواره ماده فتنه و فساد بودند اسباب شورش سرانجام نموده
آنگاه میرزا کامران خوش دل گشته بمقدمات تحریص امیر میرزا را به آمدن کابل مجد ساختند و نوشتند که چون شما تند و یکتنه
با این با جمع کثیر آمده شما را می بینیم و بندهای یکجهت پادشاهی را تیره اندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت و درین مرتبه کلیت
هرچه تمامتر ملک کابل بدست شما خواهد آمد القصه بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده در قراباغ فرود آمدند و در آنجا
بچاریکاران و از آنجا به آب باران نزول دولت اتفاق افتاد درین منزل جوی آبی بود آنحضرت سواره خود را به آب
زدند و جمعی از ملازمان که همراه بودند ملاحظه نموده بالا آب و پایان آب هرجا گذر یافتند گذشتند و این خویشتن داری بر خاطر
قدسی سلطان پسندیده نیفتاد و در صحبت سرزنش آن طایفه شرح اخلاص و جانبازی فدائیان شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز
کوه آسمانی ارتفاع بگرفتن روباسکی بزمین انداخته جان نثار شده بودند بر زبان اقدس گذشت سبحان الله حسن ظن آنحضرت
از بندگان خود در ان مرتبه و خویشتن داری آن حق ناشناسان درین درجه القصه قراچه قراخیت و مصاحب منافق و جمعی
دیگر که شعله افروز شرارت و فتنه بودند بعرض رسانیدند که معامله کوه در میان است استحکام و قلعه راه معلوم و میرزا با معدودی
آمده صلاح آنست که دولتخواهان جان سپار را براههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و سگی اندیشه آن
بیدولتان آنکه لشکر را متفرق سازند تا میرزا کامران از روی قدرت جنگ تواند کرد آنحضرت از حسن ظن خود این
حرام نمکان را صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکه و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود
و جمعی بیگ محمد خان بیک ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند منعم
خان و جمعی کثیر را براه سال اولنگ تعیین فرمودند و قراچه خان و مصاحب بیگ و قاسم حسین سلطان و جمعی در ملازمت آنحضرت
ماندند و این فتنه پردازان واقعه طلب از ناصیه احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند
و پیوسته بعرض آنحضرت میرسانیدند که درین مرتبه بجز رسوخ اخلاص و صدق نیت از فحوای عزیمت میرزا ظاهر نیست و میرزا
که حیرت زده وحشت او بار بود و نمیدانست که کجا میرود و چه میشود از تحریک این بیدولتان دلیر شده از راه ضحاک و بامیان
بجانب دره قبچاق شتافت و پیش دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخته و خود غول شده مجموع مردم خود را در آن
قرار داد که درین وقت یکی از رعایا آنجا آمده و بخدمت آمده از رسیدن میرزا کامران و بد اندیشی او معروض میداشت قراچه که
سرخیل ارباب فساد بود عرض نمود که بحرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و اراجیف را راست انگاشتن موجب تفرقه
خاطر اولیای دولت و باعث توهم باطل بجماعت میشود و همین که قصد جنگ و استعداد نبرد نموده شود و این خبر بمیرزا رسد از
عزم مقاومت تقاعد خواهد نمود درین گفتگو خبر آمدن میرزا و اراده غدر او متواتر پیوست و مخالفت باطن او ظاهر شد حکم
عالی عز نفاذ یافت که جمعی که همراه آمده سوار شوند و خود بدولت پاس همت در رکاب توکل نهادند و به اندک فرصتی هنگامه کشش
و کوشش گرمی پذیرفت پیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای جان سپار پیشتر روانه شدند
پیر محمد اخته بسیار مردانه اقدامی دولت را بر خاک هلاک انداخته در راه اخلاص جان نثار کردند و میرزا قلی نیز شمشیر مردانه
جنبیده دمار از روزگار زمره بیدولتان بر آورده در اثنا حامد زخمی از اسب جدا شد پسرش و دست او را بکام دشمن یکسر
دیده وی تا [illegible] از پدرش باشد بود که [illegible] ساخت و انتقاد [illegible] بنود که خود هم

افتاد

کامران با ستعداد تمام محاصره قندز نمود و میرزا هندال در مراسم جنگ و لوازم قلعه داری دقیقه فرو نگذاشت و چون میرزا کامران
کاری نتوانست ساخت به اوزبکیه توسل جسته از ایشان کومک خواست و اوزبکان بکومک آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال
بجهت اختلال مخالفان تدبیری پسندیده انگیخت و خطی از طرف میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد و فریب اوزبکیه
اوزبکیه و بر دشتی پخته کاران الفریب نامه را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت و چون تفحص کردند با خطی ظاهر شد
از مضمون آن یقین گردید که میرزایان باهم اتفاق نموده غدری اندیشیده اند و هار بدست تیر بلا خواهند ساخت اوزبکیه بیرسیم
خورده از گرد قلعه برخاستند و هر کدام بوطن خود شتافتند و کار قلعه نا ساخته ماند و مقارن این خبر رسید که چاکر بیگ کولابی
را محاصره دارد و میرزا عسکری شکست خورده بقلعه در آمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعه ظفر را تصرف
خود آورده بعد از گرفتن قلعه اسحق سلطان را مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار بجوش سراسیمه گشته از گرد قلعه برخاست و پس
دولت پابوس را اجهی سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و کولاب شتافت چاکر بیگ خود را کنار کشید میرزا عسکری
از قلعه برآمده میرزا کامران را دید و میرزایان باتفاق متوجه دفع میرزا سلیمان شدند میرزا سلیمان و میرزا هندال نزدیک
بدستاق فرود آمده بودند که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید نامی بر تاولی آمده بودند گذر آنجا برا رودی میرزایان
افتاد و تمام بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور چون
از صورت حال آگاهی یافت اتفاق را باعزاز و احترام مصحوب معتمدان خود نزد میرزایان فرستاد و اسباب که بتاراج رفته
بود فراهم آورده آن از محالات دانسته معذرت خواست و خود را یکومک قرار داد میرزا سلیمان و میرزا هندال غنیمت
دانسته متوجه دفع میرزا کامران و میرزا عسکری شدند میرزا کامران در طالقان نیز خود را جمع نتوانست کرد بلکه در بدخشان
بودن خود را صلاح ندید بجوست متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را به میان هزاره کشد و از اخبار حقیقت کابل
اطلاع گرفته آمدن بکابل یا رفتن بجد و دیگر قرار دهد امرای نفاق پیشه حضرت جنت آشیانی پیوسته میرزا را تحریص آمدن کابل
میکردند میرزا از راه فریب و فسون ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده معروض داشت که مقصد من از آمدن آنست که عذر تقصیرات
گذشته خواهم و سعادت خدمت مستعد گردم امید که از جناب تقصیرات گذشته برآورده چهره غبار آلود مرا به آبیاری سحاب
عفو شست و شو بخشند و این بیت در آن عریضه مرقوم بود بیت باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم + گر طاعتی قضا
شده باشد ادا کنم + آنحضرت مجدداً از صفای باطن مس زر اندود میرزا بعیار زر خالص خریداری فرموده مشمول عواطف
بیکران ساختند دیگر بار به حضرت جنت آشیانی با میرزا کامران و شرح حادثه که بسبب
تقدیر بر روی نمود و چون میرزا کامران بجد و کابل نزدیک شد دولتخواهان صلاح اندیش بعرض رسانیدند که حسن
ظن را حدی و صفایی را جایی می باشد هر گاه یکدو تند و بر عذر و شوید میرزای حق ناشناس مکرر بعیار تجربه رسیده لایق دولت
آنست که طریقه حزم و احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپرده اقبال بیرون زنند و لوای نصرت قرین بدفع اهل غدر و
کین برافرازند و چون اندیشه این کار بر اصل کرده شود از غدر و فریب اعدای دولت ایمن خواهیم بود فی الواقع اگر میرزا کامران
از کرده‌های ناصواب خود پشیمان شده راه بیچیچه پیش گیرد و بصدق اخلاص و نیک اندیشی ملازمت آید سر آینه بعنوان عواطف
و مراحم پادشاهی اختصاص خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز بخیالات فاسد اراده فتنه و شورش داشته باشند باری
مراتب حزم و احتیاط از دست نداده باشیم چون این کنکاش صورت معقول داشت بجانب خود چند که راه آمدن میرزا بود

شیر شکار بود محافظه و معاون گشته بپاس رسانیدند تفصیل عمدهای موکب مال برین نهج است میرزا هندال میرزا سلیمان قراجه
خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خان خضر خواجه سلطان محمد قلی جلایر اسکندر خان سلطان حسین خان
بالتو سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سرهندی عبدالوهاب
رومی باقی محمد بیرو اپچی خالد بن ولید از سه روز بر سر یخ چهارچشمه رسیدند و ازین منزل فرمان بنام نامی حضرت خاقانی و مخدرات
تتق عصمت نوشته مصحوب بیگ محمد اخته بیگی بکابل ارسال داشتند و برشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان اخلاص
دوستی بود مکتوب نوشتند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت تیح نفاق را جنس وفاق ترجیح نموده جانب صحبت و دولتخواهی
را درکل فرو گذاشت و معهذا البیاری از همراهان راهمت یاوری نکرد لاجرم این سفر خاطر خواه احبابی دولت میسر نشد بلکه
باعث مزید ملال و کدورت گردید و از انجا شب در میان لغور رسید نزول اجلال اتفاق افتاد و روز دیگر بخواجه سیاران رسیده
از انجا بقرا باغ و از قراباغ بمعموره کابل تشریف ارزانی داشتند و آن نونهال گلشن اقبال درین منزل ادراک سعادت
ملازمت نمود میرزا سلیمان از راه رخصت بدخشان یافت و میرزا هندال القبد در شتافت و منعم خان نیز بهمراهی میرزا القندوز
آمد و امرا متعاقب یکدیگر بکابل رسیدند و شاه بداغ که درین لشکر داد جلادت و مردانگی داده بود بقید غنیم افتاد و میر شریف بخشی
و خواجه ناصرالدین علی ستوفی و میر محمود کاشی و میرجان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنک را نیز همین حال پیش آمد و
دیگر ملازمان رکاب عالی در حفظ و حمایت الهی بکابل رسیدند اتالیق و جمعی اوزبکیه را که در راه بیک افتاده بودند حکم اطلاق شد
چون آنها بوطن خود رسیدند و از عواطف و مراحم بادشاهی بیان کردند پیر محمد خان نیز بلازمان بادشاهی بالسلوک آمده
روانه کابل ساخت پیش ازین سفر خواجه جلال الدین محمود را بسم رسالت پیش شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ فرستاده بودند
و خواجه بجهت بعضی از سوانح در قندهار توقف نموده بودند و درین وقت حکم شد که فسخ آن عزیمت کرده بدرگاه بیاید خواجه عبدالصمد
و میر سید علی که در فنون تصویر نقاشی یگانه آفاق و نادره روزگار بودند بهمراهی خواجه عبدالصمد آمده سعادت آستانبوس دریافته
مشمول انواع مرحمت و عنایت گردیدند ماجرای میرزا کامران آنکه چون حضرت جنت آشیانی از تقصیرات عظیمه میرزا گذشته
محمد و کولاب را به تیول الشان مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ را همراه ساختند در اندک فرصتی میرزا
بچاکر بیگ سلوک نا ملایم پیش گرفته از حد و متعلقه خویش اخراج نمود و حقوق الطاف و اشفاق آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده
اندیشهای تباه و فکرهای باطل بخاطر خود راه داده مترصد فرصت نشست و تا آنحضرت در کابل تشریف داشتند همواره بوعدهای
دروغ آمدن خود را معروض میداشت و چون نهضت اقبال به تسخیر بلخ اتفاق افتاد میرزا فرصت را غنیمت شمرده عزیمت کابل
بخاطر حق ناشناس خود مصمم ساخت و بتحریک جمعی از ارباب فساد که پیوسته قرین صحبت میرزا بود پندار داده لبغی و شورش نمود و چنانچه
بشنوی این اخبار بلخ گرفته را گذاشته مراجعت واقع شد و چون آنحضرت بسرعت هر چه تمامتر ظل همای معدلت بدار الملک
کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه اقبال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان که از ...
سفر هنوز خود را جمع نساخته بود بی جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران طالقان را بیابوس بیک سپرده خود متوجه
قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب مقاومت نیاورده اسحاق سلطان را بقلعه ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان
کشیده در انتظار فرصت نشستند میرزا کامران از میرزا سلیمان خاطر جمع ساخته متوجه قندوز شد و میرزا هندال اول از راه دیگر
در آمده حرفهای که دام فریب تواند شد در میان آورد چون میرزا هندال اخلاص گیشان او از جای نرفت و بر ثبات خود ایستادگی

ساخته به اندراب نزول سعادت فرمودند و به تیرسی که حضرت صاحبقرانی اساس نهاده اند سه روز مقام نموده جشنهای پادشاهانه
داشتند و از انجا بنارسی تشریف بردند و از کوتل نارسی گذشته به سر دست نیل برکه بهاران کل زمین در بدخشان امتیاز و اشتهار
دارد توجه فرمودند و در آن نواحی میرزا هندال و میرزا سلیمان بشرف بساط بوس مستسعد گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم
رخصت بدخشان یافت که محافظت ولایت نماید و لشکر را جمع کرده زود خود را برساند از نواحی بغلان بمیرزا سلیمان و میرزا هندال
و حاجی محمد خان حکم فرمودند که پیشتر شتافته ایبک را که نزدیک بلخ است و معموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد
از تصرف اوزبکان مستخلص سازند و در اثنای راه سید محمد بکنه که یکی از بساولان بادشاهی بود پلنگی را تیر زده بملازمت آورد
حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در لشکر بازدن پلنگ را خوب شگون می شمارند و معروض داشت که چون مرا برام اغلی مقید ساخته
پیش کسیجن قره حاکم بلخ آورد او در چیکتو بمینه استعداد رفتن بهری مینمود شخصی پلنگ زده آورد و بسبب همین لشکر در توقف افتاد
حضرت ملتفت این سخن نشدند و بهمان عزیمت مصمم بوده دامن همت را غبار آلود تفرقه نساختند روز دیگر لشکر پیش خود را بایبک
رسانیدند پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنی مثل ابل میرزا و حسین سعید و محمد قلی میرزا و [illegible]
میرزا به جهت احتیاط به ایبک فرستاده بود رسیدن رایات نصرت قرین مقارن واقع شد امرای اوزبکیه بغیر از در آمدن بقلعه
و استحکام آن چاره ندانستند آنحضرت بهمت جهانگشا بتسخیر قلعه مصروف داشته مرچلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان
قلعه امان طلبیده باستان بوس رسیدند و ایبک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جنت آشیانی مجلس عالی ترتیب
فرموده امرا را بملازمت حاضر ساختند در باب تسخیر ماوراء النهر از اتالیق عرض کنکاش طلبیدند اتالیق معروض داشت که امثال
این امور از نارسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که چون آثار راستی و انوار صدق از ناصیه حال تو پیداست بنابر آن
پرسیده میشود بی ملاحظه و مضایقه بعرض رسان اتالیق عرض کرد که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند بی تامل و
تفکر مجموع را بسافر ملک عدم باید ساخت و الفتح و فیروزی قدم در رکاب همت نهاده متوجه پیش باید شد که ماوراء النهر بی جنگ و
جدل در ضبط و تصرف دقیقه اقتدار شما خواهد در آمد اگرچه کنکاش او بسیار سپاهیانه و معقول بود لیکن از انجائی که مروت و فتوت حضرت
جنت آشیانی در غایت کمال و اهتمام نقض عهد ناستوده بود که این جماعه را امان داده بملازمت آورده ایم خلاف قول و آئین
معدلت لائق نیست اتالیق معروض داشت که اگر حضرت به این کنکاش عمل نمیفرمایند پس مرا در قید نگاه داشته مصالحه نمایند
که از طرف اینجانب بملازمان درگاه مقرر باشد و هرگاه به تسخیر هندوستان توجه فرمایند پیر محمد خان جمعی بکومک تعین کند که تا فتح
شدن در خدمت بوده باشند و چون مشیت ایزدی بر خلاف این توقف باعث آن شد که عبد العزیز خان و دیگر خانان اوزبک
خود را بکمک پیر محمد خان رسانیدند و معتمدان کامران میرزا اتفاق حیلی را بکار برده خود را بملازمت رسانیدند ناگزیر آنحضرت
امرای پیر محمد خان را مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند و اتالیق همراه گرفته از راه خلم متوجه
بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا ساهو نزول اجلال اتفاق افتاد و روز دیگر نزدیک استانه که [illegible]
مشهور معسکر اقبال گشت قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکیه بسرکردگی وقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده اند
آنحضرت فوجها آراسته سوار شدند و در میان قراولان بقدر جنگی شد در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری
با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و بهادران کارطلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم خان موجی و سید محمد بکنه و محمد خان ترکمان
بغایت مردانه جنبیده ترددات نمایان بظهور رسانیدند چنانچه کابلی خان افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند

میرزا جات توقف نمودند تا آنکه دریای مکرمت باز بجوش آمد و بر تضرع و زاری آن حق ناشناسان ترحم فرموده بدرگاه طلب داشتند
و درهمین ایام بنابر تجدید مراسم محبت و تاکید مبانی مودت خواجه جلال الدین محمود برسم رسالت با تحف و هدایا بحضرت عراق شد
و از وقایعی که درین سال روی نمود شهادت میرزا الغ بیگ ولد میرزا محمد سلطان است و مجملی ازین سرگذشت آنکه میرزا به اراده
ملازمت حضرت جنت آشیانی بجانب بدخشان میرفت خواجه معظم نیز به اراده عتبه بوسی و تدارک تقصیرات همراه میرزا شده
چون نزدیک بغزنین رسیدند خواجه معظم سجده شده میرزا را برسر هزاره برد که شاید بتاخت و تاراج چیزی بدست آرد و از
بی تدبیری و غرور جوانی و جنون پاس حزم و احتیاط نافرموده بسخت بی روش و بی تورک جنگ متوجه شد و هزارها بهجوم آورده کار بر
ایشان تنگ ساختند بحسب سرنوشت میرزا بدرجه شهادت رسید و آنحضرت تردی محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور آنحدود
را بجاگیر او مقرر فرمودند و بجهت انتظام و استحکام آنحدود رخصت یافت درهمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان
سعید خان حاکم کاشغر با تحف و هدایا آمده سعادت ملازمت دریافتند و بزودی مشمول عواطف بیکران گشته عنان مراجعت
معطوف داشتند و مقارن این ایام عباس سلطان که از سلاطین اوزبکیه بود بدریافت آستان بوس استسعاد پذیرفت و منظور
نظر تربیت گشته بمراتب عالی سرافراز شد و بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیره آنحضرت بود ازدواج بستند و نیز از وقایع این
سال شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است مجملی آنکه از اشترگرام که بجاگیر او بود عزیمت آستانبوسی نمود و چون بکوتل منار
رسید شاه محمد برادر حاجی محمد خان بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم او را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل
تیری زد بهمان زخم درگذشت **نهضت موکب اقبال بتسخیر بلخ و مراجعت بی نیل مقصود** هرچند تسخیر هندوستان
و تقدیم این عزیمت برجمیع مقاصد از نوامیس دولت و لوازم سلطنت بود لیکن یورش بلخ که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده
بودند پیش نهاد همت نموده تسخیر هندوستان را از روی چند موقوف داشتند و در اوایل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا را دی
به اعتدال آورده بود تالقوبیگ را پیش میرزا کامران فرستادند و پیغام دادند که بموجب قرارداد متوجه تسخیر بلخ شده ایم باید که
اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته مستعد همراهی و تدارک تقصیرات گذشته باشد
که چون رایات اقبال به آنحدود و بدخشان رسد با جمعیت خود قرین موکب عالی گردد و نیز فرامین مطاع بمیرزا هندال و میرزا عسکری
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین باب مرقوم شد و بدولت و اقبال رایات جهانگشا برافراشته قریب یکماه در یورت چالاک
بجهت تنسیق امور ملکی و انتظار آمدن حاجی محمد خان از غزنین توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب
فرستادند که میرزا کامران را به اردوی معلی ملحق سازد و در نیولا خواجه قاسم بیوتات که سابق منصب وزارت داشت و خواجه
میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بی رشدی او خواجه غازی و خواجه روح الله کردند حسین قلی سلطان و منعم خان و محمد قلیخان
برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تمیز این معامله مقرر شدند و بعد التحقیق چون تغلب و تصرف خواجه غازی
و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندها بثبوت پیوست بحسین قلی سلطان گیرانیدند که ضبط اموال آنها نماید و خواجه سلطان علی
که بخطاب افضل خانی شرف امتیاز داشت از مشرفی بیوتات بوالا منصب دیوانی مرتقی گشت و درین منزل میرزا ابراهیم بسرعت
ایلغار رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود و بعد از فراغ مهمات ضروری کوچ فرموده به استالیف نزول اجلال اتفاق افتاد
و ازین منزل عباس سلطان اوزبک راه بی حقیقتی سپرده فرار برقرار داد آنحضرت بتقریب رسیدن میرزایان آنجا سه [illegible]
[illegible] و چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع علیه رسید از راه بجهیر عنان عزیمت معطوف

و دیبارم ازین منزل مسرت بخش کوچ فرموده شب در میان بتنگ کتاکه نزدیک اشکمش ست نزول اقبال واقع شد
قبل ازین دو [illegible] که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی به آن سر منزل دلکشا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده ملازمت
بر خود قربان جنت آشیانی نهاده اند تاریخ رسیدن آنجا و اطاعت برادران به تخته سنگی نقش فرموده اند چون حضرت
جنت آشیانی به این سر منزل رسیدند بهمان دستور تاریخ آمدن خود و ملازمت نمودن میرزا کامران و اجتماع برادران سرشت
فرمودند این هر دو تاریخ ازان دو پادشاه بزرگ بر لوح سنگی یادگار مانده و چون بموضع ناری ورود سعادت اتفاق افتاد
روزی چند بجهت سرانجام ولایت بدخشان درین منزل توقف روی داد دهستان راکه مشهور بکولابست تا سرحد موکب قراتکین بمیرزا
کامران مقرر داشتند و چاکر خان را مدار علیه سرکار میرزا ساخته همراه کردند و قراتکین را بجاگیر میرزا عسکری مرحمت نموده رخصت
فرمودند اگرچه میرزا کامران را این جاگیر راضی نبود اما بملاحظه وقت چندان مبالغه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات
دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم عنایت شد و قندز و خوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و ناری را بمیرزا هندال مکرمت فرموده
شیر علی را بمیرزا همراه ساختند و یورش بلخ بخیال دیگر قرار یافت و میرزایان را بتفقدات گوناگون شرف اختصاص بخشیده
خود بدار الملک کابل متوجه گردیدند و در مجلس آخر عهود و مواثیق که از لوازم اسباب سلطنت ست در میان آمد آنگاه پیاله شربتی
طلب داشته اندکی ازان خود نوش جان فرموده بمیرزا کامران مرحمت نمودند و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه بر سبیل
داشته اوش بادشاهی را بخورند بمیرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال نقاره و تومن طوغ عنایت شد و بدیگر میرزایان
علم و نقاره و عبور موکب عالی از راه خوست و اندراب بقلعه پریان اتفاق افتاد و این قلعه ایست که حضرت صاحبقران بعد از تاخت
کافران کتور اساس فرموده اند و چون بمرور ایام انهدام پذیرفته بود به پهلوان دوست میر بر حکم شد که شکست و ریخت
آنرا تعمیر نماید و بیگی توجه بر اتمام آن مصروف داشته [illegible] را باتمام رسانید فرمودند که بتعجیل یکدیگر سعی و اهتمام بجای آرند
چنانچه در عرض یک هفته قلعه مذکوره با دروازه و کنگره و سنگ انداز حسن آراستگی یافت و بیک میرک را بحراست آنجا اختصاص
بخشیده از راه کوتل اشترگرام در اوایل زمستان عرصه حدود دار الملک کابل بمضرب خیام نصرت اعتصام شد و بجهت انتظار ساعت
مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف روی نمود شاهزاده والا بلند اختر یعنی خاقان اکبر بسعادت استقبال شتافته اکثر خاصان
و سایر پرستاران بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار قرة العین خلافت که سعادت کونین از ناصیه اقبالش
پرتو می افکند جهان جهان بر خود بالیدند و سجدات شکر الهی بجای آورده در ساعت مسعود مختار بشهر داخل شدند و از اطراف
ممالک عرایض مبارکباد رسید خصوص سمندر نامی عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشها و نفایس کشمیر بدرگاه معلی آمد میرزا
در عرضه داشت خود تعریف و توصیف آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت خزان و نفاست و عذوبت
میوه با عبارت دلکش معروض داشته التماس سیر آن عرصه دلکشا بمبالغه نوشته و در باب تسخیر ممالک هندوستان مقدمات
معقول و کنگاشهای درست مرقوم نموده بود آنحضرت نیز از فرط التفات منشور عاطفت مشتمل به مژده فتح و نصرت ارسال
فرموده توجه باطن که به تسخیر هندوستان تصمیم داشت اظهار فرمودند از سوانح آنکه چون قراچه خان و مصاحب همواره کافر
نعمتی نموده قدر عاطفت و مرحمت پادشاهی نمی شناختند و مستوجب انواع سیاست شده بودند بخاطر صواب اندیش جهانبان
رسید که اختیار رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک بایشان فرمود که هم در ایام غیبت که سوهان ناهمواریهای نفس است اصلاح
احوال خود نمایند و هم گناهان خود را پاک ساخته بملازمت آیند حسب الحکم رخصت شده از قفاحت دل نگرانی روزی چند بسیار

ركاب نصرت اعتصام گشته سر حلقه لشكر و سالبود. چون حرصه داشت میرزا ابسابع غرو جلال رسید آنحضرت میرزا طلب داشته
در جواب مطارحه فرمودند. میر عرض كرد كه جواب او را این نوشته بدرون قلعه میفرستم واین عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعه
اخلاص فی الاخلاص والسلام فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص ست وسلامت در
اطاعت والقیاد وسلام بر كسیكه براه راست راهبری نماید و میرزا كامران بر مضمون نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق توسل
كرد انچه میر برآیند و قرار و پیمان بدول نخواهم نمود و حضرت جنت آشیانی كه معدن مروت و كرم بودند میر را رخصت فرمودند
میر بقلعه رفته لوازم بنیان حق نموده و مقدمات معقول بتصریح و تلویح گفت واز هر باب سرزنش كه میكرد میرزا تسلیم پیش انداخته تقصیر
تقصیر شفاعت آخر میر مجلس فرمودند كه اكنون چاره كه آنست كه بر خیزید و لحد حق را پیشه ساخته از روی نیازمندی وعذرخواهی
همراه فقیر سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی با مصلحت بی روان شد و چون نزدیک به در قلعه رسید میرزا [illegible]
روزگار دریافت كه این رفتن اصلی ندارد و خبر حال همین قدر اطاعت در عالم ظاهر كافی ست استاد و بمیرزا گفت كه چون
شما بجرم دریافت ملازمت قدم پیش نهاده اید از بیم عصیان نجات یافتید اكنون لایق آنست كه امرای قرار كرده را گردن
بسته بدرگاه فرستید و خود در بنی خطبه بنام نامی والقاب گرامی آنحضرت خوانده رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک بگیرید
میرزا همه را قبول نمود مگر آنكه گفت از حضرت التماس كنید كه بالوس را همراهی من رخصت فرمایند كه از قدیمیان است میخواهم
كه تلافی انچه بد او كرده ام درین سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد حقیقت حال بوقت عرض رسانید او استعفای جرائم
میرزا نمود آنحضرت مقتضای عطوفت نظری تقصیرات میرزا را بخشیده بدانچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند روز
جمعه دهم از رجب سال نهصد و پنجاه و پنج مولانا عبد الباقی صدر درون قلعه خطبه بنام نامی حضرت جنت آشیانی خواند
وآنحضرت در باغی كه فرود آمده بودند سوار شده بباغ كه دران نزدیک بود نزول اجلال فرمودند و مورچلها برطرف شد
و حكم عالی بنفاذ یافت كه حاجی محمد و جمیع واقفان باشند كه میرزا با محمودی كه مقرر شده از قلعه بدر رود و تیز تا برآمدن او
قنبر و حافظ صدر و ملک باشند و علی دوست خان باربیكی و عبد الوهاب وسید محمد مكنه و محمد قلی شیخ كمان و بعضی سرهنگ
و جمعی را تعیین فرمودند كه دروازه قلعه را محافظت كرده امرای قرار نموده را دست و گردن بسته بدرگاه حاضر سازند بموجب قرار
داد میرزا از قلعه برآمد در اثنای راه یكی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ را كشیده برد چون حقیقت بعرض اشرف رسید
از نابهنجاری ولی رونی میرزا ابراهیم بر خاطر حق شناس آنحضرت گران آمد و اعراض فرمودند میرزا ابراهیم از خجالت و [illegible]
رخصت ناگرفته سید و كشم رفت و حاجی محمد فقیر مصاحب گشت كه چون بدان تنگی توان بی عزتی بملازمان میرزا رسد [illegible]
متضمن معذرت با خلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدین محمد میر بیوتات فرستادند و همان شب در دیوانخانه عالی مجلس
بادشاهانه ترتیب فرموده بار عام دادند اول قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون برابر غول رسید آتش
غضب جهانسوز آب رحمت فرو نشست و حكم فرمودند كه شمشیر از گردن او برآرند كه گناه بخشیده شد و ترسی كه گفتند عالم سپاهگری
ست امثال این خطاها شده آمده ست و در پایان دست نزدیک بیک خان حكم استادن شد بعد ازان مصاحب بیگ
را كشش و شمشیر بر گردن بسته آوردند و حكم فرمودند آوردن شمشیر شد آنگاه سردار بیگ. بدستور قراچه خان را داوری فرمودند كه گناه
از كلانان سپه خورد بی چه گناه [illegible] آمدند و تو بخشش می شنید ندا آخر همه قربان شدند لیكن حقوق خدمت داشت [illegible]
آمده كورنش كرد حضرت بترسگی فرمودند كه ترا چه بلا پیش آمد و بچه تقریب رمتی او نیز بترسگی جواب داد كه زردی همه را كه

[illegible] متوجه آن مهم گشتند و چون نزدیک به اسپار رسیدند خواجه خضر [illegible] کلان‌تر خواجه جعفر [illegible] الذکر رفته آوردند و
[illegible] که در سر جلو آنحضرت پیش رفتند حکم شد که این حرام‌نمک گریزپای را بزنند چندان مشت و لگد زدند که [illegible] متیقن شد
[illegible] تهی ساخت بعد از آن اسماعیل بیگ ولدی را دستگیر کرده بحضور اشرف آوردند آنحضرت بشفاعت منعم خان ترحم
[illegible] جرایم او کشیده جان بخشی فرمودند و متوجه بلندی که میرزا کامران آنجا بود شدند و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه
[illegible] ساخته با جمعی از فدائیان پیشتر رسیدند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله بیگ از اسپ جدا شد و مقارن این حال
[illegible] اقبال که مقدمه جهانگشائی و طلیعه کشورستانیست جلوه‌گر گردید میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قلعه طالقان راه
[illegible] و در استحکام مبانی قلعه کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر اسباب کار قلعچیان [illegible]
آنحضرت حکم نزول فرمودند یعنی هر چه بدست هر کس در آید از و باشد و دیگری طمع در آن نکند و در این فتح هیچکس از بندهای
پادشاهی را سر موی آسیب نرسید مگر علی قلی خان که زخمی شد و اسحاق بیگ سلطان و تردی بیگ ولد بیک میرک و بابا
[illegible] جوجک و جمعی کثیر از لشکر مخالف که به تعاقب سپاه منصور شتافته بودند دستگیر شدند و میرزا هندال و حاجی محمد آنها را
[illegible] بملازمت آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور حال هر کس بلطف و قهر اختصاص بخشیده سجدات
[illegible] شکر بتقدیم رسانیدند آنگاه بمحاصره قلعه طالقان همت جهانگشا مصروف داشته مرچلها قسمت فرمودند و بعضی از مرحلی
که منعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و بند و قهابر و م قلعه می‌انداختند [illegible]
[illegible] و قالب تهی ساخت حضرت جنت آشیانی از کمال مرحمت و قدردانی تاسف عظیم خوردند و بر زبان اقدس گذشت
که کاش مصاحب بیگ برادر او بجای کشته میشد و در خلال این حال بمقتضای عواطف ذاتی و صله رحم غمزدائی بمیرزا کامران
قلمی فرمودند و بعد از اعتصام بنصایح بزرگانه این عبارت مسطور شد که ای برادر بدخو وای عزیز جنگ‌جو از این کار که یا
[illegible] شورش و خرابی بسیار و موجب هلاکت و آزار بیشمار است باز آی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای و مصحوب [illegible]
این منشور سعادت ارسال داشتند چون میرزا مست غفلت و مغرور شجاعت و جمعیت خود بود این نصایح اقبال [illegible]
پذیر نشد و از بیخردی و ستیزه کاری این بیت در جواب نوشت بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه
بر لب شمشیر آبدار دهد بیت نصیب رجال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید و حکم بضبط مرچلها شد و درین اثنا میرزا
سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام به استلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه ممتاز گشتند و جهانگیر خان
ولد [illegible] قپچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و در مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی
بر روی اولیای دولت گشوده تر میگشت و کار بر اهل قلعه تنگ میشد تا آنکه از اقسام حیله و تدبیر قطع امید نموده از ملک
پیر محمد خان اوزبک که مدتی چشم انتظار در راه داشت مایوس گشت و بی اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زده
عجز و شکستگی را دستاویز نجات خود ساخت و انواع الحاح و استعذار پیش آورده روزی رقعه بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت
مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم و دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و می‌خواهم که بطواف کعبه معظمه
رخصت فرمایند تا خود را از لوث معصیت بغی و کافر نعمتی پاک ساخته بملازمت رسانم و تدارک تقصیرات نمایم امید از اشفاق
و اعطاف آنحضرت چنانست که این ملتمس من بوسیله سرعت پیکی چهره‌گشائی مراد گردد میرزا از جمله سیاحان روزگار در صدق
و صفا امتیاز داشت و نکیمیاگری مخصوص و منسوب بود حضرت جنت آشیانی باو توجه تمام داشت و درین [illegible]

وسید لطیف و سید محمد جویی برسم منقلای بخدمت یافتند بجز آنکه امرا از کوتل هندو کوه گذشتند مهدی سلطان و
تردی محمد بیگ و جمعی از [illegible] اندراب بودند و دیگر بیخانه و بموجب حکم اشرف تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخوست شتافتند که اهل
وعیال این جماعه تیره روزگار که فرار نموده اند بدست آورند میرزا کامران سرمست باده غرور در حدود قلعه ظفر بود وامرای فراهم بوده چند
در حفظ مسالک و سد طرق میرزا اهتمام مینمودند بجائی نرسید و ملا حزه زرگر بخدمت میرزا کمال قرب داشت همواره از فتنهای
ذات ناسره کی لمعیت آتش افروز فتنه و فساد بود درین باب هرچند کوشش نمود سود نداد آخر قراچه خان و آن حرام نمکان پیش
دستی نموده مصاحب بیگ را فرستادند که اهل و عیال را از خوست بطالقان آورد که سپاه لشکری از کابل در رسد و اینها اسیر
شوند مقارن اینحال تردی بیگ و محمد قلی برلاس بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ زبان بشیر عیال برآورده بطالقان
برده بود و جمعی که از فرستادها سابله [illegible] تیز شده باشند و چون رایات عالی قریب به اندراب رسید میرزا هندال از قندوز
آمده شرف ملازمت دریافت و شیر علی را سفید بنظر در آورد و آنحضرت میرزا را بمقدمات بیکران مستقر ساختند از آنجمله حکم
شد که سواره احرار دولت ملازمت نماید و مجمل ازین سرگذشت آنکه پیش از درآمدن سپاه و نصرت قرین ببدخشان چون
کار و بار میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیر علی اعتبار تمام یافت و از کمال غرور بدمستی بمیرزائی او بانه سلوک میکرد
و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا هندال اهتمام مینمود تا آنکه میرزا در القندوز نشین کرد میرزا هندال بیمن اقبال
پادشاهی او را دستگیر ساخت تشریحش آنکه پیاده بسیار از لشکر قندوز فراهم آمده شبی خانه او را گرد گرفتند و او گریخته خود
را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و یکه و تنها خود دستگیر شد چون میرزا هندال او را بملازمت آورد حضرت جنت
آشیانی نظر بر اعمال ناشائسته او نینگنده رسم عفو بر جرایم او کشیدند و بخلعت خاص امتیاز بخشیده عزت نامزد او فرمودند
و از آنجا که در ذات او جوهر مردانگی و سپاهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیم که هرکدام مستوجب سیاست بود گذشته
بچندین نوازشات اختصاص بخشیدند و بعد از آنکه میرزا هندال بوفور مراحم پادشاهی مفتخر و مباهی گردید حکم فرمودند که حاجی محمد
خان و جمعی دیگر در ملازمت میرزا ابراهیم منقلای ساختند و امرا از صلاح میرزا و فرموده ایشان عدول ننمایند و در
لوازم خدمت تقصیر از خود راضی نشوند و او اسطه جمادی الاخر سنه و پنجاه و پنج النگ قاضیان که از مواضع اندراب است مخیم
سرادقات اقبال گشت و قاضی اندراب و مردم توبنای و سالقان بخی و بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب
بیگ سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف پادشاهی گردیدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت عالی بطالقان آرزوی بود
اکثری از مردودان درگاه پادشاهی و جمعی کثیر از ملازمان قدیم میرزا کامران با میرزا عبدالله در انجا متحصن بودند میرزا
هندال واعیان لشکر حکم شد که از آب تنگی گذشته دست برد شایسته نمایند و درینوقت میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و
کشم خود را بالغار رسانیده با این گروه وخیم العاقبت ملحق گشت روز شنبه پانزدهم جمادی الاخر بلندی که آنرا چلپیان میگویند
تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم در گرفت هنوز موکب پادشاهی از آب نگذشته بود و بقدر فاصله در میان هراول
و قول بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شد و از آب گذشت و سپاه مخالف دست بغارت و
تاراج کشادند میرزا کامران با معدودی بر سر پشته بلندی ایستاده تماشا میکرد درین اثنا موکب پادشاهی بر کنار آب
رسید و آنحضرت خواستند که روبروی مخالف از آب بگذرند [illegible] زنجیران [illegible] دستند که [illegible] پیش
[illegible] بالا مرتفعی است و آن زمین [illegible] است از انجا عبور [illegible] لاجرم بدولت [illegible]

که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است احتمال غالب آنکه پیش دستی نموده متوجه اینجد و شود و اگر موکب
بادشاهی پیشتر از و از کوتل بشتد و کوه بگذرد فتح از جانب اولیای دولت است والا العیاذ بالله نقش طرز دیگر خواهد نشست
آنحضرت بر کنگاش ایشان تحسین ها کرده فرمودند که اگر او مغرور است ما به درگاه الهی نیازمندیم و این بیت بر زبان حقیقت ترجمان
گذشت
سیاه اکسی بر در خویش مغرور + که مغرورست کلاه از سر کند دور + و گفتند که توقف ما چه صورت دارد
ان شاء الله در این زودی از کوتل عبور خواهیم فرمود نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی

ببدخشان و شکست دادن میرزا کامران و همعنان فتح و فیروزی مراجعت بکابل

چون همت جهانگشا به تسخیر بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران تصمیم یافته بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول بقصد دفع
و فتح اختیار ساعت فرموده بیدرقه توفیق پای همت در رکاب توکل آورده بآن صوب نهضت فرمودند و اولنگ جالاک
مخیم بارگاه اقبال شد و بعد از سه روز از آنجا بقراباغ نزول اجلال اتفاق افتاد و تا دو از ده روز بجهت بعضی مصالح ملکی و راه
سر منزل توقف روی داد و حاجی محمد خان با وجود آنکه اختیار بیوفائی او اشتهار داشت بود هوا خواهانه بشرف ملازمت سعادت پذیر
و قاسم حسین خان نیز از جدا و نیکش بخدمت رسید و در همین منزل میرزا ابراهیم به همنوائی کوکب دولت از بدخشان التجا
کرده سعادت بساط بوس دریافت و انوار عنایات خاص بر وجنات احوال او تافت و از غرایب وقایع که نوید بخش فتح
و فیروزی شد آن بود که چون موکب عالی قریب بولایت بدخشان رسید روزی آنحضرت بر آفتابه خانه در آمده بودند مقرر بود
که همیشه مرغ سفیدی در آنجا باشد بخاطر فیض مظاهر خطور کرد که اگر این مرغ سفید پرواز کرده هما وار بر کتف ما بر آید و آوازی
کند نشان فتح و اقبال است بمجرد خطور این نیت مرغ مبارک بال پرواز کرده هما وار بر کتف عز و شرف نشست و آنحضرت
انبساط تمام فرموده سجدات شکر الهی بجای آوردند و نیز از سوانح که مقدمة الفتح را سزاوار باشد آن بود که چون میرزا
ابراهیم بنواحی پنجهیر رسید بتور شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی پنجهیری با قوم و قبیله خود معاونت میرزا نموده با تمر
شغالی جنگ مردانه کرد و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت میرزا بجهت احتیاط ملک علی پنجهیری را همراه گرفت
که بملازمت سرِ بلند سازد و آن دولتخواه ساده لوح لفکر ناقص زمین وارانه از همراهی میرزا القاعد جسته جرات بر اقدام آن
سعادت ننمود و بعد از مبالغه بسیار پیش آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دست برد عظیم نموده جریده خود را
به آستان بوس رسانید و روز دیگر ملک علی پنجهیری برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت خواست
و سر تمر شغالی را به درگاه معلی فرستاد و از آنحضرت خلعت و انعام سرافراز فرموده حضرت الطاف از اشاره
داشتند و منشور استمالت با تشریف لایق بملک علی پنجهیری مکرمت شد و فرمان مرقوم گردید که میرزا از آن شناخت
دولتخواهی سروری تو مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات اقبال به آن حدود رسید میرزا برحم بادشاهی عز امتیاز خواهی یافت
و میرزا ابراهیم را عنایت خاص شرف اختصاص بخشیده فرزند خواندند و جلایل اشفاق خسروانه شامل حال او داشته رخصت
پیش فرمودند که خود را به میرزا سلیمان رسانیده بجمع لشکر و سرانجام اسباب نبرد اهتمام نماید و منتظر باشد که عنقریب عرصه
بدخشان مخیم سرادقات فتح و فیروزی خواهد شد چون بسجد و طالقان نزول اجلال اتفاق افتاد بسلام علیه عالی سیادت
مآب و حضرت خاقانی و مهد علیا مریم مکانی را از موضع کلبهار به دار السلطنه کابل رخصت فرمودند و محمد قاسم موجی بدارالسلطنه
کابل مقرر گشت و چون از نواحی موضع بازارک حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و شیر افکن بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان

گرامی داشته مردم معتبر خود را به استقبال فرستاد و میرزا را با احترام تمام بجای خود برده لوازم مهمانداری تقدیم رسانید آنگاه
خود همراه شده به بدخشان آمد میرزا این تاب مقاومت نیاورده بشعاب جبال پناه بردند و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران
درآمد میرزا هندال [illegible] را بگمک میرزا کامران گذاشته خود مراجعت نمود میرزا سلیمان در کشم و طالقان آمده رفیق کوکه و خالق
بردی را با جمعی از جغتای و اوزبک بروستاق تعین کرد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیت نیک در که لاب بهم رسانیده
بروستاق آمدند و با رفیق کوکه و دیگران جنگ مردانه کرده بسر نوشت آسمانی شکست یافتند و ناگزیر باز خود را بجدود
کوهستان کشیدند و از سوانح این ایام آنکه چون قراچه خان معهد رخدمت شایسته گشته مورد عنایات بیغایت شد و پایه
اقتدارش بعالی مرتبه اعتبار رسید ارادهای زیاده از حساب توکرے و صاحبی پیش گرفت و مطالب دور از کار رصدر نشیمن
خاطر خود ساخت و قدم از جاده اعتدال بیرون نهاد از جمله بخواجه غازی دیوان که از حسن کفایت و درایت منظور نظر اشرف
بود نقار خاطر بهم رسانیده استدعا نمود که او را بسته پیش من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولع عنایت
فرمایند و خاطر حق ناشناس آنحضرت به این قسم ارادهای باطل او توجه نفرمود قراچه خان از برگشتگی طالع جمعی کثیر را از
راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس بیگ و مصاحب بیگ و اسماعیل بیگ و ولدی و علی سقلے اند رانی و حیدر
و دست معل و تیخم خواجه خضر سے و قربان قراول با قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب دادهای او بود نیز
براه کوتل منار بادیه پیمای ضلالت گشتند و چون این خبر بسامع علیه رسید خواستند که خود بنفس نفیس تعاقب این بیدولتان
نموده تادیب فرمایند بملاحظه ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده جمعے از ملازمان درگاه اقبال را بتعاقب آنها
تعین فرمودند و همچنان هر کس از بندهاے با اخلاص که حاضر میشد دفعه بدفعه روانه می ساختند چنانچه نزدی بیگ خان
و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان متعاقب هم شتافتند و قریب نیم روز که ساعت
مسعود بود آنحضرت خود بدولت و اقبال سوار باد پای الفرت شدند از آنکه جوانان که پیشتر شتافته بودند حوالے
قرا باغ بجید اول آن بیدولتان رسیده دست برد نمایان ظاهر ساختند و آخرهای روز و سرجوی سوری لقراچه خان
شکست و گریبان شدند درین هنگام شب بیابان جان آن تاریک دلان در آمد و از پل غوربند گذشته پل را ویران ساختند
و تعاقب کنند با مراجعت نموده در قرا باغ لشرف ملازمت استسعاد یافتند رای جهان آرا بر آن قرار گرفت که موکب عالی
بکابل مراجعت نماید و از انجا بسامان و سرانجام شایسته متوجه بدخشان شوند قراچه خان تیر علی شغالی را که وکیل او بود
در چهیر گذاشت که در آن حدود بوده از اخبار کابل خبر رسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران
ملحق شد روز دیگر حضرت جنت آشیانی مراجعت نموده بکابل تشریف ارزانی فرمودند و جمعے از کافر نعمتان که حقوق را بعقوق
مبدل ساخته بودند تقیهای مناسب حال نهادند چنانچه قراجه قراجیت و اسماعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس یوث
و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان شرف صدور یافت که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و بحاجی
محمد فرمان شد که از غزنین خود را زود بعتبه دار الخلافت رساند و درین ایام که همواره همت جهانگشا مصروف تهیه یورش
بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران بود و اکثر اوقات از ارکان دولت و اعیان خلافت کنگاش میخواستند جمعے
که از جوهر شجاعت و سرمایه خرد بی بهره بودند بر عزم قندهار ترغیب می نمودند و بعضے که دل قوی و همت کار طلب داشتند
موافق رای جهان آرا برفتن بدخشان اهتمام میفرمودند روزی از سلطان محمد پرسیدند که توجه نیکوئی او بعرض سانید

که اگر ذره از حمیت و غیرت حضرت فردوس مکانی درین بودی هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشتی میرزا از طعن او [illegible]
شده گفت کرجی ابن صرفه گوسپند مکی و حساب نمی فهمی من از بی اعتمادی شما یان چنین میگذرم اگر از شما قدرت جنگ و استقلال
حال می فهمیدم چنین نمیکردم آن دیوانه بازسخنان درشت در برابر گفت میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرده شکست بر جانب
مردم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد و میرزا را الغدر سامانی بهم رسید و شیر علی را آنجا گذاشته خود به بدخشان متوجه
شد و کس نزد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که مگر آنجا باعانت و امداد دگر موافقت برنیدند ایشان بر بیهوسی عقل ...
دولتخواهی پادشاه از دست نداده و خود را از سعادت میرزا نگاه داشتند میرزا کامران بدرجه ادهام باطله متوجه بلخ شد
که شاید به امداد پیر محمد خان بدخشان را تواند گرفت حضرت جنت آشیانی قراچه خان را ببدخشان تعین فرموده که رفته بمیرزا سلیمان
و میرزا هندال و سائر اولیای دولت ملحق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا ازان ملک هم آواره سازند قراچه خان
ببدخشان رسیده باتفاق میرزا یان متوجه قلعه غوری شد و در آنجا با شیر علی و مردم میرزا کامران که متحصن بود جنگهای
مردانه کردند و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از انجمله خواجه نور و ملا میر کتابدار که از بهادران و منظوران میرزا هندال
بودند بدرجه شهادت رسیدند آخر محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت درآمد درین اثنا
خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزا یان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگردیدند حضرت جنت آشیانی
هرج و مرج بدخشان را استماع فرموده عنان عزیمت بصوب بدخشان منصرف داشتند در غوربند قراچه خان آمده ملازمت
نموده و چون اسباب قراچه خان در هنگام مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت کابل یافت که رود سامان نموده خود را
بموکب عالی رساند و رایات اقبال از غوربند کوچ نموده بموضع کلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان روزی
چند بسیر و شکار گذرانیده چون قراچه خان بملازمت رسد متوجه پیش شود اگرچه وقت گذشته بود معهذا آنحضرت بهمان
عزیمت اول را بنج بوده رایات اقبال بصوب بدخشان برافراشتند و چون مشیت ایزدی بدین نرفته بود برف کوتل
هندوکوه سد راه شد و شورش غریبی دران کوتل پدید آمد که عبور دشوار نمود بمقتضای صلاح وقت عنان مراجعت معطوف
داشته متوجه کابل شدند که در موسم بهار عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف دارند ذکر مکتب نشستن حضرت

خاقانی و شرح دیگر سوانح و وقایع

چون از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه
و چهار روز گذشت بضابطه اهل ظاهر پاس رسم و عادت داشته آن دانای رموز ازلی و کنجور فتوحات نامتناهی را بمکتب
درآوردند و مولانا عصام الدین ابراهیم بشرف اخوندی آنحضرت خلعت امتیاز پوشید لیکن چون تقدیر ایزدی بدین رفته
بود که آن برگزیده درگاه الهی بی اکتساب علوم ظاهری مورد فیوضات نامتناهی باشد هرچند حضرت جنت آشیانی در تحصیل
علوم ظاهری سعی فرمودند نتیجه بران مترتب نشد روزی چند ملا عصام الدین ابراهیم معلوم آنحضرت بود و بعد ازان حمل بر
عدم کوشش مشار الیه فرموده مولانا بایزید را بدین خدمت مقرر داشتند همین طور چند معلم تغیر و تبدیل یافت و حضرت
خاقانی اصلا التفات نمیفرمودند ظاهر الحکمت درین بود که بر جهانیان ظاهر شود که دانش این پادشاه خدا آگاه از قسم موهبی است
نه از جنس مکتبی بالجمله حضرت جنت آشیانی درین ایام که بکابل تشریف داشتند موارد متوجه سازان [illegible] بدخشان [illegible]
شورش میرزا کامران می بود و چون میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال ناامید شده بود از بلخ گردید که بامداد
لشکر پیر محمد خان [illegible] بدخشان [illegible] روز آورد از موضع ایبک حقیقت حال را به پیر محمد خان اعلام نمود و پیر محمد خان مقدم میرزا را

کوتاهی خرد و بد اندیشی ذات نونهال بوستان سلطنت یعنی آنحضرت را در برابر توپ آورده نگاه داشت چون حراست و حمایت
ایزد تعالی حافظ و ناصر ذات برگزیده خویش باشد هرآینه از بد اندیشی و بد سگالی ستمگاران حق ناشناس غبار آسیبی بر دامن
لقای او نرسد بلکه این اراده باطل موجب ازدیاد اخلاص و اعتقاد اهل بصیرت و باعث خسران حال جمعی کور باطن باطل ستیز
میگردد بالجمله چون آنحضرت را در برابر توپ داشتند فی العور دست قادر انداز آن موشکاف در لرزه شد و فتیلهای تفنگ
افسرده گشت و هر چند تدبیر بکار بردند سنجک در نگرفت سنبل خان میر آتش ازین رنگذر در حیرت فرو شد و چون نظر بجای
توپ انداخت حضرت خاقانی را شناخت نزدیک بود که قالب تهی کند در ساعت دست از کار باز داشت و آن سیاه دل
چند زمانی بدین وسیله از بلیه نجات یافت و چون حقیقت حال بعرض حضرت جنت آشیانی رسید سجدات شکر این موهبت بجای
آوردند و موجب قرب زوال اهل قلعه شد درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از قلات
و خواجه غازی که و زارت اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان که بیرام خان خویشی داشت از قندهار و جمعی دیگر از بدخشان
بملازمت رسیدند آنحضرت مورچل این مردم در جانب دروازه بارک حکم فرمودند و کار بر میرزا تنگ تر شد چون اکثر
اندیشهای او باطل گردید از راه چاپلوسی و تملق درآمده بوسیله قراچه خان معروض داشت که از گذشته پشیمانم و قرار دادم
که بسعادت خدمت شتافته تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق نمایم و سجدات شایسته دل آنحضرت را بخود مهربان سازم
التماس آنکه بر جان و مال من بخشیده در سایه مرحمت خویش جای دهند آنحضرت بمقتضای بزرگی و علو همتی ملتمس او را بعز
قبول مقرون داشتند لیکن چون میرزا سندال و قراچه خان و مصاحب بیگ اکثر اعیان لشکر از شرب عذب اخلاص
بهره وافی و نصیبه کافی نداشتند خواستند که گرمی هنگامه آنجا افسردگی نپذیرد لهذا به آمدن میرزا راضی نشدند و
بجهای توهم آمیز میرزا را رمانیدند و گفته فرستادند که بچه امید در قلعه می باشی و بکدام چشم داشت بملازمت می آئی روز
بروز اسباب قلعه گیری آماده تر میگردد زود تر خود را از طرف مورچل حسن علی آقا بیرون انداخته راه سلامت پیش گیر
و میرزا باشاره اینجماعه شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار از جائی که نشان داده بودند راه بدخشان پیش گرفت
که شاید بوسیله میرزا سلیمان و اگر آن میسر نشود به امداد اوزبکیه کاری تواند ساخت آنحضرت حاجی محمد خان و جمعی را به
تعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود به دولت دار السلطنه کابل را که دهشت سرای وی بوساران شده بود نیز رونق گرامی
عشرت خانه انس گردانیدند و مدیدار فیض آثار شاهزاده عالیمقدار کامیاب حضور گشتند و سجدات شکر این موهبت عظمی تقدیم
رسید حاجی محمد خان و جمعی که به تعاقب میرزا تعیین شده بودند اگرچه باو رسیدند اما بکنکاش سپاهیان کهنه فعل عمل نموده اغماض
عین کردند و میرزا جان بسلامت بدر برد اما آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و چون بسده و عدالت
حاضر ساختند بر کرام فرا خور جرایم خویش بسزای کردار گرفتار آمده از آنجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا
و حافظ مقصود و مولانا باستی برغوی و مولانا قدم ارباب بیاسا رسیدند و میرزا کامران از راه سغد در متوجه بدخشان
شد میرزا بیگ و شیر علی که از معتبران میرزا بودند با چندی در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق گشتند و چون بغوری رسیدند میرزا
بیگ برلاس که حاکم غوری بود پیغام فرستادند که آمده ببین او در جواب گفت که از من حرام نمکی که شعار بدگوهر است
نمی آید میرزا خواست که از غوری بگذرد بیگ علی میرزا دشنام داد و اشارت بجانب میرزا کرد که همراه این مردم

نگذاریم که بقلعه درآیند آخر رای بهمین قرار یافت شیر علی و محمد خان جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب
آنها را بزور کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه درآیند
از استحکام راهها و مورچلها قدم پیش نیارستند نهاد و تبردی محمد با شیر علی گفت که اینک سخن من پیش آمد هر چند سعی نمودند که
بقلعه درآیند میسر نشد ناچار جو در ابکناری کشیده در کمین فرصت نشستند روزی باقی صالح که از یکه جوانان مردانه بود بعهد
شده کامران میرزا را نیز یک دروازهٔ آهنین آورده بگزاف گفت که بیک حمله شیر علی را ازهمین دروازه بدرون می‌آرم
چون دروازه کشود جمعی از دلیران میرزا قدم جلادت پیش نهادند محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ که در آن
مورچل بودند حاضر شده داد شجاعت و دلیری دادند سنبل خان با شصت هفتاد غلام بادشاهی در بندوق اندازی
کارپردازیها کرد جمیل بیگ بشهادت رسید و باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش در خرمن حیات
او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و بسیاری از مردم میرزا زخمی شدند و باز
بقلعه درآمده دروازه را مضبوط ساختند شیر علی از درآمدن مایوس شده بجانب غزنین شتافت حضرت جنت آشیانی
خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را تعین فرمودند که گرم و چسپان شتافته آن بدولتان
را که دستگیر نمایند فرستادها در کوتل سجاوند بشیر علی رسیدند و جنگ سخت در پیوست و بهادران لشکر منصور نصرت
یافته غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف آوردند و جمعی کثیر اسیر شدند و شیر علی با معدودی بجانب هزاره جات
رفته بخانه خضر خان پناه برده مردم پادشاهی مظفر و منصور مراجعت نموده سالما و غانما بملازمت رسیدند و حکم شد
که سوداگران تاراج خورده هر کدام اسپ و اسباب خود را بشناسند بگیرند اکثری بحق خود رسیدند و باعث ازدیاد
معدلت و مرحمت آن پادشاه حقیقت آگاه شد و باغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون
قصاص فرمودند میرزا کامران چون از همه راهها ناامید شد و از هیچ طرف فتح الباب نیافت طریق گشته همتی ناقص
خود را بر کشتن طفلان معصوم و خورد سالان بیگناه و بر انداختن ناموس مردم مصروف داشته زنان مایوس را
به اهل بازار سپرد و سه پسر او را یکی هفت ساله دوم پنج ساله و سیوم سه ساله بعذاب تمام کشت و نزدیک بمورچل
قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدادوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای
قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا راه بدهید که بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید و
الا پسران شما را بهمین شکل پسران مایوس خواهم کشت قراچه خان که در آن زمان وکیل مطلق العنان بود آواز بلند
ساخته گفت که حضرت سلامت باشند جان و مال و فرزندان ما که عاقبت در عرصهٔ تلف اند چه بهتر ازین که در
راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان ما چه باشند جان ما فدای آنحضرت است شما از اندیشهای ناصواب
بگذرید و از راه معذرت و شرمساری درآمده ملازمت نمایید که بغیر ازین علاجی نیست و از راه دیگر نجات ممکن
نی آنگاه در هر چه بهبود شما باشد و از دست ما آید خواهیم کوشید و ما را از کشتن فرزندان چه می ترسانید اگر فرزندان
ما را امری واقع شود عوض آن بسهولت میسر است حضرت جنت آشیانی قراچه خان و مصاحب بیگ را طلب
داشته بلطفهای سرشار خوشوقت ساختند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بی آزرمی و خیره چشمی
شعار خود ساخته زن محمد قاسم موجی را به پستان بسته آویخت و این بی اعتدالیها بیشتر باعث وبال و خسران حال

چون سررشته هر کار بوقتی باز بسته است جدا مکان که پیشتر از وقت بظهور رسد ارتفاع رایات جهانگشا

از بدخشان بدفع شورش و فتنه میرزا کامران و محاصره نمودن کابل

شورش میرزا کامران و تسخیر کابل بمسامع اقبال رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیه عالی مصمم گشت که از راه آب دره شتافته اطفای نایره فتنه و فساد نمایند و تخت منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زده تیه آوارگی را بتازگی جا و جاگیر کرامت فرموده همان محال که حضرت فردوس مکانی بوالد میرزا مرحمت نموده بودند عنایت کردند و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنجا و بجاگیر میرزا هندال مقرر گشت و بیدرقه توفیقات الهی در ساعت مسعود عنان عزیمت بصوب کابل معطوف داشتند و بنابر تواتر و توالی برف و باران روزی چند در طالقان مقام شد و بعد از تخفیف برف و باران از طالقان متوجه قندوز شدند و میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت و بجهت مراعات خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از عید قربان از قندوز کوچ فرموده براه کوتل شیر در خواجه سیاران نزول اقبال اتفاق افتاد شیر علی که خود از [illegible] میرزا سبکرفته تنگی آب دره را سخت محکم ساخته بود اما روز ظاهر نتابید باطن چه سازد آخر کار از پیش میرزا هندال دو ارجهان فرار نمود بعد از آن که اردوی معلی بعبور فرموده از عقب در آمده بر بنگه و بر تال دست تطاول دراز ساخت و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد از این موضع جمع کثیر حقوق نعمت سابقه و لاحقه را بر طاق نسیان گذاشته از سخت برگشتگی جدا شده نزد میرزا کامران رفتند و بدرجات ترقی که فی الحقیقه درکات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت فردوس مکانی و آنحضرت و در حدود دومه توقف فرموده خواتر شد بد جمعی معامله با همه بی حقیقت را به پیمان و عهود اطمینان بخشیدند بعد از فراهم آوردن خاطرهای پریشان مجلس کنگاش منعقد شد رخصت یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوری خواجه سته نزول اقبال واقع شود تا از [illegible] فیروزی [illegible] رسیده راهی بهترین قرار گرفت و از دمه سوار دولت شدند و اندک راهی طی شده بود که بخاطر الهام مآثر آنحضرت چنین رسید که بجانب خواجه سته رفتن مناسب نیست چه اکثر مردم عیال در شهر دارند بی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالی براه دیگر بار قرار گرفته لایق دولت آنست که بهمت گماشته شهر [illegible] را متصرف شویم چه [illegible] هم مردم از ما جدا نتوانند شد و هم از سبب آن که [illegible] حاصل میشود و اگر میرزا بجنگ مبادرت نماید عین صلاحست و آنچه رقم زده کلک تقدیر گشته نقش پذیر خواهد شد لهذا حاجی محمد خان را طلب داشته مکنون خاطر را با او در میان نهادند او بر این رای صایب آفرین نمود و همین اندیشه قرار یافت حاجی محمد خان و جمعی براه کوتل منار روان شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال بحدود دیه افغانان نزدیک روضه بابا ششیر رسیده بود که شیرافکن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد جنگهای نمایان از جانبین واقع شد اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین و ثبات بر جای نماند و میرزا هندال و رسیدان نبرد مردانه استاده داد شجاعت و دلیری داده و چون این معنی مکشوف خاطر اشرف شد قراچه خان و میر برکه جمعی دیگر مثل شاه قلی نارنجی و امثال آن را حکم فرمودند که بکومک رفته مخالفان را تنبیه نمایند این جماعه متوجه عرصه نبرد شدند و میرزا که از همه پیش تاخته

شد باز با تمام بیرام خان استحکام داشت سهولیت میسر نمی شد بصوب کابل روان گردند و در حدود قلات جمعی از
افغانان سوداگر که اسپ می بردند رسیده اسپان سوداگران را کشیده بمردم خود قسمت نمود و از انجا بصوب غزنین
شتافت. بنجر بغزنین رسید از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید و در آن شب که میرزا
بغزنین آمد زاهد مست طافح بود عبدالرحمن قصاب و جمعی میرزا را بکمند بالا گرفتند قلعه بدست میرزا افتاد و زاهد
بیگ را مست در حضور میرزا آوردند و در عین مستی او را سر مست باده فنا ساخت آنگاه میرزا دولت سلطان
داماد خود را با جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد که از معتبران حاکم تته بود در غزنین گذاشته خود بسرعت هرچه
تمام تر روانه کابل شد و بی سابقه خبر سحری بکابل رسیده اول بدروازه طاقیه درآمد و از محمد علی که حکومت
کابل داشت خبر یافت که در حمامست هماناکه او نیز از نشاء بدمستی بنجار غفلت افتاده باشد علی قلی نیلی را که یکی از جوانان
میرزا بود بدرون حمام فرستاد و محمد علی را برهنه از حمام بیرون کشیده به آب تیغ غسلش داده متوجه درون قلعه شد
پهلوان اشتر که دروازه آهنین باهتمام او مقرر بود بموجب قرار داد دروازه را گشود و میرزا بیدرون شتافته شهر
را متصرف شد و دران سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید میرزا گفت که چون بستم و چون
آمدم جواب داد که شام رفت و صبح آمدید میرزا در بالاسی ارک نشیمن ساخت و شمس الدین اتکه حضرت خاقانی را
به این لایق پیش میرزا آوردند میرزا آن نور پرور دستان را در آغوش عزت گرفته اظهار انواع مهربانی و گرمی
فرموده آنگاه از کوتاه بینی و بداندیشی بمردم خود سپرد و چون میرزا کامران کابل را متصرف شد خود آورد انواع
تحکم و تعدی پیش گرفت و در انتزاع مال مردم و ریختن خون ناحق دست تطاول دراز کرد مهتر واصل مهتر وکیل را
که از غلامان خاص پادشاهی بودند میل در چشم کشیده و حسام الدین علی ولد میر خلیفه را که جاگیر او به انعام میرزا
انتقال یافته بود بحکم آنحضرت از جاگیر خود بکابل آمده متوجه ملازمت بود بانتقام استحکام زمین داد و اعضای
محسنه او را قطع کرده بناخوشترین وضعی مسافر ملک عدم ساخت و جوی بهادر که از دولتخواهان پسندیده
حضرت بود نیز به قتل رسید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از مقربان بساط قرب را
محبوس ساخت و پیوسته به ارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میگرد و از انجمله شیر افگن را بخداع آورد و چون بیگ
کوکه و سلطان محمد بخشی را بند و برحدا ساخت و بی حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله به اندک گمان فائده خاک
بی حسبتی در کاسه روزگار خود افگنده راه بی حقیقتی پیمودن گرفتند و هما ناعمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و
غفلت آنها شد چه در آن زمان حکومت کابل بمحمد علی طغائی مفوض بود و او در نهایت غفلت و مستی میگذرانید و صلاح
حزم و احتیاط را مرعی نداشت القصه میرزا در مقام جمعیت سپاهی و سرانجام لشکر شده اسباب شورش و بغی آماده
روزی بالای ارک نشسته بود و لدبیگ و ابوالقاسم و جمعی از قورچیان شاهی که از ملازمت حضرت جنت آشیانی
عازم عراق بودند بدیدن میرزا آمده بودند دران ساعت حضرت خاقانی نیز پیش میرزا تشریف داشتند و اکثر معتقدان
و مخلصان میرزا در پی اخذ و جر شتافته قلیلی حاضر بودند ابوالقاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید و بولدبیگ آهسته گفت
که شرط نمک خوردن آنست که باسی جوان یکدل شده کار میرزا بسازیم و این نونهال گلشن اقبال را بسلطنت برداریم
ولدبیگ که مرد بیغیرت و حریف این کار نبود از این اندیشه تقاعد نموده گفت که ما مردم مسافریم ما را به این فضولی چه نسبت

۲۱

متوجه قلعه ظفر گشتند مولانا بایزید که از طبابت بهره وافی داشت درین بیمارے خدمات شایسته و تدبیرات پسندیده
بتقدیم رسانید چون بقلعه ظفر نزول دولت اتفاق افتاد در اندک فرصتی مزاج اشرف باعتدال طبیعی رسید حسب الحکم
خانه کمان بتعمیر یافت و اکثر اوقات دران منزل دلکشا کامروا بوده مجلسهای پادشاهانه میداشتند و از اینجا شیرافگن
ولد قوچ بیگ را کهمرد و ضحاک و بامیان عنایت نموده رخصت فرمودند و نیز بزبان اقدس گذشت که چون موکب
عالی کابل نزول اقبال فرماید غوربند در اضافه جاگیر تو مرحمت خواهد شد **مجملے از احوال میرزا کامران
و در آمدن او بحیله بقلعه کابل** در این هنگام که حضرت جنت آشیانی را چنین عارضه روی داد و در
ولایت بدخشان بجهت ضبط و تنسیق آن ملک وقفه اقامت اتفاق افتاد و میرزا کامران فرصت یافته جمعی از اوباشان
را فراهم آورده بهمه‌عنانی خاطر شورش طلب ناگهان بکابل درآمده حصار را متصرف شد و شیرافگن خرام نمکے
نموده پیش میرزا رفت از استماع این خبر وحشت خاطر قدسی مآثر آنحضرت آشفتت و همت عالی بر اطفای نایره
این فتنه مصروف داشته متوجه کابل شدند چون سر رشته سخن باینجا رسید ناگزیر مجمل از احوال میرزا کامران
مرقوم کلک وقایع رقم میگردد و عنان قلم از طول کلام باز کشیده بعرض می رساند چون موکب عالی فتح قندهار
نموده بنواحی کابل رسید تمامی لشکر و حشر آن ملک از قدوم میمنت بخش خوشوقت شده از میرزا جدائی اختیار نمودند
و فوج فوج و جوق جوق بملازمت سعادت پذیر گردیدند میرزا مضطرب و متأمل گشته سر بوادی ناکامی نهاد و حضرت
جنت آشیانی میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر را بتعاقب تعیین فرمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد
و چون اثرے از میرزا نیافتند بموجب امتثال امر عالی تعاقب کنندها مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران
بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالے و موالی آنجا را بخت یاوری کرد و قلعه را مضبوط ساختند چند میرزا
تدبیرات بکار برد و بجایی نرسید و بجز ناکامے از گرد قلعه برخاسته بجانب خضرخان هزاره شتافته خضرخان آداب
مهماندارے بجای آورده میرزا را از راه تیرے بزمین داور برد و حسام الدین علی خلیفه از روی شجاعت قلعه را
محافظت نمود چون این خبر بسامع علیه رسید غزنین بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور با توابع بجاگیر میرزا
الغ بیگ مقرر شد و بعلم و نقاره و تومن توغ ممتاز ساختند او را بزمین داور رخصت فرمودند و فرمان بنام میرزایان
صادر شد که چون یادگار ناصر میرزا از روے دولتخواهی به آستان آمده او را بمرافقت میرزا الغ بیگ بر سر میرزا
کامران فرستند و منشورے باسم یادگار ناصر میرزا نیز بسعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ بیگ دفع شورش
میرزا کامران نماید و تلافی تقصیرات گذشته کند میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند و از نهضت
وصول عساکر منصوره میرزا را پراگنده شده آواره کوه و دشت گردید و میرزا بجانب تته شتافته بشاه حسین [illegible]
التجا برد و میرزا الغ بیگ بجاگیر خود قرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احرام سعادت ملازمت بسته در دار السلطنه کابل بشرف
زمین بوس مستسعد گشت و میرزا کامران دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد او شده بود در انعقاد ازدواج آورده روزے
چند در آنجا بسر برد و منتظر فرصت نشست و چون خبر شدت ضعف حضرت جنت آشیانی باو گذار اخبار ناخوش
انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته عزیمت کابل پیش نهاد خود ساخت حاکم تته نیز [illegible] فوج عظیم و اسپ
جمعی را همراه میرزا تعیین نمود [illegible] برین شد که اول قندهار را باید گرفت بعد از آن بکابل متوجه باید شد

واز سوانح که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از ملازمان فرمان روای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت
حضرت جنت آشیانی آمده بود ظاهرا از وحرف نامناسب نسبت بشاه سرزد و دوغان بیگ و حسین بیگ جعفربیگ
که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در بازار کشم بخسرو رسیده کردنش زدند آنحضرت
را این جرأت و بی باکی خوش نیامد و انضجار اگرایند و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار رقم
عفو بر خطای ایشان کشیدند و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندز و آنحدود
را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر ولایت بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان بتحصیل
خوست مقرر شد و بالوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای چنین اقتضا کرد که بجهت
فیصل انجام مهام بدخشان و تنسیق آن ملک در قلعه ظفر قشلاق واقع شود و باین عزیمت متوجه آنحدود شدند چون
بموضع شاخدان که مابین کشم و قلعه ظفر است نزول اجلال اتفاق افتاد مزاج صحت امتزاج از مرکز اعتدال انحراف
نمود بنابرین قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داده بر مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض
شد وازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام افتاده مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدند و میرزا هندال
باندیشهٔ ناصواب باتفاق بعضی امرا از جاگیر خود برآمده تا سر آب کوکچه رسید هواخواهان میرزا سلیمان در اطراف
سر بر داشتند و قراچه خان باتفاق جمعی از یکجهتان بر درگاه عالی آمده خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را
که نقش فساد از لوح پیشانی او خوانده میشد مقید ساخته در خرگاه خود نگاه داشت و خود فرش آستان بوده در لوازم
خدمتگاری و بیمارداری اهتمام نموده در حضور اشرف بغیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین دیگری نمیرفت و چون
که عنفوان صحت بود اقامت روی نمود میر برکه بکورنش رفته از بهبودگی روزگار و استقامت قراچه خان شمه
بعرض رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و بخدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه
منشور عنایت بنام نامی شاهزاده جوانبخت رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
خبرهای ناخوش موجب برهم خوردگی خاطر آن نونهال بوستان اقبال شود و تفرقهٔ عظیم در حال دولتخواهان راه
یابد واز اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه افزای آنحضرت بکابل رسید صبح آن فضیل بیگ مژدهٔ صحت رسانید
و خاطرهای برهم خورده اطمینان یافت و باعث انتظام و استقامت احوال دولتخواهان شد و نائرهٔ فتنه و آشوب
فرو نشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هرکس بجاگیر خود معاودت نموده واز سوانح این سال
کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین واقعه آنکه خواجه معظم باتفاق
بعضی از اوباشان آشفته دماغ بجهت تعصب مذهب و ملت که فضیح ترین اوضاع است در شب بیست و یکم رمضان
بمنزل خواجه مذکور در آمده وقت افطار روزه از آب شمشیر بی باک شربت شهادت چشانیده واز قهر پادشاهی
که نمونه ایست از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار اختیار نمود و چون این خبر بسامع جلال رسید جمعی را بگرفتن
آن سیه اعتلال تعین فرمودند و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات کابل که مفر آن بداختر آن بود صادر شد
محمد علی طغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت خاقانی بودند از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم
و همراهان او را گرفته مقید ساختند و چون در موضع شاخدان آثار صحت بر مزاج وهاج آنحضرت ظاهر شد در محفهٔ نشسته

میرزا از معامله نافهمی با ولی نعمت خود کفران نعمت ورزیده علانیه در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت حضرت جنت
آشیانی متوجه اطفای نایرهٔ مخالفت میرزا شده حضرت خاقانی را در دار السلطنهٔ کابل بحفظ الهی سپردند و میرزا عسکری
را درین لشکر همراه گرفتند لیکن درباب یادگار ناصر میرزا اندیشه مند بودند و چون به النگ قراباغ رسیدند رای
صواب نما چنین اقتضا فرمود که وجود فتنه سرشت او را از شکنجهٔ هستی نجات بخشیده عالمی را از لوث شرارت او پاک
سازند و محمد علی طغائی که حراست کابل داشت حکم شد که کارش به انجام رساند مشارالیه از کمال ساده لوحی و
ظاهر بینی معروض نمود که من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت بر ساده لوحی او بخشوده
این خدمت را بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند او شب بمجلس میرزا رفته بحلیه کمان خفه ساخت و چون رایات اقبال بحدود
اندراب رسید میرزا سلیمان از نامساعدی بخت بعزم جنگ قدم جلادت پیش نهاده در موضع تیرگران که از مواضع
اندراب است فرود آمد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند میرزا هندال
و قراجه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران عرصهٔ نبرد را روانه ساختند و میان فوج پادشاهی و میرزا
جنگ عظیم در پیوست میرزا سلطان خندقی را پناه خود ساخته ثبات قدم ورزید میرزا بیگ برلاس با جمعی
تیر اندازان از آن طرف داد مردانگی و کمانداری داد میرزا هندال و قراجه خان و حاجی محمد جلیقه‌های (?) نمایان
کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید و پیاده شدند و لدی بیک و قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراجین و احمد بیگ
و دوغان بیک که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش بسعادت خدمت سرافرازی داشتند
بواسطهٔ افتادن اسپ بزمین آمدند و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت مثل شیخ
بهلول و سلطان محمد لواق و لطفی سرهندی و سلطان حسین خان و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا
قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند و پیاده دستی از
خندق گذشته شمشیر را علم کردند غنیم تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده
بهزاران سراسیمگی پریشان شد و از هر طرف دلاوران عرصهٔ فیروزی قدم جلادت پیش نهاده بحملهٔ شیرانه غنیم را
پراگنده ساختند حضرت جنت آشیانی هنوز بر دولت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بلند آوازه شد
میرزا سلیمان را پای ثبات از جای رفت و براه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا
بیک برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغول بودند از میرزا سلیمان جدا شده به آستان بوسی پیوستند
آنحضرت هم خود بدولت و اقبال سوار شده میرزا هندال و جمعی بهادران را بتعاقب گریختها نامزد فرمودند
اسپ بدخشی بسیار بدست بهادران منصور افتاد و آنحضرت از راه کتل ساسان بدره خوست در آمدند میرزا
سلیمان با معدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سائر سپاهیان
فوج فوج و جوق جوق آمده بندگی اختیار کردند و آنحضرت هر کدام را فراخور حال باستمال عواطف خسروانی فرموده
بمناصب و جاگیر اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست توقف واقع شد و بشکار مرغابی
و کبک و ماهی خوش وقت گردیدند آنگاه از راه ورسک بکلاوگان و از آنجا بکشم تشریف بردند میرزا سلیمان
بودن خود را در آن حدود صلاح ندیده با معدودی از آب آمویه گذشته روزی چند به آوارگی گذرانید

بود و در خلال این حال شاه قاسم طغاسے از جانب میرزا سلیمان بطریق رسالت با عرضه داشت پیشکش سعادت زمین بوس دریافت و عذرے که میرزا در نیامدن خود عرضه داشت نموده بود بقبول مقرون نشد و حکم عالے صدور یافت که طریق یکجهتی و اخلاص خود را ابد ریافت ملازمت منحصر دانند و در اواخر ایام آئین سید میر سید علی که از زمین داران معتبر ولایت افغانستان و بلوچستان بود و قریب بموضع دوکی از اعمال سند اقامت داشت بطرق اخلاص شتافته سعادت آستان بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید و موضع دوکی را به او مکرمت فرمودند و همدران نزدیکی لونک بلوچ که از اعیان طوائف خود بود با برادران و اقوام آمده آستان بوس شد و ولایت شال و مشک به او مرحمت شد و از سوانح این ایام آنکه یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و خبث باطن حقوق سابق و لاحق را بر طاق نسیان گذاشته بر بهبود نسلے جمعی از کوته اندیشان سیاه بخت که عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکرے بود خیالات فاسد بخود راه داده اراده بیغے دکافر نعمتے پیش نهاد خاطر حق ناشناس ساخت چون این خبر متواتر معروض گردید و از مخبران صادق بسجل ثبوت رسید علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کم بختے درین کنکاش مصاحبت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت را از قرار واقع بعرض رسانیده خاطر قدسے متاثر سخت بر آشفت و مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلب داشته بزبان قراچه خان عتاب آمیز پیغام فرمودند ما حصلش آنکه حسن ظن آن بود در مرتبه که تازگی انعظام جرایم نو گذشته بعواطف بیکران مخصوص ساخته ایم از گذشتها عبرت گرفته در مقام تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق باشے و کفران نعمت را هم حدی و نهایتے می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے سکوت و گاهے به انکار وقت میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات خسالی و معاتبات پادشاهے ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را مقید ساخته بالاے ارک کابل نزدیک بجای که میرزا عسکرے در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که دران ایام حادث شد فوت چغتاے سلطان ست او جوانی بود از سلاطین مغل در حسن صورت یگانه روزگار و بنظر تربیت و نوازش آنحضرت ملحوظ و محفوظ و گذشتن او ازین جهان فانی بر خاطر قدسی مآثر سخت گران آمد و تاسف بسیار ظاهر ساختند و میر اماني تاریخ او بطریق تعمیه چنین یافته قطعه

سلطان جنتے بود کل گلشن چغتی + ناگه اجلش سوی جنان راه نمون شد + در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ + و لها غمش غنچه صفت غرقه بخون شد + تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم + در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب اقبال بتسخیر بدخشان و شکست میرزا سلیمان و فتح آن ملک بتائید ملک منان

چون تفصیحت پیوست که میرزا سلیمان سر از ربقه اطاعت پیچیده بسرے و سروری خود را رنجه میدارد حضرت جنت آشیانی در اوائل هفتصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف داشتند و از جمله اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود بیکے از ملازمان درگاه مکرمت شده بود میرزا آن محال را بتصرف خود در آورده و چون از روے حساب و معامله تمام بدخشان بمیرزا انسب بود آنحضرت میخواستند که قندوز را آنخود و در انیز تغیر داده بیکے از ملازمان جاگیر نمایند و بر انچه حضرت گیتی ستانی به پدر میرزا داده بودند اکتفا فرمایند و بر گاه و ممالک محروسه وسعت بیدا کند باز به او مرحمت نمایند لیکن بجهت مراعات جانب میرزا قندوز را بحال خود گذاشته بودند

صعود فرموده جهانیان را نوید معدلت کامیاب ساختند درینولا مسامع علیا رسیده که خواجه معظم بالاتفاق مقدم
بیگ اراده نموده که گریخته خود را بمیرزا کامران رساند این معنی بخاطر اشرف گران آمد و مقدم بیگ را بجانب کشمیر
اخراج فرموده و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند جشن ختنه حضرت خاقانی
درین هنگام که سریر دولت و اورنگ اقبال بوجود اشرف اقدس حضرت جنت آشیانی رونق جاودانی یافت
و جهانیان را نوید معدلت کامیاب حضور ساختند جشن ختنه سور حضرت خاقانی چهره نشاط افروخت و ابواب
عیش و عشرت بر روی روزگار گشود حکم اشرف عز صدور یافت که کارفرمایان بیوتات خاصه و حضرات عالیات بیگمان از
ته باغ را که بغایت منزل دلکشا و سرزمین هوا است آئین بندی کنند و امرا و اعیان شهر چارباغ را زینت
افزایند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و کوچه بازار آنچه باید و شاید ذره کوتاه دستی ننمایند
و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که حیرت افزای اهل بصیرت گردید حضرت جنت آشیانی هر روز در
کمال خرمی بزم نشاط آراسته با افراد مخصوصان مجلس پادشاهانه داشته طوایف انام را در [illegible] رجالت و تبعیت
متعقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند پیشتر از انعقاد این مجلس عالی قراچه خان و مصاحب بیگ را که به آوردن
هودج عزت حضرت مریم مکانی بقندهار فرستاده بودند رسیدند حضرت جنت آشیانی درین روز جشن عالی ترتیب داده
جمیع مخدرات سرادق عصمت را در بارگاه دولت حاضر ساختند و حضرت مریم مکانی را در سلک سایر مقدسات
بی تشخیص بتعین حکم نشستن شد و حضرت خاقانی در برگرفته بآن محفل عزت در آوردند بجهت عیار گرفتن جوهر دانش
آن نونهال گلشن اقبال اشارت بشارت بخش پادشاهی بران تافت که والده ماجده خود را از میان چندین عزت
شناسند آنحضرت بدریافت ازلی بی مزاحمت سهو و حجاب بجانب حضرت مریم مکانی توجه فرموده در آغوش آن صدرنشین
محفل عصمت جا گرفتند و از مشاهده این امر غریب غریو از حاضران بساط عزت برآمده معلوم همگنان شد که این بالغ
نظر به ادراک حواس جسمانی دریافته بلکه بمحض تفرس روحانی و تعلم ربانی پرده کشای مقاصد ایزدی گردیده
آری پیوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حائل نمیگردد و بالجمله جشن ختنه سور آن
برگزیده ظاهر و باطن بآئین شایسته آراسته گشت و خلایق از مواهب عام پادشاهی کام روا شدند و هم درین ایام
نشاط افزا یادگار ناصر میرزا بسعادت ملازمت شرف امتیاز یافت و بعضی از احوال او آنکه چون از میرزا کامران
جدا شده بصوب بدخشان رفت در آنجا کاری نساخته متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی گردید و هنگامی که
آنحضرت به تسخیر کابل توجه داشتند محنت بسیار کشیده خود را بقندهار رسانید بیرام خان کمال مردمی و مهمانداری
ظاهر ساخته بموجب حکم عالی با سامان شایسته روانه درگاه گیتی پناه نمود و آنحضرت در گرد آوردن خاطر میرزا توجه
فرموده بمراحم پادشاهانه شرف اختصاص بخشیدند و در ایام آئین بندی [illegible] خواجه ریگ روان که از سیرگاههای
مقرر کابل است تشریف برده مجلس پادشاهانه داشتند و حکم شد که امرا بالای گوشه بگیرند و خود بدولت با امام قلی قورچی
کشتی گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم کشتی فرمودند و از آنجا بسیر غوران بخواجه سیاران عنان توجه
معطوف داشتند و در آنجا چند روز بخوشدلی و عشرت داد نشاط دادند لشکر مراجعت فرمودند و درینولا ایلچیان شاه سپهر
پناه شاه طهماسپ با مبارکبادی فتح قندهار رسیدند و از جانب شاه تحفه و هدایای لایق آوردند و عمده ایلچیان ولد بیگ

دلیر مقتول مغرور گردید چون موکب عالی بیورت شیخ علی که در نواحی لمغان و ارغندی واقع است رسید میرزا کامران
از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص ترسیتی را که میر آتش
بود فرمود که توپخانه را الحال نزدیک خانه بابوس بیگ است تعبیه نماید و عیال مردم را که در بیرون قلعه کابل بود اهتمام
نموده بدرون برد و بعد از استحکام مبانی قلعه از روی غفلت و غرور با مردم خود برآمده قریب بیورت بابوس بیگ
نشست و در ترتیب افواج و تنسیق صفوف اهتمام نموده قاسم برلاس را با جمعی براول ساخت و از سپاه منصور خواجه معظم
و حاجی محمد خان و شیر افگن پیشتر شتافته بودند در موضع تکیه خمار تلاقی فریقین دست داد و امرای بادشاهی توفیق خدمت
یافته دست بردی شایسته نمودند و تا بلمعه قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده روی گریز نهاد و چون فوج بادشاهی
قریب رسید میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت و موکب اقبال از تنگی خواجه پسته گذشته در
نواحی ارغندی رسیده بود که بابوس جمیل با جمعیت خود شاه بردی خان که کردی میرزا بکس و تغر باتعلق بود آمده سجاده
زمین بوس فائز گشتند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم رسیده مشمول عنایات
بیکران گردید درین وقت بابوس معروض داشت که وقت توقف نیست بدولت متوجه باید شد که همه مردم زیر کرده
می آیند آنحضرت بادپای اقبال را بجولان درآوردند و علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت
پدر بودند از لباس برآورده بخلع ساخته بعنایات خسروانه شرف امتیاز بخشیدند بعد از زمانی نزار خواجه خان دولت
زمین بوس یافت چون میرزا کامران از صفحه احوال خود صورت ادبار مشاهده نمود خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق
را بجهت استعفای جرایم خود بملازمت اشرف فرستاده بعضی ملتمسات معروض داشت نیم کروه فاصله میان افواج مانده بود
که خواجها ادراک سعادت ملازمت نموده و آنحضرت ملتمسات میرزا بدریافت ملازمت موقوف داشته مواعید کریمانه
مزید آن فرمودند و خواجها را باحترام تمام رخصت معاودت شد و از فرط مروت و مردی تا رسیدن جواب
درنگ نمودند و غرض میرزا از فرستادن خواجها تعطیل و فرصت یافتن بود و انتظار سیاهی شب داشت تا در حجاب
ظلمت خود را گوشه سلامت رساند و چون شام ادبار میرزا که صبح اقبال اولیای دولت بود پرده ظلمانی
فرو هشت بسرعت هرچه تمامتر خود را به ارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی
حصار بجانب غزنین شتافت و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید آنحضرت بابوس با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند
که رعیت را از آسیب سپاهی و درازدستی اوشان بی اعتدال محافظت نماید و میرزا هندال با جمعی متعاقب میرزا
کامران رخصت فرمودند و خود بسعادت و اقبال سوار دولت شده متوجه کابل شدند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی
موافق چهارشنبه دوازدهم رمضان نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل که مقدمة الفتوحات توان گفت در آن
روزگار خجسته آثار گردید مولانا نوید تاریخ این فتح را کابل گرفت یافت و دیگری این مصراع گفت مصراع
بی جنگ گرفت ملک کابل از وی + با آنکه چنین فتحی نصیب اولیای دولت ابد پیوند گشت اما شوق دیدار
مسرت آثار حضرت خاقانی بمرتبه هجوم داشت که نشاط کابل و شکست میرزا کامران در خاطر راه نیافت بالجمله در زمان سعود
و ساعت محمود آن نوباوه گلشن اقبال را که عمر طبیعی الشان دو سال و دو ماه و بیست روز بود بقدم بوسی پدر بزرگوار آوردند
[illegible] انتظار کشیده حضرت جنت آشیانی بنور چهره عالم افروز آن خجسته منظر منور گردیده و روز دیگر بر تخت دولت و اقبال

حضرت فردوس مکانی داشته از جرائم و زلات اوتبازگی درگذشتند و میرزا را به ندیم کوکلتاش که از
معتمدان درگاه بود حواله فرمودند و ولایت قندهار را به اولیای دولت تقسیم نموده هودج عزت حضرت مریم مکانی را
در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت عالی فرمودند و ولایت پیشکر به الغ میرزا مقرر شد و برکنات لهو در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت
و زمین داور به اسماعیل بیگ و قلات بشیر افگن و شال بحیدر سلطان عنایت کردند و همچنین جمیع امرا و بندهای بادشاهی
در خور شایستگی خدمت بجاگیرهای خاطرخواه کامیاب گشتند و چون خاطر فیض مظاهر از تنسیق آن ملک فراغ یافت عنان
مسعود پای اقبال در رکاب دولت بهمداده متوجه کابل شدند از اتفاقات حسنه و النعم غیر مترقبه آنکه قافله عظیم از
هندوستان بقندهار آمده و سوداهای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند درین وقت قافله باشی
با سوداگران عمده بملازمت آمده معروض داشتند که اگر اسپان ما را لشکر کار گرفته به امرا قسمت نمایند و بهای آن را بعد
از فتح هندوستان مرحمت فرمایند شاید رضا داریم و این خدمت را سرمایه سعادت جاوید میدانیم حضرت جنت آشیانی
این معنی را از تائیدات آسمانی دانسته حکم فرمودند که اسپان را بقیمت دلخواه ابتیاع نمایند و تمسکات نوشته بایشان
سپارند و خود بسعادت برشته کوهی که نزدیک باباحسن ابدال است برآمده بالغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و
حیدر محمد آخته بیگی حکم فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه اسپ انتخاب نمایند و بعد از آن برامرا و بندهای درگاه بحصه
رسد قسمت کنند چون ده بیگ هزاره میخواست که بخدمات جانی و مالی در امثال و اقران خود را سرافراز نماید
بجانب قلعه تیری که حشم او در آنجا بود راه سر کرد و چون موکب عالی به آن حوالی رسید حشم اسپان و گوسفند بقدر
حال پیشکش گذرانیدند و روزی چند در آن سرزمین که النکهای دلکشا داشت اقامت فرمودند و مهد علیا خان زاده
بیگم را درین مقام بیماری طاری شد و برحمت حق پیوست و بعد از ادای رسوم عزاداری و خیرات و مبرات ازین منزل
کوچ فرموده برهنمونی اقبال متوجه دار السلطنه کابل شدند میرزا هندال در نزدیکی قندهار آمده سعادت زمین بوس دریافت
و آنحضرت او را بانوازشهای بیکران شرف اختصاص بخشیدند و از رسیدن میرزا بغایت خوشوقت شدند و آمدن میرزا
راه نمای بسیاری از اهل سعادت گشت و مردم اعیان جوق جوق بملازمت شتافتند اما بواسطه اختلاف هوا و امتزاج فصلین
و بانی ورا و دوی مطلع بهم رسید و جمعی کثیر سپاه از شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از آنجمله بود چون مخالفت هوا به
اشتداد و امتداد انجامید و در اصل جمعیت خوب نیز همراه نبود میرزا هندال به موقف عرض رسانید که مناسب دولت
آنست که درین زمستان مراجعت بقندهار نموده توقف فرمایند و اوائل بهار سامان لائق فرموده متوجه تسخیر کابل باید شد آنحضرت
اگرچه سواجه بجواب این حروف التفات نفرمودند چون مجلس به آخر رسید بوسیله بیرم بیگ پیغام فرستادند که باوجود
آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبر نداشتیم توکل بکرم الهی نموده متوجه تسخیر کابل شده بودیم الحال که شمایان آمده
باشید جمعیت روزافزون باشد سبب توقف چیست و اگر بجهت محنت و صعوبت مردم خود این معنی بخاطر آورده اند زمین داور
و تحده و در البشار از نزد ای داشتیم درین زمستان به آنجا رفته آسوده حال باشند و به یمن عقیده کابل مفتوح شود و ولایت
خواهند پیوست میرزا ازین پیغام بنهایت خجل و نادم شده معذرت خواست و آنحضرت لغزشی درست و امیدی
واثق قدم در راه نهاده متوجه پیش شدند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را اتالیق
آق سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده به آستان بوس سرفراز گشت و استعفای جرائم بابوس نموده

خصوص چنین شنیعی خود سر بیداد گر با آنکه شاه مقرر فرموده بود که این جماعه گرشتیا بندگی بر میان جان لبسته همیشه ملازم رکاب
عالی باشند از حکم صاحب خود انحراف ورزیده و درین ملک خودکش کرده دست تعدی دراز ساخته اند و در تخریب
مبانی ولایت دزه کوتاه دستی نمی نمایند لایق دولت و صلاح وقت آنست که عجزه و مساکین این ملک را از تعدی و بیداد
ترکمانان نجات بخشیده اهل و عیال و احمال و اثقال را دفتند بار گذاشته بجمعیت خاطر متوجه فتح کابل باید شد و معذرت
نامه بهمین مضمون بحضرت شاه باید نوشت و چون شاه والاجاه معدن دانش و انصاف اند اینمعنی بر خاطر مبارک ایشان
گران نخواهد آمد بلکه از استحسانات خواهند شمرد و بیداغ خان پیغام باید فرستاد که قندهار را بخوشی و ناخوشی گذارد و اگر ایستادگی
کند بمحاصره و روز استخلاص باید فرمود حضرت جنت آشیانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و کار بجادله و مقاتله رسانیدن
خالی از سماجت و بیمروتی نیست اگرچه بخان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بیمروتی را به بندگان درگاه تجویز
نمیفرمائیم چه درین صورت مردم بداغخان ضایع خواهند شد و ظهور این معنی در نظر اهل روزگار بدنماست همان بهتر که تدبیر
بکار برده بی جنگ و جدل قلعه را متصرف شویم لهذا کس نزد بداغخان فرستادند که چون به تسخیر کابل متوجه شده ایم
صلاح حال در آنست که میرزا عسکری را بر شما در قلعه گذاشته رایات عزیمت بر افرازیم بداغ خان قبول این معنی
نموده مقرر شد که بهادران لشکر منصور رسیده و قلعه رفته در کمین باشند و بتخیر خود را اندرون رسانیده قلعه را بدست
آورند بیرام خان با جمعی تعرف دروازه کنندگان منصور شد الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور
تعین یافتند موید بیگ با چندی بجدود دروازه توکمین گاه ساخت وقت طلوع صبح صادق حاجی محمد خود را
از همه پیشتر بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف بار درون قلعه میرفته اند خود را در پناه شتران در
آورده شمشیر برداشته بدرون دروازه داخل شد دربانان آگاهی یافته بمقام منع و دافع در آمدند و حاجی محمد
جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که در قلعه نگاه داریم دربان به این حرف ملتفت
نشده در مقام بستن دروازه در آمد حاجی محمد دربان را بشمشیر دو نیم ساخت و درین وقت چندی دیگر از عقب
رسیدند و جمعی از قزلباشیه که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش آمدند و بیرام خان خود را از دروازه کنندگان
بیرون انداخت و همین طور از اطراف بهادران نصرت قرین قدم جلادت پیش نهاده بدرون قلعه در آمدند و قزلباشان
بی دست و دل شده فرار نمودند و به اکثر جستند نمروزی حضرت جنت آشیانی سوار دولت شده از دروازه
کنندگان در آمده به برج اوج سعود سعادت فرمودند بداغ خان بوسیله چند رسلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجا
آورد آنحضرت از روی عاطفت و مرحمت کورنش درده رخصت انصراف فرمودند و شهر را به بیرام خان عنایت
کردند مکتوب معذرت امیر شاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از همراهی تقاعد جست قندهار را
از وگرفته به بیرام خان سپردیم دستور معهود تعلق بملازمان ایشان دارد و درین هنگام میرزا عسکری قدر جان
بخشی مرحمت بادشاهی نشناخته فرار نمود و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه منست کس تعین
شود که گرفته بملازمت آورد آنحضرت شاه میرزا و عنبر ناظر را به این خدمت مقرر فرمودند فرستادها بخانه آن
افغان رفته میرزا را از زیر گلیم بر آورده بملازمت رسانیدند ۵ گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ٭ به آب
زمزم و کوثر سفید نتوان کرد ٭ حضرت جنت آشیانی بمقتضای عطوفت و شفقت ذاتی و مهر برادری پاس وصیت

که وکیل النفس بود چنین صلاح دیدند که میرزا را و الاسا نموده به بدخشان باید فرستاد تا در وقت کار امداد نماید و از مساعدت
طالع میرزا سلیمان آنکه چند روز پیش ازین میر نظر علی و میر هزاره پنینگانی و شیر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق نموده قلعه
ظفر را گرفته بودند و قاسم برلاس را با چندی دیگر مقید ساخته میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را
می فرستید بدخشان را به ایشان سپرده خواهد شد و الا این مردم را که گرفته ایم بقتل رسانیده ملک بدخشان را
باوزبک میدهیم نیابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرم بیگم را رخصت بدخشان دادند چون میرزا سلیمان
بموضع پامی منار رسید میرزا کامران از رخصت ایشان پشیمان شده کس بطلب فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است
شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان را نواست دریافت که ازین طلب بوی خیر نمی آید معذرت نامه نوشته ارسال
داشت که چون در ساعت نیک برآمده ام مراجعت شگون ندارد و امید که انچه بخاطر صلاح اندیش رسیده باشد قلمی فرمایند
که بموجب آن عمل نماید و از انجا بسرعت متوجه بدخشان شد بمجرد رسیدن نقض عهد و پیمان نمود و در خلال این احوال
یادگار ناصر میرزا گریخته بصوب بدخشان رفت چون ایام ادبار میرزا نزدیک رسیده بود از هر طرف اسباب
ناکامی آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی در کار او نماند بضرورت او را استمالت داده
مقرر ساخت که بتعاقب یادگار ناصر میرزا نماید بوعده موکد قرار داد که هر چه امروز در تصرف است و همچنین انچه
بعد ازین هم بتصرف درآید سوم حصه از تو باشد میرزا هندال که از بدسلوکی او به تنگ آمده بود این مقدمه را فوز
عظیم دانسته برآمد و از پامی منار گذشته ببدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کامران
از حدوث این سانحه سررشته تدبیر و صلاح گم کرده هر کاری که بجهت بهبود خود بنقش می بست بخلاف مقصود چهره
می نمود و از مردم او کسی را یارای آن نبود که سخن نفس الامر تواند گفت بنابرین غلط بر غلط میکرد و نهضت موکب
منصور بتسخیر کابل و فتح آن ممالک چون تسخیر ولایت قندهار سر آغاز فتوحات بیشمار گردید
عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت جهان گشا شد درین وقت قزلباشیه از امتداد سفر به تنگ آمده بودند یاره بی رخصت
و یاره به ابرام رخصت گرفته جدا شدند بداغ خان و جمعی که در ملازمت سلطان مراد میرزا بودند از قلت مبالات
دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام دراز کردند و وضیع و شریف شهر همواره دادکنان و فریاد زنان بدرگاه
معلی می رسیدند و حضرت جنت آشیانی بجهت مراعات خاطر شاه و مقتضی وقت اغماض عین فرموده به آئین عدالت
عمل نمیکردند و چاره این کار بوقتی موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم گشت بجهت اقامت [illegible] دگیان
سرادق عفت و نگاه داشتن احمال و اثقال منزلی چند از بداغ خان خواستند و فرمودند که ما بطریق قول خود قندهار
را بشاه داده ایم اما جای که مردم را گذاشته بخاطر جمع متوجه فتح کابل شویم ناگزیر است بداغ خان از معامله نافهمی [illegible]
حکم نمود و امرای عظام که در ملازمت آنحضرت بودند بعرض رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم تا قندهار در تصرف
نباشد که مردم عیال خود را گذاشته در ملازمت متوجه شوند صورت ندارد و معهذا آنحضرت نظر بر سرد مهیهای
حضرت شاه فرموده نمی خواستند که خاطر آنجماعت غبار آلود کدورت شود درین اثنا پسر شاه طایر ریاض رحمت گردید [illegible]
بساط عزت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال و ثقال را درین کوهستان همراه
بردن دشوار و محال می نماید و پسر شاه نیز بجوار رحمت پیوسته قندهار را بر [illegible] گذاشتن مناسب دولت نیست

مردانگی نغز داشت شاه والاجاه مکرر می‌فرمودند که پادشاهان را مثل او رخنه نگاری باید در روز رقیق اندازی قبق را زده از شاه صله گرفت و مشهور است که روزی شاه با حضرت جنت آشیانی در شکارگاه تشریف داشتند حسب اتفاق فرود آمده اراده نشستن فرمودند و از فراشان سه کار شاهی قالیچه نشسته در زیر شاه گذاشت و چون فرش دیگر حاضر نبود که حضرت جنت آشیانی بنشینند در لحظه حاجی محمد کوکی قربان خود را از میان خاک زده فرش ساخت و این جانی خدمت انگیخت مستحسن افتاد و بی تکلف خوش برقع جنید بلاکار و قت بسته کرده دیگر روشن کوکه کوکلتاش آنحضرت و دیگر حسن بیک برادر محرم کوکه کوکلتاش میرزا کامران بود دیگر خواجه معقود هروی که پیوسته بخدمت هودج حضرت مریم مکانی شرف اختصاص داشت و مردی پاکیزه روزگار نیک نهاد بود و فرزندان او سیف خان و زین خان بنسبت کوکلتاش حضرت خاقانی سعادت پذیر گشته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا فرمودند سیف خان در جنگ گجرات شربت شهادت چشید و زین خان مدتها در خدمت آنحضرت بوده بمرتبه امیر الامرای رسید و دیگر خواجه غازی تبریزی که بمنصب اشراف دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندهای زبردست بود و خط شکسته بغایت خوش می‌نوشت و در زمان دولت ابد پیوند خاقان گیتی ستان بخطاب خواجه جهانی و عالی مرتبه وکالت سربلندی یافت و دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق بود دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارتگاه هری است مرد درویش نهاد از خود گذشته بود و آنحضرت توجه خاص نسبت به او داشتند دیگر حسن علی ایشک آقا و علی دوست باربیگی پسر حسن علی مذکور دیگر ابراهیم ایشک آقا دیگر شیخ یوسف خوبی و شیخ بهلول از خدمتگاران شایسته بودند دیگر مولانا نور الدین که از علم هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت و از مجلسیان آنحضرت بود در زمان دولت جاوید طراز خاقان گیتی ستان بمنصب ترخانی اختصاص یافت دیگر محمد قاسم موجی که در بدخشان حد جاله باقی داشت و در بندگی حضرت خاقانی میر بحر شد دیگر حیدر محمد اخته بیگی و سید محمد پکنه که جوان شجاع صاحب قبضه بود دیگر سید محمد قوالی که بمنصب میر عدلی داشت و از اهل نشست بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه و بیت خوش می‌خواند و در لباس تجرد ملازمت نموده بود و باقی که در بلده سرهند و آنجا بحسن تربیت او صورت انجام یافته دیگر میرزا بیگ بلوچ و میر حسین که از بندهای روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از مقربان خلوت سرای عزت بود و بهمین تربیت و قدردانی حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلند پایگی یافت دیگر عارف توشکچی آنحضرت بهار خانی او را امتیاز بخشیدند و از بندهای وفادار و غلامان خاص مهتر خان خزانه‌دار و مهتر جاهر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تمور شربتی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش و سلطان محمد قراول بیگی و عبد الله صاحب یتاق و جان نثار و روز افزون و امثال اینها سعادت مندان در چنان سفری خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوختند مراجعت

موکب اقبال از عراق و عرض دیگر سوانح و وقایع

چون صیت مراجعت موکب جهان کشای حضرت جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال میرزا کامران و سایر بداندیشان راه یافت تخت برادر جعفر خان هزاره و قربان قراول بیگی را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند میرزا عسکری درین باب با دولتخواهان خود کنکاش نمود جمعی که عقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند که موکب همایون قریب رسیده مناسب آنست که ایشان را با اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده شفیع تقصیرات گذشته سازند و در مقام خدمت و معذرت در آیند و بعضی از فتنه پیوندان گفتند که چون شما را دیگر

مردانگی تفرد داشت شاه والاجاه مکرر میفرمودند که بادشاهان را اینطور خدمتگاری باید در روز قبق اندازی قبق را از ده
ازشاه ملیه گرفت و مشهورست که روزی شاه با حضرت جنت آشیانی در شکارگاه تشریف داشتند حسب الاتفاق فرود آمده اراده
نشستن فرمودند و از فراشان سه کار شاهی قالیچه هشت ته در زیر شاه گذاشت و چون فرش دیگر حاضر نبود که حضرت آشیانی
بنشینند در لحظه حاجی محمد کوکی قربان خود را از میان خاک زده فرش ساخت و این چسپانی حدت اونجت تحسین افتاد و بی تکلف خوش
بموقع جنید بلکار دست بسته که دیگر روشن کوکه کوکلتاش آنحضرت دیگر حسن بیگ برادر محرم کوکه کوکلتاش میرزا کامران بود دیگر خواجه معقود سردی که پیوسته بخدمت
هودج حضرت مریم مکانی شرف اختصاص داشت و مردی پاکیزه روزگار رنگین نهاد بود و فرزندان او سیف خان و
زین خان نسبت کوکلتاش حضرت خاقانی سعادت پذیرگشته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا فرمودند سیف خان
در جنگ گجرات شربت شهادت چشید و زین خان مدتها در خدمت آنحضرت بوده بمرتبه امیر الامرائی رسید و دیگر خواجه
غازی تبریزی که بمنصب اشراف دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندهای زبردست
بود و خط شکسته بغایت خوش می نوشت و در زمان دولت ابدپیوند خاقان گیتی ستان بخطاب خواجه جهانی و عالی
مرتبه وکالت سربلندی یافت و دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق بود دیگر درویش مقصود بنگاله
او از زیارتگاه هری است مرد درویش نهاد از خود گذشته بود و آنحضرت توجه خاص نسبت به او داشتند دیگر حسن علی
ایشک آقا و علی دوست باربیگی پسر حسن علی مذکور دیگر ابراهیم ایشک آقا دیگر شیخ یوسف خوبی و شیخ بهلول از خدمتگاران
شایسته بودند دیگر مولانا نور الدین که از علم هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت و از مجلسیان آنحضرت بود
در زمان دولت جاوید طراز خاقان گیتی ستان بمنصب ترخانی اختصاص یافت دیگر محمد قاسم موجی که در بندش نهضت
جاله یابی داشت و در بندگی حضرت خاقانی میر بحر شد دیگر حیدر محمد اخته بیگی و سید محمد پکنه که جوان شجاع صاحب قبضه بود
دیگر سید محمد قالی که بمنصب میر عدلی داشت و از اهل نشست بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه و بیت خوش میخواند و در لباس
تجرد ملازمت نموده بود و باجی که در بلده سرهند و اقعست بحسن تربیت او صورت انجام یافته دیگر میرزا بیگ بلوچ و میر حسین که
از بندهای روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از مقربان خلوت سرای عزت بود و بحسن تربیت و قدردانی
حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلندپایگی یافت دیگر عارف توشکچی آنحضرت بخطاب چهار خانی او را امتیاز بخشیدند و انبیای
وفادار و غلامان خاص مهتر خان خزانه دار و مهتر جاهر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر هتو رشیر بیتی و مهتر جوا آفتابچی
و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش و سلطان محمد قراول بیگی و عبد الله صاحب یتاق و چاندی بجادر و تگنا
یالش نویس این سعادتمندان در جهان سفری خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوختند مراجعت

موکب اقبال از عراق و عرض دیگر سوانح و وقایع چون صیت مراجعت موکب جهان کشای

حضرت جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال میرزا کامران و سایر بداندیشان راه یافت تخت بلدر
جعفر خان برادر و قربان قراول بیگی را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند
میرزا عسکری درین باب با دولتخواهان خود کنکاش نمود جمعی که عقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند که موکب
خاقانی قریب رسیده مناسب آنست که ایشان را با اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده و شفیع
تقصیرات گذشته سازند و در مقام خدمت و معذرت درآیند و بعضی از فتنه بیداران گفتند که چون شما را دیگر

مردانگی تفرد داشت شاه والاجاه مکرر میفرمودند که بادشاهان را اینطور خدمتگاری باید در روز قبق اندازی قبق را زده از شاه ملبه [illegible] مشهور است که روزی شاه با جنت آشیانی در شکارگاه تشریف داشتند بسبب اتفاق فرود آمده اراده نشستن فرمودند و از خر اشان سه کار شاهی قالیچه نهشته در زیر شاه گذاشت و چون فرشی دیگر حاضر نبود که جنت آشیانی بنشینند در لحظه حاجی محمد کوکی قربان خود را از میان خاک زده فرشی ساخت و این جانسپاری مدت انجمن سخن آفتابی بی تکلف خوش برفع جنید [illegible] بسته کرده دیگر روشن کوکه کوکلتاش آنحضرت دیگر حسن بیک برادر محرم کوکه کوکلتاش میرزا کامران بود دیگر خواجه معقود هروی که پیوسته بخدمت هودج حضرت مریم مکانی شرف اختصاص داشت و مردی پاکیزه روزگار نیک نهاد بود و فرزندان او سیف خان و زین خان نسبت کوکلتاش حضرت خاقانی سعادت پذیرگشته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا فرمودند سیف خان در جنگ گجرات شربت شهادت چشید و زین خان مدتها در خدمت آنحضرت بوده بمرتبه امیرالامرایی رسید دیگر خواجه غازی تبریزی که بمنصب اشراف دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندهای زبردست بود و خط شکسته بغایت خوش می نوشت و در زمان دولت ابدپیوند خاقان گیتی ستان بخطاب خواجه جهانی و عالی مرتبه وکالت سربلندی یافت و دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق بود و دیگر درویش مقصود بنگالی او از زیارتگاه هری بود مرد درویش نهاد از خود گذشته بود و آنحضرت توجه خاص نسبت به او داشتند دیگر حسن علی ایشک آقا و علی دوست بارببیگی پسر حسن علی مذکور دیگر ابراهیم ایشک آقا دیگر شیخ یوسف خوبی و شیخ بهلول از خدمتگاران شایسته بودند دیگر مولانا نورالدین که از علم هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت و از معلیان آنحضرت بود در زمان دولت جاوید طراز خاقان گیتی ستان بمنصب ترخانی اختصاص یافت دیگر محمد قاسم موجی که در ساختن ... جاله باتی داشت و در بندگی حضرت خاقانی میر بحر شد دیگر حیدر محمد اخته بیگی و سید محمد بکنه که جوان شجاع صاحب قبضه بود دیگر سید محمد قابل که منصب میر عملی داشت و از اهل نشست بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه و بیت خوش میخواندند و در لباس تجرد ملازمت نموده بود و باغی که در بلده سرهند واقعست بحسن تربیت او صورت انجام یافته دیگر میرزا بیگ بلوچ و میر حسین که از بندهای روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از مقربان خلوت سرای عزت بود و بمین تربیت و قدردانی حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلند پایگی یافت دیگر عارف توشکچی آنحضرت بهار خانی او را امتیاز بخشیدند و اینها وفادار و غلامان خاص مهتر خان خزانه دار و مهتر حاضر توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر تمو رشربتی و مهتر جوهر آفتابچی و مهتر وکیل خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میرآتش و سلطان محمد قراول بیگی و عبدالله صاحب یتاق و جان سجادر و توکتا بالش نویس این سعادتمندان در چنان سفری خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوختند مراجعت

موکب اقبال از عراق و عرض دیگر سوانح و وقایع

چون صیت مراجعت موکب جهان کشای حضرت جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال میرزا کامران و سایر بداندیشان راه یافت تحت برادر خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند میرزا عسکری درین باب با دولتخواهان خود کنکاش نمود جمعی که عقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند که موکب عالی قریب رسیده مناسب آنست که ایشان را با اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده شفیع تقصیرات گذشته سازند و در مقام خدمت و معذرت درآیند و بعضی از فتنه پردازان گفتند که چون شمار دیگر

وکرک ودوانی وچوگان بازیهای پیاده که در تبریز متعارف است و دران وقت از اندیشه وشورش ولی عهد اهالی مردم منع شده بود
بجهت انبساط خاطر بظهور آمد حضرت جنت آشیانی سیر کار بار بهای تبریز و عمارات عالیه آن شهر را که از آثار سلاطین ماضی است تماشا
فرمودند و ملا قطب الدین جلیجو بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مستسعد گشته تا مشهد مقدسه رضویه ملازم رکاب
عالی بود خواجه عبدالصمد شیرین قلم نیز درین شهر بملازمت مشرف گشت تصویر خواجه و کار پردازیهای او بغایت پسند خاطر اشرف
افتاد لیکن بجهت بعضی تقیدات دران وقت نتوانست سعادت همراهی اختیار نمود از بدایع اتفاقات آنکه چون توجه خاطر
اقدس به اسطرلاب و کره و سایر آلات رصدی درجه کمال داشت به بیک محمد اخته بیگی حکم شد که درین شهر تفحص نماید
آن ساده لوح کره چند را با بادبانها آورده گذرانیده آنحضرت انبساط تمام فرموده بجهت تفاول خریدند و از سیر تبریز فارغ
شده بصوب اردبیل عطف عنان نمودند و چون موکب معلی بقصبه سراسی رسید جمیع خویشاوندان که نسبت خویشی بشاه
داشتند با سایر اکابر و اشراف انجا آمده ادراک ملازمت نمودند یکهفته در اردبیل توقف فرموده از انجا بخلخال و از خلخال
از طارم بجزربیل رسیدند و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود سه روز توقف نموده در سبزوار به اردوی معلی ملحق گشتند
درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه متولد شد و محمد و آمیر شمس الدین علی سلطان خدمات شایسته بجای آورده مهمانداریهای
لایق کرد و چون موکب جهان کشا بمشهد مقدس رسید بجهت جمع شدن لشکر شاهی روزی چند توقف فرمودند و ازین نواحی
عبدالفتاح کرک یراق را بجهت طلب سیاوشی که بر هرات رقم شده بود فرستادند و در وقت مراجعت بعالم بقا پیوست
و از انجا مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات
معنوی آراستگی داشتند فرستادند و آن دو عزیز در کابل آمده بشرف ملازمت مستسعد گردیدند و درین مدت که در مشهد
مقدس تشریف داشتند همواره با فضلا و فصحا صحبت بادشاهانه میداشتند روزی مولانا حیرتی این غزل خود بنظر
اصلاح آنحضرت در آورده که رباعی دل از عشق بتان که جگرم میسوزد + عشق بر لحظه بداغ دگرم میسوزد
هیچ پروانه بشمعی سرکار است مرا + که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد + آنحضرت در خور سخن فهمی و همت جود
تصرف فرمودند مصرع پس روم پیش اگر بال و پرم میسوزد + مولانا از کمال انصاف سجده اخلاص بجای آورد
و موکب عالی از مشهد بسیستان نزول اجلال فرموده دو پنجه و دو شاهزاده و امرای شاهی به آنحضرت پیوستند و از
انجا بگرمسیر ورود اقبال اتفاق افتاد و میر عبدالحی گرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته آستان
بوسی نمود و عذر تقصیرات گذشته و خجالت سابق که در وقت رفتن در یافت ملازمت تقاعد نموده بود بزبان عجز و انکسار
اظهار کرد از انجا که خطا پوشی شمه کریمه بادشاهان والاشکوه است معذرتخواهی او را بسمع رضا التفات فرموده بعنایات بادشاهی
مشمول ساختند چون سخن باینجا رسید اسامی جمعی که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته میشود سر حلقه
حقیقت گذاران وفاکیشی که چون سعادت بمولده ملازم رکاب آنحضرت بود بیرم خان است دیگر خواجه معظم که نسبت
اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت و از ابتدای حال خالی از شورش و دماغ و گرمی مزاج نبود و رفته رفته بافراط
کشید چنانچه خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب
والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال بوظایف خدمت اشتغال داشت در اواخر بحرمان ملازمت
انتقال نمود دیگر حاجی محمد کوکی است او برادر کوکی است که از امرای عظام حضرت فردوس مکانی بود و حاجی محمد در

البشان خرج شده بود از جانب آنحضرت زیاده بران باضعاف مضاعف پاداش شد بالجمله از اینجا متوجه سلطانیه گردیدند
و بهموار تعیش و کامیابی گذرانیده بزمهای پادشاهانه میداشتند اگرچه روزی چند باغوای بعضی از اهل فتنه غبار خاطر
از جانبین ظاهر شده بود اما بامتداد نکشید و بصیقل دانش آن دو بزرگ صورت و معنی صفا یافت حضرت شاهی
بجهت مشغولی و انبساط خاطر آنحضرت طرح شکار قمرغه افگنده از ده روزه راه جانوران صحرائی رانده در چشمه کلبادق
بیلاق مشهور است مجتمع ساختند نخست حضرت شاه و حضرت جنت آشیانی باهم در شکارگاه درآمده خوب شکار کردند و بعد
ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه امرای
آنحضرت را رخصت شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استجلو که داماد شاه والا شکوه شاه اسمعیل شرف
اختصاص داشت و ابوالقاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندی دیگر موجب حکم درون
قمرغه درآمدند و بعد از لحظه رخصت عام شد و در اثنای شکار بهرام میرزا که با خلفا نقار خاطری داشت در هجوم عام تیری
بر ورزد و بهمان تیر صید اجل شد و بملاحظه خاطر میرزا مجلس شاه این حرف نگفت بعد ازان حکم شد که سپاه نصرت پناه
قریب حوض سلیمان بار دیگر قمرغه راندند چون جرگه بهم آمد در اینجا نیز شکار خاطرخواه فرموده در همین منزل چوگان بازیها
و قبق اندازیها نیز شد و امرای جغتائی خوبها قبق زدند و درین روز بجلدوی تیراندازی بیرام خان بخطاب خانی
و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرفراز شده در آخر مجلس طومار دوازده هزار سوار بسرداری فرزند ارجمند میرزا مراد
که بکومک آنحضرت قرار یافته بود با طومار اسباب کارخانجات نظر حضرت جهانبانی درآوردند و اسامی امرای شاهی که بکومک
مقرر شده بودند بدین تفصیل است میرزا مراد فرزند سعادتمند شاه و بداغ خان قاجار لله میرزا شاهقلی سلطان
افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه منسجاب سلطان افشار حاکم فره یار علی سلطان تکلو سلطان علی
افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا الغاهی سلطان محمد خدابنده و سلطان حسین قلی شاملو
برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو سلطان بهمن میرزا ولد دیو سلطان حیدر سلطان شیبانی علی
و چهار پسران شار البته مقصود میرزا اخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهانشاه میرزای مشهور شاه بردی
بیگ کچل استجلو علی سلطان حلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو
احمد سلطان الاس اعلی استجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه و ملوسی علی بیگ ذوالفقار کش محمد بیگ کتابدار رجاجای
و سعید قورچی خاصه با سامان شایسته تعین شدند و مرتبه سیوم دران زیارت که آخرین منزل بیلاق سوریق است
شکار قمرغه فرمودند و در مقام میانه که بلطافت آب و هوا مشهور آفاق است شاه جمجاه بمنزل حضرت پادشاه بطریق
مشایعت تشریف آورده وداع کردند و حضرت جنت آشیانی بقصد سیر و زیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز و اردبیل شده
هودج حضرت عزت مریم مکانی را با سائر ملازمان بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را بخدمت مریم مکانی
مقرر داشته سردار آن مردم کردند دوازده هزار سوار کومکی را بجهت سامان و تهیه سفر رخصت فرمودند که چون
رایات اقبال به آب هلمند رسد شاهزاده مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت اول بسیر تبریز عنان توجه
معطوف داشتند و چون بحوالی تبریز رسیدند حکام و اکابر آنجا تا سدی که میرزا امیرانشاه بسته باستقبال آمده عز
بساط بوس دریافتند حاکم شهر بموجب حکم شاهی شهر را آئین بسته لوازم خدمتگاری و مهمانداری تقدیم رسانیده

و مکاتبات مبنی بر اظهار شوق و خاطرجویی می رسید و از نفائس و لطائف تبرکات ارسال می داشتند چون از الکاء
ری مخیم سرادقات عزت گردید حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق کوچ نمودند حضرت جنت
آشیانی در قزوین که پایه تخت شاه بود نزول فرمودند و الکایه و اماسی آنجا بشرف استقبال شتافته سعادت ملازمت
دریافت شد و آنحضرت در خانهای خواجه عبدالغنی که کلان تران شهر بود و در اول شاه در آن منازل می بودند فرود آمدند
و بیرام خان را پیش شاه فرستادند شاه بمقصد قریب رسیده بود که بیرام خان بملازمت مستسعد گشته از بیان منزل حقیقت
سعادت دریافت و آنحضرت از قزوین کوچ فرموده بسلطانیه تشریف بردند و حضرت شاه میان ابهر و سلطانیه تشریف
داشتند چون موکب عالی بران حوالی رسیده اول الکا امرا طبقه طبقه بسعادت استقبال فائز گردید بعد از آن
بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه تشریف آوردند و در جمادی الاول نهصد و پنجاه یک شاه خود استقبال
فرموده شرائط محبت و اخلاص و ضوابط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و به انواع مهربانی پرسش و خاطرجوئی
فرمودند و در عمارتی بغایت عالی که مدت مدید مصوران سحرنگار و نقاشان نادره کار در آنجا کار کرده بودند بزم یکجهتی
آراسته مجلس پادشاهانه داشتند و میرزا قاسم که گونابادی در کتاب شهنامه خود که بنام شاه در سلک نظم
کشیده شهنشاه نامه موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهریار چنین گفته مثنوی دو صاحب قران در یکی
بزمگاه + قران کرده باهم چو خورشید و ماه + دو نور بصر چشم اقبال را + دو عید مبارک مه و سال را + دو کوکب
گرانشان فلک راست زین + بهم در یکی عرصه چون فرقدین + دو چشم جهانی بهم مهربان + بهم چون دو ابروی تیغ
کشان + دو سعد فلک را یکی برج جای + دو والاگهر را یکی درج جای + شاه فرمودند که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی را که فتح هندوستان میسر شد به نیروی شمشیر جهانگشای شما بود و درینولا چشم زخمی که بحسب سرنوشت غیب
شد از ناساعدی برادران بی اخلاص و امرای حق ناشناس بود و در عالم اسباب موافقت برادران بغایت مهم است
مصراع آری باتفاق جهان می توان گرفت + خصوص در جهانگیری و ملک کشائی اکنون ما را برادر و موافق بخود تصور
فرموده ممد و معین دانند که منت بر جان داشته آنچه شرائط امداد و لوازم اعانت بوده باشد بر وجه دلخواه صورت خواهد بست
و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که درکار باشد سرانجام نموده خواهد شد و اگر ما را خود باید رفت بطریق کومک
همراه خواهیم برد و ازین قسم مقدمات و خاطرجوئی آنحضرت بسیار فرمودند و چند روز جشن خسروانه داشته حضرت شاه
هر روز خود بمهم کار وارسیده مجلسی غیر مکرر می آراستند و در اظهار تکلفات و عرض تجمل افراط تمام بکار می نمودند و از
اسپان عراقی و استران بردعی با زینهای مرصع و مطلا و شتران بانهای نمد و بارگیر با پوششهای فاخر و چندین کمر شمشیر و
کمر خنجر مکلف بجواهر نفیس و قماشهای نفیس و پشمینهای [illegible] بلغاده و لباسهای فاخر از انواع اقمشه نادره و آلات و
ادوات طلا و نقره و خرگاهای عالی و فرشهای لائق سراپرده و اسباب سلطنت در خور سرکار آنحضرت منظور اشرف
گذرانیدند [illegible] ملازمان رکاب سعادت نیز در خور حالت از نقود و جنس عائد انعام نمودند حضرت جنت آشیانی الماسی
که در فتح هندوستان بدست افتاده بود با دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغان گذرانیدند اگرچه از جانب
حضرت شاه به هیچ مرتبه از مراتب عنایت و تکلفات ذره کوتاه دستی نشد چنانچه باید و شاید مراعات رسم و
عادت بتعطیل آمد اما از تأثیر [illegible] صحبت [illegible] تا بهنگام مراجعت آنچه از سرکار حضرت شاه نسبت بآن

پل ...ان و ازانجا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافت است مردم شهر و قصبات تمام دشت و کوه را فرو گرفته
تماشا میبودند غره ذی حجه نهصد و پنجاه در باغ جهان آرا نزول میمنت ورود اتفاق افتاد محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب
داده پیشکشهای لایق گذرانید و در مجلس اول حافظ صابر قاق که خواننده بی عدیل و نظیر بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی
را خوانده و صحبت مناسب و موثر افتاد و مطلعش اینست فرخ و مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد + همایون کشوری
کان عرصه را شاهی چنین باشد + و چون به این بیت رسید که فرخ و زرنج و راحت گیتی مرنجان دل بس خرم + که آئین
جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد + حضرت جنت آشیانی رقت فرمودند و اثر تمام ظاهر شد و انعامهای پادشاهانه
در دامن امید او ریختند و چون هری سیرگاه او بغایت خوش آمده بود جشن نوروز نزدیک رسیده روزی چند
در آنجا توقف اتفاق افتاد هر گاه آنحضرت بسیر و سواری میل می فرمودند محمد خان در ملازمت بوده لوازم خدمتگاری
تقدیم میرسانید و در هر تماشا سیرگاه تماشای کارنگاه تشریف میفرمودند گاه بباغ مراد و باغ جهان نما و باغ زاغان
و باغ سفید و در هر گل زمین صحبتها میداشتند و در همین ایام زیارت اولیای عظام خصوصاً بزیارت خواجه عبد الله
انصاری قدس سره فرمودند هر جا لطیف درویشی و گوشه نشینی می شنیدند از صحبت فیض منقبت او مستفید میگشتند و همچنین
فضلا و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب عزت همواره در مجلس بهشت آئین فراهم آمده از انعامات و ادرارات آنحضرت
بهره وافی و نصیبه کافی می ربودند و بعد از نوروز از راه جام بجانب مشهد نهضت عالی اتفاق افتاد و درین راه احمد
سلطان حاکم سیستان که بدوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول الطاف پادشاهی شده خلعت انعطاف
یافت و پنجم ذی حجه این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره العزیز فرمودند و چون
نزدیک بمشهد نزول اجلال واقع شد شاه قلی سلطان استاجلو که حکومت آنملک داشت بالقیا و سادات و اکابر و اهالی
بدولت استقبال مشرف گردیدند و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه منوره علیه
التحیة والسلام فایز گشتند و چند روز در حوالی آن بقعه متبرکه اقامت فرموده متوجه نیشاپور شدند میر شمس الدین
علی سلطان که حکومت آنجا بدو مفوض بود با اهالی و موالی به استقبال آمده بانواع خدمات تقدیم رسانید و التماس
ضیافت نموده خود را باین سعادت سربلند گردانید از مردم صحیح القول استماع افتاده که در روز ضیافت از جمله اطعمه
هزار کاسه همه حاضر ساخته بود آنحضرت از روی استبعاد و غرابت استفسار فرمودند که در یک روز این همه آش چون
سامان شد او بعرض رسانید که درین شهر از اقربا و خویشان بنده هزار خانه بیش است هر کدام یک کاسه آش سامان
نموده آورده اند مجلسا سیرکان فیروزه فرمودند ازانجا بسبزوار و از سبزوار بدامغان رسیدند و از غرائب روزگار در انجا
چشمه ایست که در سوالف ایام طلسمی تعبیه کرده اند که هرگاه نجاستی دران چشمه می افتد طوفان حادث میشود و از شدت
باد و خاک هوا تاریک میگردد این چشمه را نیز تماشا فرموده از دامغان به بسطام تشریف بردند و بآنکه روضه مقدسه
شیخ بایزید بسطامی قدس سره بود بخیال دولت مشرف ساخته زیارت نمودند و ازانجا بسمنان شتافته روضه قیاسا
آن مرقد شیخ علاء الدوله را بمنت نیست ادراک انوار حضور فرمودند و آن پادشاه صورت و معنی پیوسته در سفر و حضر بهمت
اهل باطن توسل جسته دریوزه از در دلهای خدا آگاه مینمودند و منزل بمنزل و شهر بشهر حکام و اکابر آنجاها بسعادت
ملازمت شتافته در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام بجا می آوردند و هر روزه از جانب شاه فرستاده

عیش باشند براه بروند و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک سیر رفته باشند که اگر از عمارات و منازل
و بساتین هر چه پسند خواطر والا شان شود معروض نماید و چون بسعادت بشهر در آیند چهار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در
هنگام شکوفان نواب همایون ما در آن بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود الحال بمشهور نسبت
بباغ شاهی ایشان نزول فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید سازند و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه
میل فرمایند بمحل آسایش بدن رفته باشند روز اول فرزند طعام و اشربهای شیرین نماید و چون ایشان از فراغت متوجه خواب
شوند آن ایالت پناه خود بدان دستور تمهید مهمانی کنند که مذکور خواهد شد و چون بشهر در آیند بهمان روز عرضه داشت کنند
و روانه درگاه گردانند مقرر شد که معز الدین حسین کلانتر دار السلطنة هرات هر روزی خبر سلامتی ایشان صاحب وقوف یقین نماید
که از روزی که آن پادشاه کس باستقبال فرستانند تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته بثبت و مهر آن ایالت
پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات بد و نیک که در مجلس بهشت آیین گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان روانه درگاه
معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و
حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سر براه نماید اول پنجاه چادر و سایبان
و چادر بزرگ الاچیق که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده درعی و ده درعی و هفت
درعی و هشت زوج قالی پنج درعی و نه قطار یابو و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی
با سرپوش سفید تحلیه کرده پاکیزه داشته باشند و قطار اشتر و لقور در روز مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور
را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار پانصد طبق کشند و سه اسب و یک قطار
شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه روز اول دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه در
ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی کنند و حاکم خواف و ترشیز زاوه و محولات در محال سرای فرهاد
که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند تا اینجا نقل فرمان شاه طهماسپ است چون موکب معلی بنواحی فراه
نزول سعادت فرمود ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جنت آشیانی نیز درین حدود رسید و اظهار اشتیاق و کرم خواهی
اشاره مرحوم مغفور نمود و این عزیمت مصمم گشت و خاطر ملازمان رکاب سعادت از تردد و تفرقه بجمعیت و آرامیدگی
قرین گردید و بعزم جزم متوجه هرات شدند و درین راه اکثری از اعیان و مشاهیر خراسان باستقبال شتافته بقدر آن
مقربان درگاه ادراک سعادت ملازمت مینمودند و از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین مردم
بهرات جمع آمده انتظار مقدم عالی داشتند و چون محمد خان از خبر وصول موکب اقبال بنواحی زیارتگاه اطلاع
یافت با اعیان امرا مثل ولیس سلطان و یادگار سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین
کربلائی و سایر اهالی و موالی بشرف استقبال شتافته در سر پل مالان که سیرگاه مقرر است بشرف رکاب بوس مفتخر
گشتند و محمد خان از جانب شاه دعای شوق آمیز رسانیده لوازم ادب و مراسم خدمت بتقدیم رسانید مقرر
شده بود که پل مالان تا باغ جهان آرا بهار آب چادرها کشیده بزرگان و ظرفای شهر از دو طرف به
ایستند چون رایات پادشاهی نزول فرمود سلطان محمد میرزا باستقبال آمده آداب اعزاز و احترام ظاهر
ساخت و معین که مأمور بودند ساز دشاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا ملازمت نموده از زیارتگاه

خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند اعز ارشد استفسار نمایند
و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانچه باید نتوانند داد آن ایالت پناه جواب لائق عرض نماید و در منزل مذکور آن
فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول فرمایند فی الحال سیصد طبق طعام الوان بطریق
ماحضر بمجلس بهشت آئین آورند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان پر طبقهای لنگری که مشهور است
سیصد خاصی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوش های طلا و نقره بر روی آن خوانها در مجلس آورند
و بعد از آن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس بیست راس اسپ لائق رعنا از طویله آن فرزند
ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ نقب باقی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل
سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی
و حافظ دوست محمد عالی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه وقت حاضر
بوده هرگاه پادشاه خواهند بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند و هر کس که قابل آنمجلس تواند بود
در خدمت از دور و نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند
شگفته داشته باشند دیگر شنقار و باز و چره و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه
و اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعت های ابریشمی از هر جنس و بهر رنگ علیحده علیحده
فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را
بنظر خجسته اثر فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است بدیشان معاش نموده بهر یک
از ایشان جدا جدا سر و پا و اسپ فراخور هر کس بدهد انعام زیاده از سه تومان ننمایند و دوازده تقوز پارچه ابریشمی
از مخمل و اطلس و کمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی وغیره که نهایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد رسم کیسه
قماش مذکور بکشند و بلشکری هر نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان
و کارنگاه سیر نموده باشند و درین سه روز در چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سر خیابان که در باغ
عیدگاه است نقل فرمایند که محترفه اصناف چهار طاق بندی و آئین بستن نمایند و بهر صنعت گری یکی از امرای مذکور را
شریک سازند تا بتعصب یکدیگر در صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون پادشاه آن مرز و بوم
را بقدوم فرخنده لزوم مشرف ساخته اول شهری که آن نور چشم عالیجاه است بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت
آن بلده معموره خواهد بود می باید که بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوشطبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که
باعث سرور باشد روز سیوم که ازین چار طاق و خیابان شهر و صفای آن چارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد جا بجا نیز
در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر
گردند و در هر دوکان و بازاری که آئین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات و بچها بنشینند و چنانکه قاعده
آن شهر است عورات بیایند و در روند و در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون
می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب
گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر در گردن اسپ ایشان

هزاره و تکدرسے وغیره تا سی هزار کس که بشمار صحیح رسد از ملازمان کوسکے آن ایالت پناه را همراه بر داشته استقبال
نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه
در آید چون بملازمت ممتاز گردد به توزک و قاعده لشکر وارد و در انزدل نماید و آن ایالت پناه بخدمت استاده رخصت نمایی
طلبیده سه روز در مقام کند روز اول جمیع لشکریان ایشانرا خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دارایهای
مشهدی و خوافی باشد خلع سازد و مجموع را بالاپوش مخملی بدهد و هر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شد سر براه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبان تحسین آن گویا باشد
و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی
از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی
و خدمت باشد بسبحان داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر سیچار منزل بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور
روز اول بکشند باید که در مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان جان
بسته آداب خدمت بعمل آورند و شکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه الیست از هدایای الهی مهمان باشد و خدمت و
ملازمت آنچه نهایت ترود باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و خون گری بجای آورند
پسندیده تر خواهد بود و چون فرد البشهر خواهد رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادر بای درون
اطلس قرمزی میانه کرباس طلبی و بالای شقالی اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند
و ملاحظه نمایند که بر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گل زمینی که در نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشد
رضا جوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار بر سینه نهاده پیش رود و عرض نماید که آن اردو و اسباب
و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود در راه در سر کوچ و مبدم خاطر اشرف را بهزلهایی که در کمال استحکام باشد
خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فرد البشهر خواهد آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح
آن فرزند اعزاز شد رالعزیمت استقبال از منزل بیرون آورده و سر و پایی که در نوروز پارسال بدان فرزند
ارسال داشته بودیم بپوشانند و یکی از رلش سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در
دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت
نواب وارد و چادر و استر و اسپ گذارند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو پیشتر کوچ کنند ایالت پناه مشار الیه
بدرقه باشند و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان ایشان مقرر سوار شده متوجه
استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده
باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و
فرزند بر خوردار از اسپ پیاده ساخته و تعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد
خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند
مذکور را از اسپ فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را
متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و مقام و منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه

قرار دهد که فردا در هر منزل و مقامی که نزول نماید امرو رجا در راه سراپرده‌های لطیف سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و زربفت و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروریات آن مهیا باشد و چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمون خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مربا‌های سیب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی نمایند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب واقل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآب جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ منظر در آورند و اسبان تو بچاق و تازی مقرر دارد که بلا زمان خود دهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند زمین خدمت عزت طلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان و امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و هیچ وجه من الوجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور فوج بسته خدمت کنند و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محل که قرار یافته باشد تردد نمایند و کنگ خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و بخیه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و شهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد در خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی فرکی تعلق به آن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لائق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصه آنحضرت باشد دیگر به امیر اعظم محمد بیرام خان داده شود و پنج دیگر به امرای مخصوص به هر کس لائق باشد بدهند و نه اسپ تمامی را از نظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر اشجاعت را که از گردش روزگار ناهموار بقدر غبار رسیده دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوش نماست مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته قطائف خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس ببرند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره مردم آن ولایت را جمع نموده تا بدار السلطنه هرات رفیق خدمت و ملازمت بوده باشند و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از ایماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها ا[ز]

هزاره و تکدری وغیره تا سی هزار کس که لشکر صحیح رسد از ملازمان کوسکی آن ایالت پناه انرا همراه برداشته استقبال
نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن بادشاه
درآید چون بملازمت ممتاز گردد به توزک و قاعده لشکر و اردو در انزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت استاده تا رخصت [illegible]
طلبیده سه روز در مقام کنند روز اول جمیع لشکریان ایشانرا خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دارائیهای
مشهدی و خوانی باشد مخلع سازد و مجموع را بالاپوش مخملی بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سرانجام نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که زبان تحسین آن گویا باشد
و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه نماید و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی
از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور میرسد بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه کفایت [illegible]
و خدمت باشد سبحان داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر سه چهار منزل بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور
روز اول بکشند باید که در مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت برمیان جان
بسته آداب خدمت بعمل آورند و لشکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه ایست از هدایای الهی مهمان باشند و در خدمت و
ملازمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هرچند انواع جانسپاری و خون گریه بجای آورند
پسندیده تر خواهد بود و چون فردا بشهر خواهد رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون
اطلس قرمزی میانه کرباس بطلبی و بالای شقالی اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند
و ملاحظه نمایند که هرجا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گل زمینی که در نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشد
رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم و از برسینه نهاده پیش رود و عرض نماید که آن اردو و اسباب
و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود در راه دم کوچ و مبدم خاطر اشرف را بهر بابی که در کمال استحکام باشد
خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح
آن فرزند اعزاز شده را البزمیت استقبال از منزل بیرون آورده و سرو پایی که در نوروز پارسال بدان فرزند
ارسال داشته بودیم بپوشانند و یکی از ریش سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و معتمدان ایالت پناه باشد در
دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان برادر خدمت
نواب وارد و چادر و استر و اسب گذارند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو و بیشتر کوچ کنند ایالت پناه مشارالیه
بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان ایشان مقرر سوار شده متوجه
استقبال شوند و چون نزدیک آن بادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده
باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که بادشاه از اسب فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و
فرزند برخوردار از اسب پیاده ساخته و تعجیل روانه گشته در رکاب آن بادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد
خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند
مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست بادشاه را بوسه داده فرزند را
متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و مقام و منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه

قرار دهد که فردا در هر منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای صفای لطیف سفید و منقش و سایبانهای اطلس و
مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد و چون
ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمون خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مرباهای سیب بخکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با تابهای سفید بدستوری که مقرر شد حاضر سازند و سعی نمایند
که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه
مقرر دارد که کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآب جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار
کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ
بنظر در آورند و اسبان توبچاق و تازی مقرر دارد که بلا زیان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست
و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند
زمین خدمت عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان
و امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوی واقع نشود و هیچ وجه من الوجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و وقت سواری و
کوچ لشکر امرا از دور فوج بسته خدمت کنند و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محل که قرار یافته
باشد تردد نمایند و کنک خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و
نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند حین فرمان روایان آن ولایت موده مقرر دارند
که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد در
خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی که متعلق به آن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت
برسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لائق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی
کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصه آنحضرت باشد
دیگر به امیر معظم محمد بیرام خان داده شود و پنج دیگر به امرای مخصوص به هر کس لائق باشد بدهند و نه اسپ تمامی را از
نظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان
و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لائق خواهد بود و بد نخواهد نمود بهر دستور که مقدور باشد ملازمان
رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجماعت را که از گردش
روزگار ناهموار بقدر غباری دارد دلداری و غمخواری که درین نوع اوقات لائق و خوش نماست مسرور
گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور برسند بعد ازان آنچه لائق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت
بعد از طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته و لطائف خاصه که
بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس ببرند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره مردم آن ولایت را
راجع نموده تا بدار السلطنه هرات رفیق خدمت و ملازمت بوده باشند و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی
نگذارد و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکور برسند آن ایالت پناه یکی از ایماق کاردان خود را در خدمت فرزند
اعز ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایاله والاقبال محمد خان اشرف الدین اوغلی تکلو
فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و سید دیوان بانواع الطاف و الطاف شاهانه سرفراز گشته بداند که مضمون
واجب العرض او که در [illegible] مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امارت پناه قزاق سلطان شاملو روانه درگاه دولت
پناه نموده بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی الحجه رسید و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه
در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری دوحه چمن آرای فرماندهی
و جهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت
ثمره شجره خلافت و نصفت پادشاه برین و بحرین نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والاحسب
ملک عدل گستری خاقان سکندر نشان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب رایت [illegible] جهانبان
صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله
نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی بعزه حسب الآمال نوشته بود نه چه گوید که چه مقدار سرور و
حضور روی نمود رباعی مژده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست * خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم * بنشینیم بمراد دل خود همدم دوست * انشاء الله با ملال توجه آن پادشاه [illegible]
احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که بتعلیق آن خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای حمل توشقان ئیل [illegible] بآن ایالت
پناه مرحمت فرمودیم و داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند که مال و لنجی وجوهات و توابع آنجا را از ابتدای سال حال
تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و خدمات خود صرف نمایند و بدستوری که درین نشان مذکور شده بتفصیل روز بروز
عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و
یراق در خور آن داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ یدک که از
درگاه اعلی معه زین طلا بجهت آنحضرت فرستاده شد آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بد و آسوده
خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده با زینهای
لاجوردی منقش با عباهای زربافت و زردوز که لایق اسپان سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای
اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر مرصع که از نواب کامیاب مغفوری
مرحومی علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابام بنواب همایون ما رسیده و آن جواهر نفیس لطیف مکلل بود و شمشیر
طلا و کمر خنجر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهار صد توب
مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است و بقیه جهت ملازمان رکاب
ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل و دو خیمه طلا بافت و نمد تکیه کرسی که آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی
کوشکانی خوش قماش دوازده جا در قرقره و سیر و سفید فرستاده شد بطریق احسن باشند و روز بروز از اشربه لذیذ
سرانجام نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند در ازای آن [illegible] داشته باشند تکمیل نموده جهت
آنحضرت میفرستاده باشند و جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فرا و افرا دار ارسال مینموده باشند و آنچنان

توتیاسی دیده عزت خود دانسته خدمتگارانه پیش آمد و در آداب ضیافت و لوازم پیشکش زیاده از مقدور سعی
بکار برده روزی چند درین سرزمین عشرت افزا بشکار و شغل ایاغ خوش وقت گشته از اینجا بسیستان تشریف فرمودند
احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی فرستاده جمیع اموال خود را از نقد و جنس پیشکش نموده آنحضرت
قلیلی از آن بجهت تسلی خاطر او قبول فرموده تتمه را باز گردانیدند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که از مشهد
بدیدن والده و برادر آمده بود از ایشان اجازت گرفته عازم سفر حجاز گردید و بعز بساط بوس مشرف شد آنحضرت بتقریب
در باب [illegible] ملت او [illegible] پرسیدند بعرض رسانید که مدتهاست که در معتقدات شیعه و سنی بامعان نظر
غور کرده میشود و کتب فریقین بمطالعه میرسد اعتقاد اهل شیعه آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب
ست و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد
آنحضرت ازین سخن بغایت خوشوقت گشته اظهار التفات و توجه خاطر بسیار فرموده تکلیف ملازمت نمودند چون
سفر در پیش داشت و احرام زیارت خانه مبارک بسته بود از اجر ازین سعادت متقاعد گشت و درین مقام حاجی محمد
بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب
رخج و لوه منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا و جلمه بیگ حاکم قلوسبب بملازمت خواهند پیوست و هم بزودی اکثری
از ملازمان میرزا عسکری جدا شده بخدمت خواهند آمد و درین صورت قندهار و آن ملک بی محنت و صعوبت بتصرف
اولیای دولت خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که این اراده بخاطر دولتخواهان آنحضرت میرسد و باعث فسخ عزیمت
بعزم عراق میشود بملازمت آمده از روی صدق اخلاص معروض داشت که جمعی ازین مقوله مقدمات در مجلس بهشت
آئین مذکور میسازند و مانع عزیمت سفر عراق اند بغیر از غدر و خدیعت مطلبی ندارند و یا از نارسائی و کوتاه اندیشی باین [illegible]
[illegible] واجبه فرصت از دست میدهند این بنده از فرط اخلاص خیراندیشی گستاخی مینماید که توجه بصوب دار الملک
عراق و ملاقات پادشاه بر ذمت همت لازم داشته بدیگر مطالب متوجه خاطر نشوند چون التماس او بی شایبه غرض
بود و صورت معقول داشت برکنگاش الحسین فرموده متوجه عراق شدند بهر این تقریب روزی چند حاجی محمد مردود
بساط قرب بود و احمد سلطان ملازم رکاب سعادت گشته میخواست که از راه سیستان کیلکی همرفته باشد از اینجا که بهوای [illegible]
مکنون ضمیر اقدس بود براه طبعه او زنگ توجه فرمودند و چون مکتوب محبت اسلوب آنحضرت بشاه رسید ازین مژده بغایت خوشوقت گردیده مقدم
گرامی آنحضرت غیر مترقب شناخته از فرط التفات امر فرمودند که تا شهر قزوین که تختگاه ایشان بود نقاره شادمانی نواختند و مکتوبی در جواب
نوشته استدعای تشریف حضور علی اسرع حال نموده بتحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال داشتند و این بیت
بر عنوان مکتوب مرقوم بود ◦ همای اوج سعادت بدام ما افتد ◦ اگر ترا گذری بر مقام ما افتد + و اظهار شوق
شغف بیش از پیش نموده دقایق تعظیم و احترام بجای آورده بحکام و لایات و بلدان فرامین نوشتند که در هر شهر
نزلی که موکب همایون نزول سعادت فرماید حکام و اکابر و اهالی آن دیار بشرف استقبال آن شتافته لوازم مهمانی
و رسم پیشکش بتقدیم رسانیده سعادت خدمت آنحضرت را شرف روزگار خود شناسند منشوری که بمحمد خان [illegible]
[illegible] بعینه در سلک تحریر آورده تا دستور العمل اهل دولت و درایت گردد حق شناسی و قدردانی و مروت در مردمی
مرحوم مغفور ازین منشور اقبال آثار هست نقل فرمان شاه طهماسب که بمحمد خان حاکم هری نوشته

ازشایبهٔ صدق فروغی ندارد و بنابر مصلحت حیله و فریبی میکرده ناچار از آن داعیه واهیه باز آمده بصوب قندهار روانه
شد هرچند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست قبول بود نصیحت نمود که درین وقت از ملازمت حضرت جنت آشیانی
جدا شدن و پیش میرزا کامران رفتن پسندیده نیست گوش بصلاح وی ندادند و نکرده ازبی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی
که میرزا کامران قندهار را محاصره داشت رسید و بهمراهی میرزا بکابل رفت میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاده
که آنحضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و والدهٔ ایشان سنجر میرزا را که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در بکر مانده اند روانه
اینجانب نماید حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر که از ملازمت حضرت بادشاه محروم شده در آن حدود مانده بودند به آئین
لائق روان ساخت و عمداً یا سهواً از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و در آن راه کس بسیار تلف شد و چون بموضع
سال رسیدند درین مردم پتی افتاد و بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله بودند معدودی
جان بسلامت برده بقندهار رسیدند ذکر سوانحی که در سفر عراق روی نمود چون حضرت جنت آشیانی
برهنمونی توفیق و بدرقهٔ توکل قدم همت در راه جول نهادند جمعی از ملازمان وفاکیش که درین راه قرین رکاب سعادت
بودند بخطاب جولی شرف امتیاز یافتند ملک حاجی بلوچ که سرآمد راه زنان این بادیه بود سعادت خدمت دریافته آنحضرت
را در منزل خود فرود آورد و در لوازم بندگی و مهمانداری کوشیده از آن وادی هولناک راهبری نموده بولایت
گرمسیر رسانید و میر عبدالحی که کلانتر آن ولایت بود اگرچه بملاحظها و اندیشهای زمین دارانه سعادت ملازمت
دریافت لیکن در آداب خدمتگاری و لوازم مهمانداری بتقصیر از خود راضی نشد و در آن ایام خواجه
جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری بجهت تحصیل اموال آنجا آمده بود حضرت جنت آشیانی بابا دوست بخشی را
به استمالت او فرستاده تکلیف ملازمت فرمودند موسی الیه این معنی را دولت عظیم دانسته بملازمت شتافت و آنچه
از نقد و جنس در بساط داشت نثار موکب عالی ساخت آنحضرت نیز نوازش بسیار فرموده او را بمنصب میر سامانی سرکار
خاصه امتیاز بخشیدند و روزی چند در آن سرزمین بوده مکتوبی بشاه غفران پناه شاه طهماسپ رقم زدهٔ کلک
محبت و اخلاص فرموده در غرهٔ شوال نهصد و پنجاه مصحوب جولی بهادر ارسال داشتند مضمون مکتوب آنکه بحکم کار
فرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی روی داده که عنقریب صورت
ملاقات گرامی چهره گشای مراد خواهد شد و مجملی از سوانح و حوادث روزگار را اظهار فرموده این بیت در ضمن آن
مرقوم شده ع بگذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار و چه دشت * و قرار داد خاطر فیض مآثر چنین بود
که مکتوب محبت اسلوب ارسال داشته روزی چند در آن حدود توقف فرمایند اگر از حضرت شاه آنچه شایستهٔ اخلاص و مردمی
باشد بظهور رسد سر آئینه عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند و الا گوشهٔ انزوا اختیار فرموده قطع تعلق از سلطنت
صوری نموده قدم همت در راه تجرد نهند میر عبدالحی گرمسیری عرضه داشت فرستاد که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری
جمعی کثیر از خود جدا ساخته مبادا به اینجا در رسند و علاج آنجا بدشواری صورت بندد و اگر آنحضرت به الکای
سیستان که بحاکم ایران تعلق دارد تشریف فرمایند صلاح وقت در نیست حضرت جنت آشیانی نیز توقف در آن
حدود از شایبهٔ حزم و احتیاط دور دانسته بجانب سیستان توجه فرمودند و از آب هلمند گذشته یکبار کوسلی
که این آب در آنجا میریزد نزول دولت ارزانی داشتند احمد سلطان شاملو حاکم سیستان غبار موکب همایون را

نابی رفته بود آن فرا بها دررا از سبد خاصه ساز و تا ناگاه کمال ودلی نام شمشیر سپرده زخمی انداخت و بعضی میگویند که تیر بوی
و در آن زمان میرزا ایستاده بمیرزا رسید و بعابان زخم شربت خوشگوار شهادت چشید چون مجملی از حال میرزا حیدر رقم زدهٔ
کلک وقایع نگار گردید اکنون شمه از احوال میرزا کامران ناگزیر دستگاه سخن است میرزا کامران که با اقبال بخت خود
ناسازگاری نموده بصوب کابل روان شد در حوالی خوشاب خطبه بنام خود خواند و برکنار آب سند محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا از ملتان آمده ملحق گشتند و مدتی در آنجا بودند چون عسرت غله بکمال رسید پل بسته از آب گذشته و بکابل
رفته ابواب عیش و کامرانی بر روی روزگار خود کشود و غزنین و آن سرزمین را بمیرزا عسکری و خواجه خاوند محمود را
بسم رسالت پیش میرزا سلیمان فرستاد و بمتابعت خود تکلیف نمود که خطبه و سکه بنام او کند میرزا سلیمان قبول این معنی
نکرد و میرزا کامران لشکر ببدخشان کشید و در نواحی تاری میان فریقین جنگ پیوست چون میرزا سلیمان تاب مقاومت
نداشت کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت میرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از میرزا سلیمان
جدا ساخته بمردم خود جاگیر کرد و کامروا گردیده مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف
شد میرزا کامران لشکری فراهم آورده متوجه قندهار گردید و تا شش ماه قلعه را محاصره نموده چون آذوقه کم شد
و امید کومک از هیچ جانب نداشت میرزا هندال امان طلبیده برآمده دید میرزا کامران قندهار را بعسکری میرزا
داده و میرزا هندال را همراه گرفته بکابل عنان مراجعت تافت و در روزی چند میرزا هندال را در صحبت داشته بابعضی
برادری و اتفاق در لباس اتفاق جوی شاهی را که اکنون بنسبت نام جلالت انتظام خاقان گیتی ستان بجلال آباد
شهرت اشتهار دارد بمیرزا داد و در خلال اینحال میرزا سلیمان نقض عهد نموده چنانچه میرزا کامران از بدخشان بمردم خود
جاگیر کرده بود متصرف شد و در آورد و میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب کشید و در حدود اندرآب جنگ شد میرزا
سلیمان باز شکست خورده بقلعه ظفر متحصن گردید میرزا کامران قلعه ظفر را محاصره نموده و راه ها را از آمد شد آذوقه
مسدود ساخت مردم میرزا سلیمان اکثری برآمده میرزا کامران را دیدند چون محنت بی آذوقه به افراط کشید و مردم او
اکثری بی وفائی ظاهر ساختند ناگزیر خود هم برآمده دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبد الصمد و جمعی دیگر از هواخواهان
خود را بسرداری قاسم برلاس در بدخشان گذاشته مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جبی مقدم
جمادی الثانی یافته بود میرزا کامران میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را در قید نگاه می داشت و چون بکابل
رسید تا یکماه شهر را آئین بسته کامیاب نشست و روزگاری در کمال غفلت و فراغ خاطر میگذرانید تا آنکه کوکب
اقبال حضرت جنت آشیانی از مطلع سعادت طلوع نموده و بدولت تشریف آورده سزای کردار ناهنجار در کنار
روزگار او نهادند مجملی از ماجرای میرزا هندال آنکه چون از ملازمت حضرت جنت آشیانی جدائی اختیار کرده
و بنیان دوستی را بی حقیقتی و بی آزرمی پیش گرفت و مصدر چندین فتنه و فساد و افعال ناشایست شد و چون
قراچه خان از جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت بصوب قندهار متوجه گشت قراچه خان آمدن میرزا
را شنیده از قلعه برآمد و باحترام تمام ملازمت نمود و آن ملک را بمیرزا ارزانی داشت روزی چند برین نگذشته
بود که میرزا کامران رفته محاصره نموده و قندهار را متصرف آورده بمیرزا عسکری داد چنانچه مجملی گذارش یافت
و یادگار ناصر میرزا که الغ بیگ حاکم [illegible] در لهری ماند و قریب دو ماه در آنجا [illegible] ملول و مغموم او شده که مقدمات حاکم ته

تا آنها بود معه بد ابایکدیگر درکمال نفاق بسر برده از جوهر تدبیر و عقل بهره نداشتند چون میرزا حیدر باستقلال تمام در حکومت
کشمیر پیدا کرد کاشغری جک که بانی و باعث این کار بود و از تسخیر کشمیر کامروائیها در نظر داشت و شاید این مقصود چنانچه مطمح نظر
او بود چهره نمی نمود از کشمیر برآمده پیش شیرشاه رفت و خواهر محمد شاه را بشیرشاه داد و به این وسیله را الله وردی ساخته
محرکات و مرغبات در گرفتن کشمیر پیش آورد و علاول خان و حسین خان سروانی را با مقدار دو هزار کس همراه گرفته بکشمیر آمد درین
اثنا ابدال ماگری که استظهار او بود بعلت استسقا فوت شد و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول که استحکام تمام دارد
گذاشته متحصن شد مردم کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا کسی کم ماند مدت سه ماه در شعاب جبال بسر برد تا آنکه در روز دوشنبه
بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتایید ایزدی میرزا فتح کرد و با آنکه افغانان و کشمیریان قریب
پنج هزار کس بودند چنین شکستی خوردند و جمع کثیر از آنها بقتل رسید و بسیاری دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف
میرزا درآمد و ملا جلال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ یافته اگرچه تکرار فتح و همین رفتن میرزا صورت دارد
میرزا در تاریخ خود اشارت به آن نموده که یک مرتبه بنفر نموده سعید خان حاکم کاشغر از دره لاهور بکشمیر آمده در چهارم
شعبان نهصد و سی و نه کشمیر را بتصرف درآورد و در سلخ شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه که اسم حکومت
داشت صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای سکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت نمود چون
درین دفعه بتایید غیبی فتح کشمیر میسر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ بجای آورده عرصه دلپذیر
کشمیر را که بحکم خرابه داشت لباس شهری پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صنایع از هر جا طلب فرموده در مقام
رونق و رواج آن ملک گرچه و اهتمام بست علی الخصوص موسیقی را بازار گرم شد و انواع ساز در میان آمد مجملاً صورت ظاهری
او بحسن معنوی آراستگی یافت اما بواسطه تعصبهای خشک بی نمک میرزا که مطلب اظهار دین داری و خودنمائیست
کشمیریان بعالم تقلید افتادند تا امروز بوی تعصب از مردم آن شهر می آید که صحبت را تاثیر عظیم است و از غرائب
آنکه مردم کشمیر دو فرقه شده اند سوداگر و اهل حرفه از اهل سنت و جماعت سپاهی و کل شیعه و دهقانان بعضی سنی و بعضی شیعه
و از سهوهای عظیم که میرزا را روی داد و میمنت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر ساخت هم حق نمک حضرت جنت آشیانی را نگه داشت هم پست فطرتی ظاهر نمود بنا بر مقتضای
وقت مدارای میکرد و چون فتح کابل شد خطبه را بنام نامی حضرت جنت آشیانی سربلندی بخشید و تاریخ نهصد و
پنجاه و هشت هجری در شبخونی که کشمیریان آورده بودند مسافر ملک هستی گردید و مجملی ازین سانحه آنکه میرزا از آیین عدالت
که نگاهبان دولت است عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود بست شروع کرد هشیاری و بیداری که دوبازوی
دولت و بخت بیدار است از دست داد و مکر و غدر کشمیریان که تدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود باز قوت گرفت
و در لباس دوستی کار دشمنی بنیاد نهادند و بخت تدبیری که بکار بیرون آن بود که لشکر میرزا را بحیلها از و جدا ساختند
و مردم کارآمدنی از و متفرق شدند جمعی را بجانب تبت و برخی را بصوب پکلی و چندی را بطرف راجوری
فرستادند ابدی ریناو حسین ماگری پسر ابدال ماگری خواجه حاجی بقال را که حل و عقد میرزا در قبضه اقتدار او بود
از راه برده بخود متفق ساختند و جمعیت گروه بسر سرزاروان شدند غازی خان و ملک دولت چک نیز آمده
ملحق گشتند در قریب خانپور که مابین هیره پور و شهر واقع است بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا نزدیک خانه خواجه

که لشکرهای گران درین حدود گذاشته شود که هم از درآمد مردم پادشاهی آگاهی داشته باشند و هم درین ملک تاخت و تاراج
کنند غلبه مستحکم سکنه این مردم باید ساخت تا بمرور ایام یا گران از تنگنای خود به تنگ آمده اطاعت اختیار نمایند و خود
مراجعت نموده سرانجام وسعت آباد هندوستان باید پرداخت بنابرین صلاح دید قلعه رهتاس را بنا نهاد و جمعیت فراوان
وا آنجا گذاشته کوچ بکوچ برگشته به آگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار شتافت میر ابوالقاسم چون سامان قلعه داری
نداشت بیچاره شده آمده دید شیرشاه ضبط ممالک هندوستان پیش نهاد همت ساخته تمام ولایت را سوای بنگاله بچهل و هفت
اقطاع قسمت نموده داغ اسپ سپاهی پیدا کرد و از تدبیرهای سلطان علاءالدین که در تاریخ فیروزشاهی مثبت است شنیده
آنچه لائق دانست بعمل آورد و از آنجا بسر راجه پورنمل در راجه رائسین و چندیری رفته بعهد و پیمان از قلعه برآورد و بسعی فقیهان
و فتوای ایشان بنقض عهد نموده مقید او کرد و از آنجا به آگره مراجعت فرموده در جمیع طرق و مسالک سراها بفاصله یک کروه
بنا کرده اسپان ڈاکچوکی نگاه داشت که وقت ضرورت اخبار سرحد و واقعات ممالک دور دست بطریق روزنامچه
بعرض رسد چنانچه امروز در زمان دولت خاقانی نیز همان ضابطه مرعی و مسلوک است و در هر سرا شحنه تعین فرمود که از کیفیت
آینده و رونده خبردار بوده محافظت حال مسافران نمایند و در ضبط ممالک و جمعیت سپاه سعی موفور بجای آورد و
شیرشاه پیوسته با مخصوصان خود میگفت که افسوس افسوس که من آخر هاے روز بر سرکار آمده ام یعنی در کبر سن
بسلطنت رسیده ام والا معلوم که توسعه عرصه دنیا در جنب همت ارباب فطرت چه مقدار است مجملا در آگره بیماری صعب
کشیده چون صحت یافت بر سر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور بود لشکر کشیده آنجا را در قید ضبط آورد و از آنجا بقلعه چیتور
در نهضت شتافت محافظان قلعه کلیدها را فرستادند شیرشاه جمعی را گذاشته بولایت دندیره درآمد و از آن راه بقلعه
کالنجر رفته محاصره کرد و ساباطها از ترتیب نموده نقبها زد و هم محرم نهصد و پنجاه و دو از آتشی که در نقب زده بود سوخت
و در آن حال که قطع طمع از حیات نموده بود به امرای خود گفت که در تسخیر قلعه بیشتر از پیشتر سعی نمایند که تا از حیات من
رمقی باقی است مفتوح خواهد شد و بعد از آن ممکن نیست و هنوز جانش از قالب بدن بر نیامده بود که قلعه کالنجر فتح شد
و تاریخ فوت شیرشاه از آتش مرد ثبت کرده پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت هندوستان کرد بعد از وفات
او جلال خان پسر خورد او جانشین پدر شد و اسلام خان خود را مخاطب ساخت و او هم مثل پدر خود بود و ولایاتی که پدرش
در تصرف داشت تمام را در حیطه ضبط در آورد و مدت هشت سال و کسری در هندوستان سلطنت کرد و صورت حال میرزا
حیدر آنکه چون بتائید حضرت جهانبانی متوجه کشمیر شد و هنوز در آمد امرای کشمیر که اسامی آنها در جای خود گذارش
یافته مخلصانه آمده دیدند و روش گرفتن کشمیر و تسخیر آن ملک را بر لوح خاطر نشان او نمودند میرزا باعتقاد ایزدی
قدم همت در عقبات کشمیر نهاد درین اثنا بحسب تقدیر مردم پادشاهی را حوادثی که نوشته شده روی داد خواجه کلان
بیگ فسخ آن عزیمت نموده نزد میرزا کامران شتافت و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید بغیر از جمعی که حضرت جهانبانی
بکومک میرزا مقرر فرموده بودند چندی از ملازمان قدیم میرزا هیچکس همراه نشد اما چون در کشمیر اختلال اختلاف عظیم
بود در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از راه قنوج در آمد بی جنگ و جدل و محنت و تردد تسخیر کشمیر تیسیر پذیرفت
چه دران ایام کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرا آن ملک را به تغلب در تصرف خود داشتند و نازک شاه نام شخصی را
که نسبت بحکام کشمیر درست میکرد بسلطنت بر داشته بهمین اسمی او را آخر سند ساخته خود ها کامرانی میکردند و معنی حکومت

وشکنجه هلاک ساخت وسلیمی ککلی از نزد وسے بیکخان گرفت وهمه بی حقیقتان حرام نمک بپاداش اعمال خود گرفتار شدند
دران زمان که میرزا عسکرے بدر دولتخانه رسید میر غزنوی وماهم آنکه حضرت خاقانی را بردوش گرفته پیش میرزا
آوردند و میرزا بعد توجه بجانب آنحضرت کرده در مقام شگفتگی آمد آنحضرت با وجود صغر سن اصلا شگفته نشدند میرزا
طریق کشته گفت میدانیم فرزند کیست باما چگونه شگفته شود بعد از زمانی انگشتری میرزا که در گردن حمائل بود وعلاقه
گلگون داشت آنحضرت دست رسانیده بجانب خود کشیدند میرزا از گردن خود برآورده به آنحضرت داد بالجمله میرزا عسکری
حضرت شاهنشاهی را با خود بقندهار برده در اثنای راه کوکی بهادر که یکی از معتبران میرزا عسکرے بود نزدیک بمحل
آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا این را به حضرت بادشاه میرسانیم میر غزنوی در جواب گفت که بحکم آنحضرت برین
دلیری اقدام نمی توانیم نمود بهادر التماس کرد که چون عزم ملازمت آنحضرت مصمم ساخته ام و بسیج اسم و چنین سفری السعادت
خدمت سرافراز باشم نشانی از میرزا این عنایت نمایند که رفته بخدمت حضرت بگذرانم و مژده سلامتی میرزا برسانم میر شمس
الدین محمد غزنوی علاقه حضرت خاقانی را که اکلیل فرق اقبال بود به بهادر داد و او به این سعادت سربلندی یافته
متوجه ملازمت آنحضرت گشت و میرزا عسکرے نهم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار در آمد و در بالای ارک بجهت میرزا
نشیمن مقرر ساخت ماهم آنکه و بیبی جیجی انکه و میر غزنوی بدوام خدمت سعادت اندوز گشتند و میرزا عسکری شاهزاده
را که در ظل حمایت ایزد تعالی تربیت می یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن نیک سرشت بقدر این نعمت رسیده در لوازم
مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود و چون عمر گرامی آنحضرت بیک سال و سه ماه رسید ماهم آنکه بمیرزا عسکری معروض
داشت که رسم ترکانست که چون فرزند بحدی رسد که تواند رفتار کرد پدر یا پدر کلان یا شخصی که بمنزله اینها باشد دستار خود
را از سر برداشته وقت رفتن فرزند بزنند چنانچه آن طفل بر زمین افتد چون حضرت جنت آشیانی بسعادت تشریف ندارند و
شما بجای ایشانید اگر این رسم بفعل آید از مهربانی شما دور نخواهد بود حضرت خاقانی میفرمودند که این حرف بعینه در
خاطر هست که میرزا عسکری دستار خود را برداشته بر من انداخت و من بزمین افتادم و نیز در خاطر است که در همان ایام
بجهت ستردن موی سر مرا به بابا حسن ابدال برده بودند و این مراتب را شخصی در نظر دارم بی اغراق از آن مظاهر
آگاهی امثال این امور بدیع نیست چون سخن به اینجا کشید ناگزیر از بقیه سرگذشت شیرشاه و رفتن میرزا حیدر بکشمیر
و در آمدن میرزا کامران بکابل و سوانح میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر ماند باید نوشت
پوشیده نماند که چون شیرشاه از آب سلطان پور گذشت به آهستگی قدم پیش نهاد و با وفور جمعیت و اسباب سلطنت
هراس تمام داشت که مبادا بهادران موکب پادشاهی از جانبی در آمده داد انتقام بدهند و جمعی را پیشتر از خود روانه
ساخته غایت احتیاط مرعی میداشت چون بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران شایع شد بلاهور
درآمد و از اینجا تا خوشاب رفت و در بهیره و آنحدود روزی چند بود و بطلب سلطان سارنگ و سلطان آدم ککر که از
زمینداران معتبر آنحدود اند فرستاد چون پرورده نعمت حضرت فردوس مکانی بودند عذرها آورده پیش او نرفتند
شیرشاه از اینجا به شتابان موضعی که از محال منسوب ککر است شتافت و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد ککران داد مردانگی
دادند افغانان را شکست افتاد دختر او اسیر شد و بفوج فرستند شیرشاه خواست که خود بر سر ایشان برود و
او در آن صلاح ندیدند که چون این جماعه کوه ها نشینهای قلب دارند بتدبیر و تدریج کار اینها را باید ساخت مناسب آنست

در راه شقاوت نهاده متوجه شتک شده بکید و گروه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است جی بهادر ازبک
گفت که من این راه را بالوات قشی سیدانم و مکرر آمد شد کرده ام فرمودند که پیشتر میرفته باش و راه سر کن او اظهار نمود که اسپ من
زبون است میرزا بجانب ترسون برلاس اشارت فرمودند که اسپ خود را به او بده ترسون بیگ قدری تعلل نمود آخر کار بدرشتی
رساینده اسپ را داد جی که سابقا در هندوستان از بندهای پادشاهی بود به رهنمونی سعادت پاره راه آمد و اسپ را
تیزتر راند و جلو ریز خود را به خیمه بیرام خان رساینده پرده از روی کار برداشت بیرام خان بالاتفاق او بملازمت حضرت
جنت آشیانی آمده از عزم نادرست آن کافرنعمتان حق ناشناس مطلع ساخت حضرت جنت آشیانی کسان پیش تردی بیگ خان
و جمعی دیگر فرستاده اسپی چند طلب نمودند آن تنگ چشمان از ادل طبیعت از ادراک این سعادت تقاعد نموده عذر آوردند در
چنین وقتی از عبده و ولی نعمت خود اسپ دریغ داشتند جنت آشیانی خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را تادیب نمایند
بیرام خان بعرض رساینده که وقت تنگ شده فرصت توقف برنمی تابد کار کافرنعمتان بمنتقم حقیقی حواله فرموده سخن در راه
باید گفت آنحضرت با معدودی از مخلصان جان سپار سوار شده راه دشت پیش گرفتند و متوجه عراق شدند و بخواجه
معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر حکم شد که حضرت خاقانی در عهد حمایت و حراست الهی است غبار
آسیبی بدامن اقبالش نمی نشیند بهرطور که ممکن باشد هودج عزت مریم مکانی را بموکب عالی رسایند این سعادتمندان کرم
شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند چون شب درآمد بیرام خان بعرض رسایند که تعلق میرزا عسکری بزر و اسباب
و محبت او بدنیای دنی معلوم حضرت است درین وقت که میرزا با دوسه نویسنده بغفلت تمام در خیمه نشسته ضبط اموال و اشیا
می نماید مناسب وقت چنان است که تکیه بعون الهی کرده ناگهانی خود را بسر آن خیمه برسانیم و کار او را بسازیم سرگاه او
از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند بغیر از ملازمت و خدمت چاره ندارند آنحضرت بر کلمات بیرام خان
تحسین فرمودند و به او گفتند که اگرچه در عالم سپاهیگری بسیار خوب یافته اما چون مطلب دیگر پیش نهاد همت شده
و باین خرده پرداختن فرصت از دست میرود و فسخ عزیمت مشکل و بد رفته توفیق ایزدی بهمعنان توکل متوجه پیش
شده جلال الدین محمد اکبر را بصیانت الهی امانت سپرده کافرنعمتان را بجزای اعمال ناشایست آنها حواله نمایم میرزا عسکری
که قریب بمستنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر فرستاد که اگر حضرت جهانبانی داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه
دارد میر در وقت سواری میرسد و میخواهد از جانب میرزا پیغامی چند بگذارد و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم
عقل خداداد بحرف وا نپرداخته متوجه پیش میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده حقیقت خبر کردن جی بهادر
و روان شدن حضرت جنت آشیانی از میر ابوالحسن بتفصیل معلوم کرده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر را بمحافظت اردو تعیین
فرمودند و نزد بیگخان و سائر حقیقتان آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمعتمدان خود سپرد و چون میر غزنوی آمده
میرزا را ملازمت کرد میرزا گفت که با جهت دیدن بادشاه آمده بودیم چرا ایشان راه جول پیش گرفتند باز پرسید که میرزا
کجاست میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا یک شتر میوه از رکابخانه خود بجهت حضرت خاقانی فرستاد و گفت اینک
من هم بدیدن ایشان می آیم شب بایلغار و نویسنده در خیمه نشسته اسباب سرکار را میدید و می نوشت و صورت حالی که
بیرام خان تعرس دریافته بود وقوع یافت و صباح آن روز میرزا از منزل خود سوار شده بدر دولتخانه حضرت جنت آشیانی
آمد همه را از خورد و بزرگ یک یک گیرانده نزد بیگخان را الشاه ولد سپرده لقینا فرستاده و اکثری را الیقین

آمد

غزلیوا ز دولتخواهان برخاست و باعث انبساط خاطر اشرف گشت و مجملے از احوال بیرام خان آنکه در قضیه نامرضیه قنوج
جان سپاریها نموده بجانب سنبل افتاد و در قضیه لکهنو بمتر سین که از زمینداران معتبر آنجا بود و دلاور و التجا برد و مدتے در
حمایت او بسر برد شیر خان ازین معنے آگاهی یافته کس بطلب او فرستاد و راجه بیچاره شده خان را پیش شیر خان روان
نمود در راه مالوه بشیر خان رسید در مجلس اول شیر خان برخاسته بیرام خان را دریافت و بجهت صید خاطر او دام فریب
افگنده بسخنان دل نشین گفت و در اثناے محاوره بتقریبے اظهار نمود که هرکس اخلاص دارد خطا نخواهد کرد چون شیر خان
بحوالی برهانپور رسید بیرام خان قابو یافته باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده بسمت ولایت گجرات روانه شد در
راه ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد خبر فرار بیرام خان یافته ابو القاسم را که بجثه نمودی داشت بیرام خان پنداشته
گرفت بیرام خان از جوانمردے و مروت بمبالغه گفت که بیرام خان منم ابو القاسم نیز مردے بجاے آورده گفت این
ملازم منست میخواهد به این بهانه خود را فداے من سازد القصه بیرام خان نجات یافته بگجرات نزد سلطان محمود رفت
و ابو القاسم را که پیش شیر خان آوردند او را بشهادت رسانید و شیر خان بارها میگفت که در مجلس اول که بیرام خان
گفت که هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد فهمیده بودیم که با ما سازگاری ندارد و سلطان محمود گجراتے نیز هر چند تکلیف
نمود که بیرام خان را نگاهدارد قبول نکرده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت بر دوار
شتافت و به آن راه خود را بخدمت صاحب ولی نعمت خود رسانید **توجه حضرت جنت آشیانی از راه
قندهار بسفر عراق** چون خاطر قدسے مظاهر جنت آشیانی از حوادث گوناگون و تفرقهاے روز افزون آزرده
گشت و از محنتهاے روزگار گرانیها کشیده و در خور همت و طلب آنحضرت در نجد و فتح ابوابے نشد راے صلاح نماے
چنین تقاضا فرمود که بصوب قندهار نهضت فرمایند و حضرت شاهنشاهی را در انجا بصیانت ایزدی سپرده قدم
در شاهراه تجرید و تفرید نهاده بزیارت حرمین شریفین توجه نمایند چون حاکم تته از اراده آنحضرت آگاهے یافت این
معنے را از اتفاقات حسنه دانسته عرضه داشت مشتمل بر اظهار معذرت و ندامت با پیشکش لائق ارسال داشت و بتاریخ
هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه جون کوچ فرموده براه سیوی متوجه قندهار شدند میرزا عسکرے خبر توجه آنحضرت
شنیده بتحریک میرزا کامران و بد اندیشهای خود استحکام قلعه نموده با اندیشه نادرست متوجه اردوی معلے شد که بپاے
مردے شقاوت شاید دستگیر کند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار قریب سه فرسنگ است رسید جلال
الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و دران حدود جاگیر داشت بزبان گیرے کسان گذاشته بود از مردم بادیه
دو کس را که پیشتر بسر چشمه رسیدند دستگیر کردند یکے از آن دو نفر فرصت یافته خود را از جنگ آنها خلاص ساخت و بملازمت
شتافته حقیقت آن بد اندیشان را آنچه شنیده و فهمیده بود بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بمقتضاے
صلاح وقت فسخ عزیمت قندهار نموده بجانب لشکر عنان عزیمت معطوف داشتند و منشور عاطفت بخط خاص مصحوب
ماینده محمد وسیبے بمیرزا عسکرے به این مضمون قلمے شد که برادر کم مهر بے ارادت معلوم نماید و بمقتضاے وقت
از مواعظ و نصایح مرقوم فرمودند اما میرزاے حق ناشناس سنگدل همه را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام
شقاوت و ستیزه درآمد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعے دیگر از ملازمان عسکرے میرزا هر چند منع آن
اراده باطل نمودند سود مند نیفتاد و بتحریک بعضے از فتنه انگیزان خانه برانداز صبح آن روز که تمام ادبار میرزا بود و

دیگر افتادند آنحضرت پای ثبات افشرده و تکیه بعون الهی نموده اکثری از خادمان محل را پیاده ساخته اسپان
ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرمودند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران خود پیشتر شده بر فوج
مخالف که در تنگنای درآمده بودند تاختند تاختن همان بود و برداشتن همان جمعی از مخالفان بقتل رسیدند و بتایید ایزدی
فتح شد و آنحضرت بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیسلمیر شدند و درین منزل امرا که راه گم کرده بودند سعادت ملازمت
دریافتند رای جیسلمیر که لونکرن نام داشت از بی دولتی در مقام منازعت و مخالفت درآمد و کول آب را مخفی ساخته بود
که چاروا هاے اردوی معلی که محنت چول کشیده تشنه لب رسیده اند از بی آبی هلاک شوند بهادران جان سپار
تیز جلوی نموده آن خبث نژاد را قریب الغرب دست از کنار کول برداشته متفرق ساختند و از آنجا متوجه حصار امرکوت
گشتند دهم جمادی الاول بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بر آن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مشرق کوکب اقبال بود شرف
نزول اتفاق افتاد حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت گرد موکب عالی را پیرایه فرق عزت خود دانسته خدمات پسندیده
بتقدیم رسانید و چون آنحضرت داعیه پیش رفتن داشتند و زمان تولد خاقان اکبر و ظهور صاحب قران داگستر قریب شده
بود و نقل و تحویل هودج سعادت متعذر بود خود بدولت کوچ فرموده محل عزت مریم مکانی را با بعضی از قدیمان جان سپار
در آن حصار اقبال آثار گذاشته بکردگار کریم سپردند درین هنگام که خاطر مهر پرور دولتخواهان آزرده محنتهای گوناگون بود
و چشم امید حضرت جنت آشیانی منتظر قدم دولت لزوم حضرت خاقانی شرف ولادت آن برگزیده درگاه ربانی
روی نمود و چنانچه در دیباچه این اقبال نامه بقرزده کلک وقایع نگار شده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه
آنحضرت قدم اقبال توام بعرصه عالم نهادند و شب محنت را آفتاب دولت از مشرق مراد سر بر کرد و حضرت جنت
آشیانی مرتبه دیگر متوجه ولایت مالدیو شده بودند که شاید درین دفعه تدارک تقصیرات گذشته نماید آن ولی سیرت درین مرتبه
هم مخلصانه پیش نیامد ناگزیر آنحضرت بالتماس دولتخواهان متوجه ولایت سند شدند چون موکب عالی نزدیک به آبجدود
رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون جمعیت نموده اراده مقابله و محاربه دارند آنحضرت شیخ علی بیگ جلایر را
با چندی از بهادران جان نثار پیشتر فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند شیخ علی بیگ با معدودی
معرکه نبرد درآمده داد جلادت و مردانگی داده جمعیت آن حق ناشناسان را متفرق و منهزم گردانیدند و در قصبه جون
هودج عزت از حصار امرکوت رسید و چشم امید حضرت جنت آشیانی بدیدار آن نور دیده دولت منور گردید چون این
قصبه بر کنار آب سند واقع است و در نزهت و لطافت و اشجار و انهار و فواکه و اثمار از دیگر قصبات امتیاز داشت
روزی چند در آنجا طرح اقامت افتاد مدتی که در آنجا تشریف ارزانی داشتند همواره با ارغونیان جنگ میشد و با
وجود کمی دولتخواهان و کثرت مخالفان اکثری شکست بر آنها می افتاد شیخ علی بیگ جلایر و شیخ تاج الدین لاری در آن
ایام بشهادت رسیدند حضرت جنت آشیانی ازین وقایع نهایت آزرده خاطر گشته رایت اقبال بصوب ولایت
قندهار برافراشتند و در خلال این حال بیرام خان از حدود گجرات آمده بسعادت ملازمت سرفراز گشت و بقدر تدارک
آزردگیهای خاطر اشرف شده از مقدم احباب و مخاطبان مجلس بهشت آیین گردید و از غرایب وقایع آنکه چون بحر
اردوی معلی رسید دولتخواهان آنحضرت در عین جنگ بودند بیرام خان ملازمت نانموده خود را بمعرکه نزدیک رسانیده
با مخالفان گرم پیکار شد و سپاه نصرت قرین متحیر ماندند که آیا این کیست و از کجا رسیده و چون ظاهر شد که بیرام خان است

او نهضت فرموده یک چندی در حدود متعلقه او بسر برند ممکن که او را توفیق بندگی نصیب شود و قدوم آنحضرت
را سرمایه سعادت جاوید دانسته مصدر خدمات لایق گردد و بتدریج آنچه مکنون خاطر دولتخواهان است از خیر قوه بمنصه
ظهور رسد بنا برین عنان عزیمت بآن صوب معطوف داشته منشور عاطفت مصحوب ابراهیم ایشک آقاسی اوگار نامی نزد
وی فرستادند که شاید از افعال شنیعه خود نادم گشته بهمراهی سعادت پذیر شود و این بیت در آن منشور بهدایت ثبت فرموده
بیت ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران ٭ سوختم چند شوی مرهم داغ دگران ٭ با وجود این میرزا ی
سنگدل طریق بیوفائی سپرده لفریب میرزا شاه حسین بخام طمع شده در لاهور مانده و از سعادت مرافقت آنحضرت
حرمان اختیار نمود تا آنکه بتاریخ بیست و یکم محرم هفصد و چهل و نه بجانب او چه نهضت همایون اتفاق افتاد و از آنجا
بصوب ولایت رای مالدیو عنان عزیمت معطوف داشتند و چون موکب همایون نجیر و پیکانیر پیوست بعضی از دولتخواهان
دور اندیش بعرض رسانیدند که هرچند مالدیو اظهار اخلاص و بندگی می نماید اما آداب حزم و احتیاط از دست نباید
داد مبادا غدری از و بظهور رسد لاجرم میر سمندر را پیش مالدیو فرستادند که بر مکنونات ضمیر منویات خاطر او اطلاع
یافته معاودت نماید شاه مراجعت نموده بعرض رسانید که هرچند دم از اخلاص خدمتگاری میزند اما ظاهر و نیت
که بتصدیق مقرون نباشد درین وقت شخصی ناگوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی آمده
الماس گران بها را که در فتح سلطان ابراهیم بدست آنحضرت افتاده بود بمقام خریداری شد حضرت خبیت اشعای
فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنند که امثال این جواهرهای گران بها بخریدن سکه بهم رسد یا بجوهر شمشیر آبدار
بدست افتد بالغنایت پادشاهان عالی همت میسر گردد و بالجمله چون از روش این فرو دیلی خبری بهم آمد بر دریای
سمند تحسین نما فرمودند باز از روی حزم و احتیاط حکم شد که رای مل سوتی یا زرگی از ملازمت جدا شده بانجا برود
و آنچه بفراست دریابد عرضه داشت نماید اگر نوشتن راست نیاید باشارات اعلام کند اشارت اخلاص و اتفاق مالدیو
آنکه فرستاده هیچ انگشت را بهم نگیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد موکب عالی از قصبه پهلودی
که در سی کروهی جودهپور وطن مالدیو است دو سه منزل گذشته در کنار کول جوگی نزول سعادت فرموده بود که قاصد
رای مل سونی رسید و انگشت خنصر را گرفت و از این اشارت بیقین پیوست که قصد آن تیره روزگار مکر و غدر است
و جمعی را به استقبال آنحضرت تعین کرده خیالات فاسد در سر دارد و ناگزیر آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی
معطوف داشتند القصه درین ایام ناکامی هر اراده که پیش نهاد دولتخواهان میشد بر عکس نتیجه میداد و هر نقشی که بر صفحه
خاطر بجهت نظام کار میکشیدند بر خلاف مقصود چهره می نمود و چون بداندیشی و غدر رای مالدیو خاطرنشان دولتخواهان
شد تردی بیگخان و منعم خان و جمیع از ملازمان را حکم فرمودند که پیشتر رفته سر راه آن بداندیشان گرفته نگذارند که پای
جرأت پیش نهند و اگر تا بود انند دست بردی بهم نمایند و آنحضرت با معدودی از جان سپاران حقیقت گذار مخدرات
سرادق عصمت از عقب روان شدند و از سپاهیان ظفر بیگ و شیخ علی بیگ جلایر و ترسون بیگ و لدبابا جلایر و
فضیل بیگ و چندی دیگر که مجموع عدد ایشان به بیست نفر میکشید و بعضی از غلامان و شاگرد پیشهای و فایکش و از طبقه
اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب سعادت حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی گذشته
بیابان طی میرسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شدند و امرای که بدفع این مقهوران تعین شده بودند راه گم کرده بطرف

از جای رفت اکثر راه گریز پیش گرفتند تا آنکه از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی
راه بی حقیقتی سپرده پیش میرزا شاه حسین رفتند و میر برکه و میرزا حسن و مظفر علی ولد شرف علی بیگ و خواجه محب علی بخشی
نزد یادگار ناصر میرزا شتافتند و نیز بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند خود را بگوشه
سلامت رسانند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده آنها بود مقید ساختند و مجملی از احوال یادگار ناصر میرزا
آنکه چون حضرت جنت آشیانی او را در بکر و لهری گذاشتند دو مرتبه مردم قلعه غافل بر سر میرزا ریختند و از جانب
میرزا مردانگیهای نمایان بظهور پیوست محمد علی قابوسی و شیر دل هر دو مردانه شربت شهادت چشیدند بار سوم
مردم بکر از کشتیها برآمده ضرب راست در میدان جنگ صف کردند و درین مرتبه از مردم ته‌ته قریب سیصد کس بقتل
رسید چون میرزا شاه حسین دانست که بزور پیش نمی‌آید از راه فریب درآمده بقتال در کار میرزا گردد با میر قلی مهردار
خود را پیش میرزا فرستاد پیغام داد که من پیر شده ام و فرزندی جانشین ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و این ملک را
باخر این بتو ارزانی میدارم و چون عمر بآخر رسیده باتفاق شما متوجه گجرات شده آن ملک را نیز بدست می‌آریم میرزا
ساده لوحی باین حرفهای دروغ از جا رفت و چنین وقتی با برادر کلان و ولی نعمت خود طرح بیوفایی افگند
القصه چون عسرت تمام در اردوی معلی بهم رسید آنحضرت کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را بسر لشکر
حاکم ته‌ته که سر راه گرفته برسانند تا مردم بادستانی از تنگنا برآیند اگرچه باطن میرزا بدورنگی و نفاق رنگ آلوده بود مگر بنا
پاس ظاهر داشته یا درین ضمن مصلحتی انگاشته پیشخانه بآنجانب برآورد و لیکن بهمان خیال تعلل و اهمال می‌نمود حضرت جنت
آشیانی شیخ عبد الغفور نامی را که از نسل مشایخ ترکستان بود و در خدمت آنحضرت منصب میرمالی داشت نزد میرزا
فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد و آن بی سعادت رفته بخلاف مقصود بیشتر سلسله جنبان خبث باطن میرزا
و ارادهای باطل او شد و چندان مقدمات ناشایسته خاطر نشان میرزا نمود که در ارکان ظاهر او نیز خلل تمام راه یافت
و پیشخانه را برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد و حضرت جنت آشیانی بباطن حق شناس دریافتند که روزگار
همچنان بر سر ناسازگاریست و کاری از پیش نمیرود و توقف در حوالی قلعه صلاح وقت نیافته بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب
لهری و بکر مراجعت فرمودند و در خلال این حال از افعال ناشایسته یادگار ناصر میرزا آن بود که گندم و غله تمام که از زمینداران
دولتخواه بود و در کشتی بهم رسانیدند و غیر آن خدمات پسندیده بتقدیم میرسانیدند گرفته پیش حاکم ته‌ته فرستاد تا آنها
را بقتل رسانید و با وجود چندین اعمال نامرضیه که از میرزا بظهور رسید آنحضرت همواره مدارا میفرمودند که شاید ندامت
گزیده در مقام تدارک درآید چون موکب عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا پرده آزرم از میان برگرفته جمعیت
خود بقصد پیکار برآمد هاشم بیگ که از معتمدان صلاح اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع اطلاع یافته خود را بمیرزا رسانید
و جلو میرزا را گرفته انواع سرزنش و نکوهش کرد و بمقدمات معقول میرزا را برگردانیده به بندر لوهری آورد و درین وقت
قاسم حسین سلطان و جمعی راه بی حقیقتی سپرده نزد یادگار ناصر میرزا رفتند چون تقدیر الهی برین بود که روزی چند چهره
مقصود در پرده اختفا بوده باشد درین ملک کاری از پیش نرفت و با وجود این همه سلوک که از روزگار رسید مرادر آن
دولتخواهان را مشتبه نشده ترک نفاق ننمودند بلکه بعضی از بندهای آنحضرت که بهر حال از خدمت و همراهی چاره و گزیری
نداشتند بعرض رسانیدند که چون پیوسته از جانب رای مالدیو عرایض اخلاص و عبودیت میرسد صلاح درین است که بجانب

و وسعت جا ممتاز نسبت معطوف داشته آن حصار را بتصرف در آورند که من هم بخدمت نزدیک میشوم و هم لشکر پادشاهی از روزی
چند بفراغت میگذرانند و چون حضرت به اینجا تشریف فرمایند من هم بملازمت سرفراز خواهم شد و بعد از ان به اندک توجهی
ملک گجرات بحوزه تصرف اولیای دولت خواهد در آمد و هرگاه چنین شود فتح ممالک هندوستان نیز بر وفق دلخواه صورت
خواهد بست حضرت جنت آشیانی ازین مقدمات دریافتند که میرزا شاه حسین در مقام مکر و تزویر است و سخن او از فروغ
صدق بی نور میرزا هندال را نجید و باز تعلق فرمودند و تا پنج شش ماه خود بسعادت در بهرے بسر بردند که شاید حاکم
ته‍ته سعادت پذیر گردد و کاری از پیش رود و درین اثنا خود بدولت بجانب پاتر و اردوی میرزا هندال تشریف فرمودند
و هم در انجا بتاریخ نهصد و چهل و هشت مهد علیا مریم مکانی را در حباله عقد در آوردند و وقت آن شد که نیر اعظم از مطلع
سعادت طلوع کند و سواد اعظم هندوستان از وجود فیض ورود آن حضرت مشرف دولت و اقبال گردد القصه
چون مدتی در نواحی بکر گذرانیدند رفته رفته گرانی غله بهم رسید و زمینداران از رسانیدن آذوقه دست کوتاه داشتند
میرزا هندال به کنگاش یادگار ناصر میرزا و تحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بصوب
قندهار شتافت و کس نزد یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلب او اعلام بخشید بنابرین حضرت جنت آشیانی
خود بسعادت بمنزل میر ابو البقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و به اعزاز تمام میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم
رسالت فرستادند که بنصایح اقبال میرزا را از رفتن باز آرد و میرزا از آب گذشته نزد یادگار ناصر میرزا رفت و مقدمات
معقول میرزا را از آن اراده باز داشت و قرار داد که بعد ازین ترک اراده های باطل نموده در مقام اخلاص و خدمتگاری
ثابت قدم باشد بشرط آنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از میرزا باشد و اگر بکابل تشریف
فرمایند غزنین و چرخ و مواضع لوگر به ایشان تعلق گیرد در حینی که میر ادای رسالت نموده برگشته بملازمت می آمد
در موضع لمه بکر واقف شده جمعی را بر کشتی میر فرستادند در بر میر تیر باران کردند زخمی چند بمیر رسید و روز دیگر ازین
عالم فانی بملک بقا پیوست آنحضرت ازین واقعه کلفت بسیار کشیدند و فرمودند که جمیع محنت های سابق و لاحق یکطرف
و قضیه میر یکطرف بلکه هنوز این بر آن زیادتی میکند بعد از پنج شش روز یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده بسعادت
ملازمت دریافت و درین اثنا شیخ میرک را که از پیش حاکم ته‍ته آمده بود رخصت فرمودند و بمیرزا شاه حسین فرمان نوشتند
که اگر از روی صدق و خیر اندیشی بملازمت آمده خدمات پسندیده بتقدیم رسانی آنچه نوشته قبول داریم چون مقصد
میرزا شاه حسین وقت گذرانیدن در بود و رنگ بود پرتو صدق از ناصیه گفتار او ظاهر نشد آنحضرت ولایت بکر را با کمال
معموری آبادانی که محصول طلب و همین نزدیک شده بود و تغیر غلات در حیز اعتدال داشت بیادگار ناصر میرزا مکرمت
نموده خود بجانب ته‍ته نهضت فرمودند قریب بقلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترس بیگ برادر بزرگ
شاهم خان و چندی دیگر با بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه بر آمده قصد ایشان نمودند بهادران لشکر منصور
بالفعل از کشتی بر آمده بجانب مخالف تاختند مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند چندی از مردم پادشاهی نیز با آنها
درون قلعه رفتند و چون از کومک پشت گرمی نداشتند دست بردی نموده باردوی معلی بازگردیدند آنحضرت قلعه
سهوان را محاصره فرمودند و حاکم ته‍ته بر اطراف اردو مردم تعین نمود که سد ابواب در آمد غله و آذوقه نمایند و
نگذارند که غله به اردوی معلی رسد چون مدت محاصره بطول کشید از ممر تنقیص غله و گرانی آذوقه مردم را پای ثبات

متعاقب میرزا کامران روان شده سکندر توپچی نیز همراهی میرزا حیدر اختیار نکرده خود را بکوه سارنگ کشید و در
رجب نهصد و چهل و هفت که آنحضرت پیش میرزایان بجانب سند متوجه گشتند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا به
اغوای بیگ میرک راه مخالفت سپرده جدا شدند درین اثنا قاضی عبدالله با چندی افغانان رسید قراولان میرزا
هندال اضطرار گرفته پیش میرزا بردند و افغانان تمام بقتل رسیدند و عبدالله نیز روزگار بشفاعت میر بابا دوست
از سیاست نجات یافت میرزایان تا بیست روز در تیه حیرت سرگردان بودند هیچ نمیدانستند چکار کنند و یکبار رو
بحضرت جنت آشیانی از راه دشت عزیمت بگرداشتند و بچنین و قیاس قطع مسافت میشدند و شیر شاه خواص خان
غلام خود را با لشکر عظیم بتعاقب آنحضرت تعین نموده بود با وجود کمال استعداد و انبوهی لشکر بجنگ دلیری نمی نمود
و از هر منزل که آنحضرت کوچ میفرمودند او فرود می آمد و درین اثنا آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که میرزایان
در دو سه کروهی طی مسافت می نمایند میر ابوالبقا که از میرزا کامران جدا شده درین سفر بسعادت ملازمت مشرف
بود بفرموده آنحضرت نزد میرزایان شتافت که بنصایح ارجمند میرزایان را سعادت پذیر ساخته بملازمت آورد و
بموجب حکم میرزایان راه نمون دولت گردیده همراه آوردند و در راه چه سید محمد باقر حسینی که از مصاحبان مجلس
عالی بود بجوار رحمت حق پیوست و بر خاطر حق شناس آنحضرت بغایت گران آمد و چون قریب بوطن بخشوی لنگاه
که از زمین داران معتبر بود اتفاق افتاد فرمان استمالت و خلعت مصحوب بیگ محمد بکاول و گجک بیگ فرستاده
او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب فرستادن غله باردوی معلی و لوازم خدمتکاری
امر فرمودند سوی طلیعه استقبال فرستاده نموده برجوع خدمات اظهار سرفرازی بسیار کرد اگرچه بدریافت
سعادت آستانبوسی کمر همت بست اما در آنچه حکم شده بود فرمانبرداری نموده پیشکش لایق بدرگاه ارسال
داشت و سوداگران را سر براه ساخت که غله و اقسام اجناس بعسکر والا آورده فروختند و کشتی بسیار سامان نمود
که مردم پادشاهی از آب عبور نموده متوجه بکر شدند در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالیات
بحدود بکر رسید و در قصبه لوهری که روبروی قلعه بکر واقع است خود بسعادت نزول آمدند و میرزا هندال چهار
پنج کروه گذشته منزل گزیدند و یادگار ناصر میرزا نیز در آنجانب آب دایره کرد سلطان محمود بکری که از توابع میرزا
شاه حسین ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته بقلعه در آمد و کشتیها را بپای قلعه کشید و باستحکام قلعه امری
کوشید میرزا شاه حسین که ولد میرزا شاه بیگ ارغون است چون حضرت فردوس مکانی قندهار را از
گرفتند او به سند و تهته و بکر رفته آن ملک را در تصرف آورد و حضرت جنت آشیانی از قصبه لوهری فرمان استمالت
بسلطان محمود فرستاده بسعادت آستانبوس رهنمونی فرمودند او در جواب عرضه داشت نمود که من ملازم میرزا
شاه حسینم تا او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نوکری و نمک خوردن لائق نیست و امثال این ضعیف نانی ها نمود
آنحضرت نیز عذرهای او را بعز قبول مقرون داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را که از ملازمان معتمد بودند نزد
میرزا شاه حسین به تته فرستادند میرزا فرستادها را به آداب اخلاص دریافت و شیخ میرک از اولاد شیخ پوران که
پیش او از عمدها بود برسم رسالت با پیشکش لائق مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه داشت نمود که ولایت
بکر محصول کم دارد مناسبت دولت آنست که عنان عزیمت بصوب ولایت حاجیکان که در معموری و کثرت زراعت

صلاح نمی‌گشت تا آنکه قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی نزد شیرشاه فرستاد که رابطه محبت را استحکام داده بعهد و پیمان
موکد سازد و کام خود را از مدد و همتش جوید خلاصه مضمون مکتوب آنکه پنجاب را بمن واگذارید و مرا از خود دانید تا باهم
اتفاق کرده پادشاه را از هندوستان برآریم شیرشاه بدهلی رسیده در پیش رفتن تامل داشت که چون برادران یکجا شده
لشکر عظیم فراهم آورده اند مبادا پیش رفتن باعث پس افتادگان کار ما شود درین اثنا عبدالله رسید شیرشاه اورا
گرم دریافته از مژده این اتفاق قوی دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا گفت و حیله سازی را از جانب
خود همراه ساخته نزد میرزا فرستاد تا حقیقت معامله و کمیت و کیفیت لشکر آگاهی یافته بازگردد و خود نیز دلیر شده عزیمت
پیش نمود میرزا کامران فرستاده شیرشاه را در باغ لاهور دید و دران روز مجلس آراست و حضرت جهانبانی را نیز به
تکلیف آورد بار دیگر میرزای حق ناشناس کوتاه فکر از خام طمعی پنهان پیش سعادت را ایلچی شیرشاه فرستاد و داد شیرشاه
را در کنار دریای سلطانپور دیده برگذشتن آب دلیر ساخت مظفر ترکمان که بجمعیت قراولی تعین شده بود از
نواحی سلطانپور آمده بموقف عرض رسانید که لشکر مخالف از آب عبور نموده و حلیمه بیگ برادرزاده من بقتل رسید
چون اراده غدر میرزا کامران و نفاق سایر برادران معلوم آنحضرت شده بود ناگزیر از آب لاهور عبور نموده کوچ بکوچ تا
کنار آب چناب شتافتند و میرزایان نیز همراه شدند و چون آنحضرت را داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر
ساخته ایشان را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند چه دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار رفته
میرزا حیدر را بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی بیگ و جمعی از امرایان کشمیر با حاکم آنجا مخالفت
نموده بعهد و لاهور آمده بودند که به آشنایی میرزا حیدر از میرزا کامران لشکری گرفته تسخیر کشمیر نمایند و هر چند میرزا حیدر
سعی نمود نقش این آرزو صورت نبست در وقتی که میرزا کامران بجهت فتنه انگیزی میرزا هندال به آگره رفته بود میرزا
حیدر بسعی بسیار از دارالخلافت لشکری با شلیمی با باچوچک که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد
که باتفاق امرای کشمیر که اسامی انها ذکر یافته کشمیر را بتصرف آورد باباچوچک در رفتن تقید مساهله کرد تا آنکه شکست گذر چوسا
که چشم زخم دولت ابدپیوند بود پیش آمد و شاه را فتح و نصرت نمود امرای کشمیر در عهد و لوشهر و راجوری و شهاب
حیان روزگار میگذرانیدند از ایشان پیوسته نوشته ها بمیرزا حیدر بطلب می آمد مبنی بر ترغیبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را
بحضرت جنت آشیانی مینمود و خاطر فیض مآثر آنحضرت را بسیر کشمیر شوق می افزود درین ولا میرزا حیدر رخصت
یافت که تا عهد و لوشهر شتابد اگر امرای کشمیر آمده به سید سکندر توپچی را که جاگیر دران حوالی است بکومک خود گرفته
پیشتر روان شود و چون بکوه های متصل کشمیر رسید امیر خواجه کلان بیگ خود را بکومک رساند و هرگاه خبر ملحق شدن
خواجه کلان بیگ بعرض رسد آنحضرت خود بدولت روان شوند و حضرت جنت آشیانی در کنار دریای چناب تشریف
داشتند که میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا و شاه میرزا از عهد و ملتان خبر کلفت اثر شنیده در کنار دریای سند بمیرزا کامران همراه گشتند میرزا هندال
و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان بعرض اشرف رسانیدند که درینجا بسر بردن و انتظار خبر میرزا حیدر داشتن
از احتیاط دور است چه غنیم بالشکر قریب رسیده و مردم بالنهایت کم و شکسته دل اند صلاح درین است که بجانب
سند متوجه باید شد القصه به ابرام و مبالغه بسیار آنحضرت را بجانب سند بردند و خواجه کلان بیگ از سیالکوت جدا شده

آنحضرت فراهم آمده در هشتم شهر مذکور از دهلی گذشته بیست دوم در قصبه رهتک میرزا هندال و میرزا حیدر همراه شدند اهل قلعه
رهتک دروازهٔ شهر را بر روی مردم پادشاهی بستند و بحکم آنحضرت در اندک زمانی به تنبیه و تادیب رسیدند و بیست و سیوم شهر
صفر بسرهند نزول اجلال اتفاق افتاد و میر فخر علی بتاریخ بیستم شهر مذکور مسافر ملک بقا شد و چون موکب عالی قریب بلاهور
در حوالی دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت نمود و در باغ خواجه دوست منشی که دلکشاترین منازل
لاهور بود بدولت فرود آمدند میرزا هندال در باغ خواجه غازی دیوان میرزا کامران منزل گزید و متعاقب آنحضرت میرزا
عسکری از سنبل آمده در خانهٔ میرچه بیک نشسته در آنوقت سعادت سند دولت پیوند شمس الدین محمد غزنوی که بر کنار
دریا دست آنحضرت گرفته بود سعادت استانبوس دریافت و مورد الطاف بنهایت گردید و تا در لاهور تشریف داشتند
همواره برادران و امرا بخدمت آنحضرت جمع آمده سخن از کنکاش و صلاح وقت مذکور میساختند و با وجود اسباب آگاهی
و تنبیهات آسمانی و یاد داشت بی اتفاقی از اوضاع ناستحسن باز نمی آمدند آنگاه سخنی شدند و از صمیم قلب دل
بر یکجهتی و موافقت نمی نهادند و هرچند گاه مجلس کنکاش منعقد میشد و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان موکد میساختند و چون
دل با زبان بموافقت نداشت بجایی نمیرسید و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا و سایر اکابر و
اعیان درین مجلس حاضر بودند شاهد حال میشدند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و امرا حاضر آمده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند
و تمامی اکابر و اهالی و اعیان دولت گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر به اختتام رسید
شروع در کنکاش شد و آنحضرت در باب مصالح ملکی و کلمات ارجمند فرموده بر زبان گوهربار گذشت که بتازگی آنچه
از بی اتفاقی باولاد سلطان حسین میرزا گذشته باعث کمال آگاهی و عبرت است که با چنان دولتی مستقل و انتظام
جمعیت معمورهٔ خراسان را بشومی نفاق بی اتفاقی از دست دادند و بجز بدیع الزمان میرزا که فرار نموده بروم رفت
همه فرزندان میرزا را شاهی بیگ خان بخواری و زاری کشت حیف باشد که وسعت آباد هندوستان را که حضرت
فردوس مکانی بهزار محنت و تردد تسخیر کرده باشند از بی اتفاقی شمایان تصرف افغانان درآید و تا ابد مطعون ارباب
فطرت شوید اکنون درین باب فکر صایب کرده بنوعی که مستحسن باشد عمل باید آورد و همه ندامت کشیدند میرزا کامران
گفت آنچه بخاطر میرسد آنست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در شعاب جبال و کریوهای مستحکم بسر برند
و اهل و عیال را من همراه گرفته بکابل بروم و بجای خود رسانیده مراجعت نمایم آنگاه باتفاق آنچه صلاح باشد از قوه بفعل
آریم میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا نمودند که بالفعل جنگ ما با افغانان از حساب دور است مناسب آنکه بسمت دیگر رفته آن ملک را
بدست آوریم و خود را راست کرده به تسخیر گجرات متوجه شویم و چون این دو ملک بدست آید و استعداد بهم رسد تسخیر هندوستان
باحسن وجهی میسر خواهد شد و میرزا حیدر گفت که از کوه سرهند تا کوه سارنگ و امثال را محکم ساخته بنشینند و من متعهد که بانه
تقویت در دو ماه کشمیر را بدست آرم چون کشمیر تصرف درآید متعلقان را بدانجا فرستند که مامنی بهتر ازان ممکن نباشد
و مدت چهار ماه سه باید که شیرخان را به اینجا برسد و باگردشها و ضرب زدنها که اعتقاد محاربه اوست بکوهستان نمیتواند
درآمد و به اندک فرصتی ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافقت نداشت سخن تمام ناشده مجلس تمام شد
و هرچند ازین مقوله مقدمات مذکور میشد و بجایی نمیرسید و میرزا کامران که همگی خواهش او مصروف این بود که هر کدام
بطرفی ویران شده بروند و خود بکابل رفته گوشهٔ عافیت را غنیمت شمارد و بزبان موافقت میکرد و بباطن بیراهی

شاه عزیزان و خویشان دو میشاید و آنکه میرزا کامران لاهور را مأمن تصور کرده اندیشه تا صواب بر کرد خاطر او گشته چه اگر درین مرتبه با امرای سانح شود که خدمت مراد باشد و در تمام هندوستان کنج سلامت یافت نخواهد شد چه جای آنکه شیرشاه ایشان را در لاهور بگذارد و اگر فتح از جانب ما باشد شما ایشان را دیگر چه روی آنکه در برابر توانند آمد و مردم سران لشکر شرف دارد و برکس این گنگاش بمیرزا کامران داده یا خیانت نموده یا از خبث دماغ غلط کرده الحاصل میرزا حیدر بدلالت بخت بیدار سعادت همراهی آنحضرت اختیار نموده ثبات قدم ورزید و میرزا کامران سه هزار کس از مردم خود با تلیغی میرزا عبدالله مغل در خدمت آنحضرت مقرر نموده توفیق همراهی نیافته متوجه لاهور شد

ذکر محاربه حضرت جنت آشیانی بار دوم با شیرخان و حادثه که بحسب التقدیر روی نمود

درین مدت که حضرت جنت آشیانی در دار الخلافت آگره تشریف داشتند سواره در تمام جمعیت مردم و اصلاح شکستگیها و سامان لشکر بوده همگی همت مصروف نماشتند و تدارک آن چشم زخم میفرمودند لیکن چون برادران از حسن اتفاق و اخلاص نصیبه نداشتند و چنین وقتی با جمعیت خود از سعادت همراهی بازماندند حضرت جنت آشیانی با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف متوجه جنگ شیرشاه شدند چون به بهوجپور رسیدند شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ بمقابل سپاه منصور آمده نشست آنحضرت اراده فرمودند که بر دریا ... پل بسته ارادت عبور نمودند ... چون ... دریا نورد ...

[illegible]

سرانجام توپخانه بودند از اهار البقانون مقرر زنجیر کشیده در پیش داشتند قول بوجود تشریف آنحضرت رونق یافت و میرزا هندال
در پیش ایستاد و میرزا عسکری برانغار شد و یادگار ناصر میرزا جوانغار و میرزا حیدر در تاریخ خود نوشته که دران روز حضرت جنت
آشیانی مرا بجانب چپ خود جای داده بودند و از بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توق دار ایستاده بودند و
شیرخان پیر لشکر خود را پنج توپ ساخته برآمد و جوق که در مکتب فرموده بودند سلی داشتند درون خندق ایستادند و سه جوق متوجه لشکر
شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان رو بروی میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین
جلوانی مواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان شدند و خواص خان و برمزید گور و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری
آمدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و حمله‌های عظیم شد چنانچه جلال خان از اسپ بر زمین آمد
و جوانغار با دستبرد غنیم خود را بر داشته بر قول شکست زد شیرخان از مشاهده اینحال خوشحال گشته افراد آن جلو سر متوجه کارزار
گردید و از صولت حمله افاغنه اکثر امرا دست بکار نبرده رو بگریز نهادند و آنحضرت بذات اقدس دو مرتبه بر لشکر غنیم تاخته تردد
نمایان کردند چنانچه دو نیزه بدست ایشان شکست چون از کار دست رفته بود بعضی از دولتخواهان بجلوه آنحضرت آویخته بزور
برآوردند و جمعی از کافر نعمتان حق ناشناس که بنامردی و بیدلی جنگ نکرده از معرکه روگردان شده بودند تا کنار آب
گنگ که تخمیناً فرسخ باشد جلو باز نکشیدند و چون دل بپای داده بودند بی محابا خود را بدریا زدند و اکثری غریق بحر لا آمدند
شدند و آنحضرت خیل سوار از آب گذشتند و در کنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمدن ملاحظه میفرمودند و چون کنار بلند بود بر آمدن
متعذر مینمود یکی از سپاهیان در آنجا رسیده دست آنحضرت را گرفته بالا کشیدند آنحضرت نام و مولد او پرسیدند بعرض رسانید
که نام شمس الدین محمد است و تولد از غزنین شده ملازم میرزا کامرانم آنحضرت او را بعد از آن بنوازش سرفراز ساختند
درین اثنا مقیم بیگ که از اعیان امرای میرزا کامران بود بادشاه را شناخته اسپ خود را کشید و آنحضرت سوار شده
بجانب آگره روان گردیدند در اثنای راه میرزایان همراه شدند چون بحدود موضع بهنکاپور رسیدند مردم آن قصبه در مقام
بی ادبی در آمده هر کس از مردم بادشاهی را که یافتند قصد آدمی نمودند چون حقیقت بسمع اشرف رسید میرزا عسکری
و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال حکم شد که بر سر آن حرام خوران رفته تادیب نمایند و میرزا عسکری در رفتن ایستاد و یادگار
ناصر میرزا اسپ خود را بر اسپ او انداخته و درشتی پیش آمد و گفت که از بی اتفاقی شما کار به اینجا رسید تا هنوز متنبه نمیشوید یادگار
ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان پذیر گردیده متوجه انجماعت گردیدند و گواران قریب سی هزار کس بودند جنگ عظیم
بر پا شد و جمعی کثیر از گواران بقتل رسیدند میرزایان تنبیه نموده مراجعت فرمودند و میرزا عسکری از یادگار
ناصر میرزا شکایت آورد چون صورت واقعه بعرض رسید معاتب شده آنحضرت المغار نموده به آگره نزول اجلال فرمودند
و روز دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سادات صفوی بکمال عقل و دیانت منفرد بود تشریف برده مشورت
فرمودند میر عرض داشت که چهره حال نزاکت خیال بر خلاف مقصود جلوه میکند روزی چند بنا بر ناهمواری روزگار ناسازگار
کارهای ملک و ارباب ساخت که فرصت تنگ شده بعد از گفت و شنود رای صواب نما بران قرار گرفت که بجانب لاهور
نهضت فرمایند اگر میرزا کامران با وجود اینحال از خواب غفلت بیدار شده بسعادت موافقت کمر همت بندد تلافی و تدارک
بوجه احسن میسر است و بنا بر این عزیمت التوجه لاهور شده و میرزا عسکری بسنبل و میرزا هندال به الور که جاگیر آنجا بود رفتند
چون موکب عالی بدهلی رسید قاسم حسین سلطان و بیگ میرک سعادت رکاب بوسی دریافتند و جمعیت نیکو بدر بارالامارت

شماغزیان وخویشان دو بینایید وانکه مرزا کامران لاهور را مامنے تصور کرده اندیشهٔ ناصواب برگرد خاطر او گشته چه اگر درین
مرتبه باز امرای سانح شود که خلاف مراد باشد در تمام هندوستان کنج سلامت یافت نخواهد شد چه جای آنکه شهر شاه
ایشان را در لاهور بگذارد واگر فتح از جانب ما باشد شمایان را دیگر چه روی آنکه در برابر توانند آمد ومردن برادران ترین
شرف دارد وهر کس این گنگاش بمیرزا کامران داده یا خیانت نموده یا از خیط دماغ غلط کرده الحاصل میرزا حیدر
بدلالت بخت بیدار سعادت همراهی آنحضرت اختیار نموده ثبات قدم ورزید ومیرزا کامران سه هزار کس از مردم خود
با تلیغی میرزا عبد الله مغل در خدمت آنحضرت مقرر فرموده توفیق همراهی نیافته متوجه لاهور شد **ذکر محاربه**
جنت آشیانی بار دوم با شیر خان وحادثه که بحسب تقدیر روی نمود درین مدت که حضرت
جنت آشیانی در دار الخلافت آگره تشریف داشتند همواره در مقام جمعیت مردم واصلاح شکستگیها وسامان لشکر بوده همگی
همت مصروف تلافی وتدارک آن چشم زخم میفرمودند لیکن چون برادران از حسن اتفاق واخلاص نصیبه نداشتند درچنین
وقتی با جمعیت خود از سعادت همراهی باز ماندند وحضرت جنت آشیانی با وجود قلت سپاه وکثرت مخالف متوجه
جنگ شیر شاه شدند چون به بهوج پور رسیدند شیر خان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ تبقابل سپاه منصور آمده
نشست آنحضرت در اندک فرصتی بر دریای مذکور بهوج پور پل بسته ارادت عبور فرمودند جمعی از یکه جوانان قریب
صد وپنجاه نفر تیز جلوی نموده بر اسپان سیل زین سوار شده خود را بدریا زدند وچون نهنگان دریا نورد از آب گذشته
بدهشت فتح اعدا تاختند وبسیاری از اعدای دولت را با آتش کارزار سوخته ولقیة السیف را منهزم ساخته خواستند
که از راه پل مراجعت نمایند چون قریب بسر پل رسیدند فوجی از افغانان فیل کردبار نامی که در جنگ چوسا گرفته بودند
پیش ساختند وبشکستن پل سر دادند ودرین اثنا از روی بادشاهی توپی انداختند که قوایم فیل با درهم شکست
و بی تقریب لشکر غنیم هزیمت یافت در آن جوانان نبرد آزمای داد مردانگی داده بسلامت باز آمدند واولیای دولت چنین
صلاح دیدند که کنار آب گرفته بفتوح روان شوند وکوچ بکوچ متوجه شدند ودر اثنای راه چون کشتیهای مخالفان نمودار
شد توپی بجانب آنها انداختند وکشتی کلان افغانان درهم شکست القصه مدت یکماه در نواحی قنوج تقابل صفین اتفاق افتاد
در اواخر حال محمد سلطان میرزا وپسران الغ میرزا وشاه میرزا که قبل ازین سالک مسلک بغی گشته بودند وآنحضرت
برحم ذاتی رقم عفو بر جرائم آن ناسپاسان کشیده بودند چنانچه مجملی از آن گذارش یافته درینوقت باز ازبیدولتی
فرار نموده راهنمای بسیاری از گمراهان شدند رای مصلحت اندیش آنحضرت چنین اقتضا نموده که از آب عبور فرموده
بهر حال جنگ باید انداخت تا بدانچه رقمزدهٔ کلک تقدیر باشد بظهور رسد لهذا پل بسته از آب گذشتند ودر پیش
لشکر خندق حفر نموده ارابهای توپخانه را در برابر گذاشتند ومورچلها قسمت یافت وشیر خان نیز در برابر خندق زده نشست
وهر روز جوانان کارطلب از جانبین بر آمده چپقلشهای مردانه میکردند درین اثنا تحویل سرطان شد واز کثرت باران سرزمینی
که مضرب خیام فلک احتشام بود بنابر فرو نشستن لای وگل حرکت در آن زمین متعذر نمود لاجار اولیای دولت چنین صلاح
دیدند که بفضای مرتفع که از لای وگل محفوظ باشد نقل مکان باید فرمود وقرار یافت که صبح روز دیگر که عاشوره بیست افواج
را ترتیب داده بایستند اگر غنیم از خندق بر آید بجنگ بیدارند والا بجایی که قرار یافته نزول نمایند دهم محرم بقصد
نقل ونهضت بدین عزیمت سوار شدند محمد خان رومی وپسران استاد علی قلی واستاد احمد رومی وحسین خلیفه که تصدی

و چراغ افروزی اقبال سزاوار لشکری دولت شویم و تجربت بر تخت نشینیم به صله این خدمت تا نیم روز ترا به پادشاهی
بلندی مرتبه فرمائیم و این چشم زخم در نهم صفر نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ در گذر چوسا از کمین تقدیر بر چهره
نمود میرزا محمد زمان و مولانا محمد فرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر
فنا گشتند و حضرت جنت آشیانی با میرزا عسکری و معدودی چند الغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا
کامران بشرف ملازمت مستعد گشت و بعد از روزی چند میرزا هندال بوسیله الشان و والده ماجده او فرق خدمت بر
زمین و عرق خجلت بر جبین از الور آمده آستانبوس نمود و آنحضرت بمقتضای عواطف ذاتی و صلاح وقت از تقصیرات
گذشته او باز پرس نفرمودند و تفقدات بی اندازه تسلی بخش خاطر رمیده او شد بدانا ماست ۹ اگر گناه بخشند
هست ❊ بالجمله چون بحسب تقدیر چنین امری که در مخیله هیچکس نگذشته بود از پرده قضا چهره نمای ناکامی گردید آنحضرت
همواره در فکر سامان اسباب تدارک و پیوسته در اندیشه سرانجام لوازم تلافی آن می بودند درین وقت آن سقا به امید وعده
در پای تخت حاضر آمد و چون نظر دوربین آن سرور بر اراسی مروت و احسان بر سقای بینوا افتاد خود از تخت فرود آمده
و سقا را مخلع ساخته تا نیم روز بر فراز تخت مسند نشین فرمودند و پایه عزت او را بالملک نیم روز برابر ساختند و بحکم رانی فرمان
دادند آنگاه چهره مراد او را از غبار احتیاج پاک ساخته از نقد و جنس مدد معاش زیاده بر حوصله او مرحمت نمودند القصه
چون حضرت جنت آشیانی بدار الخلافت تشریف آورده در مقام جمعیت و اصلاح شکستگیها شدند شیر شاه از همه جا جمعیت
نموده به قصد بنگاله شتافت و در بنگاله با جهانگیر قلی بیگ جنگ کرده غالب آمد و جهانگیر قلی بیگ زیاده از مقدور
تردد نموده داد شجاعت و مردانگی داد و چون کار از چاره گذشت بزمین داران پناه برده و شیر شاه بعهد و پیمان او را
طلب داشته با جمعی کثیر بقتل رسانید و آن ملک را متصرف شد و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعیت فراوان در صوبه
و اتاوه شورش انداخت آنحضرت یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک و سکندر سلطان لازم میرزا کامران که هم
در آن حدود بودند بدفع افغانان تعین فرمودند قطب خان در برابر آمده هنگامه نبرد آراسته داد و در آن لشکر منصور جنگ
عظیم کرده تائیدات غیبی فتح نمودند و قطب خان با بسیاری از افغانان در عرصه نبرد بقتل رسید حضرت جنت آشیانی
درین مدت که در آگره تشریف داشتند هر چند میرزا کامران نصایح ارجمند فرمودند و بوجوه معقول در یکرنگی و یک جهتی و اتفاق
ترغیب نمودند در چنین وقتی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولت بود بموافقت راضی نشد و با هشت
هزار سوار خوب از سعادت همراهی پهلو تهی کرده به اظهار بیماری اراده رفتن لاهور نموده با صاحب و ولی نعمت و برادر
کلان که بمنزله پدر است در اینطور وقتی جدائی اختیار کرد و خواجه کلان بیگ را پیش از خود با جمع کثیر بلاهور فرستاد و
فال بد بخود زده بود بیماری مزمن نصیب میرزا شد و متعاقب خواجه کلان بیگ خود هم روانه لاهور گشت و ترغیب تراکه
میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان را که خاله زاده حضرت فردوس مکانی است و تاریخ رشیدی مرقوم کلک صداقت رقم
الشان است و در آن وقت از عمدهای این دولت بود ترغیب همراهی خود نمود میرزا حیدر بیماری میرزا کامران
را بهانه ساخته از آن حضرت التماس رخصت کرد آنحضرت زردی مردی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است
از طرفین علی السویه است و اگر باعث محبت و اخلاص است این خود نسبت بما بیشتر ظاهر ساختند و قطع نظر از همه درین
وقت که تلاش ناموس عزت در میان است و با سپاه غنیم نبرد در روز بازار جوهر مردانگی است جدا شدن از امثال

شریک شده و به استعداد تمام دست کرد او ان دلیرانه قدم جلادت پیش نهاده نزدیک بلشکر پادشاهی رسیده قابوطلب گشت
که هرگاه وقت یابند و قابو دانند شبخون آرد چون این سخن ابن علی قراول بیگی بوسیله میرزا محمد زمان صورت واقعه را معروض داشت
با آنکه موکب عالی از آب گنگ عبور نموده بود و دستواران بنابر سلیمانی لشکر در بوته حیار و با صلاح و جنگ میدیدند در
مکرر بعرض رسانیدند که مصلحت وقت در غنیمت که بمستقر خلافت تشریف برده روزی چند از محنت سفر برآسایند آنگاه
با سپاه تازه زور متوجه دفع اعداء دولت باید شد آنحضرت از سطوت غضب و شدت قهر مصلحت وقت و گنجایش
سپاهیگری ملتفت نا شده و کثرت مخالف منظر همت و بنابر ده عنان توجه بجانب او منعطف داشتند چون امری در
ازل رقم زده کلک تقدیر گشته ناگزیر در نقش از پرده قضا بعالم ظهور پرتو می افگند و در دفع آن سعی و تدبیر نتیجه نمیدهد
بالجمله با وجود صیانت رای آن پادشاه جهان آرا و صواب دید اولیای دولت بصلاح وقت ملتفت نشده و بجانب مخالفان
توجه فرمودند و درین طور سفتی از برادران آنحضرت که هرکدام آنقدر جمعیت و قدرت داشتند که براسه دفع اعدای دولت
نمایند از نفاق و کوتاه اندیشی توفیق همراهی نیافتند و هرچند آنحضرت بنابر سعادت رهنمونی فرمودند بیار بغفلت
دور از کار نوشته بدین سعادت فایض نشدند و در موضعی از مضافات بهوج پور با شیرخان تقابل افتاد و آب بکنار س
میان دو لشکر واقع شد آنحضرت پل بسته از آب عبور فرمودند و با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف همواره قراولان لشکر منصور جنگ انداخته
غالب می آمدند و افغانان بقتل میرسیدند چون مدت تقابل با امتداد انجامید شیرشاه دام فریبی ترتیب داده و اردوی خود را با اسباب و ثقال
و جمعی از پیاده ها و حیاروا های باربردار دالش بازی روبرو گذاشته خود با مردم سپاهی مستعد شده سنجیده عقب رفته نشست و
لشکر پادشاهی از این فریب اصلا آگاهی نیافتند تا آنکه شبی قابو دانسته شبگیر کرد و هنگام صبح که مردم پادشاهی
در نهایت غفلت بودند از عقب اردو رسیده اشد لشکر خود را سه توپ کرده بود یکی خود و دیگری جلال خان و دیگری خواص
خان و مردم پادشاهی را فرصت زین کردن اسب و مجال جبه پوشیدن نشد آنحضرت از نیرنگ تقدیر و شکستن چنین
نقشی در شکست بحیرت افتادند چون فرصت تدبیر و سررشته علاج از دست رفته بود حیرت بر حیرت افزود و درین اثنا بابا
جلایر و ترده بیگ و توچ بیگ بملازمت رسیدند و آنحضرت خود بنجریت سوار شده به آنها فرمودند که زود رفته
مهد علیا حاجی بیگم را برآرند چون بر در سراپرده عصمت رسیدند از هجوم افغانان جنگ در گرفت تا رمقی
داشتند مردانه جنبیده و شربت خوشگوار شهادت چشیدند و میر پهلوان بسلخی نیز با جمعی در گرد سراپرده توفیق جان
نثاری یافت جمعی از مخلصان صلاح اندیش جلو آنحضرت را گرفته برآوردند و درین وقت هرچند از مردم شیرشاه تلاش
رخصت تعاقب نمودند او به این بی ادبی راضی نشد و خود سواره بر در سراپرده آمده ایستاده و جمعی برای اطراف
جهت محافظت تعیین کرد که سپاهی اعتدال ان قدم گستاخی پیش ننهند و بحسب سرنوشت آسمانی و حوادث زمانی
تا در آنجا بودند شیرشاه خدمت ایشانرا سرمایه سعادت خود دانسته به ادب و عزت سلوک مینمود و بعد از شکست
دوم که آنحضرت بولایت گرمسیر تشریف بردند در کمال صیانت و پرده پوشی خادمان محل را بر محافه سوار کرده از آب
نیلاب گذرانید القصه چون آنحضرت به پل رسیدند پل را شکسته یافتند ناچار سواره بر دریا زدند قضارا درین حال
از اسپ جدا میشوند نظام نام سقائی بدستیاری شناوری آنحضرت را بساحل نجات میرساند از و میپرسیدند
که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام همین اسم تفاول گرفته فرمودند که اگر درین مرتبه باز بمکارم حضرت ذوالجلال

برحقیقت میرزا هندال شیخ را در ریگستانی که نزدیک بباغ بادشاهی است از شربت شهادت سیراب ساخت بعد از آن
میرزای مخذول العاقبت آمده میرزا را دیدند و در ساعت نامبارک و زمان نامسعود خطبه بنام میرزا هندال خواندند و هر چند عصمت
مآب دلدار آغاچی والده میرزا هندال و دیگر بیگمان نصیحت کردند سود ننداد و بعد ازین سانحه چون میرزا نزد والده ماجده خود رفت دید
که جامه کبود و برابر اند میرزا گفته باشند که درین طور شادی این چه رنگ جامه است آن عاقله از روی دوربینی فرمود که تو از خورد
سالی و نادانی بتحریک جمعی از حرامخوران بی دولت چنین غلطی کرده خود را بورطه هلاک انداختی این لباس ماتم و جامه
مصیبت تست که پوشیده ام درین وقت محمد بخشی آمده گفت که شیخ را خود کشتند در باره من چه تامل است میرزا او را دلاسا نموده همراه گرفت
چون یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی این خبر کلفت اثر شنیدند از حدود کالپی برسم استعجال خود را بدهلی رسانیدند و در استحکام قلعه
و محافظت شهر کوشیدند میرزا هندال این خبر شنید و به امر انگاشت نموده متوجه دهلی شد اکثری جاگیرداران از اطراف آمده میرزا
را دیدند و بکوچ متواتر بدهلی رفته بلوازم محاصره پرداخت و یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی در شهر الیا قلعه داری جد و اهتمام نموده صورت
واقعه را بمیرزا کامران عرضه داشت کردند و التماس توجه بدفع این فتنه و آشوب نمودند میرزا کامران از لاهور متوجه شده چون بقصبه
سرهنیت رسیدند میرزا کار ناساخته بجانب آگره شتافت و میر فخر علی رفته میرزا کامران را ملازمت نموده یادگار ناصر بهمان دستور در
قلعه ماندند و میر فخر علی بمقدمات معقول میرزا را بجانب آگره روانه ساخت و میرزا هندال آگره را گذاشته بصوب الور رفت و میرزا کامران
بآگره در آمده بر سر بیجاه و جلال قرار گرفت و از دلدار بیگم التماس نمود که میرزا هندال را از الور دلاسا کرده بیارد تا حجاب
از میان برداشته شود آن عصمت قباب میرزا را از الور آورده و فوطه در گردن انداخته بمیرزا کامران ملاقات فرمود
میرزا از روی عاطفت پیش آمد و روز دیگر گناه امرا را بخشیده کورنش داد آنگاه میرزایان باتفاق یکدیگر بقصد دفع فتنه شیرشاه
از آب جون عبور کردند اما توفیق اتمام این خدمت نیافتند القصه چون ولایت بنگاله مستقر موکب جهانکشا گردید و آب و هوای
آن ملک ملایم طبع اشرف افتاد و امرا و وزرا از کمال غفلت به امور ملکی کمتر پرداختند و در آن ایام مزاج آنحضرت چنان نازک شده
بود که بمجلس حرف ناملایم در مجلس بهشت آئین بکنایه و صریح مذکور نمیتوانست کرد بلکه امرا را راه کورنش و ملازمت احیاناً میسر میشد
و از فتنه انگیزی شیرشاه و برهم خوردگی هندوستان چون راهها مسدود بود اخبار از قرار واقع باردوی همایون
نمیرسید و اگر احیاناً میرسید از قرار واقع عرض نمیکردند و چون کار بدشواری کشید بعضی از دولتخواهان صورت
حال را موافق نفس الامر معروض داشتند آنحضرت لصلاح ارکان دولت و اعیان سلطنت با وجود موسم باران و کثرت
ربها و طغیان سیلابها عزیمت مراجعت بصوب دار الخلافت آگره مصمم ساختند و اراده فرمودند که حکومت و دارائی ملک
بنگاله را بزاهد بیگ عنایت فرمایند او به این معنی راضی نشد و ارادهای دور از کار پیش آورد و اندیشه بیدولتی فرار نموده
نزد میرزا هندال رفت آنحضرت حکومت بنگاله را بجهانگیر قلی بیگ مرحمت فرموده علم و نقاره و آفتابگیر عنایت نموده حکم
فرمودند که اگر احیاناً امر ضرورت افتد آنچه از لوازم سلطنت است ترتیب نماید و جمعی کثیر از امرای عالیقدر را کومک او گذاشته
عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و شیرشاه جمعیت شکست موکب معلی و روان شدن میرزایان از دار الخلافت آگره
شنیده ترک محاصره جونپور نموده متوجه رهتاس شد و چنین قرار داد که اگر رایات عالیات بدفع او متوجه شود بجنگ مقید
ناشده از راه جهارکند باز به بنگاله برود و اگر آنحضرت متوجه دار الخلافت باشند در اثنای راه سر راه گرفته خود را باردوی
معلی رسانیده شبخون آرد چون موکب عالی به سرحد رسید شیرشاه کمی لشکر و بی استعدادی اردوی معلی معلوم نموده

لوازم بندگی بجا آورده بجهت بنگاله رازآمد و هند مسدود ساخت و حضرت جنت آشیانی هوای بنگاله را خوش کرده چند
عیش و تماشا فراغت امرای بنگاله خاطرخواه کامیاب ساخته رخصت فرمودند و معموره بنگالات و قدوم نعمت و کثرت
زراعت غفلت شد و اسباب بی پروائی سرانجام یافت و غنیم را دقیقی نهاده در کمال استغنا و فراغ بال سرگرم گوشه
نشینی و عهد میرزا هندال بتحریک اصحاب نفاق راه یافته اندیشه باطل بخود راه داده بحکم از جاگیر خود متوجه دار الخلافه آگره شد و چند
قسمت آمده عنان عزیمت بر تافته بدار الخلافه رفته اراده لهو را آورده و شیرخان وقت را غنیمت شمرده بر
غفلت و از آنجا بشرق گشته میر فضلی جاگیر بنارس را گشت و از آنجا بجونپور شتافت و بابا بیگ جلایر شاهم خان در استحکام
جونپور کوشید اتفاقاً یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق که از اوده بقصد ملازمت جنت آشیانی
در جونپور با بابا بیگ پیوسته همراه در اطراف جونپور تفرقه لی میگشت جلال خان با دو سه هزار کس یلغار کرده نمود
با ایشان جنگ شده و کثرت مخالف را نظر در نیاورده مردانه جلیدند و شربت السبیل چشیدند روز دیگر مخالفان
آمده محاصره کرد و بابا بیگ جلایر در نگاهبانی قلعه داد مردانگی داده حقیقت حال بمیرزا یادگار و امرا نوشت و عرایض متواتر
فرستاد میر فرخ علی از دهلی به آگره آمده پیغام میرزا هندال را اگر بجانب جونپور متوجه ساخت و محمد بخشی را از آن
امداد مرحوم میرزا نماید و خود بجانب کالپی روانه شد که با ذکار نام خان میرزا ملحق سازد و در عدد دیگر
میرزایان با هم اتفاق نموده بدفع مخالفان متوجه شد در خلال احوال خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیگ
و میر ... دیگر از بنگاله گریخته بمیرزا نور الدین محمد که در قنوج بود پیوستند و مشار الیه آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت
و استمالت ایشان نمود و میرزا هندال نوشتهای التفات آمیز مصحوب محمد قازی توغبایی فرستاد و تسریع آمدن
نوشت ... از رسیدن کس میرزا بکول جلالی رفته بودند فرستاده میرزا از راه و خبر یافته
... حرام نمکان تنبه سخن گفتند که ما دیگر روی ملازمت پادشاه نداریم اگر شما خطبه بنام خود میخوانید
ملازمت شایسته میکنیم و اگر نه بخدمت میرزا کامران میرویم محمد قازی توغبایی آمده پیغام امرا بمیرزا رسانید و گفت که
یکی از دو کار ناگزیر وقت است یا خطبه بنام خود خوانده امرا را باید نواخت یا همه ایشان را گرفته مقید ساخت میرزا هندال که همواره
این خیال محال در دل داشت فرصت غنیمت شمرده آن حرام نمکان بخت برگشته را به این عزم باطل طلب نمود چون تفرقه بنارس و جونپور
و حقیقت شورش میرزا هندال بعرض قدس رسید شیخ بهول را که از اعیان مشایخ هندوستان بمزید توجه خاطر قدسی منظور امتیاز داشت
رخصت فرمودند که میرزا هندال را بنصایح سعادت پیوند از خیالات فاسد باز دارد و به استیصال افغانان رهنمون دولت گردد چون
شیخ به آگره رسید میرزا استقبال نمود و شیخ را بمنزل خود آورد و شیخ بحرفهای معقول و سخنان خیراندیشانه میرزا را از آن داعیه باز داشت
بر معاودت که متوجه شده بود دلالت فرمود روز دیگر محمد بخشی را طلبید گفت آنچه از نقد و جنس میسر باشد سامان لشکر و تهیه سفر
میرزا نماید محمد بخشی وا نمود که اگرچه نقد میسر نیست اما از اسباب اجناس فراوانست انشاء الله خاطرخواه سامان خواهد نمود چون جمعی
از دیوسیرتان بر خلاف این تدبیرات رفته بودند اتفاقاً در همان چهار روز میرزا نور الدین محمد از قنوج به الغار آمد آنچه مقصد و مطلب امرای
بخت برگشته بود و میرزا بالطبع خواهان آن بود بحسن وجه در مرآت ضمیر منقش گردانید لاجرم بار دیگر محمد توغبایی را نزد امرا فرستاده
استمالت فرمود و امرا از نخوت برگشتگی وسیله پیغام فرستادند که اگر بر این عزیمت ثابت قدم آید شیخ بهول را که فرستاده
ملازمان بقتل رسانید تا بخاص و عام مشخص شود که اراده و جمعیت آنجا و بانی مطرح سریع آمده ملازمت نمائیم و میرزا نور الدین محمد

امیدوار ساخته نوید حکومت بنگاله استمالت گردانیدند و این معنی بیشتر باعث تسخیر و تصمیم عزیمت بنگاله شد و چون بلده پتنه مضرب خیام
گردون قباب گردید دولتخواهان بعرض رسانیدند که موسم باران نزدیک رسیده است دوران ملک از افزونی آب و طغیان
سیلاب عبور سوار بغایت دشوار است اگر از روی حزم و احتیاط روزی چند درین نواحی توقف شود صلاح دولت در آن
خواهد بود و نصیب شاه والی بنگاله نظر بر اغراض خود افگنده معروض داشت که تا شیرخان خود را دران ملک جمع نساخته بر سر او
رفتن بهتر است که دفع او بسهولت میسر خواهد شد آنحضرت چه بجهت مراعات خاطر آن ستم رسیده و چه از روی این کنکاش معقول لوا
رایات جهان کشا برافراشته متوجه بجاگلپور گشتند و از انجا میرزا هندال را با پنج شش هزار سوار از آب گذرانیدند که از آنطرف آب
میرفته باشند و در نواحی منگیر منهیان اخبار بعرض رسانیدند که جلال‌خان پسر شیرخان که بعد از پدر خود را اسلیم شاه نام کرده بود
باتفاق خواص خان و برمزید سرمست خان و هیبت خان و بهادر خان آمده قصبه کرهی را که بمثابه دروازه بنگاله است مضبوط ساخته
وحقیقت معامله آنکه شیرخان به استماع توجه رایات منصور صلاح کار در بالست وقت دران دید که چون موکب عالی بولایت
بنگاله درآید او از راه جهارکهند بولایت بهار رفته اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد که بسبب خشونت هوای بنگاله بمانعی رسد و بسم
اولیای دولت را تفرقه خاطر و دل نگرانی باشد و جلال خان را به کرهی فرستاد که مردم پادشاهی را روزی چند
معطل سازد تا خود به فراغت بدر رود و به جلال خان تاکید نموده بود که زنهار اگر افواج پادشاهی بحدود کرهی
رسند تا ممکن و مقدور باشد بر محاربه اقدام ننماید و سعی دران کند که بهر حال خود را بمن ملحق سازد والقصه چون این اخبار بمسامع
جلال رسید ابراهیم بیگ جابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرام خان و نهال بیگ و روشن بیگ و ترک علی و الجکه بهادر را با پنج شش
هزار کس تعین فرمودند و جلال‌خان بخلاف گذاشته پدر بمبارزت مبادرت نمود و مردم پادشاهی چون ترتیب افواج و استعداد
جنگ نکرده بودند مضطرب گشته عنان ثبات از دست دادند اما بیرام خان مکرر بر سپاه دشمن تاخته چپقلشهای مردانه کرد
لیکن چون از غفلت و غرور به ترتیب افواج نپرداخته بودند سلسله انتظام و استحکام از هم گسیخته چشم زخمی بسپاه منصور رسید
و علیخان مهاوتی و حیدر بخشی و چندی دیگر از اعیان لشکر درجه شهادت یافتند و از استماع این خبر وحشت اثر آنحضرت خود
بسرعت تمام نهضت فرمودند و درین هنگام کشتی بحر آرا که بجهت سواری خاصه ترتیب یافته بود در کهلگام غرق شد بمجرد آنکه
افواج گیتی کشای به افغانان نزدیک رسید جلال‌خان فرار نموده جانی بسلامت بدر برد و آنحضرت میرزا هندال را به
ترهت و پرنیه که بجاگیر او مقرر بود رخصت فرمودند که انجا رفته سامان مردم خود نماید و از ان راه به بنگاله درآید و خود بدولت
و اقبال کوچ بکوچ متوجه دارالملک بنگاله شدند و بتائید ایزدی در سال نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله روی نمود و شیرخان
با سایر افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکهند بحدود رهتاس آمد و به نیرنگ و تدبیر قلعه رهتاس را متصرف
شد و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس که قلعه ایست وسیع و در غایت متانت و استحکام رسید براجه چنتامن برهمن
حاکم قلعه کسان فرستاده طرح یکجهتی انداخت والتماس نمود که امروز مرا کار افتاده و مقصد عالی پیش دارم اگر از روی
مردمی اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه خود جای دهد که بخاطر جمع تا ملک بروم هر آینه ممنون احسان او خواهم بود
القصه بچاپلوسی راجه ساده لوح را فریب داده بعد از قبول ششصد دولی مهیا ساخت و در هر دولی دو جوان مسلح نشانده
باطراف دولی کنیزان گماشت و به این تدبیر هزار و دویست مرد مسلح بقلعه درآورده قلعه را متصرف شد و اهل و عیال خود را
و سپاهیان را با احمال و اثقال و اموالی که از بنگاله آورده بودند درانجا گذاشت و خاطر از ان مهم واپرداخته بالشکر اول بملک گیری

بظهور رساند و درین ایام که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتح مالوه و تسخیر گجرات توجه داشتند شیرشاه از فرصت خویش بدست
افتاده تا رسیدن موکب جهان گشا اسباب حشمت و ملکگیری فراهم آورده جمعیت نیک بهم رسانیده مجملی از مبادی احوال شیرخان
سمت که نگاشته کلک وقایع رقم گردید و تتمه احوال او در جای خود گذارش خواهد یافت القصه چون به استعداد یورش بنگاله
حکم شد میر فقر علی که از امرای حضرت فردوس مکانی بود بضبط دهلی قرار گرفت و حکومت دار الخلافت آگره بمیر محمد بدخشی مفوض شد
و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی که جاگیر او بود رخصت یافت و نور الدین محمد میرزا که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او
سلیمه سلطان بیگم صبیه ایشان است حسب الحکم بحراست قنوج تعین کردند در ساعتی که منجمان اختر شناس جهت توجه آن بادشاه فلک
اساس اختیار نموده بودند به تسخیر ولایت بنگاله و دفع شورش شیرخان نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد و با اهل حرم و ارباب
خدم بر کشتی نشسته از راه دریا متوجه شدند و میرزا عسکری و میرزا هندال بسعادت همراهی رخصت یافتند و از امرای
عالیقدر میرزا ابراهیم بیگ چاپوق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و ترسی بیگ خان
آتاده و بیرام خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوجک بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیک میرک و حاجی محمد بابا قشقه و یعقوب
بیک و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر بدولت ملازمت سرفرازی داشتند و عساکر فیروزی مآثر از راه بحر و بر
فوج فوج و جوق جوق قطع مسافت مینمود و آنحضرت گاهی بر کشتی و گاهی بر اسب سوار تا قلعه چناده که شیرخان در آنجا بود تشریف
بردند و چون در آگره معصوم سلطان بیگم همشیره آنحضرت که کوچ میرزا محمد زمان باشد درخواست گناه میرزا نموده فرمان استمالت
بگجرات فرستاده بود درین هنگام میرزا با کمال خجالت و نهایت ندامت رسید آنحضرت از غوامض لطف ذاتی رقم عفو بر جراید
جرایم میرزا کشیده جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند و چون مسافت قریب شد بموجب حکم میرزا عسکری و میرزا
هندال نیز باستقبال شتافته میرزا عسکری دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال دست تسلیم تا سر برده در یافتند و از راه احترام
و عزت به اردوی معلی آوردند و آن روز بموجب حکم در خیمه خود قرار گرفته روز دیگر شرف زمین بوس دریافت و بنوازش خسروانه ممتاز
گشت و در یک مجلس دو مرتبه بخلعت خاصه و کمر و شمشیر و اسب معزز و مفتخر گشت القصه شیرخان پیش از رسیدن رایات
نصرت آیات قلعه چناده را به پسر خود قطب خان سپرده در استحکام داده متوجه بنگاله شده بود و بجدال و قتال آن ملک را
بدست آورده اموال بی پایان و اسباب فراوان متصرف گشته بود چون موکب عالی بحدود چناده رسید همت جهانگشا
بتسخیر آن قلعه قرار گرفت و رومی خان میر آتش که بعد از فتح مندسور از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه
انتظام یافته بود - درین فن عدیل و نظیر خود نداشت بر کشتیها ترتیب ساباط نموده و در جنگی نقبها فرو برده آتش در داد و چون
در ارکان قلعه تزلزل تمام راه یافت قطب خان پسر شیرشاه از آنجا فرار نموده سایر اهل قلعه امان طلبیده بر آمدند و
قلعه مفتوح شد اگرچه آنحضرت قول رومی خان را معتبر داشته گناه اهل قلعه را که قریب ده هزار کس باشند بخشیده بودند
اما موید بیگ دولدی بیگ که بقرب بساط عزت امتیاز داشت فرمود که دستهای آنها بریدند و چنان که موجب حکم بادشاهی است
و این معنی باستحسان خاطر اشرف نیفتاد و او را ملامت بسیار فرمودند و رومی خان بمراحم خسروانی اختصاص یافت و قلعه چناده را
بجلدوی او تکریم نمودند و پایه اعتبار او بمرتبه بلندی گرفت که در اندک روزی محسود اهل روزگار شده مسموم از
عالم رفت و چون خاطر اشرف از مهم قلعه فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت جهانگشا گردید و درین وقت نصیب شاه والی
بنگاله زخمی بدرگاه جهان پناه آمده از شیرخان استغاثه نموده و شهریار معدلت آثار آن ستم رسیده را بتفقدات خسروانه

بجمعی که در اطراف و نواحی سر شرّ و بغی و عصیان بر داشته هنگامه فتنه و آشوب گرم داشتند با داشتن عمال که هیچ جور و بد کردار
خود تنبیه و تادیب یافتند و تبارزی که اطراف و اکناف ممالک محروسه بر قامت و استقامت آراسته شد رای
جهان آرا چنین اقتضا نمود که بار دیگر عنان مراجعت بصوب ممالک گجرات معطوف داشته درین مرتبه آن ولایت وسیع را یکجا
از دولتخواهان کاردان و کفاة و راه دانان جان فشان سپرده خاطر از تنظیم و تنسیق انتظام مطلق ساخته مستقر خلافت معاودت فرمایند
درین اثنا چون خبر خروج شیرخان افغان و فتنه انگیزی او بجد و شرق معروض ایستادگان بساط دولت گردید بضرورت
تسخیر ممالک بنگاله که قبل از عزیمت گجرات بر مرآت خاطر جهان نمای آفتاب اقتدار نقش بسته بود پیش نهاد همت گشته بحکم عالی به
استعداد یورش بنگاله شرف نفاذ یافت اکنون ذکر مجمل از احوال شیرخان و بیان خروج او بجهت ضبط اجزای سخن لازم
وقت است نام شیرشاه فرید است و پدرش حسن بن ابراهیم شیر خیل از افغانان قوم سور بود و ابراهیم پیوسته سوداگری
اسپ میکرد و در موضع شله از اعمال نارنول توطن داشت و حسن بقدر رشد پیدا کرده از سوداگری بسپاهی گری آمد
و مدتی پیش رای مل جدر السیال در بارسی که اکنون در خدمت حضرت خاقانی بمدارج اعتبار و اعتماد سرافراز گشته نوکری میکرد
و از آنجا بموضع سهسرام رفته نزد نصیر خان نوحانی که از امرای سلطان سکندر لودی بود ملازم شد و به پیشه کاردانی از امثال
و اقران خود پیش افتاد و چون نصیرخان فوت کرد پیش دولتخان برادر نصیر خان نوکر شد و از آنجا در سلک ملازمان جمالخان که از امرای
سکندر لودی بود در آمد و رفته رفته از عهد باگرو بند فرید پسر او از پدر رنجیده جدائی اختیار کرده مدتی نوکر تاج خان لودی بود و چندگاه
در اوده ملازم قاسم حسین خان ازبک شد و بعد از آن نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید بتقریبی او را با دو
افغان دیگر که از ملازمان او بودند بخدمت حضرت فردوس مکانی برده بود آنحضرت بفراست باطن مکامن ضمیر او را دریافته بسلطان
جنید فرموده اند که از چشم این افغان یعنی فرید فتنه انگیزی ظاهر میشود او را مقید باید ساخت و آن دو افغان دیگر را تربیت باید
نمود فرید چون از نگاه حضرت فردوس مکانی توهمی بخود راه داد پیش از آنکه سلطان جنید برلاس بمردم خود بسپارد فرار نموده
پیش پدر رفت و درین اثنا پدرش را اجل در رسید و اموال و فرید است او افتاد در حدود سهسرام میان جنگلستان چون دکه کینه
المسیت از رستاس راه زنی و سرهنگی آغاز نهاد و رفته رفته بر سر او جمعیت شد و هر روز پرگنه می تاخت در ایامی میرزا چنانچه
سلطان بهادر گجراتی ازین معنی آگاهی یافته مبلغی معتد به بجهت خرج راه فرستاده او را نزد خود طلبید او آن زر را متصرف
شده خرج سپاه و سامان لشکر نمود و بسلطان عذر گونه نوشته دفع الوقت کرد و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رلو د او باش
بر گرد او فراهم آمدند و بحسب اتفاق حاکم بهار که از امرای نوحانی بود رخت هستی بر بست و کسی که ضبط آن ملک نماید و حکومت
را شاید در میان نبود شیرخان با مردم خود ایلغار نموده به بهار در آمد و اموال و اسباب بفراوان تصرف آورده بار دیگر بجای
خود معاودت نمود درین مرتبه بیشتر قوت گرفته بر سر الغ بیگ میرزا که نزدیک دریای سرو جاگیر داشت تاخت ریخته بر وی غالب
آمد و از آنجا شهر بنارس را تاخت چون جمعیت و سامان خوب بهم رسانیده بود باز به تنه رفته ملک بهار را متصرف شد و در سوروج
گره که سرحد ملک بنگاله است با لشکر آنجا جنگ نموده فتح کرد و آنجا را نیز متصرف گشته یکسال با نصیب شاه حاکم بنگاله جنگ و جدل
نمود و مدتی مدید بمحاصره گور پرداخت و از غرایب سوانح آنکه شیرخان لطریف منجمی شنید که نزد راجه اودیسه است کس فرستاده
او را طلبید که از احوال آینده وی را آگاهی بخشد راجه رخصت نداد لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا از بنگاله دستی نیست
و در فلان تاریخ دست خواهی یافت و در ان روز دریای گنگ یک ساعت پایاب خواهد شد و همه را چنانچه آن دانا نوشته بود

جنگ کرده شکست داد و لشکر منصور از آنجا تعاقب نموده تا اوده شتافت و در آنجا باز الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده آماده
پیکار گشتند درین اثنا خبر وصول موکب اقبال بدار الخلافت رسید مخالفان بمرتبهٔ دیگر جنگ کرده شکست یافتند و میرزا هندال
مظفر و منصور مراجعت نموده بشرف استلام عتبهٔ والا سربلند گردید چون موکب عالی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگره قلعهٔ مندو را
خالی یافته در آمده و پادشاه نیز بتعاقب او بمندو رفت و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور رسید و سلطان بهادر ترتیب در آن وقت
در چانپانیر بوده باز بدیپ شتافت از غرایب وقایع آنکه در هنگامی که سلطان بهادر شکست خورده بدیپ رفت ایلچی با تحف و هدایا
نزد ورزی فرنگ که میر الامرای بنادر بود فرستاده التماس کومک نموده بود درینولا که میرزا عسکری گجرات را گذاشته رفت و
سلطان از چانپانیر بتعاقب آمده ورزی با قرب هفت هزار مردم جنگی از راه دریا به بندر دیپ رسید و احوال معلوم او شد بخود اندیشید
که چون سلطان از مدد ما مستغنی شده مبادا العیاذ از دیدن ما بندر دیپ آید خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب
طلب آمده ام چون صحتی روی دهد بخدمت میرسد سلطان از شاه راه احتیاط بر آمده در سیوم رمضان نهصد و چهل و سه
آخرهای روز با معدودی چند بر غراب سوار شده بپرسش ورزی رفت بمجرد رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان گشته
فی الحال برخاست فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدی در دام افتاده اگر بند چند از وی گیریم وقت است ورزی سر راه
گرفته التماس نمود که لحظه توقف فرمایند که بعضی تحف بنظر در آید سلطان بحرف او مقید نشده گفت که از دنبال خواهد فرستاد و
مضطربانه متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ پیش آمده خواست بحکم نگاهدارد سلطان از آشوب غیرت و حمیت شمشیر کشیده
او را بدو نیم زده بغراب خود جست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده غراب سلطان را در میان گرفتند
و جنگ در پیوست سلطان بهادر و رومی خان خود را در میان آب افگندند رومی خان را یکی از فرنگیان که آشنای او
بود دست گرفته بجانب خود کشید و سلطان غریق بحر فنا گردید و همراهان سلطان نیز در بحر هلاک افتادند و تاریخ این واقعه را فرنگیان
بهادر کش یافته اند و بعضی میگویند که سلطان را برآورده بساحل نجات افتاد چنانچه مدتی در گجرات و دکن بهر چند گاه آوازهٔ ظهور او
در میان مردم می‌افتاد و کمتر ... و در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او سلطان بهادر است و با او چوگان باخت و او را
سمر کرد و او بنابر هجوم نظام الملک ملاحظه نموده خواست مقصد ... او همان شب از سراپردهٔ نظام الملک غایب گردید مردم
جزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت میر ابوتراب که از اعاظم شیراز و اکابر گجرات بود نقل میکرد که ملا قطب الدین شیرازی
که نسبت استادی بسلطان داشت و در آن ایام در دکن بود بقسم مؤکد ساخته میگفت که او جزم و تحقیق سلطان بهادر بود
بعضی سخنان که میان من و او گذشته بود و غیر از کسی نمیدانست مذکور ساخت ختم نشانها درست آمد القصه چون سلطان در آن روز
به آب فرو رفته و متعلقان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا در لباس زرق جامهٔ کبود بتعزیت سلطان پوشیده و با مادر سلطان نسبت
فرزندی درست کرد و از خزائن گجرات پاره بدست میرزا محمد زمان افتاد و بعضی بتصرف فرنگیان در آمد و چیزی بغارت رفت
میرزا گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهی زرهای خطیر پوشیده و پنهان بدیشان میفرستاد که تجویز
خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد جامع خطبه بنام آن بیوفا خوانده و مدتی بلند نامیها بسر برد بعد از آن عماد الملک
لشکر بر سر او کشیده هزیمت داد و آنگاه بیچاره خجلت زده روی نیاز بآستان حضرت جهانبانی نهاد چنانچه مجمل در جای خود
گذارش خواهد یافت نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی بصوب بنگاله و فتح آن دیار و مراجعت
بمستقر خلافت و سوانحی که درین میدان روی نمود چون آنحضرت بدار الخلافت نزول اجلال فرمودند

وسبب بدحالی آنکه شبی میرزا عسکری در مجلس شراب از روی مستی تقریبی میرزایان را گفت که ما پادشاه ظل اللهیم غضب کرده کنکاش میرزا
و برادر مهتر قاسم خان بوده آمد گفت که مستی ما ور خویش نیستی نزدیک نشینان او خنده کردند و میرزا از حقیقت خنده آگاهی یافته
برآشفت و او را محبوس گردانید و بعد از روزی چند از آن محبس نجات یافته نزد سلطان بهادر شتافت و او را به آمدن احمدآباد ترغیب
و تحریص نمود و نوشتهای دولتخواهان سلطان نیز پی هم رسید که وقت آمدن است سلطان دلیر شده متوجه احمدآباد گشت و چون نزدیک
بسرکهج فرود آمد میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان تا قریب بیست هزار سوار از عقب اساول روبروی
سلطان رفته نشستند و از عدم اتفاق و کوتاه اندیشی و کم جگری جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند سلطان بهادر دلیر گشته
تعاقب نمود و شجاعت سید مبارک بخاری هراول سلطان بلشکر پادشاهی رسید و یادگار ناصر میرزا که چنداول بود برگشته جنگ مردانه کرد
و بسیاری از مردم هراول سلطان بقتل رسیدند و دست میرزا زخمی شد و غنیم بجمع آوردن ایستاد و میرزا رجعت نموده بلشکر ملحق شد چون میرزا
عسکری دل باخته بود از آب مهندری بی محابا گذشت و بسیاری از سپاه را رخت حیات بسیل فنا رفت سلطان نیز بکنار آب
آمده عنان باز کشید میرزا چون بچانپانیر رسید تردی بیگ خان برآمده لوازم مهمانداری بجا آورد روز دیگر میرزایان بتردی
بیگ خان پیغام فرستادند که با پریشان حال آمده ایم و لشکر پریشان تر از ماست مبلغی برسم مساعدت لازم است که بلشکر داده درست
راست ساخته بدفع خصم مبادرت نمائیم و از اینجا تا مندو در عرض شش روز قاصد میرسد حقیقت را بدرگاه عرضه داشت میکنیم هرچه حکم
شود بنوعی بیگ خان قبول این معنی نکرد میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین قلعه را متصرف شوند و سلطنت بنام
میرزا عسکری مقرر گردد و اگر به بهادر غالب آمدیم فبها و الا چون حضرت جنت آشیانی را آب و هوای مالوه خوش آمده در حدود
دارالخلافه خالیست با این خزاین و جمعیت به آن صوب رفته کاری از پیش میبریم تردی بیگ خان از قلعه برآمده خبر میرزایان بحضرت
که در اثنای راه این خبر باو رسید برگشته بقلعه شتافت و میرزایان پیغام فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست میرزایان
پیغام دادند که ما هم اراده رفتن داریم شما اینجا بیائید که آنچه گفتنی باشد با یکدیگر گفته مصلحت کرده از شما رخصت شویم تردی بیگ خان
که از فکر باطل میرزایان آگاهی یافته بود بجواب ملتفت نشده توپ انداخت میرزایان ناکام از آنجا کوچ کرده بخیالات فاسد متوجه دار
الخلافه گردیدند تا لشکر فیروزی اثر در حدود چانپانیر بود سلطان از آب مهندری که در پانزده کروهی چانپانیر است خبر
برگشتن نیارست کرد و چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید از آب گذشته بر سر چانپانیر آمد تردی بیگ خان
با وجود استحکام قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری آن همه خزاین را گذاشته برآمد و در مندو بملازمت مستعد گشته صورت اراده
میرزایان را بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بملاحظه آنکه مبادا میرزایان پیشتر بدارالخلافت رسیده غبار فتنه برانگیزند
از راه چیتور به آنجا نهضت فرمودند و درین راه لشکر پادشاهی صعوبت بسیار کشیده و نهایت پریشانی و سراسیمگی از عقبه کهاتی
چاندا گذشت حسب الاتفاق میرزایان در نواحی چیتور باردوی معلی ملحق شدند ناچار ملازمت نمودند و آنحضرت بمقتضای
عطوفت ذاتی نظر از اعمال ناپسندیده ایشان پوشیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند و نیز از ناسازگاریهای روزگار
که باعث توجه آنحضرت بدارالخلافت و گذاشتن چنان ملکی شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که قبل ازین میل
بنفی سپرده بودند بها نا جمعی را که بجهت نابینا ساختن آنها مقرر فرموده بودند بشرط احتیاط تقدیم نرسانیده با اغماض عین کرده
بودند درین ولا باز از کنج خمول برآمده شورش افزا گشتند و پرگنه بلگرام را تاخته بقنوج رفتند و پسران خسرو کوکلتاش که در آن جا بودند
امان طلبیده قنوج را بآنها سپردند میرزا هندال از آگره بدفع آن ناحق شناسان برآمده در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته

که دیگر احتمال جنگ نمانده بانی او عرض کرد که اگر آن غلام سروس یعنی عماد الملک خود درین جنگ بوده دیگر احتمال نداد، و اگر او خود نبوده جناب
دیگر هم محل است بعد از زمانی از نیم کشته هائی که زخمی افتاده بودند بتحقیق پیوست که این فوج بسرکردگی عماد الملک بود روز دیگر کوچ فرموده
برکنار حوض کاکریه رایات اجلال برافراشتند میرزا عسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر درآید عموم خلائق آسیب خواهد رسید حکم
شد که لشکریان و اولان بیرون دروازه شهر ایستاده غیر از میرزا عسکری و مردم او دیگری را اندرون نگذارند و خود بسعادت کوچ فرموده در
حوالی سرکهیج که معموره ایست دلکش فرود آمدند روز سیوم با مخصوصان بطواف بسیر شهر تشریف بردند آنگاه در تنسیق مهمات گجرات
توجه فرموده میرزا عسکری را در احمدآباد گذاشتند و هندو بیگ با جمعی بکومک مقرر شد و پتن را بیادگار ناصر میرزا مکرمت نمودند و بروج
و نوساری و بندر صورت بقاسم حسین و کنبایت و بروده بدوست بیگ ایشک آقا و محمودآباد بمیر بچکه بهادر لطف فرمودند و خاطر
قدسی مآثر از سرانجام ولایت گجرات و بندوبست آن پرداخته متوجه بندر دیپ شدند و در اثنای راه عرائض دولتخواهان از
مستقر خلافت رسید که چون رایات عالی بممالک دوردست نهضت فرموده متمردان این نواحی سر تمرد و بغی برداشته دست
فتنه و فساد دراز ساخته اند و از مالوه نیز خبر آمد که سکندر خان و ملوخان خروج کرده بسر هستره تبور جاگیردار سرکار هندیه رفتند
و او اموال خود گذرانده به اجین آمد و جمیع سپاهیان که درین ولایت جابجا تعین بودند جاگیرها و تهانهای خود را گذاشته در اجین
فراهم آمدند و ارباب فساد با جمعیت انبوه اجین را محاصره نمودند و درویش علی کتابدار حاکم اجین بزخم بندوق درگذشت و باقی
متحصنان امان طلبیدند و بندرای جهان آرا چنان تقاضا فرمود که میرزا عسکری را با سایر کومکیان در گجرات گذاشته چندگاه مالوه را
بمستقر خلافت سازند که هم آنملک از آشوب فتنه پاک شود و هم ولایت گجرات که جدید المفتوح شده بقید ضبط درآید و هم شورش نواحی
دار الخلافت از جمعیت موکب پادشاهی فرونشیند بنابرین عنان معاودت معطوف داشته بکنبایت نزول اجلال فرمودند و از آنجا
به بروده و بروج عبور دولت نموده بجانب سورت تشریف بردند و از آن راه بسر اسیر و برهانپور متوجه شدند و بعد از روزی چند در برهانپور توقف
کرده رایات اقبال بقلعه مندو برافراشتند و از وصول موکب منصور روزگار کینه گذار سکندر تفرقه در جمعیت اهل ادبار انداخت
و خاک هزیمت بر فرق عزیمت خویش بیخته هر کدام بگوشه خزیدند و از آنجا که ولایت مالوه گلدسته ایست بهار آب و هوای آنملک مطبوع
مزاج عدالت شعار افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت را در آن حدود جاگیر مرحمت فرمود و ابواب کامرانی و کام بخشی بر روی روزگار
کشاده گذاشتن میرزا عسکری گجرات را چون میرزا عسکری مدت سه ماه در ولایت گجرات بکامرانی و استقلال گذرانید
بضبط ملک کمتر پرداخت و امرائی که سرشت آن گروه از نفاق و کافر نعمتی مجبول بوده بایکدیگر سر رشته یکجهتی از دست داده در
مقام ناسازگاری و خود رائی درآمدند مخالفان برین معنی آگاهی یافته نفاق امرا از اتفاقات غیبی شمرده سخت
خانجهان شیرازی و روسی خان که صفر نام داشت قلعه سورت بنا کرده اوست باهم متفق گشته ولایت نوساری را
از تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین خان اوزبک برآوردند عبدالله خان آن نواحی را گذاشته به بروج آمد و مقارن این
حال بندر صورت را گرفتند خان جهان از راه خشکی و روسی خان با ... از راه دریا به بروج رسیدند و قاسم حسین خان
تاب مقاومت نیاورده از راه جانپانیر به احمدآباد نزد میرزا عسکری و هندو بیگ آمد که کومک گیرد سید اسحاق که از سلطان بهادر
خطاب شتاب خانی داشت کنبایت را بتصرف درآورد و درین اثنا یادگار ناصر میرزا بطلب میرزا عسکری از پتن به احمدآباد رفت
و دریاخان و مجاهدخان که از راه مالسین برآمده پیش سلطان بهادر رفته بودند پتن را خالی یافته متصرف شدند و از بی اتفاقی
و بی تدبیری امرا کار باینجا کشید درین اثنا غضنفر نامی از ملازمان میرزا عسکری با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت

باخود نداشتند آنحضرت مقربان دریافتند که سخن ایشان مقرون بصدق نیست درین مرتبه تاکید فرمودند که تا راست
نگویند از سیاست پادشاهی نجات ممکن نیست ناگزیر اقرار کردند که صورت حال اینست حکم شد که پیش باشید و آنجا را
بنمائید چون بآنجا رسیدند و مراتب آنرا خوب بنظر در آوردند معلوم شد که قریب پنجاه گز ارتفاع دارد و بغایت ناهموار
واز آن راه بر آمدن دشوار است بحکم عالی هفتاد و هشتاد میخ آهنین حاضر ساخته بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار فرو کوفتند
واشارت رفت که بهادران بلند همت دست زده بر آیند سی و نه نفر بر آمده بودند که آنحضرت خود اراده بر آمدن فرمودند
بیرام خان التماس نمود که این مقدار تحمل فرمایند که جوانان از میان راه بالا روند [illegible] این گفت و خود قدم جلادت پیش نهاد
واز عقب بیرامخان حضرت جنت آشیانی خود برین معارج شجاعت صعود فرمودند و آنحضرت در شمار چهل و یکم
بودند آنگاه خود ایستاده قریب سیصد جوان را ازین راه بالا گرفتند و حکم شد که بر جلها خبر کنند که لشکر نصرت قرین از همه جانبها
بقلعه حمله آورده جنگ انداز ند هر دم درون غافل ازین بمدافعه عساکر فیروزی مآثر رو نهادند که یکبار سیصد جوان از عقب
آنها در آمده شمشیر تیر گرفتند چون اهل قلعه را معلوم شد که حضرت جهانبانی خود بر معارج اقبال و مدارج فتح تصاعد نموده اند
دل از دست داده و دست از کار مانده هر یک بسوراخی فرو رفتند و اختیار خان بر سر کوهچه که در میان قلعه واقع بود وآنرا
مولیه میگفتند بر آمده متحصن شد روز دیگر امان طلبیده بملازمت شتافت و در پناه مکرمت آنحضرت از آشوب حوادث نجات
یافت او با وجود شایستگی دولت و سرداری امور سلطنت از جمیع علوم خصوص هندسه و ریاضات و هیأت و نجوم وقوف
داشت و از شعر و معما و دیگر جزئیات بهره مند بود و در جرگه مجلسیان و مصاحبان به نشستن مشرف امتیاز یافت و از مقربان بساط عزت
شد یکی از فضلا تاریخ این فتح را اول هفتم ماه صفر یافته چون ولایت گجرات تا آب مهندری بتصرف اولیای دولت در آمد
و در آن طرف از امرای پادشاهی ملازمان سلطان بهادر هیچکس نبود و رعایای آنجا دوستی سلطان عرضداشت
نوشتند که محصول ولایت رسیده اگر عاملی از درگاه تعیین شود ادای مال واجبی نمائیم سلطان بهر کدام از ملازمان خود که
اظهار این مقدمه فرمود جواب صاحب همتانه نشنید عماد الملک قدم جرأت پیش نهاده مستدعی این خدمت شد و دستور
که بمقتضای کار گذاری و صلاح وقت هر جا و هر قدر از ولایت بهر کس دهد در ثانی الحال باز پرس نباشد آنگاه با دویست
سوار متوجه احمداباد گشت و درین راه هر کس بهر چه سببی میشد لی مضایقه میداد و باین تدبیر تا رسیدن احمداباد ده هزار سوار
برگرد او فراهم آمد هر کدام که دو اسپ داشت یک لک تنگه گجراتی مواجب میکرد و در اندک فرصت جمعیت او سی هزار
سوار رسید و مجاهد خان حاکم جوناگره نیز با ده هزار سوار بدو پیوست و حضرت جنت آشیانی از استماع این خبر تردی بیگ خان را در قلعه چانپانیر گذاشته
خود بدولت و اقبال متوجه احمداباد شدند چون بر لب آب مهندری نزول اجلال اتفاق افتاد عماد الملک نیز قدم جلادت پیش نهاده در یک
کوچ موکب عالی او نیز کوچ میکرد و میان قصبه نریاد و محمداباد با میرزا عسکری که هراول بود و منزلی چند پیش میرفت در برابر شده
جنگ عظیم کرد و در وقتی که کار بر میرزا تنگ ساخته بود یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ و جمعی کثیر رسیدند
بمجرد رسیدن اینها طنطنه وصول موکب جهانگشای پادشاهی مخالفان را پای ثبات از جا رفت و معهذا حرکت
مذبوحی کرده رو بگریز نهادند چون یادگار ناصر میرزا از همه در پیش بود جنگ بر سر او آمد و عالم خان لودی و چندی دیگر
از مخالفان تیر دولت نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد از لشکر منصور درویش محمد بدر شجاعت خان در آن
جنگ بشهادت رسید اما قریب چهار صد کس از مخالفان در عرصه نبرد افتادند حضرت جنت آشیانی از خداوند خان پرسیدند

پیش گرفت وبجانب کنبایت روان شده در شهر را بشارت او آتش زدند آنگاه حضرت جهانبانی تشریف برده حکم فرمودند
که انتشار را به آب رحمت فرونشانند و بیرم بیگ را با اکثری از سپاه در حدود چانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار جو همراه گرفته
بتعاقب سلطان بهادر ایلغار کردند سلطان بکنبایت رسیده صد غراب جنگی را که بخیال مبارزت با فرنگ ساخته بود آتش زده راه
دیپ پیش گرفت که مبادا عساکر فیروزی مآثر بران غرابها سوار شده تعاقب نمایند و آخر همان روز حضرت جنت آشیانی بکنبایت
رسیدند و ساحل دریای شور مخیم سرادقات اقبال شد و از انجا جمعی را بتعاقب سلطان روانه ساختند چون سلطان بسرعت تمام
بدیپ درآمد بهادران نصرت قرین از مواکب همایون با غنیمت فراوان مراجعت نموده بکنبایت آمدند و تا یک دو گاه فتوحات بیشمار
قرین روزگار خجسته آثار آن پادشاه جم اقتدار گردید و همین دولت روزافزون و اقبال همایون ولایت مالوه و ملک گجرات
بتسخیر اولیای دولت ابد پیوند اتصال درآمد بالجمله چون حضرت جنت آشیانی بطریق ایلغار در حدود کنبایت رایات اقتدار
برافراشتند ملک احمد لاد و رکن داود از امرای سلطان بهادر که درمیان کولیان بسر می بردند با جماعه کولیان و گواران
آن سرزمین قرارداد کردند که چون در رکاب آن حضرت کس کم رسیده فرصت را غنیمت شمرده شبخون باید آورد اما وسیلتی
را که حفظ الهی نگاهبان باشد و بخت بیدار پاسبان ازین بداندیشها چه نقصان القصه پیرزنی از حقیقت حال آگاه شده
خود را بجوار سراپرده دولت رسانید و به یکی از باریافتگان درگاه بمبالغه بسیار گفت که عرضی دارم می خواهم
بی واسطه بمسامع جلال رسد چون بوقت عرض رسید رخصت باریافت پیرزن قرارداد شبخون را معروض داشت آن حضرت
فرمودند که این دولتخواهی از کجا بخاطر تو رسید عرض کرد که پسر من در بندگی از ملازمان رکاب سعادت است خواستم که بجائزه
این خدمت او را از بند خلاص نمایم اگر دروغ باشد مرا با پسر من سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساخته هر دو را بیکی
از معتمدان سپردند بنا بر احتیاط سپاه نصرت پناه را مستعد نموده خود بدولت بیرون آورده در گوشه استادند آخرهای شب
قریب بسیچ شش هزار بهیل و کولی بر سراپرده های دولت ریختند آنحضرت بالای بلندی استاده بودند گواران رو داده
تاراج کرده اکثر کتابهای نفیس که همواره در مجلس بهشت آیین می بود و بی تکلف هر صاحب معنوی عبارت از آنهاست در آن
شب تلف شد از آنجمله تیمورنامه بخط مولانا سلطان علی با تصویر استاد بهزاد بود و اکنون در کتابخانه حضرت خاقانی موجود است چون
صبح دولت مطلع اقبال دمید بهادران لشکر منصور بران بی اعتدالان حمله آورده بسیاری را منهزم و متفرق گردانیدند و آتش
قهر ان پادشاهی زبانه کشید و حکم سوختن و غارت کردن کنبایت شد آن پیرزن را کامروا ساخته با پسرش گذاشتند و بعد از دو روز
عنایت مراجعت بصوب چانپانیر معطوف داشته تا چهار ماه بمحاصره آن قلعه پرداختند و اختیار خان که از قاضی زاده های
قصبه نرباد بود و در ملازمان برشد و کاردانی امتیاز تمام داشت در محارست قلعه سعی موفور بظهور آورد و باوجود
محاصره قلعه از روی احتیاط شده بود از دره های کوه که بنابر کثرت درخت و انبوهی خار گذار پیاده
بصعوبت میسر شدی چه جای سوار جمعی از هیزم کشان و مزدوران بجهت نفع خود منفذی پیدا کرده از قسم
غله و روغن در پای قلعه می بردند و اهل قلعه طنابها فروهشته از پایان می فرستادند و اجناس می کشیدند چون
محاصره امتداد انجامید روزی حضرت جهانبانی سوار دولت شده برگرد قلعه سیر میفرمودند جائی که در آمد عساکر
ممکن باشد می جستند ناگاه از طرف اپول که با جنگلستان بود جمعی که غله و روغن فروخته برگشته بودند بنظر اشرف
درآمدند حکم شد که تحقیق احوال ایشان نمایند گفتند که هیزم کشیم چون بشهر تیشه که از لوازم این کار است

گجرات بوده منسوب بسلطان محمود بود و القصه حکم شد که لشکر بدور قلعه فرود آید لیکن چون قلعه در غایت رفعت و متانت بود و آن چند روز
که در محاصره بود کاری از پیش نرفت و بهادر سلطان ترک محاصره نموده بجانب احمدآباد رفت و گجرات و چتور که [illegible] بوده [illegible]
باشد و ولایت مالوه بالتمام از ایشان گرفته شد بنابر آن بجانب حضرت بادشاه رو آورد و [illegible] بهادر سلطان با جمعی
کیانشسته با جمعی [illegible] این دستور [illegible] بجهت [illegible] شود حضرت بادشاه دیگر قلعه را محاصره [illegible]
تا از اینجا [illegible] سلطان بهادر بگجرات رود و آنچنین شب [illegible] قلعه [illegible] و [illegible] بخواب غفلت افتاد
بجهت [illegible] لشکر منصور قلعه را [illegible] ساخته قریب دویست نفر [illegible] برآیند و [illegible] قلعه را
که [illegible] گشودند سپاهیان [illegible] شدند [illegible] از سپاهیان خبر یافته [illegible]
صاحب اهتمام آن [illegible] خان نام [illegible] یافته بود آگاه شده خود را به [illegible] گرفته [illegible] سلطان
رفت سلطان در خواب بود [illegible] بادشاه بیدار گشته [illegible] و بادشاه [illegible]
[illegible] چون [illegible] سپاهیان [illegible] و بیست سوار [illegible] سلطان
[illegible] توفیق [illegible] شد فوج [illegible] بادشاه [illegible] لازم [illegible] رفت و قلعه [illegible]
در میان قلعه [illegible] واقع است برآمده [illegible] فرستاد و خود نیز [illegible] و راه گجرات
پیش گرفت [illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] سوار [illegible] سلطان
[illegible] گفت که سلطان [illegible] توفیق [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قلعه [illegible] فرستاد
[illegible] لشکر منصور [illegible] شخص [illegible]
ساعت [illegible] اقبال [illegible] قلعه فتح آن [illegible] رسید آن حضرت [illegible]
شده [illegible] قلعه [illegible] خان [illegible] جهان [illegible] مردم خود [illegible]
[illegible] بجانب [illegible]
[illegible] سلطان عالم [illegible] رفت و افواج [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] مانع آمد [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطان عالم فرستاد [illegible] نجات بخشش خاطر [illegible] ایشان را اطمینان بخشیده
بملازمت آوردند چون سلطان عالم [illegible] شده بود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خان را [illegible] بخشیده [illegible]
آمده بود [illegible] سوار [illegible] بجانب گجرات [illegible] شدند حکم شد [illegible]
[illegible] منزل [illegible] طی مسافت [illegible] آمده باشد چون موکب اقبال [illegible]
[illegible] الملک [illegible] بجانب [illegible] واقع است [illegible] ایستاده [illegible]
افواج [illegible] سلطان بهادر [illegible] برآمده [illegible]

بزم آرای نشاط گشته از ساغر فتح و نصرت سرخوش نشستند و ازین دست بر چشم گجراتیان بنوعی ترسید که قدم از آرا بیرون نمی نهادند حضرت جنت آشیانی افواج به اطراف تعین فرمودند که راه آمد و شد غله مسدود سازند و آزوقه به اردوی سلطان نرسد در اندک فرصتی قحط عظیم پدید آمد روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد شش صد کس پای جرات پیش نهاده از حصار آرابه بر آمد و از لشکر منصور نیز جمعی قدم جلادت در عرصه همت گذاشته رزم آرا گردیدند و سه مرتبه گجراتیان تیر انداخته گریختند و باین حیله لشکر پادشاهی را بر مجرای توپخانه کشیدند و توپها را آتش در دادند دران روز بعضی از سپاهیان را چشم زخم رسید و رشاه راه اخلاص جان نثار گردیدند آنحضرت که بر آثار دوار فلکی آگاهی تمام داشتند روز هفدهم ساعت اختیار فرمودند که بر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ سلطانی کنند تا آن روز آنا فانا خاطر و تنخواه قوی تر میگشت و بیم و هراس بر گجراتیان غالب می آمد تا آنکه بتایید غیبی شب یک شنبه بیست و یکم شوال سال مذکور سلطان بهادر بخود و یران شده فرمود که تمام توپها و دیگهار ابر دارو کرده آتش دادند و هم شکنند و چون شب در آمد خود با میران محمد شاه فاروقی حاکم خاندیس پنج شش نفر دیگر از عقب سرا پرده بر آمد و بجهت بی خاطر کردن بجانب آگره روانه شده راه مندو پیش گرفت و صدر خان و عماد الملک خاصه خیل هر دو باتفاق یکدیگر با بیست هزار سوار از راه راست بمندو شتافتند و محمد زمان میرزا منکوب و مقهور جمعی را همراه گرفته بصوب لاهور متوجه شد که شاید دران حدود هنگامه فتنه و آشوبی گرم تواند ساخت دران روز از لشکر گجراتیان غریب و حشتی و غوغای برخاست و معلوم نشد که تا مدتی حقیقت حال معلوم اولیای دولت نبود حضرت جنت آشیانی با جمیع سپاه و نصرت اعتصام مسلح و مکمل تمام شب استاده انتظار طلوع نیر اقبال داشتند چون نیر اعظم روشنی بخش عالم ظلمت زدای گشت بر منتظران صبح سعادت روشن شد که نسیم فتح و ظفر حسب عنایت حضرت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزیده و سلطان بهادر با دل صد جا شکسته فرار نموده راه مندو پیش گرفته است بهادران عرصه فیروزی به اردوی سلطان در آمده دست بغارت کشودند و غنیمت فراوان از نقد و جنس و فیل و اسپ بتصرف اولیای دولت در آمد و خداوند خان که هم اوستاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد حضرت جنت آشیانی او را بنوازشهای بادشاهانه شرف اختصاص بخشیده در خدمت خود نگاه داشتند یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و هندو بیگ را بتعاقب تعین فرمودند صدر خان و عماد الملک از راه راست بسرعت هر چه تمام تر طی مسافت نموده بقلعه مندو در آمدند و سلطان بهادر روز چهارم هم از راههای ناسعارف و بیغولهای صعب بهزار دشواری خود را به قلعه مندو رسانید و از طرف دروازه مچولی همیسر بقلعه بر آمد و حضرت جهانبانی نیز گرم و تیز شتافته مقارن عساکر فیروزی مآثر که بتعاقب تعین شده بودند رسیدند و خود بسعادت در نعلچه نزول اجلال فرمودند و رومی خان از لشکر سلطان بهادر گریخته بملازمت سرفراز گشت و بخلعت و نوازشات ممتاز گردید و مشهور چنان است که چون سلطان بهادر بمحاصره قلعه چیتور ریخت رومی خان که در فنون قلعه گیری توپ اندازی یدطولی داشت امیدوار ساخته بود که اگر قلعه بحسن سعی و اهتمام تو مفتوح گردد به انعام تو مقرر باشد و او باین امید سرگرم خدمت بوده در لوازم قلعه گیری از ساباط و نقب و غیره نهایت جد و اهتمام بکار می برد و بعد از فتح سلطان خواست که بوعده وفا نماید لیکن ارکان دولت صلاح درین ندیدند اگر چه سلطان با انواع و اقسام رعایت تدارک دلجوئی او نمودند فاما ازین معنی آزرده خاطر گشته کینه بمیان جان بسته بنهانی عرائض بخدمت حضرت جنت آشیانی فرستاده بجنگ سلطان بهادر ترغیب و تحریص نمود و بعد از تلاقی فریقین پیوسته آن حضرت را از احوال لشکر آگاه میساخت و چون سلطان را بر و اعتماد تمام بود باصلاح او کار میکرد و در انچه بهبود لشکر مقصود خرابی

انداخت حضرت جنت آشیانی در ماه جمادی الاول نهصد و چهل و یک عنان اقبال به تسخیر ممالک گجرات معطوف داشته با سپاه منصور از راه
مالوه متوجه گردیدند و چون قریب به قلعه رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرضداشت فرستادند که ما بنده های بارگاه
هرگاه کار سلطان ساخته شود قلعه بآن حضرت تعلق دارد الحق چون مقصد ازین عالی‌تر بود و بمحاصره قلعه پرداختن فرصت از دست میرفت
ملتمس آنها را بدرجهٔ قبول مبذول فرموده متوجه ولایت مالوه شدند درین وقت سلطان بهادر قلعه چیتور را محاصره داشت ازین خبر متأثر
و سراسیمه شده بصلاح دولتخواهان خود خواست که ترک محاصره نموده از گرد قلعه برخیزد صدرخان که از اعاظم امرای او بود و بمزید
عقل و فضل از دیگران امتیاز داشت بعرض رسانید که چون فتح قلعه بزودی میسر است و این همه محنت کشیده ایم مناسب نیست
که قلعه را مفتوح ساخته ازینجا متوجه شویم و مکتوبی به بادشاه بنویسیم که در آئین اسلام روا نباشد که درچنین وقت که به استیصال
کفار و غزات اشرار مقید باشیم شما که بادشاه مسلمانید و دم از خداترسی و رواج شرع محمدی میزنید و در مقام تزلزل و تذبذب
ما در آیند و مع هذا اگر بادشاه بر سر ما بیاید در ترک غزا و جنگ با ایشان معذور خواهیم بود این رای پسند خاطر سلطان آمده از
کمال استقلال ثبات قدم ورزیده مکتوبی به همین مضمون مرسول داشت آنحضرت از وفور همت و فرط قدرت ملتمس سلطان را مقبول
شمرده در جواب مرقوم فرمودند که بخاطر جمع متوجه کار خود بوده از ینجانب اصلا تفرقه و دغدغه را مجال خود راه ندهند که تا قلعه را مفتوح
نسازد و بعزم رزم او مبادرت نخواهیم فرمود و خود بسعادت و اقبال در کمال آرامیدگی و آهستگی تا اجین تشریف بردند چون تاریخ
سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان بهادر قلعه چیتور را مفتوح ساخت و از آن کار خاطر واپرداخت بعزم مبارزت
متوجه لشکر منصور گردید و آن حضرت نیز با فواج گیتی کشا قدم همت پیشتر نهادند و در نواحی پرگنه مندسور که از مضافات
ولایت مالوه است در کنار کولی که از کلانی و پهناوری وسعت دریائی داشت هر دو جانب لشکرها فرود آمده هراولان
از جانبین هنگامه کشش و کوشش گرم ساختند سکه بهادر و چندی از هراولان بادشاهی با میر علیخان و خراسان خان که سر
هراول سلطان بهادر بودند در او یخته از جانبین داد مردانگی دادند و چون اقبال هم عنان سپاه منصور بود شکست
بر مخالفان افتاد تاج خان و صدرخان که از اعاظم امرای سلطان بهادر بودند کنکاش چنین دیدند که چون بتازگی فتح چیتور
کرده ایم و مردم ما دلیر شده اند توقف ناکرده بجنگ باید پرداخت رومی خان میر آتش سلطان و جمعی دیگر صلاح
درین دیدند که با وجود توپخانهٔ عظیم و استعداد آتشبازی خود را به تیغ زدن از حزم و احتیاط دور است مناسب
آنکه حصار آرابه برگرد لشکر کرده پیرامون آرابه خندق زده اول با سلاح دور دست لشکر بادشاهی پریشان سازیم
بعد از آن جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر به همین قرار ایستادند روزی چند برین وتیره گذشت اما همواره
دلیران عرصهٔ نبرد از جانبین بر آمده کارزار می‌نمودند و اکثری شکست بر مخالفان افتاد چنانچه روزی جمعی
از بهادران و یکه جوانان بادشاهی بزم باده پیمائی گرم داشتند و هرکدام در خور ظرف زجوصلهٔ خود سخن از مردانگی
و جرأت میراندند از آن میان دیوانه دلی به حکایت درآمد که از گذشته گفتن سخن فروشی است نقد حال
بر عیار همت باید زد و این حرف مجال چون و چرا نماند و قریب دویست کس که درین بزم حاضر بودند همه مسلح
گشته متوجه اردوی غنیم شدند یکی از امرای سلطان بهادر با قریب چهار هزار کس بیرون اردو مستعد استاده
طلایه لشکر میداشت به مجرد رسیدن آن مردم عرصهٔ نبرد آتش افروز شد و بهادران لشکر منصور دست از جان شسته متعصب یکدیگر کارپرداز نمایان کردند
و گجراتیان تاب نیاورده روی گریز نهادند تا میان اردو عنان باز نکشیدند و این مستان بادهٔ شجاعت مظفر و منصور معاودت نموده بجای خود آمدند و بهادران دستور

رعایت و تربیت از احوال آنها کوتاه داشته در ممالک خود جای ندهند و از جرائد تواریخ معلوم شده باشد که چون ایلدرم بایزید بجنگ فرنگ اشتغال داشت حضرت صاحبقرانی بالطبع مائل مبارزت او نبودند اما چون قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش قیصر روم رفتند و آنحضرت مکرر منشور عاطفت ارسال داشته از رعایت آنها منع فرمودند چون قیصر لغیر موده آنحضرت سعادت پذیر نشد آنچه بمقصد و همت بود بظهور پیوست لیکن از انجا که سلطان بهادر اندیشهای تباه و خیالات بی راه در سر داشت جواب را بغایت درشت و بی ادبانه نوشت و بنا بر تحریک و فتنه انگیزی تاتارخان در مقام سامان لشکر شده هشت کرور زر قدیم گجرات که چهل کرور معمول دهلی باشد بتاتارخان همراه ساخته بقلعه رنتنبهور فرستاد که حسب الصلاح تاتارخان در مواجب سپاهی نوخرج کرده شود و سلطان علاء الدین لودی پدر تاتارخان را با فوج عظیم بجانب کالنجر فرستاد که در آن صورت رفته شورش انداز و برهان الملک ملتانی و طائفه از گجراتیان را بجانب ناگور تعین فرمود که از آن راه به سرحد پنجاب رفته فتنه انگیزی نمایند و باین خیال محال که در لشکر ظفر اثر سراسیمگی بهم رسد جمعیت خود را متفرق ساخت هر چند جمعی از دولت خواهان صواب اندیش گفتند که لشکر خود را پریشان ساختن صلاح نیست و تمامی سپاه خود را همراه گرفته بیکجا رفتن آئین هوشمندیست سود مند نیفتاد و خود بعزیمت تسخیر قلعه چیتور متوجه شد که هم کومک لشکر پیش باشد و هم درین ضمن قلعه را مفتوح سازد مجملی از احوال سلطان علاء الدین آنکه او برادر سلطان سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم است و عالم خان نام داشت بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در حدود سرسند خود را بسلطان علاء الدین مخاطب ساخته دعوی سلطنت کرد و با جمعی از افغانان واقعه طلب متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم نیز بقصد شکار بر آمده قریب سوحل تلاقی فریقین اتفاق افتاد چون سلطان علاء الدین تاب مقاومت جنگ صف نداشت شبخون آورد و معهذا کاری نساخت و ناکام بازگردیده بکابل رفت و تاتارخان بگجرات شتافت و سلطان بهادر تربیت حال او نمود و علاء الدین در ملازمت حضرت فردوس مکانی بهندوستان آمد و در جنگ ابراهیم همراه بود و بعد از فتح هندوستان حضرت فردوس مکانی بر خبث باطن علاء الدین آگاهی یافته به بدخشان فرستادند و بدستیاری افغانان سوداگر از قلعه ظفر گریخته با فغانستان آمد و از انجا ببلوچستان پیوست و از بلوچستان بگجرات رفت القصه چون سلطان بهادر افواج را روانه ساخت تاتارخان در خزانه گشوده باجتماع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از افغانان و غیره ملازم ساخته قدم جرات بسرحد ممالک محروسه نهاد و بیانه را متصرف شد چون در نواحی کالپی این خبر بعرض همایون رسید آنحضرت عنان مراجعت معطوف داشته بدفع اعدا پرداختند و چون بدار الخلافت آگره نزول اجلال اتفاق افتاد میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار بدافعه و مقاتله تاتارخان تعین فرمودند و همین که لشکر ظفر اثر با فوج غنیم نزدیک رسید جمعی که تازه ملازم او شده زر ها گرفته بودند جدا راه اختیار کرده راه سلامت پیش گرفتند چنانچه در اندک فرصتی اکثری گریختند و رفته رفته لشکر مخالف به سه هزار سوار کشید چون تاتارخان به ابرام تمام داد طلبیده متوجه این امر خطیر شده مبلغی کثیر خرج کرده بود و روی بازگردیدن نداشت ناگزیر دست از جان شسته در منزل اهل معرکه نبرد آراسته چند آنکه قدرت داشت تردد نموده تا اکثری از مردم او کشته شدند و آخر خود نیز بقتل رسید و بقیة السیف بهزار جان کندن گریختند و از شکست این لشکر آن دو فوج دیگر خود بخود پراگنده شدند ارتفاع رایات اقبال به تسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و بیان چاالک تا دریای ... چون سلطان بهادر نقض عهد و میثاق نموده قدم جرات و جسارت از حد اعتدال بیرون نهاد و به اطراف ممالک محروسه افواج تعین فرموده شورش

میرزا که انتظار این خبر داشت فوج عظیم و التتمه بیلغار خود را رسانید و تهتهر را متصرف شد و میر یونس علی را از بند برآورده معذرت
خواست و گفت که اگر اینجا می باشید حکومت لاهور بهمان دستور تعلق بشما دارد و میر رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا
کسان خود را به پرگنات پنجاب تعیین نموده تا کنار آب ستلج که بدریای لودیانه شهرت یافته متصرف گشت و عریضه بدرگاه معلی ارسال داشته
استدعا و التماس صوبه پنجاب نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و پاس نصایح حضرت فردوس مکانی مملکت پنجاب را بر او مسلم داشتند
میرزا ازین مژده بغایت خوشوقت گشته شکرگذاریها کرده پیشکشهای لایق بملازمت فرستاد و پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشته
غزلها در مدح آنحضرت گفته مرقوم قلم اخلاص رقم مینمود از جمله یکدفعه این غزل بخدمت نوشته بود **غزل** حسن تو دمبدم افزون باد +
طالعت فرخ و میمون باد + هر غباری که ز راحت خیزد + توتیای چشم من محزون باد + گردگان از ره لیلی آید + جای او دیده مجنون باد
سر که گرد تو چو پرگار نگشت + او ازین دائره بیرون باد + کامران تا که جهان است بقا + خسرو دهر همایون باد + آنحضرت بجائزه این
غزل حصار فیروزه را مرحمت فرموده نشان عالی فرستادند و در همین وقت میرزا عسکری بکابل می آمد در راه بهزاره جنگ کرده شکست
خورد و میرزا کامران را ناخوش آمد و قندهار را ازو تغیر کرده بخواجه کلان بیگ داد و در آن ایام که خواجه کلان بیگ در قندهار بود سام میرزا
برادر شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ باغوای اغزوار خان که اتالیق و سپه سالار او بود بر سر قندهار لشکر کشید و خواجه کلان بیگ باستحکام
قلعه همت گماشته متحصن شد کامران میرزا از لاهور بعزم رزم قزلباشیه شتافته در نواحی قندهار جنگ مردانه کرد و اغزوار خان در معرکه
نبرد اسیر سرپنجه تقدیر گشته بقتل رسید سام میرزا شکست خورده بحال تباه بخدمت شاه رفت **نهضت موکب اقبال بتسخیر بنگاله**
و مراجعت بمستقر خلافت چون خاطر اقدس از تنسیق و ضبط ممالک محروسه فراغ یافت در تمهید و تهیه تسخیر ولایت بنگاله
نهضت عالی فرمودند و چون بحدود کالپی در قصبه کناره سرو اسباب نهضت ایشان افتاد بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر بمحاصره قلعه چیتور نموده و جمعی
کثیر بسرداری تاتارخان بحدود ممالک محروسه فرستاده و اندیشهای تباه در سر دارد آنحضرت به استشارت بخت بیدار و صلاح دولتخواهان نهضت گذار
کوس مراجعت بجانب دارالخلافت بلند آوازه ساختند مجملاً سلطان بهادر بنابر وفور اسباب شوکت و کثرت سپاه و غرور شجاعت بحکومت سلطنت
گجرات تسلی نمیشد و غافل ازانکه زاغ و زغن در حسب همای دولت همایونی نشاید همواره آرزوی پایه تخت دهلی داشت درینولا که تاتارخان را
دید و بمقدمات باطله سلسله جنبان خیالات فاسده او شد با خود اندیشید که لشکر گجرات تاب صدمه بهادران سپاه منصور ندارد و بهتر آنکه
بتطمیع زر بختی مغلان را بجانب خود بکشم و باین اندیشه ناصواب ابواب خزائن مفتوح ساخته دام فریب طرح افگند و قریب ده هزار کس
از گرسنه چشمان بیوفا را ملازم خود ساخته درینولا شاه محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاه بانان او بودند از بند بیانه
برآمده بگجرات رفت و سلطان بهادر آمدن میرزا را از اتفاقات حسنه شمرد بغایت خوش آمده در مقام تیمار احوال او شد حضرت
جنت آشیانی مکتوبی بسلطان بهادر نوشتند که چون قبل ازین خود سلسله جنبان اخلاص و دوستی شده ارکان یکجهتی اتفاق را بعهد و میثاق مضبوط
ساخته اند مناسب آنکه جمعی حق ناشناسان که از خدمت گریخته بدانجانب رفته اند روانه حضور نمایند والا از قلمرو خود اخراج فرمایند سلطان بهادر
در جواب نوشت که اگر میرزا زاده به اینجانب پناه آرد اینقدر رعایتی باید به نسبت محبت و اخلاص منافاتی ندارد چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی
با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر غایت اتحاد و ارتباط بود با سلطان علاءالدین برادر سلطان سکندر و چندی دیگر از اقوام او بتقریبات ازو
رنجیده بگجرات آمدند و سلطان مظفر مراعات احوال آنها نموده مردمی بجای آورد و این معنی اصلا باعث فتور مواد مودت نگشت مرتبه دیگر
حضرت جنت آشیانی مکتوبی بهمان مضمون مکرر فرمودند و این دو بیت در ان منشور سعادت مرقوم شد **نظم** ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است + طوطی بلب ز زبان تو
با دل موافق است + در خدمت و دوستی نشان گنج کام دل بیار آرد + ورنه نهال ستمی بر کن که رنج بیشمار آرد + خلاصه مقال آنکه مخذولان بملازمت فرستند یا دست

بمیرزا سلیمان مسلم داشتند و محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا که بنسبت دامادی حضرت فردوس مکانی
شرف اختصاص داشت و آثار منازعت از اطوار او لایح بود در اوائل جلوس کمر خدمت بر میان جان بسته و بالجمله بعد از پنج و شش
ماه رایات اقبال به تسخیر کالنجر برافراشتند آن قلعه را محاصره فرموده و به اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شده ناگزیر حاکم کالنجر
از راه عجز درآمده دوازده من طلا با دیگر اجناس پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و آنحضرت از فرط ملاطفت
و کمال همت قلعه را به او بخشیدند و از انجا بقصد تسخیر قلعه چناده توجه فرمودند و این قلعه در تصرف سلطان ابراهیم بوده و
جمال خان خاصه خیل سارنگ خانی حراست آن می‌نموده و بعد از قضیه سلطان ابراهیم پیمانه عمر جمال خان نیز از بد اندیشی پسر
نابرخوردار او پر شد و شیرخان که ابتدای خروج و فتنه انگیزی او بود بعنوان وفا بنداد ملک نام کوچ جمالخان را که در صورت
و سیرت امتیاز تمام داشت نیز بزنی خواست و بدین حیله قلعه را در تصرف خود آورد القصه چون شیرخان از عزیمت آنحضرت
اطلاع یافت جلالخان پسر خود را با جمعی از معتمدان در قلعه گذاشته خود برآمده و ایلچیان کاردان بملازمت فرستاده التماس
نمود که اگر حضرت از سر این قلعه بگذرند یکی از فرزندان خود را بخدمت میفرستم که همواره در ملازمت باشند آنحضرت علاج وقت
درین دیده ملتمس او را بقبول مقرون داشتند و او عبدالرشید نام پسر خود را بخدمت فرستاد و این پسر پیوسته در ملازمت
بسر می‌برد و هنگامیکه رایات جهانگشا بمالوه نهضت فرموده با سلطان بهادر مبارزت روی داد آن ل سعادت از موکب دولت
فرار نموده نزد پدر رفت و در نهصد و سی و نه بمن و بایزید از گروه افغانان در جونپور سر فتنه و آشوب برداشتند و آنحضرت رایات
اقبال بدفع آنها برافراشتند بایزید در عرصه مبارزت بقتل رسید و بمن بالقیه السیف راه فرار پیش گرفت و جونپور مع توابع بسلطان
جنید برلاس مرحمت فرموده عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و در نهصد و چهل سلطان بهادر شاه گجرات تحف و هدایا مصحوب
ایلچیان کاردان بدرگاه معلی فرستاده سلسله جنبان اخلاص و یکجهتی شد و آنحضرت بارسال منشور محبت و دوستی خاطر او را مستظهر ساختند و
هم درین سال متصل دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده دین پناه نام نهادند یکی از فضلای تاریخ آن را شهر بادشاه
دین پناه یافته و درین هنگام محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی پیش نهاد خاطر حق ناشناس ساختند
و حضرت جنت آشیانی بدان صوب نهضت فرموده برکنار گنگ در نواحی بهوجپور رایات اقبال برافراشتند و یادگار ناصر میرزا را
با لشکر گران گذرانیده بتقابل آنها فرستادند و بتائید ایزد تعالی سپاه نصرت پناه ظفر یافت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا
هر دو بدست افتادند و آنحضرت محمد زمان میرزا را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستادند و آن دو کس را میل در چشم کشیدند محمد زمان میرزا
فرمانی در لباس ساخته بجانفشان خود نموده از قلعه برآمد و گریخته نزد سلطان بهادر بگجرات رفت و بتائید ایزدی در اندک مدتی
اکثری ممالک معموره هندوستان که حضرت فردوس مکانی از عدم فرصت در حیطه تصرف نیاورده بودند داخل قلمرو شد **آمدن میرزا
کامران از کابل به پنجاب** چون خبر شنقار شدن حضرت فردوس مکانی بمیرزا کامران رسید قندهار را بمیرزا عسکری سپرده
روی توجه بهندوستان نهاد که شاید دست و بازو کاری تواند ساخت دران ایام حکومت پنجاب بمیر یونس علی داشت و دلخواهان میرزا
لنکاش نمودند که بفریب راست قلعه را از جنگ میسر آوردن خالی از صعوبت نیست دام فریبی ترتیب داده با قراچه بیگ شبی اعراض
کرد و او شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور رفت میر یونس علی مردمی نموده نزدیک بخود جای داد و اکثر اوقات
در منزل خود می‌طلبید و باهم صحبت میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می‌بود تا آنکه شبی در صحبت شراب بیمار نشا باده سر بر بستر
غفلت نهاد و قراچه بیگ فرصت یافته میرزا در قید کشید و دروازهای قلعه لاهور را بمردم خود سپرده بتعجیل تمام کسان بطلب میرزا فرستادند

ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمرتبه امارت هم رسید و این لطیفه از بدیهیات طبع وقاد آن افادت پناه شهرت
گرفته در هنگامی که سنین عمر ایشان بسی و هشت رسیده بود عزیزی پرسیده که سن شریفش چند است فرموده اند که پیش ازین
به پنج سال چهل بودم و اکنون چهلم و بعد ازین بدو سال چهل خواهد شد دیگر شیخ ابوالواجد فارغی خال شیخ زین و او نیز لطافت
لطیف طبع و خوش صحبت بود و شعر را هموار میگفت دیگر سلطان محمد کوسه از مصاحبان میر علیشیر مردی سخن شناس خجسته
بنیاد صاحب نجم بود دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص او از علم و فضل و شعر و معما و تاریخ بهره وافر داشت دیگر مولانا
یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و دین قدم از حکمای زمان علم امتیاز می افراخت دیگر سرخ
واعی کهنه شاعری لقین بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر مولانا بقائی شاعر که در زمین مخزن مثنوی بنام نامی آنحضرت
گفته دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر بی نظیر عصر بود و از
فضائل و کمالات خصوصاً علم طب نصیبه وافی داشت دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور حضرت خواجه عبید الله
احرار در خوش صحبتی و فضیلت ممتاز بود و در ملازمت آنحضرت بمرتبه اعتبار تصاعد نموده دیگر خواند میر مورخ که از مشاهیر
روزگار است و تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره از تصانیف اوست دیگر خواجه کلان بیگ از امرای
بزرگ بزم نشین بود در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل رتبه عالی داشت و برادرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص
از اهل نشست بود بالجمله اگر احوال امرای بزرگ و ارکان دولت آنحضرت مفصلاً نوشته آید کلام بطول می انجامد لاجرم
شروع در ذکر احوال حضرت جنت آشیانی و شمه از وقائع ایشان می نماید **حضرت جنت آشیانی**
نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی شهریار دانش اساس حق گزین حقیقت شناس مسند نشین
عدالت آئین جهان پیرای دین و دولت انجمن آرای ملک و ملت عالی فطرت والا گوهر مشرق سعد اکبر سمای اوج بلند
پروازی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه بیان کمالات آنحضرت از احصای سخن بیرون است
ولادت با سعادت ایشان شب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده نهصد و سیزده در ارک بلده کابل از بطن مقدس حضرت
عصمت قباب عفت نقاب ماهم بیگم اتفاق افتاد و آن عصمت پناه از دودمان اعیان خراسان است مولانا
مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز تاریخ میشود و
خواجه کلان سامانی گفته **قطعه** سال مولود همایونش هست * زانکه الله تعالی قدر را * برده ام یک الف
از تاریخش * تا کشم میل دو چشم بدرا * و جلوس آنحضرت بر سریر فرمان دهی نهم جمادی الاول نهصد و سی
و هفت در دار الخلافه آگره لمعه ظهور یافته خیر الملوک تاریخ آن سال است و از بدایت حال تا هنگام سریر آرای
که سن شریف آنحضرت به بیست و چهار رسیده بود آثار دولت و بختیاری و انوار سلطنت و کامگاری از جبین اقبال
نشین ایشان می تافت و چون بر تخت فرمان روائی کامیاب و مراد بخش گردید بعد از چند روز بسیر دریا توجه نموده
یک کشتی پر از زر انعام فرمودند و به این موج بخشش اهل امید را سیراب ساخته گنجینه مراد در دامن روزگار ریختند و یکی
از فضلا کشتی زر تاریخ این مکرمت یافته و چون بر تخت سلطنت جلوس فرمودند خلاصه نیت بضبط ممالک و رفاهیت رعایا
و خاطر جوئی برادران و رعایت ملازمان مصروف داشته مواجب و مناصب هر کدام را فراخور شایستگی اضافه نمودند
کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران مقرر شد و سرکار سنبهل بمیرزا عسکری و سرکار الور بمیرزا هندال و بدخشان

که حق تعالی ایشان را شفای عاجل کرامت خواهد فرمود و در سایهٔ تربیت و ظل رافت شما العیر طبیبی کامیاب خواهند شد چون
قرار داد سلف چنین است که بهترین اموال دنیا تصدیق باید کرد لائق آنکه همان الماس بی بها که در جنگ ابراهیم به ایشان بخشیده اند
تصدق نمایند فرمودند که سنگ ریزه را در جنب این جوهر شریف چه قدر و قیمت است خود را فدای همایون میکنم و مرض ازین تاب محنت
و رنج او ندارم آنگاه بخلوت خاص در آمده شغلی که در سلسلهٔ قدسیه خواجهای نقشبند رضوان الله علیهم اجمعین مقرر است بجای آورده سه بار
بر گرد فرزند سعادت پیوند خود گردیدند فرمودند که برداشتیم برداشتیم فی الفور حرارت غریب عارض بدن ایشان شد حضرت جهانبانی
قدری ازان گرانی سبکبار گردیدند و بسبب تقدیر در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و بیماری حضرت فردوس مکانی اشتداد یافت
چون آثار انتقال و ارتحال از جبهات احوال هویدا گشت ارکان دولت و اعیان مملکت را حاضر ساخته نخست نصایح بلند و
وصایای ارجمند که سرمایهٔ سعادت ابدی و پیرایهٔ دولت سرمدی است گوش هوش حضرت جنت آشیانی را گرانبار دانش ساخته
ولی عهد و جانشین خود فرمودند آنگاه امرا را به متابعت و فرمان پذیری ایشان رهنمون سعادت گشته آنحضرت را بر تخت سلطنت
اجلاس دادند و خود نزدیک بتخت الشان صاحب فراش گشتند و بر زبان الهام بیان گذشت که خلاصهٔ وصایای ما آنست که زنهار
قصد برادران نکنید هرچند سزاوار آن شوند الحق پاس این سخن بود که چندین جفا و آزار از برادران کشیده در مقام انتقام نشدند
و اینمعنی بجای خود رقم زدهٔ کلک وقایع نگار خواهد گشت و در هنگام اشتداد مرض میر خلیفه از کوتاه اندیشیها بخاطر آورده بود که مهدی
خواجه را بسلطنت بردارد و او نیز بطمع خام جمعی از عوام با خود متفق ساخته هر روز بدربار آمده منتظر فرصت می بود تا آخر الامر
بعضی از مخلصان صواب اندیش میر خلیفه را بر فساد این رای مطلع ساختند و میر خلیفه متنبه گشته بمهدی خواجه پیغام فرستاد که بعد
ازین بدربار حاضر نشود و منادی کردند که هیچکس بخانهٔ او نرود تا ابواب فتنه مسدود گردد و بتائید الهی حق بمرکز خود قرار گیرد
و بتاریخ ششم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت در چهار باغ آگره برحمت ایزدی پیوستند و مولانا شهاب معمائی این مصرع را تاریخ یافته
مصرع همایون بود وارث ملک وی + آن پادشاه صورت و معنی با وفور شجاعت و سخاوت و عدالت در فضل و کمالات
ذاتی و صفاتی عدیل و نظیر خود نداشته و در نظم و نثر ترکی و فارسی عالی پایه بود و دیوان اشعار ترکی و کتاب مثنوی مبین نام در علم
فقه که از واردات طبع فیاض ایشانست در اقطار و امصار شهرت تمام دارد و رسالهٔ والدیهٔ خواجه احرار را که در روانه بیت از بحر منسرح
در سلک نظم کشیده اند و واقعات خود را از طلوع کوکب سلطنت تا آخر عمر بقلم صدق رقم بی شائبهٔ تکلف و اغراق بزبان ترکی نوشته و بحکم
اشرف حضرت خاقانی سپه سالار خانخانان ابن بیرمخان آنرا بفارسی ترجمه نموده تا عموم طبقات نیز ازان فیض خاص بهره بردارند و همچنین بزبان فارسی اشعار گهربار گفته
اند و این رباعی از واردات طبع فیاض ایشانست رباعی درویشان را اگرنه از خویشانیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم دور است مگو که
شاهی از درویشی شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم + و این دو مطلع نیز ازان حضرت است فرد هلاک میکنندم فرقت تو دانستم +
وگرنه رفتن ازین شهر می توانستم مطلع تا زلف سیهش دل ببستم + از پریشانی عالم رستم + و ایشان را در فنون موسیقی نیز مهارت
تمام بوده و در عروض هم رسائل تصنیف فرموده اند و از انجمله کتابیست مفصل نام و از فردوس مکانی چهار فرزند گرامی و سه صبیه
قدسیه ماندند نخستین نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم میرزا کامران سیوم میرزا عسکری چهارم میرزا هندال و گلرنگ بیگم
و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و این هر سه صبیه از یک والده اند و از اجلهٔ ارباب سعادت و اصحاب کمال
که در صحبت فیض منقبت آنحضرت می بوده اند یکی امیر ابو البقاست که در علوم معقول و منقول پایهٔ بلند داشت
دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی که در علوم متعارفه و حدت طبع از اقران ممتاز بوده و در

وقوع شقه مین و باتیر بدین جانب سرزد نهضت عالی اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت بامر خدیو
سکندر پور فرموده عنان اقبال بدار الخلافه آگره معطوف داشتند چون حضرت جنت آشیانی مدت یکسال در بدخشان گذرانیدند
و ضبط و نسق آن ممالک حسب المرام دولتخواهان سرانجام یافت از فرط اشتیاق بادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر
بدخشان را بمیرزا سلطان اویس سپرده بسرعت تمام متوجه ملازمت شدند و از آنجا در یکروز بکابل رسیدند و از کابل میرزا هندال
را بحراست بدخشان رخصت فرموده خود بعزم قدمبوسی روانه دار الخلافه گشته در اندک فرصتی ادراک آن سعادت عظمی
نمودند و از غرائب اتفاقات آنکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با والده ماجده آنحضرت نشسته بذکر ایشان خوش فرموده بودند که
یکبار از دولتخانه در آمدند و حضرت فردوس مکانی را از مشاهده جمال فرخ فال آنحضرت غریب حالتی دست داد و بی اختیار
در آغوش عزت گرفته برین مصرع مترنم گشتند مصرع اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب + میرزا حیدر در تاریخ
رشیدی مرقوم نموده که در سال نهصد و سی و پنج آنحضرت بموجب حکم فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند والعلم
عند الله درین مرتبه آنحضرت بایشان مصاحبانه سلوک فرمودند مکرر بر زبان الهام بیان ایشان گذشت که همایون بمصاحبت
بی بدلست و بی اغراق آنحضرت از جمیع فضائل و کمالات بهره وافی و نصیبه کافی داشتند بالجمله چون حضرت جنت آشیانی از بدخشان متوجه
هندوستان شدند سلطان سعیدخان که نسبت خویشی به این سلسله علیه داشت و معهد ملازمت حضرت فردوس مکانی آمده
رعایتها و تربیتها یافته بود بطلب سلطان اویس و امرای بدخشان رشید خانرا در یارکند گذاشته به بدخشان آمد و قلعه ظفر را محاصره
نمود و چون پیش از رسیدن او میرزا هندال بقلعه در آمده بود در مدت سه ماه برکردن قلعه نشست و نتوانست کاری از پیش برد ناکام از
کردن قلعه برخاسته مراجعت نمود این قضیه در هندوستان چنان بوقت عرض رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند
بنابرین رای صواب نمای تقاضا فرمود که میر نظام الدین علی خلیفه را بضبط بدخشان رخصت باید کرد او بجهت نرفتن عذرها خواست ناگزیر
بحضرت جنت آشیانی فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که به اختیار خود از سعادت ملازمت محروم نمیشوم
اما از حکم چاره نیست آنگاه میرزا سلیمان را رخصت بدخشان نمودند و بسلطان سعیدخان نوشتند که باوجود چندین حقوق ظهور این اراده
مستبعد نمود اکنون میرزا هندال را طلبیده ایم و میرزا سلیمان را بدانجانب فرستاده ایم لایق آنکه میراث را بوارث گذاشته دست از
بدخشان بازدارند بحسب اتفاق پیش از رسیدن میرزا سلیمان چنانچه گذارش رفت سلطان سعیدخان از بدخشان رفته بود چون میرزا
سلیمان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشان را با او باز گذاشته متوجه ملازمت شد و آنحضرت جنت آشیانی را چندگاه در
خدمت خود نگاهداشته سنبهل که در وجه جاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و مدت شش ماه در سنبهل بسر برده روزگار گذرانیدند تا آنکه عارضه تپ
بر مزاج اعتدال سرشت ایشان طاری شد و ضعف بامتداد انجامید و چون این خبر وحشت اثر بعرض حضرت فردوس مکانی
رسید فرمودند که از راه دهلی بر کشتی نشسته روانه حضور شوند که اطبای حاذق در ملازمت اند بصلاح یکدیگر معالجه
نمایند حسب الحکم بدار الخلافه تشریف آوردند هرچند تدبیر معالجات بکار رفت مزاج بحالت اصلی رجوع
نکرد و مرض مزمن گشت روزی امیر ابوالبقای صدر که از افاضل روزگار بود بعرض رسانید که
که تجربه پیوسته که در امثال این امور که اطبا از معالجه عاجز آیند بهترین اشیا را
تصدق باید نمود و از شفاخانه غیب امیدوار صحت باید بود آنحضرت فرمودند عزیزترین چیزها
نزد همایون منم بجنس آنکه خود را فدای او سازم متقربان بساط عزت بعرض رسانیدند

میرزا بدفع مین افغان که در زمان آشوب زا تا صوبه لکهنو را متصرف شده بود تعین نمودند چون او تاب صدمه افواج قاهره نداشت
اسباب و اشیای خود را گذاشته جانی بسلامت بیرون برد حضرت فردوس مکانی از راه باری فتحپور سیر و شکار کرده بدار الخلافه
نزول اجلال فرمودند و بهصد و سی و چهار بسر کول جلال تشریف برده از انجا الغرض سبیل نهضت عالی اتفاق افتاد و در آن کوهستان
شکار خاطر خواه کرده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه ساختند و درین هنگام متواتر خبر رسید که میدنی رای حاکم چندیری
جمعیت میکند و رانای مقهور نیز باستعداد لشکر اهتمام دارد بنابرین متوجه تسخیر چندیری شده از حدود کالپی شش هزار سوار کار طلب
همراه چین تیمور سلطان بطریق منقلا بسر چندیری فرستادند هفتم جمادی الاول این سال فتح چندیری بمین اقبال روز افزون صورت
بست و فتح دار الحرب تاریخ شد و آنحضرت چندیری را به احمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین مکرمت فرموده عنان مراجعت معطوف داشتند
درین هنگام دولت فرجام خبر فوت رانا رسید و مجمل ازین سانحه عبرت افزا آنکه پیش از نهضت رایات اقبال بصوب چندیری رانا لشکر
انبوه روز فراهم آورده ایرج را که آفاق نام غلام آنحضرت داشت محاصره نمود در ایام محاصره صحبت کرد و چون بیماری او به اشتداد و امتداد
ناامید ناگزیر دست از محاصره باز داشته بهمان حال مراجعت نموده و در اثنای راه به اجل طبیعی مسافر ملک عدم شد قرار داد اولیای دولت
این بود که عساکر فیروزی ماثر از آب دهولپور عبور نماید چون مسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید و جماعه افغانان در صوبه قنوج
شورش داشته اند و ملازمان بادشاهی قنوج را گذاشته بقصبه رابیری که در حوالی دار الخلافه واقعست آمده اند و قلعه شمس آباد را نیز
فرمان از ابو المحمد نیزه باز بزور گرفته اند لاجرم ترک آن عزیمت فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و فوجی از بهادران
نامور را پیشتر از موکب عالی رخصت نمودند بمجرد رسیدن سپاه منصور و قرب موکب بادشاهی مخالفان تاب مقاومت نیاورده از
آب گنگ گذشتند و رایات جهان کشا بکوچ متواتر نهضت فرموده و درین هنگام میرزا عسکری از کابل آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت
پنجم محرم دار الخلافه آگره بمقدم گرامی رونق پذیرفت و عرض عریضه حضرت جنت آشیانی از بدخشان رسید مرقوم بود که از صبیه قدسیه یادگار طغای
پسری گرامی شد نام او را الامان نهاده ایم چون این لفظ در زبانها طور جاری میشد و بی استرضای پدر بزرگوار نام فرزند نهادن از ادب
دلپسند خاطر اشرف بنیفتاد و هم بزودی ازین عالم در گذشت باصلاح دولتخواهان مقرر شد که پیش از توجه رایات اقبال میرزا عسکری
را بالیسه بدفع مخالفان رخصت فرمایند و امرای الغ بیگ نیز بکمک میرزا تعین شدند و خود دولت بنفس بشکار بجانب دهولپور توجه نمودند
در این اثنا خبر آمد که محمود خان پسر سکندر بهار را بتصرف در آورده سر شورش دارد آنحضرت شکار دلخواه فرموده رایت مراجعت بدار الخلافه برافراشتند
و مقرر شد که خود به دولت و سعادت متوجه آن صوب شوند مقارن اینحال العریض رسید که حضرت جنت آشیانی جمعیت نیک فراهم آورده و سلطان
کرده و متفق ساخته باسی چهل هزار کس عزیمت فتح سمرقند دارند و حرف صلح نیز درمیان است در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت
که از صلح نگذشته باشند تا صاف شدن مهم هندوستان صلح کوته نمایند و نیز در فرمان طلب میرزا هندال و خالصه ساختن کابل مندرج
فرموده بودند که انشا الله سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است به انجام رسد مخلصان کاردان هواخواه را بجانب
گذاشته خود بسعادت متوجه تسخیر ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمیع بندگان آنحدود بر وجه اتم نموده منتظر
موکب عالی باشند پنجشنبه بیستم شهر جمادی الاول از آب جون عبور فرموده متوجه ممالک شرقیه شدند و درین روز الچیان
حاکم بنگاله با عرضه داشت و پیشکش آمده زمین بوس نمودند و مشمول الطاف بیکران گردیدند و نوزدهم جمادی الاخر کنار
میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با افواج خود از انطرف آب میرفته باشند و در نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان
برسید و تا بهوج پور روهته تشریف برده ولایت بهار بسر محمد سلطان زمان مکرمت فرموده ...

غ آتش فشان کافران سیاه بخت را بجهنم سقر رسانیدند آنگاه حکم شد که مومن اتکه و رستم ترکمان از یک جانب با سپاه کفار ظلمت شعار
اندند و ملا محمود و علی اتکه با ملازمان خواجه خلیل بلکه با ایشان رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میر آخور و قتلق
قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارېگی مغول غانچی دستها به آلت اقبال برده داد مردانگی دادند و خواجگی حسین با جماعه دیوانیان
با ایشان شتافت و چون هنگام کشش و کوشش امتداد یافت بندهای خاص که در پس آرابه شیر صفت بزنجیر بودند حکم شد که تفنگچیان
در میان گذاشته از چپ و راست برآمده کارزار نمایند تفنگچیان ... و این شیر دلان شیران زنجیر گسل کامیاب گشته کارنامه رستم
اسباب را منسوخ ساختند و نادر العصری استاد علی قلی در پیش قول ایستاده به انداختن توپ و تفنگ گرم اهتمام شد مقارن اینحال
از غضب پادشاهی زبانه کشید و باستاد علی قلی حکم رسید که آرابها را پیش برده خود باعتصام حبل المتین توکل تکاور اقبال را گرم رفتار
ساختند و از مشاهده اینحال دلاوران عرصه اقبال بجوش و خروش درآمده یکبارگی بصفوف اعدای دولت حمله آوردند و نائره
قتال بمرتبه اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه اسلام پناه چپ و راست لشکر ادبار آثار کفار را برداشته بر قلب تیره بختان زد
کفار ظلمت شعار نیز دست از جان برگرفته هجوم عام نموده بقول پادشاهی فرو ریختند غازیان یکدل ثبات قدم ورزیده اصلا
از جای خود حرکت نکردند و آنچنان با کفار در آویختند که برداشتن دست و انداختن تیر نتوانستند و آخرهای روز که هنگام آخر کار کفار
دلفریبان کردگار نسیم فتح بر اعلام اسلام وزید و غنچهای مراد در گلبن اقبال شگفت مخذولان را مجال قرار نماند ولی اختیار عنان ثبات از
دست گذاشته رو بگریز نهادند حسن خان میواتی در اول ... و رای چندربهان و راو دلپت ... و کرمسی از نامیان
آن مخالفان رخت هستی بسیل فنا دادند و حساب سایر کشته ها از قید ضبط بیرون است و رانا ... از هیبت آنحضرت خود را ...
همراهان سیاه روزگار ... لوای ظفر برافراشته باردوی اقبال مراجعت فرمودند و محمدی کوکلتاش و عبد العزیز میر آخور و علی ...
جی از امرا تعیین شدند که از پی گریختگان شتافته شاید رانا اسیر سرپنجه تقدیر گردد چون شب در میان حایل آن سیاه بختان
اند و تحصیل کار از تعاقب کنندها ... شایسته عقل ... آنحضرت تقریر نموده اند که وقت
... بود امیدی نگذاشته ... و بایستی تعاقب نمود تاریخ این فتحنامه شیخ زین صدر که از افاضل گرامی بود فتح پادشاه اسلام یافته
... نیز تواریخ ... از کابل ... تاریخ ... نوشته بدرگاه ارسال ... حضرت فردوس مکانی بعد از فراغ فتح لوازم شکر ایزدی
تقدیم رسانیده به تسخیر ولایت میوات رایات جهانگشا برافراختند و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبد الملک قورچی را با فوج مستعد
بدفع الیاس خان که در میان دوآب فتنه انگیزی شروع کرده قلعه کول را گرفته کچک علی حاکم آنجا را مقید ساخته بود نامزد فرمود
بخت برگشته تاب مقاومت نیاورده آواره صحرای ادبار شد و حضرت فردوس مکانی خود بصوب میوات نهضت فرموده آن ولایت
بحیز تسخیر در آوردند و خزاین الور بانعام حضرت جهانبانی جنت آشیانی مرحمت نموده مستقر سریر خلافت کوس مراجعت
بلند آوازه ساختند و جمعی که بر سر الیاس خان تعیین شده بودند او را گرفته بدار الخلافه آگره آوردند و در آنجا حسب الحکم بیاسا
رسیدند

رخصت فرمودن حضرت جهانبانی جنت آشیانی را بجهت کابل و بدخشان

چون انتظام ولایت کابل و بدخشان و استحکام ممالک موروثی از لوازم سلطنت بود و بی وجود یکی از شاهزادهای والا مرتبت
ضبط آن مملکت خاطرخواه صورت نمی بست لاجرم به الهام آسمانی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون را بتاریخ ... رجب
... همایون فال از سرکردهی ... الور بدان صوب رخصت ارزانی داشتند و همدرین معنی ... قاسم حسین سلطان ... ملک قاسم
... ابو محمد نیزه باز و حسین خان و چندی از امرای هندوستان ... و تاتار خان ... را بهمراهی محمد سلطان

و زمینداران که در هیچ معرکه با او موافقت نکرده بودند درین لشکر همراه آمدند و اسامی ایشان بموجب است سلهدی حاکم رایسین سیانکیو
وغیران باسی هزار سوار و راول اودی سنگه باگری با دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی نیز دوازده هزار سوار و بهارمل ایدری چهار
هزار سوار و نرپت هادا هفت هزار سوار و سترویی کچی حاکم جیسلمیر شش هزار سوار و پرم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و بیرسنگ دیو
چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سکندر افغان اگرچه ولایتی نداشت اما بامید سلطنت موهوم ده هزار سوار با خود سرگردان
ساخته بود که باین حساب مجموع گروه مخالف دو لک و یکهزار سوار میرسید و در یک لک سوار هیچ سخن نیست چون هجوم مخالفان
بمسامع علیه رسید ترتیب افواج منصور پرداخته غول را بوجود اشرف میمنت بخشیدند و بر دست راست غول حسین تیمور سلطان و میر
سلطان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای
عظام مقرر شدند و بر دست چپ غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و ترددی بیگ
برادر قوج بیگ و شیر افگن ولد قوج بیگ و آرائش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت قرار گرفتند و جوانغار بموکب اقبال حضرت
جنت آشیانی رونق پذیرفت و در یمین آنحضرت قرین نصرت قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش
و قوام بیگ ارد و شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از
بهادران تعیین شدند و بیسار نصرت آثار آنحضرت میر همه و محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد جاندار مقرر گشتند و در برانغار ظفر نگار
امرای هندوستان مثل خانخانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن خدمت طلب گردیدند و در هراول سید مهدی خواجه و محمد سلطان
میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرزا سلطان و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارسبیگی
و جان بیگ اتکه و از امرای هندوستان جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی
از غازیان شیر صولت و بهادران بلند همت رزم آرا گردیدند و در تولقمه برانغار ترددی بیگ یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و
جمعی از مغولان قدم جلادت پیش نهادند و در تولقمه جوانغار مومن اتکه و رستم ترکمان با چندی از خاصان بادشاهی پای ثبات افشردند
و بقانون غزات روم در پیش صف ارابها ترتیب نموده بزنجیر اتصال دادند که توپچیان در پناه آن محفوظ بوده و توپ اندازی کنند و این خدمت
بنظام الدین علی خلیفه مقرر شد و چون صفوف نبرد برنهج شایسته ترتیب یافت حکم فرمودند که بهادران لشکر منصور تیز جلوی نموده هر کدام
بجای خود قدم همت مضبوط دارند و از پاس اول روز شروع در زد و خورد و کشتن و کوشش شد **مثنوی** دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه +
سواران ترکان و هندی گروه + درخشیدن تیغ و ژوپین و خشت + تو گفتی که شب با در هوا لاله کشت + ز خون رود گفتی نیستان
شدست + ز نیزه هوا چون نیستان شدست + نخست جوانغار مخالف بر برانغار لشکر منصور حمله آورده جنگ بخیره و کوکلتاش ملک قاسم
بابا قشقه افتاد آنحضرت چین تیمور سلطان را بکمک تعیین فرمودند او دلیرانه و شیرمردانه تیزدستی نموده مخالفان را برداشت و تا عقب
غول ایشان دوانید و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جنت آشیانی ارابها پیش برده بضرب
توپ و تفنگ هنگامه مخالفان را درهم شکست و هستی بسیاری از مدبران بباد فنا رفت چون اعدای دولت فوج فوج و جوق
جوق متعاقب یکدیگر میرسیدند حضرت فردوس مکانی نیز از امرای رزم آرا و شیران بیشه وغا مرتبه و دو دفعه بدفعه از پی هم
میفرستادند یکبار قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را حکم شد نوبت دیگر هندو بیگ قوچین مامور گشت دفعه دیگر محمدی
کوکلتاش خواجگی اسد را فرمان رسید بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس ایشان دوست ایشک آقا و
محمد خلیل اخته بیگی تعیین شدند برانغار مخالف کرات و مرات بر جوانغار سپاه ظفر پناه حمله آورد و هر بار دلیران نبرد آزما چند نگ طانسان

ساوات عالیدرجات بود بسعادت آستان بوس دریافت و قلعه بیانه را باولیای دولت ابد پیوند سپرد و تاتار خان نیز قلعه گوالیار را به بندهای بادشاهی حواله نمود و بملازمت آمد و محمد زیتون نیز بلده دهولپور را بملازمان عتبه خلافت وا گذاشته در سلک سایر بندها منتظم گردید و هر کدام فراخور اخلاص و حالت خود مشمول الطاف بادشاهی شده از صدمات افواج قاهره مصون گشتند و در خلال این احوال خبر طغیان رانا سانگا بتواتر رسید که او لشکری گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جلادت از اندازه بیش نهاده است و جمیع راجها و زمینداران دور و نزدیک بخود متفق ساخته سر شورش دارد بنابر علیه روز چهارشنبه چهارم صفر فرمان طلب بحضرت جنت آشیانی مصحوب محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار ارسال یافت مضمون آنکه جونپور را بتخند و در اینجا که مناسب دانند سپرده بر جناح استعجال متوجه ملازمت شوند و از غرایب وقایع آنکه در شانزدهم ربیع الاول بوا نام مادر سلطان ابراهیم با وجودی که مشمول انواع مراحم و عواطف بادشاهی شده قصد آنحضرت کرد و با یکی از باورچیان سلطان ابراهیم که در مطبخ معموره در سلک باورچیان خاصه انتظام داشت اتفاق نموده زهر در طعام انداخت اگرچه بقدر ملالی و اختلالی عارض طبیعت اعتدال سرشت گردید اما بخیر گذشت و آن گروه بد اندیش بسزای اعمال خود رسیدند و بوا را سلطان ابراهیم را مصحوب یکی از معتمدان درگاه بکابل روانه گردانیدند و در راهی که از آب سند میگذرانیدند محافظان او را غافل ساخته خود را بدریا انداخت چون فرمان عاطفت بحضرت جنت آشیانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور گذاشته و قاضی جیا را که از امرای هند بمزید توجه التفات بادشاهی ممتاز بود بمنصب امرا مقرر داشتند و شیخ بایزید برادر او را تعین نموده متوجه ملازمت شدند و چون هنوز کالپی در تصرف عالمخان افغان بود از آن راه مراجعت فرموده بمقدمات امیدوار او را در سلک سایر دولتخواهان منتظم ساخته همراه بدرگاه گیتی پناه آوردند و روز یکشنبه ششم ربیع الثانی در باغ آگره که بهشت هشت موسوم است بدولت ملازمت پدر عالیقدر دریافتند و همدران روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بشرف آستان بوس مستسعد گشت مصاف حضرت فردوس مکانی

با رانا سانگا و نصرت غازیان اسلام بتائید ملک علام چون رانا سانگا لشکر عظیم فراهم آورده بجمعیت و شجاعت خود مغرور گشت قدم جلادت پیش نهاد حضرت فردوس مکانی باقتضای غیرت ایزدی متوجه دفع آن مغرور شده روز دوشنبه نهم جمادی الاول بمعانی فتح و فیروزی از دار الخلافه آگره کوچ فرمودند درین اثنا بتواتر خبر رسید که رانا با لشکر گران حوالی بیانه را تاخته شکست بجمعی که از قلعه قدم جلادت بیرون نهاده بودند تاب مقاومت نیاورده برگشته بقلعه در آمده اند و سنگرخان جنجوهه بهادرانه بقتل رسید و امیر کته بیگ زخمی شد آنحضرت درین منزل چهار روز بجهت سامان لشکر توقف فرموده پنجم متوجه پیش شدند و در موضع مندهاکر که از آگره پنج کروه است نزول اجلال اتفاق افتاد و بخاطر الهام مآثر چنین پرتو انداخت که چون درین نزدیکی آبی که بلشکر منصور وفا کند غیر از قصبه سیکری که الحال بیمن دولت حضرت خاقانی بفتحپور شهرت اشتهار یافته نشان نمیدهند صواب آنکه پیش از رسیدن مخالف تیز دستی نموده آن آب را باید گرفت لهذا روز دیگر از منزل مندهاکر نهضت فرموده در نواحی آن کول رایات اقبال افراشتند و از آنجا بطلب مهدی خواجه و سایر امرای بادشاهی که در بیانه بودند کس تعیین شد و بیاب میرک ملازم حضرت جنت آشیانی و جمعی از نوکران خاصه بجهت زبانگیری فرستادند آنها مراجعت نموده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از پرگنه بساور یک کروه پیشتر فرود آمده که مسافت تا این بنه ده کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و سایر امرا بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند و هر روز میان قراولان جنگ و ستیزها میشد و اکثر بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه روز سه شنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه رانا سانگا آمده رزم طلب گشت آنحضرت در واقعات خود نوشته اند که در آن هنگام بضابطه هندوستان یک لک را صد سوار و یک کرور را ده هزار اعتبار میکردند و ولایت رانا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد و بسیاری از راجها

دلنهایت ایزد سبحانه در اندک زمانی امنیت و جمعیت تمام پدید آمد و آنحضرت بعد از عید شوال در منازل سلطان ابراهیم جشن پادشاهانه ترتیب فرموده داد کام روائی و کامبخشی دادند و میرزایان عالیقدر و امرا و رفیع الشان را باز دیاد جاگیر و اقطاع سربلندی بخشیدند و ولایت سنبهل بوجه جاگیر حضرت جنت آشیانی تفویض فرموده اضافه سرکار حصار فیروزه که سابق بجلدوی آنحضرت مرحمت شده بود مقرر ساختند و امیر هندو بیک را بوکالت آنحضرت شرف امتیاز بخشیدند و بحکومت آنجا و رخصت نمودند و امیر مذکور با کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه و شیخ گهورن و سپاهیان میان دوآب بسنبهل رفته با بین افغانان که قلعه سنبهل را محاصره داشت جنگ صف کرده مخالفان را شکست داد و چون آن بدفرجام تنگ قبل از این سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی گریخته بود دیگر روی بهبود ندید

نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی بضبط ولایات شرقیه بحکم حضرت فردوس مکانی و شرح سوانحی که در آن یورش روی نمود بمیامن اقبال همایون

چون خاطر اولیای دولت از سرانجام ممالک مفتوحه واپرداخت و موسم باران که مانع سفر و تردد است به آخر رسید و نیلپاه اقبال روزی چند در جاگیرهای خود بسر برده بفضی راحت کردند وقت آن شد که سرحدهای ممالک هندوستان را از تصرف مخالفان برآرند بعد از انکاش رای عالم آرا برین قرار گرفت که حضرت جنت آشیانی متوجه بلاد شرقی گشته آن سرحد را از فتنه و فساد خودسران تیره رای پاک سازند و چون مذکور میشود که رانا سانکا · بقوت و قدرت تمام قدم جلادت پیش نهاده قلعه کهندار را بقبض خود درآورده و جرات و جسارت ظاهر ساز دا اگر نموده واقع باشد حضرت فردوس مکانی خود متوجه دفع آن کافر مقهور شوند بنابرین رای صواب نمای بتاریخ او پنجشنبه ذی قعده جنت آشیانی بضبط ولایات شرقیه نهضت یافتند و عادل سلطان و محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس امیر قتلق قدم و میر عبدالله و امیر ولی و امیرجان بیگ و پیرقلی و امیرشاه حسین که به تسخیر دهولپور رفته و تعین شده بود حکم شد که در خدمت آنحضرت باشند و سرداران تعین شدند که امرای مذکور را و چند دار که بر سر راه واقع ست بمعسکر عالی ملحق سازند و سید مهدی خواجه جاگیر دار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میرآخور با سایر عساکر اقبال که در چندوار و اتاوه بدفع قطب خان افغان تعین بودند نیز بسعادت همراهی آنحضرت مقرر شدند و مقارن این حال خبر رسید که قریب پنجاه هزار سوار از افغانان نوحانی در حوالی قنوج شورش انداخته قدم جرات پیش نهاده اند آنحضرت بعقضای عقیدت و اعتصام توکل بمعنان بنصرت و اقبال بکوچ متواتر متوجه گردیدند هرچند رایات کشورکشا بیشتر نهضت میفرمود و ابواب فتوحات بر روی روزگار آنحضرت گشوده تر میگشت نصیرخان که در جاجمو بود از آثار رایات اقبال فرار اختیار نموده راه سلامت پیش گرفت و از گنگ گذشته بولایت خرید درآمد موکب عالی نیز بخریدد روی توجه آورده ضبط آن ملک فرمود و از آنجا عنان عزیمت بجونپور معطوف داشته آنجا را دارالامن ساختند و بنوعی که پیر و بخت جوان سرانجام ممالک مفتوحه بر وجه دلخواه فرموده رایت مراجعت برافراشتند و نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای معتبر افغانان بود و پدرش خطاب اعظم همایون از سلطان سکندر داشت بسعادت ملازمت امتیاز یافت و او را مصحوب سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا روانه درگاه گیتی پناه ساختند و چون بسعادت زمین بوس سرافراز گشت عنایت و التفات که در مخیله او نگذشته بود ظاهر ساخته به اسپ و خلعت ممتاز فرمودند و جاگیر که پدرش داشت با و مرحمت نموده یک کرور و شش لک تنگه دیگر بران افزودند و بخطاب خانجهانی شرف امتیاز بخشیدند و او را رخصت جاگیر داده پسرش محمود خان را بخدمت مخاصیه حضور نگاه داشتند و درین هنگام خبر بهجت اثر رسید که در کابل از مهد علیای ماهم بیگم والده ماجده حضرت جنت آشیانی فرزند گرامی شرف ولادت یافته آنحضرت محمد فاروق نام کردند و ولادتش در نهصد و سی و دو بود پیش از آنکه بنظر سعادت اثر درآید در نهصد و سی و سه در بلده کابل رحلت نموده

ذکر بعضی از سوانح امثال و خبر طغیان رانا سانکا و رسیدن حضرت جنت آشیانی بملازمت پدر عالیقدر

درین سال فرخنده نال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت امیر رفیع الدین صفوی که از اعاظم

ایام داخل اغرق همایون بود حتی اردو بازاری بی نصیب و محروم نماند بعد از آن میرزایان عالیقدر و مخدرات سراپردهٔ عصمت و
امرا و سایر ملازمان درگاه که در ممالک کابل و بدخشان بحیز و لک گذاشته بودند علی تفاوت مراتبهم از نقد و جنس حصه مرحمت فرمودند چنانچه
بکامران میرزا هفده لک تنگه و بمحمد زمان میرزا پانزده لک تنگه و بعسکری میرزا و هندال میرزا همین دستور و بجمیع منتسبان این دودمان
عالیشان که در ماوراء النهر و خراسان و کاشغر انتظار این لطیفهٔ غیبی میبردند انعامات و [illegible] فرستادند و هدایا و نذورات بمشاهد قدسیه
و مزارات متبرکه ارسال فرمودند مقرر شد که بسیار متوطنان کابل و بدخشان از مرد و زن [illegible] و کلان بر سر نفری یک شاهرخی
برسانند القصه هیچکس نماند که از رشحات مکرمت فیض مستوفی نیافت مثنوی ز افشاندن دست گوهر نثار * بساط لب بخت
و روزگار * خوش است ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور * اگرچه نتایج این فتح عظیم روی
نمود و انوار معدلت خورشید صفت زمین و زمان را فرو گرفت و صیت سخاوت و زرافشانی بگوش اقاصی و ادانی رسید اما امرای
هندوستان بنابر عدم جنسیت بدریافت ملازمت دلیری نمی نمودند و رعایا از فرشکوه ترکان هیبت و بیم و هراس بوده جمعیت
خاطر اطاعت نمیکردند و با آنکه دهلی و آگره که پای تخت هندوستانست بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده بود لیکن سایر بلاد و جمیع
قلاع دور و نزدیک را امرای افاغنه در تصرف داشتند از انجمله قلعه بیانه را نظام خان و سنبهل را قاسم سنبهلی و میوات را حسن خان
میواتی و دهلپور را محمد زیتون و قلعه گوالیار را تتار خان سارنگخانی و رابری را حسین خان نوحانی و کالپی را عالم خان و اتاوه
را قطب خان و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم داشت و همین طور قنوج و دیگر بلاد که آنطرف
دریای گنگ واقع است در تصرف نصیر خان نوحانی و معروف فرملی بود که اطاعت سلطان ابراهیم نیز چنانچه باید نکرده بودند و
چون سلطان ابراهیم بقتل رسید بهار خان پسر دریاخان را بپادشاهی برداشته سلطان محمد خطاب دادند و قدم جلادت پیش نهاده
بسیاری از ولایات را بقبض ضبط درآوردند القصه در نواحی دار الخلافه غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و راه ها از آمد و شد غله باز
ماند و عسرت گرانی در لشکر ظفر اثر پدید آمد و هنگام موسم تابستان نیز رسید و چون مزاج ملازمان پادشاهی بهوای کابل سردسیر
عادت داشت اکثری بیمار شدند و بعضی رخت هستی بربستند و ازین توهم بسیاری از امرا ارادهٔ رخصت کابل پیش نهاد همت
گردانیدند و سایر مردم قرار بر فرار داده جوق جوق باهم اتفاق نموده میرفتند حضرت گیتی ستانی از کمال بردباری و تحمل
باین سوانح التفات نفرموده یکبارگی همت علیا بانتظام ممالک مفتوحه مصروف میداشتند تا آنکه از مقربان درگاه مثل احمدی پروانچی
و ولی خازن و از اعاظم امرا خواجه کلان بیگ که در اعتماد عدیل و نظیر خود نداشت بیشتر از همه سعی در رخصت کابل نمودند آنحضرت از
دوربینی و کارآگهی ارکان دولت و اعیان مملکت را طلبیده داشته نصایح ارجمند و مقدمات خردپسند اطمینان خاطر فرمودند و بهیچ معقولی
از ارادهای باطل بازگردانیدند اما خواجه کلان بیگ اصلا بماندن راضی نمیشد آنحضرت از فرط مروت و مردمی گشاده پیشانی رخصت
فرمودند و سوغاتی که جهت شاهزادها و دیگر خاصان درگاه جدا ساخته بودند بخواجه کلان بیگ حواله شد و غزنین و گردیز و پرگنه
سلطان مسعود در جاگیرش مرحمت نمودند چون تائید غیبی همواره رفیق حال آن پادشاه فلک بارگاه بود در اندک فرصتی اکثر سرکشان
و اعیان ممالک هندوستان بشرف خدمت سرافراز شده در سلک سایر ملازمان سعادت پذیرفتند از جمله شیخ گهورن چون بدولت
آستان بوسی عز امتیاز یافت جمعی کثیر را وسیلهٔ سعادت شده بعتبهٔ علیه آورد و فیروز خان و شیخ بایزید فرملی و محمود خان نوحانی
و قاضی جیا که از امرای سلطنت ابراهیم بودند برین بوس سربلندی یافتند فیروز خان از جونپور یک کرور تنگه و کسری جاگیر مقرر شد و به شیخ
بایزید از ولایت اوده یک کرور تنگه مرحمت کردند و بمحمود خان از غازیپور نود لک تنگه و بقاضی جیا از سرکار جونپور بیست لک تنگه تنخواه فرمودند

ودیگر بهادران مقرر شدند و در هراول خسرو کوکلتاش محمد علی جنگ جنگ پای ثبات افشردند و امیر عبد العزیز را طرح فرموده در
اوج برانغار و میر علی و ملک قاسم بابا قشقه با مغلان تولغمه مقرر شدند و در اوج جوانغار قراقوزی و ابو محمد نیزه باز و شیخ علی
و شیخ جمال و تنگری قلی مغول نیز تولغمه صف آراسته شدند و بهادران عرصه اقبال با دل قوی و همت رزم جوی پای ثبات محکم داشته
هر کدام بجاسے خود حضرت طلب کرده دیدند و خدنگ جان ستان و تیغ خون فشان داد شجاعت و دلیری دادند سلطان ابراهیم
نیز میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته رزم طلب گشت و از جانبین کشش و کوشش عظیم پدید آمد چون تائید غیبی همعنان موکب عالی
بود نسیم فتح بر پرچم علم اقبال وزیده و شکست غریب بر سپاه افغان افتاد چون سلطان ابراهیم بقتل رسید جمعی کثیر از افغانان
علف تیغ بیدریغ گشتند و بر گرد و پیش سلطان ابراهیم قریب پنج شش هزار سوار کشته افتاده بود و بالجمله از طلوع آفتاب تا نصف
النهار عرصه نبرد آتش افروز بود و از هوا خون میریخت و پیوند حیات می گسیخت مثنوی ے چو دریای خون شد همه دشت و
راغ + جهان چون شب و تیغ همچون چراغ + ز نالیدن کوس با کرناے + همی آسمان اندر آمد ز جاے + گرفتند
شمشیر هندی بچنگ + فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ + بی اغراق سخن سازی این کارنامه شجاعت که از دلاوران سپاه
منصور بظهور پیوست قدرت بشر نیست فی الواقع ده دوازده هزار سوار بی استعداد از کابل بدهلی آمده با یک لک سوار تازه
زور مستعد و هزار فیل مصاف نموده بضرب دست و قوت دل فتح کنند از غرایب وقایع است و بغیر از تائید ایزد سبحانه هیچ حساب
راست نمی آید القصه بعد از فتح حکم شد که در ملازمت حضرت جنت آشیانی امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس
علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبد الله کتابدار و امیر ولی خازن یلغار نموده خود را به آگره که پای تخت سلطان ابراهیم است
رسانند و محافظت خزاین و سایر اسباب دولت نموده شهر را از تظلم و بیداد مردم محفوظ دارند و نوید معدلت را بلند آوازه سازند
و مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم را بدهلی تعین فرمودند که خزاین آنجا و سکنه
آن نواحی را محافظت نمایند و دست تطاول سپاه اعتدال را از دامن رعایا و متوطنان آن مرز و بوم کوتاه دارند و در همان روز
فتح نامها بکابل و بدخشان و قندهار و دیگر ممالک فرستادند و روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب دار الملک دهلی بفروغ دولت و شکوه
اقبال نورانی شد و سادات و موالی و اهالی مراسم استقبال تقدیم رسانیده سواد سعادت دو جهانی اقتباس نمودند و در بیست
و یکم شهر مذکور دار السلطنه آگره نیز از نقش قدم جهان پیرا آرایش یافت و اکابر و اهالی سایر ممالک هندوستان و رعایا و ....
زیردستان ادراک سعادت آستان بوس نموده بنوازشهای خسروانی مطمئن خاطر گشتند علی الخصوص از منتسبان سلطان ابراهیم
که اموال فراوان و نفایس اقمشه در ایام سلطنت افاغنه گرد آورده بودند سر جان و مال خود ترسان و خایف بودند همه در پناه
دامان آرامگاه عنایت فرموده مواجب معاش از دیوان اعلی مقرر نمودند از انجمله بوالده سلطان ابراهیم و اولاد او هفت لک تنگه
بوجه معیشت عنایت فرمودند اموال و اسبابی که داشتند همه را بخشیدند و از غنیمتهای این فتح که بدست جنت آشیانی
افتاده الماسی بود بوزن هشت مثقال گویند که سلطان علاء الدین از بکرماجیت راجه گوالیار گرفته بود جنت آشیانی
آنرا بحضرت فردوس مکانی پیشکش کردند و ایشان بجهت رضای خاطر فرزند گرامی قبول فرموده باز بخشیدند چون جوهرشناسان زر
مثل آن جوهری ندیده بودند در قیمت آن اظهار عجز و اعتراف نمودند و آنکه در های خزاین آگره که چندین سلاطین والاشکوه بر هم افزوده
بودند بکلید همت گشوده هفتاد لک تنگه سکندری با یکحصه خزینه بشهزاده جنت آشیانی مرحمت فرمودند و امرا را حسب حال از دو لک
تا پنج لک تنگه نقد و جاگیرهای مناسب مرحمت فرمودند و کمکیهای پادشاهی و سایر ملازمان انعام زر نقد با زیاد علوفه سرفراز گشتند و هر که در آن

به کلانور تشریف فرما بودند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان آنحضرت که بحراست لاهور مقرر بودند در کلانور زمین بوس
نمودند چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بتسخیر اولیای دولت درآمد غنیمت فراوان نصیب شاه منصور شد کتابهای غازی خان که در آن
قلعه بود بسرکار خاصه ضبط فرموده بعضی از آن بحضرت جنت آشیانی عنایت کردند و حیدری را بمیرزا کامران فرستادند درین هنگام بعرض
اشرف رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه قدم جلادت پیش نهاده است خود بدولت و اقبال از انباله کوچ نموده حضرت جنت آشیانی
را بدفع او تعین فرمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی خلیفه و دیگر امرا
که در هندوستان گذاشته بودند چون هندو بیگ و محمد علی جنگ جنگ وغیره در ملازمت آنحضرت مقرر شدند درین روز هیبت خان افغان
که از امرای معتبر هندوستان بود سعادت رکاب بوس دریافت حضرت جنت آشیانی بدستیاری اقبال فتح کرده بموکب عالی
پیوستند و حصار فیروزه با توابع که یک کرور حاصل داشت بجلدوی این فتح عنایت شد و یک کرور نقد بسم انعام فرمودند بدولت و اقبال
رایت جهانگشا بتسخیر دهلی برافراشته کوچ بکوچ متوجه شدند از پرگنه سرساوه حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ را بخبرگیری
فرستادند او آمده بعرض رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از لشکر سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند بنا بران چین تیمور
سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان را با تمام جرنغار و برانغار سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین و قتلق قدم قراول
از غول یونس علی و عبدالله کتابدار و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر که تیزتر یافتند که گرم و چسپان شتافته دست برد شایسته بانجام
خون گرفته نمایند لشکر منصور حسب الحکم رزم خاطر خواه نموده فتح کردند و جمعی کثیر بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و حاتم خان را با هفتاد کس
دستگیر ساخته بدرگاه فرستادند و انها نیز دار و نقصاص رسیدند به استاد علی قلی امیر آتش حکم شد که بقانون عرابات روم کرده بها
سامان نماید و آرابها را بزنجیر چرم گاو مانند زنجیر ساخته بایکدیگر اتصال دهد و در میان هر دو آرابه شش هفت توره تعبیه کنند که تفنگ
اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در عرض پنج شش روز این حکم صورت اتمام یافت در روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر بشهر پانی پت
رایت فتح برافراشته ترتیب صفوف فرمودند ارابها و توره ها را در پیش غول باز داشتند برانغار و محلات شهر واقع شد جوانغار بخندق
و درختان استحکام گرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در پیش گروهی پانی پت فرود آمده و مذکور میشد که یک لک سوار و هزار فیل همراه دارد
یک هفته لشکرها در برابر هم نشسته دلیران عرصه نبرد از جانبین برآمده رزمهای مردانه میکردند و اکثر اوقات دلیران لشکر منصور بر افغانان
غالب می آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر فراوان متوجه سپاه ظفر پناه شد آنحضرت نیز با اعتصام رحمت الهی پای
توکل در رکاب اقبال نهاده صفوف اقبال به انجمن تونقلاف و الچیان فولاد و بکارا استحکام بخشیدند جنگ حضرت فردوس مکانی

بابر بادشاه . با سلطان ابراهیم لودی

حضرت فردوس مکانی با وجه کثرت مخالف و قلت هواخواه بهمعنانی اقبال و تائید ایزد
ذوالجلال بترتیب صفوف کارزار اهتمام تمام بکار بردند غول بوجود اشرف شایستگی یافت و بر دست راست قول که ترکان انراونگ
غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد
ساربان و امیر عبدالله کتابدار رزم آرا گردیدند بردست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران و احمدی
پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محمد علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان قرار گرفتند برانغار بکوکبه اقبال حضرت جنت آشیانی
زینت پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی
بمساعدت همراهی آن عالیشان ممتاز گشتند و در جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان
و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیگ و امیر محمد بخشی

شایسته کلام بدینجا است نوشته‌اند بنظر درآمده که چون از کابل شش منزل کرده به بادینه پور رسیده شد عالم دیگر بنظر درآمد گیاه دیگر درخت دیگر وحوش دیگر طیور بطرز دیگر راه و رسم اهل دالوس بوضع دیگر بود و ناصر میرزا درین منزل سعادت ملازمت دریافت کنکاش چنان شد که سپاه اقبال از دو راه رفته به کدام گذر بگذرد درین فراخور آگاهی و دست خوشنخی گفت بشومی باقی حبانیان گذشتن در توقف افتاد و بجانب کست توجه فرمودند و بعد از تاختن کهت بنگش و بنو هم به سیر بلکه اقبال گنج آنگاه به بجدی چنی رفته بدریله که قصبه ایست از توابع ملتان عبور فرموده اند و دکی گذشته بغزنین تشریف بردند و از آنجا بکابل رایات اقبال برافراشتند و بار دوم در جمادی الاول نهصد و سیزده از راه خود کابل متوجه فتح هندوستان شدند و از بی اتفاقی همراهان درین مرتبه تیر جمال مقصود از پرده تقدیر چهره نگشود و به راه بادیج مراجعت فرموده ظلال اقبال بر ساحت کابل انداختند و بر سنگی که بالای بادیج بود ارست تاریخ این عبور فرموده آنحضرت کنده اند و هنوز آن نقش دولت ظاهر است و تا این زمان اولاد حضرت صاحبقرانی را میرزا می گفتند ازین تاریخ حکم شد که آنحضرت را پادشاه گویند در سه شنبه چهارم ماه ذی قعده این سال همایون فال در ارک کابل ولادت با سعادت حضرت جنت آشیانی اتفاق افتاد مرتبه سیوم غره محرم نهصد و بیست و پنج بجانب بجور نهضت فرمودند و دران راه زلزلهٔ عظیم شد امتداد آن به نیم ساعت نجومی کشید و سلطان علاء الدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت فایض گشت و قلعه بجور بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد و حکومت آنرا بخواجه کلان بیگ مرحمت فرموده بتسخیر ولایت سواد و تاراج یوسف زئی پیش نهاد همت عالی ساختند طاوس خان برادر خرد شاه منصور کلان ... هر خیل یوسف زئی دختر او را آورده عجز و خاکساری را شفیع ساخت چون بقدر دسترسی از رهگذر آذوقه و غله در اردوی ظفر قرین بهم رسید و در اصل تسخیر هندوستان پیش نهاد خاطر اشرف بود همت جهانکشا رخصت نمیداد که باین مطالب پست فرصت از دست رود و با آنکه امرا به یورش هندوستان ملک راضی نبودند بتکیه عنایت ایزدی سبحانه کرده سیوم مرتبه همت رایات اقبال بصوب ممالک هندوستان برافراشتند و چون نزدیک به بهیره رسیدند عبدالرحیم شقاول را پیشتر فرستادند که مردم بهیره را دلاسا نماید و از دراز دستی و بی اعتدالی شهر را محافظت کند و آخر های روز خود بدولت و سعادت شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول اجلال فرمودند و چهار صد هزار شاهرخی مال امان از بهیره گرفته بهندو بیگ عنایت کردند و حکومت آنجا بمشارالیه تفویض یافت و خوشاب را بشاه حسین سپرده کومک هندو بیگ ساختند و ملا مرشد کتابدار را برسالت نزد سلطان ابراهیم بن سکندر لودی فرستادند دولتخان حاکم لاهور او را اجازت پیش رفتن نداد و از لاهور بازگردانید و درین هنگام خبر تولد فرزند سعادت پیوند رسید چون متوجه تسخیر هندوستان بودند باین مناسبت تفاول گرفته هندال نام کردند هندو بیگ را به بهیره گذاشته خود بصوب کابل مراجعت فرمودند هندو بیگ نتوانست در بهیره بود متعاقب آنحضرت بکابل آمد

نوبت چهارم در نهصد و سی نهضت عالی اتفاق افتاد لاهور و دیپالپور و دیگر بلاد بتصرف اولیای دولت درآمد و از آنجا عنان مراجعت بصوب کابل معطوف داشته در نهصد و سی و دو سرانجام این یورش بر اصل فرموده بقاید دولت و راهنمونی اقبال روز جمعه غره صفر که نیر اعظم در برج قوس افاضه انوار می نمود پای سعادت در رکاب توکل آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند میرزا کامران حسب الحکم در قندهار ماند و حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون بادشاه از بدخشان با لشکر خود آمده در باغ وفا بعز بساط بوس مشرف گردید خواجه کلان بیگ هم از غزنین آمده درین روز آستان بوسی نموده در غره ربیع الاول این سال از آب سند گذشته سان لشکر دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیره بقلم درآمد. روز جمعه چهاردهم ربیع الاول در حوالی سیالکوت نزول اجلال فرمودند و اهالی سیالکوت

آنحضرت در محرم نهصد و دوازده با کوکبهٔ عالیشان عزیمت خراسان نموده در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید آنحضرت رفتن
خراسان را بهتر از سابق دانسته برخلاف کنگاش اهل روزگار متوجه خراسان شدند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد امرا از کوته اندیشی بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا را بالاتفاق بپادشاهی برداشته بودند آنحضرت را در مرغاب با میرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای
ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند اما چون در میرزایان آثار رشد و دولت نیافتند معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم
شعبان سال مذکور متوجه دارالملک کابل گشتند و در کوههای هزاره جات خبر رسید که محمد حسین میرزا دغلت و سلطان سنجر برلاس جمعی از
مغلان را که در کابل مانده بودند بخود متفق ساخته خان میرزا را به بزرگی برداشته کابل را قبل دارند و در میان عوام خبر انداخته اند که
پسران سلطان حسین میرزا نسبت به آنحضرت غدری اندیشیده اند و ملا بابای پشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر قاسم کوه بر و احمد
یوسف و احمد قاسم که حراست کابل به ایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه جهانگیر میرزا را که
قدری بیماری داشت در اغرق گذاشته با معدودی از عقبه شدند و کوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشتند و سحری بی مبالغه
خبر ایلغار بکابل رسید تا مخالفان از صولت قدوم موکب عالی دست و پای گم ساخته هر کدام بگوشهٔ اختفا خزیدند و آنحضرت از کرده ایشان
شاه بیگم مادر کلان نسبی خود که باعث برداشتن خان میرزا بود رسیدند و روی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمودند و بتمکین و وقار از راه
عرفان بحسن ادا و لطف سخن عرض نمودند که اگر مادری با فرزندی شفقت خود را خاص کند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن است و سر در
کنار بیگم نهاده فرمودند که وقت راه دارم و خواب آلوده ام و هنوز خواب بر نبوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت است آمد و ایشان
بسرعت تمام برخاسته به بیگم ملاقات فرمودند و مقارن این حال محمد حسین میرزا را گرفته آوردند از فرط مروت و کمال فتوت جان بخشی
فرموده رخصت خراسان دادند آنگاه خانم خان میرزا را گرفته حاضر ساختند و گفتند که جان برادر برادر گناه کار ترا آورده ام اشارت
چیست آنحضرت میرزا را در کنار مرحمت کشیده انواع نوازش فرمودند و در بودن و رفتن مختار ساختند خان میرزا از غایت شرمندگی
رخصت قندهار گرفت و سال دیگر موکب عالی متوجه تسخیر قندهار شد و شاه بیگ و مقیم ذوالنون ارغون که حکومت آنجا داشتند محاربه عظیم نموده
رایت فتح و ظفر بر افراشت و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت آنحضرت قندهار را بناصر میرزا برادر خورد جهانگیر میرزا عنایت
فرموده بکابل معاودت نمودند و از کابل خان میرزا را به بدخشان رخصت دادند بعد از سرگذشت بسیار داعی گشته شد و بدخشان
تصرف او در آمد همواره اطاعت آنحضرت را سرمایه سعادت خود دانسته فرمان برداری می نمود و سال نهصد و شانزده عرضه داشت
بدرگاه والا فرستاد که شاه بیگ خان در محاربه شاه اسمعیل صفوی بقتل رسید اگر باین جانب نهضت فرمایند تسخیر ممالک توران به آسانی
میسر میشود لهذا در شوال سال مذکور نهضت عالی بدان صوب اتفاق افتاد و با اوزبکان محاربات عظیم روی داد و ابواب فتوحات بر
چهره مراد آنحضرت گشاده شد و سمرقند به تسخیر اولیای دولت در آمد و هشت ماه دران مملکت سلطنت گذرانیده در نهصد و هژده
بعبید الله خان در کول ملک جنگ عظیم روی نمود با آنکه فتح شده بود و بتقدیر ایزدی چشم زخم رسید و عنان عزیمت بجانب حصار منعطف
ساختند و بار دیگر بالاتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبکیه مصاف عظیم واقع شد و نجم بیگ کشته گردید و آنحضرت بصوب کابل
عنان توجه معطوف داشتند و از این تاریخ قطع نظر از ماوراءالنهر نموده به تسخیر وسعت آباد هندوستان پیش نهاد همت
عالی ساختند و چهار نوبت بجانب هندوستان عزیمت فرموده بجهت بعضی موانع مراجعت روی داد و بار اول
در شعبان نهصد و ده از راه باداهم چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم رود نزول اجلال فرمودند و در
واقعات بابری که آنحضرت خود بزبان ترکی مرقوم قلم صدق رقم فرموده اند و بی شائبهٔ تکلف و اغراق چنانچه

عالی مشرف شده بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق نموده
بر سر عمر شیخ میرزا می آیند درینولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خورد
و بزرگ بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده در نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردند سلطان احمد میرزا اوراتیپه و خجند و مرغینان را که از
ولایت فرغانه است گرفته بچار کروهی اندجان فرود آمد امرا چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرد اما چون تائید غیبی همواره قرین
حال این دودمان ابد پیوند است از وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و امتداد محاصره در اردوی میرزا و باهم سپاه چاروای
بسیار قحط پیدا شد از نشستن به تنگ آمده صلح گونه کرده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود
و اخسی را قبل نموده جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش در انجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت امرای
اخسی بمدافعه همت گماشته ترددات پسندیده کردند و خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارض او شد ترک این اراده نموده بولایت خود
بازگشت و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و فردوس مکانی را مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین جغتائی و اوزبکیه
نبردهای عظیم روی داد و سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه آثار فتح سمرقند فرمودند فتح اول در سال نهصد و سه از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود
میرزا فتح دویم از شیبک خان در سال نهصد و شش فتح سوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده اما چون مشیت الهی
در اظهار گوهر یکتای حضرت خاقانی بود و میخواست که اقلیم هندوستان به پرتو اقبال جهانتاب آنحضرت مشرق دولت گردد در
آنملک فتح الباب در جهت آنحضرت شد ناگزیر با معدودی از مخلصان فدائی متوجه بدخشان و کابل شدند چون ببدخشان رسیدند
تمام مردم خسروشاه که حاکم انجا بود بخدمت شتافته غاشیهٔ بندگی بر دوش سعادت گرفتند خسروشاه نیز بیچاره شده بملازمت پیوست
باوجود آنکه این بیدولت بصنوف انواع جرایم آغشته بود و قتل کشتن میرزا بایسنقر و بکحل ساختن میرزا سلطان مسعود که بنی عم حضرت فردوس
مکانی میشدند و با آنحضرت نیز در هنگام قزاقی اقسام نامردی و بی اتفاقی بظهور آورده از کمال همت و فرط فتوت در مقام انتقام
نیامده حکم فرمودند که از اموال هر قدر که تواند برگرفته بخراسان رود و او پنج و شش قطار زنجیر و شتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر اقمشه
بارکرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آنوقت محمد مقیم پسر
ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزای عم زادهٔ آنحضرت گرفته بود از طنطنهٔ رایات
اقبال متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب به قندهار نزد برادر خود شاه بیگ شتافت و کابل در اواخر ماه ربیع الآخر
سنه نهصد و ده به تسخیر اولیای دولت ابد پیوند درآمد و در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلعهٔ قلات که از مضافات
قندهار است مفتوح گشت و از انجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار فرموده بسمت جنوب آن توجه نمودند و قبائل افغانان سواشک و لاباغ
تاخته بکابل مراجعت اتفاق افتاد و در مبادی این سال زلزلهٔ عظیم در حدود کابل واقع شد چنانچه فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای
حصار شهر افتاد و خانهای موضع پغمان تمام از هم ریخت سی و سه مرتبه در یکروز زمین جنبید و تا یکماه شب و روز دو مرتبه زمین در تزلزل
بود و اساس بسیاری از هم انهدام یافت و در میان پغمان و بیک توپ پاره زمینی که عرض او یک شست تیر باشد
بریده بیک تیرانداز پایان رفت و در آن زمین چشمها پدید آمد و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ
باشد زمین بمقدار قامت فیلی پست و بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و باد برخاست و در همین سال در هندوستان نیز
زلزلهٔ عظیم شد و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده تسخیر خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان
خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سید افضل پسر سلطان علی خوا...

و ارتکان را از وطن استیصال کرده آورده و وقتی هر کدام را از روستا تفتیش و زایل ساختند و امداد شده تا رسیدن بدیع الزمان
و ر اندجان که استحکام و ولایت [illegible] نسبت بر سمرقند [illegible] داشت تا سکنه و متوطنان جید و سپاه و لشکر [illegible] داشته و چند [illegible]
بسمرقند لشکر کشید و کرد او سر خان را که در لیودرب [illegible] خان الوس [illegible] بود و لیکن قرب و قربت داشته استمداد نمود
آورده و هر بار که می آمد و لاینی عطا می فرمود و در مدت اقامت به سلطنت تاشکند و مملکت فرغانه [illegible] اخسیکت را باد داد
سلطان احمد میرزا با عمر شیخ میرزا اوال سمرقند با سلطان محمود خان پسر کلان یونس خان که والی الوس مغل بود مغلی بود
اتفاق نمود و بر سر میرزا لشکر کشید نار بیابانی رفته چنانچه سلطان احمد میرزا اول و شاه سلطان محمود خان آمده در میان اتفاق عمر شیخ
میرزا استقرار شد تفصیلش آنکه اخسی که پای تخت میرزا بود بر جری [illegible] و اکثر بالای [illegible] فراز جدا ساس [illegible]
و دوشنبه چهارم رمضان سنه [illegible] در حالی که [illegible] بر فراز اوان عمارت [illegible] تماشا می کرد [illegible]
پایگاه حضور [illegible] و میرزا فی الفور [illegible] کبوتر [illegible]
و میرزا از اوج حیات بحضیض ممات قرار گرفت از ایشان سه پسر و پنج دختر ماند بزرگترین پسران [illegible]
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بود و از ایشان دو سال [illegible] میرزا [illegible] میرزا و دو سال [illegible] میرزا [illegible]
مقدس پادشاه بلند همت شیر دل اقلیم [illegible] ظهیر الدین بابر [illegible]
غازی در ششم محرم سنه هشتصد و هشتاد و هشت [illegible] قتلق نگار خانم [illegible] دختر دوم یونس خان
و خواهر بزرگ سلطان محمود خان والی خان بود و [illegible] تاریخ ولادت [illegible] ششم محرم زاد
آن شه مکرم و تاریخ مولدش هم آمد شش محرم [illegible] تاریخ [illegible] اتفاق [illegible] که این تاریخ [illegible]
که [illegible] جهت عدد و خیر [illegible] و هم آمده [illegible] عدد و خیر [illegible] تاریخ [illegible] از [illegible]
میگردد و یکی از غرایب آنکه احاد و عشرات و مآت این در یکدیگر واقع شده [illegible] ظهیر الدین [illegible]
خود اسم گرامی ظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب به آسانی جاری نمیشد بابر نامی [illegible]
و آنحضرت ارشد اولاد عمر شیخ میرزا است بلکه ارشد اولاد سلطان ابو سعید و در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان سنه هشتصد و نود و نه
در خطه دلکشای اندجان بر سریر سلطنت نشستند دلیری و دلاوری و توکل و تحمل آنحضرت در معارک و مهالک قدرت [illegible]
و آن مایه رنج و تردد که ایشان را در تسخیر ممالک پیش آمده کم پادشاهی را روی نموده باشد در وقتی که واقعه ناگزیر عمر شیخ میرزا
در اخسی روی نموده بود حضرت فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیش بودند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان
خبر جانکاه باندجان آمد در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند و چون بدروازه رسیدند شیرم طغائی جلو آنحضرت گرفته
بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزکند و این کوه برد مطلبش آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می آید مبادا
غدری نسبت بآنحضرت اندیشد و ولایت بر وی مسلم گردد و از حرام نمکی مردم اگر ولایت از دست رود باری وجود اقدس
ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایان خود الچه خان یا سلطان محمود خان تشریف برند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه
محمد دوری را که از بزرگان و قدیمیان عمر شیخ میرزا بود فرستادند که و غدغه و توهمی که بخاطر دولتخواهان آنحضرت رسیده رفع
سازد و در نمازگاه خواجه محمد برکاب بوس مشرف شد و بمقدمات معقوله خیر اندیشان آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان
عزیمت بجانب قلعه منعطف گردانیدند و چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت

جمشید و آنحضرت را هشت پسر بود ابابکر میرزا و النگ میرزا و عثمان چلپی و میرزا عمر و میرزا خلیل و سلطان محمد میرزا و اجل میرزا و سیورغتمش میرزا و سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میران شاه است و والدهٔ ماجده اش مهر نوش نام داشت و از قوم فولادمینا بود همواره با برادر خود میرزا خلیل سلطان در سمرقند بسر میبرد و چون میرزا خلیل بعراق متوجه شد میرزا شاهرخ حکومت ماوراءالنهر را بفرزند دانشمند خود میرزا الغ بیگ تفویض فرمود سلطان محمد میرزا در صحبت میرزا الغ بیگ باعزاز و احترام میگذرانید و ایشان را دو فرزند بود سلطان ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا در هنگام بیماری که ازین عالم رحلت میفرمود و میرزا الغ بیگ به پرسش آمده بود فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش بسیار کرد سلطان در سایهٔ عاطفت میرزا بدولت و عزت میگذرانید و شکوه سلطنت و جهانداری از ناصیهٔ اقبالش لامع بود روزی یکی از مقربان آنحضرت بعرض رسانید که این پسر عم شما عجب خدمت بجد میکند میرزا فرمود که او درین لباس کسب آداب جهانبانی و گیتی ستانی مینماید سلطان ابوسعید میرزا سعادت ولادتش بهشتصد و سی بوده و در بیست و پنج سالگی سر آرای سلطنت گردید و مدت هژده سال بدولت و اقبال گذرانید و حکومت ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان من حیث الاستقلال داشت در آخر عمر عراق نیز داخل قلمرو آنحضرت شد و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهان شاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان بدفع اوزن حسن آق قوینلو رفته از غایت بی تدبیری در جنگ به قتل رسید و سلطان لشکر بسر اوزن حسن کشید او هرچند ملایمت و عجز پیش آورد مقبول نیفتاد و ناگزیر راه بار ازآمد و شد آذوقه محافظت نمود در اردوی سلطان قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند و از محنت مجموع سپاهی پراگنده شد و اوزن حسن در میدان نبرد غالب آمد و بتاریخ دوم رجب ۸۷۳ بتقدیر ایزدی سلطان بقید اوزن حسن درآمد و بعد از سه روز بیادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا حواله نمود آن بی حقیقت چنان پادشاه بزرگ را ببهانهٔ خون گوهرشاد بیگم که از خواتین شاهرخ بود بدرجهٔ شهادت رسانید و بقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خورد و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلان تر ولادت آنحضرت در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بود و سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیق کرده بود و بجهت طوی از دره گز گردانید و بعد از طوی ولایت اندجان بخشیده و ایشان از آن ولایت و امرا و نواب مقرر فرموده تیمور تاش بیگ را اتالیق ساخته به آن ملک فرستاد میرزا بغایت معدلت پیشه و خداترس بود و به اهل فضل توجه بسیار داشت گاهی مصرعی و احیانا بیتی میفرمود و در التش بمرتبه بود که یک بار کاروان ختای در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم بارید و تمام کاروان را زیر کرد و جز از دو کس جان بسلامت نبردند چون این خبر بسمع میرزا رسید آن عالی همت خداترس با وجود وفور اموال و اسباب و تنخواه بی سامانی سرکار اصلا التفات بدان ننمود و ارباب امانت و دیانت تعین فرموده آن

آسمانی محبوس زندان عدم شده و آنحضرت ممالک روم را به پسر قیصر مرحمت نموده بجانب آذربایجان نهضت فرمود و تکفل به
شش ماه در آن حدود و شوکت سرحد تمامتر گذرانیدند و بر منابر حرمین و سایر اماکن متبرکه خطبه و سکه بنام نامی و القاب
گرامی حضرت صاحبقرانی خوانده شد و چهره زر بسکه عدالت زینت ابد یافت و در هشتصد و شش بگرجستان در آمده بسیاری
از قلاع و بلاد کفار را بحیز تسخیر در آورد و در اوایل فصل بهار رایات اقبال بصوب خراسان برافراشته و در اثنای راه
عنان اقبال بفیروزه کوه تافته آن حصن حصین را در روز اول فتح نمود و بغره شهر محرم الحرام هشتصد و هفت هجری
از راه نیشابور بماوراء النهر نهضت فرموده در پایه سریر خلافت مصیر طوی بزرگ و جشن عالی ترتیب داد و بنابر چند
بایکدیگر ترویج فرموده بعد از فراغ این جشن عالی بتسخیر ممالک خطا رایش نهاد همت جهانگشا ساخته پای دولت در رکاب
سعادت نهاد و بمقتضای ایزد سبحانه در شب چهارشنبه هفدهم شعبان هشتصد و هشت در موضع اترار از ولایت ترکستان
که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است رخش حیات بوسعت آباد جهان باقی تاخت و منشی قضا بزبان حال این بیت خواند
بیت برخیز و بعزم آن جهان جولان کن ٭ کین وسعت دهر در خور عزم تو نیست ٭ و این رباعی از تاریخ ولادت
و جلوس و وفات خبر میدهد **رباعی** سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ٭ در هفتصد و سی و شش آمد بوجود ٭ در هفتصد و
هفتاد و یک کرد جلوس ٭ در هشتصد و هشت کرد عالم بدرود ٭ صاحبقران را چهار پسر والاقدر بود نخست غیاث الدین جهانگیر
میرزا که در ابتدای سلطنت پدر عالیقدر در هفتصد و هشتاد و شش رحلت نموده و از دو پسر او نخستین محمد سلطان که صاحبقران
او را ولی ساخته بود بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد و چهار بسوی سرای جاودانی رحلت یافت و دوم میرزا پیر محمد که بعد
از رحلت برادر او را ولی عهدی بلند مرتبه ساختند در هنگام وصیت نیز او را ولی‌عهد نموده باطاعت او امر فرموده بودند و
در آن زمان حکومت غزنه و قندهار داشت و حسب تقدیر پیر علی تاز که وکیل و مدار علیه میرزا بود از شقاوت و حرام نمکی او را
شهید ساخت و داغ لعنت ابد بر پیشانی آن مردود و لهامانند فرزند دوم صاحبقرانی عمر شیخ میرزاست اول حکومت
فرغانه و اخسی به او تفویض فرموده بودند بعد از آن بحکومت فارس شرف امتیاز یافته و بسال هفتصد و نود و
در پای قلعه خرماتو بدرجه شهادت رسید و سوم جلال الدین میران شاه که شمه از احوال سعادت مآل آنحضرت بجای
خود مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ که همواره با [illegible] اقبال در رکاب پدر والاقدر روزگار بهمایون میگذرانید و چون
صاحبقران گیتی ستان بعالم جاودانی انتقال فرمود بخراسان روانه به استقلال شد و ممالکی که در تصرف آنحضرت بود تا
آخر عمر در ضبط داشت و چهل و سه سال سلطنت نمود و بسال هفتصد و هفتاد و نه ولادت یافت و در هشتصد و پنجاه شنقار شد

جلال الدین میران شاه پسر سیم حضرت خاقانیست ولادت آنحضرت در هفتصد و شصت و نه بوده امیر
صاحبقرانی حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت روزی در شکار [illegible] اسب
را در تاختن برگرفت و اسب رم کرده میرزا از خانه زین بر زمین افتاد و آسیب عظیم بسر و روی آنحضرت
رسید اگرچه اطبای حاذق معالجات موافق بکار بردند و صحت یافت لیکن مزاج گرامی قدری از
منهج اعتدال انحراف نمود و بعد از شنقار شدن صاحبقرانی اباباکر میرزا که پسر کلان میران شاه بود
خطبه و سکه بنام پدر عالیمقدار کرده اکثر اوقات در تبریز میگذرانیدند و در بیست و چهارم
ذی قعده سنه هشتصد و ده با قرا یوسف ترکمان محاربه نموده در حوالی تبریز شربت شهادت

ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه بن نصیر الدین محمد همایون بادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه میرزا بن امیر تیمور صاحبقران بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنکر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغو چیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومنین خان بن بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن بن النقوا بنت جوبنیه داد دختر یلدوز خان بن منکلی خواجه بن تمرتاش که از نسل ترک بن یافث بن نوح بود چون احوال اجداد خاقان گیتی ستان از النقوا تا امیر صاحب قران در تواریخ مبسوط و مشروح مرقوم است شروع در شمۀ از احوال پادشاه دارا میر صاحبقران بجهت سیران سخن مجلی نگاشته کلک وقائع رقم میگردد **صاحبقران اعظم امیر تیمور گورکان** آن شهسوار دولت شکار روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان هفتصد و سی و شش هجری بطالع جدی در خطه دلکش کش که بشهر سبز مشهور است از خدر مطهره عظمت الدنیا والدین تگینه خاتون در عرصه وجود قدم اقبال وررود نهاد و چون انوار دولت و فروغ جهانگیری از جبین اقبال قرین آن حضرت بدور و نزدیک پرتو می افگند در اندک فرصتی لشکر بیشمار در ظل رایات اقتدارش مجتمع گشته انتظار طلوع کوکب مراد داشتند و بهر جانب که رخش همت جولان میداد بیکر مراد به استقبال می شتافت و بهر طرف که روی می آورد چهرۀ شاهد مقصود را هم آغوش می یافت و از صغر سن تا عنفوان شباب همواره برسم شکار و آیین رزم و پیکار مشق جهانگیری میفرمود و در بیست و پنج سالگی پدر والاقدر آن حضرت امیر ترغای بعالم جاودانی انتقال فرموده از و چهار پسر و دو دختر ماند امیر تیمور بیگ عالم شیخ بیگ و سیورغتمش و جوکی و قتلق ترکان آغا و شیرین بیگی آغا و چون عمر آن حضرت بسی و چهار سال شمسی رسید روز چهارشنبه بتاریخ دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یک هجری در خطۀ بلخ افسر جهانگیری بر فرق دولت نهاد و سریر آرای سلطنت گردید و در مدت سی و شش سال ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و گرگان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و هندوستان بحیطۀ تصرف درآورد و پادشاهان ربع مسکون غاشیۀ اطاعت فرمان بر دوش و اورا آرایش دوش عزت خود ساختند در هفتصد و هفتاد و نه بجهت فتنه و فسادی که از مردم اصفهان بظهور پیوست حکم بر قتل عام شد و از آنجا عنان عزیمت بدار الملک فارس معطوف ساخت و آل مظفر بخدمتش پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان حاکم دشت قبچاق که از تربیت یافتهای آن حضرت بود بمسامع علیه رسید دو نوبت لشکر بسر او کشید لوای فتح و ظفر برافراخت و در الوس جوجی خان تاخت و تاراج و اسیر فراوان کرده مراجعت فرمود دشت قبچاق را که طولش هزار فرسخ و عرضش ششصد فرسخ است بنبات اقدس سیر کرده از آشوب گردن کشان پاک ساخت و نوبت دیگر بایران نهضت نموده در هفتصد و نود و پنج شاه منصور که دم از مخالفت میزد بقتل آورده آل مظفر را برانداخت و بهمت جهانگشای رزمهای پادشاهانه کرده دار الملک فارس را بجهت آرایش اولیای دولت قاهره گلزار بی خس و خار ساخت آنگاه به نیروی اقبال فتح بغداد نمود و چون از اهل شهر بی اعتدالیها بظهور آمده بود بقتل عام فرمان داد و در دوازدهم محرم سال هشتصد و یک دریای سند را جسر بسته با سپاه نصرت لوا عبور دولت فرمود و بعنایت ایزد سبحانه فتح هندوستان نموده در هشتصد و سه عنان مراجعت معطوف ساخت و رایات جهانگشا بجانب شام افراخت و ابواب فتوحات بر چهرۀ مراد آن حضرت کشاده آمد و شهر حلب مفتوح شد پس از آن بدمشق لشکر کشیده و امرای شام را که اسیر سرپنجۀ قدرت بودند حکم بقتل فرموده با سلطان فرج پادشاه مصر رزم عظیم نموده لوای ظفر برافراشت و سال دیگر در حدود انگوریه با ایلدرم بایزید قیصر روم مصاف پادشاهانه فرمود و از دیوان قضا فتحی که طغرای فتح نامهای روزگار تواند شد بنام نامی آن حضرت رقم زده کلک تقدیر گردید و قیصر اسیر سرپنجۀ اقبال گشت و بجبس سرنوشت

وحقوق تربیت و نوازش آن حضرت بر ذمت اخلاص این فدائی ثابتست و از عنفوان زمان آگاهی الی یومنا هذا به تتبع تاریخ و استخبار
بر احوال سلف خصوص ضبط سوانح و وقائع این دودمان رفیع البنیان خلاصه اوقات مصروف داشته و سرمایه هوش در گرد این کار
کرده خواسته که واقعات زمان دولت ابد پیوند را تالیفی پرداز د ساده از تکلفات و تصنعات بعبارت روزمره که فیض آن نسبت
بعموم خلائق یکسان باشد و سالها این آرزو سراپای خاطر را فرو گرفته بود و مصالح آن را بپای کار شوق می آوردم و در تحقیق
سوانح و تصحیح وقائع شرائط احتیاط بواجبی رعایت میکردم و آنچه برای العین مشاهده افتاده بود بی زیادت و نقصان مسوده
می نمودم و آنچه پیش از زمان آگاهی این حقیر گذشته بود تحقیقات شیخ را با نوشته شیخ نظام الدین احمد و خواجه عطا بیگ مقابله
نموده به تصحیح مردم ثقه و کهن سالان راست قول رسانیده در سلک تحریر میکشیدم لیکن از دوام خدمت و کثرت اشتغال فرصت تبانی
و ترتیب آن در گرد فرصت بود تا آنکه بتاریخ هزار و بیست و نه هجری که پانزده سال شمسی از عهد دولت جهانگیری منقضی شده بود
در نزهت سرای خطه دلپذیر کشمیر مسودات را به بیاض بردم و حق نعمت رسیدگی بجای آوردم و امروز نقد این مراد که سالها
در گنجینه خاطر مخزون بود بعیار کامل رسید امید که رائج روزگار گردد و این تاریخ را سه مجلد ساخته ام جلد اول احوال اجداد حضرت
خاقان گیتی ستان باندک تصرفی از آنچه شیخ نوشته جلد دوم سوانح زمان دولت خاقان گیتی ستان از آغاز جلوس بر سریر
فرمان روائی تا زمان شنقار شدن آن حضرت جلد سوم واقعات عهد سلطنت و ایام خلافت شهنشاه عدالت آئین شهریار
حقیقت گزین چراغ افروز دودهٔ صاحبقرانی دانای رموز آسمانی جوان بخت روشن ضمیر جهاندار جهان بخش جهانگیر صاحب صلح کل
بخشندهٔ عزت و ذل پادشاه ممالک ستان نور افزای سواد اعظم هندوستان شاه سوار عرصه سرفرازی نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه غازی خلد الله تعالی ظلال خلافته الی یوم القیام و چون این تالیف بنام نامی آن حضرت زیب و فر یافته به اقبالنامهٔ جهانگیری
موسوم گشت و درین تاریخ مراد از حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه است و از جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه
و از خاقان گیتی ستان جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حضرت شاهنشاهی عبارت از نور الدین محمد جهانگیر پادشاه امید که ذیل این سلسله
علیه تا آغاز صبح نشور پیوسته باد **جلد اول در ذکر اجداد خاقان گیتی ستان** طلوع کوکب جهان افروز یعنی ولادت
باسعادت حضرت خاقانی از بطن مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب مستورهٔ حجر حلم و حیا مخدرهٔ مقنعهٔ عزت و کبریا حمیده بانو بیگم
نقدهٔ پاک یکتا نشین مسند توحید سالک خرام مرحله تجرید زبده اولیای کرام قطب فلک مقام زنده پیل احمد جام انار الله برهانه بتاریخ
شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هجری بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از افق سعادت اتفاق افتاد وجود جهان
افروز آن حضرت قدم اقبال توأم بعرصه عالم نهاد مولانا نور الدین ترخان تاریخ ولادت اشرف چنین در سلک نظم کشیده
رباعی چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت ❊ آیات ابد را همه تفسیر نوشت ❊ از بهر ولادت شهنشاه جهان ❊ تاریخ
شهنشه جهانگیر نوشت ❊ و این تاریخ نیز از غرایب است که یکی از فضلای عصر گفته قطعه شکر الحمد که آمد بوجود ❊
آنکه از کون و مکان منتخب است ❊ پادشاهی که ز شاهان جهان ❊ اکبرش نام و جلالش لقب است ❊ شب در روز و مه و
سال میلاد ❊ شب یکشنبه و پنج رجب است ❊ زائچه طالع آن حضرت از حکمای دانش اساس و منجمان کواکب شناس
بسیار نوشته اند اما چون غرض ازین مختصر بیان احوال سعادت مآل آن حضرت است و بدیگر مطالب پرداختن سررشته
از دست میرود شروع در آن نمود چه زائچه طالع اشرف از کارنامهای اقبال روزافزون که در ملک ستانی و جهان داری
لمعهٔ ظهور دارد محتاج به بیان نیست تعداد القاب آبای کرام و اجداد عظام حضرت شاهنشاهی برین ترتیب است ❊ ❊

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی منتها خدای را لایق است که کار را خاتمت بهبود کرامت فرمود در عهد پادشاه عادل کامل حلیم کریم که روزگار او عروسی را ماند آراسته
احیا چمن ملک به بهار عدالت او طراوت پذیرفته و رونق تازه یافته و بر سپه سالار جهان هستی که بار از پستی جهالت بفراز ایمان برآورد درود و سلام
اخلاص انجام بر آل و اصحاب او اجمعین اما بعد بر دانشوران حقیقت گزین و سخن سنجان معنی آفرین پوشیده نماند که بموجب حکم
نشان گیتی ستان فرمانروای عالم و عالمیان شاهنشاه دانا آگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه علامی شیخ ابوالفضل سوانح و وقایع زمان
دولت و سلطنت آن حضرت را از مبادی جلوس جهان افروز تا انتهای مدت حیات خویش در سلک تحریر کشیده به اکبرنامه موسوم
ساخته آنرا به سه مجلد پرداخته مجلد اول مجملی از احوال آبای عظام و اجداد کرام آن حضرت مجلد دوم بر وقایع زمان دولت ابد قرین از
آغاز فرمان روائی تا سنه چهل و هفت الهی و آنرا دو دفتر ساخته دفتر اول سوانح یک قرن از ابتدای جلوس دفتر دوم از آغاز فرمانروائی
حضرت شاهنشاهی تا آئین هفت که فوت شده و مجلد سوم مشتمل بر ضوابط و قوانین که محمد اکبر شاه غازی بنا آن واقف قواعد تبیین و تشریع
نهاده و مجلد ... چون شیخ مذکور بزبان فرس قدیم نوشته بغایت ناگوار و بیگانه بگوش مینمود و عوام الناس را خواندن و فهمیدن
آن بغایت دشوار ... دولت آن حضرت نوشته منضمن تکلفات و تصرفات شده و از جاده مدعا نویسی و شاهراه تعمق
... که ... بطریق مجمل جمع نموده متعلقات اکبرنامه کرده سوانح و وقایع بیست
... سال ... دولت حضرت خاقانی بر سبیل اجمال و اختصار در آن تالیف داخل است و خواجه عطا بیگ قزوینی نیز شمه
از احوال ... سلطنت آن حضرت را ابتدا ... پرداخته و توفیق بر اتمام آن نیافته لاجرم این ذره بی قدر
شکسته ... محمد شریف المخاطب معتمد خان که به نسبت خانه زادی این درگاه والا شرف اختصاص دارد

اکبر که شهنشاه همایون فال بر تخت جلال جهانگیری بخشید

اقبالنامه

در مطبع منشی نولکشور به طبع زین نقش قبول کرسی نشاید

تمام شد

فهرست هر سه دفتر اقبالنامه جهانگیری

به عهد اکبر که شهنشاهی همایون فال زابرتر جلال جهانگیری بخشیده

اقبال نامه جهانگیری

۱۲۸۶

در مطبع منشی نولکشور بطبع مزین نقش قبول بر سینه نشانید